جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

الحمد لله که درین آوان برکت نشان جلد ثانی کتاب مستطاب

ازالة الغین عن بصارة العین باشارة شهادة الحسین [illegible]

[illegible]

حیدر علی صاحب لا زالت شموس افاداته طالعة علی رؤس المسترشدین [illegible]

در مطبع ثمر هند واقع لکهنؤ مطبوع گردید

297.73 HAI

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السادسة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد وظاهر است که خلافت یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است واین مزیتی است که برای خلفای ثلثه حاصل نبوده انتهی بحروفه **قال المجیب** ادعای مزیت وثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی ومصداق قول شاعر است بیت از کمالات مجتهد چه عجب * گر بشاشید گفت بار الست * زیرا که آنفاً بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل وعقد بطوریکه مفید مدعا باشد صورت گرفته ونه استخلاف بر تقدیر صحتش مفید بوده ونه قهر واستیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشده ایشان وارد است که بعند التحقیق نص بر مدعا تواند شد معذلک فعلیت امامت ایشان به بیعت اهل حل وعقد موید گردیده وغلبه واستیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمده که بنیان سلطنت کسری وقیصر درهم شکسته ومعنی استخلاف الٰهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته فاین هذا من ذاک واین السمک من السماک علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا حیثیت جوجی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب وروایات داله بر حقیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست واین از عجائب قدرت الٰهی در رنگ تربیت موسی علیه السلام بخانه فرعون است وازینجا گفته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * هرچند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر است اما در گذشتن از اجمال آن درین زمان که مخاطب بلیغی بدعوی ابطال شهادت فرزند برگزیده سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم لوعه قلوب مخلصین برافزوده متعذر باشد پس بدانکه ملا خلیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث امام صادق رضی الله عنه که بواسطه ابو عمیر زبیری است ومتضمن بر حال جهاد و بذیل آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا انچه گفته است از آن معلوم میشود که مهاجرین چنانچه رخصت الٰهی جهاد کرده بودند با اهل مکه همچنان در جهاد قبائل عرب وعجم وکسری

وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی ازین جهاد راضی و خوشنود
شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها بایشان رسیدن حق بمرکز خود است و هرگاه
ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد
برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره باقی نماند و الحمد لله علی ذلک و **مؤید این معنی است** آنچه از تفاسیر بوضوح
می انجامد که چون در غزوه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه
بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنک برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد
قدری ازان بشکست و نوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد و فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند
نوبت دوم بلسان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر جست بتکبیر گویان
ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله
الا غرورا و همین معنی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد و شیخ **ابن بابویه** که علی الاطلاق
فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیده صبح ازان روشن و ظاهر است که این
بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرح العلم بجواز التقیة علی النبی صلی الله
علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن
ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند هر کس
که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب
ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه بپیرایه تالیف پوشیده و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه مؤید و مزین گردیده
رجوع نماید و مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت
مذکور است اگر مخاطب الاشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن
ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث
و الآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت
بست تازیانه بروی میزد و ایضاً در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته و تصریح کرده که معاویه
اطلاق لفظ خلیفه بعد صلح حضرت امام حسن صحیح است میگویند و لا نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد
بل هم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشر الاشرار الا عمر بن عبد العزیز فانه ملحق بالخلفاء
الراشدین و کذلک ابن الزبیر **اقول** اما قوله ادعای مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب
مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ مردود است با آنکه اساءت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی است لاسیما که از جمله
علمای کرام و سادات عظام و سلاله خاندان نبوت و رسالت و نقاوه دودمان عصمت و طهارت است و تعظیم و تکریم
جناب معظم مودای احادیث انما [illegible] و دیگر احادیث اهل سنت بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است

از فاصل مجیب نظر باد عامی ولای اہل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه نظر بکلام ضلالت نظام
لیہجر که بعض اکابر او در حق سید انبیاء مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید
نباشد لکن الحمد لله بمصداق قول قائل ؏ ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمه قلت لایعنینی اعراض از مقابله
خشونت او کردیم بالجمله آنفا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسیده که وقت
نهضت جناب سید الشهداء علیه افضل التحیة والثناء بیعت اہل مدینه و اہل شام که صحابهٔ کرام و تابعین
عظام و قراء قرآن بودند با یزید واقع شده و استخلاف بنا بر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت
او گردیده و قهر و غلبه اکثر بیش از بیش بوده فلا نطول الکلام باعادته امّا آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اہل سنت وارد شده
مفید ما اصلا نیست و معهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه
دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و دون اقرارهم لانفسهم و اگر مراد از ان احادیث مذهب
ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشدهٔ آنها وارد شده باشد
و فعلیت امامت شان به بیعت اہل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اہل حل و عقد
بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید انصار مادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلای اہل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سستان و مصیصه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته الخ پس قطع نظر ازینکه در آیت
استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگوئیم که از
دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول چنانکه انصار گفته بودند منا امیر و منکم امیر
و زبیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که بموجب وعده الهی خلیفه هستم انکار شما بیوجه است و دست
بدامن الائمه من قریش نمیزدند و نیز درینصورت قول عمر در حق ابو عبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد و هم
تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخالفة بعده لیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول
عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصه شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعدهٔ
الهی خال المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط تام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان غیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه نماید خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و مؤید قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتاب
و ایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق لهذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل عده استخلاف الهی خواهد بود خوشا حال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر نماید که دلیل بر حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف باین نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز است که الحاق کریمه مذکور در عبارت مزبوره تلبیسا بالخائنین الغادرین الکاذبین
علی ما فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و تجویز
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول الکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همچنین هر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همینی است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
بالجمله هرگاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین
جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما صرح
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح و غیره فی غیره و غرض از نهمه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
بر این علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین وسیله آبی بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم لفقره کاذبا غادرا آثما خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم
انی شئتم ... بی نوشته محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس با وجود چنین اهتمام سلاطین بد دین محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعونست از اینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر بهای خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همینی بحدی شائع و ذائع است که صاحب
تحفه نیز بذیل استدلال بآیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند چه حرف توان زد که هیچ ران وقت حاضر نبودند تا هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشد و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و متقی بودند انتهی پس بر فرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقهٔ حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست بعض فقرات آن اینست
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا فی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی اخره
ونهایت انچه ازین حدیث ظاهر میشود این است که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند و حقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمدهٔ اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر بتسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکور است عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان رأسه زبیبة رواه البخاری ونیز درهمان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد بری ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم وسلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبرهٔ اهل سنت بیش از بیش
وارد است وهمه دلالت واضحه صریحه دارد برینکه بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد واطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین برای جهاد کسری وقیصر دلیل حقیت خلفای جور نمیتواند شد بلکه حدیث کافی کلینی که در ان ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفهٔ بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی وعدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت آنهاست و درین مقام سری دیگر است که بعض
با ان مضطر شده و آن اینست که خلیفهٔ ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل واعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد واجرای حدود وغیره بطریق مشورهٔ مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفهٔ ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمدهٔ اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفهٔ ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین وانصار برای جهاد فارس وشام وغیره مستغنی عن البیان است وانچه جناب امام جعفر صادق ع در باب اذن آنها نموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه و هذا کله بعد اغماض البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث وانچه نوشته که موید اینمعنی است

آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق الخ بهیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضه اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که کشاینده
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتمده اهل سنت است که
کان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر پادشاه فاجر و جابر و هو خلاف مزعوم المجیب و لکان الامر غیر خاف علی اللبیب و قد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی بقیام امراء الجور بعده و ایضا یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود و النصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکورست عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی قریب باین احادیث بسیار در روایات بیشمار در کتب معتمده اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و نیام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیقة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فتحت علیکم
خزاین فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون او نحو ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون خلیفه رسالت مآب در حق شهدای احد
فرمود هو لاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا مثلهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب او فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می بود چرا آنحضرت در بارهٔ شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبویست و موید این معنی است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن المسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکورست و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوک لا فقال ابی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذاک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت
ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان اباک والله کان خیرا من ابی رواه البخاری
حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق بود چرا خلیفهٔ ثانی قسم شرعی یاد کرده برینکه من دوست
میدارم که اعمال سابقه ہمین برد شود و اموریکه بعد از آنحضرت نموده ایم عفو گردد ازینکلام ظاہر میشود که خلیفهٔ ثانی از حصول اجر
بر اعمال سابقه خود نیز بخوف حبط عمل نبود چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفهٔ ثانی باآنہمه دانی عارف نباشد باینکه حصول مفاتیح
شام و یمن موجب بشارت رسول مؤتمن باعث حقیت خلافت مع حصول اجر و ثواب رب ذو المنن است و فاضل محجوب
عارف بان ان ہذا الشیء عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاہدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن
سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته و یک فقرهٔ آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک
باید که تمام علمای اہل سنت بنظر انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند و ارشاد نمایند که ہرگاه مراد از حق ولایت منتهیه بطرف جناب امیر باشد
ولایت خلفای سابقین باطل خواہد بود یا نه و اعجبا حصول مفاتیح شام وغیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافتی که
منتهی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمده اہل سنت بمقتضای
آیت وافی ہدایت یُرِیدُونَ اَنْ یُّطْفِؤُا نُوْرَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُوْنَ از قسم تربیت موسیٰ
بخانهٔ فرعون است قوله شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم الخ در عیون
آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جملهٔ اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه میباشند و در جلالت و عظمت شان ایشان مثل
دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان
ینص علیه غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه در صدد الزام گشته و اقتصار بر نقل
محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج آغاز فرموده و تمامش اینست حدثنا
ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا سہل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم
بن عبد الله الحسنی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ابا بکر منی بمنزلة
السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وان عثمان منی بمنزلة الفؤاد قال فلما کان من الغد دخلت علیه وعنده امیر المؤمنین وابو بکر وعمر
وعثمان فقلت له یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک ہؤلاء قولا فما ہو قال نعم ثم اشار الیهم فقال ہم السمع والبصر والفؤاد وسیسئلون
عن وصیی ہذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز وجل یقول اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰٓئِکَ
کَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا ثم قال وعزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة ومسئولون عن ولایته وذلک قول
الله عز وجل وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ وہرگاه برین جمله آگاه شدی پس میگوییم که اولا لا نسلم که روایت
مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از روات آن نزد اکثر اصحاب رجال محل بحث و کلام و قدح و ملام است
از آنجمله است سہل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد
فیه وکان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب واخرجه من قم الی الری وکان

يسكتها و قال ابن الغضايري انه كان ضعيف جدا فاسد الرواية والمذهب و كان احمد بن محمد بن عيسى الاشعري اخرجه عن قم
واظهر البراءة منه ونهى الناس عن السماع منه والرواية عنه ويروي المراسيل ويعتمد المجاهيل كذا في الخلاصة و قال الكشي

قال علي بن محمد القتيبي سمعت الفضل بن شاذان يقول الى ان قال و لا يرتضي ابا سعيد الادمي و يقول هو احمق پس روایت
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او و گواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از
مقام حجیت باطل است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
و ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار احاد است معارضه باخبار متواتره متفق
علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با جماع عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بامثالها
مع ما فی مضمونها من الرکاکة و ثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گردیده مخالفت مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی بیان
است و اما مخالفتش با معتقد اهل السنت پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فؤاد به نسبت
سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب و درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی

بین است و هو خرق للاجماع المرکب و مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث
پس مستدل که درصدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده ع ذهب
الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب و ماله اذنان ع لاجرم روایت مذکوره مطروح یا ماول خواهد بود و رابعا روایت مذکوره
علاوه بر مخالفت آن باجماع اهل اسلام منافی عقل اولوا الالباب است پس بخوض العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان
بتکرار فرار از غزوات موسوم و اوبار شان بداغ تولی عن الزحف و محاربات ممکوی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اندم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید

بکمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه
صلی الله علیه و سلم کان اربط جاشا خیر خائف ولا خاش و خامسا دلالتش بر اختصاص بائمه که دال بر فضیلت
مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که ارادهٔ تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
و از شواهد انیمقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال اینمقال نزد اهل بیت که مصداق هم البصر بمعانی البیت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول
مومن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استار و نصب

قرینه جلیه بر معنی مراد و استنقاذ صنعاء العقول از غمرات خوابت هم معنی ظاهری و جمیع دیگران بوده و لیس من حاصل
جواب با صواب جناب سالتماب آنست که حمل سماع و بصر وغیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدق بصاحبش می باشند و لکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا **و بتقریر آخر می توان گفت** که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را بمقتضای اشتباه گردیده مدفوع است بانکه اضافت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک بغلی و سادساً میگوئیم که بطریق موالف و مخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتماب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلده ما بین عینی او ما بین العین والانف
و بر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لا اقل که اقل
ازان نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان رض نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برأت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا والتی میگوئیم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجه بدفع آنچه در مادهٔ سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن مماشاةً و تبرعاً میگوئیم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتماب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی الجملة دارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیة امیر المومنین فی بیعة السلاطین و مزید بیانها ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
وروی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی آخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نمود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند و ان اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت باسلام فرمود و مشرکان را بالغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام برخاستند و ابو بکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین برگرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار ها ممتاز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین سست ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و مؤید این معنی است

بروایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین و همچنین حدیثیکه در باب حدائق سبعه
جناب رسالتمآب وارد شده و یک فقره ازان اینست فضرب بیده علی راسه ولحیته و بکی حتی علا بکاؤه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغاین فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ائذنوا له فلبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد و شان نزول آیة و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الخ که از امهات فی مأتم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال التسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود دلیل انقدر بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیت آنها نشده و کذا حال رؤساء المنافقین و آنچه نوشته که تفصیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسامیه
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذوالفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکور از قسم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بود گذاشته اند وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و ان صاعقه را منتشر سازد
و یک دو صفحه از مطالعه می فرمایند همین کوه و همین میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند و نعم ما قال سید الوصیین یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین کما از عبارت سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل
سنت آنرا برای محاربه نفس صلوحیت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف بان و بر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود و بقطعیت شغل بخدم و حشم خود تکلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم غدر نامید است دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا و اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانته
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بآن
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
تسلیم این چنین تاویلات ثبوت مغفرت برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی درکتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث تحفة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن الرازی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول با یمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را روا داریم
در قول رسول الله زده باشد و بشارت برخیزد زیرا که بشارت از احتمال مبراست ام ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویه وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمرو لم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت منظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس وصالح دانسته و بکلام درج النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز درکتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقد مر بعضها سابقا وتذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لشیئاً مهلکات موبقات غصب الامة فی هذه الامة وفیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم
ابنه سکیراً خمیراً یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیاداً وولاه العراق وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر
وقتل حجراً واصحاب حجر ویل له من حجر واصحاب حجر و از اورع صحابه عبدالله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم فسمعت یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة و جمله از سخافت اعمال و خباثت افعال او سب
جناب ولایت مآب نفس رسول عالی قباب است چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از حج و عمره
مراجعت نموده بخدمت امیرالمومنین علی پیوستند بر روش منابر زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابوالاعور السلمی
و حبیب بن مسلمه فهری و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و ابوموسی بکشادند و چون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد
تا امیرالمومنین علی و حسن و حسین و ابن عباس و مالک اشتر رضی الله عنهم بر منبرها لعنت کنند انتهی و قد استمرت هذه البدعة
الی وقت عمر بن عبدالعزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر و در تاریخ الخلفاء مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو
قتادة الانصاری فقال معاویة تلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها
فی طلبک و طلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ و قریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر و فسق معاویه دارد پس فاضل
نجیب را اهل نحله او را لازم است که مثل شهید تفسیق و تکفیر معاویه نیز نماید و الزم نه رود و بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم
خیال و ابیات اغوال است زیرا که شیخ عبدالحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعادة نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضایل معاویه هیچ حدیثی انتهی و نیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادة نیز
می فرماید و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت او ست مر حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم و کتابت او نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول و غیره و دیگر آنچه حدیث است الی ان قال و امثال آن
بسیار وضع کرده اند و گفته اند در اسانید آن جماعت اند که علم اند در وضع و افترا انتهی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد ورد فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد نص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی و غیرهما فلذلک قال باب ذکر معویة ولم یقل فضله ولا منقبته **قوله** و نیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبدالعزیز آورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیکشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبدالعزیز با ثبات احادیث
و حجیت قول و فعل او را بیان سازند و لنبت بیان او دخال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث
اجر و ثواب در باب محاربه جناب ولایت مآب و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده
یا عمر بن عبدالعزیز و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده و من ثم سئل عبدالله بن المبارک و ناهیک به جلالة و
علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبدالعزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر من عمر بن عبدالعزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان فضیلة صحبته صلی الله علیه وسلم و رؤیته لا یعدلها شیء و بذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقضیة عمر بن عبدالعزیز ان قول اهل زمنه انه افضل من عمر انما هو بالنسبة لما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارت انف فرس معاویه بهتر از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز افضل خواهد بود
و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز
و نیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید است
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و سبب بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر از نیکه کلام ابن حجر انه خلیفة حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال است
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در وجا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه آیا اجتهادا و پس ان عنقا الیست که از بد و عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین بالان علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لما رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور روح
نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب بخ بخ الخطاب و اهل المدینه من التابعین والاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب من بعد گزارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک معاویة پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه برانچه سابق بحیز تحریر آمده میگوییم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مضر مستفتی نیست زیرا که
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه **اقول و**

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام موزون ملام مردود است بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اساءت ادب بنسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام
بکلام شخصیکه لعل کریه ابایان قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که مجرد دعوی او سبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال کنند جائیکه کسی در مغالطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف ان شاء الله تعالی
مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب و سست آن باشد که من هم بر همین بیچ الثنیه خلافت یزید بلعل
کردم و خلافت خلفای راشدین را بباران رحمت الهی تشبیه داده ام بسبب آنکه خود حضرت امیر داد قدردانی داده و داد و صاف کامله فضل

ایشان سلّ چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کلام منقولا عن نہج البلاغه یاد فرمودند وایشیم باعتراف جامع کتاب که اورا
ضمیمه احادیث خود کردانیده‌اند که تم ولیهمو ال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه ومورخین اعتراف کردند
وشاعران بزبان فدی در نظم آوردند ودر انصاف با وصف رفض کاتب مجالس المومنین برکشادند بلیت عمر کرد دین
نبی آشکارا پرآراست گیتی چو باغ بهار انهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در العبارة العین بمبت ایراه یافته وبحول وقوت الهی این مطالب را بدان تفصیل وبسط
از کتب شیعه درین کتاب ماتناب سازم که هرکس عیان یابد که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام ودین وتخریب
شوکت کفر وکافرین وتذلیل فساق ومنافقین بود واین است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور وازینجاست
که حق تعالی فرمود لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ اما وجه غیظ وغضب برمن بجهت آنکه خلافت یزید را بمنزل تشبیه
نمودم پس اینست که بزند باعث وسعت رزق رفضه ورواج محدثات مجتهدین الیشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع وتصویر پرستی را رونق میدهند وبدعات مذهب خویش را مزین وآشکاره میگردانند وازینست که
بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه در اثبات خلافتش زمین را بآسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته‌اند تا عوام بدانند
که هرچه کرده‌اند بر اصول اهلسنت کرده‌اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق بعد ادعاء الاسلام والوفاق وبنده
بعنایت الهی انهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم واز ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنیم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب وعنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید واو سبحانه این مکیدت را حل نمود که
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِیْ اَنْ یَّضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل وممثل له
وچون مطابقت بوجه کمال تحقق یابد حسن وبلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید ومجتهدینیکه
برانکار اعلای بدیهت باب نطاق همت بسته وبرخلاف مذهب واظهار فریقین خلافت یزید را بجبر از خلافت راشدین
گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود وهرگاه مثال مذکور درینجا آوردم وخلافت
متقدمین ابیاران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکردند بمدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اسائت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب که فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند واز اهل صحبت خویش بار بار داد فصاحت
وبلاغت شان میخواهند واز جمله آن عبارات این فقره است که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا تشیع بالحاد وفلسفیت انضمام یافته ولعل پارا از خون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که دجال هم بصد دل
رشک آن می برد وهم این جمله بیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیبا رقم ساخته که دلائل وبراهین را که نسبت بیان وحی کرده وعلق نفس گمان برده بجان مضامین مشتمل در خرقه
حیض کهنه ملتقطه از مزابل هند رسیده است که بار بار میشوید خلعتهای فاخره برای شیعه از ان میدوزد و [illegible]

اوهن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پامال نموده بناخن وانگشت
فرسوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور بعنایت الهی در قید حیات اند هر که خواهد بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت
آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود اینست حال کسان که مهارتی بعبارت شناسی دارند و آنانکه بمراحل ازین امور دور افتاده
چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا از قلب حکیم الهی بخش است که از استماع آغاز رساله
بصارة العین منبسط گردیدند و بشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی جناب نبیل وحید مولوی سید
محمد ادام الله فیضهم و افضاله وحیل الی الخبر ما له باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مولف رساله
ادب مجتهد را مرعی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند و درهم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلته

فی الدیباجة ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسند فکیف که فقط تشبه
طبابت دارند غلط گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملا خطره ایمان دوم آنکه سلمناکه اساءت
ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمة لیکن این اساءت بهتر از آن مراتب کمتر
از آنست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و هرزا محمد حسین کما اخبار به
که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزناست کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلاظ مادر
و خواهر و انهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکنند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش بهمان گواه است پس لازم آن بود که
جناب مجتهد الزمان این پند بلیغ را اول الدخو که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که عنقریب می آید می اموختند و چراغ
هدایت فرا راه او می افروختند و می گفتند که ای پدر تراچه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید ولای اهلبیت
امجاد اساءت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بملفقات
فاضل مجلسی نمی آری که در فتاوای خویش سید سنی را سگ و خوک قرار داده اند و از آبرو ریزی دقیقه فرو نگذاشته
و قاضی نورالله شوشتری طل بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است
لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خود دش بمقتضای و من یتبع خطوات
الشیطان فانه یامر بالفحشاء والمنکر در ترجمه آن می پیماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران
مآل و دیگر الفاظ نا بلایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و
احترام خاندان مصطفی و ارتضا و دو مان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سگان نمودن و خطوات این
دریده دهنان پیمودن که علمای دین در مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کرده اند و شعرا در
خصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغ گفته و شاهوار نظم سفته اند چنی ازان اینست نظم سادات
نور دیده و اعیان عالم اند ٭ از حرمت محمد و از عزت علی ٭ فرد اطعام معده دوزخ بود کسی ٭ کامرد از محبت
شان نیست ممتلی ٭ گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک ٭ نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی ٭ از بهر
آنکه سید کونین گفته است ٭ الصالحین لله والطالحین لی ٭ و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی

آمدیم بذکر نمونه از احادیث پس بدانکه صدوق علیه الرحمه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که غایتمند آن بنقل معتمدین است
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هرکه مخالفت تو نماید درین امر او زندیق است حمران گفت اگرچه از
اهل بیت علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هرگاه مخالف شیعه در امر امامت ملحد و زندیق باشند
همه ایشان اگرچه سید است تفصیل و تنقیح احادیث از مباحثه و الفقار هم عیانست چون بکتب اهل حق رجوع کنی خواهی
دید که علما در نجات فرق و درجات راه جمهور علما ایمان و تقوی گذاشته اند خوارج و نواصب و روافض را هم شده تفصیل ساخته
چندین اعتقاد کرده اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و جماعتی که راه خروج یا رفض پیش گرفتند کافی بجهد و ما
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر همه جا گواه است و کتاب
نهایه و منهج که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر همه جا اول دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم [illegible] بر سنت جد اجداد
ایشان راه بوده باور نکنی که حلیه [illegible] الی غیر ذلک من تصریحاتهم اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمان مانند مقلدینش چیزی بر زبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب ایشان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر میرسد که رفقه او را کذاب لقب داده اند و حالش بمقتضای تصریحات معتمدین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بود و مجتهدین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقد بابی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت نماید او جهنمی است اگرچه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
تکلیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گویند که قمار می باخت و طنبور می نواخت الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش کم کرده حضرت
نوح نسبت استنادش نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با اینهمه فساد عقاید و اعمال در گروه [illegible] مشکوة اهل
داخل باشد و بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از نطفه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بیان دلالت میکند
[illegible] روایت [illegible] نیست که بخلاف طریقه ائمه اختیار کند کو پسر صلبی بود و زنهار از اهلبیت شمرده نخواهد شد
[illegible] ائمه اهل بیت از نجاست که صاحب ابواب الجنان محصل احادیث این باب را بیان می کند
که حضرت آفریدگار عالم [illegible] روشنی دل و نیکی دوست نه بسیاهی چهره و زشتی رو و قرب درگاه حضرت احدیت [illegible]
[illegible] نسبت نجات و بزرگزادگی [illegible] نیست که نسبی شریف تر از شرافت [illegible] پیغمبرزادگی و سیادت نیست
[illegible] پسر حضرت نوح [illegible] که فرزند بلا واسطه حضرت امام
علی النقی [illegible] بزرگان مجتهد الزمانی [illegible] در باره این
مجتهد [illegible] سرحلقه [illegible] اهل بیت عداوت تمام دارد همین قدر بس است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرمود که [illegible] پس بحکم این آیت [illegible] هدایت ظاهر
[illegible] که صحبت حضرت نوح بودند پیروی آنجناب میکردند از مومنین و جاهدین مصداق اهل [illegible] شدند
[illegible] و مباحث بر جدول [illegible] الزام است چنانچه [illegible] شکایت مجتهد

الزمانی و ملاحظه بیت معلوم یعنی از کرامات مجتهد چه عجب اگر به شاشید گفت بار الست تا باقی نماند و ان شاء الله تعالی عنقریب با عزیز
امام الائمه رفضه از متقدمین یعنی کشی و غیر او ثابت میکنم که باعجاز حضرات ائمه اهل بیت سگان بر پیشوایان مذهب شیعه که
بدیده ذهنی معروف و بگرانی گوش موصوف از چنان مبتلا شدند که در کمتر و وهن ایشان هم میشاشیدند چه جای
گربه که به روایت امام اعظم طوسی در تهذیب و غیره از اهل بیت باشند و لیکن بر مجتهدین جدید و کهن از صدر دولان شنیده
قطرات آبحیات پاش اطراف امور و اخرب و بهور در ما نحن فیه نیست که از دار الاجتهاد بواسطه ثقات امامیه که سو لقمه
منهج السداد بطالب ارشاد دام محبته از انجمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و بعضی از
مخلصانش تعواب می نامید فوا ویلا و اعجبا که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهد کرد و وزر بات
مفتریات بیش از بیش و احادیث صحاح خویش را درباره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود غلط گفتم اهل غیبت و عصمت را در حجها
بسر دابها بسیار است مثل و خمه و سر من رای و به جاهای بیشمار که [illegible] که بالیش [illegible] پیوسته و پنهان
از تحت الثری در گذشته کما فی کتب الاخبار مثل البحار و غیره من الاسفار فی الجمله مقصود شان ازین خرافات و جهالات تعظیم
سیادت و رو دمان خود است تا بدین وسیله و بکیسه و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدست آرند و آتش و بلا
حکام کوفه و شام را هر صبح و شام از مطبخ یزید مورد عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیه باحادیث امامیه کما فی المجلد الثالث
من البحار تناول فرمایند و کثرت دراهم و دنانیر آنقدر رو دهد که گنج قارون و دولت شداد ملعون را ننگ از مبان بهید و آنچه
در حق حضرت جعفر گزارش داده ام بعد از اخذ آن از اصول است که مدلولش در شرح کافی و مجلدات بحار و تقاعیه
قدمای شیعه عدم طیب ولادت دشمنان او باشد و قس علی هذا لوازم و عوارض دیگر که تفصیلش چنانچه باید او نتوان کرد
ولیکن اگر مجتهد الزمانی درین امور مخصوص کلام شروع فرمایند کمترین خلائق آنچه درین باب از نصوص روایات شیعه
گرد آورده ام و چنان میدانم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش هیچ مجتهدی
طائفه که خود مصداق صم بکم عمی فهم لا یرجعون ساخته اند نشنیده چنانچه مقتضای تفصیل است بر دو فرق نهم
و خواص و عوام عالم را صلای عام در دهم که الضرورات تبیح المحظورات هست و این هم حوصله بنده است که کسی دیگر
که ایشهمه رو بکتب رفضه که بدنبال اهل حق مثل دعاه مکلبین افتاده اند پی نیم و نزد خود و دارم و آنچه سیاه و ناد اکتب
ایشان بر او دوم و به نتائج انکار خود همه را حیج کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش لقدر [illegible] دلم نمیخواست و از دیگر
اینست حال فرزندان و جگرگوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم بر اصول مدعیان ولا آری این قدر
مذهب مسلم است چنانچه صاحب منابع الروافض آورده که ناگزیر است بر عقاید ایشان لشکر خاص امام مهدی که سیصد
و سیزده تن باشند حلال زاده اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین جماعت مخصوص بنا بر آنست که این قوم را
بمتعه زادگی متصف دانسته اند و نصوص دیگر نیز همین امر را مقتضی است و اگر علمای رفضه در دین سید استناد
گواهی صاحب منابع الروافض را برابر هزار گواهی سید المعتمد زیرا که او در مذهب رفض یگانه روزگار و عیلی
پیر کار بود و چون قائد توفیق الهی دستش گرفت توبه نصوح نموده به تصنیف هیچ کتابی که اسمش بر مسمی دلالت

و بداندیش هر یکی ازین قوم ذلیل اصطلاح و بیان را بالعمل آورده و بذکر مطاعن رفقه خارهای مغیلان در قلوب شان
شکسته و ریشهای علمای طائفه را قاطبة تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای جگر ایشان نمک شور پاشیده لیکن
بعد از تتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبد الجلیل رازی که از دیدن فضائح الروافض پیچ و تاب بسیار خورده
در رد نقضش در کتاب نقض الفضائح برهان آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را حلال زاده و انده و بصفت طیب
ولادت موصوف پندارد دیگر فتوای مجتهد جائسی و حیز او مقتضی آنست که بدون تسبیح و خواندن صیغه و ایجاب و قبول
بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد و از لطائف اینمقام است که مجتهد جائسی که مادر کرمش بر مذهب حق بود
تا آنکه پسر خود را که بپایه اجتهاد در مذهب رفض رسید مضل خلائق و مقلد شیاطین مرید الست و در نقض بازپسین
هم وصیت فرمود که اهل سنت و جماعت سامان ... و مراسم ترتیب سازند و این رئیس المنافقین را نگذارند که دست
بجنازه رسانند پس لهذا جائسی و جماعتی از همداران و خبرگیران او بگوشه نشسته و اهل حق بتجهیز و تکفین او مشغول
گشتند قضارا سخن مجتهد مذکور با بعضی از مخلصین مجتهد درین باب جاری شد که بدون شروط و امور مذکوره نکاح درست
نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که از ظهور معتقد باینمعنی شدیم که سلسله طیب ولادت از فرزندان جناب
اجتهاد مآب متحرک گردیده و قبل ازین همه کس ازین وصف مبرا بودند فبهت الذی کفر کانما القم الحجر او صحب بماند
که هرگاه علماء اهلسنت بزرگی و هم صحبت بسبب حضرت عمر رض موصوف اجماع دارند بدان بزرگان که در اولاد شریفش از اهل سنت
هستند حرجی نیست و همچنین بیان اکابر که مثل این نسب النصب العین داشتند و کمال تبرع و احسان درباره
مجتهد الزمانی بکار برده بودند لیکن او در کل ولای مذهب خود دشن مانند خر فرد ماند از قرآن مجید آیت کریمه هل جزاء الاحسان
الا الاحسان هم نخوانده کما لا یخفی سوم آنکه اضحوکه روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که اول فال
تحصیل باد حای ولای اهلبیت بغایت بعید است که سوی ادب نماید در حق مجتهد و ازین کلام عیان شد که او نه بال
بعبارة العین الجمن بهجرت تندیده ز ... اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا رض جگر گوشگان خواجه
هر دو سرا و علی مرتضی رض و ذوات مقدسه امهات المؤمنین لله صلی الله علیه و علیهم اجمعین و هر که از سادات بر روش
ایشان بوده تخواج مارقین و لعوا صیب بی دین و روافض منافقین که دعوی سرپرستی اهل بیت طاهرین بزبان
دارند و از دین و مذهب ایشان بمراحل دور اند و حضرت امیر الشهادت قطعی جناب فاطمه زهرا رض انند چنین زخم زده
شنیع و انند و مثل خائنین مخفی و مستور اعتقاد کنند و بر معطله در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجیء ان شاء الله تعالی
ذوات نورانی حضرت مرتضی را السبب سلسله نور جسم ظلمانی خوانند و در روایات حضرات ائمه را از ابنان شیخ اشلاج و در جبل
عمر و عیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش اینست که جناب امیر بسبا نماک ظلمتها سورد حبله
ناتفقی بوده و انته صداق ... تعالی الله الملک حاشا و کلا که من مدعی ولای ایشان باشم و چگونه
چنین امر از من صدور یابد حالانکه روایات متوافره و احادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم
چنین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفقه طاعنین بر مهاجرین و انصار خصوصا طاعنین صحابه

این بزرگان سر بتوسط ظهور نافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشتتین چنانچه نمونه آن در صدر این تصنیف
الملة والدین هم مروی است و اعتراف این امر بکتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین بحقی هم مسطور است پس اگر روایات
او در باره فضیلت بعل آرم زینهار از من و در بنا شد و اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که بیاید قصوی
او بکار آید تا ان و بدانی له ذلک چهارم آنکه تعرضی که در باره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعه قرطاس
داشته و مجتهد و دیگران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متاخرین رفضه در کتابات
خود هزاران بار بزبان آرند و تقریرات مخلطه و قیاسات ابالسه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
و هر چند اهل حق بجوابش در کتب مطوله علم تحقیق بر افراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته روافض را دین مطاعن مجروح
و مجروح گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه را بازبدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را تقلیداً بعضی از فرق
شنیع باید مانند مگسی گردانند که اگر هزار بار او را مطرود گردانی لیکن باز بچهره تو نشیند یا مثل کنتوری آن قدر مگر گوی
اختیار سازند که هر که آن را بیند قائلش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول زین کتاب دانستی و علاوه
بران عنقریب خواهی دانست در همین مقاله انشاء الله تعالی بلی امر یکه متجدد است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از توهینات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از نصب لوای نصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده لیس خود را با تمامی اولیای خویش مستحق
گردانیده اند حرفی از آن که تعلق بدو دمان زراره امام الائمه ایشان دارد و مطابق امریکه در مجلد اول
مجملا گذشته اینست که روزی حضرت امام هم بموت یکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
درد او فضل او را بعرش برین می رسانند و نه کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از حجت و ثناگستری او خود را مانع
نمیدارند و آنچه این کور باطن شقی درباره حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بمقاولفظ جعفر و محاورات مطلع است مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله و از نجاست
که خود علمای این فرقه هم دوی الاذناب این دشنام وا رسیده اند از جمله ایشان خداوردی قاسم
افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اجتهاد بر افراشته و مردم را از
عیبت محصور در مجتهد و مقلد پنداشته و هر که خارج است از این دو زمره او را مردود دانسته بعبارت دعوی
صحت این روایت و بیشتر ما می گوید فیها من سوء الادب ما لا یخفی و لعمر از این اقرار جلد اعتراف بلفظ
اللهم و از تا حول آن اختیار داده و داد او گمر دی داده اللهم فرق فاه و جعل منهم شتواه مخلصش آنکه حیات اجتماعه جهد الالات
مطاعن و عروج مبرهنت رسید له شیخ در میان می آمد و مطاعن او علمای متشرع و تاثرات سیاه کرده جمع ذکر ان الیها هم

که قاضی شیعه را ش در مجالس المؤمنین که موضوع آن جهت پوشتی مذهب رفض و حدوث آن است تقدیم بدل کرده است
و پیشوایان خویش هم در صدد ایراد کرده که مانند عبدالملک هنوز کسے پیدا نشده و بنده میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق را که از اجله دودمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تکاد السموات یتفطرن
منه و در شان او دست یازیده قلیل البضاعت میگویم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری که تمام عیوب
منافقین را حامی انصاره و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبدالملک که انتقام وی از حضرت صادق
که مطلع و آگه بحر آنجناب این بود لعن الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری بدلالت کشی وغیره گرفته
و برملا آنجناب را اندر گفته مانند عبدالملک مذکور تواند بود یا هنوز کسی دینی درین باب و ادعی با زراره بحقیقت است
با صادق الصادقین نقش میگذاری چنانچه از مجالس المؤمنین و مانندان هویدا است و اگر مستو گیری گو میه
که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده است نه افاده و بایستی امر جدید را ذکر نمودن لوکم نمود
کیش از تیرهای جگر دوز و نیز از شعله های جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی در کتاب خود که قاضی مفتری
رحمه الله نمیره در مجالس المؤمنین نام او را ورد زبان دارد میگوید محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبدالله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
فجاء کلب فشغر فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شغر فی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر
بر در دروازه حضرت امام صادق تا بر وانگی حضور طلبد پس او را اذن نداد پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته بار داده
میشد و درین بود که سگی آمد و شاشید بر روی او ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی در روی تو شاشید و ازین روایت ایشان صریح عیان شد که حضرت امام صادق بے دادگی نذرانه برای
آمدنش با وجود آن اخلاق حمیده که از جد بزرگوار خود مصداق و انک لعلی خلق عظیم میراث یافته اند بجهت آن که سیاطین
و ظاهران بکار آمده که تمامی طبقات زمین و آسمان بلکه وزن آمد بزبان پاک خود آورده که خارج ولو احسب هم از آن محل
مشغول و تحصیلش عزیز بود چیست که چندین تشکل برای اکل یلفے معاذالله امام موصوف وا می برای تحصیل زخارف
دنیا گردیده و ترک مبادای دنیا کرده اکنون جادرا از روح مو شوشتری باید پرسیدن که عبدالملک هنوزی نظیر است
یا ابو بصیر بلکه ما قال بعض الشعرا و گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی بلکه این دو غزل خوبتر از گنج
گفته اند چون صحبت با تمام رسید حالیا اختیار داری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
بردن بچشم عبرت بین دیدن که اکابر رفضه ابو دین که مرتبه شان از عرش برین در گذشته و مدحت رفض ایشان
و شیعیان را و ذمت مر سالها این بیت طاهر یکه مذهب ولا کنان کنشان نامی بواد بر سوی کا سی ج نقلا عن الکشی آن جناب
منتو و حیرت از تیرها اندا بها کرده اند با تقلید رفضه حیران مذهب خود را بدست این دشمنان انمه باید سپرد
ائمه امجاد در مدح ایشان از روی نص در کتب دین جابجا روایت کرده اند و حامی خود از محبت عشق
شدن نمی جستند و با ایشان در لوستین صحابه کرام که قران مجید بستایش و مدحت شان ناطق است اقتدا

نقد دین وایمان را از دست داده اند که اگر بگویمی در عیب جویی ایشان کنم نتوانم تحقی را با نجام رسانم و بجای
سخنی و بحثی در مزاح و مطایبات از نظر بگذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید و لیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اذکیای ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه را برای حضرات ائمه علیهم
میراث عن اب عن جد خصوصا سلالة الاوصیا با ثبات رسانند محصل آن آنکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور و معروف است درین پیشه ید طولی داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق را درین معنی
مفتری دانستند و هر که درین باب ترددی دارد چه ضرر که کتب جا بجا نده قدما بر کشاید باید که از باب اخلاق
ناصری در آید که محقق دران می نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله
یمزح ولا یقول الا حقا امیر المومنین علی عم مزاح بودی تا بحدیکه مردمان او را بدان عیب کردند و گفتند لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت بمزاحیکه با او بکرد و بذاخرک الی
الرابعه واین در حقیقت تائیدی نیست بلکه تخریبی است که رفته رفته در دیگران دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
واین هم شنیده برای قدما جمع و که بارش باهم با گاه فاعتبروا یا اولی الالباب باقیماند آنکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود آنکه مجالس
المومنین قاضی مفتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال و کتب دیگر از نیز متبحرین
متشیعین حاضر است هر که خواهد بدان رجوع نماید دیده اند که اگر او و برادران معنوی او که تند معبود خود را بی غفتا
تجسیم معبود و ندوانند بالا پرواز بائین خالی میدانستند و برملا اجلا همه بدای محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکرد
کما فی الکافی والکشی و غیرها میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب و عین مصداق و هو یتکأ عل
علی عروشها کرده و سلسله علوم دینی رفته رفته بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی معاد یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بدگفته و دشنام داده
بود دریای قهر الهی فقط یکبار جوش زده واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از دنیا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون دستش
نیامد ترک و تجرید برگزید بنازم تائید آسمانی و تقویت یزدانی که باز بجانب اهل البیت رسول بانی متوجه گردید یعنی برین خنازیر
مخذوره و کلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابو بصیر بعد ازین بخواب رفت و غافل شد پس سگی آمد و خواست که بشاشد
بر ابو بصیر خواستم که او را از انم ابن ابی یعفور گفت بگذار او را و منع مکن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او حمامی فرمه او بین
و آخرین با اینهمه سوء اعتقاد و خبث نفس شیاطین که درین یک واقعه معجزه جعفری آن شهید پیداست از اول تا تسلیط قدرت ازو می و مثل
صدور مثل هم بعض منعی بطاعت خواستند کمی سوختند که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
اعمی و اضل سبیلا و مثل اشقی الاخرین بود از ین عیوب پاک سازند و نقد دین و ایمام خود را برای سر بستی اودیگر

دربارۀ پس هر یکی تمامی همت خود را برای رفع جهالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمه
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق بعمل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حسنه بازان رشک بران می برد ولکن بمصداق مشهور حیث قال سگ سگ بدریای هفت گانه بشوید چونکه تر شد پلید
تر باشد بنده این بحث خاص را به تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضی از کتابها آورده ام و باوله قطعیه ثابت نموده
که هر چه علمای طایفه فاحشه برعایت مذهب این سیاهی کاری در حق و بمزید محبت منسوب آن لعین سخن‌ها
سیاه سیاه بکار برده اند و در رسائل مفرده پیش پا ما خورده همه اش کلمات مجانین است و آنچه پیشوایان ازین قضیه
در بد گوئی ائمه هدی عموماً مرة بعد اخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و جابر آن
امیدوارم از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر با برکت لیعنی تمامی
کشتم یا بکتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم می خواهد ضمیمه گردانم و گردن های منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان است در شکنجه آرم و اگر در وجد کتاب دیگر یا هم نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان لوازم که شعر فاً و فخراً با عز بوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود الغرض کتب مذهب طایفه شیعه حقیقه بر مثالب و فضائح قدمای شیعه آن قدر
شامل است که استیعاب آن پهلو با استحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیره او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود است رطب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که محدثین رفضه با نهمه
عداوت در کتب خویش آورده اند با موریکه تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از انجمله است و هم مورد
ایشان آیات مدح قرآنی را و برتر از تشبیه او لسته آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوجه آسانی گویا بود عمر
فاروق را بمنزله بصر مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مبحث عنقریب بگوشت میرسد انشاء
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً خصوصاً و بیدالیشان و متجمع بودن انهما بشرائط حیات و دعوت و نیکو
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خود ش تبکرار الطویل الکلام در چار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی ذوات عالیات خلفای راشدین اجمع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده بعنوانیکه باور
آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود و بزودی بحول و قوت الٰهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معرض آورده و داد بیان داده و تشیید حرف مذکور گرد
فحش و دشنام که اصح بها اکابرهم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم تفحش زیاده از ابو البشر متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسی جز و افضل العالم باور نتواند
کرد که جمله اصحاب کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم معجون لسانی رد بر رسول یزدانی از حضور پا بند

و بعضی از ایشان برین دشنام کفر نکنند و سخن سخت هم نگویند چنانچه محقق چلپانی امامیه اعتراف این معنی از اکابر علما نقل نموده
و از اسلام شمرده کما انتهی علی من تتطلع فی فتح البیس و ازینجا فرق ظاهر شد و ضوحاً تاماً که از روایات کشی در حق ابو بصیر
منتی که حضرت امام صادق علیه السلام را بد گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشرنا تطییب خاطر خواستند
و تجویز کردند که سگ بدهن و گوش او دست بشد بلکه بالتعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضاً
در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه اوله دیگر قایم ست از انجمله آنکه بر تقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد
شرعی عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکردند حالانکه بالاجماع او لامصدر این کلمه تا کید بلیغ میدانند
و برین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشنام
دهد او مرتد ست بحث قتله الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و متحیرم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند آنچه بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر
مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصاً تا بخلفای
ثلثه که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی قناعت
ورزیدند چه رسد و حاصل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید العقاید ثابت کرده
که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت هم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالباً آنچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گوزشتر بود و المنة لله تعالی که در عبارت تجرید آنچه علمای مسئولین محرفین بغرمالیش متکی از یکه اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
کرده بودند و هر یکی درین باب بادیه پیمای ترہات گردیده و بالآخر بعضی از سرغنه ایشان یعنی فاضل خبایی
آنچه بعضی احباب اقل الانام از راه تشنیع بر مذهب تشیع گفته بودند بر دفتر زدند یعنی بتقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود و در کتاب صولت حیدریه علی المجوس القدریه برهم زده ام که کتابی برأسه
در خصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنوحتی میر باد علی نیز عموماً خصوصاً سعی خود را بدرجه قصوی رسانیده
بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستنظر یعنی کرده بودند
و برادر مبین مزین بی بدان نبرد و برای تاویل آن از غنیمت شمرد ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
بالجمله کسی از امت طوسی و حلی کمان نمی تواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه بزندگانی رسول یا فی حقیقه
مرتد شد و حالانکه منافقان را بمجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنیم میکشت کما اشرنا الی التصریحات محلها منهج
الکاشانی فی تفسیره ملخصاً و از اینجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و ارضای رب الارباب است
فانظروا الی قوة ایمان المقبولین و بحکم الرفضه بان الامر النبوی بتبعید الاصحاب فی واقعة القرطاس تخفیف بهولاء الحمقاء المتعنتین
آمده حم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست من مارس الاخبار و الآثار علم ان عمر کان اعند رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا المقال

والمنصب تجري على عادته عند موت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيه وترك الكتابة

واما ما قال انه شتم رسول الله صلى الله عليه وسلم فذاك من جهله باللغة وجرأته على الصحابة لا لا علم فان الهجر كما بينا هو الكلام

الذي تكلم المريض به وليس هو البتة شتما وهذا المتعصب لا يعرف اللغة ويحسب انه من اساءة الادب وكان عمر من اعظم الناس

ادبا بالنسبة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كما يعرفه المتدرب في الاخبار انتهى كلامه بلفظه ابطال الباطل تمام شد حاشیه

سنیه بحروف مجتهد **اقول** اگر مراد مجتهد الزمانی از اینجا شیه که بر لفظ الهجر نوشته اند و مقاصی غیر ازین برای آن نیست نسبت

کر صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل قایل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمه گویده

پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتهد می نماید نه بینی که هرگاه شیخ علی امامیه گرفته

معنوی و تجنیس خطی با شیخ علی دارد قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته ان عمر

كان وزير رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحب مشاورته وكثيرا ما كان رسول الله يقدم على اشيا فيمنعه

عمر ويقول لا تفعل يا رسول الله فيسمع قوله فيما يتعلق اي بغير النبي صلى الله عليه وسلم فمنها انه عزم في غزوة تبوك ان يدخل دمشق ويحارب

ملكها فقال لا تفعل يا رسول الله فاطاعه وقبل رايه ومنها قصة الاسارى وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشاور

في امرهم فنهاه عن اخذ الفدية ووافقه الله تعالى في قوله ما كان لنبي ان يكون له اسرى ومنها امر الحجاب

وكان عمر يبالغ فيه حتى انزل الله تعالى تصديقه ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم

هذا المقام والمنصب الى آخر العبارة یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و صاحب مشاورت و بسیار و میباد که حضرت

اقدام میفرمود بر چیزی او منع میکرد و میگفت لا تفعل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه وسلم قول او را می شنید و

قبول میفرمود در آنچه تعلق داشت برای انتخاب نه بوحی از انجمله آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم قصد فرمود در غزوه تبوک که داخل

و در دمشق و محاربه عمر گفت یا رسول الله مناسب نیست و حضرت قبول نمود و از قصه اسارای بدر هم مثل بدر است که آیت کریمه ما

کان لنبی نازل شد موافق او و از همین باب است امر حجاب که عمر مبالغه در آن میکرد تا آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق او را بعد

ازین فاضل اصفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب ابطال الباطل همین عبارت است که و من مارس

الاخبار الخ کما عرفت و ازینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی و سفاهت

و بی دینی مجتهد بوضوح انجامید که عبارت ما قبل را که محصلش در فارسی دانستی اسقاط کرده تا مردم بدانند که اشاره هذا المقال لفظ

الهجر است و از عادات عمر امتثال بود هم وقت صحت و هم قریب وفات شریف نعوذ بالله من ذلک حال آنکه مقصود صاحب ابطال

الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق است چنانچه بر همگنان بوضوح پیوست اینک شنیدی تحریف معنوی بعد از آن تحریف

لفظی آن بیین که نقل عبارت ابطال از نسخه احقاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را لفظ هذا المقال ساخته و ترویج روح

شیطان الطاق پرداخته تا عامه فریب خورند و گمان برند که مراد از هذا المقال لفظ الهجر گفتن است فادخلوا ابواب جهنم فرحین

یا معشر المحبین بلی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام معنی پندارد و شتم نمیداند چنانچه شیخ علی میگوید

منع عمر عن ذلک صدر عنه وهو عنده الظاهر على مخالفة حتى شتمه وقد الفته که بر تقدیر شتم فنا قضهامی البیاره لا نم علی ایه چنانچه

اشارتی بدان نمودم و چیزی بعد ازین می آید و از کتب این سیر حرف هم هویداست که او اصحاب کبار را فرمیه تمار د حقیقه
شیر غا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مراد ش بر
فرض محال ما علی الاتباع مساعده الکلام نیست که صدر الدین مذکور لفظ هجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد ان معنی
کلام او را بر مطاعن فاروق رضی الله عنه ندیده با عبارتش موفق فهمیده حاصلش آنست که ابتدا مذکور بصحت رسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اهانت ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و لیکن
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین تشکیکی می ماند
و مویداوست آنچه در مجتهد در بارهٔ قضیه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلب علیه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غالب علیه الوجع و ما نیافته منه
هجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی نقلعه بحذافیره و من تحریم
که ایا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و لیس و محصور در همین ست که شیعه بان نخو کرانند هیچکس لیس جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی ایا حضرت دنیا را وداع فرمود مدعا انکار است یعنی حقیقة حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که باز مانم و بسکوت کرا ایم یا رما حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرماید
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن کی شیخ جلی نبابر سنایت جمع اسر آن را اسم
قرار داده و به تفهیم گوش ننهاده که ماضی مشتق می باشد از مصدر ش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در ماضی
هم و درینجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه حیرت و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور تائید میکند طرفه آنکه به قصر
مصداق حمر مستنفرة فرت من قسورة آنچه در کتب سنیه مثل تفاسیر و احادیث می آیند درینجا فراموش میسازند کاشتابی
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر او در غیر آن آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع الصحابه بود درازگوش
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود بر گرفت و این کلمه گفت که خرش ما را اذیت داد اصحاب کرام جواب سخت
دادند و بهم بر آمدند و بدست چوب مانند آن هنگامه کارزار را گرم کردند پس عمر از رفقه تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب کرام خصوصاً مقبولین لسانی بکبری نکرده اند از اینجا عیان شد که روافض معاندین هم
عبدالله متلفیر نقد مستعار دین را هم از دست افگنده اند طرفه آنست که چون کسی از حکام فدک تعریفی بحضرت امیر کرده بود و دلالا
حضرت عباس طعن نادرستی بود چنانچه قبل ازین در مجلس اول دانستی فولاد دیلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت ندهند و
دشنام تلخ را در حق سرور کاینات لقمه شیرین انگارند و از امیه بن ابی روایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستن سوی او
گفت چه اندیشه وارد کسی که از دل نکرده اند و درین محفل شنید امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه نزد قبطیان میرفت غرق شد پس انکم اذا مثلهم مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب است و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نمود و توموافق فرمود و گمان مبر که این خطاب مثل عمر بود فقط
چه خطاب اسباب کتابت از موافقین خصوصا امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است فکیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیارند چه جای آنکه دشنام را هم نشنوند پس تا موحد
بحال ایشان متوجه است کما اشرنا افسوس که رفضه سخن را از کجا بکجا میرسانند معمول بیمار آنست که از
قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه کما رواه البخاری
رح فی هذه القصة فکیف که تو مراهم عموم را میخواهید نه خصوص عمر را ولیکن رفضه ترا نمیسرایند که زحمه برگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاهرش ترک اولی است اگرچه
در کنایه سهم دارد شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است اِنَّ اَبَانَا لَفِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ فرق اینست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ائمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال ایشان دارد و غیر از این هیچ احتمالی ابدی ندارد چه نزد رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما قرره فی حدیث المعرفة و سیجی عنقریب انشاء الله تعالی
که از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت بعینه صادر شده بخلاف واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود آنرا بزبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبد الله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم در حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا راه معتزله پیمائیم یا خارجی شده
تکفیر امیر المومنین معاذ الله کرده ایم انتهی محصلا سبحان الله باین پیشوایان قصه چنان بر قرآن ائمه بستند
که از روز الست مضمون امامت ائمه تمام بنام مقرر شده و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ائمه مامور گردیدند
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقررست نه امامت
کافری معاذ الله که صورت بهمین حالش میپرس تا این ملاعین بخوارج مائل نمیشدند پس تنصیص اسامی ائمه هدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ائمه رفضه منصوص شد نصا قطعیا باجماع اهل صحاح هم ذلک تقریر الیقین
لایزول الا بالیقین مسئله اما حضرت ابن عباس بکلمه الرزیة کل الرزیة پس از کجا بر مطاعن مسطوره
رفضه و مطاعن چه دلالت دارد و تعظیم مصیبت نه بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین و حسن
سلوک با وافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان نمود و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم میخواستند جمع کردن روایات صحیحه خصوصاً احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبید بعد بیهوش
شدند و از این جهت در آوردن آن یا مراجعت کردن اختلاف و گفتگو پدید آمد عمر فاروق اهل حضرت را تسلی داد
که حسبنا کتاب الله چه وی طالب راحت کرد بکلمه غلبه الوجع و حضرت این رای را پسندیدند آنچه نوشتنی بود زبانی فرمودند

کما عرفت و با مور باطنی مشغول شد چون رفته رفته ضلالت پیشوایان خود را در کافی و کشی عیانا دیده بودند کما عرفت آنفا خواستند
که ضلالت اصحاب ایمه بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان از این
محو اعتراضات بجان بسلامت برند والحمد لله علی الهدی الحق ولمعانه و هذا المجتهد بهذیانه من البعد بایدو و انست که مجتهد
گمان کند که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ ازان جنس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الحالک لا امتی در نفاق جهد
جالسی بعوام در شان او است تا پیکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه لو دروغ گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودند زیاده گوی و هرزه درایی را پیشه خود میگردانیدند مشاهده این روز سیاه کی کردند و تیر خار اشکال
نیز سید جائیکه رسید و من زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب بجز از مباحث تحقیقیه
والزامیه آورده ام بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقرر ست بزبان می آورده ام
هم چنین درباره شیطان الطاق و زراره و ابو بصیر از ایمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ ۲ **اقول** در هر مقام
در قدح اقوال مخاطب آنچنان در مجلد اول تفصیل و بسط باوله و براهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم بتنگ آمده اند
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام باعادته **قوله**
اگر مراد ازین احادیث الخ **اقول** مقصود من اظهار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین را کمتر از خلافت
یزید دانسته + اثبات ادله خلافت خلفا ست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده است و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت بسبب انقیاد یافته و استیلای شان اساس کفر را برهم شکسته و استخلاف الهی عبارت
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط باحادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
باحادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات پیش کند تا بر
هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه نویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر این نوع
رجعت بکوفه نفرمایند و محتاج بشنیدن این مزرنس نشوند کلا ۲ انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
اما آنچه گفته که مفید ما اصلا نیست پس اگر مراد وی اینست که محبت مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حال آنکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی ازان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر مضر متشیعین میداند که گفتن لاحول در مقابله شیاطین معذلک چون این مقال
باعتراف این نقیض الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجاز این معنی اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس دادن
بیهوده بر او آنکه دعوی رفضه قدیم الایام اینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت بلا فصل مرتضوی و بی اصل بودن
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که معرکه بایمان غلاة بود چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جا بجا بران دال و دلیل
ست بمیدان مصارعت قدم نهاد و مجتهد الزمانی بنابر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بهر سه دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اهل سنت در مناظره ایشان توانند گفت که تمام احادیث موالات را مثلا بزعم خود مبطل
خلافت متقدمین و مثبت خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکه هزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و مدعای شما را باطل میگرداند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
انجناب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انتهی بعبارته آنکه بحثی در تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع دو ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی هذا انحصار بعدیت و انهم بالاتصال و کسی هم نتواند کرد که اهل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند بمناظره مفید نبود بلی رفضه هر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و جدل را بقول شان قصد کرده اند و از ینجا هم نمایان شد
رفضه متاصل شدند چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلافصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرفه
مبسوطا اما آنچه مجتهد بنابر سرپرستی یزید علیه گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کرده اند لا نجد بهم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از افاده
آن علی الاطلاق نمودن چنانچه نقطا اصلا نیست بران دلیل است برجای خود نتواند بود در ینمقام آنچه مجتهد جالسی
که بنابر مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بوده اند ذو الفقار مصنوع افاده فرموده اند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش گوید الحاصل اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس هر یکی از ائمه دین هر که لعن کرده یا امر بلعن و حکم بکفر او نموده باشد
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است معترف باید که بالجمله مخالف هر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذهب امامیه اینست که ایشان چنین بوده اند پس هر که بجامت رمد عداوت اهل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت نبی انحراف ورزیده باید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته هر که خواهد از شیعیان ائمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذهبش در مطاعن بکار آمده
اهلسنت را نیز احادیث صحیحه و مقبوله است خلفا مفید افتاده و اینکه دانستی موقوف بر آنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بدیریش او بجدیم ورنه مارا میرسد که بر هر قدم بذکر لعن پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتهد فانی را محقوق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تیر الصوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه تسلیم که در مدح خلفا و بعض
مقبولین نبی امامیه ادله قطعیه است کما ذکرته سابقا و لاحقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مهاجرین و انصار
تابعین احسان هر جا نمایندان برطور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه داله بر آنمعنی که قول با مامت ائمه اثنا عشر مطابق محصور چنانچه تشخیص از مخترعات

اموریست چنانچه از صولت حیدریه مانند آفتاب نیمروز ظاهر و هویداست و درین کتاب نیز بهر قدم واضح و پیداست بخلاف احادیث
که در مذهب اهل سنت است کما اشتهر تا که مثبت خلافت راشدین و مؤید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقینست و هم موکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتاب
مخشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و سیجیئ مفصلا انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی با دندان خویش تراشیدند مناط اعتبار باشد ایشانهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و مردود و رنج جاودان بمانند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد و اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون و اقرارهم لانفسهم فتذکر قوله و اگر مراد از ان آنچه اقوال عنقریب
بر هر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان می شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بست
و پای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین ست میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته ایشانهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را بخوبترین وجه ثابت میکند و این بحث عنقریب
می آید انتظار شد و در میان نیست من بعد خرابی درین است که تمامی امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مهاجرین و انصار بیعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر برادای خلافت شد و خلافتش
بابتداد کشید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغه است که مهاجرین و انصار
و ایشانرا خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هیچ حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند باید که اعتقاد کند
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست چه جای آنکه خلافت غیر راشده
را هم انکار نماید و بل هذا الا خالف اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و حق الیقین و حیاة القلوب
و نهج البلاغه و تالیفات شیخ علی و تصانیف قرضای تمامی در ازی هنوز ندیده که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر اینکه مجتهد خرف را نیمه یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه چه نقل کرده بود که و الله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه و انه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون ازین مختل الحواس باید پرسید که ضمیر تقمصها و منها کجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضی از شراح که بگواهی بد است
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو در همین مقاله چنان مفصلا می آید انشاء الله تعالی عدول و منصف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوب
بصنعت تاویل ملاحظه نمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت النبی
میگیری باز هم مفید مدعاست که از حدیث امام الائمه ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش مینمائی معذلک چنانکه عبارت
شقشقیه نقل کرده ایم گفته که حضرات اهل سنت در عبارت این خطبه بلیغه تامل فرمایند که هر فقره از فقرات آن دلالت

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و صبر نمودن بکمال اکراه دارد حاشا این خلافت که از هر فقره شقشقیه ثابت شد
بقول تو راشد هست یا جبر راشد که خلافت یزید پلید و تو هست از آن بود و نیز لا تغفل از نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المراد و اگر چیزی دیگر است بیانش بر ذمه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
با آنها جامع آن از محاسن مکاتیب است هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت ان الخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت حالا بیان باید کرد که آنخلفا بر اصول
رفضه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین رئیس ذوی الاذناب تبجحاً و تاویلا باید فرمودن
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یا تو بهفوة بارده و مناقشة غیر واردة عجب دارم از مخاطب لا ثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابوبکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد و فی ذلک ان کل واحد منهما
حدیث ابا بذلک فعاتبهما فی ما اشتغلا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای احدیث امام النهمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود گفت مرا سری دیگر هست باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصرا یعنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد محیط باید پرسید که این سلطنت
و پادشاهی با جبر راشده و بهر حال مدعای ما تمام است کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سو قسطائی هم
کلام نتوانند کرد لاجرم فاضل جالسی که علی المشهور پدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیفت و
و صحیفه اول نقل بر ذاتم گفته که خلافت شیخ محیی الدین بحدی عیان است که حاجتی به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نکردند الی آخره و نیز از عجائب است که شراح کلینی صراحة میگویند آنچه دلالت
بران دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنه برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کانت فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و باطنة کانت فی علی انتهی حال بگوید که کتاب از کتب معتمده و بر تصریح رفضه دارد اگر روایات دیگر

را ایمه از هدی در معرض تعداد آرم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است در
اصول معتبره شیعه واقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم میتوانم نوشت درینجا ازین هم سوال
میسر بود که حضرت امیر را از ایمه و کلمات آنجناب را در احادیث می پندارند با آنکه چون آنجناب را
بر اصول خود بلفظ میر معطله ملقب کردند و زیارت آن عالیقبات را وقت خلفا هم یا ذر داشتند. از ذکر
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کاملیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بدی گفتند
واین معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها گمان می برند پس معنی هادی
بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر و لهذا دین و مذهب خود را بآنجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری میدانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی می پندارند
و در حقیقت نسبتی با ایشان ندارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفری و مانند
آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق اینست
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه پیاپی سطور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری احمل
می نمایند بر نفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون سند میر معطله بر اصول معین
دلا باید شنید که در مجلد اول کلینی اعور از حضرت امام کاظم مروی است آنچه بر زبان بعضی از متکلمین این فرقه محصلش درفارسی
محکی است که میر معطله امام صامت را گویند و قعر مشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان بنشر احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
و تشیید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون قصری است بر افراشته که در سایه او و از نمونه آفتاب پناه
گیرند و فرو ماندگان بادیه حیرت بر دست حق پرست او اهتدا یابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانند انتهی والحمد
الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود گذشته ورنه بعضی از اشعار در خصوص اینجاه می آورد که کوران بسیار
دران افتادند و در مزید ظلمت و مضیقش مردند و زنهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینم و
خطای خود نگیرم که باشعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فتح
مباحات برای اهل نفاق می فزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین مانس العابرین مجلسی که از تفاسیر قدمای
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از **ابی جعفر علیه السلام** پرسیدم از **قول خدا** وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَىٰ آنحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با و احاطه نمود و نور او خاموش
گرد و نا مور کردند که صبر نماید گفتم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود نهار عبارت از قائم است زمانیکه قیام کرد دولت باطل غالب
میشود و خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نهایت پیغمبر خود خطاب نموده غیر از و کسی انها را نمیداند

اکنون قسم میدهم ترا بکبریای الهی که گاهی از هیچ مسلمانی شنیده که گوید مراد از والیل اذا یغشی مسیلمه است چه جای
امام المتقین علی مرتضی که نزد ما تو به حق تا پایه عرش خداست قاتل الله الروافض انی یؤفکون و لعنه علیهم
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب و خصائص مهدی در این
کتاب جمع می کند و نمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است
که ره بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از رو بردارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله در بحر ظلمات بر اصول اهل
خرابات پس ظلمتش نسبت با ائمه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب دری تصور
کنند الغرض بعد امعان از جمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه می فرمود
و تهذیب و استبصار گواه عادل است بر حمل صدها احادیث آن امام بر تقیه لیکن بهر حال با طول احادیث کلینی
از آنجناب اولین و آخرین مجوسیان بی دین را رسوا میسازم آل ائمه مذهب از جهت کمال ذات
و صفات بکاملیه رجوع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر با ثبات این ظلمات و سلب ایمانات امامت از
کاملهم باقر بر نهاده و چون از ائمه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقة لاجرم و صلاح را ذکر باید کرد
زیرا که او مصداق الاتقی است و هر که اتقی است اکرم است عند الله فیکون اماما و هر گاه امامتش خلاف
نقیض است فتعین الصدیق و هو الاحق بالتحقیق باز متنجرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گذاشتند چنانچه مجلسی
وقتی را از علمار فوری الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه ائمه
در چار موجه ظلمات تحریق انداختی که والیل اذا یغشی حرفی از کتاب نیست ولیکن فایده که بدو گرانقدر حدیث و امثالش
مترتب شد آنکه نصوص ائمه منصوص گشت آنچه اهل حق بهدی هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحائف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر آن میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان با تباع یهود و مخالفت اصحاب و اهلبیت است پس بودن ائمه و جناب امام الائمه علیهم السلام
مصداق والیل اذا یغشی ظلمت از نام است و این همه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق است حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از آن دریغ نمیفرمودند اما اسرار اینمذهب پس نمونه آن در جلد اول دانستی چنانکه چند
چند را از تفسیر دابة الارض بعنوان تفصیل کشیدم ولیکن شاید این همه امور ظاهره را تاویلات و اسرار از آن نام نهادند تا
مقلدین ملا باقر مهما امکن شل لله با این اسرار را بپوشند و از مزابل مدرسه برنیاورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آفرین بر وقت نظرش که هنوز اشاره باخفای این مضامین متنبه نمیکنند فنعم ما قال الشاعر بیت زلف او رشته جان
گفتم و گشتم خجل زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است: الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق هم بالیده از پیر تا
معطله ظلمت والیل اذا یغشی بسلسله انقطاع و ضیاعی نالندو در فصل ایشان را بحدیث امام ناطق صمت میکرد انما
انشاء الله تعالی از نتایج انهم عیان میشود که کلام حضرت مرتضی بجناب کبریای خود که منم قرآن ناطق با اصول رفضه که آنجناب

را در خلافتش هم حسب الفیه چه پیر معطله گمان می برند چسپان نمیشود معهذا خود به نقل قمی در فواتح از نهج البلاغت
ظاهر ست که ناطق وصف قرآنست پس خطای حکیم الملوک از اینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** و مفعلیت امامت شان
به بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایت مآب که اعلم صحابه وافضل اهل حل و عقد بود **اقول**
جوابش انچنان در مجلد سابق به تفصیل تمام زیب اختتام یافته که مزیدی بران بخیال نگنجد پس اعاده این
حرف جز از لاف و گزاف چه توان دانست واصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی منخواهد
بود باز اگر عاقلی از رفضه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب وافی هم آنرا
بعرض و طول تمام می آرد و دیگر امامیه شیعه نیز بروایتش عذب البیان اند غور کند چگونه بر چنین بیهودگی
اقدام تواند کرد که حضرت امیر دشمن خلفا بود زیرا که حدیث مذکور نص درین ست که خلفای ثلثه جهاد با کسری
و قیصر و دیگر قبایل کفار نموده بودند و مومن بودند اشداء علی الکفار رحماء بینهم و نورهم یسعی بین ایدیهم و یرتون الفردوس بودند
و حق تعالی از عبادات و مجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیمابین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی باشد
چنانچه اهل رفض مدعی اند احد الامرین لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق معرض و متخلف باشند و دشمن ممدوحین قرآنی
بودند و حالانکه مرتضای رفضه یعنی ثمالینی هم در شافی و هم در تنزیه الانبیاء والائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم در حق مرتضوی فرموده که علی از حق و حق از علی جدا نمیشود و مجتهد هم اقرار باین حدیث دارد چنانچه در مجلد اول گذشت
یا آنکه خلفاء و اتباع شان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ
اقول حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق به تفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمد دردعای خاطر
آگاه دارد گاهی مثل این خیال را که نایاب الاحوال بر زبان نیارد مگر و فیکه تقلید ابوجهل اختیار کنند مصداق اختیار النار علی
العار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بنقل متجرین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف ست
مع ذالک حدیث اصح الکتب رفضه که اشاره بدان نمودم در جوابش کافی ست و بروایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر مخالفت
سعد با دام البیانات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدائح ایشان
آیات بینات سابقه فرود آورده و هم سعادات با آن کرده والا شکوه که مستجمع شرائط جهاد و دعوت دین حق بودند
پس البته سعد مذکور مستحق آن شده بعض جیفری که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که انحراف
از اعتقاد خلافت راشده مساویه مهاجرین مستلزم بغاوت ست و حق تعالی فرموده فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء
الی امر الله و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام بر حق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج
البلاغه خطبه کتابیه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و سیاءت مصیر
خاتمه آنست بالجمله حدیث کلینی که مجملش از ترجمه قمی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص ست در بغاوت سعد و انکه او بر تقدیر
اصرار بر ترک بیعت و دعوی خلافت خود واجب الجهاد بود دانی که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر شخصی مستجمع
شرائط ایمان نباشد او الشیخ الظالم و باغی ست مومنین را باید که با وجهاد نمایند تا که او باز آید و منیت او ماذون در جهاد و نه در

دعوت بخدای عزوجل انتهی وهمین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده اند و در نهج البلاغة وغیر آن موجود است
کما اشهر تا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکار ش مادام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر امر مضرت بسعد بن عباده دارد که از چنین شرف
محروم ماند و بشهادت معصومین بعداوتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منصف بدان بوده اند بران گواه هست واو تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الائمه بر روی کار آورده واز رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمد ا اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را خود شکست دادن است ولیکن این امر از علت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گر دان رستم نکرده یلان دلاور بذکر الله طب اللسان اند و در نیجا ابحاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفردة تالیف شود لیکن بهمین مقدار اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقة دار الامامه
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام آلخ **اقول** اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام ترد
استادی نبرده و فی الغوث نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را به تفصیل و اجمال آورده اند
چنانچه از تلخیصات که در اصل رساله بصارت العین نقلش بر داشتم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جملهٔ آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبهٔ امیر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحون ست و قلوب ناظرین از ان پر خون کاش بمطالعه کتاب و شتی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسید باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
آنچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرت ست و هذه عبارته وفی الاتة الثامنة کانت
فتنة تمر لنق استقرب بالنسبة الیها فتنة التتار علی عظمها واسئل الله ان یتیقنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجمله** چون هر کسی از صحابه کبار و سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیادت یا صحابیت و امامت نزد فریقین ملازمت نیست
و کسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بودند و تحصیل مدارج اخروی هیچ نمی نمودند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین
این امور را بر من لازم می گرداند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بران نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجتماع

شروط وغیره است وبمجرد بیعت واستخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام
گذشته واگر هنوزان بمحاورات را یاد نداشته باری باز تذکیر وتنبیه بعمل می آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح
مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتم وثبوت امامت به بیعت
اهل حل وعقد واستخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره در وی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته ٭ نظم
شوربختان بآرزو خواهند ٭ مقبلان را زوال نعمت وجاه ٭ گر نبیند بروز شپره چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ٭
راست خواهی هزار چشم چنان ٭ کور بهتر که آفتاب سیاه ٭ **قوله** پس قطع نظر الخ **اقول** این قطع نظر از آن
قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود واز اعجاز قرآن مجید منکر میشد باوصفیکه از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم صبحدم چون
در دمد ولصور شیون زای من ٭ آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من ٭ گوش اهل آسمان وحلقهٔ ماتم نشست
شیونم تا بر کشید آهنگ هایاهای من ٭ بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا وعملوا الصالحات
درین آیت وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار داده اند اگر شق
اول ملحوظ بود البته احد الخلفا می گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشد
ودر قلب طول ماندند چنانچه شیعه میگویند وبر شق ثانی لازم آمد حصر میعاد آلهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و
نحن علی موعود من الله هذا المجتهد امامیه انچنان کور باطن وظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی می گفت آنچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین مکه و
کسری وقیصر ودیگر کفار ماذون بودند وماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود آلهی
بودن واز ظلم وجور متنفر گشتن الی غیر ذلک من المدائح التی سیجی مفصلا ان شاء الله تعالی وچگونه مجتهد قطع نظر
از ایمان صنادید مهاجرین می نمود ودر باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کمتر از آن حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد ودر باره مطاعن
مرتضوی مثل واقعه تحکیم هل من مبارز گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمودند که باید بحز بانی کردن وداد
مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد وگفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند از بارے
یکی را قرار دادند تا حکم کند که فلانی بر راستی وفلانی بر کجی میرود ونزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد وبتحکیم
راضی شد متکلم بآواز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة وحصول المطلب خلیفه فرمود که بدون قیل وقال وجنگ وجدال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی او تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشته
این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور ٭ فحول نحاریر علمای رفضه داد سرقات شعریه وخرافات
باطل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سرپرست جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع ماخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه باوجود شدت عناد معترف شد که آنچه بنیان فضائل و لوازم صحبت
کوشیده اند از دوستان هم بظهور نرسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر نفی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و مستجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیداند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دلیل من مبارزه میگویند هر چه مخالف مذهب شیعه خواهد بر آمد
قبول کردنی است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد که تا حال عمر را خدا داده که اکنون هم در یابد
یا نه که چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی درباره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بسنت ایشان بلندی داده
و حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود نوشته و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی دین جعفری است از ایمان انکار می نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع است و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کاملیه بران می نازند و مثل قرابیه و غرابیه بران هجوم بسیار نموده و مثل شوشتری بر تالیف آن
می بالند و بعبارتش لعنها یا صنمیها بعد ازین در جای خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن برو قدر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویزین وجود درین نزدیکی می آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصد را مختصر کرده و دو نیش بنهاده که تمامی افادات جعفری را نبوسید لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار باز از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیه استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل است و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باشباع تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت انعام صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال بحیث لادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموماً و حکم مجتهد الزمانی خصوصاً عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا بثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گوئیم قطع نظر از انکه عصمت ذلعدالت بر میگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوییم پس علی هذا صاحب بودن بدون ایمان تواند بود و کسی ماذون بجهاد بدون ثمرات معلومه نتواند شد کما نص علیه ابوعبدالله علیه السلام وییایج و مناقب قرآنی فرع بثبوت مرتبه ایمانیست ورنه لازم آید در امثال این مقام که هرکسیکه از تقلید مجتهد بعد حصول اجتهاد بانسا بتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال الناسخیة و عنقریب بمعرض ظهور می آید که حضرت امیر تخصیص مترجمین و شارحین نهج البلاغه خصوصاً کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بدرکریا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود ابعد از ان بدلالت حدیث نهج البلاغت داخل کرده اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا و الا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ الله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود بودند بزعم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدهد ولیکن آنچه برین شق وارد کرده از قبیل کاغذ نیست چه اعتراض اول دلالت بران میکند که جناب مجتهد را عنقریب قانون تحجیع علیه عقلاست بیاد نمانده زیرا که بالاتفاق وقت مناظره مطارحه خصوصاً چون عمیق مقام اهم در میان باشد و برپا شدن فتنه مظنون بود امری را برروی اهل خلاف بر زبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و بیرچون و چرا نگیرند پس افضل الصدیقین حدیث الائمه من قریش باعتراف مجتهد بمقابله انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستفاضه و شهرت احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعضی بطور اسرار رسیده اند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچه حدیث عدی بن حاتم که در تفاسیر مرویست دلالت بران دارد و لیبا اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر و استفاضه نرسیده بلکه بعد از ان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فرعیه از ادله شرعیه بزعم معلیه کار ایشانست غالباً که اینقدر مدرا در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و شاید که وقت تحصیل کتب درسیه و مسلم یا شروح التلویح و مصنفات فاضل متبحر علا فی نیز بمطالعه شریف گذشته باشد پس از ینجا بکمال تدقیق و مناظره داسیدنی یار غار حضرت رسول ربانی پی توان برد که بتلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند که بکدام لفظ ثابت میکنی که استخلاف مهاجرین مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و اوشان خواهند گفت که آیا ما ایمان نداریم و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از ان ماست و شما نزیل آن هستید پس از آنجا حدیثی خوانده که قاطع نزاع شد و کسی یارست دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل بمنید هرجا کلامش مخدوش و مردود میشود **والعجب** که مجتهد لازم میگرداند این مقوله را برای خلفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بیوجه است حالانکه این قول مذکور فرع این معنی ست که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداقیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد علم شان تمامت کرد خواهم گفت لله الحمد که بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش کلینی و ملکه تمامی مقلدینش رایگان می رود خکیفت که منصوص بچار و حق الیقین انصار سرپست الهیت بودند و معلوم شد که را اعتراف به ثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره نمیودند و اگر مجتهد از عهده بر نه آید پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر اقتنا ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نه شنیده ایم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و این حدیث ساخته و پرداخته شماست و اینکه شنیدی تمالیا حقیقة الامر است اما الزام پس بیانش بوجوه

بوجوه بسیار است پس بعضے ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رفضه در کتب معتبره
خود از حضرات ائمه بطور وصایا سے آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الٰهی می پندارند
ازجملهٔ آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وقتیکه او را برای
مناظرهٔ خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولکن
حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً یعنی مناظره بایشان با قرآن مجید مکن که احتمالات
بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریز گاہے نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا
میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین وشارحین نهج البلاغت
کشتی کردن وبصنعت مصارعت واخذ تلابیب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا بر حدیث کافی اعور
کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردیده واستدلال بان نموده چرا احد الخلفا
نگفت آلخ پس هر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی ونقلی مرتب فرمایند از طرف
ما هم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد مستهند اقول او بموجب وعدهٔ الٰهی خلیفه هستیم حقیقة
دلالت میکرد بر فعلیت خلافت وتمکن فی الارض وچون هنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود پس
صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهرا هم خلاف واقع است چه جاے فاروق رضی الله عنه
چنانچه نعیم احد الخلفا مقتضی آنست وبر تقدیر معنی قربت واستعداد الضا هم میگفتند که بموجب وعدهٔ
الٰهی که متعلق است بایمان وعمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور وفکر رود هم این
اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بینندگان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر
خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند وخود را همدران علی الظاهر داخل کردند حالیکه میگوییم که مراد
حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد وخلافت
راشدهٔ خلفا که موید دین الٰهی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را دریں تاویل افتادن واز انچه
سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی تثبت خلافت راشده وغیر راشدهٔ آنها وارد نشده فا تخطی دادن علاوه
در انچه مجتهد درین مقام ایراد نموده هیچ عجبی نیست کما سیاتی ان شاء الله تعالی عجب اینست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند
از سهو ونسیان در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرمایند که من مولی هستم وامامت حق من است از وقت
نزول انما ودر ورود الفسنا تا اکردین منتظم میشد واز چند صحابه که شیخ حلی وامثال او از نصوص خلافت
مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند ونه نام قصه غدیر بر زبان آرند وحضرت عباس خصوصاً
بپرسند که ای عم بزرگوار مگر هنوز تردد داری در امامت من وواقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا همراه
ببری واز حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست ومقولهٔ حضرت عباس در عماد الاسلام هم وارد است چنانچه دانی وبسیاری از رفضه

هم بیان کرده اند کما لا یخفی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بود نه منزه از سهو و نسیان لاجرم هرچه او را یاد آمد ذکر فرمود فکیفیت
که امامیهم در کتب معتبره رفضه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را بروی
مردم بربست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش آنچه این بیهوده سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و هذه عبارة ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیعت
از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مد یدک
نبایعک دران وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بلفظه و در نهج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری وزارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا و العجب که رفضه امامیهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بالشورانیدن بلوائیان کشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود ازینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفضه مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط المستقیم رفضه و مانند آنهم پیداست که حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمردند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعهٔ غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شارحین نهج البلاغت
خصوصاً ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذهب الامامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوص بقرآن و حدیث و خلیفه بلافصل ام غرضکه تقریرات
رفضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هزار جز صورت نه بندد چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شده و محو حیرتم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معهذا هرگاه
گفتگو در تعین در آمد چسان احد الخلفا میفرمود که اول موعودینم حالانکه برای تعین شخصی در آیت کریمه دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدهٔ مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه بازهم آنچه در بصارة العین گفته ام بی غبار است
چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم که وعده
صادقه مذکوره این بود که در ضمن خلافتهای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظهور نمود پس مجتهد درین استفسار گر تطویل
گردیده و بحقیقة الامر رسیده آیا مجتهد را یاد نمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی الله عنهما را بکارزار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی الله علیه وسلم باقی ماند و حالانکه یقیناً میدانستند که نه کس از اولاد امام حسین اورنگ امامت را بجلوس خویش
زیب و زینت خواهند بخشید بلکه تمامی اولاد را باوصف لاتناهی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلا دمی شناختند غلط گفتم بمقتضای روایات اصول کلینی

و بحار و حیات القلوب و بصائر بر ہر یکے از افراد شیعہ تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعہ شہادت
امامین و قس علی ہذا اوقات دیگر مثلا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعضی از مغازی بنصرت و اعانت ملائکہ
مبشر بودند و دقیقہ از شورسے و جمع اسباب جہاد فرو نگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوہ ظہور
داد بالجملہ ہر کہ ادنی غور در علل و اسباب کارخانہ دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتہد بن رفضہ از ادراک آن
نیز محروم اند **طرفہ آنکہ** ہر امام را علم اینمعنی کہ فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیرہ امام
خواہد شد ضرور است و با اینہمہ بعضی از ائمہ در اشتباہ افتادند و نص امامت دیگر را ملحوظ نمودند و بعضی از اجلہ اصحاب
خود را متحیر گذاشتند چنانچہ اشارتی در آغاز مجلد اول ہم بدان رفتہ و تفصیل این اجمال بعد ازین مے آید
انشاء اللہ تعالی **قولہ** و نیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی ہست بر شق اول پس باید او را ہمعنی بود نشر
مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونہ بمعنی تواند شد الحمد للہ کہ
چنانچہ خلیفہ ثانی بمجمع مردم در سقیفہ فرمود کہ ابوبکر افضل از ماست و کسی نیست کہ از و بہتر بود و او دست افضل
مہاجرین ابو عبیدہ نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرمودہ و افضلیت افضل الصدیقین چنانچہ باید بیان کردہ
و خیریت او را بر ملا ظاہر گردانیدہ تا آنکہ کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ و قدح این مقدمات نماند مگر بدیدہ کہ در کتب
کلامیہ مثل صواعق نصوص صریحہ درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختیار و امتحان حاضرین سقیفہ تمام گشت
و خود علمای رفضہ این مطالب را در کتب دینیہ ذکر نمایند و چون و چرا نمیکنند چگونہ مجتہد الزمانی کہ حامل اسفار ند احساس
نکردہ باشند از جملہ ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست کہ در ربع اول از شرح نہج البلاغۃ قصہ سقیفہ نقل
کردہ و گفتہ فقام ابوبکر و قال ہذا عمر و ابو عبیدہ بایعوا ایہما شئتم فقال لا یتولی ہذا الامر غیرک و انت احق
ابسط یدک فبسط یدہ فبایعاہ فبایع بشیر بن سعد و بایعت الاوس کلہا و حمل سعد بن عبادۃ و ہو مریض فادخل منزلہ
وقیل انہ بقی ممتنعا من البیعۃ حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل کہ چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق و امین را گویا گردانید صدیق اکبر را بدولت خود تا دران مجمع خلافی نماند و از ینجا ہم عیان شد کہ بیعت نکردن
سعد بصدیق و اصرارش تا دم مرگ ضعیف است **قولہ** ہمچنین تعیین شوری آہ الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر
مذکور و من متحیرم کہ آیا موعود بودن خلفا منحصر در ہمین بود کہ اصحاب این ترتیب را قطعی دانند و حضرت عمر یقین کنند
کہ بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است و ہمہ کس او را خواہند بر گزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل نیست کما اشرنا کہ سعی و مشورت در امور یکہ موعود الٰہی ست بیجا نمی شود بجہت آنکہ امور کائنہ در عالم
اسباب تعلق گرفتہ لاجرم بر اجتماع مردم و مشورۂ شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکہ از معدات
و اسباب آن نست پس معلوم نشد کہ مجتہد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قولہ** نیز درینصورت آہ الخ
اقول این اعتراض چہارم ہست و جوابش آنکہ یاد نمی آید کہ کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کردہ باشد چہ جای
صحت آن یا در کتابی اخراج نماید کہ التزام صحت فرماید بایستی کہ جناب مجتہد سند آنرا بیان میکردند کہ در کدام کتاب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس است نه بینی که فاضل جزری در نهایه آنچه گفته در مادهٔ
خلف محصلش اینست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفهٔ پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از آن جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند دانند او بود و الحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی است که در فارسی او را هیچ و پوچ تعبیر توانند کرد اینست آنچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه اینکلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل بر بریدن توجیهات
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض سابا یا بالعکس آنکه گاه بازی بکار برند و حق اینست که مجال نیافتند
که این احتمال را بر بار ندبس تلبیس و تدلیس که پیشهٔ اهل نفاق است پرداختند و اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی بار امیر سد که دلیلی بر احتمال مذکور بر غاد احسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافهای امت و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از ارادهٔ شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش منظور او بیعت خود بزبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمانینی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بر آن
گواه است و درین ورق مجتهد آنچه گفت دلالت بر آن دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضماً للنفس فرموده باشند
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قائل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرهما بر آن دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلافصل بداند دون غیره
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالیسی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رسالهٔ سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رسالهٔ مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که از اثبت الشیء ثبت بلوازمه لاجرم باید که مجتهد معتقد این معنی گردد که حضرت صدیق بحکم خود
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره و بر کسیکه کتب بالغه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند و سادات رفیع الدرجات

واکابر خاندان عصمت وطهارت را با طلبا شیعه زنده در گور دفن میکرد و بدو بدست خود مے کشتند وچه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند و محصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
وسلطنت کرده اند و عقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت منحصر بود در آن
عصمت وطهارت ست پس اطرف امور و اغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلمها قطعاً
و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر متکلمین شیعه و کاسه لیسان ایشان که متکی از انجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
امامت برای حصول ریاست و از تشیع بهره بر بندد و قضیه میرمهنا الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
و هرگاه تشیع صدیق باظهار و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنابر تواضع بر زبان جاری کرده اند
فلا یعتمد علیه و از ینجاست که شوشتری و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بران دارد که آدمی
آنچه روبروی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات سے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند و اینهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال حضرت صدیق
باید دید که او با اینهمه مناقب و مفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود و نمونهٔ آن از کتب رفضه باز می آید
ان شاء الله تعالی خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
خود را نمی دیدند و معائب را بر می شمردند و بتواضع و کسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار و غیره باز هم رفضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت و تیره دردی
زیر مطاعن میگیرند و داد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیات اعمالهم **قوله** و یعنی
الی اخره ا **قول** این اعتراض پنجم است و جوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل و صواقع مفصل
موجود است و من زعیمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
و آنچه قلی کنتوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب و مشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عنقریب بعد از بین بالتمام بیاید ان شاء الله تعالی و نتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان را یکشاید
و هر کس را اطمینان تمام بغیر ارتیاب دهد هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر رفضه لئام تمام شد و لله الحجة البالغة پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک و تردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت و بر یقین
و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و بر اثبات شک خلیفهٔ اول وضع نموده اند که در مرض الموت خود

این اقتضای گفت یالیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شیء و شیخ ابن مطهر حلی بعد
روایت اینکلام خفی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهل سنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بمهاجرے
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لااقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح باشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب باصواب
آنجناب را می شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المؤمنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج و حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این مرد را انکار خود یقین می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بنص و استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المؤمنین چیزیست که نتوان پوشید و نیز بر این قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک بازدعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت
و امامت از خاندان اهلبیت نبوی بر آمده رفت و هیچکس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشان را
در بیکار حقی میبود جناب امیر المؤمنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی شدند و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط نواصب
و مروانیه بر دین اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذالک صاحب صواقع نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشا فرموده **نظم** اربع بظلعک یا ذا الافک والحیل ٭ ما انت اهون من غیر و من جعل ٭
ماشک قط عتیق فی امامته ٭ فقد افتریت علیه الکذب والخطل ٭ فاحش الاله الناس من کذب فالکذب مقتصیه یلقیک فی الثلل
الی الآخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این بیان شافی میگوید
که حکم بوضع این روایت مردود است بانیکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست آلخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود برامامت عمر عهد و پیمانی بود که باهم در میان
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتم که مدعای او نیست آلخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بزعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان آتش در کاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قوله** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد آلخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المؤمنین علیه السلام باختیار خودش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** و معلوم است

که صدور این قول از خلیفه اول و ائمه کسی آنرا **قولنا** صدور این قول از خلیفه اول صاحب مغنی تسلیم کرده است در دفع
اگر مر دیانت خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد نه چرا اینقدر در دست میکشید نه همین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمه هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه و ملامید اینکه
این حق ناشناس بلکه کننده ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام او ست
از اهل اعتزال است و زنهار از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالٰهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بر آن اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری باید شش بتفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در حواشی چه قدر تعرضها دارد و در خلافیات فرقه مذکور بسیاری از آیات بیّنات کلام او را
ذکر میفرماید و بر در و قدح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن با چرا بی شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و لبسر کوبی آنها بر خاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از تفاسیر و احادیث
فقه و کلام به بصیرت ندیده درین مغلطه ها مانند خر در گل فرو رفته و امید نجات از آن زنهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی اینست که در آغاز سوره حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذ قیل المراد بقوله تعالی کتب فقضی فلا جائز ان یرد الا الی من تبع
الشیطان لانه تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل و یجوز ان یقضی علی من یقبله بقوله فقد انه ذاعن الجنة وهداه الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی اکث علیه فلو لم یقع لانقلب خبر الله الصدق کذبا و ذالک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادة فی الله لیست من خلق الله و بارادته والا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان و کان لا یصح القول بان الشیطان لیضله بل کان الله قد اضله والجواب المعارضة بمسئلة العلم
و مسئلة الداعی داگر فهم اینکلام مشکل است باری باید بمطالعه مجالس قاضی نور الله بنوره پرداختن که از مصابیح القلوب انچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب مفید برای حارثی نهاده است و حارثی را بر مسند خود نشاینده و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیده و فیه 'خو سلاطین دکن یعنی اردستانی هم این قصه در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی الجلد الاول
در ترجمه حسن بن محمد بن العباس معلوم توانکرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند وجه این امر
پر ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الٰهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منهم ملوسی در تالیفات خویش
تصریح باینمعنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقه ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رائی رزین نخواهد بود
سلمنا که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا چرا باید دید
که با دون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصاً بمقابله صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه
اثنا عشریه رسم زنی و هرزه درائی را شیوه خود ساخته و به تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَیَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ وَاَثْقَالًا مَّعَ اَثْقَالِهِمْ وَلَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَمَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح میگفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

تنزور نبود فکیفت کہ او فقط بجواب تعرض نماید و ازان اعتبار این روایت نزد اہل حق لازم آید الغرض ترویج آیت آنجر دا
آنیعنی کہ صاحب مغنی جوابش داده و نگفتہ کہ موضوع است بر اہل سنت لازم گردانیدن چہ قدر رکیک است علمای
رو ابعض سیت از قدما و متاخرین کہ ہر چہ در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اہل سنت می باشد چنانچہ
تمانیتی در شافی و حلی در نہج و منہج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتہد جالیسی ہم در کتب مطبوعہ ازان ہم پا فراتر
نہادہ و باشتراط امور دیگر ہم مدعی گشتہ و لنعم ما قالت العرب العربا اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت والحمد للہ
کہ ہرگاہ مجتہد جالسی بر طائفہ خود دعای بدلقطع بدکرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلاف بریدند بلکہ حقیقۃً خانہ روی او را نیز خراب کردند انشاء اللہ تعالی
عبارت کتب جالیسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنیم **اطرف آنکہ** قاضی روایت جہنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده در قصہ آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکہ مفتری می پندارند حالانکہ
موید شش ہزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیہ آنجناب درباره آن شقی بود کہ لعنۃ اللہ علی زراره و ہو شر من الیہود و النصاری و اظہار علمای شیعہ
در کتب کلامیہ آن بود کہ نزد ہر عاقل متفق علیہ مقبول و مختلف فیہ مردود و چون روایت لیثی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اہل سنت لازم افتاد حالانکہ خلافش در ہر کتاب از کتب کلامیہ فریقین مسطور و کما عرفت فی المبحث
السابق ایضا **اما انچہ گفتہ کہ قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثہ شده پس جوابش آنکہ غالبا
این یاوه گو چنان یقین میکند کہ ہر کس کہ مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است کہ او سنی باشد
و حالانکہ قدمای معتزلہ در مسئلہ امامت بلکہ بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اہل سنت بوده انداز جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسننش قاضی لازم نمی آید و العجب کہ خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مستلزم آنست کہ عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم کہ اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر ہست پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید ش بدرستی کلام خود
کما اشرنا گوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما انچہ نوشتہ کہ ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد ہر کس اضحوکہ
روزگار است چہ ہر شخص از طلبہ علوم عقلیہ و نقلیہ از مختصرات تا مطولات ہمین امر دیده کہ ہر جا کہ تناقض و تہافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیہات می پردازند حالانکہ بیقین میدانند کہ ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیہ قطبی این ہم ندیده کہ علامہ سید شریف جرجانی رحمۃ اللہ علیہ درباره توجیہات
کلام قطب تحتانی چہ مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چہ مقدار کوشش می فرماید
ہمچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درینباب مبذول مے نمایند و اگر ازین
مباحث کہ در کتب درسیہ است ذہول و غفلت رو داده بارے انچہ مرزا محمد
در مجلدات نزہہ کہ قلی کنتوری را سرمایۂ تالیف ہست بتاویلات کلمات شیطان الطاق

اطلاق مشابهین بمعتقدات ایشان وتطبیق آن بر اعتقادات شیعه درباره توحید وتنزیه باری عز وجل فاتر
اقوال را سیاه کرده شاید از آنهم ذهول کلی رو داده پس در صوارم وغیره نظر باید نمودن واین مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن وظاهر از همه امور اغماض صریح بکار برده گویا گاهی بگوشش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سرپرستی درباره ائمه خویش که مشابهین و مانند ایشان بودند
بر روی کار آورده‌اند و برای تطبیق اقوال کاسده واعتقادات فاسده شان خیلی دست وپا زده‌اند چنانچه
قریب چند بیت نیز ظاهر است وحالانکه باتفاق امت ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر از فی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر ونفاق شان اظهر من الشمس وابین من الامس توان گفت ودرین تا
بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر رضی معصوم نبود کمال خرافت وآنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم وحیاست که ازین مهملات باز ماند واین قدر نفهمد که
قطع نظر از مقلد البودن این زنادقه ومنافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار وحق الیقین بران
سے بالد و ہرکسے از اہل اسلام بملاحظه آن سے نالد عصمت این ملاعین را بر کنتوری و همه اخوانانش
لازم اعتقاد و اقرار ازین هوا و ران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کما استغفر
انشاء الله تعالی الغرض ادعای کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابله سطوری است تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بوجه ابسط فارغ شد حالانکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته وبحکم التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش با عجز وزبونی همقرین وبملالت
وملامت غمگین بودند وعلمای مشهد مقدس وفضلای ایران هم علم برداشتن از آن بجستند وعذر امور دلفریب
ساختند اما آنچه گفته بهذا می گوئیم پس جوابش آنست که مهملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
اورا مغلوب وخایب وخاسر یافتیم این افترای دیگر است که کوچک ابدال تبیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده وپرده آزرم وحیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب ودروغ او در
باره صدیق رضی وفاروق رضی مطمح نظر داریم یعنی صدیق رضی با فاروق رضی چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من بگوی
ترا جانشین خود گردانم یعنی به خلافت تو نص بکنم ومقصود از همه غصب خلافت امیر المؤمنین بود و در هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصا صدیق ایشان جابجا ثابت میفرمایند وانهمه بزرگان را وارثین فردوس میگرداند
وغیر هم از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اوشش تر توان دانست انهمه مدایح تفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد ونفاق را که کنتوری اسیر دروغ بیهوده من رشته خود بحضرات راشدین رضی منسوب میکند انهم
مخالف کتاب مستطاب وهم مضاد اصول اهل حق وهم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام وایمان باآن

استفائی کنند نعوذ بالله من ذلک اما آنچه گفته که قرینه حالیه پس جوابش آنکه کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
و لهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم رو بروی انصار تا ایشان مید انستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و بیشتر این امور آدمی را روی دهد در تندرستی و بیماری که آرزو ها میکنند با موریکه عادة محال
است یا تکلیف آن چیزها که زیرا امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سوال میکردم و بر کنار انصار حضرت
از سید ابرار میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافهه
انصار خود از سیاق این عبارت جلوه گر است بسبب آنکه مقصود رفع کدورت انصار است چنانکه دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول آل اما آنچه گفته که جناب امیر مجبور بودند درباره تحکیم پس جوابش آنکه این اکراه اگر از جانب بغات بود
بالیستی دست از خلافت ظاهری برداشتن همه گمر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگر چه مجبور نبودند
تا نائره فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور می گشتند و اگر اینقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند که برای قتال در کار باشند و از کتب رفضه معلوم میشود که معدودی پیش نباشند تا بحدیکه از بعین هم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتبره دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و دمار روزگار باغیان بر آوردن که
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئ الی امر الله و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم تا به
اوقات سابقه بخذلان امام الامیه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اکراه و اجبار
شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نه کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیسی استاد کنتوری
در مواعظ حسینیه تصریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قدوه شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لسانی که بلعنت خدا داخل گشتند و انیهم ثابت گردید که خروج
مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از جهت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نهج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت
خود و تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت نهج البلاغة ملاحظه کرده شود و ان اینست قریب نصف کتاب و من خطبة له

بعد ما بویع بالخلافة وقد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما ممن اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاه انی لست

اجهل ما تعلمون ولکن کیف لی بقوة والقوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا ولا نملکهم وها هم هؤلاء قد ثارت
معهم عبدانکم والتفت الیهم اعرابکم وهم خلالکم یسومونکم ما شاؤا وهل ترون موضعا لقدرة علی شیئ الخ اما فضیحت و رسوا
مقتدایان متاخرین امامیه از کوران ظاهر و باطن که سگان با عجاز جعفری در دهن و گوش انها می شاشیدند و این
حیوانات خسیس آنچه بر ایشان می باشیدند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور است ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فاب
بلا اذنان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جا بجا در کلام خود آورده اند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچه گفته که صدور این قول الخ جوابش آنکه اگر از تسلیم معنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب وادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس از نهار مفید مدعای او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الخ پس جوابش آنکه روافض بکیدت پیشه نفاق اندیشه را در تعمیمی سر مکتوم است که هر که بدیده بصیرت در کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین درد سر عوام را بدام فریب گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه انچنین نمیگویند و بتهمت نمی کنند آیا حال مکاران غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفضه که از انجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود هنوز مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و آن روایات را شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهلسنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت یقینی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهادند چه شعار شیعه کذب و افترا خصوصاً بر اهلبیت سید انبیاست تا بجدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان اعتقاد کامل در بعضی از امور وامید تحقیق کما ینبغی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوط نیست دیگر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر دو سالگی وکیل شد میانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمه غصب خلافت را باصطلاح آرد و عبدالله بن عمر نیز خواست که پدرش حق را باهلش بسپارد و چون معاویه و یزید لعد سرزنش عبدالله مذکور را از توقیعات فاروقی ممنوع نمودند متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را باید پوشید عبدالله بلازم گردید نعوذ بالله من هذه الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته از ان پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالباً حدیثی مروی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را قولاً و روایةً روبروی اهل حق می آوردند که منافقت در کتمان مذهب لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم ندانند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدادند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد و خرافات مهملات این مسلک باوجود اراده کتمانش بر منصه بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و لوازم و عوارض آن مانند لته در صنادیق تقیه که غیر اهل مذهب نتوان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر چنین دعاوی بکار بردند که هر چه می نویسیم از کتب اهلسنت است تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند پی بحقیقت نبرند و بعد از توجیهات در اکثرے از مقامات علمای رفضه جا بجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتمد نمی بود حاجت بتاویلات و توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری درینمقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جا

ازین مکاران پرکار مقتدایان اهلسنت را بسوی تشیع کشیدند تا قدامت مذهب و ثبوت رسیدن آن منافقین
کربلای تدلیس مردم و تلبیس ایشان در لباس اهلسنت داخل گشته بودند و دیانت شان دلالت بر رفتن مکر و
تزویر بجانب تشیع نیاورده و تا دقایق فن مکیدت مخفی و مستتر ماند و چون برین دو سه حرف احاطه کردی معلوم شد
که از حیثیت صاحب صواعق و صاحب تحفه این طعن را در مکاید رفضه ذکر کردند که آن سبب همین است و هرگاه گشته ای
بی خردی و بی حیایی با این دقایق نمی رسد درین باب هم طعن بر آنجناب کرده و در آغاز عبارت مرقومه همین
اعتراض وارد نموده کما لا یخفی علی من نظر الیها الغرض دل نمیخواهد که بر کلام این مهمل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتهد از زبان هم مثل او دست گاه گاه پا برادر و کلام مثل او لازم بر دو قدح نا خود را بهر اکتساب متوجه میسازم
بحال مجتهد که چون رساله با رشاد المعین را رد کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده خرد و شد که کلام
او را از آغاز تا انجام به هم نرخ هیچ اعتراضات او را بکنم اینست مطاعن رفضه تمام که اساس آن بر حرف
تمام است که بر هر که شیخ علی درین طعن هم حقیقت تکذیب بدگرمی گفته یعنی که از کتاب اردستانی بقول علمای رفضه توان دانست
که صدق و صدیق آن بود که در زمین کسے را ... که اهل بیت را در خلافت حق بهست پس طعن شک نحوه و نحو و منع شد
و لقد [illegible]
... الکتب [illegible] وچون کلام مستهزاء تا اینجا رسید وعده ذکر مکاتب مولوی
تا ظاهر شود عدم لیاقت کنتوری با دیگر فواید عظیمه و عواید فخیمه که بعد ملاحظه آن بالاخوانی رفضه در باره دادعا کر
فرموده اند بر اهل بیت حضرت سید انبیاء لاف ایشان با تباع ثقلین یعنی قرآن مجید و اهل بیت سید الکونین کالنقش
الثبوت شود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عنید بجناب قبله و کعبه دو جهان مرجع دعاوی
یکسان مدظله العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکه پیش ازین استفتا با مهر مذهب امامیه با فتن جواب
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم چون جوابش حصول نشد اینجهت نزاع مهدیگر قطع نشد بخیر
عجالت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدین خان مجتهد علمای اهلسنت که در مذهب امامیه هم تحقیق کامل
میدارند نویسانیده شد بذریعه نیازنامه هذا ابلاغ خدمت است آن قبله دو جهان جواب مسطوره را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذهب امامیه و مطابق قول مفتی به باشد بعد از ملاحظه واپس فرمایند و مهر خاص خود بران
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده مهر خاص مرحمت فرمایند
که رفع نزاع مهدیگر صورت بندد و کتاب شوکت عمریه بجواب رساله نعیمیه تصنیف مولوی رشید الدین خان بجناب حضرت
آن قبله رسیده باشد اگرچه هنگام مطالعه رساله نعیمیه چنان یقین شده بود که اگر متقدمین و مجتهدین اهلسنت زنده شده
ساعی تا خلافت مجتمع شوند هرگز جواب آن سرانجام نخواهد شد هر که حرمت متعه بمذهب اهلسنت ثابت نخواهد شد لیکن
مولوی رشید الدین خان بکمال متانت و سفاهت و استحکام جواب آن نوشته اند که تا این تحریر از اسلاف اهلسنت تا حال
مشهور نشده بود و ادله و استدلالات ... و جهان مندرجه رساله نعیمیه را بخوبی رد نموده اند که حرمت متعه بمذهب امامیه

از احادیث معتبره آنجناب ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمیابد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش نامعتقدان
گم است برای خدا هیچکه شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینیم و نه در دیگر کدام عالم لهذا بخدمت جناب قدس آنجناب
تو ردم و نیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت بر ملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جا بجا بر صاحب تحفه بالکارمی پردازند و مولوی رشید الدینخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه آن انکار
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثناعشریه مضحکه می نمایند بچند تقریب یکی آنکه تا حال
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بر آن کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب مؤید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقم
فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که باسناد کتب امامیه آن انکار دفع شد جمله اجوبه کالعدم شدند سیوم مفتی
محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمری مجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگر توجه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدینخان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز مندفع شود و موجب سرخروئی با معتقدان زیاده چه عرض کند فقط فوائد مکتوب
مولوی حبیب علی بسیارست از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه متحیر اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پدید آمده و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه بمرتبه امامت و ختم نبوت و الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از تیغی برنده در دست نماند کما لا یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب هر
کتاب جالیسی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشتند بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواستند خیال بست پس اهلسنت همه
از هر طرف بتحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را باید تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشد و هرچه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر از باب مناظره پیاده شدند
و جالیسی بمجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس باختند اگر آن اعتراضات مجتهد را بدار و فهمیده و رشته همه عیان شد
که مجتهد من شیعه مذهب خود هم الحال صحیح ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کرده حاضرین از حال وسعت

نشان سلمه الله تعالی بعد سلام مشحون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بآن عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هیچ کسی را طاقت نیست که اراده جواب لایق نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثنا عشریه آنچه امر قائم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی را فی الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود حکیم میرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنا ایشان زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از آنکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سوال مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حال الحق جواب جمله کتب تحریر شیعه با تقریر جواب آن
ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن ضرور است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جواب آن بفکر
تحریر جواب بالجمع کتب فریقین پرداخته شد و ازهمین باعث جناب مبرور در اکثر جا در صوارم و غیره ارقام فرموده اند
که کتب محوله از نظر نگذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشد چرا که
در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک رساله و یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق پیدا دارد زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر که بسطرش زعفران زار کشمیرست بس بحکم

نالا پدرک کلمه خیری ادا ان نیکارم و لعبوا ایشکه خاطر نشان عوام نیز سیر دو فرحی اسپارم تحسین آنکه جناب مجتهد که در اختیار شکنگ
وعار از ابوجهل و ابولهب سابق الاقدام بوده اند اعتراف نموده اند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیه عموما و انکه علمای
عصر طاقت برداشتن نداشتند و از ینجا حکم کردیم بکذب و نفاق مجتهد در عبارت ضربت حیدریه زیرا که در ان کتاب هجو آن مشایخ و بیشتر
را شرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرد" در بلده بنارس سماحت بان فرموده بودند
با این مضامین تازه که بمعیت معاضدت استاد خود فرموده اند بوده و هذا الطریق جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدنی است چه هرگاه تاریخ افتخار رشیدیه در تنهائی بدرجه استحسان رسد البته شرکت استاد البریه که تحریرش اعتراف
مجتهد و ندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران و مشهد مقدس کند بوده زیاده تر باعث کمال استحکام و متانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب و نفاق و اختلال حواس او با هم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر آنکه جناب مجتهد با وجود یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار درباره افادات مذکور تقلید ابن سبا و معه ضحک
کورخیال این معنی دارد که محررش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قران است فاعتبروا یا
اولی الالباب و انظروا الی هولاء ذوی الابصار دوم آنکه کابلی و قلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری و تقلیب المکاید و دیگر مهملات و منعوات قلی هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی است که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جا بجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری و امثالش
نعیق غراب و طنین ذباب است پس اشعار مثنوی بمقابله او باید خواند **نظم مثنوی** مه فشاند نور و سگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ای سگ ملعون چه عوعو میکنی بر سویم را تو مشتو میکنی بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین امان
الله بدوامه و این کمترین تعلق بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع و احسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولت حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذوالفقار جائسی نصیرابادی از همین نسبت داد و درینجا عوام
پیش آمد جواب طلب که مجتهد در ضربت حیدریه که اقرار بالیقین درین مکتوب نموده و گفته که علمای شیعه بسبب متانت شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب نداشتند و من جواب آن شروع کرده ام قلی الکتاب رعید ان مناظره دانسته و نه عبارته
تا صل المعنی و متوقد بوده یکه تامعتبر که فضل و کمال مبارز میدان مناظره اشعریه و ارباب اعتزال السید الجلیل والسند
النبیل الاوحد اللوذعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب طاب ثراه منتظم و کتاب سیف ناصری و
برهان السعادت و دیگر مجلدات ضخیمه ذوالابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات ایشان منسلک است الی اخره بلفظه و جواب این
باب تمام همین است که در مذکوره حافظ نمی باشد و بنیاد تمامی دین و مذهب قضیه بر کذب و نفاق است و خواص و عوام
میدانند و خود مولوی حبیب علی هم تصریح کرده که قلی و کشمیری هر دو در مرتبه ثانی و ثالث عاجز آمدند و هنوز نزد امامیه بسیار ساخت
سرخروئی و فتحی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارد و چون هنوز آن الزامات بر جای خود است برا علمای امامیه ثابت
گردید مسوده [illegible] خواهند ظلمات بعضها فوق بعض برای ایشان باید و از تحریر و تقریر مجتهدین صاف

صاف عیانست که حقیقة در مناظره اهلسنت عهده بر آن نمیشوند و برای ابله فریبی و تسکین قلوب شیعه مغلوبین از غالب قرار میدهند و بالآخر مراتب
قلوب مجتهدین با وصف اهتمام و مزید جفا مطابق ارشاد حضرت مرتضی بظهور میرسد و چه خوش گفته اند ظرفا بعد ملاحظه افادات
مجتهد رئیس شیعه که یکه تاز میدان مناظره برای امامیه همچو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا بجای مثل میرزای کابلی نطفه
حرام مابون می شاید چنانچه بتصریح مجتهد جائسی هر دو وصف او که بشرکت جنس و فصل حد تام توان گفت در جلد اول
گذشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوب ست ولیکن نه چندانکه اهلسنت بجوابش عاجز آیند
و این قید ماخوذ ست از حسن تقابل جاییکه در مکتوب گفته که حکیم موافق استعداد خود خوب نوشته وانچه قبله و کعبه تصنیف فرمودند دندان سنیان
را ترش کرده لاجرم جوابیکه مدحش خارج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهد ثانی ست که سنیان بجوابش زبون گشتند
و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جاییکه ثابت بشود باعتراف مجتهد الزمانی در همین مکتوب چنانچه دانی که پدرش وقت
نوشتن جواب تحفه کاهی بعضی کتب فن را ندیده بود و پر ظاهر ست که چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام نا شدنی
بود به عماد الاسلام که قبل از همه تالیف شد کما یدل علیه الصوارم و غیره چه خبطها و سخافتها از جناب مجتهد بصدور آمده باشد
و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صندوق تقیه مختفی ست نتوانند تبو رابنان نمودن پس چگونه عقل
تجویز میکند که مجتهد همراه نقض تحفه عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستاده باشد چنانچه جائسی در کتاب
خود مدعی آن گشته آری شعار شیعه بود کذب و افترا و حال عماد اینست که عماید لکهنو ساکنین توپ دروازه از اولاد
نواب شجاع الدوله بکوشش هرچه تمام تر مجلدی از ان بالحاح بدست آورده اند نافهء را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و
انیهم بدان جهت ست که میانه او و مجتهدین عناد شدید ست ورنه چه ممکن بود که عماد را قبل از رجعت شیطان
الطاق سوی کوفه مهیمن حی نمود پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونه جناب رئیس المنافقین پیش علامه دهلوی ارسال کردند
لعنة الله علی الکافرین و مویدات آن مقام آنچه بلا واسطه زبانی مرزا کاظم علی صاحب الموزا محمد رضا متخلص به برق شنیدم در لغات
خویش ورد م کالا یخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حیدر علی که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور هر چند مجتهد
الزمانی را در باب فرستادن عماد ندامت دعا هم افزود ولیکن او بر حیله و وعده هم حواله کرد و دانست که اگر کتاب بدست علی خواهد رسید
رشید المتکلمین تار و پود پدرش را برهم خواهد کرد و این استدعا و طلب از قلیل هم عند المناظرة القالبیة لعل آمده بود چنانچه بر ناظر مناظره رشیدیه
مخفی نیست او هم زنهار آن کتاب را نفرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و مشهد مقدس همه عاجز بودند اعذار بارده در نوشتن جواب تحفه آوردند
چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد معذلک اگر اعذار قمی و فضلای مشهد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیت عجز علمای
شیعه و فخر زمانی درباره مجتهد ثانی چگونه صحیح میشد و هو ظاهر جدا در هر گاه جائسی بدون احاطه کتب که متعلق با بحاث تحفه باشد کتابها
نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که از همه پیشوایان رفضه از مجنون و مابون تا الحاجات لا امتی ماعون مانند
ابقه درین میدان معرکه الانزار خود را لم کردند و انت انا من نا گفته باقی ماند و دعوی نمیمی که هرسه کتاب اهلسنت را مغلوب کرد کو این حکم از عجایبات
خرافات است که بار بار در تشیید گفته که اقرار العقلاء ... ست نه منفعت پس از فضل شد که پسران ... برابا کد منی پدر خود را لعنت کرده امام ...

درحق او بغو آنکه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زرارهٔ میانه اصحاب علوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگوییم که عیب دار می کند تلمسیان کز زندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس العقائد صبا
کاکوری غلام حیدرخان بهادر دام رافته کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از لکهنو بردند و همه عقاید در باب الهیات تحفه که صوارم رد آنست به بست و دو مجلد است و این
کتاب از آغاز تا عقیده سیزدهم نزد من است و حرفی را از صوارم تا بمقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالشی را
نیز پس از حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقة معنی حامل المتن را ندانستند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر مجتهد احاطه کتب نداشته و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از اثار قیامت
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجانی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر صور خیالیه رجما بالغیب و
ریبانی الظلام نویسد و تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین و فضیحة الغبی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی برد بار چنین گوید حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده پنجم آنکه بگفتهٔ او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ او المعنی از آغاز
تا انجام بود پس عذر تحریر کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرا مثل کاشفة اللثام ملاحظه کنند عرق حمیتش با وصف
انواع تحمیل و تحمیق بجوش آمد حالانکه در ابتدا رساله مذکوره را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم
سجاده در دواک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر حرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی در زمانی سپر انداختند پس راست بگو که کاشفة اللثام حامل المتن
بعینه مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز در ان تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند با
لشکریان بودند و الا چه ممکن بود که مجتهد در چنین شان کلامی کنند کما عرفت فی الدیباجه و لا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی با اظهار مجتهد الزمانی نمی باید و از این سبب شیخ فانی برادنیا مدلا جرم حجت اهل حق
تحریرا و تقریرا اگر هر دو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنا بر پسر خاتون
نرگس که بدلبری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشد گزندی جز گزند مقرری برسد و از اینجا هم عیان شد
آنچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تلمذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت هرگاه زبونی کاملین رفضه به نجد رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین آنند و رفضه مثل بداریه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و بمیدانند
لکن اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سیجیء من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الائمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور هست بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصول آنگروه خود عالیجناب بمعنی است که رفضه متبع ابن سبا و زراره و هشامین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون عجز رفضه
درجواب تحفه چنان شد نقد مدعا بدست آمد و **درینجا سوالی است جواب طلب** که در کتب اهل سنت
احیاناً آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در انجا برده باشند و چون سخن اینک
بیگانی دریابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهده بر نیائیم خوش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخته چشمی بعد از آنکه تحاشی از تقیه می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه احادیث
شریعت بیوفائی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین در لقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و لیبرش در ترجمه و غیره اعتراف نمودند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورند چه باک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیر آن هزار جا تصریح نمودند که رفضه بر قوانین ابن سبا لعین اند
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر نمودم که اهل بیت اطهار
مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بزبان گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نیافتی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنهایند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میروند چه سنت
بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ع ایها
السائل عن مذهبی سنی السنة لا الکعکعه قیل و ما عدة اهلها فهم اربعة العلیه الیهم با وصف تصریح این امور مذهب با ملت حضرت
سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد آیا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت برخلاف کتب خود که بموجبش بر زبان رفت توانند تهمت و شیعه ائمه اعتقاد توانند کرد و فرق آن نیست
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلاریب میدانند کما فی الکامل البهائی و غیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه بر مذهب اهل سنت بودند جائیکه ایشان فقیهان آن مطهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم هفتم آنکه مجتهد گفت که این امر محال است گویم اگر اشاره باینمعنی است که محال است که سنیان جواب حامل
المبین بنویسند پس تبة السفینه و غیره مکذبه اوست که حرفی را از جواب ارم و امثالش تا مقام مذکور و غیره باقی نگذاشته اورا
حامل المتن بدانستن کار حامل الاسفار است و از ثابت بعض عوام بهیوع حمار اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولة حیدریه علی الجوس
القدریه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی به تبییض آن بپردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر مرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظاً و معناً حامل متن ذو الفقار و رافع خرخشه کاوان بی سم جمیع خران بی دم است بطور ایشان نیز خر

قس علی ہذا الکتب دیگر از مؤلفاتِ من و اگر مراد انست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاهلیت فحبذا الوفاق و نعم الاتفاق

علی محاورة العرب العرباء و هو المدلل عند العقلاء فانهم یقولون ان المرتقیس علی نفسه مع ذلک مکرها و نداری که چون ائمه

امام جواب بعض ابواب انهم بطور رمی طلا الاثم فی ممارست علم کلام بوقوع پیوست خبط ناقه عشواء و رقص الجملی ظاهر شد و نمونه

اده جواب تحفه با وجود مرد دهور و امارت و حکومت کوفه صورت نه بست پس البته بظهور انجامید که محال است که شیعه

جواب دهند چه جای آنکه اگر صولت حیدریه طلب نمایند و خطایای پدر طی الاخطه فرمایند خواهند دید که بر هر ورق کتاب جالیسی

یک یک رساله نوشته ام نادعوی احتمال و اهمال که سخن تکیه جالیسی نسبت بتحفه بود خصوصاً بر کتب مطبوعه باقی نماند و دهن کننده

اش دوخته شود اما آنچه فرموده بودید که ازان وقع انکار نتواند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که

این افاعده ازان قبیل است که تیر جوانی زده شین ... جواالاهه ضعیف بدن آمد و اورا هو نیقین نخود و از جدا

تکذیب این واقعه متحد است **هشتم** آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الحاشیه تحفه حاضر نبود البته جواب بوجه بصیرت

نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکند این پیر سعادت منتقصان استعداد پیرستمند و الحمد لله که بیچ هر نفر المرء عن

من آرخیته حاکما ... بسبب این اقرار و عجز او از رد تحفه السعیه وغیره ور دنیا بدین معامله صادق آمد یا قیمانده تعاو

جالیسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الخ هرگز دلیل بر خیانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی هم خود

ساعتی بگریبان فکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب قلی رالی استعدادی داونده و در ضرب یکه تاز قرار میدهد و

درینجا بکمال متانت شوکت معتقد است و در ضرب هجوان میکند و هرگاه باعتراف او تحفه همه را عاجز گردانید پس تشرکت

عزیزی چگونه موجب تخریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضه حیث یکذب کل حرف کلمة اخری پس استعداد

موهوم حاکمک ملعون کمالنص بعلیلة لائمه چگونه متمم مدعای او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رفضه متهافت

و متناقض ست اگر در حبی و نفاق که اصل ماده تناقض است ازین قوم مور و لوم ربو دلشان مذهب رفض کجا یافته شود هم

آنکه بخیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم برسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است اما

عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش بالیقین معتقداند که هر گونه سامان جهت مجتهد

را حاصل شد و با اینهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصاً بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده تر اند و درینجا نهایت

النقد زر فراهم شده و در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود از کتب مؤلفه حضرات ائمه و دان کتابها که خود صاحب ایشان بتوسط شیعیان

خویش مزین گردانیده اند که صدوق سلیم و نعم الکتاب کتاب حریز در کوچهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران

نیافته باشند و از ینجاست که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجعول دیده در تصنیفات برخود بالیده و اگر چنین نه بود و حسن این

مواد کتب شیعه از کجا یافتم و پر ظاهر است که بی محنت خواه بالذات خواه بالواسطه باشد یک لقمه بحلق آدمی نمی رسد چه جای ابرو

باد و مه و خورشید و فلک در کار آمدند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری الغرض لغیابنا الی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید لیکن

از راه ننگ و عار طریقه ابولهب و ابوجهل اختیار شد چون مجتهد از بی سامانی خبر داده بود اتمام نقض تحفه را بر ان معلق کرده و امید که درین مقام حکایت ارکوی

بیاد آمد که شخصی با وحده کرد بعد چگونه بارگاه سلطانی رسم نمدیتی شرف گردم بالجناح ام لوکبرتم لیسر الشخص ... حالیه الفعل والسنود در میان آنها دار او گفت

مگر آنوقت دل مرا بدست آری که ترا بر سنان نیزه نشانند و همقرین آسمان برین گردانند یعنی مجتهد تمام ملک هند را فرا گرفته
و دولتش از دولت قارون برگذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین و لاحقین زاید گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و ازینجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه با چندی از کاتبین و مصححین بجمعیت خاطر بهم رسید
و اندیشه قید بند بلکه خوف جان زایل میگردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعنه بی رد و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق و تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر حالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می برد و از شبها بمصاحبت میسازم و این بر دوام را بدخلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مدتهای در اتصنیفها
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنا فانا در ازدیاد است و عزای ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامید
و هر سال صاحب الامر روافض از بطن پادشاه جمجاه علی ما اشتهر نا سا اتفاق بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اجار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوان سرکشی یعنی منتظم الدوله بعد از اربعین متغیر رسیده و تعصب و دشمنی عامه از یکی به هزار کشیده اما آنچه
گفته اند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود دیده و معترف گردیده بکمال متانت شوکت الثقیله آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و پس رشید التکامین کتابی و رساله در هر ماه بکمال متانت و استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنای کلام مخالف که بنای آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد و مقام میخواهند که عبا نابه بنید باریکی
ضرورست مقالات صاعقه حسامیه را که سد ضربت حیدریه است درین ایام از من طلب داشتن و این کتاب را بلا احسند
از من خواستن و مثل عوددجال بنور نگریستن که حال متن است یا موافق پندار حالمین اصفار اما آنچه گفته و بخر فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین هوش و حواس مجتهد پرواز نمود چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب تشیع داشتند پیش بزبان جناب شیخ فضل امام صاحب تمام زفهم بی کم و کاست میگویند اکنون شعر عربی باید خواند
نوبت بمن افتاد و بگویند که دوران ارایش از نو بکند مسند حیر ر انتحال عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج از اکه مهر خموشی بر لب مجتهد نهاد در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجا و ماوای بیکسان ظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض اینست که گرامی صحیفه وصول الطاف مشمول آورده سر افتخار را باوج فلک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفت سید امداد علی وصول شد فی الحقیقت در امور دینی از فاضل عیره هیبا استعانت نار نیاست بحیات
قلت فرصت آتقیله و غیر ممکن الدفع بودن نزاع همه کریدون جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمریه زیاده از حد مسرور شدم و انحال پیش مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
گرامی نامه ظاهر ساختم اوشان مستفسر اینمعنی هستند که جواب حامل متن تحریر شود یا مثل قول قوله میگویند که هر قدر مرتب
شود بزودم ارسال شود و تحریر جواب آن و تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که ازینقسم مناظرات
هر چند دل میخواهیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد هر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از مباحثه و مناظره تحریری
جا بجای ماند اگر چه احدی از علمای امامیه گاهی یکسو سوی بجک مسئله نکرده یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شد به تحریر امور

خلاف مبحث تو ایشان جواب آن شدند ناگزیر با جواب آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز محبت نکنند و امامیه را جای سخن نماند
بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف مبحث به تحریر مطاعن وغیره مسائل که صدها جواب آن از متقدمین
تحریر یافته پرداختند و بعینه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد با آنکه از هر جنس کیسه‌هاشان
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغ‌خطهای حکیم بوعلی
و مفتی محمد قلی و حکیم مرزا محمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواه است و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقت ارسال هم هیچ و هیچ‌تر که استعداد فهم کلام
و ادای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشدند با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرائطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذوالفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهیدیکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این هر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جا بجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است تا تصنیفش
و چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذوالفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریریکه خلاف داب
مناظره است دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود ناپیدا است همچنان در عماد الاسلام
خواهد بود معهذا این هر سه کتاب ماخوذ اند از تشریه حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرو گذاشتند پس صاحب تحفه که
بمقابله ایشان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از سب و شتم انکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه آن قبله و کعبه مرا تاکید
انکار فرموده اند بر آن بدینگونه کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن
معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شده و این امر بعد خطبه در دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره
کردن ارتقام کرده است نه بتخصیص با امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جابجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه
هم می پردازند چنانچه جناب میر و جابجا در کتب خود میفرمایند که اگرچه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چیزی
است و چنان است در این فهم و استعداد هم از تحریر جواب تحفه میزنند و هنوز از این مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر هفته یا یک ساله یک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط یکی آنکه نقل از کتب اهل سنت صحیح باشد
نه چنانکه جناب میر و رجوع الی صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان ان روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات
و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحتاً یا کنایةً واقع نشود سوم
آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو رود و گفتگوی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در اعتراف
از خطایانه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و تا نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک یک شخص باشد گو هزار فاضل شریک و باشند اگر این شرائط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تجدید جواب طیار است تو فعلاً تعجبات از جواب این عزیز
سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم برا فاحصی و دانی عالم از این مکتوب ظاهر شد که مولوی حبیب علی با وصف تشیع و عمر
از دنیا تباه ام ریحانی و تجلیل مجتهد دقیقه فرو نگذاشته یعنی بتصریح تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید چه کتاب
هر بداندیش خالی شد تا بالاخر فاضل خطی داد و تقدیر جان در کف تسلیم نهاد و خود رشید المتکلمین نطاق همت بر بسته لفظ
همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه مختصرات از اهل سنت بتمهید ورقی هر سه کتاب مجتهد را زیر نقض گرفتن
می توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از صنعه و قی تقیه سر کشی آرند و هر گاه رفته در سب و شتم
از حد در گذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشته معذور باشند اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه
مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و نیز قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهدین
الی الآن در این مغالطه گرفتار اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه یار و بکنند چه شتر منحنی عالم بالا معلوم شده
جدیکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم نفهمیدند و غور کردن معنی دیباچه اش هم نکردیدند زیرا که در آن تصریح است که تحفه اثنا عشریه از آن
نامید که بعد قران ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفت و بهره جبارة و این ساله را تحفه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر علیه التحیة والسلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور
در گرفته انتهی لفظه رشید المتکلمین مستعد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر
ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جائسی نباید کرد که معاویه بن یزید را
معاویه و یزید ساخته و یزید را خفتند با پخته یه دا اختند و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دیگر نباید زد و آنکه عکی

برهانکم ان کنتم صادقین و عمادرا بزودی باید فرستاد بعد ازین تحسین و تحمیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این چنان نتوانند که مجتهدین امامیه جز اکرام قدم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ائمه را بیرون معطله انگارند و مورد ظلمت بمقتضای والکفر الذی یعنی شمارند و صدرا امری نگشته اند
علیه الحجة ابا الله الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت رو داد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة بعبارة العین اعنی مع ان الامامة بیعه الواحد
والاثنین آه فلیرجع الی ما کنا بصدد من نقل مقال المجتهد ورده **قوله** و قول عمران تبعه ابی بکر الخ **اقول** این اعتراض
ششم ست و بجوابش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس اعیان است مگر مجتهد الزمانی خود را از دیدنش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت و یقین را نهار نتوانند دید یا با عادت طاعن را
تهذیب وا دن عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم بار هفوات کنتوری دو مانند اول
که جایش افتاده یافتی و عطای او ابقای او بخشیدی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته بمواطنا بیشتر
تا گیر بنحی مختصر درین مقام بگوییم که کید مجتهد الزمانی مانند لباب غزالی نماید پس بدانکه مخاطب چیان استدلال بر تعین نموده
که بر تقدیر معصوم بودن خلفای ثلاثه لازم می آید که مقول خلیفه ثانی معنی کرده والبته ذکر دلیل این دعوی و ملازمه نیز
بر ذمه او خواهد بود لاجرم اولا حرمت آن عقلا یا نقلا باید نمودن نه آنکه درین مقام الحمس میا زگفتن و ادعا و تحکم پیشه
خود ساختن ما را درین جا ذکر احتمال صحیح کافی ست و آن اینکه شاید که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شریعت و الا دید همت علیا بود لهذا منتظم امور الا قبل معتبر باشند تا برای متاخرین نمونه دست آید یعنی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بر لبسیاری از امور با اصحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه حضرت فراست و قوت قدسیه آنجناب بغایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هرچند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن بغرض تعلیم مقدس تفخیم و تعظیم امت
برای اتباع و تشریع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود ازین طریق مستعد و برشید ازند و رکن بیعت مقرر شده و سلطنت
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی کیاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام با وعده حدیث
ملک غلام مخالفت نماید مقصد برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر در موعود یم هم درک
می باشد و از انجا که مقصود کلیت و تعمیم ست هر قدر که درین باب تاکید فرمایند هرجا خود ست و اگر غور نمائی البته مراد
آن بتیسیر خواهی یافت با حیرانم که تحسین مستجمع شروط و شوری در امور چگونه محل استخلاف موعود است هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین **قوله** و نیز جناب ولایتمآب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را با این عبارات نقل کرده که هرچند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایت
امام المشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابوبکر نه نموده و ظاهر ست که بمقتضای حدیث علی مع الحق والحق مع علی انفکاک ازان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت تا این مدت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود و جوابش در زمان طوال با دله التحفة الاثنا عشریه بعنوان فی ادا شده که

توت مجتهد الزمانی و قایدین و سائقین او در فهم ان وا نتوانند شد چه جای جواب ان طرفه انیست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صواقع سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر رضا و نیز خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند و همچنین نیز من عمم
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هر که منحرف از اجماع شود رده و الی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لاتباعه غیر سبیل المومنین کال و قباحت شان او بی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امور یکه مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین و لیستحی
و بعد ازین هم خواهند که قول جناب امیر که انا شجنه بی انقیاد پس از احادیث صحیحه نبوت صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواهد کافی
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده و عبدالله بن سبا را آب داده
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرار تعالی عما یقولون علوا کبیرا قایل باشند یا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عزوجل
درگذشته که در هیچ امری تامل نمیکردند و باستبداد نمیکشتند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت یا دیدی
بندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغت از انکسان که تشیع انها از کتب رفضه ظاهر می آید و مجتهد جالسی و فرزند
دلبندش ایشان را اثر کینه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در آنچه تعلق بامور امامت
وارد مدعی شده اند و کنتوری هم در عنوات جلیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه اینکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که هر کس از ان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند طاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیقت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بر زبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیت که در حقیقت فارغخطی مکمل است کما مر مفصلا و صحیحی مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نماز است معاذ الله من ذلک قوله و بر تقدیر ثانی الخ اقول تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر غیر عاقل توان گفت که خلیفه
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت تواند شد زیرا که از تفریعات صاحب مجالس المومنین و همچنین از
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تامه در هر دو دست شان بود و حضرات ائمه را قتل
کردند یا از دایره تشیع بیرون نهادند از اکابر عظیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات ... هویداست
و حال آنکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت ها گشتند و هنوز مورد مدایح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که در صدر تراجم ابن طالبین و قاتلین قلمی میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجهید کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده الهی باشد
و در زمره افراد مذکور اندراج یابد معذلک در همین تحفه یکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیر یزدانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی و اعتبار بکیدت عبدالله بن سبای صنعانی کما مر تفصیله بزعم
رفضه از حضیض زمین سبز اوج آسمان برین رسیده اند با وصف تخاصم و سفسطه تراشیدن

نتراشیدن مرتبهٔ شان تالی مرتبهٔ ایمهٔ هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شده اند کما فی البحار
وحیات القلوب وغیرهما و حال آنکه راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته و حصول زخارف
دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضهٔ اشرار مستبعد نباشد و هرگاه یزید پلید نزد
مجتهد الزمانی با اینهمه فضائح و شنائع که میدانی مورد ترحم بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن
ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه و منهم مجیب الایضاح کما سیجئ انشاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا میعاد خلافت موعود
نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده **تازه تر آنکه** مجتهد خود اعتراف دارد که
خلافت براشده و غیر راشده منقسم است کما مر و اگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد باز هم از مجرد
لفظ خلافت اگرچه بکتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه به ثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا
علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین
و اقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامهٔ جاودانی
اقوم معجزات رسول یزدانی صلعم به ثبوت پیوسته و از توریت و انجیل مدائح و مناقب ایشان کزرع اخرج شطأه بتمثیل و تفصیل عیان
گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی است مثل
فرق حدوث و قدم و لون بامعنی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی
و **آنچه گفته** بلکه اگر بنظر انصاف آنچ ماخوذ است از رساله که مرزا کاظم علیصاحب در دو جزو بجواب همین آیت استخلاف
نوشته اند و ایشان در حقیقت از مخدرات جاسمین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند و در زمان سابق برد و قدح آن بالحاح
بعضی از احباب در پنج جزو بعمل آورده بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل مانده مرقوم بچارهٔ موجه حیرتم که چرا این را آخر زمانهٔ خلافت ذی النورین بلوغ می
رود بدلیا مخالف آن تمکین است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادرة کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فَمِنْهُم مَّن
يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ بعضی گفته
که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند و جمعی از مفسرین
در تعیین جوابش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور است نادر اند و النادر کالمعدوم و قس علی هذا
الجمله کلام در آن جاری گشته که اولی بحکم ندرت و شذوذ است فانه وقع مرة و اگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعهٔ شهادت
خلیفهٔ ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و همچنین از هفوات کنتوری علیه
ما یستحقه بوضوح میرسد و نتیجهٔ تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر الی صدر هذه المقاله البته و ثمرهٔ تکذیب مورخین بر کنتوری و هر کس
که پیروی او کند انطباق می یابد فلله الحجة البالغة و الحمد لله علی ذلک **و قید مزعوم شیعه** در مسموم ساختن امام حسن از آن افزود
که نصیر الملة و الدین صاحب صواقع و امثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور
یافته و محدثین و متکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مرد و زن بر این کار برگماشته
پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق بدین باب است

زبانی بعضی از اہل کلام ادا شد فلیتنبہ لہ ہرگاہ برینقدر احاطہ کردی حرفی چند دیگر در مغلطۂ مجتہد مرتب میکنیم کہ منطق الشفاء
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا ہمچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
و دلالت بران دارد کہ خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانہ این دو کلی الطور نسبت
کہ مذہب خوانان ہم اذعان بدان دارند کہ ہرجا کہ خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و لاینعکس و از کلام مجتہد مقام خلاف
این تحقیق برآمد چہ در شق اول کہ خاص بود برای مہاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رض ہم
خلیفہ شد و ہم فاروق و ہم ذی النورین و ہم ابو الحسنین و در شق دیگر کہ عام است و منتہای احتمالات رد و رفض است بعد
از انکہ بدعوی خلافت صاحب الامر کہ حال تر و تازہ شان عنقریب می آید ہمہ رین عجز و زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویہ و یزید محصور میگردد و ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات الناقصین
خدایا مگر مجتہد بر اجتہاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچہ اجتہاد باوصف توسعۂ کثیر در مذہب
امامیہ تا بجدیکہ عقائد زائفہ و اقوال فاسدہ پیشوایان خود را کہ تعلق داشت باصول و امہات عقائد الہیات ہم بر اجتہاد
گرفتہ اند کما سیجیٔ تفصیلہ انشاء اللہ تعالی محصور شدہ در ذات پدر و پسر از مجتہد فانی و زمانی ہمین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند کہ یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کردہ بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتہا انواع خدمتش کردی تا روزی این وعدہ را بتذکیر آورد فرمود بشنو کہ ہر چند حرف میم بر
بسیاری از اسامی مقدسہ آمدہ مگر مورد انوار ہمین سہ میم است کہ نام مولی و محمد و مدار بدان مسند گشتہ دیا خر گفت کہ
امر دیگر ہم کہ تعلق باین دقیقہ دارد خواہم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند ہرگاہ ملنگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر کہ منتہای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست کہ ہر چند غور
و تامل بکار بری باز ہمین سہ میم را یابی کہ تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکہ و مدینہ و مکن پور
بالجملہ محو حیرتم کہ حصر خلافت در معاویہ و یزید غیر از ینکہ بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فاتر نمیرسد
اما ہیچکس از خلفای اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود باوصف این عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتہاد این پدر و پسر یعنی مجتہد الزمانی و فانی در ان پدر و پسر محصور گشت پس یکی بر یزید و صد بر مجتہد عنید
و شاید کہ مجتہد بنیاد حصر خلافت بذات معاویہ کہ لفظ فیکون ہو مصداق ہذہ الآیۃ باضافۂ ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعہ میگذارد تفصیلش آنکہ اسباب واقعۂ کربلا بسیار است چنانچہ از مجالس المؤمنین و امثال آن نمایان یافت
و بر ہمین امر علمای شان بنیاد نہادہ اند کہ شیخین بانی مبانی آن بودہ اند و شک نیست کہ امام حسن ہم یعنی سبب قریب اند
کہ از رد خلع خلافت بنی امیہ را برین امر مسلط گردانیدند و باوصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچہ قول
شہید کربلا لو جہ انفی بر روایت صاحب کشف الغمہ کہ حال تبحر و تحدیثش بر زبان مجتہد عنقریب معلوم خواہد شد دلیل
بران است و ہر کہ چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رض را از میان بر دارد البتہ ایمانش قوی خواہد بود فیکون
معاویہ بعد السم مصداق آیۃ الاستخلاف علی اصول اہل الخلاف آمدیم بر حال یزید پس بدانکہ نزد اہل سنت اگر کفرش

مخالف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
تکلیف که رؤسای دین از ولی عهد کردنش مانع باشند معهذا اثبات اینمعنی که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مجلی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر اینمعنی که بزعم ایشان
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود پس در صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی اریکهٔ اقبال در مقابلهٔ رشید [illegible]
نور الله ضریحه بعد از عباراتیکه در مجلد اول دانستی دلالت بران دارد که خلفای راشدین هرچند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگویند که معاویه در خلافت خود
با وجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عداوتها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد و باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذا ائمه جناب امیر المؤمنین و امام حسین بر خلافت ایشان صبر و اطاعت
بتقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و پخته بر روی کار افتاد و دین محمدی جهاراً و علانیةً مخذول شد کما محرمات
زنا و شرب خمر باستحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش برین شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سرزده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که لابد خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود همه ائمهٔ اطهار با هر خلیفهٔ عصر
همان سلوک میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بر این دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهاد می نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید از خلفای ثلثه
از آن پیداست و هم از مجالس مذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه که ذاتی مجتهد الزمانی بنا بر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگرداند
و استخلاف موعود را در اثبات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای [illegible] دانا کشد
کند دانان بلیک بعد از فضیحت بسیار مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
از خلافتش بهم انتقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تعیین میفرمود تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه نامی گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافهٔ خاص و عام هویدا شده که بودن خلافت
یزید از هر کتاب که در شیعه به تالیف کرده اند باز مجتهد الزمانی بنابر عداوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میدانند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الایضاح و تنزیه و غیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اخبار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بعد ولیکن

... حصول نشده از آغاز تا انجام مناقض است حال ایشان همانست که بر هر رطب و یابس دست می اندازند و وقت
قیل و قال خود را از دعاوی سوای سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از میعاد استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زریل در باره قاری
مرتضی و واقعه شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعده خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر نمی آید الامان کسی که از هر من فعیل و یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوش شما چیده
و تنبیهات ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
چنانچه خود مجتهد لعد از این خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی مؤید است و شارح صحیفه سجادیه از اکابر
خود نقل کرده که والظاهر انا مامورون بقراءة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما را نیز گریزست
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین را بلا واسطه زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیان است و کیفیت
کفر شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین باقصی الغایات رسانید مصداق ان اکرمکم عند الله
اتقکم بر تفسیر امیه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح سر ظاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر زعم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر ساحه هم خواهد رسید
و کیفیت که مثل مجلسی اول در لوامع و غیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از اعتقاد تا دیل در یغ نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور شد از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جد الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی حنا مقام حیدریه را انجیان از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از دهی بدهی میگریخت
و خود را بدخمها متواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه بامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه تجددی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص
تجددی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبه خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین بفضه بدان درجه رسید که در ماه محرم بکوچه
و بازار این شهر جز دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس را پیران
ستنیان دانسته بالسبت شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمه هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمه خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنجیان مشاهده میگردد که قرصی از شیر مال همانا استخوانیست برای بسیاری از خنگال و تبدل جو
بالسن بدانسان بدید آگشت که کافی کلینی اعور و علل شیخ المشایخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی رؤس الاشهاد

میخوانند واجزای قرآن علی حده مثل سورهٔ نورین و ولایت را بر غرفها تلاوت میکنند وعبارات خطبهٔ شقشقیه را در مجالس
ومحافل برزبان میرانند ومانند شتر میرقصند ودعای صنمی قریش را بر ملا روایت مینمایند وآنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدیم از عاج در صومنات · مرصع چو در جاهلیت منات · بمجالات صاحب الامر که هنوز در سرداب سرّ من رای نشانی از ایشان
یافته نمیشود وهر چند ذکر جمیل ایشان برافواه خاص وعام شهر افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن بادشاه سجاده نصیر الدین حیدر خلعت ولادت در بر میپوشند وبدولت سرای بادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
وگلعذاران هر دیار است بانواع تنعم پرورش می یابند کما اشرنا فی الدیباجه وعجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغائب
عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات وجلوات ادا میکنند اما مقتضای شیخوخت
پس معاذ الله که حضرت صاحب الامر را یابد اگرچه سن شریف از هزار گذشته باشد برخلاف آیت کریمه یا ویلتی أألد وانا عجوز وهذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رسالهٔ خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بدرازی کشد مگر حقوق تا آخر چون جوانان ادا میکنند
گو نزدشان بزعم شیعیان بلا تناهی رسد روزی جمشید دریافت که پیر مردی از عجزهٔ عضوی سلیم ندارند وبدیکار
مشغول اند پس در ورطهٔ حیرت فرو رفت وبغلامان فرمان داد تا بزودی نزد پای تخت بادشاهی حاضر آوردند پیرمرد لقمهٔ تناولی وزن
گفتگوی پیشکش نمود بادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر گردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که بادشاه باهتمام تمام
طلبید وچیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند وگفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمه بسیار اشاره بود که تا چیزی میخوردم رغبت
آنکه روا دارم وجواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا بتقوای ائمهٔ هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن مگردید زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون جسمی بصورت مردان کامل یافتند وشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکنند
در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصهٔ ولادت حضرت صاحب الامر بتشبثه وعده آورده از ظهور معجزاتش ورو گشتن بعضی از
بآسمان از نور شریفش وغیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش وبازگردیدن بعجلت هر چه تمامتر الی غیر ذلک من العجائب
والغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل واو را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این کیست که امر بالای
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است وخلیفهٔ من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
وامر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصهٔ وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده وشیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده موکشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد ورداء جعفر را کشید وگفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد ورنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی ودیگر فراموش
نساختی اما گمان پیری وضعیفی پس بدین کتب معتبرهٔ شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن گشتی و همچنان تازه‌ای بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسب را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجه این امور را بعد ادنی غور توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت
و نیز محافظت مکان که بحکم بزرگوارش در سرمن رای غصب نمود و نیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسید و وقتیکه برباد رمعظمه اش مصائب و محن رفت کما فصل فی البحار وغیره چیزی از ین آثار دیده نشد الغرض
بیان واقعه مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی دران توان بود همین است که علمای شیعه کثر الله امثالهم در کتابهای
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام نمیخوانند بحفظ است تحریر
حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که من بشخص
که او را عمار گفته میشد از نواحی کوفه در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان میشد بودم دران اثنا ذکر قائم گذشت پس گفت
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از ما غلات میخریدند در میان
ایشان مردی بزرگ بود سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکیسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی هم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آئینه علوی آن روز
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا چیزی کم بودیم بجهت امری فرار نمودیم سه روز
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی بمرتبه شدت رسید در انحال بعضی از ما بعض دیگر گفت که بگذارید با این اسپها تیر اندازیم
بهر کدام از نها که تیر خورد آن را بکشیم و بخوریم و همه ما این را پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر با سپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسپ من رسید آن اسپ نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود انگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
میدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آن را سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دوانیدم و بدامنه
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت در انحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را آبخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم تا گاه خیمه در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مردی خوبرو
که از همه مردان زیبا تر بود و گیسوهایش هم تا بناگوشش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما و بما تحیه میگفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم انگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را از انها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه ما
ازان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم انگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش بیرون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنکه

مرتبانی تعبیری نهایت دچیزی ازان کم نگر دید وگفتیم که فلان اهرا میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آینه آن راه
نیست واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از و دور شدیم بعضی از ما ببعض دیگر گفت که شما از اهل وطن
برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
انگاه دو فرقه شدیم بعضی از بعضی نهی نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان راهنهای همه بتاراج آن متفق گردیدیم پس برگشتیم وقتیکه آنمرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمر خود را با کمر بندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل نمود نیزه اش را هم برداشت در اسپ شهبی
سوار گردید سر راه را بر گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما بر ترسیت قبیح برای شما آمده گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان بردی
در جواب قبیحی بر او رد کردیم انگاه ما را چنان ترسانید که بندهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم و رو بهزیمت گذاشتیم
دران حال خطی میان ما وخود کشید وگفت بحق رسول آن خدا سوگند میکنم هر آئینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را میزنم پس بخدا
سوگند هر آئینه از پیش او بازگشت وخوار میگردید نمودیم بخدا سوگند هر آئینه علوی حق همان سیر بود که یاد دیدیم آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خال المومنین الحمیرا ایمان عائشه اتفاقی است چنانچه لنقاوتش نیز تفصیل آن در صواعق وتحفه واقع است لاجرم از نهار در آیت موعود
نتواند شد خصوصاً چون ببعد لقاوتش بشهادت حضرت عمار بسر او فتاد باقیماند نبود خیانت مجتهد بر قدر که برای او سر پستی کنند بوجه سابق
زیبائی نمیدهد حال تسلط او واستخلاف وما مانند آن قبل ازین مفصل گردیده حاجت تطویل الکلام بتذکره لیکن انتقید عرض کردنی است
که مراد از تمکن وتسلط در آیهٔ کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران ومخویان است یا بالعکس خدا را منحی فهمیده باید گفت در زندان شیعه
احاطه را آتش جحیم است بر مجتهد بن شیعه وغلبهٔ این ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلایق چنانچه پیشوای ایشان را آن حق
افتاد ونظم ما نصیحت بجای خود کردیم ۞ روزگاری درین بسر بردیم ۞ گر نیاید بگوش رغبت کس ۞ بر رسولان بلاغ باشد وبس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش مجتهد وارد است ۞ عجیب عجیب که برای ابطال خلافت یزید لسان الغیب
بصارت الیقین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین را در دو صد جزو بتالیف منیف در آورده قی لعه اما آنچه نوشته که حضرت
امیر را ه قول این افادهٔ تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هواجس نفسانی وخطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله الفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضهٔ متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغة وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض
نسخ این آیهٔ کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده بر آمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که رضی در نهج البلاغة آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته وحال قهندهٔ الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که از کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را همین آیت استخلاف مدلل میگردانند وجا بجا این آیت ذکر میفرماید کما سیجیٔ انشاء الله تعالی
اظرف امور انیست که این مبحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرموده لیکن از انکه غبار اعتراض بعضه از دامن تحریر استاد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک نشسته
وذمهٔ را از حسن جانفشانی باقی نمانده دران کتاب بمطالعه علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلص اعتنائی

که شریک فریقین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحده بودند در آمد و با این همه مخاطب ثانی خود را اغفال کردند و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق اینست که بر رد و قدح آن مقدرتی نیافتند پس باشارهٔ اجمالی هم نپرداختند و تلبیس و تدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت این مقام را باید دید **اقول** کریمهٔ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در عین بعض نسخ نهج البلاغة موجود است مثل نسخه که فتح الله بن شکر الله شیعی شرحش نوشته و عبارتش اینست و من کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام آنحضرت است که فرموده در حینیکه مشوره کرد با آن قدوهٔ احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اهل فارس بنفس خود و این در وقتی بود که جماعتی اکثر اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض بیزدجرد شهریار کرده بودند و او بنهاوند آمده باطراف مملکت خود فرستاد و مدد طلب کرد صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد بر او جمع شدند و او رستم بن فرخ زاد را امیر لشکر ساخت و بانواع عاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان و توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن و نه فروگذاشتن او به بسیاری لشکر و نه بکمی مردمان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و ان امر دین خداست که غالب گردانید آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات اعده است یعنی مهیا و آماده ساخت آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی از آفاق جمیع عالم یا از خالق علی الاطلاق و ما مستقیم بر وعده از خدایتعالی و آن وعده غلبهٔ اهل اسلام است بر سایر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان و عدوان حیث قال عز اسمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یعنی وعده کرد خدایتعالی آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند دران هر آئینه متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و برگزیده برای ایشان یعنی دین اسلام و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و بدل دهد ایشان را پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت بعد از اندک زمانی بوعدهٔ مومنان وفا فرموده و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ معموره و تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی در آید بیت دمیدم صیت کمال دولت خدام او عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت انتهی با قطع نظر ازین غرض آنکه چون جمله ونحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعدهٔ الٰهی پس اگر بالفرض عبارت حیث قال

عز اسمه وعد الله الذین امنوا الی اخره در هیچ نسخه از نسخ نهج البلاغة موجود نباشد بلکه صاحب تحفه از طرف خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه ادراج خواهد بود بیا با گو وعد الله المشار الیه فی کلام امیر المؤمنین و ادراج را لا سیما ادراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدی از علماء نقل بل اهل عقل نیز خیانت در نقل نمیگویند فانظروا یا اولی الدیانة الی ما جبل المخاطب المتصدین من افراد الخیانة انتهی بلفظه کاشش رجوع مینمود مجتهد الزمانی بشروح نهج البلاغة که بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمده و متبحرین شیعه و معتزله داد سخن دانی دران داده اند که این آیت وافی هدایت را در شرح کلمات مرتضوی اسے آرند و جمله نحن علی موعود من الله را بآیت استخلاف مبین و معین مگردانند اگر کلمات ایشان را استقرا بتمام دفتر از مختصر بمطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد موثق بسته که حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلا از کتب شیعه بر گذشته

و در ینجا بلفظه قدوه اشارست رفته لشنوان هذا الامر ای امر الاسلام لیس نصره بکثرة و لا خذلانه بقلته و بنه

علی صدق هذه الدعوی بانه دین الله الذی اظهره الی ان قال ثم وعدنا بموعوده و هو النصرة و الغلبة و الاستخلاف فی الارض کما قال

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آه و کل وعد من الله تعالے متحر بعدم التخلف فی خبره انیست حال علمای طایفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه پیمای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت کیش که خیانت بکار بردند و آیت استخلاف را درینمقام دخل دادند و هم جا بجا این آیت را در امثال این مقامات آوردند چنانچه مطالعه شرح مذکوران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان مجتهد الزمانی چه زبان درازی و دُر افشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد غلط گفتم و از دائره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از بحار الانوار و هم از حق الیقین و از منهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت ازان هست و هو دالة که الحق آنرا معتمد و صحیح دانسته باشند فرق اینست که لفظ خائنین و مانند آن در روایت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمة النجباء بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از رفضه اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الاشرار و جواب روایت کاذبه نماد رگاه به بسط تمام و تفصیل ما لا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرف آنکه بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر انهم نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند در ینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش زین و استخلاف الهی است و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفوی است پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش عیان گشتم اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعه و ترویج غسل بجای مسح پا و شنیدن دل

فاطمه زہرا وغصب ام کلثوم وظلمهای دیگر برای نفوس معصوم وگمان ہر کہ در حقیقت خلافت صدیقی وعثمانی ہنوز
ہنوز حالت منتظره میرود چه خلافت فاروقی متبنی ومتفرع بر خلافت صدیقی است واو بشبکت ریب باجماع قرنی تفسیر
فاروق را خلیفه خویش گردانیده ونیز بهار کسی توہم نتواند کرد کہ جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
نه دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگر ان بالطریق اولی کما اشتهر عند السفها
ودر ینجا ابحاث دیگر است حرفی از ان اینکه من در ینمقام باعتراف مجتهد تمقام بر رسالہ قدیمه این عبارت نوشته ام
کہ مع ذلک فعلیت امامت شان به بیعت اہل حل وعقد موید گردیده وغلبه واستیلای اہل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی بدید آمده کہ بنیان سلطنت کسری وقیصر درہم شکسته ومعنی استخلاف الٰہی در ضمن آن مطابق وعده صادق
قرانی جلوه ظہور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته
این مدعا لعید از پیچ وتاب مجتهد وچرخ وبازی وگاو تازی او ہنوز برجای خود است زیرا کہ جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الٰہی وتمکین دین متین ورواج این مذہب کہ در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواه نباشد پس اینهمه سخن سازی وشعبده بازی کہ جناب مجتهد بر روی کار آورده ودست
تشبث بدان دراز کرده چگونه قادح عبارت بنده تواند شد کما لایخفی وبر دعوی خود کہ غلط فهمی از عجیب جحدور
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجمله بعد از ملاحظه عبارت نہج البلاغه کید دیگر از مکاید رفضه باطل شد وآن
اینکه علمای ایشان ہمیشه بر خلاف مذہب جناب امیر کمال نص بر خلافت خلفا طلب میکردند وہر گاه نص مر تفوی
این بنیان مرصوص باشد وخلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود ونور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب
مقامات باشد ولنعم ما قیل **قطعه** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ✤ آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد ✤ **خدایا**
مگر قائل شوند کہ ساقی خمخانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
وبدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند وبرین تقدیر معاذ الله امامت وعصمت
کجاست کما لایخفی علی من طالع کتب الشیعه **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه وارباب عقول زاکیه مخفی ومحتجب نماند کہ
علمای حقه اثنا عشریه الخ **اقول** واقعی کہ جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرموده چه آنچه در مجلد اول از ین کتاب
فراہم آوردم وہر چه درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شافی وبرہان کافی وحجت واضح است
مع ذلک مباحثیکه در طعن النبی آنفا گذشته ودر ہمین اوراق نوشته ام بملاحظه آن مثل الشمس فی کبد السما است کہ علمای
شیعه مطاعن ومثالب خلفای راشدین از کتب معتبره اہل سنت وجماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخبار دست
میرسند وتا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند ومعنی ہر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور
علی شاہق الطور در کمال انجلا وظهور است وعنقریب در مقالات آینده از کلمات مجتهد قانی اینهمه لاف وبالاخوانی
نشان داده بتکذیب این متشنعین ہوا جس شیطانی می پردازم واگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار وحیات القلوب وحق الیقین وتصانیف حلی ورازی وشیخ مفید وغیرہم نظر کردن کہ در ہر کتاب ثابت کرده اند از کتب معتبره

اهل سنت و جماعت که خلفای خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکه رسن بگلوی مبارک محکم بستند و تا دار الخلافت
کشیدند و محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را آزارها بعد از حتیکه از بیانش عرش عظیم بلرزد زدند تا آنکه شهید شد
و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند آنرا خراب کردند و ام کلثوم را بخانهٔ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن بسیار
واقعی است که آنچه مجیب مصیب نوشته و صنع و افترا العلمای امامیه نسبت کرده سخت بیجاست و اول دلیل برین
امر آنکه خود علمای امامیه بمقتضای مثل مشهور یعنی آتش زدن و آب پاشیدن درین مقام گفتگو دارند و میگویند که نزد ایشان
علمای ما در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاورده‌اند و این کتاب همان قرآن است که بر خاتم پیغمبران بی زیادت و نقصان
نازل گشته بلکه ترتیبش نیز صحیح است و حضرت محسن هرگز سقط نشده و از بطن مبارک حضرت زهرا فقط حضرات امام حسن و امام حسین
از اولاد ذکور پیدا گشته‌اند و هرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکه حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود و خانهٔ حضرت
زهرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچه در مجلد اول در ستی از تصانیف ثمانی و طبرسی و شروح شرائع و تصانیف حلی
و تالیفات جانسی و تنزیلات کنتوری و از غیاث شهیر متکلمین و محدثین رفضه بسوای حسن جوابات و سید دوی الشان
آورده بمکرمات عیانست قال الله تعالی یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار

قوله بل ای صراحة **قول** اگر این عبارت می نوشتم مشعر میشد بوقیعت مطاعن خلفای راشدین حالانکه خلاف نفس الامر است
زیرا که از کتب معتبرهٔ فریقین مناقب جلیله و مراتب نبیله این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچه بموقع آن گذشته و بعض
مذکور میشود انشاء الله تعالی **قوله** بالجمله آه **قول** گواهی ابن ابی الحدید که تعدیل و تزکیه او را مجتهد قائی در کتب خویش
مدعی گردیده برای جناب چگونه درین مناظره مفید توانند شد که رو بروی ماند کو مینویسند خود مطالعهٔ ذو انتقاد بحار الانوار
و کلمات نبیات از شیعیان روزگار با همه استتار این اسرار بر تشیع او دلالت میکند و آنچه جناب مجتهد قائی در کتب
خویش افاده نموده‌اند مطابقه دلالت بر دعوی سلیم ندارد و نصفت و رشاد دارد و از دلیس تا گریه شکر آنچه او در تصانیف
خویش بگوید مصرح بمذهب شیعه رساند در شرح نهج البلاغه باشد خواه کتاب دیگر بر معتقدان و هم کیشان او که شیعه
باشند حجت بود نه آنچه او خلاف اهل سنت نویسد بر اهل سنت حجت گردد چه جناب مجتهد قائی درین رساله
لقد المبانی تصریح میکنند که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است نه نفع خود و بنا بر قبل احمی نشنه تحقیق که مجتهد
درین عبارت بعدالت و انصاف شیخ مذکور اشاره میفرمایند کما ستعرفه مفصلا انشاء الله تعالی لاجرم بجواب وقت
آنی بالضرور که بمیدان مصارعت در آئیم و کلمهٔ هل من مبارز در بیاب هم بر زبان آریم و گوئیم که ابن ابی الحدید در
شرح کلمات حیثیت حضرت مرتضوی که ای معاویه بیعت من بر تو ضرور است زیرا که مرتضیه گردانیده‌اند بعهد تجرد
و انصار بیعت با من نموده‌اند همرفتم که بیعت کرده بودند با ابوبکر و عمر و عثمان و مشورهٔ خلافت برای ایشان است تا که
هر کرا برای امامت برگزیند موجب رضای الهی است و اگر کسی منحرف شود با او در صورت اصرار بیند آنکه گردن زده و عهد
شدید برای او مستوجب حصر مات گفته که در شیعه انتها بر آورد آنچه مذهب خویش بخته و پرداخته بیار
شیع بر تو ده بوده که امامت از جنبه مرتضی است و برای آن مرتضی از جهت اهل حل و عقد نیست و حق شیعی شیعه ثبت

در انصاف او که مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته و بدرس چنانچه دستی علم برای آن باده ذوالفقاره نواخته نوانیم گفت
که لله الحمد که منصفین و عادلین این مذهب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را که مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویه گفته بر ما حجتی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضر است کلام او از دائره حجت بر می آرد
بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارتش کیدیست سوم باید دید که شخصی را از علمای زیدیه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند و اول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که اشد بود بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان و تائید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظران
بغلط افتند و گمان برند که این سنی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بران سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی و معتزلیست و اخطب خوارزم که زیدی غالی است و ابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی معتزلی است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده و هشام کلبی
مفسر که رافضی غالی است و همچنین صاحب مروج الذهب و ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و علی هذا القیاس اینها را نیز
در عداد اهل سنت داخل کنند و بمقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی و برین مقدار اکتفا می کنیم آنکه
در کتاب اردستانی مضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر کلام
المذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در بارهٔ اجرای حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل مرزین و برادرش از تهیه
و جهان صاف صاف نوشته اند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کاربند تقیه گشته و بر نیقدر هم چه موقوف که
امام در فقه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده و در ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او با جامع است میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر فرض محال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرده باری بپای سنگ مکاید و افترائات
عبد الله بن سبا نتوانند رسید و از ینجا مثل هندیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بر سندان
زند برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
که بلا ریب خارج از حوصله البشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افترائات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال و بعضی از علمای جبل از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هر گاه اصرار ورزید و از اعتقاد
الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هر گاه عذاب دنیوی نمونهٔ عذاب آخروی گشته
شعر های او بآسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی با اطمینان تام بحصول انجا میدچه معذب کردن بنی آدم بآتش

خاصه جناب اقدس الٰهی هست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خود لیتر
عیان هست پس رفض ولوازم آنرا چرا دخل دادی گوییم در مجلد اوّل باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر علیه السلام
روش الاشهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعید افترا بر مفضلین خود پیش میفرمود
ورفضه آنرا بر خود شاهد مهاجرین وانصار وتابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قائل نمیشد وخود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را بکذب خویش بجهت رفض و تبرا دلسته عبرت گاه
خلائق که اصل مادهٔ خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار وتصنیف
حسن صفّار وکلینی امام المحدثین موجود هست که هر که بلغ امر ائمه باشد او قائل ائمه هدی است بعمد نه خطا ازین جهات رفض
ولوازم وعوارض آنرا دخل دادم باز باید آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهوراً تا لوان
مجوز ذکر نقص هست فلیعت که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رعیت من مجتهد
در دنیا رود بهر وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیر را بالعمد کشته خون ایشان ریخته اند و درین مقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منعقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنمردم است که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوییم در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا پیدا میشود
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم الضّار روایت دیگر از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر موی تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر کرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد در وی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون از توبه رجوع نمود
آنجناب او را باتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستادهٔ امیر المومنین هست و آنجناب خدا است که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوشش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
رو بروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا بسیم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسهٔ شیطانی است
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند هرگاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه از وی میخواستند

زن بازنیامد حضرت او را بآتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داده نزد او می آمد و القا میکرد اینهمه افترا
ازینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده با علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تیقن قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نموده که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونهٔ آن تواند بود و سیجیئ بقدر الضرورة ان شاء الله تعالی
و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ امامتش وارد است پس دیگران که بودند که بستند
که با وجود او سر آرای خلافت شوند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی بالجمله آن یهودی خبیث الباطن
درین باب اندیشیده و مضامین عجیبه و غریبه از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائی رسیده که مزیدی بران متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر مساعی
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین مناقض مطاعین در بارهٔ
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که منارهٔ بلند بدامن کوه الوند پست نماید کما لا یخفی
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا و حب اهل بیت رضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیایند
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
بآتش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردید و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت میکشید کما فی
کتب الفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغبیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و بهیمهٔ جهنم میگردیدند و الروایة للکشی الضالس بر محصول آن بر دم اختصار اقتصار میرود
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس فرمود بر ایشان
بزبان شان و تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بندهٔ خدائیم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت
هو انت جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بخدا میکشم شما را پس زنهار توبه نکردند

لاجرم حضرت حیدر کشیدند و همه را مهیا کردند و ایشان را در آن انداختند تا در حضرت بسوخته شدند و کسی از ایشان جان بدر نسپرد و در مقام تو آن گفت که این معنی که مجدد الثانی زبانی جامع التشیع و الاعتزال اند و اشارات اذکر ده بحاث کرده که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا بر گماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آن قدر با ضلال خلائق و تحریف دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقب جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت وغیره لقد جان در باختند پس کجا اهتمام قدسی و کجا اهتمام ذاتی و اتهم بالاجماع دار و حیره دیگر آدم کسی را چنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزاران کس وا در اضلال دادند و دیده و دانسته با اعتراف خویش ایمان خود در آتش افتادند و بعد از ین بقول ایشان اینهم مؤید اشبه و کار نیا کرده اند که تشیع را نحو رست اصحیر برت دار نقط نیز رنگ چون که در محبت دلستی را توان بر دگر نحی مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین بر پا کردند و در آغاز بابت بلوای اسرم بودی النورین گردیدند چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان است و حسن ترشیح ام محرم که ائمه ز قصه مثل احمد روانی با وصف دانستن اتیعین که مناقب خلفا با اهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چه کتب دینیه خود را باین مدایح و مناقب ساخته و پرداخته و اصحیه و جابلین خلاف الله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون تقیه و خوف با وجود مثالث و فضائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که مونه الطوس برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان عنقریب نشان میدهیم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز گرد این خیال مگرد که اد حنه و نوائر غلوی رفض منطفی شد و اکنون ازین انحرافات و بهتانات نامی و نشانی باقی نمانده مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلا معلی سر آمد اولاد معنوی عبد الله بن سبا یعنی علامه کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کرده زنگار بلاغت بسته تشیع خویش را با سر از تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بمطالب ترجیعت بخته هنوز موجود است و بآواز بلند میگوید هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم درین الوهیه شریک اند و انتظام کار زمین و آسمان بصوابدید ایشان منوط و بدآرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علمای مذکور هر چه هفوات ماند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد ما بجهه هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او از نیم بدتر است و کثرت ایشان در کرکوک وغیره حدی نیست اینمردم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آل عثمان بر حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت عدیم البرهان سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بار

خران قوم را طلبیدند تا آنکه بصد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با اینهمه در اعتقاد آن قوم
همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت و شوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل
فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدارا بر من ببخشا و اعانتی بکن تا خر ازین بلا
نجات یابد بادی این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما برداشتم و شما را مثل این خر
ازین تکلیف خلاص کردم این بخبر دشادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را همقرین
مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب و غریب را بنیاد نهادند
و طرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هر کسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
خودکشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد
و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلوها که درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام
بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلافصل و اظهار کرد تبرا و بیزاری
از اصحاب و حکم نمود به تکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سبا است و ازینجاست که هر که مخالف شیعه است
میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین دو چیز چیزی
دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسج کرد و این دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت و هر چند بنیاد ظلم در جهان
اندک بود و هر که آمد بران مزید کرد ولیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را مهیا و ارکردند و تا ایام تحریر بر صفحات
هستی محدثات خود نگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلافصل و تبرا از اصحاب حضرت بشیر و نذیر و این است موضوع
مذهب رفض که در کتب دینیه خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجا آورده اند که یکی از
اوباش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزی
بمقتضای مصرع که یابنده گانند جویندگان * با ابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که کرشمهٔ اضلال و تلبیس خود را
بتو بنمایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و مال را از روزگار شما بر می آرند ما مسافریم و بوعظ و پند کاری نداریم چون حال
آن مردم همچنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هرگاه این مردم سلاح بر تن است کردند بساکنین
آن ده همین خبر داد تا با همدیگر قتال شدید واقع شد و رئیس هرگاه شنید که بوجه با هم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد
و بقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد و باز جرمانه سنگین گرفت

بن شخص با ابلیس گفت دیدی که بیک حرف چه کردم فرداد از تو منجانیم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
ابلیس آورد و در آن به سر جمعی از رهبان که برگزیده در ما بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم کرامت دور کرد صحبت ایشان
کار او بود بر جاست و بازی نی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در جهان شب و روز به وقوع می آید عجزا
ندارد امر بلیغ آن بود که بدو فقره چیست خون هزاران کس بریختم و بر سر لقبه قوم خاک فنا بیختم ابلیس جواب داد که بمعرض
ترسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من است تا مثل تو بوجود می آید و افعال قبیحه در نظر مردم می آراید و ازینجا است
که اگر فقط آن دو حرف عبدالله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال صحیفه و عقاید خبیثه خود بکار آورده اند باخود از همین بنیاد است کان تعیین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلافصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر حسب ارشاد غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن از ایشان بیزار
بودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بر ظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگی نیز میدیدند وارسی میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقة در پی هدم بنیان ملت دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضرور است این بکذب القدر
برگ و بار آورد که اینهمه بچارها بر روافض گل کرد تا آنکه مجیب الصیاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که صحت و
خرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند و در آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر هوا و هر خران
فتوی داوند و از تقیه و بکیدت دست بر نداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت دینی
و حیای ترجمی بسبب تقیه تعصبیت فلاسفه دست بر داشت در خاتمه تجرید برعایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و انحکم زیر همان قاعده تقیه اند هیچ دارد بالجمله تا ظهور امام مهدی
خشمغومات و رنگارنگی مخلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضرورت انتی محصوله و اینهمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته اشتباهات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب رفضه نگاه کنی در هر کتابی انشا نقل سید
و در هر باب و فصل اشعار بکیدت و نفاق هویداست بسبب آنکه عبدالله بن سبا هر یکی را بتقریری تر فیهمید در خور استعداد هر شخصی بکیدت بتلقین
انجمه هر کس درباره احقا مذهب اثری موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس رسیده که قوم تراشن در اعتقاد استناد حجب گردد
و لیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه کما اورده الکشوری آن اسرار مکنون آخر از تهایج
قلوب بارگاه ظهور میرسد در ابواب کافی کلینی و غیر آنجه منصب غیر انتقاد بر غلاه چیست که حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون
داشتند هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقت جوشه چنین خرمن فیض این
بزرگان اند علوم غیبیه القا میکنند و در خدمت ایشان بجا می آرند بعنوانیکه حضرات انبیای متقدمین متحیراند و تمام قران مجید علیحده نزد کسی
نیست مگر نزد حضرات ائمه ایجد نزد مردمان است بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام و ائمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمه با آنکه در احادیث مجلد السادس و

و العالم از بحار خواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایت شد و حقیقةً در مرتبهٔ ولایتی بود تکذیب میفرمودند
که ترا نه در ارواح مومنین دیده ام نه بفراسای متشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان باختیار
خود می میرند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بر تصریح مجتهد جالیتی در حسام متین است و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصائر الدرجات و عیون اخبار حسد بردند و هر یکی در بلا گرفتار شد و هرچه بر ایشان مصائب
گذشته ازین جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در حکایات نام از کتب اینها بر نگاشتم و استیعاب آن تطویل دارم
کتابی منفرد تالیف توانم کرد مگر بروم اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند توحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملائکه با او سخن میکنند و زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گیرد و بول و غائطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک اذفر می باشد و آنقدر مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد او است سلاح تمام
انبیا و ذو الفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در آن مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد او است و میان او و خدا عمودی است از نور که در آن
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیه او اند انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق و اعلاقی در قرب صحبت امام
سابق نقل میکنند پیش از پیش مفتضح قوم بد اندیش است این امور را علمای اولین و رسائل منافقین از غلو بر زبان کشیده اند
و غلو او در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ما کان و ما یکون را
برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است و پاره ازین امور
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر مستفاد میشود پس همه ایشان
قبیل وقال غالی شده ملعون گردیدند مخفی نماند که غلیا و این تقریر که گوش کردی بران بود که از کتاب کشی
منقول شده و از افادات عبد الله بن سیار شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر و مذهب ائمه جمع کنم رساله علیحده
باید علیحده گفتم کتابی ضخیم می شاید و هر کس که در کتب رجال نظر دارد خوب میداند که هزاران از رواة این فرقه غالیانند
و جمعی از شیعه از حد در غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم درجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و مصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب مخمسین است
و کتاب تلخیص بران گواه است و همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و این رواة که السابقون السابقون
اولئک المقربون در شان آنها است چنانچه رجال روضة المتقین و کتاب تلخیص مختار کشی بران گواهی میدهد
همه ملاحده و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را لعنت کرده و افترا و ابطال حضور زند و دروغ می بستند و متعه برای ایشان

میخوانند مگر یاد نداری که ابو بصیر که هم گوش منزه ست بروایت مختار کشی سگان با مجاز ایمه علیهم السلام بدهن وگوش او نتایید ند
و زراره کشی را مطاعن طایفه فقها السته نام گذاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه ترامیست که بر حضرات ائمه هدی افترا سکرد
کرد فتح مختار تمام عصر بغروب آفتاب است وکشی باین قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده واز ان تمام این امر بیدا ست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا آنکه آفتاب غایب میشود و درین کتاب بیان
مےگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و وان شقی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان امر فرموده باشد و ازینجا احد الامرین بثبوت رسید افترای ملعون یا نسبت
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل ست اجماعا متعین شد مدعا اکنون ای شیعه این سبا از زراره و کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مخترعات خود را بر قرآن کیمه می بستند و حضرت امام صادق را از محدثین و
ملهمین قرار میدادند و بهزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا و متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تذکرة الائمه و غیر او و دیگران گفته اند و بارها و انتی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای هر ناروخران میساختند و از روایات دیگر هم
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص در رین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و افترا نمودن ائمه
اهل بیت و احداث بدعتها یه طولی ست که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و منه و عرض میکنم که از همین ست جا که قوم رفضه اول
به صدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کما اشرنا الیه مرارا
هر گاه حال امام الائمه چنین ست مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر زبان آوردن و تخمینی برای
مردم بی سروپا جعل الاسم و النسب تقلید شارح نهج البلاغة کردن که معاویه و امثالش قرار داده بود که صاحب خلفا
بیاورند حالانکه کتاب خدا میسر نیست و العجب کمال العجب که مجتهدین ما هنوز همین ست که چون خلافت بدست متقدمین بود و تا
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کره الشهور والسنین مسلط بود و مردم خواستند و الست که در باب وضع مناقب
درینجا معقول میگردد و مجلات ائمه اهل بیت که در زروایا خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند در زیر میزیان
این همه مغلطه دیرینه سفسطه قدیمه ست که مجتهد جاکسی را تقلید مجلسی و امثالش پیش آمده تا آنکه مدت العمر درین ورطه فرو رفتند و هرگز
بساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اهل بیت ندیده اند بجهت
شعری ما چنین خود را بهزاران دراهم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با فتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصه قصیده فرزدق که بمدح
امام زین العابدین و پدران ایشان انشاد کرد و طعن النزاع آورده اند و بیان این میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بغضب آمد و فرزدق را در عسفان
که بین مکه و مدینه واقع ست محبوس گردانید چون سید الساجدین بر این ماجرا مطلع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین دراهم نزد من آن وقت نبود و بعد ازین جناب مخل الحواس در نقل نظم ملا
جامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه آن است قصه مدح بو فراش رسید چون بدان انشاد حق
شعرای ... درم بهزاران نکو کرد اکثر حالی روان ده و ده هزار ... و اعتقاد ایشان ذکر کرده اند که الحجة مجتهد ما ... تشکیک ...

وشیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند که دینار بورثه آنها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب را سعادت خویش میدانستند
و با وجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند چونکه قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمة پیش تسلیم و هم این تعلیل در حق ائمه
دیگر علیهم السلام ایشان میدهیم که را یا سبب وقت بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت وقعی را در کتاب مذکور بعداوت
او میکنند و حق تعالی بزبانش تکذیب او را جاری می فرماید از کتب احادیث و فن تقییدش کشی و منهج و بحار و عیون اخبار که
که جامع الفرق کامل است عرض میکنیم که ما را بیاد شما می آید که قدهای شما چون خزینه بسیار امانت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
و ولادتش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و آن امام را مصداق سبحان حی الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
و آن مال را تناول کنند یا بمطالعه مجتهد و اولیای او بیامده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب را بروایات شیوخ
مذهب خویش به لاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر و کثرت
شنیده در یوقت از مجالس المؤمنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت راوی حدیث که سعید بن عبدالرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی آن دعوت کردم و این هر دو ابا نمودند از پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بود که خزانه
گنج شایگان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاه بانی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گلرو یاسمن بوی بسر برد تا نوبت بجایی
که امام رضا از مشاهده و استماع این امور خون جگر میخوردند آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند بعد از تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدنیا نبود بر روایت صدوق حرفی از آن اینست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که اینهمه را بمن دهی آن بدبخت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی از آن نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
بو دینار از آن بسوی تو دفع کنم و کنیزان از او بودند و در نکاح من در آمدند و اگر خبر این دو و این دیگر را بر شمارم و اسامی واقفیه را
بزبان آرم دفتر طول انجامد و بمار عفران را کشمر وقتی بهر کس نام دو چار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید بعد ازین ضرور نیست که تحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از جهه دشمن قرار داده اند و
کنیزان صاحب جمال مثل چهوتیان باصطلاح اهل لکهنو شکار فزای خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی از کجا آورند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک بر نداشتند و این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بیچه تاویلات نمود چوبید و حضرات ائمه
در بعض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از ماره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بار بار الزام داد مسئله و تقلید امور چندان شیعه را آموختند که مذهب متعه نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار و شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که مدعای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

ثمرت مال و منال را از حد گذرانده گشتی و شنیدنی باشد و در دعای خاطر نگاه داشتنی بود دیگر که هر گاه چیزی بر ایشان مخفی نگردد و خصوصاً
نفاق و اخلاص شیعه که معرفت پس از سپردن این خزاین کشور و امانات لطیف بدست هیچ یک تعیین حال علوم غیبیه اسرار الهیه معلوم شده
و اگر این امر را از جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته به معلوم شد و بر همه خواص و عوام عیان گردید نزد مخلصین خزانه کی
غیر متناهیه خواهد بود کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لا تعد و لا تحصی چنان ترتیب میافت که حکمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت المعمور و انکه مانند پس از وی بجائی پل و مسجد و چاه مهمان سرای و لیکن مزید ثواب لعان نو حضرات
اصحاب بر اصول رفضه ذوی الامانات اصرار بر کفر و ارتداد است کافی جامع الاخبار از سجاد السته یا شی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین و جهاد مشرکین و تنبیه و تادیب کافرین و تذلیل منافقین و اعلای شعایر شرع
و افنای رسوم جاهلیت چها کردند و بکمال زهد و قناعت و جهاد چنان زیستند که خود شریف تا میشنی بر آن تعصبا که دارد
از اعتراف بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که وزید که ورع احیا کردند که کسی را در جنب آن وقعی نماند اما فساد عظیم که
بر علوم لدنیه و ترک تجرید ایشان بر اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اشرت الیه مرارا حرفی انیست که بسبب
و مؤدان چنانست که و بدی اگر این خزاین را در عین قصر و فنا جمع نموده بودند ساخر ردت که هزاران مؤمنین مذهب و ذوت جنتیار
کرده و صراحة خرید کرده بند چگونه رو میداد و آنچه مفسده های دیگر برین علوم مترتب شد اظهارش بوجه تفصیل از حد ادب است ولیکن
بشرط بقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور نکرده باشم پس از اصول دشمنان خدا و رسول رسیدها
انچه پیشوای کوران ما و نزاد در حق سلالة دودمان اهل بیت احجاد یعنی ابو بصیر از فقهای امامیه محققین ایشان در وقت امام صلوة
گفته بود که چندین سگ را پی الک بتو دید من ذلک و اگر بر اصول موضوعه رفضه با قرار نهی دو داد بر گرو از بهر کس
خواهد دانست که جناب سیده با جماع شیعه چنانچه از رساله تلمیذ حلی که در جواب مهنا … می نویسد قالت الامامیه ایضاً کذا اعیان
میشود که حضرت فاطمه زهرا از فدک محروم ماندند و از طرفی قرار داده و وراثت العترة بر آن فدک زار زار گریستند پس بر امیر علی بن
ام … خواهد بود از حال در زمان استعیذ الدر … تا وقت وفات بر اصول اهل خرابات
بحث … کرد در آخانه … کلمات … حتی که مصاهرت نیز بعد از اجتماع … هاشم … دار الخلافه …
مناظره … حالا کرد ابو بکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق اصحاب دیگر اهل بیت از فدک تقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده و در شرح نهج البلاغه فاعرضنا نوشته مثل ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا حرف امور انکه
ایشان ناصبیت و فجور اصحاب امام کاظم که هیچ از بی احترمتی درباره ناموس اکرم فروگذاشتند دشمنان اهل بیت از سر پستی
عثمان مذکور دست بر نداشته و در پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز درباره او از متوقفین ست ولکن
لا نتوقف فی شانهم لعنة الله علی الضالین … انیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود و لیلباس وقت ظاهر کردند و اصحاب او از خزاین کثیره و امانات لطیفه محروم داشتند پس ولیکن
ولی عهد شدند و مردم اصحاب طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بحار بر آن گواه
است اما بر عطا فرمودن لکوک دراهم و دنانیر از خزاین مامون قدرت نداشتند و در یاد دلیها نکرده اند هیچ

حاتم طائی را بخل نسبت نموده اند شمار السنی شیطان الطاق قسم میدهیم که راست بگوئید که در آن وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب
و مدایح ائمه که بوی مخالفان می آید مایل گشته یا مدایح خلفای ثلثه که عوام حقایق امور را کجا میدانند و به قالب کجا میرسند نظر ایشان
بر ظواهر می افتد و این تقریر را اگر شنیدی تحقیق بود اگر بکتاب کشی و غیره رجوع می نمائی همت آنهم توانی دانست قطعا و نفسا که لازم
مردم مقتضای کل جدید لذیذ بامور جدیده بحث مایل می باشد خصوصا اموریکه بسیار لذیذ می باشد و بجا آوردن آن هم
خرما و هم ثواب بود پس نماید بسیار این ملاحده و زنادقه را به احداث بدعات که در فی ازان شنیدی حاصل بشد تا برآسانی
تبرکه اهل بیت رضی الله عنهم آن مسائل مخترعه را می بستند بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نگیرند گفت حال از من بشنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی پرهیزگاری بود پس جهال قوم ائمه و محیط گشتند و هر وقت بر او داخل می شدند و از در وی
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با میکردند
همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هر
محدثی و منکری مطالب مقاصد خود می بافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افترآت
می شنیدند هلاک میشدند و بعضی انکار مینمودند یکدو کس را از ایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی که
ایشان ندکر افترا نموده اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته که بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید هرگاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا پرواز
می نماید و معبود آسمان و زمین امام است پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازینجهت دست از احادیث برداشتند و آنجناب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از آنکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده و محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتیم که بر دروازه مفضل آئیم که شاید شریک این ثواب شود بار همراه ما سوار شد چار فرسخ راه
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ماند هم پرسیدیم که چرا نماز
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل از آنکه از خانه برآئیم و ازینجا بخاطر آن محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست برداشتند و در اندیشه افتادند و اینهم عیان شد که محدثین ز
که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند باعث چه
و اگر بعد ازینهم خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی معنی دیگر داشته باشد بنابر آن عبارتش بعینها نقل میگردد
قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتابه المولف فی اثبات امامة امیر المؤمنین
لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا
ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه و یخرجون من عنده و یقولون حدثنا جعفر بن محمد و یحدثون باحادیث

منکرات کذب موضوعات علی جعفر علیه السلام لیتأکلون الناس بذلک یاخذون منهم الدراهم وکان فیما یرون
من ذلک بکل منکر فسمعت العوام بذلک فمنهم من هلک ومنهم من انکر وهولاء مثل مفضل بن عمر وبنان وعمر
النبطی وغیرهم ذکروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام یکفی من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابیه عن جده
وانه حدثهم قبل القیامة وان علیا فی السحاب یطیر مع الریح وانه یتکلم بعد الموت وانه کان یتحرک علی المغتسل وان
اله السماء واله الارض الامام فجعلوا لله شریکا جهال ضلال والله ما قال جعفر شیئا من ذلک قط کان جعفر
اتقی بالله واورع من ذلک فسمع الناس ذلک فضعفوه ولو رایت جعفر لعلمت انه واحد الناس وجدت
بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه حدثنی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن وهب واسحق بن
عمار قالا خرجنا نرید زیارة الحسین فقلنا لو مررنا بابی عبد الله المفضل بن عمر فعساه یجیء معنا والباب
فاستفتحنا فخرج الینا فاخبرناه فقال استخرج الحمار واخرج فخرج الینا ورکب ورکبنا فطلع لنا الفجر
علی اربعة فراسخ من الکوفة فنزلنا فصلینا والمفضل واقف لم ینزل لیصلی فقلنا یا ابا عبد الله الا تصلی فقال
قد صلیت قبل ان اخرج من منزلی انتهی بلفظه وقبل ازین دانستی که افقه الفقهاء یعنی زراره وهو
شر من الیهود والنصاری عادت نماز عصر بغروب آفتاب داشته الخ وهر مجتهد الزمانی وهرکه کان برد
گذشت وضع واختلاق مناقب خلفا آنست که خلافت ظاهری بطرف ایشان بود بخلاف ائمه اهل بیت که در
خوف وترس بودند وبیچاره زیسته ودراهم ودنانیر نداشتند وکامرانی نکردند آیا درکتب خویش ندیده اند که حجی
الرجال کابلی نخست خواست حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد فردا مال ازین طالب جانی برا
دختر تو وبگو که من معالجه می کنم بشرط ده هزار درهم پاری پیغام امام بانجمن رسانید ودختر تندرست شد واو عذر نمود
وکابلی بکمال حزن باز گردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود کرد ابو خالد شرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام نهد
تا مقصد خود رسید واین قصه هم درکشی بطول عبارت مشروح ست باختصار تمام آورده ام مقصود اظلاف هم سالی
چند زیست بسیار که مرتضوی ماند ومشغول بین لیالی امامیه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند وداد ترفه وتلذذ
بصحبت دلربایان وخوبرویان مثل عثمان بن عیسی که قصه وهمین وقت دانستی دادند چنانچه قبل ازین در رجال الکشی
زد که هر عمری شیعه بجلد اول گذشته پس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا منت خشک بر اهل بیت
سید انبیا صلی الله علیه وسلم ننهاده باشند واین مرحوم با وصف انجاح مرام ومطالب خود ورفع امراض وبلایا از خویش
چه نجات دهد وخوارق که معاینه می کردند وعجائب وغرائب تمام دیده نه نگر ناظرین ندیده اند رجال روضة المتقین وما غیره
که راضی ابو بصیر میگوید که عرض کردم بجناب امام صادق آیا قدرت برابر آنکه احیای موتی نمایی فرمود دارم باذن خدا
در این اطری گفتم پس بر چشمان او دو حضرت دست بر رو او مالید تا همه آسمان و زمین را بینا دید و آفتاب جهت استتر
مجلدات بحار الانوار تا بیند که بعضی از علما خالی مثل جبیر لعنه ابو دند یعنی ع اب در زیر دو آدمی برشته تا آنکه بتجاهل
ازین اثبات نجات واقعه اند دیانتی و بهمه تمام ترک ادلیت جاهلی مجتهد مغلوب الوقت شود و دو قبول خود دو هر شند ذکر منه

احادیث آنجا مناسب می بینیم از نجهت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ائمه نمیداشتند چنانچه کمتر از دوکان حلوائی
و هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورند و کوسکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاشیده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحر کاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند تکلیف حضرات
ائمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجائب و غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم در مالی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از
شداید سرسام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و اردستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بحدیکه حضرت خیر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضی فرمودند ای علی ترا الیقین یادت داده بر خلق بخیلی چند از آنجمله اینست که
مرضها را و دردها را انقیاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از آن روی
سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله وسعتش ندارد پس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ائمه حی باید و در
شان خلفا و از ینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیا قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
گردانده و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافته اند که حضرات ائمه اهل بیت را با استعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیا بظهور آمد نمونه آن
امور متواتر شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم معجزات ربانی قبل از همه پیغمبران آنحضرت امیر آموخته اند
و از ینجاست که معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از آنجناب بحصول انجامید علی نبینا و علیه
تعریفش نگاهی تنقیدی کامرح بجیبه الاردستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره از این بیان عیان شد که مظنهای مجتهدین رفته
و سعت جهات کذب و افترا بمدایح و مناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است مگر براهی فریب عوام
خلایق همچنین تقریرات میکنند تا محبوب خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد عصر و ایشان میداند نیست در این امر خاص رساله
تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بیند و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی و غیره و بزبان آن زمره
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ائمه خود ما میدانست که از دیگران عشر
عشیران نیست و لهذا ده سر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان در این میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است که بر مسمع علمای شیعه و حوصله های ایشان در بیاب
المهدی صاحب الزمان خداشناس حال است که تفصیل آن از رساله منفرده بر تابد و مردم از آرزوی استماع آن بجدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت بآنچه
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجامیده عجائب و غرائب که بیان مترتب گردیده است مثل نیابت عوامل
و نهار نباید دانست چه نقابه مطابق دعوی مجلسی و اردستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی مزید قوای لشکر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بنوعیکه هوش و حواس سامعین از آن پرواز نماید و مثل فتح علی شاه ایران از رگ
بلان برو فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بجنبش می مرید بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبیل

مناسبات پندارد بلکه بر که شک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد مسما بحار الانوار برا
که مجلد چهار دهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد دارد از زمرد از یک باب تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی کوفه بمنزله
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازاران نتواند شد انیست حال طول و عرضش آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد امجادش و حسن و سلوک ایشان تا سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متجرین مذکور ست آدمی را
را باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هر گاه سلطنت امامیکه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد و بجدیکه با امام منتظر نزد
رفضه ملقب ست چنین باشد که حرفی را از آن تتبو نشان وادم سلطنت ایمه را که بر لاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد لعد آنچه و قت رفعت
حضرات ایمه پیش آمدنی ست که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشر آن نتواند بود غیر التعصب العین
باید گزاشتن و انیهم بخیال راسخ نگاهداشتن که علمای اهل سنت در جمیع مجامع مدائح حضرات ایمه سعی وافر بتقدیم رسانیده اند و صدها رسایل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی غیره اکتفا کرده و غیرها پس قیاس باید کرد که گروه شیعه را
در جمع و تلفیق و وضع و اختلاق در این باب چقدر کوشش خواهد بود که آنچه بیان خارج از حد تحریر بیرون است و گویند التمر یا نع و الثنا
طور غیر مانع بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جاهلی داشتند کمالی نه ضبعی از اوصاف حمیده نه شمه اخلاق برگزیده

از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بودند الی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها علی ما تفوهوا به و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبدالله بن سبا و دیگر مجوسیان اعتبا که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گزاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدائح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع تمایم و محو آثار عظایم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لیام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس مآل امر در آن اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کاینات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاتیات امامت که ظل نبوت است سابقه اولی و نهایت الفضلیت و نزد
هر عاقل این مراتب از قبیل وهبیات توانند بود زیرا که ترتیب خلافت را آن بزرگان بر گزیدند که حق تعالی گواهی ایمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدائح ایشانست در صدها آیات قرانی و جو و حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس ست قبل از این
گزشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که تا تبکه مهاجرین و انصار بر روی کار آورند موجب رضای
الهی بود و پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا العبیت حیفی و ظلمی در آن ترفته و هرگز جوری و غضبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باحسن
وجوه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را با اعتقاد اهل سنت راهی نماند و با آنچه از کتاب صراط
مستقیم و غیره از تالیفات شیعه می توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بشد
و مد بیان فرموده اند و در آیت هم مستثنی آنست چنانچه گذشت و اخبار شیعه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنا بر
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضایل شیخین بیان میکردند که امر تفضیل فی الجمله
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی التقیه پس ادعای ادراک ما فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن حامی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم جامع که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از بنقه سابق الاقدام است
سبب افترا باتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده اند که این افضلیت باعث دانسته که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان تشنیع
میرقصد و می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را نیز افضل از شیخین میگفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند به مضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاش لله این غبار از کجا بکجا میرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرمود انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعلمکم
بالکتاب والسنة و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطول خطاب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانسته شد
باعتراف علمای رافضه که آنها تشیع وسیله تفضیل است فکیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن هم
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی بر متقدمین ... زیرا که اکثرهم علماً و اکرمهم حلماً الی غیر ذلک من التصریحات پس همه پیشوایان فتنه
زیر حد افترا آمدند و از حد شریعت عزادار گذشتند خصوصاً عبد الله بن عباس بر تصریح محجة الزمانی که عنقریب از زد این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آمد و از منهج المقال روایت خواهد کرد اگر چه بعضی از سفها در تسویلات نفسها سوخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب و طریف آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای از ده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیه چنین فرموده اند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کرده اند از آنانکه جدید الایمان بودند در بارهٔ هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این سوال نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد نماز بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین فکیف که اجرای حد افترا بر اهل صدق و صفا و اهل
تمکین و القای مسلمین بر عقاید فاسده که موجب دخول جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم آنکه قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود انتهی که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و اخنس مناقب شیخین مشاع قرار داده بود اما
دعوی انعقاد خلافت برای معاندین اهل بیت رضی ... جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بعد سال کشیده است

است یقیناً خلافت عباسیه باضعاف مضاعفه بلکه زیاده ازان رسیده و معهذا بعضی بحدی محب اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار تقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره و غیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قبور ایشان
می کندند و بدنهای ایشان میسوختند و هر که زنده از ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر مجتهد هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پی نمی بردند قضارا
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هر چه تمامتر بمکه رسید و نهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجوییدن و بعد جستن و بعد ظفر بمطلوب نزد من آوردن بر آنگاه این اهتمام شروع شد
بر هر کس که در حرم بود عجب حالتی رفت که بیانش صورت نبندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد ازان سر برآورده و گفت نیست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بخون من تشنه گشته جانیا برای حفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود و حالا بیقین انجامید سید فرمود هر چند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو جز نیکی نکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر ذلتی که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم الحاصل
پادشاه سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مرور مردم ازان بود سید بزور اطراف عمامه او را بگردن و سرش پیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و چرا از من بربوده اشتر سواری از نزد من بیاورده گریز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بوابین یقین دانستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
او گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو ازان هجوم و دار و گیر در گذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مروانی پای سید بوسیده گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند برآورده و فرمود مصلحت همین است که زیر گیری از همین جا بفلان شهر بگریزی و بمکه برگز اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد ازانکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین امر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند سلطنت که بعضی از عباسیه بشدت و ندرت نواصب
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هزاران
کتابها مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگوید که در عقیده تشیع راسخ بود و از نصرت آن مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجلس پنجم گذشت همواره هشام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیده و ملزم ساختی بآن مسرور و مفتخر بودی و هشام
را جوایز عطایا مقرر فرمودی ازینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین آفاق و برادران
شیطان الطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی الصدر مذکور باشد این قدر بنوازند و بتعظیم و تکریم شان بپردازند لاجرم دیگر روافض
هم در جعل و تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی باهتمام قسری آمیخته
گردید بلا از هر طرف عالم برانگیخته القصه تایید آلهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند چه
ازینجاست که امام رازی در رد هفوات وگاو تازی اهل خرافات که باوجود سلطنت و سطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و نفاق
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلله الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب و افترا و دگر مناقب
و غلو ایشان ائمه و مویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکوره بیش از حد شمار بود فکیفیت که واضعین مناقب بهم
بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ائمه باشند و غاشیه شکر گذاری و پرستاری بر دوش کشند
در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان ایشان هم
به بینند که سفیهان دل و جان در بث مناقب اهلبیت فدای نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار برند و
بخوانند که بروهای دقایق مکائد اثنا عشریه که خبر خدای عزوجل کسی نداند بدر رند چنانچه پدر یا فرزند مجلسی
و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدایح ائمه پرداخته اند و باقر مجلسی در
تذکرة الائمه ایشان را درین ابواب بنسبت تشیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که انچه مخالفان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دوستان است و آنچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایان ست الی آخره بلفظه بعد ازین بتعداد
این کتب مشغول گشته و غالبا بقصد ولبت کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی باعتقاد او از انجمله
ست و چون دلدار ریش و راز در کتب خویش بادله ثابت نموده که زنهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
الشهاب الثاقب این آیت در امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال و بیقین باید دانست که
بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزاف است بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا و علما نسبت
تشیع نموده و بغایت تلفت شده و دشنام صلعم بزبان آورده این عبارت نوشته که ملی ارست میگویند ان گیدی
جائیکه صدیق ابو باشد حیف است که او بنا شده و در آنمکان که فاروق او ساکن است ملا و فقیهی ضرور دارد

وجاییکه گوساله باشد خر الاغ و گاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته اید و اگر کسی آن مقام را ببیند یقین کند که این ناقص را
استعدادی نیست که بظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید **قوله** وغیره سنی غیره
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد ملل
نمایم و از حقیقة الامر آگاه کنم و پرده از روی کار بتوفیق الهی بر افگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
ترانیکه سر آمد رفضه و رئیده و هن یعنی مفضل قربان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از
قصیده اش مذکور ساخته ع ولیس نکیر فی حنین فراره وفی احد قد فر خوفا و خیبر یعنے تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین
گریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و از ینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که تمام آن سخن که دلیل بر مقصود بود بر زبان
نبرد و تمام معتزلی شیعی بر دفتر زده و اگر مراد شخصی دیگر از سنت رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اهل حق قایم
نشد بلکه بر دهریه بی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات ائمه کر مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته موضوعست
حواس و هوش را بکبر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بدایع و مناقب ایشان در چار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرانی
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه میشود ان شاء الله تعالی **قوله** وغرض آه
اقول اگر بعضے را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود یاری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب عمر تصویر اپوشند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد و کسی از ایشان
لشکر عمر را بی موجب شکست نشد بلکه ظاهر است که برعکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که رعاب مکین را از حضیض زمین بعرش
برین بردند و برای ابو جعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بجهت غلو رفض و
لیتی منابره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصا
بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی ببستان المحدثین نقلا عن
اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده و مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت
داده که چرا گریه میکنی بدعای تو حاصل گشت چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب و بدان درجه مقبول گشت که بلاد و اطراف
از وی بیه ده هزار کس شنیدند و بر تصریح مجلسی در تذکرة الائمه و بحار زیاده از سه صد هزار حدیث از و مستفید شدند و حال
زهد او بجایی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملا آنکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول
نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت تدریس شان دیگران را بار ندهد بدین هم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد بالجمله علما بجالش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر
شهرها اخراج نمودند و خود تباه و خراب شدند کسیکه این قدر زهد دارد چگونه در احادیث تحریف کند و بیشی و کمی نماید و صلحای
امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت او دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
خاتمین صلے الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمودند
انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید و تفتیش کرد همان وقت متحقق شد که خوابش در بوده بود

بیت سحر کرشمه وبلش بجواب میدیدم وزهی مراتب خوابیکه به زبیده رسیده و محمد بن احمد مروزی میان رکن و مقام دید که حضرت
صلی الله علیه وسلم میفرمایند ای ابو زید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد است و قرائت این کتاب
در واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجرب است بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روزی چند بیماری هم زده و بحال احتضار در شداید سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس طلبا
جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بر بالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شداید او را بچشم دیدیم در
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه مذکور گرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا و باختلاط آورد و ازانجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درینباب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور افتاد و از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت دور از عناد محدثین ایشان را یافتیم که از فضایل امیر المؤمنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین متبادر میشود بجامعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب در ستارگان است
کما هو ظاهر لا سترة فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محالات است
فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر درینها بکند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد و بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هر چه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براه ابهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود
و بخاری بنا در دیا بجایش کذا و کذا نهاد بذمه مجتهد الزامی است و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون آن شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
بر می دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش مے آرد و اگر مجتهد مانند مسکی از یکه اقباش شروط بخاری را مجملا هم نمیداند باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین ببیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد درینجا جاری
تواند شد و آن عبارت اینست وکان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطا غیر لازمة و ذکر مسلم بن
حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و ازینجا انهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد رئیس المتبحرین فهمیده اند که عکس مذکور آن متبادر است و بظاهر این امر در رساله
مجتهد گذشته جائیکه یزید را قاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد فی

برای مجتهد الزمانی در آئینه حق نما مدعی گشته و تاریخ دانی هم بانگاهی رفیع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است و این
تا آخر از تراجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد بکتاب بستان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری در کتبخانه او بکرات
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح الباری که مقدمه آنست رجوع میکرد و تا آخر مذکور بر بصیرت میشد نعوذ بالله من الجهل
و الغباوه بالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب را از عهده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که دعوی
کرده بر آید و بیدینی محدثین را ثابت کند بلی بی دینی و خیانت آنست که رضی امام الایمه شیعه مرتکب آن شده حتی که شارحین
در عبارات نهج البلاغه پیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش می نوشند و بهزار تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قائل میشوند اینکه شنیدی حال آن شارحین است که بعدل و داد نزد مجتهد قانی و زمانی
متصف اند لکن دیگی البوی شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جابجا دانستی و عدل و داد او را
شنیدی که زیر بعضی از خطب نهج البلاغه میگوید هذه الخطبة من جلایل خطبه علیه السلام من مشهوراتها و قد روتها
الناس کلهم و فیها زیادات حذفها الرضی اما اختصارا او خوفا من ایحاش السامعین و قد ذکرها شیخنا ابو عثمان
الجاحظ فی کتاب البیان و التبیین اینست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب که
از صنادیق تقیه هنوز بدر نیامد قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر یا عمر بود جائیکه
اوصاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و اطوار جمیله ایشان برشمرده و ایمه رافضه در نهج البلاغه
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهم رسید و قطب الاقطاب رفضه بآن تاویلها
و تسویل پرداخت که مجبر و جاجله و تخجیل ابالسه توان دانست و تدقیق فی المجلد الاول مفصلا و الحمد لله که خود
برهان الهی آنچنان دران مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین در تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از حد بعمل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغه از متحرجین رفضه و منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میگردد و عقلا و
نقلا بر تعین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی درایت عقلی بعنوانی موجود است که رفضه از ان سر نتوانند
تافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و پیروی معتقدین حق
پس اول بدین مداهنه و خوشامد ذکر نام بود و علی التعیین نه ابهام آن بر گروه فحاطسو وقس علی هذا بر اصول اهل
حق و یقین لا جرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ خائنا و غادرا و کاذبا که بر خصوصیتش دلیلی قایم نتوانند کرد که بسا
روی دهد که آدمی مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان می آرد تا آنکه تر اینکه خود معتقدان روافض
کذاب و وضاع بودن راوی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغه چنان بوضوح می گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساخته که در
اصحاب مرتضوی باین اسم کسے مسمی نبود تا بوضوح کتاب علی ما افاده الحلی فی خلاصة الاقوال و غیره فی غیره
رسد تا نه پس اول تا ورده کرت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه فرد کامل امامیه بکشایند و دریابند

که مثل هشام بن الحکم امام الایمه رفضه که بکاد اکثر ویرا جسم و صورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عز و جل بدین عنوان با آموختند اکنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مفتری و کذاب
و مضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردید که جسم باری
از بالا تا ناف پرست و از ناف تا پا اجوف و خالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله ع سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عز و جل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه و حضرات ایمه قاتله
الله و لفظ شیطان برای این هر دو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه یک میدانی و روی خارست نیز ابن سالم
میکرد مثل شیطان بکمال میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی و
و غیره پرست از خرافات مذکوره شان در توحید باری که اصل الاصول ست و مقصود درین مقام افترا
امام رفضه ایام ست که جسم باری عز و جل را معتقد بود و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی فی شرح الکافی
که از محمد صادق بر کلینی ست هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود و مردود
فرموده اند لبعینه اینکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متحرین و مجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته مگر یاد نداری که بروایت مشهوره موجوده در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد بمانی از آنجمله مقابل شانست لفظ اهل بیت نهادند و از تکذیب حضرت امام رضا در باره خویشتن زینهار
نیندیشیدند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار هم موجود است جائیکه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مغیرین
و مبدلین مستثنی هستند و اهل بیت بمذهب مجتهد فانی و زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کسا و ایمه
هادی و بر مذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق احسائی اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شهید ثانی رفضه که در
حکم زنگ الست ندای جمهوری بگوش هر کس نرساند که بودن ایمه از اهلبیت وجهیت تقلب ست و این امری است که
بیداهت عقلی عیانست کما لایخفی علی من نظر الی شرحه علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان پیغیر و این باشند تحریف عیان شد و برین قدر هیچگونه اکتفا ورزم
نه بیاد این رئیس المغفلین نه هم که بر اصول شما کسی بود که مغیر نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه و سلم

رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن یریبنی ما رابها و یؤذینی ما آذاها چه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف خود آن
الجناب را رایگان شمرده حتی که غاصبین بازوی آن الجناب را شکستند و شهید کردند اما تغیر و تبدیل مقبولین بسان آن خشت
از بام است چنانچه داقی الاجرم مجتهد بیت در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
عبد الله بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد فانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی بالتقدم
سر آمد محرفین بودند بحدیکه در باب یک حدیث و آیت قرآنی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند بعض

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه که صاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال او کتابی مجتهد ماضی و حال
واستقبال از عهدهٔ تنزیه مجتهد بر آید و کتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد
صفاهانی به ثبوت رسید و بهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی در جشن** صد هزار روپیه یکی
از سکنه فرخ‌آباد داد و خریدن کبوتران پری پرواز بر ذمه او نهاد بزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت بادشاه
فرمود تا او را حاضر کردند و پرسید که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت انهمه مبلغ کثیر بر ازو
آمد و برباد شد ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تقصان من حیث بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر آیت ان نساءکم حرث لکم **اقول** چرا مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و نقطه جار در ان مذکور است و مجرور محذوف دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت بیاد در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا نامیده و
صاحب کواکب دراری و مثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجرور را حذف می نمایند
و بحرف جار اکتفا میورزند بلکه بادنی استقرار از کتب ما بهم آمیختن پیدا و هویداست بلکه در دیگر زبانها هم درین مقامات صنعت
اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا و مفصلا نشان دادم طوق انهمتی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و دبر ابر مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جوانی از انصار که بقضه
مفرین اشرار بحیانه مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اعیان نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
بر افتند حالانکه در آخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و حیا بود و جای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار مجمله
تذکره قبل و دبر چنان است که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود در لباس زنان آراسته
وحنا بر دست بستی و از مجلس مردان تنفر کشتی و پیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان بادشاهی در زوال این سیرت
و صورت رای ها می زدند و جز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابو القاسم فردوسی بیادش بدهند
چون پسر آنرا یاد کردنش فارغ شد روزی بادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار و تفکر بیشمار غیر ازین بیادش نیامد که ع نیزه‌ای دم در دخت افراسیاب پنهان نماند که میانه حکایات آنچه
مغلوب الانوثت و حضرت مجتهد سرآمد اهل غفلت فرقی است بین که از لفظ لکم لذا نظایر چنان واضح میشود که در این امر
مسحوق بسیاری ازین ابواب ور ایادیست لیکن بمقتضای علت علوم و برز ایمیان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان و کاشانی و غیر او در تفاسیر خویش نقل می نمایند که بسیار دیده که عرب عربا از حرف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال نمایند پس ایراد فی بجای من مجرور شد و آیتان او بار نساء هم لازم نیاید چنانچه از تقریب مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و ائمه ایشان درین باب قطعی درانست از جمله این امر حرفی است

اینچه امام اعظم علوی طایفه را استبصار آورده **و از غرایب این مقام** امری است که سرسری ازان نباید گذشت که
هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بجبهه خود در تحریف
آیت قرانی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن بر آیت نساءکم حرث لکم افزوده چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در دیباچه
کتاب دانستی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جزاءً بما کانوا یکسبون داده درهمین مقام بلا مهلت
رسوا نمود لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قران مجید بدون آن جمله مذکوره ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکوره تلاوت
فرموده و نکته بیانیه بتجدید را مقتضی گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود است گردید نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بے کم و کاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
جاییکه مجتهد در نیمغاله کوری و کورانگی و تحریف فقیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف و اسقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب مے آید ان شاء الله تعالی **قطع نظر از ینهمه** که تربیات
شعرا و فن اتشاهی نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ائمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را بر پشت خود سوار میگردانیدند و ادله عقلیه و
براهین نقلیه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره ازان در کتب معتمده و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از آن
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نفرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور است آنکه بیچاره را حیا مانع شد از ذکر ادله خلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد **آمدیم بر عبارت قبل** و دبر نهاده اند که [illegible]
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح داده است پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طالشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ بالله فتوی بر وقف فروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
محظوظ و افر بر میداشتند و دعاة مکلفین نوجوان سینه را گرفتار میساختند ؎ درین ورطه کشتی فرو شد هزار که
پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسایل عیانا در بعضی از تقریبات اعراس
که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابر علیه مصداق شعر مثنوی
؎ از برون چون گور کافر پر حلل ؛ و اندرون قهر خدا عز و جل ؛ بصحبت زنان نازک اندام مظفر و منصور میشدند و
داد شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و بسعادت جهاد دالی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند بطوریکه
فردوسی میگوید **نظم** تهمتن چو بکشاد شلوار بند ؛ بزانو در آمد یل ارجمند ؛ چنان بر دو آورد و آورد بر دو که دایه
ز حسرت پس پرده مرد ؛ و بعد از فراغ مشغولات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از لوازم مسند اجتهاد توان گفت آیا بغریبیکه درین شهر چندی اقامت کرده مستور

تواند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادلهٔ خمسه منسوبت لیکن مرتبهٔ تقدم باشرف اینهم نبلیت زبلسنی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب مشهر فی الآفاق و اگر باولادش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش باقر العلوم کالشمس من بین النجوم بجای
پدر خویش می باشند و نوبت الالصاق و درینمقام جز آنکه علاجی را بروایت مجلسی در بحار نقلا از صحاح نشان و هم امامتی
بمثال نمی آید فی مجلد اسمار العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال له جعلت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته و ولی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا و اعقله عقالا شدیدا و خذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اخذت
السیف فضربت السنام ضربة فقشرت عنه الجلدة و جلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ و سکن ما بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را بپایان رسانده اند
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد انشاء الله تعالی اگر بکلید و کتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی
مقصود برمی دارم و تحریف جامعین اصول امامیه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیا من کرده
حقیقت محض بی سواد بودند چیزی بر نگارند بنده بقیاسات جلیه در روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه شهیره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محذوف الاعجاز کردند و بی کلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار برانداختند ولیکن مقصود از تحمل آنست که شاید توبهٔ نصوح مختار شود و این کتب دینیه این
امور بجسه تره یا بدیعی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم در گذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه درهمین محصور است چنانچه مجتهد ثانی بکتاب آیینهٔ حق نما در باره میرزا احمد اخباری قرار داده اند
بکما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلکه تهی
و بیلوانی بانجام رسد و خلط مبحث رو ندهد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعهٔ نظم تحفه اثنا
فتنه مگو که در دو سوی بر معرفت سراغ آمد ز سوی لفظ و معانیش نگر ز هیبت دریا که دریا غ آمد نسبکه نور هدایت است و
تعیین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال درمیان است و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصا امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مفخمه رفضه که نزد من هست کما اشرت الیه از نظر علما مستور مانده
زیاده ازین شلاع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و ایلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزیکه در باب نجاست
کلامیه قلم بدست گرفته صولهٔ حیدریه و صاعقهٔ حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارت العین و کاشف اللثام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا و مفصلا ازین گفتگو بامنع ممنوعم اسباب تجدید را هیچ گاه از اندازه فقرا کوشش نکرده بلکه دیباچه کتاب [illegible] در تحسین مود
و از غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان آیت فخذل السنن نقض [illegible] فیضح اعمال
و لعن فرعون هذا الدین و هامانه و حال این اشقی الآخرین چنین است که همه اش پر از فحش و جرح بعد دیدن کافی

دجال اعور نزد هر کسی عیان است زیرا که خلیفه اول شان در نقض ایمان و تضیع ایمان چنانست که فاحش خطی رد بر روی زمین
الکروبین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملایک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار همیشه ارتداد و کفر اظاهر فرموده
نقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سوراندهٔ انا لسنو و رمانده **قوله** و در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شرط او که پدر مجلسی
بدان اشاره نموده و قد عرفت آنفا متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فکیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشد چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مذکور بران دلالت دارد عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد میسلز را میه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و امر
از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت و نفعی
کسب کردند و دین را بر باد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب الحساب علمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتماب فرمودند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی
الله و صالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابیطالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سیطل و حدیث انار و حدیث چاه دلوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال آن باز گفته آنچه محصلش اینست که فرقه بکریه را لحاظ آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یابی الله
والمسلمون الا ابابکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حال آنکه در باره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بر وضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد از زانی هم فاضل مدنی از منصف و عادل است
اکنون ما را میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این منصف بی مشقت استدلال بدین برپا گردید
و مناقب صدیق در احادیث صحیح بیش از بیش وارد است و آنچه از کلام ما نحن فیه غبار وضع بسوی سنیان رسد بجهت انشاید که امام الساوات
اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در باره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را جا بجا دران تقریر کرده انجمله مطاعن که اوستانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و بیزار بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افترا در روایت نیست
و نه از ان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تمرد اهل شقاوت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعتراف همه الف و مخالف اینهمه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق لهجه ایشان شکی

نیست اما اول پس بر بینه احادیث مانند بلی اولی ست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامینی اینک حاضر ست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشند ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه بیت مناقب امیر تلقین
می پرداخت از انجا که هم بعد واقعه جمل بود نیست که کاشانی در خلاصة المنهج آورده از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بود پا بیرون
نهادی گفت القدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس رجس را از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو ام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهل بیت من اینها اند
و اگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود باظهار حق و خیر خواهی اهل بیت در زندگی بنی امیه مصروف
می بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان بر افراط ست آنچه مخبر اهل درایت و روایت باشند بر اساس
امید لیته اند که بعد امام حسین کسی بر گم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مغل سلاطین دکن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنم و مطلب خود
ازان بر می آرم میگوید که کاریکه از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
ادله الاشباه نقل کرده که روزی معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید می گرفت عایشه سلام از روزن دریچه حجره اش بر آورد گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر به آمد لیکن در ... و کس فرستاد و التماس کرد که تو ام المؤمنینی اگر بدیدن من آئی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدام منصبی که فرمائی قربان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت در جای که پیر ازان کرده بود و بر ان فرش
گسترانیده و بر ان کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و رفتن همان چون فرو رفت گفت هنوز نجامی اش تا تحته حسنوی ادد عایشه
مادر تو بچاه دیگر است در انجا صحبت خواهم داشت این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت اتفاق افتاده این مهاجرت دران روز
واقع شد و روزی که امام حسین ضعیف بود بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه راند خر خود را بر روی فرش
قیمتی معاویه دید بگریه پیدا و بر روی شاشیده دران حال عرق حمیت بحرکت آمد ازان حمار ارزده گشته گفت مرا طاقت نیست قید عیش
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در جای که در کنج آن خانه بود در انداختند درین واقعه بهر تقدیر کسی علم و توشناسات نگر
حضرت امام حسین پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس آن آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبر دارش گردانیدند این ست
معجزه گوشواره عرش برین در ناموی بی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سر برستی برگزیده امهات المؤمنین که هم منتقره
علاقا فالکرام البرره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز ازان تافته و العجب که رفضه قصه عمر و عیاره را اشتر شده ساختند
و در عهد او نقش نقد درین را بکیسه باختند و اخراز بیماری آنجناب عیادات اصحاب و مطاعن متعلقه احباب نوشتند همه را یکان

رفت وحیثیکه درخصوص مدفن آوردند نابود گشت یعنی خادمین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمودمن روی آن ندارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهر انم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و دست تمنا بن با کید یگر می مالید بالجمله
هویدا باشد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بروایت اصول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما دال طلحه و زبیر پس تیسیر
الانبیاء و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویدا است که درین مصاف هم بمنقبت مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که بر
تحریف و افترای نظر انداز نگاه می کنی درخصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی انکه علی
خیر است بعد سوال صدیقه که یا رسول الله من از اهلبیت توام از حدیث انداخته و نار را بر عار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند یعنی آن بر طور شیعه نیست که ای عایشه الی
توبخیر است و این خبر که مخبر صادق داوند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق وقوع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع
جاه و اعتقاد توام بود پیداست واضح شد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب لایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران انجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان را ائمه المومنین و رؤسا المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل شیخین و ختنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بوده اند از باب ذلت یا عزت هر چه خواهی بدان که محدث نجفی در مجمع البحرین و مشارع الیسرین می نویسد و جال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر المثالب قریش فعادوه لذلک کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته الاخیه
علی و خروجه الی معاویه حتی که ازین کتاب هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز بر رفاقت معاویه و دشنام
سلمنا کاینچ گ بهتر میدانست برادر خورد خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام دران هست که افضل و که
مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که دوکان افادات عجیبه بر روی
یهود و بر روی بعضی از سلاطین مجوس کشاده بود داد تحقیق در قول علوی مزید دادند که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا بر او
میزنم کما عرفت سابقا مزای مزای مذکور هم باشند کما لایخفی بلکه مقصود اصلی انکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بودند
که بکفار حربی بر اصول اهل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حدیث
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت و نورین که تلامذه دجال اسلام کذاب تفتند و ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هر گاه مجتهد مثل کلینی
ایمان بکتاب هذا دلا جرم میگوییم که غایة الامر بر خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مدینی و استادش ملقب بهزال معنی حدیث
اینست که بر قرابت من مغرور نشوید یعنی پیشینه آل ابوطالب دلیای من نیستند تا بدیگران چه رسد دلی من کسی نیست مگر صالح
اصلاح و تقوی یعنی بعبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند و همه
بطون قریش را با آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا مجنین

صحیفه عمه مطهره و بضعه طاهره خویش را ارشاد کردند و این احادیث بطریق صحیحه در کتب فریقین موجود است و از کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین ایشان هم وارد هست که بگوئید که محمد از ماست اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس با انصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص بکر محلی دیگر دارد الحاصل هرچند از بعض طاغیهای صحابه بغاوت سرزد لیکن در روایت
حدیث زنهار دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجملة با وجود چندان اهتمام که عبد الله بن سبا
سرآمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و درباره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و اطفای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را عمرین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسی بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بودن آن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و درآمدن بلباس
سنیه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و روح عبد الله بن سبا را شاد سازند پس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که بعهد مدارس و صوامع لقابوحی ایشان درآمد چنانچه از حال کی و عاملی و غیرها
عیانست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین برآمد چندان باعث عجب نباشد غرابت اینست که رفضه
باینهمه عداوت خلفا و نیز ز باینها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجایب است معهذا
مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سهو ترش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که دربار حضرات
انبیا و ائمه روایت بنمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آمد که کسی از انبیا و ائمه لایق تولا نماند شد و
مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه برگذشته و درین مجلد هم جابجا بجنسه درست گزارش
یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از اسفار معتمده منافقین بطریق ممدوح نور دیده منیو انشاء الله تعالی **قوله**
و حال ائمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع خبیر شخص مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ائمه علیهم
هم عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده اند در آغاز بقتال ماولین پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید برآوردند بار
تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای عزیز خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن فرا راه مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمان فی
و مجتهد ثانی اعتراض شدید از ان دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ائمه هدی در حق گوئی دقیقه نامرعی فرو
نگذاشته اند و بمقتضای جاهدوا فی الله حق جهاده روبروی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت بر منبر میخواند اینهم یاد نماند که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر دلیل نموده اند و نیز یزید را در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده اند و اگر تقیه مد نظر

اختیار می کردند نوبت بواقعهٔ کربلا چگونه میرسید گر درینهایات جلیه نیز مجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهداء هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمهٔ امت بعضی از حضرات امیه نیز بزهر و شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبهٔ اظهار است نه تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصد زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و دین را پنهان کردن
بیزار خواهند بود **قوله** و انمعنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آن ست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعهٔ رفضه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب می پی برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط امثال این آیات
نه بر کمان شیعه که ائمه را در پردهٔ تقیه مستور داشته اند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسهٔ شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان مستاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن اینجا
مجتهد نمی آید چه مجتهد قرنها وضع احادیث را العیاذ بالله نقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس عین کذب افتراست بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را و اما المقصود نه ازدون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و از اینجا
معلوم شد که منور دلی دو رست و منافی تماشب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
تذکیر نیست که حضرت امیر اگرچه در آن وقت موجود بود و لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او ست
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بآنکه حضرت امیر در زمان
و بیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پردهٔ مخالفان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست آید و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که هیچ در آن وقت حاکم
نشدند و هم تسلط ایشان در زمین در ترویج دین پسندیدهٔ ایشان بزعم شیعه واقع نشد و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند بازین تا صلب بسر نوبت
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه اهل اسلام
با ایشان و یاران ایشان خائف بودند میرسد انهم که شنیدی کشف حال مذهب روافض ست که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و از اینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا بائمهٔ هدی بر طور شیعه

نه بر مذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابله اهل سنت نگاشتن هرگز مفید مدعای مجتهد زمانی نیست والحمد لله که ازینجا انیهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ائمه در زوال قمع بیشه راستی و صدق و صفا مانند حضرت سید انبیاء صلی الله علیه وآله واشتند بل اهل نفاق ایشان را بتقلید ملکان گاهی مثل روباهان و زمانی مثل پلنگان گردانیده اند لاحول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جواب آن نفا دانستی ولیکن بتقریر دیگر اینست که عبارت وی باکی مدعی اجتهاد باید دید که با اینهمه مدایح و محامد خلفا که از کتب معتمده امامیه در بصارة العین منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آمد و کدام کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعه ست که بران شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری و کور انگی متعارف گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بر ملا دروغ گویند و از تکذیب کسی نه اندیشند و این میرانی ست که ازین سبا بمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدایی و مرا برسالت فرستادی کما سبق نقلا عن کتبهم المعتبرة معهذا اسلب تعجب ازان نمودن انیهمه کشش و کوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند و امامت بلا فصل را موجد گشتند و ناظرین کتب شیعه از اچشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند و از حوصله بنی آدم در گذشته الیه مشعول بفضل غیر متناهی ست و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** تا اینکه مجتهد بجا آورد به تطوع نفاق و تقیه خواهد بود دلی ما را امید رسد که حمد الهی ظاهرا و باطنا بجا آریم که الحمد لله اگر منظر انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر و حدیث و کلام رفضه نموده شود و آنچه در صنادیق پوشیده اند و در خمها بو دلیغ سپردند و هنوز در تسوید مقید است و به تنقیص منیر و جلوه ظهور گیرد مانند آفتاب نصف النهار آشکاره گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد ست که زینهار تحریف محرفین و تاویلات منافقین را بر نمی تابد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ ۚ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ **قوله** آمدیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داده اند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق راست است ولیکن چون هر فقره ازان بر استیصال اصول و فروع مذهب شیعه مشتمل است و منافات استدلال فقیر بدان منوط و تفضیح اکابر و اصاغر شیعیان مربوط است و مجتهد رئیس الطایفة النائیه ازان بمعرض ثبوت لهذا احسن پوشیدن در حدیث بکار بردند و خبر از طولش داده حدیث کنان از میدان مناظره فرار نمودند اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد لیس کنون بنده بتوفیق الهی و تایید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الائمه امامیه در باب من

یجب علیه الجهاد و من لا یجب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکر بن صالح عن القسم بن بُرید

عن ابی عمیر الزبیری عن ابی عبد الله ع قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی الله والجهاد فی سبیله اهو لقوم لا یحل الا لهم
ولا یقوم به الا من کان منهم ام هو مباح لکل من وحد الله عز وجل وآمن برسول الله صلی الله علیه وآله ومن کان کذا
فله ان یدعو الی الله عز وجل والی طاعته وان یجاهد فی سبیله فقال ذلک لقوم لا یحل الا لهم ولا یقوم بذلک
الا من کان منهم قلت من اولئک قال من قام بشرائط الله عز وجل فی القتال والجهاد علی المجاهدین فهو
المأذون له فی الدعاء الی الله عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط الله فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بمأذون
له فی الجهاد ولا الدعاء الی الله حتی یحکم الله فی نفسه ما اخذ الله علیه من شرائط الجهاد قلت فبین لی یرحمک الله قال
ان الله تبارک وتعالی اخبر فی کتابه الدعاء الیه ووصف الدعاة الیه فجعل ذلک لهم درجات یعرف بعضها
بعضا ویستدل ببعضها علی بعض فاخبر انه تبارک وتعالی اول من دعا الی نفسه ودعا الی طاعته واتباع امره
فبدأ بنفسه فقال وَاللّٰهُ یَدْعُوا اِلیٰ دَارِ السَّلَامِ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ثم ثنّی برسوله
فقال اُدْعُ اِلیٰ سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی الله عز وجل من خالف امر الله ویدعو الیه بغیر ما امر فی کتابه والذی امر ان لا یدعی الا به وقال فی نبیه صلی
الله علیه وآله وَاِنَّکَ لَتَهْدِیْ اِلیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ یقول تدعو ثم ثلث بالدعاء الیه بکتابه ایضا فقال اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ
یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ ای یدعو ویبشر المؤمنین ثم ذکر من اذن له فی الدعاء الیه بعده وبعد رسوله فی
کتابه فقال وَلْتَکُنْ مِّنْکُمْ اُمَّةٌ یَّدْعُوْنَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هی وانها من ذریة ابراهیم ومن ذریة اسمٰعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
الله قط الذین وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهیم واسمٰعیل من اهل المسجد الذین اخبر عنهم فی کتابه انه اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا الذین وصفناهم قبل هذا فی صفة امة ابراهیم الذین عناهم الله تبارک وتعالی
فی قوله اَدْعُوْا اِلَی اللّٰهِ عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ یعنی اول من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له وبما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التی بعث فیها ومنها والیها قبل الخلق ممن لم یشرک بالله قط ولم یلبس ایمانه بظلم وهو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیه صلی الله علیه وآله وسلم واتباع هذه الامة التی وصفها فی کتابه بالامر بالمعروف و
النهی عن المنکر وجعلها داعیة الیه واذن له فی الدعاء الیه فقال یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
ثم وصف اتباع نبیه من المؤمنین فقال عز وجل مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ
تَرٰهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ ذٰلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرٰةِ
وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ وقال یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ نُوْرُهُمْ یَسْعٰی بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ
یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ یعنی اولئک المؤمنین وقال
قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ ثم حلاهم ووصفهم کیلا یطمع فی اللحاق بهم الا من کان منهم فقال فیما حلاهم
ووصفهم اَلَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ وَالَّذِیْنَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ الی قوله تعالی اُولٰٓئِکَ هُمُ الْوَارِثُوْنَ الَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ

هم فيها خالدون ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال
في صفتهم وحليتهم ايضاً الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان
على مثل صفتهم أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
فلما نزل هذه الآية ان الله اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله
أرأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم اشهيد هو فانزل الله عز وجل التَّائِبُونَ
الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه
صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون
به شيئاً الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون
الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي
الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال
فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط
فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعه من المؤمنين من اهل هذه
الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه
وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله
فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كلما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان غلب عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول
او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ
فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ اي ترجع فَإِنْ فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا
إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت
قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد
ظلم الكفار اياهم فذلك قوله أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط
الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذوناً له في القتال حتى يكون مظلوماً ولا يكون مظلوماً حتى يكون مؤمناً ولا يكون مؤمناً حتى يكون
قائماً بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمناً
واذا كان مؤمناً كان مظلوماً واذا كان مظلوماً كان مأذوناً له في الجهاد بقوله عز وجل أذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الاية وان لم يكن مستكملا لشرائط الايمان فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
ماذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الاية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتالهم كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم في قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الاية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الاية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالے لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك
وبحجة هذه الاية يقاتل مؤمنوا كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم وماذون له
في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بماذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا ماذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من
اصحاب النبي صلے الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو ماذون في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و
الاخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والاخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسال الاخرون من اداء الفرائض عما يسال عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بماذون له فيه حتى يفيء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من الماذونين لهم في الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي
يكذبها القرآن ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرء لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

علی الجهاد و ان علم التقصیر فلیصلحها و لیقفها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم لیقدم بها و هی طاهرة مطهرة من کل دنس
یحول بینها و بین جهادها و لسنا نقول لمن اراد الجهاد و هو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عز و جل علی المؤمنین و المجاهدین
لا تجاهدوا و لکن نقول قد علمناکم ما شرط الله عز و جل علی اهل الجهاد الذین بایعهم و اشتری منهم انفسهم و اموالهم
بالجنان فلیصلح امرأ ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک و لیعرضها علی شرائط الله فان رای انه قد وفی بها و تکاملت فیه
فانه ممن اذن الله عز و جل فی الجهاد و ان ابی الا ان یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی و المحارم و الاقدام
علی الجهاد بالتخبط و العمی و القدوم علی الله عز و جل بالجهل و الروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر فیمن فعل هذا
الفعل ان الله عز و جل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عز و جل امرؤ و لیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم و لا
عذر لکم بعد البیان فی الجهل و لا قوة الا بالله و حسبنا الله علیه توکلنا و الیه المصیر صحیح مثلش آنکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا و جهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مومن را فرموده خاص است بیک قوم
و قایم نتوانند شد کسی مگر آنکس که از جمله شان باشد پرسیدم از آن قوم فرمود آنکه جامع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
و داعیین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از آن شروط نه ماذون است در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عز و جل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود را واضح فرمود که وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي
مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله و سلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة
الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و نیز فرمود وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ باز دیگر کرد آن قوم را که ماذونست در دعوت و فرمود باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگاران اند باز خبر داد از این امت که ایشان از
ذریت حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیه تطهیر گشته اند و مقصود
این آیت اند ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی که میخوانم بسوی خدا بر بینائی و هر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه سبقت ایمان و تصدیق نمود و از شرکت پرهیز نمود باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مومنان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خداست و آنانکه همراه اویند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت و صفت ایشان در انجیل است و فرمود در صفت ایشان روز یکه
خجل نکند خدا پیغمبر را و رسوا نسازد آن مردم را که ایمان آورده اند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المؤمنون باز توصیف ایشان کرد تا تعرف لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست و آنها و صفات ایشان را یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند و از بیهوده گی اعراض کنندگان
تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در آن جاودان مانند و گفت در صفت

این قوم میخواهند با همراه خدا معبود دیگر را و می کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا میکنند و هرکه بعمل آرد آنچه
مذکور شد از گناهان کبیره ببیند جزای گناه خود دو چند کرده شود برای او عذاب رستخیز و جاوید باشد در عذاب و
بحالت خواری با نشاط گردانند که خرید از مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کردنی بر خود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن یاد و بالا ساخت
بشارت ایشان و فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گردید بآن و آن بیع رستگاری بزرگ است چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که جز ده مسمرا یا نبی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود و جهاد دیگر مرتکب محارم گردیده آیا شهید شده یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنانکه عبادت نمودند مگر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بشهادت
و جنت است یاد خبر داد خدای عز و جل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین است برای خدا و رسول او و مومنین است که مستحق این صفت باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب ریاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هرچه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین است که مورد آیت اذن گشته اند باقی مانده آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جز آنکه پروانگی جهاد نتوانند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود ور نه ظالم است و جهاد او واجب است تا توبه کند این شخص بعوض جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
برمی خاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی و لیکن مهاجرین مظلوم اند
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم است که جمیع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی حصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم است نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با و قتال کنند و امر معروف نتواند شد

آید امر مزوره شود که چنین بکن و نهی از منکر شود اند شد کسی که هرچه مامور شوند با نکه باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرده که اصحاب پیغمبر اند او مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشد مگر بحسب
خصوص علتی و حدوث سانحه و دفع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر اند و بدون استجماع شروط زینهار مامور بجهاد نتواند شد کسی باید که آدمی بارزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تائید خواهد کرد این دین را بآن
قومها که بهره ندارند بهره عاقلی بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمام فواید و همه عوایدش را تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لایدرک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما در رفاقت حضرت
رسالت دادند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص یزدانی الفدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از تورات
و انجیل مدح و ستایش ایشان بتنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب گردند
چنانچه تابعین زراره و ابوبصیر اعمی و شیطان الطاق و غیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آید که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا اختلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم آخرت هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیا و صدیقین بجنت و رانید و وارث آن
باشند و بر تقدیر یکه خلافت مرتضویه را غصب کرده و فدک را از کلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرورست
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و ایضا باظهار امام مفترض الطاعت بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بران شامل ست در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بوده و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد شدند حقیقه یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم
می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بوده و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

اتم بنفوس حقیقی تحقیق شد پس سیکه ایشان را مرتد گفته خواه بمعنی طریان کفر علی الایمان خواه مجاز بمعنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ حلی و رطل یوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین ان عزیزین و برادران فضله خوار شان
و تفصیلش از حضرت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیران ان شاء الله تعالی غوه مزند بوده و ایضا از فواید بعض
جعفریه است که کرشمه دوار عذبیه را که شیعه خم طلسمات آن ساختند کافی ایصافی وغیره در امامت جعفریه
اصلی بنود و بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند نه اخلف و ایضا بعض جعفریه
بوضوح انجامید که این گروه والاشکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیت اشتروا بودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره دور از دسته وعده آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را خریده
و جنت خرابده بانواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان به دوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضا بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکوره آیت کریمه التائبون الآیه که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قدسیه ثلثه
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بارها بتکراریکه زیادت بر آن متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بارها مفصلا
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و بس که ایشان زینهار مستجمع شروط خلافت که در کتب ایشان
است نبودند بلکه خلافت از مستحق آن ربودند و داد احداث و ابداع دادند و مجتهد رفضه علی روشن اشهاد
ترانه مثل و بکی می سرایند و در استفتا و هم تشنید با دانیکه هیچ خرازان در خجالت است میگویند که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید بهر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو در آن نیست که ایشان سریرآرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتواند زد پس
مقام علمای رفضه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا پیروان ایشان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهلبیت سید انبیاء صلی الله علیه وسلم و نسبت تبرا یان بآنجناب و دیگر بی ادبی
و مخالفت شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بحالها باقی بود و زینهار درین امور منافی آن نه
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضا از فواید قصوص جعفریه است آنکه رفضه تقریر
آنکه در کتب درج کردند زیر حدیث ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق آن خلفای راشد
اند بنجاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و موادات ثلثه
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که آنچه طوسی رفضه گفته منحا لفره و تسقه

ایشان را اراده کرد و در علل بوقی بیان نمود که هی ست که از دو بالش در خاتمه تجرید برآمده و دیگر اکابر مجتهدین امامیه
مثل ... الله از دو افتخار نوش جان فرمودند که یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا ... علی هذا آنچه درباره
... جواز حمیس سید النبیین گفت که صحابه بود کفره چه ایشان نیز ماذون و مامور در آیات بودند و مراتب امهات
... بجائی رسیده بود که ائمه آزرده آن دانستند کما فی التفاسیر الشیعه الغرض فواید این نصوص نجابت
... نتوانم گنجانیدن چیزی از آن برشمردم و باقی را براداران صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بر
... ندکه هر لفظ این نصوص گنجی است شایگان و معدنیست فراوان ... لا یوصف الواصف المطری خصایصها
و ان یک ... کل باوصفا * بالجمله بعنایت ایزدی حجت باتمام شد و بر هر عاقل واضح گردید اهلیت و استحقاق
... و مدایح جلیله و مناقب جمیله ایشان بنص و قصد شدید یعنی امام ناطق و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و امثالش که میخ استند که آن امام برحق را مجوسی گردانند چنانچه در مختار کشی و غیره است
... و از ... اجماع عترت طاهره بر طور شیعه کما سبق الیه الاشاره مرا ابر حقیت خلافت خلفا هم جا گزین
هر که اولین و اخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات ائمه
اهل بیت ... باشد هنوز این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشد و عروق مذهب
قوم را قطع کند در اصول ایشان موجود است که من در زمانیکه مجلدات کتاب وافی را که جامع الاصول طایفه است
و امام اعظم اول هم در تهذیب و غیره بانحدیث استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم میدیدم و انحدیث را برچیدم
و در بصارة العین الخصص آن برگزیدیم که تا این وقت حق حرفی چند انزا ادا نکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
ائمه قیاس ... جاریست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون باینمقام رسیدی هر آینه معلوم کردی
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلافت هیچ غباری نماند مگر انکه مجتهد زمانی بمقتضای هواجس شیطانی چنان خیال دارد
که از حدیث ثابت میشد که مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و مستجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفا
... حق ... است ... این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت بصارة العین برآید نیست که مهاجرین
بجهاد ... بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهاد است پس خلفا بنص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
و لایق دعوت و جهاد بمنطوق حدیث کشی ... مستجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفا مستجمع شروط و جامع صفات دیگر
... حضری و مضارع ... بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان و هو المطلوب جالیا
... برای مجتهدین امامیه نیست مگر آنکه گویند که خلفا که مهاجر بودند هجرت ایشان کی قبول گردید چنانچه قبل
ازین ... آن قصه مجملاتشان داده ام و تفصیلش چنانچه باید از صواب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله بمحبت
عشق و معاشق وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل الطبرسی فی الکامل و این تقریر محرر
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشیم لیکن تا عرقی از عروق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا بایمان
... کرد کدان مهاجرین گشتند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبایل کافران حسبة الله

و خلوص نیت حق طویت لیطل آورده اند و مورد حدیث تیکینی گشته ور نه مخبر صادق امام ناطق نزد محبیان ایمان مثل نبات
عمر لازن خواهند شد پس ضرور راست از وجود این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام با مقابلهٔ عساکر این سلاطین
صفوف آرایند و تا مدتهای دراز بر میمنه و میسره ایشان بتازند و بسبیل عادت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابولؤلؤ فیروز مجوسی با شجاع ایران
شیعه ست که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیک دم بلاد شیعه
از مدینه رسید و باشاره حضرت مرتضوی باین اسلوب خاص هجرت گزید و سکنهٔ آن دیار شاید بر تار برقی خبر ده قدم
پیش بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازالهٔ بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون نبض قرائن کور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران ملک
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او با ازبابک عدم رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صاحب
الامر از زبان بدربار جابلقا تشریف برده و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبقت
ربوده و چون راه عذر لنگ او هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن جهل کس را گیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب لاف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بچند هزار
میرسید بار بچند صد انجامید بار بچهار بعین گرائید تا آنکه از عشرات با حاد بمقرین گشتند و واقعه نادری بلکه
وجه خاص تازه تر و نمود صورتی نبسن نمی اید ولیکن میگوئیم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شادی الا العیابه از گروه مهاجرین که بودا کثر و اغلب ایشان گروه
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجیب است که از امام صادق شادی علیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل ندادند با اینهمه حق نویسم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القرآن بر اصول جاعلیه
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ور زبان داشتند لیکن جماعت
بلکه بیت بلیشه عداوت اندیشه رافضت کرده اند علی روس الاشهاد نعنی که سلیم مذکور جائیکه بمقتضای تهور
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروانگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بسر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه یا رسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر و عینا
لم تنقفیا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فلقد رایت ابابکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
والمغیرة بن شعبة و عمر یقول لسنا من النساء و رایهن فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول انا دا الله لو وقع سیفی فی یدی
لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا و الله ما الیوم نفسی جهادکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم ولکن
لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی حاصل این حدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه ...

بسیار نزد آمدند و فاطمه زهرا رضی الله عنها بعد ازین برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر و یارانش را که زار زار میگریستند
غیر از عمر و خالد و مغیره و عمر و درین وقت بتسادت زیاده تر از همه بود می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند پس بیعت ابوبکر و او میفرمود بخدا قسم بخورم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر اتمام چهل
کس در یاری من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلکه همه ائمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود آیا عالمین ما کان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه رازی صاحب تبصرة العوام که او را علم الهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر مخلد را و در کتب این واقعه جابجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
ازان مملو و مشحون است بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این گروه آنچه با امیر المؤمنین تربیها کرده اند قومی نه اندیشیدند
و نه عمل بیاوردند و هرگاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه عیانا و جهارا لعن کنند آنها را خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که زینهار سرکشی و افترا و نقض عهدشان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق ندادند و ذوالوجهتین نگردیدند اگر بر ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه برای ایشان
موجود که هنوز ازان فارغ نشدیم این چه غفلت و بی تمیزیها ست که ازان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا شدند پس حضرت اسد الله و اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامردی ایشان باین شد و مدد
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بران مترتب گردید باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و ایشان را مورد آن آیات قرآنی پنداشتن و نصوص جعفریه را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از جهانیان هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه منافی قرآن و مکذب همدگر است برای بربستن زبان این ثرثار
خذلان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بیجا نخواهد بود واویلاه این قوم ملعونین تجمع آن
اوصاف توانند شد که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانستی بار بار بعبارت تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
دیگر با همه اعمال فاسده و معاملات کاسده تجمع آن شروط جهاد نزد رفضه باشند خلفا و اتباع شان که ملاک امر
در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض و تسلیم بدان نکوهش
و نفرین نداشته میرسد که از برای این قوم مقرر و متعین گشت چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
از پی تعصب در کلام عادل منصف مجتهدین تأیید توانند یافت که جز برنگ دلی محل ان خطبه نتواند شد اگرچه بعضی از
علماء مذهب شقشقیه را سندی یک چکی پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان منبر گفت هر دست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش که روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی را زنان
مردان کمان بر دم باقی ماند انکه مولف قیما حادیث مرتضویه افزوده هنوز زور دایم و مطاعن دعای صنمی قریش با قادات
انتجاب که الم الایه ست موجود و حرفا کتابک و بدلاد نیک دلان مسدود ست خدا گر بحکمت به بنده دری بکشاید بفضل
و کرم دیگری بگویم شمول فضل الهی بجال است که هرگاه باب مطاعن و مثل شقشقیه روشنی افتاب مسدود است
در دعای مذکور آنهم از ابن عباس ست و ظلمتی است که اذا اخرج یده لم یکد یریها انسداد باب بطریق اولی هرکه
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذ الله سازی دینی
و سخن سازی خصوصا درباره جناب مرتضوی براصول طایفه درین کتاب جابجا مرقوم ست مسند آغاز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار قمی در رساله اعتقادیه و نعمانی در مسایل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان وغیرا در تبیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتوانند شد زیرا که هر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بجوی نمی ستانند و عجب
اتباع ابن سبا مدعی مزید دلالت شقشقیه یا دمانید از دعای صنم بجهت محبت اصنام و اقامت ست و انا الیه دعت الی غیر ذلک من ما و
صاف العشرة الکاملة نیستا سنیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغت یادگار ست کما لا یخفی بلکه مراد لوجه
خلفا و اتباع شان درین باب براصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بجبر داشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری تا
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش را کسی جز رفضه کما ینبغی ادا نکنند حالانکه سطوت و شجاعت انجناب انچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و اسفندیار روئین تن در جنب آن وقعی باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بر و بحر بوم ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست نه از ان مردم ملام و ملوم که در هر باب خود و جوشن پوشیده
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و بر موافقت امام اشجع نیایند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بر دارند آورده
که سکنه شهری از صولت شیری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حمله و ما نبید بر خود می لرزیدند تا
انکه قلوب مسافرین خسته و راه کاروانیان بسته شد پادشاه فرمود که هرکه این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و بهب خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود ببارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک اشاره نمود
تا هر دو را بر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن بیگزرانید تا قصه شیر بر زبان آورد چون
شخص حمله کرد فورا رعشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوات خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص مشتی
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و بشیمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا مورد حدیث امام جعفر برصور خیالیه مجتهدین آمی
و محدثین اعور نباشند پس جوابش انکه تراجم و اقیعه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال و فضایل مذکور ست نه اینکه ایشان

شیعه عابدات کردند و بالتفصیل حالات ایشان در بحار الانوار و خلاصة الاقوال و تحقیق منهج المقال پس مخالف این امر
نص حصر در مهاجرین درین بلد و کس از عجایب خرافات و غرایب اوهام و خیال ست و قیود و الفاظ حدیث که مفصل شنیده
ازین اراده آبادی تمام دارد حضرت سلیمان کجا در مکه بود و چگونه مشرکین ازین بلده معظمه او را با نواع ظلم و ستم برآوردند
و در کتب قوم اینها مصرح نیست که سلمان هم در وقت موعود جهاد بر در امیر المؤمنین حاضر شد و نخیر از مقداد کسی
را طاعت و انقیاد درین وقت نکرد چنانچه در صحاح کشی و غیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضه این خیال محال
درباره ایشان بدست آرند معهذا امر عجیب شهادت است که علمای رفضه حق پوشی و ترفروشی را شعار خود سازند و کتاب
اختصاص را بکتابند و بیاد نیارند که این بزرگان دران چهل کس شامل بودند که خشت از بام افتاد چنانچه به روایت
سلیم تقی و بقول بروایت اختصاص همین است که چون عمار بی وقت حاضر شد ضربت حیدری بر سینه و سر زدش
و تعنیفی بگوش وی این الفاظ رسید که ما کان ان تستیقظ من نومة الغفلة و عمومًا بخطاب او و سلمان و ابوذر
چنین فرموده که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا
حاجة لی لکم یعنی بروید هر جا که خواهید مرا بشما کاری نماند هرگاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن و عهد
خود بر ما شکستید دیگر مرا از شما چه توقع باید داشت چون امام الائمه را با وصف علم غیب و شهادت توقع از
ایشان باقی نشد دیگر چه عقل بگوید از ایشان در شجاعت طمعی داشته باشد نکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد
نامردی دادند در زمان سعادت نشان عمر و انس و جان همیشه می گریختند و آغاز و انجام ایشان بر
یک منوال بود دیگر باید دانست که شیخ مفید حارثی معلم تمامیتی چنانچه در بحار و حیات القلوب بسند معتبر روایت
کرده که در حنین همه صحابه بگریختند غیر از نفر از فرزندان عبد المطلب عباس و پسرش فضل و علی و برادرش
عقیل و ابوسفیان و ربیعه و نوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند و چه خوش گفت ملا در حیات
القلوب که بواقعه غالبا نسیبه دختر کعب مازنیه خاک بر روی گریختگان می پاشید و می گفت از خدا و رسول
او بکجا میگریزید و مجتهد در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند و خود
حیات القلوب و دیگر کتب معتمده و رتحفه دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد و مگر شاید جناب شان بعد از اینکه بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخلف از ان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی و بحار و کتب مذکور زیاده تر موجود و لایق این
درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و ایضًا نسخه مسلیم حاکم ست که بعضی و
ارکان اربعه بحکم ردت و نفاق بوده پس عقل چگونه تجویز کند که این یکدو کس همه در اثبات خلافت و جهاد و دعوت
لیاس وجوه سر انجام دادند و در مقابله اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و شور و شمشیر زنی
ونمیند مرد عیار جمله امور را هموار کردند آیا این همه از کمتر از آنست که ملنگان مکر پیر میگویند که هرچه در عالم
کونات پدید آمده و می آید کار حضرت بدیع الدین مدار است خواه خلق سموات و ارضین باشد خواه بعثت
حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست که از مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را دیوار یابند درین مقام تحدی

ملتگان بالاتر از همین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت واز مذهب اثنا عشریه دست بردار شد الغرض اینهمه کشیدگی
برای آن بود که در گفتگو را تا بخانه رسانم و هر مقوله مهمل و هر سخن مزخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی نتواند برخاست و هیچ و هیچ در ضمیر کسی نتواند گذشت که دران مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری جهاد دیده مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان به عمل
وجهاد از کتب دشمنان جانی و اعدای ایمانی به ثبوت رسید والحمد لله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر نبودند و هجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده و بهجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مطرود این خرافات هم
مقاله دائر است که عیاذا بالله اینهمه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند و اسلام
و ایمان آورده در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار کشیده برداشتند
و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و برایشان جهاد را گفتند بلفظ اذن للذین الایه و جهاد ایشان مقبول شده هم در وقت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بعد آنجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتیم هم بنظر رد هفوات قوم والا کسیکه نور ایمان دارد و قرآن
مجید باوصف دیدن إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وما نندان میخواند درین وهم تواند افتاد که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقوله مذکور بر زبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید اومید
که بعد از ملاحظه این اوراق هر کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یس فرموده
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و بانیمه که دانی سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ **قوله** و نهایت الخ **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نتوانند کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او اینست که از یک حدیث بطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و اینهمه مغلطه ایست که او را بارها پیش آمده بیان باید کرد که از
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت میشود و در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این هم
باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فقس علی هذا و نیز لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا فکیف که درین احادیث در هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد وارد نشود و هرگاه
اینهمه مقدمه صادقه بنص صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست آمد که مهاجرین ماذونین بجهاد بو

پس قیاس باین عبارت صحیح نشد که مهاجرین مأذون بجهاد بودند و هر که مأذون بجهاد است مستحق خلافت است لاجرم این نتیجه بر آید که خلفا هم
مأذون بجهاد بودند و مجرد مأذون بودن اصلا دلالت ندارد که تنها و برای آن بود نقص خلافت که سوفسطای هم انکار آن نتوان کرد و ازینجا بر
معلوم گردید انجامید که بعد از عثمان که مهاجرین مأذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث امام جعفر
انکار از حدیث ثقلا و الیت خانه ست که حق حل و این هم از ... است که چون مجتهد طایفه کرد ...
بدعوی اجتهاد علم افراخته و عامه شیعه را بدام خود گرفتار ساخته و اسباب تشویش و طرفه از هر طرف برای او آمده
ابواب لیس ... از هر جانب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیح تسلی می بخشد و متسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرائی می پردازد و قال الله تعالی فَاَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و اگر مراد ... نیست
از این احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جائر بهم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعمال ناپسندیده بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند پس ... بر مذهب فریقین مضر برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم همی میگوئیم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را بشماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفا بر او غلبه یافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که اطاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگر چه او مصداق این مثل باشد که صورت ببین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر است بطلان خلافت خلفا رض از کجا و این حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای ... بلفظ جمع آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تخرجوا علیهم و لا تنقضوا عهودهم انتهی مختصرا و ازینجا حال مقبولین نسائی حتی جناب
امیر که بار با قصد خروج ... دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نمودند بظهور انجامید نعوذ
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصله اختیار کرده احادیث را بر راشدین برخلاف نصوص ائمه محمول نمود حالانکه
حسین برای تاکید هم می آید برای او ذکر این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر رض این احادیث را ندانسته بلکه حکم
شریف ... فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا رض و خانه برباد
اطاعت خلفا اختیار کرد لا حول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و ملاک امر و غایة ما فی الباب اختیار صبر
و جور امرا فاین هذا من ذلک و این السماک من السماک حدیث سوم که هم در کتب ما و شماست ما دنی غور برای شیعه
عین عقوبت و بلا است چه اگر مهاجرین راضی باحکام خلفا رض باشند روایت مجلسی و کلینی و تسلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم حضرت سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیا زیرا که ازین همه به ثبوت میرسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین ... کتابها هم پیداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه را برروی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ائمة الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز ... قیاس مفید مدعا یا الحاصل اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف ... رضی الله عنهم

مدایح که مجمل امام زیدی چنان بیهوده گو میباشد که از خرافات بعید و فسوسات جمیع در گذشته الغرض خلفای جور در ظلم
نهی امر بالمعروف ایشان سهم سینه تبا الاجماع پس سینه زوری مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن نفاقی دلالت
دگر از فی سبیل الله آن منصور نباشد و اگر با اینهمه درجات عالیه و آیات متوالیه این بزرگان مصدر جور و جفا
باشند بر هیچ دلیلی از ادله شرعیه وثوق نخواهد ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و امثال
او از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه رفضه در کتب کلامیه خویش بارها می گفتند که کار عقلا آنست که تنقیح
علیه انگیزند و مخالف فیه را پند بیدیند و درین مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید افتاد هر که
عاقل تواند فهمید که بعد ذکر فقره ازین حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکسته وجهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بر بسته سبق صحابی آغازیدن که حقیت خلفا مستفاد
نمیشود که در احادیث سفیان جبر و تسلط خلفای جور وارد است کار حمقاست زیرا که حجت و معصیت درین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می کنند پس هر یکه درباره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جاییکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده در آن مقام از جهابذه متبحرین آنچه نقل کرده ام بر همه کس واضح میگردد
که بر خلافت راشده خلفا از اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکرساله بر اسها بجواب مجتهد درین باب ترتیب داده ام
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گرانسنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدبافی نفرمودن
و حال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دود آه شان بگردون گردان بپیچد بعد ازین
مناظره و مجادله طور مباهله با علمای رفضه بوقوع آمدن امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کمتر از آن نخواهد
که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قران مبین میشود پس ای
معاشر متشیعین برای اصلاح شان کلینی را بار دیگر ببینید پستر مقولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قول ملا
و او در حدیث ایما هلیت از جهالات مجانین در گذشته آیا خلفای راشدین مهاجر نبودند یا انتظام امور دینی
و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن نجلین خانچه
مذهب فضه محمشین ست و قد مر قبل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا بر می آرد و درهمین اوراق
استیصال این جهالات با وضح بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک اما آنچه گفته والا انحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب الی آخره پس جوابش آنکه مقصود امام صادق
هدایت کاذبانست بعد از اثبات مدایح دو صحابه کرام از آیات قران مجید تا چشم باز نشایند و بغیه غفلت از گوش برآید
و بشنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی الله علیه وسلم بذروه قبول رسیده و مبار

شمایل السیعه در باب گشته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان نباید پنداشتن که مهاجرین از همه عرق ریزیها و جان نثاریها برای تحصیل حطام
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاملین این مساعی بتقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه راسخ بران دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که این همه آیات قرانی در شان این بزرگان
نازل گشته معهذا اگر برین تقدیر قایل را میرسید گفتن که بیان بعز تا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود دیگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قبیل و قال و قصر مسافت ذکر اذن
الهی که اصل بالیست ضرور افتاد و چون مجتهد از همه علوم خصوصا علمیکه فهم قران مجید و حدیث شریف بر [illegible] بیگانه
گشته جهالات اصوا از هر جا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراض دیگر متوجه شود یعنی عجب است که در باره
جناب امیر المومنین مرتضوی که دین و شریعت را بهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمیسپاری چنانچه
قدمای رفضه با کابر اهلبیت بارها گفتند پس جز بقتل رو میداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الحاد مثل زراره
و احول و اعمی و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سود می بران مترتب نمیشد یعنی که سگان بر رو و دهن
تابان این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مفضل خلایق بودند شاشیدند چنانچه در همین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار متضرر نگردیدند ولقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز برتقدیر مزبور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب است نه خطا پس از اغاز کلمات را
حضرت امام ارشاد فرموده‌اند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مخراشید و پیش ازین مهمل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
پسر خود صاحب بیاض سو رافضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات دهلی
روبروی او گفته بود که علی مرتضی تزویج فرموده ام کلثوم را با فاروق و آن انکار میکرد و قاضی اصراری نمودند
بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان پدر با قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت است یا نه پسر
گفت که [illegible] هست لیکن کو از امروز متیقن شد که عمر مومن بود و بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا عمره الغایب را با وجود دیگر در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد کرده سر مکتوم همین است که خلافت ورا ایشان باعتراف جناب مرتضوی کامل بود پس بار بار امام موصوف
برای مهاجرین ما قبل استجماع شروط را بآیات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود انجناب اثبات خلافت
مهاجرین است چنانچه جد امجد انجناب باتفاق فریقین کما یلوح من جوانب اوراق لا ایضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نموده
و از بیجا مسئله دیگر هم نشستی تا ثبوت رسید که مجتهد ناصبی برخلاف جد و امام انصار را درین زمره داخل گردانید
و حدیث را تحریف کرده هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

گذاشته عجالت حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد لیکن چه باید کرد که مخاطب با کسی افتاد
که در تلبیس از آبا السبا فراتر نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگر است الخ **اقول** ای صاحبان نیست لطایف
این سر مکتوم ازین بنده جهول و ظلوم باید شنید که اگر مقصود اینست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلا واسطه در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیر بودند جوابش اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی اعور احادیث مذکوره را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بر حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید وجوب و حصر جهاد وقتیکه آنجناب بحدیث امام اعور و اتفاق
اتفاق رفضه مصداق پر معطله باشند چنانچه تفصیلش یاد داری پس معهذا اگر جهاد و باذن این مجاهدات
از آنجناب باشد و مهاجرین ازینجهت ماذون میگشتند و بر صواب دید مرتضوی میرفتند لازم می آید استحاله دیگر
یعنی قتال تابع خلفا بر تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
سید انبیا مقاتل منکرین نزول قرآن بودند نه مخالف النص بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قرآن نمودند معهذا کی برین تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر
علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریافت و بران کار بستند و عمل نمودند تا
جهل ایشان بر ملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوی جناب امیر عاید میشود الی غیر ذلک
و صحت تقریر از سینان برمی خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت
بالفعل یا بالقوه پی نمی بردند و جهل ایشان بر همکس واضح نمیکردند و در انقلاب امامت که اصل الاصول است بتواتر نکرده
چه مصلحت دیدند و اگر مدعا چنین است که خلفا مرضی حضرت مرتضی دریافتند و بر خلاف آن عمل کنند پس مخالفت
تدبیر صاحب چگونه باعث سرسبزی و سرخروی و آنگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا پنهان بر جمهور ماند
و در زمره خلفا بر اصول شما که حق آن جمیع الناس را غصب کردند و خون ناحق هم ریخت سوفسطائی هم
پیرامون نمیگردد ازین مقام بر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد اما خروج مقبولین
لسانی پس قبل ازین معلوم گشته تازه تر آنکه همراه امام منصوب نبودند بلکه بالعرض رفاقت امام مستقل
و صاحب امت داشتند و هرگاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شد که خلفا و هو المدعا و اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله
اصحاب کرام میکردند و در مشوبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است
خلفا آنجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد وفات شریف
جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق السکینا فاستریح گردند نهایت
آنجناب این یاران فرصتی ملاوه هرگز این تجرید را برای شان تجویز نکردند و بالاخره از غایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین دروثی و تضعیف شوبات نفسی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

اُنبیاء و مرسلین همین است ولیکن بر حال رفضه از آن باید گریستن که ایشان دعوی مهر و رستی آنجناب بر زبان دارند و بر اما
ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب و اثبات امامت
و حصول مثوبات جهاد وغیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه چه مطعون باشد تا بلکه این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این
شهر نماز جماعت با مقلدین می گذارند و بمقتضای النجابت لا امتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة النساء فاطمة می آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و با این جو سامی ماندند یا در وقت معلوم که ریش در
دست دیگران میباشند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی ست گرداگرد استاده میشدند حق
تعالی افتخار خود بملائکه اظهار میفرماید نعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این سر دقیق محتاج بربط و تفصیل ست
پس از تطویل هرگز نشنیده چند سطر دیگر تاکیداً للمرام و توضیحاً للمقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلادت کیش اینست
که خلفای ثلثه میدانستند که لیاقت خلافت محصور ست بذات والا صفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشرط
گمان می بردند و هر چه جناب امیر المؤمنین مصلحت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمان
بر ورق تشیید المبانی مرقوم فرموده اند پرده ناموس رفضه نزد عقلا درید و خشک و تر ایشان همه بسوخت بسبب آن کاخ مطاعن
بالجمله قیامات اهل رفض را من از هم ریخت و انقلاب عظیم رو داد و تمامی مجتهدین روافض تیشه بر پای خود زدند بلکه خانه رو
خود را مثل مجنون سبزواری از دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند علاوه تشیع خانها هم لازم آمد و مراد
مجیب سابقاً هم معترف باید و علیه الاعتقاد اگر مراد آنست که حضرت امیر در مهمات ریاست از امور دین و دنیا شریک بوده اند
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بحدیکه لولا علی لهلک عمر در باره شکرگذاری در بعضی از امور بر زبان فاروق گذشته و مقوله
لا ابا حسن لها در بیان آمده پس زنهار مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب میر بلا ریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
وزارت داشتند و از اینجاست که بعد از شهادت ذی النورین وقتیکه مردم بجد و جهد خواستند بیعت با آنجناب بکنند دست مبارک
کشیدند بجمل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر از آنست که امیر باشم
در زمان رواشوم و عبارت حدیث اینست دعونی والتمسوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضای علم الهدی در نهج البلاغة آورده و پر ظاهرست که هر چند از وزرای نیک محضر که
در خواهی خلافت و الاوید هم عالیه شان می باشد مساعی مشکور ایشان ظهور میرسد لیکن عقلا صدق مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که لغب کردن اساطین خلافت و دعائم ریاست دشواری
ما ایشان در مهمات سیاست آخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست ظهر قدم تر آنکه ابو اسحق اطعمه بعد چندی در یافت
که بود اینست با سجان و با ایجان است بوالی و میرزا بالغ یعنی مجتهد الزمانی مشوش پی نبرده که در غزوه فارس
استشاره خلیفه ثانی رضی از حضرت بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه برآیم یا

ودرین خصوص علمای رفضه را علم کردیم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغة بلکه عبارت بحرانی بلکه منقولات همه شراح را
بلکه خود کلام رضی در نهج البلاغة ومن کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفارس بنفسه نقل
قطعی هست که استشاره در امر ثانی بود وبعد از عبارت فارسی کاشانی که در ذیل وسابق بعینها منقول شده حاجت نقل
عبارات عربیه وفارسی دیگر شارحین ومترجمین باقی نماند طرفه آنکه حل این مشکل در زمان قدیم وجدید از کلام کرامت
نظام جناب مرتضوی بوقوع آمد که مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق
در باب متفرق لم یجتمع تمکن قطعا فانک ان شخصت یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استرحتم انتهی ما فی نهج البلاغة
مختصر از این عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از
جای خود نجنبد واز مدینه برنیاید ورنه تمامی مردم از چپ وراست خواهند رسید ودل بران خواهند بست که بعد از کشتن
عمر که اصل عرب است استراحت تمام است بالجمله هنوز مجتهد الزمانی تا مدت العمر معنی این کلام فائز نگشته ومضمونش مثل
قرائت خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده وبا اینهمه علم اجتهاد برافراشته در اضلال خلایق کوشیده
پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید واز روافض طمع ببرید که مهتدی شوند واز نفاق باز مانند عبروین و ملت
مومنه افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه
من بعد ما عقلوه وهم یعلمون وبا این هم امید وار نشوید که متنکاشمی را کتاب مذهب خود بدهند قال الله تعالی و
واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله
علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون
بعد از خار عنان اگر فرض کنیم که مشوره فاروق تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنم با فواج ایران یا بگریزم بدیار
جابلقا وجابلسا یا برای من آن سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بیکدم بمنزل مقصود برسم واز دست رستم
بن فرخزاد که شهریار ایران زمام کارزار بدست او سپرده وجهان پهلوان نامش برده برهم واز گرز گردان
که از نسل گشتاسپ ونریمان اند نجات یابم یا بسواری ابر وهوا العالم بالا روم وچندی زیر درخت طوبی کر
حضرت امیر بیا سایم کامر فی معجزة البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شده ماذونی مهاجرین نخواهد بود
درین وقت بلکه بجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند وکلام مرتضوی هم نص درین است
که خود را رعیت فاروق میدانستند نه بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستفاد از بیان
گشته وبرای این روز سیاه روافض سیه کار را بکار آمده واین بدان مانند که هر چند گفته یدان خندق مطابق روایات
شیعه در بحار باصلاح حضرت سلمان فارسی بود ولیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلیمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید الانس والجان قس علی هذا ما به النزاع نزد عقلای جهان **قوله** وانچه جناب آیه **اقول** معلوم نیست که تدبیر
المنافقین از این علم چه اراده نموده بر تقدیر تسلیم معنی که فاروق را فرمودند که توجهاد مکن ولشکر را بفرست وخود در
مدینه مقیم شو دیا بیرون منه لازم آمد بربادی قیاسات رفضه که خلیفه باقی اند رغایت جنین در اکثر فتوحات

بود و کارزار در جهاد شریک نشده و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از نهج البلاغه هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خود او
مصلحت اندیشی بر تشیع خواهد شنید زیرا که از اعیان شد که فی الحقیقت از این امر خیر جناب امیر بود که با تلقی فاروق و دیگر
خلفا پرداخت شد و چون همه اعتقاد داشتند با فضیلت آنجناب آنکه صلاح شریف مشهر ساوات و فتح حسنات است
دیگر تنها امر شریف را کالبیش بمقتضای اتمام الامور منوط و بالقاب و وقات در مدینه طیبه با من پس حصول
بیعت امام امر مرتضوی و کوشش در انتظام امور دینی تمام صورت بست و هم اعتقاد با فضیلت آنجناب
و حقیت خلافتش در قلوب خلفا راسخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس بود که وقت غزوه
روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغه و مرجع اما شجاعت فاروق پس بحدی رسید که
شمشیر از دست زبیر در محضر عظیم بیعت صدیق برگرفت چنانچه جمهور در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود
و در شجاعت زبیر چنانست که کسی انکار نتواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدی رافضه در تنزیه الانبیا تصریح آن
نموده و قال لا شک فی ذلک لکنا لا شبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المؤمنین و یبذل النصرة ولا سیما
ان یعول علی طریق التهدید دون اظهار الجهر فی المباینة والمحاربة اذا تاب و تحسن خطابه و یجب علیه ان یظهر ضده وکان
اظهر واتیا وامیر المؤمنین فی تلک الحال یحتاج الی نصرة من هو دون الزبیر فی الشجاعة والنجدة انتهی مختصراً نعم
لیس شجاعت عمر بجای رسیده که بروایات رافضه کراوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
حضرت علی بآن جری در ربوده و آنجناب را بذلت تمام بر اصول رافضه عین مزید ولای اهل البیت علیهم السلام
از آنحضرت بیعت گرفته و کسیکه شمشیر از این شیر بشیر و تا و نهنگ دریای هیجا بر باید در عزیمت تهور و جرات او
چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را تنها قرآن در همدان تذلیل کند و عید او در کافی معلوم است که چه نسبت و
اگر بعادت باوی گویند که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر از آنجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا یدل
علی المقصود جوابش بعد تسلیم آنکه این امر نسبت بسلاطین این زمان پیش تواند رفت که هنگام از دولت سرا برآیند
ترک سلطنت و سامان را همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین محصن شدند و حال فاروق
اعراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در شب و روز بکوچهای مدینه میگردید حتی که [illegible] حرکت را در بعض
[illegible] بجهت [illegible] در ساعت [illegible] اعلیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای [illegible]
[illegible] که بغیر عیب است چو گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است در [illegible] تمام بر ده دو لت
[illegible] با عراق و محاربات [illegible] با [illegible] پس کسیکه بر وادی در جنگ خیبر شکند و حضرت [illegible]
[illegible] که رفته در اهل دانش دعوی آن میکنند و سر بکریبان خجلت فرو
[illegible] چنانچه در سجاره حق الیقین [illegible] البته شجاعت او زبان ان مشهور در گرفته [illegible]
و اگر صبر در [illegible] کسند بگو جوابش بر گشت با ما و در خاتمه این مقاله عجیب [illegible] انشاء الله تعالی
این امر [illegible] واضح است که امیر کبیر و بعضی وقات از قبل [illegible] نکردند اگرچه [illegible] قوم باشند و کالای

میسر گرد اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باز هم از خلاف نمی کشید که خود قول جناب امیر که اگر شمشیر میسر شد الخ چنان گذشت مبطل
این کمالست و نیز بر تقدیر امتناع که جهاد با کسری و قیصر بحجت اذن مرتضوی بودند از جهت فاروق سقط عظیم بمذهب منافقین لازم
می آید بسبب آنکه جناب امیر را با اینهمه که حکم ربانی پیغمبر مور بر قبائل عرب داد حکومت میداد بر خلفا این دشمنان عقل و دین اکثر مطالب گرداند
و از خدا و رسول و روح مقدس امام الامیر مستسید بمقصود و ازین تقریر آنست که بدانی که هر چه مجتهد الزمانی در رد تعبیره الیمین نوشته
عین ضلالت و حیرت و اتباع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت مدینه بر گزینند و
لشکر اسلام از جهاد نشینند چه کوشش کردن و جمع اسباب مخالف اعتقاد ان الله لا یخلف المیعاد است چنانچه از عبارت صواب
که نزد عقیده قرآنی متعلق نیست معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغة که قبل ازین درین باب انشاء نظر بران دارد پس نقیض مع عالی
عدم اذن به ثبوت میرسد و مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بناید گر وزیر اگر جناب
یعسوب المتقین از جهاد رکین بودند اگر چه بنیک محضری وزارت بتقدیم میرسانیدند و آخر قابو می وقت یافته و کسی را
از مقبولین رفضه لایق این کار مرد این بیکاره پنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروق را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل افادات شیوخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروق شکستی بظهور رسد و تکیه بر وعده الهی در نصرت و ظفر کرده آمد تا ایشان از دست رستم کوفته شوند و در مدینه هم خلیفه
بتوسط مجوسی کینه طور با شجاع فیروز رفضه نفاق اندوز بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود گویا خیر خواهی
فاروق و لشکرش بعنوانی بجا آورد که همه دانستند که خلیفه مرتضوی غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواهی بکار آید و سرور و بهجت به بعضی وجوه پیغمبر آید و نقد ظفر و فیروزی از دست ابو لولو لا از رو نماید لا حول
و لا قوة الا بالله اینست حال سر مکتوم مجتهد این مرز و بوم مرثیه خوان امام معصوم کما فی بحار المجلسی اللوم که منقولات شیخ جلی
و مزخرفات جعفر زتلی رشک بران می برد و هنوز هر خرافه متخصص بعضی مزین بنجات رفض آن از بیجان و دل می خرد در حکایات
کرونی ابن جوزی سر بر دعوی نمود در جواب سائلین که هر چه گوید از قرآن مجید بگوید یکی از حاضرین بر آشفت گفت کجاست مثل ع
که ما حاصل بچه خود را خوب صورتی می بیند جواب او كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ **قوله** و هذا كلامه **اقول** آخر این
اهل خرفشار بعد از آنکه از چار سو با وجود چندی جستجو و عرق ریزی و تکاپو نا امید گشته بمقتضای کل شی یرجع الی اصله بدامن تقیه
زده و لیکن بفحوای الکذب لا حافظه له بیادش نماند که در خاتمه این کتاب جای دیگر برای اثبات امتناع که حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بر روایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتبره فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعقوب محمد عن ابی حنیفة ... من السماء علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة لهم الا معک ففعل علی علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور است احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح ... ابی داود
نفسک الله عز و جل ففعل علیه السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده پس همین حدیث سر مجتهد الزمانی که در جا
هم عرضت بود بکار ... احتجاج میکنم و میگویم که این بود بر خاتم حضرت شهید کربلا امام ... خاتم الامام صادق پس این عبارت

روایت کلینی عن ابی عبد الله علیه السلام حدیث الناس و احسنوا لا تحدثوهم الا بالحق و انشر علوم اهل بیت که جعفر صادق ابا الصالحین است
این حدیث را این بی احکام شرعی بیان کن و به روی مردم و مرتبی از کسی جز خدا و علوم اهلبیت را ظاهر نما و تصدیق بزرگان
را مشغول شود که آنچه در سقیفه امان یعنی الکون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند و آنگاه از راوی مذکور
باین حرص طول داده که کتب اقرار که فقهای عامه است باین طور ترتیب بدهند و بآیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی مدلل فرمایند
تفصیلش را بهر اجمال و اختصار در ورق چند ضبط کردم که چنین امر باشد در باب نزول آیات مناقب در شان مبایعین ناصرین
تمسک بکتاب خدا و دعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حال آنکه بخطاب سائل این قدر در شانش کافی بود که جهاد حاضر
مهاجرین شرط و هر چند اذن مخصوص است لیکن الی یعرف للعموم و هر گاه کسی از شیعه این امور درست نباشد لا یمیز بقدر القصور
مضرات همه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان و دولت بود و ابرای اکمه و احیای موتی می نمودند و بر ملاء که سموات و ارضین حکومت
داشتند کاسیق چگونه درست خواهد بود خصوصا کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته بر سر منازل گردیده باشد و حق
تعالی این نصوص و حافظ و حامی او گرده عجب امور آنکه من کمترین ایام بحر در و بیت غلبه خود در منامات بتائید ارواح مقدسه
حضرت امیر علی و اشیاء که ائمات علیه و علیهم افضل الصلوات چندان دلیر و قوی دل باشم که با جمهور علمای متعطلین هند یا مثل میرزا کاظم علی
میرزا الهند و میرزا علی ارض المدرسین فضلای ایران مانند آقا محمد علی و میرزا احمد علی استرآبادی و غیرهم مناظرات کنم و منصور و مشهور
باشم کتابهای دندان شکن بر ایشان نوشته ایشان را بر گردن بقابل بیعت و برای بهم رسانیدن کتب شیعه شبهای بیحوری و کوچهای
از راه دیگر دوم و سوانح عجیبه که از تحریر آن قلم چند و سیحت سنی و شیعه به بعضی از صوفیه گذشته تا آنکه بزیارتی مستحق شدند کما فطنه
کار اجابت خیمه امام صادق بحق ناطق تأییدات آسمانی و تأییدات ملائکه یزدانی و رحمت بیماری ملاحظه فرمایند و احکام شرعی
و عقاید حقه را بجهت خوف موهوم مقلوب سازند زینهار بخیال کسی از عقلا نگنجد و میزان فراست احادی نسنجد و حاشا
این حمد اعلی و بیاد دلیر باشم چه ایشان اگر و اقعی هم باشد بجوی نمیگرم معنی انچه خوش گفت یکی از مقربین بجواب پادشاه عظیم که از
او بار چه با مهم فرمود با اینهمه تقرب گفت تا چشم بر هم زنی خانه سوخت و با اینهمه که شنیدی امری دیگر را گوش بکن که مدعای
مخصوص حضرت امیر مرتضی از حکم ایشان است که چون حدیث جعفری که سخن در تاویلات آن میرفت برحمل تقیه آمد حجت برا
ساختن نیز بر آن که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست چنین قابل احتجاج نیز انکار این هم خلاف نصوص آئمه رضی الله عنهم خدا
میرزی از راه آن نصوص بشنو و گرد و گفت گریه و از جهالت مجتهد آگهی به روایت برادر بزرگش که خانوم مشهور عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله
قال لیس الناس بحق بیان الا الیهم فلو یتهم فانا امعهم یسعهم ان ماخذ و بما یقول و انکانت تقیه در این صورت نیز مدعای
اکه عمل و عمل بر حدیث طول است تا کی مقصود من جعفری باید جعفری باشی گر خدا خواهی بخیرند در بر طریق گمراهی حاصل است
مستحق حفاظ ظاهری ایشان باید بود و الحمد لله و نوید این مقام است آنچه عباد بصری را امام زین العابدین فرمود چنانچه
در مدحه است اگر گفته بود در راه مکه معظمه که جهاد عظیم مشقتش را ترک نموده و حج را که ایشان بود برگزیدی حق تعالی
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه حضرت فرمود آیت را تمام کن التائبون العابدون
الآیه چون آیت تمام شد ارشاد فرمودند که اگر این صفات یافتم البته جهاد افضل است برقافت شان از حج

و شکی نیست که سلمان فارسی باب الله و ابو ذر غفاری صدیق این امت و عمار که حق از وی گاهی جدا نمیشد مثل جناب مرتضوی بود و مقداد و امثال آنها که تمسک بودند و نیز حذیفه و مقداد و متبعین اهل بیت اطهار پس با تیقن خلفای راشدین متصف بدان او صاف نشدند بلکه عیان شد که چنانچه صادق بنصوص خویش ناطق بودند بزرگان آنجناب نیز بلکه احادیث ائمه معصومین ناطق باشند یا متاخرین بر و بحره واحد میرود و اجماع معصومین بران واقع است و متانت دلیل مجتهد پوشیده نیست هر چند جناب مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوزند و آتش و نگار افروزند فکیف که صد حدیث ائمه اهل بیت بدان ناطق باشند که لقیه تا ظهور مهدی خواهند ماند چنانچه از اوراق جواب ایضاح نیز پیداست **قوله** : آنچه نوشته که بعد از آنکه

اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یوید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه نیست پس اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب بصارت با تصور نظر از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل سنت معتمد است چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جوابش میدهیم که واقعی حدیث معتمد علیه است مگر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم آنمعنی را صراحة و اشارة ترجیح داده اند و مارا در اثبات اینمعنی که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و ربطی بخلفای ثلثه ندارد حاجت باستدلال نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه دورانی یادگاری همه دانی برین قول حاشیه نوشته که الف و لام برای تعیین شخصی میکند در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزو خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند من اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مومن ان الله یوید الدین بالرجل الفاجر ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون کافرا او فاسقا ولا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و هو منسوخ و فی الحدیث اخبار بالمغیبات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة یکون فیه و الجهر بها و تعیین المنادی بلال و وقع عند مسلم فی روایة عمر بن الخطاب فقال ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا فی جهات مختلفة انتهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر درین حدیث عام از فاسق و کافر و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند فتامل حتی اتیک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث صحیح بخاری بحال خلفا چه نفعی میتواند رسید زیرا که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود و مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فرمود که خدا تائید مینماید دین خود بهر فاجر چرا ائمه که چگونه مصرف بلا خلفا بحدیث بخلفا میرسد اگر چند کس مدعی اسلام از مشاهد مشرفه بلا عذر تخلف و از خندیدن زنان سلاح بر تن آراسته کنند و در معارک قتال بریا و سمعة داد جنگ و جدال دهند عیاذا بالله معصیت

شده باشد و خود را گشته دید و شرح بودند حضرت خلفای رسول الثقلین چیست فاطلب لو احدا واتخذین بدرید لازم آید
فسق و فجور مثل شان ان و او بود ذکر رفضه فی الجملة الشان را میبودند بین سیما بعین این دلیل کالا یخفی علی العقل النبیل
از احادیث معتبره تقوی و عدالت خلفا و ابتلاع شان به ثبوت رسیده و چنان نگشته که آیت سعیت و اشتراد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چنان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بخیال خلفا منطبق شود و قبل ازین بگذر دانستی که حضرت امیر المومنین و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق آمنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرانی است زنهار بطرف ایشان
نمی گردد و آنچه هم بر بیان تائید از قصه شکستن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار آن کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است بکر رو مالا اختصار بر چه فی چند خضا میکنیم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا در آمد
اینجا حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه بار فرموده بتغنیا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ
اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بشارتگی
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و سایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود فکیف که ان فاجران سلاله امت
را ستم نزما سازند و بارها نهازنند و بر بطن مبارکش درعازه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نمیمه ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول هر اصول شیعه دانستی سوم آنکه از قطاع نور دین در عهد خلافت و در جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب ازنمامه بذکر این امور مملو و مشحون است نبود مگر بحیث نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آفرید
گار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور شکسته بکر سه ضربه که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم بر تنزیل قران شریف بود و نور افشش بر عالم تافته وانجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قران مجید آنچنان بود که در بشارت مدح فرمایند و اگر احادیث مختصه رفضه که در بحار و غیر آن در باره ظلمت و تمنا
جناب ائمه پیشادو و پیشانی آورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
تنزل الیه تقاتید الطالبین من بعید بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند علی ا
لکرا تقین پس عیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
به انکار از آن تجلیات واقعه کردن و خیال بدان بستن فتاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم بر ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردمی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را نبینم و ادم آشنا شد روزی گذشتم بر جمعی گرد گرد اگرد
او حلقه زده بودند در جای ایستادم و روی خود پوشیدم بعد ازانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

مرد آثار قدیمه است پسیر رفتم تا گذشت بر دوکان چینائی او را سخنان خویش غافل گردانید و تا فرصت آن [illegible]
گزارش افتاد بر آثار فروشی بود و آثار همین طور بدست آمده بود بر شد دل می گفتم که شاید از اصحاب [illegible]
بوده باشد ما در جلم می آمد که برین تقدیر چرا ایشان را غافل کرده انار بیمار می را او دید پس [illegible]
که در صحرا بود دیدم و بکیش رفتم و حال پرسیدم گفت کیستی گفتم تبع آدم و امت حضرت خاتم گفت از کدام جمله گفتم از اهل سنت
آنجناب صلی الله علیه و سلم باز گفتم که این چه حرکات بود که در تنهائی راه رو درویش را شناخته در حضرت [illegible]
اعلم است و تو علم جد امجد خود را گذاشتی و یاد نداری که حق تعالی فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا از سرقه دو قرص و دو انار چار گناه مرتب شد و از تصدق این بیمار چهل حسنه درست
افتاد و چهار نیکی با چهار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی بنامی من نیز باقی ماند گفتم مادرت بعزای تو نشیند مگر که فرموده
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ از کتاب چار گناه را خود اعتراف داری و ازین آیت بدرجه ثبوت رسید که بسبب تصدق [illegible]
غیر چار گناه دیگر ترتب یافته انتهی حدیث الصادق و هو مروی بالاختلاف الیسیر الغرض بر کر بخیال اهل ایمان [illegible]
که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و جهانیان را فرا گرفت تکلیف که خلفای
تصریح سید مرتضی در شافی و نشر [illegible] الانبیا بتمامی شریعت غرا متمسک شوند و اتقدار بر احتیاط کنند که صحابه از [illegible]
[illegible] بر بندارند و فضائل آنجناب را در جنب آن بشمارند و مجتهدین شیعه نحو ایشان [illegible] حضرت [illegible] خویش [illegible]
احتمال محال را در بارهٔ این بزرگان گنجانیدن همانا تقلید یهودیان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین
پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین توانند شد نه نسبت فسق و فجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ ما گر اولیای تمامی بنیادش بر ریا گذارند در غصب حقوق اهلبیت و تضلیل جناب مرتضوی کرام
را کجا گنجایش دارد و سیار تفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست احدهم بر آنچه مشغول بودم و آن خاتمه حدیث
جعفری است بدین الفاظ چنانچه [illegible] ان الله عز وجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم اکنون از مجتهدین شیعه
می پرسم که حضرت ائمه بدین تائید دینی صورت لیاقت یافته بر اول چنانچه دیباچه کافی بر آن مشتمل است قطع نظر
از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه بمقتضای اصول شیعه بیر معطله بوده اند برای شان منتقی نماند بر اگر چند
نصرت امید به دین خود را بدان قوم ها که بهره آخرت ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت اینست که [illegible]
[illegible] را چه افتاد و علم الهدی را چه پیش آمد که در شافی و مانند آن حضرات ائمه خصوصا بیر معطله و [illegible] العلمیه را
موید دین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه روداد که او هم بر مجاهدات [illegible] و سنانی و جهاد لسانی امام الائمه [illegible]
شده و ابواب فصول و نهج الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله ینصر الخ [illegible]
واگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوییم اول عصمت کجاست و ثبوت آن برای غیر انبیا محل [illegible]
چه او بر تنزل تسلیم بقای عصمت بعد از صدور امور معلومه از ائمه بر اصول رفضه که تفصیلش [illegible]
در هشتاد و هشتاد جزء حاوی است و صدور غیظ و غضب و [illegible] از حضرت فاطمه زهرا و بارهٔ امیر المؤمنین چه معنی

کمالا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیره ناممکن میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صغیره هم کما وردت الامامیه عن ایمه

الهدی و مانع قطع النظر عن حقیقة العصمة فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهجی فی جوهر المراد تئول الی
العدالة الکاملة مع هذا ابر هر صغیره و کبیره عدالت و تقوی خلفا ثابت شد از کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و
نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث
بجاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور
دارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف دو نیشار رفضه که بر لفظ مظهر و مضمرش تعمیم را مقتضی است
چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر متعمدین رفضه بدان تمسک مینمایند نظر بدان میکند پس شیعه را
بعد از انجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من لعدیا به دانست که عقلا شیعه از دیدن حاشیه در چار موجه
حیرت در افتاده اند که امامه حامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه
از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند بعنوانیکه فاسق
و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که ازین حدیث که شهرتش بجائی رسید و که
منادی در چار سو گردانیده و عمر فاروق که بر خلافش سفیان متحیر اند این منادر داده ثابت شد
که تایید دین از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفا نظر تایید
دینی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش
تضعیف و الزاماً بدرجه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی
بر بطلانش فرموده اند زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده اند
و حضرت امام صادق ایشان را نمود و امامت مناقب تراثی را اعتقاد کرده و به بیان اکابر علما عیان شد
که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان
نمانده چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حیرتست که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن
از زهد و تقوی جمله اصحاب بلکه امام الائمه گذشته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه داده و اگر خلفا
معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بعض من ... سیدة البیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا
چگونه صورت بندد اما شهرت و اعتبار آنحدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شرح کتب احادیث
شیعه و سنی و کتب سیر و تاریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کافی و بسیاری از اصول رفضه بروایات
متعدده منتشره چنانچه باید شد کراهت التقصه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق
شد این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد گو مقصود مجتهد تحریف تعلق نگیرد **قوله** و قد مضی فیما مضی آه **اقول**
لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعسف البلید لا یدل بوجه من الوجوه
علی ان الخلفاء الراشدین خلفاء الحق و المتقین امروا بالجور و العدوان و غصبوا حقوق اهل بیت سید الانس و الجان فهذا الحکم

قرار و بلا امر او عند العقلا فضلا عن العلما و نقص اللہ اخواه اقوام قبل فیهم الی تنقلبون و سیعلم الذین ظلموا من الروافض در نحو اخی
ای منقلب ینقلبون من ابد محقق نماند که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعمی عور حدیث شریف را که لفظ امرا و ثبات
بنظر نکور دید و تفصیلش را در روایات بنظر نیاورده در حل این مغلط افتاده شرح این مجمل از بحار مجلسی که ثم
و ترجمان را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جاهش در آید و شاید که بساحل نجات رسید پس بدانکه
اولا از کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید آنچه اشعار دارد بکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایة الطالب در مناقب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را البطر زی جمع نموده که اسانید او را از طریق شیعه عاری نموده یعنی
بطریق عامه تالیف نموده تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود و از اینجا توان دانست که مضامین اگرچه متفق علیهما باشد لیکن
طریق عامه مختار شد القصه از این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد از ملوک
جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفای اند و بعد از
خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره و بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصود آنیست که آنچه مجتهد از کتب
آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت ما لا اتصال خلفا بهم رسند امامت حقیقی که اجله مهاجرین باشند کما عرفت
آنگاه امرا از ملوک جبابره و با امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند و عقل هم دلالت بران میکند
که فیض صحبت شریف در برگزیدگان بارگاه الهی چنانچه باید در است حقیقی جلوه ظهور رسید و خلافت ایشان مطابق
روایات صحاح ظل نبوت بود پس راشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا از ملوک و امرا تمیز دادن
کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علمای نحریر بینند و مرسوم ایشان تفحص کردن
روایات و تفصیل را تا امکان پیش نظر داشتن است راست گفت لیس دلبرم هم پدرش دلدار اگرچه رعایت
رتبه خویش اهر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو آنیست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات و
ملاحظه ترتیب و تفصیل پیشه اهل اجتهاد است و از اینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان
طور علم و عمل نتواند شد و نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد حرف بکلام ذیل الاحتمال لعبیت متفصله
را باثبات رسانیده فدونه خرط القتاد

قوله وانصالح الخ اقول

نهایت اینحدیث صورتیکه الیه مجتهد الزمانی
که خلفا فاسق کافر بوده و خلافت ایشان باطل است مؤید نیست زیرا که غایة الامر که از نیحدیث ثابت شود اینست
که از بعض جفا اتباع یهود و نصاری سر زند و مدعای مجتهد آنیست که خلفا در بعض داخل اند فالمطلوب لیس
بثابت و الثابت لیس بمطلوب و در نیمقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا نیا و اهل کتاب را از یهود
و نصاری و امثال شان بنص امام صادق بروایت اصول کلینی که همه اش دیدی و دانستی کنده اند و حق تعالی
ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور
مراحل مناقب ایشان را العنوانی نور دیدند که مزیدی بران در وهم کسی نگنجد پس خلفای خاتم المرسلین را که قاتلین
یهود و نصاری و استیصال کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بودند از اتباع و اشیاع شان خصوصاً

کافران دانستن کما تخیلین است غلط گفتیم کما مجتهدین روافض است که مرتبه خبط و تفاوت ایشان از معاینین هم
درگذشته و اگر سخن سیر و می کنند و گویند که جمیع اصحاب مراد بود غیر آنکه صحابه مذکور اجله اصحاب اند باهم قرار گرفته
بودیم اکنون باید مجتهد ما عاقبت اندیش بلاوت کیش احوال از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین سابق
تحویل کردن و معذرت نمودن نماید چه اکثر فیوج [illegible] نما باقی ماند که حدیث چنانچه در کتب اهل سنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خویش می آرند و بطرق معتبره کثیره و اسناد شهیره روایت می نمایند پس اکنون از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا می شود و طرفه آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه و با اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفاء قاتلین کفار با وجود احتمال غیبت چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب رجال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیرهم پیداست که او هم
از فدائی و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع شود ولایت و صفوت خلفا را چه ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر حب یا سب و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش معذرت خواهند گوییم این امر نسبت با آنچه خلفا را حاصل است
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلا یوصلنا ضر الکمال الیهم نفعا معند لک و در رفاقت مرتضوی نیز ان خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی حیرت دیگر آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب رجال ابوسعید را که از رواة این
این خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابوسعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر ما با
مطابق تصریحات بعضی آنست که او چندی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهد که مذهب منصور و جلیل
یهود نزد شیعه است کافر حقیقی نبوده اند بوجهی که معلوم همگنانست و در اوراق جواب ایضاح بسیار گذشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه هر چه در مذهب یهود و نصاری رو داده در
اهل اسلام پدید آمده و حال آنکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می یابیم که از این احادیث مذهب رجعت را که باظهار [illegible] قدوة المتقین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی مینهند و برالحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابوسعید کفر حقیقی صادر نشود الا خبر مخبر صادق
نفس الامر نکرده و الکل مخالف لمذهبهم و در اینجا انحاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه و ضربت حیدری
مانند اولیای مجتهد این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوة آنحضرت
اقول عجب است که مجتهدین رفضه چنین استدعا از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمده بودند [illegible]
[illegible] تنگ [illegible] و تابع بودند تجویز نمیکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافرین بودند
[illegible] شجاعان را از خستگان می برند و از دایره عقل و نقل پا بیرون می نهند و گواهی جعفری می بلکه تا [illegible]

نمایند پس مایه کمال ایمان خلفای مجاهدین غیر قشری روشن گشته معهذا اتباع طریق اهل کتاب از اهل شرک زنادق
متقبولین رفضه راهی رسید که بعد سرور کائنات تجدید بیعت با میر المومنین علیه السلام نمایند و قسمهای شرعی خوردند
رسکار به باشند و بار از خاطبین خلافت پیر مرحوم رفضه برارند با این همه و مواثیق را هیچ می شمارند تا آنکه حضرت
امیر علیه السلام بایان همه اخلاق عظیم در مشاهده شمر قدر و بر دعی اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این مرحله در مجادله اهل
تفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم بر گذشته هر گاه انهمه محامد و قبائح از متقبولین رفضه
در باره اتحاد عجل و ترک وصی بحق صدور یابد برای مطاعن خلفا این احادیث را تجسس کردن و مصداق اعراض
نسیان گذاشتن و او یهودیت و مجوسیت دادن است و خانه روشن خود را با پیشوایان خویش از دست اهل حق
خراب کردانیدن مانیست شمه از حال قدما بزعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب ضخیم متکفل
بیان انمعنی تواند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش و اتباع یهود و نصاری نقد دین و دنیا را در باخته خود را
غریق غلو و تعصب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جوالش مجتهدین
و غیرهم منظر رسیده و چگونه و اده شود که خود مجتهد دران کاسبق بعد تنها ده و لا حاجة الی الاعاده بالجمله هرگاه
متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین اصل معاذ الله خلفای راشدین اند الوقت بر اهل حق جواب اهل حق عز اعتراض
تمرو ظاهر شد ما ظاهر دلیلی که بدان متقبولین خویش از زین وارد و گر نجات و هندان دلیل بطریق اولی در باره خلفا
جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** و قریب آن الخ ۱۲ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اهل سنت
مروی است چنانچه محدثین معتمدین رفضه بیش از بیش روایت کرده اند فرق اینست که علمای مانعوذ ازسبب
ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بمحال آن فرو او اورده یعنی انقسیم امور از ضعفا
مسلمین که تابلدیو و اند صد و ریافته و علمای رفضه بسبب تنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰهَا باشد مورد می فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ
گشته عروه و ثقای عقل سلیم از دست داده اند تا که بر طریق پرخار ایشان صحبت رحمة للعالمین نگر باعث
تباهی و خرابی شد معاذ الله تا اخص الخواص و ملازمین و جوامیین الجناب کافه مور داین ماتم شدند و انانکه دور
دور از ین صحبت می ماندند و همیشه باین شرف مشرف نبودند ازین سوانح مبر گشتند نعوذ بالله من شرور انفسهم
و من خرافات عقایدهم سبحان الله تقیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلا فصل باشد و تقیه جناب هم
بر بخی اسرائیل در اتحاد عجل بتقیه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان هنود و ایضا تقیه بجنین و غائبین و غائلین
بودن بنفس مقدس اجل اهل بیت طاهرین بیش قطعی بضعه خیر الوری مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوٰى دلیل بطلان امامت
خلیفه اول متشعبین دلالت کند اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان الله الخ ۱۲ **اقول** کسی از عقلا تجویز نتواند
که حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت دهند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان جهان جهان

نامند و جناب احادیث ایشان را بگواهی امام ناطق مستجمع بزرگان مناقب قرآنی و مدایح احادیث رسول یزدانی ساخته
پس ابطال لفظ غدر و جناب حضرت خلفا تکذیب قرآن و حدیث کردن و شریعت و دین را برهم زدن است و عقوبتها
اتحاد نمی‌کند وضعی نحو فرع اعتقاد تشیع است که مقبولین رفضه چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان ابطال
گرفته و تبریه خلفای راشدین نزد همه کس ثابت و پیوسته قوله علاوه آنکه آنح ۱ قول در فهم این حدیث
خیلی عجیب حیوان لا یعلم ایشرا شرح این مبهم آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفای
ثلثه مطاعن ایشان ثابت کردن و بغض همه کرو بریدن و از عبارت خاتمه حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویداست که این تحاسد و تباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران در این امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا بر آمد اینست حال احتجاج و استدلال او که زنهار بطوری مربوط نمیشود قطعه
با آدمی نتوان گفت مانند این حیوان * بچه دراعه و دستار و نقش پر و نش * بانکه که در همه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نبینی حلال جز خونش * و حقیقت اینست که خبط مذکور از قدمای مجتهدین و متکلمین شیعه این
رئیس المنافقین را میراث رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین معاذ الله دست تشبث
دراز کرده‌اند از غایت کوتاه اندیشی و کافرکیشی ملاحظه قیود و الفاظش نه نمودند و هیچ ندانستند که اینجا بحث
بکجا میرسد و مآلش بکجا میکشد حرفی از آنجمله میگوییم که هرگاه بتصانیف کلینی و صدوق و طوسی و قدمای
ایشان رجوع کنی و خلاصه و دفاتر موضوعه با دیگر تالیفات ایشان بینی با احادیث کثیره و روایات شهیره خواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا و رسل باشد که حسد و حقد و بغض حضرات ائمه نیفتاده
باشد و خود حوا علیها السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته اینک عیون اخبار و مناقب مرتضوی
که روشن‌تر جامع آن هستند و تاویلات الآیات که بسور قرآنی با احادیث اهل بیت رسول سبحانی در بیان تجمیع است
دلالت قطعی بر این مطالب دارد و آنکه کار ایشان بغاصبین و ظالمین کشیده بلکه از حد و حد و آن و طغیان
هم در گذشته و با این همه کدورت و غبار و جحد و انکار این بزرگان پا از دائره صفوت و صفا بیرون ننهادند
پس خلفا که بعد از تسلیم حسد شان هیچگاه از دائره خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
شوند و انصاف باید کرد که از این احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر و عمر و عثمان غصب خلافت حضرات
گرامی اهل بیت خواهند نمود بخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدسه انبیا شامل است قطعا و یقینا و
احتمال دیگر ندارد و آنچه که شنیدی بعد از فرض و تسلیم اینمعنی است که خطاب بحضرت رسالتماب
با جمله اصحاب اتفاق گرفته والا محتمل است که خطاب با مولفه و ضعفا باشد که عبد الرحمن بن عوف
که از ملازمین سید المرسلین بود باشارات سید کائنات را کما ینبغی نمی فهمید ورنه از طرف میان کلام
مذکور اولی شود عقلا کی تجویز کنند که مهاجرین ثابت حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
و مصداق بر تو بر الفردوس بشهادت حیدری شوند الی غیر ذلک من الاباب و مخفی نماند که سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیاء درین کتاب و مانند آن خطاب را در آیات بسیار بغائبین می برد بلکه بمقالات
ابن عباس رضی الله عنه خصوص تنزیل قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب نا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این رساله
باین عبارت نوردید که معلوم و مشاهد است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که لفظ
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض از آن تنبیه صحابه
مثل ابوبکر و عمر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره ای در تو میگویم دیوار تو بشنود مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس درینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد نکیف که شکایت فاطمه از عمر
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده مع انکه شاید این تحاسد و تباغض و بر
انگیختن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جوابش انکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آخر
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چه گونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق پژوه نسبت توان کرد و اکنون عبارت بحار
باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونینؐ است و روایت از ابو المفضل محمد بن عبد اللہ شیبانی باسناد
صحیح در جایش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و
جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند ازواج مطهرات به تمام آنجناب مصروف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باواز ایشان چشم بگشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کس است گفتند علیؑ و عباسؓ پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد تشریف
آوردند و خطبه فرمودند که در آن این عبارت است آگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت و موضع اسرار
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمائید از بد ایشان و درباره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است کو رفضه در دل اعتقاد ندارند و
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم را بر زبان آرند و لیکن بمضمون تصریحات مجتهد یعنی اقرار
العقلاء علی انفسهم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار چنان حامل سر اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام یعنی
ما در حضرت امام مهدی را بواسطه بشیر انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و بجابر
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسولؐ تا حال
پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت عوام مقلدین چندی
ازانجم یکی انکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابهؓ بنظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرآنی و احادیث رسولؐ سبحانی را تطبیق میدهند و قد تقرر ان الموجبة بالغ والمانع لکفیة الاحتمال واذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که بنص مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیاید و بنیاد استدلال رفضه از هم ریخت
دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآبؐ با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبول نیست رفضه نزد

جزاہم عن المقبولین جزاہا عن الانصار والمهاجرین سیما الخلفاء الراشدین و احادیث تباغض و تنافس
در کتب دفعہ مثل بحار و غیرہ بقیل نیش برویست وار نیجاست کہ متعصبین رفضہ مثل حلی و جالسی و غیرہما
در تصنیفات خود مینویسند کہ مطاعن صحابہ بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکہ متواترات و اگر این اجمال تفاصیل
میکنی برای اثبات تواز عبارت جالسی کہ در صواعق جا بجا التصریح بدین مدعا نمودہ نشان میدہم
مگر انچہ در سابق در جلد اول گذشتہ بمقتضای آنکہ تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنیم ازانجملہ در
ورق پنجاہ و سوم میگوید کہ امامیہ کہ مطاعن اصحاب ثلثہ و اصحاب فی الجملہ را مذکور میسازند و آنرا
ترجیح میدہند بروایات فضائل آنہا کہ از طرق سنیان وارد شدہ بجہت آنست کہ بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جہاد و شکستن نماز جماعت برای امر سہل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنہا بر پیغمبر خدا
با امثال آن از قرآن و حدیث متفق علیہا کہ بدرجہ تواتر ثابت است یقینی می سازند و اگر آیت و بیان
نباشد مطاعن آنہا کہ متعلق باعمال و اقوال ایشان وارد و اکثر بدرجہ تواتر رسیدہ و سنیان را دران محال
سخن و سخن نیست بقید قلم می آرند ازانجملہ در ورق شصت و سوم می نویسد کہ جواب دوم بر سبیل من آن
آن اینست کہ دانستی کہ امامیہ ہرگاہ بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبایح اعمال و خصال اصحاب ثلثہ احتجاج
نمیکنند مگر بانچہ متفق علیہ بین الفریقین و از جملہ مسلمات و متواترات است انتہی بلفظہ و بر ہمہ کس عیانست
کہ این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیہ آوردہ و مذمت اصحاب را از زعم خود ثابت نمودہ و حال اینست
کہ اطفال دبستان این مزخرفات بیہودہ را نپاخن و انگشت فرسودہ اند سوم آنکہ ترسیدن عبد الرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد کہ او در حقیقت مخاطب بودہ و ہم این حسد و تنافس ضد و رجا
زیراکہ خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد کہ عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و احوال
و عبادات را خاصہ برای خویش می انگارند و یاد داری باشد کہ حضرات معصومین سکینین بیتیم
و اسیر را استر و زیر نفوس مقدسہ ایثار میکردند و می ترسیدند کہ مبادا اعمال ایشان مردود و قبول
نشود چنانچہ عبارات کتب رفضہ بیاید ان شاء اللہ تعالی و بسیط و تفصیل این امور در منتہی الکلام است
امیدوارم کہ بزودی مشہور گردد و مطبوع شود چہارم آنکہ بسیاری از تابعین باعتبار زمانہ کہ
بعد تنافس و تحاسد شدند دران وقت کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حجۃ الوداع و ما ان
تقسیم احادیث را ارشاد فرمودہ اند پیدا شدہ بودند کہ حال شان ہنوز وحی الہی بر حضرت رسالت پناہ
نشوت گشتہ بود و این کمتر ازان می نماید کہ مراد از عنکم در آیت تطہیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیہ
حضرات ائمہ بودند تا حضرت مہدی کہ بعد صدہا سال بوجود آمدند پنجم آنکہ امامیہ این احادیث
ضعیف بخلافت حمل میکنند چنانچہ از کتب کلامیہ و احادیث ایشان پیداست و این امر بعد وفات
حضرت سید کائنات بود و بزعم ایشان و از حدیث عیان گردید کہ تنافس بعد از فتح مداین فارس و روم

پدید آید پس لا محاله محمول خواهد بود بر فتنه انگیزی متأخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند و یکی را بر
دیگری برانگیختند نه محمول بر مهاجرین و انصار ممدوح حضرت سید ابرار و آیات بینات ششم آنکه تصریح امام رازی
در عدم حصول خلافی در آن نیست که جمیع معرف بلام جنس بسوی معهود آئل است اگر معهودی در اینجا یافته شده هرگاه
مراد معهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و بخیر از و تقیه و ابو هاشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از
حمل بعض بر گردن بعض آنست که مهاجرین را باهم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جائی خوف
خطر است وفیه من المفاسد ما لا یخفی باید که این مقدمات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد باقی ماند آنکه جنس
المنافقین بسبب خبث باطنی تعریضی بخلفای راشدین نمود که خلفای بیچاره الخ جوابش آنکه جناب امیر
از غایت خیرخواهی و دلسوزی جهای ایشان در اکثر واقعات تجویز می کردند چنانچه بالا گذشت که در جنگ
فارس حضرت مرتضوی بدلائل ساطع منع فرمود لاجرم عدم حرکت از مدینه طیبه نسبت مذکور را لوح
الکنون این تعریض از کجا یکی میکشند باجماع خلفا که قبضه شمشیر بدست گرفته اند و از دار الاماره حرکت نکرده
نصحم الشان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین متکلم بکلمه مسلمین بکمال مراعات و عطوفت [illegible] الا [illegible]
نشانی ازین ذریات در جهان نمی ماند باجتهاد ذکائی و مجتهد از ابالی نوبت [illegible] ابتدا [illegible]
است آنچه در اینجا تحریض قدده [illegible] بیادم آمد که طریقی در [illegible] ان امرا [illegible] در تعریض [illegible]
آمده [illegible] بعض علائق [illegible] شد از جهت نقصان محاصل [illegible] ای ازین کار [illegible]
محسوس شد [illegible] معتمد الدوله [illegible]
میرفت [illegible] قطعات [illegible] جیون [illegible]
ان ندیم گفت [illegible] مشغول [illegible] جلال
غریب نیست که [illegible] اگر کوچک می باید گفت [illegible] امام
ازین جهت [illegible] کامه [illegible]
راشدین [illegible]
[illegible] معتمد [illegible]
[illegible]
یاد تقویض [illegible] منازل [illegible]
روکسا با استقبال [illegible] سلطنت آگاه گردانید بعضی تبون
نیفتاده و درده انکه وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم مهار شتر میکشید
روسا و علما در تحیر افتادند و رهبانان کنیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق بکمال جلادت و تهور
کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزد ایشان تشریف برد علاماتی را که علمای نصاری در کتب قدیمه بوده

[illegible] متعلق با قضیه و مسائل [illegible] را به دست مبارکش سپرد فذا الغرض اقامت و نشست ایشان همه بلند بود و چون مصالح دینی مقتضی اقامت بود سفر نکردند و هرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را بقدر سنگها پیاده نوشتند علما و کتب کلامیه و مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی و محصل و ریاض و شرح مواقف و صحائف و طوالع و حالی [illegible] [illegible] شرح تجرید از علامه قوشجی و شیخ علی و شرح باب حادی عشر و شرح الکرامة و سلامة [illegible] الحق و ابطال [illegible] و رجال الاسلام و مسالک و بحار و مانند آن مطالعه آورده و بیشتر از مطالب و مباحث این کتب در دین خود هم بیاد می آید که بیعت امام را در جهاد شرط کرده باشند و شافی [illegible] و کتب اهل اعتزال هم [illegible] از شرح ابن الشافی یافته می شود قوله نیز در کتاب [illegible] الخ اقول در اینجا مار المختص جدید منقح شد [illegible] الا همه مضامین [illegible] رسالة قبال در رسالة حدیث الحوض جمع کرده و از کلمات سالبین و لاحقین [illegible] [illegible] [illegible] اعتقاد خود بد و مسلک [illegible] انقلابی از نه [illegible] این الکلام گذاشته ام و [illegible] [illegible] [illegible] احباب که در [illegible] علمای [illegible] هستند توقع دارم بالجملة همین کتاب جای این [illegible] [illegible] [illegible] حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] لا ضمیر علیهم و قراین [illegible] حالیه و مقالیه به [illegible] [illegible] است [illegible] لا [illegible] فرد واحد ابوبکر صدیق نیز و جمیع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر [illegible] [illegible] با بعضی از عبارات اصحاب با ثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده [illegible] [illegible] که شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای شهدای احد نزدیک [illegible] رحلت [illegible] [illegible] تصریح کرده این شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت [illegible] از اینجا باز گشت [illegible] احیاء و اموات [illegible] صداع [illegible] گشته [illegible] [illegible] [illegible] البیان [illegible] فی موضع آخر [illegible]

[illegible] علیه و آله و سلم [illegible] شهید علیهم فقال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] النبی [illegible] علیه [illegible] و لکن [illegible] بعدی [illegible]

[illegible] بعد [illegible] و بلا شبهه [illegible]

[illegible] شرف اسلام مشرف شدند پس

[illegible] اصحاب است [illegible] حیات [illegible]

[illegible] [illegible] معلوم است

[illegible] افراد [illegible] قرآنی [illegible]

[illegible] لازم نیاید که حضرت صدیق و دیگر خلفای [illegible]

علیه و آله و سلم متصف با عدالت [illegible] که حدیث [illegible]

[illegible] از اخبار فریقین است [illegible] از انجا [illegible]

علیه و آله و سلم فی فرصة [illegible] قبل ذلک القصة مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای

راشدین امت خاصه ثابت شد وآنچه ثابت شد مدعای مولف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب
والا مراتب اعتقاد دارند که غیر از ابوبکر صدیق وشرکاء او از غاصبین خلافت ودیگری از اصحابش در واقعه حجا
بر شهید ار احد مخاطب نبود که تا دلالت علیه قوله هرگاه همین کلمات صرف بتفرقه ضمیر غیبت وصیغه مخاطب تحقیق
مخاطب ومن عنا یا داعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرمایند وانما یکمل قاصت اوله
احتمال باحج وطن غالب همین است که تعویلین انسانی امامیه مثل ابی ذر وسلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند در آخر وصف عنوانی اختیار اسلام وتکالیف شرعیه جهاد والله
با ایشان هم صادق می آید پس اگر غیبت احداث برای جمیع افراد مخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء
الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست میروند واگر خطاب ببعض دون بعض باشد که اما
المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بعینه تعبیر کرد از ایشان بلفظ رجال واقع
وحول ابوبکر صدیق وامثال او که در مولفات محدثین مثل افادات حاکم نصوص تطهیر ایشان موجود است که ابوبکر
صدیق ودیگر غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند واز جمله آنها
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها است که امامیه هم بحال آن اعتراف بسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین

انه قال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
وآنیته کعدد النجوم وانی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری
کذلک فلم ینفلت منهم الا کمثل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم یخرجون من بعدی
ویمشون القهقری مستلزم تناقض وتخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجیء بعد ذلک مفصلا
ان شاء الله تعالی که راوی این سوال ابوبکر باشد ولا نسلم که بدلیل سوال وجواب مذکور ابوبکر صدیق در جماعت
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیاد وی بر اختصاص است برجمع غائب
حمل میکنند ودامن حضرات ائمه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند والبته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد ودر ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب با ایشان و با کدامی صدیق وبامثالش از جماعت تیقن خاتم المرسلین صلعم پهلو تهی بلکه
یقین میزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رض از تهمت
احداث وبدعت نماید وبسیار است که خطاب به جماعت کنند ومراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی وکاشانی وغیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد اگر که سوالش از جمیع افراد
امت بود وجواب آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم صدور احداث از همه کس نیست

وایضا محتمل است که وقت ورود بر حوض بعضی از جماعات اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث
شان عن نبوتش گو خطاب سوی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و نوحه
ازیشان آن مردم است و والشی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث وحاست پس چون آنحضرت
بوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
بعد انجناب بتفاوت بسیار همین مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و هم
جماعات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه دراین خواص صحابه را این
تهدید میفرماید وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط تو بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث
بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است با قیما نذ خلجان عوام که خطاب درین صورت بکسی است و مقصود
غیر وی دیگری در صاحب بحار بکثرت وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند
که خطابات الهی که در بعضی از آیات مثل فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا بجناب خاتم المرسلین است
لیکن مقصود تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیاء بجای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص
قد بدا العجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بنا بر ابو ذر غفاری
و بعضی از ایشان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدح متاخرین حکم بحجز اخوت
نسبت بخود فرمود ابو ذر بنده عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه تفصیل این
باجرا در سلک خوشخواهی واشت ان شاء الله تعالی واحالا انکه ابو ذر رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب و اخ
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانید و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا
یا اولی الابصار بالجمله حالیا علمای قوم ابو ذر غفاری را منصف با خوت اسلام ندانسته و ذکر محامد که درحدیث
مشار الیه برای متاخرین محقق شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته از ابو ذر رض سلب نمایند پس درباره
ابوبکر صدیق هرچه خواهند منسوب بآن شوند و الا جواب جوابانعم فرق نیست که در جواب صدیق بلی ولکن لا تدری جواب
ما تحدثون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانم که بعد از من چه احداث سر زند
در سوال ابو ذر رض که نص در نفی اخوت ابو ذر رض است کما یجبی معه ذلک جملۂ لا ادری که مضمونش نفی درایت
احداث است بر اصول فریقین آلی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از انکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه بتوضیح آن در ما سبق
گذارش یافته و نیز از حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر رض صدیق و
باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که مویدند بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
اهل حق باشند پس ان نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه انیهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه نیست بناءً علیه و مسلک اخری می آید انشاء الله تعالی و خلاصه آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب
و بیجا و روایت از نفس نفیس خود فرموده باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصاً در آن وقت آنجناب را جایز
نبود و کما عرفت سابقاً این معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بعد بعثت اسلام بعضی و عدم استقصا
باحتمال راجح ارشاد فرموده که درین سلسله احادیث مدح و جاه یافته که مرا معلوم نباشد اینکه شنیده می آمد الی چند بود
این کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده شده خود نگاه میدارم و با آن قصه در تلخ آن جانشتا می و بر شما از معاویه
و مواقف این باب تکلف میکنند و از بسط و تفصیل آن عجز و اقفین اسرار و کاملین این دیار خبری ندارند امیدم
که بعد از طبع و تداول آن کسی که عقلا نام تالیفات منکی از پایه اقبال که دیگر آورده روایات و تائید آنکس همه متفق
مذهب خود را جمع کرده بخواه میبود و اینکه هر بار خواه شمرده **قوله** و سید انبیمینی است الخ **اقول** این مضمون
از رساله شخص معلوم مسروق است و جوابش بتفصیل تمام در کتاب موسوم بمنتهی الکلام مبسوط است از آنجا که نما
و اینجا هم سطری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال در مقام می افزایم گوش دل باید شنید که معمول مولف فال
چنانکه دانی بران قرار یافته که در مسوده خویش بمقتضای آنچه خطا می نماید که او را از بدیهیات هم ذهول و شغول
و بعید بود در حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احداث که در حدیث الحوض بمعنی ارتداد بود
استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مراد از آن کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین
عبارت از آنست که در ما سبق جا بجا ظهور یافته و بر توبه و تاقته که این لفظ در بارهٔ بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیای سابقین هم آورده اند هر چند انقسام احادیث در ما سبق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
را داده و بعضی دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است که در مقام قبول و تائید است که در کتاب
استیعاب و ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مروی است عن المسیب بن نجبة عن ابیه قال قام علی فقال خیر هذه الامة بعد
نبیها ابو بکر و عمر ثم و انا قد احدثنا بعدهم احداثاً یقضی الله فیها ما شاء ازانجمله حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام
یقول و هو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً و لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان انحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفراً اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکاً و از جلد اول ترجمه کتاب و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک اولی استعمال
یافته و الا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشد هر گاه حال لفظ احداث با حادیث فریقین معلوم گردید که ضرور نیست که بر تغییر امر دینی محمول شود
پس برای من حاز به هر گز مورد حدیث الحوض و متعه چه تبدیل دینی نتواند شد فکیف که در حدیث متعه

به بدوح ... واحادیث ایشان که نیز درحق ... کرده‌اند و دلیل شناعت وی نیز در روایات
منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجلهٔ اصحاب جنتی است لیکن الآن که با کمال
بر وی مسلط شوند و او را بد وزخ پندد و هرگاه خود مجتهد الزمانی اقرار می‌کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
جنتی است و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس تهمت احداث السوء او یعنی
عدم ترک خلیفه بحق نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و این اعتقاد دوا
این امر را جناب مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا براکابر اهل حق حجت شود بلکه حجت بالغهٔ الٰهی در اینجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رسالهٔ حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میدانند از متبصرین اعتقاد میکند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین رض وارد است
و نشان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت جهل جهد درباره براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر آنست که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی باعماله قتل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال منقصه‌ای الشدید است حیث قال البراء بن عازب مشکور بعد ان اصابته دعوة امیر المؤمنین
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی علی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیده ولیکن با معاشر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد نیکو در حق او داریم و بجان و دل تشکر او می‌گذاریم
والحمدلله که کلمهٔ حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین لسانی جاری می‌شد که سواری ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت
احداث نموده اینست رسوایی مقبولین امامیه زبانی مجتهدین الشان و حاشا که براء بن عازب با آنکه از اکابر
اصحاب است و از اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که از غایت ندامت و انفعال مجتهدین رفقهٔ حرمت
ملی خود را نهند و سر وی مناظرین کردن بلند نکنند و لیکن کسیکه جلباب حیا از چهرهٔ خود برداره
خواهد عمل ارد **قوله** و در مشکوة شریف الخ ۲ **اقول** این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می‌نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف ابر جائیکه
ثابت است که حضرات مقربین انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبهٔ عصمت خوف و خشیت
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر داشتند و بسیاری از ایشان بکمال استحیی الستار الله تعالی شب و روز بکار از آن
بسر می‌بردند و از خوف عقاب الٰهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جابجا در محکمات قرآن خوف و خشیت ایشان را حکایت می‌فرماید و از مناجات خاص می‌ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
و پیغمبر حاصل باشند باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلعم پیغمبر معه دوای کاشف
حسن و حتی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف وخشیت فاروق رض آنچه درین مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواند بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضیه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باقی
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر همین او یعنی فاضل اخباری و اصد… قاضی ایمانی بعد از خرفشال… و دیده گری از مذهب علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه بتحقیر و توهین همه کرببان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب راه طریق هدایه و بار امی پیماید و براه نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول خود هم از روایات دیده باشند که ترحم شان دلالت بر غلبه رجای خلقه داشته باشد. با عتقاد مذکور که در
شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان بر اهل مذهب باین مذهب گشت
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بلیت ما هنر بچشم حاسد خود بزرگتر عیب است ثم کل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است… بعلاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه
کامله مینوشتند که لگام من در قبضه شیطانست دلیل بر انست که عملی از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شرکه ام کدام است که بحیث صد و آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد چرا که بکمال
طیبت خاطر دست به بیعت قدوه مروانیان دراز ساخته بلکه بیعت را بهر سعادتهای اینها مقدم داشته الکر
در واقعه حره آن جناب را از منحرفین یزید شمارند نیز می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا
وقت شهادت گریه و بکا میفرمود آن… چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی از همه مطالب را در
… مذهب رفضیه… خواهی دید از جناب اقدس الهی طمع و قبول آن بصد تضرع و زاری می خواهیم
… و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون
می نویسند که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نشده و آن صاحف
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبان روز روزه داشتند و طعام مستحق
دادند و بآن افطار نکردند و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف
من ربنا یوما عبوسا قمطریرا انتهی الغرض حال اکابر دین همین است که در حسن اعمال بغایت قصوی
میرسند و از اجوی نشمارند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی محبت… همگنان
عیان شد که از رفض و اعتزال مذهب خروج کشیده از کجا رسید نعوذ بالله من ذلک والحمد لله که انچه…

بغایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده بودند همه اش پراگنده شد که تمام دشمنیها به التحرّی بی نکوه عناد عنت و صفای نیت و خلوص
آن بزرگان بآیات قرآن و احادیث حضرت رسول یزدان و روایات خاندان ظاهر گردید و انهم باشند اقتباس
نمار گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا و مرسلین
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین از رأساً تحقیقاً همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقاً **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چه وقت تمامات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
بشروح آن مسبوط است زار زار میگریستند و تسلیه حضار و ذکر مناقب را در باره خود چرا سخن تکلیف ستند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم عجیب
لمی باشد مستوجب آنم ابلیس را در ابراء که اکردن من مهلت و ادی بر من مستولی شد و در معاصی مرا ابتلا گردانید
چون لائق عذاب شدم روا زمن برتافت و در معصیت تو مرا فرید بگذاشت نه شفیعی دارم که در این وقت
بد و توسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو در گذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم از این کلمات
نیات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه محیط علوم غیب و شهادت عارف نباشند با آنکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
جلیل عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن و باعث حقیت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و واضح مجیب عارف بآن ان هذا الشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجیب غفلت شعار جاهل اسفار که بدین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که غیر نقلیه جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیز ره
استدلال را از دیگران استعاره میکردند بوم شوم یعنی اردستانی پیر از مکر و فن مضل خلائق خصوصاً
سلاطین ولکن خود قائل می شود عیان شد که از این حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد در نهایه
بطلان خلافت راشدین از تحدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت
از معاویه ابی سفیان ممتد چون ریحان و آن بعبارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب ست
معنی اشهار سیدن چیزیست بنهایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس و قابوس و صحاح و نهایه و دیگر
معتمد و لغت بران گواه و اتبادر از نفس لفظ همین است و دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جامع
است که این مجامره و بران منصوص است و بنیاد معنی هم از آن منصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احداً من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره روم میفرماید ثم نقول هیهنا ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویه من الامور الحادثة العجیبة لابد له من سبب و ینتهی الی واجب الوجود فهو ایضا
بتعلق علم قدرة الله تعالی کیف ما فرضتم فقد جهلتم و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
صحت را نشاید زیرا که برین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او را و آیات
ایمه را کمتر وارد میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آرد و معذلک موید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ایمه روایت نموده آن هذه الاشیاء الخمسه لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر فهم
این روایت محبت را مشکل است بار می باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان ست الی ربک بسوی پروردگار تست منتها ما منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه هد چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در هزاران از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و مجمع
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بران گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتراند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
و نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر را باین اسمان بالاجماع انتهائی نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوییم ازین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم باو تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیصی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیر بنهایتها خود رسید و آنچه
شما میگویید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا بآسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل درگذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد فقط همین قدر وارد می شد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و ازینجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی افزودیم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام بر تو آشکار شد معنی انتهاء بس منطوق حدیث چنان منقح شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی نه بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوتی
باو لهذا قاطعه و برا همین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
بر آنجناب مختوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضی [illegible] مثل حق شفعه است که تعلیقی بود [illegible] و جواب آن [illegible]
باشد [illegible] گفت [illegible] شیعه [illegible] و بکار [illegible] جناب [illegible]
[illegible] است [illegible] خلافت [illegible] شیعه [illegible] جناب امیر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] بیان و [illegible] در روایات تقیه [illegible] باشند و [illegible]
[illegible] عبارات این کتب [illegible] الشفا [illegible] را شایع و ذایع داشته [illegible]
[illegible] بیان نقل کرده که [illegible] بعد از حضرت امیر پیدا شده چه حرف [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مرتبه که جناب امیر رسیده در عالم شهادت [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] بیان حقیقت [illegible] ختم [illegible] اگرچه
[illegible] که [illegible] آنجناب [illegible] چنین [illegible] باشند [illegible] خاتم الخلفا [illegible]
آنجناب [illegible] مسئله [illegible] و درین بیان [illegible] که شخصی را جسم نامی و حساس
[illegible] کلیات و جزئیات [illegible] حیوان ناطق هم گویند لیکن [illegible] الانسان [illegible]
[illegible] مباحث این فن [illegible] لاجرم [illegible]
خلافت [illegible] اصول [illegible] بحضرت مرتضی رابع الخلفا والحمد لله که [illegible] است هم [illegible]
[illegible] است برای [illegible] که حضرت [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] جناب فرمودند [illegible] کتب اهل حق [illegible]
حضرت امیر [illegible] خلیفه اول [illegible] خلیفه چهارم اعتقاد [illegible]
[illegible] حضرت سید انبیا [illegible]
[illegible] که [illegible] امر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] حضرت مرتضی [illegible] هم [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بیان [illegible] اهل [illegible] شیعه [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] امامت [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] امامت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] امر [illegible] است [illegible] الیقین

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی بیان آنکه جناب
مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد برقرار
جناب سید بایان عالی اقتباب یعنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود واللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله
کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بلا
انیحدیث که در واقع متفق علیه و یقینی است چنانچه دانستی لبطلان مذهب خصم راجح میشود چه قدر تائید الحق
بتخریب بنیان مذهب باطل می گردد که دفاتر طویله بشرح آن و خاتم اند کرده اگر فقط الخلافة حق ارشاد
میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر بر
صحت و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چیست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دم
در دم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون اضافت این شرط نمودند بلفظ انتهاء و صلت الیک
وجایت و مالت و آتت و مانند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المومنین
هویدا گشت و امثال آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکونات هر نهایتی را ابتدائی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم بپایان رسید لیکن باطل شد آنچه بافواه بعض دیگر از رفضه میرسد که اینها کنایت است از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انقدر ندانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین از این حدیث
چگونه این احتمال مفیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید صیرورت بسوی فرع روا نباشد اینکه شنیدی
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما مقررین قوت و اتقان است و کسی را در حجت آن خلافی نیست اما
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولین در کتاب محصول درباره آن فرموده اذا قلنا ان المفهوم حجة
فلا شک ان دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا اسم مبین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت آن شاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات
لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این باعث
عموم سلب صورتی چند را مستغنی است یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زنهار بر دست حق پرست
شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم آنکه
بخیال مجتهد گذشته پس اگر انیحدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مرحوم مجتهد متقیس است
لازم می آید بطلان خلافت بلا فصل امیر المومنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی دین لیکن مستغلین
ضرر اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر فرعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته
و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته
باشد و نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در از منه

خلفا است چه جای وقت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی فضلا عما سابقا تحقیق المنطوق علی ما کان اوجه به
مقترن با برهان کالنص عبد الفرقان انهم همه مبنی بر اطلاق بمعنی حق یعنی ثبوت و لیاقت قبول بود مسطور و مشهور
بر آنچه در حدیث بمعنی دیگر ست بیانش آنکه موجهین نتوانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق دائر
و زایل بر حق مستقر مثلا بمعنی که چون از شیعه در اعتقادیات پرسی که کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و مذهب سنیان
باطل است و هرگاه سوال کنی از مذهب مجتهدین شان مثل جارتی و تنائینی و قمی و حلی همه را حق نامند وجه
تشاطین بر چیز که مبنی حلی ها و قتیکه از اهل سنت استفسار کنی و هرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه و سلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر رض از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امور یرا در جواب آورده که در آن حق را ابدان گنجائشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قرآن و هم اوامر توریت و انجیل مخالف
از ین بیان شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در وقت حق مستقر است
و قبل از ین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق الصدق داشت حقیت و هم خلافت غیر او از فاروق رض
و ذی النورین و مرتضی رض چه خلافت مفضول با وجود فاضل باطل نیست بخلافت وقت علی مرتضی رض که حق
خاص بود و ذی النورین متعین است کما عرفت و اگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق رض خاتم خلفا میشدند کما لا یخفی
و ازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر مستلزم نفی حق نیست
علی الاطلاق و هو ظاهر لا ستره فیه چون این بیان بمقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در همین
مقام ذکر کردنی است بگوش هوش بشنو که در مدارک علما و معارک حکما الحکم علمای رفضه و تصریحات فضلای ملت
حقه جای ثبوت پیوسته که وقت احتجاج و استدلال حدیث را اسناد باید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد یا لاحقین بر مناقب مرویاتش اعتماد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب است
و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و اینجا جائی آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل بر حدیث
چه جمال این در آغاز همین مقاله وقت نقل کلام مثل دانستی که مجتهد جا بجا در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
آن گوشواره عرش رب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده و این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند
زیرا که اکثر روایات مفرده را با دله در کتب بیقین اندراج یافته و علما آنرا بالتلقی بقبول نکردند و از ینجاست که علمای
فن تصنیف های متعدد ترتیب تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت ضعفا اقوال نموده اند
انتهی و ازین عبارات هم مستفاد گشته که بعد از بر آمدن این حدیث در کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت و اعتبار تحقیق نگردد چه جای آنکه سندش هنوز بهم نرسد و اگر در تتبع روایات چنین ابا سمان
فرو نشد چه عجال که حدیث مذکور بدون ضعیف و سنتیاب شود کما صرح به المحققون من بعد آنچه مجتهد در ان مقام

افاده نموده اینجا از آن ثابت می شود که حدیث ثقلین معتمد علیه در باب النزاع تواند بود که دلالت کند بر مدعا
مستدل و بحد تواتر و استفاضه رسد و با اجماع مخالفت نیفتد ورنه زنهار قابل اعتماد و اعتبار نمی باشد و عبارت
مجتهد درین مقام اینست که ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خبر آحاد است معارضه
با اخبار متواتره متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت معارضت با اجماع عترت طاهره و عامهٔ امت مقتضا بر خصوصه ندارد
و بهمت قابلیت با امثالها انتهی بلفظه و در باب نحن فیه همه مراتب را که مجتهد فاقد النظیر در عدم اعتبار حدیث مذکور و دلالت
ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقیناً بنحو مجهول است و معترض در اثبات صحت آن تنها
ازخوف تن در داده و علم بر استان نهاده اما بودنش در مدارک زاهدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن التزام
صحت هر روایت صحیح اعتماد بران نزد محدثین نه نموده نه متاخرین در باره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه درباره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
از صحت سند یافته نشود اگر مناظر می گفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هرگاه باظهار مجتهد در کتب اهل حق روایات
ضعیفه و مطروحه و ما ولد منه رایج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای راشدین که میدان احتجاج را ازین خس و خاک بروبد ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد بر آمد که
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال الغرض بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار او واضح ساختن الی ان قال که اما عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس دلالتی و عنقریب عیان میگردد که زنهار بر مفهوم
احدی از مواد مفهوم مخالف دلالت نمی نماید و حجیت انشاء الله اما رسیدنش بحد استفاضه و تواتر پس از بدیهیات خلاف
معلوم است اما مخالفتش با اجماع پس عنقریب انشاء الله چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم کردند که ائمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده اند بر حقیت اهل بیت خلفای راشدین و مناقب جلیله و محامد نبیله ایشان را که مجلسی در بحار و جابلسی در
و غیران و دیگران و دیگر جابها ثابت کرده اند که ائمه بر طور واحد بوده اند اما مخالفت آن با اجماع اهل سنت پس از جملهٔ بدیهیات
باید گفت بالجمله آنچه مجتهد الزمانی ازین حدیث فهمیده هم خلاف اجماع ائمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالفت جمیع فرقهٔ محمدیه
اخبار متفق علیها معارض است مر ما را که ازین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس انهم انا جلای بدیهیات تواند بود و عنقریب
گذشته بروایات معتمده امامیه چه جای مذهب و روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین هم می آید چنانچه می بینیم
انشاء الله تعالی و الحمد لله که احتیاج نماند درین مقام به بیان خبری که ازین حدیث مذکوره مگر آنکه واضح گردانم
که این حدیث دلالت ندارد بر خصوص خلافت مجتهد چنانچه ائمه فریقین تصریح کرده اند اما اول پس آنکه این استدلال
است به مفهوم مخالف و آن حجت نیست چنانچه حضرت امام رازی رضی الله عنه در التفسیر الکبیر در ذیل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه الایه می فرماید آنچه بر آن دلالت دارد که ابو القاسم کعبی باین آیه استدلال کرده بود بر قطع
وعید اهل کبائر یعنی زنهار بخشیده نشوند و معذب شوند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید تکفیر سیئات
را و حال بندگان را در جنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

تخصیص شد از تفسیر و احوال مذکور چیزی صحیح نمیشود و علمای تحلیه کسبی مذکور نموده اند که اگر امید جازی از او بر آورده شد که تخصیص
شد آنرا ملت دارد در حق حکم از اعدا پس این امر نزد معتزله باطل است و نزد اهل حق ضعیف است اگر استدلال شد بنا برای
چیزی که متعلق گردد چیزی نسبت کند آن معدوم خواهد شد و وقت عدم آن پس این هم ضعیف است یعنی که حق تعالی
نیز با وصف تشکر اعیان کنند مرا یا و تعبد فرق حالانکه شکر بهر حال واجب است عبادت کنی یا نکنی نیز فان آمن بعضکم بعلیکم
الذی ائتمن امانته حالانکه ادای امانت واجب است شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فان لم یکونا رجلین فرجل فاقتی انا
و مشهور است حکم و وزن او بر عدم حصول و مرد موقوف نیست از این جنس اگر آیات احصرده شود و آیات بسیار خصوص
ثبت شد در فواید سید مرتضی چند از آیات کریمه ذکر کرده که اگر نقلش کرده شود کلام با ضافه و رقما یطول انجامد مجتهد انتها
هم مفید است پس علمای اصول در اعتبار مفهوم تحقیق شد با اجمال تفصیل الی آن ثاقب عجب اینست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانسته در مقام استدلال کسبی را ستوده لهذا انقرض شد را اهل حق مباحث انگشت در سر و گوش نهاده
فعیک انشی لهم و نعیم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین عنقریب می آید که حال مجتهد الزمان
در مقام مثل قاضی عبد الجبار است بلکه بدتر از آن ان شاء الله تعالی حسن ظن به او آنکه تخصیص حرف آن
در این باب بنا بر آنست که ابو القاسم کسبی غیر از قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بود و نزد اما امر ثانی یعنی تقدیم
الیه امامیه که خیال مجتهد با تمام است پس بدانکه از کلام میرزا محمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده از امور
بیانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب بدة البیان
لا اجادة و دیل بینک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را انشاید و بر تقدیر اعتبار
معتد نمیشود و دیگر قید بقید تقیید را و جهی دیگر نباشد و بر تقدیر چه موقوف خود امام اعظم ثانی رفعنا انچه در کتاب
منتهی المطلب آورده از آن هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارت آن مقام آنست و رابعها
ان هذه الدلالة مفهوم و هی ضعیف خصوصا مع معارضتها المنطوق و المفهوم و این عبارت در جلد اول کتاب
مذکور که اصلش از خانه این مجتهد حامل الاسفار بهم رسیده موجود است و جابجا امام اعظم شان در تصنیف
اوله مجتهدین و فقهای خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجت آن نماید چنانچه از
حاشیه کربلائی پیداست و مجتهد الزمانی با این قطع امور منفور بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس انتهی قول
شیخ سعدی هم راست آمد بیت مسکین خر اگر چه بی تمیز است * چون بار همی برد عزیز است
قوله باید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتمده فریقین بوضوح انجامید که
مقالات مجتهد حرف از نوع خرافات و جعل و تزیینات و معارضات مسیلمه کذاب است پس
تمامی علما را تذکر دن کمال و قاحت و بی حیائی و سخت جهل گردید و یا فره و را ی است چنانچه
مسلمین حلال از جامعین مباحث وارد شد بی سواد و در کتاب امامت نوشته اند یعنی اهل حق را
بنا بر سیاست حرام است که صلاه و هند و گوید باید که تمام علمای فریقین حق تعالی را حاضر و ناظر دانسته

حکم فرمایند که این خبر در دعوی انصاف چیزی نقل مذکور لیاقت فهم حدیثی ندارد و بدون ترتیب المقدمات که مسلم نزد اهل سنت
باشد در پی الزام کردن دوداز علما میخواهد و از کتب ائمه عظام خود هم خبر ندارد پس او را چگونه دعوی ریاست جماعت
بکمال رو برو فقها و متکلمین میرسد و وجود بشارات فتوح راشدین مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی مجتهد بنا
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتا از صنائع بدائع او تعالی است که گرگ قوی بچه ضعیف را اندر زیر یعنی حضرت
موسی را یکبار فرعون پرورید هر که بمقام احاطه فرماید خواهد دانست که چیزی را ما هم براینچه مجتهد گفته بود درین
تقریر موجود زیرا که در اجماع مهاجرین و الانصار باعتراف قمی در تفسیر اهلبیت بر بیعت صدیق شکی نیست
ایشان بر بعض فروعی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاهرین منصوص
جعفر نه بر گذشت که مجلسی در بحار و جلد ششم در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریبی نیست که حدیث ایشان بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبأ به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب دیدنی است که برای تائید خیالات خام خویش هیچ حیای آغاز نهاده و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قوله** لاریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه اعتراض مخاطب به بحث لفظی می کشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که از آنجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب تخلت خود را که از تالیفات اکابر مذهب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و بنقل معجزات و کرامات داد تشهیر دادن است ندیده و نه
استعداد وی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
ان کتب همقسرین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالبا مجتهد الزمانی
مطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا امانت ضعفای
رعیت نمود و شریک بوده نشان وهم تا پسر نابالغ نبود در دبستان بماند الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ مزین که تالیف شان ممدوح مجتهد خیر سگال است در عواب چندی
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طهارت جعفر را بر مذهب بعضی
از قدمای رفضه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع معلوم میگردد
چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاهر از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواهد بود دالی غیر ذالک انتهی فدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از اجله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا از انجو علیه غیر واحد

دانسته بجای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای شیعه مطابق تصریح صاحب ایضاح کما مرّ سابقاً
همین است که تا لوی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تصحیح در تالیفات خویش نگنجیده اند و بر معادات
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج متروکات
لغویات اقتضای کمال جهالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدایح و مناقب
او نوشتند که نقد دو کامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث در قصص
و توقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر هست و کثرت تالیفات او و دین ایشان بمقتضای تشریحات
محققین ایشان عند علم اصح است و هرگاه عظمت و جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه بمقتضای
پیرامون نگارش گرویدند چنین جاوید چند مجملاً تناقض و تهافت کلمات تشییعین خصوصاً مجتهد الزمانی و قلت
استعدادی این تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشییعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین

قوله ۲۰ و در روایتیکه آنجا الخ ۲ **قول** کور و کورانه آنکس بصدد الزام برآمده که بصارة العین را بالعین بصیرت
ندیده و فقط لا تقربوا الصلوة را آنکس مطمح نظر داشته که با اینهمه مدت طولانی پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه یکی از شیعه در تالیف تشیید مردیکه از اهل هند تا وزیر جابلقا و جابلسا که سطح بلاد قوم هنود یعنی لنکا ظهیر
و مددگار بود تفصیل این اجمال و تشریح این مقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعتراف مخالف اینست
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه هست کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون آورده مثل سفینده
صحیح از آن روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بوده اند و قد
صرح العلماء بجواز التقیة علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوق آن متصور نیست با علی
ایمان کامل و قول معتبر و اختیار نهد و مانندان ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشده کو مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند درین عبارت قلیل معانی کثیره بمقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر بحیا
تجنب از کوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بهدایت گستر می پرداخت و از تقلید ابوجهل که قرآن مجید را اساطیر
اولین می نامید دست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو اعتراض
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که
محصل حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل تمه و حضرت صلی الله علیه
و سلم عزیز بودند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تا دیده ام درین عبارت است که کو مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم انبیاء هم
باشند کما ستعرفه زیرا که البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی افضل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم بیز خورده
که تمامی امت او در موقف قیامت اند الا ائمه مر تقدیم بی پرسند و کیف که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

از جمیع ایمه در موقف حساب خواهند هر گاه معنی تمام حدیث از ابتدا تا انتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراض باید
آن شنود اما اعتراض اول پس این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
عظیم عزیز حضرت بشیر و نذیر بوده اند چنانچه تو گفتی لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف و بیم
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
کرده اند که تقیه برای ایمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم و این امر بعید در مجمع البیان طبرسی و زبدة
آقا احمد اردبیلی که در آیات الاحکام است بر ظاهر است و سیجیء عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز این حال بعد از تسلیم عصمت
سید انبیا از خلفاء و در عبارت اساس الاصول جائسی بعنوان یافته می شود هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه جائسی نص صریح است در آنکه احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی و هر گاه تقیه
برای آنجناب جایز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته گو در قلوب ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم هرگز
زینهار موثر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه هیچگونه درست نخواهد بود فان الانسان یوخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل از تمامی صحابه
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس اینست که درینجا گفتگو در استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودن با وجود استحقاق
خلافت راشده عیان نیست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
عالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت امر تفویضی بپرسند و معلوم نیست که
از عهده بر آیند چرا لیکن آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ایمه و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا پیش آید
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیاء و در باره حضرات ایمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برای مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده بر آمدن
اگر حضرت زهرا با او خصومت باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در خطبه امیر المومنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که و مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمی کنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آن مقام اینست و این یک حدیث همه امور
که بزبان قلم فقیر وقت تصنیف لعبارة العین گذشته و قد عرفته انکار است شد زیرا که امامت ایمه را

لهذا ازالهٔ ایجاد شیر غلط اند فرع امامت آنجناب است چون خود حضرات ائمه ازین باب سؤال کرده شوند دیگر که باقی ماند
و لهذا خطر این سؤال بهم به ثبوت رسید که سؤال کردن از عرصات قیامت در باره کسی دلیل بر آن نیست که آن کس افضل
نشد ما را لازم آید که شیخین حسنین افضل باشند از جناب مرتضوی که از اهل خیر و ذکر لم یتقل به اهل بیت خلفا که در باره جناب
مرتضوی سؤال کرده شوند مفضول نباشند و در اینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرات ائمه علیهم
سؤال کرده شوند اینجا چگونه لازم آید که ایشان در موقف حساب این سؤال خواهد رفت چه فرعیت امامت ائمه از
امامت ابوالائمه مسلم است لیکن فرعیت انبیا غیر متوهم جوابش آنکه اینجا حسام جناب مجتهد جایسی حاضر است و [illegible]
کتب احادیث رفضه موجود و درین کتب تصریح کرده اند بآنکه مذهب منصور اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و رسل
غیر از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم افضل اند و انبیا طفیلی ائمه اند مانند حضرات انبیا نیز این سؤال در قیامت واقع شود
پس این اعتراض استماعی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رسالهٔ عبارة السین نوشته بودم و معارض معلوم
آن بهر کاو تفصیل معلوم و درین عبارت قلیل وقت تصنیف عبارة السین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضه را
همین عبارت جواب داده ام و تقریر مدعای خود را اتمام کردم و جنتر یاجوج و ماجوج را از هر طرف بستم و عذر [illegible] ایشان
بهوا گردانیدم پس آنچه راس المفسدین رئیس المنافقین و عوص این معنی نموده که فلانی کتاب عبقات را نکوهیده
اقتصار بر نقل مجمل بعض فقرات آن از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطالب باطل خود شرا احتجاج ازان فرموده
همین تعبیر مفسدین است که حرفی را شنیده و از ملاحظه حرف دیگر چشم پوشیده و بر دیگران از روی سرزنش تحجر و شند اما
حال عبارات این هیچمدان پس عنقریب معلوم میشود که و بیانی بیش نیست لیکن با اینهمه میگوییم که از نقل
همدست چنان مدعی شد که بازار این لغت [illegible] رستم [illegible] مانند آن اند محلات این شهر خوبیا است
که بیچاره کتاب عبقات را با اینهمه کوری و کری دید و شنید بر خلاف [illegible] مروج که [illegible] مشغول ایران [illegible]
و کتاب جلوس اوقت تصنیف حسام هم نکشود قوله اولا التسلیم آه اقول مجتهد نا عاقبت اندیش با دعا کشی علم
تعقید این مقام دخل داده و بنیاد این مباحث جرح و تعدیل نهاده باعث آن است که عیوب بزرگان خود را که [illegible]
[illegible] از مقام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل بر روی شادان گردد و این بحث طول البیان میخواهد مکرر [illegible]
[illegible] چند بر وفق [illegible] اصول رفضه و اصحاب حضرت سید الابرار که صدر اول بودند کسی غیر از مقداد و باقی
نماند که از [illegible] بخلاف کردن حقوق اهل بیت اطهار و خالی باشند تا بجدیکه بعضی از سنها که گروهی را از صحابه [illegible]
و اجتماع ایشان دائره [illegible] است مذهب رفض را خواسته اند [illegible] شان هم بارها در زمان خلفای
راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین [illegible] حیدر کرار [illegible] اظهار ساختگی و لاحقا از کتب معتبره
امامیه حالی گردانیده ام و مشتای مقداد بسبب ظاهر روایات بنا بر ارخاء عنان نموده ام ورنه ممکن نیست که رفضه
بعد تقریر مطاعن صحابه کرام در باره انبیا علیهم السلام جان سلامت برند چه جای مقداد و اباذر و جابر و ابن عباس
[illegible] نکرده اند که خلفا [illegible] فلان شدند [illegible] بخشند و خاک چنین [illegible] بر مفارق خود [illegible] جان خود را از حضرت

احوال کریم کو دریغ داشتند و علم نفاق برافراشتند و حال آنکه اینقدر از مسلمات است و در بحار و حیات العلوم و مانند آن
ابواب و فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه و سلم بودند و در احد او فرار داده نمودند و غیر
از امیر المومنین علی کسی پای ثبات نفشرد و دو خر سماک بن خرشه و مانند او مستثنی نگشته چنانچه در همین مقاله عبارت
کتب مسطور مذکور شده پس نفاق و جبن مقداد هستم بمعرض ثبوت رسید الی غیر ذالک من الغزوات اینست حال صحابه
اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس بهزار بار دانستی که سر غنه تمام عالم بغض جعفری شش کس بودند و احقه همه زراره
که حضرت امام صادق ع بود طفیعه لعنت او هم ناطق بودند و امامیه صامت هم مهر خاموشی بدین باب از لب مبارک آن امام بر
وقس علی هذا اشباهین و شیطان الطاق و بر کفر یا تا ایشان کتب اصول اربع مولفه ابوجعفر ثلثه که خلاصه اصول اربعمائه
باشد گواه هست لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتقدین اینهمه کششها و کوششها کردن و آفتاب جلالت
صحابه کرام را بگل اندودن خلاف عقل رزین و دور از عقول مجتهدین امامیه و رگیده مجانین است آیا اخراج شخصی
از وطنش مستلزم آنست که او مطرود و مجروح بود دیگر جناب مجتهد الزمانی علامه دوران که در کتب تنقید المثل منهج المقال را چنانچه
باید عیان نکردند و ندیدند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشاپور نفی کردند و دیگران در ذم
وطعن او کوشیدند و ملا تقی مجلسی در رجال فقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بجهت تشیع
و امامیه عداوت او داشتند بسبب دنیا و اعتبار و وجاهت او و بنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلسی مدعی است
بخیال نمی آید زیرا که از منهج المقال ایضا بر می آید که ابن کناد و شاذ در علم تفسیر و قرات و مانند آن کتابها بمذهب اهل
ساخته و پرداخته بود تا آنکه بتصریح متقدین امامیه محدثین اهل سنت روایت از و میکردند و او در کمین بود و پس کم
دشمنی خاطر نشین نمیشود بلی دشمنی او وقتی تواند بود که پرده از یکمدت او بر می افتاد بهر حال مدعا اینست که چنانچه
فضل درباره سهل فکر کرد دیگران نسبت با او نمودند که من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه و لو قیها تینکه در این
وطعن او قدمای رفضه بر آوردند غالبا که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خاتمه آن اینست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها والا او را نشانه تیر دعای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت التیام نیابد و هیچ
معلوم نیست که مخاطب جامع العلوم لعبارتین وعید شدید انهم و یدیدیا نهدند که تبر دوهی او را اصیبتی شدید
در رسید تا آنکه زنهار از آن رهایی نیافت و بجاوای خود شتافت و حال اعتقادش در توحید از روی آن بود که

ان الله عز و جل فی السماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه انه جسم پس خرج از اسما و مثل مشهور که چه خفته
و چه بیدار در باب سهل چه اعتبار اما تضعیف نجاشی و غضائری پس عنقریب از تحقیق نقال کشمیری
بمرتبه ظهور میرسد که بجوی نمی ارزد و این متاخرین را مجال آن نیست که مشایخ جامعین اصول اربعه را بطور خود
تضعیف کنند و مشکل تر اینست که هرگاه کتب رفضه درین فن جمع فرمای و فهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
فقیر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضایری و عقیقی و تلخیص و منهج و مانند آن
از رجال مجلسی تتبع کنی خواهی یافت که هرکه نزد ائمه هدی در کذب و افترا و فساد اعتقاد و تقلیل عبادی تفرد

شدهاست مرتبه او از بعض بیرون رگذشته واین امر بر ناظرین هردو مجلد کبیر این کتاب محتاج به بیان نیست
واگر اولیای مجیب گویند که چون درباب سهل اختلاف جرح وتعدیل است وشیخ بهائی وغیر
او در کتاب معول وقاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که رد
روایات سهل نمایند گوییم الکون الفاصله بسیار از کتب رفیقه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
تضعیف بکمال قوت ووضوح رسد ودر مابه النزاع انچه مجیب آورده قوت ووضوح آن ممنوع
واساطین مذهب شما مثل شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر ازانکه ایشان بر جرح
وجید با رجحی تعدیل ومنکران علم ازلی او بودند علاوه بر آن دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
وجرح او را پس پشت انداختند وبا اینهمه میگوییم که گفتگو در صحت اسناد حدیث باصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار وعدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین به روایت راوی بغیان
استدلال نمایند ولهذا معتبر دانند وازکتب قدوم حال فضلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
فضل به بیرون کردن او از تراجم صدوق ومراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار
داشته وخود مجیب اقرار کرده که صدوق از اساطین محدثین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد او این جرح
معتبر می بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضره الفقیه است
از او بیکبار روایت نمیگذاشت بلکه عز اثبات یا علت شده وجوه آن تقلیم می آورد چنانچه معمول اوست
ودر کتاب اکمال الدین واتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است بروایت
راوی مذکور استناد واحتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب بروایت سهل ابن زیاد
وغیبت موسوی ثابت کرده وهم بروایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
آورده وبدان احتجاج بیان نموده اولا وبروایت دیگر ثانیا وهمچنین در مقامات دیگرش وچون کمال عظمت
وجلالت قمی صدوق وفرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از کلام
علما مجیب سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول وفروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا وتفضیح سفاست فکر حیله گران می افزایم بگوش
هوش باید شنید که ثقة شیخ المشایخ در کتاب بهائی خود که در اصول وفروع نوشته روایات سهل را
مسمی علیها نموده که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
بر استدلال واحتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نیاید باید اندک محنت را بر خود گوارا نمود
وکتاب شیخ اعور خود نظر کردن وبدون قصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات باب
کفایت بر بعضی روایت استشهاد کرده مثل باب الحائض تمرض المریض بیانش انیست علی بن ابراهیم عن ابیه
وعدة من اصحابنا وفی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابي الحسن عليه السلام المرأة تقعد عند رأس المريض وهي حائض في حد الموت فقال لا بأس
ان تمرضه فاذا خافوا عليه وقرب ذلك فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائكة تتأذى بذلك ودر باب حد حفر القبر واللحد والشق

وان رسول الله صلى الله عليه وسلم لحد له بدو روايت سهل استدلال نموده ودر حديث حد حفر قبر و لحد و شق نيز
بروايت او است ودر باب ثواب من مشى مع جنازة سه روايت فقط از او نقل كرده ودر روايات ديگر ايشان نيز ودر باب
الصلوة على المؤمنين والتكبير والدعاء سه روايت از وست و چند روايت از ديگران و ديگران هم كه كليني احتجاج
در مجلد فروع بروايت سهل مذكور استدلال ميكنند ودر مجلد اول كه از اصول است پيداست كه حال مجلد اول نيز
كه از آغاز تا انجام بروايت سهل مزين گرديده از انجمله است بسم الله كتاب كافي كه كتاب العقل است و در اول
كه اسناد حديث دوم اين است علي بن محمد عن سهل بن زياد ودر همين كتاب است بعد از ذكر حديث طويل
كه مصدر است بلفظ يا هشام علي بن محمد عن سهل بن زياد و بعد از يك صفحه كليني ميگويد علي بن محمد عن سهل بن زياد
باز دو حديث ديگر آورده واز انجمله است باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث عليه ودر آنهم روايت او است و
از انجمله است باب اصناف الناس كه آغاز ترجمه آن از حديث او است واز انجمله است باب بعد فقد
كه مشتمل است بر روايتش از علي بن اسباط واز انجمله است باب سؤال العالم وتذاكره كه حاوى است
بر روايت او از جعفر بن محمد الاشعري واز انجمله است باب النوادر كه روايت راوي مذكور از محمد
مسطور در آنست واز انجمله باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب كه متضمن
است روايت او ودر آن از احمد بن محمد واز انجمله است باب التقليد كه روايتش در آن موجود است
از ابراهيم بن محمد الهمداني واز انجمله باب النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه جل وتعالى كه روايات
او بيش از بيش در آن مرويست از احمد بن بشير برقي وابراهيم وغير او واز انجمله است باب معاني
الاسماء واشتقاقها كه در آن روايت او است از يعقوب بن يزيد هم ازين محبوب و بعضي از ابواب
فقط بر روايت او مقصور ساخته از علي بن اسباط از حسين بن زيد از درست بن منصور عمن حدثه
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ستة ليس للعباد فيها صنع في المعرفة والجهل والرضا و
الغضب والنوم واليقظة واگر همين عنوان تفصيلي كافي كليني امام الائمه قوم را بنظر در آري
تمام كتاب را بروايات سهل مملو و مشحون خواهي يافت كما لا يخفى و بعد ازين
كه حقيقت حال وصدق مقال بر تو هويدا شد احتمال اينكه روايات او از قبيل
تتابع واستشهاد وتقويت است يا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعيه يا موضع مخصوص
يا بطور ندرت وشذوذ است از هم پاشيد كاش علامتي براي معتمد وخلاف آن قرار ميداد نه
واين هم صورت نه بست وشيخ طوسي كه امام اعظم قوم مورد لوم است و
اغماز استبصار بر يونس عليه قدح كرده نه بر سهل ليس بر رفته مشكل تر شد و نيز

و در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده‌اند و ایضاً در باب
وجوب غسل میت و تماس میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که بروایت
سهل متعدد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب در روایات واله بر استحقاق
خلفای راشدین در رسالة العبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشته‌اند
و استی گواه بر آنست یعنی علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و حسب وجوه عیوب ایشان
عمر عزیز خود را صرف ساخته‌اند خالی از مناقب در روایات واله بر حقیت خلافت راشدین نیست و الحمد لله که این
مدعا بنوعی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و محمد کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از بیش جابجا بنیاد نهاده‌اند و آن
بینهم و بین ربه حجت شمرده‌اند و قیاس متاخرین مرجع گردانیده‌اند و لنعم ما قیل بیت لی فروعت محکم آن
فی اصول چه شرم باد ترا از خدا و هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل کرده
فرموده‌اند پس غایتها فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کیست از رفضه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان نیکی بدان
و بدی بیکان صرف کرده‌اند و مجلسی عموماً نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر بگردن شیخین مندرج می‌شود
و دیگران مثل تاویل را خصوصاً نوشته‌اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی که
از مانند رسالت و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده‌اند که صاف صاف زیر حدیث عاصم در اثبات بنیاد
میگویند که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم اینچنین که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب و مذهب ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
زعم‌شان اول معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده‌اند و از دائره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لا قرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مستطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این
هم لعنت و اعتبار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ائمه زیر قدح و جرح بگیرند امر لیست بس مشکل علاوه لازم می‌آید مشکل دیگر بالاتر از آن
که جرح و قدح ائمه را در پا گرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهاده‌اند و حسابی از آن
بر نداشتند و حال آنکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثالش

در باره سهل آنچه گفته شد بعد از آنست که رفضه نکیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند پس مفهم محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد یا تقیه و نفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
جاسوسی هم چنان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بران
دارد تا بطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال حمید العظیم اصفهانی و شیخ
سبزواری را بجهت الزمانی یاد ندارد که بد رجانسی او از راه حسد با ایشان چه اندیشیدند و چه کردند و
الا این امور نبودند اما نفاق پس تقیه دو رومی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
بطریق آن یکی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه [illegible] ثبت و آنفا با وصف
سوید بودنش از جواب الصحاح مذکور چنان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت به رنگی رنگین گردیده اند آدم بر جماعت اولیس دلیلی در نیجا بر عقیده خاتمه کور نیست تا بینیم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هواجس نفسانی رشک افزای
[illegible] ومخصوص بان توانا بود و چه خوش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که شکایتین
ومجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیه السلام داشت زیرا که وی دانست که لشکر
آنجناب بصحبت سرسری دیده بود دانسته موران ضعیف را پامال نتوانند کرد و روافض نتیجه
صحبت دایمی خاتم المرسلین صلعم را در صفا دیده اصحاب رض چنان اعتقاد کردند که ایشان جگرگوشگان پیغمبر خود را
بانواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه ازیجه متی فرو نگذاشتند و از نیجاست که ظرفا
در حد دو الاشیا بعین معنی اشاره کرده اند گفته نقل می کنم که الرافضی فواره لعنت که از وی میخیزد و برو
فرود اینهمه که در باره سهل شنیدی مبنی بر تقریبات دیگران بود اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند و بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تفصیل بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب ابولیست و در ثقه بودنش شبهه نیست
حالیا عبارتش بعد از ادنی تتبع ببین که مخوای او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مفترسین مذهب شیع ازان بر آوردم و لیکن
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جستم نظر نیامد امید از باری عز و جل چنان دارم
که مضمونیکه بیان کردم بدلالت قطعیه ازان بر آید پس صلاست عقلای عالم را که بعد ازین امید
استفاده رفضه بدان ناطق است برای مجتهد زیبا بود که در حق مجیبا بصیب چنین کلمات نویسد که دلالت بران
دارد که روایت عیون از چشم بصیرت ندیده و کورانه در صدد الزام بر آیده و بر لا تقربوا الصلوة کار بسته لیس
بالضاد فی نمود را ستی حکم نا نشد گذا یا او مصداق این امر ذمیمه هست یا مجتهد که کمالش نمیگذرد و که [illegible]

بعین اصول اربعه ملکه باقر مجلسی ایام سکّیزد و هم از متاخرین به روایاتش در اصول و فروع احتجاج
نموده و جابجا بروایتش استدلال نموده و بتجلیل [illegible] بودن او گواهی داده فکیف بروایتی که در باره مناقب
[illegible] حقیقی علی با عترت [illegible] القرشی و اخبار المهاجرین عن ابن عباس [illegible] الطبرسی فی تفسیره وارد شود و لیس [illegible]
[illegible] از بسیار دیگر این [illegible] نتوان گرفت [illegible] بسیار فحص [illegible] و الزام می شود که [illegible]
با همه امر دیگر بیشتر [illegible] جهت نظر چنین میگوید که بر متتبع لبیب مخفی نیست که علم [illegible]
[illegible] رجال ابن داود [illegible] نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر آنها است [illegible] ابن [illegible]
خصوصا جائیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه [illegible] واقع اند طعن در آنها [illegible] واضح [illegible]
بانچه محققین علمای امامیه در فن درایت و در شرح کتب احادیث تصریح بدان فرموده اند حاصل که
رجال مذکور [illegible] مشایخ عدول و ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر [illegible]
[illegible] که جرح و قدح [illegible] تفسیر [illegible] اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتی نیست که جرح مفسر [illegible] باشد
بانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه قوله [illegible] ورود روایات ضعیفه اخبار
قول مقبولیت روایات [illegible] ثابت شد که محدثین کتب معتبره خود را [illegible]
[illegible] روایات کنند در کتب خویش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب [illegible]
[illegible] صحیح و لایح است پس اگر [illegible] اصول چنین تصریحات [illegible] بدین [illegible]
[illegible] میکردند این تقریر صورتی [illegible] است و بعد از نصوص مذکوره و تصریحات مسطوره تقریر مجتهد قائل
[illegible] گوش بران [illegible] فکیف که دل بران [illegible] علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح مجتهد الزمانی
[illegible] مانند علمای [illegible] است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروده [illegible] در کتب ایشان [illegible]
یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بقبول نکرده اند و از اینجا است که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از [illegible]
تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر گفته مجتهد بدین
عنوان است پس استدلال مجتهد به حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم
استحقاق [illegible] خلفا ثلثه و هم احتجاج او باحادیث دیگر علما برای آن محامل درست نقل کرده [illegible] مطرود
نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق [illegible] قائم کرد
باشند که صحابه با اهل بیت [illegible] حقد و عداوت [illegible] داشتند و مخالف ایشان مثل شیعه [illegible] بوده
[illegible] عدم بیعت [illegible] چند بدعای شیعه [illegible] مستلزم نیست حالیا کجا ماند آنچه مجتهد در [illegible]
[illegible] تشنیعات [illegible] اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایات دیگران از اهل سنت [illegible]
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه از مسلم [illegible] می آرند این ترانه بر میدارند که [illegible]
مسلم به بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری رو بروی ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده [illegible]

بیز هندپس انهمه نیز زبانیها بحکم مجتهد جلیل خرافت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نمایند
و زیر زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم آمد

قوله و ثانیا الخ ٢ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکنند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفائی راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که هذا معارض است بآیات
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه از دست باید درین مقام آن روایات
تا بر هر یکی ازان روایات یک یک ساله بر سهاکرد آرم و بادله عقلیه و روایات موافق و مخالف ثابت
کنم که زنهار تقریبات علمای شیعه و دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات و جابجا در خرقات لبستن افترات هر طرف متکلمین رفضه رسوا میشوند و عقلا مسخرانه بسبب آنکه
هرگاه روایات متفق علیها در کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفضه چرا آن
همه موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تفضیح قلعی کنتوری هویدا گشت
فکیف که در کلینی اعور و بحار مجلسی روایات ائمه مسرود شود و ابواب واهیمی منعقد گردد باید که افادات
ائمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بر سر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
و لاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پاره آن از عیون و کافی و التنقی قرآن مجید موافقت دارد حیث ینطق
بانهم رضی الله عنهم و رضوا عنه و انهم اشداء علی الکفار رحماء بینهم و آنانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره در دوزخ نرود
وانه دیگران برابر احد باایشان نرسد و ایشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه اما حجیت اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید بمسارعت قدم نهاد
و بدلیلی آن اجماع را ثابت گردانید و الا لم (?) اگر مجتهد هم خود یک دلیل بر همین مرتب کند البته صد دلیل
از کتب رفضه بر خلاف آن مرتب توانم کرد و انیک گوی و میدان لیکن ازین مناقب که بروایات حضرات ائمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است عاقلی تجویز کند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلوب خود ساهیرین (?) توانند نمود ٢٥ **عجب** که دو الدائی حرمت و لبزلی (?) ظاهر گاه در روایتی ای (?)
باید که ازان سراغی بکمالش بهمین توانند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد یا حرام میگفت
شیخ آنجناب به تقلید جامعین بیاض ابراهیم خانی در صوارم باثبات رسانده و شیخ تمامی ائمه بران متفق
گردانده و شتر غمزه را با خرطات لبعیر فسوات الحمیر بقول اخباریین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
حماقت داده بر فعل الجلی پردازد و همچنین چون این مجتهدین عیاری از کتب اهل سنت ائمه بروایت
غیر موثقین و زنهینی بدست آرند که فلان امام مسح پا در وضو میکرد و آنحکم را مستلزم لوازم شیع تمامی ائمه

اثنا عشریه از رسالهٔ سیف مسلول چه است و عبارتش که در پایهای کاغذ نگاشته میشود وقت ضرورت بیرون
بیاید بعمل بیت بعید که اصلاً او را لازم رسد که مناقب عظیمه و مدایح جلیله در کتب دینی رفته برای حضرات شیخین
جلالت یقینی باهم بود اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوئیم که چون خود و سلطان
اولیا معتقد بر جهل و شنایع نسبت برای خلفا باشند و مناقب فرموده جا بجا خود و ایشان را اسمع و ابصر و جواد و اشجع
شمیده باشند و حضرت امام صادق که مثل شهید کربلا ممنوع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول الکافی
معتقد نزول آیات قرآنی در مدح مهاجرین که ائمه ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت منفصلاً چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره و تصور کرده اند فضلاً عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب و هو لو ان هذا الشیء عجاب
و انجا بر اعتقاد واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین که گوشواره عرش یا المشرفین به بعضا
و آمین حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نه بر معطله و امام صامت
هر گاه این هر دو جناب معتقد مدایح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای عین مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند تا ائمه صامته و آثار معطله چه نام توان برد
لیکن که در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح
کاینه هری که هر یکی ازین میبایست آمین بودند هرچه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هرچه یکی از ایشان اعتقاد نموده
همه نموده اند پس بالبداهة اجماع عترت بر این امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت معیت و آیت تمام
مومنیت شمرانیات حقه صادقه واله و اند دارین حیث بی شبهه و منفعت و سمع و بصر و جواد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بوده اند بر صحت این احادیث نقل کشمیری و زبده نشان میدهیم که حضرت ابو عبد الله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن
حدیث امیر المومنین و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله
عزوجل باز میگوئیم که حجت اگر دعوی اینمعنی که عترت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم احادیث دلالت
از دین بر مذهب کتب خویش میکنند با اهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب در روایات شمار بر اهل سنت حجت نتواند
بود زیرا مثال حجت با حادیث اینها نیست گفته بود که اگر مراد ازین احادیث حدیثی است که در کتب اهل سنت مروی است
مثل آنکه اصحاب است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت
خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول من اقرارهم لا انفسهم و اگر مراد آنست که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر سلب استحقاق خلفای راشدین ثابت است و هم به تقسیم احادیث لیس حاشا ثم حاشا بلکه
کتب جمهور مشحون اجماع ائمه اهل بیت ثابت شد بر مناقب جلیله خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفاً دلاحجة
الی الاعادة تا اینجا غرض هرچند میخواهم که جواب کلام مجتهد قمقام ابن موسی تمام در دو سه ورق بانجام رسانم
لیکن جدیات و حکایات سمرقند و تازه تری خبر دو آیه می دیدم مذهبش و بر وی جامع حکام بر خاک مذاقی نمود

اما دعوی اجماع علمای مذهب فرض بر امر مذکور پس هیچ جا نظر باینچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائل که شیخ المحققین دعوی اجماع در ان نموده و خود مخالفت ان فرموده و مقصود وش انست
این فصل انیست که نقیص بر کلامش عزه نشود و همچنین بر کلام سید ابن قوم یعنی شریف ثمانیتی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید ملتما چنین باست و امی بر حال مجتهد که نقیضا این فضلا هم نمی رسد چه جای آنکه در کتب قوم از اجماع نقل
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است علمای رفضه دعوی تواتر و بر ان
دارند که اخذ علم محصور بر سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب فن لذا که باعث اختلاف است منظور
نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب قیل و قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
دارند او شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز رئیس المنافقین در حضرت حیدر به او تطویل بر کشوده اند از ان امور
ممنوعه همچنین حلی و غیر او و اگر مراد نفاق ایشان است لاجرم مخالف خاتمه تجریه است که با ایمان واقعی ایشان حکم میرانند
وکفی الله المؤمنین القتال و اگر مراد اجماع انیست که علمای شیعه در ساب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصومی از ائمه هدا چگونه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
ایشان با حادیث عامه محدثین رفضه بر مدائح خلفا به ثبوت رسیده اما آنچه رکاکت ادعی شده و فلا بد علیها من اقامة
البرهان این اهمال سبب فرو مانگی او بر تصریح مجتهد مازندرانی در سه کتاب اعتقاد کنم پاینده سلمنا لیکن رکاکت الفاظ و
عقبا باشد هزاران حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر ندیده که شارحین کلینی مثل صاحب بیان شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بودند و از اهل لسان نتوانند بعدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و علم سال الت بدین سبب
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت و مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیدة در باب فدک تا بقیه عمر ملول
و با وصف الحاج شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابو تراب کما فی علل الشرائع ملال راسخ نفر ما ینده و بیت
الحزن سازند و شب و روز بگریه و زاری بپردازند و خلافت زهد و توکل و حسن و صبح در این امر بعمل آید جناب
امیر المومنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل اتحاد بیت الحزن و بعد از اتفاق این معامله
محجن باشد در بحار حق الیقین مبسوطاست باهم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل پیش گیرد آنچه گویم به چه بیرون زیی
مرا و فرزندان ترا اخذ اضامن است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین قوله و ثالثا الی آخره اقول
لا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد و ما کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما تشهد به التجرید و شرحه للحلی و نه در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و حجی کو
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا و این مذهب هم اگر چه مخالف ثقلین باشد کما بیناه فی العبارة العین مجملا و نیز
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بر غیر عموم شان بیان مناقب و محامد خلفاء و این مذهب مخالفتی نیست مگر
که بمفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیعه الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد و بیعه
کسی این بیعت کرده و نیز از جمع البیان و خلاصة المنهج و غیرهما ایمان صدیق و خلوص او ثابت خاید

و اهل این مذهب می‌گویند که این مجاهده و مناقشه بیش از آن نیست که ... اختیار کرده باشند الی غیر ذلک من الهذیانات
و چند تعلیقات این مذهب مثل مذهب خوارج و مانند آن منافقین که این بزرگان را مثل خویش می‌شمارند
شیعه و احادیث ائمه در کلینی هست و قد عرفت سابقا و لا خفا بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
که کتب مشهوره و مسانید پس کلام مجتهد بظاهر درست نمی‌شود و از این مقولات چنان می‌ماند که این بیچاره کتب
مذهب را هم ندیده و نشنوده با وصف اجتهاد و در علم طبابت هم یگانه روزگار می‌شمارد و العیاذ بالله کلم که این
مرتکب ... و فضیلت عثمان باشد چه محتمل است که آنجناب از راه السبب اما وی چنین فرموده باشند
این مرد ... است که ذی النورین قائم بدان شده و شیخین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغة
بجناب حضرت عثمان عرض نموده قد بلغت من صهره ما لم ینالا پس معلوم شد که شیخین بدین درجه نرسیده اند
که این منقبت واضح است که شیخین در حسن سیرت از وی افضل اند و لیکن از خبر مذکور لازم نمی‌آید مزید ثواب
از شیخین و ... البیان این است مرتبت ذی النورین بر شیخین بحیثیت مرتضوی اما وجهش
بر شیخین این سبب وی پس خبر ... می‌آید و ... که این حدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
ندارد لیکن حضرت را با اهل حق ... سازند چه حدیث رفضه بر ایشان حجت نیست آری برای استعمال مذهب شان
کار ... آید مگر یاد ندارید که آغاز این رساله ترانه مجتهد بنابر تشکیک حاشیه صاحب صوارم همین بود که اقرار عقلاء
بر ضرر خود مقبول است ... که ایراد حدیث عیون فقط برای الزام مجتهد بهر فنون است پس
از حدیث ... دلالت کند بر امری که فی الجمله منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود و آیا بحدیث برا
... نقل کرده ایم تا وی چنین بگوید مجتهد برای قرار خویش بگوید آری مذهب رفض بنابر خاک ...
آنکه ثابت گشت که اصحاب ثلاثه گوش و چشم و دل آنجناب بودند و این ضرر عظیم برای رفضه لئیم است
چه بکلی ... ایشان عیان شد حقیقت خلافت راشده همه خلفا و واجب المحبة بودن ایشان
الی الابد حکم کردن ... لازم که ایشان اجزای ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و چه ... المقام
... استدلال بر عصمت حضرت فاطمه رضی الله عنها بحدیث البضعة منی ...
بود و گر مقصود آن گفت که حدیث بر اصول رفضه عین تقیه مخالفت نیست بلکه منطبق است پس آنکه اصول
ایشان دلیل بر آن است که ... ظلم و حقوق مغصوب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمة الزهرا
عوض ... خدا تحریف قرآن در حق ... بگو امیر مومنان الی آخر ذلک آری ضرب ...
بر خلافت عثمان ... و مانند ایشان تصریح رفضه بوده و قد عرفت سابقا ... سید البلیا
و ... عن المرتضی ... است حضرت پیغمبر ... عثمان را ... خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود مر اصول شیعه
... حکم ... که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر و عیان است و مستغنی از بیان پس مقتضا استعمال حجج
... عموما مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم فضیلت ذی النورین بر شیخین پس جواب ...

انکه شاید مجتهد در دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نماید زیرا
در آن بمقتضای انجمیت همین ترتیب مذکور است که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولا گر این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ لفظی تصرفی نکنی بلکه جمیع
موافق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جای چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان برآیم از انجمله است لفظ نادیا لوح که بزبان
مفرح ساختم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و ناتمام و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طریقی لطیف از دفع
این اعتراض گفت که مجتهد در تحدیث چه الست و من در آیت سر گردانم که حضرت باری را چه افتاد
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند که تقدیم سمع
از ادنی با اعلی گوییم لانسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مربی خود گوش میکند نطق
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت ازو مسلوب است بخلاف صاحب بصر که هزاران از عمیان و حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر مبسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
جستجو نمی افتد اما دعوی انیمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت
الخ نیست دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء رض نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات اثنا عشریه
امامیه که در وضع قدح ائمه خلفاء و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلفاء ثلثه راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفاء ثلثه
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق رض افضل است با عمر رضی الله عنه یا از عثمان رض یا آنکه این
هرسه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و هرزه و بیهوده لب نباید کشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق رض را از کلینی دارد مفهوم این عبارت باعتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء رض حالت منتظره
باقی نماند از این الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود است نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و در اینجا این بحث نه مطمح نظر است
نه جای انفصال بر آن موقوف است و بعد از قصه حذف این عبارت نقل آورده ام چنانچه مجتهد
نقلش نگاشته که انیمعنی پی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکان ندارد واتمی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی علی من
انشاء الله تعالی و بعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الثقلین این کلام
بر زبان علم جاری گشته کلامی نیست که فوقیت ازان مقصود نیست یعنی گوش وچشم و دل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گشتن بدون ایمان کامل و تورع مفرط واختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین
استحقاق الخلافة الراشده و این کلام نیز بصدای بلند حکم میکند که حقیقت این بزرگان نه جماعت
کبری والبیت ایشان بخلافت راشده مقصود است به تفاضل بینهم تا افضلیت ایشان بر سائر
امت و بر ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر و نفاق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
ایشان خلافت پس ذکر مدایح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق درینجا کافی است و متنازع
اگر در تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت در نظر باشد و اگر هنوز مدعای من بخیال محجوب نیامده
بازی بمثالی روشن میکنم که حضرت سلمان وابوذر و مقداد و بر اعتراف لسانی رفضه نتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت و عادل و متقی بودند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول متیقن
الی واو سطه دا ولی فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات مناقب
ایشان برای الزام منکرین بجا بر ایشان آرد واگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد بر سلمان رض
وابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف تست بسبب آنکه معتقد افضلیت
سلمان هستی بالجمله مقبول الرؤیت که با مفضولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که محبت
ایشان گو گمان برده دو رنگی فرو مانده اکنون انصاف از وی میخواهم که خدا را است بگو که هیچ
گوش کدام یک را بریده دین شعر را من بخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد انکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بوده حاجی مزنیش لعل ابا ان قرار داده
و درین مقاله همین مضمون جا بجا میگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفاء را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بل محبت مدعی عربیت و اکابرش که دعوی قرب شان برای یزید در زبان
حضرت رسالت مآب وارد کما فی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را ذا نامه خلاعه بالاتری از ین
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی و بر فرض محال افضلیت ثلاثه چگونه قادح مدعا تواند بود و سخن در الا انحصار
اینکه با پارزونشته است چنین منقول است که اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت الغرض
این هفوات و یاوه درای حدیث حضرت رسالت پناهی اگر راوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلاست مطروح گردانیدن خبر خوارج و نواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله ازان شرمنده و منشور نمد ولیکن مجتهدین رفضه زنهار ندامت نمی برند واگر شواهد قراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

قوم موعود بوم باجست بکار تیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم موجود است وتفاسیر شیخ طوسی ...
واول دلیل بر آنست که عوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی ندا می‌آن گوشت بهر دمی و گوشت بهر ساید گان
بزرگان او صاف حمیده و اخلاق برگزیده و مثل حضرات انبیا علیهم السلام داشتند و تفاسیر معتمده شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم باین معنی می‌نماید که خلفا بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
پس چگونه تصور کنیم که عزیز قلب مثل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشند و نسخه سلیم که بحضور آن از اصول
مذهب کتابی نیست چنانچه در بحار و دیگر اسفار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت رفیع
و مرتبه بس منیع برای اصحاب ثلثه مقرر بود و بس گوشت و چشم و قلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح و قدح تواند شد بلکه موعود به گذشت و اگر تقیه را از اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار میدهد و ائمه خود را کا مرت الیه الاشارة و بیانه اعتبار میدهند و معاملات تقیه
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج این همین است که اجناب اصحاب را با انواع مدایح
و صنوف مناقب بستایند و به ثنای ایشان رطب اللسان و عذب البیان باشند چه مدار تقیه
بر خوشامد و مداهنه می‌باشد و بهم خوف را در آن دخل تمام است بلکه می‌باید که برای دیگران هم تقیه
را می‌گذارند خصوص عداوت خصوص اصحاب ثلثه و چون معامله بر عکس رود قطعا و یقینا تقیه منتفی
شود لیکن با هر چه ازین جنس از کتب طائفه بهر سند قیشی العهد و رخواید بود فان النقل لیفید شیئا
اذ هر چه مخالفت آن بر آمد از دو ضعیفین و جاعلین بر آرند عقلا انکه صولت و شجاعت دیگران شاید
مذهب خوف مرتش بود و باشد لاحول ولا قوة الا بالله با جمله هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم در دو یافت لاجرم حجت شیعه مخلصین بر منافقین تمام شد فردا روبروی
خالق ارض و سما باشم و گریبان طائفه را و بلا درین است غیر ازین مجانین کسی نتواند بود که رحمهم
ذوالجبین اعتقاد کنند و بناء دین و ایمان را کنند معاذ الله من ذلک **قوله**
ربنا الی اخره **اقول** این افاده نازه قابل آن نیست که در رد آن بحث مبدید رود و چه مشتمل
قلیل هم به ترتیب مقدمات لفکر تازه پدید آید بلکه احادیث صدیقی که مجتهد در وجه ساده تو
بیان نموده و در جوابش کاسفی و وافی است شرح این محل آنکه چگونه عقل تجویز
کند و چه سان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم داو بار شان بار جا
توی از رخصت و محاربات نکو می بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص و عدم
افتراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة ما بین عینی وان من عادی عمار اعدا
الله من ینقص عمارا ینقصه الله ومن سبه سبه الله و این حدیث و قتی صدور یافت

درباب آنکه بیان خالد و مثله کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برد کما فی صحیح
البخاری و فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر و آنچه بران درباره حذیفه و غیر او از مقبولین لسانی وارد آمده تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و مبادرتش بر
جهاد روایت نکرده الاثم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین
از نفاق و الناس علی الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اربط جاش غیر خائف و لا فاحش و این حدیث قطع نظر
از آنکه در صحاح کشی و مصنفات ثمانیه است باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه و سنی باستفاضه بهمین گشته
بمعنی بحثی نمانده که در کتب محاورات و غرایب احادیث این لفظ آمده و نهایه بوده که ربط الجاش یا رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و قرار ثبات کرده بوده باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه از آن مشهور که گریز عظیم حضرت رسول کریم در آن رسیده و کفار در حق
سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موقعی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام
عن تلبیع المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و بذره عبارتها بعد تصنیف علماء الزغفه و جرحهم لسلمان اما حال
بعضی دیگر بر اصول موضوعه سنی پس از آنکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل الشرایع باسناد خود از
حضرت ابوعبدالله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنابر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبته التی اشرت الیها فی الدیباجه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثناعشریه
از مقبولین شمرده شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بطامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از نیکه حال حواریین خاتم
پیغمبران در ان مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات شیعین آنها را مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکدو کس
که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب بکمال التذکره در زمره مخلصین اهل بیت بشمار آیند باشند
در حق ایشان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
و دیگر مقبولین لسانی از جاهای بسیار ثابت است مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدست
دشمنان گذاشتند و راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم است
و نیز گریختن بود خصوصا صدیق که کوه ثبات بود یا للعجب میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
است بیشمار که از کتاب بحار و کشی و غیرهما کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

راه ارتداد آنچنان پیمود که حضرت امیر را هم قریب بود و وقت خلافت مرتضوی بعد بیست و پنج سال که بسبب
حصول مقاصد صورت بست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم ضد در حدیث مذکور در حق
او مخالف خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین مجتنب
نفس و حق پروری نه پرداختند و براه فریب دادن قدم نه نهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه با انبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد ما بین السماء و الارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت ضمیمه آن گردد و با همه
عجب از مجتهد که استبعاد شدید کرد بدیدن این حدیث نجی نه نمود از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هر جا که باشد او نفس منست و نیز منی و روح من چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا بر زعم مفترین ز فدک
تورق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم اسی اخر نما یا نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح اطهر مورد این کلمات تواند
بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و انی لذلک
فکیف که محققین شیعه مثل طبرسی و ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای
راشدین رض قدوت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الساجدین ع میرسانیدند کما سبق نقله
فی المجلد الاول با اینهمه چون علمای رفضه همیشه باین نوع احادیث فضایل مرتضوی ثابت میگویند
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین رض او مرضی زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که در آن قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
مراد از این حقیقت کلام است پس اسائت ادب چه معنی دارد **قوله** خامسا الخ **اقول** در
داین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد و هم بحیدون مسموع است لیکن چون مستلزم
که حدیث و کاه می و لحاسه لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر مقام التحیر مغتنم که غسل لکم
ذلک مردود و ممنوع است که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و سمع
و بصر و فواد را گاهی جدا نمیکند بلکه بجدائی این اعضا کامل شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود کما
لا یخفی و جاییکه تشبیه بروح است آیا احتمال حیثیت مسئولیت متطرق نمیتواند شد که بدار حلیه سوال
مقارن بدن بروح است هر چند اهل سنت هر جا اسناد صدقنا گفتند لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دگر میگوییم که مجتهد را باید از این بادگی احتراز کردن چنان نشود گویند کفش خود بر سر خود چه
بعد احتمال اضافت بادنی ملابست و بمقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود فکیف که مثال مجمل
مفید مالک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خذ طرفاک و قیسکه با زمانی شود از پشت حمال یعنی قریب باشد

این بر اهل سنت برای اثبات خلافت مذکور بکار می آید کالعنکبوت مثل خیط سلیم ما تصریح آنست که استحباب امام
حسین شاید محال است پس جواب این آنکه این تقریر برای تمامی رد افضح بال و نکال است که مقصود سلطان کربلا
ایشان دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کما عرفت مجملا و سوف تعرف مفصلا انشاء الله تعالی این
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بحسن آن پی ببرند و حدیث
بر صدق منشور شود که ع هو المسک ما کررته یتضوع والمنة لله تقدس که در آنچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید مبنی که از حدیث روز
اول بیرون قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از انجا که مرتبه مذکوره بنص
اصحاب و ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از ضمیمه اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث گو
محل استعجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکوره را در ذوات همای اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخت زیاده از سابق هر چون نگرانی جناب
بر تقریر حصر مسئولیت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی آن
من به پیره شود و از ولایت کلی چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله هیچ مجتهد را
قوی در جهان نباشد که با وجود عموم سخن حصر مسئولیت اعجاز کند معهذا لک عجیب است از تعجب چه استعجاب وقتی لازم
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آید و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسین شب و روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
در حدیث چه گنجایش دارد آری تعجب در مناقب خلفا بر طعن فریقین خواهد بود پس آن را بعقل و نقل موضوع
باید دانست و حال نسخه سلیم از مجلسی و تصانیف بحار و ذکر علما هویدا است که بتوجه حسنین صورت تالیفی گرفته و
هر کسی از ائمه صدق سلیم در زبان داشته پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا نقص
مداح ایشان انس گیرند ولیکن رفضه مساعی امام حسین را بجوی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لو انفقت ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم اکنون سلسله امید منقطع شد فمن يهديه من بعد
الله افلا تذكرون فلله الحمد که درینجا هم سر یار را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن و فتحی فراز
مسترشدین برافروختم و هرگاه بهمین جمله احاطه گردیدی پس بدانکه درینجا امری دیگرست که تعرض بدان ضرور
و سرسری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
ازدستانی بجمع خیالات ظلمانی بی ادب درباره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغلطه بیخواسته
در ورطه گرداب امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت ازدستانی اینست که احادیث سمع و بصر با آنکه فرماید

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می توان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم او تشخیص کند گفته اند که خدمه و عیبه پیغمبر را اعضا اند که یکی کار
از وی می آمد یکی شغل زبان عمر بلکه تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که بیک رایش موافق رای رسول بود و دریک جنگ گاه باخر رسانید که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد این را سمع و آن را البصر یا بعکس گفتن هیچ مناسبت ندارد بلکه
مراد از چشم چشم آعور و از گوش گوش کر دیگجا می دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر
خود را یا استاد شاگرد خود را یا عاشق معشوق محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط غلیظ بجا
نساد و ابابکر پیر مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بغیر سنگها
خورست در نمی سنجد که صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی عفا الله عنه و اولاد و امیننا
بر اصول رفضه هرگاه شیخین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدست آمد و از اصناف هم
صاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالادست بهمین و بسیار شریف می نشستند بعد چگونه توانند بود بلکه
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول اطهر چگونه توانند شد و باوصف
دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المفاندین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات است صلاح دید مرتضوی بعد از قصه افک آن بود که بنده از پای صدیقه بر دارند و زن دیگر
بالعقد آرند و طلحه و زبیر و امثال شان از مقربین را که اراده جدائی مصمم کرده اند و مورد قتل مشهور اند یعنی
و عدم شان برابر است کجیل باید ساختن و فلانی را چرا مقرب ساخته اند و فلانی را چرا نگاه داشته اند پس چنین
معترض را باید عقلای رفضه نفس ناطقه توانند بود و کیف تشخیصی که دل بر مخالفت متن منوبه نهند و قسم بر آن خوردن
و آیت اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اہل بیت دانستی و نیز مرتبه مخالفت
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمجرد منصب رسالت خود را آشکار فرماید و ندای یٰاَیُّهَا
الْکٰفِرُوْنَ لَآ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید تمام
بر آن بخیال کسی نگذرد و بدین سوره مدلل گرداند و لکم دینکم ولی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافران بر زبان
راند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تا هم در ایام
و خلافت خود تا بست و پنج سال تقریبا بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب وزارت یا شریک خلافت و ریاست
سیاست خود هم راه تقیه بسیار دغلا گفتم تا وقت وفات کفر دارند و را اظهار فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بر آن گواه باشد و طایفه ها گشته تا امروز بهمین مفتریات معتقد شوند و باوصف انبیا از قبیل
آغاز اسلام و حیات ابوطالب کما فی الکلینی و سیجیء عنقریب ان شاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بند و تهمت فاحشه معاذ الله با سبحانه چنانچه

رسول الله را بعد ازین کرة الا بیست کوتهی کند و باشند چنین زخم در پرده کشیده و دامن از چون و چرا فرا چیده حضرت صلی الله
علیه وسلم هم در قصه ذات مشهور آید و قصه تدارک آن هم فرماید و برای مردم که تهمت نهاده اند صدور وحی بسازد و به تنبیه و
تعریب شان چنانچه باید پردازد و تحت عدم تمکن خود از که تهمت گزیده و جناب امیر باشند تخالفین بجا نه بگم بزید و نعوذ
بالله ازین سلک مقتضے سلب مدارج مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا بد شیر بیکه ازین کدورتها پاک باشد قبائل حق با تبارک
ایقان در انتجاد و عن الحق عنکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضلاء خوارزم فرمان روائی دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز نمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
جناب امیر که نوانده بود زیرا که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی به ده سال
رسیده بود و نفس ناطقه گردیده بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند والبته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الحمد
لله بجمهور حنابله او نیمار حدیثی ازین باب در باره حضرت مرتضی صحیح نخواهد بود ولقد صدق الله تعالی و من اظلم
ممن ذکر بایات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون و حیرانم که اگر این مجنون تصویر مقدس
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار زبانی حضرت فاطمه کشیده که لغات غریبه در تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و تشکیل
جناب باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و عمل شیخ المشایخ را نقش نصب العین گردانید یا نه که اضلاع شکم
مبارک بجا بیچ منتج بود که از بیانی هزار باب علم کشود چنانچه می آید ان شاء الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون کرم تر آنکه جناب مجتهد را که رسولاتی
با وجه ماردن و ماسون اهست میخوانند که با تمامی قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش را به بینند
و مثل تواضع را با دمنیفه یا بینند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وجود تسویف دائمی با ستخلاف در خصوص واقعه عمر
از نبود ندای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که ابوبکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
انسان مقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حتی یلج الجمل فی سم الخیاط است بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگر داوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد و لطایفه امامیه پرداخته و انحصار آنهین
دانسته اند تا شاید معنی دیگر این استعاره مستور بماند و این مخدره رعب از کثرت مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بعد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تحقق و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی عجیب بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بنزد او فرمود که هیچ دانی که اخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه کجاست کنیز بدو دو ران بکشاد و گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا قوله
سنادیشل الحاقل احوال اعظم کوفی را اگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد به تحفه که مولف قدس سره العزیز
در مطاعن جناب صدیقه بسیار ایراد کرده تحریص نمودن عائشه بر قتل عثمان و اقتلوا نعثلا گفتن همه از مفتریات این قوم
بر عایر عجم کوفی و ساحی است و این جماعه کذابان مشهوراند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است بخلاف الصافی است که در حق عائشه صدیقه رضی الله عنها وجه تهمت به مولا سید صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان
برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق
صاحب تحفه نهند و تصحیح سند القول خویش بکمال حزم ملحوظ دارند اما حال و فقراخیره روضة الاحباب پس در مجلدات
بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمای اعتبار انشاید و محض بطور مورخان و نشیا لست و محققین طرفین
در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین ست چنانچه تقی مجلسی در لوامع و مانند آن
باین امثال تضعیف کرده ازین بعد بترتیب این قیاس و شن مجتهد را روسیاه پیش آمد یعنی هر چند جناب مصطفوی برای
حضرت تام تصوئی لحکم لحمی و دیگر لحمی الی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون
جناب سیده رضی الله عنها توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک امور جبه از حجرت
وا عانت بضعه طاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات فضه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات
مذهب دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه مید ان
این لعن و تبرا ابجدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم نیست که از صحبت او
پرهیزند ورنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان ست فنحن لا نتوقف فی شان
المجتهد و احترابه و قایه و اجابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیر با وصف
علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان حسینی
از ان کتاب و وصیت فاطمی در دل لی ایشان پرتو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد بعصمتش از روز
نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند والحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین
قوم معد دلوهم را بشکنجه ادله الزامیه میکشیم و هم سرهای خوارج ملاعین و نواصب مارقین مدعین ولای اهل بیت
طاهرین بمقامع حیدریه میشکنم و روبروی هر یکی بخاتمه آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یقینا از وسواس
ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتا والتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
ع شکر کردن کی توانم در خور نعماهای تو ٭ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو ٭ یعنی رئیس المنافقین
اعتراف فرموده اند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که
حمقا آنرا بی سود میدانستند رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح جمیله خلفا و فضایل جلیله
ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قرآن مجید و حدیث شریف
خواهد بود و هو المقصود **قوله** لیکن حاشا الخ **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارتی
از کتب متقدمین امامیه کافی ست از انجمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات
احکام القرآن و از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیة که امامیه
تقیه را بر انبیا تجویز نمی کنند و جائی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با امامیه غلط است

و درینجا مستقیم نمیشود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهی و ازانجا که این حصر حصر حقیقی نیست و الا لازم آید که نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیه درست نباشد و آن بالبداهة خلاف مذهب و دین ایشان است پس درینجا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام یعنی نه برای انبیا و لهذا زین اگر تقیه را برای انبیا جایز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد شد چنانچه از رسائل مجتهد غیبدار و واضح و لایح میشود و مخذول در کتب مطبوعه جالسی تصریح است برین معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن جناب قدوه ما سلکو هم از ان قبیل است که گفته اند بیت پراگنده گوی حدیثم شنید * چه خیر جنبت گفتن طریقی ندید * بسم از نجس ثویی در دو درج گیرد که ناگاه فریاد خیزد ز درد **قوله** و قد مر بعضها الی آخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ما عرف ما به النزاع فی هذه المسئلة و بالجملة قد ظهر جواب هذه الهفوات بحیث لا مجال للمجادلین و ما بقی لهم حیلة و لا مکیدة کما هو دأب المنافقین فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** و نزدیک بیانات الخ **اقول** ناظرین متحیر میشوند که ضمیر لیسلامه یکجا راجع ست و واقعه چیست این ست حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزمان من در چاره موجه حیرتم که این عبارات را در مابه النزاع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن و خود را مثل منافقین گردانیدن لازم نیاید زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین وقتها جهاد نکردند با کفار قریش در مکه معظمه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتمده ثابت نموده ام که حکم جهاد بعد از ان فرود آمده که هجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا که کذب لازم آمده اختیار طور کفار و فجار چنانچه شیعه بحضرات ائمه اطهار نسبت میکنند و هر چه من برین قوم وارد میکنم که تعلق باین باب دارد بعد ازین و در احکام جهاد بیدستای در ازست اما آنچه گفته که فاضل مجیب آل الخ و من جوابش میگنمان هویدا شد که نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکه درینجا شق ثالث ست یعنی دارد نشدن حکم جهاد بر مذهب فریقین لیس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخاطب و قتیکه ایذای پیغمبران و صحابه الزام نمایند مگر از وندر باستخفاف پیش آمده و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند که چنانچه ترک جهاد در بره و نفس مقدس خود بجهت مذکور ست ترک جهاد بجهت صدیق یار غار همین امر مسطور است حالانکه مستلزم وقوع بود تقیه بلی اگر حضرت همراه قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیه میشد ترفته آنکه بارها ایذا میکشند و بخیال نمی آرد که کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و بستر شریف خود را بعلی سپرده پس چنان صدمات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوستان سیاه شد در انجا تمام رفضه همین ست که اگر حکم جهاد می بود شیر یزدان گویا در رنگ گوسفندان می افتاد همین بداست آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صدیق اگر گوسفعی که ازین جا ثنا میها که از صدیق بروایات مورخین فریقین بعد

پرده ناموس روافض بدرد و گوید که حقیقةً این کفش کاری بر روی هفوات رفضه بود و الا کافران امثال خود را
چگونه زیر ضرب شلاق میگرفتند و لقد صدق الله تعالی وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و از اینجا
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برچیدند چون میدانستند
که در دعوت دینی بجای من است و از جهت او صنادید قریش رو براه مستقیم نهاده اند و کافران در سر
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من است همچنان دشمنی ایشان با صدیق
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکه نگذاشتند و حال مکر و بدعت رفضه بدان حد رسید
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و برانهم اعتراف دارند که ایمان
بوحدت ازادی بود بدون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و لیک بلکه میدانست که تصدیق کذائی برای
ریاست خیلی بکار خواهد آمد پس هیچ چون و چرا در دعوی رسالت نکرد و هم بر جفاکشی سابق الاقدام گشت قال امام الرفضة

و نظام السحرة من یسمی عندنا شیخ المغفلین بل کان اسلامه لطمع الریاسة والخلافة کما شهور انه رای فی المنام فاخبره بحیرا

و سال عن تعبیره فعبر البحیرا بالریاسة ثم قال یا ابابکر ان هذه الریاسة متوقفة علی بعثة و متابعة فوقع الطمع فی قلبه در کتب
تا علم مقلد ابا طالب دلیل واستدعا معجزه و صاحب ثبات الحق این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر بیعت
و دعوی نبوت خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابوبکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هرچه از اطاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود و تر دار یاب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران ترتب
یافت و اینکه گفتم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح در انجمن موجود است که ابوبکر رض او را از آغاز دعوت
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که هر او را دروغگو پنداشتند بالجمله اکابر اهل نفاق در انچه از ساحری امت و منجمین
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجالی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از آن مردم در آن
مقام بر متطرق است بلکه بسبب قرابت و صلت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذالله نزد عقل محال نیست که حضرت
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذالله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه بر کرسی خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان را برای
روز بود و این خرافت هذیان گوئی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام علیهم آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که هر یک حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق رض را بطالت جبل بیت فیروز مجوسی کشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی بجهت المال شورانیدند

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ علی از قصه بران گواهی داده‌اند و امر اول در
جلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جا بجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین سبب ترک هدم بیت السلاح **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که ترک هدم کوچه
با باب انتزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی از ارتکاب آن کرده‌اند
کجا مناقب اهل مروت و مساوی منافقین و آنگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
و فلانکس چشم من است و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب در و غی صلاحی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات است
فکیف که در قرآن مجید جا بجا وارد شده و لا تطع الکافرین والمنافقین و جا بجا وصف امر جهاد و نسابی و سختی
بنسبت ایشان ضمیمه گردیده واغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مر دیگر و که
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طائفه بی عقل و دین و آنهم بتفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء علیهم السلام قادح است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین صلعم و ازینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از بزرگان سرور عالم فخر جمیع بنی آدم علیه السلام عیاذا بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه بتالیفش و نگارش علامه
نشده واضح است که حضرت خاتم النبیین صلعم بجهت خوف تسلط فاروق رض وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نقصان و عیبی که از کجا در طریق ما ثابت است جواز
امکان صدور کفر از انبیاء علیهم السلام بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش بنگ میداند که ازین امور صدور باب الانتزاع بار بار
حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن عدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه رض را خبر داده بود و طلب خلیفه ثانی رض بسبب کمال احتیاط محتاج بود و تا از حذیفه استفسار نمود پس انکه نه تخصیص مذکور
دلالت بر باب الانتزاع دارد و نه از سوال کردن حضرت فاروق رض میرسد آنا اول پس در احادیث مصرح است که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور یکه تعلق دارند
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرهیز نمایم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقا او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین صلعم و گروه منافقین چون قصه کشتن شتر
داو باواز بلند قرآن خواندن تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب بهر رنگ تعقیبا بودن کجا لازم می‌آمد
که کلام در آن میرود بلکه ازان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش مدح ایشان بوده اند و این **تخصیص** بجهت آن بود که

استبعاد و تشویق کسی را از تلاوت مناسبت باخفی نبیند و ابواب مسائل این فن و کاری با طبع والی بر نبندد و
تحقیقات را بار در و عنگوی چه دور عربی چه مناسبت دبانوی مقدس جبرئیل را با فرط وهم قبیل چه مشابهت
از این تخصیص کم در حیات القلوب هم مروی ست در التسنیم که حضرت صلی الله علیه وسلم اظهار اسامی ایشان نمی ساختند
و عقلا و نقلا مستبعد ست که بر خلاف قرآن و حدیث خود صحیح منافقین بر زبان آرند و قتنا سماء احرم که آل محمد
ممدوحین که بعضی را اعضای مبارکش بودند به ثبوت رسید و تهمت نفاق وغیره بر اهل گردید ثانیا تحقیق
خلیفه ثانی بر صحت روایت مذکور که رفضه بعد ذکر آن بر این می نمایند و آنرا ابر بر از و دلیل می تحقیق به سبب عبارت
ابو حامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه تحاشی کرده و به تصریح آنجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب روایات و
غرائب خرافات متعصبین لیام است بلکه اگر فرض محالی که حذیفه نفاق را نسبت بفاروق کرد باز هم قصه تعالی
این قیل و قال نبود زیراکه از کتب معتبره شان ثابت است که عمر در هزاران مناقب و مدائح اهل بیت رسول است
و کشنده منافقین و نامش فاروق میانه اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حذیفه بایشان شده نفی نفاق
و هنوز رفضه غبار را از زمین تا عرش برین رسانند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشنو قیل لحذیفة
لا تزال تتکلم بکلام لا تسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر وکنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه وعلمت ان الخیر لا یسبقنی وقال مرة فعلمت ان من
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر وفی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا وکذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال وکنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا وکذا فلما رآنی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم وکان حذیفة
ایضا قد خص بعلم المنافقین وافرد بمعرفة علم النفاق واسبابه ودقائق الفتن فکان عمر وعثمان واکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة والخاصة وکان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی ولا یخبر باسمائهم وکان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بی شیئا من النفاق فبرأه من ذلک وکان عمر اذا دعی الی جنازة فنظر فان حضر حذیفة
صلی علیها والا ترک وکان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باقر مجلسی بجارو جان
بیاض بلی سواد و کشمیری نقال که مجتهد فانی از مقلدین اوست تا به تقیر چه جانی مجتهد الزمانی چه رسد حل شد عبارت
در رد باب چهارم این است مگر آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت داشته باشد
قدح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیانش آنست که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفة یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فهل تری علی شیئا من آثار
النفاق وفی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین وفی روایة فقال حذیفة
لا یجوز لی ولا افشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بود عمر که سوال میکرد حذیفه را و میگفت تو صاحب

بر حذیفه حال و نام منافقین را یعنی بعض چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی باشمرده است مر او را
منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه جایز نیست مرا که افشای سر رسول خدا صلعم بکنم پس سکوت حذیفه در روایتی
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در بعید بودن حال
فاروق نزد حذیفه از ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی الفاظ الشریفه
بالجمله جای حیرت است که نفی حذیفه نفاق فاروق می شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بداهت عقل
مبتذل شده آنکه عبارت منقوله تشمیری را نپذیریم از منصوص عدم افشا و سکوت چگونه بر ابر تواند بود چه نص
بالبداهت متقدم است و اگر بفرض محال که شریک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال لیس محمل آن
نزد من حذیفه چنین خطور کرد که بر تقدیر تحاشی دیگران را جرأت سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی از آن جهت که اثری از
نفاق در فاروق گشته منافقین بود معاذ الله و هرگاه قائلین چنین باشند وای حال کسانی که غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر نکرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم و گمان مبرکه امر کتمان دلیل
نفاق است زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد در اینجا کیدی دیگر است چگونه از حل آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه تشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
و جلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه و قد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
پسر عمر پس آمد حذیفه تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله بن عمر تبسم نمود و حذیفه
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگ ریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
از نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بودند پس توبه کردند پس خدا تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی بالجمله اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا در این روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع نمودم
و زنهار لفظ مذکور در هیچ یکی از آن نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفاکار و مفسدین زنگار گوش بکلام اهل الاتمام
بحول و قوت الهی گوش کشان تشنج لیل از آن می مکشیم و آن اینکه مفصل قرآن وای ملک جعفری در کتاب معلوم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فرزندش ... و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله مطلق
می آرد و قبیله ابن عمر می نگارد فبئس المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری طهر من المجالس ان الکشمیری یعنی
بالتسری اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال از بنا بر استقرار رجال
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبد الله مطلق گرداند مصداقش عبد الله بن مسعود را میدانند چنانچه علما
شروح بخاری بر آن گواه است مع قطع النظر انه لا مشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاهم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن از ابن عمر کرم
درباره او میرود بلندتر است شیخ محقق در تحفة الرجال میفرماید آنچه محصلش اینست که ابن مسعود رض از سابقین و
و اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر رض و
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب وی را از خواص خود گردانیده یا آنکه صاحب سر حضرت شد و مسواک
و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و مابعد آن از مشاهد متفرقه
و نماز گذارد بهر دو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت لها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخره طرفه آنکه نقال فهمیده که حذیفه رض بر فاروق رض طعن نموده و کسی را در قواعد دو
فریقین که حذیفه رض از سابقین اولین است از مهاجرین و انصار محمود حین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادح بر آن بنا شود و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت انداز و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین بزبان رسول یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه و
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هر چه حذیفه رض درین حمله محمل گفت فقط
لائق تصدیق است و نیز به فاروق رض و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه ابن سیاه و حال حدیث را این فهم و خیال در نگیرد مقصود حذیفه رض تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از قوم منافقین
از اهل صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند و نه مناظر نتواند گفت که اینهم لازم نمی آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی ع و هارون ع مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق بالقرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغ
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا رض از اصول اهل وفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین رض مراد صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین رض باشند حمل رجوع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز حاکم قبول توبه منافقین و مرتدین آن
در وقت مذکور مشکل است بخلاف اینحکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود رض و ابن عمر رض بنا بر مزعوم او اگر

سلمت واله سلم که بپزیرد امت مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی چه بارون عه واگر این لفقدار برقع
جملغ بر فض کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المومنین بود که اتقی التساییف و غیره
متو عیبی را در مجالس نه از کان شمرده پس او را چه افتاد که بلا ضرورت پرده تقیه درید و لاعن تسمی تبر الکان
بر بالیقین رسیده و مطابق اعتقاد به صدوق تارک صلوة متعمداً گردید و جناب امام الائمه در عین خلافت
بود او را تقیه میکرد و به او در وقتیکه عبد الله مسعود بر خاست و مردم حلقه متفرق شدند و بر او اسود که او را از طلب بود
بسوراخ تقیه خزیده و توبا امر دم که بغضار معتقد تمکلم اثبات نکرده بود و نه ظاهر نمود و بر خدا تهمت دروغ بست که ذات
علیم حیایم را از تهمت کشمیری نقال هم هویدا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس
شنی نصف صحت علی الاسد و بلت عن النقاد کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث و اهل سنت همان قدر صحیح است
که بیش همه ایشان اعتذ گویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح
پس بهر تقدیر گرید پایبست بگردانید علاوه اگر او فی تتبع در تصانیف مجلسی غیره کلینی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که تشکیک برغضه و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
گرد و نه دیگران روایات که فریقین بران متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بود بایستی که
عبد الله میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیا دمی ازین وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بمسلک آن اربعین منسلک گشتی که یا از دایره ایمان بیرون نهادند
و امام بلا فصل را غریب دانستند آن بیچاره بر تو و حریفان تو بر لا لعنت کرد و از کلام تو نفاق تو یا جمعی از شیعه ثابت بود
رسید و این تقریرا لمرا علی نفسه حجه عند العقلاء جاه دعوی تو بر فان ما کلمه انت تحاملا باید جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را از جنابان که دالی و ستم برکند نفاق فاروق تغییر نشود فکیف ابن عمر و ابن ایقر اکمر از آن است که علمای قوم از مسلم
نقل کرده اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود در از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان بخلاف عتبره یا اولی الابصار
مست حال متحرکات کشمیری نقال که مجتهد باضی و استقبال بعد از کامه بسی و در کتب خویش تبرج زنی و دریده
دهنی مشغول گشته بر که خواهد از یاران میرزا کاظم علی صاحب که دربن نزدیکی رحلت اقامت از منجبان بربستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین هم نیست که تقدم و تاخر منها از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول وسیوم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیحه با ثبات رسانیده ام بر روایات ائمه ناطقین
رضا میشن بواسطه اسنان کلینی که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که اند بوده و سیهن بران آدرده که بعض اسم بهام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا بایستی
زنفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات و درینجا استفسار میکنیم که اگر کسی خود را امر بد خوف از دقایق نفاق
مسابق هم شمارد و از بعاد خویش حسابی بر نداری و با خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر را بخود
نسبت کند یا بجهت خوف از اجابیه پرسد که در اخلاق من یا الا منی عیب که چیزی از آثار نفاق می نگرید این امور

دلیل بر وجود منکرات و نفاق میشود بنا بر اول تقدس حضرت مرتضوی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند که تا
روزها هم روزه میگرفتند و مسکین و یتیم و اسیر را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم قبول حضرت
عبادات می ترسیدند و اعمال خود را بجوی نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی و المنتهی و غیر آن فسق و فجور معاذ الله
از دشمنان حضرت سید الساجدین یعنی امام زین العابدین به ثبوت رسید بسبب آنکه مخمس بعض ادعیه صحیفه کامل قبل ازین
گذشت رسانیدم اکنون باید بعبارت مقدس مشهور شدن تعقیب داستان و بیان استحوذ علی احد وکل الذی استعمل
لغوایتی فانظرته واستمهلك الى يوم الدين لاضلالي فامهلته فاغوانی وقد هربت اليك من صغائر ذنوب موبقة وكبائر
مردية حتى اذا فارقت معصيتك واستوجبت بسوء سعيي سخطك فتل عنی عذار غدره وتلقاني بكلمة كفره وتولى البراءة
وادبر موليا عني فاصحرني لغضبك فريدا واخرجني الى فناء نقمتك طريدا لاشفيع لي اليك ولا خفير يؤمنني عليك ولا
يحجبني عنك ولا ملاذ الجأ اليه منك وليست اتوسل اليك بفضل نا . فلم مع كثرة ما غفلت من لطائف فرحمتك
من مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها وکبائر ذنوب اجترحتها حال التفرقة میان اینهم واضح شد پس حق تعالی
همانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر مرید علیه
گفته که اتفاق کرده اند برآنکه ذو الوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است این از جمله آنست
و مرویست که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرد و حذیفه بر وی نماز نگذارد و عمر فرمود که تعجب است
که مردی از اصحاب آنجناب صلی الله مرده و تو نماز بر وی نگذاری گفت یا امیر المؤمنین او منهم است عمر فرمود قسم میدهم ترا که آیا
من از ایشانم یا نه حذیفه گفت خدا را شاهد میگردانم که تو از ایشان نیستی و من بر کسی ایمن نیستم در علامات نفاق بعد از تو
و نیز حذیفه فرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت رسول صلعم که بسبب آن منافق میشد تا مرگ خود و الحال
من می شنوم از بعض شما آن کلمه را در روزی چند بار و بعضی از علما گفته اند که قریب ترین مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از آن گمان
کند و حذیفه فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بودند منافقین که خود را
می پوشیدند آن وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان هست و آن مخفی است و بعید تر مردم
از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مردی گفت بحذیفه که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق ایمن است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم سی صد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در روایتی پنجصد را خائف بودند از نفاق تا آنکه
گفت حجة الاسلام که ازین اخبار معلوم کردی که امر عظیم است در دقایق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از آن نتوان بود
تا حدیکه فاروق می پرسید از حذیفه و می گفت آیا من مذکور شده ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید شنیدم
از بعض امرا چیزی پس خواستم که تکبیر کنم پس ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن ولیکن ترسیدم از آنکه
عارض شود قلب مرا تزیین برای خلق وقت برآمدن روح من پس باز ماندم و این از آن نفاق است که منافی حقیقت ایمان و
صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدم را میرساند بکار

شیعه را ابداً بمرتبه مهتدین در دوزخ دوم میرسانند تا آتش تا مدتی با درجات عالیه را گم می نماید و پست می گرداند از مراتب
یقین و آن مشکوک است لهذا مستحسن است استثنا و آن نمودن و اصل این نفاق آنست که در باطن و ظاهر
سادات مقبول نمایند و بمعنی از کرالی بهر سید و عجب غرور پیدا گردد و از این امور خالی نباشند مگر صدیقین انتهی محصل
کلام حجة الاسلام مختصر **قوله** در تاویل بعضی است آه **اقول** باید در این مقام وجه تابید را مفصل نمودن که چگونه
محمل از زدت جفات اعراب دادن باعث مایه الفرح است و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را دریابد و جمیع
مقالات رغید الزاد تحقیقاً از بیخ بر کنده بعنوانیکه در هیچ کتابی نباشد پس لازم است او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام که
شیعه جدید کلان تالیف کرده ام و از بر دری سخن رانده ام جگر دیهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام فاز حضرت
رب العزت دعای مطبوع است نقش بر بعضی شب و روز میکنم **قوله** و همچنین حدیث مشکاة آه **اقول** این حدیث که
ابن یامین سعد نقل نمود و بتسلیم صحت لیاقت احتجاج ثابت نمیشود مگر اینقدر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقف
خلافت بنی امیه مکشوف شده و انجناب نام هر کس وقت حکایت منفصل ارشاد نفرمودند پس از ایجاد و احتمال نمی رسید
کمی آنکه نام هر یکی بتفصیل ندانستند بلکه بطور اجمال دریافتند که نجات و طغات بنی امیه بر اهلبیت خیر البریه ستم خواهند کرد و
حقوق ایشان تلف خواهند نمود و برعایت سوابق و لواحق درباره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل
اسامی شان دانستند مگر چون مطلب مهم دانست بیان نفرمودند و حاجت بیان تفصیلی است که حضرت مرتضوی می پرسید
و الا در مرتبع است از آن مقام هم هیچ محذوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلغا بمقتضای حال و مقام گاهی مطلق است
و گاهی مجمل نزد ارباب اصحاب بکار میرود و وقتی بایجاز ادا میشود و کسی از عقلا این امور را دلیل تقیه و کذب متکلم که سخن در آن
جاریست نمیگوید والا لازم آید تقیه حق تعالی چه در کتاب مجید اسامی معاندین دین متین مفصل نفرمود و کلام من لا یعلم
معاندیتی کما لا یخفی علی اولی النهی بهذا تکذیب المجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بان احتمال التقیة لا یتطرق
الی کلامه تعالی و لا الی احادیث رسول المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف کلام الخلفاء فانهم بعنوان معلوم فانه
طلب التسلیة العرا الغرض مستدل را باید که احتمالات را بدلائل بر طرف سازد و من بعد لازم است که حدیث را بر
تعیید مدعی امامیه که سخن در آن میرود منطبق گرداند و الی ذالک جبر بهیه کیس و ششن است که عدم ذکر اسامی هر دم
در مشکاة هیچ پیدا نیست در دروغ گفتن و اقرار نمودن و چه حکایت چیزی دیگر **قوله** و در بعضی صحاح الخ
اقول قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار برده اند در این دلیل که بر تقیه حضرت سرور انام نموده
محبت و مقام دلالت تمام وارد میخرانند چه ملا محسن و بعضی دیگر از علمای امامیه که در بادیه هولناک تقیه قدم نهاده
بر زعم خود بمحبت نوحی را از آن ثابت کردند و این بیچاره بسبب کوری و کوران گی باد حسد و عدوی خود تمام
مقاصد ایشان کرده بر بنای این بیت بزرگ من گفتگو در آن میکنیم که حضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف نفس الامر
و اسامی قریش و صفا دیگر را قریش دستان دشمن را ابر نسبت مستحقین امر الخراجی بدل مطلق قرار داده بودند
[illegible] حدیث اگر لازم می آید مقدار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را امور دساوس خبیث میدانستند کردند و ازین امر دروغ و افترا کی جا لازم
و مابه النزاع کی به ثبوت رسید خدارا ازین کجروی بهادست باید کشید و زیاده ازین جهالات نباید چاپید که ناظرین
و سامعین وعیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجتهد عجیب تر آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را دروغ گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم به تقیه درست نبود بتصریح مجتهدین رفضه
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت صلعم نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر فتنی الجمله افزایند و از دریا دیگر در آیند سودی
برآن ترتیب نخواهد شد و من حیرانم که حاجت اینهمه طویل چه بود و بایستی یکدو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
برآوردن که معاذ الله حضرت سرور کاینات وقتی در علیه کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب دروغ
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زمان این مرتبات نگردید بالجمله یادگار عبدالله بن سبا یهودی
کو چابک بدال ابوبصیر را اندابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگردد و در مغلطه عظمی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و آنچه مقتضای نفس است کاربند نشود مثلا
تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو هم بنائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم کاربدان بستند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام رضی برآن عمل نمودند و تابعین ایشان نیز نظیر
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند. و خادمی و ملازمی را وقت تقصیر زجر نکردند در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم نفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت
بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بحدیکه گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که اینهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم
برخیز و قرض مرا ادا بکن فاروق رض تعجلت برحمیت تمام شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ برزد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بجز آتشی جدا شود، نصرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر رض از ما چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبتر بنحو
باید نمودن پس عمر رض شرمنده شد و عرض نمود که بیش ازین طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی قرض او ادا کنم حضرت حکم
فرمود که هم چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در روایات فریقین آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

می آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشرهٔ کامله بیان میکنم اولاً آنکه من در تبکیت مذکور بر خاطر خود تنبیه گشتم
ملک امامیه در بعضی این نصوص قدیمه از دائرهٔ ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون مینمایند تا آنکه بعض مشایخ
عظیم القدر هم چنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد ثانیاً آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرموده‌اند که فاش مکن لاجرم گفته میشود که منع مکروه دلالت بر حرمت
دارد و در تکلیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید دارد در شجره چنانچه در کتب فریقین اینک موجود است
ایشان باید دانست که کجا است که نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که علم التحریم چه احتمال دارد و چه صد در هر امر ممنوع
در کتابست ثالثاً آنکه معلوم نیست که رفضه از نهی الهی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا بعد از دیدن علو مرتبه
آل عبا بسبب حسد با ایشان باید بود و بر ائمه هدی اینهم حسد نباید کشود و بر این قدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین علی صبر
ایشان آن ساختند و در تصانیف صدوق و صفار و دیگر جاها بیان اسفار آدم و حوا بعد از تمنا عذاب ظالمین
و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابد الآباد دام الاوقات دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از بهشت بیرون کرده
زمین بفقرین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را ترک
ولی فرو دمی آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد تکلیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین
و کسی از ایشان نتواند گفت که فرق بسبب عصمت و فقدان آن چه بدین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان
خود مانند نهی عذری از هشت و داد هشت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور را از فکر افتاد و حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده بود جناب فاطمه را انا من ینابیع فرزندی را که متولد شود شیرده و با وجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار
و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین بر ارشاد نبوی کار بستند و غیر از مقتضای
بشریت یا فرمودند کرده و در اینجا محتمل است که ان تتوبا الآیه از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
که اینجا یقین مزورین آورده نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و
شیطان همین سبب بر ایشان رود و قطعاً چنانچه لفظ فدلاهما بغرور بر آن دلیل است و این تفصیل ایم در تفسیر
صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه هیچ فرقه غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المؤمنین را از دین
و ایمان خویش گمان برند و سبقت در عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه
ایشان مطهرات را در زبان بروز کاینات از کافرات و منافقات میدانند و بنای تبرا بدین مزخرفات نهند که مانند
رجال بامال [illegible] ال است و از اینجا بطریق دلالت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطان حکم توان کرد که
ابلیس هرگاه در نطفه دشمنان ذریت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد حلیما آورده
لا از دستانی ابلیس بطریق اولی در نطفه دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول انه

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از خلفاء کبیده بقول هم داغدار شوند و بسیاری را از
اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارد از طیب
ولادت و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر مجمع
و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الفقه و غیره و حرمت
ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد سادساً آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی ایشان بثبوت رسید و کاشانی بر اینهم تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان کنتم
مومنین بطور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه زینهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از
تحریم است و لا یحل لک بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و نسخ البعض عنقریب جرم در محو گشتن آیه
ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عوعو سگان را باید دید که بعد از اینهم از مطاعن امهات باز نمی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان نزول آیت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان سابعاً آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران در غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند از این امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروه قبول نرسیده سفارش حفصه معظمه بزبانی جبرئیل
که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و عود در جوع تعریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نتواند
ثامناً آنکه زینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه و حفصه معظمه را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت
علوی و نصب خلافت ابای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل شنعا تن بجهت ثبوت کمال زهد و تقوی ایشان
از هم گسیخت ای برادر اگر کنجی در قرآن مجید غور غائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی نگذاشت
که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا همخوابه باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز نماید
که کافرات و منافقات مجمع خباثت دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه لقلب شریعت بکوشند و متاع
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از بحار و حیاة القلوب
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرمایند
که حلال نیست ترا بدیگر زنان نکاح کردن و بند از پای این ازواج برداشتن و امثال آن من عند خود از افاده
[illegible]

معلوم شد که بر تقدیر قیام علوم معاذ الله هم جنس شان باشند که انها را از خانه هدایت کاشانه بیرون نکردند پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطا امت و مخالفت محفوظ دارند و ازین کلمات تحقیقاً محفوظ ندارند درینجا هم بر تمام
عبارات کاشانی اختصار میورزم و با استیعاب عبارات دیگران که تطویل میکردم و آن اینکه مروی است
از حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون این خبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان اسباب ابا نه میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از نهم مغمی
تنگ شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد اوامر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلشکنی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و درینباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لا یحل لک النساء
من بعد نازل ساخت انتهی هه درینجا داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قوم
بیدینی در پیشگاه حضرت پیغمبر لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضی علی بود کما فی التذکرة للجلبی علی نص علمائهم و مهدی غاری بر اصحاب امهات المومنین معاذ الله حد
را جاری خواهد نمود چنانچه مجملاً در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب وغیرهما ست
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولاد
و امهاتنا که هریکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برده خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سر آمد از فراج مطهرات فریب خورده نداند ایشان را نه با دین و ایمان کار نیست و نه ازین امور
ایشان را در بازاری لیس و اعجبا و اسفا که رفضه با وجود ائمه هدی با لوهیت ایزدی معترف شوند و از
انجاست که بانیان این مذهب پلید بر محو صحت و صرافت مذهب خویش بودند چنانچه دانستی و این فرقه
لبس خلط و تخلیط ازین سو انده و از انسو درمانده اند بالجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بخلافت مرتدین و غاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشانست خصوصاً حتی خون یا دل
جگر انشر ما و خون شهید کربلا خصوصاً بشارت دهند و با جماعت المومنین که ایمان و تقوای عثمان در قرآن مجید
منصوص بجای خود مانند سد سکندری مرصوص است و خود آنچنان اهتمام در حراست خلافت عثمان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف علی نبینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد انجمنی که
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب اطهر اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و نصفت و رشاد
ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و یمن و غیره تافته و به هر کسی موافق استعداد
دیانتش چو شمع انجمن پرتو انداخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی عیاذاً بالله بر اریکه خلافت بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و اینجا هم بسیار از هذیانات قوم دریده دهن و کبرای اینطائفه خانه کن بعد ملاحظه تقیه
امام اعظم ره شیخ جلی و وقود جهنم شده عیاناً و جهراً اگر بر منصه شهود رسید اینجا اهل حق درباره قصه اسامه تحقیق کرده اند
کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و التحفه و الصواقع عاشراً آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی یاری
یاد کن که آن چهل کس که بهر لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای نظر شان از دست شیعیان
ستم بر جان کاغذ و قلم میرود و غلیظ اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دلی آنها هر یکی از خلفا طالب
بیعت گردید و نوبت باحراق و اسقاط رسید و اگر گویند بر این افشا شیخین را وصل خلافت دست داد بگو که
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قدر مقصود اثبات یعنی معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاهنین بودند احادیث
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر مذیعین که باعث اشتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مراتب
ورا فراموش کرده طلبه جعفی انچه اندیشه دلعل آورده اما بر ناظرین مجالس المؤمنین قصص تقریرات زرینه مخفی نیست بلکه
با آواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره شقی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق(ع) این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زرارة فانه شر من الیهود و النصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا
بالاخر نوبت به لعنت کبری رسانید و شیعه را بلباس یهود و اشقیا مزین گردانید کما مر سابقاً و از ینجاست
که امام منتظر بخوف صرف و حکایت شیعه دل نمی دهد و با همه افواج ایران و کوفه هندوستان از بطون معلوم که چه
شهرست قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المؤمنین بلکه حضرت سید المرسلین و ورز
طاهرین و پیرپرستی مذیعین قاتلین ائمه دین چنانچه بایداء کردند هرکسی که زروسیم با شیر یزدان پنجه کرده
گلستان آهوی تاتارست در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در عصر این زمان است خون محمد باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خودش آورده که داود رقی و مفضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق(ع) و سخن از هر باب در
منزل آنجناب(ع) میزدیم چون برخاستیم حضرت را در ایستاد و متوجه شد بما و فرمود که اذاعت و افشا مکنید
امر ما را که مذیع مدبر است از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق(ع) تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را و لیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر هم مثل
اینحدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد مذیع احادیث ما را از روی
خطا و لیکن کشت ما را عمداً این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو با قیمت خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسیم انشاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عایشه رض از در
هم دیگر افشا کردند و مقام مشابهة النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه حضرت می نوشانیدند
و صدیقه را در رنگ گران آمد با مباحات غیر از ام المؤمنین سوده بوی مغافیر را نسبت کردند مجوابکم عن

التقولات جوابنا عن المطعونات ومن جرائم که جناب سیده با وجود شنیدن حدیث که اگر عصیان حق کسی
شود غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار کنیز حبشیه دید کما هو مذکور فی البحار چه غیظ و غضب
نمود و چه استغاثه و فریاد که نمود آیا استبعاد شرعی میدانست نه از جهت غیرت و لوازم بشریت لیکن بعد فرا آمد که
حکم شرعی امیر را که هیچ نکرده ام راست نشمرده و بتکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
رفت و این قصه در علل شیخ المشایخ هم مرویست و اگر گویند که لاتحل منسوخ است بآیة انا احللنا لک
یا آیت ترجی من تشاء بگو که سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را اطلاق با وجود اختیار
چنانچه شما گفته اند و مقتضای تعظیم و تجلیل ایشان بلفظ امهات بکف اللسان لیعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مؤمنین امر موده و اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی و غیر آن
سراپا وضوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و این سیاه هواخواهانش مقصد این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین کما فی مجمع البحرین فیا این النفاق و این الشقاق والتسا الله تعالی
ما قرب در رد مقالة الشیعه از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه وقتیکه خبر شهادت حضرت مرتضی
شنید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید و رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نعش آنجناب دست بدست آوردند و این حال بیاد می آید که از مقبولات لسانی رفقه در
کتاب دیده باشیم سلمنا لیکن حضرت حفصه رض که هیچ جنگی و جدالی نکرد کی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر ما نجی الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا چه جای آنکه از نهج البلاغه تعظیم صدیقه بعد
جنگ جمل هم مطابق زمان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی قوله و اگر عرض
کمال الخ اقول عرض کمال بعد انکار اجله علما از تقیه انبیا عموما و خصوصا چنانچه از زبده ارسلی
کتب مطبوعه جالیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الزمانی بود از عجایب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنجا
دانستی و آنچه در باره مؤلفة القلوب اشاره اجمالی کردند راقم الحروف را در جواب بعض زنهار مخفی نیست
زیرا که در ساعة حسابیه این امر جلیل نورزیده ام از همین کتاب در ینجا عبارتی نقل میکنم قوله و
اغضاء البصر عن ذالک چون طبیب عمریه از سده فطرت مجرم بنفاق بود چنانچه عینی و غیره او را ناصح
از جمله مؤلفة القلوب محسوب نموده اند پس لامحاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اغراض فاسده مثل
ابرار سمعه و مداوات ایام جاهلیت با سارای بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود اقول
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی است بتفصیل بر وجه تمام در سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت است بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین مبین اهتمام داشته و در گروه شیعه کما فی الکلینی اختلاف انداختند اولی بنفاق و احری باین
صفت طبیعت و شقاق باشند و بالجمله اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری است پس هر چند در مظان آن

بار بار استقرا و تصفح رفت نیمهار ازین نقل که مجتهد از سلف خویش مثل جامعین بیاض و غیرهم میراث یافته
اشری و عینی نیافتم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اشری ازین روایت نیست
و مجلسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده فکیف که محققین نوشته‌اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه میسر شده بود و نه پیش حضرت خلیفه ثانی که تقویت اسلام او قبل از فتح مکه نزد اهل
تحقیق در ازمنه موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد علاوه لفظ مولفة القلوب فی
چند معنی دارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و فی
ضعیفه او له شرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیباً فی الاسلام و قیل مسلمون
لیتمکن اسلامهم و قیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتالفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقة
هم المولفة قلوبهم و هم قسمان قسم مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة فیه
و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعطیهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر والاقرع بن حابس و العباس بن
مرداس و اسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام و هم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم و الزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تالیفا لقومهم و ترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا میگردد و عبارته هذه الرابع المولفة و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الاسلام و مسلمون
اما من سادائهم لهم نظراء من المشرکین فاذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام و اما سادات مطاعون یرجی باعطائهم
قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول و اما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها و قیل المولفة الکفار خاصة انتهی ملخصه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمست میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد و مقصود
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلام مشرح را بیجا خلاف قانون ست من بعد اگر روایات
موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار بینی از ان بدلالت مطابق خواهی دانست که
ابو ذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صدور می یافت اذعان نبود و سبب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتبره قوم رفضه رجوع کند فتحیده کما قلت انشاء الله تعالی فی بحث
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره دینیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست ای
ما قلت فی الکتاب المذکور مختصراً باید دانست که خود مجتهد ازمانی بعد از هوا و حس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح ست درین معنی که زینهار تقیه حضرت را که نزاع
در آن میرود و مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هر چه تمامتر معلوم کردی که مکارم
اخلاق چیزی دیگر ست و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن
افترا نیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجة تا برین طائفه دشمن عقلا و دین تمام شد فلله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً

قوله در آنچه نوشته‌ام اول باید دانست که مدعی سابق دیده چنانچه ذکر دعوی اتمام جواب ضربت حیدریه
رساله صاعقه حسامیه علی عبدة الملة الاسلامیه موسوم نموده‌ام و جواب ذوالفقار که صولة حیدریه علی الجوس
لعقد یده بانتقاض گذاشتم نکرده‌ام بلکه ندیدن مناقب راشدین بر این کتب حواله نموده‌ام و معمول من بر
عقلا و علما آن است که چون کتاب تمام میشود و از تسوید به تبییض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم
در این امر گویا مقصود اهم بود که احباب فقیر در تبییض آن تا تأیید کنند چون شنیدم که مجتهد تشیید را تمام کرده
دیگر تمام کما عرفته مفصلا فی الدیباچه لاجرم مشغول اول شدم تمام راه یافت ورنه اینهمه کتابها از مجتهد میر
این امر خود عقلی است که الاهم فالاهم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد تقدیم آن مناسب تر است و از
کلام الله العصام همین هم بر می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قلع طلبیده و از طلب صولت حیدریه سکوت
ام و زرید حالانکه مخاطب لا ثانی نسبت به قائل بر مشهور هم نسبت فرزندی دارد و هم نسبت شاگردی و اگر
مجتهد را در تصنیف تیزدو کتاب قصه مومن مشهور مطمح نظر ساختند باید نزد من آمدن یا متعدی
رساندن و این کتابها را مجموعه و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای ذوالفقار همین عنوان که
کلام مجتهد توسلی میباشد و نقض کتب قدمای رفضه که کوس لمن الملک مینواختند و بدعوی خدائی
می افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته‌ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقض و جرح گرفته‌ام
مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن چند مجلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اختیار
کنم [illegible] کتاب مخالف تمام نشد و ایشان عجلت کردند هرگز این امتداد پیش نمی آید غلط گفتم مجتهد
را در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از ریسمان است و کلام من بر آسمان و من قسم میکنم که در یک دو سال هم
سخن مجتهد را و ضربت حیدریه نقضا حلا و الزاما و تحقیقا جواب مینویسم و غیر از بعد بکار نمی برم لیکن اینطور
من در کتب خویش اختیار کرده‌ام البته امتداد را میخواهد زیرا که ما له و ما علیه را فرو نمیگذارم و در هر مقام
تا ممکن کلمات اولین و آخرین را که ماخذ اخذ این هیچمدان سرمایه تشارقین باشد جمع کرده در میدان مصاف آمده
و کار را اقدام میکنم در خبر شریف مرتضوی انا الذی سمتنی امی حیدره که شاید این رجز در نهج البلاغه هم
بزبان همی رانم و نعره دل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتب را بتقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم
می گیرم که هر نقطه را از ضربت ذوالفقار در یک هفته آنچنان جوابی دهم که علمای طائفه لب از صراعات [illegible]
فرو نتوانند کرد علاوه بر این ما سبب نه آنچنانست که تو اتم گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش
همچنین منتظر است این کار مجتمع نشده چه جای آنکسی که استعداد در این فنون داشته باشند و در تحریر قدمایه ایضا
[illegible] نشود بلکه اگر چیزی از روی کار بر اقدام در آن علما را اکثر خواهی یافت که شریک فرمن جمله شیعیان یعنی
لسیحان علیخان در این ابواب نباشند بسبب آنکه او جمیع خلائق ست [illegible] خلل کلی در سلطنت دارد
چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه تعلق بلوازم نکاح دارد ذکر شده بود بعضی از این زمره که مصادرت مر انکم

با وصف دارند برخی ازین مسائل بر آورند و بنیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میداند که مرا
از امر اشوق این فن بالذات نیست و هیچکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد رم و دو حی از
و کتابها که بکار آمد که بدون محنت شدید میسر نیست در آغاز این فن از خود داشتم که حضرت حیدر
همیشه اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کرده‌اند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از جا شست
تا نیم شب القدر در کوچه و بازارها با وصف کثرت گل و لای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم با تو
و از وجه مذکور پاره پاره شد بیت فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در
چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارثی و ثنائیتی رشک بر آن برند بس
مستبعد است که احادیر ابلا تنافی اعداد بود و هیچ ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس مقدس ائمه
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب و سامان تنهای بدین عنوان فی الجمله زیر دیوار دولت سرای
پادشاهی نوشتم حالیا برملا میگویم که اگر فرمایش احباب را در امور دیگر دخلی نباشد و این کار بطور من هم
سامان قلیل چنانچه اشارتی کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن بی ردّ و قدح نمیگذارم

نظم اگر دست یابم برایشان بسرم درین این سبا ادر میان ٭ نه آتش گدازم نه آتشکده را شوم
آتش از دستم آتش زده ٭ و از عجایب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد دوست
بکار کرد تا بار دیگر نقلش بر داشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم دانست که طلب آن
و جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود الغرض هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان مجتهد
است چه در تبیض آمده ازین بستانند بخلاف عماد الاسلام مجتهد خالی که خود جا بجا در توصیف آن لصوارم بکار برده
که هنوز با وجود مرور دهور بلکه احقاب از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش بر بسته
که بعضی از مجلداتش را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قرینست که هنوز کتاب مذکور بطور التقاط
کلینی اعور و صندوق اکبر در زاویه دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هندست بصندوق نگاه داشته شده
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره و دریغ میرود چه جای استاد البرایا هو بالطریق الاولی
و از ینجاست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش طلبیدند
و بلا واسطه کسی از کنتوری مستدعی شدند بلکه پر دو در از غیرت برانگیختند و لیکن این هر دو نیز زر و غیرت نیامد
تا آنکه حسین مشتاق از دنیا رخت امامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و با وجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم فی الآن بدین آرزو بی
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطالب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن فرستادنش تا این
وقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ با ...
فرستاده و با اینهمه تقیه را بحضرت عبد الله بن عمر و امراء خو نسبت میکنند و بر وجه ... از روی ...

سوم نشود که این جماعت معلوم شد الا صاحب منهج مذکور هم در تبلیغ مبالغه و در اشتراک ادله زیراکه اگر مساوات و مجتهدین
دقت و حسنا شود البته و هم در اتفاق کتب اخری دیگر که تحریرش مناسب می بینیم آنکه تعریضات
تحقیقات اخبار جناب لطیف در آینده حق تمام در باره فرزندش بنهایت زیباست زیراکه در ترجمه اکثر علما مینگاشت
ولادتش بعین در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه ۱۱۹۹ از هجرت نبوی در روز هشتم ماه صفر بلده باسمینت لکهنو است با وجود
[illegible] اعراض جسمانیه و عوارض نفسانیه که لاحق حال خجسته مال ایشان است اکثر اوقات شریفش مصروف است به تصنیف
کتب [illegible] علوم در رد و قدح مخالفین که داب علمای سلف بوده چنانچه از جمله نتائج افکار رساله سیف [illegible]
عبارت [illegible] با دلائل و براهین در رد شبهات اباطیل و دلائل [illegible] عبدالعزیز [illegible] استاد عالم [illegible]
[illegible] از [illegible] شیخ [illegible] الدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
رساله در رد مذهب اخباریین و نقض بر کلام میرزا [illegible] مرحوم که از تلامذه جناب سید است و اکثر تعلیقات
[illegible] کتابی در رد اثنا عشریه عبدالعزیز در مبحث امامت نوشته انتهی بلفظه [illegible] جواب
امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده اند با وجودیکه زیاده از بیست سال تقریباً بر آن گذشته لیکن
بیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آنچه با نسخ ابان و بسیاری از نسخ اصول اربع مائه در [illegible] متفق
[illegible] کلام رفته رفته بجواب تحفه [illegible] منقول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
[illegible] زیاده تحفه [illegible] اشتهار یافته و چون رفضه در [illegible] ساخته پس [illegible] نواب بنگاله
[illegible] ساکت [illegible] جواب از علمای ایران گردید [illegible] مجتهد الزمانی
[illegible] المقاله که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس [illegible] گشتند و حال کثرت
مجتهدین لکهنو روشن است و کسی از علمای هند در جواب هم ندیده و عذر مجتهد در باقی ماندن ابواب تحفه بلا رد
و نقض [illegible] اخباری با وصف سامان بیشمار غیر از سه چهار باب [illegible] بعنوان [illegible]
[illegible] جواب تحفه [illegible] کششهای خاص و عام هند نامطبوع و ناتمام است [illegible] که از
[illegible] چند قصه تحریر دارم و سامانی در دست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
[illegible] دانست که از طلب جواب [illegible] سخاوت تقریرات ذو الفقاریه بعضی از وجوه انتکار است
اگر [illegible] از این [illegible] مبرهن شد که مجتهد [illegible] وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] الجلی [illegible] انواع عجیب سرزده [illegible] مجتهد الزمانی بعضی از احادیث [illegible]
از کتب خویش آورده [illegible] فرمایند زیراکه بر محل [illegible] میبایم و درین کتابها تصنیفها میکنم
و در هر محفل و مجلس [illegible] مناظره و الزام شدید بعلمای [illegible] چنانچه هر کس [illegible]
حال جناب سید المرسلین [illegible] باشد که بلا ضرورت [illegible]
[illegible] زیادت بر آن نباشد اگر بنابر [illegible] تحریف [illegible] مجتهد [illegible]

دروغ را راست وانمایند و دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند گرفت
زیرا که عین اتباع قدمای خود است مثل ابان و زراره و شیطان و اسدی و مرادی و هشام الجوالیقی و هشام
و هشام بن حکم و اقران شان که کتابها بر اسامی مقدسه اهل بیت بر بستند و انواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از درآمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و بحمد الله که
مطالعه کلینی و شروح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص هم آن گواه است و این نوع دروغ از جملات
ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فوائد خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه خود
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکستگی قلوب بنیان آن
منوط و دل بستگی رافضیان بان مربوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت ائمه برای
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت و بنای جابلقا
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین آنجا از آنجمله است پس یقین توان دانست
که کتاب مذکور از قسم عقاید وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال و عجب است که صاعقه قهر الهی
را که نور تایید در ضمن آن برای مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کردم
به افواه خود سرد کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هرگاه جواب یک جزء رساله قدیمه در دو سال و آنهم بدین اجمال و اهمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دلایل بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سر کردن صاعقه این
حکایت ابیاد میدهد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقل است ریش را دراز کردن شخصی این موعظت
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بشعله چراغ زد تا زاید بسوزد و بقدر قبضه
باقی ماند ناگاه شعله بریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش بالتمام بسوخت بلکه روی و بینیش مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قبل این باستخلاف معاویه و بیعت اهل مدینه خصوصا
بیعت عبدالله بن عمر خصوصا و منع ابن مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مزخرفه اولین و
آخرین سیما آنکه طایفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شده اگر چه
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی شود باید که باستعانت بعضی از فضلای اهل حق یکان یکان فهمیدن و توسل
دفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین التحقیق
و الزام مناصی در معزی مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل تحقیق
که عبدالله بن عمر بیعت یزید نکرده و نه صدد بیعت او چنانکه دانی مفید مدعا نبود و نه استخلاف او بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجانبش رسانیده و نه قدر و استیلاو و قصه شهید کربلا تحقیق رسید و وقتی جهل یزید مجمع علیه شیعه است

یعنی با وجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد مصاحبت حضرت نبوت خلافت کجا قابلیت رشد و
هدی تا چه جای مرتبه خلفای سید انبیا قوله دوم آنکه الخ **اقول** در مقام مجتهد الزمانی با وجود دعوی
اجتهاد و مجددانی همه تقلید جیدی از جامعین بیاض بی سوادگان برند که حدیث یرکبون البحر در شان یزید و
رفقای او است و حال آنکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود و لیکن کلام درینست که نوبت بعثاش بسید یا
مد انکم از جناب مجتهد حرف که در هر جا خیال خامی می پزد و بجواب رساله قدیمه در تشیید پیش یا میخزد و عجبی نیست
زیرا که شیخ علی عوج بن عوق علی بالتشدید الصواعق فهم قاضی رطل بوق در پی اتباع شده انکار یزید در
زمان حضرت بشیر و نذیر کار گزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کرده اند الی غیر ذالک من المضحکات و قد عرفت فی المقامات حال
مغالط مجتهد که در بیخاباتش آمد از کتب و بینه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است آنچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین رض مفتوح شد قبرس است که حالا آنش معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رسانید یعنی هر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رویم و بر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بدرده عرض حضرت فاروق رض
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود نپذیرا شد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان مزلزل
گشته مناسب آن می بینیم که بلاد سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین رض این رای را پسندیده فرمود
صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد همراه بیاری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیاراست و روانه شد حضرت ابو ذر غفاری رض و
عبادة بن صامت رض نیز همراه بودند و زوجه عبادة مذکور نیز همراه شوهر بود و همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
آنجا واقعه اینست که در رق چند پر از تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قبرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سبایای کثیره بدست آوردند و بالاخره بمبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از رضیات الهی بود که برای ذی النورین رض ذخیره معاد شد اخرج البخاری
رحمه الله عن انس بن مالک رض قال حدثتنی ام حرام رض ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
و هو یضحک قلت یا رسول الله ما اضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم نام فاستیقظ و هو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
الصامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها اخرج البخاری فی الصحیح

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم ثم قال النبی
زوجه عباده مذکور گفته که روزی سرور علیه السلام در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم موجب
شگفت آمدم که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید و
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده باین زن و همراه برد در جهاد و وقت
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و نیز بخاری زیر آن
روایت نموده مطابق حدیث اول از انچه مجتهد نقل بر داشته بالجمله از کرامات مجتهد عجبی نیست که
که یزید را چون در حقیقت خلافت مرضی بخاده اند قبل از فطام مجاهد فی سبیل الله گردانند و لیکن عجب است از
که حضرت پیرنا بالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفا مینمایند و بچشم بصیرت نمی بینند که علامه سیوطی در خلافت امیر معاویه
فرموده که در سنه بست و هفت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود او را باین لشکر و دعا نموده بود پس ام حرام رض را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم تقصیر
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون حال
پیرنا بالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله
راغم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند هیچ این کار از تو آید و مردان چنین کنند من لعل
بایدوا السنت که بنده را در این مقام ضرورتی نیست که بحث جابجا مصروف سازم فقط ملاحظه
رساله بصارة العین نوشته بودم و در اینجا کافی است و این تایید الهی است که در رساله مختصری آن امور را
قلم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از ان بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مخصوص اسم یزید پلید از رویانی در رساله مذکوره چنانچه دلائل آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید
بشارت است فکیف که سند از ان هم بنا شده بلکه معاد شش اینست که یزید مردود و مبدل دین
و بر ظاهر است که هر مبدل دین وقود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید اما بر مذهب رفض پس بدانکه
مجتهد لیسی در خاتمه ذوالفقار بنابر کاسه لیسی از رستانی قصه محمد تقی آورده که دلالت بر آن دارد که
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجیٔ ان شاء الله تعالی لاجرم اگر قصه روایت نماز غفیله که عنقریب
الحی می آید مخفی و مستور سازند با لشهادت و نفی بر دارند برین مذهب نیز انقسام بشارتها برای
که سر خود را میر و راشدین دانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که انچه طویل در مقام کرد و خواست که راه حجت عبار اعتراض

اف و کراف او همه سیاه بلفظ زیر راشد و بعید و کوئی و عیب جوئی آوردگان ترا لیکن شیشا مند گوئی را و چون درجوع
مقرر گشته که خاص از اتقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت مطلق بهفتاد و حاجت بتاویلی رو ندادہ
بخلاف شیعه که ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیده اند و بمخالفت نصوص نبویه داعداد
گشته اند **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بخصوص حریم تربت علی صاحبها آلاف السلام والتحیة مامون قاتل امام رضا
در باب آنها احادیث اصول که امام اعظم اهل تشیع صدوق در کتب معتبره شیعه بطرق تمام و تفصیل لاکلام
روایت کرده حیثی ترا کابر روافض او را ملعون میدانند و فقط باستبعادات خیالیه در امر بر سیستی میکنند
و در مقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهنین و مجمعین باره افضل الصدیقین کما عرفت برای
میدهند و صدها احادیث ائمه در مخصوص وارد است کما اشرنا الیکن ائمه رفضه خود را بر مامون بنا بر انکه شیعه
خویش بود بیسازند و تقدیر دیانان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می تازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید انشاء الله تعالى معتد لک در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در غیر ثبت حیدریه بار بار میگوید که تعارض فرع تکافو است و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء ومنهم الفاضل المعاصر فی منهج السداد و در خاص احتمالی نیست پس هرگاه تکافو نباشد
تعارض چگونه صورت بندد پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
نیاورده که بسیاری از محدثین از ابو درداء و دیگر اجلاء اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و در معنی آن
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده والسیوطی فی بالکفایة مصرحا باعتماده کما لا یخفی علی
من نظر الی تصنیفاته **آمدیم بر تعقب مجتهد** پس آن قیاس اول من تحاش است چه یزید بالاتفاق
مصدر امور شده که گفتگو در کفر است نه فسق او ولهذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیده
و در مطاعن خلفا آورده ناظرین کلام میدانند که زنگیز بریش خود در ماند فکیف که بشارت عشره مبشره
و در باب مطهره مخصوص اسامی مقدسه در رود یافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایشی
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص است طرفه آنکه رفضه در حق
مورد بکلام وعد الله الحسنی تخصیصات میکنند و در ینجا تخصیصیکه بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قاتلهم الله انی یؤفکون علاوه اهلسنت را نظر بانچه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
اعدا یزید بیر سعد رفضه چون غیر از مقدار کسی از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات انهم قالوا
... الا کبر عوی صد کس مثل شوشتری در مجالس المومنین بر زبان آرند باز هم بر ایشان وارد است که
النادر فی حکم المعدوم چه صحابه بصد و بیست هزار بلکه بروایت مثل مجلسی ... صد هزار بر سند فاحفظ
الفرق بین العقل والنقل چه جای آنکه تحریر مطلب در فن حدیث و کلام ممنوع است فلا تشتبه ...

و نیابت حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قرینه نصب است نه نسبتش اما آنکه مهلب گوی شجاعت برده
از رستم و اسفندیار می ربود فقط فلاور لشکر که کافر و کمه بود نقش تیر آن در افتاده شور برگرفتی کمر بند جنگ آن زمان اگر کوه
بکندی ز جای خنزره پوشش را چون تیغ زرین زدی بگذر کردی از حرد و بر زمین زدی در میدان معرکه آرا بکار آید
و هیچ فایده برای مجتهد نمی افزاید سعادت نجشایش را درست نه در جنگ و بازوی زور آور است
که بعضی همنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند برای نسبت و قضیه مجرد موضوع به محمول ترجیح و بازی مجتهد
نشد باید دید که زیر حدیث خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفاست در همین مقاله گفته که ازین ظاهر
نمیشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث ثابت است
ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر حالیا چگونه درست شد و اثبات مدائح یزید لعین فلیف کرد التعین
جمل مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه بست چه جای آنکه فجور خلفا بتصریحات اکابر رفضه هم درست نشود
زیرا که خود میر معاد در کتاب تنزیه گفته که عمر بسائر شریعت تمسک بود بخلاف یزید که اتفاق است بر فجور او
لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید هنوز مخمور و خوش و خرم است کاشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احب بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کودک بود خلا السلم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده اند
که آیت کریمه ما کان محمد ابا احد من رجالکم موجب آن گشته که حسین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشد از
بشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الفضیلة لسیدنا الحسین المقصود
بعد و اهلبیت رسول الثقلین لکون بعضی از مطالب دیگر شنو که از احادیث غیر متشابهه کما مرت الیه الاشارة فی هذه
المقالة ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت است بلکه بلا حساب بهشت باید که کلاب
مسطوره و خنازیر مجذوره بسبب حصول تشیع مبشران بشارات باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن
گردد که حرفی از آن بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم کنم بر محب علی اگرچه سراسر عصیان من کند
در حرم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و التسویل آن
پردازند و ایشان را از دائره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کل واحد و لا نسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر است زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل هر تعنوی حاصل میشود و برای مبین انجناب
مبادر الی الاذهان است و چون محبت علی از متقدمات آنی حدیث و منعکس بالعکس کما عرفت فانك بالتشیع
و المتقادین بالنسبة الی ائمة الدین بعمد احادیث اصول کلینی نص است در آنکه پیشوایان رفضه یکی
را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند تا نام هر یک
که ائمه اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث و انکه اصلیت
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین است در رساله معروفه بالامز علیه در حوله حیدریه

بالیوس العقد بر یزید سر خود دست و مجلاً و ر آنچه قاله هم در دفع طعن و قدح طاس گذشت و از تمثیلات واضح شد که اثنا
عشریه جوابی ندارند بخلاف اهل حق که بعد از نصوص نبویه در مثالب یزید بخصوصه محتاج تاویل یا اخراج
و تسند **قوله** و اما آنچه است الخ **اقول** لعبارت بتسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از آنکه اگر مراد
از صلاح معنی لغوی است پس خلاف اجماع امت است چه یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف است
لیا آنچه بار ما معلوم شده که مراد لیاقت خلافت است پس عجب که عبدالله بن عمر رض با اظهار مورخین طرفین
بیعت او تن برضا نداده بود و برای دفع الخلافت بسبب عدم لیاقت چه مقولات که نگفتند و چه صلات
معاویه که رد نکردند و دیگران هم از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهلبیت عظام همین امر نمیر و اختند بلکه دست از
جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لائق احتجاج نمی‌ماند فکیف که مرفوع هم نباشد یا در آمد
امری دیگر که صاحب منهج السداد در تحقیق إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ گفته و ذیل النجات آورده که احتمال
دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لکن درست برین عبارت
برای حقیت خلافت یزید معارضه حدیث زدن چین عناد با اهلبیت امجاد است و از قبیل خرط القتاد فکیف
توجیه تغلب بر یزید چنانچه باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المحصلین **و العجب** که امامیه در بسیاری
از عمومات بجز هوا و هوس تخصیصات را انکار فرمایند و در اینجا نص نبوی را که مضمونش در بسیار از احادیث صحیح
مرویه با عتبار نیارند و حالانکه در کتب اصولیه فریقین مدلل است که تخصیص بعد از قیام دلیل عین تحقیق است
و بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیین تصریح فرموده اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح
آن و کتب معتمد الیه شیخ حلی امامیه مثل منتهی المطلب نیز هویدا است **قوله** بر تقدیر فتح باب چنین تاویلات
اقول این شرطیه اگر اتفاقیه است پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان و اگر لزومیه باشد پس
برادست اثبات ملازمت است اما آنچه از صاحب رساله مناقب السادات آورده پس مخالف اقوال محققین
فریقین است و مضاد اصولی است که ایشان تلقی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت یزید بخصوصه در کتب
فریقین بجای خود ثابت است و از کتب محققین در اصل رساله الصاعقة العین مذکور است پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض با تناقض ما دست ما فرع تکافو است و تخصیص عام بقول
مفهوم خاص فکیف که حضرت امام نزید فرموده خروج او هیچ شارع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده
سبیل و لکن من یفعل یستحق از اهل القتال که یزید بلا معارض مانده پس ظاهر شد خطای کسیکه این هر دو را معارض
انگاشته بود و حقیقة الایمان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورد پس لائق سماعت نیست زیرا که قید ایمان
در کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و قضایای عامه البته ماخوذ است و رنه لازم آید بعد خاتمه سوره
غفران که اعمال حسنه کافران مقید باشد برای شان و هو مردود قطعاً کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میان
انا بشری فی الجنة و آن السادات عموماً فی الجنة واضح شد و عموماً لا الامر در مقام کتب اصول از رسائل و

و شروح آن باید کشاد و هر چه درباره مجتهد از ان برآید یعنی غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا الخ اقول ذکر اخوان الصفا در مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشند زیرا که بعد از دیدن
بالیقین حکم توانکرد که اهل کمیدت خواسته اند رهزنی عوام و ترویج کجی در دین اسلام یاد دارم که جاییکه تاریخ مذکور
متعلق بانتظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در
خدمت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم برای ترقی دین اسلام کوشش بکار انقیاد قصوی و بپایه علیا
رسانیدند ولیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باخص مخلوقات نمایند کرده اند
درباره اهلبیت خاتم الانبیا بجا آوردند پس مناسبت بلکه واجب بود که ذکر این کتاب منفر بود که مشمول
منافقین از مضامینش واضح است و کشف تلمیعات شنیعه از ان بظهور میرسد انانکه گرگ باران دیده و نشیب
و فراز میدان اندکی فور دیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا در متافق مکاند علمای طائفه پوشیده ماند
امکان از کسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب بچو مجتهد ثانی متوجه است ۵ تا بدوکان و خانه در گروی هرگز
ای خام آدمی نشوی برو اندر جهان تفرج کن پیش از آن روز کز جهان بروی و متوهم نشود که مراد من از نظم
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل در
گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند ولیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال
اهل دانش و بینش علما و عقلا گویا حال بر عالم محیط بودند قوله و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده الخ اقول
بدانکه حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد تواند
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط هم
تواند فهمید از اوصاف مذکوره و در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه معنی میکند که مبنیا
میدهد زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدای او
و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ طرف اختلاط و تجرید بینی که در کتب کلامیه جاییکه خلفای
راشده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود را ضبط کرده
و در غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرموده تا نوبت بجایی کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای اربعه
را ذکر نموده اند و هرگاه مرتبه عموم را لحاظ نموده برند و امثالش را در آن مندرج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی ایراد اصل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند تا بر کلی مشترک بین
مابه الاشتراک و مابه الامتیاز را بخوبی تبیین وجوه بدانند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال زهد و عدل
و رشد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام
بعمل آوردند و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت . الله علیه و آله بشارت ورود بسبعه

ایشان شود و مؤمنین را باخبار شان مفتخر بود خلفای اربعه عناصر دین آمدند آنانکه مرتبه اتصال و لحاق
با ایشان دارند فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جا نروند و اگر خوارج
و نواصب و روافض مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند ضرور است اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و منطاق همت در رفع جهالات و مزخرفات فرق باطله بستن و اگر دیگران از منسلک
ملوک و سلاطین بودند بر لوم و طعن فرا گیرند ضرور نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
بر آن جاری است که در هر امر از ارجاعات امور شرعیه جانبی آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جائیکه ایشان را
در حیطه خلافت باعتبار ضرورت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صوائح وغیره
دیده باشی آمر دم کی بدان پی بردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهلسنت مقارن بفسق و فجور است و مجتهد المتغفلین قصیات سبق ایشان در ربوده
و معتقد بدینمعنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقیتی دارد و ظاهر است این پیران [illegible]
از عیش و کامرانی بجائی رسیدی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بحقیقت میرسیدند کاش کتب خویش
را مطالعه مینمودند تا معلوم شدی شیعه نیز برین کار اقدام اهل حق در امر مذکور رفته اند مجلسی ثانی را اگر از عماد الاسلام
کتابهای بسیاری از امور ایمان و غیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیده اند
در زمانی نوشته تمام بکار بردند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد و از
شمردن ظالمین در خلافت استغاثه مینماید نیست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بعد محنت
مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آن مقامات را انتخاب نمودم و چو لکش بر آن نوشتم با ماده الزامی در تخصیص
مزید است نکلین باشد لیکن چون بخالط عبارتش زائد الوصف بود و کلمات او در اقتباله کتابت نیاوردم
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود و با گاه
امامیه جمیعا ناگذار جائیکه چنان حقائق امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شرح مشکل
میشود و چنانچه نموداش عنقریب از روایات معتبره اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
قرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند دلبندش همه بروی منقلب است و معنی حدیث علل الشرایع شیخ
صدوق میگوید که قریش ائمه امت اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و حدیث الائمه من قریش را اگر
بحول چنان خواهی دانست و در تفسیر محکیه بعد از شنیدنش دمی در وجد نداشته و هرگاه بر اصطلاح علما
سیوطی در تاریخ الخلفا واقف شوی هیچ غباری در آن راهی نیافته بکام مفصلا و بیشتری از احادیث
را ائمه را مستور ابعدالت وصف کرده و بالاخر علمای شیعه مثل الیحیی معنی عصمت را بعدالت کرده اند
کما عرفت سابقا و لاحقا و اگر حقیقت رفض را پرسی یکی برای حضرت شیر یزدان کفر اجاد و وفات
مناقب عظمی گردانیده اند اکنون علاجی برای مرض فرمن ایشان بجز آن نمیگذارد و قال الله عز و جل

وعده اهتمام فرمائیم انشاالله تعالی وگریبان این ناسپاسان بعد از انکه اهتمام ایشان را بر ناظرین مکشوف ساختیم در اوفتاده
رعایت جانب صحیح احتیاطی نمانده ولیکن برای کسانیکه مصداق فزادهم الله مرضا باشند ازین جنس است نحو سیبها
امامیه در تحقیق لفظ اهلبیت نوشته اند نحو دال بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت است و بر سائر ائمه از راه
تغلیب پس بر روایت اصح اطلاق خلافت بر کسان از باب اعمال باشد و بر دیان متغلبان از راه تغلیب فکیف که حاجت
توجیه بعد از ان باشد در خصوص کسیکه مرفوع باشد و هر جوابی لم بر فرقه اند بخلاف احادیث رفضه که همه مخصوص معصوم اند
و از غرائب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشده که هر چه ابن عساکر آورده در مقام تشیید حدیث
در سیاق احتجاج پیوسته خلیفت که ظاهر شود اعتبار مدح یزید که از لفظ اینه مستفاد شد مضاد و جامع غیر باشد که از لزوم
صحت در آن باشد شان بر سیوطی خاتمه یزید بخصوص اسمه اول دلیل است بدلیلی که بالا گذشت چه جای آنکه روایت
مشعر مدح یزید است نص نباشد بخصوص مدحت او کما لا یخفی **قوله** و نیز در کتاب مذکور مسطور است الخ

اقول قصه انداختن منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی ادبیها نسبت با خانه تجلی آشیانه در کتب ثقات مرقوم است
که در آخر حیات یزید پلید بوده و اول بر مذهب او سست و لیبا باشد که منهمکین لذات دنیوی وقت جلوس بر اریکه
سلطنت بسبب غلغله مصدر این امور شوند و چون تسلط و تمکن دست میدهد انواع کفریات بعمل می آرند قال الله
تعالی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ **قوله** الخ

اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شاید مقصود من در رساله آن بود که ضمیر عبارت صواعق یعنی و لا القتال نظیر ذلک
ضمن نقد معین کردانیم تا ناظرین سامعین تشویش نیفتد که مطلب این عبارت و سیاق و سباق چیست و اشاره
لفظ ذلک و مرجع ضمیر مذکور یکیست و این داب اهل تصنیف است بخلاف مجتهد که عبارات از کتابی در اقوال سابقه
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر نموده بالجمله درینجا سخن از خلافت معاویه میرفت با مجتهد این تطویل بکار نبود
اصل سخن نیارد و مقام حیرت است که هرگاه مثالب معاویه بزعم خود از کتب اهل حق ثابت نمود لیس باشد
و چگونه الزام ایشان در ثبوت امامت برای یزید بحصول انجامید چه جای آنکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق مسلم بود قول
و فعل و حجت شرعیه بلکه لائق قبول هم نمیگشت که موافق قوانین شرعیه می افتاد نه آنکه معاویه هر چند خلاف
و مواثیق کرد و بردی هزاران اصحاب و تابعین قرار یافته بعمل آرد و قبول نفس همه مردم بر ضرور است و درین تقدیر
حاجت چیست که امامیه جواب آن عن خلفای راشدین ائمه اهل حق و تقلین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج بیان
محامل صحیحه و جوابات نباشد و این مذهب اهلسنت نیست مذهب اهل بدعت شد که امام از دایره تکلیف بیرون
و رعیت چون امام را می شناسد از تکلیف شرعی رهائی مییابد چنانچه قدمای رفضه دعوی آن داشتند و کتاب رجال کشی
از ان خبر است و چون امام خاتم صحیفه امامت می گشاید تکلیفی از شریعت قرآنی بر او نمیماند یعنی بالاستقلال اتباع
لال کتاب و امیبایدش فرق آن نیست که غیر اثنا عشریه بآنگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از جناب البعیر
و از رفضه معاصرین فسوات حمیر صدور مییابد مهدی السبب دعوی فرا ... حقیقة ائمه بهم از دایره تکلیف

بیرون کتب اینها اما آنچه از زمخشری از ائمه اعتزال است وارد و پس بعد از تسلیم صحت منقول در ترتیب استدلال
باید منقول همین مقدار از آن مستفاد نشد که معاویه نسبت بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت عام بالاضافت بدون سند روایت و کجا اصدر در تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم که محدثین اهل حق بیقین نقل کردند که اول درجه او فسق و فجور و اعلای آن کفر و ارتداد است
اما آنچه در حدیث دیگر آمده من بدل سنتی فاقتلوه الغرض ما طوق اذعان بگردن نداشتیم که معاویه لیاقت خلافت
روبروی اصحاب کرام نداشت و یزید بسبب خود به تبدیل دین برگماشت و شتان بین الامرین اما آنچه
محمد الباقی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتابست فاعتبروا
اولی الالباب که هر چند من جامع رساله التماس کردم که التزام ذکر اسامی کتب باید نمود و محمد الزیدی گوش بر آن
ننهاد و از اینجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب ننمایم و بر ظاهر است که کتاب مشهدیه پانزده جزو بمسطر
دارد الغین عن بصارة العین بیست و صد جزو در مجلدی چند میرسد با اینهمه منقول مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الاف التحیه تحریف نمود و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که تبدیل دین میکرد و بهره از زهد و تعبد نداشت و قمار میباخت و طنبور مینواخت
و سگ میپرورد و خمر و لباس حریر و غیرها چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیرها نقل علیه
نموده اند و از اینجا نیز این معنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافتش اینقدر میکوشید و برای سیرت
عرق ریزی میکنند و بعجز شده بعض ازین امور را در آغاز این مقوله دانستی و مفهوم میشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفای راشدین میدانند زیرا که لا نسلم که هر که خلیفه باشد در حقیقت از خلفای
راشدین محسوب گردد از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء
تحقیق آن نموده اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و اما ما او را متعصب اعتقاد میکنند خود
فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می آید پس مدلل شد آنچه آنجا گفتیم اما آنچه از دفتر اخیر روضة الاحباب
نقل نموده پس بارها بتقریب گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این دفتر را نشنوده و کلامش تمام از ان بیهقی است
بود و تحقیق از عینی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر بر سر منبر بگویند الکار بیفرمایند و در نماز نزد ایشان
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی التحفه و در اصحاب صفین چون این امور
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و احادیث داله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار آری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آنجناب میکرد و او را بالیقین کافر خود هم دانست
و چون آنمعنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان ایشان بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم با جمله اجماع اهل سنت است بر آنکه تکفیر کنند حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون بعضی از خوارج
نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته انهارا کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده انهارا تکفیر نمیکنند اینست
تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
کافرست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت ست پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه تشهی
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل با منهم
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی مقتضای بوالفضولی و بوالهوسی تار و
نسج عناکب را با خیالات خام خویش بهم بافته بود بعنایت ایزدی بر صوله حیدریه علی المجوس القدریه برا
باد رفته بعنوان اکبر زیر و زبر کرده ام که هیچ یکی از ناظرین و سامعین بر ریش جالیسی بخندند و چون آن ابحاث طی الذکر
ست گنجایش تکرار آن درین مقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح می نویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
ازان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن از انها دارند نزد ما یقین لعن قطعاً ثابت نیست و صحابیت
بعضی ازانها قطعاً ثابت نیست لعن کنند بعضی ازان اشخاص را بیدی یاد کرده اند و ایمنی منافاتی با ولای اهل بیت
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوتست که از کوفیان هوا و شاگردان ابن سبا هوای السب و
سب و تبرا در باره معاویه و غیره شروع کرد و از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل عناد و علی
فرصت را غنیمت می شمردند و در راه نفاق پیش برده خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند
این وادی گشتند ولیکن جناب امیر ازین بدعت و احداث درهم گشته منع شدید فرمود چنانچه عبارت سید
یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکند که فرمود که من بشما گفتم که عبد الله بن عباس را
بحکمیت و ساعی گفتید نه باید ابو موسی نفرستید و اصلا از سخنان ایشان رد ترش نکردید غلط و خصومت نمودید چنین
شامیان را لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و بر مقاربه مامور
کتاب نهج البلاغة حاکم است که جناب امیر این امر ناخوش آمد و آنکه زجر کرد و بنا اخوت اسلامی برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فاصلحوا بین اخویکم برقرار داشتند و از بحار باقر مجلسی جابجا هویدا گشته که مقصود رضی در کتاب مذکور از ارد
روایا تست که فریقین دال بر آن بسته اند و از اینجا باظهار فاضل مجلسی امام شیر درهم اثنا عشریه هویدا شد که منع سب و لعن
از اجماع فریقین ست الغرض سخن در آن بود که معاویه را امیر نمود بسب حضرت امیر معاذ الله و ثبوت این جا گو
بخاطب رئیس السفها صورت نگرفته چه روایات شنیده صحیحه باید ذکر کرد نه فقط بر روایات مورخین بند که حال عدم
اعتبارشان از کتب شیعه هم واضح گشته ست انداختن آری بعضی از روایات موهم آنست که معاویه بعضی از اصحاب
امر کرد و چنین گفت یا ایها الکلب ان لا تسب ابا تراب لکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم
کما لا یخفی علی من مارس الاخبار و موید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب الغه

از افادات محمد بن حسن عاملی است غیر ذالک و در تفسیر صحیح شبهه نیست که نواصب خوارج خذلهم الله ابتدا
بدعت زنان کرا بکجا رسانیده بود و علی کذا المشهور و عمر الدهر با این محدثات رد می خود را سیاه میکردند و اهل تقیه
بحوزن جلا و قلیه سرخ و سفید بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز از توفیق استیصال این بدعت نجیبه نمود نقل
در تاریخ حلا مذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت در روایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو
عباده انصاری در رد بیعت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان با وجود احتیاج
بسیار لایق این منصب نبوده و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که مضمونش در کتب فریقین مروی نیست
بایه احتجاج برای مشکل از یکه اقبال مجتهدین است که در رساله بالخصوص بیاوری مجتهدین و علمای پرامیدین درین
حدیث تالیف نموده باد لعزعومی ازان این نتیجه بر آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که
حصر بیماشند مگر بلاد هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلانش حالت منتظره ندانند و نموده اند ابتدا
بالکسر فی المثل دلالت کند الحدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود
و تحمی مزید توضیح اداز این بیان که مجتهد الزمانی بر در قرتشید المبانی نموده جنان خالی شد که بشهادت ابی
عباده انصاری حرباشند اوا از کرده انصار که عموما و خاواری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین باز
گفته شده شیعه هم دانسته مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم
حرف الاستقبال بالضمام لفظ بعدی بعدیت منحصره نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که تقریر عنه خفیه
زین مذهب شیعه در آن منهمک گشته فیضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلا اگر سخن فهمی درانچه گفتم غور کند
بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق تو هی هادیة علی عروشها خواهد یافت و اگر زندگی بسکه
نموده مساعدت نماید صورت می بندد تفصیل تمام دران میکوشم و اکنون بصد تفرح و زاری بدرگاه حضرت
باری ملتجی عالم و در بیان انبیا و صلحا و اتقیا بود متحیر شدم انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین قوله
در تاریخ **اقول** بسیاری ازین روایات فسق معاویه هم بثبوت رسید تا بکفرش چه خیالی توانکرد بلکه مشهو نگفت
دو تمیز میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل بخاری برادرم همین متکلی صریح
معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هردو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله اصل
و التسنی خلافت عام و نیست **و گمان** میبرکه من عوی احمقی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است
از الحجت سیکنم تا اعتراض ابر منعقد قلب نراتم کرد و در کتب رفضه مروی نیست حاشا و کلا اینک مجلد حاضر مجلس
موجود است عبارتش شنید عن سلیم بن قیس قال قدم معاویة بن ابی سفیان حاجا فی خلافته فاستقبله اهل المدینة
فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل انهم محتاجون
لیس لهم دواب فقال معاویة و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عبادة و کان سید الانصار و ابن سیدها افنوها یوم
بدر و احد و ما بعدهما من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

واسمهم کارهون فسکت معاویة فقال قیس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عهد الینا انا سنلقی بعده
اثرة قال معاویة فما امرکم به قال امرنا ان نصبر حتی نلقاه قال فاصبروا حتی تلقوه واز این عبارت انهم ظاهر است که
معاویه هیچ میگذارد و تابع شریعت بود بخلاف پسرش صاحب مزامیر وطنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه
بکذابی وطنبور نوازی و قمار بازی او را می ستایند و از عمده مریدان و لای اهلبیت رضی الله عنهم چنانچه باید
می آید الی غیر ذلک من الفوائد اگر بشنیدن عبارت دیگر که باتفاق روایات بر آن باشد مشتاق باشی
باید دیگر مجلد عاشر از بحار بکشا و ببین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و در روی
المذاهبی و غیرها من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعة بالعراق فکتبوا الی الحسین
فی خلع معاویة والبیعة له فامتنع علیهم وذکر ان بینه و بین معاویة عهدا و عقدا لا یجوز له نقضه حتی تمضی المدة فاذا
مات معاویة نظر فی ذلک و در همین مقام این هم مرویست که از اکابر علمای شیعه که یزید بمجرد جلوس
بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین اجازه طلب کرده اگر از بیعت اباء فرماید و حضرت امام که بنائب او که حاکم
مدینه بود فرمود ما اهلبیت نبوت و معدن رسالت و مهبط ملائکه ایم ما را درست نیست که با یزید که فاسق شارب الخمر
و قاتل نفس محرمه است بیعت کردن و از اینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود اگر اندک تامل کنی فرق او دانسته معاویه
و یزید را بیک نمط فهمیدن و حکم هر دو را بوحدت منخرط دانستن بر حضرت امام حسین ع اعتراض نمودنست
که بدلالت کلام شیخ مفید باوصف جوش و خروش ساکنین عراق خروج نکشیدند چنانچه در این ورق دیده خلیفه
امام حسین با اهل عراق اول دلیل بر آنست که آنجناب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق خود مقید و عهد شکنی
مرا درست نیست و تا او زنده است خروج نتوانم کرد انتهی حالانکه حقتعالی میفرماید فمن اعتدی علیکم فاعتدوا
علیه بمثل ما اعتدی علیکم و از اینجا هم دانسته باشی که معاویه در زهر دادن امام حسن ع شریک بود و قتل نفس
محرمه از یزید بوقوع آمد پس ناصبیت رئیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میانه یزید و معاویه از راه عداوت
و تشنیع مجادله با جناب امام حسین دارد بلکه اعتراض بحسن مجتبی هم میرسد که باوصف عدم مرضی لشکریان صلح با
معاویه نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجلد بحار هویدا و آشکار است و عدم ستر
بسبب مزید وقاحت در کتب خویش بتاویلات آن شرمسار نیستند و بانفعال نمی آیند کور و کورانه میروند و هر گاه
حال معاویه از کتب مخصوصه امامیه المسمی حاجی ببیان نماند که باز حمیدا او که باعث مزید تفرقه میانه او و یزید گشته ذکر کنم تفصیل
آنرا دفتری باید طویل و کتابی باید در از لیکن مجملا اینست که لفظ فقیه و مجتهد بحق او در صحاح وارد است شیخ
حلی هم در کتاب مستند الیه مذهب او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که مزید جهل او نزد همگنان بثبوت
رسیده و نیز توبه معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین در کتاب الحق والیقین موجود است و وثیقه حسن مجتبی که
تکرار رضای طرفین دانستی شهادت امام حسین ع که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل
عکس تشنیعات یزید که بعد سانحه کربلا بر ساکنین مدینه منوره چه ظلم و عدوان کرده و بعد هر نا بدم و غیره

خاست برای او بجای خود ست و حسن اسلامش مرتکب مسروره بخلاف یزید مردود کما فی تاریخ الخلفا وغیره
بن بتصریح العلما و لفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسن عدم خروج
امام حسین هم بمعنی مذکور محتوی مستعد البعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بطور دعا در خصوص معاویه
مروی و اگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی در ابشارم گو دلالت بر آن ندارد قطعاً که او قاتل امام حسین
راضی بدان بود ولیکن از هر روایت ابتدا فسق و فرید فجور او واضح و لائح ست پس تا اگر یزید بلا استطلاع امر
بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از اینجا گفته اند گر فرق مراتب نکنی زندیقی
بسلم که فرقیکه میانه معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجملاً و مختصراً گوشش کرده می شود موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه در یابد کما عرفت آنفا و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس آنچه در بعضی سطری
بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب نباشد زیرا که اهل نفاق و تقیه اکثر برای آتش
بلا و امثالی را ملحوظ نمودند و شب و روز در کباب شامی و فالوده دمشقی محو بودند و بسیاری از اکابر شیعه بمزور معتقد
شیخ و جلالت شان هستند در خیرخواهی او زندگانی بسر بردند و برخی بر رفاقتش مردند و طریقه خوشامد و
کذب وافر القول با صول امام المتکلمین شیعه کما یصح هم منحصر در ایشان بوده و من میگویم که هرگاه مقبولین
با همه در صدد اول مراتب خلافت وفا با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا انجمان لعل آرند که تسلیم
متکفل بیان نتایج ثمرات آنست و در آخر شقیان کوفه حلال محبت و مرید دلا را در واقعه تحکیم بعرش بر بن بنا
در وقت بیعت حسن مجتبی تلافی هر دو لشکر آنجناب بکار بستند که پاره آن دانستی پاره دیگر را انتظار کن پس اگر بیعت با
موافقت صمانی کیست که ایشان را مانع تواند شد از آنجا که ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه نه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول بخورده باشند و نقد انصف من قال را جا این مذهب التشیع اصول مذهب النفاق
ست که لفظ تقیه تعبیر از آن می نمائیم هرگاه مجملاً و مفصلاً دریافتی که حقیقت یزید بعین ما انجمله آن بدین بعید
الحمی و بعض ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار بند کر آن پرداخته بود هرگز دلالت
بر مطعون بلعنش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید را بر اظهار نقصه مقتضی و از کتب ایشان و احادیث صحیح
پیشوایان این بدانند ایشان استنباط میتوانکرد باید شنید که حضرت سید الساجدین ع بکمال عطوفت و مهربانی
یزید را نماز عشا که در دو رکعتی خفیف بلبش نیست تعلیم کرده بود ارشاد نمودند که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حق
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر ذمه تو باقی نخواهد ماند و چنانچه بعضی از این روایات آنکه
هرگاه یزید خواست که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید بر او استیلا یافت و هر کس که بعلم تاریخ آشنا
شد میداند که بعد سانحه کربلا سلطنت این بیچاره منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشت
تمام تفصیله پس از این روایت مثل سفیده صبح صادق واضح و آشکار است که او نماز مذکور را گاهی هم ادا
کرده باشد چه جای آنکه توبه که عبارت از ندامت است از ماضی و ترک فعل فی الحال و عزم ترک او در استقبال آن امور

اختیاریه از وی صدور یافت باقی ماند علیه امراض این بالاتفاق امریست غیر اختیاری معهذا ادعای عدم ادای حق
بمقتضای مقال آیه صرحن که اتیح بعضیها انشاء الله تعالی شهادت علی انعی است فکیف که مجتهد الزمانی در ایجاد
المبانی افاده میفرمایند که اقرار عقلا علی نفوسهم حجة مقتسیما وحیثیکه این امر را بر صور خیالیه متکلمین امامیه مثل جناب
بجناب امیر رسانیم کما لا یخفی و دیگر چون در رساله بصارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته و
بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین ع در خروج بر یزید موافق اصول رفض
بسرحد کفر رسیده بود و قائل چنین کسان البته باید که بجرارت دینی متصف باشد پس حاکم لقتل آنجناب را متعین
نه لک بر اصول مجعوله رافضیان شاهد ایمان یزید باشد فکیف که پدرش بر صوارم گوید صراحة کلا اگر کسی بعم
محسنه کسی از انبیا علیهم السلام کشید مستحسن خواهد بود بدانکه دلدار علی جاییکه مباحث عدل باری عز وجل
نوشته و تعریف آن اولا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از آنست که او سبحانه و تعالی امر
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باشد گفتگوی طولانی او درین چند گشته بیشتر متوجه رد بر
نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش مینماید که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میداند که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بما لا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی وقوع
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل مترتب نخواهد شد بلکه مقدر بالعکس
آن خواهد پس بعد سطری چند و بیان یک دو تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین قبح الدیر یکایک انداز
حال ولد خود که هرگاه بان سکین داده شود باده سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بآن هلاک خواهد
داد با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان علم تیر اندازد
پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این ادا نستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات
واضح نموده شد زیرا که مضرت خط واحده مانند سکار و یا مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از آن موضوع لذا عبرت
در جواب امام میفرمایند که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر بلکه از
پس و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر ما اگر باعث حسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زبان آن نبی بالا آنا
نفسیت چشم زدن بزبان لا تعد ولا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که از هم پسر ببان

باشد نیابت نماند لیکن لابد چشم زدن بعوض آن مثل خیابات مهدی آن پسر را که نبی ست عطا فرماید و سید نیز در حلق [illegible]
آید و سلطنت لایزال باو بخشند و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوال و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و بیان [illegible]
ملکین مجتهد [illegible] با اینهمه که شنیدید شواهد دیگر هست از انجمله آنکه بارها دانستی و در بین [illegible] مهدی از
معمول با سید مهدی که بحکم [illegible] ائمه در نماز تراحیب [illegible] ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
[illegible] الکافی و ایشان در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بنماز قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
و این امر محتاج دلیل نیست لیدا آنکه نمازشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث
[illegible] منقول [illegible] بتفصیل تمام ثابت است که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند [illegible]
[illegible] ایشان حکم خدای عز و جل است درباره مکلفین و قد قال الله تعالی اِنَّ اللهَ لَا یَأمُرُ بِالفَحشَاءِ پس از حکم ائمه
[illegible] در ادای نماز عقیده که میانه مذهب عشا است معلوم شد که نزد [illegible] پاک بود بمقتضاء الملک عقیم
[illegible] لازم آید امر بزنا معاذ الله و هرگاه حکم مساوات در نماز یکبار جاری است فاظنک بمذاق [illegible]
[illegible] کلام الحاذق اقول این مزخرفات تازه مهملات بی اندازه نیز مورد ایجاب [illegible] و بسط کلام ارباب اخبار
[illegible] بچند وجه اول آنکه حال عدالت و غزارت علم و زهد و ورع عمر بن عبد العزیز بدان حد رسیده بود که اهل سنت
[illegible] بذکر خلافتش [illegible] روایات ثقات شرح میکنند [illegible] که اهل سنت تراجم در باب [illegible]
عدل و داد او [illegible] توقف دارند اگر شروح بخاری و کتب [illegible] تالیفات کرمانی و عسقلانی و قسطلانی [illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible] بدست [illegible] تاریخ الخلفاء که [illegible] آن بجا در [illegible]
[illegible] اینهمه اوصاف جلیله بلکه دیگر [illegible] ابرای این عبد العزیز شهادت اکابر ثابت میکند و در اینجا
[illegible] مطالعه این کتاب [illegible] میگردد که گویا [illegible] لا تقربوا الصلوة [illegible] از قرآن المجید یاد نمانده [illegible]
فاروق رضی الله عنه بعد از تعیین شخص [illegible] عبارات از دست [illegible] از اولاد و من مردی [illegible]
[illegible] از عدل [illegible] این روایات را ترمذی در تاریخ خویش آورده و گفته که [illegible] آمده و این [illegible]
[illegible] عبارت اخراج [illegible] از فاروق [illegible] من [illegible] الشیمن من [illegible] الذی [illegible] لا [illegible]
[illegible] که در [illegible] ابو بکر [illegible] اولاد عمر [illegible] عمر [illegible] آورده و بر روی
[illegible] بن عبد الله [illegible] سیاه بود مردم خلیفه موعود او را میدانستند تا آنکه حقتعالی عمر بن عبد العزیز را آورد و داد
[illegible] محدث جلیل القدر بود و روایت کرده از پدر خود و انس و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و ابن [illegible]
[illegible] بن عبد الله بن سلام و عامر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
[illegible] و دیگر [illegible] زهری با اینهمه جلالت و نبالت [illegible] دیگران [illegible] احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعید الانصاری و [illegible] بن عبد الملک و رجاء بن حیوة و محمد بن [illegible] جامع کتاب [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] در مدینه منوره [illegible] کند و از [illegible] که حج کرد عمر مذکور [illegible] مروان [illegible]

چون خلیفه شنید پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را از آن
تزویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود و لم
همچنان ماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب زهرا عطا نفرموده مرا لایق نباشد بهره مند شدن از آن لاجرم آنرا بر وضعی میگردانم که در عهد سعادت مهد
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در جزیره گذشت پس راهب فرود آمد بسوی او و بار ال
لشته بود و بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب حق پدر تو که البته بیار
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم را دی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذوالحجه و محرم ابوبکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است از ان عمر عبد العزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرهما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می چرند در دشت
و بیابان چون ناظرین استبعاد کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته اند
که در خلافتش عیانا دیدند که گرگ و گوسفند در یک مرعی چرا کرد پس مردی شبی دیدم که گرگ بر گوسفند حمله کرد موسی بن
اعین گوید که گفتم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که از ایام مهدی
بسا چیزها ازین ابواب صدور خواهد کرد و ذکرش از متقدمین نطبو نیامد و الفضل للمتقدم کما لا یخفی ولید بن مسلم
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هرگاه اشج بنی مروان برپا شود با او
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون عبدالملک تحول خلافت بام سید یا عم
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب اسلمی گفته که سعید بن مسیب گفت
که خلفا سه کس اند ابوبکر و عمر و گفتیم شیخین را می شناسیم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی میدانی او را و اگر بعد او
فرسیدی و از تاریخ معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و ابن عون نقل نمود که ابن سیرین چون خلافت
پیر سیدند میگفت که نبی نمود از ان امام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار فرمود که مرا زاهد میخوانند مردم زاهد
عمر عبد العزیز که دنیا رجوع کرد باو داد و زینهار قبولش نفرمود و نیز زهد او بجایی رسیده بود که ثقات گویند که داخل شد
عمر بدولت سرای خود و با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت تو خلیفه روزی
باشی و قدرت بدرهمی نداری فرمود این بر من آسانتر است از آنکه اغلال جهنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه
فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه روداد گفتند که عمر جواری خود را مخیر گردانید و گفت که مرا فرصتی نماند
شوم بشما هر که آزادی او دوست دارد او را آزاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زوجه او میگفت که او
در دور خلافت گاهی غسل جنابت باحتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او از زوجه او نقل کرده اند
که چون داخل بستر در خانه می افگند خود را در مسجد خویش پس میگریست و دعا و زاری میکرد تا خوابش می ربود چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت تمام شب همین طور مرعی میداشت و ولید بن سایب میگوید ندیدم کسی را زاهد و خائف

را از عمر بگواهی عطا بر شب شمار اجمع میکردند تا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند و چنان مینمود که بنا
بدو زمین شان نهاده است و گاهی در ایام خلافت کسی از دست تیغ نزده و گریستن تازیانه نخوردی را که درباره
او پدر گفته بود اجتهد که از جانبش در علم و عدل و زهد و ورع در دو مظالم شنیدی حرفی چند است عجب
وا ایم از مجتهد الزمانی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خود می چیند بیشش نیست
نرسید از شیخ این کتاب بر بدست سابقین و قاعدین خود سپرده نسبت تیره رای خویش و بی سواد
شان بایین امور که خود کور شده مورد استبعاد او بود ولی نیز قبلی با دیده مشتاق و محض تصنیف کور دیدن و گر رتبات
و الزام گردیدن شیوه اهل بسالت است نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد ثانی در تزیین مذهب
غولان بیابانی نیز همین منوال است که ریش‌های ایشان بد پیچیده ازلی سواد آنست و سبب تنگ حوصلگی
خود ایکتا از میدان نبرد میدرانند و رجز سرایند گردان زمین و اسفندیار روئین تن بر زبان میرانند و هنوز آنکه
من از ایشان نام می خوانند چنانچه از صواعق محرقه علی المؤمن القدریه و منتهی الکلام و غیرها آشکار است تر از این
این غول بیابانیان و کم بندی جو بندو نجد بست بیابان بکمان لشکر بر تیزتری از تیر به زره در نوردی پیوسته جریده
دگر حیات و هم گوش ما به پیچ که دانی که هیچی و کمتر از هیچ به مجتبان مرا تا نه جلبند زبین به همین گوشه باز گوییم همین
دوم آنکه بباید دید که اکابر را نوشته باشد که هر اصحابی افضل است از هر تابعی بلی آنچه از تصریحات ایشان
معلوم میشود اینست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس پس نهایت
لازم بیاید اینکه مجتهد در صدد آن گشت مسلمست اکثر اصحابی اگرچه بطلب دنیا بپردازد و خود را از جمیع اصحاب آن مشغول
سازد افضل است از تابعی بلا خلاف با جماع رسد و باوصف خلافت در زهد و عدل و تقوی ید طولی داشته
ولیکن از کجا که بر فضل آن صحابی با وصف نکیر اهل حل و عقد حجت است کو خلافت میتازد و میثاق عمل هم آنرا
بلکه مخالفت آن و تحقیق کند کرو نبردی حیات دو مجتهدین و تبعین و تبعیت من المسلمین نه قدر رد و انکار در رباط
کسی که عاری از شروط بیات تابع مذکور هرچه بکنند با وجود موید و موکد بود و لیس با حادیث نبوی کما سبعی ثابت
دور بیچاره را سستی زبان از جا یاری فاتحطی ال عبا داده موج کشتی نیابت قصوی و نسبت صنعت معک
نشرت بهرا به پایه بر زبان یا ختتا هر یکی از مجتهدان مبهوت و محجوج گشته سر فرو برده و دم بر نیارد
بیا داین لاف و گزاف بهار البتر را بحق تواند بود آری بعضی از فرقه بدان رفته اند که امام از دولت و تکلیف
بیرون میگذارد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواعق و تحفه و غیرها انتقریب با خذش گذشته و شاید که قلوب
زوال وجهین بودن همین مذهب باطل باشد عجب آنکه در جمیع کتب فن بروایات متواتره المعنی ثابت کرده اند
که ائمه هدی مکلفین و مناقین را که تا قیامت اگرچه بلا تناهی رسد چنانچه باید می شناختند و قلیل گویا
وجه بیما امام کاظم و حال آنکه خدا این دو عاتی را با اهل صناعت سپردند امانات لطیفه و ودائع لطیفه را بدان
آن ملاعین نشستند که هم را در شبستان شکستند چنانچه نمونه آن را در همین مقال دانستی و عقل هیچ عاقلی

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صدور یابد و نیز نزد کسی ممکن نبود که امام عسکری علیه السلام حسب قانون ازالصحبت سرفراز
فرماید و او وقت نکاح متذکر باشد بعد از ین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
زنفنه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود دهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشت
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم
آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر تحویلش با وجود مخالفت و تنبیه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که تعزیر عمر
عبد العزیز مستند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متین تجاوز از
طیور بوار خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت عام امت ست لاجرم باعث تعزیر خواهد بود چهارم
آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و ازان مقام ابنهم ظاهر گشته که احتمال قوی
در آن سطر قوی ست یعنی اگر نا کشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت مانند و رنه فقط نفوس
ناصحین و از ینجاست که چشم داولاد خدم را هم وعظ نمودن با واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تعزیر ابن
عبد العزیز که از ین احتمال خالی ست فالرحجان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را هم یاد ندارد و از ینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین علیه السلام ثابت کرده هنوز نسبتش بیاید که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و باخبار میر
نمی ایستند و دامن از تحریر مضمون نمی چینند پنجم آنکه احصل مدعا از ین عبارات همانست که دانستی و با
اینهمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صادق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم
می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تحریص کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه
قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس
رو داده تا درین مغلطها افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب ایضاح بعد عبارتی نقل کرده جناب مجتهد
از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طور ملوک
و خارج بود آثارش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن علیه السلام خلیفه شد باین معنی که
واجب و لازم شد بر مردم برای او طوع و انقیاد چنانکه واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از انجا که حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیت راشدین باعتبار جمیع جهات ست و حقیت
خلافت معاویه بوجه دون وجه و الا حکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و ختنین
و امام حسن علیه السلام چگونه صورت می بست چنانچه شیخی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه محصل
ششم آنکه سلمنا که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب توافقش امام حسن علیه السلام لیکن

نیز چون استخلاف از کجا فلا یعین دلیل بعضهم آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط لیس
و بعضی اجمال که مجتهد در کلام حبیب کرده بود و بر جا میکنند از عجائب توهمات ست شاید معنی اجمال هم
بعضی روشن در بنا نیاید چنانچه معنی جمله لا التسلیم بخیال ملک زاده کودن که چون ملک امتحانش نمود آ... خواهد ست
و نشانی او را آموخت که بهر جا که علما گفتگو کنند بگو که لا التسلیم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
... که در صورت کلمه توحید چه میفرمائی گفت لا التسلیم این وقت همه را حالی شد که هیچ تربیت نا اهل را چون گردگان
گنبد ست الغرض الحاق مذکور کافی بود چه جای آنکه مبرا ما همه امور را بتصریح اکابر شرح نموده ایم ... اکثر
از عبراض بیرحرف چنان معلوم شد که معنی الحاق هم ندانسته و خیال نکرد که ملحق را المعنی ...
میگردند چنانچه مجلسی در بحار ارکان اربعه را ملحق بتالی ائمه قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان است
در امامت حضرت صفوی متردد شد فکیف عمار که حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر در اصحاب
حضرت امام باقر و صادق سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب هفتاد هزار محدث
در امامت کاظمی متردد بودند کما فی الکشی و غیره بخلاف ابن عبد العزیز که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از آنجا

نیز حرف ظاهر ست که حکم مذکور را بهر حال مهمل فهمیده و بل هذا الا جهل و غباوة فان الکلام فی الرشد

لا نفس الخلافة قوله لا التسلیم ان کل من کان خلیفه فهو داخل فی الخلفاء الراشدین الهادیین المهدیین و
در بحار مکاید البیت ... وقیق بیاییش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش
... بیزار و از تصور ضرب او بظاهر در آزبا عث آن نیست مگر جز بیدلای منکرین از امامت اهلبیت
اطهار و ... این تمیز بسوی حضرت محمد بن حنفیه بر اصول و اخبار امامیه میکنند زیرا که بر ناظرین مجلد عاشر
بحار هویدا و آشکارا ست که جناب شان یزید پلید را امیر المؤمنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکه مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمه هدی کسی اطلاق
نماید ... کرده و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول وعیدی در عقبی و علتی در دنیا چنانست
... بدون اشد ضرورت از خدا و رسول ... از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهیم که یزید بعد از
شهادت ... جناب محمد بن حنفیه فرمود یا عمی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المؤمنین و چون اشاره
... صد هزار درهم برای شما آماده کرده ام بتقریر جواب شان بطور ظرافت ... ست که حاشا
... برای این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المؤمنین ست و بعد

از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانی قد قبلت یا امیر المؤمنین
قوله مرا با اجتهاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعرا ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه
تست الغرض خوبی ... و زحمت ما میدار ... یعنی مخاطب ... بیهوده سر انچه بر اجتهاد
... مخالف فیه ست چنانچه از صواقع و تحفه اثنا عشریه و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است تا قادگروه همه اش باحسن
وجوه بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظهٔ آن خون ناب جگر می نوشیدند و باوصف تقیه از گروه شیعه نمی ترسیدند
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را تقریر میگردانیدند و این ملاعین هرگز حرفی را
از ایشان نمی شنیدند که مکرر علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از امامیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر
جائیکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ع آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
باخلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتنائی بد اندیشان و کورانگی ایشان بملاحظه
می آریم و دستها پیش داور داور رس برمیداریم که از آن یومنا هذا اجتهاد در رفضه آنقدر شیوع پیدا کرد
که در هر دیار مدعیان اجتهاد و مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بر دی شان سخنی
قدرت بر تلاوتش ندارند و بغیر از چند مرثیه منبر و دیگر و مناقب میران منبر داری بر زبان سخنی از ند
و عمامه بلند بر سر می بندند و باوصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجالس قاری تبریز
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و با دای
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند و لیکن زینهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گوئی
که کتاسنی بر ابن سبا مدعی نبوت و خود الوهیت حضرت مرتضی که انفی المختار الکشی قد الیفات غیره
سن العلما فرود آمده که آتش از دیار گرفته اند حرفی از این باب بشنو که در آن روز جز دیار
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُسُرا که بجیم و رای بی نقطه و زای معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآن را از ایشان وادم
و انیسم گفتم که عجب است از مجودین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته و در پی ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش مجتهدان نیز که در ترجمه آیتی و حدیثی مصدر هفتاد و هشتاد خطا میشوند کما مر مجملا
و مفصلا که خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جانش تا فشار جبال آباد
و هشت کربت و غربت نور دید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات باره یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل سه پنجم مراحل بعید طی کرده در خدمت طباطبائی و بهبهانی فیض در اقتباد و بار اباب
بمقتضای یحبون ان یحمدوا تاجم بر پشت نهاد و لیکن قیامت اینست که مخاطب لاتانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی ندانند و این اجتهاد و اسم البته ایشان و خبر خطاکی اجتهادی خبری در جا
ندارند و نتایج ان در هر بهار می بینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتی که قاتل ابن عمر یزید را می پندارند
و بیعت ابن عمر را در اصل استفتا از منعت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

جلالت خلفا افراد کثیره بیش از خلافت را مخصور در معاویه می انگارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
میدو [illegible] بالت وجاهت قد او جبو با الضرورت بر یزید منطبق میگردانند الی غیر ذالک من الکرامات
ما [illegible] طایفه امامیه لیست مطیع و منقاد او شدند چنانچه در مسایل زراره و امیدا انتقند و بر جلالت یکرا علی متفق الاتفاق
سیدا شدند کما فی التلخیص والنسخ و غیرها بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت واجتهاد
زراره در مقابل نص کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه حل
مسایل درین [illegible] الاجتهاد و مجلسی در بحار با اینهمه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات را خلاف
نصوص ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم امام برای خود جسارت می فرمود تا آنکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل می نماید
[illegible] کردیم نزد زراره در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی می گفت پرسیدم از قیاس
خویش عدات کرده یا از روایتی بر آورده گفت من خوب می شناسم ترا این امور چه کار ندانی که بسیار
است که بر روایت ترجیح دارد این همه یکسو اعجوبه روزگار واضح که هر دیار بایدشنید که در مدت العمر چنین
در گوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسائل فروعیه است نه اعتقادیه و درین ایام صحیفه انجام نگاشت
همیشه بها کتب فقه گل و گیاه شگفت پس چگونه درین زمان تحرز نشم و مثل غنچه تا کی خون جگر نوشم که
اکابر علمای طایفه الحاد و زندقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی مجوس
در بر هم زدن توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهادی حمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است به دفترهای دراز لیکن مشتی نمونه خروار آورده اند که از بسیار کشی در مختار
روایت کرده که از حضرت صادق ع در استطاعت سوال کردند فرمود نه دین من است و نه دین بزرگان
من زراره می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدای ع
ایشان را آتش گفتم قیامت شدم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره و اشباه او انتهی مختصراً انتهی جنایات اعتقاد به الهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که نتیجه آن لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری بود و اکابر علمای [illegible] و تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و لقد دین
و ایمان را مجتهد باخته و این هم تطویل را مقتضی است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر باقر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه درین مقام داد ناصبیت میدهد یعنی بعد نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن بر تحقیق
واجب شود تبرا از ایشان و جنت [illegible] اینست که خطای اجتهادی است انتهی ترجمه کلامه و اصل عبارتش اینست
[illegible] انه قولهم باطل لیس بان یکون بحیث الاراده منهم و انما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود و النصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی چنانچه [illegible] گرستگی که در کمر آتش

یاد فرزندی سوء الخلف یقوت اجتهاد شما یقین شوهر خود نماینده بود و وقت سفر نفس بزوج خویش تمکین
ننمود و اعجاب رئیس المجتهدین باشی و اخطای اجتهادی خبر نداری که از حد تواتر درگذشت و هر کی از سنی و شیعه شنید
بسبب کثرت قهقهه پشت دوتا گشت چون حال مسائل الهیات از توحید وغیره چنین است که مجتهد و آن هنوز
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از امثالش چگونه امامیه را ممکن است تا با آن مردم که در فروع مخالفت ائمه کرده اند
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس لعنین
قاتلین ائمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شده در گروه ناجیه داخل می کند بنابر
اعتقاد تشیع می شمرد و ازینجا حاصل مجتهدین صدر اول ایشان بر نصوص ائمه بر وضوح انجامید
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند ولیکن بیشتر از ایشان سخنی باید بلی اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند و نص بنوی یخفضی الغضب کما یلوح من الکافی وغیره من الاصول همراه وی بود
کیف ما کان واجب التبری هستند و مجتهد الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه کشف
اجتهاد را باین امور سبب آنکه ادعای اجتهاد دارد و مشروط میداند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ که در کتاب آسمانی است بحکم ائمه هر سه استدلال شان بدان محرف گشته
نخواند نیارم بر عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی وغیره ثبت و روز فریاد اصحاب ائمه دیده که
امام مسئله توحید و علم خدا بما ارشاد بکن که شیعیان ما دران مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گردید
بلکه با ولویت کما لا یخفی فان زراره رئیس المتحیر من الدنیا وافقه الستته و حاله کذا کذا اما قول ملا کرمه
بیشتر از ایشان واجب نگشته پس برای خدا و رحمتی چند از من بشنو که کشی از محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم از
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را ندیدم
گفتم از روزی چند فرمود پروا مکن اگر مریض شود عیادتش مرو و اگر بمیرد بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و پرسیدم
که حال زراره چنین است فرمود بلی زراره بدتر است از یهود و نصاری و از آنکس که گوید همراه خداست ثالث ثلثه و اگر
باستیعاب مثالب وی میل داری باید که دست تفرج بدرگاه باری برداری تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و برهر کسی عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن عیسی از اصحاب امام صادق
است که بیاد می آید که علمای رجال او را ذم و قدح متداول کرده باشند سیما بعد از آنکه ملای مذکور چنان افاده نموده که
که بدان پی بردی اکنون از ارواح این رئیس النواصب لیس الروافض باید پرسید که تبرا ازین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا هنوز این ابالسه واجب المحبت اند بلی از ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و فلذه کبد رسول مقبول و حضرت بتول و مهاجرین و انصار از سابقین و اولین واجب العذاب اند
قریب است که آسمان خون بیفتد و صاعقه قهر الهی خشک و تر ایشان را بسوزد پس بجا ماند سفارش امام در باره ایشان
که صریح منافقه تغیظ امامست و ازین قسم احادیث بسیار است خدا را ... گذشته ...

خواهم دید و نیستم ز روایت امام الرفضه ابو عمرو کشی ست از ولید بن صبیح باسنادش که من نشسته بودم
در روضه مدینه ناگاه مردی بمن سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره است گفت پروانگی طلب
کن از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود دو بار که اذن بده او را که آن مرد و دید میخواهد که در پیرانه سری بسبب [illegible]
افترا گفتم و حال آنکه از دین من و بزرگان من نباشد باقی ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرموده و بیش تر از آنکه محتمل است که قائلین با استطاعة مردم دیگر باشند و در ضلال اطلاق زراره
شر من الیهود و المجوس بجهل و جدال و خبر ابلیس نباشند و کیف که زنهار در آغاز ذکر زراره نمود و بیش دیگران
نعلین گشتند که بعض امام باقر چنین نمودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره که [illegible]
مجوس و یهود و جمیع را تا یک میدانی که امامیه بجا آموختند که کلام دشمن همانقدر معتبر است که مضرت
بود او را بالجمله جناب اجتهاد را آب خوب نکردند که در باره اجتهاد و باب مطاعن را بر اهل سنت گشودند حالانکه
با شمال شیخ ثانی یا بعض دعوی فخر کنند مجتهد جالس مسند اجتهاد و ریاست بر امثال یزید مزین فرمودند چو مقام
نظری است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده که در تفصیل و تطویل نگردیده بعد عامی پردازم و میگویم که اهل
اهل تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین است او را باز روش مرسان و اگر این امر [illegible]
بسبب علیه محبت پدری است این کار را انتخاب گردان و شاید که یزید بسبب عزیه جهل و تلبیس نسبت بمعاویه چنان
نمایند که فسق و فجورش بر او ظاهر نمیشد چه منافق لوازم و عوارض نفاق معتو الی استعمال میکند و انقدر مخفی میدارد
و امام خود هم بدان تا بدیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا پاسداری یزید و فریب مروتش که بروایات امامیه حضرات
اهل بیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا بمعاویه نرسانیدند و انکار اهل دین و تکفیر ایشان بر نفی کمال تقوی محمول
میشد و الله اعلم بالصواب و ازینجا تنبیه کامل حکم تو آنکه جالس مثل معاویه با وجود گرگ باران و یدر و بودنش خبر [illegible]
از سیر و تمام فضائل و اربعه حق نامنطبع گردانید و از نهم بحد یکسیت نه تنها ملائک ثنا خوان او بود که جن و بشر جمله قربان او
در حال جهل او بعد از معاد او از منه چنین است که ازین کتاب پیداست معاد فتنه او بر مسند اجتهاد بقهر و استیلا با وجود دیگر گذشت که
نقد ابنت بینا انگیزی از خر فساد چه پدر مرده نشست بر اجتهاد و چگونه بر اک اجتهاد و مسلط نشود که پدرش باقتضای مصلحت [illegible]
[illegible] که معاذ الله بجاهل کو و ثرا بر حضرات [illegible] ترجیح داد و پس بپر دختان [illegible] معاویه جمع شقیان که مشیر بود [illegible]
بود و شاید بچاره [illegible] حال او را چنانچه سکنه ملیح آباد از بندهای حکیم الهی بخش [illegible] الصدیقی و بیاچه کتاب ایشان میدیدند عجب نیست که
بعض علمای شیعه از قوت اجتهادیه او وقت امتحان بدر ذات پسر جلوه داده [illegible] که از اوراق کلامیه ثابت است [illegible] برداشته
تمامش شهور ساختند و [illegible] است او گرفتند و پادشاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب صاحب از جنگ [illegible]
[illegible] بود و هم از جهت که [illegible] شب و روز بود مائل اند بلکه پهلوانان رستم نگر بدلیری گرفتار اند مبادا فتنه برپا شود و چنین [illegible]
[illegible] قهر و استیلا [illegible] او و لیاقت مثل مجتهد [illegible] تعالی [illegible] تحقیق شد پس [illegible] اسباب [illegible] شدید مردم

نیز زبیر جمع شده و نعم ما قال الشاعر نظم ای زر توئی آنکه جامع اللذاتی محبوب خلایق همه آفاقی بخدا ای زر توئی خدا نه ولیکن بخدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی بوده و شاید مسلم او در اعتقاد ائمه هدی که بهتر از انبیا و رسل اند بر مذهب منصور رفته چنانچه حدیث
قاصر نظر بر این نظر دارد و راهم بدار رد او و بدین الفاظ فی باب کراهیة التوقیت عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد
غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان
ذلک و تاریخ قزوینی که بکیفیت او مقتضا شدت رفض از دیگران زیاده تر است از وحال [illegible] کمتر نتواند بود در این باب
که شیخ طوسی در کتاب الغیبة این حدیث را باین روش ذکر کرده عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر
یا ثابت تا آخر و ایضا ذکر کرده که عن عثمان عن النواء قال سمعت ابا عبد الله یقول کان هذا الامر فیّ فاخره الله و یفعل
بعد فی ذریتی ما یشاء سال هفتاد هجری زمان امامت زین العابدین بوده و عبد الله بن زبیر در مکه دعوی خلافت
میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند و استقلال نداشته اند
و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغتی داشته اند و آن وقتی بوده که عبد الله بن الحسن شروع در بیعت گرفتن برای پسر خود محمد
عبد الله کرده چنانچه مذکور شد و حدیث هفتم باب هشتادم و وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چنانچه اهل تاریخ گفته اند که منصور
در سنه خمس و اربعین و مائة ابتدای عمارت بغداد نموده بواسطه خروج محمد بن عبد الله بن الحسن و برادرش ابراهیم چند گاهی عمارت
نا تمام ماند و چون منصور از مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت در سنه تسع و اربعین و مائة با تمام رسید سال صد و چهل
بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات امام محمد باقر در سال صد و هیجده
و وفات امام جعفر در سال صد و چهل و هشت شد پس این حدیث قبل از سال صد و چهل [illegible] شد مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل
استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث و مراد این است که وقت ظهور دولت آل محمد علیهم السلام معلوم نیست [illegible]
است که اگر قتل امام حسین علیه السلام نمی بود در سال هفتاد میشد و اگر فاش کردن شیعه امر ما را [illegible] که با ائمه [illegible]
در سال صد و چهل شده بود پس او بحدیث [illegible] فاذعتم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه اسرار [illegible]
و شرک [illegible] روایت است از ابو حمزه ثمالی [illegible] منسوب [illegible] امام ابو حمزه [illegible]
از امام محمد باقر که میگفت [illegible] ثابت ان الله تبارک و تعالی [illegible] تحقیق [illegible] شیعه ما نزدیک [illegible] بوده [illegible]
در سال هفتاد هجری [illegible] حسین علیه السلام سخت شد غضب الله تعالی بر بشر [illegible] تاخیر کرد [illegible]
از سال صد و چهل هجری [illegible] حکایت کردیم شما [illegible] پس فاش کردید حکایت [illegible]
ما و شیعه [illegible] چون [illegible] افشای [illegible] دیگر [illegible] الله تعالی [illegible] دولت [illegible]
میکند [illegible] فضل خلایق [illegible] اعتقاد [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] در حدیث باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداء است گفت ابو حمزه پس حکایت کرد امام حدیث [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] گفت [illegible] معلوم شد [illegible] امام که در معتقدات همه محو و اثبات وقوع می آید با وصف [illegible]
[illegible] جناب امیر [illegible] شده در نهج البلاغه که علامت ایمان [illegible] است
[illegible] چنین [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حدیثی که علی بن [illegible]
[illegible] امام کاظم [illegible] است که [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم [illegible] جماعت شیعه [illegible] سال [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] امام کاظم [illegible]
[illegible] امانت [illegible] اعمال [illegible] خطای اعتقاد
[illegible] لیکن معلوم نیست [illegible]
[illegible] حضرات [illegible] سابق و لاحق [illegible]
[illegible] اعتقادی [illegible] المحدثین [illegible]
[illegible] اجتهادی [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] اجتهاد [illegible] اهل سنت
[illegible] مجتهد [illegible] علمای [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] مجتهد [illegible] علوم [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] مسائل [illegible] شرعیه [illegible]
[illegible] علمای [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] تقیه [illegible] امام حسین [illegible] ابو بکر [illegible] صحابه [illegible]
[illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible] مسائل [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] گفته اند
[illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] علما و فضلا [illegible]
[illegible] عبد العظیم [illegible]

و همچنین فیما بین او و ذیل الاخباریین من ابن محمد فرزند عبد النبی این ابحاث ذر اثر بوده و قس علی هذا میانه اصولیه و اخباریه متفرقین المجتهدین [illegible]
مباحثات این باب و فصل شد اگرچه محمد مجتهد طلب گوی سبقت برده و حال آنچه معاویه میدان بلاغت بیان نموده که طابق النعل بالنعل نقش محمد
و بیدیس منطبق شده اند بما که گذشت آمد حال معاصرین و اما حال جدید نشینی ایشان که بر کرسی مملکت فضا حاطه و نشسته [illegible]
بجلوس خویش می آراستند پس کلام در نسبت گمراه ایمان و اسلام را می نمودند با این قید هم مطابق اعیان و طلیع العلماء و شیعه [illegible]
بدتر از مجوس بوده اند که یا دعوی زراره و اخوان [illegible] معنوی که با صدق الصادقین موافقه المتقدمین المقت شد و شیعه [illegible]
که قبله عالم یعنی امام صادق را [illegible] بطور کمال [illegible] مجوسی کرده اند و اما حضرات ائمه مجموع افرادی تقبل گشته و [illegible] که
رنجی بآنها رسانیده که بلکه زجر [illegible] ایشان مومنان اند ه نیامده نسبت کشتی و نگوییم که جاری [illegible] حضرات ائمه شد و آن
و طایفه ای بابا علی [illegible] اند که [illegible] بعضی از بزرگان اهلبیت ایشان را مجلس [illegible] رانده [illegible] گوش میکردند و برخی خدا
خویش را کمینگاه می نشانیدند تا ایشان امیر [illegible] رسانند چنانچه [illegible] کشتی [illegible] ه بعضی از بریده [illegible] و خیال [illegible]
که این عبارت سابقا از احقاق الحق از زبان قلم رفته و در [illegible] آمده و [illegible] ای و جل [illegible] گوشزد که مجتهدین [illegible] بوده اند
مجوسی کرده اند که حقیقه حال ایشان نهایتی نماند که خواستند چنین امام را که [illegible] الهی نص کافی بود [illegible] بسیار ازان کار [illegible]
مجلسی و حرف [illegible] بر کرده [illegible] ایشان [illegible] بلکه [illegible] شند و [illegible] صاف گفتند که افعال ایشان موجب
و [illegible] نیست [illegible] بعد [illegible] اما [illegible] خوش فرمود که اگر [illegible] که مجتهدین [illegible] و [illegible] اختیار [illegible] و کتاب
مسطوره [illegible] شان را نخواهند آمد و [illegible] خود خواهند نمود اگرچه [illegible] مقالی مجتهد فانی در کتب مطبوعه [illegible]
این نوع امور را نسبت بصوفیه باز گردانیده و از باب النزاع که [illegible] این دایره بود برآمده و خلعت [illegible] پوشیده و شاید که [illegible]
[illegible] سیم و عادت با شکل قول و فضلات اعرابی میخورند و هر چند [illegible] حرف را همین گمان بوده که تصوف خاصه سنیان است لا یوجد
فی غیرهم ولیکن روح ملا محمد تقی مجلسی و دیگر اکابر شیعه را هنوز یقین این معنی است که خاصه شیعه اثنا عشریه است و هر که مخالف آنست
از در و فروغ زبانست چنانچه رساله او حاضر است و الله اعلم و علمه احکم ان شاء الله تعالی و در این باب هم بدلایل الزامیه بسیاری از او [illegible]
ضمیمه این کتاب خاتمه مقالات و ابواب میگردانم تا روح این پیر خرابات بگرداب [illegible] این مباحث باند [illegible] با حال
توفیقات کلینی و تسویلات قمی و [illegible] پس بما که سؤالات چگونه بسیار بدان متوجه است که بلای حسن [illegible] بایسته محقق باید کرد که آغاز انجام
آن از کدام وقت بوده که معلوم نشد ظاهر و متبادر آنست که از روز هجرت است که مراد از سال [illegible] سال هجری است و [illegible] فی
الشرح و از این زمان باظهار فریقین موجب تقرر جهاد و ترقی دین اسلام بود و از این جهت آن امید اقرار داده اند و پر ظاهر است
که در مکه شریف جهاد و مقابله کفار و شوکت کجا بود بلکه مشرکین شوکت و صولت داشتند و شهادت حضرت و ایصال ایذای
شدید خواستند تا هجرت بوقوع آمد و در قرآن مجید هم مصرح است الغرض بر قرار داد شارح و زمره ندکور جز بلا چیزی نبود دیگر زمانه دو [illegible]
یعنی عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم که بر تصریح این ناچیز ثابت بالمعنی المعلوم زمان فروغ حضرت ائمه و شیعیان ایشان
بود و العجب که جناب تصوفی عالم امکان و مأمون زمان جلوس میمنت مانوس یعنی خلافت و فرمانروایی خویش را از [illegible]
شاید بدین جهت که اجله علما رفقه مثل سید مرتضی و دیگران خواهند گفت که خلافت معنی بود و الا غیر ذلک مما لا یخفی و اگر آغاز بلا را

بعثت شریف می‌گفتند البته مرتدین و مقلدین او همچنان می‌گفتند که در رسالت بعثت اثری هم در شرع و داعی گردند که ایشان
قرآن را بعد از قرائت رسیدن بپای بود تا حکم بمعیار ارشاد شد قیس علی هذا معادا البعثت شریف و اتیه عظمی شد که بیچارگان معصب
شوند و اگر قضا بعینی به بعثت شبیهی بحدیث کافی رجوع کن تا ازان بیابی که چنانچه بعثت شریف بلائی بود امامت مرتضوی نیز بر
بلی را بلیا می‌نامیدند رسماً عن ابی عبد الله ان امیر المؤمنین لما بویع بعد قتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذكرها يقول فيها الا ان
بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيه والذي بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتى يعود اسفلكم اعلاكم واعلاكم اسفلكم وليسبقن
سابقون كانوا قصروا وليقصرن سباقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا اليوم و از اینجا
شریعت شواهد خواهد بود چنانچه بیاید و انتهی از شرح فارسی معنی آن می‌گویم بالفهم او نزدیکتر باشد کتمت بصیغه مجهول با
مفعول است [illegible] با صیغه فاعل شد مفعول دوم آن و شمه است بفتح واو و سکون شین الی القطع و میم و تاء و حد یک
است از امام جعفر صادق که امیر المؤمنین وقتیکه بیعت کرده شد بامامت بعد از کشته شدن عثمان بالا رفت بر منبر و خطبه
خواند مردم را خطبه که ذکر کرد این خطبه را امام جعفر صادق از اول تا آخر می‌گفت امیر المؤمنین در آن خطبه که آگاه باشید بدرستیکه
بلیت شما بتحقیق برگشت مانند روش آن تکلیف در روزیکه فرستاد الله تعالی نبی خود را باین معنی که جمعیکه تابع ائمه ضلالت شده
شده‌اند در باطن و مرتد و [illegible] ایشان بحقیقت اسلام شده و قسم بانکه فرستاد آن نبی را بالقرآن که البته آمیخته میشوند در بوته نوعی از
آمیختن می‌شوند بغربال نوعی از غربیل تا آنکه میگردد پائین تر شما در مرتبه ایمان بالاتر شما و بالاتر شما پائین تر شما
و سبقت خواهند گرفت البته در مرتبه ایمان جماعتی که تقصیر کرده بودند در ایمان در زمان رسول مثل عجم و تقصیر خواهند کرد جماعت سبقت
گیرندگان که سبقت گرفته بودند در زمان رسول مثل عرب اشاره بزمان غیبت مهدی و دولت و این
خواهد بود بخدا قسم که پنهان نداشته‌ام از من یک خال و نه با این معنی که برباد شما میکشد بعد از رسول خدا گفت
از من پنهان نکرده هرگز دروغی نگفتم و بتحقیق خبر کرده شده‌ام باین مرتبه و این روز یعنی که نبی گفت که در خلال
چون تحقیق شرح خیر الشارحین تمام شد پس معانی
شارح امام صادق گفت که چون بیعت کرده شد بامامت که امامت مرتضوی بیعت بوده
تعرض بدان بابستی کردن که عین ... طریق بامامت که تکرار آن
شرح نهج البلاغه بلاغت امثال این عبارت گفته بود که عبادت زیاد آمد طرفه آنکه مجتهد با عاقبت اندیش اساس
خود را بتفتازانی کتاب بر آن کشید که خلیفه شدند بخلاف بر آنکه خلافتش محکم شد
دلیل و اگر گویند که استحقاقات در بار تحقیق شد گوئیم لیکن بعد از بیان مفاسد خلافت بلافصل و هم بعد بتصریح
حضرت مصطفی و قد تقرر انه لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چون بغور نگری که حضرت
می‌شد آید با وجود اصر الامر الا بعد و الحاج شأن استغنا و
ثابت می‌شود کتاب بود که خلافت
خلیفه اول زوجه گوئیم که چه کرده بانصاف باید نگریست که بعد از دعوی

دعوی کجا بود بلکه امتناع عدم قبول نقال بحکم حلل شیخ المشایخ در هر سه وقت مرة بعد اخری ظهور نمود چه جای آنکه اصرار الی
الاخر امن اجابه اصحاب مجهول فرمود و ثبت مذهبنا و بطل مذهب المخالفین و ظهر الترجیح بخلافه و مزید عند الشیاطین و هم آنچه شارح بر جا
تاویل کرده و گفت باین معنی که جمعیکه تابع ائمه ضلالت شدند مشرک شده جزا دیتا العین کیست اصحاب ثلثه البته مثل آبا و اجداد خویش مشرک
بودند و بعد از بیعت شریف مسلمان شدند و طریق ابو جهل و ابو لهب اجداد ایشان گذشته تابع عثمن انبیا و امام او حنیفه گردیدند که ایشان تابع ائمه
شدند البته کفر و هیچ شبهه نیست فلعنة الله علی الکافرین هیچ وجه این لعنت بر موقع خویش نباشد که ائمه هدی یعنی از مشهورین شدند
موخته که چرا نگفتی بعضی از سنیان که اسلام شیخین بطوع و رغبت بود و الی آخر ما وضعوا و افتروا علی الائمة غرض اینست که در اسلام
و بیعت ایشان بحضرت ... توان کرد و مدت تاج کاهلین چنانچه سابقا دانستی مقلوبست و ... اگر جرات
ابو جهل و ابو لهب باشند پس خلاف واقع است زیرا که ایشان از کفار مجاهرین بودند نه منافقین و هزار بار گفتیم که نفاق ...
... کادین اسلام ترقی رسیده در مکه معظمه ریاست کفار بود نفاق را در ان زمان چه گنجایش هر که مسلمان میشد انواع اذیت
چنانچه فریقین بیان کرده اند و از نقل و اعتراف مجتهدین کتاب اظهر است الغرض ادعای این معنی که شارح نموده بعضی مشرک شده بودند
باطن یعنی چه احوال جناب امیر از کتب قصه عیان گردید که اظهار آنجناب حین کفر بود و چرا نباشد که تابع پدر خود بود
و شرک ابو طالب از اصول شیعه مثل تفسیر اهل بیت و غیره ظاهر است کما هو مفصل فی تالیفنا ... نزد منافقین
درین باب بجای خود ... اند بود القصه اگر بخلفای ثلثه ... نسبت را درینجا کافی باشد نظر بخصوص جعفریه کافیه که بالا کو تا رسالة
دیده می در مدایح خلفا و تابعین شان حضرت امام جعفر صادق نمی ماند ... و العجب شارح چنانچه بالا دانستی مهاجرین و انصار را
حقیقة حضرت پیغمبر داند و در هر مقام از کتب خویش از دشمنی ایشان باز نمی ماند و چه گونه رعایت محل اول بکنند که
را حافظ نمی باشد و آنچه گفته که امر دعوت ایشان بحقیقت اسلام ... دعوت نبوت ...
نزد عقلا مثل ... تکلیف که از کلام او واضح است که سابق ازین دعوت ... الاسلام مجازا او امر حقیقة پس بطلان شارح
بجای خود نیست عیاذا بالله معلوم نشد که در باب ... و اظهار کفر و ابطال ایمان و اتحاد با اوقات چه اعتقاد دارد ...
این نوع احادیث که مخالف قرآن مجید حدیث شریف است کما مر ... از حضرات ائمه نیست موضوع و مفتراست و نحن علی ذلک
من الشاهدین و الحمد لله که حق را تفسیر نمود قرآن شریف که ... معنی قرار بحقیقت مذهب ما است زیرا که مرکب محرف و غیر آن حق ...
پس مذهب تحریف که مذهب ... المحدثین ... و غیر ماست باطل شد و از کلینی خود ... است که ائمه تلاوت نسخه اهل سنت ...
و وجه آن در سابق نیز هویدا شد که آیات ختم نبوت ابطال میکنند هم در حقیقت ابطال مذهب شیعه است پس اعتقاد این معنی که ...
نسخه مکتوم ظاهر خواهد شد ... این کفر و ضلالت ... ثم الحمد لله علی ... حقیقة مذهبنا و بطلان مذهبهم و مذهب تحریف را که ...
نسبت کردم مذهب مشهور و طریق جمهور است و چون ... فاحش ... نسبت ... دیگران تحریف ...
... صاحب تجرید ... تقیه حمل کردند چنانچه در جواب بعض ... ایضاح واضح است ...
ناصرین ... پس این حرف ... کافی است که بلندی ... برهان ...
شارح ... و ... است که احاطه ابواب و فصول ...

نمیدانسته باشد ولشدی مراتب تشیع از تقیه باشد دیگر روز بحکم کما عرفت از اراده قبل جناب تستری نیز اقوال ائمه در خلاف
جناب معصومین بود که بدلالت صریح البلاغ تلبیت لیف راحون یکم گردانیده بود اگر بلا ابهام انبیاء السلف است برابر افزون برگزیده عالم
اند اعدا اگشتند بار دو بسوی گوارائی با تمدای فشتنا کلام مراد امر وحضرت قائم از ایشان غیبت اختیار و از قول مبتذل
ایشان بیزار بودند از تکالیف ایشان ترسان لرزان است و دامن تقیه را از دست میگذارد چنانچه تفصیل آن ان شاء الله تعالی می آید
چنانچه عبارت شارح دال بر آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم نص فرمود برامامت هر یک لیکن فرق نیست که اصحاب
ایشان که بیشتر تدبیر بیای خویش بر عالم محیط شده بودند امیر از شب هجرت جناب پیغمبر بود که خدا معصوم در هر جنگ جان نفس خود
بر خدا فدی اکابر صحبه مثل سید عمر تصوفی رطل بوق فرشاق تفسیر در مجالس المؤمنین یعنی الشدائد و محبت نیز جناب
امیر ابتدای تقیه عین خلافت قرار داده از این کتاب نیز بخلاف صحابه گاهی حفظ نفس خویش را رعایت میکردند
همه کردند فعل الحاصل شارح از عصبیت عداوت اصحاب چنان کورانگی اختیار کرده که بر احادیث مروی ائمه
اصول خود را فراموش میکنند مگر یاد ندارد که از اصول معتبره مدلل کرده که مخصوص ائمه جدا محمد ایشان بود که اصحاب من
بجوم هدایت اند هر که اقتدا کنند راه دین اهتدا یافت و اختلاف ایشان رحمت است و ثواب ایشان ضایع نیست
این بحث قطعا در میان آمد پس میگوییم که بالجمله عضه اگر توانند در دخت هر چه خواهند روایت کنند هر چه توانند لاف
گزاف نمایند بیجا بالخصوص سخن بنده در تاویلات بلکه تسویلات شارح فرو نمیرود که زبان امامت حضرت سجاد در شرح حدیث
بوقت بیکسی وقت فراغت حضرات اهلبیت نتوانند شد اگر گویند که آنجناب و لعل آسوده و شیعیان ایشان بی گزند بودند
مجالس انگشت شارح فرو شمی ساخم بلای گمراهی ریال کورانگی مثل مجتهد رئیس العقل و فرزانگی بلکه ایشان پیش آمد که در کتب معتبره
مجتهد رشید که میگوید که ظلم جور خلفای بنی امیه بنی عباس بر اهلبیت جناب رسالت زیاده از ظلم خلفای ثلاثه بر جناب
بینچه ایشان که به تتبع سیر و تواریخ معتبره اهلسنت نموده کالشمس فی الرابع النهار ظاهر و آشکار ایانی نیست که با وجود
الملک یزید ملعون بر جناب سید الساجدین زین العابدین نموده بود عبد الملک بن مروان که مروج اوا زیبای صریح صحابیات منقول گردید
آنحضرت را القید علی رنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول منیر باید این عبارت چنانکه دانی
من ما حاصلش بفارسی میگوییم تا احتیاط شارح مذکور در ادعای انچه که امام محفوظ شیعه او در آن زمان فرو اغتی استند
را این تهانه حکایت میکنند که حاضر شد نزد امام زین العابدین رفیق آن جناب را بحکم خلیفه مسلط مقید کرده
شام بردند پس گفت با نان بر فنا خواستم که سلام کنم در حضرت پس او جواب داد و میگوید که در تهیه مشغول و مسلسل دیدم دگر گفتم
کاش من بیند و بند اعتبار بود و تسلیم می بودی فرمودای زهری اگر گمان داری که این قید باعث کرب
اضطراب من است درین اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن باز دست و پای خود را از قید و بند برآورد
الحاصل اگر این جور و جفا بسبب خوشحالی و رفاه و فراغ بالی برای مومنین طعین مزید دلا چنانچه شارح
مدعی شده بوده باشد عجب نیست لیکن حال حضرت امام در آن وقت نسبت بمقامات سابقین بود که شیخ نظم میکند قطعه هی گوییم
من بینی که بدبخت مکر جدای تو هم بدیگری پردازد قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت که در طویله نامحرمان بباید ساخت و محبت مبلو

که مجتهد الزمانی که بزعم خود این تعمه را از کتب سنیان آورد نظر بالزام است ورنه در کتب شیعه خصوصا مجلدات بحار بلکه بیاضات
معاصرین چیزی نیست که بقیه عبارت در آید عار بنجاست که مجتهد مذکور بعد زین رق بعد تعداد چندی از این نوع حکایات
گفت که اگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست ان شاء الله
تعالی والعجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین هم کرده‌اند لیکن بمقتضای مثل مشهور به یاد شان
نمانده است حال زمان امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند ارجمند امام محمد باقر علیه السلام خواهی از من بپرس که خود روایت امام
المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابوبکر حضرمی گفت
چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای
بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید
مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بر او هر مردی
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل گردانید
السلام را بی امتیاز هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
ترک سلام او بر هشام بخلاف رسول علیه السلام و نشستن او بی رخصت پس رو آورد و سرزنش کرد او را و می گفت در آنچه میگفت او را ای
محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شکافت اتفاق مسلمانان را بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده اینکه اتفاق با امیکه جاهل بودن
باشند زمین اختلاف در مسایل دین است دانست فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی و نادانی و سرزنش کرد او را با آنچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
رو آوردند بر او جماعت مرد بعد از مردی سرزنش مرا او را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند آن جماعت بر خاست امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میروید ایا نا
هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما یا غوای شیطان و خذلان رحمان ایا جنت یا جهنم بما هدایت کرد
الله تعالی بنا یقین شما را و بما ختم هدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی کرد و منقطع میشود
پس بدرستیکه ما راست پادشاهی که دیر بر طرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی دیگر چه ما اهل عاقبتیم میگوید الله
عز و جل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس کرد با هشام
بامام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خوشنود
سخن او در انتهایت مشتاق شد بان پس آمد زندانبان بهشام را گفت ای فلان بدرستیکه من ترسانم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو
و میان نشستن تو در مجلس حکومت بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و قبول اهل شام که از زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام که امام علیه السلام
فرستاده شد بر او برید که بهمراه شان تعجیل است او و یاران او تا برگردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر جای تا بازاری رسید پیش آورده نشود برای ایشان
بازار با طلع شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز بجائی که نمی یافتند خوردنی و آشامیدنی تا رسیدند

مدین که شهر شعیب علیه السلام بود پس رسید به در شهر پررو[ی] ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را
او می گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر ایشان پس گفت به بلندتر آواز خود ای
اهل شهری که ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که برسل وحی کرده یعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تبارک
و تعالی حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
من بر شما نگاهبان و حقیقت که عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر نیست
اگر بیرون نروند بسوی این مرد با زاد هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دارید مرا درین بار و فرمان برداری کنید مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کارهای شما
چه بدرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او بازارها
خود را پس رسید به هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس برداشت او را از آنجا بسوی
شام پس ندانستیم چه کرد با او و لیکن قزوینی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند باز هرگونه نعمتی با ایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهره مروی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه از عوام تواند است و چون ملا را مصلحتی خود را ازین نوع احادیث که خود دستش بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر نفر بائی حال حضرت امام صادق بدو حرف بازنمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و رد پیروی ما اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ما جور و ظلم ظالمین زیاده برین است که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه او عده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل فقتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیده اند و زکوة مالهای خود جمع کرده بسوی تو
میفرستند در سلطنت من رخنه ها میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگویید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوری که مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
هر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد درینمقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز جشنش
تکرار است که ملکش با دگران است پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گذاشتیم در این ایام رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستغنی
گردیدنش از بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی المعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و درینمقام حکایتی عجیب
و لهذا بهتر است که در ذیل اوراق توانی دانست ان شاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعض از معصومین که قزوینی ادا کرده

دشغولی درستی رفاه ورجا مینماید واگر احیاناً کالبرق الخاطف بعداز تنزل وتسلیم اتفاق افتاد در دفعات در شمار نمی
توانند بود که جناب امیر البلغ بلغاء در تقابل بلا در بلاء هفتاد ساله باین عبارت ادا توانند فرمود مگر بدانی که اہل آنست
حکم کل داده گفته اند مصرع یکی بر صد آید نه صد بر یکی ؛ پس بعد از سبعین برای ائمه اہلبیت رضی اللہ عنہم عیز ارتقاء
دکشور کشائی وجهانبانی نتواند بود واز نیجا هست که در نصوص این بزرگان منصوص هست خود شارح در حدیث اول باب مجامع
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرده که ای ثابت بالیقین اللہ تبارک وتعالی الفراغت با شیعه ما ظهور امارت ائمه را در
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باز او حجیب وراست متحیر میگردد که مراد فرخ امام سجاد هست بجانه نشینی حالانکه در یکی
که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین هست که در خانه منزوی شود خاموش باش که یقیناً دخلی بلا عظیم
تقیه هست پس این اخوشحالی و رفاه ورجا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب وروز بلا حصر
بتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش وطیب خاطر اگر برای تشعین باشند بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت بسته وقلوب مخلصین خسته وطرق تلبیس ودروغ وافترا برائمه هدی بی تدارک وسر اکشاده شد نعوذ باللہ
من الاعتساف وترک الصدق والانصاف الغرض همه حیرتم که چنین محقق بی عدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث ایشان
بلا وجه بلا پیش آمد که بقول حافظ مصرع آنچه گفت برید صبا پریشان گفت ؛ وانمقدار از اہم نصب العین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس از انبیا ورسل متقدمین نصیب نگشته کما مر ودر روایات آن علما چه نوشته علیہم
از جناب ائمه در مخصوص چه مروی شده سیما جناب اعور المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی چه تحقیقات کرده حرفی از آن در مقام
مجملاً هست وتفصیلش عنقریب انشاء اللہ تعالی بعد از ین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت ورفع اختلافات
از نشان امت هست وآن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی متدین شوند
وائمه از عهدهای خویش که کمال دینی ودنیوی ایشان بود بر آمده وچون این معنی صورت نه بست باید که آن زمان وقت بلا
باشد نه وقت رخا نکیفت که هرج ومرج در زمان عبد اللہ بن زبیر ومروان بن حکم زانیة الوصف مطعون باشد وعذر تمنی
در هر آن گروه هر که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند ودر مثلها بر زبان اہل تحقیق دائر هست مصرع
در بلا بودن به از بیم بلاست ؛ ودر قرآن مجید باید دید چه نازل هست که لَوْ کَانَ فِیْهِمَآ اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا چنانچه علما در
دلیل توحید باری عز وجل چه بیان کرده اند ودر تفصیل تمانع چه ذکر فرموده اند وشیخ در گلستان میگوید که ده درویش در گلیمی
بخسپند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند وچه ظاهر هست که یکی از دو پادشاه اکرام بزرگی میخواهد ودیگری ذلت ادراک کسی
حبس را ودیگری اطلاق اورا واین اختلافات سرمایه فساد میشود وخون هزاران هزار کس می ریزند وگرد آشوب وفتنه
در عالم می انگیزد وهرگاه این هرج ومرج موجب زیادت بلا ومحن وآشوب وفتن است رفاه ورخا در ین مقام چه گنجایش
وچگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه وقتیکه عالمی در سوز وگداز باشد فرمایند مصرع که دو کان ما را گزندی نبود چنانچه
حکایت صاحبدلان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین ناظرین را تسلی
فراید واعتراض ابو حمزه ثمالی لقمان حکیم طائفه عالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت هدایته معین کردن وقت را

برای چیزی وقتی بالیقین در حدیث مرتضوی صراحةً موجود که تا هفتاد هجری بلاست و بعد از آن خلاف قول اول ثانی را تقریر نمود
منسوخ صورت رضا بود بعد از نظر نمایند و اما آنچه حضرت امام باقر بخیال شیعه فرموده اند پس چگونه کافی می شود و نیز
ازینجا پیدا که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل جابر بن عبد الله انصاری از علوم حضرت میگرفتند کافی نباشند تقریر و تحریر
دیگران مسلم چگونه باشد هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیا این هم آیت است پس شک نیست که وجود حضرت
امیر و حضرت امام باقر و صادق اجله ائمه اهلبیت توقیت مذکور وقوع آمده و هرگز مخالف نفس الامر افتاد چنانچه در ذکر حالات
دیده می شود از اصول شیعه بوضوح پیوسته بلکه در نجابر بنای قائم است بیانش آنکه از دو حال خالی نیست که جناب امیر افاده امام باقر را می فرمودند
یا بر قول بالیقین که میفرمودند که بلا تا هفتاد سال است اگر واقعه کربلا پیش نماید و ورنه تا صد و چهل سال بلا برملا نازل خواهد شد
کرد بصورت کلام مقدس از دائره عقائل بر می آید و پیغمبر از واجبات است که اگر خبر پیغمبر و امام باید که مطابق نفس الامر باشد و غبار در چشم
گمراه آن گروه چه جای جناب امیر امام الصادقین نظام المتقین نکت که پروردگار عالم به نگار او برهانید که خواجه نصیر الدین طوسی المحقق فی شرح الاخبار
و ترشح مثل حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که حکم اخذ علوم از حسین در علم و حکمت بود و پس از تحکیم این سخن بالاطفال و جواری
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمه متاخرین واقف اسرار بودند و اصل و منبع علوم پیغمبر از آن باشند فذلک ظن المنافقین ویل لهم
من بیت الطاهرین علی بالحق بر اصول المتشیعین ان شاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین بعضی از احادیث می آید که هیچ شک و ریبه نیست هم
و خیال باقی نمی ماند انشاء و ثالث حکم کرد سخت معتقد و مخفی نماند که برگرداندی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان رسیده
میدانند که عصمت و علوم لدنیه را از خواص شروط امامت از راه غلو گردانیده امامت جناب مرتضوی را بر خلاف ائمه دیگر
واقعه است حقیقی حضرت سید الابرار بعترت شارح تجرید بلا فصل قرار داده امامت متاخرین ائمه را به نظر بیرون آن تقیه شده
معتقد اینهم گشته اند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه و سلم ملازم بود و برای حضرات ائمه نیز پس ایشان از حضرت بر طریق ...
بود که حضرت امیر و پس بعضی احادیث علوم غیبیه را درباره ائمه بعد از تاویل و تسویل بر همین محمل نشاندند که با وفق تحقیق ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور لا ریبیه مکشوف میشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عجیب الوجود در رسائل موجود و در وقع خطاها هم بود
فیه کما تبین مسرور و چنانچه قصه مختفی شدن کنیز و عجز امام صادق از جستن آنجناب بر شیعه که با اینهمه بار عیبی آن میدانند بازادعای قید او هم در سر
حضرت در بیش و قال یا عجب بروایت کافی گواه است طرفه تر آنکه از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میداد و نه با وصف عصو و نوری که در سر
ایشان سر آسمان پیدا کشیده در مجلس عشاق و آن ممتاز گردیده بود دانستند که طالقان یا حشر از مدعین عزیز و لا بلکه تا آمدن ائمه بعد ازین پیداشد
مرتبت برای بیش شیعه که کار ایشان جز ملازمت شریعت چیزی دیگر نیست کما فی مختار الکشی مخبر ایشان که بعض ... یار را بار بود از یاران شیعه پس نظر
بوجه آن از آن آنچه کوفیان ... خواندند که چون کردند راز خویشتن ... عراقی را چرا بنام کردند و عجب تر آنکه با اینهمه علوم آنها غائب می ماند
معلوم بود و به وصف ایشان مسابقی از او در مذهبی چه آگاه تر اشنیده و اگر بر ظهر ائمه زندگانی میکرد شکی نیست که مذهب اهل سنت بود و با حضرات ائمه تشیع
شعور نیست بلکه تکیه بر ساست و این اختلاف از آنجاست که شیعه بعد با سیر چگونه روشید و بلکه مذهب یکی می پاید و شیعه بر سر خود تقلید ایشان مسیکرد
ازعقیدت ارکان مذهب آن از بیان است که بر منزل این قوم محکمت شیعه بر خلاف عادت معصومین مسائل فقهیه فی کتب خویش را می شناسند
مجتهد از ائمه تعلیم ایشان خبر نداشتند تا علم ایشان بر این اعتقاد معصوم که مخفی نشد و عصمت ائمه میگشتند و ... که جناب حضرت امام بحکم آنجا ... و چه جا

نموده‌اند بانی وآثار وضع وافترای ایشان بر اسامی مقدسهٔ ائمه در خلال هست وتعلیل ابا عبد شناختی که کافی ودیگر اصول این فرقه مملو است از
که هیچ شکی را در آن راه نتواند بود وحرفی در نموذجی عنقریب بحول الله وقوته روی نماید ودرین مقام جهت انجام خیال خلوه ظهور وادّعای مهدی شیعه
درباره مواعید وتسلیه وتملق شیعه می آید ان شاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند ومطابق روایات اعور المحدثین ندای جمهوری
در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را اعلام نیست لیکن قدر هست که قطعا امید داریم که اگر حضرت
سید الشهداء واقعهٔ کربلا نمیگذشت در هفتاد هجری نور دولت مذکور می‌تافت واگر طائفهٔ رافضه سرّ ما را که در پردهٔ تقیه مخفی بود فاش نمیکردند
امارت ما را در سال صد وچهل هر کسی می‌یافت اینکه شنیدی خلاصهٔ اصل اول است کما عرفت سابقا وشیخ امام اعظم اول از زبان
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابو حمزه ثمالی گفته بود که یقینا جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد هجری نیست باز رخا ازو
است وهفتاد منقضی شد وهیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود آنچه آنگاه دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کنندگان
همه دروغ گفتند وایشان تعجیل هلاک شدند ومسلمین بسلامت ماندند **اصل سوم آنکه** کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه متفق شدند که اهلبیت ازین کذب افترا منزه اند وارباب دانش وبینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده لیس فرسدور توقیت وتعیین که بلا تا سال هفتادم هجری نیست ولیکن
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردی نماند چنانچه در کتاب الغیبه مبین است بلکه توقیت بلا درجا هردو عیان شد
بر تحقیق مزید از غیبه ... ابن الصال حمل میکنند ودیگران غیرک او گفتند واگر بحار مجلسی وکتب دیگر متعلقهٔ اصول و تراجم آن
بر کشائی زیاده از عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه وعیش ونشاط پیش آید وحاجت بر بشی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد وتوقیت وتعیین این دولت وخلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگرے
هشتاد هزار سال است وازمنهٔ سلطنت وکامرانی دیگران قبل از آن از اولین وآخرین وسابقین ولاحقین وغاصبین
وعادلین بیست هزار سال باشد وبرین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی واگر بالفرض این توقیعات وتعیینات همه از ائمه متأخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن انادات را
غیر از باب حکمت وعلوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین ایشان
باندک تتبع واستقرای روایات متعلقهٔ سلطنت قائم آل عبا وغیره را بشش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رای ما رواه الجزائری فی تالیفاته ویکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار وچون این روایات را با تعیین
وتوقیت ادنی تلاش کنی بدایت ونهایت آن در نامه هدی بجناب امیر میرسد و بموعقلی ونقلی واگر از ائمه دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیانست که ایشان
حقیقةً در اهلبیت داخل اند وحضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازاً الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمهٔ معصومین
چنانچه دانستی که زینهار اهلبیت طاهرین توقیت وتعیین نکرده اند وآن موجب کفر ولعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اهلبیت بدر کردن واین امر در معنی کمتر از قتل حضرات ائمه هست بدست خود عمداً
حتی که این برگزیدگان بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند وصورت ذبح خویش را ابدی بدید.

بعضی ممن ایشان حکم کرده‌اند و بر ایشان لعن نموده‌اند چنانچه روایت نصه از زروه و هشام بن سالم که از جناب
میر معاذ بالله از فقهای شیعه زمان امام صادق در کافی موجود است و نیز از ایشان چه بعید که ثقة الاسلام ایشان
بعید از ایشان رفقای شیعه این بدعات را ترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش قباب فاطمه زهرا
بضعه حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول کافی برای اصول تحریر کرده
مشتمل بر حدیث باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و ابن خلیل بن ابی عدیل با وجود مرتبه خباثت و دعوی
تولای حضرت سید انبیا آن پرداخته هر که خواهد متن و شرح که شافی نام است در عبارت عربی رجوع فرماید پس
بعد از این مبحث توان دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم بهر عنوان که بر این جاده بعید و جید سیر
و عنایات توجیه نموده‌اند و این ناصبی و دشمن غوی اینست که بضعه پاک شاه لولاک حقیقة خارج آمده و مجازا داخل
بصدد و در دفع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلا فصل برحق چه رسد که محدثین ایشان اصل مناقب آن جناب
چنانکه ایمان تا وقت شهادت شمرده‌اند این امور رسید این هم شد حضرت طاهره را چه ذکر درین باب
این خاک تیره و مناک تیره پاک هر چند خلیل شرح فارسی که بار دوازده هزار کوشش تمام درین باب تعطیل اخراج داخل
نموده که جناب ناصبیت از کلامش منتشر است نقطه انکه چنین نیست که اراده میکند الله تعالی که برطرف کند
از شما چرکی شک در ربوبیت رب العالمین را ای اهل خانه نبی ایدو پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم میخواهد بال
بیت ائمه علیهم السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله و درین
کلام تصحیح نیز رمز اشاره شده که به جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است نه عصمت آن جناب را
شامل و امید نبوی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر جناب را داخل نمیشودند نیز تا بینا نمیگردید که حرفی از آن اینست که حیوانات نیز در آن شکی ندارند و پروردگار
خود را میدانند گویند و قصه کردی در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که داماد ما شد و اگر پسر بودی
شکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بن ابی عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب احسان عظیم بحال جناب زهرا نموده‌اند و فقط اشاره نظر با احتیاط او در دم در هر نقطه دلیل
چنانچه در مبحث فلانی احقاق اوامر است ذلک مذکور است غلط فاحش مخفی نماند که شارح خلیل بن ابی عدیل زیر معنی
این احادیث بحرفی چند گفته که مراد از لفظ تعیین قبل از ارسال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت
حدیث امام باب هفتاد و دوم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی نسخه کهنه و صحیح است و لیکن نامرتب و مخلوط
است از مقامات متعدد پس این باب را هر چند جستجو نیافتم و حال پیدا نشد او در هر مقام چندان عیان است که برادر
اهل هم مخفی نخواهد بود پس در حقیقت ثبوت تناقض دیگر توان فهمید بر فرع آن و درین زمان فقط پاره شرح
فارسی مذکور نزد من است تو ترتیب بیست جزو دیگر هیچ اصل چهارم کافی الحال مسعود مشتمل بر فواید است بر عنایت
شارح آنکه مراد چو قانون جمع آمده که دعوی علم بوقت چیزی از مستقبل میکنند یا اعتبار بر حکی آلهی پس دعوی

علم غیب میکنند آن موسی تا آخر استشهادست برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و صدق در اول بر شنید
دال و در دوم بتحقیق دال ست یعنی روایت ست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین ست پس بسیار گفت دروغ گفتند جمعیکه دعوی علم بوقت چیزها
میکنند بلی وحی اشارت ست باین معنی که این بتوسط وحی و تعلیمات از قرآن بما نرسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد روانه بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
جاییکه مامور بود برفتن بآنجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم باهم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا در آن وعده انشاء الله میگویند بموافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم الغیب نبود وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه ما نیز گوییم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بران نهج که ما گفته ایم پس بگویید براستی آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود نیز که راست نیاید
و اگر گوییم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بآن پس گویید راست گفته الله تعالی لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
باین معنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند دو بار اول بسبب ایمان بالغیب که مذکور
است میان بر دو قول دوم ایمان بامامت ائمه هدی که مخفی است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بآرزوها از سال دویست هجری مراد سالی ست که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولیعهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی علیه السلام
شود و الله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر و اعطیتم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل
لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الاسلام و لکن
قالوا ما اسرعه و ما اقربه تألفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج مصرح عللنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب هست التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و امثال آن العل ...

والعمل بصحیح مبین ترجیح لازم است شائیدن کسی را شرحی بعد از شرحی یعنی چنان گفت که و گفت یقطین پسر علی بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود و پیش شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ایمه هدی علیهم السلام باشند الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشده بود پس مشغول گردانیده شدیم بآرزوها پس اگر گفته میشد مر ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال یا سیصد سال هر اینه سخت میشد دلها با این معنی که جری ایمان بر ربوبیت رب العالمین ورد و محاکم میشد و هر آینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند امامیه را گفتند چه زود است آن و چه نزدیک است آن برای طالب الفت دلهای مردم با امیه و برای نزدیک شدن فرج مراد فقد مشترک میان حصول ثواب اخرت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد لیکن آنچه گفتند شخصی را الحال الله تبارک گفت کفی بالانتهار قصر الحنفی نماند که نظر این تعلیلست باحتمال دو آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل لعل الساعة

حدیث ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستأخروا روایت است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد او پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت حق بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را اخری است که میرسد بسوی آن آخر پس اگر تحقیق میرسند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشوند یک ساعت و پس نمیشوند مخفی نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که با انقراض دولت اولاد عباس مهدی موعود میشود و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افتاده نمود دال بر اینست حضرت موسی علیه السلام بطور طعن و جدال در امور عظیمه وعده کرده و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که خبر و نسبت که انبیای اولی العزم هر چه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از آنجماعت صلوات هم نبود که انشاء الله تعالی در این اوقات میگویند و بالاخره قضیه مذکوره که از فتن عظما ست نوبت رسید که گفتن نسبت اهل اسلام را باید عمل کردن و آنچه از علمای رفضه باکی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون جهاد مع الصحابه بعد از وفات حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام هم روز بروز در مشارق و مغارب بر آن ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند. آنچه ایشان در تاییدات شریعت محمدی مساعی بلیغ بعمل رسانیدند از سعی بظهور نیامد با ایمها
رفضه و مطاعن و تکفیر و ارتداد شان نیز از آن کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس مرتضوی در نهج البلاغة جماعه
کرام و نجبای ایام در حب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد والحمد لله که درایمها
سابق و لاحق ایشان را دانستی که امامیه بنصوص احادیث خویش چنین تو قیح و تقبیح بعمل آوردند که سنیان به پیروی ایمه خود
بجا آوردند و شیعه نیز پیروی با پشت دادند و در وبر تافتند بر افاده شارح خلیل فی هذه حال حضرت
ولیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد از زدو در گروه شیعه داخل گشتند چه بود چنانچه از تفاسیر شیعه
است و این قصه طویل است بر محدثات امامیه در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتیم و گرد الجناب نگشتیم و فایده که در
بر تقریر شارح ترتیب یافت آنست که هرچه بر السنه مقدسان امامیه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم همه امور را که در کتب ضیه مؤسس و مشید گردانیدند و بکمال شد و مد آوردند زیر در بر شد چنانچه بعدا فی خود
یافت اینست حال مواعیدان بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و
از جناب امیر المومنین و حضرت ختم المرسلین هستند و اگر در مقالات راشدین اینچنین آمد پیش آمدی علمای قوم بود و لو
چه فتنه ها و آفتها برپا میکردند کما لایخفی اما آنچه در متعلقات اصل نجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام بنا رضی الله
عنه ولی عهد شدند پس جماعات شیعه که مثل سنیان از انجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که نام انجناب از بخت رضا شد چگونه تن برضا ندهند که بر خزائن و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بدانجناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
و فارغ البالی هرچه گفته شود بیجاست فکیف که مکاران غدار بمقتضای تقلید مامون هم سیر و تماشای پهلوان
رو همین تن و فتنه که بر قتل انجناب کمر بستند و هجوم آوردند دیدند و هم در آخر چون شهادت آن امام بر همه متحقق
ماتم داری و سوگواری ورزیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است ولیکن
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران دارد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
تا قیامت منقضی نشود و تا روز جزا باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای آن دولت که اهل آنرا از زمین بالا
برین میرسانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذب آن دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر آن دولت بهم رسد پس روایات مخالفه آن بکدر دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که بعد از
دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از بیش شدنی است بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین بدر آیند
و عقل و نقل آنرا موید است زیرا که در کتب فن جابجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار خود
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزایند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین و ملت
جز نامی نماند بعد ازین سیر تعجب اینست که در حال و ثاقت و کثرت فضایل علی بن مقیل کتابها نوشتند و از هر دری
کثرت مناقب جلیله او پیوستند و در هر باب سر سری نگذشتند و خود اعتراف بدان کرده که استقلال او

و دیگر بعد از امت یعنی ائمه اهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل فضول دیگر
است که حضرات ائمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زینهار بوقوع نیامد و
وعده و وعید حضرات ائمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ائمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه بد توقیتی همه کذاب و طاعن اندیش و در آنجا جناب ائمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعده دیگر چند اوپال متقدمین
شان را چنان بهم کردند که هیچ بار خشک نمیشود و این عوامل بکلمات مقتدایان اما میه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش و رفقا شان جمله چنان محقق کرده اند که خود آن بد فاتر ضبط متوان کرد و حال قساوت برین درجه رسید
که بعدان وسعی قصه های دروغ پیشوایان شان رو براه نشد و دادا اضطراب و پریشانی بر دند و هیچ ولی تا الی
زا پیایان رسانند پس لعنهای شرین علی ما اشرنا و هنهای این مذهبین را حضرات ائمه طاهرین میدوختند
مکان مبیر که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیراکه آیا
از کلینی و کشی یاد نداری که اراکین این شجره و مجتهدات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و همچنین از
تمامه دنیا از روی مذهب بکفر این حضرت امام الدهر داشتند و با نواع مذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
شان زرارة مصداق وهو شر من الیهود والمجوس رئیس المذنبین بود تا وقت قریب موت با مامت قرآن مجید
قائل شده معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد شما بر بیان مجتهدین و قرینین که معرفت مرالاپس از قبول
مذکور هیچ سودی باین گروه زینهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر مثل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه بعض مرتضویی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که تسالی ایمان اختیار صدق
و راستی ست اگرچه مضرت شدید رسانند و اجتناب از دروغ اگرچه متلازم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ائمه حاصل باشد و درین مبحث جز آنکه کتابی میفرد دیگر
نویسم که در قلم میخواهد صورت تحیا ام نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام را رفیق سازد از انجا
که سخن در مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برم و پیرو
لیپ زبرای کشف تلبیسات مجتهد میدهم و امیدوارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم قبنا الله التوفیق و بیده

قوله و یدل آه **اقول** لا ادعی المجتهد ثبوت اما شدید ید ببیعة عبید الله بن عمر فلابد علیه من بیان
انه من التحقیق
سند واسمه الاول ان المورخین المفسرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناظرین انهم اکرو عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بلا مراء الثالث ان بیعة واحد من اهل الحل والعقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان منعقد علیه و کثرة مختلفات و کیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ایة و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من له ادنی تسلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب جامع
محمد را عیب هم نکرده و دو اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از اغاز تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک واول الملوک معاویة فلا تنافی بینه وبین ما مر من صحة الخلافة لمعاویة لان مراده ان خلافته وان کانت صحیحة الا انه غلب علیها شائبة الملک لما انها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة وصحیحة من حیث نزول الحسن له واقرار الناس باهل الحل والعقد علیه وملک من حیث انه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم بها لکنها تؤخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع وهم الخلفاء الاربعة والحسن رضی الله عنهم فمن اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها ومن اطلق علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له واجتماع اهل الحل والعقد علیه صار خلیفة حق یجب له من حیث الطاعة والانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله ولا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه ملحق بالخلفاء الراشدین وکذلک ابن الزبیر انتهی و ازین کلام چنانچه می باید عیان میگردد که صاحب صواعق توجیه می کند و قد عرفت ان الموجه مانع وان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیر است که ترک آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر سیرت خلفای راشدین نمیرفت زینهار مخالف قول سفینه نیست ومن ادعی فعلیه البیان فکیف که در زمره ملوک بعضی از اهل عدل می باشند و جماعتی با وجود ستمگاری و جفاکاری اصرار بر طغیان و عدوان دارند بلکه قریب بکفر میرسند من بعد متحیرم که مجتهد از کجا دانست که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است چنانچه قبل ازین هم گفته بودم باید از رساله بصارة العینین این امر را نشان دادن و اطراف و جوانب کلام را مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او بشورش نشوند چنانچه شرح کردم فتذکر و اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض است فانه فی قوة الجزئیة

قوله علاوه بر آنچه سابق بتحریر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای تحسین و تصویب زینهار نفهمیده مقصودش نقل ذمایم یزید است لعنوانکه خلافه او را که مجتهد بهتر از خلافه راشدین و اعدل تصور کند و روایت نماز عقیله که مریدین یزید یعنی رفضه آورده‌اند ایچ برکند و احتمال اول بودن مثل آنحدیث نزد عاقل باقی نگذارد و برین امر دلالت دارد نقل حدیث ثومانی و تا زیانه اعدل خلفای مروانی و در تحدیث حضرت رسول ربانی صلی الله علیه وسلم خبر غیبیه داده‌اند و معجزه شریفه نبوی نزد اهل فضل و تمیز ظاهر است اگر بر عقل خوابان حلی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشته و بصفر سن بود و در زمان سیدنا علی و حسنین بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کاربالغان هم کرده چنانچه در جلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

کنیم که بالجمله از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید که یزید بن معاویه لایق خلافت نیست زیرا که مبدل
دین احمدی و شریعت نبوی است و هر که چنین است لیاقت خلافه ندارد و فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
و این علی بدا از تحریر عمر بن عبد العزیز در باب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از آن بطریق اولی می برآید هیچ کسی از خصم
بعد از آن بعد از مراعات قانون مناظره تعلیل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیده ام که در باب بطلان
خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه بتصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در
باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی الخ یعنی چون مجتهد بگمان خود فهمیده بود که عبدالله بن عمر رض
بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده لاجرم بمقتضای گفت بیعة امامة یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
این تلبیع گفتیم که بیعت عبدالله بن عمر رض علی کتاب الله وسنة رسوله ومنع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود و فلا
مستنا ضرا کالا یجد بهم نفعا بعد ازین واقعه حره را شرح نمودم که قبل ازین عبدالله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
بار بار نقل میکند القصه چون ثابت کردیم بنص نبوی که یزید مبدل دین است و اهل حل و عقد از ائمه و مجتهدین هم در
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین رض بران مزید
کار و اضعف گفتند تا ز با بهانه زند اکنون این ترانه مخالف اصول سرائیدن که کلام در حقیقت خلافه یزید در بدو عهد
الی آخره بود بی ندۀ پیمالی ست که پایانی ندارد و در مجلد اول آنقدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم تامل ست وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بدو عهد او را که یک ساله کامل این امور منفرد او رسته
تواند شد اکنون بار دیگر پیر نابالغ را بمقتضای مثل مشهور که طفل بمکتب نمیرود ولی برندش کشان کشان باید برد
و کتاب صواعق که کتابی سلیس ست پیش او کشادن و گفتن که اینک مولف آن در جائیکه شهادت امام حسین را ذکر
میفرماید صاحب میگوید که یزید جعده بنت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی را زهر داد و چون مردان مدینه
یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبدالرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و این همه قبل از
واقعه کربلا و حره بود یا بعد از آن والعجب که مجتهد چنین گوید و هنوز ذمه او مشغول باشد باثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و مانند آن بعنوانیکه مرتبش بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی البصائر والابصار والنظر و الی المجتهدین الذین تجلون

الاستغفار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

المقالۃ السابعۃ قال الفاضل المجتہد ھداہ اللہ تعالیٰ الی سبیل الرشاد

وبیعت عبد اللہ بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت خلافت اوست زیرا کہ جلالت شان و تورع و تقدس وے بمرتبہ ایست کہ صاحب استیعاب نوشتہ قال میمون بن مہران ما رأیت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکہ بسبب فرط احتیاط و ورع از بیعت خلیفہ چارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار و اعراض فرمودند و بسبب خاطر خمیم فرا و بیعت معاویہ بن ابی سفیان را از جہت تحقق شرایط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع معاویۃ ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقۃ ولا یمنعہا عن جماعۃ ولم یبایع معاویۃ حتی بایع وہرگاہ اہل مدینہ خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظہار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچہ در جامع الاصول از بخاری و مسلم آوردہ قال لما خلع اہل المدینۃ یزید بن معاویۃ جمع ابن عمر حشمہ و ولدہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمۃ وانا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ ثم ینصب لہ القتال وانی لا اعلم احدا منکم خلعہ ولا تابع فی ہذا الامر الا کان الفیصل بینی وبینہ انتہی بالفاظہ قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان بنحو ازین مذکور شد فلیتذکر و رشید المتکلمین انار اللہ برہانہ الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعہ ثابت رسانیدہ اند کہ عبد اللہ بن عمر باوجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شدہ و عذر ایشان ...

است و این همه اهانت البته موجب توبیخ و مدح ایشان تواند بود کما نطق به القرآن المجید الذین اذا قرؤا صحائفکم
لا تغفرن کتاب ابتلاکم فادانا لم یبصرون بجای شورش و سرزنش والا اکثر مقامات مجمد و اصل بیان
ایشان بطریق اولی در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس مینماید که تخلف بعضی
فرزندان امیر علیه السلام و دیگری هاشمیه که مورد لعن و قتال است و در طلب اینها چندان اهتمام مینماید شد که
وقت توجه بعراق وعده و وعید هم اینها امام مظلوم نسبت باینها بجز آمد و سودی نکرد علاوه بران بیعت یزید نیز
نموده حالا که گناه ایشان که موجب نفرت عذاب است کافی در توبیخ و تقدیس اینها تواند بود یا نه و العاقل یکفیه
الاشارة باید خدا یا اگر مراد از لعن رحمت و رافت ائمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتال و قع
نمی الکمال باشد و فضیلت و بزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند و از
تفاق و کمالات ائمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالبا ناشی از همان امر باشد که در
وقت خلع امام حسن از ایشان وقوع پذیرفته که نظر اسماعیل موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب من آن
الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم معیت شهید کربلا بوده که رو بروی ایشان نفرت فرمودند و از رویای صادقه
خبر را بلیه موثر شده بنابر ابنه اضطراری مثل عبد الله بن عمر زار زار میگریستند و بمنطوق ایت کریمه اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون نمیگریستند بالجمله مقبولیت
این بزرگان که پاره از صفت شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت و احکام
بال علمای ایشان را غیر از آنکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام حیّ
تاویل مسلوک دارند و گویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافت برای عهد است
برای استغراق و ترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکنند یا وعید با وجود عنی
کشنده محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا یعنی قران است در حقیقت

علامی بیعت و ان کان بعض هذه التاویلات تحذو شاقی زعم بعضهم و ظهر مما تلونا علیک انه تخلیص المقال

عدم حضور الامام من اهل الکوفة المتکلین علی التشیع و امر الهم و اولادهم و لسانهم من سطوة یزید و قهرهم

و عنادهم و عبید الله بن زیاد و نصبه لم یخرجوا من دایرة التشیع فکیف یبعدون من جملة المرتدین علی اعتابهم بل

هم الاکرمون عند الله لانتسابهم التقیة و قد قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم قوله حال بیعت
ایشان بیش ازین مذکور شد ملتفت گردد الخ اقول حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید و عدم رضای او بر شکست
بیعتش در ما سبق بدلائل واضحه بتحریر آمد ملتفت گردد کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا نسلم
که این ثبت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و اعتقاد ابن عمر
بحقیت خلافت جناب ولایت مآب با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی
عنقه بیعة لقی الله و لا حجة له دلیل موت جاهلیت است و همی ایش نیست و ترک جهاد بغات و خوارج

در کتاب سعادت انتساب سید ابو حنیفه کوفی عجیب کرنموده حالانکه درکلام مستغنی علامه ندکور شده بهمانا لسبب فرط محبت این
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند اجمع
که دلیل عمده بر سوء ظن این عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در کتاب سعادت انتساب بحث
ست اما قبول عذر و ندامت ایشان پیرا عمری عجیب است که از قلم محبت جلیه نیه اگر کسی شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد پس باوجود قبول عذر و ندامت اخر عمر معنی ندارد و طرفه اینست که فاضل
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را ترک نمیکند مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام هو ردهم السلام تکلم میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد در کتاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و اخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب از اینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق
احتیاط نمیدانست اما آنچه محبت نوشته که این شمه النفاق البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را النفاق دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در اخر عمر منقول است و پر ظاهر است
که ندامت اخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
ورع او که میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس است که ترک بیعت امام بحق کبیره
است یا صغیره و کسیکه تارک بیعت باشد مدح او بتورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه واسته لال محبت
بآیت اذا مسهم طائف من الشیطان بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر است آنرا از قسم طائف شیطانی دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتماب است و آنچه نوشته که و الا اکثر مقالات ممهده شیعیان
در هم خواهد شد غلط فهمی محبت است زیرا که اصول جلیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین است و در هم کردن آن از فاضل محبت اهل سنت بلکه از غیر ممکن است از خلاف
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان
قوله من بعد التماس میدارد که تعریض بسیاه پوشی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر امیر
المومنین بوده آن نشان را نشان جناب رسالتماب صلی الله علیه و اله و سلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد
و تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد تعیین قتال
اقول از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عبا

عجب عجیب مصیب سراپا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال مخلّی است بی
لاجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مور و لعن و قتال چه قدر دور از محاورات فصحاء ارباب کمال است
ما نسبت به عجیب بکو معتقد نمد کثیر تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بمحض ادعای بلا
اعتبار می نماید و این طرز غیر شدید که مجیب مفید در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که چنین عبارت که عاری از معانی و مشوه است در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد . بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از مساوقت و صحابت جناب سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة والثنا نمودند و قبول دعوت
آنحضرت بسوی جهاد نکردند از دائره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان موجب
تضعیف عذابست عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرآنی و من یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین در باره ازواج رسول قائل بضعف عذاب نشد ام المومنین
را با محاربه بنفس رسول که بعین محاربه جناب رسالتمآب است نمیشود بلکه بعذر نامسموع خطای اجتهادی
معذورش میپندارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد عجب تر آنکه
فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آمد حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة
قد برز من المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا المفارقة و الحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا مگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند آه الخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها بین الفریقین
از بس وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد سنداً و عدداً مثل احادیث مدح
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاری است و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
بثبوت میرسید البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیدتش بد میدانند پسر عباس
را که امام نبودند چگونه بد نمی دانستند اما چون مثالب ابن عباس بمعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست و تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما اجما
فرقه حقه پس از آنجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب جرح

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباسؓ را بعد فتح جمل نزد عائشه وارد است و بعض فقرات آن مذکور میشود اه
امیر المؤمنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة وعلقة العرجة فقالت رحم الله امیر المؤمنین ذ
عمر بن الخطاب فقال ابن عباسؓ هذا والله امیر المؤمنین وان تربدت فیه وجوه ورغمت فیه معاطس
والله لهو امیر المؤمنین وامس برسول الله رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا
واکثر آثارا من ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب زمخشریه منقول است قال اتینا ابن عباسؓ نعوده فی مرض
مات فیه فاغمی علیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق قال ان خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله وهجرة مع علیؑ وانی ساعمی فعمیت وانی
ساغرق فاما سقتنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی ان ابرأ من
من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن
القدریة وهم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجئة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم
فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالبؑ واموت علی ما مات علیه علی
بن ابیطالبؑ قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طایران ابیضان فدخلا فی
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباسؓ تا وقت
موت شان ظاهر میشود و مثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقهٔ ناجیه وارد گردیده که
ذکر آنها باعث طول است واما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه وابو حاتم
اخرجه البخاری وقال ضمنی الی صدره وفی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر وزاد تاویل
القرآن ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللهم بارک فیه وانشر منه واجعله من عبادک الصالحین وزده
علما وفقها فی الدین قال ابو عمر وکلها احادیث صحاح وفی روایة اخرجه الحافظ الثقفی زاده فهما و
علما انتهی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباسؓ و دعای جناب رسالتمآب
در حق شان منقول است می فرماید وهی کلها احادیث صحاح وقال مجاهد عن ابن عباسؓ رایت
جبرئیل عند النبی مرتین ودعا لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحکمة مرتین وکان عمر بن الخطاب
یحبه ویدنیه ویقربه ویشاوره مع اجلة الصحابة وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباسؓ فتی الکهول له لسان
سؤول وقلب عقول الی آخر ما قال واز کلام شاه عبد الحق دهلویؒ مستفاد میشود که عبد الله بن عمر
در بعض مسائل رجوع بابن عباسؓ می نمود و عمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن عباس
نیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الرؤیة وبعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است و شیعه بیست که وی از قول آخر سماع از حضرت نبوت گفته و روا نباشد که [illegible] قول اعظم

بظن و اجتهاد گوید و ابن عمر در این مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
رهبین وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد نگفته که عایشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایاتی ضعیفه را
که در ذم ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند چنانچه جناب علامة العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان محبا لعلی
علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و قد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعة
الی تحصیل المسائل الشرعیة میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح و ذم و هو اجل من ذلک قال العلامة و بعض الذم الوارد فیه محمول علی انه
فی ابنه عبید الله و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین و بر مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
ثانی ایشان ثابت است نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که مسلم و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با اینهمه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول و لسان سؤول و قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک با جله صحابه
نمایند و اورع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی در مسئله روایت و غیره رجوع با ابن عباس نماید و عمر راشد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عایشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب در حق
شان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلاست الی آخره پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس رض
بر معرکه کربلا با ثبات رساند و دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت سید الشهدا و خامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص است کما لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهدا بدون اثبات عدم عذر شرعی بسبب عدم بیعت
ابن عباس نمیتواند شد و دنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله بن عمر ندارد که ایشان
قصد جهاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و معهذا از ان راه بیگر گشتند و مصداق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون نمی گردیدند و

واینچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دالست بر فرضیت امامت داره دعوی بلا دلیل ست دور مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع می بود اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب در احوال طلحه که من جمله عشرهٔ مبشره است مذکور و بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ ست که قبل از مفارقت روح سواری در گذار آمد و درینحال چشم طلحه بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت امیر المومنین را تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل ست دانچه شاعر گفته قطعه یک سر مو دولت سفید نشد هیچ مو بر تنت سیاه نماند ای حسن توبه آن زمان کردی که ترا طاقت گناه نماند سوار چون طلحه را مبذول بیعت ساخت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت و در زمان بجانب جهان جاودان روان گشت سوار بار بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید و کیفیت حال صمیمه را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال اصرار بر نقض بیعت من به بهشت فایز گرداند و الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو کاشف الکرب انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جمله مسایل فرعیه بود چرا آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد **قوله** حالیا علمای اثنا عشریه غیر از ینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند

که حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیها ست و علمای فریقین بطرق متعدده از ان روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذیجود حضرت صاحب الزمان خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره ست و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدون قرینه صارفه جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهران صرف نمی نمایند و ازینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال ابن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم اتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له و من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طرق بابه لیلا لیبایع عبد الملک لکیلا یمیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات و لا امام مات میتة جاهلیة الی آخر ما من الرد پس هرگاه اورع صحابه این قدر اهتمام بر بیعت امام نماید که یک شب بدون بیعت خواب لفرمود استدلال بر عدم جواز ترک بیعت با حادیث مذکوره نماید چگونه حرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و اضافت برای عموم صحت و دلالت بر کلا جهالت و احقیت از فنون علوم دارد و احتمال ترتب و عهد در

بودو امام آنچه نوشته اگر مراد از آن وجود عام از ظهور و عدم ظهور ست فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه ست و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجایب ست زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
فرموده من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام ست پس تغیر امام
از اضافت امام متفاد میشود و دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت صلعم دارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن
هم از امام زمان بعید ست او لا ببینه دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا یتغیر و لا یتبدل و ثانیا باینکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام در آن شریک اند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اہل سنت ازین خارج معرفت و داخل در موت جاهلیت
خواهند شد **قوله** و لهم ما تلونا علیک آن المتخالفین و المتقاعدین عن نصرة الامام آلخ لا یغرب عن علی ولی الله
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و لا عذر له ثقیل شعری ما یقول هولاء الذی فی المتخلفین و المتقاعدین
بعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول هولاء الذی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اہل بیعة
الرضوان فانهم مع عدم الحرف و عدم جواز التقیه عندهم لم یخرجوا عن دایرة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اہل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها بترکهم سید المرسلین فی افضل الایام
و الاخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یظنون
انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال آنه
یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل و یاد لیت
الحدیث بالباطل و ان لم یشف العلیل و ایروی الغلیل یغیا فَکَذَّبُوكَ بِکَذَبِ بِالدِّینِ اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنَ
انتهی کلام المخالف بلفظه **اقول و اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ**
بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا منکر ال
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبدالله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت ست نه شهادت و قتل علی هذا چون کلام منجر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال ست که ابن عمر بیعتش نموده و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بود نه جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد و قدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اہل قبله شریک نبوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار نکر

بر دوش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم پس فقط گفتن مجتهد که ان کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انار الله برهانه توجیه است از طرف عبدالله بن عمر که ب موضع
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فکیف که در ایضاح لحافیه المقابل
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند ما هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن متوجه
نتواند شد و نه او را درین مقام فارغ نتواند ساخت بابدا و یا ابطال آن احتمالات دلایل قایم کردن و
و سر بسری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر را میرسد که بگوید المنع علی المنع لایجوز آمدیم بر بیان این معنی تبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
است دران تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبر ست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند مبنی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نموده خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشوری کند امام موصوف مشوره
را از حد گذرانیده و صورت خروج را زنهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد
مگر و برانچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داد شهید
شد بسبب آنکه مدعیان مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و برانچه حکم نموده عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد فالی و رذو الفقار چندان بی خبر بودند که ازان واضح ست که زید شهید دعوی
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبدالملک بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آیینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود عن موسی
بن بکر بن داب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یامرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم
بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الآخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
و اجل مسمی لوقت معلوم فلا یستخفنک الذین لا یوقنون انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا فلا تعجل
فان الله لا یعجل لعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و ثبط عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد فی سبیل الله

فتمنّاه و دفع عن عینیه و ذبّ عن حرمه الی آخر الحدیث بطوله یعنی زید موصوف بخدمت امام باقر
رسید همراه داشت مکاتیب اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش و خبر میدادند که ما گرد آمده ایم برای جهاد
بنی امیه یعنی خروج فرما پس امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتیب را ابتدای نوشته اند یا در
جواب تو عرض کردی از طرف خود آغاز نموده اند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدانند و وجوب
مودت در کتاب الله می یابند و فرض طاعت ما می شناسند و خبر کلفت و تنگی و بلای ما میشنوند امام فرمود که خدا اطاعت
امر ما گردانیده طریق را جاری ساخت در پیشینیان و همچنین در متأخرین و فرض طاعت برای یکی است از ما و فرض
محبت ما بنده و امر الهی جاریست بحکم موصول و قضای جداگانه بعنوانی که در آن هیچ ما را دخلی نیست و اندازه معین و حد
امام بنا و پس باید که ترا برنینگیزند آنانکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکروهی نتوانند پس عجلت مکن
خدای عز و جل عجلت نمیفرماید بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدیر الهی پس عاجز کند ترا بلای و ترا بر زمین
زمین اندازد راوی گوید که زید بن علی درین وقت بغیظ و غضب در آمد و باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند
بود که در خانه خود نشیند و در پرده [illegible] و اگر خیزد و درنگ کند از جهاد ولیکن امام از ما کسی است که حدود اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بجد [illegible] و از رعیت خویش شر مخالفین را دفع کند و از حریم خود فساد را دور گرداند
ازین افادات امام محمد باقر و پدر شهید رضی الله عنهما واضح شد که زید میخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آنجناب
شریک نشد و اگر آنجناب امام بود و اطاعت نکرد بلکه مناقشات [illegible] را بر شمرد و آنچه شنیدی از زید شهید حرفی
بود از حالات و صفات امام نسبت بآنچه از امام رضا ذکر کافی مرویست و چون افتخار علمای رفضه بر آنست انشا
الله تعالی بذکر آن او هم خامه چنان جولانی بنماید که میمنه و میسره ایشان را ته و بالا سازد و زخشک و تر ایشان
اثری باقی نمی گذارد اما قدمای رفضه مثل هشام و احول پس لاف زنی و دریده دهنی شان از کافی وغیره در کتب بهما
مذکور و مسطور [illegible] و بیوفائی ایشان نسبت باهل بیت بر السنه علمای فریقین مثل غدر شیعه کوفه مشیعین شهید کربلا
خود در کافی مسطور [illegible] برضای ائمه نداوند و هرچه خواستند بر اسامی شان وضع ساختند و بهر حال مدعای
زین فصل از اصول رفضه بی غبار است و بهر طور یعنی خواه معامله بر دو برادر باشد و خواه خذلان قدمای رفضه
نسبت بزید بود و بر عبد الله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانستی و خواهی دانست ان شاء الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد و معذرت نهد و در قتال شریک نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زید
را نیز در اتفاق افتاد و این امر بر حال عبد الله بن عمر منطبق است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
معاویه بمحاربه [illegible] و در کدام وقت با قیس قتال کرده [illegible] اگر اقبال منقول [illegible] کافی [illegible]
آخر ما و اگر کسی را از راه سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسامه بن زید بن حارثه کلبی
کرد نوشته هزاران کتب بفضل و عنایت ایزدی از نظر گذشته و این امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
که او را سعد از روا داشتن و بر عبد الله طعن کردن ظلمی دیگر است [illegible] کرد اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کما فی تالیف الحلی وهفوات الکنتوری وقد تقرر فی الاصول کالکلینی وغیره ان من یدعی الامامة لغیره ولیس من
الاثنی عشر فهو کافر با اینها ند عطا و عدم عطا پس احتمال خیر و عطا دارد و کسی اخس حیوانات را سیراب کرد و اجتنبوا
کمال التحقیق و اگر کتب دیگر ببینی صورت های دیگر در تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لا حول خواهند
واستهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که سخن سازی و شعبده بازی است و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل توهم نا عاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ این همه شعبده با عقل که میکرد
اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنفیه نیز منکر امامت
حضرت سجاد نبود اگرچه انکار او از حد در گذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستشهاد حجر اسود تا مسئله کار
مقصود او نزد متکلمین و متبحرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادر زاده خویش چنانچه در کتب
مبسوطه محدثین طوائف شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود تعب اثنا عشریه بران شاهد است
گویند گواهی حجر اسود برای امام سجاد بوده و دیگران بعکس قائل گشتند و بانچه دلائل کتاب مذکور است صحت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد در استدلال میکنند و در کتب مبسوطه مذکور است که تفصیلش را دفتری باید
دراز و شاید که قلم فتور شرط مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
امامت منحصر است در حقیقة انکار ختم رسالت است و قطع نظر از ان چگونه متخیل شود که محمد بن حنفیه با وصف کثرت
علوم و حامل گواهی مرتضوی بودن بی خبر از ان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بر ابطال امامت مذکور
ولیکن صد آفرین بر همت خدام امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع عم
بزرگوار تنها همت بربستند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الائمه که نصوص
ومعجزات همه را فراموش فرمودند شاید فارغ خطی را بیاد آوردند که وقت نزول لا آل کتاب نوشته بودند علی
الملائکة المقربین بالای جناب سید النبیین اگرچه احیاناً با حافظه سهو و نسیان بنقض آن عمل فرمودند
که بعضی را از ارکان خلافت بالای سر بر داشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام بر اصول موضوعه سهو نمیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدة و زرارة جمیعا عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه وآله دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
وقد قتل ابوک رضی الله عنه وصلی علی روحه ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من علی فی سنی وقدیمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة ولا تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان توجه الی العراق وعهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله

عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر وتشتت الحال ان الله عزوجل جعل الوصیة والامامة فی
عقب الحسین فاذا اردت ان تعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسأله عن ذلک قال ابو جعفر
وکان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله
عزوجل وسله ان ینطق لک الحجر ثم سل فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین
یا عم لو کنت وصیا واماما لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین بما اراد ثم
قال اسألک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء ومیثاق الاولیاء ومیثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسین بن علی قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عزوجل بلسان عربی مبین فقال
اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین بن علی الی علی بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله قال فانصرف محمد
بن علی وهو یتولی علی بن الحسین هرگاه از اصول امامیه این احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث است که تقریر
تحویل بهره را به پسر زید یعنی آنرا در مناظره زید حساب نگیرد. و ازینجا مغالطه مجتهد الزمانی واضح شد و خوض
کامل الامر تقریب چنانچه در اول جهل پرسش مجتهد قائل که صاحب تحفه را باوجود نادانی خود دشنامها میدهد
و دروغ ملامت بر پیشانی خود می نهد و انکار می نماید که زید شهید را با امام باقر مناظره و انکاری نموده و
عبارتش اینست چون عبد الکاذب العاند در میان هشام بن الحکم و هشام عبد الملک امتیاز ننموده این
مناظره را بر مناظره امامت رجما بالغیب حمل نموده حالانکه عدم امتیاز نیز از همین ابوجهل صادر یافته
و اینهمه دشنام یاد داده چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد. والعجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
فرعون امام صادق اند مثل ابن حکم و سالم و شیطان الطاق که با زید پرخاش و مخالفت کردند در امر امامت
و هشام از بنی خلفای امیه و لئیم باقبل نسبه هر ان جولاهه که خود را معلم پیشه میداند. سخن از آسمان
پیهم کلام از ریسمان راند. اکنون امور دیگر بوجوهی چند باید شنید که برای تفصیل مقالات متکلمین بکار
آید و قوت بازوی برای ایشان بخشد. فاقول و بالله التوفیق این لاف های فرسوده و گزافهای
بیهوده مجتهد وش و مردود است بوجوه بسیار و تقریرات بیشمار مگر بقصد اختصار بر وجهی چند اقتصار میکنم

اما اولاً پس از آنکه هرچه مجتهد الزمانی بسبب استیلای جهل و نادانی درین باب نفس سوزی و کینه توزی
بعمل آورده بود همه را در آغاز مجلد اول باشد و دهر دو هر دو که از تند باد چون توده ریگ نیست و نابود
گشته اند هم بعنوانیکه هر کس که آن اند کاری نام مزخرفات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش پی اجل میمرد و لیکن از آنجا که کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین رفته رفته باصرار متعصبین و استبداد مسترشدین که بار و صد جزء رسید در هر باب تفصیل و بسط
را بکار بند و مکاتب از نزدیک و دور می فرستند و منت خشک بدستور این زمانه بر گردنم می نهند و کسی
تا امروز از شاگردان باوصف اسیری و مسند نشینی نیز رسیده که هیچ سامانی پر ضرورست تا درین دست

وشریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید فکیف چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر در کار هست پس
مناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدد ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسید بیچاره
یا بیچه ورنیجا بجوابش که اند دعاییم تحریر مجتهد هست بیند دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این وجه
مجمل بدین گونه هست که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظر الی ما قال اده لویده عادة مستقیم و شرح فاضل ... ابن ابی الحدید
از تصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معدل و مزکی سنت و تصحیص ابن هیثم بحرانی
در شرح کتاب قریب و بعید هم از کلام یکتا زمیدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبدالله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مفتخر گردیده و نیز اشارةً و صراحتاً از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت بارمدگار تا دمشق
و اسپه شتافته و در بر منبر دل مردم را از رعایای آن بد نهاد شورانیده کما فی البحار و الارجستانی
و غیره و خود را در بر دی امرای شام بتوبیخ و سرزنش آن بی سعادت بد انجام هیواب جاده وافی فایز گردانیده
صولت دبدبه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده و درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از رفقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود درین
باب وعظ و نصیحت بنهایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة السادسة ایضاً و از اثبات الحق
ایراد نمودم که عبدالله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرد و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیرالمومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد مسطور از آن تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بها است
تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبدالله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سود نبخشید و هر قدر
صلات نزد او فرستاد کرد تا آنکه بلکوک در اهم رسید لیکن آن امام الزاهدین التفاتی بدان نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بالعنوانی در آن مقام متصلاً ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از آن این حرف نصب العین باشد که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جا بجا
تازه ترامر یست که اگر علمای رفضه از آن بینه باشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از او که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بودند اصحاب چهل زیاده از صد و بیست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قبایلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
...ند ملک اسلام آورده بودند بعد الفتح و معظم آن چار هزار ناصر انتخاب ...

باشد و شد بسبب آنکه ابن الطیب خاطر همراه او شد نه از اهل بدر قریب هشتاد کس ویکصد مرد از انصار حاضر بودند احد وجد بن قیس مخالفت
کرد و به جماعت مهاجرین و انصار کسی نبود و از مهاجرین و انصار کسی مگر همراه او بود و بخواهش خود و دوست بیا اشتند او را و دعای
خیرت والفه او میکردند و طلب او را بر صحابه النبی میخواستند و ایشان را ننگ نگرفتند بهم ابن الطیب خاطر شجیعش کردند و همراه او بجنگ
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ جانب دور افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
انتهی ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد کرامت
این بنا از امت لفظ مجلسی که نزد وحی آسمانی می پندار و از این کتاب هم هر کسی دانسته که عبد الله بن عمر بیعت خلافت مشرف گشت
لیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید وغیره متردد گشته پس از نزد انزوا مصلحت شده واگر باجناب عناری میداشت ایداهم مساعی
جمیله درباره آنجناب نه و صدور میافت چنانچه مجملا و مفصلا سابقا و لاحقا دانستی اما ثانیا پس از آنکه مدعای من حواله مطلب
علم به تحریر رشید الملکین رحمة الله علیه بود چنانچه معمول مؤلفین فریقین است پس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
بر عادت مناظرین گفتگو میکرد و عقلا یا نقلا خدشه می فرمود و آن صورتی نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فرا گرفت اکنون
اگر میرا افتاد که عبارت ایضاح را قلمی کنم پس بدانکه رشید الملکین انار الله برهانه در رد هفوات محکی ایرکه اقبال تبیین حسین
می فرماید که احمر الرابادی در جواب شرح استفتاء در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این عبارت نوشته بود که آنچه
در بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چهارم پس میگوییم که آن نه بنا بر انکار بود بلکه این کار را جماع مسلمین تردد در امر دین
برجانش میداند که بسا امور حقه بجهت بعضی اسباب در اول نظر بعضی مردم را در آن تردد میشود و بعد خوض و تأمل در ادله اش تردد زوال
می پذیرد و چون خلیفه وقت از کرام ناس بودند لهذا ابن عمر رضی الله عنه عذر را حسان بتواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابوحاتم در
تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال لامی لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله والرحم ان تحملنی علی ما لا اعرف
الی آخره و آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی بخود عدم توقع فساد از وی عذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
استیعاب در ترجمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگوید تخلف عن بیعته نفر فلم یکرههم و لم یکرههم انتهی پس جناب عالی در ابطال این
توجیه بلا نسبه جمیع قیود ماخوذه در آن لازم بود ملازمان توجهی بطرف آن نفرمودند بار بار همان سخن حیثیت بعض مخالفه تقاعد و
بیعت جناب امیر المؤمنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر موجه عذر بند که از جانب ابن عمر رض نکرده اند و رفع مقبول افتادن
عذر ابن عمر بجناب امیر المؤمنین حیدر علیه السلام باجمالیکه مصداق المعنی فی البطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب تعاده تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیر المؤمنین بدون اعمال بیاد تی برانچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استفتا
که از نقل کرده اند اکتفا نمایم نزد اذکیای سخن فهم استبعادی نداشته باشد لیکن بنابر عموم افاده اندکی بشرح آن می پردازم
و عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار اعم از انکه انکار بجهت طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا بجهت عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بوجه دیگر مثل آن و این قسم با نواعها از ابن عمر رض واقع نشده
چه ادعا طلب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری متعارف قصه تحکیم مذکور است و کان ممن هم ای من حضر الحاضر
عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الا انه لم ینه و کان غیره اکثر منهم زحوه انتهی و توهم تقاعد ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه جایز

و برای خلافت هم زعمی دیگر محاشی ازین ازدحام باطله هست که او هیچ روایات فضائل و مناقب جناب امیرالمومنین ع
که واله بر لیاقت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافهه از زبان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود اشتغال میداشت
و از انجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و مجاوز مینات و نسبت باین عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم بود لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد و اذعان خصوصا شأن ابن عمر بان نزد اولوا الابصار احتمال از دور
پس با وجود روایت اخبار که آیه توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر مثل این نعوذ بالله منه
از عاقل دین پرور غیر متصور و قسم دوم از تقاعد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان قلب میشود باشد
نه بجهت شائبه انکار گو مطلب قریب بضرورت باشد لیکن بجهت حیص و بیص منکران کدورت با جوهر معانی آن بنظر
بعضی نظار پیدا شده باشد و بعض محتاطین برای ازاله آن محتاج بتاویل شده باشند صاحب تذکرة الخواص و عقیدت

الاختصاص فرماید فان اعترض معترض لم لم یعتقد امامة علی رضی الله عنه لبیعته ومن تقعد عن نصرته قیل لیس فی قعود من قعد عنه

یقبل امامته و منعقض طاعته بل القاعدون هم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا لتورعهم عن قتال اهل القبلة انتهی مختصرا و
از عبارت منور کلام رشید المتکلمین در باب ثالث من ست من تحقیق بقدر ضرورت اکتفا ورزیدیم و در باره این کلام متانت التیام
که در کتب رفضه خصوصا کتابیکه تالیف کلینی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بپاسنگ آن نمیرسد چنان تفصیل نماید
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نموده که قابل التفات نیست لایق آن نمی که وقتی بجوابش پردازد و بنقل این عبارت خود را
مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جور و جفای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استبعاد و استغراب فرو روند غلط
گفتن هیچ مستبعد نیست ازین گروه بکیدت پژوه زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از نبراس تحریر کرده نزد او قاطع
قابل جواب نداشته بود و الحمد لله که اگرچه کلمه انصاف از مجتهد بجهت عناد و دشمنی و سعادتمندی نسبت پدر فانی محال بود لیکن تعجب
هیچ بر محال از دست تو ممکن شود زان اشکالات را دانسته در ضربت حیدریه متین و توصیف آن انکار بلاغت سبعه و هم
تشبیه بکتابیکه فریقین آنرا بتصحیح مزین و برادرش متین میدانند غرضیکه مجتهد الزمانی از عهده تها مسلوب الحواس شده اند
و اکنون حال جنون ایشان که از پدر بطریق میراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
ابواب و فصول در باره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخایند که اعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت
جناب لا انتخاب با وجود ترک بیعت آنحضرت الخ الغرض این قسم کلمات هر کسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امور بیاد
تر بند ما ثابت مجتهد مکشوف نشد لیکن اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت یا ما شئت پس از آنکه هر گاه در سابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغاة تکلیف نکشیدند و دانسته که او از اهل البغاوت و فتنه نیست
فکیف که در خواص امامت نزد شیعه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس او را معذور داشتن و او را ترک
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن منافی صریح با جناب سید الوصیین نمودن است
فکیف در حق چنین معتقد دودمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بمحبت اهل بیت رضی الله عنهم
شهادت داده باشد پس مصراع مشهور را بدین طور ملاحظه باید فرمود ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اهل خرد بشاید

و عمده‌ترین کتب‌ها یا ر الغایبین از آنکه مجتهد الزمانی نیز در نشر بیعت غلو میبود عبد الله بن عمر جاه الاکراه
و یقین دلالت دارد بر آنکه ابن عمر مداح حضرت امیر بود و در بیعت و در لیاقت جناب مرتضوی بخلافت شده و دیگر
لیس مجتهدین کشل مجاهیل اسفاست که بکتب جوع میکنند و در نمی یابند که عبد الله بن عمر بیعت خلافت آنجناب کرده و مجتهد آل
مجتهد الزمانی را اتباع و شیاع اجماع جز باید در سابق بطور بیعت و جابجا در مطلوبات عبارت بتفصیل تمام برگذشته
از روایات فریقین و مقالات طرفین زیاد او صحت رفته و چنانچه معلمین مجاهیل کودکان نافهم را باره متوجه میشوند هیچ تعلیم
و تفهیم مفید ایشان نمی‌افتد و از حدیثیان باشد در نور دیده ام پس آن شیعه که اینکه چنانکه مجاهیل نمی یابند که مثل مجتهد الزمانی از کجا
ظنیین خرافات مینمایند و تراشهای خلاف اصول می‌آمیزند چه جای آنکه از کتاب سلیم بیعت عبد الله بن عمر با این شد و مدبر آید بعض
تعجب و حیرت میباشد لیکن سبب این معنی مغز راچه علم و خبر که برادر هم هست یا دفتر بالجمله طوق بیعت مرتضوی کرم الله
وجهه در گردن عبد الله بن عمر بود حاشا که او خلیع العذار و مطلق العنان باشد بغایة الامر همین است که او در حروب بغات همراه
نبود و از عدم بیعت درین امر لازم نمی آید آنچه برای عبد الله بن عمر مجتهد الزمانی معتقد آن گشته و من ادعی فعلیه البیان
و علیه اقامة البرهان و العجب که مجتهدین رفضه عبد الله بن عباس را شیعه پاک قرار میدهند حالانکه بر طبق روایات
بیهوده جابجا تصدیق تشیع ایشان در کتب معتبره خویش آورده‌اند حضرت مرتضی علی را نیز زیر لعن و طعن گرفتند بسبب آنکه مال مجاهدین
گرفته و در ربوده باریه فرید و هوس و مخالفت امام وقت همه و بران اکتفا نکرده کنیزان نازک بدن مثل نسرین و نسترن
از همان مال ثمن خالی خرید کرده و بعیش و تلذذ مشغول گردیده و حجره با جمل آراسته و در شهوات اخروی پشت پا زده بتحصیل لذات
دنیوی خود را مشغول ساخته و آن کلمات نسبت بجناب ولایت مآب نوشته که عرش عظیم از آن لرزیده و آنجناب یا وصف خلق
عظیم و لطف عمیم غیر از لعن او را نیز مصلحت ندیده و از غایت غیظ و غضب خون جگر نوشیده خوشا بحال شیعه که کار
از دست برگذشته که چنین کسان را که دشمنان اهل بیت بر اصول رفضه بودند مقبول گردانند و عبد الله بن عمر را بسبب آنکه
بر یزید خروج کرده و بقیم معاویه رفته در بیعت جناب مرتضوی شریک گشته زیر طعن گیرند با زمواعظ فقلیمن ایرج رنهار پذیرند
الحق و الیقین محکم‌تر از این بر سوء ظن ابن عباس نسبت بمصداق حدیثیکه وارد شده یعنی علی خیر البشر من ابی فقد کفر نباشد که در وقت
غضب خلافت که معاذ الله مهاجرین و انصار بر اصول جاییس انصار انجال و رونق عبد الله بن عباس بیعت صدیق کرد که از اعاظم
تو سالها پرستی میگویند بجان و دل نمود علی ما اورده القمی فی تفسیره و بوده یا یحیی عشر علیه السلام عن کتب الشیعة انشاء الله تعالی یاری
اهل بیت را که نمودن و حقوق رفقای مرتضوی خوردن و بجدال آنجناب پرداختن و برمواعظ خاتم الخلفاء الراشدین گوش نهادن
و بالاتر از همه آنکه جناب مرتضوی را اسفاک خون اهل الاسلام دانستن دانستم بعنوانیکه معاذ الله گناه مذکور اکبر الکبایر باشد
بلکه دشمنان اهل بیت را بسر حد کفر رسانند باز در وقت حسن مجتبی آنجناب را به ظلم و جفا و ایذا یعنی شکست گوشواره عرش
برین کوشیدن و در وقت امام حسین تخلف عنهم دل ندیدن و حالانکه ابن عباس بزعم طایفه اعتقاد میکرد که حضرت شهید
ازبله در آیات بینات قرآنی مأمور بجهاد یزید بود و از نیجا بعد تسلیم بعضی از امور فرق ظاهر شد میانه عبد الله بن عمر
و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بر اصول موضوعه بالسنه شناس نکیت که نزد ابن عمر آنها است از فروع باشد و نزد اصل

عباده برتر امانت اما مسئله از اصول تقرار باید تا عبرت و یا اولی الالباب تعوذ و ان هذا الشی عجابا اما خاسیا لیس عجبا از نادانی لیست و
جهل و نادانی چنین فهمیده که هرگاه امر بر مکاشت واجبا شد او نزد او تقیت بترک کی ود ند هستی و چه بر یی معنی است حالا که ترک
اکابر شریعت و طریقت بر عدم دنی بیحاجات هم مشغول گرجال انبیاء و اولیاء و ندارای باشند تا چنین مزخرفات به بزرگ کار گی ادعی و اهل مشغ
را پایانی نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی آنقدر
گریستند که پای ایشان بگلابه فرو میرفت و سیل اشک از چشم مبارک ایشان در طوفان بود که گویا در چشمه
از خیال رواسی میسجد و من جمیع انهم که مجتهد مگر صحیفه سجادیه را هم بنظر بیاورند که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات مبنی خراب میگردد و بکمال تضرع
و زاری ادا میکردند بسا بود که غذا از کثرت اشک با استیلای مزید خوف به اجتناب تر میشد و در بعضی
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که انجمله
عرض از آنست که خدایا اگر معادن آهن بدندان بجنبم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو نقد بگریم که بای
محیط زمین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثیران امور که واجب است از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات اندازی و در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه جهنم را پر کند
البته قلیل بود نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هر چند قضایای شرعیه
وقوع ما مقتضی است لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف حنا قابل چون و چرا نیست و اگر حال
طریقت را که بسبب تبلیغ انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از آنچه مقصود ذاتی است محروم
مانم شیخ در بوستان نظم کرده نظم شبی دود خلق آتشی بر فروخت * شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت * یکی شکر گفت اندران حال و دود * که دکان ما را گزندی نبود * جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس * پسندی که شهری بسوزد بنار * اگر چه سرایت بود برکنار * و گفته اند که سری
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته ام و از آن باز سی سال است که استغفار میکنم مردم پرسیدند که
تفصیلش بگو فرمود وقتی بر بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دکان من در آن بود همه سوخت چون خبر سلامت دکان
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر خلاف مروت از من صدور می یافت که بنسبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا امروز به ندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد بهر تقدیر چون عبد الله بن عمر که پای
خود بعبادت خالق الارض والسموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل بیشتر اتفاق حالی
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروفست خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید که
من در این امر اقدام کنم که شمشیر بروی مسلمانان کشم و احتیاط این است که از این جنگ باز مانم حالیا بعادت

بغاوت باغیان و هوا برای جان آرای مرتضوی جان گزیده این ندامت چگونه باعث دور بودن
مشود جهاد و منافی است مگر ندانی که اگر همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیشتر
می یافت و درین خصوص هم می یافت نسبت بآنچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تدارک مافات بوقوع آید و دیگران را سرمهٔ بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بر یاری مرتضوی بجان و دل گرایند و بینند که حال اجلهٔ اصحاب چنین است و ندامت مذکوره را منظر دارند که
وقت از دست رفت و ترددی در زمانهٔ تحکیم در گذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت اتفاقاً بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت بالجمله هرچند حضرت مجتهد
رحمه از نهایت جرأت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و روبروی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بجای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حرب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان محقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا مدتها پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمدهٔ امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ المشیا
و جوابه بزبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرایع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحاب آثار می آرد که عبدالله عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما اخر و قلق
مرتضی و قال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبواً و هرگاه وارد شد بر معاویه او گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش نپذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ با او نکردمی انتهی محصلاً و از کرشمهای تقدیر
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی بامدادان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب ترتیب نظر نهاده بود که
تقریر روایت صاحب رقعه ضرورت بخاطر آمد گفتم برای تالیف تقریر مجتهد الزمانی خوب نیست پس صوابدید را
از مقام بر روایت کشادم که جناب مجتهد قائل پیر دهقانی وارث بلا تخت سبحانی حدیث امام رضا را ذکر نماید
تحصیل اجازت بشنید اوانکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یک گفت باورم نمی آید تا نشنوم نمی آید پس انتخاب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانید و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام بارئ را بجناب او از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیاناً نه بینیم
پس صاعقه فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون و بت شدند و حق تعالی العبد زاری موسی همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و ببین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از غبار عتابی و عذابی نیست و درین وقت طلب نمود و کوه
خجسته شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسان رضی الله عنه گشت که قبول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از فهم فانی چکیده زیرا که اگر کسی در رویت عذری [illegible] باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ اما توجیهی که بعض علما داشته‌اند باز می طلبید
و خدا امر فرمود موسی علیه السلام توبه خود را بشکست بعده بی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه مطابق [illegible]
آمد که رب العالمین با چنین عباد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با تجلیی از اخص کاینات
نه نمود و باشد دل بجوش آمد که درین وادی بیفتادم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیان آن
در گذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیضش است و لیکن قال الله تعالی کل حزب
بما لدیهم فرحون آمدیم بر آنکه چرا از آغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضویست و جواب
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء اعتقاد میکردند و وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب را
حقی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصاً سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خود است که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود عمر فاروق
با صدیق گفتگو کرد نه چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صواب است همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متحقق میشد حاجت
آنجا و ضرورت بمناظره نمی افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و اله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده‌اند بعضی از صحابه را زبان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و اله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس فهم درین باب خورده [illegible]
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و تغیر
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی به ذات خجسته و معنی آیت کریمه که در
بشارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش آنقدر آشفته شد تحقیق یافت فرق این است
که آنقدر عبد الله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطاست و او را تمیز سید جنگ و جدال پرداختن
و قیاساتش مربوط و [illegible] مضبوط نیست از جهت برای تفهیم او کریمه حیثیت نسبت و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمرد چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع

اما سادسا پس گویا مجتهد الزمان اینهم نشنیده اند که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امریست که قرین وجه خصوص
بمثل این مثل عمل کرده بود کما لا یخفی علی من رای مکاتبة الی رشید المتکلمین نور الله مرقده وچون بسیاری
از عبارات که بسیار تعلق بابحاث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از آن مسائل است در کلام مجتهد
را یافتند که از جهت مراد او سعی ات الله تعالی الغرض عجب را ندکرانمی که بکدام وجه ابن عمر بگوشه قرار
گرفت و در رفاقت مرتضوی درین وقت نکرد و بر تفضیح ابن عمر حمل کردن و او حماقت دانست زیرا که معمول
جمیع محققین اینست که کلام را بعنوان او امیکنند که اعراض معترضین و شور و جدل مشاغبین بعید از آن صورت
بندد پس این امر نزد عقلا درباره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سر پرستی و حق گوئی و انصاف
او دیگر حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود اینست که مقلدین بدانند که رساله
بصارة العین را جواب داده اند و در دکر دند و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیاء که شیخ رئیس حکمت مشائیه
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمان تا امروز که زیاده از نصف کتابش را بادلهٔ عقلیه و نقلیه بر تفضیح جسیم
گرفته زیر و زبر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در دیوان تحیر و تردد نه و
دیگر بخلاف مجتهد که در هر جا بر این رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل
زید عار او بجائی رسیده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطرح کلام گشته و
بتحلیهٔ جناب مرتضوی رض برخیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر این جناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعا پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رفضه رو بروی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین نیز بایرادش راه فرار
برادران خویش دیوار روئین ساخته و محصلش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاهلیت میمیرد
و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبهٔ فرضیت نمیرسد اما ثامنا
پس از آنکه آنچه بر صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت کوری و کورانگی خود عقلای عالم
را اصلا داد است و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش مدلل گردانیدن تفصیل
این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بر آن دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف آنچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت آن ندارد بلکه حکم می نماید که آنچه عبد الله بن عمر رض
نمود که شمشیر بروی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست
بلکه مدعا اینست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه از آن جهت بود که
امیر المؤمنین را لائق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون مخالفتش بر آمد
ندامت کشید پس آنچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نموده عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند ولیکن شنیعی نواصب و خوارج ہمت میگمارند ام مدعم بر نیکه از کلام صاحب تحفه چگونه باثبات
رسید که عبد الله بن عمرؓ بعد ازان نادم شده وجوابش آنکه در تحفه اثنا عشریه بنصوص اینمعنی تصریح تمام موجود است کوری
ونادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نهاده و معنی آن زنکر الاصوات را نزد هم
کس عیان ساختہ پس بدانکه صاحب تحفه جزاه الله خیراً در جواب طعن ہشتم از مطاعن اصحابؓ عموماً بعد از بیان جان
نثاریها که مهاجرین و انصار همراه شیر خدا بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بغاة بجا تقدیم رسانیدند و جراحات کثیره برداشته
شهادت رسیدند حال عبد الله بن عمرؓ بیان میفرماید که عبد الله بن عمرؓ که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیرؓ در حروب بغاة شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه مجتهد از راه خبث خمیره
و بتقلید خوارج و دشمنان ختنین در صدد جفا کاری و دل آزاری برآمده و از ینجا بمقتضای الکلام یفسر بعضه بعضاً حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبد الله بن عمرؓ معتقد خلافت راشده مرتضوی بود لیکن چون حروب
با شرکای اسلام و اهل قبله پیش آمد بخیال احتیاط القاعد نمود و حضرت امیرؓ اعذارش قبول فرمود و با اینهمه که تقاعد
کرده بود در بث مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا او رفاقت نداد **اکنون**
مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقیر
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب قرة الخواص گفت لیس فی قعود من قعد عنه تخیل
امامته رضی الله عنه و نقض طاعته بل القاعد منهم منعقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا لتورعا عن قتل
اهل القبلة کما عرفت سابقاً **اما قاسماً** پس ازانکه قیل و قال حضرت فاروقؓ درباره مالک قبل از تنقیح
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسرود است و ازانجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار
او از زکوة نقلاً عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و عمائد محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که روافض آنرا از اجله مطاعن اکبر خلفای راشدینؓ میدانند بیشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یکدو
حرف ازان درینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروقؓ محول بر کمال اتفاق
بود زینهار غباری با جناب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نور الله شوستری در مجالس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلند تر ازینها و لاف زنیها باسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر درینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشرنا این مطلوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این تقریر از احدی
الراحتین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروقؓ در قتل مالک که از احاد الناس و
وا آمدگان و بانکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیان است

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و در سن محکم بر گلوی انجناب
بیعت با دعوی ظالمی شکسته بلکه منقاد ایشد دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سرسری هم باور
نکند مع ذلک در کفر هم ثابت بودند زنار را رسوا مکن * بالجمله مولف تحفه هرگز حکم بکفر نموده که قتال
در کتاب سعادت انتساب نظام الخلفاء الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
بدلالت که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت ازان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متضرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر و اسما باشد در نزدیک و دور راولی اقرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن انکه بعد ازان گفته
ام والا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
چه عجب بوید امیشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت درست
صورت نمی بندد ولیکن ازینجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات العیر و فسوات الحمیر ازو صدور
می یابد و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک * و برتقدیر مقصور غیبت بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح متقیان از روی تذکر و تبصیر عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیت
که چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
رجوع میگردد پس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آید مدح ابن عمر بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و انچه درانجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق ع آورده حاصلش
انکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند و من ترا امواج حیرت
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود انچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را بظهور بغاوت معاویه چرا حمل نمینماید که شامل باشد معهذا علما که با نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
و شرح تجرید و نجم آسمانی فضله خوار دولت چنگیزخانی هم ندیده بلکه آیتی از نامه جاودانی هم نشنیده که
ازان توان فهمید که فرعون اگرچه قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْا اِسْرَآءِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ آلْاٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ * حیرت دیگر انکه ندامت عبدالله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
هدی و معتمدین اهل صدق و صفا لیر منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

فاة فعلیه البیان **حیرت دیگر انکه** ظهور بغاوت اہل شام از زور قتل عمار است در صفین بخلافت امیر المومنین
حسن مجتبیؑ بعد حضرت مرتضیؑ است معاویہ را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول بنقل مجتهد گذشته
که ریاست معاویه به بیست سال کشیده و خلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم هجریست
و سلطنت یزید بچهار سال منقضی شده و پیرنا بالغ فرمودند که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمده
و خلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بیست
سال انرا در اخر عمر فهمیدن ذوالقرنین را با امام حسینؑ جنگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارت
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد برانکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پر ظاهر است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در اخر حیات هم خواهد
بود و ازین تطبیق اعراض و قوع انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بغاوت معاویه و ندامت ابن عمر بر
میخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شافی ثمانی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با بغات مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغیه جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر هم محو میشود که تقیید و تعمیم منافی هم دگر است چه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا اخر حیات ماند حالا روایات
اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید همه مربوط شد **حیرت دیگر انکه** چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمرؓ معتقد حقیت خلافت مرتضویؑ بود و باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره و صغیره چه معنی وارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر انست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
بادله منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اہل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره ایست نه کبیره
بلی ندامت او بر ما فات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حیرت دیگر انکه** طایف عام است
از زلت صغیره و کبیره پس انچه گفته که استدلال مجیب باین اذا مسهم الایه مغلطه محض است که تخصیص را بی دلیل
آوردن و در مقاله ثامنه از تصریح ثمانی در تنزیه و طبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق وسوسه بر محرفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغلطه ها در کلام بیهوده باقی کما لا یخفی علی الناظرین
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جهل و نادانی نه حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نه بدین مقدمات کلامیه
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تیه ضلالت گرفتار گشته **وَمَن
يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ** توبه و ندامت از گروه معترین کجا می اید این امر شیمه اتقیاست نه شیمه اشقیا
نعوذ بالله من ذلک **قوله** و انچه نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه نزد عوام که بدانه دوام رفض لیام گرفتار
آمده همین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجود یکه علمای امامیه غایت مساعی درین باب تقدیم رسانیده
قدم این مذهب تحدیث ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی را خلیفه
بلافصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و انمردم را که راویان کاذب بدین امر متهم ساخته خود اکابر رفضه انشیا را

بیدین گردانیدند هم بترک تقیه و هم بجهت لعن کردن امیر المؤمنین برایشان و بوضوح انجامید که برا اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز هویدا باشد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان برینمعنی که دوازده صحابی در مبدای خلافت
صدیق شیعه بودند یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خزیمه و مانند ایشان و ابوبکر را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید محمل بر آمد چه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در تحیر محو
حیرت باشند که عمار در ان وقت حق را ابر کرده نشاند و صدیق را ملزم گرداند و بعض حضرت امام باقر و صادق
موافق خاص شیعه گردد و در خلافت جناب مرتضی متنفر شود یعنی ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند پس
قدر آن راویان بچه سوزد که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مبارزه کردند همه دروغ بیفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلا فصل امیر نزد اهل انصاف بسیار است نمی شنید و
دملی در حال خالد بن سعید صراحه گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بود
پس اهل نص غدیر و احتجاج او بر ابوبکر با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده و سر
[illegible] اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته یا زمنصب خود برگردیده هرگاه مجلسی
در بحار دستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العابدین
تجویز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی عثمان میگفتند
که بسیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابوبکر را غاصب منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهایی
و غیر ایشان روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم وقتی که در صفین و او رفاقت دادند فرمود که ایشان
اگرچه در اغاز امر اعتدال کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضوی تا اهل بیت در
اغاز بودند پس چگونه نخواستند که صدیق از خلافت باز ایستد و دست از غاصبت کبری باز دارد و چون این مدارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظة له صدق لک اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه مرتضوی کما اشرنا من قبل حاضرات لبعد الفرض و التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی ره و جزی صدیق
اول مرتبه امامت را از قران مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی منتشر نمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند تعیینش نمایند بعد ازین اگر شخصی شورش و شغف آغاز نهند و از اطاعت ایشان سرتابد باید با او قتال
کردن و او را باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر شوند عامه مردم
باید که هیچ سبیلی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیاری نماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را که بگزیند
اگر زنده [illegible] صحابی [illegible] اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر که قیل و قال را بر طبق اخبار قصه طی کرده [illegible]

لاف وگزاف شان از قسم توجیهی خواهد بود که لا یرضی به الامام ایهمه که شنیدی که جناب امیر و پیروی اصحاب
خیر خواهان و جان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم وغیره در کتب خویش افاده نموده‌اند نقلا بجواب معاویه نوشته تا فیها
حلاقی چند را درین باب گردانید و انیهمه را از باب الزام یا جه مداهنه و خوشامد اصحاب شمارند یا لجمله بر سر انیهمه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم با بران خوردن و از حد و ضرورات بمراحل بعید و دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هر چه بمعاویه نوشته از انهم لمر تحقیق است و من حیرانم که تا
جناب امیر را در باره امامت خویش دلیلی بهم نرسید که جامع بین الحقیقه والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی المتن
وقطعی الدلاله مثل آیه انما ولیکم الله الآیه الی غیر ذلک من الآلاف بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
و منزلت و نص علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات و مفید امامت بلا فصل در مناظرات خویش ذکر میکنند و کتابی
دراز که سی سال باشد پر خیزی از ادله قناعت میرفت افسوس که انیهم صورت نه بست لیکن بسیاری از مطالب العاق
مسمی باسم نقیضه و مصائب قاضی بر باد رفت سه این که گویند که برآب بنا داست جهان مشنوای خواجه کتا در
نگری بر باد است و از ینجا انیهم عیان شد که خلفا در مناظره نیز گوی سابقت بودند که با وصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هر چه از ادله تحقیقا و تصحیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب و دار الندوه بود سر تائید کردن از
بیان شان نه پیچید و احدی یارا ست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان و یکون
و نه استعداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلاف جناب امیر که تا بست و پنج سال در کمین بودند و معرکه‌ها و داو
و مناظره‌ها پیش آمد و دلیلی مرتب نفرمودند و چندی بر اصول رفضه خلافت را هم زیب و زینت بخشیدند ولیکن
بر کرسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب آنکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند تا خواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی والتمسوا غیری و انا لکم وزیرا خیر لکم من انا امیرا علیکم چنانچه جا الیس عماد الاسلام اعتراف
بران فرموده و ارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست آیا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران نشانها است
که معصوم میباشد و از پس و پیش برابر میبیند و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق توضیحه فی المقاله السادسه و از نشانهای
علامات معجزات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی آنکه امام بدست خویش سنگریزه‌ای
زمین با انگشت‌ها می مالد تا مثل دقیق میشود و بار بجنبش در بیت میفرماید و مهر خود ان عجین را مثل مینماید چنانچه من بروی
لو نمودم و زن حباطیه بدون تاخیر از جناب امیر این امتحان نموده و زندگانی کرد تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در اثنای راه وقتیکه از شام مراجعت فرمود رسید و شناخت آنجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را نمود چنانچه
ابانی صالحین شیعه با بیعت سنیه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلوک نموده‌اند و عبارت کتاب مذکور برای دفع احتمال
انیست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبدالله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی منزل ام سلمه فسالتها عن رسول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعه یجی فانتظرت

ام سلمة جاء عليه السلام فقالت ام سلمة بابي انت وامي يا رسول الله اني اقرأت الكتب وعلمت كل نبي ووصي
فموسى كان له وصيا في حياته ووصيا بعد موته وكذلك عيسى فمن وصيك يا رسول الله فقال لها يا ام سلمة وصيي
في حياتي وبعد مماتي واحد ثم قال لها يا ام سلمة من فعل فعلي فهو وصيي ثم ضرب بيده الى حصاة في الارض ففركها
بيده فجعلها شبه الدقيق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلي هذا فهو وصيي في حياتي وبعد مماتي فخرجت
من عنده فاتيت امير المؤمنين فقلت بابي انت وامي انت وصي رسول الله ص قال نعم يا ام سلمة ثم ضرب
بيده الى حصاة ففركها فجعلها كهيئة الدقيق ثم عجنها وختمها بخاتمه ثم قال يا ام سلمة من فعل فعلي هذا فهو وصيي
فاتيت الحسن ع وهو غلام فقالت يا سيدي انت وصي ابيك فقال نعم يا ام سلمة وضرب بيده واخذ
حصاة ففعل بها كفعلهما فخرجت من عنده فاتيت الحسين ع واني لمستصغرة لسنه فقلت له بابي انت وامي انت وصي
ابيك فقال نعم يا ام سلمة ائتني بحصاة ثم فعل كفعلهم فعمرت ام سلمة حتى لحقت بعلي بن الحسين ع بعد قتل الحسين ع في منصرفه
فسألته انت وصي ابيك فقال نعم ثم فعل كفعلهم صلوات الله عليهم اجمعين وحال آنكه وصحت انقصه زبانی
دیگر آنکه او بصفت ارتعاش از حیرت رسیدن عمرش بیکصد وسیزده سال در این واقعه جوان شد عنقریب می آید
حکایه مباطرین وسامعین را انتعاش انتعاش انتراید بسبب حیک اینها جوانی بود تا بیانکه بر سر محفل از زبان شاه ما ی نجوانی
فیه یقین منایة الاتحی افتخر بعض اشباه ونکروانیا کالای نقمت بخول لمهامیق ...
فی الکثاف کمه بفضل با لجمله این مذهب را بحضرت امیه نسبت کردن کمتر از ان نیست که باید مدار بعوات
ومیش رایان بزرگان انتساب بنمایند وبران بینازند حاشا که این بیهوده سرایان توانند که مذهب حمد را باینه متاخرین رسانید نمیتوانند جز
ابتمام شان در جهاد کفار واعلای شعائر دینی بحکم حضرت رسالت بوده رسد لیس الخناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین که حلقهای ثلثه راسمع ولیصر وقلب جگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی غیر من الاسفار چه
فقاید برای جبرئیل امین که بار بار باشتیاه بمقربین شده بالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سنده لسان عالمین
ترود چه اعتقاد نیک اقرار لیس دیگر کسی تا بحضرت وبیان یوم الدین که مدائح انصار ومهاجرین در قرآن مبین
یاد فرموده چگونه مراحل بپایداری اصل الاصول رافضیان معاصرین بعد از تراش وخراش همین دوام است
خلافت بلا فصل حضرات ائمه اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدثات رئیس المضلین ومجعولات رایس
الرافضین عبد الله بن سبا است فانتهی الامر الی من حیدر عنه وانبار محدثات هم در اصول اینشان
والسنی که البته حضرت خود کدام کسی است که مثل افعال حضرت از وصدوریابد وآن اعتقادات حقه واعمال
صالحه خود مردم را بدان دعوت کردن وحوزه اسلام را با انتظام شرعی نگاه داشتن وجهاد با کفار ومشرکین نمودن
وحدود وقصاص را جاری فرمودن نه آنکه حسن عسکری وصفات الدین وتخمیر کردن وجهر کردن وفاده غلطی را تشنیع
که اگر چه قرآن مجید را تحریق کنند وکعبه را هدم نمایند الی غیر ذلک ضرر از لب بر نیارد چنانچه واقع شده باشد
فاغلطی در آداب امور یا امثال نمودن بکشتن صوبه دار فدک ومصارعت الی غیر ذلک کما عرفت ...

مفصلاً پس زنهار باین خرافات وجهالات ائمه متشافقین کما عرفت مرا را قایل مشو بلکه بگو ابالله وایاته ورسوله کنتم
و به فرض محال بایستی بروی منکرین این کرشمها رو بروی شاهدین بمعرض شهود آوردن و ثبات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا تابعین اتباع شان کنند آمدیم
بر سینکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر نمیشود جوابش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بخواهد
نگردیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه و خاتمه مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی که پیشوایان بود
از اصحاب را فقط باتمیعین که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را
و در معتمدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضی داخل شده وبرخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته اند که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غفلت و عناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده و چه مرض
شقاق و لجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه امیر مو
انی که رفضه افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بود
بسبب فتنه گری و جفاکاری و بدخوئی و همه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول و آنقاد در مقال اساس
دانسته حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند هیچگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنامی از ائمه عاقبت نیک برای شخصی ثابت کند باز او را لعنت نماید و ازینجاست که علم الهدی و دم لغه
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه هیچگونه ایشانرا
در عداد امامیه و صلحا و اتقیا نام نبرد و عبد الله بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرد حالانکه عبد ا
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود و خواست که او را از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر هیچ یزید
بی باک و سفاک خروج کرد و هزار درهم دو نا نیز را که معاویه فرستاده بود رد فرمود و بر ولی عهدی یزید را
نشد و از بیعتش انکار کرده هجرت گزید از بیعت نشستم انچه دلالت بران دارد
اگر رفضه ندامت عبد الله را منظور ندارند و او را بلحاظ این امور از مقبولین نشمارند اکثر مقدمات ممهده امور
موضوعه شیعیان بطریق اولی در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال و ازین بیان وجه ا
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد الله بن عمر بعد در آمد خود اولاد امجاد مرتضوی مثل محمد
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا میدانی و بعد ازین مفصلا هم خواهی دانست ان شاء الله تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معاندین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین سا
و برای مقبولین ثانی خود انقدر هم مد نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان در
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هرگونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و هتک تا
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید
بود و هیچ عاقلی تجویز توانند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شدند و صورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میگشاید بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر سفره دوست نشینند و اهل نفاق برای تحصیل
دنیا چها نکنند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین چنین * که ممکن بود زهر در انگبین * چه در میان راز با هر کسی
که با سر من یکی نیست کم نشین * و از این بیان بر تو آشکار شد که لفظ و الا مقدم شرطیه است زینهار معنی
آن درست نمیشود تا ضمیر ندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حرب یا بحث تورع بمدح ابن عمر نباشد فساد اصول مقدمات ممهده رفضه لازم
می آید و بطلانه ما لا یخفی معین رجوعه الی الندامة و هو المطلوب و از اینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد معانی
این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیده می** تقریری بود از او بیت و تقریر دیگر نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
بعضی را فقط به همین ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواهی جهابذه رفضه ثبوت
نرسید که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که تورع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف رد الرجم از کرده مقبولین میدانند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستاده تا کجا ندامت و توبه ما کی
ذلت است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری باو رسد یا وعده دهی بلکه متوقع سازی اختیار
آن مطلوب و مرغوب از نمینی مقبولیت کجا لازم آمد تا هزاران کسی را دیده باشی که بر مشاهره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نان نقد جانی میدهند این همه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از
همان جهت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پیدا نمودند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسول
ربانی را بپایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب
خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند و ثقلین را از دست بر تافتند و در
لباس اسلام نفاق در آمدند نعوذ بالله من خیابث مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی
حقیقت الخ **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
استدلال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قاپ میدهد آیا انهم بدین مجتهد نیامد که گفتگو بطور تعریض
درین باب است که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان این گمان ذکاوت و فطنت
و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان بجهتین را هم
بحکم تشابه است **آمدیم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول امامیه مثل کلینی و فقیه و غیرها از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مروی است که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نار است طرفه آنکه مجتهد البرهانی افعال خلفای عباسیه احتجاج

می آرد باوجودیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده از ان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در درج کردن انهم در سلک مذکور قرشیت و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
عبیدیین را که از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق علمای
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و رؤسای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والابصار بتصریح شوشتری مذهب اهل البیت برگزیده
در مجالس المؤمنین بودند و تقی مجلسی وغیره او در لوامع شرح من لایحضره و تذکرة الائمه وغیرها جا بجا گفته‌اند
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکند و انهمه ظهوران تراب است که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتهی مختصرا این استدلال بر اصول رافضه اثنا عشریه از ان جا ضعیف
است که دالتشیع که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن شدند روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار وغیر آن آورده و مهذا ایجان حجت ایشان
[illegible] کتاب فاسق معلن شرب [illegible] کما فی الکافی رسالة در ابطال شهادت
[illegible] پلید [illegible] خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود نتولیه بد بجهالت تحکم کرد
[illegible] از بروکنش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراپا بالظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بزبان خویش می آرند شیعیان پاک
بر اصول خود راهیه که تیغهم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود میپذیرند به نیت انکه هنوز اولاد امجاد بضعه
مطهره سید کائنات و ایمه هداه در ملک حجاز بقید حیات اند سه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه [illegible] و این عمل
کرده [illegible] و حقیقت اینست که سیاه پوشان این مرز و بوم لبس و عمامهای نازک دارند که از روز بلکه قریب دو ماه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در مدیر بوئی مثل مردار با فتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل بخوبی
زندگانی میکنند اری للخبیثات للخبیثین قوله از حسن مبانی اه اقول برین بالا خوانیها هم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش انکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و میرزا مهدی
استرآبادی و میرزا قتیل هندی از انجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده و تحسین
الزمانی و بدرقانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه نامربوط می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان املای
زانشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گویا مرتبه
قصیر را در فن انشا فوقدین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباهات من است
نه کسر شان تا نفس در شورش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که زنهار در هیچ
مقامی که بر عبارت رساله بصارة العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در

بالفعل درین رساله که مسلک جمیل نو اول شده درینجا هم با انتاج ابو جهل ظلمانی پرداخته والا باید به لیکن باب
بیرون کرده ایم درجاهای دیگر تحقیقات لفظیه و معنویه چگونه بعبارات فقیر واقع شده و ترکیبات غیر مانوسه کجا راه
یافته و تحقیق و تالیف و اجمال مستغنی با اهمال کی ظهور پیوسته و بسیج ندانم که بفرمود دلیل و قتال کدام حاجت
راست مگر گفته و خلافت مجاورات فصحی آنچه بعنوان لازم آمده تا من مسامع کثیر او در تصانیف مجتهد قانی از صوارم حسام
و ذو الفقار و عماد الاسلام عموما و خصوصا پیش کش کنم در وهم آنکه حکم کرده اند با معنی که در هیچ جا شاهد و
دلیل در رساله نیاورده ام که دلالت بر خروج مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگرداند و حیرانم که نماز
بیشین یک پشت سر این فقیر که بیباک چگونه جایز الثبوت تواند بود تا اشتراط الشرط اما بیان و خروج
بس وجود لا تعد و لا تحصی تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میرود که در سیدای آن سخن بر مذهب
کلام بر ید رفته و در آنجا آنچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
قیاسات بر اینه در آنجا چنانچه باید موجود است و اقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
کما ینبغی مسرود آنجا که جناب مجتهد الزمانی از این فنون بهره نیست که دامن بر چیده اند و وقت تحصیل درس هم توجه
حافظه درس نداشته و از قواعد عقلیه محروم مانده ذهن ایشان چگونه بدان رسیده و دلیل و برهان را دریابد باز
به حکم اعاده بعبارت العین را که آنچه در این مقام گفته ام بشکل بدیهی الانتاج بر میگردد و آن اینکه ایمان یزید مشکوک است
و هر که چنین باشد لایق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیز علام نیست پس نتیجه بر آمد که یزید رئیس مسلمانان تواند
بود و نزد کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل در باره سلب ریاستش به طریق اولی جاریست کما لا یخفی باز آنچه نوشتم که بیعت
عبد الله بن عمر از فسخ اشتیاق و رفع دخل است و هرگاه که نوبت بطلان خلافتش بر نهج تحقیق رسیده آنهم مدلل و مبرهن گشته
بس بیعت اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته و این امر نیز بمقولات
کافرین منصوص شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از یزید بمرتبه بداهت مقرون گشته و تفصیل ماده امامت از شرح
مواقف و امثال آن تفصیل بر شد تا متر بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در آنجا هم منتها از کتب
معتبره برهان خامه رفته و جائیکه اشتراط استخلاف را مدعی گشته ام از روایات صحاح قرن اثبات آن نموده ام و از کتب فریقین
شروطی را که میانه حسن مجتبی و معاویه موثق و موکد گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام تبرعا و للشفاء علیلا
دلیل و اخبار فرقه را بمعرض حل آورده و تیر بطلان قهر و استیلای یزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلا و نقلا علم اقامت
برهان بر افراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان فرقه مد نظر داشته ام و در جائیکه مجتهد الزمانی
خیرخواهی یزید بمقتضای روایات پرداخته و بر جمال حقیقت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین و سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم را بانتاج خیالات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمائید که چه او را از کتب شیعه طالحی بر بطلان آن انتها صرف نموده و عکس
الحکم محجه چند دلیل مؤکد و مشید گردیده و حسن عمل بنا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کار ذمیمین جابرین را
از صفت امامت معزول گردانند و تمامی خود را بلکه تمامی اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بعد از کسب افاقت بپردازند

سوم آنکه ناظرین کتب فریقین چگونه تحکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهدی و دلیلی نیاورد
و حال آنکه در هر مقام رد کلام مجتهد تمام مقام را الا قدر درین کتاب مدلل و مبرهن بینند که در کتابی این تفصیل و
بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود و بیانش بوجه اکمل درین کتاب صورت گرفته و الزام
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلام اهر گونه بشمار می آید درین کتاب تفصیل انهمه اولی چگونه
بلندی میرسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت میکشید بیچاره مجتهد الزمانی چون باز کتب فریقین پس پشت خود میکشید
و بحقایق آن نمیرسید اگر چنین نگوید چه گوید و اگر این همه بر خلاف نفس الامر گوید عجب ندید درین هر دو مجلد که کلام
را باشباع تمام نموده ام تا بدینجا نوبت رسید تتبع هزاران مجلدات از مذهب طرفین نموده پیوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در همه تالیفات خود تنها
باین عبادت قیام دارم حتی که تبییض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده با انهمه مصایب انواع مکروه باعث مشقت و خوف
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب والنسق که از دیگران درین وقت حرفی سرانجام تواند یافت و سببی در تنهای
انهم بود که اگر کسی لایق مشوره و شرکت بنظر آمدی حوصله خفا کجا که معتبر یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن الغرض
اگر ناظرین فن کتابی متین العبارت موفر بینند نخواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیلی در هیچ جا نیاورده مگر هر دعوی ا
بجای خود مقارن برهان است نزد انانکه دیده های ایشان چون دیده های خفاش کوراست البته صبح قیامت
بر ایشان شب دیجور است و درین قوم تقلید الاوراک مسلوب الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم توانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فحاوی رکیک و علیل چهارم آنکه حکم باینمعنی که مجیب این تحریر را افترا
و از عبارات سابقین و لاحقین دو رگشته دلالت بر آن دارد که این قاصر نظر معتقد کلینی او در کتب فریقین
از افادات قدما ندیده اینک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانینی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و مخاصمین را بالتزام نام می برد پس وقت تالیف رساله بصارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خیر دو سه چند مختوم ضرورات است بزودی از مطبوع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقاید عوام سلیم ماند و کمان ناصبیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند بروز
کو نیاید آغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسامی کتب
شیعه را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرغ ا
کرکوک علی با معرفت قصتهم در کل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملای سبزواری بانگ بی هنگام
بر دارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار بسته
و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی بضاعتش ابله فریبی و تکذیب صادقین ا
و انمیدعا بدون این نوع تحریر بظهور نمیرسید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شده و بحمد الله
مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی و نازیدن

وبالیدن برای من لیس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش حتی از اول در تحسین صورت
و تجمل ظاهری اتفاق نکرده ام و لقالب عنصری جز بقدر ضرورت نه پرداخته و یاد ندارم که گاهی دعاوی لا طائله
بر زبانم گذشته و لاف و گزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی از آنزامی سزد که مغلوب از شت
گردید و بشت برو بر برای زیب و زینت و ستانی خود را زگین بحنا گرداند ۵ بخون عزیزان فرو برده چنگ
سر انگشتها کرده عناب رنگ ۵ وخویشتن را با وصف رسایل بودن و بشکل عجوز و عیار و عزازیل در پیری
کشیش کمال زیب و زینت بیارایند تا عجوز دنیا در بر کشند و به خوردن برگ پان نیت کنند را از سر تو بیاد ظرفا
و ظرفاء کند شعر دندان کوه از برگ پان ۵ خنده زد در پابرلش آسمان ۵ و نزد من در مدت العمر کلام شیخ
سعدی از و امثالش ملحوظ از ده که ۵ روی زیبا و جامۀ دیبا ۵ صندل و عود و رنگ و بوی و هوس ۵ این همه زینت
زنان باشد الخ قوله بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه الخ اقول این لاف و گزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیرا که عنقریب در بیان حالات و اقوال و افعال عبد الله بن عباس ترجمان قران مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود آنچه ازین بزرگان در تخلف از جناب ائمه هدی و بیوفائی و کورنگی بر اصول اهل فضول
سر زد یافته و با اینهمه مقتدایان طایفه بمزید نفاق خویشتن را برایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و در آن زمان بر زبان می آرم که مرا یاد و ترا فراموش بالجمله
از سبب ذغا و دغل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند و بر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین و مذهب خود برچیده اند بعد از آنکه هزاران
مطاعن بحجت گزیری و یاوه گوئی در باره خلفای راشدین تقریر نمودند لیس معنی و هر دو گوش خود را هم
برای بندگان پاک بریدند و هم تیشه بر پای خود زدند اما اثبات عذر شرعی برای عبد الله بن عباس
بر مذهب شیعه است ببینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و عنقریب این بحث بحالا مزید علیه می آید
و هر چه مجتهد از مناقب او و بر روایات مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی با فحش وجوه بر روی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کمترین آنام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح پیش آمد
و در تالیف فقره افتاد و یاد نماند که درین ابحاث فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفتم و این
تحریر شروع کردم هرگاه اثنا تا اوراق سابق بجستم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو را باقی گذارم زیرا که مشتمل بر تتا کرد
تنافی نیست و فرقیکه میانه هر دو هست اجمال و تفصیل است جایا مفصل باید شنید که صاحب تحفه اکمال
این فن هم حاصل بود که بارها با میرزا علی اکبر شیرازی و میرزا مهدی استرآبادی شنیده را صحبتها بهم رسیده اول
ایشان آنچه میگفت محصلش آنکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز زبانی مسافرین می شنیدم و هرگاه
کتابش دیدم و خوش بیانی او و در فن فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد ولیکن در دهلی آنوقت رسیدم

که آنجناب رخت اقامت از دنیا بربسته بود لهذا بس فراوان حسرت رو داد گفتم که حکایت قسم عم حلی یست که
که بزرگی برای ملاقات مرزا عبد القادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرده
وبعد طی قدم رنجه فرموده مردم گفتند روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش
رسید زار زار گریست و بعد از دعا و زاری نزد مجاورین تربت نشست و اشتیاق خود را
شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نعم البدل است چون بطور فال برگشاد سر
ورق این مطلع برآمد ۵ چه خون جگر در لحد خورده باشم * تو بر گور آئی و من مرده باشم * و بزرگ
دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه امامیه را نیک میداند در مبادی
آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه در میان آمد فرمود
که ملا عبد العزیز ملای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
بکمال چستی و درستی نوردیده کتابش را در ایران یافتیم علما در جواب او حیران آمدند و
موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف اند و انچه قبل ازین
در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لا یخفی و اگر همراه
این قصه ها میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق
اذعان را مسلوک داری باید که پسندش همت علیا برگماری اما مرزا محسن متخلص به قتیل پس در بعض
رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هر چه درین باب گفتم از راه تبرع است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه مخفی نباشد
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای انچه در مقاله سادسه گفتم دانستی
اکنون حال قدردانی جناب مجتهد ثانی که علی المشهور بدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که از تیغ
قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل بوق ماخوذ و مسروق
دلشنو که بعد ذکر و آداب علمای کرام و سنن ارباب کمالات و الامقام میگوید که بخلاف اینست حال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشده که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیان در آرد
و بعد از آن آنرا منقص سازد و حق آنست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار بریافتنده و حلاج نیست
الحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
وزد ان چوگان سطر بر گوی دلداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هر چه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو سه ربایند و قلب او را تاراج مینمایند

از در قصور عبارات و فقدان قابلیت صاحب تحفه سے نولیسه کرمی باید انسان
هرگاه شعور داشته باشد اراده تصنیف و تالیف نه نماید مادامیکه قابلیت آن بهم رساند بالجمله بایحان
شنیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علمیه اندک وقعتی داشته باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
گم میکند و تاویه مراد نمیرسد بلکه مرا از خود قسمی که باید محو نماید از آنجمله است اینمقام که دران کمال انتشار و پراگندگی
بکار برده شنیده ایم که این بسبب عجز و قصور است یا آنکه عمداً مقدمات را منقح ساخته مذکور نکرده تا در وقت
دار و گیر ایرادات علمای امامیه برای خود گریزگاهی و جای پناهی داشته باشد لیکن نفهمید
که هرگاه آتش قهر الهی را مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک او خواهد رسید و جاد فنا خواهد داد
و هیچ حیله دیگر دران وقت مفید نخواهد افتاد و مابعد ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله ها بر نهج
آنچه قبل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بمعرض تحریر می آریم انشاالله تعالی بقلع و قمع
این مزخرفات چند که برای فریب ابلهان نوشته عنان قلم را منعطف می سازیم
و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامربوطه او واضح و لایح است دمار از روزگار
او بر می آریم و از عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفی باید شنید
که مجتهد در آغاز این تمهید که برای مغلطه لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
مرتب نموده تاویه مدعای خود بطوری فرموده که ناظرین از آن می خندند و باصلاحش
بدین عنوان حل می بندند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رساند
که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و هم مشتمل بر مبالغه و سلاست مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
هر دو در عبارت طویلش برابر بود و درین فقره مو خبر جدا جدا زیرا که چون گرد تالیف
که ادنی است علی المشهور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولی الی غیر ذلک فیکون
بر انجاد ذلک مرجحا نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مهار از بینی او وقت
شورش رفت بالیقین مثل ناقه عشواء الوادی خبطے افتد بحدیکه آنچه بعنوان شایسته
در سطرے ادا کنی او در سطری چند متوازن ترتیب دادن معهذا این دلدار از غایت
نظر روبروے اهل نظر پا بر زمین نمی گزارد و در قص الجملی آغاز نهاده شتر غمزه می آرد
سے چند خرامی و تکبر کنی ؛ دولت پارینه تصور کنی ؛ پیش کسی رو که طلبگار تست ؛
ناز بران کن که خریدار تست ؛ حالانکه مدتی در خدمت مغول ایران سر خویش
بزانوے ادب فرسوده و تازیانه زیر مشق مشان بوده و قس علی هذا عبارات بقیه
تمهید که موجب رشحند و رتبه عبارات فرزندش بمزید جهل ازین هم بلند
چنانچه حالش از تشبیه مبانی ایمانش خوب دانستی م قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

وکار جناب مجتهد الزمانی در رسالهٔ طعن الرماح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
هنرشناسی تقلید مجتهد فانی ست که جابجا خرابی بیان در دلالت عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرند در ابرام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
مے گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبیین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی از ان
بالاجمال ساخته در دلالت تحریرش از سماے هر وجهے که نقل کرده پر ظاهر ست الے آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن عاقل لمعی حقیقة الامر را از تدمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک وحسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
عرق رشک وحسد لپیرش در جوشش و زبان الهن رازیا دکره کو در خروش آمد و هر که در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکے آنکه عبارت مجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه ست دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش مفضی الے الاهمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ے نگفته ندارد کسے از تو کار * ولیکن چو گفتی دلیلش بیار * اول
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بتجویز قسامه مخل بلاغت ست یا بنغفران
و اگر در جائی از متکلم صدور یابد آیا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد ازان چیست صورینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و وصف اخلال با لمهار در آید و در بیت عرفی که خاتمهٔ قصیدهٔ اولش باشد ے منکه با ستم
عقل کل را ناوک انداز ادب * مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته * بتصریح شارح
مسمی به محمد شفیع و اعتراف کسیکه مایهٔ ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را که هزاران زبان اوصاف تو باوج بیان مے پرد بتخصیص عجز و زبونی
فرو انداخته پس منکه مرغ وصف تو هستم مرالطریق اولے اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغاء و فصحا
شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم ید طولے دارد خصوصا در قصیده گو
چنان بے نظیر ست که ندیده باشی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یا
با بر ضمیر منیر نائب صاحب العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تا فته چنانچه فدایی لمدیر
بنام بندگان در مجلد سیزدهم از بحار یافته اند هر گاه جناب مجتهد ازین عهده برایند البته ضرور ست
رعایت لفظ سراپا که مقتضی وقوع این نقیصه در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار
بستن و ازانجا که تعقیدات را برای تدمیم عبارت مقید بلفظیه نموده بنابرآن گفته میشود که از تعقیدا توان بدا ...

وزان واقع شده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ٭ و مراد از درازی عمر یافت معلوم آ
اگر گوید که لفظی مستلزم معقولیست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
بیت مذکور را گوییم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و هو محال
عذا یا مگر گوید مخل ست من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع المجمع فی کلام
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است اینست
ع و ما مثله فی الناس الا مملکا ٭ ابو امه حی ابوه یقاربه ٭ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته باز
بفرمایند که کدام کتاب و کدام رساله ست که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در مکتب
نگشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد ثانی درباره که صاحب تحفه که مشعر بفرومایگی که در صوارم ست برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک امیدان را از آغاز تا انجام بر و ید ناگزیر ست اوله و عدی
دوم انغماض فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرور ست که اغاث و حشیه اجنبیه
در تمامی رساله نشان دادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و بذات اجمال پر طوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بکار یاست اجتهادیه نزد اهل خرد است امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میداند و لیقین میکند که مجتهد ثانی کار تمام
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیدند و بانند مار بر خود پیچیدند
و بعد دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کاشف
اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشارهٔ بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه روبروی حافظ غلام محمد صاحب صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر از ان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت از نها رفت
رنج از پس غشش بر نخاست پس از ینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم در و دی داشته باشند که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین دروغگوئی و افترا سازیست و در تصنیف کتب دینیه
معتقدین را بدام در انداختن نه امری دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات اما انچه
گفته که در هیچ جا دلیلی و شاهدی نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رد بروی
سفاهت و نادانی خویش قصه های باستانی را از صفحهٔ هستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیری پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین علیه السلام جنگیده

از زیاده مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبدالله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین
نه قبل از آن پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز
بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنهم لطا
در رنگ مسجیل که در ویش استفسار کرده باشد تفسیر آنخلاف مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما و تحقیقا
از نصف کتاب و ویدن مباحث بی حساب چنین سے گوید که فاضل مجیب هیچ جا دلیل
مے آرد نه شاهدی برائے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که
رساله العبارة العین بعبارت سلیس بار دیگر منظر ش آرم و بیر نابالغ بمکتب بنشانم پس بدا
که اساس رساله العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمائے اهل سنت در اسفار خود
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف درباره او و تفسیق وبنده در دلیل مذهب اول نوشتم بعد
بقتل امام والبته این استدلال الکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه و باوجودیکه برین دو مسلک جانب
باید او دلیلے نبود لیکن بهرحال تنبیها از انهم در رنگ نشتم جائی که گفتم چه احدے از کفار
وکسیکه در اسلام او تردد باشد لائق ریاست اهل اسلام نیست ولن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی ست چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذهب
مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر تیشش در میان بود ادله بطلان خلافتش بدلگیری
تمام سر کردم آغاز دلیل بطلان درباره حقیت یزید ازین قول است که بیعت اهل حل و عقد ولو کان
واحد بر نهج که مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد وقوع نپذیرفته
و درین مقام استدلال بکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز
آه این دلیل اول ست برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی ست که مستجمع شروط را برداشته باشد لیکن چون یزید
بے بهره از آن بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند شد فکیف که حاشر
معلوم همگنان ست باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتے است که مجتهد از اشکال حواس لطمش نرسیده و در عقده اهیچ
در هیچ که در حل آن ره نبرده هیچ در افتاده هرگاه از بیت گفته گویا استهلال کشید
در انجناب هم برائے الحقی که آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے محققو الخ

مرتب شد که شقیقه حسن مجتبیٰ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که دران مذکورست بگواهی اہل بیت
عظام و اصحاب کرام که معاویه را درست نیست کسے را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الله و سنت رسول مقبول و سیر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا یاد کرد
بعد از منع آن مدعا گفتم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلاً فلما مر آنفاً و اما عقلاً
پس ازانکه بر تقدیر قهر و استیلاے یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما
فی المجالس و غیرها چنانچه بعد از آمدن عبید الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر آنکه
درین قیاس مندرج شد سه ظرفاً مخفی نمی ماند لستر نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد
و در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال
میکنند و هر چه درضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین سیلے بآن
مے برند و لهذا اللفظ من تم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و ملام
بر مالیه شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگاهداشتش باصول رفضه
بر ذمه اقدس جناب امیر المومنینؑ منصب اعلیٰ که در مکه معظمه حاصل شد خلاف بوده است که در
ابواب الجنان و غیره مذکورست لیکن علمائے که از نام اسامه بر فاروقؓ خیلی زبان درازی کرده
و منافی وزارتش والسنه در تخصیص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اہل بیت
اطهر را بدان سرفراز فرموده اند حالانکه ضرورت هم آنرا اس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسے که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد سیلے درینجا هم براے بدشگونی
فاروقؓ و اصفین حکایت خانه روی خود را مانند موذن سبزداری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومة و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند درجه البشش
مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات بعد التطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش
بکتاب آسانی نامه جادوانی ورود یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردند و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مر
الاشارة الیه و هرگاه نوبت بذکر اولیت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
کلینی و عیون اخبار و امثالش تحقیق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبهٔ استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ائمه اجماعا وراثت جنة الفردوس براے شان از کتاب الله بدان تفصیلیکه فروع
بزن در وهم وخیال بلیغی نگذرد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوالیش در پیچ و تاب
بلکه بے خورد و خواب وجگرش خوناب وزهره اش زهراب وکارگاه دین ومذهبش
هنوز بے انتظام خراب که دست وپاے خود را درین مصاف گم کرده ومانند گاو بے سم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دم بر داشته وزعفران از عفران
نشناخته وازین گفتار ها عیان شد که کمتر مقامے باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا تکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد وهرچند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد وبراهین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت اے بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه هزار جاهل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان ذکا است ودرایت
بمغز سخن پے مے برند که استدلال وانتهاض دلیل است چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جاے آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکوره برای
ذکر دلیل وتعلیل غالباً گامی آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمے کند بارے اورا باید که کتاب پدر مشهور خود را به بیند که در صوارم مے نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که والله خلقکم وما تعملون در معنی حجت وبرهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتیم زنهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر بهزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را التعلیم وتفهیم کسے سودمند نیست هرچه بخیالش مرکوز شده همان میگوید واز جهت
تسلط جهل مرکب زنهار منهج حق وانصاف را نمی جوید وهمان خرق کهنه از هم ریخته را بتقلید
قدما از مزابل مندرسه بقول روسای متکلمین فراهم مے آرد واز چاه یهودیان ومجوسیان می شوید
سگ بدریای هفتگانه بشوی چونکه تر شد پلید تر باشد این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان امورے بود که در رساله بصارة العین جلوه ظهور گرفته اما اگر در یجا سیم طالب
ادله الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهم هر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه برا ومسلط گشت وآن

تکذیب نفس خویش ست که هیچ گاهی مرتکب آن نگردیده باشد برای خدا ملاحظه
بکن که این همه تصریحات یقینیه ونصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلی وشاهدی ذکر
نمی کند اوله را در کلامش محو نشان میدهد واز تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد ازین
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان وهم درین بودم که بتائید
ایزدی وتوفیق ازلی نگاه من بر ورقی افتاد بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ع همچنان در فکر این بیتم که گفت ٭ پیلبانی بر لب دریای
نیل ٭ زیر پایت گر بدانی حال مور ٭ همچو حال تست زیر پای پیل ٭ یعنی بی مؤنت
تجسس وتلاشش این عبارت در تشیید بر آمد که اول دلیل توان گفت که میگوید مخفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
ببداهت عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم آنکه
اگر بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه می بود لازم می آید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا
را در باب ترک جهاد افحام می نمودند والزام میدادند انتهی بلفظه بعد ازین لطائف همت برای
اداء این اوله بسته وهرگاه در مقامش که می آید انشاء الله تعالی بغوری وامعانی بکار بری
سر خود را بسنگ خارا بر شکسته وکوهی که از کاهی بر پا کرده و روبروی عقلا ذلیل گشته وبنده
در پی اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه در ینجا نیز مفصل گفتمی که ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
وثابت کردی که مجیب دو دلیل هر یک مدعا قائم کرده اکنون اندکی شرم بکن وببین که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلی وشاهدی نمی آرد دروغ بی فروغ وتکذیب نفس خود ست شد یا نشد
باید سر خود را اگر بیابان خجالت نگون کنی وباز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی وبنیاد اجتهاد خود
که بقول تو سابقا بدون عدالت وقوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بر زبان گوساله خود
پیر شاه در ضربت حیدریه آورده ی نیست حال مجتهد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة ع نصیحت کن در آن چندانکه خواهی ٭ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ٭
واز جمله مقاماتیکه در تشیید اوست وثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
در انجا انتظام داده ام وخلاصه اش اینکه از نهج البلاغت استحقاق خلافت راشده برای
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان برای قلب اوله اهل قلب یک دو حدیث جدید ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت بدتر از مجوس ویهود
نزد امامیه بوده اند پس باید که آن قوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

وجناب ائمه باشند وخلافت باکفر نزد ایشان جمع شود ودر استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از نهج
ووافی نشان دادم وتلخیص مضامین آن نیز وارد کردم ونتائج آن بدلالت شکل بدیهی الانتاج بر زعم
اذان مقام هم سمت وضوح دارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته وآز انجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جاییکه عبارت نهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمرؓ نیست
پس میگوییم که سلمنا که آن استدلال در فکر ظلمانی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد
که مجیب درین رساله دلیل آورده وهو یکذب نفسه وما اردتا فی هذا المقام الا هذا از انجمله آنکه نزد
سنیان عمرؓ بهتر از علیؓ است واو گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمرؓ شد وانیهم بتقرب ما تقدم مثبت مدعاست از انجمله آنکه در آنمقام
بالخصوص چنین جا دیده که لفظ اقام السنة وذهب نفی الثبوت برای دیگران هم ورود یافت
که مثل شیخین نزد سنیان بوده اند انتهی ملخصاً اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا انفا واز انجمله آنکه برای تائید افقه الفقهاء الستة یعنی زراره که حضرت امام صادقؑ قیاماً
وقعوداً این وظیفه را لیلاً ونهاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله
علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری میگویید اما ایماییکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جوابش در صوارم ونزهه موجود انتهی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قدح وتذبذب
بانی مبانی رفض بانه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده ودلش مثل حبهٔ ابن سبا بآتش
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالبستگی گفت که بی دلیل است ودر همین مقاله چون ببعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل وتجاهل زده ودعوی اجمال مخل آغاز نیده وبر فکر مجیب نه تازیده که چگونه در
چند سطر گلزار و بهار زعفران زار نزهه کشمیر وعیش نخلبند حرفش را طبیش خریف مبدل گردانیده
چنانچه از شرحش که درین مجلد است بر همگنان واضح می شود وحال استقرا وتبحر مجتهد الزمانی
نیز بظهور می آید که پایهٔ آنقدر بلند است که هرگز نفهمیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتغافل
وتجاهل خود را زده وحقیقتاً بر روان قادر نگشته تا عقلا بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ٭ واز این بیان عذر
پرگوئی بنده درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام
ومقلدین نا فرجام نتواند گفت که بطور تلت وبحث واتفاق چنین
رو داده ومرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی که ناخن بدل می زند وحلهٔ براعت

دید و در ایجا بدون آنکه آدمی تحفه انصاف حاصل کند و از سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش

سخن منزل کنم حال صاحب کم تری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سیمایش غیر از این نیست

که بدنهامی در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیها شرف تلمذ یافته بود و اخلاق حسنه

ایشان نیز چنانچه مجالست و محادثت گذشت که با تنخابی کتب امامیه صحبت با ایشان داشتم که اگر خلوت

نمی بود با تنخاب بر داختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفت

و شنیده رخصت شدم و هر روز مشتاق آن بزرگ را دیده یافتم اگر چند می اتفاق نیفتاد و فرزندان

عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از آنجهت بود که از تصنیف من فاتر

نشود و در ضعیفی خبر شد که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیفات هم میکند و مادام

در الزام و افحام با جمع می نماید هر چند مرزای موصوف از رمان نکو نا بینا بود مگر حواس او تحصیل

نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر فضائل

صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود با وجودیکه کتاب صواقع خود خریده

قبل از این بصاحب صوارم داد طرفه آنکه لطائف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره العزیز همه

بر زبان داشت و بعد ذکران خیلی میخندید و الله از تمام از آن می یافت مجتهد در حسب حال

اباغ نه دامن خشک و دماغ باد چراغ را کجا شمه انصاف ست تا بمقز سخن رسد و انصاف کند خلاصة

خلاصة المرام آنکه اگر یکباب او را استیعاب تمام از رساله او صد مقام را شان توان داد و لیکن پیش

ذوی الوجهین و لسانین را هیچ اثری نیست فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ اگر گوید که

مراد من از نقول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد دانست که در واقع آن

دلیلی و شاهدی نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عامه

الورود است زیرا که سنی هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرماح و بارقه ضیغمیه و ذوالفقار

عترت و عمادی الاحاطه هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد ثانی طعام تجاوده و ذوالفقار و صوارم و حسام

جوابش پر ظاهر است که هرگاه خود مجتهد ثانی در زمانه و غیرهما امام رازی علیه الرحمة الله نقول السنة

که هیچ دلیلی بدون تلمیع و تلبیس بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قایم کنند

بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مباحث

النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی

و علامه قوشچی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ تحریر عسقلانی و شارح قسطلانی و دیگر متاخرین

و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح مسلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ

مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان رد و عبارات نامربوطه لی تادیه مقصود مزبور نیز بجا رود

در چه حساب و شمار باشم که دلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمانی آنرا در شمار آرند و هرگاه درباره آن هر دو بزرگ
جناب قاآنی و زمانی مصدر لعن و سب و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که مرا الملقب
با حنفی مجیب یاد فرمایند خاصه درین خصوص چگونه در پیرهن گنجم و کسی از معاصرین برابر خود دانم از اینجا اهل دانش و
بینش پی می برند که در خدمت این بزرگان چه تکریم و تعظیم کرده ام تا نتیجه اش این الفاظ شده و چندان خائف
شده اند که از دشنامهای غلاظ دست کشیده اند و محصل سخنم اینست که چون من خدمت ایشان بطور نیکی کرده ام
که دعاهای ایشان خوب بیدا اند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوار آنم و هر عقوبتی که نسبت من بلکه هر
عقوبتی روا دارند مستوجبم و در جواب آن سب او بافحش و جوب مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا به چشم و لیکن بعد
ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم عرض نمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و اکنون بجوابش همین باید گفتن که براهین عقلیه و دلائل نقلیه در عالم نیست مگر مجتهدین امامیه خصوصا
قاآنی و زمانی در تالیفات خویش مشتغل بگرداند دیگرانرا چه مجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کند
و اول دلیل بر انیمانی کتاب ازالة العین است کالانجفی سه کمال بکمال ازکا فهم خواند چراغ کذب را
نبود فروغی پس لهان خواهش بهر مکافات دروغی را جزا باشد دروغی از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث همین
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استفتای خود حقیت خلافت یزید
با امری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده و رفته رفته کلام بطعن آن گروه
جاری گشته جائیکه مجتهد کلام متکی آنکه اقبال را برای ریب و زینت نقل کرده که اورع بودن عبد الله ندارد
مبنی بر آن تواند شد که به بیعت جناب امیر در بنا برای بیعت ظلم رفت و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلس
اول گذشت که او به بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و به بیعت ظالمین قصد نکرده ولیکن بقتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردید و
رفاقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس مجتهد ثانی لاثانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از
انصاف است و بعد سطری چند زیران همین نهیق و شهیق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی و دلیلی
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذب لا حافظ له و اقتضای قول معروف بر عکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفا بدات او منتهی گشته قال مجیب در همین عبارت
سراپا اقول من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا بر من
این اعتراض وارد شود نشان باید داد اگر نباید خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آنجا لبیک تحقیق
بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع مدارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول افتد ذلک تقدیر
العزیز العلیم الا انلیست هذه التخطیات من داب المحققین شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که کودکان

بملاحظه حضرت زینتری باد و خیری هم بدانسان که بیرون از خصام را بید و در قبا لیسو فار عرق شود و این بیدان مام

کسی بعد جواب شخصی گفت که ما فیه درست نشده پس گفت آنچه گفت و مجتهد المومنین هنوز بر سبیل یقین

بر خاطر نیارد و بر اینکه که شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتهد ضغه را از وبردی بلغار سوا گردانم که آیا نظر این متبحر

کتب لغات قرآن و حدیث هم نیفتاد که محدث در مجمع البحرین و مطلع النیرین زیر لفظ قتل که ماده قتال است

میگوید قوله تعالی قاتلهم الله انی یؤفکون قیل معناه لعنهم الله وقیل عاداهم وقیل قتلهم الله وقاتل اذا قتل عدو

فهو قاتل وان کان سبیله بین اثنین فربما یکون من واحد کسافر وسفر فقال بعضهم الصحیح انه من المتابعة علم

والمعنی انه صار بمحاربة الله تعالی ومن قاتله فهو مقتول ومن غالبه فهو مغلوب پس بر قول اول قتال

مرادف لعن است و هیچ کتابی ندیدی که شرح منتهی مبنی بر جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود و

در بر خیز اندوی نگاه کن در مقام که مجتهد لفظ مملو و مشحون آورده و در محاورات فارسی ابتدا در معنی آرند

وقس علی هذا در عربی و از اینجاست که مخفی مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز در این عبارت

میگوید باینهمه عجب است که حکایات و دعوی بلاغت گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مرادف هم دگر است

یکی بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی هذا در این عبارت که بمقابله خصم میتوسل میشد و بر غروری بالله

عن ذلک علوا کبیرا و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود معنی معادات است چون مجتهد متخلفین را از حسین

بسبب مشارکت آنهم بجای خویش یعنی تخلف شان از امام حسین موجب لعن و معادات خیانت حدیث است

بسبب خروج از دایره ایمان و اگر بر معنی ثالث حمل کنند آنهم درست چه هرگاه آن بزرگان متخلف شدند از

دایره ایمان بدر آمدند کما اعترف به المجلسی الاول وستعرفه انشاء الله تعالی پس در محاربه خدا مبتلی بودن شان

در این باب کلام مرتضی باقی ماند کما لا یخفی چون انجمید از جاگزین بدر که ناظرین و سامعین شد اکنون لعل شنیدن

قلم بجناب مجتهد با قوت تر قسم کلیه میگردانم که بر اهل فطانت و ذکا مخفی نیست که مجتهد الزمانی نائب امام

مجلسی و سیستانی در بحار بنسبت آنکه زنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت سحبانی نزد دو

چه عذرها دور از محاورات فصحا و ارباب کمال است با اینهمه عجب کور مقتدا بیدک حکایات و دعاوی بلاغت

گردیده هیچ جا در این سفر نشهادت شاهدی و دلیلی آرد و بر محض ادعا بیانات اکتفا

می نماید و این خبر غیر سدید که عجب مقتدی نشد و بتحریر عبارات محتسح ساخته از عبارات

سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده و طرفه اینست که پیشین عبارات عارفی آن رسالے

میگوید در مقابله خصم خروجی نیت می نازد و بر خروجی بالدقوق اهل باحجب ما اعتقاد خسر عقه

لا جمله آنها عجب **اقول** زنده گر این مشتاق و دمین اشتیاق میگردد که از طرف

عبد الله بن عباس باد صنده آن که ادراکه از ایشان نسبت بارکان اربعه ورثة ایمان

بعض جناب قنبر شعری و حضرات ریحانتین بزرگی و حضرت علی بن الحسین معاذ الله از کر کرگه

وخسفلان در عین خروج گشتے و تخلف از جناب سید الشهدا بیزید شقی ... کان محمد ...
زین العابدین ثانی آدم صفی علیه السلام مسعود یافت بمقابله یزید شقی جانانه و علمای
عبد الله ابن سبا یهودی چه حد رحمی خنده چگونه بر اصول خود آن بزرگوار را در دائره ایمان داخل
میکنند باید دیگر بزرگان که صراحةً هنگامه مجادله و مکابره را با امام زمان گرم کردند در خلوت و جلوت
چها گفتند که ای برادرزاده برادر و برادری من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم و در جهاد و
شر و نگه داشتم و میمنه و میسره شان را برهم زدم و معرکه را آراستم دعوی امامت ... سوج
با شیم و امام نشوم و تو هیچ کاری از امور ضروریه امامت نکنی با وجود من امام باشی پس ... از
بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعجاز خود با هدایت او سعی نمود
و او را خصوصاً باستماع وصیت اخیره روز وفات خود بنواخت و صراحةً فرمود که ...
که موجب کفر و عداوت در قوم یا هم و بمقتضای من شرح یا ... احد بر تو خوف ...
روی الکلینی باسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام ...
قال یا قنبر انظر هل تری من وراء الباب مؤمناً من غیر آل محمد علیه السلام فقال الله و رسوله
رسوله اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیته فلما دخلت علیه قال بل حدث الا خیر قلت
حبا با محمد فعجل علی شسع نعله فلم یسوه و خرج معی یعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن
علی اجلس فانه لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلاماً یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء کو
او عیبة العلم و مصابیح الهدی فان ضوء النهار و بعضه اضوء من بعض اما علمت ان الله تبارک
و تعالی جعل ولد ابراهیم علیه السلام ائمة و فضل بعضهم علی بعض و اتی داود علیه السلام
زبوراً و قد علمت بما استاثر به محمد صلی الله علیه و سلم یا محمد بن علی انی اخاف علیک الحسد و انما
وصف الله به الکافرین فقال الله عز و جل کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبین
لهم الحق و لم یجعل الله عز و جل للشیطان علیک سلطاناً یا محمد ابن علی الا خبرک بما سمعت من ابیک
فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا و الآخرة
فلیبر محمد ولدی الی ... مقام الحاجة بطوله و لیکن این مادة حسد که بظاهر و باطن تعلق داشت
در باب امام حسین ع تخلف برد ذکر کرد چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و در باره قسر زند آنجناب
که بقید اولاد طیبه او بود با نکاریکه مزیدی بر آن متصور نباشد و نزاعیکه دلهای سنگین بر آن رقیق گر
اگر تاب استماع آن داری باید که شنیدن قصه بروایت جناب اعور المحدثین روی توجه باز آری که در
... تماشش دیدی و مضمونش فهمیدی روی باستاذه حقیقت انیست که اگر حرم ...
آن روز بحال امام موصوف بقید اولاد امجاد و ... بمقتضای ... احمد ...

...ت و رحم ... که در این بزرگ را که معاذ الله بر اصول رفضه مصداق او شده قسمیه توان گفت
خواسته بود که نشانی از افادات آدم ثانی هم بگذارد و روشن شکر شقاوت از شیعه کوفه بر حال ترا رشن
رحم کنند و زنده نگذارند و صاحب حکومت شد یا یزید که امام حسین ع کی فرصت یافت که تیر او
یابد و آنانکه این بزرگ را امام دانسته قول آن صفا بر قواعد مقرره مجتهد خانی ... قابل عتاب
باشد چنانچه از صوارم طعن الرماح و ضربت حیدریه واضح است بدلیل آنکه معتقدان حال امام خود را
نیک میدانند خصوص آن مردم که بعد از وی سلسله امامت را با عقاب ایشان جاری نمایند و در
اولاد حضرت زین العابدین و تا امر در سرپرستی او مشغول ماندند رجوع نکنند متفق بر آن باشند که
او امام مستقل بوده و گاهی با امامت علی بن الحسین ع قائل گشته و هیچ علی قول قلب خود را متوجه
باین نزاع و ظهور معجزه مذکوره در روز روشن تواند کرد که غیر از رفضه کسی بدان قائل نباشد و علمای
ملت با عین علوم و اخبار اولین و آخرین بر تتبع این کمترین خبری تحقیق از آن مذهب مهمل
و چنین واقعه عظیمه را در کتب خویش معتقدانه ذکر نمایند و از کتب روافض کسی گوید گرچه
امام سجاد بر آمد حتی که خود کتابی مختوم در از لب صامت خود بر دارد و بر زبان مبارکش ...
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حکم کند که اطرق و عصمت و ازم ... حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید که در بروی مردم بست و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوی خود راه
نمیداد و این علما مطابق کلینی درین باب مبین عزلت را شرح کنند چنانچه کتاب مختوم بمذهب احمد ...
و نقض شد بخلاف کار بستن امامت محمد بن حنفیه که روز بروز در عروج و ترقی بود و او همیشه در افاده
و ارشاد شاملین و مسترشدین کوشش می‌نمود و این امور را شیعه او بسط میداد و در هر کوچه و
بازار این ترانه را می سرائیدند و چون جناب زین العابدین بحکم روایت کلینی قاصر النطق چنین
باشد اگر شیعه محمد بن حنفیه بجا ... گرایند و سر ... بر خویش بنا کنند و ... نمایند ...
عزلت خواهد بود النقیضه سیما نزد اثنا عشریه محدثین و شیعیان ... ائمه اثنا عشریه لشهادت
حجر اسود در ابرای امام زین العابدین قرار داده ... محمد بن حنفیه مثل زرامیه
و در ابطال آنکه در بصره بلکه جا بجا لوای لشکر ظفر انتمای حضرت مرتضی بدست او بوده و صحبت امام
را شند و کارهای نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچه مراتب جناب مرتضوی در عهد کرام
عهد حضرت نبوی ... از کرام ... پهلوانی و گواهی حجر اسود در ... گردانید با امام خود شبهه
... حضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند که یکی بر دیگری ... میگویند ...
... امام بعد از وفاتش پسر ابو هاشم را اقرار ... دیگری را از ...
امام حسین ... اتباع ... گویند که امام بعد از جناب ... او است ...

غائب گشت و با رفقای خود رکوه رضوی اقامت گزید و بر وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصالح
را امام دانند نه کسی دیگر پس اصل این مالیخولیا و ضلالت و کرامت ابو کریب است که محمد ابن حنیفه رضی الله عنه
را امام منتظر قرار داد و اثنا عشریه چون دیدند که امامی باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس گمان
او لیسیده بمقدار اروی بهشت نرگسی را در غیب آن بزرگ نمود و بجهت افتراءات مستحق دوزخ می شوند
و نیز از طرفداران او اسحاقیه اند که در امامت تمام امامین همامین بر زبان میارند و او را وصی حضرت
علی پندارند و سلسله امامت را با اولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین دارند
و زینهار در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبیٰ بجهت خلع خلافت و
و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین از جهت اطاعتش اگرچه بتغلب نباشد معاذ الله
از استحقاق بر افتاد پس تا به امامت امام زین العباد شهادت چه رسد نزد دیگران اگرچه نزاع
محمد و علی و حسن را اصلی باشد لیکن گواهی مذکور را اثر جایی که باشد بنیاد دست بنود و اگر مقلدین مجتهدین
رد دلائل علمای اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم نه بجهت خطای
ایشان و مبادی و مقدمات و نه بسبب جهول ایشان از قواعد علوم و مسلمات ست بلکه باین
اعتبار ست که اینها از مذهب حق عدول کردند و مجیب از هر امر بر اصل بعید دور افتاده و بسبب
با بعضا لاشیئ محض گشته وجوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجیب بود که جهل مجیب از قواعد میزان نیه و علم
مناظره و از طرق وصول مجهول تصوری و تصدیقی ثابت میکرد تا ملتفت از بام علما اعتماد و اذعان
میداشتند که او لیاقت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و بر فرضیه تصحیح وقت بخطاب اولاد
نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نقیصه مسلط شد که تصحیف لاشیئ محض ست
و هرچه میگویند تقریرات مجانین ست و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پی کلام او گردیده و شب و روز
بجواب کلامش زندگانی خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقة الامر نیست
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیه که بعضی از ان بخدمت علمای امامیه اتفاق افتاد و دید
که زمزمه بلند آهنگی شروع کردند که بخوی پلنگی عادت گرفتند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند
و با اهل حق پرخاش مینمایند و اصول دین نحلت و خود را از راه خبث و عداوت ائمه خواه بالذات
یا بواسطه قدمای خود فراموش میسازند و یاد میکنند که حضرت ائمه که رفقه دعوی مزید دلائل
شان در هر امر وار ندار مناظره سفیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر عزیز
خود را مطالعه کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرده و در رسم مناظره تحقیقی و الزامی
انقلابی را بجایی رسانید که هر که بجوابش گردن را برافراخت سرش را آنچنان نگون گردانید
که دیده خود را به پشت پای خجالت بردوخت تا گوسی که گرز آهنی بود که بر کاسه سرش فرو کوفت

تند خوئیش را پاک بسوخت کلام او در اثنای گفتن آفتاب را بگل اندودن ست و برای
تن بلکه تمامی قوم سجل سفاهت را مبرهن کردن و علمای سابقین را ضرورتی نبود که بتمام
چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور و وجود و عدم ایشان را برابر می شمردند همه اکتفا بآن
ابواب کمالات جزو جهت بود و باید یار جابلقا و جابلسا ماندن آن با همه گاه چیز ظاهر شد بقدر استطاعت جمع
آمده قیل و قال را اشتهار و رواج نمودند جهت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان حتی
نوبت اقامت در رسید و نقد جان شیرین بر نصرت ملت بر دین نثار گردانید که همه کس میدانند
در همه وقت کسی بکار نمی آمد این کتابها تالیف نمود که تا امروز در سویک رساله مختصرش مجتهد محتشم
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفقه مجلس هست که بامراعات
علوم عقلیه و نقلیه در رد رساله صغیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام همزبانی کند
چه جای میدان داری و حریف رانی و آنگاه در کتب مبسوط مع هذا سنی باواز بلند تواند گفت که مجتهد نسبت
بمتقدمین خویش که تلونات البسه بگمین بودند و تجعل و تلبیس در روایات انهماک داشتند و عدم التفات
بعلمای اهل سنت که غنیمت شمرده لیکن بسبب چه بی میگویند هیچکاره محض ست و غیر از تقلید ایشان
بی سواد گرد آوری افسانهای پیشین در خدمت ناقصین که اگر راست پرسی مجیب همه را از بر دارد
و تار و پود اولین و آخرین را بهم زده در اثنای خویش چه دارد که مصداق آنست که ز دور امیتوان
دید نجابت که چون راه و رسم الزامات و تنقیحات مجیب را عموما سیاه از فرع تیز زبانهای خویش
نتوانستند مثل مجتهد فانی دماغ داده در رد نفسی نمودن که میدانند که حیثیات و اعتبارات از نصوص
حضرات ائمه درین باب چنان بر آورده که آثار موت را برای ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادی
معتدین فی الارض نمایان کرده پس غیر خرطات بعیر و فسوات حمیر از رفضه چیزی وارد
در جوابش بر نمی آید اکنون وجوه عشره که مجتهد بملاحظه آن عبارت مجیب را از دائره فصاحت و بلاغت
بیرون کرده باید شنید و برای استماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن و قتال از نجبت بر زبان قلم آورده
که در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشام بن احول بارها آمده و هم متقدمین
این بزرگان دین و هم متاخرین بارها ارشاد کرده اند مهذا عبارتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که قتال کشمیری سیر عجیب و غریبه بکران نظارگیان
بدایع روزگار را نموده بر زعفران زار وطن خود برده و سر زمین عقل بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
و برادران امام حسین از متخلفین بر اصول امامیه کمال استراحت بردند و حقیقة بکاره جهاد و سعو شعر
مشغول گردیدند لاجرم برای الزام شیعه که مصلحة کما اشرنا این جماعت را نیک میگویند مناسب
ترشد کما لا یخفی آمدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیبة ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوف ست بر تفصیل
حالات ایشان بالاقتباح والانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و متعلقات آن
ولیکن مجملاً بیانش بر طبق تصریحات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصائص حضرات
ائمه خصوصاً امام حسین علیه السلام که شب و روز بصحبت آنجناب و تشیع آن حالی قباب مشرف بود اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قرار یافته و نور خواص امامت
در کتاب الله و احادیث نبوی شرف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیده‌اند و
بچشم دیده‌اند یقینی حاصل و با اینهمه طلب از خالفت آنجناب دل نزدیده‌اند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت او
بلافصل امیر کرم الله وجهه بلاواسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش بیرا احادیث از آنکه
حضرات ائمه هدی فرموده‌اند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همه اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شده‌اند زیرا که
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نیست و دون آن اصحاب که حضرت را دیده و مانند همه بلازم
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلاواسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ردت را بر ایشان اطلاق نمودند و هر چند آنچه
بر آن وارد میشود بر ظاهر است که قاضی در مجالس و مانند آن چشم از کتب خویش پوشیده جائیکه علمای
مذهبش آن مردم را از آنجمله شمردند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره و غیره رای ایشان
وا بردت بری مینماید چنانچه از مصائب وا وهم ظاهر است حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام شریف را بهمه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همه کاسب
شوند و تخلف نکنند و از ینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بصد
و پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشند و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر در گذشته بود بالیقین نشنیده باشد معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانید پس بهرحال مقصود مدعا و نتیجه
مذهب رفض خبث الباطن یهودی شقی بر بیان قاضی حاصل شد که این طعن زبانی شیعه بجایی
رسید که بلا ازین صحیفه مبارک همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و بعد ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات بنده حال بر همه مقبولین سلف یکان یکان بر اصول ابن سبا که
خبیثانه عیان گشته و نوشته از بام افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام بیش از بیش
در گذشته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارض نیست

در شناعت این مذهب و وبالا شد که بر اصول ایشان حال اهل قرابت و اهل صحبت هر دو از نزدیک و دور بسبب
رحمة للعالمین چنین است و بعض آنحضرت اگر باشد محصور همین فرقه ساختن است که صاحب الامر از اتفاق شان
بیت یکی رو پوشیده اند ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچشیده اند و یکی
حاضر علاء یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین میخورند و نوازش که نسب و شیر است دریا
دامن رسول مختار از مهاجرین و انصار میسر هست و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینه
آب شور ستیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صدر اول شیعه چنان
بودند که مراتب محاذاری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان نشستند و هرگاه
شنیدند هاشمی که چاه کنده را چاه در پیش و داول خویش بعد از آن در ویش لاجرم ضرور افتاد که این عیاس
و دیگر ... گان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید فر آشکار ان الذین آمنوا ثم کفروا
ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا دانستن که اولا تصدیق حضرت رسالت بطیب قلوب نمودند
بکام لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعره مزید ولا زدند و ترانه تشیع ابن سبا سرائیدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی ساز
دیار با اهل شام در پیش شان کرده از لشکر آنجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر بخون مهمان کربلا سرخ شد
و انتهای کفر و شقاوت شد بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند ولیکن جناب
محمد بن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین ع بودند که بیعت یزید می نمودند بعد از آن که
... از مدینه منوره تا به شام نزد یزید رفتند و هم و او را بخلوص و اخلاص امیر المومنین میفرمودند
... و غیره با آن عیبها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستحسن است اگرچه در اصول
شیعه چنین است هم وصیت شهید کربلا تحصیل کردند و تا مدت ها بشمار لا تعد و لا تحصی از احسان یزید چیزها
بار ادانستی مشمول بودند بخلاف عبدالله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریده چون خبر شهادت شنیدند
در ای لعنت و ملامتش شروع نمودند و قصه مشهور از بدگوئی او مصداق شعر مثنوی هستند ~
از برون طعنه زنی بر بایزید وز درونت ننگ میدارد یزید و از عجائب آنکه در کافی آیت کریمه مذکوره را
تحریف شم در بیان ایمان و کفر وارد اند و از زیادت آن چار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قائلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد می کردند چنانچه از کافی در باب فضل
... حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کرده میخواهند که تطبیق
... انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعة النهار است بالجمله از جهت غضب و لداد این طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد در گذشته سخن بطول می انجامد و شمشیر قلم جولانی می کند

بہرحال اودرا از دوستی درمیدان تعیین و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از سفاهتش می پردازیم
تا کسی را توهم نشود که درینجا محض تیز زبانے و بالاخوانی ذالا وید بهمت عجیب سعیب گشته
و کلامیش آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائب
حبیب اعماء او والمحمد دم الشرالفی فی فواتحه **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالی کنتم
خیر امة الآیة لاینافی ماذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ههنا من عدا ذوی القربی من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم ومن اراد ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
واله المتمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لاجمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر علیا و فاطمة و السبطین صلوات الله علیهم ومن کان معهم من بنی هاشم و تابعیهم و محبیهم
مع الظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة مستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم وان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد ازدیاد
خاتمه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امرست یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز کشی
که همه اصحاب در روت درآمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و همین
بسیارے از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنی از روت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
استثناه رو داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در طریق نجات یافتند
پیروی جناب امیر و نصب او تعیین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امرست
برلے اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون یدما
کار اصول خود اصحاب سید المرسلین همه غیر سلمانؓ و ابوذرؓ و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب تنقید مثل
منهج وغیره این هم هست که راوی با امام صادقؑ گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی ارشاد نمود
که او هم در آن تند باد درآمد و اگر کسی را بخواهی که بر طور قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی بطلان بود و دلالت دارد که در استثنا تعمیم مقصود نیست یعنی اخراج آن دو گروه
مسطور و قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تصریحات امامیه که بود و شرف حضور و دولت
و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر نشنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب ہمہ
چیزے از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث شریف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و فریب و حیله سازی آغاز نهاد و نیز اینست
که مثل فرعون موسی ابقاے بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سمعه و غاصب

متفرق ساختن و خاذل امام المسلمین برآمد کما عرفت سابقاً و لاسیما حال پدر بزرگوارش که برای
تمنای ابقای سقایت چاه زمزم در غصب ام کلثوم طرفدار عمر فاروق شد کما ذکرنا فی مقامه حسیم
ظاهر و باطن ایشان از رؤسای بنی ہاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بودند در
ملاقات معاویہ بن ابی سفیان بسیر جنتی خرامیدند که تحقیق مشکل فی البلاد قرار دهند و حال متعدد
مکروه جنانکه حضرات امامیہ را صول شتمان اہلبیت البشر مگاه تغیر کردند کما فی مصائب النواصب للقاضی نور الله
بن الشمس در ترجمه مقام ارتقال کشمیری تتبلیدی علمای زمنه متعلق بمباحث تقلید در تریب
موضوع آمده لایق آن بود که در رساله منفرده درج شود و مشتهر گردانیده آید که چنین جرأ فاتما
ببیت طلبه معارف نگردد و لیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی ہاشم را بایستے
بر جلت خود کوشیدن و رنه بانی گفتن که اینهمه نامردانند مگر باوندارد که بجز دگر فتن ذو الفقار
اطراف متفرق شدند روزیکه خواستند که خیر فاطمه بکنند برای نماز جنازه هم اگر از تو انجمن شود بر خیز
یا ابدال برگیزد کاش حضرت امیر لشکر خود را که ملایک شاکی السلاح بودند بقیاد و ق سعود چنانکه
امام حسین گفتی فوج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرده فصار
کالمغشی علیہ من الموت چون او نود ہزار سوار مسلح را برآنجناب ظاهر گردانید تا امام مرعوب شود
و از اراده خروج باز ماند کما فی الترجمه بحر ایج که درینصورت خون اعاف ہم منیر بحیث و مجال
مقید باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فاروق نمی نهادند که ترا با مالک محروسه و مقبوضه
مخالف کردم و گرنه بر ریاست تو بطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم نهر جلال بیشتر
و الجمله بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
و بعد از آن جادا عی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منقول
جناب مرتضوی بحق سلطان المفسرین حبر این کتاب و تفسیر اہل بیت موجود و دلیل برکوسا
بر ستی او یعنی اطاعت خلفا بطیب خاطر و پدر بزرگوارش نیز بر ہمین مذہب جان بجان آفرین
سپرد تا امروز از نظر کسی نگذشته باشد که مذہب این خاطر خردان بزرگ از امام
بالت مختلف بود و اگر باشد رہبری فرمایند و ازین بیان ہویدا شد که نقاضی را خبر عقیده بازی
کما و ارسے و ہمیوں طلسمات چیزے مسطور نیست تا عوام بیدا شد که ہنوز او در حد
الزام و عجیز مرا احمد و ام شریفی رحمة الله علیہما میسر ودوار عو عو خود و بنالش بیگذارد
مانند بانگ خیش شنیده بیرساند حالانکه خرافتش از الفاظ و معانی عیان است و اراده او بترجم
مذہب را ہم غیر محتاج بہ بیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار
ما افسده الدهر بعد ازین اہل جدل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با

که البته شان آل عبا بر اصول شیعه ارفع ست از آنکه ردت را بسوی ایشان بگردانند ولیکن به
المتقدمین چگونه مخالفت آن توانند کرد و فرق این امر آنست که بخطار ردت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا اصحاب ثبات رسانند که کشی و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمرده شدند تا ارتداد که طریان کفر بر ایمان ست تحقیق یابد
و این کلام را هم بی سند نگفته ام بلکه میبینم که جناب مجتهد ثانی لا ثانی در ضربت حیدریه که اهل نظر از
خط زر بر آن نهادند بر زبان تیز که بمنقار روزگار مصداق عجلا جسدا له خوار در خطاب رشید الفضلا انارا
بر بانه چه افاده می نماید که اگر عبارت مذکور را در تائید این امر آورده که کشی بمذهب مذکور قائل
اثبات آنهم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چه محتمل ست که سید نور الله یعنی همین فاضل طول نویس
اینکلام را بنا بر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر ست بقائل بودن کشی باین قول و
و من بعوا اتهم تکفیر الصدر الاول روی الکشی فی رجاله الی آخره فرموده باشد و مقصود او منع
ازینهم نفی ارتداد شیخین در نظر ایشان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که قائل
متعرض در ینمقام سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را ناتمام گذاشته اند بله
احتمال دارد که نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شموا ایشان
بعنوانیست که اهل رفعت و علو منزلت را افسر و می گیرد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و نیز از جمله تصریحات
اوست در کتاب مذکور درین مقام که میگوید نسلم که مراد قاضی ازین عبارت صحت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه کین
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و هو المعبر
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
قلت قد علم من مجری کلام المصنف الی الشیخ الحلی و صریح کلام بعض علماء مذهبه فی غیر
هذا الموضع اعتقاد ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی زمان
النبی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی انهم
ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لا معنی لارتداد المنافق لانه کافر باطنا
لما کان نفاقهم فی ایام النبی صلی الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم بالاصل الخامس من
الاصول و هو امامة علی علیه السلام و لم یظهر واذالک الانکار الا بعد النبی صلی الله علیه
ه بوقوع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المؤمنین علیه
السلام و خرجوا علیه و لم ینقادوا له و جحدوا ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حقه

قرآن مبین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مختوم را نشنیدند والبته در وصیه و نقض مواثیق ک
روبروے حضرت سید النبیین و ملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود گوش نشنیدند و انچه در وقت
مطالبه فدک و شنعت ممارست جناب سیدنا فاروق اعظم بر اصول مصادرین منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت افسار بنی هاشم بعمل آوردند هم فراموش شد که و جال
عور و مجلسے بدگر در کافی و بحار خبر از ان بروایات اکابر شیعه داده اند و انهم یاد دست تا انبیا
منسیا گشت هرگاه رد وصیه و نقض چنان مواثیق در احادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا با
استبعاد آنهم بلا استناد که کسے چگونه روش خلقے را با آل عبا نسبت توانند کرد و سوارے دلدل را
بے زین از ان نگفتیم که تا اولیت برائے عایشه صدیقه رض بر زعم ناصبیان بے دین و مدعیین فرید
ولائے اهلبیت طاهرین ثابت بماند و طعن علمائے قوم خصوصا جناب اقدم الاقدمین در کتاب ک
معلوم و اعور المحدثین در کافی برجائے خود باشد ورنه اولیت حقیقه برائے حضرت زهرا و آنهم
یک قرن لازم مے آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا پس لفظ بے زین که در سوارے جناب فاطمه
رضی الله عنها بر اصول مدعیین مرید ولا نوشتیم خالے از لطافت نیست کما اشرنا چه جائے آنکه بجا
این سوارے که قریب وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ست بلا اختلاف هم فی ذلک و حقیقه
رد وصیه و نقض عهود و مواثیق بود بخلاف تبغل و تفیل بر زعم رفضه اصحاب فیل مصداق سنسمه علی
الخرطوم الطویل که اگر باشد و فرض کرده شود لایق تر برائے مادر مکرم صاحب الامر بود که در قید و بند
موکلان عباسیه نزد قاضی یعنی سوراب در کمال ذلت و خستگی روانه کرده شدند که در انجه و سوارے
فیل هم امکان بدیر بود و فرزند سعادت کیش حمله هائے حیدرے بزعم خود بابت غصب مکان موا
و دیه موقت از حقوق مادرے دست بر داشت و هیچ غیرت کارے نفرمود ولو فرضنا المحال لکان التفیل ابلغ
القرون و الدهور کما قلنا و این امر درباره جهاد و فوج کشی که شب و روز حضرت فاطمه رضی الله عنها
جناب امیر را بدان مامور مے ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
و دعلسش پیدا است هم از اولیات آنجناب ست بحدیکه اگر در مطالبه فدک جناب امیر
معاذ الله بر اصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین نمی شدند و قتل خائنان در خانه منکر
و شجاعان میدان وغا یعنی بنی هاشم دست بدامن صدق و صفا می زدند و ایمان و حیا
بر اصول شیعه بن سبا رئیس اشقیا بر طاق نمے گذاشتند البته کارزار سام و نریمان و جهان [illegible]
از یاد مردم بلکه پیر و دهقان هم میرفت لطف اینست که انهمه در حقیقت رد وصیه و نقض مواثیق
و عهود باشد و شب و روز بر تفیل فرعوسے طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه
سال در هر دو جا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المومنین نه در بنتیت سیدة نساء العالمین

عنقریب نمونه طعن سواء عنه بقدر ضرورت و جلال ابو حسے آید که در جواب حسن بحثے بیان خواهد کرد
و بعد و قبل این همه خیال بودم که سوار شدن بزین کرد و وفات حسن مجتبی بسبب ام المومنین
ثبت نشد تا کسے نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس بردن از روایات است که زود تحقیق
نیافتند و لیکن ابو جهال بجال طلاق میے آرد کما عرفت الشاکر آنجا او در نفر یانش برادر دیگری
[illegible] الزام صحت روایات در آن کرده و احادیث کتاب را بعینه بدین لحاظ صحت نیند اشته و جائیکه اجمال
تفصیل را مساعدت وقت حواله ساخته و دیباچه نسخه صحیحه بسبب کنگی مخدوش موصول بود ورنه زیاده
[illegible] ابو امر شمر بر سر القصه سخن درین بود که صد و در آن امور را از جناب سیده علیها السلام
یافتن سواے ولدل بزین بقصه جمیع فروج الغفار و مهاجرین و حقیقه نقض عهود رب العالمین
[illegible] المرسلین ملائکه مقربین واقع شد الیه در روت شرے میگیرند یا در تبدیل اخلاق می نهند
معاذ الله و قس علی هذا حال جناب امیر که تا زنده گے جناب رسول خدا بر اصول رفقه خاطر دارے
جناب سیده مراعدت نمود چنانچه قصه کنیز جمیله و اعتاق او برائے مسرت جناب فاطمه رحم
بر آن گواه و طلب کنیز هم تا مشقت تدبیر منزل بعد همه سیدن کثرت اولاد کم شود عذر خواه که بچه یا گنه جم
در آسیا کشیدن و طعام پختن بدست حق پرست فاطمی بود یا آنعبادات که از حوصله البشری خارج است
و بعد از وفات سرور کائنات حال الاخلاق خلیفه اول رفقه بدان درجه رسید که استغفر الله
خلفاے [illegible] از تصورش قلوب مخلصین میسوزد و عرش عظیم میلرزد کما فی علل شیخ شیوخهم آنکه
تغیر مالک ستم ساختند و امر کردند تا دشمنان آنجناب را بتازیانه زدند و آخر نوبت بقتل رسید
کما قتل او جناب امیر از جاے خود بجنبیدند و قس علی هذا و در یک نسا ربی با شهم همراه رفتند و
حضرت ممدوح بجاے شرے و مخفی شدند جناب سیده [illegible] آنهمه اخلاق عظیمه که از وراثت یافته
ارشاد نمودند انجام روائے بود کما عرفت سبحے اطراف آنکه قریب وفات در برو حسنین [illegible]
[illegible] زنهار آمدن شان بعد از جور و جفا تجویز نمی نمودند و جناب قانع در خیبر تکفل [illegible]
این مشکل بجا آوردند یے در کتاب فی خذلان این وکالت را بیاغت مشهرین ساختند که [illegible]
در رویش برجان در [illegible] قتا که شیخین را همراه بردند کما فی العلل حالانکه بالغا گفته اند [illegible] میخواهم از
خدا [illegible] و دیدن حبیب را [illegible] رقیب را و شرح این تبدل اخلاق که اگر [illegible]
[illegible] جلد [illegible] جلسی خانه خراب را زینهار کسے بچوی بحر زار قلب مبارک فاطمی نظر بدالات
حال و مقال باید پرسید بوا ویلاه و اسفی باید گریست که خانه چگونه سوخت و محسن چگونه سقط شد معاذ الله
از نجاست [illegible] و دیها در دنیا بعد از رحلت رسولخدا [illegible] مقدمه سقط جنین یعنی حضرت محسن
[illegible] بود کما فی [illegible] که در حقیقت فرع اختفای جنین رفقه بود و مفسرین [illegible] جل او تعالی [illegible]

مودّة مسلّت بتقليد ائمه معصومين ببين استتاره گردانيده اند اگرچه بكذب ايشان در كافي جناب اعز الدين
ديده باشے كه بفقط صورت نازل گشته بود كه آنرا ابدل گردند و مودة مسا ختند والفلا افاده حاجي نيايد
امام صادق انيست ثم قال وَاِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يقول اَسْئَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِيْ نَزَلَتْ
الى فى نسخة اى ثبت عَلَيْكُمْ فَضْلُهَا مَوَدَّةُ الْقُرْبٰى بِاَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوْهُمْ عن ذلك از عجائب خرافات
رطل بوق ويا نشاندن آنكه در مصائب خويش دفن صديق و فاروق را كه اليته نے كنند بين زمين هم ها
تشريف حكمن منبود وتقليد الرجال كما ذكرنا اقرار ايشان لا موجب كمال سارت ونسبتهم تنقيص كه آنا آنر كه امر من
نافى كتبهم گرفته حائل نميگشت بے كنيدن واستعمال معاون چگونه حاصل ميشد و نيز از عجائب اكاذيب
فاحش رطل بوق آنكه ايشم در آن نوشته كه روزى بر آن زمين مقدس صاعقه افتاد و اين از حسا
شيخين باقى نگذاشت و در روايات ائمه معصومين را اين ناصب عداوت اهلبيت پامال ساخت
كه صاحب الامر اول خواهند فرمود و اين هر دو مصاحب حضرت را از آنجا خواهد برآورد و در سره
كلمات في جميع كتبهم في ذالك فاعتبروا يا اولى الابصار والنظر و اسئ الى نفسق الحمار وغيره من حاول الاسعار
روايت كلينے اعوذ در كافي كه حال صحيحش والبستے به انتظار و فاى وعده مستى بايد تشنيد و بعد الاسناد
عن سهل عن محمد بن سليمان عن هرول بن جهيم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر لما احتضر الحسن بن علي
قال للحسين عليه السلام يا اخي انے اوصيك بوصية فاحفظها فاذا انا مت فهيئني ثم وجهني الى رسول الله
صلے الله عليه وآله لاحدث به عهدا ثم اصرفني الى امي فاطمة ثم ردني فادفني بالبقيع واعلم انه سيصيبني من الحميراء
ما يعلم الناس من صنيعها وعداوتها لله ورسوله صلے الله عليه وآله وسلم وعداوتها لنا اهل البيت فلما
قبض الحسن عليه السلام وضع على سريره فانطلقوا به الى مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
الذي كان فيه يصلے على الجنائز فصلى على الحسن فلما ان صلے عليه حمل فادخل المسجد فلما اوقف على قبر
رسول الله صلے الله عليه واله وسلم بلغ عايشة الخبر وقيل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علي عليه السلام
ليدفن مع الرسول الله صلے الله عليه واله وسلم فخرجت مبادرة على بغل بسرج فكانت اول امرأة ركبت
في الاسلام سرجا فوقفت وقالت نحوا ابنكم عن بيتي فانه لا يدفن فيه شيء ولا يهتك على رسول الله صلى الله
عليه وآله حجابه فقال لها الحسين بن علي قديما هتكت انت وابوك حجاب رسول الله صلى الله عليه واله
وادخلت بيته من لا يحب رسول الله صلے الله عليه قربه وان الله سائلك عن ذالك يا عايشة ان اخي
امرني ان اقربه من ابيه رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ليحدث به عهدا واعلمي ان اخي اعلم الناس
بالله ورسوله واعلم بتاويل كتابه من ان يهتك على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ستره لان الله تبارك
وتعالے يقول يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتَ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُّؤْذَنَ لَكُمْ وقد ادخلت انت بيت رسول
صلى الله عليه واله وسلم الرجال بغير اذنه وقد قال الله عز وجل يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

النبي ولعمري لقد ضربت انت لابيك وفاروقه عند اذن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المعاول
ان الله عز وجل قال ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
ولعمري لقد ادخل ابوك وفاروقه على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بقربهما منه الاذى وما رعيا من حقه
ما امرهما الله به على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله حرم من المؤمنين امواتا ما حرم منهم احياء وتالله
يا عائشة لو كان هذا الذي كرهتيه من دفن الحسن عند ابيه صلوات الله عليهما جائزا فيما بيننا وبين الله لعلمت
انه سيدفن وان رغم معطسك قال ثم تكلم محمد بن حنفية وقال يا عائشة يوما على بغل ويوما على جمل فما
تملكين نفسك ولا تملكين الارض عداوة لبني هاشم قال فاقبلت عليه فقالت يا ابن الحنفية هؤلاء الفواطم
يتكلمون فما كلامك فقال لها الحسين وانى تبعدين محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمة
بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة
بن حجر بن عبد معيص فقالت عائشة للحسين عليه السلام نحوا ابنكم واذهبوا به فانكم قوم خصمون قال فمضى
الى قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقيع يعنى امام باقر عليه السلام فرمود كه امام حسن وصيت نمود كه اى برادر يا
چون میت مرا ... بسپار و روبروی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم بازپس برگردان در مادر
در بقیع دفن کن عنقریب است که از عایشه مکروهی بمن برسد که مردم میدانند عداوت او را
با خدا و رسول و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جنازه را بجائیکه حضرت صلى الله عليه وآله وسلم
نماز جنازه میگذاردند جنازه را نزدیک قبر شریف گذاشت عایشه را خبر کردند که امام حسن را برای
دفن آوردند بالسرعت بر استری سوار شد بر زین و دراز گوشی و کسی از زنان بر زین سوار نشده بود قبل
از آن پس گفت جنازه را که هتک حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سابق هتک
حرمت مقدس تو و پدرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را خدا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادرم اعلم
است که هتک حرمت نکند و تجویز نکند حقتعالی فرموده ای مومنین در خانهای پیغمبر در نیائید مگر بعد از پروانگی و فرموده
بلند مکنید آوازهای خود را بر آواز پیغمبر تو برای پدر و فاروق او کلنگ نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرماید
بدرستیکه آنمردم که پست میکنند آوازها نزد رسول الله خدا قلوب ایشان را آزموده برای تقوی بالیقین
پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرموده
حرام است از مومنین در حال موت آنچه حرام است از ایشان در زندگی بخدا قسم شرعی میخورم که دفن امام حسن را
اگر تو دانستی اگر جایز بودی میان ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بینی تو بخاک می آمد بار محمد بن حنفیه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شدی
نه مالک نفس خویشی و نه زمین بسبب عداوت بنی هاشم عایشه گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسین ع جواب داد چگونه بعید میشماری او را از فواطم که پسر فاطمه بنت ... دار
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عایشه رض گفت بر دارید جنازه را که شما قوم بسیار خصومت کننده
دارید بنده را در آنچه ناصب عداوت اهلبیت بر ام المومنین افترا کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظر بسبب لکن
اختصار مدنظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال
تنبیه منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادری
و حرمت ناموس اکبر شان تعظیم و توقیر واجب است و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین
علیهم بزبان مبارک آورده که حرمت امروز نیز بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه وسلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و نمیدانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و الا
از زمره مسلمانان که درینوقت باوجود وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذا بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بر روایت
افترا کرد محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت است و ابن عباس در روایات دیگر و نظم و نثر این بر دو حرف
حساب دوم آنکه هرگاه جناب صدیقه دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
شهادت کرده نکاح جناب پیغمبر باوجود کفر و نصب چگونه درست شد تکلیف مزید تحقیق پس این طعن
بحضرت سرمیکشد و جهل آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ الله و علم علمای امت ابن بابا
لازم می آید و بدین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقریر امام حسین برافترای اعور دجال
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصا و دیگران عموما رسول خدا را قبر ابوبکر و عمر اذیت داده
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید بر شدید یا نه میبایست از واقعه جمل که بحار ...
و بل هذا الا انقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب مجال اگرچه خود قاصر نظر بود و غالبا شیوخ او مثل ابن بابویه
نحریر باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب است پس هر کذب و افترای او را مشتهر باقی نمانند
و آنچه واقعی است و هم مقتضای درایت مذهب اهلحق است که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
سعادتمندانست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه رض خوشحال گردید
لیکن چنانچه صد بار روایت ام المومنین درباره فضائل و علو مدارج امیر المومنین بجا امین کتب موجود است کذا اینجا
مروان مخالف این جو و دیان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین عرض کردند که حالا
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور منع جناب صدیقه رض صحیح باشد سفهای قوم بلباس نفاق
شقاق هرچه خواهند افترا کنند قطع سخن چنین افترا نم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه ... ولی از مقصر

توان برابر او از خود سخن می آفرینید چهارم آنکه باتفاق محققین طرفین و اقتضای درایت و نص کتاب
مستطاب ابوبکر رفیق دیار غار بود و دعوی اذیت حضرت از قرب اشال شمس آفتاب را جرم ظلمانی دانستن
است و نام حسین بی کلمه صل لب مبارک نتواند کشود و امام باقر بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن بکیه
فرزند امجد ششم امام صادق بود و ولدنی ابوبکر مرتین فکیف که از افادت ائمه در تفاسیر بر می آمد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را برگزید و شرط صحبت اینست بقرموده مرتضوی لا تصحبن
فی سفرک من لا یری لک من الفضل علیه کما ترای له علیه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم فکیف که علمای رفضه منصفین و عادلین شیعه ازین نوع آیات اینهم
استدلال فرمایند که حضرت ایشان را با عیانهم می شناخت و از کتب فقیر اینهم ظاهر است که حضرت او را
درین سفر مختار فرمود و اختیار هم نمود و همه صعوبات را عین راحت دانست و طالب ثواب شد چنانچه در منتهی
دلائل جرح علیه السلام حسین از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه را خیان در جه قرب
و منزلت عنایت فرموده که این هر سه را گوش و چشم و قلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب
بین مصاحبین مردم در زندگی و موت خورسند می باشند و از نیجا بروایت حسین اجازت شریف برای هر یکی از
خلفای راشدین حاصل شد پس لفظ هتک حرمت و ناموس اکبر چگونه کسی از عقلا بر زبان تواند آورد که البته
ممکن بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد جدائی را محال میدانند کما لا یخفی علی من له تتبع
او القی السمع وهو شهید علاوه سبب کمال حیرت است قول امام که عائشه داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت دو
نمیداشت قرب او را حالانکه اینمعنی ظاهر است جناب مرتضوی صادق می آید که حضرت نخواست معیتش را نزد لواب
جبار خواست برای صدیق که از قول لصاحبه و این وقتی توان گفت که حضرت نخواسته باشد صحبت او را نه وقتیکه
خود کرده باشد پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه افتراکردند بر امام حسین و امام
مقتدای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود و فساد بطن
محض بحکومت بهر اسود شد تخلف کرد از امام حسین و بزیارت یزید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران دراهم و دنانیر برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل نیامده ام فقیمن المطلوب پنجم آنکه حال
سواری برای فرج کشتی و لکاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
شد حال سفینه نوح ابوبکر فرق اینست کما عرفت که آن خلاف قار مختلی مذکور در دو حی و این مجرد
سواری دراز گوش مرا یاد و ترا فراموش و اگر عقل رسا داری بملاحظه این وجوه روی الکفا آری
وجود را بسبب روایات مفتریان نسازی تو ذا است من مکائدهم و اگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی
در ضاعقه محرقه تحقیق گرفتار شد و انواع عقوبتش را شرح کردن مستحق می پندارم پس نمونه آنرا
گوش دل بشنو و حامد آیت نوع ابتلا النا بالاوت بکن روی ان فی بعض السنوات القدیمه قد نزلت

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه واله وسلم من شدتها بعض تلك الارض المقدسة
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزاء بما فعلاه من الظلم
والشين ولتطهير الجنة طينتهما عن ساحة نبي الثقلين واما ثالثاً فلان احتمال نقل علي صلوات الله عليه الى
جوار النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل علي عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى له ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمة لاجسادهما في شرع السيد المختار فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع تعذيبهم في القبور
الخ يعني در سنا لهاى قديم قريب ضريح مقدس نبي كريم صاعقه چنان بشدت افتاد كه قطعه زميني از ان جلال
تذيرفت و ما گروه شيعه بالبداهة يقين كرديم كه براى سوختن اجساد شيخين واخراج ايشان از قرب سرور
عالميان اين آفت واقع شد چونكه ظلم بسيار كردند پس ساحت قبر شريف را از خبث طينت اين هر دو پاك
ساختند تا ذره از جنابت دران ضريح منور باقي نماند واثرى را از ان نامي نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضي ظاهر و باهر شد سوم آنكه احتمال مرزا مخدوم شريف كه بر حديث ملك نقال نقل جثه جناب امير
لازم مى آيد بسوى جوار رسول مقبول جوابش آنكه كنديدن قبر مسلمين در شريعت مطهره درست نيست خصوصا
قبور حضرات ائمه طاهرين پس فرشته نقال را ارتكاب آن حاصل نباشد بلى نقل اجساد كفار فجار حاصل است
كه حرمتى ندارند در شريعت از نجاست بيرون كرده ميشوند از قرب ابرار تا دماغ اين بزرگان از فرياد ايشان
در قبور پريشان نشوند انتهى حاصل قول القاضي مختصراً آنبنده در ينمقام طبيعت خويش را از توران واوهم قلم را
از جولان كه دادن دشنامهاى سخت است بر عادت شيعه باز داشته باين حرفي چند قناعت ميكنم كه الله
حضرات ائمه كه بر طور امير المومنين بودند واجعلني عند قبر نبيك محمد صلى الله عليه وسلم مستقراً وقراراً وروان
ماثور است ووقت از ان قرارش معموله قبول شده باشد پس اين استقرار وقرار ائمه وشيعه بيان
كه چگونه بود هنوز لك از تحقيقات مجلسى عيان است كه چون حضرت مستدعى بود براى ديدن عذاب
شيخين معاذ الله دعاى رسول خدا قبول شد تا چشم مبارك خنك گشته باشد پس تناقض لازم آمد كه
كما لا يخفى سبحان الله قاضي ميگويد كه شيخين در حظيره مقدس نشستند تا دماغ شريف مشوش نشود وحمله
وغيره او بحضورشان قائل آيند تا قرة عين باشد فهم في كل تيه سيهون وفي الجبيل والسهل تجيئون و
رطل لوق را ياد نماند كه نقل تخت بلقيس رضي الله عنها در كتب او چگونه بود فلا تغفل ومراد من از كتب
لضوص آمام جعفر است كه مامور باحكام نفس الامر بودند وعمائد مفسرين ايشان حكم بدان كردند
آنكه هر چند تخت را كه مكلل از جواهر والنفس اشيا بود بكمال جرات نگاه داشتند ليكن ملائكه بحكم الهى وطى زمين
پيش حضرت سليمان عليه السلام نهادند وسرعت وعجلت ملائكه بتقويت ايزدى در عقل هر كسى از مسلمين تواند آمد چون
علاقه را كه بر او دران در كمر حضرت يوسف بسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئيل

بود هم انبزدی چنان تعجیلات در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
بحرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکار ش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نمایند پس نقل جنهای ایمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
در نیامد که بر بطلان بوق برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی هیچ و تا بما دارد و طی الارض و قدرت انیزدی را حقیقة
منکرند پس جنهای مقدسه ایمه از جناب مرتضوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریفه خواهند بود
هم قبل ازین شیخین فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ایمه هم شدند و مقابر
رعلی بود گردیده گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا مهیا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اورده آمد
چون مهران شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
ت مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عالمین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند لقالی
چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند همت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه ادخال را و برین تخصیص لازم
آمد محرومی ایمه از انچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و از نیاز بان روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مفرور
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا است
و از روایات هنوز وجود ش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او علم میکنند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ایمه بدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دایره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد غدا یا بود نفس
نفس در ساعت در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک نبوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر امیمه را شیخین باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه و نه گناه قابیل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی پس اسباب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بظاهر هم اختیار تغیر نمایند تا اهل شرع داد این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضکه داد این هفوات و کفریات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست لطف تحقیق
آنکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یکذات یعنی حضرت مرتضوی ع نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه ازان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر ع و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دومات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنه واو وکالت و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد ولنعم ما قیل شعر گر بجان دم
بی عدد داریم ؛ یار ما لطف بیکران دارد ؛ الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بران افتد مگر خطیرهٔ مقدس سید المرسلین را از جهت قرب شیخین رح و در نیمچی حقیقته اتالیقی حضرت نیز ادا کرده اند
و بعضی تظلم هم نمودند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله بر ایمان ایشان محکمتر ازان دلیلی نباشد که رطل لوق
بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقه را از مؤنت خود کافی میدانند نزد اهل سنت بهمین جهت صاعقه
قهر الهی بر او و در اکبرآباد افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ع
این امور تعلق داشت بقاضی شوشتری نور الله شوشتری ذهب الله بنوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که بی اندامی رطل لوق را بجناب رسول مقبول آگاه کنند که با افتادن صاعقه بر مقبرهٔ مقدس قائل
شد برتانی نداوکه از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا فیما قاضی ذله ربائی ایشان کرد که آنها از ندیم کفر
نبی و وصی رضی الله عنهم دریغ نموده اند کاش بیان میکرد رطل لوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه هائله پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بضریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان شد که ان بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفاره و فجار ماجن که این سیه روئی را بدنیت خبث معلوم مصدر گشته
وچهره او مصداق قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا گردیده ولیکن چون مقصود افتراست بجز بدنیت رفض اگر
تمامه کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بقید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشند و اینهم قرینه بر ایجاد و حدایث نابکاران و اهل فریب و مکار الست آنکه بگوشت رسید
سخنی بود افتاعی و خطائی که این قوم بی حیا ازان تخجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدالت ان قائم است که رگهای اعناق این طائفه فاحشه خصوصاً
رطل لوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوه اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعاً ثابت شده که از خبث این بروف

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد وکسی از فریقین سر خود از آن نتابد
و نیز بهار جای قرار از آن نیابد و دل و جگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بخرمن ایشان بر فروزد
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم و فخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
و مدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان ممتدان مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
بمداخنت خلیفت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
فاروق اعظم زیاده تر ملوث ماند یا لیقین تا ادوارا متمادیة فلا فهمانه بظن و تخمین فالخزی والرجز علی من
لزم من هفواته کذا و کذا و لعذاب الآخرة اشد و ابقی و هر که در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
تدبر نماید مقصود اصلی رافضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
اذان بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را باحد الامرین خواهند دید یا
نماز با او به بعض ازواج و از جمیع البحرین عیان است که حال مومن برزخ مانند اهل دنیا است از اکل و مشاربه
و لبس و زیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
بعض روافض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل لوق در حقیقت همین بود اگرچه منافق نطاق
نیست که در تصور شیخین حاصل شده و خبث الحمار یستحیی لنفسه قرنا فآب و ما له اذنان و بیتان
کرا که این خبیث معتقد است و اعتراف دارد بلا که ثقالین و عمده شان باظهارش همین است که خبیث را
از قبر مطهر ابرار دور کنند و آن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر دین از غیر و شهیق شان
اذیت نکشند یا خدا ایران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند بی آنکه صیحه شان معاذ الله
بشنود تا شنیده اند مما القرون پس بر این تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است و از قلم او بر آمده
باید گفت که ای مطرود شیخین کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا برباد داد
که تعیین کردی و پیروان تو همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة و کسی از
نجات یافتن هم تواند گفت که تحرجین را از آن مکان اخراج کردند اذا اخراج المخرج محال فلزم من اعتقاده
بالباطل بالا تقدیر الانشاء ان علی تعبیره الا ابعد تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل و
و تحول بلا که مذکور لازم می آید تلوث مقبره شریفه تا افتادن صاعقه و هل هذا الا اقرب من الاولی
بل کما قال الله تعالی وما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون هرگاه این
با لاولی بل انما الیه از علمای طائفه فاحشه کسیه کما فی النزهة الاثنی عشریة دیدی اکنون اذعان توانی کرد
که افعالیکه از دست اشقیا برادران و پیروان این سیاد از زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بجهت دشمنی شیخین خلد الله نعمهم بمقتضای حدیث بعض بغضهم لبغضی اذیت شان بحضرت اهتمام اظهار رفته و مورخین
ضبط کرده اند و محققین هم نشان داده اند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل لوق نمونه ایست

همه لغنس الامری شد تا ازانجهت حفظ وحراست من حیث العمارت هم بجا می کشید کرد اگرد قبر مقدسه
ثلثه چنان سدی محکم بربستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا وتا زمانیکه مقبره شریف از یاد احکام گشته بودن اندامهای این
گروه شقاوت پژوه را حدی ونهایتی نبود که بکدام زبان تعبیر کرده شود ولیکن اکابر دین واصحاب یقین نیز
اهتمام بحفظ وحراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رفضه که کتاب کلینی ازانجمله است نیز توان یافت که در
زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را درست میکردند ودر صعود ونزول بودند بعضی را از رفضه خیال
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند ومشرف بر قبر شریف شوند زینهار حضرت امام صادقؑ تجویز نفرمود
که ایشان بر سقف مسجد بلند شوند ونظر کنند لیکن ایشان بزاالعنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سرباز زدن
ومخالفت نمودن بسبب نابینا شدن وکور ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید
آن اینکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبدالله ع اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه واله فلما کان من الغد لقیناهما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سالناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا امنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه واله ومراد از بعض ازواج که روا مبهم آوردند وقلوب
شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقهؓ خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شده
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت وادامت هم دران شده ومزید محبت
والفت آنجناب با عائشهؓ چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین وخوارج مارقین دران مقالی
داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که آنجناب بحجرات دیگر بیمار شده وتمنی نبود مگر باقامت
وزین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات اینمعنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند و هرچند مرضی بعض
صحابه بلکه اکثری آن بود عند الاختلاف که جنازه منیف را به بقیع برند ولیکن صدیقؓ فرموده که من شنیده ام از
حضرتؐ کہ النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر برین وبرایی اتباع ابن سبا اول آن بود که صدیقؓ برای شرف
دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنازم بحجة بالغه الهی که خود اینحدیث بزبان مشکل کشا جاری شده
و زخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا کاری شده ومدفن شریف تجویز نفرموده مگر همین حجره منیف را
پس مزید محبت والفت بهر طوریکه باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذالله چنانچه حال اهل خبط وجنون بران
دلالت دارد خواه بجهت مزید مثوبات وعلو درجات او چنانچه اهل حق بملاحظه قرآن شریف وحدیث حضرت بشیر
ونذیر میگویند وشکر ایزدی درباره تنزه صدیقؓ از تهمت مذکوره بزبانی حضرت ائمه معصومین علی بجا می آرند چنانچه

ایشان کمال تجلی می آید و خاتمه قطع هفوات قاضی رطل بوق آنکه فعل ملائکه قتال را در حدیث نقل و تحویل که نشانه
باقوال ازین یافتی دران حصر کرده بود که جثه‌های شیخین را از ساختهای مقدسه طین جدا می کنند کما مر و درینجا
مرمی عمر بعض ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس آنچه قبل ازین گفته بودم بافاده آن امام
ونقص اعیان گشت یعنی بر نقشه اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل خود و ذوالسابقین و ذو والتابعین دانند
و در بعضه آنجناب چنین قلم زده بود که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس صحیح جمیع ائمه
همان تمام است که صدیق و فاروق هر دو مصاحب و وزیر همراه حضرت در انجا از قدیم باشند و حق مصاحبی
ابی البشر را ابیه شک نمی دانند فکیف حق صحبت شریف که در چه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
مشتمل است بر ... روی او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بامام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
... امام بیدار شد و هر چند حجره در نظر تنگ ظرفان تنگ باشد مگر در وسعت بر روایات فریقین
... من ... کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ است
روایت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلّی وان یؤمهم رجل منهم فخرج امیر المؤمنین ع
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امامنا حیا ومیتا وقال انی ادفن
فی البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
از عجائب شنیعات منافقین اتباع ابن سبای درین کجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
ازدواجی پرداختند این امر بعتبوای جناب امیر بود که آخر شعبده در رسوم و تمثیل شد و با این همه اجتماعکم
درباره خلافت و اعانت بقیره شریف که شنیدی درین زمان هم آنچه بزبانی ثقات بگوش رسیده تفصیلش
ازحد ... مستحسن نمی نماید که بر زبان اهل اسلام بلا شبهه ضرورت رود و مختص بیان درخت
واینجا است که رفته را بهیبه سند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
قصد ... داشتند پس جاروبکشان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
مرد از ... وقت مغرب که با اهتمام تمام و بکمال حزم و هوشیاری نمودی از تدبیر فارغ می شوند که مبادا
کسی از زوار این سبائیه بدوی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد و رویی خود را وقت روشنی آن تحلیه
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند یا اینجا اگر چه بقای آثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهرین
است ... از افعال امام نرگسی ... الیهما سابقا یادرفت منسوب زاید الوصف و پریشان و ماغی
... ثبوت میرسد که برا اصول شان حرقی بقول رطل بوق دیدی و شنیدی که صندوق نقاشی ندارد و خیر
... که ... در کتاب شان نهند و سزای قوم تا بکار چنانچه باید و جد ید

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
و در ینمقام طبیعت بنده حسبة لله بجوش و خروش بود و میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت
شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان
کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود
قصر کرده ام عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمهاجرون
والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما
انزلت هذه الایة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند بچنین در معروف
که چگونه از عهده های غیر متناهی معطل مانند جواب ش از ایت وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمامی
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین و رنگی نمود جناب مرتضی
ده ده کس را در حجره داخل میفرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد در نگی حضرت امیر میانه ایشان استاد و این ایت
خواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و عوالی ان فارغ شدند و
از ینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و انحدیث
بلفظ امام محمد باقر است لما غسله و کفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم
فقال إن الله وملائکته الایة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینة واهل العوالی و هرگاه در
تفاسیر که بروایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم برو همی است که حضرت
او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مقرر این ایت است و فوائد این احادیث هم بسیار
است ولیکن اختصار مانع از انست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه که عداوت
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند بکجا می کشد والعجب که حضرت عباس استغاثه عجلت
نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر تخلف از اول
خویش تحریفی نمودند و باوجود اجتماع اصحاب عجلت دفن تقصیر ایشم از دست دادند حالانکه درثبات حواس شان شکی نیست
کما لا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین در ان مقام منزه که میان کروبین ملایک و منتهای آرزو نامی شکیب نیاید
علی الارائک است نیستند پس اینهمه اهتمام که حرف و حکایتش را پایانی نیست و رفضه مانند نامه اعمال خود
دفاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق غافل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم
که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان را بذکر قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق
جمیع رفضه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب در دشمنی رسول خدا

که خود مجتهد الزمانی و امثال ضل الشان را در رشید المبانی از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفه ثانی
میشمارد گویا از کتاب تراجم و صحف ائمه طاهرین و فار تخطی این بزرگان و خبر وان خبری انشنیده که در شعلیهم
لکانهم لا یعلمون و دلیل متخلف بودن ایشان آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده که تو کیستی که بر
عهدم قدم نهادی و هرگاه ایشان را بران امور که در مدارج ظلم اعلی تر باشد کما عرفت سابقا تعرض و
مزاحمت منی که مقبولین لسانی نسبت بصدیق اکبر زعم قوم بجا آوردند و مثل مشهور عیان شد که مدعی سست و گواه
چست بیگو نه درست تواند بود پس بعنایت ایزدی منافقت قصه های طویله که در کتب شیعه بیش از بیش دیده ام
همه خلاف عهود و مواثیق بوده بزودی لورد دیدم و بخیال من در ایقای مواعید این فضول انچه باقی است

عبارت ترجمه و شرح کافی است اما بیان اول پس اینست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان و فلان و فلان

امنوا بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المؤمنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهولاء لم یبق فیهم من الایمان
شیء روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز و جل در مضمون ایت سورهٔ نساء و ایت سورهٔ ال
عمران بدرستیکه جمیع که ایمان آوردند بعد از ان کافر شدند بعد از ان ایمان آوردند بعد از ان کافر
شدند بعد از ان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان باینمعنی که توبه از شرک پیش
از حالت نزع نمیکنند و چون عالم اند بحکایات قران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
در حدیث سوم باب سی و سوم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از انته نمیکنند
برای بی توفیقی امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر و عمر و عثمان که اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه و سلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه وانموده شده بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه گفت نبی
صلی الله علیه و آله و سلم هر که بودم اقای او پس علی اقای اوست بعد از ان اظهار ایمان کردند ببیعت
برای امیر المؤمنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابوبکر و عمر
در روز غدیر مصافقه کردند و بعد ازین بامر نبی صلی الله علیه و سلم سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مؤمنان بعد از ان
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده
بعد از ان زیاده شدند باعتبار کفر نسبت فرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین
را باینکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
باینمعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود باکار مبدل شد مثل ائمه ضلالت و بعض تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد و مثل اکثر تابعان ائمه ضلالت این عبارت شارح قزوینی منظر فیها

و دلالت بر آن دارد که آن قوم که مؤمن بودند باعتقاد باطنی انام متحقق شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند معلون الله و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلمان
فارسی سلمان منا اهل البیت و ابو ذر صدیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواطات
لسانی و جنانی داشتند بر وفق مقبلا شدند که ظهر بان کفر بر ایمان باشد که بحسب قتله و بانت امراته ولا یقبل
توبته فی هذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمد ورنه آیت خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بدان از پیشگاه
سوخت رود و کسی قاضی نهاده نشود و ترانه و [illegible] باصول آن لب آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکابره
جدال و بیهوده سرای محاجین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس ردت دوم
با عبارت نزهه کشمیر منظر اهل تماشا می آرم و از التطویل برای مزید توضیح مقصود درین مقام باکی ندارم چه مجال که
نفس لب انکار کشاینده و اگر ترددی داشته باشند باید که بتماشای نزهه کشمیر درآیند و رجائی که این تقریر
مختصر ادا کرده و گفته هشتم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه و آله وسلم تمام بعضی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از آن ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
تحمیل اخبار در روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت و نظائر ایشان و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبور و معتقد
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین در ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساهله و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثناء
و رنجانیدن خاطر عاطر آن بضعه خیر الوری صلی الله علیه و آله از ایشان وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بآن ناطق است و در اکثر مقامات این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهرها علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث
له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهی که در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهرش دلالت میکند بر آنکه بعضی از ایشان از طریق حق انحراف ورزیده و بحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد ولد او و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمود بخیر موسوم انه قال المولوی الجامی
س۵ هر کرا روی به بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت * ازین عبارت و تقسیم ابتدا ذکر کشمیری
نقال بیان کرده بر طور علمای شیعه کسی از ان نجات نمیتواند یافت * و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام و هم اصحاب کرام که برکرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی ع و حضرت فاطمه [illegible]
و چون بر اصول رفضه حال این بزرگان از کتب و دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هر چه توقع داشته
تواند شد که از اقسام اخیر خصوصا از ادنی آن حسنه باشد و دامنش نیالاید و نزد ما روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شریف صحبت یافتند و از ملازمت دور و دور ماندند ببلای ردت گرفتار
شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیل از مدت تا هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت احسن
ملک گفت زه * بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و ترویج دین متین کوشیدند
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب و خوارج و روافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی و خلفای نبوی ع می پردازند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب نکال بطوری می پیچند که کسی را هیچ
مجال که باز گردنهای شان را راست گرداند [illegible] الا الاحیی بلکه هر کسی از فرق
مذکوره مصداق لا یموت فیها و لا یحیی اما عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون
بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و از ینجاست که نقال
کشمیری بعنوانی عجیب کندی کرده یعنی با یراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و با انهمه درین
عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود در باب قیل و قال مفتوح نکرده
ورنه پس حد ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه یزید پلید بود در
ظلم و فسق بلکه کفر بوقوع آمد و لا شک فیه عنده کما فی کتبه الاخر چون درینمقام خاص غرضی بدان متعلق نبود وجه
تقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه رفقه بخذلان
و خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آخرش نمودند و گفتند که بکمال جامعیت نوشته و ولد احسن
فرزندان دلدار خانی را به تشیعات از خواب غفلت بیدار کرده و سر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و مزین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفاء
راشدین مبتدلین درین اند لا حول و لا قوة الا بالله فکیف که کتاب الجهاد از کافی بنصوص جعفریه کشاده شود
و تا درین معرکه میمنه و میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان بلنداء
بدانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حتی یرثون الفردوس در شان این بزرگانست که دین اسلام را

و ادعا نمودند برای همین نسبت سلطنت کسری و قیصر عبرت آمده و بالاکرند پس حجت آلی بر هر کسی از قوم لسناس که عوام
بودند و شیعه هم چنان قایل شد که گاه بعض حکام و آنهم اجماع ائمه هدی زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان از صلاح
متشدد کمانی الصوارم و غیره و این بحث که تعلق داشت بخصوص امام صادق قبل ازین بتحریر رسید مجتهد الزمانی بحالات
محمد علیه والسلام و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزعومات همین است که روایات خلفا و تابعین ایشان قابل اعتبار نباشد
پس روایات مقبولین ایشان که مرتد حقیقی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاعب ملاهی
شمردند کما سبق تفصیله وسوف تعرف القواعد واضافة علی ما تقتضیه الحال والمقام بطریق اولی بر هم شد چنانچه
مرقوم نمایند علمای رفضه مثل میر باقر مجلسی خاتمة المحدثین والمتکلمین ملا محمد تقی تصریح کنند که مدار کاری باصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نماند کما عرفت وسیجیء ان شاء الله تعالی پس باغ سبز نزهت
مجتهد از تسلط تشیعی آراسته بود همه گلزار و بهار و زعفران زار شد بتسلط و تطاول همین ودی از
روایت این کتاب بی پایمال شد قال الله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و این حرفها چند متعلق بعبارت علامه
گفته شدند بعد از تسلیم عبارتش بوده والا بعد تصحیح نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
در بعضی از آن موجود و از بعضی مفقود و چون این حدیث را مجادل کینه توز و محدثات افروزی باور میکنند
این وعید علامه بر انسان میکنم لوکول صاعقه مصائب که بر قاضی رطل لوق افتاد خصوص علیه الدالحضام مجتهد طعام
بر باد رفت مثل رماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید بالشر
که در باره تصنیف مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی درباره حلت متعة النساء کرده بود و حالانکه نسخ
صحیح کم بودند بنا بر بنا هم پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان با قرشاه که
در اصول ضرورت تربار قرار داده کما اشرنا الیه شاید دو راه انفعال بر خود می بند که پوشیده نماند که نسخ کتب
مستطرف در این مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان بهادر بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ مشهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا برین محتمل است که اسقاط حکایات از قبیل بعض نواصب لجوج آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد شاهد و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
والمشاجرات الخ بالمرة ساقط کرده و حذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شود که واحرتا آن حکایت ظریف
چیست پس باید که رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت وی ایدانت الله تعالی الحاق کرده که یحیی بن اکثم الشیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکر اقتدا
میکنی گفت بعمر گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود تحریمش گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش ص من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنچه در کلام
سنیده حمهد شده اینست که مقبولین لسانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود که گوساله پرستی بر اصطلاح محدثین محدثین نمودند و عهدهای جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متحد نبائل دانستن و ایشان را مجتنب قرار دادن ظلمی دیگر است و رای آنچه درباره
عبد الله بن عمر تقریر می کنند که از عوام مقصود نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طره ثم آنکه قاضی رطل یوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در ناجیه داخل شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که تعلق
بذبح امام محمد تقی ع و پاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید ان شاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی از
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آغاز خلافت
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و بنور اسلام نورانی کردند چرا در شیعه ناجیه داخل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش بر ظاهر است که هر که منافق و دو زبان چنین و ساغن باشد بنیرنگهای بوقلمون در آید و در هر بهار و خزان
جلوهای تحریف دهور بر کمین باشد و حضرت سید المرسلین ص را رئیس محرفین قران مبین بنویسد کما فی عماد الاسلام
للدلقانی کار آن مطرود است و لیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده یا
وحرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام و از ینجا حال کتابهای اهل سنت
توانی دانست خصوصا آنکتابها که بدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بجنبه تعیت و الزام غیب العیوب
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب در ین بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سه سخن چین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چه نبیند ولی از مفتری نتوان بر آمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می ماندند و لباس تسنن بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المؤمنین
من اوله الی اخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با اینهمه یقینا
اینده مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیست پس بر خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنا بر ان چند سطر دیگر
می نگارم باز اد هم خامه را از حروف باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره پیری تا یاسنے
بدفتر جامی نیم خامی یا قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در بار رفضیه آورده و بزعم خود دستش ثابت کرده که
استدلال شیخ بصره لعبه از غرابی کرده چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرد و نتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال نفقری نشنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با اینهمه در مناظره هم عبارتی تمام

داشته می کرد صولت ودیدهٔ خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده لطاق همت برا علای کلمة الله
بربست وچنکه منادیان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات ترانها بر کشادند پس او بعد از دیدن
اجمال آراده بحث مصمم نموده وفرستادگانش محمد بن منصور وابو العینا در آمدند ودیدند حال غیظ وغضبش و
شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعدهٔ خویش فرا رسید ومناظره
مشغول شد وبآیت قرانی وحدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امر متعه دست بر داشت ومجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت ومعنی الحق یعلو ولا یعلی للظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین تفکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم ومظفر بمدعا گشتم چنانچه درهمین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
ومخاطبین را باید که مامون را از خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایهٔ علومش خصوصاً در مباحثه ومناظره ارباب
ادیان بجائی رسیده بود که هفتاد وهشتاد کس را از متبحرین بقریب ما لش جمع کردند پس بعد از مانوس ومالوف ساختن
ومطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد وبانتها رسانید یعنی هر یکی ملزم ومحجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
واختلال حواس توقع نداشتند که بجایهای خود رسند واگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است وبر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند وبر طور او
افتخار دارند ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد ورفضه شورش نکنند ودر پی نشوند حال این قصه در خاتمه
تحقیق والزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند ودیدها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند ولیکن از جهت
اعتقاد تشیع او چگونه متحیر ومباهی نباشند که آنچه او با امام رضا وفرزندش از زهر دادن وکشتن بعمل آورد دم
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین اینهم روایت نموده که بار حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود دانسته رو برومی دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجزات آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ بصره بواقعه روایت مبتری اگر واقعی بود بجوی نمی ارزید ورنه چنین یکه تاز میدان
معرکة الآراء یعنی مامون سپر نمی انداخت واز گفتگو پهلو تهی نمی ساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدغل فی مقام عجز راس المتبحرین من الفرقة الناجیة علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
والحمد لله که ما را حاجتی بادله دیگر برای اثبات متحیر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
وبرو بروی عقلا زبان را میکشاید وذلک هو الحجة البالغة عبارت موعود از کتاب معلوم الهیئت روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعة فقال یحیی بن اکثم لی ولابی العینا بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه وهو یستاک ویقول وهو مغتاظ

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما من انت یا جبل حتی
انهی عما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد وبآیت الا علی ازواجهم
وروایت مزبوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد ومامون الرشید را ازان حکم باز داشت وبر ارباب بصیرت
ظاهر وروشن است که اگر کلام عمرؓ دلالت بر تحریم متعتین نمیکرد مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
واز جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است واعلم وافقه بہ نسبت اکثر فقهاء چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
واز جمله عرب عرباء وافصح اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر که شیعیان بان طعنه بر عمرؓ می زنند از کلامش فهمیده
زبان طعن وملام برا وکشاده بخطاب صدق آیات من انت جبل درحق ان بو الفضول متفوه میگشت آیا عربیت
والی مامون خلیفه با انهمه والی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی بوده ولا یرضی به احد من العقلا انتهی مقام
الضرورة من کلام جبل الذی هو رئیس اهل الدغل پس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ بصری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من له ید باید دانست که چون سامری امامیه بزبان
گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبای حذاق هم نتواند شد بعضی از جهلات وتشنیعات نموده دل
مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هرچند تطفلی باشد وان اینکه دعوی امیمعی که روایت تحریم متعه
مزورو مفتعل است بحضرت امام الائمه وحضرت امام رضاؑ میکشد زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف
آن برای هدایت امت کرده اند وعینی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نمانده که جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیرؑ تفصیل این معنی نموده که حضرت رسول کریمؐ بعد از آنکه
متعه را حلال فرموده در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غربت گرفتار
شده حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خبر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
فقلت جعلت فداک یروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه وحرمها عام
خیبر ونهی عنها فقال صدقوا فی الروایات انها والله منهیه حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی
ان قال ع وانما حللها النبی صلی الله علیه وسلم لشبان عرب کانوا معه فشکوا الیه غربتهم فاطلق لهم المتعه ولا
مثالهم فی تلک الحاله لکیلا یقعن فی الحرام واما من تمتع وهو قادر علی التزویج او علی شری الامته وهو بالحضرة
او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح
لنفسه ما قد حرم الله علیه من فروج الحرائر بغیر ما قد امر الله فی کتابه ثلثه والله یقول وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وقال فقد ظلم نفسه ما بنی بالمتعه الا عند الاضطرار والضرورة للمضطر فمن امکن
له غیرها فلیس له ان یتمتع ومثلها مثل قول الله تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ الی
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امامؑ را که
خبر بانت روم حال متعه چگونه است روایت کرد جد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد ازان فرموده است گفتند در روایات بدرستیکه متعه
خدای عز و جل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و بعد از نظر می چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
امصار در سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرده بر حرم مسلمانان و مباح کرده برای خود آنچه حرام کرده بر او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او بنفس خود را ای فرزند من نبوده است جواز متعه
مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جائز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد و باغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و آن عین حدیث نبوی ص است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی درمیان نیست بلکه به همه هر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبدالله علی بن موسی ع الرضا باشد و ائمه متاخرین ازان عدول نمایند لا و الله ثم لا و الله
بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یادداشتنی است و بر صفحه خاطر بایه از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی در بسیاری
از کتب محققین مدح آنرا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار مذکور نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا بمبالغه
عمل نکنی پس بدانکه خواهرزاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده آنچه در مدحش گفته ازان
واضح است که صدوق که در محدثین قم بی مثل و بی النظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود بهدایت عقل مبرهن است که کجا جمع کلینی با غور رسی تلامذه ائمه و اسانید
الکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر و کجا تصنیف امام رضا که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چه می خواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خود نمی ساختند فارجع الی البحار و تراجم بل تالیفات
الصدوق و تلامذته و نیز بجهت آنکه درین امر خاص کسی ازان مردم نبود که امام صادق ع را دشنام دادند مثل
ابوبصیر و تبلیغ ایزدی بکان بیدین ناپاک شان شاشیدند با ائمه در حق انها مثل زراره وظیفه لعنت
میخواندند و باوجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خود کشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورق دیگر از کتاب آنجناب که این منافقین را دران دخلی تام باشد فکیف که نیز آن روایات بعد گو
مختلف شوند و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بالباس معتبر گردد و نیز بالکل رخصت متعه تمام کرد و تحدید شده سیاست
وضمایم دیگر بر عدم تحدید دلالت دارد و هم شاگرد عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و حال منقولات جمعی را اهل
کشند که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه آمد راوی گفت امیر المومنین عمر تحریمش رفت و آخر تقریر شیخ مذکور بعرض
رسید و نوبت بمواخذه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از خدم
دار و شیعه هار و نیز آن ائمه هدی بنداء حیوانی مخالف خوارشان را فرمودند که بلیسه مکن بار کتاب متعه لقب خود
را و بعلی بن یقطین ارشاد شده تو نخی بستی ترا با متعه چکار و اینها با جاده مسالک راجح است که جدا منع شد
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر توان خورد حالانکه بنفسه حرام است معهذا لازم میاید که حضرت امام رضا اگر
این مطرودین و مجوسیین باشد کما اشرنا و چون میدان بر خار شوار گذار پاک شد پس اعتماد بر جهالت کرد و روش
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بجز دیدنش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک * آنکه اتهم
مذهب ائمه است بر اصول شان و لاف زن نواصب یعنی مجتهدین مجلاتی آید که تحقیق سابقین و لاحقین ایرا باطل
میکرد و انه معاذ الله باز مره خویش را ثواب ائمه من قرار میدهند و حال تدین این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق در عیون که آنجناب زنهار از مامون آشتیه منکرد و اگر تقیه منظور بود البته نوبت بکشتن
و فرستادن پهلوانان عراق بسرکردگی حمایه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ رانی بشان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور بمعرض ظهور آمد کنون از مقوله مجتهد از زمانی که بر مسند زراره نشسته و از
سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر بسته در سطری چند از من بشنو که این سامری ایشان
گوساله خود را بر شرط زراریه که تزداد و البقرب حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در قاعده تامه شک میکند
و تقیان می کند که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخیبری ثم التحلیل الاوطاسی موید او غیر موید بحیک
قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفقه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر مجتهد فانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زمانی
نزد یکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش مبدل بتحریم
نگشت و سنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال زنادقه همت بر بستند لاجرم فواید افادات حضرت
امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتایج را از ان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی از ان تنبیها
للمتعلمین اقتصار میرود و درین مجال ناقصه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور را از تحقیق مختصر
رضوی دیده بزرگوار عالیمقدارش و در روایت شهسوار میدان لافتی و صاحب ذو الفقار بمصداق سوره ال

ت حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و علیهم که هرگز تجویز نفرمودند متعه را اگر برای جوانان غریب و آنهم در سفر
در حال اضطرار نامی و نشانی نماند زیرا که اجتماع این هر دو مذهب اجتماع بین النقیضین است و قسم ائمه
طاهرین هم برین مذهب پلید دروغ شد چنانچه از کتاب حضرت امام رضا دانستی و هل هذا الا عداوة الائمة
الاطهار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفه آنکه علمای اهل سنت و خلفای راشدین را نواصب و اعدای اهل بیت در هر کتاب
نام نهاده اند چنانچه از احقاق قاضی و صوارم و حسام جالیسی و کتاب گوساله سامری از هر باب و فصل و لفظ و معنی آن
هویداست و حقیقة الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان بارگاه ایزدی بر وفق آمد کما نقلنا عن الکتاب المستطاب
یقین یکی که همه هفوات این تاریک طائفه رقاص که رفض و رفض مذهب و شیوه ایشانست مهما منثا شد جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا فسواء کان من خرافاته او هفوات ابیه او هما قال القاضی رطل بوقا این حرف بود
از فواید العبارت سید اسرار افادت و بشارت که از هر لفظش ینابیع حکم در جوشش و مطابقت عقل و نقل در تشبیه
متعه بلحم خوک تر و اهل هوش دانسته رفضه در فریاد و خروش چه مجال که همه فواید را چیده ورق ازین کتاب به تا بید
اینکه شنیدی با قطع نظر است از آنکه اکابر طائفه کتابها و رسائل در رفع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می نماید پس همان بهتر که بکمال ایجاز اشارات اجمالیه نمائیم باتر بزودی
باصل مدعا گرائیم از انجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ماریه رضی الله عنها در مدینه طیبه متعه کرده بود
و این خرافات را گویا شان نزول آیات کریمه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه بعبارت کتب معتبره قوم باید دید
اول مجملا بار مفصلا روی الکلینی فی الکافی و بعده نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعة نزل بها القرآن
و جرت بها السنة من رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفصیل را در کتب ایشان باید دید که متعصبین قوم حیثیت
حضرت را با کنیز لیستی ماریه قبطیه مادر مکرم حضرت ابراهیم رضی الله عنهما را برای ثبوت دعوی مذکور که متعه بود چه
انواع خرافات آورده اند که آدمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود و وجوه تحیر ظاهرا اجمال عنقریب معلوم میشود
کز علمای عامه بیدانشان با آن رتبهای بلند زینهار از احاطه سفاهت نمی رسیدند که تکذیب امام رضا علیهم
جماعت فاسقه ائمه هدی لازم می آید و سوزش جگر مخلصین میافزاید واویلا وا مصیبتا که با اینهمه عنبیت ناشیت
رو برو با هیچو عوج بن عوق گردنهای آفرایند و هو زد عوی مزید ولای اهل بیت سید الانبیاء صلی الله علیه
و سلم بر زبان می آرند از انجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت نوبت گرفتار شدند حالانکه در وقت
شفقت رایات عالیات امهات المؤمنین را نوبت بنوبت همراه می بردند پس غربت و اضطرار شد لیف و انهم در مدینه
طیبه با جمعیت مجمع مشهوره تا آنکه شعر ابهم نظر کردند و بودن ماریه قبطیه از ملک یمین رضی الله عنهن اجمعین از
محرمات مسکوکات یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون شاید بر روایات نواصب وجه اضطرار چنین باشد که اگر باقی است در کثرت ثواب و اعلی درجات
مرتبه عدل است و لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ولیکن این آیه کریمه نیز و ایشان از ملحقات

باشد مثل بعض آیات سورة بنی اسرائیل در ہجو جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرسول بن
واللجاج وازعجایب آنکه مومن جاہلی انچه در غنا والاسلام درباره تحریف قران مجید آورده از آن نمایان است
که اینهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود تبدیل آوردند فاعتبروا یا اولی الالباب هرکه این امر
را مستبعد و مستغرب داند باید بهر دو کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد از انجمله آنکه تعریب اتیقی است
حال حضرات ائمه هدی که معصوم بوده اند و بعیت ملائکه و تمدیدشان بسر برده و خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا
بارها در تعیین با امامیه معرکه ها رو داده ولیکن نتوانستند که متعه ائمه از کتب معتمده خویش که لایق سماعت باشد و در
مناظره بکار آید بدرجه ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنقاد دانستی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شده و متوجه بامری گردیده‌اند که بزبان نتوانند آمد و امام حسن مجتبی بطلاق شهرت یافت و بدین طرف که هم حرمتها
و هم ثواب بود التفاتی نداشت ازینجا قیاس کن سفاهت طائفه دجل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که بنقل
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی هر چیز دکر منی او بریده باشد نعوذ بالله
از انجمله آنکه مجتهد دشمن نقل و دین حدیث نفی متعه را مزور و افتعل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بر روایت کتب
مستطاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شد یا نه و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا رمی ع دوستی بی خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم روز و افتعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتمی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر بخارا باید فرستادن تا قوم معلوم بخیه مت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا بر مسند اجتهاد بنشانند
از انجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین ع و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین میرسد کما فی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت این حدیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلده شاه جهان آباد شنیده
رئیس کنا مره از گروه رفضه که قریب شش محل میداند دیده شد پس جناب امام محمد باقر چرا بمخاطب خود عبدالله بن عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نفرمودند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
و کره برانگیزند و اگر امر متعه مخصوص بدیگران بود حقا چرا دعوی مذکور برای جناب رسالتمآب ع ائمه اطیاب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی بتحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا هویدا است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

غضب مامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی علیه السلام استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده بود وی شمشیر بدست گرفت دوید و بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بضربات تیغ بید بیغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید و بعد از انکه صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه خرائج و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آن است که بسیاری از اقویا برای کشتن امام رضا همراه مؤمنین پاک بر آنحضرت تا ایشان بکمال خویش مثله نمودند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کو زاگی و بیهوده سرائی و هرزه چانگی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معتذر و مامون بدانست و سفلگی و فرومایگی خویش را به نیکو وجعل وقت سلامت حواس بظهور آورد و لهذا انیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی فی قصائده شعر که جعل در و سر از رایحه گل باید ؛ بلبل از بهر مداواش لنشاید صندل ؛ من بعد مخفی نماند که در تالیفات قاضی رطل بوق مثل مجالس المؤمنین و مجلسی قدیم و جدید دیدیم که شوشتری این خلفا را بزمره شیعه ناجیه درج کرده و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام برآن خرج و دیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و لیکن یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد بر طباعت و عربیت آدمی با زوجتی که از فحوای کلامش صاف ظاهر است که بنهایت غرابت دارد و نفهمیدنش معنی روایت منبری بالحالانکه بسا دیده شد که عرب در تحصیل علوم دیگر جد و جهد می نمایند و در تحصیل علوم عربیه قاصر می مانند بغیر در انیمعنی که خود اهل لسانند محتاج بمعانی و محاورات نیستند حالانکه غرائب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت اینست حجة بالغه چنانچه بالا دانستی نه انچه باوی بداور ذهن او آمده غیظ و غضب او را در گرفت لب منشیان غریب را دیدیم که چون گفتگو در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیتهای ابواب را بخوبی نمیدانستند لکن نازند و فضلای هند گوی سبقت ربوده چون علاج از من پرسیدند سبب مغالطه را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی رستند و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که بغیر درسند که از این دولت محروم بودیم حالا حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد و عرب را می خواند که بیائید و زبان خود را نیامورید پس ابتدا از آنکه کتاب قاموس را با دراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا گرفتند حیرت جان ساختند اگر فرا انکه مجتهد در و غیره همیشه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض صریح بکار برد و مثل ازطل لوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش منبری نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب

صادق رضی الله عنه پرسید حال محمد تقی و شار دق گشت حضرت امام جواد سید ادیها امامان عادلان قاسطان کانا

علی الحق و ماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متغیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند بسبب آنکه با ظاهر علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و باز از تحقیق گرم شد اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسد عجیبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متعه باز

گردید و در تعلم امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وا منیم بجنابم است که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله اموریکه بخاطر دارم و بدین خیال نتوانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دیار خبرهای موحش می شنوم و دریے
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم لشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطرم رسید و ذکران مناسب میدانم آنکه
انچه حضرت قاضی رطل لوق در بیان معذرت امام ربانی آنجناب آورده اند آغازش اینست که امام یعنی پیشوا است
و لغا ایشان پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شد و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم اینمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بلکه آنکل پیشو دلیس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک ۔ و ازینمقام
هم عیان شد که ائمه هدی راسنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد قانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و اخرت افتادند و انیقسم ادله را اگر بجوئی در کتب طائفه کسیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فاعتبه ولا تکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس جوابش آنکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل و عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تحلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان رح باب الله و ابوذر صدیق امامیه درین فصل همراه او نتوانند گنجید از عمار چه نام میآید
که بر نقل قاضی رطل لوق در مصائبش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را حذف کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی ناکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در آیت کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر إِنَّمَا الشُّورَىٰ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ
لِلَّهِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و بر بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمه معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد ازان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند بعنوانیکه مامون از معارض
باشد که از انجمله عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحاب کرام این بحث نبود مبتلا کنند وخون حسین بریزد البتہ بجز احل از عدالت دو
واجتہاد را نیز در ذات او ثابت کردن بیر ضرور رد مجتہد آنرا مہمل گذاشتہ وچنانچہ بایدنپرداختہ تا بیعت اہل حل وعقد
کاشف باشد زیرا کہ قبل ازین از کتب کلامیہ معبرض بتیان آمد کہ بیعت موجب امامت نیست بلکہ کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراہم شد استعداد وقابلیت بہم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اہل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند وبیعت کردند امامت بالقوة لفعلیت رسیدہ ہرگاہ این امور ہنوز در پردہ اختفا است ومجتہد را ثبات
ان مقدرتی نیافتہ لاجرم گفتہ میشود کہ انچہ بر اہل سنت لازم می گردانند کار وزیی لکارمی بیرد الزام مالایلزم است
بلی بر طور مجتہد توان گفت کہ چون او یزید عنید را در بارہ امامت وخلافت بہتر از خلفای راشدین میگویند ومیدانند
چنانچہ درین مجلد بالتفصیل دانستی وقہر واستیلای مامون خلیفہ شیعہ ناجیہ بر اصول مجتہد زیادہ از یزید بود کہ امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت بسوی خود کشید وزینہار آنجناب نمیخواست کہ جدا شود کما فی البحار وغیرہ و
درانئت نیز آنرا مقتضی است یا زدرپی آن شد کہ بدن مبارکش را پہلوانان شیعہ عراق با تباع شیعی پاک پارہ پارہ
کنند وشمشیرہای زہر آب اصفہانی وخراسانی از سلاح خویش باشان بعد از وعدہ عطای قناطیر مقنطرہ
وتقرب مجلس خاص بخشید وبعنایت ایزدی وبرکات اسم اعظم کارگر نشد وبالاخر بخوشہای انگور لعینہ لقیہ
زہر ہلاہل علی ما نقلہ المجلسی فی تالیفاتہ بدست خود شہید کرد وچون خراشش وسوزشش در امعاء وجگر شریف
بہم رسید وآنجناب بقضای حاجت دردوید پرسید کجا میروی فرمود جائیکہ فرستادی یا زجسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزہ ریزہ نمود اگرچہ آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو بارہ یافت
ودر ایام رجعت بار دوم رونق خواہد افزود واگر رجعت دوم اتفاقا واقع شود ہمچو حضرت موسی کہ چون
باجازت شریعت باری مامور شد کہ وکالت قوم قَائِلِیْنَ لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰہَ جَھْرَۃً ادا نماید ودر سوال
رویت زینہار اداگر ندی نخواہد بود بجبر دتجلی بر کوہ طور از ہیبت بر سنگ افتاد وجان بسلامت برد ودر
زمان رجعت ہمراہ جمیع انبیا از دنیا خواہد آمد ورنہ رجعت ائمہ بار بار خواہد شد چنانچہ از تفسیر قمی وبحار ظاہر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبرہ واین افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بہتر از امامت یزید خواہد بود
کہ بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتہد قرار یافتہ فکیف کہ بر اصول طائفہ فاحشہ عنقریب می آید اجتماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با کفر وشرک کما لا یخفی علی المنتظرین ومخفی نماند کہ لفظ جمیع خلفا ازان گفتیم کہ
بر اصول شیعہ جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد کہ بجای خویش الطیب خاطر شریف آمر وناہی باشند زیرا کہ
دران وقت از قبور شیخین عم می ہر سیدند اگرچہ قاضی رطل بوق نہ ترسید وگفت انچہ گفت حتی کہ در القای
بدعات متقدمین معاذ اللہ مداہنہ میفرمودند حالانکہ در آغاز ارشاد نمودہ بودند علی ما فی کتب الفریقین
کہ تقلید کسی نخواہم کرد ولیکن بر مذہب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف ہم از یاد شیف
رفت حالانکہ امام منزہ از سہو ونسیان میباشد بخلاف مامون کہ ہرچہ کرد بی تقلید کرد چنانچہ رئیس مستقل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را خلاف کرده مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که رفض
در مباحث کلامیه بر منوال اوی رفته واز کاسه لیسی او باز نمی آیند واین تحیر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مترشح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذوب عیان است کما مر از ینجا اهل سنت را باید که تصریحاً
بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود بر باد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بطور شیعه بود تکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم بدرجش نیز مدلل
وافتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل لوق مولای این بدر ولپسر بعد ادراج مامون و هارون
درین مجلس و لقید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام دو رشته شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی برده بود و در زعم خود بلکه نفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه المومنین منقولست انهم بالامزید علیه را کفایت گردد سابق ازین بنصوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی بظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق
نیست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه مذکوره بر مذهب طاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصل ان شاء الله تعالی کما قلنا ۵ حزین قدر نتوان گفت در حال
رعیت به که حال مهرو وفا نیست ردی زیبا را ۰ ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
دت باید کرد ازین مقامات پی می بری که هر جا استیعاب عبارات کتب فقیه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بنده جوش تزند واو هم خامه لوثی نکند چنانچه درینجا هم دیدی
و بمیزان فراست سنجیدی **قوله** وانچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
گیر د علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال لانی لنرجو ان یعطی محسننا اجرین واخاف علی المسئ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص وروی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین زین العابدین ع
انه قال له رجل انتم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان یکون کما یقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر ولمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآیتین یا نساء
النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف له العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا
ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها
رزقا کریما **انتهی** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
که جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید دارم که از برای نیکو کاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسم سر بدکردار تا که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بان موعود شده اند وعلی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین ع
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید ۲ مغفور ید وحق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوار تریم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکوکار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذاب
بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه وجواب آنست انکه اینهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش بر آورده اند پس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش مجتهدین می زیبد وسخن سازی نقال کشمیری وچرخ وبازی هزال لکنوری ایشان را چه فریب دهنده
میگوییم که اگر طعن از حیثیت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه لازم آید بحکم این آیت پس علمای قصه
قابل خطاب نمانند زیرا که این ایت قضیه شرطیه است نمی بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود ولیکن بسبب آنکه
جزای شرط افتاده مجزوم گردیده وهر دو طرف شرطیه را که مقدم وتالی عبارت از انست مطابقت واقع
ضرور نیست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
ان کنت حمارا فکن ناهقا البته بر جای خود خواهد شد وحماریت مجتهد لازم نخواهد آمد واگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از انانیت خود دست بردارد وبه تکفیر خود هم بپردازد وحتیکه فاحشه
را بر امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد واگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه رض وحضرت امیر محاربه
بوقوع آمد وحالت منتظره باقی نماند گوئیم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین ومورخین نوشته اند که روسای
هر دو لشکر یعنی جناب امیر وحضرت عائشه رض ودیگر بزرگان بمصالحه راضی شدند وانتقام ذوی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند وبعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسای دین بخلوت نشستند
وبالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژوه سخت متحیر شدند
وچاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند وبتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند وباز رخنه در کار ایشان افگنند القصه بصلح وصفا انجامیده ومدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بروی کار آمده بود که این جنگ جویان وفتنه انگیزان کردند آنچه قرار
داده بودند وهر یکی بخیال انیمعنی ماند که غدر از جانب دیگر است واز کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی وغیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را علت تامه فتنه انگیزی دانسته اند وغیر او را جنب
او برابر غازی نشمرده وقبل ازین کوشش این مطرود واتباع او در ریختن دین واسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردید که مزیدی بران متصور نتواند شد تا حدیکه این مضلین عالم ومخربین مذهب بنی ادم
دست از جان خویش بر داشتند وعلم اضلال برافراشتند واز کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

مروایت است پس این منافقین هر امری را که فیصل نشد بر هم می زدند و نائره بلوی را که قریب الاطفا میگشت
تازه دامنگیر میگردانیدند الغرض چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چرا آمده و ندا ریم بی
قصه دوم آنچه از طرف حضرت زهرا امامیه میآرند که بر خلاف قران و حدیث و تمکین و وقار آنهمه فوج کشی
و بی حیائی و انتشار نمایند یعنی نساء بنی هاشم را بر تصریح مجلسی در بحار جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
شده در مجالس اصحاب سیه زبان برکشیدند و بآواز آمدند چنانچه در کتب مجلسی وغیره است امام الائمه را
بجهت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا و شناعها دهند کما سبق مجملا و سوف تعرفه مفصلا و حالانکه روبروی
هزاران ملائک مقربین و جناب خاتم المرسلین توثیق شان این بود که بر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
خواهم نمود و تحمل سکوت از لب نخواهند گشود کما عرفت نقلا عن الکلینی وغیره و با اینهمه عهود موثقه و مواثیق
مؤکد چنانچه مجلد هشتم از بحار بروایت کافی گواه است کشتی و کشاکشی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
نمایند یعنی باخذ تلابیب عمر و کشیدنش بسوی خود مرتکب شوند نعوذ بالله من شرور الرفضه و مکائدهم
بعد ازین کتاب الله درباره صدیقه رضی الله عنها باید کشاد و غور باید کرد که حق تعالی با وصف تنفیر
ایشان که وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا در قران مجید حکم تعظیم حضرت سید المرسلین و امهات
المؤمنین بجمیع فرمود لیکن تا ابد نکاح ایشان حرام شد و در سوره نور ارشاد کرد يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ
أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ از تعمیم لفظ مثل بوضوح انجامید که هیچ گناهی را مثل آن بسوی
صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبیره بودنش
شکی نیست و ازینجا نیز حکم نمودیم که قصد آنجناب محاربه حضرت مرتضی نمود و الا باید که رفضه باحد الامرین قائل
شوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تقسیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حامل عرش تحصیل کفر محارب آنجناب
ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم بانجام نبود تا عموماً تعظیم امهات المؤمنین بر همه امت واجب نمود بالجمله چون
ضرورت شد که اعتقاد مطابق اصول رفضه چنانچه والنبی دامی باشد که بر مثل عبدالله بن عباس بر تقدیر
نجات دوگونه عذاب مبتلا شود اکنون استحباب حکم تفضیحت خویش و نصیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
بر هیچ محمل توان کرد یا در تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جمل مبنی بر آنست که
لقب منتشر غفلت یا تغافل اتفاق افتاده بلکه بر عادت خود پیش رو داد زیرا که والنبی بر زبان قرانی که قصه
بسیار گرد هم لشکر با نتقام بلوائیان که مثل مور و ملخ بودند واقع شد و اصلاح ذات البین پدید آمد
لیکن آن قصه چنانچه باختیار امر مؤخر باعث منصب امیر گردید مطابق آن عمل نمودند و حضرت امیر در آن قضیه
چنانچه هیچ انسانیت ظاهر نگردد و محکوم شان بودند کما مر سابقا تا یک ناگاه فتنه برپا شد و لفظ نیت
ورثه بر آن جاری که گناهی برداشت قصد آورد بر آمثل آنچه از عبدالله بن عباس هم در روایت کرکشی
محسن وغیره المشهور ان اقراره اند کما سیجیء ان شاء الله تعالی قوله عجب ترآنکه الخ اقول

حکم مجتهد باعظم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او و چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش منهاج السنة را میدید یا میخواند آنکه عجیب که در مقام ذکر تخلف ابن
عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه ایام جعابی سر میزند از دیر جای خود درست نیز اگر مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین ع سخن رانده پس درینجا باید نامهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بثبات
شان میگردد و حال آنکه از امام حسین ع متخلف اند پس عجب است که مجتهد ایشان را بر حالش چرا اند و دعوی تخلف
اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه درین مقام میفرماید آنچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمانی سیاق و سباق کلام علمای اعلام را نفهمید انکر الاصوات را از سر می آغازد و حرف بی
را بنیاد می نهد تفصیل این اجمال آنکه درین شهر مشکی آریکه اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود وارد
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رفضه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش اشتراک
داشت در پیراهن نگنجیدند و قطعاً چنان می فهمیدند که او بر شمشیر زین نهاده چون جوابش در الفصاح و جرم
خس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
عقل باید سنجید **قال** وهم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تتمه حدیث اسامه را برای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاماً علی اهل السنة از
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار وجود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت نموده
که استدلال بروایت در صحیح مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او را نه صحت آن جمله باشد و نه حال اثبات
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی
که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود ان جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی
اینکه شنیدی تقریریست مجمل در نقصان تحریر که از مشکی آریکه اقبال رافضه صادر شده که بریکه و جمله
اکتفا کرده بود و اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که هرگاه
با رفضه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را دیده بی اثنا عشریه گذاشتم و لفقره در افادات علامه
قدس سره العزیز تا جای بکار برده و دیده با غیر نظر راندید پس هر چند کاوکاو بسیار کردند و اصوات منکره آغاز
نهادند لیکن بالاخر مطلبی بجز ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده و التی منتج است که عبارت تحفه
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و الغرض اگر صحیح هم باشد حجت
الست که اسامه را تنها گذاشتن و از همه میان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است
و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از همراه بودن او را استثنا واقع است بلا شبهه قال المحتال

بی آنکه تعرضی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب تحفه و دیگر جهابذه در کلام و حدیث از ملل آورده
و نص صریح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد و
اعتبار معنی از عبارات شهرستانی بی تکلف بر می آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله مطلوبه را از
اعتبار ساقط میگرداند این بیاوه گوئی و طعن و تعییب جزوی را شیعین بر اشان گذاشتن نه فهمیدن حاصلی
نیست و الحمد لله که این همه این مختار عذر برای علامه دهلوی گفته بود در آن گفتار شده و تفصیل
ملل و شمولش بر عدم اعتماد و خلل عنقریب مفصل می آید ان شاء الله تعالی و این شمول محض شمول تائید
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم تا او
ان احیانا نه رد و قدح بران و در مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بدان بسته اند دوم
آنکه چون باعتراف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
در آنست کجا لازم آید ایا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر نکرده اند سوم آنکه حال ابن ابی الحدید بخوبترین وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا
عیان گشته بکلامش استناد نمودن ماجرای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
قلیل که او جا بجا در رد مطاعن شیخین علی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد دعاوی و خلل یافته خصوصا
و بیشتر هزل نقیب استاد خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کر بزی و یاوه گوئی جرح دیار
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بدرجه ثبوت نرسیده آمدم
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم درین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از نجبا
کشمیر بود و گویند که او در زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه
تحریر عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی اینست وانما

قدحت هذین النازعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات الموثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک
بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی

کلامه و محصول این کلام چنانست که قصه قرطاس و تجهیز جیش اسامه را از آن وادم که رفضه این هر دو را از
خلافیات مقدم دانسته که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول فکیف در امور دیگر
که کمتر از آنست انتهی بالجمله اسامه بهمین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در بیحال بگذارم و لشکر گران در تیز وقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم بطلب مادر خودش پس از کوچ باز گشت و علم بر در لشکر
نصب کرده بجبر در خانه ... کا ... اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور تقدیم رسانیدند

آب رفته بجو آید و کسی را از مرتدین و اعراب حوصله کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بعد دین ایشان نوا
و ثبات النفس سازد یا لجمله این عبارت عربی را حاصل و محصولش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما النسخ قدیمیه پس ان که
اکابر علما متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش والستی از انجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر الملة والدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی و از انجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تایید افادتش این شرح نوشته و از نظر ناظرین برگذشته و از انجمله است علامه
مولوی خاتمة المحدثین و قدوة المتکلمین و اسوة المفسرین و از انجمله اند بعضی دیگر از علما که تبحر در حدیث و لغت
داشتند و برکتب فریقین نظری انداختند و برین نسخ قدیمه معنی عبارت صاحب ملل و نحل برین طور مربوط
میشود که قول او و این جمله موضوع و مفتری است رفع و حمل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه و سلم متخلف را لعن فرموده و تو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که تو در تجهیز
انجمله نبوی لعنی ارزد بلکه موضوع و مفتری است الغرض بوضوح پیوست که گفتگوی رفضه درین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبوره می آرند بخلاف عبارتی که نقلش کردم
و محصلش ذکر نمودم که دران کلامی نیست و چگونه کلام توانند کرد که مجتهد عنقریب در مقاله ثامنه هر چند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن انچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد معین
میکند و صاف صاف ازان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دو امر ازان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف و گزاف رافضیان است و در واقع اقامت
مراسم دینی بود و پس خیانت کنتوری هر زه درا دیدنیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت و انتهی کلامه بر زبان خود جاری ساخت و حماقت مجتهد رئیس
المقامات کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید ذهن او چنان راسخ گردید که تضعیف
ماصل نمیشود بالفاظ مذکوره تا اشتغالش باستعمال نباید طرفه آنکه کنتوری در دیده دهن تلمیذ گرگ کهن
بعد از عبارت منقوله تفصیل اجمال کذب و افترا از مزید نادانی و اتباع خطرات شیطانی با وجود دیدن
صواعق و شرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذا الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح و افترای قبیح است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است انفا نقل نموده شد اما انچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
در سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن نصر الله فی حاشیة الصوارم و جوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحال هم

اگر برای الزام اہلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابرہ ایشان است انتہی کید آین مکار غدار باید دید
که دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونه پاک میکند یعنی مدعی ایشان است که از عبارتیکه نقلش کرده
صحت جمله به ثبوت رسید اعوذ بالله زنهار نه سندی بهم رسید که روافض برای خاتمه حدیث در مناظره
توانند آورد نه صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این جمله است
و خیانت کتوری و حماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت ایضا که کوشش کرده که بعبارت
لاحق تعلق داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی غرض خویش دانسته اند اما عبارت سابق که انرا
را از مطاعن راشدین عموما مسلوب گردانید و بالخصوص خاتمه حدیث تجهیز را از بیخ بر کند پس اینست که
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامة مراسم الشرع وادامة
مناهج الدین با رفضه قرطاس بروایت بخاری آورده و خلاف ثانی یعنی تجهیز جیش را قرار داده دلیل
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسانیدن خیر خواهی در دین و در اجتهادات می آرد چگونه امید
لصحت لعن الله من تخلف از اهل سنت داشته باشد و اگر گویند واز مقوله شهرستانی فی الجمله
تخصیص آن دو امر با دامت مناهج شریعت معلوم میشود و لو تعمیم کرده گوئیم هرگاه قصه قرطاس که مجلس
در بخار از ان روز صحابه را در مرتدین شمرده و درین تخلف هفت طبقه زمین را با آسمان برده اعتقاد
شهرستانی چنان باشد تعمیم مذکور برامور دیگر که فروتر از انست بطریق اولی خواهد بود کما اشرنا عند
تلخیص مقاله تخفیف که از کلامش اما الاختلافات آه صراحة ثبوت رسید که غرض صحابه کرام در همه این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکه تحریف اولین
و آخرین اهل مکیدت رو نماید و اگر در عبارت ملل غور کنی و استیعاب اینمقام نمائی خواهی دانست
که مولفش مزید اهتمام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمه او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اهل عالم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قدح و اماطت اشواک و تاک ساختن خس و خاشاک کما لا یخفی مخ
تقریرا و از سابق اینست که شبهات زمانه آخر بعینها مانند شبهات زمان اول است و اکثر شبهات از منافقین
است حال امم سابقه اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین امت مستتر نتواند بود که منافقین با امر
و نهی حضرت صلی الله علیه وسلم راضی نبودند و خلاف آن بجا می آوردند و ذو الخویصره گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکنم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای نفسانی مقابله نص نمود تا آنکه بر بالا
سید الشهدای چنان گذشت که قوم مارقین از و بهم رسند و گروهی از منافقین گفتند هل لنا من الامر من
شیء و نیز لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا و نیز لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا
که صریح انکار قدر است و قول گروهی از مشرکین لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء و قول

یعنی انطعم من لو یشاء الله اطعمه تصریح است بجبر و دیگران راه عدل پیش گرفته در ذات مقدس
باری عز و جل تا ممنوع و مخوف گردید بقوله تعالی و یرسل الصواعق لا یسئل این امور در شوکت و تسمیع
حضرت بود منافقان از مخافت دست بر نمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سید کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخصیم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و فروع عبث
دین تا معترض میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه یا احیای
مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط راس منیف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة
و دار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم
امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال مانعین زکوة هشتم تنصیص بر خلافت فاروقی نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل ضغاین را بر خلاف واجب خود نسبت گردانید
و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمد کما قلنا الکمون
خرافات ارفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان برانداختند و از هر طرف شور و غوغا
برداشتند و مثل زاغ و زغن و الم شوم خانه کن از هر جانب کاوکا کردند و داد مکاید ثعالب دادند
از آنجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربوده
و در فتح السبل وا نمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل وا نهاست
و ردّ و کید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کنتوری هم قصه خوار سارتست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که همت تحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات علل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اینست که در زمان متوسط الفی متلقب کا ورا
محمد کی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اهتمام مدارس پرستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت فی الکلام
او را بهم رسید پس بر تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار
و لیایت مخانث الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا به ظهور مکاید اعمال
خود رسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سرورش لعینی لوکنت عبدی فاصطبر بعد از خروش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرائید و قلوب مومنان می ربایند تا در تلبیسات قاضی مذکور
را به اصطلاح هندیان بسبب تقرب سرکار نور جهان شهید ثالث یا لخیر و امام المستولین و خاتم شهدای اثنا عشریه
توان دانست که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاهت در نزد سلاطین بهم رسانیده اند

که شیخ الاسلام را کشتند و مهلتی ندادند و دیگران راه ورود دینی و غمخواری بر قتل او گشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت ام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز بر چنین خلیفهٔ اعظم
فیروز گشتند باز دختر مکرمه خود را بدو لتخانه بردند و لبسوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه ائمه هدی او جنیه بود که از خانه فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر هوا گشت و ایام
عدت را برباد گردانیدند و مامون با وجودیکه از فرقه ناجیه اهل الابصار بود کما فی مجالس رطل لبوق زهر دادن
امام ثامن علی رضا در داد و امور سلطنت مطمئن و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و لتسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس شیخیت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پسرش بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی تردد در قیع گشت باز بعضیه تقیه داخل شدند چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضا را نابینا رهمدران افتاد افیونی نعره زد کیستی که در خانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش را ندانی آنگاه دانست که حقیقت حال چو لست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله زمین و آسمان و خمیر و طینت این بداندیشان غیر از مکر و لوه منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوقِهِم غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجزِي
الظَّالِمِينَ و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفرمایش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج با بنیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
سمساطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک آری درباره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان مثمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است ببین که درین شهر عظیم هزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست مدتی میگذرد که درین شهر
الشیوع رسید و بزبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجله صحابه را که حالش والسنه
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که آنچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانندان تقلید
ابلیس کردند بر فرد همه محدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن لبوذلیس ظالمین و مسترشدین در چهار مرحله حیرت
افتادند و اضطراباً و تلقتماً داشتند باری بعد مشقت کتاب ملل و نحل برای نمودن نشان همه ساینده‌م
و کید رفضه از نسخه جدید چنان حل کردم که بر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال او بیش نبود
که اقرار العقلاء حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و درین مقام گمان نباید برد که کیش من از سهام جگر دوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش ذرم را خواهد فروخت بهرام
خار اشگاف لبهای هرزه درایان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعنوانیکه طعن تجهیز جیش اسامه از زیر و زبر میکنیم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زینهار خواهند و کلمه این المفر بخوانند

و علم الزوای تمامیعی مثل ابلیس حدث کنان از آواز اذان بگریزد و مجالس متقن قوانین خاکستر مذلت مبادرت

فتنه بر نیخ **قوله** یارخدایا الی آخره **اول** مخاطب لاثانی علامه دورانی درین مقام خروج خود را
خود شکست میدهد زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی
صلی الله علیه و آله وسلم نموده و بوجوهی بدعات پرداخته بلکه از انجهاد که حضرت برای آن رخصت نموده لعن الله
من تخلف فرموده بود در و بر تافته زیر رحمت و رافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله زنهار
ثابت نگشته و جمله اکابر رفضه برین جمله به محاوره سر خود تراشیده اند اگرچه ارکان مزعومی شان تخلف ورزیده بودند
و چون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است رد وحی وانهم بتکرار الطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز
مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را زیر رحمت فرود آرند چنانچه سخن تکیه امام صادق ع را
اعنی لعنة الله علی زرارة و هو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت و رافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم
بدرفانی مجتهد الزمانی و شروح کافی و غیرها بران دلالت دارد چه جای آنکه اسامه باعتراف مرتضی تمامیعی در
شافی جواب مغنی از احادیث و معاملات حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است
و زنهار برای درست نیست و باظهار شوشتری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده در شوت هم گرفته
و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته و ان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات
آتیه باثبات میرسانم و این همه عظام مجتهدین را بجاوی و مستقر شان همقرین میگردانم و بآواز بلند فقره فلبئس
مثوی المتکبرین بخاتم رسیدم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست میاین عبارت عبارت

شرح مواقف است و هی هذه قال الآمدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم علی عقیدة واحدة
و طریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق و یظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا
ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین وادامة منهج الشرع القویم الی ان قال وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف
عن جیش اسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه وسلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه
وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه و ابن

ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه
صحت جمله لعن الله از ملل علما ثابت صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جوابش آنکه هنوز سندش را مجتهد از
کتب حدیث پیدا نکرد تا بصحت سند چه رسد آیا نمیداند که سند عبارتست از رواة و صحت از ثقات و اخیرا که مجتهد
چون مارسیاه بر خودمی پیچید و از قالو نیکه در سابق برای تنقیح یاد کرده میگریزد و ان شاء الله تعالی در مقاله آتیه
از کتب کلامیه همقرین لعین میشود که انکار از صحت جمله مذکور نه کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بدرفانی در
صوارم برای خوشنودی خاطر خویش و چندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین
است نه از متقدمین که چنین باده نموده اند بلکه خود محدثین و متکلمین از قدما التصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوش شما میرسانیدم و انیهم ضمیمه میگردانم که از شیخ حلی و غیر او سند را طلبداشته بودند و انیهمه ائمهٔ عظام رفضه چون خر لنگ فرو رفتند و هرگز از عهده فارغ نگشتند و اگر مراد اینست که نقل آن از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأوّله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید در آیند و مگر مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابهای کشاینند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند معهذا احتمال دارد که آمدی بر طبق زد و طعن رفضه آورده باشد و قرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش مثل کلام شهرستانی پیداست زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و صواعق بظهور پیوسته و لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نه کشاد و این تقریر هم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت برباد و گنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم و فراست اه **اقول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند که برین هفوات نیز اعتراضات و اشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند و خلاصی نمی یابند **اما اولاً** پس از انکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم حاشا و کلا بلکه این تحاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که مجیب در پی الزامست اگرچه مجتهد را بنابر بلیشه بزرگان غور و تیقنی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه لئام است چنانچه ناظرین ببصارة العین از هر خاص و عام باینمعنی معتقد اند گو جناب پیرنا بالغ خود را بتغافل زنند و اساس دانش و بینش خود را بر کنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ باینمعنی بر جای خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی از قدما و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار سابق الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب قد یصدق راست گفت که انهزام از معارضه عار نیست **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که قدمای ایشان صاحب عدل و داد و رشد و سداد بودند و این کلام را رو بروی فقیر گفتن از عجائب و غرائب خواهد بود آیا بخیال شما انیهم نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هر گاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است و ربیبای خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق و مرتضی که اولین باتفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت حتی که مزین بمثلث متساوی الاضلاع تغیر میکند و چهار زمین محفظه و حمایتش سعی بلیغ میفرمود تا انکه اولاد

ایجاد خود یعنی چنین گوشوارهٔ عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و آمدن
ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند
و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته برقه‌های نامخفی نمی ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها کردند نسبت باصحاب کبار بنابر وجوهیکه در صواعق و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد خانی است که مجتهدین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بدان رجوع
نماید و اعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بیفزاید **اما رابعاً** پس از آنکه دعوی مجتهد باینمعنی
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا از آن واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گذاف است و زینهار بر اصول موضوعهٔ شیعهٔ شنیعه انطباق نمیگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیت این سیه کاران بر کسی نمی تابید **اما خامساً** پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
و آنچه بزبان عبد الله بن عباس بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او دلالت
نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه در بارهٔ ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صنادید
ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهرداری نمیکرد حضرت امیر المومنین ع را که محیط اسرار
غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را رونق
می بخشید و موید این معنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بر بسته زیرا که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت ازو چگونه بعید تواند بود خود شیخین ع صنادید اصحاب سید الخافقین که
که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و در نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی
کبری بکار می آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا ص لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین ع میدانست
و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هر دو
در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهم
کوششها برای امید دنیا میدو دل میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمدهٔ شیعه بوضوح پیوسته **اما سادساً**
پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء و العالم از بحار الانوار بتصریح بر نیمعنی کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغه را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر
جمع کند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان و دل آنرا اخذ نموده بنحو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هرچند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از آن بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نهج البلاغة اتفاق رفضه حاصل است وعنقریب از کلمات طیبات بدر مجتهد قانی ثابت
میکنیم که مکتوب نهج البلاغة که دلالت بر انواع مطاعن واقسام ضغاین دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواهد والقراین اما سابقاً پس از آنکه بعد ادنی غور بملاحظه این روایت که
مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس رض بقلم آورد نقیض مدعا به ثبوت می انجامد چه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد
حد مفتری برو خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات بنیاد شته واین تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است وعبد الله بن عباس با حضرت مرتضوی ع ابوبکر رض وعمر رض را در علم
وسابقیت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسه لیسان شیخ جلی و امثال او که تاویل
مذکور تراشیده اوست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ؎ ذهب الحمار لیستفید لنفسه ٭ قرناً فآب وماله اذنان ٭ اما ثانیاً پس از آنکه هرگاه
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر تنقیص عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبرا تعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
وطلحه وزبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد وغاصبین خلافت را که قران مجید را تحریف کردند وهزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند ومهبط وحی را سوختند وام کلثوم را بغصب بردند وتمامی دین و
شریعت را برهم زدند وعالمی را بمزبله نفاق بدام و دانه گرفتند وبزور سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در بعضی بسیاری از مضامین برفتراک ائمه بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری اینست که لهذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر رض وعمر رض را از حضرت
امام باقر سوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما قطرت قطرة من دمائنا ودماء شیعتنا الا وهی فی
اعناقهما الی یوم القیامة وهمچنین منقولست که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت هما
اقاما فی هذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی ومخفی نماند که حدیث امام باقر ع هم از آن قبیل
است که برای مقوله ابن عمر انا بایعنا الخطاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر
شریک نبودند ونظر با امثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر نظر بمخاطبین که احباب وهم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقاً الی کثرتها لاجرم معقول نمیشود ومناسب وظاهر
است که حضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت ومحدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
بن عباس رض درین وقت هم بعیادت تعجیل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند وچگونه
تجویز کنم که ابن عباس رض در نفس باز پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

اگوساله پرستان باشند فانهدم اساس تذهیب الروز فتق ادلزم تبدیل المدائح بالنقائص واین خود تخییل کرد قول
ابن عباس اعمی اللهم انی احیی واموت بصیغه استقبال توبه و استغفار است در وقتیکه مرذند و مرضیکه از آن
جان بسلامت نبردند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در ما بعد نوشته اعاده آن درینمقام بطریق اولی واجب گشته
ت یکسر مو دلت سفید شد ثم هیچ مو بر تنت سفید نماند ای حسن توبه آنزمان کردی که ترا طاقت گناه نماند
وازینجا بر هر عاقل تیز هوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی بطور استنتاج از روایت ثانی که از تجدید حسن عقیدت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود بنظر سرسری بلکه خشک دماغی و خیره سریست و چرا نباشد که اگر مراد مشهر
ینیست که روایت مذکور دلالت بران میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو تنافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدم محصوله سابقا و اگر عند الوفات است فقد عرفت جوابه انفا **اما قاسعا**
پس حال آنمردم که احداث و ابداع بعمل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
توبه شان مقرون باجابت باری نیست و مثل ملوک جنوبی در هفوات خود بخصوص این امر میگویند و حالیکه
هم بعد نقل این قصه درباب علامه دهلوی قدس سره العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مثل مذکور
اینست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدعة انا
بری منهم وهم منی براء یعنی هر گناهگاری را توبه است بغیر از کسانیکه بدعتی پیدا کنند که من از ایشان دورم
وایشان از من و توبه صاحب بدعت درجه قبول نمی یابد چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عیالمند
و پریشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید و بدین سبب جمی کثیر بر او گردیدند و صاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر آن زمان آمد که آن مرد تا بر انجماعت اثبات
حق نکند و آن مردم را براه راست دعوت ننماید توبه او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت و انجماعت
را بحق دعوت کرد و هر چند گفت که انچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از و نشنید و همه گفتند که انچه اول گفتی
درست است و ما ازان برنمیگردیم و چند روزه تضرع و زاری کرد که جان بداد و فائده نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محدثین محل و خاذلین اهل بیت چگونه بهقرین قبول گردد چه جای آنکه
انجنین بیازایند و کوششی دران نه نمایند غلط گفتم در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر معنوی فرمایند
و ترانه سابق سرایند **اما ثالثا** پس از آنکه علمای رفضه دست سخن دراز کرده بودند و اوراق کثیر
درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فریقین است آنمردم اند
که قدر را ثابت کنند نه آنمردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تعلق بامرام معنی ثانی دارد
مضحکه می پنداشتند الحمد لله که بحدیث ابن عباس که او را مجتهد از عیوب پاک میکند تصدیق اهل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد و لطائف و عوائد دیگر درین روایت بسیار است
ادنی غور ناظرین و سامعین دران کار است لیکن فیما ذکر کفایة للمسترشدین و هدایة للمهتدین **قوله**

مثل این هر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصلهٔ تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از ابنیان ائمهٔ عظام
خویش پیدا ری و دقیقه درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که نقیض مدعای تو از آن در ثبوت
است وانچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت والبته عقلا میدانند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعایت
اول می بود البته از ذکرش بیساختی وبذکر این امور نمی پرداختی بحمد الله که من آن روایات را جمله در تالیفات
لبعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی در گذشتم و بر
استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتذکروا یا اولی الالباب **قوله** اما روایات اهلسنت الخ
اقول اگر منشای ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبد الله بن عباسم
و ذمائم و مثالب آنجناب را که بر زبان آوردم و در لعبارة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوابش
غیر از تحاشی چیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آمری که موید تحاشی باشد آنکه جا بجا بمقتضای تعالوا از مقام
میخوانم یعنی لعنت الله علی الکاذبین بر زبان میرانم و اگر سببش اظهار تبحر و کمال تتبع خویش است پس جوابش
آنکه بالبته با نیمعنی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تبحرش زیاده بر تبحر والذفانی اوست که بیچاره
عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده دامن
لمصارعت بر چیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاو نازی
او با حضرت امام را که بود پس در عناد الاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
عرب باید سنجید و از ینجاست که قلب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة الکاشف
لردیة الثعالب والغرابیب والضاف آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تبحر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرفا مقولات جناب ایشان در تشنید بچشم عبرت بین می بیند
وقت خیال انمیعنی که این مقاله با مقالهٔ دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **بیت** گفتیم جوانی نه کم از گفتهٔ
سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد ؛ و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبد الله ابن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین نیز
موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه انچنان است که میدانی یعنی معارضاتش
بیشتر از بیش است چندانکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
طائفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
که امام اعظم شیعه شنیعه او را بستاید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان ما به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

اینست که در مذهب اهلسنّت واصول شان مزید شهرت یافته وبتواتر واستفاضه رسیده البته قابل آنست که هریکی
از سامعین وناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب رفض واصولش پس
در حیز منع است وسندهای منع بسیاری گذشت وبسیاری عنقریب بعد ازین می آید وحال کتاب کبیرش از مجالس
المؤمنین معلوم میشود که اثری ونشانی از آن کسی را بهم نرسیده با وصف فاصله چند صد سال از شیخ حلی تا رحلت قاضی
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ماضی واقع شد یا بعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از آن بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده ونشانی از آن ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
دهر بعد از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این منقبه از آن می آید در خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور ورد زبان میدارند ع قیاس کن زگلستان او بهارش را ۞ اما
آنچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی وپیروی شیخ حلی است آیا ناظرین نهج البلاغه یاد ندارند
که هجو ومذمت ابن عباس دران بشدّ ومدّ مذکور است ومکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی خود قبل ازان نص امام سیزدهم ر[illegible]ی صاحب بحار الانوار درینجا گذشت که هرچه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغه است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المؤمنین صدور یافته وبمرتبه اعتماد رسیده پس
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت وجرأت است غلط گفتم سراسر ناصبیه است که از
امام اعظم وشهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** ومحمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست وعمرش نسبت باین مجتهد القدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم وتازه از عتبات عالیات برگردیده ومن وقت شنیدن انواع مشاجرات که
میانه ایشان دایر است ودیدن زیر وبیناب ایشان زیر ترجمه هندیه که آخر التفسیر قرآن مجید قرار داده اند
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نموده اند وحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی پنجه کش از ندمای
مجتهد احباب فقیر خواندند بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ع حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه ۞ بیچاره خار میخورد وبار می برد ۞ ودر حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللئام را ورد زبان دارم ع
ترا کی میسر شود این مقام ۞ که با این امت خلاف است وجنگ ۞ الغرض جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین نزدیکی والنتی اما آنچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
دربار وعبید الله برادر اوست پس بار احاجی بجوابش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
محیتی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواخذ حسنه او موجود است که برای تقریب امرای
این شهر مانند وپ اکبر نوشته عبارتش آنکه هرچند که از بعض جاها مزید علم وفضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از و بعضی قصور با صادر شده از آنجمله اینست که چون حضرت امیر عبدالله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دارد و بعضی گفته اند که عبیدالله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبدالله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر آنکه
عبدالله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبدالله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد همچنین
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و آدای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن
بر او گردانید پشت را و سلوک برباد کردی و با او خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از ینها مطلق نیست قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا اینکه فرمودند فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ما تخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان مسخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را بایشان رد کن انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی با برادر رشید
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
طعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر هنوز مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیر یزدانی
متردد است و کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است بلعونست پس آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی را یکسر
فراموش کرد چه جای آنکه کورنگی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر فضایح هم
بر زبان مقدس روا داری مثل مشهور المرء یغذ بقراره را درمیان آوردن و ترک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لا یخفی علی اولی النهی اما آنچه از صاحب وسایل نقل میکنند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زراره
انتهی پس البته بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیهی
خوب و تاویلی است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین مجمل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنه الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری فتاما و قعودا و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
برملا بکمال بیهیچ حرتاب و عجبا و غضب داد سب تبرا میداد و این هم مقتضای درایت بود که جاجت بروایت هم
ندا شفت چنانچه میان حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان انجمنها بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست پس البته زبان اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد انچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن عباس ع محبت امیر المومنین ع میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت و این امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغیر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت امام صادق ع ایضا چنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مثالب ابن عباس بیان نمودند پس بر منیم نیجه اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد باقیماند تسویل و سخن سازی و خشک دماغی و گاو تازی یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کرده برای آن بود که مبادا او را مخصوص دودمان اهل بیت دانسته ایذا دهند و بمقتل ببرند و این امر تائید سابق می نماید کما لا یخفی و از ینجا اینهم دانسته باشی که ملاعنه حضرت صادق نعوذ زراره بیرمغان مصلحه بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام از سر اعلا بجا می آورد ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث رفع و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و بینش باعث مزید حیرانی است زیراکه درباره فرزندان خود که در حفظ و حمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة وغیره اهتمام بسیار می رفت و چگونه تردد که خود فاروق معاذ الله روزی تابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالباً فی جلاء العیون وغیره گاهی باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و نواصب داد قدردانی میدادند و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی ندا پس هر مصلحتی برای زراره و امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین مع ذلک خون سلالة اهلبیت مثل جناب سید ع چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند و بازوی آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند انچه دیدند و شنیدند انچه شنیدند و برای ابن عباس اینهمه کرامات و اکرامات بوقوع امد و اینهمه در آوان خلافت خود ایشان رو داد که حرب لبنات و خوارج در پیش بود سبحان الله تعالی برین سخن سازیها که بلغای امامیه بلکه عظما و شهدای ایشان گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند سوی لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادق ع لو ظیفه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست که مزین طائفه شیعه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور و کر گردانیده یا از غایت تنگ بمقام تجاهل رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس ع بحفظ و حمایت و صحبت مرتضوی ع بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر ع بنی هاشم مانند بید بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسن ع بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند وحق خیرخواهی بجا آوردند وتخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان وناموس لعن وطعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم بر ثبوت رسید که چون مصدر خیانت شدند
گردیدند وبناء جور وجفا دادند وخذلان امام الائمه پیدا ساختند وقبلتند وترفه دنیوی را پیش نهاد همت ساختند
امور ومطاعن وملاعن جناب امیر گردیدند اما این همه این که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این
کبایر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدردانی معذور داشته باشند کما لا یخفی این ذمایم ومعایب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود وبر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضائی روایات مجلسی در بحار وحیات القلوب ودیگر کتب اصول زمان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع وامام باقر ع وصادق ع ناطق بود وهم زمان ائمه لاحقین مانند امام رضا ع
ودیگر بزرگان ودرین ازمنه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند وجناب موصوف
بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم وقبایح برای حمایت وصیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد
وانچه از روایات ذریه طیبه امیر المومنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رض رضی الله عنهما ایشان وادم تبرا
بود ودر نه نیک میدانی که بعد درد ومطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بیان نماند زیرا که نه
ائمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذ الله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه لولا
سن مذهب الغابرین ومکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر محیا بین است تا از
فضلات واحده ومنافقین که احداث در دین نمودند وخطوات ابن سبا پیمودند وهمین است حال زراره
که ورود لعنت برا از طرف ائمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند **سوم** آنکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی وغیره در باره زراره توانی یافت که آن مطرود بامامت شخصی قایل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت ببین حالش مپرس وعنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
ودرین کتب انیهم بجای خود است که کثیری از اصحاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خندید
ومتحیر گردید واصول کلینی وبصایر الدرجات واکمال الدین ودیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود وکافر است وهمین است حال کسیکه او را امام دانند پس با وجود ضلالت
واضلال زراره انیهم بشنو که بر روایات کشی ومقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سرگشتگی واقع
شده وزینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قران مجید را کشاده وبر سینه
خویش نهاده ومردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز وجل را نیز بمقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یُخٰدِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اوای این خبر از گمراهی زراره اعجاز امام صادق ع بود که قبل از موتش
نیران درا زصورت بسته وانجناب انیهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده وتمام شان
معارین است زراره بیدین از همین گروه بی یقین است هرگاه حال تشبیه ومشبه به مجملا از اصول اهل

فضول در بافتی حال ابن عباس از ینجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب این مذهب باطل را استقرار
نمی گراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه به زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجلت در تبییض این کتاب نمیگذارد که بتفصیل ضلالات و اضلال او پرداز م
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره بر اندازم که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
و در جناب تعجیل و تسویف نظر بمصارف کثیره تعطل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تفصیل این بحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عز و جل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
علیحده باتمام ضمیمه فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر سیم تا حال
همه قوم که زراره از بهترین شانست روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شه روا نماید
قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس بر اصول
شیعین الیس خناس مثل زراره است پس درین تصریح کلامی باقی نماید نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق او اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بذکر مقوله
عیسان عجم است و سیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن سه حاقانی آنکسان که براه تو میروند زاغ اند
زاغ را روش کبک آرزو است قوله قیاس حال ابن عمر اه اقول عنقریب در مقاله سادسه گذشته
حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
که او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس شوشتری و دیگر کتب قوم هم دلالت بران میکند شکی نیست پس حکم مجتهد که متابعت
و متفق علیه خود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هر چه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر درباب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود جائیکه بر فساد نیت و نقائص نصوص قطعیه فرموده از بحث اطول
روایات کلینی آن را برخشتانید چه جای آنکه عبد الله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بجان کوشد
و بر مثل یزید شقی که خروج کند و خود شده رود و بر وقت خود را از آن معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله اه اقول سبحان الله عجیب سبب شمار الزام سید بر اصول
شمار و شیعه خود است قلم می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از ینجا گفته اند که سخن از آسمان و جواب
از ریسمانست قوله اما انچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود حافظ دارد پس ضرور نیست که دلیل بیاند کور کنم معذلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد من بعد ازان دلیل بران مرتب خواهم نمود رو بروی عقلا مزید جهالت او ثبوت خواهد رسید
والحمد لله المنعام علی حصول ذلک الزام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

که نجاشی آن را از تالیفات عالم مذهب خود یعنی سمعانی بدالسنة و بمقتضای الکذوب قد یصدق راست
گفته میگوید که عبدالله ابن عباس بر بنیای معاویه غره شد و رفاقت امام حسن ع گذاشت و باو ملحق شد
و هتو هم نشود که درین باب جز این دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
و حاصل ترجمهٔ آن اینست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید و میان او و امام حسن ع
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آزمایند و آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلای آنجناب در ربود و دیگری کلند بران مبارکش زد معاویه درین وقت
خواست که عبدالله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت دراهم و زنانیر و بسیاری از
نقد ها بسوی او روانه کرد و نصف آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبدالله بن عباس
با تنی چند از مصاحبان خود سوار شد و رفاقت امام حسن ع بگذاشت و سوی معاویه روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبدالله بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن ع
مجتبی حال خواص دید که چنین بیوفائیها بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقوله راوی این قصه
زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبدالله بن عباس نزد
معاویه رفت بانچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبدالله بن عباس بکمال سرور و ابتهاج مقرون شد
و قیس بن عباده را هر چند معاویه در مکاتیب خود فریفت و زینهار بحطام دنیوی فریبی نخورد و جوابها
درشت نوشت و زینهار دست از رفاقت امام حسن ع بر نداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده انچه حاصلش همین است و از روایات دیگر بتعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس ع آمد بود چون این دراهم کثیر را دید هوش و حواس و علم و دین همه در باخت و بخذلان امام ع
پرداخت و عنقریب خواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زینهار خطی از واقعیت ندارد
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و نصوص قطعیه خذلان ابن عباس ع را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او برآن گواه است و مقصود او بجز ازین نیست نزد اهل
از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم بلد دنیا بر بود و پس و آنهم نسیه نقد
و ازینجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس بر اصول کاسه لیسان ابن سبای لناس عیان شد پس چرا
مجتهد الزمانی علامه دورانی بر عبدالله بن عمر حکم بدنیا داری فرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رد نمود و النفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت
امام حسین ع و کجا خذلان گوشواره عرش رب المشرقین **و گمان مبر** که در توصیف و تعریف ابن عباس
همین قدر در کتب طائفه کسبیه دیده ام و پس زیرا که محمد تقی پدر باقر ع مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین وغیرہ من اصحابنا والعامۃ رووا عنه فی فضائله ع اخبارا کثیرۃ یدل علی جلالۃ قدرہ ولیس فی اخبارنا خبر ینتہی الیه لا یکون طریقه ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه واله وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمۃ المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی لیوید اخبارا کثیرۃ من طرقنا وطرق العامۃ وتخلفه عن الحسین ع علیه السلام ظاهر وکذا عدم ارتباطه بعلی بن الحسین ع بخلاف جابر بن عبد اللہ الانصاری کما تقدم واللہ تعالی یعلم والظاهر ان ما رواہ اصحابنا عنه فی امیر المومنین کان لمجرد الرد علی العامۃ حیث یعتقدون جلالته ولقته انتہی بلفظه ازین عبارت آنچه بحصول انجامیدہ بزبان فارسی اشنود از ہر فائدہ آن کہ از مزید تاب بزہرہ ومشتری برابری دارد غرض خود بحیہ کہ ابن بابویه صدوق آمامیه در امالی بسیاری از اخبار روایت کردہ از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وبحیر صدوق نیز از اصحاب ما ازو روایت نمودہ اند واہل سنت روایت کردہ اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست کہ منتہی شود بابن عباس رض کہ طریقش ضعیف نباشد زیراکہ اصحاب ما را پروای نماند باصحاب پیغمبر صلی اللہ علیه واله وسلم وہم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکہ کار ایشان ائمہ معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بہتر است زیراکہ اخبار کشی کہ در قدح ابن عباس آمدہ موید شش بیش طرق ما وطرق عامہ رسیدہ وظاہر وروشن است کہ ابن عباس از امام حسین ع تخلف تمام بکار بردہ وبرین قدر ہم موقوف کہ با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت ودوکان افادہ خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد اللہ انصاری کہ او بدامن اہلبیت متعلق بود چنانچہ گذشت وظاہر اینست کہ اصحاب ما کہ روایت کردہ اند از ابن عباس دربارہ مدیح مرتضوی بود برای رد کردن اقوال اہل سنت والزام ایشان بسبب آنکہ ایشان بجلالت ووثاقت او اعتقاد کلی دارند واو را مقتدا وپیشوا می شمارند چون خلاصہ عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونہ بر صفحہ خاطر باید نوشت اول آنکہ اگرچہ صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میآرد وہمچنین اہل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست کہ ماخذش ابن عباس رض باشد وضعیف نباشد بجہت آنکہ ما را باصحاب رسول خدا صلی اللہ علیه واله ویاران جناب امیر ع کاری نماندہ وحاجتی نیست مگر بائمہ پس چہ حاجت کہ او را بشناسیم ووقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکہ توقف نمائیم چنانچہ در اخبار فساق وقد قال اللہ تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا وآنجا کہ بقرینہ سباق وسیاق مراد از ائمہ اصحاب ایشان اند پس رفتہ را کاری نمانند مگر بمثل زرارہ وشیطان الطاق پس بر رویدہ کہ خوب رفتہ آید سے کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ کند ہمجنس با ہمجنس پرواز دوم آنکہ قلب ابن عباس علی ما فی الاصول چنانچہ در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع بایشان بود ووقت امام حسین ع ہمراہ نیز رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید سوم آنکہ کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکہ دوکان خود را بر خلاف ائمہ بدی برچید تا آنکہ ابن طاہرین وطیبین

مثل امیر المومنین او را بد میگفتند کافی الکافی الثقة المحدثین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از اورد روایات
او در فضائل حضرت امیر الزام سنیانست که مقتدای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش پنجم آنکه ازینجا بظهور رسید که خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیراکه
ماخذش ابن عباس است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال ابیه عنه و اتمام السته در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش ششم آنکه
هرچه کشی در فضائح و ذمایم او آورده موئد است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که بطور نموذج در مجلد اول و این مجلد داشتی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هرکس را از سامعین
و ناظرین کلام جعفر زکی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی چه نیشم است که بندم
بنجاه عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیش لیاقت پابوس
ندارد سرش باستان شان از دور باش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسین ع
برای ابن عباس قادر باشد و درین فوائد اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود و درین کتاب هم جابجا مذکور راست و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمار باز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمه علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در آغاز
این مجلد بحث اتصال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی و غیره برگذشته لیس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر معنی انحراف نیست و اگر ذمایم او را باز نمایم
حضرت عباس ع باظهار اوست و کلینی و در تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبی ع و تخلف از شهید کربلا حرفی از ان ذمایم و مثالب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سر زد بخلاف عبد الله بن عمر رض که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش نه نهاده و دست از محراب عبادت بر نداشت ازینجا مجتهد الزمانی را زیب میدهد بدین داری ابن عباس
و بدنیا داری ابن عمر رض حکم راندن و آیات قرآنی مثل وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ خواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر رض جهاد امام حسین ع را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب فصول در نقض کلام ابن ابو الفضول مرتب شده فوا دیلا دا عجبا که
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصا مجتهد بیهوده سرا بریزد و دمار روزگارش بر انگیزد
او را برین تالیف نالائق محمود و سازد چه گاهی طعن او اکابر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش باولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بودند اگرچه بامامت فائز نگشتند انطباق میابد و قستی اعتراض

بشود و او بجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانہ بعد ذلک ان شاء اللہ تعالی متوجہ میشود و جہل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چنین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکہ از آنہم پا فراتر می نہد فما قال کامل الفرقۃ الکاملیہ
فی تزبۃ اثنا عشریہ فہو وارد فی شانہ و منطبق علی ہذیانہ ؎ مرحبا ای فقیہ و النشور ❊ ای تو مجموعہ کمال
ہنر ❊ با خدا ایت گہی است قال و مقال ❊ با رسولت گہی است بحث و جدال ❊ کلک طغیان تو لگاہ جدال ❊
میزند طعنہ بر پیمبر و آل ❊ نقشہا از کلک تو آزار ❊ روح شان از جدال تو بیزار ❊ شافعی حنبلی دگر حنفی ❊
با ہمہ بحث داری از دغلی ❊ مالکی خالی از جدال تو نیست ❊ خارج از حیطہ مقال تو نیست ❊ ہست چون با ہمہ ملل
کینہ ❊ کس ندانست چیست آئینت ❊ قول تو جملہ حشو و طامات است ❊ نزد تو گرچہ از کرامات است ❊ گر نرنجی بگویم
ای ذیشان ❊ ہست قول تو لعبت صبیان ❊ نی غلط ہست مایہ تلبیس ❊ مقتبس از وساوس ابلیس ❊ مرحبا
مرحبا زہی غرور ❊ گشتۂ از رہ ہدایت دور ❊ گشتی از راہ کر و نخوت و جہل ❊ با ہمہ فضل نائب بوجہل ❊
متصدی شدی معارضہ را ❊ با جناب شہنشہ و سرا ❊ قول او را کہ ہست وحی تمام ❊ میشماری تو از فضول
کلام ❊ بہ یہودیت ای ظلوم و جہول ❊ میکنی نسبت کلام رسول ❊ آنچہ آن مقتبس ز قول نبی است ❊ طعن
بروی نمودن از دغلی است ❊ طعن آن طعن بر رسول خدا است ❊ قدح آن قدح آن شفیع ورا است ❊ قول
او را بحکم انکاری ❊ باز دعوی دین او داری ❊ دین تو طعن سرور دین است ❊ این چہ دین است این چہ
آئین است ❊ رد وحی است رد قول رسول ❊ کی بود قول اہل رد قبول ❊ الحذر الحذر ازین گفتار ❊ وقنا
ربنا عذاب النار ❊ تفصیل بعضی ازین مجمل کہ درین نظم است نمودہ می آید تا بدانی کہ مطاعن مجتہد کہ بزعم
خودش دربارہ اہلیہ اصحاب ؓ رسالہ تاب ترتیب دادہ بود حقیقۃً ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعہ
می کشاید اگرچہ قلوب عوام ایشان می رباید پس باید کہ متوہم نشود کہ حضرت امام حسین ؑ بنی ہاشم را از معاونت
خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیدہ بودند لاجرم عبد اللہ بن عباس ؓ و امثالش بسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن المسولین و من شکوک الملبسین تبیینی کہ باقرء مجلسی در مجلد دہم از بحار خطبہ حضرت
امام حسین ؑ را کہ از کشف الغمہ منقول است آوردہ از منطوق عبارتش صاف صاف پیدا است کہ حضرت امام ؑ
تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل آن مردم کہ داد رفاقت دہند و ہمراہ آنجناب ؑ بدرجہ
شہادت رسند چنانچہ باید بیان معتبر مودند الفاظ مقدس آن خطبہ اینست کہ الحمد للہ و ما شاء اللہ
ولا حول ولا قوۃ الا باللہ و صلی اللہ علی رسولہ و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادۃ علی جید الفتاۃ
وما اولہنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیہ کانی باوصالی تقطعہا عسلان
الفلوات بین النواویس و کربلا فیملأن منی اکراشا جوفا و اجربۃ سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا اللہ
رضانا اہل البیت نصبر علی بلائہ و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول اللہ لحمتہ وہی مجموعۃ لہ
فی حظیرۃ القدس تقر بہم عینہ و ینجز لہم وعدہ من کان فینا باذلا مہجتہ موطنا علی لقاء اللہ نفسہ فلیرحل

معنا فانی را جل مصباح الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد و آنچه بر قلم تقدیر رفته زینهار سر مو تغییر نمی پذیرد بر جور و جفا صبر میکنم و امیدوار مثوبات صابرین ایم و برفاقت حضرت پیغمبر ص در حظیرة القدس قرار بیابیم و موجب چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی و ثواب نامتناهی منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب بشنو که حضرت امام حسین ع بجد و جهد سوی بنی هاشم عموماً و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستاده و از ایشان نصرت طلبیده و حجت را باختتام رسانیده که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هر که لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر ع که کتب الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی و قبله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی و قبله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الآخرة لم تزل والسلام و اگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس و غیره نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بعرض رسانم کلام بتطویل آنجامد و این ربان که همه قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب در همین مجلد از کتب اصول امامیه منقول است و در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده ما را بشنود که بقتال تعلق گرفته یا بیند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد مزوراست بر خدای عز و جل که او را سرنگون در آتش انداز دو اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری نکند و مددگار نشود و بعد دیدن این چند سطر کسی را تو هم خواهد شد که عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذر های شرعی داشتند تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکوره بر اصول رفضه مبتلا نگرداند و بیاد افتراه نرسانند مگر خدای عز و جل تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر و باهر میگردد که حضرت مرتضوی ع ابن عباس ره را آن صحیفه نموده و بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و یابس شامل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال

حیف باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و تخلف‌کنندگان هم جدیده باشند تنبیه کرطرفه اینست که عبدالله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار گریه و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل همراه نرفتند و سعادت دینوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
حدیث نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
هجرت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاد و زبده پیش شاه کرمان نهاد و آنگاه بعنوانیکه خانه روی
بشنفد خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
بیوفایی کردند میترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
آن حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه خود را رسانید
و آمد و آن وقت مهار شتر حضرت را بدست گرفت عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن بمن نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بلکه ازین خبر متاثر شد و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و قطره
آبی از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبدالله بن عباس ازین هم عجیب‌تر و طرفه
است که گامی چند همراه آنجناب برنداشت و تحیات کنان درگذشت خدا شاهد حال است
و کفی بالله شهیدا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جانگزا لوعه قلبی برمی انگیزد بالجمله حال این برادران چنین بود که بر تصریح ائمه قوم
بچشم دیدی و قطعا و یقینا بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سر پرستی ایشان بعد از تنازع
اصلی مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دائره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه ماند است یا قصه بر همنی که مکاید زنان همه دید و از اعتقاد عفت زوجه خود لیکن
زنهار بر نگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید نصوص قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا تحلق این بدانشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگردید پس گوش فرا دار و بشنو لیکن بهمت یکبار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع داد جان نثاری بدهند پس برای ابن الوقت
استیطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمه کبار نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصاً بر اقربا و احباب و اصحاب
که همرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هر چه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرد و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ قِيْلَ لَهُمْ كُفُّوْٓا اَيْدِيَكُمْ وَاَقِيْمُوا
الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند از مردم
قتال را هرگاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَآ
اَخَّرْتَنَآ اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی برما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
تو می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود و باز ایشان لم و لا نسلم بر زبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
والا نظر بر روایات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر نشد که آیت سوره نسا را بسوره ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و تخت ربود بر او صول رفته بکار بردند و انتقام امور خود از کلینی پیدا نمودند
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه از قرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبران ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خویش بروایت امام محمد باقر
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
و روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُفُّوْٓا اَيْدِيَكُمْ وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنجناب

غرض که واشد حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض کرد بر امت که همرکاب او شوند و دار از محبت حسین
پدید آید بدین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرده تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند دیگر
مؤمنین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن در رفاقت امام حسین نمودن
و از شریک میشوند قوله و آنچه نوشته اه اقول این قول نیز بدستور ترهات سابقه تهویلی و ترهیبی
فقط نیست بچند وجه اولاً آنکه ایشان صورت خیالیه است که مجتهد جمل کرده هر جا ترتیب میدهد و مشاهده
رو سیاه میکند یعنی هر کس باو لیلی میبرد و یقین میداند که در بصارة العین آنچه حکم کرده بودم برایشان
ایران هر جا قایم میشود جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید ثانیاً آنکه درین مقام آنچه
برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقةً خود بنده گران دلیل گشته تفصیل این اجمال آنست که این روایت
را فاضل مداینی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و حد التش این پسر و بد تعصب
نموده آنرا آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد
پس بر اهل سنت احتجاج از آن نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغة و غیره
که بعض البتش و زیر علقمی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته بر مجتهد خانی
و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یؤخذ باقراره ثالثاً آنکه
دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت ولیکن مجتهد الزمانی را
دندانه که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد
که تا خلع خلافت امام حسن ع عبدالله بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و باوجود حکم قتل که از یزید صادر
شد او گذر بسر برده و بحرم مکه التجا برده و هجرت کرده و بر فهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
زمان دراز رو داده لفظ بالیقین بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بدرجه ثبوت
میرسد فرعیت امامت والا بر زعم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در ربایید و اگر درین امتداد
زمانه خوابش می بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادةً بلی این کار حضرت صاحب الامر است
که در هر شهر سیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر شغل
غیر از خواب یا فراغت نشد فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا
نیست پس بر وجدان امر که از بحار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
ثابت شود لاجرم بروایت فاضل مداینی را درین مقام کسی عقلاً بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی
اهل الاستبصار و انگشت نمای هر شهر و دیار و بیشتر از شیخ علی درین روزگار اند جهلات او را بجان
و دل می خرند آری آنکه یوسف را فروختند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مفتریان مثل صاحب مروج الذهب این تهمت را بر عبد الله
بن عمر نهاده اند و کم له نظایر فی کتبه والعجب آنچه از روضة الاحباب در احوال حضرت طلحه نقل کرده آنهم
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که در
واجب نمیکنند پس زیاده برین نیست که اهتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که هر چیزیکه
اهتمام در آن رود ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
کنند حرام باشد حضرت موسی علیه السلام بعد از بیهوشی توبه کردند حالانکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از آنکه وکالت آنحضرت هم نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والتجی را زوالی
نیست اما بر طور اهل سنت که بجواز نفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را باثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر وغیره دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر آن بود
که آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند در طلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و دریغا که هنوز مجتهد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ائمه هدی علیهم السلام میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش هم
ضرور نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت جهارا اما تقیه پس چنانچه
امامیه بزعم رفضه از سنیه تقیه میکردند از شیعه هم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان وقد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگوییم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست دهد راست بگو
فتوی میدهی بر کفر او و بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتهدین رفضه باثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
نیز بر زبان نبردند معذلک این روایت اولی نیست از آنکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در زعم شیعه طلحه و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مهاجرین حضار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمه اطهر بدلیل اطول احادیث اعز از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان باین معنی تصریح کرده اند
کمان تواند کرد که سنی این واقعه را نویسد و بر حضرت طلحه چنین بادگی آغاز دلوید و بشارت مرا
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد نعوذ بالله من ذلک علاوه از روایتش معنی
استحبابات واضح است که مزید رحمت مقتضی اینست که قبل از آن وجود رحمت بود فثبت المقصود و نیز
نیست که خلاف عهد حرام است و در ادنی امور **قوله** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در هزار
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد همان بیان که درینجا دانستی

عجب نماند الخ اقول عجب است دلیلی برین دعوی می نگارد که انحدیث چگونه دلالت دارد بر وجود
صاحب الامر شیعه که فرزند ارجمند بی خاتوان نرجس بودند وصیغه نکاح جناب والد ماجد شان
با خاتون مذکور در حال شرک و نصرانیت اجرا نمود بروی اولین و آخرین انبیاء و مرسلین از حضرت
امیر المومنین در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک ما فات
آن نمودند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافة
کما ینبغی چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در آنجا آگاه کند که چگونه رنگها می گردان
و او را شکنجه او را کشیده ام و بخیای طائفه مورد لوم را سراسر پیچیده ام که تو گوئی ع عمر پنجه بر پیچ
از مطالعه وی شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگوئیم لتفریع مجتهد الزمانی یعنی
تنبیه
پس چرا ابن عمر الخ وقتی صورت گیرد که او اتفاق بر آن کرده باشد که در انحدیث موت کفر مراد است
نه موت جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبدالله بن عمر یا عبدالله بن مطیع بحث را بهتا در کند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بجهت نقض بیعت
برآمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین پیرگوی مخاطب دست از تکث باز میداشت
و او را واقعه زیان در اخبار بسط کرده بپیش یزید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمر رض
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون تر سینهار این مبحث را طول داد
زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مرزین در رسایل خود گفته تخصیص بر کفر
تابعین نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب
تا خود را ازان مهلکه بعید اندازد و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقض بیعت یزید و تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بآن فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و حلی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که یزید
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق رض بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه اهل ... فتعین تشیعه و هو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین ع از راه
ملک و سلطنت بود و لیس و مامون مقلد او گشت و در حد او از دور گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است **بالجمله درین روایت** و حدیث
لفظ ما ت میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو در ان جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیاید الغرض
حمل کردن انحدیث برین معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ایا عبدالله بن عمر رض این

بزرگان را که طعمهٔ تیغ بید ریغ بنی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب
نیمروز روشن است کما عرفت نموذجه مشار الیه آنفا و اگر در سیر و تواریخ نظر کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
مذکور را از گزاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مزید ولا که از لوازم ایمان و اگر معتقد کفر شان بودی
گفتنی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابو بصیر لیثی را که کور مادرزاد و بدتر از
اهل کفر و الحاد بود نظر نمی آید مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و پر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در همه چیز یکی نمی باشد بلکه وجهی
جامع باید میانه هر دو که در ان شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملای
مجلسی در بحار تصریح میکند جائیکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس بعض
افادات گفته و نگارش های بلاغت لبته که حرفی از ان اینست اما قوله لم یحکم بکفر المنجم الخ فرد علیه ان الظاهر
من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی
مختصراً اما آنکه در حدیث مات میتة لفظ میتة بالکسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حواشی شرح عقاید نسفی
و اگر پا فراتر نهی در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و مغلطه مجتهد که مؤثر
از الفاظ حدیث چیزی نیست باید گردید و بر این مقدار چگونه اقتصار ورزم که ملا خلیل قزوینی در شافی
شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفتم الفاظ او اینست المیتة بکسر المیم
مصدر نوعی من باب نصر میتة جاهلیة ترکیب اضافی او توصیفی انتهی مقام الحاجة اینقدر هست که جمعا
بین الاول و الاخیر انتقام از تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد و کما لا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال
اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی که در قول مجتهد غور و تامل بکار برده و بیند که جواب اول را در بارهٔ
حدیث معرفت لنا هر هم رد نتوانست کردن و نه برهانی قائم میکرد و اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی
او باقصی الغایت رسید که قفل سکوت بر لب زد و نتوانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانه افشاندن
چنانچه در مقامات یافته نگارش کاری برای فریب شان لیته معشر اک کیست عاقلی که قول او را تقلید
پیشتر در مقام عاده نماید و گوید عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتهد مذکور معتاد بذکر
حکایات و دعاوی بی بنیه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار نماید
و این طرز غریب رسید که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده
طرفه اینست که چنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد و می بازد وی خود در
آنجا که در هیچجا باقامت دلیل بر جهالت و اجنبیت عجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی
گردانیدن در چگونه تجویز توان کرد که این امر لا معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه بر آورده اند
و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بمرتبه قصوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

الغرض چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
خاصه و عامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الرماح نیز بعضی این امور
پیدا میشود مگر شب کوری و جهل مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال ترتب وعید الخ **اقول** هرگاه
امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
کفار نگاهداشتن و فتوی بر مذهب حق دادن بیمعطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی درباب
حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در
مقاله سادسه پی برده حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد
که امور ضروریه امامت همه از وی مسلوب گردد و غلط گفتم از هزار سال نشانی واثری نزد عقلا ازو یافته
نشود چه گمان توانی کرد اگرچه مریدان او پیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
و خود را مورد فاغروا داء و خلوا نارا گردانند لاجرم نزد عقلا وجود و عدمش برابر خواهد بود و قبل ازین
در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاست
مدن و جهاد کفار و تنبیه و تادیب اشرار از من است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعلیت امامت
و خلافت حقیقه نمی ماند او را بالقاب تا منزا قدهای رفضه معتبر توانند کرد کما اشرنا چه جای عدم ظهور
که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان دکاکین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
منکر اند و هنوز خواص شیعه در تجسس او باشند و ره بجای نبرند و انهمه طالبین و مسترشدین بالاخر خاک
بیابان بر سرها بیزند و خس و خاشاک حرمان بر روی خودها بریزند و مدعیان ملاقاتش که بیش
از بیش از واردین و صادرین قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی ملعون می شوند حالانکه بنقل
علما بجای خود قرار یافته و بتو تایید حکما هم بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است
تلکیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد و مخفی نماند که سخن در وجود من حیث الامامت است
یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید و دیگر جا
بسبب سلب حافظه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب و قوله ان هذا التحیی
عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه و آله التحیه والسلام و ازینجا عیان باشد که مراد
از وجود وجود امام مقارن ظهور است یا لحاظ وصف مذکور و از تجاهلهای خرافات مجتهد بافته
رد آنکه شق اول را با انهمه امور ظاهره عین مطلوب میداند و خیال میکند که چون برانگیختن او برای
ذاتیات و لوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود القای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زید را
قاضی بلده گردانند و گویند که جای اقامت یکن که کسی نتواند رسید و نتواند دید سبحان الله طبیعت
در میان قعر دریا تخته بندم کرده ٭ باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ٭ و بمرین تقدیر جمیع

لا بیندیش در از فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود آ
علیه نهاده اند و هنوز بی خبر ند که عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر زده
برای ملامت حضرت جهان آفرین بر خاست بد نامی فتح علیشاه از قوم قاجار که نام پدر قبیله مذکور از
شیطان مشهور تر است لطور تمثیل و ابهام است که ؎ گفتمش سلسله زلف بتان وانی چیست ✿ گفت
افسانه که از شب یلدا میکرد ✿ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست و در مقام
تیز شد بیر قلم در لوستنی بود بهزار کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زلونی مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر المناب در گذشتم دریغا که طالبین
و مشتاقین انیمه مساعی مبذول دارند و بشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آمد که
مرقاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بود ؎ یار در
خانه و ما گرد جهان میگردیم ✿ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ✿ اگر به لیتان سرای این پادشاه
جهت ره می نهادندی با غنیمتی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
در مکه معظمه همقرین معجزات و کرامات مراودت بصاحب کوشکی می نمود اکنون شب و روز بحکم ضرورت
نزد ازواج قادسات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر و حضرت امام صادق
یا راوی را تردد می بود که در قبر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس روامی نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خور سند است و از
بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی و سروش لاریبی ببیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ✿ که با ما نرگس
او سر گران کرد ✿ سر گرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است کو از نظر مردم غائب باشد انچه این پادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیان
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مرز و بوم
را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند و بلده لکهنو را که مجمع اهل التشیع و موضع مخصوص رئیس المومنین
جا لسی است خصوصا برای کارگاه اجتهاد خصوصا لیتان سرای پادشاهی که بانواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بصنوف عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافوریها منور
شده و در لطافت و صفا و نضارت و بها از اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ در گذشته
رونق افزا انجمن نشاط و سرور اند و گلشن انبساط نشوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاشکی من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری بعد چندی زن با مردی تمتعی خوشروی در ساخت و از لقای فرحت انتمای او در

ظلمت کلیه افزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمهٔ حیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد وصیحه برزد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود باستانی درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعبادت قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمرهٔ قادسات رو برگردانید وگره بر ابرو زد هرچند پادشاه جی پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد وگفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هرچه هست بفرما تا من در اصلاح وتدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند ومرا طلاق دادند وفرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر واز این مکان مقدس برو واگر مهر تو نده‌ها دبر کند سلطنت اورا برهم زنم پادشاه اورا بزودی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم ودنانیر از حریفان خودکام دل می یافت وتدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است وبی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور نپیوسته ودرین امور وتقریب عقیقه هزاران درهم ودینار واجناس ولباس فاخره برای و
قرار یافته وقصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است درجای دیگر
شرح آن میکنم انشاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه وارکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی القصه بر حال آن گروه از فرقه اثناعشریه که بر تلاشش امام غائب منتظر سر بیابان
وکوه نهادند ودرین باب ستوه شدند ومطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هریکی گشت ~ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه وبیابان تو داده ٔ ما را * زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم وبلیغ در هر زبان ودعوی فرستادگی وان
طرف نیابت امام غایب نمود ومدتی باظهار کرشمهای جدید واخذ وجر مشغول شد اینهمه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن باید شنید در یک حسرت وحرمان بر مفارق شان
باید بخت ولنعم ما قیل ~ آفتاب اندرون خانه وما * در بدر میرویم ذره مثال * که اگر غیبت را غیر
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب ائمه هدی است وایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اشقیا
وابن المواعید من الرجعه وابن الوفالیس یهودیت مجتهدین ومقلدین از کوه هند یعنی لکهنو تا بایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین ورتبهٔ امامت عموماً وخصوصاً از دست رفته زیرا که در حسام
ومنهج السداد وهم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین ودنیا محصور شد
بر امام را ضرور است نه هر نبی را دار لوازم امامت است نه نبوت واگر در تخصیص این امور ضرورت
را منکر شوند ومثل صوفیه خویش تقریرات کنند وبکشف ومراقبه مایل کردند حشر ایشان همراه نیز علم

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابى قحافة بترك الكتاب فان وراثة سليمان لداود ع

لفانى وراثة التركة بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وعاء زكريا ع وهكذا اولوية الارحام

وهكذا اية الميراث فان العموم ليس من باب التخصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على

معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنکه اگر ظاهر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی و اعتراض بر صدیق بترک

کردن قرآن مجید تمام نمیشود و صحیح نمیگردد زیرا که احتمال وراثه علم باقی است عموم چیزی دیگر است و نص السنت که احتمال دیگری را بر نتابد و زیر دلیل یازدهم که حدیث امام نقی است رضی الله عنه میگوید آنچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است در حجیت ظاهر قرآن مجید زیرا که ولایت که از انما ولیکم الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی القران معلوم توان کرد که مراد خلافت است چنانچه در کتب مسطور است آنکه شنیدی باعتراف مجتهد هست که نصوص نیست بلکه از ظواهر آیات و احادیث است پس این همه سبب کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدایح مهاجرین و انصار و میراث فردوس یافتن و متبوع گشتن ایشان برای تابعین اخیار و تبع تابعین الی یوم القرار باقرار طبرسی در مجمع و غیره و اعتراف دیگران در دیگر اسفار هر گاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نص نیست ظاهر هم نتواند بود مگر بضم مخترعات خیالیه طائفه رفاض که آب ندیده موزه بر کشند و داد پای کولی فرسخ زنی دهند تفصیل این امور جا بجا در کتاب خواهی دانست انشاء الله تعالی ولیکن آنچه درینجا مناسب می بینیم سخنی چند میگوییم تا سینه ناملی همه رفضه از ملاحظه آن زیاده تر بدرد آید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همیشه نصب امیر المومنین را با وصف ورود تذکرات و تاکیدات غیر متناهی از جناب اقدس الهی تا از صد بار هم گذشت خصوصاً در معراجها و تسویف می انداخت و باظهار رفضه لمکان صحت تحریف القرآن من عناد الاسلام قدرت بران نمی یافت بسبب شدت خوف و تقیه و معلوم است که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلیه ضم کند نتیجه آن البته چنان سر زند که هیچ مسلمانی بلا ضرورت بر زبان نتواند آوردن زیرا که از ان صریح مژده فتح و ظفر بگوش خوارج و نواصب میرسد بلکه از لتخورش قلب اهل اسلام می لرزد و در روزهای غدیر بعد از نزول یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ چنین اعذار مرتب فرمود که قطع نظر از مثالب مرتضوی که اگر او را نصب کنم همه مرتد شوند و سعی بیست و سه ساله رایگان رود مزید حیرت و افسوس بلید آید که همه بحیثیت انفرادی و هیئت مجموعی کذب محض بود که ای برادرم جبرئیل این لشکر که پنجاه هزار کس رسیده لشکر شیخین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهائی نصب کنم بگذار تا بمدینه رسم و این مهم را سرانجام دهم حالانکه در مدینه طیبه بجز از متخلفین یعنی منافقین و نساء و اطفال و مسلمین کسی نبود که ایشان پیچ کنند و دست مبارک بگیرد با اینهمه معذرتهای غیر واقعیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و لقل و تسولیت را انبیا دنیا و اگر قبل آن فقد از صافی بپردازم و سخن چند دیگری بایدگفت
اما سخن تکیه بحضرت علی رؤس الاشهاد همین بود که بل بلغت و صار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه مقصودی رسانیدم یا نه و انها رب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی ازین تمهید بر آمدی و دقیقه
دران فرو نگذاشتی محمدین و متکلمین رفضه افترای دیگر را که سیه تلکی ایشان را باسحات همین رسانید لعل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده و فرمودای جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
ازین رسالت که امی مستعفی شوالی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول بعدم و تیما الوسماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث عنوا قصرا دبدموا مصر انهم خربوه ایضا وجاؤا بهتان عظیم یستحیل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم واشرفهم ولقد صرح الخائن الکاذب فی صامه مطلقا
وانکر صدوره روایته فی باب استعفا دبنی من الانبیا کما ستراه ان شاء الله تعالی بحکایته ما رایی کما یامن
اتصانیف العلماء ولعلهم سالوا درجه الامامه لما راوها افضل من النبوه والرسالة عندهم ولا الاستقبار فاعتبروا
یا معشر العقلاء وهذا الذی ذکرنا من قصه الغدیر قطره من البحار و با اینهمه اگر تشنگی و ریپتی داری بکتب
معالم الملکوت یعنی شیخ حارثی نیابی باری بتفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدماست
رجوع بکن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظاً و معنی بر دو درامر غدیر مذکور خواهی یافت
و استعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بانیان و مروجان این مذهب در بهر لباس مشهور
ساختند والله عزیز ذو انتقام و استعفای شریف بهر دو جهت بر صافی چه موقوف که کتب تو عیل
یعنی لقبر مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و حیاة القلوب ولا و غیره را استعفای لفظی و معنوی وافی و شافی
است اینست نمونه از آیات قرانی و شیخ حلی توام برادر بزرگ این هفته غالباً قریب صد آیت
را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش کوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین الشان
توانی دانست که چند صد آیت را بهمین مخترعات و ضم موضوعات و مفتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه یا ندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب وصی مطلق را
در غدیر بر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا امامکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
در گردش خوار قاه قاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان و در تسلسل دانهم ازلاً تا شام
سجده یکه اگر روئیین تن بودی دعائم بدلش در هم شکستی مطابق آیت سوره الفتح علیهم دائرة السوء بمیخواند
و نقاشان چنین صورت دائره مسطوره را بر دفترهای قلوب میکشند و تصویر گردش مذکور که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول ربانی
پس حدیثی را نیز ثقاتی نتوانستند داد مگر بملحوظ کردن سرور محمد چرا نباشد که خمیر کالبد عنصری الشان

عی الصادق علیہما که شنیدی

بالمنیت نواصب آمیخته کما فی علل والشرائع لعبد وق الکواذب وکذوب الصوادق ایشہا که شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات واحادیث را ائمه بحطام رفضه لفصوص وانستند اما رعایت این ظواهر پس
کیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان توانند کرد که عمر اہل بیان بپایان رسد ولقدادآن بختم نه انجامد
درینجا هم نموذجی می آرم که در آیت استخلاف یعنی وعد الله الذین امنوا منکم الآیة از ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر مسند خلافت نشستند از جمله حاضرین باشند والیشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا که تمکین دین تشیع که مرضی الٰہی نزد ایشان بود وهمچنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب آنکه آنجناب تقیه بالله اظهار کفر وارتداد می نمود واگاه تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس آیت را برای امام مهدی که هنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند وبرای اثبات این معنی
استدلال بدان نمودند ولاریب که رعایت قاعده مذکور پایمال شد کما اشرنا وقس علی هذا مثل آیت انما
ولیکم الله ورسوله گویند که چون حصر از انما به ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند وعیانست که ظاهر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاهر در میان آمد البته امامت یازده امام رفت وگذشت ودرینمقام
آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه اراده کردند ونتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی وحقه بازی
مشغول گشتند ویازده انگشتری طلا که هیچ غالباً آتشی در آن اثر نکرده وکتاب مختوم بدان مذهب بوده
برداختند ودر اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب العجیب از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی مفتری راوی آنست که آنچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دراهم
ودنیار بود نه پرداخت وبنده میگویم که هر کسی هیچگونه پردازد وباقد که بقول مجتهد قانی پیر دهقانی کار رهر
جولاهه وندّاف نیست یعنی بمثل خود اشاره میکند واهل عقل وفراست نیکو میدانند که ادای نماز بخشوع
وخضوع بهتر است وایهنا در عین فرود آوردن حله وجدا کردن انگشتری در دلش بکف دست سایل
چنانچه تیر حکمی بر نشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجسته در چشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداخته ٭ وبر گروه انصاف شده پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی جا بجا صواۃً ومعنیً تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید خصوصاً در مهمات عقاید سیما در امامت ائمه خصوصاً
امامیتکه اصل همه ولایتها وصایتها باشد وزعامت دیگران متبنی بران بود اما احادیث لیس
آنرا به همین طور قیاس لیکن فرق اینست که قران مجید را از نیهار السبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در تبلیغ روز جمعه
بوداع بار بار هل بلغت رو برو می صد وپنجاه هزار صحابی فرمایند وانما اللهم نعم عرض نمایند که کمال
تبلیغ هر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزه رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات آحاد را که بوی تحریف ازان بدماغ جمهور رفضه می آید بر منسوخ التلاوت که باجماع
فریقین و حکم قطعی ننسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل آفتاب
نصف النهار هویدا میشود و نیز اکمال دین و اتمام نعمت فرود آرد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
و یقیناً باقی نمی ماند مثل و انا له لحافظون بخلاف احادیث که خود و آیت کریمه لا یاتیه الباطل الی غیر ذلک قدما
و متاخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد و علاجش اینست که بر قران مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و مردود
را مطروح گردانید و ازینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه و محمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات و الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل فالعمل به لازم و لا عذر لکم فی ترکه و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا انه مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی و بای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم و اختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهل بیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتمآب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع یا جمله اصحاب ملازمین صحبت بحکم اینحدیث و ضرور
است عرض آن بر قران حمید بحکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قران مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زر بدست آید و محک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند و بجایش
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس ویل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و انیکه شنیدی
سخنی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین اکثر تصنیف

ثقة الاسلام و صدوق الخ از بیان گذشت که قلوب شیعه نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
تر صحیح‌تری بیاد آور حدیث امام تقی را که در اساس الاصول در بحث مذکور می نویسد انچه بر آن دلالت
دارد که آنجناب قائل بتفضیل صدیق بوده اند و مقام تقیه نبوده زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که آیا من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابو جعفر را دامون فرمود که من منکر فضیلت ابوبکر نیستم حضرت
صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و این حدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس خدا
تجویز نکند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام در مقام اقرار بفضیلت
صدیق داشته باشد پس البته نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه واله
وسلم است و اگر از ابطال فضیلتی و حدیثی ابطال فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کسی فاضل و حکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لا جرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنان مطبق مجتهد الزمانی ببین که جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ائمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد نتوانند شد و اگر چنین هزرها تجویز کنیم لقائل
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لقد حبطت اعمالکم از آیات بینات هم یاد
ندارد آری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیت اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفتی الف با
تا ندانی * ولیکن چون رفضه جناب لا انتجاب را مظهر کفر نویسند و فضائل را تا الوهیت رسانند اگر بعکس نیز
قائل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم و در خصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس حرفی چند از ان مضمرات نیز بشنو و باسچار مائل شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و دخول او
در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر تمامیت
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه متناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان گذاشت
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در ردت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکلتر اینست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام رافضه مثل ابو جعفر
طوسی از امام صادق آورده اند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت نموده اند که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپردند و دین را تغییر نساختند پس اکنون بنده سه حرف واضح

که شکی نیست که خاتمهٔ حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب اباالکلبین فرموده‌اند که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا ع عالم ما کان و یکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون که کما فی العیون چگونه حمید النسبتین قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب کهف که بلکوک میرسیدند و گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب کسا که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سکینه که باشد که عهود را دیده و دانسته شکستند و وثیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دریده گردیدند و اطفال
مرجوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی از منفعتهای مزارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه ها نگفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا متکفل
است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خائنین دانست پس تغییر و تبدیل
بمرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همگی سر اصول مدعین مزید ولادین غرورش دنیا خریدار و ملا و معینا که اثری
و نشانی از دین رفعنه باقی نماند سر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه آل عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بهایهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه رسیده
و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه بااینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است که باب یا فصل کتب فقهیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب و غیره مخفی نیست و بااینهمه شیوخ حشیها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خود شان لفظ چه دیلم لبوده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
وقاحت هم برین زیاده گویا ان ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عیاذاً بالله و در مخصوص خواسته بودم
که رساله برا سها نویسم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدنی کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریاضات که از سبع سنائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی بوده اند فالمستغاث الی الله تعالی فی هذا الدنیا والعقبی ولعذاب الآخرة اشد وابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از آنکه که گاهی در اعجاز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی التقیه والتقیه کسی که مظهر کفر
باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من سبق عصم آمدم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول و دوم
گفته اند بالوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت ولزوم معیت شریف الی غیر ذلک لفظ اهل
مردی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نیز باآنکه از ائمه تسعه و ابوذر و سلمان یعنی بر دین نبوی باشند
و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار کنشوند و برای ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رو بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه آغازش روایت
ابو الاسود دئلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از افادات
بطور وصیت فرمود و در اثنای آن بتاکید تمام که تو از اهلبیت منی هستی تا سر همه فرمودند و ذکری زمان حدیث را
معین کرد که دران وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده مام آنست و ارشاد نبوی در آغاز ملازمت بود در ملت
مزید صحبت و لزوم از سیمای حدیث نیز ظاهر و انچه از وی بر اصول رفضه صدور یافته از روت و نفاق و مخالفت
اهلبیت و انچه بدان متعلق دارد تو بر ناظرین منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چرا سر که بر روی مالیدا اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تغیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینند بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
نگیرند چه بدی کرده باشند مراد جمله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر شریف
که داد رونق دین محمدی دادند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع بطریق اولی اینهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه و لیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغیر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اغماض فرمایند بر یکی مصداق کالذی یغشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قومی فانهم عن الصراط
ناکبون و من ایره الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند و در شرح آن باید
رفتن و دست سخن را دراز کردن که پیر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
اختلافی نبود و مجتهد ناشسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله و قوته که ائمه مثل انبیای بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و راستی
فتوی میدادند و احیاناً بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه

عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون و لکن یفتون الشیعة بمر الحق و ربما افتوهم بالتقیة فما یختلف

من قولهم فهو للتقیة و التقیة رحمة للشیعة پس ائمه بر ملت مرتضوی بودند و هی اظهار الکفر و ابطان الایمان
و اگر ماثور نمی بود تا هم عقل مثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شناوری آموختن دیگر
چه گوئیم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است و العاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحجت ظواهر سخن پیر دهقانی میرود چه مانعی
که دران از روی ابعد و زمی آید کما لا یخفی علی من رای اساسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللاً
و مبرهناً که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهای بی طلع و
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده برین نیست که عمل بر هر قول شان عموماً چنانچه از

لفظای اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه اینجا
بحث ابتدائی و انتهائی اینهم واضح شد که مزین بیچاره نا واقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دفاتر را مثل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا بماهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدن
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و خصوص هم تفهیمه
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت ائمه هدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بد الیسان روشن باشد که رابعة النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست واین شرف شمارا حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوبن نفرماید افسرده خاطر نشوید ولیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه است بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کار جهاد و تعلق فارغ شدند و بجای
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه کو خویشتن گم است که را رهبری کند * و اگر خرافات رفضه زیر این
ایت کریمه نشان دهیم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
راهی و خود بینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت حجت
بالغه الهی است که هر چند رفضه صحیح و تا بیرا لشنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند ولیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سارت مصیر اد رشان النست میروند حکایت آورده اند
که منگی از گروه بدار بر پیش مریدین خویش زوری را بر بسته گشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و یمن پور حمقا کتب خود را باین مضامین
پر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را پیرارانکه خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اہلبیت کردند اکنون رفضہ نقیض آن قرار دادند کہ دوست میداشتند او را دشمن مینپداشتند
ایشان را و پیر دہقانی در محبت ظاہر قران مجید و حدیث شریف چہ قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
کہ ظاہر آیت کریمہ اینست کہ ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچہ اہل حق بیان نمودند
پس برای استاد کلینی کہ در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیہم السلام باید کرد کہ
اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت و برای پیر دہقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری بتبدیل حرفی
یاد باید کرد ع کہ ہر کہ نیر کند حملہ و قلبش نہ ہر یاری علاوہ راہ اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
کہ تفسیر ایمان بذات والا صفات جناب مرتضوی اولی است کہ از آغاز تا انجام ایمان شان نمود مگر
قلبی یا بذات مقدسہ دیگران کہ ہم اقرار لسانی داشتند و ہم تصدیق جنانی کما مر من النصوص الجعفریۃ
نقلا عن الکافی وغیرہ بالجملہ بعد ازین بیان کہ مبرہن از کتب رفضہ والنتی کہ بر ہر تقدیر حقیقت و مجاز
ہر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمہ مراد اند و سلمان و ابوذر بجہت صحت و اختصاص
پس انصاف از تو میخواہم کہ خداوند عالم را حاضر و ناظر دانستہ بگو کہ علمای رفضہ خصوصاً شوشتری مقری
رطل لوق آنچہ در کتب خویش داد نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند کہ ع صحابہ گرچہ جملہ کالنجوم
اند ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند بکجا باز میگردد و از ینجا از بزرگان شنیدہ باشی کہ ان الرفض
یستلزم النصب والخروج نعوذ باللہ من ہذیانا تہم و خرافاتہم القصہ ہرگاہ این نواصب معاندین ناصبیت
را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند کہ در غضب مرتضوی تعلل حیف مود بلکہ مفاسد آنرا تکمیل شد و تدمل
مینمودند و بالآخر نوبت استخفار بہ نمیدن لادعوی رسید پس چگونہ این گروہ اعتساف پژوہ
خود را از ناصبیت پاک سازند بلکہ اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب مجاز میگشتند و این ناصبیتہا بحقیقت
می انجامد زیرا کہ سنیان چون خلفای ثلثہ را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت کہ موجب حرمت است و ہمچنین روایت استعفا کردن و
فار تخطی نوپسانیدن و آنرا در کتب دینی بطمطراق مثل اخور و جال درج کردن و چون در کتاب الہی
کہ سراسر اعجاز و مخدوم اہل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم کہ آخر کلام بشر است اگرچہ تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشند نزد اہل انصاف
چگونہ دریغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم کہ ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت
قران مجید ترجیح میدہند و بر جلوہ طاوسی در نظر الف از آغاز تا امروز میں مازند غلط گفتم زیرا کہ
بعد از ان است کہ محاورات یقیناً و قطعاً صحیح باشد حالانکہ در قران مجید چنین نیست چہ در اعتقاد
ایشان مانند تفسیر اہلبیت لفوص در یمنی بر مرعوم جہاندہ این بداندیشان مرصوص کہ در قران
اکثیر واقع است چنانچہ از آیت کریمہ کہ دران مستخف باللیل و سارب بالنہار وارد است سمت ظہور

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط معانی باشد کما لایخفی ولعبد اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیبت در رساله النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید الثقلین ع تخلف نموده پس لعنت بر وی باد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ائمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ مانند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس اینمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دل
در دیده و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم و حسام عرضه کلام وارد و جا بیجا ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الٰهیات جائیکه سخن از وجوب معرفت الٰهی عقلاً و نقلاً رفته لفظ رسول را در آیت کریمه وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکند حالانکه مدعی اجتهاد بارها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
و نمی فهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و دلداری مروت و خیره سری
دلبری عقوت مداح پدر خود چنانچه مفصلا بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا سر موی در
دست ندارد و این خرافات پیش علما می آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل حامل خواه باجتهاد
باشد صواباً یا خطاً یا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهر حال بدان ماند که ملحدی آیت کریمه
حرمت علیکم المیتة را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواهد سخن
لطیف گوید و از فضول احتراز ورزد باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم و از راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود بسلامت بردن و از ینجاست که در رساله صبارة العین باثبات شهادة الحسین ع
لفظ سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت و آنچه از دلائل عقلیه
مستندة الی النقلیه عیان شود کما قال المرین بلسانه لا بجنانه نمی رسانید دل بر آن باید نهاد و با آنهمه
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر چشم بکشاید و از انهماک عقلهای بیرایه خود را با علمای شیعه
در باب اصلیت امامت متدل خواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کنند علمای بیرعلمای سنیان
را متحد خواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت متدل شده باشند با حدیث یا با امری دیگر که فرض کرده شود و بر
ظاهر است که اگر استدلال میکردند بر اچنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکن جا بجا
در قران مجید مذکور میشود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و چگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز مبعث شریف تا آخران که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره حرین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در آورد و لفظ را
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند یا صدیق و فاروق
و ذی النورین و مرتضی را پس اهلسنت آنچه در بارت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و بمخالفت ملت اسلام برخاستند و خویشتن را بتقلید مثل خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلل اهل الاحداث والفضول و مقصود من از تقریرات سابعه در حدیث معرفه هدایت
گمراهان است تا ابتاع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از دست
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود چه
در قران مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
آنچه مضمونش اینست که مبالغة چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی نیز جا بجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضا در کتاب مجید در حق بخیل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
گفته فسمی الله البخیل کافرا و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشایخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی و ایضا جا بجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل نموده
و احادیث ائمه را در محل مبالغه می نشانند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو و سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از انست و دو و سه غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشتند آنچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و از انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار داده‌اند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاودم است و مائل به نشیب قرار آنجا چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لا یخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد و لا تحصی و اینکه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین باید که حضرات امامیه یک مثل اثر بول آنرا قرار گرداینده‌اند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میبرد و شیخ به دوم فتوی میدهد و اول را بدالنسان تاویل میکند که اگر ستیان بوسیم اروی
تعبیر کنند رفضه موجب تحیز و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دو را یکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور شد فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که درباره خمر نص کتاب بلفظ رجس که درباره خنزیر است قرار داده و خمر عین نجاست شده فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصرین
را درباره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر نمیداند بلکه نجس معفو میگوید و چون امر استطرادی است
بتکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح بر می‌آید
از کتابش و هم دیگران تصریح کرده‌اند باید دید که طاهری نوشته نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن ننمودی کما لا یخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که تقریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بجز ولا تتجزی تعبیرش کنند
میسر خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جایز میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش رسیده باشد انتهی محصلا الغرض ما صحیح معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مابه النزاع که برای اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را انتهایی نیست بعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متحال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و در جه
تکلم تو درا نزد طلبه بر باد دادند چون سیاقت جواب تا اینجا رسید صدر کلام که سابقا دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز نیست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعادهٔ معدوم محالست
مگر نطاق همت بمحض فضل ایزدی بر بسته‌ام که بزرگان در محامد شرافتش بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از دست
تو ممکن شود چه و نزد عقل رسا فلک فرسا هویدا علیه الکون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه لصیانة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان تعلیم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر قرعیت امامت دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که بموجب از احادیث ائمه را امید وارئیم که بیان فرمائی گرچه استیعابش دشوار باشد پس بدانکه درین مقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع النست و نامش و تمامش در تحفه اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته نقل میشود و استیعابش درینجا مصلحت نیست اینجا هم المراد بمحبته من یحب و بغض من یبغض جنبه حقیقته و مقامه و بغضها کما تصوره فی نفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذلک ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه و ان کان المحبوب من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه و ان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة و فیه عنه اذا اردت ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر و الله یحبک و اذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته فلیس فیک خیر و الله یبغضک و المرء مع من احبه و فیه عن الصادق ع قال ان الرجل لیحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة و ان الرجل لیبغضکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار و لا یخفی ان الحب و البغض من جهة الطاعة و المعصیة یرجع الی محبة المقام و الحقیقة و بغضها دون التشخص الجزئی و لا سیما اذا لم یر المحب و المبغض محبوبه و مبغوضه و انما سمع صفاته و اخلاقه و من هنا نحکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر خفاء امام الحق المحبین لائمتنا و ان لم یعرفوا قدرهم و اما منهم کما یدل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع و اما الثلثة ابوذر و المقداد و سلمان فثبتوا علی دین محمد ص و ملة ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة غیرک و غیر شیعتک قال فان الحق و الله کما اقول و ما هلکت من الامة الا الناصبین المکابرین الجاحدین المعاندین فاما من تمسک بالتوحید و الاقرار بمحمد ص و لم یخرج من الملة و لم یظاهر علینا الظلمة و لم یشک فی الخلافة و لم یعرف اهلها و ولاتها و لم یکن لنا ولایة و لم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم مستضعف له الرحمة من ربه و یخوف علیه ذنوبه و فی الکافی باسناده الصحیح عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی و صام و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب فقال ان الله یدخل هؤلاء الجنة برحمته و فی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن لقد اجمعت علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم و نجاه من النار و دخل الجنة و من وفقه الله و من علیه و احتج علیه بان نور قلبه بمعرفة ولاة الامر من ائمتهم و معدن العلم این هو فهو عند الله سعید و لله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مؤمن یعرف حقنا و مسلم لنا فیهم ما ثم بنا فذلک ناج محب لله ولی و من ناصب لنا العداوة یتبرأ منا و یلعننا یستحل دماءنا و یجحد حقنا و یدین الله بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق و انما کفر و اشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله بغیر علم و رجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا و لا یاتم بنا و لا یعادینا و لا یعرف حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له و یدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف و قال رجل للصادق ع نتبرأ من قوم لا یقولون بما نقول فقال یتولونا و لا یقولون ما تقولون قال نعم قال و هو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال و هو ذا عندنا ما لیس عندنا اعراه ظر ضا ثم قال فتولوهم و لا تتبرؤا منهم ان من المسلمین من له سهم و منهم له من له سهمان و منهم من له

اسم الحديث بطوله رواه في الكافي وقد مر بأن معناه في كلمة مراتب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله
عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ولا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى
يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا وقد اوضح بحمد الله
فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه محياه ومماته وليس له الخوض فيها لا المعرفة ولا التعمق فيها لا هدية
بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجية نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسي في بعض رسائله اعلم ايدك الله الاخ العزيز
ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه
في صفات الله واليوم الآخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك مما يشتمل عليه القران من غير مزيد وبرهان اما في الآخرة
فالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في صفات الله فانه حي قادر عالم مريد ليس كمثله شيء وهو السميع البصير
ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما حادث او قديم بل لا يخطر بباله ومات
مات مومنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التي حررها المتكلمون بل مهما خطر في قلبه تصديق الحق بمجرد الايمان من غير دليل
وبرهان فهو مومن ولم يكلف رسول الله ص العرب باكثر ذلك **وايضا** هرگاه بکتاب نهج البلاغه رجوع کنی خواهی یافت
که خلافت وامامت بر مشوره اهل حل وعقد قرار یافته یعنی ماده مجتمعه در ذات شخصی از شروط آن بعد از بیعت بفعلیت
می گراید ومنکشف میشود وبدیهی است که اهل حل وعقد در امر مذکور مهاجرین وانصار بودند کما هو مصرح فیه واین ام
مؤید مذهب تسنن است ودلالت بر فرعیت امامت دارد ورنه در اصول عقائد کسی را چه دخل تواند شد کما فی اعتقاد
المبداء والمعاد والملائکة والنبیین والکتاب بلا خدشة اتفاقا النبی واز حدیث مرتضوی کرم الله وجهه انهم عیانا نیز ثبوت
رسید که اختیار کردن این اصحاب یکی را از میان خویش ونشانیدنش بر اورنگ امامت پسندیده است نزد او تعالی
وتقدس وعبارت این حدیث قبل ازین معلوم شده چه ضرور که باز اعادة آن بعمل آمد وضم ضمیمه مقدمه مذکوره آنکه
هرچه مرضی اوست تعالی شانه البته موجب نجات است پس مذهب تسنن موجب نجات خواهد بود وهو المطلوب **واز** تتمه مقام
اشکالی دیگر بارشاد وهدایت حضرت مشکل کشای وازین همین بیان حل شد که امامیه از راه هرزگی چون لفظ خلیفه
رسول الله درباره افضل الصدیقین میشنوند دلهای ایشان مجروح شد وزبانهای ایشان متحیر وشد که حضرت او را کی خلیفه
نموده بود وحقا که السنة یا خود را اتفاق زدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر روایات فریقین در غزوه خندق خلفای
راشدین اولا وثانیا وثالثا اصحاب خود را بشارت دادند وهم بشارت خلافت شیخین بحفصه معظمه نمودند که نام هر دو بزرگ
ارشاد نمودند پس خلیفه رسول الله او را گفتن عین اتباع حدیث سرور عالم وبارشاد مرتضوی عین رضای رب العالمین
خواهد بود آری **بیت** راستی موجب رضای خداست * کس ندیدم که گم شد از ره راست * مگر طایفه رفضه که مثل ایشان
از ماست که بر ماست زیرا که چنانچه مضمون رضای ایزدی از کتاب نهج البلاغة پیداست خلافت ایشان در مجمع البیان
طبرسی مولای مجتهدین هویداست والحمد لله علی ذلک **وایضا** موقوف داشتن جناب امیر بود خلافت خود را بر
حضور بدرسینی بیعت ایشان بر عین بیان مذکور که فرعیت امامت از ان درظهور است **وایضا** ارشاد امام سجاد رضی الله عنه

وعن آبائه اجمعین که امید دارم که از برای ما چنان قرار یابد که از جهت ازواج مطهرات سید انام یعنی دوگونه ثواب بنسبت
بدیگران در عبادات و حسنات و تضعیف عذاب بر معصیت پس شرط عصمت از میان رفت و از فوت شرط فوت
مشروط است و هرگاه مذهب شیعه باطل شد حقیت مذهب ما بحصول آنجا امید والیضا نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی الله عنه در احادیث امیه که بتالیفات مجلسی و غیره مذکور هست حالانکه او بمقتضای
روایات همین محب شیخین مکرمین بود و بر اصطلاح مقلدین اعور المحدثین در کافی از جمله مشرکین معدود و پس
اگر او را سنی دانند ثبت المقصود و عند العقلا و اگر خارجی و ناصبی گویند و طلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دهند چنانچه از جلاء العیون هم عیان میگردد و بطریق اولی و اگر شیعی بودی با اینهمه حسنات چگونه در دوزخ
رفتی بلکه مثوبا تش از حد در گذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالة الشیخ المرتضی والیضا از کتب علامه حلی عیان
که یکی از مقتدایان سنیه نیکی کرده بود او را در بهشت در آوردند و هرگاه عمل سنی بکار آید ثابت شد ایمان بلکه اتقانش
زیرا که از حضرت صادق ع با ستفاضه و شهرت رسانیده اند که عملی که صادر شده از غیر متقی نزد او تعالی بدرجه قبول
نمیرسد و این روایت در منتهی الکلام و این اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنة لله تعالی که اهلسنت از جان
و دل فدای اهل بیت اند خصوصا جناب سید الشهدا امام حسین رضی الله عنه فکیف که تقیه هم اعتقاد ندارند چنانچه آنجناب
معتقدان منود بخلاف رفضه که بجهت خلاف آنجناب بفرضیت و وجوب آن بظن ضرر و آنگاه با مور سهل قائل اند و در
هر کتاب فن احادیث را از راه دشمنی آنجناب که کردن تقیه تر و قلع اصل اصول شیعه از و سر زد بکمال زیب و زینت
و طمطراق روایت میکنند که هر که تقیه بکند دینی و ایمانی ندارد و چیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشهادت چه رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال الیضا فی کتابه و غیره فی غیره بالجمله سنیان تابع حضرت امام حسین اند
و قد تقرر ان تابعه تابع البته و قدرت الهی دیدنیست که واقعه شهادت آنجناب اول دلیل برای خلافت راشدین اهلسنت
کما بینا فی رسالتنا القدیمه و سیجیئ هذا البحث انشاء الله تعالی و این احادیث و روایات در تالیف شیخ حلی و شوشتری
و مجلسی و تتمه نقال کشمیری و غیره موجود است والیضا ثبوت ورانت جنة الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجله ایشان بروایت ثقة المحدثین امامیه که اطول احادیث است از فصول امام صادق بحق ناطق محترز از تقیه بشهادت
کافی و دعوی انجیتی که آن اصحاب جرح کرده بودند تشیع خبطی است که پایانی ندارد چنانچه کذا شیخ شتری در مجالس
المومنین و غیر آن برای بعضی از آن اصحاب نموده و قس علی هذا البعض دیگر از رفضه مفترین مگر این مطرودین نسخ نهج البلاغه
و شروح آن خصوصا شرح بحرانی و عادل و منصف خویش را هم ندیدند که فاضل بحرانی که تشیع او اجماعی است زیر کلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنة و ازال البدعة و قوم الاود و داوی العمد الی اخره که مدح حضرت صدیق یا فاروق
وارد است میگوید که رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت و استمالت ایشان منظور بوده
بستودن شیخین پس ثابت شد کذب کذاب مفتری ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهٖ وَتَرَكَ فِي ظُلُمَاتٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰىهَا و فوق
همه جز از افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاهر شد که امامیه از اصحاب نجفی و مرتضوی هر دو بریده اند و علاقه

نداریند پس اگر آشنا که در صدر اول محسوب اند و مزین بیچاره همت خود بر تحقیق برگماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له حظ من تتبع الکتب للقدماء والمتأخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المسترشدین واین نوع ادله اگر
حسب چند از آن گفتم ونظر بتطویل وقصور همت ناظرین از استیعابش درگذشتم برای فرعیت امامت پایانی نیست وگر
استیعاب میکردم البته آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الآیه نیز آوردم که رفضه در آنهم ظاهر کتاب وباطن آن را برطاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلنرجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** وانچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب وحاضر وانگاه تا بقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا العهدة فقضنا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد والحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق وموت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و با جماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد وچگونه نباشد که آنجناب بعض خاطی طرفدار شیخین کردند وتا دم وفات
وبتیره وکالت وکفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی وعلل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیهما ونیز جناب امیر همیشه پشت سرش نماز میگذاردند الی غیر ذلک مثل اجلة المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعیدا شد است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد وچگونه این گروه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طائفه بیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند وکتمان ایمان را نیز تا نه دور
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بر آن حاصل است بدیهیة واگر از جهت تقیه میر در خلافت
خود نیز نزد مجتهد ومقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت مهاجرین وانصار وانگاه در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار پس با وصف یکه مخالف احادیث صنیف اوست که آنها از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
والنبی وهم در آغازش بروایات جمه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فرمود خلافت خود را بر جبهت شدید
با وجود لزوم رد وحی ونقض میثاق یعنی فار تخلی که بسبب مصارعت با خالد بن ولید ودشنام فاروق نیز بظهور رسید
از حق الیقین وهم بروایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود والمواثیق وقت نزول الکتاب المختوم
فائن الذاتیات واللوازم للامامة التی تظهر من الحسام وفتح السداد وغیرهما حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والمرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فکیف که حق تعالی در کتاب مستطاب میفرماید فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصولست یا فروع وامام یا افضل ازین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک وچون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی علل شیخ المشائخ پس گواهان با وصف ثقه
مدعی چرا انطاق همت بر گواهی بدین چالاکی وچستی بر بستند وزبان بشهادت زور بر گشادند وخود را از ضلالت

و لجج سفاهت در افتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الحمقا علاوه برین عقلا در نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رحم نفرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که بدین تقدیر وعید حدیث نبوی صلعم را اعدی
نمی ماند الی اخر ما فاوت و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بفضل اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بدو باشد باید که زید عمر
دگویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اضافت حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمان و پدر رشش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم نکاسته
و در ورقی از کتاب تر نهار تصرفی روا نداشته کما فرضنا از این کشاکشی از سر حیثیت مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکنند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفضل او را مضرتی میدهد و باعث کشف تلمیح او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا با جمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدر رشش در صوارم میگوید
یکمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تا آتش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت آنست که چون
بسر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی دگر گریزگاهی داشته باشند و ایضا
مجتهد الزمانی را در تغیر که مراد نا یاد نمایم ع کاتش چو بلند شد جهان سوخت شد یعنی هتکلم سنی در پی خواهد شد و شقوق را
مفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته بر باد خواهد داد چنانچه درین کتاب ثنا بید ایزدی اتفاق افتاد اکنون مجتهد تواند هیچ طریقی درین مبا
قرار نمودن و راه مخیصی پیمودن و اگر خلاف تبادر را خصوص در حدیث معرفت میگشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و الخصمن مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر بدهد قطع نظر از آنکه زمان از گردش اسمانست
پس ضرور است و لیلش بیان فرمودن که بر ذمه مخصص البته میاید و اینمعنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برهانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بیان وارد کما لا یخفی معهذا باید که در زمان تغیر الدین حیدر که بمنا
حقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی دیگر همچنین در از منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیر ان پس لعنت خدا باد بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و فرید ولا و بیایت متغیر امام
باشد چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ائمه قائل شود در کفر و تیمی بودنش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضته و غیرها و تبقریر دیگر تفهیم این مجتهد مینمایم که شاید این مدهوش در نیعورت از خواب
خرگوش بیدار و از غفلت شد نه هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ائمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشد پر ظاهر است
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی بپیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بار ها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت تغیر بسا مر اصل التغیر و تبدیل باظهار

و اختفا رفو رو شب نوردیده عرضکه تغیرات را خصوصا بر اصول اہل فضول حدی نیست که حرفی از ان نیست که اختلاف در امت
میانداخت خصوصا در شیعه امت ابن سبا کما یدل علی ہذا الاختلاف حدیث الکلینی و کیست که تبدل و تغیر جناب امیر را شرح تواند کرد
از کافی و بحار و دیگر اسفار خبر رساله منفرده که ایمان آوردند بر نبی کریم و متقلد شدند باصحاب و کشف رقم بر عموم منافقین بیرا که
آنها بدلالت قرآن مبین محتجب گردیدند از صحبت کافرین و ہجرت گزیدند از قوم بیدین و حضرت امیر منہمک بودند بملازمت مرتدین
بیت و چه لفظ زعم بنیر انشه کار شد مثل رابعة النهار و اگر تجدد امثال را شرح کنم بطول انجامد و یقین شود که کائنات و موجودات را ہر آن
تجدد و تغیر است بغیر از ذات واجب تعالی که الان کما کان صفت و شان اوست و لیکن بر تحقیق مجتهد الزمان کما سیجی انشاء الله
المستعان و اگر تنزل کنی و حضرات انبیاء علیهم السلام را بر شماری نظر برسم و عادت ہمین تغیر در ایشان ہم جاری و اگر اندک غور
کنی بر اصول رفضه درین خصوص تغیر گویی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت ضروری بود و لعبید تمنا
و استعفا از ان بکمال است علاوه بر انچه گذشت علاوه در قیاسات عقلیه ضروب منتجه دیده باشی که العالم متغیر و کل متغیر حادث پس اضافت را
در تعین عهد مدخلی باشد که زمانه خود بقول جغرافیانش تمام تغیر و گردش آسمانست و متعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرره
و از ہمه بیشتر که برای معنی ہم معنی حملت خفیفا خفیا و ہم حملت جلیا ثقیلا باز طلق بر طلق و قلق بر قلق با مداد علی رو نن الملائکة الامجاد
باز جمع بر دلالت و شیر دہی و رفتن آنجناب بآسمان و آمدن از ان و بامور معاش و معاد پرداختن حال حمل تر کسی خود از بحار حق
الیقین و غیر ان بروایت عمده کابر صاحب الزمان در شب موعود که بخدمت اعانتش آمد خود معلوم که چندانکه اثر حمل حسب صبح نیا
و بعد ساعتی چند در آخر شب بید بیدا آمد کما عرفت و چون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت و شغل عبادت و قرائت جمیع کتب اسمانی
و لای المعراج جسمانی از امور دینی دیگر چه بود باز در ہر ہفته معراج مذکور و بالیدگی در ہر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه کریمه
که برای زیارتش می آمد فوری در غیر او را دیده و لقاب شیدیده بخیال آنکه مردی اجنبی است و امام حسن ثانی خندید و تقریر قهامیان الطفال
رعیت اطفال ائمه که از آثار امامت دارند بیان فرمود که گل او ز سعدی سوی بوستان؛ گویا حافظ لسان الغیب در تخصوص ملهم شده
و گفت عجب کین طفل یکشبه ره یکساله میرود؛ من بعد ترقی معکوس رو داد که بیان ز جوانی و بودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری رو نمود به یکبارگی طفلی صبیح و ملیح در آمد و چنان صبحه بر عم بزرگوار که جد اعلای مجتهد عفیف روزگار که قمار باز و طنبور نواز مدمن خمر
بر اصول مجتهدین دین فروش دنیا خر بر زد تا مرعوب گشت و باز پس گردید حالانکه در سکر ام الخبائث خواسته بود که امام جنازه شود
باز چون آن مهم بحکم خارج شد خبر شناختن درہم و دینار و جید و کم عیار چه ره نمود و اگر میفرمود که امروز درین ساعت قیامت را معدوم
دارید و فقط بر کیه و علامت امامت قناعت کنید بقول مزین چه در سایل چه بلا نازل میشد و اگر بغور نگری اول بر صد و معجزه دیگر
کما ادعاه الیه بلکه امام سابق را پالیسی درین سرای سپنجی از دینار سنجی منع کردن و تقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چند بحر
انتر و اگر بدیده بود تمام موجب زیادت رجوع شیعه میشد و اطمینان قلوب میگردید و شیعه مرتد نمیشدند و در و بلا من خمر نمیاورد و بود و لیکن
عجب نیست که تار رفضه سر بر دارند و گویند که امام از انجهت در انوقت از سنج و اکل گنجنج شد که جناب باحلیه با حجره و دفن حضرت رسول خدا
رب ذو المنن دعوی خدرک نغار دیده کما فی المنتهی و بنی و برین مقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النهی و امر از
در عالم شهادت و حضور واقع شد و در افادات امام شیعه و تعلیم و تلقین ایشان که طوایف شان برسید ہنوز مقتوع بود و در غیبت

صغری توقیعات و مکاتیب مزور در عهد سفرا و پیدا شد مبادا از اهل کید تا گم قلوب اهل عقیدت همه سرگشت و در زمان غیبت کبری این نامه
آن در بحار و انوار بیان کثرت انجا امید که اگر برای جناب شهید کربلا زیاده از صد هزار کمال باعث ترتیب داوند کما فی روایاتهم
در خصوص اضعاف مضاعف را از کمال ناز و نیاز بلا تناهی میرسانیدند لیکن بهار و باغ جالقاچیان دل مبارکش در ربود گاهی
تابیان خود در القول شاعری زینهار یاد نکرد که سه فی قرده وصلی نه پیامی نه خدیثی بدر کوی تو لبستند مگر پای صبا را و از آن تنعم
و تفرج و سیر و تماشا سیر نشد تو گوئی که آنجناب از انجا گاهی بر خود نجنبید ولیکن سخنی محقق تحقیق محققین خصوصاً صدوق الکواذب
متعصبین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و باینهمه گردش دوار برجای خود برقرار و انهم لبعنوانی که عدد اولاد
امجاد لعبد هار سیده عدد هرگاه بمآت یا الوف بجدی رسند که در جنات الخلود و ماخذ آنست عدد یعنی همه الفوج کشتی و میدان داری گران
رکابی مشهور کرده تعداز پرده غیب برآید اکنون که هنوز از ین یهود تقیه میکنند و میلرزد چنانچه عنقریب بر دفتر میرسد جناب مجتهد ایشان
اورا اختیار است خواه اینهمه حرکات تشبیب و غزل و ذکر شبهای امت اورا در تغییر شمارد و خواه در تکوین قار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لیسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که بر نبی زمان چنین وحی آمد بلکه در مواردم جالشکر در
بعضی از مقامات لغوادم قاضی بطل لوق صاحب تبهات نیز یاد میآید و صح لوی تغییر از آن مشموم نشنیده و قس علی هذا در بکام که نبی
این زمانه چنین فرموده که گر تغییری در ذات و صفات علیه لبطلان ختم نبوت توانی یافت و رنه لازم آید که گوینده این کلام منکر ختم
نبوت باشد حالیکه بود یا کسی دیگر پس تحریه جناب مجتهد الزمانی بحکم تغییر از جهت اضافت هم از انجا بوضوح میانجامد چنانچه فارنخدانی از
مباحث باستانی لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین فکیف بعد الاستعفا پس رسالت کجا فان نبوتنا التی خرج المتنبی عن تحقیق الحقه
تحقق الاستقلال للامیر بعد البشیر و النذیر اکنون توانگفت در ماده خاص انچه غرائب و غرایب از گروه شیعه بدان اعتقاد دارند بلکه
بر معتقدات اثنا عشریه نیز انهم باولویه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شروح جامع الزیارات را به تحقیق خواهی
که غیر از جناب امیر مصداق الامین ارلعنی من رسول کسی نتواند شد که وحدت ماده هم قرینه آنست و هم دلیل آن زیادت علم امیر
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر ذلک که در مناقب مرتضوی مبرهن نموده اند چنانچه در مقامش تفصیل این مجمل العنوان رو دهم
و اگر قرآن اهلبیت بدست آید بلکه فقط سوره الولایت بهم رسد برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا فرض فارض
و نه سحیف تو و کجا وجود رسالت و نشان بنیاد انرا بیا امر یعنی انکار شده که استاد و عمده جناب میر نخست علی صاحب فیض آبادی که ایران شیخ الفقه
است … یا دعف خوش غلط که سوره مذکوره از ملاحظه ایشان گذرانید قال الله تعالی علی عقا و المنافقین و ینفقا آتیناک حکمة من تیار المد سلطنی
… العلم … ترتیب انا البا … الله تعالی هند اخو استعفا از رسالت و لیل بر سلب علم ضرورت
مزید علوم و افقند و از حسام مجتهد نی استعفا عموما مستحیل و قطع نظر از دیگر انبیا عم از جناب سید المرسلین در کتب بنیاد امیه مثل صافی
و حیات القلوب و غیر هما به ثبوت پیوسته و انجاهل کودن انکار نموده و زیر عقیده هشتم از باب نبوت تحفه که هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از
ادای احکام الهی عذر نیاورده و همین آن مذهب اهلسنت امامیه گویند که بعضی اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت نموده اند
و تعلل و مدافعت پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی آخر التقریر میگوید اقول هذا بهتان عظیم آیات
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید کاذب و خائن بهره از صدق میداشت

چیرا قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی انست که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال رب انی اخاف الآیه گفته لیس ذلک نکلا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب لان یکون معینه علی امتثاله و تمهید عذره و چنین
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول او ست اینکه ابن ابی الحدید بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیث استقاله
او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من ذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه
الی الامة ان تختار و اغیره لعذر یعلمه من احوال نفسه و انما یمنع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان الامامة بالنص و ان الامام
یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام لتعینه خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده اینها در باب نبوت الی آخر ما لقوه بیاد دارم که رد و قدح این لاف
زنی و خود ستائی در تالیفات خویش بکمال بسط تفصیل نموده ام و اگر سپهر دهقانی از امید بیند البته تمامی خطره الی قوت جا کنی بمکم ندم
بسیار لازم که بیان از سر تو ابتدای تمایم و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب میاید فکیف که عرض اصلی آن بود که دلدار در تربات خویش
چون اقاله را از امام مستحیل میدانسته اند از اعداء الانبیاء بطریق اولی و این عرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست بپرسی اینها حسب
را بینی انیهم توانی گفت که این قیاس بالا ولویت هم بر مشق غولان بیابانی راه صواب نموده مخفی نماند که یاد دارم که از تنبیهات پرسیده بودم
علامه حلوی قدس سره الغفرین فرمود بسبب عدم ذکر با حد تکذیب خواهند کرد ذریعه جبل رفته به ثبوت خواهد رسید چنانچه واضح شده و استقاله
از اعداء الانبیاء لکه از اشرف الناس تا از کتب و نیه معتبره رفته باثبات رسانیدم و رگ جان لیرجانان شکستم پس یقینا با آنکه تکذیب نفسه
عین جهل الشائست ولیکن بجای رااعلاجی نیست و ایضا باید بپرسید که در ارتکاب تحریم مار آنکه در کشف الغمه وغیره حضرت امیر فرموده اند استقاله
یا امری دیگر دلیل قول امام الائمه یعنی علم الهدی تا نیتی ارتکاب حرام شده و بخصومت امامت رفته بقول عادل منصف تا نوبت بجای نشدند و اگر گویند
امتحان بوده گوئیم در اقیلونی نیز معه ذلک اینها اصول با ضرور نیست که امام بشناسد حال قلوب اخلاص مردم را بخلاف اصول رفضه که امام بلا
لیس اقیلونی بر جای خود ماند بخلاف قول امیر فافترقا عند العقلاء و شاید که تفصیل این مقام نیز بیاید اگر ایزد تعالی شانه خواهد با لجمله اکنون
رجوع میکنیم بحثی که در آن مشغول بودیم که ایضا وحی الهی بتوسط جبرئیل امین بر جناب سیده نساء عالمین شب و روز متواتر و متصل بسیار
جناب امیر عهده اولویت در ان ایام مستحق این منصب شدند که جناب سیده در رعیت الشان بودند قطع نظر از آنکه قرآن مجید بدان ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و لو اتر القال از انگفتم که اگر وحی بر جناب بتول گاه گاه میرسید چنانچه بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درست
و سال مصحف آنجناب که نسبت بقرآن مجید اضعاف مضاعفه است چگونه در مدتی قلیل ترتیب اهتمام میگرفت گویا از تمامی شب و روز چنین
تن دو نویسی کرایمان خبر لشان میرسد ندر پیرهن خویش نمیگنجید بر اصول مجعوله جبرئیل امین هیچ کاری در مدت در نهم ماه مشغول نشده
باشد چنانچه سیر در پیش که نزد رفضه روح عظیم است و جمعیت و تسدید بعنوانی ائمه مامور بوده که بجیاره را در بجا آوری عهده تعلیم و تسدید
ائمه بسیر اسمان هم نصیب نگشته و از همین مقام توانی دانست که کسی از رعیت میباشد که در بعضی امور از امام زمان سابق الاقدام میگردد و با وجود
انوثت و محلی او اقامه بیشتیش و کار گذاری منصب ندارد تا آنکه جناب امیر فقط عهده کتابت وحی یعنی مصحف فاطمی یافته و با تمعنی باوج تمام
رسید که در کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بروایات فریقین بوده اند کما هو مذکور فی الاصول مثل البحار وغیره
و از اعلام الاصابه یا اعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست تا که انتشار کار مثل ابی بن کعب از قراء و قضاة اصحاب بوده اند که مجید الخ

بزرگ را زمین المنافقین دانسته فاعتبروا یا اولی الالباب اگر نباشد کار زمرکور در سفرهای جناب امیر چگونه بانجام میرسید خدایا چنانچه حصوم را غسل
داده و حضرت ابیه البطلی رض طفرها میکردند و جناب امیر جنازه سلمان فارسی بمکی رسیدند همچنین هم کتابت وحی را نیز سرانجام داده
باشند الغرض اگر صدیق را در انتظام امور صحابه کبار زینت فزید تجربه و میراث خدمتها کما نقل فی السیر والتواریخ تقدیم و تشدید استعمام
نباشد تکلیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد اخری عیان گردد کما ستعرف من شرح المذهب الغنا الاقدلین … بالاحوالی علمای شیعه
هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کالعهن المنفوش و روی نیها مانند لفره مسوس میگردد و در این باب الغنی امامت تال … نظر
بید ستر از مسالک است که در کتب خود و مبادش تحقیقات علوم لدنی و مانند آن گذاشتند و اثبات … عقیات امامت کما … را بطلاق اند اشتند
حاصلش آنکه افضلیت بالله اگرچه کار امامت بر باد … معکوس گردد و متحیرم که مجتهدین رفضه در باره ملک … سخنی معقول میگویند که
حضرات داود در لشکرش بود بلکه رسول خدا با وجود جهت اولی در لشکر امام مهدی خواهد بود و نیز چه علاج خواهند از برای عادل منصف
حکیم نهاد خویش فاضل الهی که هر با کلامش ورد زبان دارند خصوصا در کتاب الطعن الرماح و از نقل الرماح فی کبد النباح عادل اند و حکیم
و عادل در اغاز شرح نهج البلاغة خدای عز و جل را میستاند ابوبکر را با وجود مفضول بودنش امام گردانید برای مصالح که مرید از آن
توان دانست که اگر او تعالی منصب … ولی در آنوقت جناب مرتضی را عین منا دلود کما مر از انکه شنیدی اغاز شرح آوردت
ولیس هذا اول قاروره کسرت … حکمت محض است اگر لطف جهان … خاص کنند مصلحت عام را … اگر کنند …
اهل رفض … حاجت مشاطه نیست روی دلارام را … تحکم کلیه توان دانست که جناب امیر را در رتبه …
دعوی … حدیث النحو من بعد الخوض آورده ظاهر از کتاب طعن الرماح … اگر رفته …
دیگران مشغول گشته … جناب سیده را … مصحف اعظم نواختند و برای تسلیه چنین … باقی بالله وفات رسول الله …
هم نازل ساختند فاعتبروا یا اولی النهی … و اسفا انکه شنیدی سخنی بود … کلام مرتضوی و خطاب جناب فاطمه …
توکل … ندامت را خدا … الشهادت میدهد … جزع و فزع و نوحه … فدک از دست …
حضرت زهرا بوده … مفارقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن … ناظرین و سامعین …
بعد از تفهیم شیخین … و دیگر احباب یاران و غمخواران … برگزیده یقینا و قطعا دانست که … انواع اتباع حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم همین است … شرعی چنان ساعی گردید که خارج احصای تقریر و تحریر … انکه … ابن سبا …
معتقد اند که … از اعتقاد مخاصمان تا دم شهادت خود در کفر … و لا حول و لا قوة الا بالله قوله … قطع النظر عن
استدلال ابن عمر … ثابت شد که استدلال آن بزرگ بر مقصود … و بزرگان نقل اتفاق … که مراد از موت جاهلیة
موت علی الکفر بوده با وجود معنی تشبیه … جاهلیت چنانچه باعتراف شارحین کافی کلینی … قزوینی … بخلاف …
منافقین که در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی … در مناقب علی مرتضی … قالع باب خیبری …
جد و جهد روایت کردند و دعوی … ولای اهلبیت طاهرین را برای نفوس خبیثه خویش … ثابت کردند که قلب …
روئیت با استماع این … میگردد … یقینا و هر ناظر و سامع باین … مشغول است …
… عاقل از عقل و دین … و از … مقام … صاحب جامع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای … المتقد

آورده لیکن مضمون این باید کرد که قاضی رطل یوق بن الهیثم والیا نموده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان تمران
آورد در بیعت محبت شمردان مجوز بی پدری که دست بخیر گرفت است پای مادر او بالجمله در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیث بد گهر فصید بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد لوقوع نیامد و سد باب تباهی و خرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة السلام باشد و کم له نظایر فی کتب الفریقین تهدید او تهمیا و قدم عضیا منقولا عن کتب
لقومین فکونوا علی البصیرة الیقین مع لا تعلق فی الاحتراض معنی این طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی ابن عبدالله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشت و مضمونش آنکه خبردار و از خلیفه منحرف مشو و الطاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین فضه در کافی او رده خبری
نیست که این افادات کالطمیة القاعی سیت خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبدالله بن عمر نمود که بخطاب عبدالله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته آراده مقاتله نمود گفته بود که عهد نباید کرد و به بیعت یزید و تعرض با ابن عمر نمود فرق اینست که درین مکتوب اطاعت خلیفه الظلم
و دعای بقای اوست و در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیت که کراهت راهم شامل است و هم لقبی از ضلالت که همچنین ا
نقض ایمه که چون راوی سعید مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نموده چنانکه فی الکافی آمده هر آنکه التقیة لازم آمد و جواب
بر ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس این چنین کلمات جائز بود در رساله التقیه جدا ذکر کرده
الغرض مختار ابن عمر همان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول کفر موده و ضلالت معاویه را در کرد زیرا که در آن زمان کسی که در منبر زید
وقت تفهیم ایمه مطیع کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند بشیعه شاق باشد ولیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم
حضرات ایمه بقدر لزوم البته مشکل این کرده تواند شد چه جای آنکه در آن وهم معرض تحقیق آمده که حضرت فرموده اختلاف اصحاب
و شرط قیادت ایم نوشته شد فالحمد لله علی ذلک بازاندک غور بکن که این مقتدای سنیان خدایان اهلبیت و صحابه حضرت سرور عالمیان
ادمیان تا قصین بیعت یزید را کافر نیست که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و برسر
و لیسیاری را از و شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان مسگیر نیست چنانچه بر ناظرین سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از ینجاست که این فقه از و متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه و غیره پرسید او را بجهر ا(کذا) و شنائی گرده
که به بیند حال ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه پرسند پس او چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
گوشواره عرش رب المشرقین بموت جاهلیت مرد حالانکه چون بمکه رسیده شنید که آنجناب بسوی عراق سفر کرد لفاصله چند متعاقب
و دوید و از فرط محبت هر چند که خواست که باز گردد اثرش پدید نیامد و رو بروی تقدیر مشیت الهی کارگر نیفتاد پس آنجناب را بآغوش
گرفت و گریست و گفت استودعک الله من قتیل و زار زار گریست و حقیقة الامر آنچه پیدا است که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و زاید چه بوقوع آمد و کی بظهور رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگرچه دور بود و نزدیکی فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله این همه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی از این سفر مانع شد و کسی که همراه آن قدر
ابرار مطلع شد نقد جان بر او نثار کرد یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما لیکن قوله چه اراده قرآن مجید از امام زمان نیست پیدا او لا بسبب اللقا اضافه و حجیت
امام المتقین قول متعلم حیرانی است که بار بار اضافت مذکور را سبب نیابت امام قرار داده بی آنکه دلیلی و برهانی بر آن اقامه نماید پس بحیثیت عجیب از مطاعی
داده بود که شاهدی بمیدان گار دهد و هیچ دلیلی نیاورده و هیچ کس نیست که جهل یا تجاهل مجتهد بود برای او لی شفقت در هیچ بتقدیر الهی انتظام یافت

کہ ما بشن خوف ابتلا الفضیحت است و دیگر انز الفضیحت چون درینمقام بار دیگر اضافت امر موجب تغیر امام دانسته ضرور افتاد بتقریر دیگر بدرایت
کردن که شاید از جهل مرکب اصرار بقدرت ایزدی بنجاتی رسد و بعد از آن اینکه در کتب لطایفه که در ضمن حدیث مشتمل مولید و دقائق القاب بنفس
حضرات ائمه هداة است مذکور شده که حضرت امام مهدی را لقبی چند مقرر کرده اند بعضی ازان مشتق و بعضی دیگر در تفصیل ذکر کردنی و
نوشتنی است و گذشتنی و گذاشتنی نیست و منجمله القاب لقب عین الله است که در ترجمه و زیارات آنجناب علیه السلام مذکور میشود چون اضافت تغیر
منجواهد بقول المجتهد الزمانی بسوی ما گزیر شد تغیر عین الشمس و الله و کارخانه آسمان و زمین و ما بینهما بلکه سائر مخلوقات در انتهای سلسلۀ کائنات تسبیح
ذات کبریا زیر و زبر شد بالطریق اولی و هو ظاهر علی مذاق جمیع المتکلمین و الحکماء الحاذقین بسبب آنکه در قصص بنی اسرائیل از کتب سماویه شنیده یا دیده باشی که بسبب
از غفلت و خواب حلم شد که از [illegible] و کشت زنده [illegible] بجای اینکه شوند و بدست هریکی شیشه مملو باشد از خبری تفصیل به بیند که اینها شن تسبیح
آمل شود بار بی آنهمه شب را بیدار [illegible] شد همینکه اولی غفلتی بایشان رخ داد و شیشه بر زمین افتاد فرمودند که اینست حال شیشها [illegible]
قلیل که باین مع غفلت زیره زیره شد آسمان و زمین را با وصف غفلت کسی هست که حراست کند وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ قال الله تعالی
فی کتابه المجید إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا پس چه حال خواهد بود [illegible]
و در ذات باریتعالی تغیری بهم رسد و مجتهد مجنون بر ان قائل باشد و ازانجا که ترکیب [illegible] که عالیا کلام در امیر و ماخوذ از تراجم و زیارات
معصومین است الا اینکه مجتهد را ازان مجی نخواهد بود و مجالی ندارد که بگوید که [illegible] ساخته و پرداخته اهل فضول است و از شطحیات صوفیه است که [illegible] جوش و
خروش از ایشان منقول شده که [illegible] قبل از [illegible] و نشر با این زیاده شهره کرده است چنانچه [illegible] در آخر کتاب [illegible] تفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضاً بتقریری دیگر که چون حدیث شریف محیط هر غایب حاضر است جناب پیغمبر را هم شامل خواهد بود و [illegible]
از خروج متکلم [illegible] کتب [illegible] متلفظ [illegible] نیست مگر در قرآن مجید نخوانده ای آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ
آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ [illegible] درینمقام نیز از سر تا پا [illegible]
روز روشن فرو رفته اند بسبب آنکه تحقیر ایشان استفسار از حضرت سید المرسلین آورند چنانچه گذشت پس آنجناب اعتقاد برسالت خود
[illegible] فقط اقرار زبانی را چه اعتبار فکیف بعد [illegible] سلمنا و لکن [illegible] اگر مراد [illegible] باشند از
امام مگر غرض [illegible] از اشکال سابق در حق جناب امیر و عدم رضائی [illegible] ازان در ترکیب [illegible]
متکلمین [illegible] باشند که بعد ازین که وحی [illegible] زمانه آمد دیگر بلا فاصله خواهد رسید حالانکه بعد از تحقیق [illegible] اگر خدا [illegible] عالم
کسی را [illegible] رسالت [illegible] عنایت ورنه جای شکایت هست [illegible] تغیر و تجدد [illegible] نخواهد بود مگر [illegible] که زمانه خالی از حجت نمیباشد [illegible]
[illegible] الثابت [illegible] کتاب [illegible] الکتب الکلامیه [illegible] و الرشیدیه [illegible] در مشابه
عقیده تجسیم است یعنی وحی [illegible] آخر زمانه باز گردد اضافت [illegible] منافقین بختم رسالت از زبان اقرار دارند و قرآن اهلبیت و اخبار [illegible]
[illegible] الاشاره [illegible] تفصیلش درین کتاب بیاید [illegible] تعالی [illegible]
در [illegible] کشادن [illegible] اعتقادی [illegible] العناد [illegible] اهلبیت را دو نسخه گردانیده و یکی را بدست شیعه و دیگری سنیان [illegible]
و [illegible] است [illegible] یعنی [illegible] زمانه [illegible] کافر است پس ختم نبوت با عقیده [illegible] جناب امیر [illegible] ثابت گردید اگرچه از راه غلط الامین [illegible]
صحف [illegible] حضرت [illegible] تمام [illegible] از امین حضرت جبرئیل [illegible] آخره [illegible]

که مجتهد الزمانی خطا بر اینمعنی که عوام را ابرام و دواهی میکنند ما از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر هزاران کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل انجمه کس گرفتار بوده اند و صد پیچ و تابش متحیر بوده اند از آغاز تا انجام بیگانه بگه و دوش بدوش با وجود ثبات حواس
و هوش نوشته و بنمودی قبل ساخته رحمت فارغ گشته و حقیقة الامر را از صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرد و لیجه
و مجتهد را در جوابش چه خبر افتاد و در ترتیب و درستی آنچه افتاد پیش آمده و چه سفاهتها رو داده و درین مقام وسعت شمار بود هم در بیان امثله
و هم تعریر شواهد داده و لیکن گرد تطویل نگردیم و بزودی بمقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عزوجل تفضیح قاضی رطل لرق مقلد عجیج ابن عوق
خواهد مباحث دیگر متعلق انجمه بیشکی عین تتبع تو انگفت باید **قوله** والقرآن لا یغیر لا تبدیل **اقول** این مقولات هم دلالت بر اندارد که
مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغییر کتاب الصامت
بر معتقد اهل حق لیس امر ثابت لنفس الامری چه احدی از اهل حق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن المجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغییر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد تکفیر او می پردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما این فی موضعه پس حاجتی نبود چنانچه بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است باینمعنی که اراده قرآن المجید از امام بحدیث معرفت بخوبی تواند شد تکلیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا حقیقت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر بادراک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعه فال بنام که (?) نهند
قرآن کریم را نعمه عزیزه خود طلبیده و سینه کشاده اعتقاد بر امامتش بر بست و عهد الست را برشکست گفت و امام من هست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغییر و تبدیلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که انرا
متغیر میداند و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغییرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغییر است و حدیث دلالت بر تغییر
امام دارد با اعتراف او **القصه** اهل حق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن المجید بعد از نسخ که رد بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانای او
الطبرسی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نیز بیان کرده بجای خود محفوظ
و محفوظ است بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات در زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که در زمین وقت منسوخ التلاوة
و معنیش آنکه در امتداد بیست سال یعنی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و اصحاب
که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات از تغییر ساختند معاذ الله و چون واندگان این امور قطعاً و یقیناً لازمهٔ
صحبت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از ما به النزاع خارج شد که این تصرف المیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالتمآب
و ران اختیاری نداشتند و مجالی نمیابند که دخلی دران توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن المجید منفی نماید وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ **الغرض** ازین آیت وافی هدایت عیان است
که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کنند درین وعید که مزیدی بران متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر پا می ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او را و میبریدیم رگ قلبش پس هیچ از شما کسی نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از عناد اسلام ایشان واضح شود که رب العالمین نازل
فرمود و نسخه حضرت امیر او نسخه گردانیدیک بو انقیس ولحمود دیگری منافقین فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی که فرماید که شما را عیب جو
پیدا نکردیم و از ان هرگونه دامن عصمت را منزه نماید و نیز بر این التقدیر شیخ دیگر که نسخه غاصبین باشد کلام خدا چگونه ماند که بر تنزیل آنحضرت و خلفا بر تغییر
فرمایند و کسیرا دخلی تصرف نماند انشاء الله تعالی جاییکه موقع سخن بیابیم بسط و شرح متوجه شویم بالفعل بحر اجمالی هینقدر بس که اهتمام جمیع اهلبیت

مدار دینی برنسبت خلفا بحضرت بجای آورند باحادیث فریقین که سمع و بصر و قلب و روح مطهر آنجناب بوده اند و میراث فرود در خصوص جعفریه یافتند کما عرفت
کمال مساعی ایشان در ربنا لمحان ظهور رسیده بود و نوبت بدانجا رسید که کسی هیچ قرینه و هیچ حرفی نتواند افزود و لفظی نتواند کاست و باز از زیادت نتواند زد
عیاذا بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخ را بعد الثبوت محتاج از بحث نتوانند دانست که بلا شبهه تصرفی از منسوخ است و اختیار دارد چه جای آنکه بسیاری از
محققین آیات مجلوبه را بحث عدم تواتر و محامل نسب ساقط از اعتبار دانسته اند بالجمله چگونه تجویز توان کرد که خداوند عالم باختلاف امت راضی شود و بدان خوشنود باشد که
واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا باز بسبب تشتیت ایشان از بزم
و یکبار بهم اسفندیار را آماده رزم ... که حضرت در مدت عمر از خوف تقیه راه صواب امیر را نیافته و نوبت باستغفار رساند و تفریق قرآن مجید علیهم والسلام نخواند
فکیف که کتاب کافی حکم کند که بجامعه نسخه اهلبیت منسوخ است امروز هیچ آیتی را تلاوت نتوان کرد و بدین حال نسخه را که چندان اهتمام ایشان بکار بردند و چگونه قوم منافقین از
رو برتافتند بر خلاف راشدین و پیروان شان که بر قرائت و بقای آن تلاوت و صحت قرآن مجید جا بجا خویش اندراس ساختند و اگر او در فکر کنی در بقای نسخه محو فنای
آن بجهت الهی بود که از پرده غیب ظهور نموده و مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت نمیدانند و نسخه امیر مقتضای صافی و حق الیقین بکار نبرد و بغیر آن چه بر وی ...
ابوبکر از اصول اشرار ذمائم مهاجرین انصار دیده و باز پس دانید و امر فرمود که از امروز خبر امام کسی نخواهد دید و ظاهر الحدیث همین است که امر و خباب امیر
از تلقین القفا رسخ شده بود و فاذا فات الشرط فات المشروط و ثابت شد به سبب صحابه که برخلاف شان این نسخه پیروی کنند و نزد مذهب اهلبیت و اصحاب ایشان است چنانچه مجتهد
شیعه مختلف اند و یکمذهب دارند غیر قادر نیست که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و الشان در اجتهادیات و بیان نیما و عبارت حدیث
اینست علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد بن حمزه قال کتبت الی الرجل اسئله ان موالیک اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء
قال بعضهم لا نقول لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل معه شیئا الخ و همچنین در توحید مقوله موالی چنین است که با امام تعلیم ...
در توحید مختلف اند الی غیر ذلک و ازین باب است روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا
فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ و درین مبحث هم خبر تنهایی بسیار است حیرتی را
دارد که بسا بکار خواهد آمد که در جلوتها هم در خلوتها گفتیم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل شما ... که در بحث نکاح خواهر حضرت امام حسین
یعنی ام کلثوم صاف صاف گفته که عمر بنا بر شریعت تمسک فلا اشکال بود و لیس ... خلیفه را مساوی الاقدام میدانند و من که عقل ...
است در معاصرین باصطلاح خود مثلث متساوی الاضلاع خوانند لیس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب ... اثر که حال اهتمام تبلیغش را قبل از ...
نمونه شنیدی متغیر و ناقص کس دانند و بدون ... در تحریف وجهی با ... و مقتضای تمسک بسایر شریعت آن بود که حفاظت کنند و بر این امر اعظم یعنی تبدیل ...
و شریعت بلوی تحیر رود و چون عاقلی هم نزیرد ... ایشان ... چنانچه در عماد الطبیب ... همه ...
را نگیر بیان ... و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنانکه قرار داده که چون آن آیات دال بر مناقب و فضائل اهلبیت بود محو نمودند و تغییر
ساختند بارها از اکثر روایت نشان داده ام که خیال نکند که درین آیات بسیار اثری از آن بمشام عقلا نمیرسد مگر نادره و شده و دال بر غیر ذلک
احیانا مثل فی علی و رایت بلغ و مجتهد فانی که حقیقة تحریف را در عبا و الاسلام بسوی جناب سید المرسلین گردانید اقرار نسخ ...
از کلامش مستنبط است کما لا یخفی علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان
سعادت اقتران فریقین میخواندند و تحیر را تعیین ... شدند ... یکی بسبب ... و هر دو در آن ... توان گفت که ... آمد یعنی قرآن بطریق
اولی محتمل است الا انشاد و کیف منسوخ بودن که نخواند نش بحکم امام جعفر متعین باشد که در کلینی ممنوع از تقیه بود قرآن قطعی اهلبیت منع فرموده ...

از آن قبیل که فرموده‌اند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار بر آنکه بیان ممکن نیست و آنکه او دست مستحق نزدیکتری زیراکه عام است محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیر المؤمنین ع و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه بپذیریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت است که بجانش مجلاء الستی که بنیاد دین راکه ابن سبا قصد هدم کرد موافق کتب شیعه نیز بر میکند چنانچه در معانی و حیات القلوب و شرح استغنا کردند و مکاید ابلیس را جلوه دادند و امام اعظم علی را دیدی یا نه که در خلاصة الاقوال بسبب قبول نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد ندارد باری مجتهد نیز تا بافع بیت گلستان هم یاد نمی کند که

اگر بحر که برکنند از گلاب ❊ سگی در وی افتد کند منجلاب

و هرگاه آیت کریمه تام و مبهم است یعنی مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هر یکی از طائفه فاحشه در معنی آن چیزی میتواند گفت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می آید و موید ش در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که ای عائشه رض اگر خواهی نظر کنی بسوی کسی از اهل نار اینک می آید تا حضرت علی ع و عباس رض پیدا شدند استغفر الله این حدیث را ولد از بی مروت بتقلید جادل و مصنف حواشی کاسه لیس علقمی دین فروش جهنمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفتند کما عرفت مرار اکثر از آنست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده اند بلکه زیاده بر آنست زیراکه چون از جناب رسالت ص بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد طیب خاطر شریف نماند از خلافت و اما تشنیع نام توان گرفت که تفرع بر آنست و مبادا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم مسلط تمام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کار خود تمام کرد تا فاتحطی بکمال از شاه ولایت رو بروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بر تحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او کرم الله وجهه عما لا تلیق الطائفة الرافضة که از روضه کلینی بنصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهابذه محدثین ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این لقب را در مذمت یاد فرموده اند و ازین است که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این لعنت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود است ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب و سنت عرض کنند الخ **و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر** چگونه بر طور رفضه تواند بود زیراکه در حقیقت بغض غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصب امیر را و برو جبرئیل را بغض فرموده مصرع **ع** چنان کی ماند آن زاری کرده سازند محفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد

مثالب او نیز کما قرر فی باب زراره الذی الیقوه بافقه الحسنة و اصدق الصادقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت حدی نداشتند و نیز متوهم گردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فردی از افراد اهلبیت است و امامت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بجا کنش عبد الله بن سبا
برابر کرده که در کتب فن بمعرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی بقول پدرش در صوارم
ازان قبیل خواهد بود که طلب او را انشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب مصیب تأویلات حدیث معرفت
بر طور امامیه ست که دال علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح و غیرهما مدعی تبدل و تغیر هر گونه آمده و دل جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگران را نصیحت میکنید یعنی بتحریف کتاب الله قایلید ازانجا جز دم توانیت و بارو خجل ساختن
عقلای روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه ایشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیه
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو بشهود نهاد و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که مناظره مذکور
دراز نشده ورنه امید این معنی بود که از شیعه هم اینکار رنمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از قسمین نیست
که قدمای بابران مرده اند ولیکن از چندی در پرده تقیه بسر بردند اگر عنا و الاسلام را از مسائل الدیانات بشیخی
حکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار بیکار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم را حقیقة محرف قرآن مجید پنداشته و مجازا اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که نزد ایشان
بدتر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسیار مردم ازین هر دو فریق بوده اند که دست ظلم و عدوان بصحابه
رضی الله عنهم نکشوده اند و این مرتدین و غاصبین با مردود چه جگر پاره های حضرت رسول را با نواع مصایب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگروه کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود ذکر از الاطلاع الکاتب
والمنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین و دیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد در شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق بر آرند و شموع کافوری
رو بروی آن بر افروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در آنوقت
هم قرین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعوز بخطاب قاری آیا قرأه اهلبیت اینست که با زبان از زبان قرآن
بخوان مطابق تلاوت این امت چون امام بر کسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفته اند که
دران وقت نیز همین قرآن شریف خواهد بود و کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول اهل مرض اینهم خالی

از جز مشا نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتیم بگو قول صدوق و اتباع او را پایه ندار می که این بساط را یعنی تحریف
پیشان سیوز برگرده انتزع که ترکان خوان یغما را یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست که
منافق از ید رغود هم پرده دار است مراد من آنکه شاید صدوق و پیروانش بهجو علم الهدای شمایلی را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فما القوة فسقه و ازین بیان ثبته رفته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه وسلم محرف کتاب الله با تبوی به انفسهم بوده و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره مقدسه پیغمبران در بعثت
از بارگاه حضرت احدیت آورده ندوبی کم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای ایشان نبود فلعنة الله الملائکة والناس
اجمعین علی من کذب وافتری علی الله تعالی وعلی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع و غیره دانستی معتقد آن بوده‌اند
میفرماید مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا و از ملاحظه آن جمیع شبهاتیکه رفضه در مطاعن اصحاب کرام میکنند
در حقیقت اول بحضرت مهبط وحی میشود و کمال الفاکا باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می‌بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل برینست که مهاجرین و انصار حضرت را در دست کفار خونخوار گذاشته رو بفرار مینهادند الی غیر ذلک می پوشیدند و بی نام
و نشان میگردانیدند و همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم دادرستی و صفا دادند مثلاً آیت کریمه و یوم
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الایة و آیت فقد صغت قلوبکما
که معتقد علمای رفضه در نکوهش اصحاب کرام و صدیقه رض و حفصه رض معظم از کبیره هم درگذشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم بجایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
عین تهمت و افتراست و خلاف کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب با امهات المؤمنین اصحاب چرا تجلی ادم
زیرا که درین رعایت اصول قدمای شیعه است که تفسیر قرآن مجید بروایات ائمه میکنند و آیت موصوف را بطور دیگر
می خوانند که از ان واضح می شود که در زهر دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه را غور و تامل
کنی به بداهت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود دیکه اختیار کذب سراسر برای ایشان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بوده اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
و متعلقاتش رجوع کنی که زیاده بران طعنی نیست ایضاً مقام انصاف است که چون حضرت عدة العمر نتوانستند که امیر را برای که خلافت
نشاندند و برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پرداختند که فی عناد السلام مطاعن ایشان را چه گونه درین نسخه باقی گذاردند و هم چنین نصوص
امامت جناب امیر را که مدار نزاع میان آن نیست الیهم از خاطر شریف محو شد که ایشان اهل نسیانند و بقای نصوص را زینهار در کتاب
الله تجویز نمیکنند از ینجا هم کالشمس فی رابعة النهار است که بر مذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید است نه خلافت و امامت
نحر بر قوم رفضه و شیعه ایضاً ایضاً قطع نظر از آنکه خاتمه حدیث معرفت یعنی نوعی از جاهلیت دلالت بر کفر و ارتداد ندارد لهذا که غیر اهل سنت نیز همه
از جمهور اول نیز هم جملة لفظ الجملة اشاره بر امور مذکور ثابت نیز ضعوفان ملزم آن هم نیست حتی بتصور اصلیة الامامة ومن ادعی فعلیه البیان علینا

کرده با قامة البرهان و ازینجاست که حضرت ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی ازیشان عهدی را نشکسته و جهاد
ایشان مقتضی کسر و انکسار نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیه زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهداء سلطان
کربلا علیه التحیة والثناء آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در انجا تقیه را چه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمانی
در صحیفه آنجناب که در لاک کتاب بود چنین حکم برآمد که قتال کن با لشکر یزید و شهید شو و باید نمی آید که از کسی مجتهدین نوشته
درباره حضرت امام حسین نقلا عن الصحیفة المسطوره تقیه و اظهار باختلاف اوقات و عقل هم تجویز میکنند که چون دران مصالح
کلام اظهار حق باشد در آوان دیگر محکوم بتقیه باشند که بهزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا بود و لو فرضنا و ازانجا که این بحث
در حکایت معرفت امام سپرده امامیه دران شق سخن سازی زائد الوصف بعمل می آرند بهر رطب و یابس التفاتی دارند بعضی
مفقود التقلید انعقاد امام برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین ایجاد کرده اند که امام ما اگرچه مفقود الذات و
در جابلقا موجود و باوصف طول مسافت خبر یابیدن خویش از مجتهدین ما میکرد و باعانت و تائید ایشان مشغول است بخلاف
آنکه امام هنوز در دنیا قدم نه نهاده پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما باوجودیکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته لیکن باعتبار اوصاف ذاتی او نسبا که مجملا شنیده بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید تفصیل و شرح این کلام
محل به بعضے از وجوه دجال اعانت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم بعلم ملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگویند باز بمقتضای عصبیت و تلون رفض چه رقصها و عشوه ها میکنند و سیر و تماشائی بران از
راه قدردانی چنان داد پاکوبی بخورسی و شادمانی میدهد سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
نمود و چنانچه دانستی و محدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد درگذشت حتی که طائفه زمیه رسول خدا
خواجه هردوسرا را بدست کردند و کاملیه امیر المومنین را بدتر یا هم آوردند تا بدرجه کمال رسیدند و غرابیه و ذبابیه [illegible]
حضرت جبرئیل بر زبان داشتند در کتب ملل و نحل و فن عقائد مثل نهج المقال وغیره مندرج گشت پس ازان لطف جلال
هیچ بعید نمی آید که چنان تقریرات کردند و هزاران تهمات بر اسامی ائمه باری نهادند و عهود را بار بار شکستند و باظهار مجلسی
در بحار و حق الیقین مانند یهود گشتند تا بحدیکه امام زمان از مکاری و غداری ایشان روپوش گردیده و در لباس
منکرین از دست رفضه بجابلقا جان بسلامت برده معهذا اگر بخیال کسی از اهل فطانت نمیگذرد و بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای دفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکنتوری فی تشیید المطاعن وغیره فی غیره عن الاعیان
مبعوث و آن امام بدون کور نمکی شیعه بدریای محیط مالح یعنی غیبت کبری غوطه زده و در کان نمک شده و در آن بنا
رتبه امامت میکند و ازینجاست که ائمه واحد بعد واحد قاعهم بعد قاعد اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصا رفضه عراق پرحذر باید بود و بر بیان رجال ابوتو و در مجالس المومنین اخلاص اینها او صنف دانسته
و ازینجا باصول معتبره شیعه هویدا باشد که تباین و تخالف را میانه حضرات ائمه و ایشان حدی نبوده و اینهم سخن
این بزرگان در هر کتاب سخن خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن ۵ غره مشو بعشوه
شیعه که این گروه بکاره می نشینند و حواله میبرده و الحمد لله تعالی اولا و آخرا که بر هر کسی ازین تابین مع الوضع شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است و بر اثر
تحریر این مطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیرا بحدیث گفته تکمیلا للمقام بنقل و نقض آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت سیاقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دستخطان نامربوط او هم از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار و انتشار بیشتر
رطل موق ترین سوق السبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن درمیان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن نمود گفتم که چه میگوئی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درینحدیث قرآنست و تاویل او انست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم می آید که تعلیم قرآن بر هر یکی از مردم واجب
باشد باآنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
صحت نماز و این واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت صلعم درینحدیث امام را مضاف بزمان ساخته
گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه درحدیث واقع شد دلیل است بر اختصاص
اهل زمان با امامیکه معرفت او بایشان واجبست و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور فائده نمی ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر ازان تاویل علیل برگردید و گفت
بنابر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال بر منوال باشد که اگر تو گمان
بری بلکه مرا درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت ان امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را ندیده و جا و مقام او نمیدانی
و درین مدت از و بهره و نفعی نیافتی و فتوای مسائل خود را از و نمی شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
از و باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
مینمایم و انستنا انچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت صلعم نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه انقیادی همچنین نگفته که من لم یعرف مکان امام زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
والحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد انست که امام نداری و انکه زمان تو از امام خالیست پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امام هم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال درین وقت ترا امامی نیست پس درین وقت از اهل جاهلیتی
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس بعد از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز بایشان رفت انتهی کلامه زید اخفی بیانه و ملامه پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
و عدم ملاحظه مصرع مشهور سعی که لیکن قلم در کف دشمن است میگوئیم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
در باب معرفت امام است پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب بتمامه کلام حضرت باریست
قوله تعالی وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰئِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیّٖنَ برآنکه انکار بعض انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و اینجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل [illegible]
مصداق عوج بن عنق خود فرموده اند که ازین حدیث نخیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید پس
اعتراض تعلیم مذکور که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار دادند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت تعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری ندارد و زیاده بیش نیست قاضی را باید که تا زمی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی درگذشتن فلیعف که قاضی
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضاء مربع نشستند و در شهدای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست شستند و لباس حنفیت بر خود آراستند و مواطات قلبی را خیرباد گفته نفاق را نصب العین گشتند
آمدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسین
و قس علی هذا الشهید کربلا که اهتمام درباره ایشان است یعنی ایمه اثنا عشر و ازین اختصاص و تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت است کما فی الاصول مثل البحار وغیره و معرفت
از ایمه سابقین مامور نباشد جز امام زمان خود که وصف او معلوم است که نامعلوم است و همچنین در ازمنه دیگر
ایمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا اثر [illegible]
و بر تقدیر تسلیم که همه اهل زمانه را عموماً واجب کرد و معرفت تمامی ایمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل [illegible] نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده دلالت
بر اختصاص اهل زمان با امامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ایمه بر جمیع اهل ازمنه
تخصیص مذکور را فائده نماند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت امجاد که وجوب معرفت ایمه
سابقین و لاحقین را کلامش بر باد داد و دعوی فریه آغاز نهاد و اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی [illegible]
و کتاب البصائر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصاً کتب مصنفه مجتهد [illegible]

و فانی مثل ذوالفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضروری بود بر خلفای ثلثه و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیا و انکان بعد الاستعفا و هم در وقت شیر خدا رض در اوقات
دیگر ایمه بایست مجموعاً و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنابرین سے گوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه رض و عایشه رض و حفصه رض و طلحه رض و زبیر رض
و معاویه و اخراب آنها مخالفت هر یکے ازین اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان و تبعه ایشان بامامت ایمه اثنا عشر قائل نبودند و سیتند
بخو یکه شیعه قائل اند انتهی بلفظه کما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت همه ایمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا و هم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اہل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند و نیز
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الایمه نوبت استعفا رسید پس بابا
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجملش حدیث من
و مفصلش قصه استعفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه و همه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه اما مجرد من کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی المقصود هم
ممنوع و وجوب محبته رضی الله عنه مسلم لکن لا یسمنهم و لا یغنی من جوع و لو تری الکافی لوجدت روایات و آن لی
ان جمیع اہل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبة و لکن دعواه للامامة عین الکفر
و من الحقعد بامامة فهو کافر علی اصولهم یقیناً یدل علی ان زید بن علی کان منکر امامة اخیه و خرج علی بنی
امیة انه متبع متبا ستذید ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و لاحقین بدلائل دیگر
ست گوییم از مدتهای دراز مشتاقیم که آن ادله را به بینیم مگر میسر بازی نیست که بعنایت باری باصول
معتبره شما ثابت کنیم به بسط و تفصیل نقیض مدعا یعنی عدم معرفت امام نیز مغفور و مرحوم ست کما لا یخفی و مستتر
فی هذه الصفحه پس این تراند که جناب مجتهد بدان آهنگ بی هنگام در مباحث امامت اہتمام بر داشتند که کمتر از او زمانه نیست
که بزرگان فانی در زمانے در لشکر سید سالار مسعود غازی بی اصول سے نو اختند و از راه حجاز نهادند میر مختلفه
و شیخ سیگو مصرع گلبن توسیری بتر کستانست مهند اصادق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب از
منتخبین دنیا آن ادله را بدانند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینه خود کشاید و گواه گردد
عمه شریفه خود را که جزین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال برا اولیای رطل بوق و مجتهد
حرنوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر این حدیث قبل از غدیر ست لازم آید کفر کسیکه
نشاسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلائق که بعد از استعفا خرابی کوفه و بصره پدید آید و هل هذا
الا الظلم و العدوان و اگر بعد از انست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق و گردید از صدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لا یتصور منه الضلال مطل

اصول این مسائل جاهل است فالحق مع عمار یدور مع امام المهاجرین والانصار طرفه تر آنکه سرجمله فقهای بجا
از علمای نامدار تا مرض وفات شریفه نص است بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت بشیر
و نذیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات و بعدهما فی زعم الرفضه یوم العرفات وهی
مفسده اخری اشد من الاولی و اگر قصهٔ حضرت فاطمه بنت اسد یاد کرده شد که امیر المومنین کرم الله وجهه
در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من است در میان آرند گوئیم
هذا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط ازین حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارف
سبحان که سکندر ذو القرنین را با امام حسنین بحکاندیا از بحه گیرد و از اهل حق خود را برهاند تا تاویل شرم
حیا پس از عجائب اشیاء موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز کنار مبارکش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلینی وغیره واضح است در
عبارتش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابو طالب
علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع ایاما حتی وقع علی حلیمة السعدیه فدفعه الیها میتواند بود که مراد بثدی نفسه پستان
ابو طالب خود باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنین است چنانچه می آید
در حدیث سوم مولد امیر المومنین که رسول اورا در خود گرفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این و میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه است حرمت النکاح با دختر رضاعی و خواهر
رضاعی است ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده در شرط حرمت اینست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رضیع ببینه معلوم باب ضرب
یعلم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت وقتیکه زاده شد نبی درنگ کرد چند روز بر حالیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب مرض والدهٔ او بی شیر ماند پس انداخت اورا ابو طالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد از آن
پستان چند روز تا فرود آورد ابو طالب گردیدن برای طلب دایه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد اورا بحلیمه انتهی پس مادر مطهر جناب
مرتضوی چرا در بارهٔ آنجناب آنچه بایستی فرمود قدرت الهی است که هر چه بمقتضای ان الله علی کل شیء قدیر
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از خمیدا
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بمعنی بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ داعیه پیش نمی آید و معنی چنان قرار می یابد که هر که خود
باشد بیعت و اطاعت نکند امامی را که در زمان او بود بموت از جاهلیت مرده و نیز اگر قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهتی رئیس قبیله باشد لیکن همه کس بیعت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفای راشدین ومؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده الے غیر ذلک ومحصل آن روایات همین ست که امام یکے ماند ودیگر امرا تبلیغ دعوات
وشاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی ونکال اخروی می افزاید ودنائت
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رائیگان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر وعادم جاهلیت اطاعت
وخودبینی وخودرائی وباباحت تشخصے بودن ست قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ یعنی ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد وانکار وعاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند واز احادیث حضرت سید الابرار وافادات
حیدر کرار مثل آن تؤامروا الخ وانما الشوری للمهاجرین والانصار وافادات جناب امیر
بعد فوت النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه وترجمه آن ست الے غیر ذلک از اول
بالتمار مانند آفتاب رابعة النهار است که اهل حل وعقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
وچون از زمانه دراز ایشان را اندخلی نماینده گناهے بر ایشان لازم نیست بلکه گناه دستی بود
که اختیار رسید داشتند وکسے را لائق پیدا نداشتند ومختار نمیساختند الغرض امامیه باضافت ضمیر
خاص ومعهود میگرداند امام را بذاتی نه بوجود واجتماع ناس درو بین عام وخاص پس مضامت
کردند بزمانه مکلف تا معلوم شود زمانه وجودش وعیان گردد اوصافش پس هرکه نداند او را ولیاقت
نکند وبمیرد بنوعی از جاهلیت همراه برد ورنه معذور باشد اکنون بر بعضے از فوائد که در عبارت
عربوق ومولای مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته ومغالطه مجتهد از آن بظهور درآمده اعلام
مے نمایم که مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود درباره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد ست الخ ومجتهد بجواب آن گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد معنی است
ودلالت بر کمال جهالت واجنبیت از فنون وعلوم دارد ازانجاکه جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده اند وبر طلبه مخفی نیست که عهد وتخصیص را بیک معنی در بسا مقامات
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت واجنبیت مجتهد از فنون وعلوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
هر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد وآنهم بشهادت چنین شهید که در حکم زندگانست
که قول بیت کالسّت هم درحق او نتواند گفت واگر مجتهد الزمانے برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت ست
زیرا که مدعی اجتهاد اند وهر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر ست که قاضی رطل بوق را اعتنای [illegible]
الفاظ مذکوره گرداخته لیکن [illegible] هم [illegible] ودیگری هم آید [illegible] گشت

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجودش در هر زمانه و آن ممنوع ست لا بد علیه من دلیل و سند منع وجود بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابوذرؓ ردیف حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود که این نخواهد شد
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان اقرار نموده
که اهل سنت قائل اند یعتقد بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجوده در هر وقت اینکه مذهب شیعه
که قاضی هروی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و مناع للخیر معتد اثیم بر او صادق آمد
و آن بیچاره بر نیت خود ثواب جزیل یافت که نیة المومن خیر من عمله پس سوال قاضی
را بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک ختم الله علی
قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون قوله
تعلّم بنابرین لازم است که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرور ست و این اعتقاد هر سنی ست که
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص با اهل زمانه قراءت ضروری آنست که قاضی
با این همه حقه بازے انکارش متواتر است کردن و قصه اقفه الستة منتخب از دنیا یاد نه نمودند که عند الله
به امامت قرآن کریم و نیز دیگرے از ائمه متاخرین قائل شدند و سبحٰنه انما الله تعالی علی رداته
امام المتعدین و ما کان هذا وقت التقیه لذلک المنافق الا من الله تعالی و آیت یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را با عوان ملک الموت
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در
اسلام و ایمان کافی ست قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و آموختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادن
از لغتے بیش نیست که وجوب آموختنش بقدر ضرورت بجهت عملی تعلق دارد و درینجا
بحکمت نظرے سخن میرود جناب قاضی را باید کا دتارے نکردن و از قرار ماسبق خود
نگذشتن و جواب فاضل هروے خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
خویش مثل احقاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره جبر را
آوردن هیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص که نوشتند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند جوابش بلا دلیل
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش اول گذشت کی کتب قصه دیده بود تا بر نگینی

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او فسر باید
بلکه حرف درین ست که کتب دینیه خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و چند اوراق که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری سے معتبری چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة مصراع ما سا باین گیاه
ضعیف این گمان نبود که ریش را الکذابین در نقل کلامش بجا آورده اگر از اغراض بحث میگفتند
که بعد در پرسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت تا از حذاق این فرقه
بود مبهوت شد که زبان او را مے بست و گردنش را می شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاصه
میرود یعنی امام عصر ے چنانچه قول رطل بوق بران دلالت کرد که مرا امامے ست
که اعتقاد به امامت او دارم اسلے قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام اسلے غیر ذالک
ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروے در خاص و عام سخنے گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مرحوم بر داشتند و قدم برنداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
و اینچه گفتند برابر نیستیم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و هم تابعان متبوعان
چنانچه مجملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضائے مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیین هروے او برائے مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروے گفت که امام را هرگز نمی بینید و فتواے مسائل خود را از و نمی شنوید
و مقام او را نمی دانید و هیچ نفعی دینی از وے بر شما نمی رسد تحاشی کرده در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتے بران باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اهل دلیل بر آنست که وجود امام هم برائے
انتظام دنیا و هم انتظام دین ست تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال است قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حضرت امام جعفر صادق نیابد
کما مفصلاً و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار ست و تناقض و تناکر آن بدامنے
و نهایتے ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمانده حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتے از علماء از تشیع دست بر داشتند و سنی شدند و البته شخصے باید از جانب خدا برای رفع
این همه امور معصوم و مؤید بروح اعظم ورنه باید برائے او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضرورے نبود حاجت مردم بسوے امام چیست آیا فقط همین مراد است
که نشسته باشند و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد مجتهد لعل سے آوردند کما مر اراده تخریب
دین مذهب رفض تحریرات خود را که برائے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث
متابعت چنین امام را ضرورے شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا ایمن شوند

دگوش بر کلمات مضامین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کجا میباشند و اهل سنت که فقر در نداشته وجود امام را در هر زمانه ادله بران خطا قایم کرده اند چه
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلایل این بابها در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
فلا حاجة الی الاعادة و آنچه فرزین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را بادله شرعیه
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد بر نگیرد معنی همین ست که مجتهد ثانی در حسام آورده از جمله
حدیث مخفی در مجمع البحرین میگوید قوله إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ای یأتم بک الناس
ونتبعونه و یاخذون عنک لان الناس یؤمون افعاله ای یقصدونها و نهاده مقدار
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و بروایات متواتره اقل قلیل با محدث
مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یؤم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ
بِإِمَامِهِمْ ای بکتابهم و قیل بمن یأتمون به من نبی او امام او کتاب الغرض اطلاق
بجای خود می نشیند و مستدل را برا مینی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرورست و شروط
اتباع ملحوظ بالجمله کار رطل بوق عجیب است که میگوید این حدیث خبر بر معرفت دلالت ندارد
مسلما و لیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم است و شناختن
او واجب ست تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت ست چنانچه جای دیگر او نیز گفته اند
لاجرم ضرورست ملاقات کردن و در ایام سفارتها از مدتها منقضی شد بمجرد غیبت نامه بس
معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل عویصه بجهت
آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حال معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سابق است
بران دلالت دارد و اگر مراد ازاست قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولایت
بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیاری از علما و ممدوح و مقبول ائمه
کما فی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناسوت خود ندانست
که علی ربه امام ربه الله و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی رؤس الاشهاد بروی
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که نگرید جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاده
تا بالوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه مرا بسوختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

احتراق رسید صحیح بزرگ که بخدا انی توفیقی داشتم اکنون مطمئن شدم زیرا که عذاب کردن باتش جز خدا
کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدمین و مانند آن و تنقید و مجموع
محدث نجفی رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
گفتم حاشا ثم حاشا جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رفضی که امام خود را بدولت اسلام از بطن
سلاله مشرکین دانند و العباس جناب سید المرسلین را از قوم گردانند و کرامت پدر بزرگوار امام نبی
بران نکاح نپندارد که در حال شرک و انهم مبانم وقت نفرت نسبت بر حسن رو و والی غیر ذلک من القبائح
علے اصولهم باشنی که امام مهدی را و آبا و آبا از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین معتقد بود و یا در نسل مش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و نجفی بسوی او
دیده یا چگونه برابر توانند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا والله ثم
لا والله قال الله تبارک و تعالے هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَسْتَوِي
أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود ازان حاصل کردند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم کسے را از رفضه قادر بران نمی پنداریم
پس همان بهتر که مانند لتهای معلوم در مزابل سند رسه مخفی و مکتوم مانند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انها
کلمة هو قایلها و المنة لله تعالے که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
معرفت عام است از انکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
ازان ادله مے شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغلطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نمودند که من او را نشناسم غالب که تقلید او ست یا باش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
که خود را عارف نامند و عارف برسول الله و عارف بالائمه قرار داده اند حالانکه حرفی از دفتر
معرفت نخوانده اند و بر ظاهر است که آن شخصیکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را منبع
خواند عقلیه ابله پسند رسولان او را بر در وحی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را نخواهی یافت پس هر دو ممنوع
و تابع همراه ناموس کشیده و آنچه محشور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب مے شوند
چنانچه برای اکابر اصحاب افترا میکردند نعوذ بالله جوابش آنکه زنهار بدلائل سابقه آنجناب را

شیدا نی بلی او تراکما ینبغی میدانند و ہمہ طبقات آسمان وزمین برا و روشن است پس نشان عاشر

باین کلمات رطب اللسان است کہ قرآن مجید دلالت بران میکند کہ برادران حضرت یوسف علیہم

السلام چون یکدو بار براہ خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان راست ایشان را ہم دروغ

پنداشتند رطل بوق که در مجالس المومنین اکابر صحابہ و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی را

رافضی قرار داده و ہر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد کہ دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه

درین دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذہب شان بر نفاق است چسان

در امثال این تحکمات صادق انگاریم و نیز ظاہر است کہ اگر مدعیین فریدولا درین دعاوی

صادق می بودند ببینات ایشان در اعتقاد این بداندیشان مغشوش نمیگشت چرا غیبت

کبری بعد از صغری پیش می آمد بالجملہ این امام عنقا صفت کہ کتاب احمر نگبنا را دست و عمود

نورانی بر دیوار او نہ کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لامکان دولت سرای

او و در ہر ہفتہ بنص امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جاء الحق وزہق الباطل

مہر امامت دو رقہ اتاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میگرداند برای بلند آہنگی بالا خفی

رفضه گوش می نہادو این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب

یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینانی می افزود و ہر روز در غیبت کبری آماده از روز اول

نبود عاشق کہ شد کہ بار بجانبش نظر نکرد ای خواجہ درد نیست و گرنہ طبیب ہست

وانچہ قاضی صاحب داد ہدایت داده اند کہ دلائل واضح الخ جوابش آنکہ امنا و صدقنا

کہ براہین قاطعہ و دلائل ساطعہ داری ولیکن دعوی لزوم متابعت از ان قسم است کہ یقولون

بافواہہم ما لیس فی قلوبہم خود کلام مجلسی خاتمة المحدثین بران گواه ست کہ اہل غیبت کبری

مانند یہود اند کما مر قرار او تقیہ و نفاق از گروه یہود بوجود آمده چنانچہ در قرآن و حدیث مبین

و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کرده اند کہ تشبیہ یہود از ان در معرض

ثبوت است کہ مجلسی گنده دہن پابوس کاسہ لیسان اوست کما لا یخفی اما آنچہ رطل بوق گفتند

و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکہ اگر ملاقات امام ممکن باشد باہل سنت مسلم است کہ مودت

اہل صفا چہ در روح چہ در قفا و اینہم از قدرت الہی ست کہ لفظ سامرا است یعنی این مدعات

ولیکن دعوی ملاقات اہل زور یا از ذریۂ ابن سبا در خیر منع ست چون خود با قرار اکابر شیعیان

آن امام توقیع می فرماید کہ ہر شیعی کہ نام من گیرد ملعون و کافر است و کسی از اہل سنت

این توقیعات را در حق خویش اعتقاد میکند چگونہ با چنین کافرین و ملاعین ملاقات توانند کرد

کہ شب و روز مانند یہود در جستجوی حضرت عیسی علیہ السلام در تقیہ و نفاق بکوشند و انواع

بدنید از دست حکام نوشتند مانند ناموس و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروختند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل جارتی و طوسی و تمانینی با تباع هشام
شیطان و اطاق بپوشیدند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آوردند و بزرگی را از اهلبیت
اطهر در هر زمانه بیدار ندید بدست نواصب سپارند و در برابر چو گوسپند سلیم ٭ در قفا همچو گرگ
مردم در بودند چنانچه بحار مجلسی و لوامع تقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است علیحده که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشند که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عماید رفضه مثل ابو بصیر ے شناشنیدند و دمیه
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمنای یهود و لیت
یهود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنی اختم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را باوجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبب تبرا یه
گم کردند و آیت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ را ندیده جناب رطل بوق
توسل و همنامی بیت نور جهان گرچه بظاهر زن است ٭ در صف مردان زن شیر افگن است
بمستقر الخلافه رونق افزودند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن و عادی لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص حیا و دین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
فاعتبروا یا اولے النهی من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است یا بعد از آن لکن الاول باطل کما عرفت و سیجیی تحقیق الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
بمعلیم که خواهد بود و بعد از مدتهای دراز پس جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
با عتراف مجلسی در حق الیقین و غیر او در غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نخواهم شد از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی

و این ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده پیش خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با وجود اشد مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا الیه و انکار
هر وقت مبین افترا و معاداوت شدیده با ائمه هدی ست بنا بر علیه هذا رطل بوق از وطن شریف
تشریف آورند بار نیش کتیف چنانکه شاعری از راسیه میگوید بیت ریش باید دو سه موی
و زنخدان پوشی نه شاید انسان که وران بچه و بد خر گوشی نه و در اکبرآباد همه ریش و بروت را
تراشیده اند و آخر در دل خود بر خلاف امید و توقیع ازین امام فرموده باشند که این خانه را ویران
کرده اوست چنانچه خطیب سبزواری گفته بود وقتیکه جناب مرتضوی بنی او بریده بودند و از
فوائد عظیمه این توقیع آنست که چند ازین فساد تها در دل رفضه پیدا کرد و این حرفی ست از
فوائد غیبت کبری است و قبل ازین تعصب طالعین اینقدر نبود که دختران جمیله خویش نکاح سنیان
میدادند و صیغه را بعنوان حال کجا شنل دهقانی ضرور نمی پنداشتند و در کوچها و بازار کجا کوه خر
تجویز دنده در بارۀ تصویرات اصحاب المؤمنین کی بے ادبیها ے مودند و وجوه خود را
مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت سے شنوم و در تهذیب کتاب
مشغولم و آنچه گفته و اینست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حاجت را بمعرفت امام و معرفت
عام است پس امور عامه کجا برین امر خاصه دلالتی دارد و تکلیف که نصوص متواتر ائمه مخالف آن قرار رسید
که حرفی ازان بگوشت شنیدیم و در گرد آوری آن بتطویل نگردیدم و آنچه نوشته زیرا که حضرت الخ
جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام و الا مقامش بحکم حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مے شناسند بقید ابنیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آثار اثوات میداشتند کما مر تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی
علی الرأس و العین بعین فیه غبار بلا مین و حکم اینعنی که مامور نیستم با آنکه احکام از امام بگیریم از عجائب
و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کور ابلگی داده زیرا که انا ذات امامیه ولایت
بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمی شود و ازینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگری
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیرست در هادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال
و اینست قطره از دریای محیط علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که پاره ازان در مجلد اول دانسته
پس تنصیص میکنند بر آنکه مقصود از افتراض حج زیارت امام و ادراک احکام ست بلی چون قاضی

رطل بوق دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جزا از شیعه می نمودند و دین خود را که بمالش مذهب جعفری
بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند ناگزیر است ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آید تیمم
برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده اند
عمرشان در تقلید نواصب بسر شد که تقلید ایشان بهر معاذالله بعمل سے آوردند و صدها روایت بر تراشیدند
که ائمه بلکه امام الائمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت را واجب نگردانیده اند قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را بهمین وتیره امر میکرد حالانکه
یکی گفته بود که مے خواهم که بینی لاعن را بدندان گزین کما فی تراجم الجراح و آخر چون ضبط اسرار
ائمه عظام بزعم علمای شیعه بس مشکل افتاد باظهار آن بسیکدستی و رفع قبض پرداخته اند چنانچه
در مقاله سادسه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کررته یتضوع بار دیگر مجمل و مختصر
بقید کتابت می آرم که بسیارے از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام دوانه میگفتند
و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفے از عبادات
بر او نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم باعتبار
اکل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران دراهم جمع نا بیرین مردم را میدادند انگه شنیدی حال
زرامت حضرت امام صادق ع است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بودند پس
در اوقات آن ائمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری باش آمد
و کسی نماند که تدارکے فرماید چه خواهد بود که هر غرابے نعیق و هر حماری نهیق آغاز کرد و هر کور
سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
دیر و زنی ساده لوحان زائدالوصف کوشیدند و بعضی از ایشان پا فراتر نهادند و داد مشاطگی
دادند یعنی زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هبت کردند ۔ فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهر آشوب ۔ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ۔ کما مر مجملا
و فی الصواقع مفصلا از روایات اخذ و جر بقرائن اصولیکه بتکرار مبین شد و شیعه از ان جهات
ائمه و دست بر نمیداشتند حرفے از کتاب بتو گویم و پرتوی را از آفتاب جویم امام عظیم طوسی باعتراف
خاتم المترجمین یعنی مجلسی در حق الیقین مے فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میکند که
کنیزے گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بیبات تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد مرا بسوی آنجوان کرا دست انکه میخواست
من بنجدمت او رفتم و انچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نموده اعتنا باو
ندا انستم خواست داخل خانه شود عمروی گفت که اگر سوالی داری بکن که دیگر ورا نخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز عشا را تاخیر کنند تا آنکه ستارها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کنند تا ستارها برطرف شود انتهی بلفظه ضعیف
از اخلاق اولاد و مصداق انک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد مشتاق و محن و صرف اموال جمیل
و خدمتهای وکیل بچندین اشتیاق آمده خواهد که تکمیل استفاده بردارد امام گوش ندید و نماینده
باغ سبز فرماید که بازا ورا نخواهی دید و غیبت تامه نباشد پس معلوم شد که این حقایق بلنگان باز
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام و اجلل قبولیت و رفعات ضرورات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وا نمودند که مشک و زعفران میخر وخت حالانکه بمجرد امامت مرجع عوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلسا ست بترجمه صروفی سکرمیکر
کرد ابو بصیر گفت اما نیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی تا آنکه قیاس کرده
ایمان داستی که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد انرا هر کرا میخواهد جایز ست
امام را انچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی باشد یک شب هرگز هر جا لیکه الله تعالی
را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه پرسند که با اهلبیت و قرآن مجید چه کردی یا امور دیگر از دنیا چه رسد فان فیها سمعا له
وازین یکروایت دو فائده ظاهر بحصول آمد هم اخذه جده و هم لعنت بر قوم الکفر و انگاه تبکار از فاجعه دنیا و الاتباع
اگر چه جناب مجلسی لعنت را بر خیال عزیزه فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کردند و مثل سفرا
بعد از دم برداشتن سبزه زار نمودند و بارها دانستی که اقرار امیر بر رجعت ست فقط انکه تنیده
حرفی از غیبت صغری بود اولاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق هنوز مقلدین شیخ علی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگردانند و تمیز بین تیه
ضلالت را باعمای هنوز نموده اند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه به ابهه
نصیر الدین حیدر را در امام را معاذ الله مبلیده کنند نقشان نمیدهند و شاید که در بخصوص کلامی محبتین
سماعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق نقضات بر صفا داده با میل
تا جمله امام تکنیه قضا مخفوق شدند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مکروا و مکر الله و الله
خیر الماکرین بعد از تسلط ملائکه معذبین فهمیدند و در مستقر الخلافت با وصف دستگیر
و هنوز دو مجاور معلوم نگاه بانی قبر شریف و او ملازمت میکنند ما شکر و سپاس

می‌ورزی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری و در معرفت امام تا تیاسی بلیغ بجا آورده
و شاید که در اوعا بمعرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم حادث هرچه بود کما صر بکر عتوای بر مذهب حنفیه نمیداد و شجاعت جناب علی ...
که درین تعصب هم گرفتار پس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روز بازار ...
بالبدیهه که امام را می‌شناسند و امامی دارند و فاضل هروی نمیداند و سمی شناسد و بر معتقد ...
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تدقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک ...
و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که چه مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست بر داشته بود پس حق تعالی در جلدوی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر مکرمش
حسینی باشد خلیفه روی زمین گردانید و جهان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه
که ایشان را در ادخال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حرفشار عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه باعتراف مجلسی در بحار هم در ترجمه آن
مثل جلاء العیون و غیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس قبلیکه
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسرے متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هرچند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود العهده علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمودند
شیر مده اگرچه بکلی منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را یکبار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله در دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سیدة بر خیال خود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار دانند اری و فائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی پلنگان همین است و اعجب آنکه رفضه این امور را سبب وجود
امامت با عنت سلب قرار دهند و مدانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
میفرمود شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و ازینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یا فتند سلمنا
که امام حسین روزی چند استفاده غذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جبلی و طبائع مختلف است
یکی دو سه بار خواهش دارد و دیگرے زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه دانستی و زیاده
و کمی را در آورده نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگرچه امام هم میشدند و در فرزندان بسبطه

اگر مفت بدا میشد نه که حساب دوستان در دل نه انکه آن بیچاره از سبع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه رض نیز خارج نوشتند پس خروج فاطمیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
بعد از عجایب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق با کوه عیکه در مناظره
تحفه وا افتادند که بر اختلافات شیعه و مزخرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه منا لیطش لی رود قدح بیگذاشت و میگفت ع ای سباب ما خون چه عو عو میکنی به نگرا
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
عاوای تو یعنی منهم سے اندازد پس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیدپوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود از عالم انیمعنی داشت که جز شیعه اثنا عشریه کسی از اهل
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتدا در بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب ست که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المومنین و امام المتقین الی آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره الفقیه
لعنت کرده اینهم در کتب خود ندیده بود پس تعجب کنان مسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین
گفتند مذهب سنت تحیر او از یکی بهزار کشید که مید انست از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از و هم زیاده بود که این بزرگ بکر یومی است که از خرابه در آباد درآمده
افتاده پس بعضی میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند بالجمله حضرت قاضی رطل بوق
نابلد بود و بار خناب شان دست و پا گم کردند و از آنچه محقق است نزد محققین شیعه کما ستعرفه
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل سے فرماید خود را به تغافل زدند و چون بجواب البطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال انیمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هر چه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد انتقامات بالاستیعاب درین باورق
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جهل مذکور ست که در موجودگی
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ حلی بمجانست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر از آن نتوانند
که قاضی ناصبی برای تواضع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را بر داشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند ومقولهٔ شیخ چلی درین معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس والجان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذرها بدتر از گناه شده در رجوع بتواریخ نکردند وایضاً تناقض صدر الدین
در کلام شیخ چلی امامیه تقلیداً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین نوشته
و در جای دیگر انکار ازان نموده چون صدر الدین مذکور متعرض کرد غیر ازانکه جناب قاضی
القضا مبتلا شوند ودم بزدارند وحدث کنان ازمیدان راه فرار پویند بلکه بانها چنین در پرده
نشنیدند هیچ نکردند ودرین اشکالات مانند خر لنگ بوحل درافتادند حالانکه بقوت هرچه تمام بر حجم
نافرجام بجنگ مشغول بودند وایضاً چون ابن هبقه یعنی شیخ چلی این عقیده را برای فریب مقلدین
خود ها را آب وتاب وزیب وزینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امر نمی باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند وکمند همت بتائید آن آویختند وازروایات واقعات غدیر خم
که مجمع صد وپنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را بتغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود ومفاسد خلافت
ونصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود بوحی شمرده فرمود که بمجرد نصب در نصب خویش
خواهد آمد واصحاب مرتد خواهند شد وسعی بیست وسه ساله رائیگان خواهد رفت پس حضرت
برعایت امرهم کلاهی فرمود که اگر سحبان زنده بودی ازعهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی وامام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً ومعنی و بر تقدیر
آنچه موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب ازهار را اشگفانید که رشک افزائی بهار باغ شداد باشد
کما لا یخفی وبعد از تحقق شدنش درین خصوص آنچه بر مجتهد جائسی واولاد ومقلدینش تواند گذشت
خارج ازاندازهٔ تحریر وتقریر تواند شد که او در حسام چوبین ازکتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه مجال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین نصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت ازوست پایانی نخواهد بود زیراکه
در مصائب خویش آنچه دربارهٔ خواهر مطهرهٔ شهید کربلا یعنی ام کلثوم عم بی اذاجی ولی ادبی کرد در روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا وحسن مجتبی وجناب علی مرتضی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وعلیهم را آزرده
نمودند نعوذ بالله من ذلک ولکنی انقله لا شد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را اینهمه مصیبتها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد فکیف که با وصف اختیار کما عرفت
معتقدی نگردیدند امام گم شده را بازجست نا او علاقه یا من ورای الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
وبتصویرات اجنبه کتاب اوراق آراستی وقاضی رطل بوق را لعله ازسبکی هم ازبار گران سبک ساختی

حالانکه مثل امروز آن روز جوان بود و در گهوارهٔ خود لب از شیر مادر نشسته بود و مشکلات رفضه را
حل میکرد کما اشتر نامرا را و چون در آن آوان دستگیری حسرت زدگان فریاد و تکون فی المهد صبیا
تکلیف از اکان بشر است و یا بهر حال یک دو حرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و رطلی فشان دادم بلی
اگر کسی دل داده استیعاب آن یا فقره‌ها باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو در مجمع علق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین و اخوان معنوی او جستن که این دو کتاب است نام یکی تبیین الحق و نام دیگرے
غررود در این امر خود از اوراقیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیدا است
حاشا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار را از آن باب بماند
که رفضه توهم کنند که سنیان نام این هر دو کتاب را افتخارا مثل محاج السالکین وضع کردند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از حاضران در بلدهٔ بنارس بر آمده
اگر میسر گردد ببلدهٔ الہ آباد رفتن و بدائرهٔ شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در انجا بدست
آید جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملاقات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین است عموما و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس ارتکاب محدثات و خرافاتیکه ذره از ان بطور
منوذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن باز شائع کردن چنانچه قدمای
رفضه مفترین برای ترویج محدثات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات ائمه بردند لعهدة علیهم که
بعد از عرض حضرات ائمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی مسمے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ائمه از راه تقیه
دنبال گذاری ازین کفار تتاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ با لقمه دوخته به ولیکن
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
باتفاقات قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب دراریست و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیفات مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب بیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را میداند که جز دل خراشی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی بیش نیست حتی که مویدا یمعنی شد و در معائب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر خطیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کماهر سابقا سپس او را امام زمان با جمیع مقلدین ابتهار حقیقی سپردند فادخلوا جهنم خالدین
در بارهٔ شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی محل بود است

ورنه اصول از شیعه کما مرت الیها الاشارة خصوصاً بحار و حق الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
پیداست که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن از مدتها مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از ناحیه مقدسه باسامی
سفرا اسمت ورود یافت دال بر انست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب مفتری و ملعون
ابدیست و ازینجا اغاظه لعنت را برین قاضی رطل بوق سوشتری قیاس باید کرد که غیر از آیت
کریمه وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات بعینه
در رد الشنا مه که بنام محمد قلی قطب شاه دارای سکندر دستگاه رفضه پیرایه تالیف در بر کرده
بود در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذاشته برای مزید توثیق
اینست یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض
جوراً و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
والصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ برای آقای
مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعه تراش لقب گذاشتند که هر وقت مشاهده امام را تجویز
کردند بی اجازت امام بترک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشایخ رفضه شیطان الطاق را حضرت
امام صادق ع از مجلس شریف بهمین علت راندند و سفارش را بهمار قبول نکردند مگر این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قد روی فی الاصول ان کلها مستویة
قطعاً و تعییناً و کفی به عذاباً الیماً و اثماً مبیناً و حال خرابی رفضه و بی وفایی ایشان و عدم الصفا
بشروط جهاد در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم است که اهل اخلاص و شیعه
پاک اینقدر در زمانه شریف نبودند که به بست رسند بلکه بروایت دیگر بعشره کامله کشند پس درین
زمان که پادشاه جناب ملای متبحر محمد باقر گشت از بام افتاد یعنی متاکلت شیعه پایه از حق التقلید هم
وضوح انجامید چنانچه ماخوذ بودن تشیع از یهود از مختار کشی و قسوت قلبی را حدی نماند چه گفته آید
خواجه حافظ شیرازی پیغمبر باید ــ همه کس را رز یهی میطلبید این ایام چه مشکل اینست که هر روز
بتر می بینم الغرض چندان مدهوشی و حق پوشی بردل و دماغ این الاغ مثل مشهور قاضی
چون پیر مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته‌اند ــ دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند ۞ آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش ۞ اکنون محنت اصلاح کلامش که مولای

مجتهد الزمانی و پدر او ست برین مجتهد افتاد و باوجودیکه از مدتها در رساله قدیمه این بیش
از بل رغل با عجز و زبونی دست و بغل بود و غایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر با وصف آنچنی
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقةً منفتح شده بمعتقدین عمر و عیار
ولیکن هزاران مشکل را بعد ارتحلت شریف حضرت پیغمبر بدینا پیش کردند و گنجایش آن در علم
شریف نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید دران وقت بودند رتبه علم رطل البوق مگر از ان جناب هم
در گذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن بامش هم مجتهد مرسل است بشناسد باز از
جهل کوری هیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام را شناس و از گناهی مهراس فاعتبروا یا
اولی النهی وقولوا ان هذا شیء کالعنقا و بعد ازین اجمالا و تفصیلا می آید انشاء الله تعالی
که آنهم صورتی نبسته اکنون در تنبیه قاضی گامی چند فراتر بنه و بگو که نام کافی کلینی هم از بطاقت
او نگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجهٔ پابوسی شان هم ندارد در بار تشکلات
خویش را پیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود از هر قهار حقیقی عبارت از انست خود را اسم
بیان میکردند کمامر ولقمان حکیم ایشان ابوحمزه ثمالی وغیر او با آنهمه علو مدارج بعرض امور
می پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضرور نیست و امر هم همین لفظ بمعرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعثت امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و آنگاه او را بجدی معاوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی در بارهٔ امامیه بدین طور تشکیک نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفتهٔ ضروری رویتهٔ صنوبری ونبذه از غلطی
مشاکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانی بر در دولت شل آنکه نشسته
اذن در آمدن طلبد البته می فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله آقا که احمد
صولای بدرش در صوار هم است وهمچنین امثالش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بر وقت او را زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندک
غور چنان مذعن شد که هر گاه میدانست که بالیقین امام از در خود خواهد راند بر آن دو جنبیده
او را در انسته و مخلص نیز در او مطابق اصول المنافق ممتاز بود و لاجرم عرض مسائل را چگونه چیزی

گشته هر چه باد اباد گو ضروری نبوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیر می پرسیدند حالانکه اجتهاد
امام درست نبود کما سمعی وایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند ضرور افتاد
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی ع از فرقه ناجیه ذوی البصائر
شمردن و ازینجا بالاولی می باید که یزید ازین زمره باشد وبعد از تصحیح این اوراق بلکه پیدا ایات
وجه اولویت بر ظاهر است پس لعنت عدد برکسیکه رافضی باشد و چنین خرافات چاد و درچه خوانند
و نزد دیگران بگاو برابرند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و انیکه شنیدی
با قطع نظر از الفت که او فتوی میداد بر مذهب امام ابو حنیفه حالانکه رفضه وردا بمنفی
اناء اللیل واطراف النهار شش پیرو دهقانی در تالیفات خویش بر زبان وارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الراوی خویش خبری ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقض آن کلمه لایوجب علما و عقلا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور زندگو پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بود نش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب او
صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شده و از تقریر مومن جالیسی در بحث خلق افعال واضح است
که رعایت قواعد و اصول بیضرر است اگرچه عمل بالا حادیث از دست رود پس او هم بانت
مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار فرو رفت و ظاهر است شیخ المتقلین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدام لقب ایشانست در کتاب عده بسبب معذرت از طرف علم الهدی خواجه تاشان بود
یعنی همدرس بودن بریکی نزد مفید چار شدی پسر معنوی عبد الله بن سبا یهودی که برای رونق محدثات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
بگویند در حق او انچه در حق امام ابو حنیفه بیاندامی میکردند و ازینجا نزد عقلا واضح شد که این
گرده طالب دین و حق نبوده اند لاحول ولا قوة الا بالله و عجیب از حاضر فی الامصار که علم لدنی
چنان دارد که کسی حاصل نتواند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلمذ هم نرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة کیف لا تهاجر فیها اباد از اقامت
وطن پیشه جبازی بلبه نانی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که محاورهٔ ائمه در بارهٔ مقربین است
خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت لعنت گرمی چه طوفانی باسمانی بردی
و لباس فاخر قاضی القضات بر خود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که سه بدست
اهک تفنه کردن خمیر چه به از دست بر سینه پیش امیر چه وای مردکه من ترا کی قاضی دعنی

گردانیدم ع بر و هر چه بایدت پیش گیر ٭ سر نانداری سر خویش گیر ٭ واگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت عمر بکن گو هم علوم لدنی معلوم شده
و هم دشمنی امام ما او را شهید ثالث بالخیر در اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
صولت برو آرمید و دولت در و قرار رسید یکی از ظرفا تردد بدوستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهدانه
بازگذار ٭ و از ظلمت بدر آی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین بخرامیم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سری جنبانند و برخی میر قصند تا بر در باغی یکی را دیدند که بندای
جمهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران به بینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست ٭ پس یکی را
دیدند که بالادست نشسته و بجهت مزید تمکین و وقار از سر هوا و هوس برخاسته مطلقا بچیزی التفات
نداشته ظریف گفت از سیمای او چنان بنماید که بدعوی خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بربست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد مگر فرستادهٔ شماست گفت شد و تیز تیز نگریست که بر خیر آن قرمساق را
من برسم رسالت کی فرستاده ام بزنند و برانند و بعضی از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
در کافی کلینی که بینه و بین الله حجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند حدیثی
موضوع ضعیف دانستند که شاید بضعف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بکشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوی حل خواهد شد سوال پیش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمودند مرا اجازتی نیست و این امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت انجناب بحدث
ایام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متاخر
خالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این خر نا شخص بر اجتهاد
جبیت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر بمجازی نمیشمارد ای متکبر دنی
ع مرا و ارسد کبریا و منی ٭ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی ٭ چون این شهید ثالث بالخیر
بر عدالت باری مغرور هست که برادر و پدرش گیر و داری رود و او را کسی نپرسد پس چنین بازو کمها
از و سر می زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه محسنه
قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استحسان جلوهٔ ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول بعید فی الصوارم وغیره علوا کبیرا و اصلا هما جهنم
رسالت مضیر عجب ست که مطهر دو حاشیه اینهم نه اینست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

بغیر حق معترف نیست یعنی بهیچ وجه قتل شان حق نتواند بود کما بسطه اشار بنی شیخ الدار و او مفید
مفهوم مخالف وابسته و حفظ خود انذرتکم نارا تلظی لا یصلاها الا الاشقی الذی کذب وتولی نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرده و دانسته بود که او التفاتی
بوی بدین ملت شل پیدا خواهد کرد و پس در اثنای محادثت تعریضی بفاروق اعظم کرد و بر خویشتن بتعالی
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشته نزد او برخوانده محبت شه مردان مجو ز بی پدری ٭ که دست غیر
گرفته ست پای مادر او ٭ طرفه تر بلکه مشکل ترین جمله مشکلها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
رطب اللسان بطعن فاروق چون رو برو نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبرآباد برای مناظره نشستند و بر وقت بالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کنتنا تما فلون و یاد نکردند که تقیه بظن ضرر واجب میشود چه جای یقین در دو به مسئله کرامة الاولیاء
حق از جهت عادت دریده ذهنی در حق مربی پادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصدر
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق اینست بر صدور چنانچه امامیه که او را صاحب الامر
بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقهر الهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهوده می افزا
نموده شود که هر جا که نهایتش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و به انتهی از امر
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جابجا این یهود متبعین مجوس مقتدای ائمه را بباد فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که رسائل متاخرین را به بیند که حالات آن
مجتهدین نوشتند که در عتبات عالیات باز از افادات علوم دینی بعموم خود کرم داشتند و گویا
آن دیار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کرده و او رقص شروع نموده
تا بالآخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا جلت عظمته بواسطه سلطنت روم
ادامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را در آتش مانند خراب شود و مشاهده
میکنیم قضا را درین ایام روزی با میرزا محمد اخباری بملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرط
فسق و فجور دران حدود مقدسه و تنبیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تحولیت و بزعمت که این
اعمال باز ائید ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد چیزی نفرمود و الله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست
بفرمایید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه انخدود و مطهره بقول خواجه حافظ است
٭ هر چند آزمودم ازوی نبود سودم ٭ من جرب المجرب حلت به الندامه ٭ و همچنین تراجم
جراح مثل کفایة المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصا مجلد
سیزدهم از آن بمطالعه خود آری و بی دماغی نداری که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گریبان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذهب خویش در این و بستان
مذهب دلکش مشاهده فرمایند که آیینه سکندر و جام جم است بنگرند تا برتو عرصه و ازواجها
ناتاب وار و ند من بعد عقل کے اجازت میدهد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین بگشایند پے نبرند که امر فتاوی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود و حضرت سلطان کربلا معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین علیه السلام
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین را بینا که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد و معذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رفضه دیروز امام حسن را ببعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که سبع سنابل
عبارت از انست برآورند و داد خروج و نصب باخراجش دادند و قصور شان هیچ نبود مگر
صلاح باربعین بنی امیه که نزد رفضه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین و انهم بطریق
اولی زیرا که شیخین از امثال این امور ابعد بودند و هو الاقرب و امروز جناب امام حسین را
با وجود ادخال در سبع سنابل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا و افتا بازداشتند
و این امام بیچاره مظلوم شهید بغیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرموده و اولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
از اهلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاهره ائمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند مقرر کردند و هنوز حال شان همین است
که بتسویل نفس مے پردازند و تدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواهند و نمیدانند
که المسود هو العدو و المبیض هو الصدیق الغرض گناه شهید کربلا و اولاد اطیابش همین بود ورنه بار است
که جناب امیر هم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
وادلیس فلیس و قس علی هذا شروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت صفا
آغشتند و مثل تغارهای طبیب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آید متعلق بود بعهدها
مجتهدین و لیکن صاحب غور و ادراک را این قصها موجب بصیرت درین فن می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتهد یعنی مومن جائسی نائب اول امام در زمان ... ذار المومنین شیعه که بقصبه ندیله
رنگی دیگر داشتند و در مابین فراغ مزعومی و سفر عتبات عالیات بیرنگی دیگر بهم گماشتند و چه این
تلونات پیش نیاید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ علی
آنچه میگفتند رشک افزای اخبار یین مثل غلام حسین و فدا علی و برادر کمترین از معاصرین است
و چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بمقتضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد غیر ازین نمی نماید که چندی زیر مشق مشغول ایران
باید شد و کتاب شرائع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولت در دار المومنین کشمیر باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و نزول
سعادت فرموده و نقاره تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تقدس زیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
چند تا عم بکتاب حسام درباره امام اکمل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود وغیره باید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانه
بوی بالکانه مجالس المومنین وغیره اهم نظر نکردند و ندیدند که بوی و آقای شان چه خرافات دران
جا داده اند پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مولفات واضحه
رطل بوق که درین شغل مطالعه آن بر ضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یکدو مجلد
عماد الاسلام رو داده ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند ۵ معلمت هم
شوخی و دلیری آموخته و غمزه و ناز و عتاب و ستمگری آموخته و از اوراق فقیر که در مقاله
مجلد دوم جمع نموده عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ماخذ تحفه اثنا عشریه و ماده
جواب بعض ابواب بلا واسطه بهم رسیده لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از رقبه خود
جدا نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرای عمل کردند الغرض چون بر تحدید
مجتهد پلید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جائشی در کارگاه خود تار و پود تحدید تنیده
از هنار بر اصول و قواعد مذهب رفضه بر هیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنة الی الان
منطبق نتواند شد و اینهمه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
همه رایگانست معنی و این تعمیم از منه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
زیرا که علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را الی مغز و بمعنی قرار داده اند
یا رضا حب الامر که غیبت هزار و چهار ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن معنی گفته
اینست که در احقاق شوشتری ذهب الله نوره و هم در کتب دیگر مردی است که شخصی اختلاف
امت را درباره شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
میجویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود بما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

دما تا خاتمه فعلیها رحمة الله یوم القیمه و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مشاعین با مناقب
دیگر در کتب ما بیش ازبیش از ائمه اهلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید و
و آنهمه اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و بتواتر انجامیده و بآیات بینات قرآنی موید
و مشید گردیده که طالب دین و اهل یقین را سرتابی ازان امکانی ندارد که ع بهر رنگ که هست
هیچ عزت منافقت؛ چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بتقلب و فاد همچنین امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود ها مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رافضه بر چند
در اخفای مناقب راشدین زائد الوصف کوشیده لیکن باآنهمه کشش و کوشش هنوز القدر
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر بذکر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق علیه السلام بلاشرکت دیگرے از ائمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
از نصوص جعفریه که در کافیست بمنصه شهود جلوه گر شده و عیان گردیده که بر فقره ازان بر
استعمال جمیع رطب و یابس رفته از وقت مذهب حدوث شان یعنی ابن سبا یهودی
تا باقر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و وافی است ولیکن هم مخترعات و موضوعات را چه علاج
و آن کرد بمقتضای قول شیخ معارج هم از جهت نوعی دران درج کرد پس رافضه در تخصیص
میکوشند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه است که بعد اقتضای صحبت جواب سوال
بعضے از عارفان راز نهانی یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شده و تعجب کرده که
ازین محامد که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد ازینها
پیشوائی کفار است که خدا فرمود وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخر الهفوة
بتقلید و طول خرافات و تسویل نفسه وازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و رموز
نبودند بلکه کلام در ملازمت صحبت است ورنه البته عادت تقیه را میدانستند و تعجب نمیکردند
همه احادیث آنجناب بدین محل می نشاندند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میکردند
پس معلوم شد که امام ازین متعجبین که بمکر و زور افتاده بودند تقیه فرمود و از شر اینها نجات
یافت و ذهن سگان باقتضه بر رفت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که آنچه شیعه بر حضرات ائمه
از قتل محمد رفته از دست نواصب بلا واسطه برایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم نزد مجتهد فانی باشرم و حیا کما فی ذوی الفقار و ایضا حکم توان کرد
که شاید مجتهد باستخاره طاق و جفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تعمیم ذکر
در باره امام بعمل آورده و لفظ مومنین را دخل نداده بلکه مسلمین را نیز بیاد داده و لفظ تا
فشان داده و باز اگر دوسے غور کنی رعایت این توسعه در قیود تحدید ش جا بجا ملحوظ داشته

میگویند که مذهب ما آسمانیست و قرآن ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست
و تادیب مردم بمعبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر و ردّ از کتب مجاهدات
معبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین اند
و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین زائد از صد بار دیده یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که رام دین
و شیو دین و گیا دین در لکهنو و فیض آباد و از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه بزبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
از اسماء مشرکین عرب پرسیده شود عبد مناف و عبد اللات و العزی دیگران بران ادل دلیل
و لیکن سخنی در خصوص یاد آمد که نام علمای سنت دیدیم جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
صحیفه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جاسی عبارت از انست که سطر و نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا رضی الله عنها آن الفاظ را در حق
امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه
خواهند فرمود ظریفست که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کرده اند کما فی جامع الاخبار
فاعتبروا یا اولی الابصار و فائده تعمیم در تجدید امام آنچه مکنون خاطر این و مدارست اکنون
مزداد کیا آشکار شد یعنی چون مجتهد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ائمه صادق
می آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه هدی نیز این حد بعد از تکلفات هم مندرج شوند
معاذ الله بدان معنی که رفضه او نادی آن بر اسامی ائمه بسته اند و لهای خود را آشنا اند
و خوشوقت شوند و در صدق آن قبلت تلبیس و اضلال امت و انداختن اختلاف فهادر طوائف
روافض که فرق ایشان بصد رسید شکی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که
اختلاف در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با امامت و عدالت
شیخین مکرمین دارد پیش کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جله حرفی ازان میگوییم که بدو رتلیه رجی الجواب تا بار لعنت منتظرین سبک شود
و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین معظمین دلالت می کند
که مزیدی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا دانستند و تعجب کردند کما اشرنا
حسنه بیانه و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال ایتقی باشد که امام و شمس شانست
که تقیه ائمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع و غیره و سیجی انشاء الله تعالی فی تقیة سلمان رضی الله عنه
عن ابی ذر و این امر خود عقلیست زیرا که هر چه با اهل بیت از شدائد و مصائب رسیده از بیوفائی

رفضه بود کما تبین فی هذا الکتاب خصوصاً از اذواعه و اظهار چنانچه و زهر اصلی از اصول موجود
پس ابامه و بال تلبیس و اضلال سائل وغیره بر همین فرقه و دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
چنانچه در آیات بینات قرآنیه و احادیث رسول یزدانی همین است لاجرم قول حق تعالی وجعلنا
هم ائمة یدعون الی النار نیز و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا الی غیر ذلک
به همین علمای مفترین منافقین منقلب شد و حال این قوم موردو لوم بر همین عنوان است
که انداوات ایمه را بعضی مخترعات خویش بازیچه اطفال و پامال هر هر ذرال گردانیده اند و کما
لیبیات ایمه در حقیقت پاک و صاف است و از نجاستش جنابیست که در پا کمال هنگام مومن برآید
یعنی هرکه بسته یا اقتضای حاجت کند نجاستش همین است که غائط بر روی او میرسید و قلتیکه سخن
مذکور بعنایت ایزدی باسجاز تمام انجام یافت اکنون و خاده این فصل که عدم انطباق عد
مجتهد برایمه هدی بوده ذکر کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی دران نیست که متفرع برآنست
که امام موجود و محسوس باشد تا به بینند که طور ادو معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی هذا
دیگر شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و اتمامیات وغیره میپایند یا در موسم زمستان
مسح یا میکند و در تابستان باشوید بلکه در معتقد و معتاد طالب میروید و انجنان در مخالفت
بزرگان خود بحدی حرم قوم مجلت میفرماید که بر موزه مسح مینماید و انهم مطابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جابقا و جزیرة الخضرا دوره مسیح او تار و زی تمام مشهور
و در سفر و مساحت دنیا سه روز ره انشان سیدید حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشائی
تکذیب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بستن
و کشادن دست در نماز رکنا یا شرطا الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم من تلقاء نفسه
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست نداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز نیکو
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازیست که منبع علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را کو جاب بد اول اوان
که بعد ملاحظه بسبب فرار مذاهب فریقین و تتبع بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب بتوسط جناب مولوی
میرزا فتح علی خان آبادی سلمه الله تعالی که در متوسطات کتب درسیه استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از مباحث

فریقین اصولاً و فروعاً رو براه مستقیم اهل سنت نهادند و داد تبرا از مذهب رفض چنان دادند که بیانش مفصلاً بهر بار
نتواند نزد مجتهد فرستادم تا درین برد و آورد حیرت مجتهد که قابلیت هر گونه در روایتش محصور بود در پرده منکشف شد و تعصب
مذهبی بلد و تام مرزا صاحب صوف بمقتضای کشمیریت مثل مشهور نه چندان شهرت داشت که در دفتر گنجد و بمیزان
بیان سنجد **حکایت** جدشان آرزوی فرزند نرینه داشتند بر نمی آمد باری کنیزی باردار شد قضا را روز دوشنبه او را درد
شروع شد و آن روز نزد شان منحوس اکبر بود بزعم آنها یعنی که روز جشن بنی امیه است حالانکه موافق روایات بتجویز بنی امیه روز
سه شنبه توان گفت و دوشنبه را روز امیه چنانچه صاحب اثبات الحق با وجود رفض و ادعای تکذیب مجتهدین شیعه داده و این کتاب آخر
نزد مجتهدین بواسطه مسطور دو ابلاغ داشتم و نزد مغرین بتوسط قدرت علیخان و آباد حسین علیخان تا اولین و آخرین بهم مشوش
گشتند چه بار دامیه در تخصیص هم بر ایشان سر بار نمی شد که لا تعادوا الایام فانها تعادیکم القصه جد مرزای ممدوح فرمود تا
ما کنیز مذکوره را بجاعه آهن سقف و آن گون آویختند و پسی بر نیامد تا مادر و پسر هر دو نقد جان بجان آفرین سپردند ایشان
شنیدنی از موسم زمستان تا تابستان برای مسح و غسل پا دو غزان بکند و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدای دوم ایشان
در آن درج کرده که برای اختصار در سطری چند از آن خبر دادم در نه او رعایت بهار و خزان و صیف و شتا را خیلی
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را اگر از همیشه بهار توان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
بر ضرورست تا ندانند که در مذهب اثنی عشریه طور واحدی از پهلو به پهلو بر دیگر دو در ماند دلاور دلیل نیست علاوه آثار اعتقادی
ناس بودن آنکه او را از جان و دل عزیز ندانند و آنچنین مقتضی آن بود که او با ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگرچه
بملوک رسد در تنها بسر فرماید و هرگاه او غیبت کبری اختیار کرد بعنوانیکه ایشان هم یاد نتوانند رسید معلوم شد که بوئی از صفا
و اخلاص هم نداشتند و تابع حرص و هوا و محض تا این سبا اند گریخ زیرا که باصول فقه هیچ فرض غیبت که او مثال بجمیع نحو دیگر و غیره از
عاطفت الهیه نیک رسیده اند که فلانی بلا مسیح خالص و از دو خلافی حقیقه نفاق می ورزد حالانکه او اجتناب ورزید از همه چنانچه از توقیع و صیغ
نامه مقدسه دانستی قطع نظر ازین برهان عقلی عیان شد که زنهار مقتدای ایشان نبود لیهما منتسبه کامی همیری کسی را نائب
خود مکن که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از آنجا که بزرگان تا امام نیز بعد از تجربه کثیر دانسته بودند که
مقصود این گروه ضلالت پژوه تحصیل ریاست نه اطاعت امام نصب کرده خویش کما ملوح من الکافی و غیرهما انتها الله تعالی
پس غیبت و عزلت مذکور زیاده از هر دلیل ست بر آنکه نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیچاره در مکامن
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رقعه ای توانند رسید که هر فرد از انواع مصائب از ایشان کشیده رو بایین کمینگاه
به بیند هرچند ایشان نشان بلند بالا و خوب رو یاسمین بو از هفت اقلیم برچیدند و اما بگسترند و بیرایه آورد در قصور نشانند
بود انها اشاره که حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان او بمقتضای طبع بدام و دوانه نگیرد مرغ دانا
از تمام این بهره منافقین را عرض ... مفیده باشد یا مستعید مرید باشد یا دیو مرید و بهره صاحبای با بزرگان خویش کار داشت
که اینها اگرچه بظاهر از غلامان ذوی الدنیا دلی و باطن امت عبد الله ابن سبا و عبد الله بن ابی ابن سلول اند بجا عنه
اصحاب رسول مشغول که در جان و دل خدمت آنجناب میکردند چون دانستند که مدینه دار الهجرت است بمرده مراد یافتهما

یافت باز دند در رفاقت شریفه را برگزیدند و حق تعالی در کتاب مجید داد تقدم و اینها داده و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه و راه ها الله مشرف فا و تعظیما نا گاهی تمام مود و شیخین معظمین دران عالم نیز همچو ایه حضرت گردیدند چنانچه کتب حدیث
از جناب امیر ست که این رفاقت را از کلمات طیبات سرور کائنات فی فهمیدم که همیشه در احادیث شریفه مضمون بودمن در فلان
فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر و من چنین کردم و ابوبکر و عمر اگر چه مفید جارتی معلم الملکوت که بوی تعصب حرارت آلود بمذاق اهل محبت
میرسد و یکمدت تلبیس از تالیفات او مشاهده میشود و هم از مستفید رشید او که خلافت امام الامیه را یعنی سید او ند چنانچه جابجا
بآیین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید نقلا از عماد الاسلام با فضائم فوائد دیگر بمقام مناسب بیاید و تلمیع این استاد
شیخ و تلمیذه الف فاحشه زیاده بر در بحث غیبت امام بر کسی کل شود ان شاء الله تعالی و تلون و رنگارنگی را کنانند غایت عن الابصار الحاضر
فی الامصار نباید دانست که جد امجدش در فقه الرضا مدرج فرمودن بعضی از مسائل بار احسانهای عظیم بر سر و دوش سنیان
نیز بر دوش نهاده اند این امر خود مقلیست زیراکه از تالیفات صدوق مثل علل سمت وضوح دارد که سنیان هم از انجناب
راضی بودند و البته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهلبیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار انجناب اطوار نشستن
چگونه معقول میشود و از ینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ائمه را بر طور خود مید انستند نه چنانچه کذاب
جائسی گمان برده کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و این نوع امور که هیچ کس تالیفات جائسی و استادش کشمیری بابت
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس در ضمن عنا گوشدار و بدانکه چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امری که درین بحث قیدیست
و آن اینکه حدیث جعفری ما انا الخ فوائد بسیار دارد که بعضی از انجمله بدیهی ست که چون امامت و عدل و انصاف
و علو مدارج اخروی از برای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که کتابها
دران پرداخته مشتهر ساختند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفری
که در کافی و تهذیب و وافی و همچنین نصوص دیگر از ائمه باهی که قبل ازین مکرر مطور شد دانستی و برخی از ان
نظری که اندک غور دران درکارست از انجمله آنکه امامیه انچه از مزید خبث خویش در اخراج ضمیمه گردانیدند که چون
صحبت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از حال شیخین
حضرت امام را سنی دانسته استفاده حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین و چون جائی
در کارگاه اجتهاد هنوز بروت می بالند و در صوار رم می بالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز تحفه‌شان
که قدمای او باهم انصاف داشتند و بالمره دامن بصفت از دست نگذاشتند یعنی ائمه اهلبیت طاهرین از زهی می شنیدند
خبر می اند اخت صاحب تحفه دیده نیست که برین دعوی سر خود بر داشته که حضرات ائمه مذهب تسنن داشتند پس کجا باشد
این اعتقادات و تظلم و فریاد او نزد عقلا نکه بایدکه همیشه بیت و پرواز ندو گویند که هنوز این نمط قدمای ما را از متاخرین
ممتاز نگردانیده و تقلید درویشی نموده که سکندر ذو القرنین را با حضرت امام حسین جنگانیده فاعتبروا یا اولی الابصار
اما رضای حضرات امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشایخ در علل خود آورده پس چرا نباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از بیش از ایشان درباره خویش داشتند و از تقریر شارح فسده دینی

اصول کافی این طرح وقوع در شیخ است و در وقت دیگر توقع این همه چنان برای ایشان بود که توقع لقمه برای کلب عقور در زمینی
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکر آن مانع است ورنه بخوبی معلوم میشدی درباره قدمای شیعه که فقره
چندین مشکل از برای اکل چند نام ایشان تواند بود چنانچه بیان جانکنی در کتاب حسام حیدری یا امام عموماً خصوصاً برای
آن امام که جانکنی در دل بیابیش زیر کلیم میسکوید و فقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت جانکنی ثقلین گذشته آمده بیدا عمی
که پیشوایان امامیه مثل ابوبصیر در حق حضرت امام صادق تا که بر حدیث ثقة الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از علیه مواجب النسانی تراشیدند و با ظهار آن نکردند تا سگان بعترت الهی برید تا ماهی
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه هست
حق انیست که اگر رفقه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
شیعی بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سرغنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق پر ظاهر است آنجناب
مدرست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار آن یعنی بدلیل وابادی کرده اند قوی تر است زیرا که آنها
یاد نکردند یا خود را بتغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلاواسطه خواه بتوسط حضرت عباس
عم جناب اشرف الناس یا از جناب امیر معاذ الله بتوسط فیروز بشهادتش فیروز گشت و علم اللهی خفیفه مبدل بمعیض
خود شد زیرا که بر دو شتند کسی را که عالم را از عدل و داد پر گردد بر روی کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر
در نهج البلاغة و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم درین بلا برابر بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بروایت مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فرنگ بخطبه کسانی
کردند که دیگران را بر مسند نشانیدند و نواب سعادتعلیخان معارنه جنگ ارئیس ساختند که در مهمات ملکی یا جو
بر نمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخته آنرا از پدر خود هارون الرشید
کمافی مجالس المومنین تقلیه جناب امیر در قتل و را او نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته فکیف که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کمافی ترجمه الجرائح و این حکایت
بدان ماند که در شبی که از غایت وشتی دعوی رابعة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعیان مزید ولا انسب
معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون بتقرب بارگاه خویش و عطای مناظر زر سرخ آن نکو کیش را موعود ساخت
و همراه او تهمتنان و تنومندان فرستاد و آن ناسی پهلوان با حیل بودند تا مهم رضوی را کفایت کنند همه آن گردان
آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر نشد پس چو مامون بدید آن چنان دست بر
شد و اندامش از زخم با خورد و خرد شد حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی دید
مثل طائفه منافقین که هرچه از دست ایشان ظلما و جورا بر حضرت ائمه گذشته به هیچ کسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
در آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که از ارکان ثلثه مرحومی در باره اولی بعد از وفات آنسرور

وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر رضی مشرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزیها برد ایات رفضه از قوت بفعل
آوردند و مومنین فی وی الالقاب و البصایر تب و روز در قتل اهلبیت چه اندیشیدند از طرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم بتقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرند باید فرمودن که بار اهلبیت را که گشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از سم امام رضا حقیقت اینست که در پرده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از داد و بیداد
دست بر ندارند تا آنکه مهدی عج الی الآن ظاهر نمیشود بلکه یقین میکند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را هم بدان
لطائف الحیل بکشند و قریب باینمعنی امور دیگر عنقریب می آید این کلام که رفته رفته منجر بشهادت شد و هنوز متعلقانش
بخوف تطویل متروک ماند تعلق داشت بلفظ اقتدای ناس که جناب مومن قدیم و مجتهد جدید نوشتند گویا از معنی آن
خالی الذهن بودند و شاید که سر بسکری بتقلید کسی اتفاق افتاد که او در اعتقاد بینش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملا که میباید که قائم بامور هست باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده میشود که قیام بامور و سیاست و تادیب است و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام بجهاد بدون ظهور
و مساعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود قعود در زاویه یعنی غیبت کری دیگر تواند گنجید
که اگر غور کنی نقیض یکدیگر اند و حد بند که در امور سلطنت و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
برای امام مطلق که خاتم الائمه است با بیتی از آغاز نه آنکه جاهلیها هم بعد از هزار سال حالش مثل صفتی است بحال متعلق
و در عالم مجاز چنانست که شعر حیم تمثیلش بیداری و نه هم در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که دلدار ایم و خاتمه الائمه را
که منسوب عنه است درین تجدید بیداد شدند یا اینکه ایشان بجهت سلب ظهور برطاق کذاشتند و دست از نیابت برداشتند
و مثل غاصبین و ظالمین ننشانده دم استقلال زدند تا باو فاخود نمود در عالم یا آنکه کسی درین زمانه نکرده کسی نیابت خود
علم نیز ازین که مراعاقبت نشانه نکرده و درین مقام ظرفا و انند گفت که این اعتراض مخصوص به دلدار تنها نیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تجدید
بتقلید شان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان فقیر تجویز کنند خواه در اسارت و لیکن بهر حال دلدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ سعدی دیده سعدی و دل همراه تست تا نپنداری که تنها میروی علاوه
اگر امروز از بحر زنده دیگر متون شروح شیخ کلینی قدما هم نوشته اند که امام برای قیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفره جنبه ضرور است و شاید که امام مفقود نیست یعنی از هزار سال معلم وارد یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم برآورد ذات مشرتقیش مرتب کرده اند و این چنان باشد که یکی بچیر آگاهی بود که حدود آنرا نجار الیسته بودند
و دیگری از بیرون ترص خود را از وی میطلبید پس گفت که من در عوض ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر کوسفند
در خارها جوانیده و قتیکه از بین راه و ستی ارکزاره خواهند گذشت پس جمع نموده کلیمی بافم و قرض اندیشیش
ادا کنم و تو ابنهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد از بین نظر تصریح برهمه طلب و آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

میباید گفت که اندرین حال خوابی نیست که معرفت امام بر دیت خواهد بود یا بتعیین اوصاف خاص و در معرفت تام منفعت دوام
اول البته مسدود است چنانچه بیان گذشت پس جز راه دوم سلوک نیست و آن بهر دو قسم خواهد بود و حرفی مبنیات بالعرضیات
علمای امامیه آنچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفته‌اند و حضرت مجتهد در کتاب حسام دُرهای شاهوار سفته‌اند همانست که
آویزه گوشهای مخاطبین شد و اگر اندک غور کنی البته پی بدان میبری که ذاتیات نسبت بعرضیات رجحانی دارد
ولا شک فیه میباید اعتقاد که بر نقط و معنی آن موجب مزید شان و شوکت امامیست که منصبش از نبوت و رسالت افزون است
چنانچه ایشان هم دران کتاب بجای خود مبسوط ذکر با لاترازین بخوبی برای آنکه مومن جاشیی در تجدید مذکور لوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش نیست که متصل حد نام بعبارتش یاد دار عنوسیه که بر یکی ظاهر نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشند
لاجرم ضرور اعتقاد که این امور مذکوره از لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین مگر
از جمیع اولوالعزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فضیلت مدارج شان در کمال وضوح و ظهور و درینجا کلام در نسبت
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون پس عیان شد که خدا نام هر امام خصوصا خاتم الائمه
که بر زبان قلم نایش یعنی حضرت مومن پاک جاشیی قاک بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلداری رنجیج و دلا
دلیری توجه نفرمودند که انجامش بکجه میکشد و دیگران هم بکور مغزی کورانکی به پیروی شان درافتادند حالانکه بزرگان
گفته‌اند ٥ نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج ٭ نی رود اهل نظر از پی نابینائی ٭ چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد و لطائف الارشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المعتمدین الراسخین اما اگر
تفصیل اجرای حد تمام میخواهی باید که بشنیدن این سطور رضغا فرمای که سیاست و تادیب امت نیز موقوف بر ظهور است
بلکه تادیب و سیاست الوف مردم و ملوک بنی آدم را لشکری مطیع در کارست که برای تنبیه و تادیب هر جماعتی سرکش
روانه شود و کار برام شریف لبته آید پس تا که روبه پیروی نیارند لشکریان امام و بنا آل آنها اگر از مدد ابتنا امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تعزیر و تحریر
دمه جال و تلبیس کمتری مثال او در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر توان گفت داد در بیچاره و حق التقدیر
و تالیفات دیگر عرق ریزی ها کرده و در محنت اقلام بکبر عنصری اخالی نموده و سعی او بجای رسیده هر که خواهد او را
تالیف او رایگان یگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جناب امام زمان از حسود لعین مکاید مجوس و یهود نجات یافتی
و لبیاست و رتق و فتق اقالیم پرداختی و همت برای انتظامش برگماشتی بلاد ایران که ساکنینش دعوی مزید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بخرابی و ویرانی بجهت
احاطه مجلسی اصفهانی و شاگرد دانش میر سید و مصداق طوائف الملوک چرا میشد و بسیاری از ان سلاطین سنیان
مثل احمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از انکه نادر شاه کشته شد و هنوز تا کنون همیشه راه ایرانیان میزنند و اموال
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده به بازارها و کوچها میفروشند زبیر
ظهور اسد خان تکنصر بنوا در سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعضی از اجهانیدم و حال

بی کم وکاست شنیدم و از استماع آن رحمت کشیدم القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد و معتنیش بجای سمرقند و بخارا او را فروختند که و شیر و دشمن بخش دراهم معدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از حکام شد روزی استاد او در دبستان بتعلیم قصائد بدیع از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد نوآشخی داد تا او تلبو او شاباش و صد آفرین گفت و طفل را یکه و تازیانه زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا ابغلامی گرفتی و این نواد صحبت رفضه مذهبشان اختیار در تهد و سنا کرده بود تی آخر فتنه بطهور او اگر بر حکایات واقعیه اعتمادی نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع کن و بدانکه امام منتظر که در تحصیل همه فتنه و حد تام ذات شریف او عین انتظار ست و نظر به هریکی ازیان اشد الموت تواگفت در پنجه کشاکش عم بزرگوار خود که او را خوان بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب مجتهد الزمانی نظر بعضی انه و جو و ولی بود دلش از نسل او بعد از سماع این لقب نیز که بر رو می بالند گرفتار شده این کشاکش غیر از طلب مایه دنیوی و اشهم بطور موهوم که سرابی بیش نیست امری نبود که صلا دو عاقل را نباشد کین و پیکار بند و دانائی ستیز و با سکبار بد و ان قضیه مکانی است که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حکیما پی نبرد تا بظهور امور دیگر چه رسد کاین فرزند امام حسن ثانی و مورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خودی قابض شد و هم نشین حسینی را در قابو آورد و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی و سوسنی در صد و بان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه ست ازان جمله انکه جعفر مسطور که دمن خمر با صول شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب بکشتی نشستی و قمار باختی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد وانبوهی گرد آمدند و گروهی بر عادت معاودم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه در آنوقت از دست رفته بود حدود اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام توانی برد المختصر جعفر مزبور در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و نگاه بسوی او میراند با نزاول هر چند جست نیافت و مرعوب شد و با همه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کرده شد صنوابیه و درشان اوست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست ازان سوانح که بر مادر کربلا و خاتون نرگس گذشت و لایق تفصیل نیست تغافل بر گزیده و لیکن بحکم لا یترک کله حرفی ازان مطابق کتب نقیتة و بحار و غیره گفته و نقاره زیر گلیم نواخته میشود ان شاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست که از تکاب خلاف امیر که جناب امیر آنرا عالم شهود علامة الایمان نهج البلاغة مید المستند و میفرمودند علامة الایمان اختیار کرا لصدق حیث انصرک علی الکذب حیث ینفعک هم ازان ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من بار دارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذوالفقار همه عار و شنار را گوارا کرد و مانند جنین رحم پرده نشین شد و مثل خابیان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرو دارند و گر چنین صدیق مثلا کشریک بیاری در واقعات پذیرند تواند گفت که این امام الاشجعین مادر معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رهائی مکانی مسلح گردید حیثی و چالاکی بعمل آورد مر القصه دارا شجاعت او سرموی لکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جا بجا مذکور است انا محمد والذین معه اشداء علی الکفار و از ان جمله اعزة علی الکافرین و از انجمله لانتم اشد رهبة فی قلوبهم من الله الی غیر ذلک فیکیف که بصبر جعفر علی ماسبق خاصةً آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با کسری و قیصر جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کمافی الکافی مفصلاً اگر راست پرسی دا ز قهر خدا بترسی آن نونهال چمن نصرانیت و گل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام چه کم بود که این همه دواهی جانکاه و مصائب هوش ربا از مزید شور و حیای فرزند امام واقع شد اگر ادنی توجه بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که ان وقت بیمار بود گرفتار ساختندی وان سر وا زاد را بقید و بند انداز ند پس حرفی از نوحه خاتون مذکور تواند بود و آنچه در گلستان منقول است گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در اغوش من ذ میکردی امروز با من و غلیکه تو شیر مردی و من پیرزن آن زن تر یاده تر حد تمام برای این امام وصول رقعه لیام متواتر شد که در باره در و دیوار و سقف و کفت چنان شور فرماید و در واقعه ناموس اگر چنین بی پروائی بعمل در آرد لیکن چه توان کرد که ماده محبت ابن سبا یهودی نه چنان در رگ و پی این طایفه تاثیری کرده که کسی بیان آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز براد ورسم ارکان دولت اصفی میروند از خواب محنتی و بیهوشی بیدار گردانند تا از خمار هر دو چشم فتان آن یهودی شیطان که سحر سامری در طلب داشت علم الهدی نجات می یافت رفضه از نظر انتخاب شتم و دا از مد تی گشته داعیان قال الله کونوا قبلاً من فقولا ان فی الباب ما یفعل الخیر و افتخار علم الهدی به بیت شاعر بدی چنانچه که والتی که خدا را از ظلم منزه گردانید احتجاج و استدلال بر عدلش نموده و عقلا چنان است که خادم یکی از رفضه و تعالی را نجات داده بود آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد و یکی را چاکر بود و نقش تصویر گلی آراسته و سپه نکبه هر روز یکی را پیش آورد و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و تیر بدست گرفت و گفت هان بیار او صورت نخستین رو برو گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از ضیمای تو دانم که ابوبکر هستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ شانه تیر بر سر زد و در هم شکست و روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را همین و تیره ریزه ریزه کرد و فتح چارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند که ای وجود قلعه باب خیبر با نه چنین رحم پرده نشین شدی و چون خاتمان در خانه گریستی و همه [illegible] دولت هم و پا مال شد به خود نه بخشید که این گشت عالم بکتابت رسانید در رحیم با تصویر حضرت

بشنیدند بر عتاب آغاز کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواهی که بر اهل بیت عتاب
شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در نصب امیر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی کلمات خود که خود او امام است پس
از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضلترین عبادت را که متعه بود حرام
کرد و اینها این همه گفت و بلی اندامی نمود در شور شنشم تحیر خادم انس یکی بهزار کشید که این صورت کیست
دیگر باقی ست تا شنید که غیظ و غضب آن لعین یا رب العالمین هست در عتابها می کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که بتبر بزند و تصویر را بشکند که خادم از پس دیوار برجست
و صورت را در ربود مغل نابلد در عقبش او دوید او در خانهٔ دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت ام و از خدام از این ملعون نجات بخشید گفت لا والله که تو خدا را از این کردند نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت در بعضی از تذکرها ساخته باشند ولیکن کالیه از فرق شیعه با هم در طعن
جناب امیر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیه از انها بتشنیعات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا رض بتوسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند کمتر از مذهب غرابیه کمتر ست چنانچه در تالیفات کثیر ره بر این قطعه خواهی یافت که بمراتب از آن
زیاده تر ست و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مکرر شود بید ما عنی نفرمایند بلکه مطالعه طعن الرماح پردازند
و هر که بتالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ الله بر اصول
اهل فضول بعذر خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن هیبت و نابود است زیرا که
مقدماتش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن
نیز صلی الله علیه وعلیها بر اساس مذهب کفره کا استعفا از رسالت حرفی از آن گشت پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آن ست خصوصا ارم پیر دهقانی نام اب مام ترکسی و ریحانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بر آن طریق نرود که عقل تراشیده و پرداخته هر حکیم او را ملامت کند و آن
می زیبد بعد از این ببین که بیشتر افعال آلهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه ذات الضاف مکن که وقتیکه عذاب
بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصة المنهج وغیرها پس هر کس بر این عدالته که تابعین عدلیه اعتقاد آن دارند تاه تاه می کنند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس الحمقا در صدارم دفتر ابا نکشائیم
حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسل و بعض از معصومین مستحسن است چنانچه علم الهدی رفضه
در غرر و درر میگوید بنقیض صریح آن پس لعنت بر آن قوم که پیشوائی او در باره است هو شر من الیهود والنصاری
طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب ست و حضرات ائمه که برای هدایت مبعوث

شنیدید عمر خود را برده و شیخ و شتابان گردانیدن شیعه حضرت اگر دیدید کافی کافی و غیره را دیدا است که مسلمانی از این است
که حافظ دارد آه گر از پی امروز بود فردا بهذا الامور وقعت فی البین فلسج الی ماکنا بصدده بالجمله
این ما که شنیدی در باره صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرگس است که ابا سه مفضلین رفضه را
مانند بابیه بابغ سیر نمودند و آن مرات که قبل ازین بار شاره اجمالی ادا شد در باب حضرت مرتضی رضه
و خاتون قیامت فاطمه بتو هر است که رفضه را پیش آمد که از اول مردم بعد از یاد کردنش وظیفه لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری موافق مختار کشی سه خوانند و این اشقیا هنوز شادان و
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می نالند و بر وتها بر بیحیائی خود می نالند و هنوز درین خیالند که این لعنتهای
ایمه در باره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول به مبنی عمل بران حضرات ایمه را کی بایستی کردن که مقام ائمه درجه موسی کلیم الله بود نه
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذهبهم کسیکه حال ایمه او خشت از بام باشد
و بر هیچ فردی از افراد امام تحدید مذکور صادق نیاید نایب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هر سعی سعت
نباید اکنون بر این تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزاء لا اعتبار معنی تلاش کند و راه اطاله بیماید و همه
کشش و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بر دارد نعوذ بالله من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواقع محرقه و بوارق
موبقه و فضایح الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می نگارند
در صواقع المطالب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلاة شروع کرده
و کفریات شان بر شمرده و چون نوبت با مامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که رد وحی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بار بار صدور یافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین بتاکیدیکه مزیدی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمرد و چون برار جای تصریح کردند که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را اعاذنا الله بمکر زیب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک کما فصلنا فی هذه
الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات ابن المعلم سیما کتابه المسمی بالروضة فانک القول لعبد رویمان الحارثی
المطرود و هو معلم الملکوت جبرئیل کاتب الحروف این کفریات را نظر بانمعنی که منسوب است بالشیعه با ثبات کشیده
نپرداختن نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین اوراق که بفارسی سلیس نوشتیم تعلق بگیرد بار حاجت
بکتب دیگر نمی ماند انشاء الله تعالی و در امریکه سیاقت سخن بود از حد نام هر امام حصول صحا

صاحب الامر و فیصلے که مقوم ماهیت بدست آمد یعنی امام برای رهائی مکانی حمله حیدری آغاز و
وبرای مخلص مادر مکرمه معظمه بگرنه نپردازد واین وصفی است که بالاتر از همه باشد و گریه و زاری
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رجعت نگردید حرفی از آن
استغاثه و ندبه نتواند بود و از باب ندبه اوست بدلالت حال این مضمون که شعر لعل از سر من کن نیکوتر
شده باشد و ایضا تا تو یمین سر سے من بجدا میر سبحان الله آن بیچاره در عشق امام حسن عسکری
چه محنتها کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از آن عیش و کامرانیها دست برداشت
آواره کوه و دشت گردید و بر فروختن خود و آنهم بثمن قلیل راضی شد و رفیق یعنی فروشنده خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم من بعد
و انتظار معاودت این فرزند سعادتمند چه خاکستر حسرت بر سر خونین بخت دشب و روز خوناب از
هر دو چشم بریخت که اول خفت نخیدند که تفصیلش بگویم و عرصات آلام و مصائبش را باقدام
اقلام بپیمایم که وقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیش که سرداب سر من رای
باشند نقل میکنند و نعم ما قال بعض الشعراء ؎ نی مژده وصلی نه پیامی نه حدیثی در کوی تو بستند مگر راه
صبا را الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست که اگر صبر کند دامن از دل صد جا چاک شود و اگر آه
و فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات بگرمی
بازارهای خویش کامیاب اند و او درین پیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نه ازین زندگی که بدتر از
سکرات الموت بود نجات می یابد بس بی اختیار درین مقام جانگداز هوش بر دار شعر مشهور بدین طور
بر زبان خامه میرود ؎ علی رو سیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیده اش
چشم سفیران را یعنی نیرنگی زمانه را ببین که مادر معظمه در فراقش خون بگرید و هریکی از شاکران
آن بهره و بتوسط سفرا بمدعا رسد حال آن ملاعین چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید فَلَمَّا جَاءَهُمْ
مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ کما ثبت هذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
همیان دراهم و دنانیر بکمر بندد و اهل رقعات مزورات کیسه های خالی را پر کردند ؎ کام سفیر داد و
از غیبت امام در رواج دین چه بالکل دشمن شاد کرده ای زاده کند و بسنگر و است هیچگاه مزدور
عمل که تو شداد کرده الکاش همه هفت بند کاشی را بجنبش یاد کردی و هفتاد را خود در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت بنگ میشد حاشا و کلا واویلا وا اسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لاعنین در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم یعنی خیال
اینمعنی بمقتضای اطوار جبلیان در نگر خاطر است و آنهم بنوع افسوس و خیرخواهی که اگر خاتون در آن
وقت سلاح می یافت حقا که فوج غلامان خلیفه را که هجوم کرده بودند مے شکست بلکه رخنه غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می بست و هم خود از قید و بندهای سی یاقت و بسیر جابلقا می
پرداخت و بیرون آنگی کوچه گردی و بادیه پیمایی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردی
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان بریده اند این امر از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می سوخت و سواد بر گونه حسرت و افسوس
می اندوخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام آوردن برای زیارت امام بر وی کار بست و جناب
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند بقوت هر چه تمامتر انهمه را از کشتن جناب
جناب امیر باز میداشت غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بلکه شمه از حیا صدور نیافت بجهت آنکه او مقلد جنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک هر که درباره امام لفظ بی ولی و مانند آن گوید کافر میگردد و درباره شجاعان و هر
علی الکفار و مقاتلین اولی باس شدید که در محاوره قران مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاوری و دلیری چگونه بر کافران شدید غلبه کردند و دین زردشت را
از ایران بر کندند و شام و روم را از ترسایان پرداختند مختصر و بزول معاذ الله هر چه گفته اند بجای خود
تواند بود فاعتبروا یا اولی الالباب و بحمد الله از رهزیکه من بعد استقراء کتب شان مثل علل الشیخ المشائخ
و غیر آن این معنی بر آوردم که در عهد همه ارکان رفضه گریختند جز حضرت امیر کبیر و بایان همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و مهور دستگاه اند بالجمله مجتهد الزمانی بعد ازین
تکان و فشار جامه اسلش را نجس کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون نتواند که طبل زیر گلیم بنوازد هر چند از انتفاخ اضلاع
بطین شده باشد که حاجت بدمل هم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز بهر صورت اصلی آست
ابا بودن امام و جیب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی روس الناس حقیقة فرسیمای مومن
جائیس محسوز زیرا که وی این امر از سابق او را حاصل است که هم حامل سنیانست و هم شکایتی ندارد و وجه دیگر
رائی کشد که از مطالعه اصول اثنا عشریه است که حضرات ائمه قرحیکه درباره نصب امام سیاه ناصبیان و شیعیان
برآورد نمایانیست که هر دو امام نصب کردند ولیکن انها آنها عشش کماینبغی بجا آوردند و شیعیان
هرگز اطاعت نکردند و از ینجا هم مثل سابق نصب شیعیان بقبول عنایات الهی هویدا تواند شد اگر دل است
این وجه در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
کلینی از اصول معتبره شان در بیان تظلم جانشینی و حکایت غم اندوزانی است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لی ابوالحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقیة

اخرج الحمیری قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسئلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال

ابو الحسن ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه وانتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم

تقلیدا و ازین حدیث فواید بسیار بر می آید از انجمله انیست که اطلاق مرجیه بر اهل سنت تم کرده اند یا نعنی که جناب

مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از حواشی غرر و درر ثمانیه

واضح میشود و شکی نیست که چون کتب ما راجع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم

میشود بلکه از مجمع البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ

مرجیه بر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قد ان الصارم قد ینبو

والجواد قد یکبو فلا تغفل و از انجمله آنکه از فرضیم طاعته صاف صاف بر می آید آنچه قالع اصول بلکه اصل الاصول است

یعنی هم نصب ائمه ایشان و هم افتراض اطاعت باوجود عدم اطاعت همه ازین بدکیشان و کفی به حدا ثا عظیما و عذرا بارد العیان

خلاصه حدیث بدین دقیقه هم پی توانی برد که آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود برانگیختند

و کلام او را بهیار خصوصا وقت استعمال سیف و نصال نشنیدند و دعوی غرید ولای اهلبیت بر آسمان رسانیدند

و وقت تلاقی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا آنکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان را

با صحاب معاویه بدل سازد و در امثال این تمنا با بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های شان که دل و

جگر شریف را خون ساختند عذر خواه حقیقت انیست که اکثر قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی

می بودند این شیعیان و هزار بار قصد خونریزی آنجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که دستگیر کرده

بدست معاویه سپارند و تشیع محدث ردیا اشتهار رسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذاشتند

چنانچه بعض ازین جنس چیزها می آید و باعتراف جهابذه قوم مویداین جور و جفا در حق ائمه هدی

می باشد اگرچه این ابالسه از ابر سیه حضرات مدعین ولا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی انشاء الله

تعالی من بعد در مهمانی مسافر کربلا آنچه پیدا کردند در قتل و شهادت ائمه متاخرین بر روی کار آوردند

کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و آخرت بیحیای علمای قوم ملاحظه کردنیست که انیهمه تصریحات

بر نگوهش و نفرین قوم ملعون می بینند و بنوره مطاعن اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین

اخیار نمیشویند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بلی خوف و هراس میگویند

و هرگاه درین تقریرات کمغز سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته

پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام

علی الاعلام است کرنا داشتندست به الریح فی یوم عاصف والحمد لله علی ذلک

حمدا کثیرا و آنچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من

جبهم رو با طاعت نمی آوردند و در نهج البلاغت مروی گشته و چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین نزار تا لی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا بحدیکه هر که از ایمه مختضر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرمت و حکایت این منافقان گوش ننماید بها و از صواقع و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماست و العجب که همه ایمه بر اظهار نزد باقی مجتهد. فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجب الاطاعت و مفترض بطاعت باشند. و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم و مفترض الطاعت وقس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگری نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعادهٔ آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعزیرات پس ایراد این تجدید منظور بود و قباحت مجتهد از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ بحارانی و شیخ طوسی نوشته اند که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد با وجودیکه اکابر شیعه بالی مبالی محدثات ابن سبا چون انکار بدا هته درینمقام نتوانستند کرد در حق ایشان گفته اند المسکون لسبا بحر الشریعة پس حضر شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی هیچ کسی که مدعی حدود و تعزیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرمود آنچه دلالت بران قطعا دارد که اگر ایمان بمبدا و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا با وصف یا قدس بسبب چه اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجوه دیگر در جه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی بدین ضرور بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق اِلَّا تَخَافُونَ نُوْمِنَّ الْاَئِمَّ هُمْ هستی و حقا که آنجناب وقت تنظم بود فدک از کسی پر وا نکرد و سرزنش فدک جدا که گردانیست حال مسید او صیاء و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی بر نخاستند بلکه در مجمع البیان طبرسی و دیگر تفاسیر معدوده روافض موجود است که وقت شکر رنجیها در امور خانگی بتادیب و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را از نهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت نباشند که امید وار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف بر مذهب ست که صاحب مجمع البیان هم می نولسید و مجالی ندارد که دران گفتگو کند که اگر رسول خدا حایل نمیشد میانه فاروق و دختر ش ام المومنین حفصه او دختر خود را بجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر داری خلل انداز در ایمان دیگران در رسالت و ختم آن بطریق اولی
معاذ الله و لیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجود منافقتها با حضرت
رب العالمین و دست بر داشتن از آن چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول خود پابند و از تالیفات
معلم ابن معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده و علانیه حکم بوضع اخبار مؤید محدثات رفض
کرده کما ذکره صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت و از تالیف دیگر اکابر رفضه اثرے
از آثار وضع و افترا به بین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله بیع و شرای ناقه همراه امیر المومنین
قبل از جنگ بدر بود و این مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرماح فاسمعوا ما نزعوا ذلک البناء فکانهم شرکوا
وضع الاخبار و الحاکم بصحتها هذا الحمار و هر گاه استغنا از رسالت بدین شد و مدعو قوع او آمد روایات
روضه جاری شدنی هم دلالت بر آن وارد و مجلسی امام سیزدهم مدعی آن در تالیفات
خودش باشد و تفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
و بے معنی باشد کما نص علیه الرجل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال
الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا معدلک عشق و عاشقی در نهاده خود جنون ست که بار رسالت ممتنع الاجتماع است
وهو الظاهر عند العقلا تکمیل المقام و تتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن جانسے
اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد و باب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل
و معرفت خواص و آثار امام است و سرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر
پیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره با می نگرستند بیان انواع
اوصاف از ذاتیات و ضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشاید هیچ حاجتی نبود که تجدیدش صعوبت
بر دارد بلکه همراه اصل تو زر بر گردن راوی می افتد و مختصرش را بالیتی نقل کردن بروایت ابو محمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فادار و امر الامامة و
ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز
جهل القوم وخدعوا عن آرائهم اودیانهم ان الله عزوجل لم یقبض نبیه صلی الله علیه وآله حتی اکمل
له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شئ بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع
ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عزوجل ما فرطنا فی الکتاب من شئ وانزل فی حجة الوداع وهی
فی آخر عمره الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا وامر الامامة
من تمام الدین ولم یمض حتی بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام
لهم علیا علما واماما وما ترک شیئا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد
کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر به هل یعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بارائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل بعد
النبوة لاحاجة الى الافكار فانها خطأ الانسان بل الحيوان ان قالت نملة وقد رأيت انتظام الخلة
الى غير ذلك فكيف اذا خير النبي والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره
فقال إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتي قال الله تبارك
وتعالى لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فابطلت هذه الاية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت
في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلها في ذريته اهل الصفوة والطهارة فقال وَوَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل وتعالى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فكانت له خاصة فقلدها
عليا بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذرية الاصفياء الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ
وَالْإِيمَانَ بقوله جل وعلا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فهي في
ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة هي منزلة
الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امير المؤمنين ع وميراث
الحسن ع والحسين ع ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المسلمين ان الامامة
اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء
والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعوا الى سبيل الله بالحكمة والموعظة والحجة البالغة الامام كالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار الامام البدر المنير
والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج
البحار الامام الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على
اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر والغيث
الهاطل والشمس المضيئة والسماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الانيس
الرفيق والوالد الشفيق والاخ الشقيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النآد الامام
امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب والمبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين

المنافقين وبوار للكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن
ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وحسرت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
ثم اجتمعا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله ورجع الى النبي حيث والوحي واسمع
معاذ الله ان اخبر امير المؤمنين بان الله اختار الشيخين بعدي ثم امر آل العبا بان يكسوا ليس لنا الدعوى في الامامة
فقال للملائكة احاطوا اميين في المجلس يوم افادة الرضا فجعلوا على الابصار والاسماع غشاوة كما جعل جبرئيل غشاوة على النبي
العمد تقية حيث لم تطلع في اي آل صلوا على اختياره النبي وهي ارادت الصلوة فكيف اخبار جبرئيل بالفعل شيطان
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختيار رسول الله اختيار القرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الآية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان علينا بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا
سمعنا وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل و
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وقوله في طالوت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وقال لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً وقال في الائمة من اهل بيت نبيه وعترته وذريته أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما
فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن الخطايا والزلل و
العثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه وذلك
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فهل يقدرون على مثل هذا فيختاروه او يكون مختارهم
بهذه الصفة فيقدموه تعدوا وبيت الله الحق ونبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون
وفي كتاب الله الهدى والشفاء فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالى
وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وقال فَتَعْساً لَهُمْ
وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وصلى الله على
محمد وآله وسلم تسليما كثيرا حاصل این روایت آنکه عبد العزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم دگر وا مدیم در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار پس مسئلهٔ امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبد العزیز قوم علم را ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل دادند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیزی در آنست حلال و حرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بدان بودند ما فرطنا في الكتاب من شيء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرود آورد این آیت را الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً راقم الحروف گوید که در بسم الله حدیث
اشکالے ست بسیار قوی دعویٰ که مقتدایان طایفهٔ رافض خبیث نتوانند از ان راه فرار جستن
بلکه نتوانند جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم و از رشحات آن تشنه لبش را سیراب گردانم که علمای طائفهٔ شیعه کار خلافة الائمة الاطهار
اذعان این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان هر شیء کما ینبغی در کتاب مبین
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که گاهی در بیست و سه سال اتفاق
نیفتاده بود تا آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خویش برد و بمنع فاروق از ان
ممتنع شد و از تبلیغ چنین امر که در وجوبش بر اصول این طائفه شکی نباشد ورنه بهمت قرطاس

پاره پاره شود دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستعفی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استعفای رسالت است بلکه کفر قوم هود و لوط چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لا ریب فیه و آنگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
مجتهد فانی و زمانی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مداینی بوضوح می انجامد که در
بیان روز مجبور ذبر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
یعنی قال الله یعصمك من الناس که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زینهار جائز
نتواند بود پس اگر چه قبل از آن تقیه عمر شریف بسر کردند نامی از رسالت باقی نماند با خاتمه آنجناب
چه جای امامت که متفرع بر آنست و هویدی جد او الحمد لله که با تقیه نبود و باعتراف طائفه
رافض وقت طلب قرطاس مکرر امر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان است با
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نعیذ نا حبیبین و سرتاپای منکرین را وخلق نتواند شد یا و ندارد که کفار قریش خصوصا ابو جهل و ابو لهب
حضرت را شرمسار کردند که فی مجمع البیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصوری و فتوری نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالغرض اگر از منع فاروق ممتنع تواند شد این خیالست و محال است و جنون، الغرض چون
رفضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان ورد کردند قرآن مجید را به نص امام کافر شدند و حسب
البحار اه بار بتلخیص روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فرمود
برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام قوم
را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در معرکه غدیر بعد از مامور شدن نصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از تهمت کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید
این امور و شتن ز اطفال هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعای است خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی با وجودیکه اهل لسان
بودند بعد از حدیث موالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که بر ابر آن مجمع بیستکه آیا وجوب محبت مراد است
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره من الاسفار این است حال اجله اصحاب رضی الله عنهم
پس چه گمان داری بدان قوافل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیاری
از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امامیه در تقسیم اشتاء و کلینی مرد لیست نظر باول وارد و قرین
قیاس مستنبط است زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله نقل اکبر است کما فی التفسیر المذکور پس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث سوای امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضی پس صدیق در راستی در صفت اجماع کجا و اگر گوئی که در فرقی که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن یغنیا عنی نزد فرق یقین مردود است پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوییم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا جوابش در پیر کتاب فن سوم جو دکه ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا آخرت حال الله تعالی و وجدک ضالا فهدی
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ الله چنانچه بحدیث امام در تفسیر
که رد کتاب الله است و ان بعض امام کفر است بلی بر رفضه اشکالی عظیم است که گویند ترک امری
که واجب تر بود کما لا یخفی بار خدایا اگر مقلدین دجال اعور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
که عن شریف را محکم در گرفت و تحریکی داد تا بدینار رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود نسخه
تریاق چگونه بر طاق ماند و لیکن چون اینهمه حال مفصلات در خلوت بود غیر از جناب امیر که علوم ابدان
زمان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و دفعش پر ظاهر است که حضرت رضا فرموده گمان القلبی ضلالت
رد قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود دوام
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد از این راوی حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا این حضرت را کامل نگردانید او رد کرد کتاب الله را و هر که رد کند آنرا کافر است بعینه مجمع
انعقاد است که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هر گز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و مفاد آن
وازین تقریرات بوضوح پیوست که حسبنا کتاب الله اعتقاد هر مسلم پر ضرورست و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و گیرد و جان خود را سوای ساز و حال فاروق بر همه واضح است که جان و مال خود را در
در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مشتمل فضائل
الرضا هم واضح است که رفقا و ندما و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم و
فضل برادرش بحدیث اقتدوا و ذکر احادیث نبوی پر ظاهر است و نمونه فضائل شان اگر میخواهی
بکتاب الکفار رجوع نما اما مفردات قرآنی پس مجمع البیان و مجمع البحرین بر هر متقصی آشکار است بنا
و بینهم مع ان معانیها لا تعد و لا تحصی على اصولهم حتى ان لکل لفظ سبعین الفا من المعانی
کما نص تالیفنا علاوه بر آن مهدی که بهو زیر او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجددا وارد
می شود حقیقت کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما ستحقق
فی تالیفاتنا ولا حاجة الى ذکره کما مرت الیه الاشارة بینها و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از ینجا هم با سجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام برگس را
پر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی صحیح و بازی مجتهد

علم معانی قرآن مجید بر امام نیز کسی حلی المشهور هو امر تقریبی ست و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتاب الغیبة در خاتمه این از امام
صادق ع آنکه بعد از قایم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین ع بهر سند و نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد و اگر
کسی گفته محققین این را تضعیف کرده اند و بقاعده عدم خلو ارض از امام نزد فرقه مقتضی صحت آن احادیث ست لیکن
معلوم نیست که تراجم ایشان نیز معامله مشتبه تر خواهد شد کما هو ظاهر بیانه و تفصیل هذه المباحث فی صولة الحیدریة علی
المومنین لقدریه چرخ و بازی مجتهد در کتاب طعن الرماح دیدنیست فتاویلات او در میزان عقل سنجیدنیست که نزد اهل حق
به هیچ وزنی ندارد بمقتضای قول او تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و با وجود مسلم بودنش بر کفر و فسق فاروق
که تمامی ایشان اقرار کرده در تنزیه او غیر که او بمبانی شریعت غرا متمسک بود چه مهملات جا دیده و این هم نزد آن
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جانبین مفتوح ست اگر اهل خلافت بر آن
قادر آمده اند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر که بر طعن الرماح جا بجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیست مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
بالجمله راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آنست
که دریابند مردم بعقول خود و کسی را نشاید که باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
خود که انی جاعلک للناس اماما و او از غایت سرور عرض نمود و من ذریتی جواب داد لا ینال
عهدی الظالمین پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و نماند امامت مگر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین و همیشه
در ذریت او ماند تا نوبت بحضرت ع رسید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین
امنوا و الله ولی المومنین پس برای حضرت بود خاصه و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را داده اند که الذین اوتوا العلم
والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر تواند رسانید که سخن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل ست
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز و رسانیدن که از تصورش هم
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رقعه مزوره و حارثی سرزه درای تمامی علم الروسی و طوسی امام اعظم اند
کیست که این کرمک شب تاب را عند الشیخ بیفروزد الغرض در ینجا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را باصول رفضه القیاس رود او تامول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد ذو النورین
بر بیعت بدرشین کما ینبغی نموده پس امام رضا اگر بر حکایت راوی حبث بلغزد عجبی نباشد لیکن عنقریب

نیز واضح میشود که قرآن الوهیت دال بر رسالت جناب امیر ست که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت گشت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخه اهل بیت که سوره امام حسن و حسین ست
چون آن نسخه کامل جلوه ظهور باید بایدید که الوهیت حضرت رب العالمین باندیانه تا به ثبوت نبوت آید
از انبیا چه رسد گویا همین ست معنی کلمات فیرین دبرادرش در چندی از اجزا که بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشته یکه حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوطا خواهر ماند همیشه و خلوص و محوصتش نخواهد شد
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف میگوید که ازین آیت قرآن و اینست که حکم صاحب تحفه که امامیه
مثل یهود و نصاری اند عجیب نیست زیرا که حق تعالی از کفار یکه دم از اتقاد محبت حضرت خلیل میزدند
و معتبر نداشته ما نیز همین حکم درباره این شیاطین نمودیم که همه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما کی گفتیم تا پرستید فلا تعقل بخلاف امامیه که سنیان با طاعت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد تحریر شریف که ان قیل فیکم القول لا تا فکذا میگویند که مهاجرین انصار را نسبت ایشان
در انتیار کردنش و خلیفه دارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که تواند
رد و حی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
لطایف کسیه علی طرق النزیه الکثیره گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره فجره کافر
شوند و اویلا و امصیبتا اللهم العن من یجوز کذا لعنا وبیلا و قتلهم تقتیلا و ازین قرآن مجید
جا بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زدعذاب روزِ
عظیم بر ان مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العرض راوی حدیث که پیرنا بالغ
بود هنوز از آنست که هر یکی را اصطلاحی داده اند یکی راسجای دیگری کر قتند
و از مضامین راسخه ضمیر خود حدیث را پرساخته شد و طا امامت نزد علمای ما اسلام
وجز بیت ذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن است چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط است و شروط امامت که افضل از همه مدارج لبشری باشند و نخواهی امام
را احدی نبود چنانچه نمونه آن سی آید و کیست که استیعاب ان تواند کرد که خود علمای ایشان
در رسایل منفرده اورده اند و بعضی را از شروط که کتابها اند بر ان شامل بکمال
شان مثل حله هزاران دراهم و انگشتری که حصول مشام قیمتش کم شود کما فی الروضة
و غیرها من المناقب المرتضویه در عین رکوع بسایل بخشیدن سفسطه مثل مشهور
فرو گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون باعترافشان را اداری او را کشف از عقول
متوانند شد عجیب نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد که

٭ اگر یک سر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ پس پسر نابالغ مذکور هنوز در تفرقه
بود و اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه حلم پس بقول
بزرگان ٭ توان شناخت بیک لحظ از شمایل مرد که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره اغاز کاینه بحث همیکردند شخصی عمامه بند بارتبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد سبب چیست "لمعنی"
با وصف لام منصوب است پس متفکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیرا که مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض از امرا و اهل حل و عقد علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جهت باشد که جناب مهد تفویض خلافت خود را
بر اجتماع بدر همین موقوف نمود که امر اطلاع عن کتبهم سبب اوراک عصمت و آنگاه از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بدر همین بالبتی سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از انکه جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکه بر سر منابر
نعمتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانها زدند و پهلوها شکستند تا انکه فتلها عمر در
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و زار نالی جناب سیده از دست مرتضای
شیعه از زمین باسمان رسیده اند چنین رحم الی اخر ما فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه الوند
بود لا یحرکه العواصف ثم ان کانت المعجزات و النصوص علی ما یدعیه الشموص و درین چه
شک که ظالمین را مرتبه امامت چگونه تواند رسید تکلیف که در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعه سید النبیین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این زار نالی در دنیا
فرمود و همچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباط باز کشاید برین قدر چه موقوف
که روز رستخیز مخاصمت روبروی پروردگار فرماید و اوراق روزنامچه همه ماجرا
یکان یکان باز نماید کما فی الکتاب المذکور و درین مقام نظر بفهم و ادراک
عوام طلبه سوالی است جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بودند
که بعد چند صد و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف درآمده و جوابش انکه کلام در آن روایات و احادیث است
نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او در بر ظاهر است که معانی آن احادیث ایمه از جناب امیر باب مدینه علم است که
ایمه ازو فرا گرفتند و او از جناب رسالتماب چنانچه اصحاب الغرض هر جا که این شبهه عوام رو دهد بتقریر کافی خواهند بود
باز راقم اوراق بجناب آدمی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت درنسب سرائیل جد اجداد او بود
و از در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم بر مثل مشهور در این بزرگان جمع نشده الا اندره و شذ

وبالا تصال وغیرت الٰہی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود قرار داده او چنانچه غیرت مذکور نخواست که پیغمبر او در طفلی بمکتبی نشیند وعلم وادب اموزد که امروز برا وسے زوت کیش خاصه حضرت را درین حدیث پایمال نمود والله شدید المحال والشاء الله تعالی قعد مکتب نشینی بعض ائمه که باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید لجروی این طایفه ناهنجار باید دید که یکے را از اسباط نبوی تمامی مراتب بالاستیعاب بخشند واولاد دیگر را از علم وهم وایمان محروم گردانند وعدلیه عدلیه برآن تفاخر کنند آن هذا لشئ عجاب فیکیف که حضرت رسالت یقیناً بدانند تقرر خلافت شیخین حتما وبابطال آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان وبحار است بترتیب وخلافت قرآن مجید بعمل آرد کان آیت در سوره هود باشد و هود و هو نیز بدان نبرد که یٰاِبْرٰهِیْمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ اٰتِیْهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ واگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در نهج الحق واحقاق قصد را ابجعی مقصود که مخالفت نبی با امر الٰہی غیر ممکن وغیر موجود وآنچه راوی در باره حضرت وجناب امیر لفظ خاصه بوتیره مانه الاشتراک آورده مگر فرق انیست که اول را بدیهی دانست واقامت دلیلی بران نتوانسته بخلاف ثانی لحرفه دلیلی هست که بوی استلزام هسم در آن بلیست بلکه ربطے ندارد زیرا که ختم رسالت را چه ضرر کان امر مخصوص باشند بجناب امیر و اولاد امجاد کما اشعرنا حالانکه غایة الی الباب تدارک الصحاب باتباع حضرت خلیل بود که تا رسول خدا امو سینن اصحاب مقتدر جو شریک بودند چنانچه هٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا امیقدر باید وچندانکه برایمان مرتضوی اور زد شیعه مخلصین قایم است برای خلفای متقدمین نیز بلکه بطریق اولی که بیان شان را باعتراف جناب امیر ع وحضرت امام صادق ع تصدیق دل واقرار زبان در کافی وذکر اصول میثل کوه الوند است بخلاف جناب امیر ع که باظهار طائفه فاحشه فقط بضمیمه کما سر غر مره وطور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که بسبب از انها تقیه نمودند چنانچه آنجناب و دیدن تجسیم نمودند پس باید که هر چهار عنصر دین جا اهل آن باشند نه فقط جناب امیر ع که اولاد اطیابش و فرزندان حضرت رسالت بوده اند وحال قلادة بر همه کس از کتب معتمده رفضه طشت از بام که بعد از رو سے واستعفار از رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر ونفاق اتفاق رفته اند واگر از خوف مالک الملک حکمے بر سبیل ابهام بر زبان رفت در حدیث موالات بار عند الوفات فارغ خطے از آل عبا بر روے کار آمد چنانچه ثقة الاسلام رفضه در کافی بیان نمود ما عتبر داباء والا العباء

پس افتخار راوی رئیس الاسرار بعار باشد بلکه افتخار بار بعد ازین راوی خیال نکو
که مقدمه امامت و ریاست خیلی آسان است بلکه این امر در سایر حیوانات هم معاین
است چنانچه می آید حضرت بابا فرموده اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الآخر کائنا من کان ستجد غزالی
حجة الاسلام رفضه بعد از توبه کردن از تشیع در سر العالمین آورده و هم چنین از
افادات رضویه که در علل است توان فهمید و ازین کتاب یعنی لبند ظاهر است
که افاده مذکوره رضوی از قبیل تابع است و ظاهر کتاب سنت موافق آیت
اقتضا همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بران است که غیبت
عارفت امام نیز بجنت خواهد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوی عذاب
کجا است اگرچه علم الروی هوسی پژ و دلغزشی خورد مبدل شد باز بنده کمترین
را در ما بعد هم نظر است که آن امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود خاصه
زیرا که رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسی بر سم رسالت بنا بر
انکه پس میگوییم آمدیم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفضه از راه
تقیه و نفاق و بسبب خوف اهل حق نتوانند که مکنون ضمایر خبیثه و ذخایر خود را
بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند و خصایص مذهب خویش را بخصوصیت
و صراحت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین و برادران صوری و معنوی
او بوی این معنی بمشام اهل فراست می رسد که ان بدون دولت صاحب
الزمان امکان بر تر نیست چنانچه نمونه آن در زمان بعینه پس وقت اظهار
مذهب البته غیر از فضلات ابن سبا و قاذورات رجال دیگر خصوصیت
و صراحت چه خواهد بود پس بدانکه بعض نصوص قرآن اصحاب کرام خود
دلالت دارد که بگمان رفضه بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
بدلایل دیده باشی چنانکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارتضی من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست که گروه بنی هاشم
بچه حیلها قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن آوردند تا مضمون
رسالت را برای جناب امیر در نسخه خویش باسم گزاشتند یا خود مندرج
ساختند که سحر ساحری و طلسمات حکما رشک بر ان می برد و خود مبدا
غضب که بر امامت آن جناب همه آن افتخار رو داد چنانچه حضرت اندیشه آن
شب و روز میداشت و تقریبا ستعفا همه میسر مود پس برای ذکر رسالتش چگونه

بدون نشانیدن جهل تن بر عناد روا ندکه در جواب دعا محصور بود نقش در زیارت
جناب مرتضوی همین مقدار بمقابله اهل تعصب وعداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً بریحان
الجناب کفایت میکند کرامی کاش بر همه این طایفه بعد از نیت زیارت راوی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصاً هر دو گوشوارهٔ عرش تعظیم استقامت می ورزیدند و گرد
تلونات نمیگردیدند ولیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن سبطی را
با وصف شدن اولیت در وزیب طاهر از اولاد خاص وجمع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح می پیوندد و پر ظاهر است که برآوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی هیچ معنی ندارد مگر اینکه
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
که رساله منفرده کافل آن نتواند شد وضیق وقت وقصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلی از ولای اهلبیت سید انبیا
گوش نمینهد چه جای مزید و الا اهلبیت حال نسخه صحابه بمزعوم رفضه مجملا
در رسالت جناب امیر از ان برمی آید اکنون از قران اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه وغیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذاهب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا جز از آن میدهند
و هزاران کس تلاوت آن بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بران میکنند که
در وحی جامعین قران مجید بثبوت رسید و ان آیت این است که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ حُكْمًا
لِلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ
وچون درین آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسی نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار ائمه عابیان کرده اند
از انجمله آنکه حضرت انبیا را وصی بوده اند در زندگی شخصی و دیگر بعد از وفات
شخصی دیگر و حضرت سید انبیا را نیز خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از ان بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم بر سیم رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجه امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
گشت و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید و ذلک
باطل باظهارهم فی باب الامامه محصل المطلوب به بین مفتریان را که چه دواهی و مصائب
بر حضرات ائمه هدی برانگیختند که اگرچه سوره امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود و نیز سفاهت علمای شیعه را
حدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات بستند که از نسخه قرآن اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صدها آیت ثابت میشود و شیخ حلی که علامه این گروه و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نهج الحق قرار
داده بی آنکه آیتی ازین آیات گزندی بکسی از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
و علیهما برساند پس شور شوری و بی نمکی علمای رفضه باید دید و هم مثل هندی باید شنید
که اولٹا چور کتوال کوڈانڈے که خود آیات قرآنی را بیجا کیت و افترا نسخ کنند و الحاق
را در قرار میدهند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در ترجمه کشمیری نقال
از کافی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کسی را که آیتی از آیات
قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان بهمین قرآن را که اصحاب جمع کردند و
مردم تلاوت مینمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی پس
کسانیکه سورة الولایت و سورة النورین و سورة الاوصیا را باهتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذهب و مطلا گردانیدند و در معارضه قرآن اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت آنجناب
و ائمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه نامنسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسهم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار رفضه
فجار عین عار در شمار خواهد بود والحمد لله که رفضه بر طرف که فرار میکنند
لعن و وبیل و وبال نمیگذارند و اگر رمقی از ایمان ایشان را حاصل میشد باین
کفریات نمیگرویدند و بعنایت ایزدی در حصه مجتهدین صحابه مهاجرین و انصار
رسول مختار طعنی کردند لوازم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهور رسید انجامید
ع نام نیک رفتگان ضایع مکن * تا بماند نام نیکت یادگار * و ازین جا هم
عیان شد که راوی مطرود هرچه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

پس بستن ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشادن معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین
اشاره رفته از تصریحات شیعه رفته بود باقی زیرا که بطلب مامون که تشیع او را
جناب رئیس المومنین در صواعق ثابت کرده اند میرفتند پس اگر از اثنای راه
رعایت آن کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجیب که کلام
استبعاد پس ازینجا نیز پیری و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب طول و کثرت پی بحقیقت نبرده
و جابجا پیچ پا خورده بعد ازین راوی تعاوی نتیجه که از کلام برآورده آنست که این جهله را
چگونه اختیاری باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیه مومنین و عنیا و اسلام نامی و فرع سامی است و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انتقاماتیکه اندیشه اجتماع شان باشد
نگاه داشتن و کنارهای بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت
کامل باز کمترین انام گوید که امام بخیال راوی اختیار امامت را از جمله اهل امامت بالمره برداشته و شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد آنچه امروز رفضه بر زبان دارند تقلید مجتهد در استفتا
که امامت هر کرا از میانه خود بیعت کنند بدرجه امامت میرسد و شرطیکه در کتب کلامیه مبین است از آن
غفلت تامه ورزند پس ضرور افتاد بنده را بیانش کردن در بصارة العین و این کتاب
از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدی و دانستی و این امر بیست راجع بخیانت و هم
تکذیب امام الائمه در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود وقتیکه به بیعت بدرستی
اهل یوجمع شدند و چنانچه بیاید آیده ان شاء الله تعالی و شان امام از آن ارفع است اگرچه باب
تقیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطایفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونه ای مباحث
باعتراف معلم الملکوت حارثی بهر حال ان شاء الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرد که
جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که مذهب
اهلسنت آنست که اهل حل و عقد یعنی علما و اتقیا دخلی دارند نه جهال و فساق و ازینجاست که جناب
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار شاگردان و بندهای حضرت سرور
کائنات راجع فرمود ایشان را جاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی است معاذ الله من ذلک
و این امر چندبار بایجاز و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریر مجدد و تجدید را
باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد پس هکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب بنصف النهار مثل

مشکوة شریف رجوع باید کرد حضرت فرمود اگر ابوبکر را امیر گردانید لایق آن است و علی هذا القیاس عمر و علی
و لا از حکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو بوجه حسب الامر
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از مهاجرین و انصار و هر چند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تنصیص از
کتاب و سنت در ماده خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات گشتی این حیله
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث بنص مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد واضح از کجا پیدا شد تا آنکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبورانه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند این هم طریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم دران وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بسوی عبد الله
بن عمر باز گردد بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و مزین در رسائل نقل نموده که چون
لشکر بسوی روم یا ان میرفت حضرت فرمود در مرتبه سوم اگر فلان کس شهید شود المسلمون هر کس
را لایق دانند امیر سازند و بر خلاف این احادیث امر مذکور چون آفتاب نیمه النهار است در شب و روز
صدر اول بوقوع آمده است و جبلت انسانی است که یکی را برای سرداری میانه خویش برمیدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قرآن مجید حکایت است و حال نمل در انتظام
معاش شب و روز میبیند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میشمارند
مگر گروه رفضه که هر چند یکی را از امامیه نصیب کنند باعتقاد خود مگر حاشا که اطاعت نمایند چنانچه بنصوص
امام الائمه و اولاد و امجادش و انهم بر روایت ثقة الاسلام شان و الشنتی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاهده کنی که ذوالوجهین با ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی می شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست فقد ضعیف
الطالب و المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول است پس البته میباید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم با آنهمه جفا که از کفار بر داشته گاهی
دروغ نگفته بخلاف امام بلافصل که مدة العمر هم اداهی نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
شمرده بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عشرین و مسلمین پس کسی را از اهل حق دران کلامی نیست و لیکن چون انفس نامه
سیرت در اینجا خلافت نصوص صریحه امیه مینمایند بعین کجناب بلال الحق امامیه در دیباچه مجالس المؤمنین تحقیق نموده اند

بعد از انکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور ان امرتم علیا و لا ابکم فاعلین زیب رقم نموده مختصر آن
این هست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علی مرتضوی علیه الصلوة
والتحیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله براهینهم الجلیه در میان شیعه علیه تقیه اشتداد تمام داشت
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
سحاب شقاق و شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در احوال
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده والعاقل یکفیه الاشاره والغافل لایجدیه الف العبارة اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن از ایمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز و زکات نواصب برد و برابر است که امام الایمه قتند ادران زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن از آن عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده دست ناصبی می بوسیدند
کما فی کفایة المومنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و الا
قتلا تا بعبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن آیا از علما صادر نمی شود پس کجا ما به الاشتراک و کجا
ما به الامتیاز و شاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن بلا بحث
هم دیده بینست و بالاخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار ملامت را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیر
بمراعات ادب آغاز و انجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لایخفی علی الاهل
الحادی و از اینجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و دیگران قبل ازین بطور نمونه و انسی فالاعاده سوجب للاطاله
ولیکن و درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امرتم کنم خوبست که جناب قاضی رطل بوق آغازش را که استحقاق
تحسین مخاطبین مقدم بود حذف کردند و نفهمیدند که مقتضای عطف چیست و این هم از آن بوضوح گرایید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا بالآخر
مفاسد طبیعی فرمودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه آن بر حدیث کلینی آنکه فانحصر کامل تو نسازند که غرض بی
بران متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی از اساتذه شنیده که کیها بودند
و لیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امیه باشند و موید آنست که مهاجرین و انصار بالحاح و اصرار
بیعت با آنجناب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین و بنی امیه رض که نبودند اگرچه علمای امامیه این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است والله اعلم بما ذا فرع من التقاتات الثقلین پس تواند بود
که لفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شنیعه مشهوره که ذکرش جا بجا در تواریخ و شروح اخبار وارد و سبب پیش آمد حتی که آنطرف مقابل شدند

و ازین معنی که حضور نبی ایمه را وقت ارشاد حدیث تجویز است وجه عدم ذکر ذی النورین بهم از آن فهمیده باشد که همه تخوم محو اند
که خلیفه از ما باشد و حال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان ست که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خاو بین آیات بینات و احادیث سرور کائنات انچه ما ازینها نوریده اند و علما
رفته هم ورا احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استعبار شرح احتمالات شب روز می آید از انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمد و از دیر بار در خاطر بود که مومن جالیسی در حسام بملاحظه استعفای حضرت موسی نهیق
شهیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا و حضرات ایمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود حتی
عوام طلبه انکارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها زیر مشق مغول مانده و بر مسند اجتهاد نشسته چه
فرمایند بجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید ما در زن زن می شود گفت زینهار گفت من بارها کردم و تو
میگوئی زینهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس و لا نقلش بر می دارم که عقیده هشتم آنکه پیغمبری از رسالت استعفا نموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و همین است مذهب اهلسنت ما امیه گویند که بعض اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ندا
نمود و ارشاد نمود که ائت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از آنکه مرا به دروغ نسبت کنند و از قبیل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد تقریر
کوتاهی می کند و نیز من تقصیر داران قوم و یکی را از ایشان کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت ده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حال آنکه این استعفا از رسالت متضمن بر دو چیز است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و دلائل
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده این هم
خویش فهمی این فرقه نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر در طلب معین و این خود حجت قبول ست مشابه آنکه بادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید با ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور بادشاه باو مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیت وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم وارد شده که غرض ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین أَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا

استخلاب حفظ از جانب تو نابود و منع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لا سیما فی
حق الانبیاء خصوصًا اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاکت جانبی شروع میشود که هر چند این بیت
مکرر است ورا و جماعت او و لیکن هو المسک ما کررته یتضوع حاکت بجا و فهم رموز سخن کجاست کورا اهلیت
شناختن تهمان طمل ست یعنی رتبه تجارت و بزازی هم ندارد که اورا از آلودگیها صاف کرده در مکانی یا بر دکانی
مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد بنماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اغنیا و امرا بستهای
اثواب میگشاد و می نهاد مثل جواهر علی خان و دراب اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعیان
اثنا عشری میان مخالفت و موالفت کثیر الوجود ست اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میداشت چرا
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الایه گفته ولیس ذلک تعلامنه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب
لا یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و هم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن
ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن ست بر ابو بکر از حیثیت استقاله او یقول اقیلونی
مذکور ساخته جواب گفت که من ذهب الی ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالة الامام
و طلبه الی الامة ان تختار واغره لعذر یعلمه من آمال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان
الامامة بالنص وان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان دارند
در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده کسی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم و علی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب نا سپاسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود که بر وی زبان
طعن کشاینده و او را نظر باین استعفا منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرقه بلامه اقول
و بالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که هیزم به کجا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقة مصداق آیه وعید وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ شد که اگر در تالیفات حارس
معلم الملکوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضه او بخدا امید باری انهم بخیالش نگذشت که ببیند و بجایی پردازد
و خود را از این تماشا معذور نسازد و اگر در شناوری و غواصی آن امید نجات نداشت و ببد السنة یعنی
مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا واضح خواهد شد و بالاخر این ندا بگوش
او خواهد رسید آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای نحلتش
زیر آیات کریمه الزام افادات ائمه هدات نموده اند و من ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد
یا غشاوه تعصب بصارتش تنید چنانچه بر دیگران روز یکه برای صدور استغفای لفظی و معنوی بین علمای رفضه

از حضرت صلی الله علیه سلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بربستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
و تعصب مذهب را بیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست و لعیاذ مطلوب بار تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلد جنیر
دیده نشین کافی حق الیقین که تراجم سحار عبارات از ان تواند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
سیه سند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر و لعبید افتخار در باره نعصب جناب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه و هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بآنکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون نسبت
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی امر شماست بار بیان فرمود قصه زکوة را در حین رکوع و مرتبه
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظها الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دم ووودی بلکه بوی وجودی و محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدیم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المومنین چنین قرار داده
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و بر آوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وار داین یاوه گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و ال اطهر ش چه کار پس میگوییم که این از روی آوهم بعنایت ایزدی میسر است
پس اگر چه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الائمه مستغنی شد حاجتی بیان امر باقی نماند
که او طلبگار آنست معهذا بعد از ادنی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتقریریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس دل را
بالیتی بنسخه صحیحه محشی اعنی الصواقع المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آبادی یعنی گورکهپوری اول آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای آن لفظ صواعق محرقه نوشته و داشتم که در مطبع فیض آباد بجای پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب مستقرض کنم و من در آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید روز بروزی مردم این نور علی دیرپی سرهن سنگ تجدید و شب و روز مطالعه
آن منهمک بود تا بجناب فتح علی صاحب امر افتم میگفت که تفهیم بر یم که عبارات صواقع را بر حواشی صوارم

درج کتم تا در ردمی بظهور انجامد و مدتها زیست و بعض بنا ور وغائبا بعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشد
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صوارم وغیره سرقه را نشان خواهند داد و داد لادش کو در خورده
خواب اند این نکته را ندانسته و بمضرت چیدریه بعد ذکر عبارات صواعق مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس مؤلفش بر می آمد نه سرقه بخلاف حالیکه از اسباب
معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصا تر هم پیدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلداتش نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سر زوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
بر نائیلامام نرگسی الطباق دارد یعنی دلبر نے مروت و دلدار بی فتوت سے دل از من برد و رو از من
نهان کرد چه خدا را با که این بازی توان کرد چه چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه
کتب دیگر ماخوذ است با وجود دعوی استقلال و در تالیف و نتایج افکار ابکار و شاید که مزین تقلید او کرده و در خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش بر روافتاده بعمیحان علی آنچه گفته درینجا می زیبد سے هرچه گفتند رقیبان همه باور نکنی چه جلوه الدلال علیا
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر المله والدین در کتاب صواعق میفرماید

المطلب الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرساله و لم یستعف عنها و زعمت الامامیه

ان بعض الرسل من اولی العزم اعتذر عن الرساله و استعفی عنها و هو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنه و جماهیر الامامیه

من ان احدا من النبیین و المرسلین لم یعتذر بشیء عن الرساله و لم یستعف عنها لان ذلک رد للوحی و عدم انقیاد لامر الله تعالی

والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک و تمسکهم قوله تعالی وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ

فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرساله بضیق صدره و عدم انطلاق لسانه و استعفی عنها

و اراد ان یکون المرسل اخاه هارون و خافه من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان الحلی

فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب ولیس و اخرین تکذیب کفایت میکنند و دیگر اینکه حکم تکذیب صاحب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کور انگی مجتهد جالسی تقلید عوام جهال و استبداد دوست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه و اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب البته وارد است و لات چنین مناصب لیسا گر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات
نباشد گو مباش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که بمذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا با هر دو آشنا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قائل مطالعه

این رساله نیست واگر عبور ترکیب شیعه بوجا تم او را بسیر و با مذهب اهل سنت چندان آشنایی ندارد نیز ازین
رساله منتفع خواهد شد واگر بالعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی میدانند و مذهب اهل سنت را باستیفا فرا گرفته است
اصلا ازین رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بود که مولوی رحم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه را بدین الشنیعه
انگاشته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند ؎ وکم عم یکون النعم منه وکم خال عن الخراب خال و در
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قرب یکسال باوصف
مهمات تدریس و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر ماند اینست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بربست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که ماده تالیف را در اعاز مناظره تمامها صرف نباید کرد و احیاناً اگر عبارات ترک باید نمود
کلا گر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهد بر او بجواب تحفه و نقض رساله قدیمه کمترین
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خسیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواقع عزیز الوجود و کمیاب بود شاید مقام استعفا بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواقع که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدن مرحوم برآمد اگرچه در صحت و تحشی نظیر خود نداشت لیکن
از اغاز ناقص بود تا آنکه بسبب معلوم داشتم که صواعق محرقه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان عزیز
میدارد که هرچند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند معذرتها برانگیخت فیتیمه او دیگر جدید فرستاد بهر
حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و باوصف میسر آمدن چنین نسخه تکذیب را برا کرد و اصلاح و
بیان آن در حاشیه نه نمود نه اولادش بران کار بستند چنانچه بر ذو الفقار اتفاق افتاد جائیکه
مجتهد فانی از وفیات الاعیان عبارتی نقل نمود و گمان برد که دوان بر آنست که نسخه با صحبت جناب
امیر ممتنع الاجتماع است بالجمله اگر مجتهد جالیتی استغفائی حضرت در کتب پیشوایان خود بطمطراق تمام دیده
است چنان انکار کرد که دانی پس کید او را فیما بین باید کرد که پایانش پدید نیست و در عیب بود
این مذهب پلید از زنان هم در گذشته اند ای هنر ما نهاده بر کف دست عیبها را گرفته زیر بغل تا چه خواهی خرید
ای مغرور شده روز درماندگی بیم دخل الغرض در نسبت نهایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی و جال
بر می آید که این خاصه جناب میر است که خود میفرمود اگر در شریعت جائز بودی شکل من کسی بدرجه بکر نرسیدی
و نیز ظاهر است که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف انجناب در نهج البلاغت ترویج دین حق
بود سر ود فرموده و درین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او رو نموده و شهادت

ذو النورین کمال بر سیاه رویی بود تا از اشارت فمن تمتع فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ظاهر شد وهم از صبر حضرت عثمان معنی آیات اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد لوم باوجود چنین کجی امور ملح او را قتیل الله گویند وچنین وغائب الدار علمای امامیه بنده فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک وسیحیٔ بعد هذا من بیان

المهالک بهر تقدیر روایت اعور وحال انیت باب المکر والعذر والحدیقة علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس و ازین نظم وترتیب این هم برمر عوم شیعه خصوصاً شیخ حلی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان مخ جناب امیر بود معاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک و صاف میدانستند ومتصف بصفات حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا واگر وفور احسانات ذی النورین عموما بمردم وخصوصاً بحضرت مرتضی از کتب فریقین بخشایم تطویل لازم آید وامروز دل پیر کلیم میگویند انگاه بر بلا نواختند بلکه منادی می گردانیدند اگاه باشند که تحریر فلانی الحنان لبیاید وارد لیس هرگز نه بنید واگر صاحب فهمی اونی غور بکار برد این عیب در کتب امیر المؤمنین وا ولاد ادست که اینچه من سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتوانند کرد واگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبل از استعداد کار کسی جز این حسین نیست ع این کار از تو آید مردان چنین کنند نه راست گفته اند کاگر دانا بودی خاموشی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین ساعین جا گزین شد سطر جلی بود واگر غور و تامل بکار بری عیان خواهد شد که تار و پود وهجی و ذمائم از جانبین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی نیز ریشتی معول ایرانی محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه وصحت معتقدان در بر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست وانچه از مجمع البیان مولای خود آورده مضمونش قول حکم ست از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را بر چشم کرست و در پذیرفتن ان قیل و قالی نفرمود وازین مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند ومولی مومن جائی نقل کنند کفایت نتواند کرد و تکذیب صاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نفرمود ودر انقل اینمعنی در صحت حکم از یکی کافی ست وتکذیب نقل ان از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که تحدیث دلالت بر آن دارد که بهیچکسی از رفضه چنین نگفته ودر هیچ روایتی نیامده وازینجاست که مومن دهقانی ور خواسته کربالیتی نام احدی میگرفت وروایتی بر می آورد چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود که اگر مزید کاذ بخاین بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین وکاسه لیس خاینین است وانگاه بر نقل مرتضای ثمانینی کما یجیٔ فی المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت وازینجا بدریافت

می‌رسد که بیچاره و بقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم نفهمیده که طلبه آن را از ظهر قلب
می‌خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش دراز او میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد اوست و این مغالطه ایست که اوستاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب ششم
از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق بمباحث مسائل
فقهیه از ان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می‌کند شعر خواجه شیراز در همین مقام مبین حال اوست
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون ٭ رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما ٭ و اگر این مغلطه را که استادش
همجاوران لب کشاده بخشایم البته خواهی گفت اطف المصباح فقد طلع الصباح و لم در باره اظهار رفعت
آدمی خواست که درین مقام از فتاوای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
مگر خود را از ان باز داشتم که این امریست که طلبه کتب اوایل اهل منطق نیز یاد می‌دارند تفصیل آن در حقیقت برای
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته‌ام و نیز در تنبیه السفیه بغایت قصوی می‌تواند بود معلوم
خواهد شد. و قس علی هذا القیاس آنچه گفته که موجب تازگی عقاید شیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
نوشته موجب نو سیاه است برای رفضه نه روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل اخلاص باید بخلوص دعا کرد که
تا چنین توفیق بخشند که از هم پیرایه جمع و تلفیق بپوشد رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید است بخیال آنکه او را مجلسی امام شیعه و هم از اعاظم اهل سنت گمان می‌برد و بلکه یقین می‌کند چنانچه
در حق الیقین است و او و اولاد معنوی او از عبارتش کتب خود را پر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بسبب سقتها طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا در قالب طبع می‌آمدند پیش پا افتاده اند
اما کتب اولادش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بر آن دار و افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیرمن
نسخه گنجفه کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را در ان یاد نکرده و تشنیع او ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم و آن را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجاء من الله تعالی
ان یوفقنی تبییضها و طبعها یاد دارم که مرزا در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام نریمان
تنها باشند چه توانند کرد پس از ین جهت که احباب فقیر نداعل در فرمایشها نمودند و بازار رسم تایید یکا اگر بر دفتر
زعم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و با این همه در تنهایی بشرکت کسی صاحب مشوره توانم
مشعور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم و از علو همت مرزا حرفی باید شنید که من از زبانی ثقات متواتر
شنیدم که مرزا تنخواه گاهی چند و هم مصحح از روشن الدوله در عقایلش که یکی از ایشان خواجه میرای
هم بود دیگر فقت حال بنده اینکه در مکانی منزوی شده بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانید تا بجبر و قسر در شهر کانپور در آمدم بار مشهور کردند که خدمت فلانی ما می‌کنیم بلکه
یکدو بار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می‌آمدند و مبارکباد می‌گفتند چنانچه

شیخ فرموده که چو نهند که اقبال وستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهند واین همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقة موجب مسرت
عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته یا لکهنوی فرستادند
تمام شدند و دانستند که حلیه حتی نماند والغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی خواند
کلاهما اکبر من نفعهما و آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از آنکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بود و تمالبا و نیز در تالیفات دیگران با طناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب امیر کبیر ندانند که این قیاس تقلید ابلیس است و حضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات و امثالش در کافی بروایات متعدده مروی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
نمی باید و اهل سنت که این اقاله را مستحیل و حرام میدانند که نزد شان اجماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
می کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت است حتی که اطفال و دبستان میدانند پس جهالت او را پایانی نیست
اما ثانیا پس از آنکه بیچاره علم الهدی که درین مبحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درین صورت جناب امام
رضا تارک واجب و مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
انشاء الله تعالی و نیز خود قول فاضل منصف و عادل و حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذوالفقار مصنوع درین باب کافی
و وافی است که دان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها البتة خاصة دون واحد من المکلفین
به بین حال امام رضا بر اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمی رسد از اینجا وقاحت پیشوای مانگان که خوی پلنگان دارند و کسی را در معرکه در برابر خود نمی
پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید اما ثالثا پس ظاهرا که امام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم و لیکن این اصول
رفضه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و الکاه لطریق اولی بیانش
بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود و آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکنند شاید فدک
را که از ما غصب کرده بودند باز پس دهد لاجرم حق او باشد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر
امام رضا باقی نماند تکلیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لامحاله بالبتی گر
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر است تکلیف که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود و گناه
عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که ودایع بدایع
حضرت رب العالمین اند بلیات نجات و عظمت آلام از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان
پرورش می یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی بر احادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس چنین

مثوبات عظیمه باقی دستاام را از دست دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف وانهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گذشت چه جای آنکه او در وزری بجلت افضلترین عبادات یعنی متعة النساء کما فی تفسیر الکاشانی
ورسالة المجلسی حیث حکم فیها بالصحة قطعا لها من حیث الاسناد منادی گرداند عموما و هو مخالف لما فی فقه الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعا حالانکه هر که حلت آن را انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
المذکور بحکم الحدیث النبوی صلی الله علیه وسلم صاحبها الطریدا کیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان
اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الاعلی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة النجاة عند المتشیعین بخلاف الیاموں حیث
کان من الغابرین اما را العبالیس از انکه ما را حاجتی و تجشم متوقفی بجواب قاله باقی نماند بعد از انکه مغالطه علم الرادی
تماینی بانی و مبانی تخالت شیاطینی کالشمس فی رابعة النهار بکشف فاضل مدنی حکیم مذهب جدید رئیس المومنین
لکهنو بظهور انجامید بسبب آنکه خلاف از اصول نزد ما نیست پس حقیقة اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معهذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می شود که بعض ارکان اربعه یا ثلثه امامیه افضلیت امامت
مرتضوی را اگرچه فتنه بر داری و حقه بازی بود تقریر هم کردند پس صدیق را قید و حبس شدید و ترهیب
و تادیب بطریق اولی میرسد فکیف کالزام هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نکردند
که چون آنها گفتند صار ابو بکر اماما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که بحضور سامعین و ناظرین
و علی رؤس الشاهدین فرماید لست بخیرکم و علی فیکم بلکه علما بروایات الحدیث و سیر گفته اند که صدیق با وی در خانه
نشست و در خانه را بروی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ارتداد و اعراب ترسیدم و خالد
بن ولید را روی دیدم امروز اگر بیعت مرا بشکنند و دست به بیعت دیگری بکشایند من اول مبایعین خواهم بود
و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کنند یا نه بین کار چنین تواضع کنند و منکرین خواهند که او را بر تهم ملامت نمایند
پس فو بالعجب هر قوم سفت علم الهدای الیشان باشد یا علم الرودی ناصب عداوت اصحاب بود با
اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و این بدان ماند که این پیر دهقانی در رفتار و ای خویش بر سادات
اهل سنت زبان برکشود و قد ناهم کالوا انتو و قدمر فی مقدمة هذا المجلد بالجمله حال صدیق بسلامت روی
معلوم شد تا انکه اجله اصحاب او را بکمال زاری و الحاح از خانه اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشایندند و از تفسیر
اهل بیت عبد الشیله جماع جمیع مهاجرین و انصار قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی عصمت وضوح دارد و اگر روایات
این باب با تفاق باشد چنانچه از صواعق عیانست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آریم
فحصل التحقیق والالزام جمیعا والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا والمنة لله تعالی و تقدس که از حرفی در این تقریرات
زیرا او با لاشد که بر هر تقدیر صدق و کذب هم استحقاق خلافت رفت تا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از
کشف تلبیس علم الرودی این هم گفته بعد بعلمه من قال لنفسه یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فلسفه برداری وحقه بازی بارکان مرعومی رفضه پیش محل شکایت نیست زیراکه جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بیطی غلط این ست که لعن را با اصول رفضه مطرد
درین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انیهم عیان شد که پیر
حرف دهقانی چرا در تیر اول متحیر مانده وبار بار دست برسرین خود می مالید وبدرگاه باری
دست دعا دراز کرده می نالید وچون در تایید علم الروی وسعی دوروی نداشت آهی هم
نبرید وکرم نکشید وسپر نیز بتاپید ورنه عادت او بود که اول دشنامی چند می داد بعد ازان قدم در
معرکه می نهاد باقی ماند آنکه پیر دهقانی حرف در آخر می گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
جوالش بعد ازین اجمال وتفصیل بر ظاهر ست زیراکه این تفریع ست وحال آن متقدمانی که موقوف
علیها ست یگان یگان آشکار شد باعتراف شخصی که پیر حرفت او را حکیم وفاضل قرار داده بلکه
زمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید ۱۶ رشته در گردنم افگنده
دوست ۔ می برد هر جا که خاطر خواه اوست واز کتب فقیر مدلل وخود از بحار ومجمع البحرین
تشیع او پیدا است هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع بکند مگر بنده از اعتزال او منکرم
زیراکه بعد از سیر مقالات اهل عالم وکتابهای ملل ونحل ظاهر میشود که اکثری از ارباب اعتزال
در امامت وفروع فقهیه تابع اهل سنت اند وبعضی برفضه راجع اند وامامیه در اصول
عقاید کاسه لیس اهل اعتزال اند ودر فروع تابع حضرات ائمه اطهار همچو نصیر طوسی که نقل این معجون
خبیث الحدید مرکب از اعتزال وتشیع ست ومتکلمین رفضه که به پشتی او نیز مقابل اهل حق وارند چگونه
تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کور لشتی گردانیده بر پشت خود نشانند طاقتی نمی یابند
وازینجا بر این معنی آشکار شد که رطل بوق عالمی را بسوی خود کشیده او را بر ستون دین راسخ
قایم گردانیده واین حق بود از انچه علمای رفضه اندیشیده اند وبعد از کنکاشها چنین مصلحت
دیدند وملاک مرا نست که مقصود اینها البته کو تا گون همین مکاید بود تا در مناظره فتح و
فیروزی بحصول انجامد ولیکن آخر پوشیده ماند نتش تا سکی که بزرگان گفته اند کل سر جاوز
الاثنین شاع وما اضمر احد منهم سرا فی قلبه الا وقد ظهر فی فلتات لسانه هر که استهزا وسخریه ابن ابی
الحدید در شرح بنید برا او مخفی نخواهد ماند که او درین پیرایه استادیست بر کار واعجوبه روزگار
وامثال او واقرانش بلای هر شهر ودیار الغرض فاضل المعی ازینجا می تواند برد که خبث الحدید
وامثال واقرانش در تحفه مذکور اند خبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال تسنن راسخ دم وثابت قدم گذاشته وازاعاظم علمای ما فهمیده اند چنانچه مجلسی
وامثال او حالانکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر نظم کرده ودر رفضه بران شرحی نوشته اند فاعتبروا

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعاً
ویقیناً حکم می کنم که متقدمین ومتاخرین شما است عفای لفظی ومعنوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم طعن
در کتب معتبره خویش اند بسالیبی ثابت کرده اند که مدار ایمان بر آنست وبر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که
قرطاس اولین وآخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله حکم کتاب الله وحی را رد کرد
وهر که رد وحی نماید کافر ست پس نتیجه این قیاس آنچه در ماده النزاع بر می آید بر زبان جاری نتوان شد دهقانی
مهمل گو گمان و وهم را می پرسد ونمیداند که ما از دیدن روز احداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع یقین کلی
واطمینان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که زوج منقسم بمتساویین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت نسج
نسج عنکبوت وهن البیوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است با وصفیکه رکاکت پشت او ابن
ابی الحدید است منتشر گشته ومغنی بهت الذی کفر از آن مثل آفتاب رابعة النهار آشکار شده علاوه اهل حق بیقین
بلکه اطمینان خویش استقرار تام دارند وزینهار متزلزل نیستند ومیدانند که از جمله اموریکه کفر رفضه بدان ثابت
میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی متبع هواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهر ست حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی
ندارد ونیز پیر خرف را درین بحث دم و دودی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه است این
که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیا ورسل متقدمین افضل اند وعبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور
درین مسأله آنست که جناب امیر واولاد طیبین آنحضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه گو ناصبی اشعار باین قول
نکرده وچون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قائل بتفضیل جناب علی بن ابی
طالب وباقی ائمه دین بر کافه انبیا ورسل ماورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست ومعهذا مختار متاخرین
علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی
آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود **قوله** آری این عقیده الخ جوابش از کلام عادل و منصف
وچنانچه باید مستنبط شده وانفا درین بحث گذشته پس معلوم شد که پیر خرف بسبب جمود ذهنی بر آن قدر لی نیافته
با خود را درین معارک تغافل وتجاهل زده وکتاب وبدین امور پر ست واز تحقیق وتدقیق خالی چنانچه بر
ناظرین تنبیه السفیه ونصیحت الغبی واضح ست واز حواشی کمترین امام بر صوارم وحسام پیدا وهویدا درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که آنچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صالحه موجود هست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
تقلید اولیای نعمت که طشت از بام افتاده وبلند بود ولیکن زینهار از آن منکر اشعار گردیده باشد نفهمیده جائیکه صاحب
تحفه فرموده انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب وقرب ومنزلت عند الله نمیتوانند شد چه جای آنکه
از و افضل شود وهمین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرخشای

بسیاری آنجه بشنود شنود اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل بود الخ زیرا که ازین اجماع مذکور واضح شد که بعضی از
انبیای متقدمین افضل از ائمه اند چه هرگاه ائمه اولی العزم افضل ابود از غیر بطریق اولی واین امر خود اشعار بل عبارتست زیرا که
چنین متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان واز ینجا حال سفاهت او واضح تواند شد بخصوص که گفته اشعاری نکرد اما اینکه باقی
این حال حلیت پیش بودن شان در حکم جناب امیر از مسایل صغر و هم ثبت وضوح دارد تا بابت کثیر چه رسد و قبل ازین معلوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهب شیعه و نه جاهل و نه کودن خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ افلا تذکرون کردن **قوله** معهذا
آنچه گفته شیان رامی رسید جواب آن آنکه این هم غلط است چنانکه انتهی که لا اتمام حجت و الزام نقض بود و اکبر علما و اتقیا یعنی اهل حل وعقد
اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب نبوت از کجا آیا نزد این مجنون جبرئیل
اختیار دارند چنانچه ملامان لعنهم الله علیه وقت موت کسی دام توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیار
بیاور ابدادن رشوت هموار توانند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم دختر جناب مرتضی حضرت عباس
عم اشرف الناس نزد عن الادماس را تبرهت وتحولیف نزاع خدمت سخت ثابت مرحوم سومی خود کشیدند تا او وکیل شد وتقرر
خدمت فاروق بجا آورد وهرگاه روح الامین را نتوانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی وچون بدین حیثیت بیان
احاطه کردی آخرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالاخوانی ولد نزد انموده باحسن وجوه منقلب شد و عیان شد که اگر حسن بن سلیمان
را بجای علم الهدی گردانند بسبب نکته تمانینی دخل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسید نهایت زیب می دهد زیرا که
او هرگاه روایات استعفای حضرت سرور کائنات را در کتب دینیه خود پیش از پیش دیده بود و آنچه از آن لازم می آید
بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید کامر آنفا لاشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که
این استعفا از حضرت موسی که از ابنای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب الله ثابت است یعنی بعد ازین هیچ
استبعادی در استعفای شریعت نبوی نمی باید نمود پس این تقدم بالخفظ اوپیش بندی الایق آنست که او را بلقب تمانینی سرفراز
فرمایند واینده اختیار دارند که پیر دهقانی رئیس المحاکین را بمعراجش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نموده هم مطابق حکایت
مشهور برسانند یا در کار گاه اجتهاد نگاه دارند ع ما با چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استعفا رفته رفته
بکجا رسید وخدمت راوی مفتری در افادات رضوی بر صورتی چنانچه پیدا و هنوز باقی فارجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با ایمان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه دیز ظاهرست که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین ومن ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و ملا سر پرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتوی می پیچد و موجب زیادت
ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود مدعی مزید محبت و ولا میگویند که باری عز وجل بکتاب مستطاب خویش در شان
امام الائمه وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی فرموده و خود تفصیل آن بجامه فرسائی و هرزه درائی کار بستند و گفتند که حضرت امیر در
زمان امامت خویش چون مغلوب اهل رده گشتند و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
و اهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بود و او بر پیغمبر لب حجاب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان ماند بار تا وقت شهادت اظهار کفر معاذ الله می نمود
معنا احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که جواب واللیل اذا یغشی را در تمثیل کافران نوشته اند
یا در باره اجلاء صحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر ندارد و عمود المحدثین شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیبی نیست چه جای
آنکه در کشتی اهلبیت مجال جلوس توانند یافت و اگر دروغگو باشد پس اعتبار روایت او از و مسلوب شد اکنون بر متحالی عقل جزم باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه الشان است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین در متن
بود و بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانطور بر گزید که دختر نیک اختر خود را معاذ الله بر زعم النواصب داد که بخیل العین بود معاذ الله
الی غیر ذلک من انواع الابداع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیات محققین الشان باشد البته کسوف دائمی و احاطه ظلمات
بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس نور روشنی بر اصول اهل ظلمت نفر سنگها دور است اکنون کجا ماند که امام مثل آفتاب است
منور عالم بی قید لکهنو و طهران فاعتبروا یا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اهل طعام گفتگو باد لا الرامیه حی باید نمود
تا وضوی این تمیزان لیشکنند اگر چه وضوی بی تمیزه خالد از جناب هم نشکست جناب شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه بی مثل
و بی نظیر ست و باعتقاد معاصرین بپایه پیر دستگاه تصوف هم که شعبه آنست از تنن کافی العوام هم نداشت دیوار ده اسفر حرمین
شریفین نظم کرده و هر گاه بمقالات رفضه دانستی که امام الائمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکرکشیها و میدان داریها بعمل آورد
و ایمان را پوشید و کفر ظاهر فرمود برای ائمه دیگر که بدین درجه هم نرسیدند چه گمان تنویر بر عالم داشته باشند که امامت ایشان از
متفرعات امامت آنجناب بود و قضا را این تقریرات و نتیجه این قیاسات اکثر ائمه متاخرین غیر از حضرت شهیده کربلا ملزم آن
طریقه ماندند و این از عقل و فراست بغایت بعید است که جناب امیر و با مت عمر شریف خویش مستجمع شروط جهاد و تلفه رفقه
بجد هم نیافته باشند تا بلاتقیه بجهاد کوشند ذلک ظن الناصرین و اعتقاد الغابرین و ازین مقام شیعه تراشی و افترا سازی
اهل بوق در مجالس و عیاق پیشو که صد کس را و مومنین پاک بر شمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل دانش هیچ نیک دانند
که صاحب استجماع شرائط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه در منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجود مجاهدین بدین
کس میرسد و انهم بهم نرسیدند لاجرم بر طور بدکشان در جنگ صفین وقت شریف در خلافت نیز ضائع شد عیاذا بالله
بود در کتب فقه مانند صوارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب و غیره
هم شروح و حواشی اینها ثابت که اجتهاد در باب ائمه دین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلافات
در روایات متنادی ائمه که بلانهایت میرسد و این کتاب کفیل نمونهای آنست و در صور خیال امامیه هنوز همین است که هر چه باب
مدینه علم الحلال آورده دیگران بهمین جاده رفته اند الا شذ و اپس جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت امت و تنویر عالم
نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند احدی را متزلزل گردانید
پس عیان شد افترای راوی رذیل اهل و عار بر امام رضا و هو الذی ادعای آنکه امام مثل چاه معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده در نیم بر اصول مصنوعه اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هر گاه پیر معطله

لقب امام متقی است یعنی مردم از و منتفع نشوند پس آب شور از ان بئر معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه اگر از
برای اہل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر رفضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ایمه انکه محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سہل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی وبئر معطلة وقصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیر آن از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لایخفی علی العقلاء ایضا زیرا که بدیهی ست که جناب امیر بعنایت ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند و لیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه ذی الوجهین که بریکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین است بنصوص
رسول الثقلین و این هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و لاحاجة الی دلیله بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهد بود و متحیرم که با همچنی کدام وقت رتبه نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب آنجناب درباره کفر خویش تید موت بیان کردند چنانکه شب و روز دانستی و بعد از موت نطق کجاست خدایا مگر بعد
تکفین نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در آن
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامید و پر ظاهر است که این مباحث بقوانین کلامیه موسوم است
خلطان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هوالقرار حقیقة و بار بار دانستی که عمرهای شریف حضرات ایمه در
گذشت و نوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بئر معطله کجا جاری توانند شد و غالب بیان راوی که آن شمس رافق
باشد مراد از ان افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشوایان امیه هدی چنانکه دانستی قریب است و لیکن مشکل تر اینکه
از کافی هویداست که یکی از ان دو شهر که امام مهدی و اولاد اجدادش بران تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت لقیه درین کشمکش نیز گرفتار ست کاش غیبت او بقرب قیامت چنان بودی که اہل اشراک برای ارکان
خویش قایل شده اند که مشعر باستراحت است و راوی میگوید که لاتنالها الا ایدی الا الصار حالانکه درینوقت افتاب منظر اہل
بار خدایا معنی آن میباشد که هر چند رافق ست و لیکن از تناول هر دو و دفعه واحده محفوظ است و نزد اہل خرد این هم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام ایمه اہل بیت از ضرب ذوالخمار محفوظ نبود که آنجناب بر اصول فرقه پیرایه بکشاکشی اجتنا
زهرا و فوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد لیکن بغایت شدن که هنوز بعد از هزار سال
هم نشانش پیدا نیست و بسالت مادر مکرمش بتقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود ماند و جناب امیر
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه و بازار بعمل آورد مگر بیان گرفتن و کشیدن و نیم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق ست که یابند کافند جوینده گان مگر درین مقام که واقعه
اخذ تلابیب در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیاء مروت بر زبان آورده اند آنچه خلاصه اش اینست
که معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را زمود تا او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کورسی کور را انگی
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله رفقای خلفا تخلف مواعید نمایند تا آن جهان پهلوان تا آن

ازنایاب مذکور که بود که گریبان فاروق اعظم را بمحاربه و مجادله گشتند و سبب چیست که با وجود مفاخرت در تمام حضرت خلیل
قزوینی نامش نگرفتند و روح او را بالفاتحه و درود شاد نساختند که چنین بزرگ در زمره شیعه کارسترگ نماید مجهول الاسم
والجسم بقول پیر دهقانی بماند بالیتی شیعه را نامش را بهر دفتر نوشتن لیکن معمول رفضه همین است که بعد از انکه در اکناف
عالم آتش بیزند چون بلند شد خواه خود را معدوم ندارند قطب الاقطاب ایشان این راه و رسم و رافاق پیدا کرده
مصداق اوصاف عشره کاملة الله بلاد فلان را برای شخصی مجهول قرار داد و خلیل قزوینی را بطریق او نهاد که
علی آثارهم یهرعون و لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون و لیکن بر طور خلیل آن مامور بجهت ترک تقیه بهم
رفته باشد و امرا که رفضه پیر خویش بدر نمودند که می پرسید سبحان الله جناب امام الائمه در پس خلفا اقتدا کنند
و نماز گزارد و مصروف مشیران و خیرخواهان باشد و دیگران او را دلیل کنند ... بی خبر بودند از حال درون
استبعد الله مما تیسرون القصه مراد از گریختن و غائب شدن بالخصوص این غیبت هجرت نیست که هیچکس را از
حضرات ائمه نوبت بدان نیفتاده و نه کسی از علمای رفضه مدعی آن شده و اگر بیشه الاطفال و مجانین فرقتین بر
ریشهای موهوم و موجود می خندیدند و رفضه بجایی میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف مامن امام سنی
که بالاخر نامش معلوم شد پس بالیقین حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود تقیات نواصب بمقتضای روایات شیعه
گوش میکردند و در وقت برخاستن دستهای شان می بوسیدند کما عرفته حالانکه در قرآن مجید منصوص است الم تکن ارض
مثلهم کما مر غیر مرة حتی روزیکه امام رضا بسوی شیعه مسافر شد با وفاداری یا بکمال جبر و قسر نزد مامون بن هارون
رشید رفت و اگر اختیاری می داشت زینهار سفر نمیکرد چنانچه از تالیفات صدوق و مجلسی مثل عیون هم عیان است
و دعوی انجاد درین جا هم مثل دعاوی سابقه و افادات سابقه است بسبب شد ضرورت بخطابات دعوی مصراعی از
گلستان بر صمیل هوای دین درین مقام کافی است او خویشتن گم است که را رهبری کند و انجا که رفضه با بهمه دعاوی
مزید ولا که در عالم شهادت دارند از امام محروم اند و از غایت اجتناب نفرت از ایشان بنیاد حصار آهنین گردا
گرد جابلقا ریخته و از بعض روایات متقدمین کتاب مختوم مذهب حصار طلا ثابت میشود بهر حال برای حفظ جان
و مال و ناموس خویش از دست یهودیان بدکیش اندرون قلعه نشسته و با اینهمه از نظر شیعه اثنا عشریه غائب گشته وا
بلده مذکور اگرچه از ذهب باشد لیکن چنان محکم و بلند است که لا تستطیعون ان تظهروه و لا تستطیعون له نقبا و بر
هر برج دوازده هزار سوار مسلح بر گماشته و بر خوشامد این منافقین و صاحبین رقعات هر روزه و رعیون جاریه گاهی
نه بسته و التفاتی نکرده و بجهت همین وجوه دانسته که ... بر تملقهای دشمن تکیه کردن ابلهی است پای بوس سیل از
پا افگند دیوار را الغرض بعد از او را که حال اخلاص این نکوکیشان خیراندیشان وا نمود و روایات ایشان
هر که گشکی آرد او را از زمره مردودان باید شمردن و نام او در دفتر صحابیین در سطر اول ضبط کردن و کلام در
دیگر اوصاف چنان است که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و قانون الزامی بدست ایشان سپردیم باید که
غور و فکر نمایند هم از آن جوابها استنباط توانند کرد و الله تعالی آب شیرین و باد که آتش صدور تشنگان فرو نشاند

وهر یکی را از ایشان میراب گردانده و بعمر جاودانی رسانده واضح گشته ولیکن بقول صاحب بیاض آب ریزی سه بهار
عمر ملاقات دوستداران است ٭ چه حظ بود خضر از عمر جاودان تنها ٭ آبا بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پس تسلیم ظهور ورنه مثل دود و داغ سوزش مخلوق است و برای رفع گزند سرما شیر وقتی بکار می آید که ملتهب شده و کسانیکه
مانند چنین در پرده های ظلمات مختفی باشند و مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برد زمستان و چه روز به بود و هر چند
فقرات روایت بجهت ظاهر مقفی و بسیار قوی است لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بی مغز اما فقره من فارقه فهالک پس
حقیقة بسیار درست و بحسب افاده خیلی چسپیده که بر رفقه محرومین از فیض امام کاملا شامل و مارا ملاحظه آن نقد حال
حاصل نحن علی ذلک من الشاهدین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین مگر ترا آنست که دعوی مزید شفقت برای امام
در تحدیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و در اینجا قصوری از نگهبان
و قاصر نظران البته بعد غور و فکر در اصول موضوعه بظهور می انجامد یعنی راوی مقتدای این سیاه ادیده بهر دمی بایست زیرا که
امام الائمه بمجرد شنیدن تظلم بهر دو فدک با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شده و بار بیعت
صدیق از دوش بر داشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زنان عالم رحمی نیاورد و کافی لعین کفر
ورنه این نظم را می خوانم سه دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ و نیز در ادای امانت و حق
گزاری امام خصوصا امام الائمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت و
دیانت بکار برده اند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
اکمال الدین و اتمام النعمة هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آورده اند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرموده اند که امام بلا فصل منم اصحاب کیستند که دم استقلال میزنند و بنیاد انصاف [illegible] و دلیل بر ان دعوی
منافقین بتقیه عذر خواهی است یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه وثقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از نواصب
اشرار که چنین ادعا آغازد که بر یکی از ملائکه و جن و بشر بلعن ایشان بپردازد پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و ازین کذب و افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده و دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بهر قدم ظاهر است لیکن ازین
سفیه باید [illegible] کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و ارتضاست بر نام او این تار و پود را چگونه نسج توان
کرد و قدر تقرران اهل البیت او ری بما فیه باز از اوصاف دیگر که حکایت نمود بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
همی گریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ائمه که بنور اوصاف ایشان با ینها ترسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده ها سوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از نیای آتش قلوب اهل اسلام می لرزد که قتل مساکین آن بلده طیبه و بی ناموسی زاهدی بنود
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شد و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود و محرم که درین واقعات رئیس العابدین اعنی حضرت محمد بن حنیفه خاتمة الصدق حضرت
قالع باب خیبر چرا در گوشه نشستند و هر جا که باشند آخر اراده یزید پلید شنیده باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند جنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
مثوبات آخروی کلی چشپند پس امام بر این اصول یعنی قواعد امامت عبدالله بن سبا و عبدالله ابن سلول
چگونه ذاب عن حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنیفه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام ما در مکرمه او را از نوع بشر نمیدانند و علاوه ارشد تلامذه ابن سبا در باره پدر بزرگوارش انچه گفته اند
از همین قبیل ست یعنی از نوع بشر نبوده از زور نه آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصدور می آید لا والله
ثم لو الله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهرست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را روبروی خویش طفل مکتب میدانست و بزور خود و شجاعتی که در صفین از وصدور دریافت می نمائی
و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز
از ان خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در او صاف شریف امام این هم راوی غاوی ضمیمه گردانیده اند
بتکرار که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیه
خلافتش بمعنی باشد و پر ظاهرست که عیاذا بالله اگر خودش بمعنی و بمعنز نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا بمعنی شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تستر یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس
و تلبیس التباس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت منیفرمایند وَمَا مِن دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و رفضه بودن امام نیز از ان قبیل ست که تصدیق آن لب باید گشاد که از
هزار سال بخوشبوئی گلهای نرگسی و سوسنی و ریحانی تمامه عالم معنبرست و دماغهای نظارگیان ازان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه زاده بوده ست بعد ازانکه جناب امیر اگواهی
داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کافی وقفه الرضا تا این جسارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که ظرفا گفتند ای متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرة قائل دو امام کانی العیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در داد و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافرین
و المنافقین مغضب رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار در شان شان است و جناب امیر در ایشان داخل بود نزد ما و بر اصول شیعیان
در باره آنجناب هر چه هست معلوم همگنان سپی اظهار کفر و کتمان ایمان و انچه در باره بے مثل و بے
نظیر و بے ندید بودن امام عبارت آرائی نموده البته تصدیق نقیض لفظ باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که خاتم نواحت اعلای قیه و بنه ها و ر کرمش ججوم نماینده وباوجود
هر گونه اختیار پرده غیب بر ندارد و برای رهائی مکان سکونت خویش تکاوری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیری با مردم عموما و عم بزرگوار خود خصوصا بعمل آورده است و درست است که نزد این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقا است کسی هیچ جلی ندید را گاهی بچشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده ند
سبحان خوش کارنامه ایست که مدبر روی کارست این کار از تو آید مردان چنین کنند و باید گفتن اگر بسخن جنجر گران
بر دست و بار روی توهزار آفرین کنند تا بتر قه تر آنکه ما به الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او راهر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الایمه بکذب او دست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکواذب حضرت امیر فرمود در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از آن بکشود و اضلاع شکمم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در انجا ثابت می کند که حضرت امیر بسر منبر میفرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا السبق بلیغ
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طلب علوم
نباشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه انسان هم شیر نمیدهد تا بچه نمیگرید
و بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
و درین قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز ازین واویست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن مستمع قوت طبع از متکلم مجوی فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی بلی این بحث
امر خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم که در مکتب نرفته و معلمی نگرفتند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
و حکمت علمهم تعلیم را هم در کتاب مجید بیان فرموده اند که اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای لو کنت تقرء کتابا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک و القاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعته من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشأ ثم اتیتهم بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا انه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرونه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشئ یعجز الکل عنه و عن بعضه و یقرء علیهم اقاصیص الاولین المختلط الی الشرایع
و در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مد تهاست که از صندوق بر آمد و امیران فیض آباد با اهتمام
تمام ترجمه است از حافظ علی اصغر خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل نامش شنیده بیشتر ازین باغ و بهار زاید الوصف فیضیات گردیده این

واین بزرگ حافظی کابلی بود در صحبت رفتنمند بقیه پیشتر پس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
بر آمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نبیره داشتم ودرین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا نزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسیا نظر بحق استادی و رعایت مذهب خویش که دران وقت تعصب
شدید داشتند والحال از دان بآیت شدید جواب میدادند که از ثقالت وفرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیق الامر بی بهره و دانستم که بقای کتاب مستطاب تا موت حافظ بی اعتقاد صحیح باره قران مجید وجاحین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام وکوشش او در تحصیل علوم انکه جناب ثقة الاسلام شیخ شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت وامام
را طلبید ونام پرسید وفرمود اقبل واد بر پیش شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
وسلام انجناب وبشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام ور آن می رود وافترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب نمی کند وعلم او دینی میباشد لیکن نکسی بیچاره وجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود واستادش فقیر
واستاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه والحاد انهماک داشت سے عالمت خفته است وتو خفته خفته
را خفته کی کند بیدار ہ اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن کرد ودران
ایمه موشگاف دقایق بود با تناقض وجال قاصر النظر بر همگنان ظاهر کرد وعبارت حدیث انیست عدة من

اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان رجل منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وهو معتم بعمامه سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسه بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله یقرئک السلام ویقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه بن علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم مجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی

فقال اهل المدینة انما احادیثنا من هذا الراي لا یقولون حدثتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله

فقال اهل المدینة انما احادیثنا اکثر من هذا تحدثنا عمن لم یکن له رای ما یقولون حدثتم عن جابر بن عبد الله

قال فصدقتم و قال جابر بن عبد الله فتعلم منه و شافهه من شاء من ین و ناظرین بگذرد که مقصود

بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرد و بتطویل پرداخت و انا الا این وهم و ما زال الغیر

انکه تا حال محدثین محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه میبود

و بر یکی از این امور اعمی در تیه ضلالت چسان می دوند و هر چند پا بر خود دوره بجائی نمی برند

این قاصر النظر که پس دلیلی را چنانچه باید نمی بینند و با وجود سعی او در ابطال دین و شریعت و ظهور آن

بر مهلت نشینند آری مقتضای طبیعتش انیست بانکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر انست که امام محمد

باقر علیه السلام بمکتب می نشست و برای طالب علم تکاپو می کرد و ان رز دو حال خالی نیست که نشاندن پسر

بزرگوارش را در مکتب بجهت تعلیم بود یا بجهت دیگر و اگر چه ظاهر اول است ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل

بمکتب رود ولی بزند پس از انجا حکما گفته اند که بر جمیع ترسید انکه رحمی نکند پس مکتب هم تجویز تعلیم امام

هر دو جناب بوده بعد از این حرفی از غلو اهل عقد و حلولیه و بکن که حضرات ائمه در بطون امهات قرآن

مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه ای است که ابطال خصم نبوت خاتم المرسلین

حرفی از انست که از این اوراق نوانی دانست مدللا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای

و معاصرین ما میکنند عین کفر و عدوان خواهد بود چنانچه در سائر تخلصات ایشان انیست حال ائمه ما

امام ایشان پس حال جناب شان مشکلترین جمله مشکلها تو انگفت که روز ولادت قبل از نزول قرآن

مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود و در حقیقت بتعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب

چه حاجت و این حرکات لغو بجناب امام زین العابدین و باقر العلوم میکشد و حجج الهی از این عیوب

منزه اند پس ان امور که حرفی از ان شنیدی مقتضای غلو و طبیعت ایشان بوده است و عیان شد

که ائمه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالب ان بجد و جهد بوده اند لاجرم کجا ماند قول

راوی افتراء لکلی الامام که بارها دانستی و از این حدیث یک متعلم و دو معلم بوضوح می انجامد یکی معلم مکتبی دوم

جابر بن عبد الله انصاری و عادت بر همین جاری است که چون فارغ از مکتب دست میدهند نزد علمای

متبحرین می آیند و بکمال میرسند ولیکن وجال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یاقوتهای

تر و سفید گرداند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجیب

عجاب لیهذا الفضل و الباب قد لکة الحساب فصل الخطاب غالبا که در تقرر مکتب تعلیم ملای مکتبی منظور

باشد و شاید که مدعای شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحت می افزاید و فرو ما

خود را بتصریح صاحب صوارم ظاهر میکند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و از این جمله این معنی

بعید نباشد که معامله استادی جابر را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علامات و خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و هر صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت ازین گفتن مشکل حل نشود ای بی خرد
چون مکتب زیرای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزیدن
که صریح عجز و زبونی قائل آنان بر می آید و لنعم ما قیل ع طرفه شاگردی که می گوید سبق استاد را فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولا و ثانیا پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در آغاز افادات و حدیث السنن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است و هم یحکمون بظاهر الامور والله هو اعلم بنیات الصدور و شرط
از آن جهت افزودم تا بدانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگرچه حدیث باشد که توسط آبای کرام خود
با اساتذه دیگر که اهل را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید ان شاء الله تعالی بهر حال لاف زنی قاصر النظر و امثالش
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بذمه رفضه ماند که او هر چه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم آنجناب همین یک دروازه بود و حکم قرآنی نزد شان اینکه از همین در
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن اصحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ائمه دینی است و زنهار در مکتب
شستاند باطل گردید و چون صحابی مذکور باقر العلوم را تعلیم کرده دیگران از ائمه متاخرین بیک واسطه شاگرد
او شدند و هیچ دانی بانه که بر اصول رفضه امت عبدالله بن ابی ابن سلول و عبدالله دیگر زندیق ظلوم و جهول
جابر مذکور از جمله چهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین ع را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیر و
خویش در غدیر دیدم که رسول خدا تا به سه صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشادی نمود و هذا هوا لحکم
کما فصله صاحب لصانی و غیره بالاطلاع امر و زنطاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر غزو جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نرانگشد کما فی سر العالمین
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آمد ان شاء الله تعالی و جناب میر هم فرمود که مخالفین کوه آهنین
اند و جواب میداند که بیت دو دل یکشود بشکند کوه را ٭ پراگندگی آرا نبوه را ٭ و کسی بر وقت معهود نیامد
جز مقداد که دران زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان میدید هم
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد هر چند باظهارش حاجتی نبود و قال الله تعالی و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب الغرض چون کار جابر
به و ماندا و همیشه نفاق بود بر اصول رفضه که قبل از آن حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند و حق تعالی فرمود فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ائمه از گروه حق پژمرده مهاجرین که عمر خود

هم در زمان حضرت صلی الله علیه وآله بجهاد صرف کردند وهم بعد وفات شریف دین خدا را بایران وروم رسانیدند کما فی الکلینی بالادلی وقد ذکرت هذا الحدیث نقلا عن الکافی فی عده اوراق فی المقالة السادسة و

هذا حال لا حیلة کما انمیت علیه لاولا ولیک هم الراشدون فضلا من الله ونعمته ودرین مقام امری ز متعلقات این بحث یاد آمد که رفضه تقریبش حی کردند وتفصیل آن موجب اطاله کلام است ولیکن از جواب که مے آید استنباط آن توان شد وان اینکه برای قصر مسافت بصوارم وهقانی رجوع باید کرد که قلت استعداد وفرومایگی ثابت مے کند برای کسیکه کم مایه باشد وتالیف شروع کند کاین بدنامی تا قیامت خواهد بود

پس غور مکن که حضرات ائمه که چند ها نسخه اصول التزتیب تالیف دادند بعنوانیکه فقه الرضا حرفی ازالست براین انداز که از کتاب وسنت ظاهر است کاری نه بستند بلکه بر اصول لاف زبان وکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند چنانچه مشتے نمونه از خرواری واندکی از بسیاری و ضرور بود که اول مجتهد وهقانی بران عمل مے کرد وبحکم لم تقولون ما لا تفعلون ودر توفیق بیامد کما بینا فی هذه الاوراق ایضا سبحان الله فراست حالیه فاحشه کبیبه که ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از ائمه صحابی موجب عار دانستند وپر کردن تالیفات را باعث هنر فقروا من المطر ووقفوا تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معهذا اکمال از اصول اهل فضول چنان مبرهن شده وشاید کاز اوراق سابقه پی برده باشی کا امام وقت مسند نشین چار بالش فضل وکمال فتوی مے دهند بر امام که قوت بر امامت دارد وفضایت اوراحاصل نیست وشان تصنیف از آن ارفع است وشان سافل نسبت بعالی همین ست که دخل ندهد اگرچه بکمال تفقه رسیده باشد وصراعات ادب اقتضای آن دارد چنانچه از کشف الغمه اربلی که عظمت وجبروتش ازین کتاب هنر هویدا نیست هداگر حضرت امام حسین را روبروی جناب امام حسن همین طور بود وگمان مبر که مشروط است بحضور بلکه عام است از حضور وغیاب چنانچه بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که بتخصیص از مذهب متکلمین امامیه درسطری خبر دادن محصلش آنکه امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت تا وفات پر ضرور است وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا به موت برابر می باشد ودر بطن مادر مطهر تلاوت کتب آسمانی مینماید کما فی تالیف الاروستانی ومؤید بروح قدس است وخطا ونسیان از وی بظهور نمی انجامد واز حال امام زکی وسوسنی وریحانی هم پی برده باشی که مهوتین را چگونه وقتی که در مهد بوده است دستگیری فرمود که شیخین بطیب خاطر به پیروی کاهنین ایمان آورده بودند ایا امامین همامین وابو جاخبر منها از مهدی هم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد باقر بلکه بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی الله عنهم اجمعین این عقب مشهور بود لیکن رفضه سیاه درون را چه علاج توان کرد که از بدیهی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکه از آغاز وانجام شان بجز کوری وکوراتگی وتلبیس وهرزه چانگی وبا همه توان گفت که رتبه شروط مقدم است واز جمله علم ماکان

ودیگران تمهید دایمی المائدة اعظم که بیچاره در عهد تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پرواز دو کرد فرصت کی یافته الحاصل هر گاه بکتب گوشزاره عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا بجناب المتاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستغنی
است که گاهی در کتبی ننشست و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمد رخ افروخته بعلم علوم
در آموخته بود و جوش تیز انفاز قران مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ
اللهم صل علی محمد و آل الاعظام واصحابه الکرام بالجمله هر کاو نی عوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که اعور دجال با قعده نظر انداز هرگز میراث یکاه از کور باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضرب قسیمی
و ابو الحماره و اعمی شیطان البحر والرفضه المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم مهدی
به ولایهتدی نی پر ماضی و بهار جمی آید که سابقاً بدعوی نزول کتاب لا ذاهب المذهب المختوم بر معنی هم بابو
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای مسوخیت قران مجید بحصول تقدمش و تخالفش اهلی
نیز گلیم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخت
افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب با بطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صدد جز و گفتی و در هایی ظرافت همی سفتی و از انجا که استفاده امام باقر علوم در حیرتم با
این داحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنیان نبیره جهان پهلوان و نریان بیچاره است و فرو
بود که مثل استادان خویش گردد درین عبارت که دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرده که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما نبود بلکه جابر اخذ علوم از و کرد چنانچه در شرح قزوینی است و دیگران نیز
همی گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین علیه السلام سفر آخرت بر گزیدند بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
بود همانا انکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تحصیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است سلام و
باید که گبر و اندر گوش بد در بهشت است پند بر دیوار و چه جابر بن عبد الله از کرده انصار تلمیذان و جان نثاران
حضرت سید انبیا که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی پس از امام باقر زمانی جابر از گلها افادات سیدانبیا کنار و دامن پر کرد
و از این حدیث عظمت نزد آنجناب ثابت میشود ببین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمودای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین اعور منصوص ست و الفاظش این است و فی النسخه الصغرانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال والله انی لجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده و جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخبرنی انی سادرک رجلا
من اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی اباجعفر فاذا ادرکته فاقرء منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابو جعفر و جلس الی ابیه

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شیء قال لک جابر بن عبد الله الانصاری

فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقراه منی

السلام فقال له ابوه هنیئا لک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما

کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شده بحدیث جابر انصاری که از حضرت نقل کرده واگر آن جناب این حدیث را میدانست در لوازم آن اهتمام میکرد و بعد از ادای بشارت در حفظ و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا مبتلا سازند با وصف که در نسبت که او بحمایت الهی مامون است و عالمی بارشادش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت بنوبت خواهند بخشید پس شیخین مطعونین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرموده انا له لحافظون اندیشه بلقیان نموده بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعد از استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و حقایق روشن است و اگر این قسم امور را بتتبع کتبی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که بهای این هرزه درا مید و زد لیکن این بیهوده گو ناشسته رو را بعد از تالیف رساله ذوالفقار مصنوع و اختیار سکوت مجلدات نزهه نقال کشمیری بسعی مرزا کاظم علی بیاد او فتاد و صوارم چوبین مشتی از خطل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شد و را کی مطالعه کتب چنانچه باید اتفاق افتاده باشد کی بحقیقة الامر پی بردی ورنه چنین بیهوده گیها کثیر سر ندادی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان تعلق گیرد و غیر از این فکری غنیمت بیشمار و فواید بسیار از ان توانی بر آوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ دو معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعور حضرات امامیه عنقریب متعلقات این فواید بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی از انجمله آنکه چون در مکتب قصه بشارت رو داد البته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا باخبار معلم و اطفال که همه صلحا و ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه همه مجانین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در ریحانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت تا آنکه لفظ یقطع الیبا در همین حدیث بر روایت جناب غور موجود و جابر بعنایت الهی نزد و کوچها داشت چنانچه از حواشی این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت برد از انجمله آنکه هرگاه خود آبای امجاد امام بدین وتیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله عزوجل بعید نیست بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشستند و این هم بداند که ایالتش بلوای مردم و کبار اهل مدینه است بوسط اساتذه خود را خواه آبای کرامش باشند و خواه دیگران بر اندازد و این طریق تحدیثش را برگزیند و قس علی هذا سمعت عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گوید و کذاب پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان است خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اہل مدینه و بو فرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شیعی و استاذ بدان غوی نخواهد بود و بخیال
نمی آید که اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولا چرا این سبب بنا شند مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید مہدی
زید پوری چیزی اندیشت که دنیا ازین مذہب پرست و بزرگانم ہمه برین طریق سنت بوده اند ازان جمله اکثر اہل بیت
چون جابر چنین شیعی باشند که از دیگران ببیر و پیوسته با اہل بیت پیوند و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کرده بیاقر علم ندا نموده باشد حالانکه او را برہنمائی و ندائی چه حاجت بود و آدمی عامی مجرد تشیع نام امام
را فراموش نمی کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدہا حدیث از وی روایت کنند
و تا وفاتش از وی استفاده نمایند پس معلوم شد که مذہب اثنا عشریه قدیم نیست حالانکه بر فقه بکمال جد وجهد گویند
کما فی البحار و غیره که اہل کتاب ہم نامهای ائمه محفوظ ترتیب او داشتند و یعرفونهم کما یعرفون ابناءهم بلکه ہنود
در محاورات خویش ایشان را یاد می کنند کما فی تذکرة الائمه بلکه یاد دارم که در مجلسی بودم و ہمه کس دران
معتقد مجلسی بودند اتفاقا نام کشن و بشن بتقریب ذکر مذہب ہنود آمد گفتم و علیهما السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرة الائمه نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرة الائمه بنام مجلسی
از علمای شیعه دانستی چند که ملا تعقل و ہرگاه اشتهار وهم کافی رجوع کنی خواهی دانست که امام محمد دران وقت
بلوغ رسیده بود و بیچاره از جستجوی او گاہی بمسجد می آمد چنانکه دانی و زمانی در کوچها متردد باشد چنانچه از
کافی می خوانی و کسی حیرت او را رفع بکند که غیر از محمد بن علی دیگر که تواند بود که ینابیع حکمت بر زبانش جاری قطع
نظر از امور مذکوره مزید تعجب آنکه امام سجاد ہمیشه ملازم مسجد نبوی باشد خصوصا در اوقات نماز پنجگانه و نوافل بلا
ای جابر بهوش تو کجا رفت ہمیشه او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز در طلبش حیران می مانی
۵ بار در خانه و تو گرد جهان میگردی * آب در کوزه و تو تشنه دہان می گردی * و از احادیث نبوی
بگریا و بداری که از ارتکاب این امور منع نموده اند که ایشان را مردم متهم کنند. و نوبت بدان انجامد که اہل مدینه
ترا دیوانه میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکه به بعضی از نقادیراحن ہم
می فرمود که می دانم که مقصود تو ابلاغ سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیه الصلواة والسلام
بیا ہمراه من و شمائل حضرتش را او ببین و ہرچه از امانت در ضمیر خود داری بگو و پیروردی ازین
تحمل فارغ شو این معما و ہما از بهر چیست و حقیقت این است که چون بشارت معلوم شد از ان روز که
مجمعی و ذہاب خصوصا منتسب شده و شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقه این
قصه را یاد کرد و گفت گاہی در کتابی ندیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی سلام فرموده و بشارتی
داده باشد که غایت جلال و اکرام است گفتم راست و درست ولیکن گفت استدراک دلیل بر آنست که این ہم از خصایص باشد گفتم
چه توان کرد که حضرات امامیه چنانچه خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین مبحث نیز داد و نیز جا انجامه را بر آورد بعض رحمة الله علیه نشان داده اند
از جمله صاحب منهج المقال است که در باب تقیید طولی داده و عبارتش را بخوان که از آن چه بر می آید و قاضی شهید

تا لب بالحیرپا رو و قدح چه می نولسید باز گفتیم مرا حیرت دیگر است که لفظ بلغا با همه عظمت در باره امام محمد باقر بشما بار اعتراف دارید لفظ رجل فرما چه بلا انکه صدور آن از قائل واثق بشرط صحت موجب بی اندامی و بی آدبی میدانند پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنو دش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع میکند انوقت که کلفت دهد و بیدار سازند و علاوه این لفظ را علما شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین است و شارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیر امامی از ایمه تحقیر پیغمبر را مستلزم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم بطول نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه بر همین قدر اکتفا رفت و از ان جمله انکه از رجال صاف ظاهر است که امام باقر چون بالغ بتحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهل بیت البته در این معنی حجت بالغه باشد که محققین با عتراف محدث نجفی رجل را به بلوغ مقید کرده اند اما اطلاق غلام پس اگرچه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب به کهول هم اطلاق می کنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه از مجمع مذکور هم توان فهمید بهر حال کمال حرص امام بتحصیل کمالات واضح شد تا بیایم قرینه علوم نوبت رسید در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی باین درجه علوم فرمود چهرا ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله افترای صریح راوی بر امام رضا بهر حال معلوم شد والحمد لله علی نعمه عوائد الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر میشد و هم مزید بصیرت دیگران ورنه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا و ازین جاست که این همه دو بزرگ تعظیم جابر زاید الوصف می نمودند و او رعایت مراتب عالیه ایشان همیشه می نمودند چنانچه رفضه بر او افترا کردند کما ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَهُم مُّقْمَحُونَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلالی و تعظیم جابر بسیار سعی می فرمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی کلام او را دیدی بر خاستی و از ان جمله انکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت بر حدیث مکتب بار بار میفرمود پس بر آنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات مذهب ایشان ضرور است ورنه طوق مخالفت ایمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله حضرات ایمه هدی سلاله عترت سید انبیا طریقه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال مجتنب بودند و رفضه و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و ایران دار الصلح است تا ظهور حضرات مهدی و تارکین متارک نماز عمدا کالکافی الاصول المذکورة سابقا از آن جمله انکه هرگاه مدعای رفضه بحجة بالاخوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند و امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طلیب شان با خمیر نواصب کامر غیر مرة بیراه تناقض افتادند زیرا که مقصود او ما دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حصول سند خواهد بود که او
است بر مدعا و ازینجاست که آثار هم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی حافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیرسید شیء
تو باقی از تصدیق مذکور تصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام را راستی میدانستند. ورنه بقول حضرت
سفیان را شیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند و مجتهد. و هقالی در صوارم و غیره چنین اعتقاد دارند
که قدمای ایشان را همه راستی همیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیب و درین خصوص
زیاده ترازین بارها نموده ام والله ولی التوفیق و بنده ازین بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تلمذ بشنو که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیاد دارند نیز و اهل فراست مجالی نخواهند یافت که سرهای خود را از پشت پای
خجالت بر دارند و بیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود پس واقعیت سند محصور درهمین است که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت گفتن
الله جابر امر حیف باشد که رفضه معنی مزید الا باشند و گوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه رویی هر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختاروا انهما شاؤا آنچه درین روایت دجال
اعور تقیه امام خیال بسته و ابواب غیظ و غضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود از روایت
دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یکدو اخراج حدیث کرده است پر ظاهر است تا خواهی گفت
که خیال دجال اعور بدیهی البطلان است مگر مرض جمود ذهنی و تصور نظر لا علاج بود و مختصرش در فارسی
آنکه هشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید. و با حاضرین گفت که چون امام بیاید و من
از توبیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصا بر خیره و سرزنش نماید بالجمله چون درآمد و بدست خود
یک سلام کرد عموما و بنشست زیاده تر برهم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و ولی اذن
جلوس فرمود و توبیخ شروع کرد که همیشه از شما یکی خروج میکند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت و هم چنین بدگوئی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد و هر گاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را و بما هدایت
ختم میکند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک حقیقی بدست ما که از زوالی نیست حق تعالی
فرمود والعاقبة للمتقین پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد و کلامی شروع نمود هر یکی میگریست
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب و رفقای او را بی آب و طعام بمدینه برند
و بروزی چند گذشت و باب مدین رسیدند و یافتند و کلفت زاید الوصف برداشتند امام بر کوه
برآمد و آیت کریمه بقیة الله خیر لکم الآیه بآواز بزرگی ندا کرد و کراین بلده و قول حضرت شعیب است رسید

تدارک نمایند ورنه بسازی خود میر سند باری اسباب معلش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را طلبید و معلوم نیست
که با وچه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
بنظر نیارد و التفاتی بجان خود و رفقا در راه خداوند تعالی نکند و الیهم الله حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم را بدروغ
باو خواهد کرد و کلاز جابر شنیدم که می گفت رفضه که رسول خدا چنین فرموده هیچ بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در
دین خلط نکردند و تهمت آن برائمه نه بستند جزی ربه عنا مفصل الخلایق جزاء بکلا ابد لعاویات وقفه
فعل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از ان ندا می آید که این مغلطه عوره هرگاه
دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقرلاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود و ادعای امام
ته و بالا میگردد و انچه ان تا عاقبت اندیشی درین امر با ذمان خود تراشید نیست نا بود میسگرد و لفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود که اشعار ناسا لفقاء هیچ معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرومانگی او جا بجا از
صوارم خواهی یافت لعنه آنیکه از صفحات کتابش محو نتواند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو به شارح ندکو
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام را اصول شیعه طلب علم نمیکند داو را حاجت
تعلیم زید و عمر و یحیی نیفتد پس تقرر مکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گوییم بنی بر مصلحتی خواهد بود پس
راه گریز برای خود پیدا کرده اند السنة کاگروه مطاعن صحابه کرام جا بجا به قلت علوم برای شان ثابت میسازند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بها خواهد که خود گروه را و بر پالی نیست الغرض بلا
خلیل با نهمه داتی و خوش بیانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرده و کبیده و پاهی آغاز نخود
لاجرم می پرسیم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند انست که این هم مثل ایام سیف
و چنان نیست که نتائج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و بر مسند امامت قرار کرده مرجع خلایق شود
و ما محروم مانیم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیابیم پس چرا او را قتل کنیم و از پدر جدا سازیم گوییم درین صورت
جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که از آن روز مکتبش موقوف و در
معلمی منسوب شد سعهذا برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از ان جناب چنانچه کتب ایشان و بران دلیل است این
و ظاهر همین یک مکتب بسته و اگر ده دوازده باشد سبحان و بر برادران چگونه مخفی تواند بود خصوصا از
برادران که روایات از انها بسیار مرویست و از اطفاق اهل علم بودند و حسد در ایشان اکثر اطرف تا انکه
در بقیه فرزندان امام سجاد که بر اظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه نباشند در تعصب
و در رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امامت خامس و خصایص او را و آنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیه نمیدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و او بلا علمای رفضیه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که فراموش نمی شود و در هر باب کلام ایشان نکی دیگر وار
در نظر جلوه گر پیدا نمی شود قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

و چون این اسرار شیعیان رسید به برادران بطریق اولی و اگر چیزی دیگر نیز و متقلدین خلیل باشد باید
تقریرش کردن تا ورد و تگویان را بخانه شان رسانیم و اگر حواسی باقی باشد تا الان نمایم تا آیت کریمه بی اختیار
از زبانت برآید که فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ از آن جمله آنکه بار بار حیرت و غیرت می افزاید که حضرت امام درین چه فائده
تصور نمود که طوید پدر بزرگوار را از دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند و مثل جابر مطعون شد و درین تبدل و تحول
قطع نظر از بلوای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود و با
طریقی دیگر مختار کرد یعنی سمعت عن رسول الله و در آن هم همان آتش در کاسه افتد پس سمعت عن ابی را که مانع
بود با وجود واقعی بودنش بر اصول امت عبدالله بن ابی بن سلول اکنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرد
محدثین محدثین درست باشد ترسم سرزنش روبروی رفضه توانی خواند آنچه دانا کند کند نادان لیک
و بعد از فضیحت بسیار و محقق نماند که از حدیث مکتبی بغل امام صادق این هم ثابت شد که همه نگار رنگی و بوقلمونها
یعنی سمعت عن رب العالمین و سمعت عن سید المرسلین و بالاخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام بر مسند
امامت و افادت نشستند و از پهلو به پهلو گردیدند و از نص حدیث هم بلوغ آن جناب در کتب آنفا معلوم شد
و هر چند در صحیفه و دستور العمل خود از تقیه و خوشامد ممنوع بودند لما رواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون شیخ
المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل
علیه دستور العمل بدیع در تهذیب الاحکام و هم در استبصار بر تقیه حمل می کند تقیه را دخل دادم بالجمله درین
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده و بعضی از جابر چنانچه محدثین ما نوشته اند و هذا هو الحق
الصریح رفضه این مضامین را شنیدند و بعد از تعمیم ثقة الاسلام خویش که در حدیث بکیفیت قصه عدم تقیه آن امام
از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود پیچ و تاب دادند و استبعاد را از غایتش در گزرانیدند
بجنیان آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تا کید او را کلیة زائل نماید و برای ثبوت حماقتش کافی بود

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزة عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر الی
الشام الی هشام بن عبد الملک و صار ببابه قال لاصحابه و من کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت
محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذن له فلما دخل علیه ابو جعفر ع
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة و جلوسه بغیر
اذن فاقبل یوبخه و یقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین و دعا الی نفسه
و زعم انه الامام سفها و قلة علم و وبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون و این یراد بکم بنا هدی الله
اولکم و بنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا و لیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول
عزوجل وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه و حن الیه

فعجلہ صاحب الجسر الی ہشام فقال یا امیر المومنین انی اخاف علیک من اہل الشام ان یہیجوا لو بینک و بین
مجلسک ثم اخبرہ بخبرہ فامر بہ فحمل علی البرید ہو و اصحابہ وردوا الی المدینۃ و امران لا یخرج بہم الاسواق و حال
بینہم و بین الطعام والشراب فساروا ثلثا لا یجدون طعاما ولا شرابا حتی انتہوا الی مدین فاغلق باب المدینۃ دونہم
فشکا اصحابہ الجوع والعطش قال فصعد جبلا یشرف علیہم فقال باعلی صوتہ یا اہل المدینۃ الظالم اہلہا انا بقیۃ اللہ یقول اللہ
بقیۃ اللہ خیر لکم ان کنتم مومنین وما انا علیکم بحفیظ و کان فیہم شیخ کبیر فاتاہم فقال لہم یا قوم ہذہ واللہ دعوۃ شعیب النبی واللہ
لئن لم تخرجوا الی ہذا الرجل بالاسواق لتوخذن من فوقکم و من تحت ارجلکم فصدقونی فی ہذہ المرۃ واطیعونی وکذبونی
فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی و اصحابہ بالاسواق فبلغ ہشام بن عبدالملک
خبر الشیخ فبعث علیہ فلم یدر ما صنع بہ دانز تقدیرات خالق لیل و نہار آنکہ این حدیث ہم بران دلالت دارد کہ آن شیخ
بزرگوار کہ مسافت را بکوشش تمام از حضرت امام و رفقایش بر داشتہ اسباب زندگانی بصحت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقۃ المحدثین بہذا الرجل تعبیر فرمود ازینجا ہم مغلطہ لاف زبان و ہزار چاپان ورفعہ
قرطاس عیان است یخربون بیوتہم بایدیہم و ایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار و کجا بزرگی حق پرستی مجہول
الاسم و کجا فاروق قدوہ اصحاب کہ جان نثاری و خدمت او حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ را شہرہ آفاق کہ خواستہ
بود قبول و غیر خویش را بحجر و تعریض نسبت بحضرت رسالتمآب قرار امثال این فصل است قول بزرگان ع ای مرا
تو مصطفے من چون غم زہرای خدمت بندم کمر ہو محاورہ لفظ رجل گر دران کتابہا بینی کہ در بیان واقعہ کربلا تصنیف
شدہ اند و مذہب شیعہ بیش از بیش خواہی یافت کہ در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آوردہ ولیکن
معلوم نیست کہ با وجود ذکر علیہ الوجع چرا اعلای شیعہ از ظلم و حیف باز نمی ایند و بمہربانی و رحم عمل نمی کنند و اشربوا
فی قلوبہم العجل بکفرہم فقلیلا ما یومنون بعد از ان انچہ راوی حکایت کرد از جناب امام رضا در اوصاف امام
و تقریرات طولانی مقتضی توضیحی تا اختلاف نسخہ صفوانی آورد و خلاصہ عرفی این حرفی چند میرسد کہ چنانچہ عالم در کنہ
ذات و صفات باری عز و جل متحیر اند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیادہ تر در لجج وحشت گرفتار
میشوند و دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی ہذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونہ کسی را تواند
برگزید حالانکہ بکنہ او زنہار نتوانند رسید و مخصوص است امام در آل حضرت رسول پس دیگران را کہ از طرف
خویش معین نمودند از راہ حق دور رفتند و خلائق را در خار زار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخہ صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نمود قاتلہم اللہ انی یوفکون در بارہ اہل حل و عقد فرمود جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعہ و علوم متعارفہ بسیار سہل است ولیکن ہر یکی از طایفہ شیعہ در خطابات اہل
تقریب شان آنکہ در اصول ایشان امام مہدی را عین اللہ گفتہ اند چنانچہ بر ناظرین ادعیہ زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی مرید کہ خود آن جناب فرمود انا عین اللہ و درین خصوص مارا
فقط مبتدا و منتہی در کار است چنانچہ اشارتی درین باب می آید غیبت دیگر اگر باشد فیہما والا فلا بلی حضرت

البته شناختن نتوانند بود و ابید تقیه ام ان الخبر لم تثبت بالجمله اصول قوم دال بر آن ست که کنه ذات حضرت مرتضی
غیر از خدا و رسول کسی نشناخته و هیچ بنده کسی نشناسد که فضایل و کمالات جناب مرتضوی زیاده تر از جناب
مصطفوی نزد شیعه رسیده چنانچه از گوهر مراد نیز و الشهید [illegible] این مقدمات از اهل حل و عقد چون دیدند که مرتبه
الوهیت که در دعاوی ایشان ست بکنه آن چگونه توانند رسید لاجرم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
و هم افضل او را می یافتند ابر یک خلافت نشانیدند که بیچاره برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند و همچنین
دیگران را چنانچه واقع شد و از اینجا که شیعیان پاک از طینت حضرات اند که سافل باشند و ایمه عالی بودند برای ایشان چنین ایمه مناسب
اند که غیر الله باشند لهذا ائمه ایشان بر تاوفتاد تا انتظام ایشان و در آن زمان متبرک که آثار برکات و انوار آن را از کثرت
اولاد و اموال و عمارات و زراعات و ثمرات و کثرت تمتع و نعره هل من مزید احاطه نتوان کرد بدست ایمه واحد بعد واحد
و قائم بعد قاعد و بر سطاء قصر مشید سپردند تا فواتیات امامت را دو هشتاد هزار سال بلا تعارض و تزاحم
سرانجام دهند و لیکن مشکل همین است که باز شیخین زنده شوند و غیبت را الغیرت مبدل کنند یعنی یوم تبدل
الارض غیر الارض و السموات عیان گردد و الغرض حیرتهای این مقام را که امام صرح به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راوی امامیه ثابت کرد که آدمی بکنه امام نتواند رسید و چون عینیت در میان
آمد با وجود قید شریعت و انکار وحدة الوجود که بالاتر از آن کفری نباشد کما فی الشهاب الثاقب
پس البته که رفضه با نهایت کنه امام رسیدند که ما فوق آن متصور نیست و هو العینیة از آدمیت بدر آمدند
و تفضالی نماند مگر یکجان خود و اگر گویند که حضرت را چرا مستثنی نمود گوییم مراد ما مبدا و منتهی در امامت است
یعنی خلافت و آن متصور نیست و در آنجناب نیز ایضا عبد الله بودن برای حضرت در قرآن مصرح
است و ایضا بکنه امام برسیدن با دعوی عینیت که ادراک کنه ست تناقض صریح است و هم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون و هم یقولون عن الائمة لا یختلفون فالعینیة و ان کانت
منقوله عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تغفل یعنی چون حضرت رسول وفات نموده بود
بجای او بنده خدا را نشانیدند و معذور شدند که لایق و عیب [illegible] مصنوعی غول بیابانی
و نیز ظاهر ست که تخصیص غایت ایمه هم خلاف تصوف ست و هم خلاف تکلم فاعتبروا
یا اولی الابصار و نیز تقریر آخر که چنانچه حقیقت جناب مرتضوی را اصحاب
ندانستند و در ادراک آن بدین وجوه یا بوجه سابق که البته بعد که سامعین هنوز [illegible]
باشد نشناختند پس صدیق را منصف شده [illegible] یاران و علم و اجتهاد و تدبیر و سجاعت
و غیر آن دانسته خلیفه کردند و بیعت نمودند زیرا که هم بشر بودند خود عاجز شدند حق تعالی نیز سببی من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات سرور کائنات به سخن خویش فایز و بهره ور
گردانید حضرت نزول زهرا را و مصحفی پیدا و نازل نمود که از هر کتاب [illegible] خواه [illegible]

خواه کبیر حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس نای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر باشند چنانکه با تقدیر ایزدی موید و موفق گشتند که سنگ لاخ لبسه ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین بامهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری کما لایخفی علے اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهرا از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن عشق و محبت قدر شناسی چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلافصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب فرمود که اگر او را نصب کنم محنت بست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از ینجا هم اصحاب الجنه کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند تکلیف کریا آخر حضرت از آن جناب و تقیه ال عبا بعد از حدیث موی فار تخطی مکمل نولیسایند و بر روایت ثقة المحدثین و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مره حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب کم نظاهر فی هذا العالم یا اولی الالباب شب سخت تاریخ داشت و سحر گره تن سر تاج داشت چنیک گردش چرخ نیلوفری چه نه نادر بماند و نه آن نادری چه تا آنکه گفته اند بدین کسی یک آید که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی چنانچه وانی نفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سیا نبیا و آنکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه آن آیات نه منفرد ابفهم عامست مجموعا و هر که مدعی باشد. البته اثبات آن بر ذمه او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا همچو ابن عباس را نظیر حق کرد را اهل بیت جناب مرتضوی نبود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک و قدم قبل هذا از استدلال بآیات قرآنی منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغت مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از آیا دداشت بانسیا منسیا فرمود و بهر حال با مامیه معضلے شدیدرو نمود چه اگر یاد بود و مخالفت ثابت شد عمدا و بر تقدیر دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ یُنْكِرُونَ وَیَعْتَقِدُونَ بِأَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه معتقدین اعورالمحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت کردن امام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لایحضره الفقیه و غیره از افادات صدوق واضح است که هر که انکار سهو ائمه نماید ملعون است زیرا که شره

از بهر برای هیچ کسی جز باری عز وجل ثابت نیست و هم زمان این معتقدین بدان مشغول است
که مدلول صریح هیچ آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور است و دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد و کمال
ونیده برای انکار ازین معنی ورق چند قرار می دهم تا از آن ظاهر شود و بالاستقلال که ذکر آیات
قرائنیه در این حدیث مذکور بیش نیست که راوی در بافته و کمال جسارت در آن نموده اند و مدعای
ایشان از این آیات هرگز به ثبوت نمیرسد انشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امامت آن
کسانی که گروه اند منصوص همه موافق حدیث کافی که ائمه را نصب کرده اند و تقلید و اطاعت ایشان را از دو
واند و ابهام نیستند مگر رفضه مقتضای ان الرفض لیس الا من النصب والخروج که ائمه را منصوب
و مفترض الطاعت گردانیده اند و از پیروی جعفر ملعون ابدی گردیده اند و بعد اثر آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب اطفای نوایر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرده که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نیست
تقریر میگوید قطع نظر از تکرارات مهمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قدر غیر مرة منقول لاعن کتبهم باز برای شیعه چه مفید که حضرت که ذوات مقدس دارد و واسطه همه
نیستها است نفرمایند و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت از نزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
لا انفصام لها و بروی ملایکه مقربین نویسانید پس ذکر امام و مزید علم او و داد بنودن آل
پیامبر هیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آمد که هیچ
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد و تمسک
بدان درست گردد چنانچه در بعض نصوص بسیار از حضرات ائمه در جلاء العیون و حیات غیره آورده
این سمت ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ عقات کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت داود را از آنکه تورات و انجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم ختم عدیم شاید که به تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا دلیعمد ساختم
و در هر حال صبر بکن و این است تطبیق این طلسم و فارع خطی چنانچه مجتهد در طعن
الرماح مایل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف لغت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد مخافة و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا به رهبن بیعت من
نکنند برآرند که خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشانیدند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضی

اجماع قدمای اهل سنت را معتمد دانسته و اتفاق اهل بدعی که اهل بدعت بودند وجه الاسلام
غزالی وقتیکه بر معتقدات باطله اهل رفض نیز بسبب سنت ما گذاشت و تشیع اختیار نمود و در رساله
سر العالمین نوشت و حالش را من در تالیفات خویش بیان کردم حدیث اذا بویع الخلیفتان
الخ کما استشهد اتی به ایشان در آن اورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اهل حل و عقد در باب امامت از آن صحیح تر است بلکه از تحقیق سید مرتضی که مانند آن چنانچه در عماد الاسلام
منقول گشته واضح است که شرعاً زنهار درست نیست تعدد امام اگرچه عقل تجویز کند
پس خدای عز و جل زنهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علما
بحکم اذا بویع الخ که محدث سخنی از سر العالمین نقل می نماید یکی ظاهر شده و عیان گردید
که در اختیار یکی مستجمع شرائط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن و اگر فرضاً هر دو بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث الصفی
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگریستن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بکشا تا بیعت کنم و کسی سر نپیچد جناب مرتضوی
فرمود حاجتی نیست که منم نه دیگری در بین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و امیر از امت
کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد مستهدا عمر شریف بچهل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت و این از آن گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
مبعوث شد پس اولی آنکه خلیفه حضرت نیز و این قتیبه رافضی هم از ابو عبده مزید تجربه صدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت تفترد ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت می افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسیده تا معاذ الله مثل اطفال نگفته ارکان ایمان
چنانکه دانی انجار فتند و آماده کار نزار گشتند و کار بر آیت کریمه و ما آتاکم الرسول فخذوه
و ما نهاکم عنه فانتهوا نیز نبستند و زبان سلمان محمدی را بلسان الله مسدود شد و یا تقاول او
مشوره داد و حالانکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار می برانگیختند او داوند کر اینحدیث او مثال
می داد و تکفیت که ایشان گروه گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را بر انگیزد و بخلیفه وقت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو امیر جزء ایمان
امام الائمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذهب شیعه آمد این هم یکسو بر تقاعد
رفتا که بمقتضای قاعده شریعه صد بار اگر توبه شکنی باز درست توانم شد و هم بجهت حدیث ثقلین
لعن چگونه روا باشد کما عرفت سابقاً و القائلین سهو در سهو مداخل شد و ناصبیان و خارجیان
اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود عیاذاً بالله بخلاف صدیق که در وقت او را حدی نیست

که بر روایت ابن قتیبه رافضی در امامت و سیاست فرمود که علی مرتضی را مختار کردم بیعت کند یا بخانه نشیند
حالانکه او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبایعین صدیق وقت دور جناب سیده که با بواب شان وقتیکه بر اصول رفضه بر دلدل
سوار شده و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت سرا برآمدند چنانچه نسخه
سلیم و هم روایت دیگران بران گواه است انچه رو بروی شان گفتند ترجمه احادیث است که اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قفا بود بدر رفتن
بار سلامت روی صحابه باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگر چه این قبیله مطرود ند به فاطمه رضی الله عنها در امامت و سیاست تعرض برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضائل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا بر اصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهار فدالوجهی و پرده واری دیده
که موسی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را برگزید حالانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این جا
کسی تتبع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی این
شهید برای امامت خویش است یا بامور دیگر و پیروی امیه حالانکه او مناظره کرد با امام محمد باقر رضی الله عنهما
و انکار امامتش نمود و او ازین خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملا و مفصلا سابقا
و لاحقا در تالیف فقیر درین کتاب و غیران ناظرین دیده باشند حاجت اعاده نیست معهذا این را از ان
کتب را از اول تا باخر چگونه میدیدند که زندگی وفا میکرد بالجمله مکار شقی در امامت و سیاست این هم ندانست
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کنیزان
اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرمود التقیة حبل المومن پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد و او دلیل واضح است که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب یا خود
از کافی کلینی و غیره واضح است و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چیزی نبود عیاذا بالله
القصه ذکر بیعت مرحوم بحجت امامت هر جا می آید و انفا گذشت که اکبر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
در آغاز این کار همین بیعت را ذکر فرموده می بالیست بر اصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نزد اصحاب نبود تا بذکر اوله یعنی نصوص و معجزات چه رسد و معجزه
هم چنان بالبتی انکار کردن که انشق القمر پس بیعت چه در کار و اگر باشد دوازده کس کافی بودند و مثل شهود بیت المال
خویش بعد زنان درویش حالانکه برابر بنی هاشم عدد او شجاعت هیچ قبیله در عرب نبود کما هو مصرح فی کتبهم بالجمله بسیار بیعت چندی کسی
صیرفی را باید بر محک عیار زدن و پیش پیران دینار سنج همچو کاغذ زر برای سره ناسره زدن که روزی عرض کرد بحضرت صادق

کہ خالیا بنا بود بنا نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت حوالی زیر سید چه مقدار باشند لکوک را آهسته آهسته شمرد و آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام او را الصبح ابر و و بعد نماز گله گوسپند را دید و امر نمود که بشمار و گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی می خروج کردمی و علمای شیعه را دیان آنجناب را هفتاد و هشتاد هزار کس میرسانند و عیان را چه بیان که صیرفی را از دار معوله را نصف دنیا گفته بود و ازینجا بوضوح انجامید که چندین تشکل برای اکل که خود این ائمه را حدی نمود کمافی العیون دبا و صفت کمتر بودن ظاهر شان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فریب میخورد و پس شیعه در هر زمان سابق فوق بوده ذلک هو المقصود اطراف در حیرتم تا آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است مانند خوردن ملیته در وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیر ع مجبور بود درحق خلفا منفر ساخته و انها تر طرف بیعت بجا می آوردند مثلا فیروز قاتل فاروق را بر سواری برق آسا روانه نمودند و خبر شش تار برقی فرستادند و آنمردم در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه و قت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر که می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این همه میثاق از فاطمه که در بروی سید المرسلین و بالا تکه متعرب بیرون نوشتند در روز دیگر پامال نمودند زیاده تر بود و گفت که بجز این هم از بیعت رفت قطع نظر از آنکه احادیث متکاثره دال بر انست که اگر جناب امیر خواستی این عالم را ته و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق بران گواه است و نمونه آن در کتب دیگر و هم قدری از آن در مجلد اول آوردم و آن احادیث را پایانی نیست حتی که از آن عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهرا ع و اما بین و ائمه متاخرین است و امر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطری چند عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض بعض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفضه وضع کردند بسبب غلبه امامیه شد و معوضه لعنهم الله بقول صدوق در دین و ملت خود از زیاده تر خراب ساختند و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لا یحضره الفقیه توانی بر آورد القصه زمانیکه امام صادق ع در آن بودند وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک بنا یافت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بگلگونه شهادت سرخرو میشدند تا بقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان خلفا متقدمین که بیعت شان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بر آن رفت و حسن مجتبی ع بر وثیقه که بالاتفاق فیرنفیس تم فرموده بود که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب امیر را چگونه درست بود و بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبائیین که بیعت با کراه بود چه جای آنکه

در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرموده بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلم جمع الیه تجده کذلک بحول الله و قوته و اکراه را کشریک الباری فرض کنیم با آنکه صدیق آنجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر انفا پس سکتے جناب امیر با خالد بن ولید تا آنکه جامه آتش نخست و کشتی بستند و حضرت سیده را
با فاروق باخذ طلاق معیت بعد از فارغخطی چه جواب میر بمقام علمای عمامه بندان و اهل شملهای بلند مصدر تسویلاتی که نشنید
چگونه ازان بالمره اغماض کنم حرفی از آن اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما متداول
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشید بلکه دیگری را
فرمود تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر بافادات امام محمد باقر بود تا امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم بهمین طور در کتب دیگر ازین ائمه مجد چنین آورده اند که حال
مرتد حرم نبوی درباره حضرت جده ماجده شان بعد از نوشتن فارغخطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این بود که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در شأن
اهلبیت مطهرین افتاد ابله و کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنهما مانند چنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند وقتیکه فوج صدیق آنجناب را از آن
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمت کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند آن بزرگ
جوانمرد که بحکم جناب زهرا اینقدر تهور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر امامت را از نامش زیب و زینت میدادند و اقل صلاح آنکه جریده تشیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از ترک تقیه به ثبوت رسید کسی متعصب او را از جمیع
تبرا بدهد او را بدم و طعن همراه حاضر حضرت عباس علم بردار و بجل و اصیل و حمام تناول فرماید مگر هیچ سید نباید که قطب اقطاب دین الله
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زمان ثبوت بلاد را فتح کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عمر فرنیا
از بدعات بررفت الی آخر اوصافه فی نهج البلاغة خدایا مگر بجهت آنکه گوی سبق از سید اوصیا ماند
دعداح مورد النقی در و اللیل اذا یغشی در ربود پس دانستی که از اخفای نام چنین کسان قطب ارباب وفا
گرگ باران دیده شیب و فراز گیتی نور دیده بگشادند و اولاد معنوی شل قبر دینی ادبر آثارش میرفند خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغة شد خوشا بحال حضرت عمر
که بمفاسد خلافتش بدان رسید از کفر و ارتداد که دانستی خوشا بحال کسی که گریبان همچو عمر کشید و لیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود بحکم فاطمه فرود آورد حالیکه از کاهنین و منجمین انجم
کشیده باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خوبی ز کلام است
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمان بر مقتضای هواجس قوم خود بر آرایش زبانی از غایت خوش بیانی در
طعن الرماح مشغول است یعنی آنچه باب پاست جناب فاطمه را اصول طائفه صدوق دریافت در رد
دینی در اتمام حجت را بتقلید باقر مجلسی ازان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهاد مثل برای جناب امیر
که مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواهند داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل اهلبیت این امور باشد از

از نقص عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بعد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عترت اهل‌البیت از کجا پیدا شد که اینقدر نفهمید که عصمت
با خدا تولا بیت خلاف رتبه فاطمی خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه و بلا سلطنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت نگذاشتند و دوزخ برابر خود واجب گردانیدند
غنیمت باید شمرد و باید خواند ع کز عهده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود و بعد ازین ما زعخطلی که بر سر خلفا بعمل آورند دم نخواند در چه بود و
نیز در باره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله سر منبر در مجلس
غاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی باقی
نگذاشتن و گردن تقیه زدن ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقص عهد و خلاف دستور مذهب و قصید صبر
و توکل وا نهم سر بسر بود یا نه اگر گوید که اینهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را از بهار نیاز ده دمی بلکه ببساتین
او دل بستی که حضرت زهرا ازین تعبیه سم پاک نمود و لیکن چه علاج توانکرد که رفضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاغتها از سحبان وائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زنان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و طرفه مصرع که دشمن به پای خود آمد بگو یعنی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصب با تشمرد و بعد از حدیث مولی فانحطلی تولیبا یند پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و مذهب رفض را نشانی نیست کمالا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته
است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک نبود و پس عبد الشمس و غیر او را
چگونه بی نام و نشان توانکرد و همچنین حادثه موت ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار
و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جابجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ائمه از امام
الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند که امر ممنوعه و از اینجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار امامت خود نماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفضه شکفاند باید دید که در آن زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهارش را و آیت قرآنی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی الرحمن

یُہدی الآیۃ تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول اللہ و قوتہ و لیکن دو حرف بالاجمال باید شنید کہ ہرگاہ
حال ایمہ از امور مذکورہ بطور نمونہ معلوم گشتہ کہ بکمال جد و جہد حاجت بتعلم داشتند و پیش
معلم الصبیان می نشستند و تجربہ بعد البلوغ نیز کتب را نگاہ داشتند و بعد الامامت ہم بحاجت اتصال
سند نزد اصحاب میرفتند و تالیف ایشان ہم بدون استفادہ از اوانی صحابہ بپایہ اختتام
پذیرفت فما ہم کیف تحکمون و انی یذہبون و پرظاہر ست کہ قیاس غیر انبیاء بر انبیاء درست نیست
پس چگونہ حکم توان کرد کہ چون حضرت از مدرسہ عالم ملک تمکن تعلم خطوط یافت خلفاء ایمہ حکم چنین
مرتبہ داشتہ اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم زندہ می ماندند
ہمانا ضرور بود کہ ہمین رتبہ اورا حاصل میشد ذٰلِکَ فَضۡلُ اللّٰہِ یُؤۡتِیۡہِ مَنۡ یَّشَآءُ وَ اللّٰہُ ذُو الۡفَضۡلِ الۡعَظِیۡمِ
و آنچہ آوردہ کہ چون خداوند عالم بندہ را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینہ اورا برای آن الی آخرہ ازین حدیث توقیت معلوم نشد و رفضہ ہر مرتبہ را میگویند با ایمہ در جمیع
اوقات وا و نی درجہ مطابق تصریح شراح کلینی آنکہ انکشاف ہر امریکہ پیش آید بر توجہ شان
موقوف ہست بانتظار حالت منتظرہ نیست و این ہم ندانند کہ خود جناب واحد العین از ایمہ چہ افاد
آوردہ حرفی از آن اینکہ خواستند جناب امام صادق تادیب کنیز را و او متواری شد باوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجہ نبود با نکشاف حالش حتی کہ مثل
مشہور ست در ہمہ محاورات کہ علم شی بہتر ست الغرض غلوی رفضہ بجای رسید کہ از
بدیہیات اولیہ منکر میشوند و ایمہ برین اثر ہمیشہ تنبیہ و ترہیب میگردند و لیکن اندرزشان ہم
گوش نکردند و ہمین اعتقاد دارند کہ ایمہ در ہیچ وقتی محتاج ہیچ کمالی نبودہ اند و فریقین بیان
می کنند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف خواستند کہ جناب تفویض العہدہ قضا
سوی یمن برای فصل خصومات روانہ فرمایند عذر آوردند کہ من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجہ شد بدعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضہ برای حضرت مرتضی شروط امامت حصول
پیوستہ بود در مکہ معظمہ قبل از ہجرت حضرت مصطفی ابہالہا چون در قرآن مبین آیت وَ اَنۡذِرۡ
عَشِیۡرَتَکَ الۡاَقۡرَبِیۡنَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سہ بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و قس علی ہذا در مواضع متعددہ و حال قضا کہ ضروریست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی ہذا القیاس حال جمیع الایمہ بالطریق الاولی
و اگر تسلیم کنیم کہ جناب امیر روز ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا استنباط مسائل ہم از ادلہ شرعیہ کہ اجتہاد عبارت از آن ست تا
آن وقت قدرت یافتہ بودند کہ رفضہ اجتہاد را برای اولاد امجاد ہم از جہت انحطاط

مرتبه تجویز نمی نمایند فاعتبروا معشر المسلمین اما اینکه امام گاهی در هیچ امری متحیر نمی ماند و هر سوال
را جواب میدهد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواقع و
تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند
از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضه چها میگفتند و از کجا بکجا
جهل و را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل چنین آنکه خطا و خطل و سهو و زلل واقع
شد یا نه یا جناب سیده رض مصدر ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عمد
مدعا یعنی تکذیب رفضه حاصل کما لا یخفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها محجوج و ملزم
و مبهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي مَنْ يَكُونُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ و در آخر حدیث
که دعوی عصمت و توفیق وغیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب
فاطمه زهرا رض بر همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین وغیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته
امر واقعی همین است که ع حق زهرا برون و دین پیمبر داشتن زیاده ترین عصمت و توفیق و تایید و تشدید
ملایک چه خواهد بود که فوج مهاجرین اذا له علی المؤمنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا النضجه حضرت را صلی الله
علیه وعلیها و مقابله شان بر گمارد و فن مصارعت در ورزیا آنجناب را تماشا فرماید و اگر بلی اجابت
اینهمه سحر که باره و بهر انجار آن لازم می آید مفصل نتوانگفت لا حول ولا قوة الا بالله سقیفه اسد محال
یفترن و لفظ او یکون مختار هم بهذه الصفات دلالت بران میکند که جناب امام رضا نقض اجتماع بدتر
هم یاد نبود که ایشان مختار خود را براریکه خلافت نشانیدند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردید
پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا نه هم ازین صفات عاری بود
معاذ الله در راست بگو آیت کریمه فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بر اهل حق صادق می آید که شب و روز کتاب
الله را نصب العین گزارند و حسبنا بحکم کتاب الله گویند یا کسانیکه سوره موضوعه مبطل ختم رسالت
تکمال جد و جهد بجویند و حسبنا را که از ضروریات اسلامی است کما عرفت موجب تکفیر فاروق رض گردانند
پس البته رفضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرانی و هم مورد مقت و تشنیع ربانی
میشوند فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ باقیماند نظر در آیات بینات که راوی بمقتضای جعل
و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المتقین را کما مر سابقا از نظر
کسی انداخته بالیست که مدلول هیچ تعلقی تصور خیالیه رفضه ندارد و دلیلی بران ثار و حشر قایم نتواند شد
کما لا یخفی پس میگوییم کاما آیت وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ پس بلا انکار این وضعی است که مهاجرین و انصار
بدان چیزها موصوف اند که غیر از اهل سفسطه کسی انکار نتوانند کرد زیرا که بلا وسیله نفاذ حضرت ابو بکر رض
در زوال ایشان اسانید و ائمه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و مویدات علیحده است

که استناد کلینی سنی کتاب مقادم و انسته علی مانی صافی و وجه تایید به ظاهر است اما القطا پس از آنکه بحث تقدم
آن معنی چنین شد که انانکه داده شدند علم و ایمان در کتاب یزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام رضی الله عنهم در روز با ایشان در جهاد سیفی و سنانی و هم در جهاد لسانی بوده اند سابق باشند لقبول مذکور در روز
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب امیر بر اصول ما در ین زمره
مفسده داخل بود بخلاف اصول شیعه که بمقتضای آن زینهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
و اجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه قاربان دارند و هر امر
مخفی عیان است و نیز کتاب لله چنانچه بر ایمان شان گواه است بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب امیر بر اصول رفضه خروج از ین دایره است خروج دیگر ائمه متاخرین
بحکم اولی تکلیف کرالایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که هست
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیان است که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات برای تکمیل دینی
کوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد به تفسیر مذکور بدون کلفت
استفسار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ پس
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکار نگی شیعه نوانی
حکم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصران اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جاییکه در باب عدل باری و مانندان از طرف شخص گفتگو
کرده گفته که او مستبصر است یعنی شیعی ولیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجواب البته لب کشایم که چون عذاب می آید بیگناهان را هم در میگیرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان است
فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حالان
بیوفایی و غدر رفضه نسبت بائمه خصوصاً امام ربانی حتی که آنجناب از ایشان برید و در بحر غیبت کبری فرو رفت
قبل از ین دانستی فلا حاجة الی الاعاده والا یلزم الاطالة والملالة هر کس که باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بیند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خوانده بود که قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ پس بیع آنکه در ینجا دو احتمال است بودن لفظ ما حرف
نفی و موصول و طبرسی مولای این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموماً میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بعد از اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آید عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر اول آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه امیخواهد واختیار دارد بندگان را اختیاری نیست زیراکه اگر باشد موجب شرک است وحق تعالی ازان منزه
است واین آیت وارد شد برای رد مشرکین که مے گفتند باییتی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی
و مسعود بن عروه ثقفی طائفی تقریر دوم آنکه واختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
اختیار وران و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است واختیار بد و راجع است غیر او را لایق نیست
زیراکه اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند واین شان غیر او نتواند بود ومعهذا اختیار گرفتن امر نیک است
وکسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید واختلف
فی الآیة وتقریرها علی قولین احدهما ان معناه وربک یخلق ما یشاء من الخلق ویختار تدبیر عبادة علی ما هو الاصلح
لهم ویختار للرسالة من هو الاصلح لعبادة ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم وعلی انه
یکون ما انفسنا ویکون الوقف علی قوله ویختار وفیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختاروا الولید بن المغیرة من مکة وعروة بن مسعود الثقفی من الطائف والاخران یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای ویختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة وهذا الفاظ
معنی الاول لان جنبة المعنی فیهما انه سبحانه یختار والله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یکون علی العلم باحوال المختار ولا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار ولان الاختیار هو اخذ الخیر ولیعرف ما خذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس وتنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
واختیاره القصه بر ناظرین عادت طبرسی معلوم است که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می یابد آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشارة یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقه نه تضمنا نه التزاما فرو
بهره تعرض بدان نساخته وبذکر مهملات وموضوعات مثل دیگران نه پرداخته وخود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است وامامت چیزی دیگر ولوازم وعوارض هر یکی جدا جدا وچگونه گفته شود که کافی ومجالس واکمال را ندیده
که جا بجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید واگر چیزے ترجم او بکار آمد البته آنرا بدفتر مے سپارد پس اگر دلالتی
بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست وازسر ذکر ادله قویه بر مذهب امامیه بر می خاست ومتاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور واعمی این آیت را در باب امامت بردند ودر حقیقت مقتدایان ایشان بر
حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبریه قمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگر کسی ودر کافی
ومجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آرایش میرود بکمی وزیادت درین باب آورده اند ودر صدوق
اکمال الدین از امام نرگسے روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح را اخذ ومفسد بر آید گفتند بلی فرمود سبب همین است وبرانکه
عقل تو قبول کند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را ودر حقیقت منافق بودند
ولکن لو شیتم من الکذب حتی نری الله جهرة قول ایشان بود وهرگاه حال پیغمبران چنین است مهاجران وانصار را که می تیسر

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان ہم آیت کریمہ را دو معنی است یعنی
نمیرسد احدی را که اختیار دارد بر او یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعت
از امام صادق ست که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظه مگر بقدرت و مشیت او و از ین
کمتر ایشان نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند و ربک یخلق الایه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن المشرکین فی القمی قال
یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال هل
یعرفون قدر الامام و محلها من الائمة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا
بعیدا و وقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن القائم ع انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی من الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم
الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ هما
بالاختیار ان تقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقعت
خیرته علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و ینصرف
الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعه عن الصادق فی
کلام له قال تعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار الایه و از ین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار کرده اند
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا مختار
برای رسول خدا ثابت نمود چنانکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت و زین لهم الشیطان اعمالهم و کانوا مستبصرین
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار الا یه اگر

حضرت که بر اصول تعنا تعنه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدو نمیین آکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الهی که خلافی آن را
اگر برگزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد افلعنتم یا اولی الابصار لعلکم تفلحون وما کان لِ
مؤمنٍ ولا مؤمنةٍ پس بعد انکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی است که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلافصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت داده منه
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ حلی امامیه نمونه آن از زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
کرگس باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود حیف و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جز دو نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لهب و اگر کافی را کشایند از انهم همین برمی آید که نام ائمه
دران نباشد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چیست و اینهمه بعد ازان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فریدالدین عطار گشته ~ بر در آمد بنده بگریخته ؛ آبروی
خود بعصیان ریخته ؛ و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه بیت نحر کم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نزاعی نیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان در ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود بر انکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع طلسم عبدالله بن سبای غالی است و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله باجازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کائنا من کان در ان وارد سنت
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در آن وقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین برغبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضاً اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان
داشتی البتہ طبرسی در مجمع البیان از ان باب چیزے گفتی حالانکہ ناظرینش میدانند کہ حرفی را ازان امور
خاص بنیاورده و سکوت تام ورزیده و بالاتر از ہمہ آنکہ متاخرین کہ درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز
دلہای خود رامی سوزند و زمین را با آسمان میدوزند و صاحب صافی از انجملہ است او ہم جز عموم چیزے نگفتہ
والعام لا دلالة له على الخاص كما مر ازاو عرفیة لیلا و نهارا بای امر یکہ گفتنی است آنکہ راوی معلوم در بر روایت
من امر ہم آورده اینہم دلیل بر دروغ گوئی اوست کہ دروغ زن را حافظہ نمی باشد وامام را بر اصول امامیہ علیہ
تبعین عدیلہ نسیان عارض نمیشود خصوصاً در کتاب اللہ کلام اللہ المجید احزین بزرگان کہ جامع و حافظ تواند شد
چنانچہ جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمہ آن احادیث چند تخریج فرموده بعبارتش
ملاحظہ نمائید و عصبت را ہم بخیال آرند کہ ائمہ چنین میدانستند کہ غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انہ
لم يجمع القرآن كله الا الائمة وانهم يعلمون علمه كله محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام
عن جابر قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ما ادعى احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب
وما جمعه وحفظه كما انزله الله الا على بن ابى طالب والائمة من بعده و روایات دیگر ہم درینباب آورده کہ حاجت
بذکرش نیست و ازینجا توان دانست کہ لفظ جمع بمعنی حفظ ہم می آید و موبدان روایا نیست کہ جمعہ علی را بمعنی
تکملہ حفظ گرفتہ اند یعنی بسبب کثرت جہاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بہم رسید تا حفظ قرآن مجید را
کامل کردند ورنہ لازم آمد کہ ہر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرد تا با بطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمہ بحدیث واحد نیز او ہم خامہ عنان بیگسلد بہر حال عنانش
بجد و جہد گرفتم و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم کہ قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این میدان
طی شود و مباحث آشنیہ باز بنظر درآید اما آیت کریمہ فالکم کیف تحکمون پس درانہم چیزے نیست کہ بکار
راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا کہ کفار می گفتند کہ پیغمبر مسلمانان را از احوال عیامت
می ترساند و این ہرجای خود است کہ معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و خلافت
ظاہر است و اگر فرض کنیم محال را ہماحضری نمی رساند کہ چنانچہ در دنیا خوشش عیش ہستیم ما را دران عالم نیز خواہند
کہ نواختہ را نباید انداخت ؎ قیاس کن ز گلستان من بہار مرا ؛ خداوند تعالی شانہ فرمود آیا کتابی از آسمان
نازل شده کہ دران چنین حکم رفتہ و شما را برما این مواثیق و عہود ثابت گشتہ کہ انچہ برای خود خیال دارید
ہمان پیش آید و از مجمع و صافی ہمین مضامین توان فہمید و امری نیست کہ در بارهٔ امامت شیعہ را بکار
آید تا بعد از ادراک آن دریں ہا نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نہار و غرائب روزگار دانند و آیات
دیگر بر محدثین شیعہ حجت ماست کہ گویند تا امام نفرماید ہیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما
لغز و معما ست کہ جز ائمہ کسی نمیداند گوئیم قانون نہادهٔ امام است اگر اجتہاد است اجتہاد امام خواہد بود

نه اجتهاد ما پس بین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن ست در جسب
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر آنستیم
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند ع چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی ؛ ما نیز مسلم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانهٔ که شراب دران باشد روا نیست و اگر بدن یا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و صیرفی طاق و المحتال
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباس
و صد آفرین چنین ابلهان را و ملامت ایشان را که کلام در ان میرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای محافظت
سفیهان می برند و ائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پردهٔ ناموس ایشان را دریدند کدام الفاظ
که فقط یک معنی دارد دعا اینکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرائن را باید جست و سخن فهمید باید گفت
و اگر چنین بودے قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونهٔ آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و درین مقام چون گفتگو دران جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده اند چه گوییم که مسولین چه مهملات گفتند و اول باب تا مذهب کشادند تا بنا بر آن
قرار گرفتند و حقیقةً قرار دادند که خمر طاهر نیست زینهار لیکن بعضی فتوے بنجاست معقود داده اند و طهارت نشنیدیم مگر
مذهب فقهای ما نتواند شد جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم با وجود خشکلبی رفع خجالت
به تر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر دُم موشی از چاه بر آید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود بر آید بست دلو می باید پس از قضایای بدیهیه مثل الکل اعظم من الجزء هم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسے میداند که چون دُمش بریده
می شود دم مسفوح از ان بر مے آید از نجست حکم مذکور نمودند در تمام آن چون منفسح و منفتح نباشد الی غیر ذلک
و از عبارت فوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه روا شد تا بمجتهدین چه رسد حالانکه حرام میدانند و ندا نستند
که کار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکامست برعایت آن و از ینجا تجویز اجتهاد بر حضرت نبی توان برد و لیکن صورت
قسمی ست از وحی و احیاناً اگر خطا افتد رب العالمین بیان میفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول و درین مقام
نیز ادهم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشیید ست و در افتاده ام لقابل در آوردم
و بداهت شیعه با قرار علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر اجمالے دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب دبستان بعد سطرے چند مذهب محدثین شیعه را مینویسد که ایشان لِمَ و لا نسلّم ابلهانه سرچه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی ست و قطعی را البطنی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت کمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جا بجای گوید از فرق
مجوس است اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی بالعاننا سمانی الصولة الحیدریه از جهت قدریت بلکه او
از اثنا عشریه است چنانچه از دیباچه برهان قاطع که در کلکته بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشته بر مباحثش زیاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه و اخباریه ثقل اکبر را که محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و بیره دهقانی جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد او سلام
چنان گوید که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر هم تعلقی نمانده و لیکن بجای خود
هر چه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مریدو لاگفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگی
بکوچه خود عوعو میکند شیر غران ست الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه اهلبیت در پرده
کتمانست و غیر ائمه کسی ندیده اند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتاویل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از هفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثری نماند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکنند و ضلالت الهی
ایشان از انهم پیداست میگوید نقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت که همه
میدانند که در مذهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار ضد یکدگر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را تقیه پندارند و اگر هر دو حدیث
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد که پس آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کاری بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونه تواند شد پس سلسله دین و ملت از هم گسیخت باز نقل میکنند که اگر کسی
گوید که ناگزیر ست عمل کردن تا چند صبر کنیم آمدن امام معین نیست عاقل را غور درکار ست که اینکلام بعد از غیبت
کبری ست و بارها گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ❊ باز جواب آن سوال حکایت میکنند که بمعنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و توهم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبری شفاه و رفاه کجا دخود از عبارت مذکوره این مضمون هم بدلالت عقل پیداست و این علما
که تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بعد ها سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البته وسایط باشند و حال پر اختلال شان ازین کتاب هم معلوم شد که بتخییر
از دنیا ملاعین و شیاطین بوده اند با این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طایفه را باید دید که آنکس که از سرور دو جهان

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده برادر او گیر میکنند و چیپ و راست مذهب خویش نمی نگرند حیاینجا از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بی‌نماح در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالی کمترین انام را چنان توفیق بخشید که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بیمار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد تا بگوید که اَعْمَى اللّٰهُ اَبْصَارَهُمْ وَاَطْفَاءُ اَنْوَارَهُمْ مکیعت که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب اصول شیعه جل و عزاب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور نادر بود خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنی لکهنؤ از کسی نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعای شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آمد و هر که مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ــــہ نگفته ندارد کسی با تو کار ❊ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ❊ اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که هیچ وجهی هیچ آیه تائید این امامت محدثه که از مخترعات این سباست نمیکند و از عبارات منقوله اهلبی محدثین رفضه باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت می کند و دیگر یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابینای مادرزاد است بیان می فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذید دل دادند و خیال نکردند که اولین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم بامسمی بلکه از ابلیس در حیلتی و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات السبق میربایید و ثالث بالخیر چنان است که امام صادق را بدگفته و بکر است آن امام سگی بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل بداند که توسلی او بائمه فقط برای انجاح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود قابل اعتبار نیست کما قال اللّٰه تعالی یَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل میدهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی که بیچاره ساده دلی بود پا فراتر می نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که گاهی بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودی از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور می باشد باری خوشوقت شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد بر روی او خندیدن باری شیخ روزی بر لب چاهی هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم رسانید هر گاه زان هیچ خوانده بود التفاتی ننمود پس شیخ خرسنگی بر و زد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است که خاموش باشی و بخیبی مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بر بالین آمد و گفت برخیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد در روزی دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا میکند کیست که زنی را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
دوان آمد و گفت بپرسید ازو آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل بارید
و من بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه هست فرق این است
که او را جنون مذکور بکار رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کرده‌اند ؎ بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ؛ او نمیدیدش و از دور خدارا میکرد ؛ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ؛
و اندران آینه صدگونه تماشا میکرد ؛ گفتمش جام جهان بین بتو کی داد حکیم ؛ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ؛ و این فرقه را بتمامی وکوری از آیات بینات که صاحب مجمع ازان تحذیر میکند
و بغور و فکر امر می‌نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان میدهند و قس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش می‌آرد چنانکه در سورهٔ
نساء آیت کریمهٔ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا آمده است هیچ امری دران نیست که فهم راوی را تائیدی باشد و در مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته و رد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار هست که از ایشان کسی مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکی دیگر حلیف الشان که سویبط نام او بود و اگر بنده درباره ضلالت رفضه
لبعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گمشته‌شان تطبیق و تقریب را
مد نظر داشته و بر طاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالی
مارا از فضول کلامی پرهیز دارد و اهل فضول را سزای اعمال شان بدهد تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
هست یا نه چنانچه درباره آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتی رفته حالانکه نسخهٔ
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب و جابجا محشی وقت تحریر اینک حاضر هست و بی کم و کاست از آن
نقل برداشته میشود و جای در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند داده‌اند و شارحین در تدارک آن افتاده‌اند
و با عذار لنگ راه تنگ را بعید خرابی طی کردند چنانکه شیخ میفرماید مصرع خر لنگ جان بمنزل برد
و بحضرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن تو انکر د حافظان

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از ایشان کسی حفظ
نکرده باشد که او در زمان مشهود بالخیر از قرا شمرده شود و مراد از حافظ کسی است که او از آغاز
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال تسنن یاد کرده باز در صحبت اوباش نشسته
و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی ازو مسلوب شد
و رفضه بعجز و مباهات این لقب را برو راسخ گردانیده اند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال
عیان شد و در همین قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح او لا درین یاد نموده ایم و از قصه های
دیگر بسبب اطالت کلام اغراض مینمائیم ؎ نصیحت کن ورا چندانکه خواهی ؛ که نتوان شستن
از زنگی سیاهی ؛ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس
باحداث این گروه باطل پژوه پی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قرائت و تلاوت ناسخ
آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلالت آیت کریمه
مَا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَیْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا چنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه
بیت یافته اند و در صحاح وغیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه انهم
پیداست که ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لا یخفی و چون حال اغالط راوی و تجرد
در ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال اقتباس بعد از قال الله تعالی کجا ماند فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی النُّهٰی
رسیدم بر آیت اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ یُّهْدٰی که حمقای شان بدامنش
آویخته اند حالانکه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصا مولای این پسر و پدر یعنی مجتهد الزمانی
و پیر دهقلی زیر آن می گوید آنچه حاصلش این است که در حق بتان که اموات اند
نه وارد است و تفصیلی که کرده نقل آن موجب تطویل است بلی در صافی از ضریر قمی از امام باقر
رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی افمن یهدی حضرت صلی الله علیه وسلم
و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش وغیرهم قطع نظر از آنکه
حال این کتاب بسیار سقیم است خصوصا از جهت ابو الجارود که حالش می آمد
عنقریب با مذهب ما چندان منافاتی ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوامع می نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امہا و تصریحات می نمود کلان ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلالۂ اہل بیت می کرد و گفته اند که این
موجب حبس بلکه موت او گردید و بعضی گفته اند که بیعت ہم فرمود و ہر گونه مددی نمود آمدیم بر ذکر
حال اجمالی ابو الجارود پس بدانکه ایمه از آغاز ملاقاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علم
لدنیه او را سرحوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه تبرا و لعنت کرده اند
و حال انیم دم مثل مگسی باشد که ہر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دنبال دوکان حلوا فروش
نمیگذارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرات ایمه اولاد آخرا برا و لعن نکنند بخصوص
اسمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ باللہ بجناب صدیقه رض محبوبه مطهره حضرت سید انبیا و فتنت
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و اینمعنی قطعا و یقینا موجب کفر او ست
و ایا ممکن بود تلقیبی کور و لعن ایمه بتقبین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الہدی رازی این
در تبصرة العوام گفته و برا ینمعنی خود مجتہد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی و در نشتیند
ہیچ وانی که کسیکه بصدیقه رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعنة اللہ
علی المفترین و علی من یصحح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیمیم چنین کتاب با خود
است از امام اعظم ثانی رفته که ہرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس ہلالی خلاف واقع یافته
در خلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثال آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرآنی می نویسید و باقی میگذارد و کافر می شود و الی غیر ذلک من
امثاله پس شعر ناطق باین طور باید خواند ے بر شمارند اگر گفته یکروزه او بر وز و او ید و الی گفته نباید بشما بیر
معلوم شد که ان مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص وقتیکه تفسیر آیات کتاب اللہ را
بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه ہدی خصوص باقر العلوم تہمت بر بسته لا حول
و لا قوة الا باللہ العلی العظیم بخدای عز و جل که ہر که این ایات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود که ہیچکسی جز راوی غاوی تو اند گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید ورنه ہر کسی آیات
بینات را در ہر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرب ان ایام کتب فلسفیه را از زبان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما ان قواعد را در مناظره صرف میکردند سیما مامون
از خلفای عباسیه چنانچه از عیون ہم ظاہر است نقلا از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را افتخار بران منظور است و ان مقدمات را که در کلام ائمه بخطاب علمای
جمهور آورده وافقی میداند و اگر احیانا بای مناظره معلوم جای بزعم صدوق بخشیده اصلاح
و رونق بر آن بخشیده و دگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از انقل نموده

سره را از ناسره و حق را از باطل ممتاز می کردانم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از این راه پادشاه و امام وقت گردانیدند و نبی آن وقت آنچه در وصف او فرمود و منسوب بحضرت ایزدی نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدن و ثبات قلب
یعنی شجاعت در معرکه با چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثال آن پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین و آسمان بهنا در گردند چنانچه
نمونه چیزی از آن درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف آنرا مصداق لاتتناهی توان گفت
بهین که با وجود حضرت داؤد طالوت خلیفه شد و در ترجا می باید رفتن و با وج فلک چرا اخترا میدن
و حال امور خانگی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و جناب مرتضوی رض اول
مبایعین باشند و بیعت امام مهدی پردازند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانه از سیاست بلاد
و گیتی ستانی بملاحظه فرمایند کما فی تالیفات المجلسی والاردستانی و تالیفات قدمائهم من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت را بهشت بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه و سلم با امهات المومنین خبر داد و بشر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابوبکر رض عنه را خلیفه کنند اولا
آنست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی ولیکن اجماع تمامی امت بر او نخواهد شد کما ذکره ارا
سابقا و لاحقا الغرض آن وقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رض را بر مسند امامت
نشانیدند و دیگران را وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که محمد و حین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید از اهم مهمات بود اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج متشکین الی غیر ذلک بلی بر طبق رای شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه بخیال راوی اگر حضرت خدا تعالی
برسالت امیر وقت نزول وحی بود هر چه استدلال فرماید بجاست و کسی نتواند دران تشکیک نمودن عیاذا بالله و خواه بر اول
نسبت دارند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
و تجربه و خصائل ادیاره امام گردانیدند و بیخ و بنا و کفر العنایت الهی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت
که واقع شد حتی که منصف و عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که در رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غرور شرا تمیز این صحیح می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رفضه و مباحث عسد حضرت آدم و دیگر انبیا و مرسلین در باره امامت ائمه و لعنت و عناد شان در اصول رفضه مسرود سست از منتهی الکلام در مجلد اول این کتاب واضح ست چونکه کلام تا به اینجا رسید و بر کسی دانست که آنچه باقی ماند از قراآت بر وجه مثل جهلات سابق ست و هنوز افادات جارشی معلم ابن مسلم ملکوت که آن را تا آمد محذبات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دار دباقی در رفضه بر آن سی زند و کمال ضرورت تکمیل بسیاری از امور امامت را هر عناد الاسلام بر آن موقوف دانسته می نگاریم و خدمت او بجا می آریم درین یوم که افادات او را نقل کنیم که یکی از جناب گفت که حال غفلت علمای بدین درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا بر افواه بیان شان گذاشته شود لاجرم حرفی چند دیگر افزودم که حال ایشان آیات ازین اوراق بخوبی معلوم گشته که اصل باید صورت استدلال درست کردن و تا اینوقت بطور نه پیوست مع ذالک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حال آنکه طبرسی در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از فضل نبوت ست و در آل ابراهیم مجاد امامت ست اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد انبیا در باره این بزرگان هرچه بود نمونه آن کفایت دانستی پس کجا معنی آیت قرآنی و کجا دعاوی ولن ترانی متبعین خطوات شیطانی از آنجمله آنکه قمی در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد ست و مقصود از امن جناب امیر ع و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار اند حال بیان جناب امیر ع بار بار معلوم شد که بهر جا برزبان نتواند آمد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام ست که اگر این دفتر گشاده شود در باب جمیع عثمان و منافقین برای اصحاب می گشاید مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در امن بودن مقدمه انقلابی عظیم لازم آید و عصمت در چه حساب که از فسق تجاوز در دهد کما فصل سابقا من ردا لوصی و نقض العهود و غیر ذالک و نبذوا الکتاب وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بچنین تقیه بکید و آیت بر رفضه برگردد و فقسانهم و اصل اعمالهم المبین بعد ازین سطور مینویسیم عبارته و قد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رحمه الله نافیا للمخالفین فنذکر عبارته توضیحا للمقام و تبیانا للمرام قال الشیخ ادام الله عزه قال لی شیخ من حذاق المعتزله و اهل الصیر بحذبیه منهم ارید ان اسئلک عن مسئلة کانت خطرت ببالی و قد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیه بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علی اسم الله ان شئت فقال اخبرنی عن امام عندکم الغائب اهو فی تقیه منک کما هو فی تقیه منی او من اعدائه خاصة فقلت له الامام فی تقیه من اعدائه لا محاله و هو ایضا فی تقیه عن کثیر من الجاهلین به ممن لا یعرفه و لا یسمع به فیعادیه او یوالیه هذا علی غالب الظن و العرف و لست انکر ان یکون فی تقیه من جماعة تعتقد امامته الآن فاما انا فانه لا تقیه علیه منی بعد معرفتی بحقیقة المعرفه و الحمد لله

فقال هذا اعزك الله جواب ظريف لم اسمعه من احد قبلك فاحب ان تفصل لي وجوهه وكيف صارت
تقية ممن لا يعرفه دون تقية من جماعة تعتقد امامته الآن وليس هو في تقية منهم فقلت له اما تقية من
اعدائه فلا حاجة بي الى الكلام فيها للظهور واما تقية ممن لا يعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس ببعيد ان يظهر لهم لكانوا بين امور اما ان يسفكوا دمه بانفسهم لينالوا
بذلك المنزلة عند المتغلب على الزمان ويحوزوا به المال والرياسة او يسعوا به الى من كل هذا الفعل به
او يقبضوا عليه ويسلموه اليه فيكون في ذلك عطبه ودون عطبه وهلاكه عظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه المعرفة التي تمنعه من السعي على دمه ولا تعتقد في الكف
ما يعتقده المتدين بولايته وهو يرى الدنيا مقبلة الى من اوقع الضرر به فيلي بعدمه ما وصفنا
بل قرب وبعد منه خلافه واما وجه تقية من بعض من يعتقد امامته الآن فلانا المعتقدين لذلك ليسوا
معصومين من الغلط ولا امونا عليهم الخطايل ليس امونا عليهم الفساد والارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام او عرفوا مكانه ان يدعوهم دواعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجلة ورغبة فيها وايثارا لها على الآجلة
كما دعت دواعي الشيطان امم الانبياء الى ارتداد عن شرايعهم حتى غيروها وبدلوها اكثرهم وكما انه
قوم موسى منهم واما مهم هارون ع وارتدوا عن شرعه الذي جاء به هو واخوه موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام وبهذا الامر وقوفه وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفت لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من منتحلي الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم فاما حكم نفسي فانه ليس يجب لانه لم يكن لي من شارك في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لانني لا اعرف غيري عينا على اليقين مشاركا لها في الباطن وما دخل
في الذكر والمعنى الذي من اجله تثبت ان يكون صاحب الامر مستغنيا عنه عند المعرفة بحال
لاني اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم وبالائمة عليهم السلام
وهذه المعرفة تمنعني من السعي في كفر وغير مغفور والسعي على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذا كنت على ثقة نفسي من ذلك لما ذهب اليه في المواقفات فقد امنت ان يكون
الامام في تقية مني او ممن شاركني فيما وصفت من الخواص اذ التقية انما هي الخوف على النفس
واخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكانت انما جوزت تقية الامام من
اهل النفاق من الشيعة فاما المعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا فحالهم كحالك وهذا يؤدي الى
المناقضة لان المنافق ليس بمعتقد للتشيع في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن الكفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجنة فقال لي ذلك ثم قال المعترض لي اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويؤنسك بتقريبه ويعظم قدرك بقصده
ويشرفك بمكانه ان كان قد امن منك الاذاعة وتيقن ولايتك له ظاهرة وباطنة فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن ذلك مذهبي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا يخلف ابدا او بسبب عن غيره فقد سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد علم
ذلك من جهة الله تعالى او اخبار عن ما يخبر على غيري ممن ذكرت فاوجبت الحكمة تقية مني وانما نفيتها على الشرط
الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فيتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لحواسنا اصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر مما
يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبه التي يكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد ما ظننت
مع ان اصلك في اللطف يؤيد ما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهور اذا علم ان طاعة الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القوم
به في كلتي الحالتين وهذا بين الاشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا لعمري
جواب يستمر على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسألة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فتطلق انه في تقية
منك كما هو في تقية ممن لقاك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

وان الذی یحذره منی هو الذی یحذر منه او مثله فی القبح واذا قلت انه یتقینی ومن خالفنی او تقیه
لا ابهام فقال فمن ای وجه اتقی منک ومن وجه اتقی من عدوه وفصل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیه من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاره من سعیه علی دمه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذاعتی علی سبیل السهو او التحمل والتشرف بمعرفته بالمشاهدة وعلی التقیه منی من
او غیره الیه اخوانی فی الظاهر فیعقبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقال ما انکرت ان
یکون هذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقیک کما لا یتقی لعدوه فقلت له قد بینت
الفرق واوضحته هذا سوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی انی اقلبه علیک فاقول لک الیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال بلی قلت
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابو بکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعراف ذلک جمیع اصحابه والمومنین به قال لا قلت فاخفی ذلک
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بهربه ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین هرب منهم وبلا ابهم من لیس
با تفاقهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرقا بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا نما الفصل فلم یات لشئی اکثر من انه جعل
یومی الی متمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من نفسه العجز من ذلک ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله بالفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند لیستقیم لنسخه چنانچه خواهی
دانست انشاالله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی لعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
همچنین تحقیق بدرش بلکه بالغزهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایتی منیته بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد پس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دارالمومنین لکهنو
در عناد اسلام میگوید که تحقیق انتقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گذشته واجا عیکه
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع از شنیدنش قناعت ورزد ومطمین گردد
نداده اند از متکلمین امامیه گفتم بپرس برنام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غایب
خویش لیا او از تو تقیه میکند حالانکه شیعه منتظر چنانچه از من که من مخالفم با تقیه وخوف او فقط
از دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاهلین هم که اورا نمی شناسند ومنحرفش

کوشش نمیکنند یا او را دشمن دارید با راه محبت او بسیار باید و آنچه میگوییم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از
جماعتی که اعدا و با ناموس مر از ایشان نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه منع امد کرد که حق معرفتش
دارم شیخ معتبر گفت که قسم میخوارم بخدا که چنین جوابی شگرف از کسی نشنیده ام پس منع امام که اجماع
انکار کرده بسیط و تفصیل وجوه همت بر کاری که چرا تقیه میکند از آن مردم که او را می شناسند و هم
چگونه تقیه می ورزد از آن مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از تو هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه اینکه
میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از آن مردم که او را می شناسید پس این قول للغلبه
ظن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این نبود
نتواند بود یا خویش از دست خویش بر بزند تا در خلفای غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و یا توجهات
و مال برسند یا بکار پرداز آن اشغال سلطنت داد تمامی هدیه یا او را گرفتار کرده با ایشان بسپارند و در
انواع مصیبتش و اگر از ضرر و هلاک او فسادی عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که
آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقاید
ندارد از باز ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید با امامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه
بکسی که امام را ضرر رسانید پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از اما وجه تقیه از کسیکه غالبا اعتقاد
با امامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نشنید از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند و در دنبال ستان
موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بدانند بکوشند در ضرر
او برای حصول دنیا و اختیار آن بر آخرت چنانچه پیش امد ارتداد امتهای انبیا را که شرایع را باطل
ساختند اگر نشان ببین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از اسمان خلاف کردند و از موسی و هارون بر گردیدند
و بسامری گرویدند و التفاتی نه نمودند با مر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و زجر
چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که در این زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما آنچه برای
نفس خویش حکم کردم و آن خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد
در این معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از جهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم آنچه برای
خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت ائمه و این معرفت
مرا مانع است از کلمه بزرگ که بخشیده نشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او هر دو مومن کفری است
که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در آنچه بیان کردم شیخ معتبر گفت
گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
پس حال شان مثل نیست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقة عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر با دله و عمل کردن بر حجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدلیل که احادیث از صدور کفر از [illegible]
تا مستحق خلود باشند در دوزخ پس حامل باید کرد و در همین مقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه آن چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش ننماید نمودن معجزه وسیله از مشکلات
تراحل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان دهد که از تو
خوف نیست و میداند که تو بموجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان دارید بهم گفت ولی در تحقیق
انیست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد و مذهب من انیست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بر بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشند خاصه
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد باقی غیر ازین پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم گم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر اینچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
من تقی انکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر تعیین نیستیم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوانگفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد و چه میشد و ضع غیر از تقیه و آن اینست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد امامتش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه غیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم تر گردد
نسبت بسهولیت و آرام چون امام این امور را دانسته از احوال ما مخزونه واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با امام ظهور و مندفع شدن شبهائیکه در غیبت باشد و در ولها و این چند
امریست که گمان کرده بودی یا وصفیکه اصل تو در لطف موید امریست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از ان چون کند از همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور در زهد و حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امریست که اشکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتزال این جواب در دومی یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد و باز گفت قسم بعمر خودم
نمی خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهیم
گمان دارم که تشنیعه باشی و کلام تو بر ان دارد بشنو گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

ست لمه برگوی بگی گفتم اگر گوئیم امام تقیه میکند از من واز مخالفین من اعتراض مکن بر ان هر چه خدا هے گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو واز مخالف تو دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست مابین هر دو
گفتم فرق چیست که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالفین تر او هم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن هر دو فیج و چون گوئیم او تقیه میکند از من واز مخالفین ایشان
بر میخیزد متعرض گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو واز کدام وجه از دشمن جمیع تفصیل کن هر دو را تا بفهم زیرکی
تر باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید واما کم
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیه او از من از ان جهت است که خوف اظهار مدار دار از من از اراده
سهو یا از غیبت که من بزیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است با زین جهت که ع یا رب ایا رسے
بود انبیا ریا اندیشه کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردمی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون برگوی در ان بی فائده است این بدان ماند که ملکی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش لعو است افروختن دودش آسمانی و خاکسترش زمین شد واخگر باستاد
کان ودود شعله آفتاب و ماهتاب کسے گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای
حجتی لا متی درباره مدارجیت میبار که من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض را برقلب
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ایا جدا نشد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت بلی
گفتم آیا معرفت عمرؓ باین امور چنان بود که معرفت ابوبکرؓ بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرتؐ از همه سید نشد اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میان آنکه همه ایشان نستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد وانکار نکردمی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان خود
از هر دو برابر بود ورنه فرق چیست اما آنچه مفید چار شئے واقع اما حدیث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه ائمه وشهادت کبری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد وعلی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش و هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او از ح الله
منه میگویند تا اشاره باشد که برای سمعه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها اللطوس
پس کمترین انام را در ان نظر و کلام است و آن آنکه ضریر قمی که استاد ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه هدی بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجا نیارند که مبعوث
گشته اند بکر برای انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وجود گذشتن صدها تخمینا وقت این
تقریر میانه رئیس الرفضه والمعتزله تقیه از اعدا میکرد قطعاً و یقیناً و دست از مواعظ و نصائح

بوا مر نهی بر مید اشت بلکه بیچاره بطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود میگذارد عیان شد که این تخصیص
زنهار نه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بر طور
ایمه که نهی منکر و امر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة و چون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا در اثبات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر دوان با قرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که هزار سال بران دیگر گذشت و هم
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نماند که اگرچه قرائت مذکور موجب
فضلت ماست ولیکن قهر درویش بر جان درویش و ترد ما این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امة نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در مآن از دهستندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ؎ مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش * کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر هند
درحال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ؎ رہی منتظر منتظر یار کی یہ دیدی ندیدی ہین دید ار کی و چون
درینمقام تقریری هست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده ازان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و آخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل هارونی برای جناب امیر علیه السلام حاصل است
و یکی ازان بلکه عمده همه منزلتهای اوست که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور و حضرت هارون مراتب خیر خواهی و مدارج اوامر و نواهی در جهاد لسانی چنانچه باید بتقدیم رسانیده بشهادت
قرآنی بنص رب العالمین در نهاده عنقریب انشاء الله تعالی می آید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب عیاذا بالله
با مامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله بشهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
هزار شهادت بر اقرار زبانی شیعه تواند بود مانند جنین رحم پرده نشستن و گوشه گزین گشت الی آخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت بر
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة و سنة پا کم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
و اصول حضرات ایمه درینمقام را دیده و دانسته پایمال گردانیدند تا قطع انچه در تفاسیر و احادیث از حضرت
اهل بیت در خواص و خواص ایمه بدرجه ثبوت رسانید محو شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق بالوق گفتم
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقة درین باب رساله به اسهام ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن ترهات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک شان

ببرد بود و اگر متعصبین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن پس
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در هدایت گوساله پرستان که هفتاد هشتاد هزار بودند زائد الوصف
بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری و در تفصیل آن مفسرین خطبه هارونی نقل نموده‌اند و جناب امیر با امامت خویش دلالت نفرموده
تا با نشانی خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و این همه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفی انتفی بلوازمه و بعبارت دیگر
نماند زیرا که حضرت هارون را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه برای او
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیه که مفر جار فتی نموده برای امام منتظر از
اعداء و بیم ایشان قطعاً و یقیناً در صحت آن انتظاری نماند و بنده میگویم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بنص رب العالمین از قرآن اهلبیت ثابت کردم چنانچه
دیدی و دانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف مجیب ضرور افتاد و جهاد
لسانی و آن صورت نیست پس سلب آن سلب نص شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم نشان
دادم که تعطیل همه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت گم گشتگان از خصائص ائمه
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس
از امامت ائمه خود بر اصول شیعه نشانی یافته نمی‌شود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بر آن قیاس مکن که بطریق اولی و اگر آن رساله را که بر حدیث رضوی نوشتم و خطایا
و اغلاط راوی آن را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و بشرط انصاف بہ بینی خواهی گفت که اکثر اوصاف
و خصائص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و هر معنی آن مخالف نتیجه فکر
روافض است مثلاً از وظائف امام است در آن حدیث امضای حدود و اجرای احکام و منع
ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت تواند
بست کما لا یخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر و نواهی چسان متصور تکلیف
که هر یکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
بوفور موجود و مذهب رفض بحدی رواج یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیرد بروی می خندند پس ذلت و زبونی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر اول
قبول کرده باشند حالانکه بالا دانستی که حضرات ائمه ده پانزده کس را از شیعه در مهم جهاد کافی
دانسته‌اند و شجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود و اگر چه از دستانی ازغولان بیابانی

ثابت کنند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاد مردم رفت الحمد لله که انمیطور و دیدا اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنه آنچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که شیعیان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رض علمدار مهیا نمایند
تا داد تبرا انار دستانی و اقران او بخصوص اسامی بدهند و دیگران بیاموزند بگویند پیش یا حالی یوم التناد
و ایضا حرفی از آن اینست که امام باشند بید تشقیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
علیه السلام بدرامت باشند و ارتداد فرزندان ببیند و خاموس نشینند و انصار الذاب عن حرم الله و الداعی
الی الله صفت امام است پس آمر و ناهی بود لیس لامحاله یکی از ذاتیات آنست و انسلاخ از آن
امکانے ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند آن از امام منتفی بدلیل استنا شد
دشمنان امام رضا ع از زمره نواصب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در ورع گو دانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن یعنی آمر
و ناهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و یفید و
یستفید او را که شریف شما بنے است چه گوئیم خواه معلم ابا بسه باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و ذهب الله
بنورهم و اعجبا که بیر دهقانے در صوارم و حسام جا بجا می گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و اجرای
حدود و تعزیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبروا
یا اولی الابصار که مجیب درین مقام قلب کرد این تقریر را که از اصول امیه که نمونه آن گذشت ماخوذ است
و هم از تصریحات جهابذه متکلمین شیعه را پس تناقض صریح میان رد و تقریر لازم آمد بدانته آرے راست
گفته اند ٥ آنچه ما بس جستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست اینست در عالم انسان که بسیار است و نیست
الغرض علمای رفضه بهر طرف می گریزند و این روز سیاه جان بسلامت نمی برند درینجا صاف صاف
قائل بهیات میانه مستخلف و ثابت شدند که امیر المؤمنین چگونه باهل ارتداد گفتگو می کرد که امام بود
ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و نبی را تقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر بر نهم استقامت و از [illegible] کرد فرار نکردند رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه وسلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از آنهم صراحت بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جائز نیست ببطلان صریح بدیرفته و حاجتے
نماند که در جواب آن قلم بدست کریم و ساق و سخن بسیار پیم والحمد لله علی ذلک و فانه ما یبقی شئ هنالک
سعنا چون آن رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید از آن پیدا است که رفضه در غیر مایه النزاع
تطویل لاطائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند اعیذک من المنهیات فی وقت الخوف یا نه رفضه در رسائل خوف انبیا صراحا

ثابت میکنند امر تراهی را حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیهم السلام
اما لحوق خوف و حزن پس کسے چه تواند در ان کلام کردن که ما به النزاع نیست و احدی در جبلت
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے بیشتر است و تقیه
کجا و چندانکه معرفت زیاده تر است خوف و ترس زیاده تر و شان انبیا علیهم السلام بعد از نبوت است
که لا یخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و انچه ما به النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت با ئمه میکنند که نیکان را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق منتخب از تمامی بنیاد طیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری میگویاندند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا آن کیست در افراد امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حرف نمیکند حال انکه
آن امری دیگر است پس این رسائل که افاده ما به النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف در باره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند همچنین در خلافت بنی العباس و بشهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کما فی اصول الکلینی و تالیفش و محمد ثنان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه با یجاب
ایا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیهم السلام میشمارد یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور انکه هرچه رفضه در کتب خویش اورده اند و روایت
بیان میکنند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرانی و قدر نمودنها بر آمده بود جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرگز چرا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سنتی انکه فریقین چرا چنین اعتقاد می نمودند که حضرت امیر
منازعت و تذکیر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند القصه هرگاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون علیه السلام نیست هر رنگ دیگر که بر تفضیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد میگوییم
که کسی حضرت هارون را بطین ننوشته سیاطوریکه شیعه مرتکب انچنین شده اند کما فی علل الشرایع
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدیگر نگفته بلکه انچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بار بار که دال بر انست که میان هر دو بزرگ ما به الاشتراکی صورت نباشد
و نیز ظاهر است که کجا نشو و نما بوجه طبیعی تدریجا و کجا بطین بودن تحقیق با بویه قمی تحقیقه که حضرت باقی یا بوابی
از علم خود تعلیم فرمودند و اضلاع مبارک منتفخ شد معاذ الله چنانچه از کتاب کور عیانست و مجلسی تمام بیشتر در تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بحار آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجهت گفتم
که بر اصول امامیه از استفتاح مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز حمل
امامت و باب مدینه علم بودن ازینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکشا حل نشد مگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بدفترے از حضرت مرتضی نویسایند و شاید وجه کتابت
آنکه سیاد البطون مبارک از کجا یکجا رسد فلا تغفل وارجع الی اصول ثقة المحدثین الذی کان من
الکافرین و مقصود ازین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی است
و چون وصف تذکر و نزهت و مناظره لسانی با اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت الکنون بفرمایند که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المتخرجة قطعا فکیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام آنچه بیان آن بمجال شرح و بسط دانستی پس مناقضات را حدی نماند و غرض
را غیر از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزد شان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید مفید باشد یا مستفید و مرید باشد یا مراد علم الهدی باشد یا علم الردی من بعد فوائد تقریر مفید
حارثے علیه ما علیه را چگونه استیعاب نقل کنم و چرا مهمل گزارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره
او با یکی از علماے کاملین معتزله چنانچه خود شش برائے خودستائی گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب
و مجوج گردانید بعد از انست که حضرت امام سیر گلزار و بهار جابلقا و غیره خرامیده که خبر لا عین رات ولا
سمعت او چیزی حقیقته بسرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و تکلفات آن
شرح کند که بر هزاران برج شامل و بر هر برج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن خبر تالیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که مهندسان در توصیف لشکر اشک بر آن
می برند و جیب و دامن را می درند و لیکن برائے تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشند
حرفے چند از کافی و شرح آن کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید وعلی کل واحد منها الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها وانا اعرف جمیع اللغات وما فیهما وما بینهما
وما علیهما حجة غیری وغیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عزوجل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر
جابلسا که حصار هر یکی از خشتهاے آهن تعمیر شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در مقصور گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار در بانست که سخن میگوید هر قوم بزبانے بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن با زبانها

وهرچه در آن دو شهر بیست وهرچه درمیان آن هر دو شهر ست شارح قره عینی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود ومن جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد باجهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد ونیست بران دو شهر حجتی از خدا غیر از من وغیر از حسین ع برادرم بعد از من
بیفاصله وآنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا ومقصود من ازین فقره اخیر [?] آ یعنی نیست حجتی من
وامام حسین ع بر هر دو شهر امام وآ تصف التصدیق که امامت ما کردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند وائمه را مفترض الطاعت میدانند وهرگاه از کلام معلم این معلم حارثی پیداست که امام زمان
یالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هر دو بلده که مومنین اند وبلا غش رافض
میدانند امامیه .. در لباس تقیه خواهند بود وتشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص ست وقس
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد وشاید اگر کسی را توهم درگیرد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالفت وملت درین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوییم کلام مجلسی در سر کتاب بین
جابلقا وجابلسا بافادت اثبات کثرت در غصه [illegible] ست که احدی دران شهرها از رعیت باشد یا فوج
نیست تا بخارجی وناصبی چه رسد واز جهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف [illegible]
الامام این امور منقولا عن الحلی مذکور دره وشرح آن برجای خودش ثابت ومقید طایفه [illegible]
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین او ست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب ست وحضرت امام ربانی از صولت
و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند ومانند بید همی لرزند ومجلسی وغیره را دیگر
وهرزه درآئی میکنند وهو المطلوب واز اینجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز وبیچارگی متکلمین رفض
در تقریر وتحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب واگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ایکه در هیچ جانداری جا بوالعجب مانده ام که هر جای پس از عجز وزبونی ثابت
گوییم درین جواب تحمیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانست که تقیه بجهت خوف وحجر میباشد
وهو اصحابه من حیث لایرون وبا ایشمه تقیه میکند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته سکنه
جابلقا وجابلسا نیز تقاذ الامر لکاکان وسبحان الله این سبا چه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد وجناب امیر او را بسبب غلو وتکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بر مفضل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرموده اما لکن هم تلامذه او را اکنده در فرخ گردانید وانچه
میگوییم از تحقیق کشی در کتاب مختار رعایت عزیزاد نیست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
با وصف قرابت جلیله هیچ دقیقه مکر وخدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق وذی النورین
را شربت شهادت نوشانید ومجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد وعداوت از دنیا محو نمود چنانچه از سال

ولاحق بارها عیان گردید نقلا از کتب قوم استقصا و ازین بیان این هم ظاهر است که رفضیین و گروههای خود از راه
حسد برید ند و دفتر دین و ملت را درید ند اما خود ستایی معلم الملکوت حارثی از زبانی شیخ مفید و انهم بقسم
شرعی که بجز در خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و همه را غربال کردم و کسی بر جوابی قدرت
نیافت که بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو که مهر خاموشی بر لب اهل حسد میزند و حیله تحقیق بر
حسد اهل تشکیک می تنند فرق اینست که عطای اینحله اگر در رکوع بودی امروز غیر ترا خلیفه بلا فصل نمی دانستیم
پس این امریست که هر یکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذهب میکنند و ازینجا
هم توان پی برد که حسن پوشی و کثرت عبادت او را که نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنی زراره شر من الیهود والنصاری از ره بردی مردم بعمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی الله عنه وقتیکه این خبر شنید فرمود اینهمه بجهت ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
و حق در امثال ایشان این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَنْثُورًا کما فی الکتاب المختار و اینهم از عادات ایشانست که مناظر خود را اسکات نمیکنند بلکه در سنجی علوم
مفرش برین سر رسانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشد یا کسی
از ائمه اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحة از ان یعنی جهل و تلبیس پیداست و ملک
حجة بالغه شدید که زندیقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
امر مشکل جوابش بنفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و امثال همین قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با اینهمه زندقه و الحاد تبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید میخندید اینست حال سفاهت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داده بفهمیکه امروز که هر شهر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بودم یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هروسے نیز از همین باب طنین ابن ذباب است و باعث فاه فاه
بر ریش این خانه خراب چه اگر او بمذهب شیعه واقف بود این بهر حرف را چه آخنا که از اموریکه در مذهب
رفضه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در او زبان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و سطر دو تر در اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر دهقانے مجتهد فانی بدان اموریکه اشاره کردم
پیغمبر در مناظره حضرت مرتضوی که یقیناً مقول و مفتری ست از احتجاج طبرسی بقدر جزوی از کتاب
او در و تکمیل مقام علماء الاسلام انداکران قصد کرد آری چون کتاب او علین و دشمنی ملت و دین ست
کمالش همین ست که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با اینهمه میگوید وا ویلاه وا مصیبتاه
که امروز با وصف اینها رافضه در امامت مصنوعه هر کتاب نمودند حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند اینقدر هم سپید که بے کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد هر چند گاهی لضعت

زرگری و دوازده انگشتری که محصول اقلیم شام در ثمن هر یکی ازان گم شده که بودش نگینی در انگشتری
فرو ماند در تفتیش جوهری مرصع گردید چنانچه تفصیلش مسطور است از آن لعین رکوع ناگزیر افتاد و انیم نصب العین
خواهد بود تا شروط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های تحلب این قوم تعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بربایند وضع کردند درین جعل و تلبیس و ترصیع و تکلیل
اهتمام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب رض بود که در صافی دیدم بروایت خودش
دوانهم تقسیم شرعی که چهل انگشتری ترتیب دادم و هر یکی را در رکوع نماز بسائلی بخشیدم و صفای پیش باید
که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن مجید نزول جلال یافت و برای من فرود نیامد و نزد عبارتش در و

عن عمر بن الخطاب رض انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فیّ ما نزل فی علی بن ابی طالب
فما نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان ست همه ائمه باقی تیغ این امر عظیم بجا آوردند
و مبعنهای اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُوْنَ برانها متضمن شد پس اگر بر خلفاء راشدین
خصوصاً فاروق رض اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که منصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسری و قیصر بی رد و دریا جامع آیات فضائل بی انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر وقف
این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد رسانند و بفرض محال ثابت گردانند که ضرور ست امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمول بالطریق اولی و آنهم منصوص جعفریه مع ذلک فاروق رض مهاجر جناب
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و چیز ظاهر ست که دامادی او ننگ بلا
و شبهه در تقدیر اکمی بوده و داماد بمنزله فرزندی باشد علی ما لا یخفی الغرض علمای رفضه گاهی
صناعت زرگری چنانچه باید بتقدیم رسانیدند و زمانی مثل مجتهدین رؤسای مومنین را دروا گشت
کوفه بعد علمای زرین تیار زرد و خلعت و بر سائل تعیید ند چنانچه از کافی کلینی اعور و غیره روایت حله از
هزار دینار بر می آید و مخفی نیست که شیوخ و نیاز نسبج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف و حله
سره میفرمایند و هر یکی را ازان کامل العیار میدانند و صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوعی حله بسائل بخشیدند و در رکوعی دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بر یکی و از شرط
امامت دادن هر دو معاً یا واحدی علی التعیین یا علی التخییر یا شرط امامت بالاتصال عطای هر دو
بالانفصال عطای یکی ازان ست هر مرتبه از امام حکمی دارد و اگر فرق مراتب نکنی زندیقی و بهر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زری ازین قرآن مجید
نتوانستند بدون ضم ضمائم در خلافت متقدمین رخنه گری نمایند و در خلافت متصله برای کنند
در خیبری بگشایند چه جای آنکه دعوی علم و معرفت کنند و چهل هزار زبان را دلو کان بالاستنباط ۹

سن هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسن که در اولاد خاص جناب سیده شده معینی در
سبع سنابل بر بیان شارح جامع الزیارات داخل نموده اند بار خدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت درباره سید کونین صلعم در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود بر بعض تقدیرات که مراد فاروق از نزول آیتی مستقل باشد بی شمول
و عموم و شاید که نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبول صلعم چون ملاحظه نمود که مصحف اکثر
بر جناب زهرا فرود می آید و جبرئیل می آید و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که مختص بالاتصال
بود و معذرت مقرون کما قال وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ و شک نیست که بخشیدن چهل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادی نیست بلکه اتفاقی است استدراد زمانه را میخواهد و لا عقل مدرک باشد که شیعه
در عمر شریف جناب زهرا هبط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة و الثنا تحقیق گردیده که بر
اعتقاد بانیان رفض بود و نیم ماه میرسد و شاید که فاروق لب درستی چهل انگشتری معلوم مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع کو سلیمان زمانست که خاتم با او دست سایلان را رشوتی داده
تا بلطائف چهل آماده ساخته و طریق سوال و طور اخذ بحیل آموخته باشد و خود هم شران پوشیدن چهل
بعنوانی نموده باشد که در عین رکوع از تمامی بدن بیک اشاره خفیف جدا شود و تا مفسد صلوة نشود و هم
تیر انگشتری بهدف نشیند و خطا نکند چنانچه عرفی گوید ع از کمان ناجسته در چشم تحیر کرد جا به معرفت گوشه
حکمی بر نشان انداخته چنانچه انگشتری جناب امیر وقتیکه بسوی سائل پرتافت زنهار خطا نکرد و در است
و چپ مائل نشد و بی کلفت بر بعض روایات در رسید الی غیر ذلک من الاحتمالات فانظروا ایها المومنین
که رفضه امامت بلافصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمایم می نهند و لیه ذکران بر خویشتن
می بالند و بر وی ما برای ابطال خلافت راشدین بروت می بالند که بیبینید از قرآن شاهرود مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن باین مربوط نیست کما فی الکتب الکلامیه سیما الالزامیه آنچه از روایات آورده اند همه ضعیف و بی
بنا است و انهم بطلانات جنگ زرگری بداهت عقل هم از آن ابای صریح دارد و کرو اثبات امامت و اوصاف آن از
جناب امام رضا بر روایت راوی معلوم چه قدر داد و شرح و داد و بسط در این شرح طرا در آن هیچ دخلی ندارد
معهذا آن امور ضروریه در هیچ امامتی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد کما سبق مفصلا پس مناسب همین است
که قول خواجه اثیر فنامه در ایهام یاد کنم و بعد عای این فصل مشغول شویم ع جهودی میی را زرانده کرد
دکان غارتیدن بر آن سود کرد ، و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
این حکایت چه مناسب افتاد و نیم ماقیل ع نظم نظامی بلطافت چو در ، فزر گرش حبیب حدا آن گشت بر
دالینشا در استثنا سری نفس خودستی که هم از باب خود فروشی و خود نمائی است حرفی دیگر باید شنید
که میگوید که خاص بگذار اینام نفس خود را بذکر نمودن مگر از جهت که غیر خویشتن را به سبیل توبیخ مشارک

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا او را ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسی جواب آنکه
حرفت همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین معتقد در بندهٔ قدری
مدار دو پیدا ظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود در بئس الحاکمین یعنی مجتهد فانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنام دادی فما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما قدروا الله علی اعتقد و ان
هذا حال معرفته توم اکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین است که در
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواعق انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار داده
و بر مقدمه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس ای راست
بگو که چون حضرت را بر رد آلهی نسبت دادی بی شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصهٔ قرطاس چون لب گشودند یا گفته اند که حضرت طلب نمود اسباب کتابت
تا بنویسد و قریش گمراه نشوند امت حضرت بعد از و چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس ای
شان تو و تلامذهٔ تو که شیخ و سید بعد از این سابهودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جا که
میکنیم که هر که پیغمبر ما را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی در او وحی قرار دهد البته در کفر او شکی نیست خو
هر گاه کفر تو باقرار علمای شیعه عیان شد پس میگوییم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارد مگر
اینهم شنیدی که خدا میفرماید و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین
آثار قیامت و ید نیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه بیچاره
شیخ المعتزله مخاطب ابن معلم الملکوت هنوز ندانسته که این پیشوای امامیه و غیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات در بارهٔ حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در مخاطبه جامل
وحی متاسف خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود از رسالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه بعد حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مردود حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید او اگر و سیما حق صاحب الامر را خوب دریافته
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا و رفاقت افواج قاهرهٔ غیر متناهی
در تقیه بسر می برد و چون بجای خود قرار یافته که هر گاه چیزی ثابت شد ناگزیر است ثبوت لوازم آن لیکن
بوضوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلفای راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بکمال بلاغت میخواهد و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نمیه استبعادی هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشند راه نمیابد
زیرا که در آن پیروی جد امجد ستی امام الائمه اهلبیت مینماید که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من در اشتنا دنازیانه خواهم رد چنانچه در صراط المستقیم

نیز سهم مذکورست وآنچه جناب منقذ الملة والدین ومقید نحلتهاے اتباع ابن سبا لعین ستیان واکثر معترض را بر
نفوس مومنین پاک مقائیسه کرده‌اند از قید و بند امام و بدنامی و سفاهت پس ما را بجوابش قطع نظر از آنکه
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کرده‌اند که مانند یهود اند چنانچه از حواشی تفسیر
پیداست و بهم تالیف دیگر و کتب مجلسی حدیث کافی از حضرت امام که غالبا تعلیقش هر گزشته در حواشیش
کافی ست آمده که دیگران امامی را غصب کردند و در تقلیبش کوشیدند و شما را نصیب کردید و پیروے بجا
آورده‌اند و بر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعه اهلبیت
گذشته و میگذرد از دست امامیه بود و هست در ایام صفین بسیارے چنان اندیشیدند که امام الائمه را
قید و بند کرده بدست امیر شام سپارند و هزاران هزار بالمهار اکابر شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آوردند
و گفتند ورنه ترا میکشیم و حضرت امیر آنچه در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از نهج البلاغت پیدا
وهویداست و در تر حرامی باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بروایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست و ذلت شد معاذ الله پس از دیگران چه نام توان برد
و از اینجاست که جناب نصر الملة والدین بالآخر این مقدمات را یاد فرموده خود معتقدین امام ربانی
را که غیر از امامیه اثنا عشریه فرقه دیگر باشند در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذارے فدعلی شان
را یاد میفرمودند بر در قلم ایشان را ملجا میکردم که هیچ علت قلت تجویز توانند کرد که در بسیاری از بلاد
ز هوا خواهان امام مدعیین مزید ولا و افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد که نام و
نشان مقام خود را بر ایشان مخفی دارد پس راست گفت مجلسی در حق الیقین که شیعه این زمان
مثل آن یهود اند که منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
هر که خواهد این دلیل عقلی را کما ینبغی از آن کتاب در حال امام منتظر ببیند و حاضرے حضرت عباس
علم بردار بجور زود و داد بیشتر ارتیشان داده بیش‌ها و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و
نقلا ثابت است از بیچارہ کسے اعتماد نمی فرماید و بر مثل مشهور رہ تا سایه خود میگریزد و از کافی عیانست
که در وقت امام صادق اجله اصحابش نصف دینار را شیعه میدانستند و هفده کس قابل میدان
پدید نیامدند واے بر این زمان که تسبیح خاک پاک کربلا و نشان سیاه بر پیشانی نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع گردانیدند و از صفات ائمه بعد المشرقین نصیب ایشان شده پس دهقانی در رساله ذوالفقار
چه خوش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد والغرض عمل امام زمان
بر همین است و پس که اعتماد ندارد بر هیچکس و چگونه بار دیگر در قابو ایشان بیاید که من جرب المجرب
حلت به الندامة پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدمین و چندے از سطور نوشته‌اند اجنادی جعلنا
الحقا ونحن علی ذلک من الشاهدین و بالآخر آثار یهودیت این قوم بر زبان مقدس شان هم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث اورده بود که انبیا مرا از پس انصاف باید کرد که معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی در یحانے غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید و بند
او نمایند و بخونریزی او بسجه کربلا معلا بگردانند و چها نمایند که فکر ابن استاد و شیخ و سید با بنیان بد ابجا
رفض نخواهند رسید و قتیکه در مکتب بودم چنان می شنیده ام که و اے بر کسیکه دیگر ببرا الغرض این شخص
هرگز عاقل تنبیت بدام و در چنین کس را که از فریب پر حذر باشند نادان میدانند الغرض گویا ئے
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ برفض جاری شد از قصد سامرے و گوساله پرستے
و ترک رفاقت حضرت هارون دانهم علے العموم و حال خود فرد شے ابن شیخ نجدی انگاکوش رسد
شد که حاجتے باعاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین ولاحقین شیعه بعمل آورده فقد قال الله تعالے وَلَا یَأْمَنُ
مَکْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ کما فی الکافی عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را تغافل
زدند باستثنائے نفس خود دیده و اختند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه باز گفتم
ایشان را از دغا و جفا و ریختن خون شریفش مانع خواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر و
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و برخلاف آن جلوه ظهور داد و بر اصول اهل ریا و دغا کلیسح الشیوخ
رفض لیاقت پابوسے او ندارد و اے غیر ذالک من الامثله و الشواهد شیخ درین بحبان فرهی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرده به بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و انچه در آخر گفت
که از من تقیه نمیکنند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر ست زیرا که جناب شیخ معترفیتکه در حق خدا و رسولش داخل
تقیه ناسب تقیه امام ست علی ما عرفت الغافو پیداست که کسی که در حق حضرت استعفا از رسالت در
وحی در کتب دینی خود بنویسد و البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و التعجب که شیخ رئیس لاابالی را انیهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلے الله علیه و سلم میانه سلمان محمدے باب الله و میانه ابوذر غفاری صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پے می برد بانچه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را ایس باره
دیگران چه گمان توانے کرد یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه بالثلثه هم در گذشته بود که میگوید که اطلبنا
وارم که تقیه از من نمیکنند و انهم بدین عموم که از دیگر شرکائے من نیز و مقام حیرت ست که بعضے
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل درباره حضرت سلمان و ابوذر بسبب حسد و امر مذکور در شرح کافی
ضمن افاده فرموده که طفلان هم از ان مخسند بینند و برا کافیب او دل نمی بندند و آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و او میدانست
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را درباره محاصل تغافل میزد و اعمار میکرد

بر اہل حق داشتند و ہم افاضۂ انوار طریقت و حقیقت و الحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر خط استوا
روشن و مثل شگفتگی گلہاست در گلشن اکنون احتمالے از جہلات شیخ با وصف تناکر کلمات متناقضات
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اکنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خراش بیشتوع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
القصہ ہر چند رفضہ در ابطال امر واقعی یعنی مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دین را بدنیا بفروشند
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردۂ ناموس مذہب و نجات خود نزد عقلا می درند
بعد ازین شیخ جی انچہ در بارۂ معرفت خود بامام منتظر امامیہ داد خواہ از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع نیست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز مغفور نتواند شد و کوششم در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ پائے مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدۂ عدل را کہ امامیہ عالیہ بدان مفتخر و مباہی اند یاد نداشتہ چہ از متفرعات قاعدۂ
مذکور در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند ارباب استحسان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیائے انبیا بالطریق اولی کما لا یخفی و از بیان شیخ جی صفائی نیست و اخلاص اعمال خویش
بر ظاہر است و اہیم کردل در پالیش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزہ است پس اگر تخویف و رہبت امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند کہ امام بیچارہ درین مدت مدید شدائد انتظار را بیش
از بیش کشیدہ و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا ظالمین و جفاکاران شیعہ شب و
روز در انواع مصائب رسانیدہ در مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ گردانیدہ اند پس مستحسن
ہمینست اورا بلطائف حیل شہید نمایند کہ ہمینکہ خنجر تیز بر حلق مبارکش رابسر آنجناب بلا مہلت بعیش ابد
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویدا است و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تواتر دیا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یادسکے کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و العجب کہ چون شیخ المعتزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما ینبغی پرداز دو این
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر ندارد
باز مسئلہ ثواب دائمی را زحل میدہد اگر تخوف مغالطہ در عبارتش عیان بودے چنانچہ از عبارت
عماد الاسلام و ہیہاتے ہویدا است و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا متعلق کنم و اغلاط را از میان
بردارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و روح شیخ جی را شاد نمودمی کہ بر عکس نہند نام زنگی کافور
عجب کہ چون شیخ جی از آغاز در وحل افتادند معلوم نشد کہ مخاطب خود را امر تبا بل چرا میفرمایند
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ رستہ مانند ابلیس مدد گلوی

داده‌اند و هر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کردند از تقریرهای پریشان نا آمد و بجواب ابراهیم
نتوانند دم زدن و تفصیل نتوانند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که از گفتن ایشان
خالی شده زیرا که در خوابش چنان گفتن که امام انام مثل ما و شماست بلکه باشد عوام طلبا بر اشیه اند
به باطن را حالانکه ائمه هر دو را امیدا است مند یا و نا اند که کسی مثل ایشان یار بار ارفا دوستی غیر جناب
امیر فرمود در مدح تو در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد وقس علی هذا
اصول دیگر مما تواتر معناه و در تتبعه آمیسا باید رفت که علمای اصول و اخبار قائل بعصمت جناب سیده شده
ایه تعلم ما کان و ما یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و ضرور است بودنش نزد هر معصوم کما انه
علی من طالع احادیث البحار و معهذا نور سه چه کمی وارد که مجد است قیم سر افلاک مسکینند از انجم که در رو
بر امام بر افراشته اند شیخ جی واژگون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسول خدا بعد رجعت الی الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب حضرت مرتضی داوند و آنجناب ائمه
را با عهدی بواسطه ائمه رسانید بجا رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بیکه از تعلیم شان
حتی بجسم رسید که سیر آسمان پرواز چه شدای غیر ذلک مما اثبتوه للائمه حتی که بخوردن انار که معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود و خبر مغیبات و حال ضمایر میگفت و حضرات ائمه بارها این میوه‌ها خوردند بلکه ولادت
ایشان از سیب و شربت بهشت است کما مر من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم تکن شمردند و قضا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسیده در علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
نصوص نبوت و مناجات چیزی را یاد نکردند و حکم ایشان در مناجات مقدسه که مانند نصوص حضرت مقتضی
میباشد و عباری ندارد و متخلف نمیشود دلالت بران میکند که قصه دهار از الکبام جناب سیده ع
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی مگر ندیدند تا میگفتند که انبیا معاشر شیاطین بمقتضای تفسیر
حضرت در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمناجات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل ع
حکیا شمرده اند بحقیقه والله این حکم هم سندی قدیم و قوی داشته باشد که شیخ جی از ان غفلت
ورزیدند تا بدون این علوم و نصوص منقلب بشیخ مقید گردیدند پس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را نتوان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعاً و محصل این امور بعد از تاویلات
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور بادلیل توجه ائمه را حاصل میشود پس مقتضای علم نقیه بلا
جهل سبب امام التفات نفرمودند بمعنی که کیست از مجتهدین تا بداند که گرم و مقرب گرداند
و اگر لایق هدایت امت هست او را بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بخواهد بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگر چه بطور وکالت
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره‌ها با فر جمع میشوند و حاضری علیه از رضی الله عنه

بهمه وجوه مرتب کنند و بر نام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زراره و لعین داد تبرا ازیشان
که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
با مکان او را دانند در قتل او سعی کنند و بدین قرشی متاع دینار را بخرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
از ارتداد و بیشتر آن مردود اظهر این بود که شیخ حارشده از غایت سراسیمگی روز و در غمی رحمیدو واقعات
ائمه را نام جی برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد
از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما جز زراره منتخب از دنیا چنانچه در منهج المقال و منتخب المقال
از کتب تنقیح الرجال بعد از ان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه میداد که گوساله سامری را پرستیدند و حضرت موسی و هارون سلسله دین و ملت را
بریدند و اند از قدیم نشنیده بیت چون سامری مباش که زر دید و از خری بموسی بمشت داد از پی
گوساله میرود دیده و از ین بیان ایشم عیان شد با ظهار شیخ جی که حضرت هارون ع با وصف آنکه قرین تمام
که او را میکشتند و کر دانیدند و ضعیف گردانیدند که از نطق القرآن المجید اِنّ القوم استضعفونی و
کادوا یقتلونی ننمی از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
بهم نکرد تا بجهاد رساند با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب
کجا باقی ماند غیر از نبوت کما شرحنا آنفا اینست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت نیست
اما روایات احاد غیر صحیحه در ضبط الب عمده که مدار ایمان است پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی استشعار میشود که امام از اعلام الٰهی بلا واسطه محروم ست نبوده را در آنهم از جهت
نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت مهبط ملایک بود و چون در آن وقت او را
صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ جی
واضح شد کمال ناضعیف خواهد بود که یا و را العرش برین رسانند یا از حضیض سن بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و از ینجاست وجوه میباید که تحقیق قاضی زلل بوق بافاضل هر وسی نمود
وان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید میسر شد زیرا که
حال پیشوای او بلکه معتقد شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالتش که بعقیده بوسی اولیا حقی دارد
یا نه و در ینجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می نمودند
باید که غافل نشود اما آنچه بعد از ین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع شارکین
مرتد نتوانند شد پس بالا در یافتی که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین انمعنی لبسلمان فارسی

باب المتعه و ابو ذر صدیق شیعه نداشت تا شیخ جی و امثالش چه رسد تکلیف که امام حال و غائب و عمل
شیعه هزاران بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجود یکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تعیین غیبت که از امام غائب ظاهر است دال
بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق فلما جاءهم ما هم فی الکفر و ایه بودند ترک اصلح شد
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق و امثالش
بطریق اولی دانسته باشیم پس توان بر وجهل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مبطل لعنت خدا میشوند چنانچه دانسته سابقا و غیبت از آن جهت خلاف مصلحت است که اختلاف
شدید بهم میرسید در امت خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شده و ضلالت و اضلال بر احادیث نامد
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و لنعم ما قیل حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بتقریر آخر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاضی رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره در عین جهل
نوشت و نیز بجهت ترک سجده رو بروی بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه مصداق
مات میتة جاهلیة شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف است بسبب اجتهاد کما فی الملل
خصوصا اجتهاد مثل مجتهد الزمانی که حال فقدان علم و استعدادش ازین کتابها ابین من الامس است
پس لطف و اصلح همین است که بر شیخ جی ظاهر گردد و او را از عمای مذهب نجات دهد و فرماید که از ریا
تو نیز اگر ملاقات من میخواهی و از موافقت سنیان احتراز بکن و بتقلید شان انکار علوم ما بکن و هم
انکار شهادت اوی غیر ذلک مما لا یتناهی و ایضا مقام تحیر است که آن کیست از ارباب ایمان که ائمه
بدا شده حال او که چون امام را نه بیند بر ایمان ماند و بعد رؤیت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و با چنین میدانم
حال حضرات اهل بیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم است ۵ ای لقای تو جواب هر سوال
الی آخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کردند مناسب نیست درین وادی قلم بر داشتن
که غایت فریب در باب القدر نوشته اند که اهل اعتزال در کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده اند
که احاطه آن مشکل است چون بار دیو و اهل اعتزال را ته و بالا کردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول شدند
اینها چه وجودی دارند که بمقابله اهل حق بتوانند در بیابم حاذق مذهب اعتزال و بعد بر آن چیزی مانند دق
توانست در جوابش نهادن و دعوی بنا بر است راست کردن آری بزرگان گفته اند تیغ و لیکن قلم
در کف دشمن است اما آنچه شیخ نجدی در تفرقه تطویل لاطائل بکار بردند بنیادش در تعقیبات بنده
جا بجا مختل شده و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم در مسئله عدل را نیز بطور نمونه پیشکش کردم بس

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد من بعد چگونه مناسب بود امه را که شکایت شیعه نمایند از اینچه
صدور یافت باشد از ینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بکلینی رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ او عتم متفرع شدن بداء بران بجا یکه بگذشتن بهفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مقرر بود باز بجهت اذاعت براستداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
کوفیان بظهور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالے ایشان را اعوا ک
تعطیل گردانید مثل یهود آیا میپندارے که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شد تا بداند انست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجلاء این قوم که طینتش بنفاق
آمیخته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور او عتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت همانے حضرت همان کربلا بالخلوص و اخلاص عمداً چنان بجا آوردند که بقول شان شاید
در نزد و هم نکرده باشند الی غیر ذالک من الوجوه التی ذکرها الشیخ النجدی فی هذا التقریر و غفل
عن مثله بل افکه فی مقام آخر کما لایخفی علی من نظر لے تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلکه در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها ندانستند بحضرات ائمه پس وبال شان
هم کمتر باشد و شیعیان چون میدانستند و چنان گناه کردند که میدانے بیزاری ائمه و تقیه و تقرب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص ائمه و کتب حدیث و تقیید مبسوط
چانکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
بدنواصب الی غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگوئیم که انچه شیخ نجدی
حارثے پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال
کتابیح و سیر اقدسے دیده اند میدانند توانند دانست پس عیان شد که البته انچه معلم الملکوت
عمر هجر و صداقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانے بود تا بنیاد خود فروگشته بر آن نهند
لا جرم گفته میشود که اصحاب مجملاً از هجرت آگاه بودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر شنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در عمر نوشته
حالانکه عمر در قصه چهار ده طبق زمین و آسمان برای او مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که الشاهد یرے ما لا یری الغائب خلیف که بیقین از هجرات
با ابوبکر صدیق مشاورة این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که بمدینه
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم فدا و مادرم فدای تو باد

امید هست فرمود لهم واین حدیث در صحاح مرویست واوزده دانند که در خواب دید که ماهی فرود آمد
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در انجا آفتاب
گردید بسیاری از کواکب همراهش بجنبش در آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب بهوا رفته در مکه
فرود آمد زمین مدینه همچنان لامع بود دیگر سی صد و شصت خانه یا کابیش هرگاه ماه تمام در مکه باز
باز برو تیغ او تمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد در بیت
خانه لشکافت و ناپدید شد پس ابوبکر که در معتبرین مشهور بود انهم دانست که دختر ش بشرف حضرت مقبول
مشرف گردد و بعد بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت بسیر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا همرسانند و بهار اکثر
از عداوت برسه است بجنگ حاضر نماید یا در دار الندوه بمشوره در آمدند و متحیر شدند که با صدق یقین
در سرے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد یا شما طرم نه بار خاطر از کجا دستوری داده بود دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که او قدیم بود این
شیخ نجدے جدید باری همه گفتند ع درختی که اکنون گرفت ست پای ٭ به نیروی مردی برآید ز جای
دگر همچنان روزگاری بپلے ٭ بگردونش از بیخ بر نگسلے ٭ کسی گفت بقید آهن در اندازیم و بند یا
نمائیم و از روزنے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا یَمُوْتُ فِیْهَا وَلَا یَحْیٰی باز خود هلاک شود شیخ نجدی
علیه اللعنة گفت بدلم نمے آید شاید یارانش روزے برهانند دیگری با خراج اشاره کرد شیخ نجدی
از اول جهل تر ست که هر جا بلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل زرین کلام
دارد باز ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند دیت را تمام
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
راے متین همین ست تا اتفاق کردند جبرئیل آمد و گفت که خدا امر هجرت میفرماید حضرت
چادر خود بعلی مرتضیٰ داد که بپوشد تا بگروهے نرسد و از دولت خانه بر آمده اوائل یٰسین تا فهم لا یبصرون
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عائشه کار سازی غذا نموده
و پسر صدیق و غلام آزاد او عامر بن فهیره بر تحیے و رسانیدن غذا مامور گشتند و ازین بیان
که کتب شیعه از تفاسیر وغیره مصدق الست انچه بالا گفتم همین شیخ نجدی را از ان بر دو ختم عیان شد
و این امر خود بدیهی ست که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیق و علی مرتضیٰ
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن با ایشان تعلق داشت مید انستند با غلام انجناب
که امشب هجرت خواهد فرمود و انچه واقع شد از جستجوے کفار و احاطه ایشان گرد اگرد غار و حزن
داشتن صدیق در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر را زیاده تر معلوم بوده چنانچه دا

وسم اسرار ما را از دنیا زیاد و بحیز ما که در مدت سفر شب و روز برد داد که خود حق تعالی فرمود که بااو
کسی نبود دیگر صاحب اوائی مومنین چنین نصرت کنند که ابوبکر رضی الله عنه کرده بیاد آرند قصه هجرت را اذ اخرجه
الذین کفروا الآیة و حضرت چون پیدا انست که مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه برد و بر اصول رفضه چون علی مرتضی ستقلال اصحاب
کهف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که مبادا بکفار پرواز د چون بغار محیط
الی غیر ذلک و از ینجا گفته اند که کرد که بنیافت و بادرسید از دست کفار انچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست کسی پیدا اند که نقل کفر کفر نیست باشد و هر گاه هجرت در شب مذکور دفعی بود و نه امر تدریجی حضرت
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
کل سر جاوز الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدی حالانکه هنوز امر جهاد نیامده بود بلکه باتفاق فریقین بعد از اقامت ایام
مدینه طیبه وانهم پس از مدتی آیت کریمه اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا چنانچه در کلینی است از امثال
و مهاجرین باتباع امر عالی کار بستند پس اگر چنان میکردند گشته میشدند و مدعای شیخ نجدی علیه اللعنة
والعذاب بر می آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگرچه میان شان و کفار فرقهای بسیار است و
بعد المشرقین کما قال الله تعالی لَا یَسْتَوِی اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمُ الْفَائِزُونَ لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
مثل ضروریات ناسته الی غیر ذلک که از خصائص نوع انسانیت و نیز ظاهر است که روز دیگر
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری هجرت کرد
دیگر وهی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالا دریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجهت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غایب تا بر غیبت
افزود بلکه حالات عجیبه او بر مذهب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد که امام سوسنی مادر مکرمه
خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه نگرفت با وجودیکه کسی نبود که او را حفظ
و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب می آید حالانکه هر امری را که از ضروریات
و غیره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بظهور رسیدی و ازینجا قیاس بکن
که چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی الله عنهم اجمعین
داشت البته بخصوص ائمه هدی که نمونه آن در مجلد اول است پرورش و انتظام عواطر اربعین باو
تعلق یافت با اینهمه رفاقت مادری اختیار نکرده او را در تهلکه عظیم درگذاشت که ز بیچاره گفتنی است
امروز هم از تدبیر نفقتنی که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش علی

علی بوس الاستمداد ایشان دارند و قطره از بحار و مانند آن پیشکش میکنم گران بیچاره را گفت که بجای
خود باش که می آیم پس قطع نظر از محض انتظار غلامان خلیفه عباسے و محبوس گردانیده و بقاضی
شوراب سپردند و همه این مردم باظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلمه جفاکار
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی را نهایتی نماند و هیچکس از اهل دانش و بینش به کفر و اسلام
چنین بے پروائے و عذر و بیوفائی در حق یاران خود نتوانند کرد آنچه ازین امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه باذنی توجه بانکشاف کما اوردنا نحو وجه فی هذا الاوان
طرف آنکه بر اصول موضوعه هلالبن محمد و جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر الی غیر ذلک من
الکبایر بود ایشم بخیال نیامد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس سبب
استتار ایمعنی که امام حسن بنا بر ولدی نگذاشت آنچه واقع شد حرفی از آن این است که امام جهان
پناه مهور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله آورد
و ایلغار وقتیکه چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرای و جولانے
کرد تا همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس برای
حفظ مکان اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بجهت حراست و نگاهبانی مادر معظمه و رعایت
شریعت غرا هیچ کوششے و کششے و گران رکابی و بیداری بظهور نرسید و هنوز انتظار در آمدن
بقول علامه دهلوے قدس سره العزیز این امامت تا قیامت شد: الغرض اینجا جز
و بے ناموسی است و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت است از بلاد کفار و مشرکین که
که از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلے الله علیه و علیهم اجمعین و نسبت نزاع میان من
و تو در هجر و خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری است کما لا یخفی راست بگو که علمای امت و
سیر شریف چه نوشته اند از مقامات دین و دانش را استعاره بکن که با وصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتی که رؤسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیره از
دعوت دینی دست بر نداشته و گاهی مدح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از رسالت
خویش در مواعظ و تذکیر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده و در مقابله شان پای استقامت
فشرده و در جهاد لسانے افزوده با انهمه سفر شریف هجرت مینقش را بتقیه تعبیر میکنی و بیخ دین
و بجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدای عزوجل نمی ترسے و بعد
هجرت بدامی پرسے کتب خویش را هم نگر ندیدی که تقیه بر انبیاء روا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیا حرام است و بر ائمه واجب است چنانچه اخباریه هم مینویسند چنان
متقدمین اما ابوعلی طبرسی یکی است کما رویا الیه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند ایا التیان

درب سند وبی رفع روایت بحضرت باب مدینه علم ابی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام برای رأی
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه ایشان در علوم اصولیه و فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف است و حضرت
مطهره انبیاء و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر مخض ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
مگر ترا و دیگران را از اساتذه و تلامذه بوجه اندیشه که رد وحی و استعفای رسالت را بسوی حضرت
سرور کائنات صلعم نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنه و دا و حماقت بیش ازین مده که قبل ازین ترا همی باید پرسیدن ع آنکس که بقرآن و خبر
زو نرهی همین است جوابش که جوابش ندهی ۰ معهذا هرگاه امام تنها و بروی چند صد سوار در امور
دنیوی از اثاث خیمه و غیره مقابل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنکه از سر گذشت
چه یک نیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجود بهتر کس
را از موالی در جهاد شرط شمرده اشتباه کما فی الاصول الکافی للکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده اگرچه برای ائمه از عقد الصباح متعش بر می آید برآورد
که از هجوم مبارزان روئین تن و جوانان پهلوانان لشکرشکن سر بپیچند بلکه نکاح زادگان دنیا در
حیثیت متورشان همه بهیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول شکل
جنات الخلود از باب لزوم ما لا یلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیادات تست شیعه
و ازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه بثبوت رسید که علمای شیعه مرد این میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند ع ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش ۰ ریای زاهد سالوس جان من فرسود ۰ قدح بنوش و بنه
مرهمی بر آن دل ریش ۰ ورنه امام روز بروز بدریای غیبت منهمک نمیشد که بر گمان شیعه ترقی درین سنت
و ما هم می بینیم که تعزیه داری و سوگواری شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم تشریف بدر ماه تشییع
و در امام باڑه آغا باقر شور و شر چنان است که گاهی گوش رس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نمیباشد حتی که حجامین ذاکر شدند که
چنین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین ع بر زبان
می آرم که اگر شما ما تم اهلبیت نکنند دیگران کجا بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
و نسبت پس اگر امام تو از شما مدعیان بولای اهلبیت مطمئن میبود البته روز بروز در غیبت ترقی نمیفرمود
و در حصارهای آهنین پناه نمیگرفت و دیر دیار و بروی خویش فرو بسته و باوجود یکه بر روایات مجلسی
و غیر او در اقصای عالم گشته و تا مرد بهر پست و بلند بر صحرا الغیبت نور دیده المقدار شیعه شریک با وی ملت

او را ابهم رسیده اند از جای خود بجنبند و نطاق همت بر کمر بندد و پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه بقتل بعید داند و بجز ظهور مقابلا امام در میان اندیشان خواهند گفت إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و از ینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده و قتل بزرگان خود بر تمنا اعتقادی
میکنند و همه را مصداق مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ میدانند و بنفاق و ریای شمانی بیرون
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسند و در انهار جاریه بجا بلقا میفرستند و هر چند آه
ناله را در آن میکشند ولیکن او اکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شود
و النفاقی نمیفرماید الغرض دیروز در دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای تهانی طبع افسرده در وقت
در تذکیر زنده تنان دل مرده رو برو بود بیک ناگاه مجدد آنکاه برین غزل افتاد که از لطائف عتبه و مارات الهیه بود
که هم بر زار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع و قیع بفحوای بدیع در آن حاصل است اگرچه زبان حال جیب
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین الجواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه و استمالت شیعه
بسر اشد و قلوب اهل اخلاص را بجز اشد کما فی کتاب التوقیعات باجمله نارنالی و خیر سگالی محررین نامه
متغیر نگید و لفظا نیست نظم از خون دل نوشتم نزد امام نامه ؛ انی رأیت دهرا من هجرک القیامه
من از فراقت در دیده صد علامت ؛ لیس دموع عینی هذا لنا العلامه ؛ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه ؛ گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم ؛ و الله ما رأینا حبا بلا ملامه ؛ حال
درون دریشم محتاج شرح نبود ؛ خود میشود محقق از آب چشم خامه ؛ با دعبار حالم تا که نقاب برداشت
کالشمس فی الضحی ما تطلع من الغمامه ؛ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع مسطر از ناحیه مقدسه بعد
از امتحانات رفضه اثنا عشریه از اولین و آخرین توان شمرد بعبارت بلیغه موجزه و کلامی مختصر است این
مصرع هر چند آزمودم از وی نبود سودم ؛ من جرب المجرب حلت به الندامه ؛ الحاصل عارفی معلم
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در مابه النزاع تقرب امام و گوشه گزینی نسبت از رفضه و حقیقت
راشب و روز صحبت دانس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
امام بود حتی که خطبهٔ آخرین موافق روایات در بجار رفضه هم ستائیش و در عین هجرت رفیق گردانید
صدیق بی غمگسار و سفارش اصحاب است و شیخ نجدی چه مجال دارد از اهل قلب در قلب این امور
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اهل حق در آید از بجز د اتمعی که حضرت را از خود و از قرب
هر کسی ز اصحاب نفر مود بقیه مابه النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو بجز او این مشکلات که دانستی
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل است خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه با و عقیله و نقلیه
که میتواند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و با صلاح حملات او بحر داند
هر چند علم الردی داد فخر بر آن پدید در ماده تر باستفاده بکوشد کما فی عماد الاسلام طرفه تر آنکه استاد

این اشکال را گویا خود احسم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنید تا بامدادان بدانست
که زینهار زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر بی تعصب بر و شاباش و صد آفرین بسیار
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند حکم
هجرت در رسید نبش که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر ست که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی همین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین ثابت
نیک آمده است پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدیق را همراه گرفت که دیده او از حد پیش
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین بر باره امیر المومنین
کما فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت با بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت معقول
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم بفراست و وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس شان ابوجهل بر هر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در تبصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را بانتهای
آرزو و پیش رسانم و همچنین بخبر حال ابوبکر او هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار هم نمی
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بجو البست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت غرور ریاست
و دلاوری که در سر داشت بانگ برزد که سخت نامردی باشد خفته را کشتن اول بیدار باید ساختن تا
حوصله او باقی نماند میانه ما و او جرئت دارانه دائر شود پس سنگریزها انداختند حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک برکشید گفتند و اعجبا علی را دیدند و خود گوشه گزید پس بهر طرف دویدند که اگر یابند بکشند و هرگاه
رفاقت دائمی و صحبت قلبی و دعوت دینی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر دروازه ابوبکر آمدند تا حال
شریف دریابند اسماء دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هر گاه مایوس شدند دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت انچه دانستی این امور را البقیه بابه النزاع
خوانگفت ای بیخبر این هجرت ست که نوابش را از کتب قدما و متاخرین تو با حادثت حضرات ائمه جمیع کن
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت مخفی بود
متدریجی و در شب اتفاق افتاد نه روز و اگر حضرت در آنوقت تارک اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار روزی دو برای تهیه اسباب سواری و غیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

عجب از آنکه بسیاری را بعد الصورت روانه فرمود و بسیاری را امید آنست که متعاقب هم آیند پس بمطلب
شیخ نجدی انهم توانگفت که برای بیماری خود دوائی بطلب طاهر الطیب حاذق بر عمل طالر که فوائدش در سبب
تو بیش از بیش با تو رسیت در مانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن رعایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول نجود بزودی از مرض خود فارغ شو که این نسخه بر گشتن جبروری هم موقوف نیست چنانچه در مقال
سادسه گذشت انیوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد و لیکن زوال مرض جهل
مرکب متشکل تر است که با انهمه یاوه سرائیها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول صاحب
صواقع آنجناب را استعفی از رسالت نوشتی هر گاه رد و حی را نسبت دادی بیشبهه کافر شدی و این
از همه امور اظرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کما ینبغی نشان داوم لیکن
جهل مرکب و در جهل مرکب متمادی شد که با انهمه دعوی معرفت در سرداری دکان مسیر که شاید شیخ مذکور
درباره باری عز و جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر حاقبه الامر اراده النسخ التهم
بر سم رسالت بفرستادی که اثقال رسالت را تواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را از الذعم
حاصل است که با وجود خیال سلطنت دامن صحراست و افواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفای راشدین و افضلیت صدیق را شامل جد امجد سر منبر میخوانند بلکه انهم که هر کاه او را
معصول گویند هفتاد تازیانه بزنند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدالنظور باشد که رفته در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی منفر مود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشیدند بعد دیدنش و النست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
بایع سیت از کفر با باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید و عنان تنش بیاوه مخدوش کرد
قدسی که مجتهد دهقانی نیز از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و برین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا بار
زنیدارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهارم
تکلیف که انهم معلوم نشد که پیر دهقانی دران با جتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلاحش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد که حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لاجرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند بشنود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه بهمراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند بهر تلی انتقام از اعدا بگیرند دگان مسیر که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کسند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه پسر حزقیل است علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در سال
رجعت پوست او کشیدند و اینها بلای شدید دادند و حق تعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن برضا نداد مگر آنکه حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان بر انگیزد و امام حسین بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صفاب اشن که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است یعنی و متردد در ان
شک کننده است در حشر و نشر و محض بیدین است و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه است اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید البنین احادیث از آنهم زیاده تر است و در رجعت امیر المومنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بیشمار در بیان
ولیکن در بعضا آنچه با احادیث ائمه مدلل و بروایات جبانده مکمل است مقدارش چهل و چهار هزار
سال است و اینقدر که شنیده ی زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر است که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغازد و با اینهمه کشش و کوشش قریب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای فرقوا دینهم وکانوا شیعا تا بعلت
نفاق و نفقه مصداق کل امة [illegible] گردند چنانچه مقبولین رفضه را در احد و عمره رو داده علی باقی
علل الیٰ سرابع و غیرها طعن رفضه درباره دیگر اصحاب با ایشان منقلب شد چه علمای طائفه قیاس [illegible]
که کرده بودند که هر که از میدان جنگ برتافت بالضرورت دشمن حضرت منافق است حالانکه محدثین والمنیفی منیر ذکر در
حدیث فرار شیطان از سایه عمر تمام مقدس مرتضوی بود در مقامات دیگر منیر و این جمع امر عقلی که ترسیدنش از شاه مردان نسبت
نه از خائفان نیروان اما اگر تقیه عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه میگریخت
و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مرد آزما فشرد و حالات روز سابق از یاد برد الغرض حضرت
شکست کننده در خیبر دقیقه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات است غرق خورند و از ترس شمشیر ابلیس چابک [illegible]
کنارگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک بسواری ابر فرا رسند و حربه لوا دستی
در دست حق پرست داشته باشند و هرچند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپاید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز وجل را بیگانگی [illegible]
بپرستند و هر شیعی را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی چپ و راست مسجد نجف اشرف قلوب ناظرین بر باید و هر یکی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید و با اینهمه گلگشت فرادیس و جلوه های طواویس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

ولیکن مکه و مدینه را کسی پیدا کرد جمله ساکنین آنجا دو محشور شوند بعد از آن بعذاب دائمی مبتلا خواهند گردید
گفتگو بمیان آمد جمعی که اکنون از شیعیان سر بر آورده اند گفتند بار الٰهی چه بسیار خبیث در میدان فراری ماجرای بیست
که کشتی شیطان با امیر مومنان در زمان سه روز جمیع انس و جان هم در کتب امر دلیست سنی گفت غفلت
شما و غایب عنکم اشیاء یعنی از اصطلاح حدیثان الشیطان لعنه من طل علی قرمی نماند چه بدیهی است
که شیعه چنان تسبیحه و بازگشتی کنند وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش شمشیر بجنگید بیش از رجعت تا بهوت
شدند و با وصف شیعها پشت دو تا گردیدند و پشت گردانیدند و سنی پشت باز و گفا و خلوا دار البوار حکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار اطرف اینکه وابتغا الارض معاذ الله آنجا انبساط
بر روایات جابند و رفضه طعام مخورد و به بازار ها میرفتند و با زنان جماع میکنند انبیته حرفی از ایشان بعضی کذاخس
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی در اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از چشم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول هم نرسد
بکتب مجلسی از تراجم بحار و حق الیقین و حیات القلوب رجوع بکن تا معلوم گردد که او این مضامین را با شنات تمام پایه اختتام رسانید
و من دریاء زخار را پیدا کنار را کوزه گنجایندم و با اینهمه جلوه طاوسی و افادات طبری و طوطی
با قیمت حرف از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت و غیره که نگارستان خیال و بهارستان جمال است
بخصوص خبر میدهند که عمر دنیا بیست هزار سال برای مردم دیگر است و هشتاد هزار سال برای ائمه
اثنا عشر سلمنا که حضرت امیر در باره خلافت تا بیست و پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را هر قدر که بفرمایند بجای خویش است ولیکن متحیرم که حصه امام منتظر را که وجود شان
سراپا انتظار است در چند سال الا نه چگونه ضبط کرده اند که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد و پس بعد از آنکه هر روز خلافتش را مصداق الف سنة مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی بی لغزش
آن برده اند بار زبان یکی استفراض کنند طرفه آنکه رجعت پیغمبر را که باز زده هزار نامه صاحب الامر گردانیده اند بلکه
مشترک فهمیده اند چنانچه بر ناظرین مجلد اول تحفه مخفی نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید گریست عدل و مبدا و بر اصول خود نشست
باید آمیخت جناب معلم الملکوت یعنی حضرت مجدد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب که این کتابها را مطالعه فرموده باشند پس زیاده از این تحریر و تقریر مناسب نباشد
که گل آورد سعدی سوی بوستان بشوخی و فلفل بهندوستان و اگر حضرات امامیه ائمه اطهار را در دنیا
پیر معطله قرار میدهند و مثل یهود براه نفاق میرفتند و این بزرگان را در ظلمات منهمک میدانستند
و آیت کریمه واللیل اذا یغشی که اهل اسلام در شان رو سای کفار مینویسند برای امام الائمه ضبط
میکنند و علی ما المجلد الثالث عشر من البحار و ضع محدثان و مغتربات زعمها کشیده و باطمینان تمام می آرمیدند
بچار ناچار از ضلالت مانند هشام و شیطان نمی نهادند و بدینست قبیاق تناقضات نمی افتادند کل فرح

خلفائے انتہی من رجل ینفی حق ما ... محمد بن محمد الله کار تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم اکنون اجازت باید داد
تا در آنچه مقصود اصلی بود یعنی مناظره باکوچک ابدال قاضی مذهب السنة نیز که مجتهد الزمانی است رجوع کنم فان الله
ولي التوفيق وبيده ازمة التحقيق قوله لا يعزب عن اولى الابصار الخ اقول لا يخفى على اولى النهى
ان من تخلف عن نصرة قرة العين المصطفى عليه وآله الصلوات الملك الاعلى اياكان من اولاد العباس المنزه
عن الادناس او على المرتضى رضوان الله تعالى عليهم فهو هالك على ما اعترف به المجتهد الرفضة وقد تخلف عن
شهيد الكربلا محمد الحنفية وكثير من اخوانه ومثل عبد الله بن العباس على تصريح جهابذة العلماء من اتباع بهاء
كابن السباء وليس لهم عذر يقبل في الشرع الغراء مع انهم سمعوا نصوصا متواترة صدرت عن سيد انبياء
والائمة الهدى كما بيناه مرة بعد اخرى فذكرة لبداوى وال رفضه النوكى على ما نقلهم قدوة العلماء سلالة سادات
الورى من الذرية الطاهرة النجباء مولانا نصر الله انار الله برهانه في الدنيا ويوم التقى وهم من الصحا
اهل البيت ومحبيهم ومتقديهم ومويد الملة البيضاء دون خلفاء سيد الانبياء الذين اسسوا الدين وتبعوه
باليقين فليت شعري ما فائدة القول هولاء السفهاء بهذا الحالك على السنة الائمة اعني المفترى على اهل البيت
لانه ادعى نيابة صاحب الامر في الدنيا وهو لا ائك من الزمرة الكيسانية كما بين السقال الكشميري الذي الف
نصرة الاثنى عشرية ومدح مذهب الكيسانية فلا عن اتباع الملة الجعفرية وانه المختار عند الذرية النبوية على صاحبها
الالف السلام والتحية فاهل المدينة مع انهم بذلوا سعيهم في حقن دم امير المؤمنين عثمان وقصدوا محاربة
اهل الجور والعدوان منعهم كما منع علمائهم اصرارهم والحاجهم فاولئك الصحابة من اهل بيعة الرضوان وعلى
المرتضى والحسنان المكرمان قد حفظوه ودفعوا البلاء عنه حتى خرج بعضهم مع استعداد البلوى عليه لا كما
اهل النفاق فاستبين من فرسے الوجهين ان امير المؤمنين عليا كرم الله وجهه هو القاتل حقيقة وهو
تجانبي ويلعن من قبله في سهل او جبل يقول اسنے اقسمه بين الركن والمقام ما قتلت عثمان
وما شركت في دمه قط وهو الصادق المصدوق بخلاف الشيخ المجلى الكذوب حيث لقوا امره كذا ضرة يقول النقيض
بين ايديك المعلوق في كتاب السجية في الاصول والفروع وقد عجز عن جواهر التناقض رجل لبرق وهو عند
اهل الحق في احقاق الباطل كالعوج بن عوق ولكنه قد فر منه وفر كما كان الشيطان ينفر من ظل علي او عمر
وبالجملة الاجلة من الاصحاب ثبتوا على الدين القويم واستقاموا على اليقين ليس لهم ان يعينوا الباغين والطاغين
ولكيف يخرجون من دائرة سنة المرسلين فالعجب من بعض علمائهم انه عارض روايات صحيحة دالة على انهم بعثوا في اخر السنة
قد والنورين عن ذلوا عنه اهل العدوان والحيف لبعدما منعوا من استعمال النصال والسيف ذا الامر الحميد عليهم
زمان لتقرر شهرا او شهرين ثم ان الذين لعنوا عليه وكرروا امكر الكبار او نقبوا البلاد وضلوا بيته نهارا وقتلوا لسبط
صلى الله عليه وسلم ودحمية حارا وماتذكر هذا الجاهل من اهل النفس ان التبار ... الاقى الاصرين المتكلم فقدم
وما عرف ان جماعة من الخلفاء وقوما من الصحابة قتلوا عند نصرة ذي النورين وايام العلوي ولذا ما رايت

نقلا صحيحا عن ثقات والاعلى انه تشكى جلاء انصار رسول الثقلين انهم صاروا وقصروا في امامته وتركوا في قتله فكيف ماكرر و
در روايتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فان هذا هو مثل التمام وترك شيئا توفيقا مشهور ابن الفلاح
الاعلام فقال في ذي النورين في نصرة البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلا وقال للمقاتلين حين اذان قتلوني
لا تجدوا راحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل الحديبية في واقعة الحرة فلا يدل على تركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبر كذلك افعالهم ولم يرد ذلك السفيه الى قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست للنفي بل
هي لام التأكيد المشبه فالآية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص عن الظاهر المتبادر منها العموم مجازا
حقيقة فيه وقد فسرها الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات وتبعه كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى انقطاع
الاختلاف فلعله في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى المائة ثم هم لا يبدون في روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الانهدام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
فعلا ارتضى او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
لما دعوت عليهم ليلا لتصل البلاء من لم يذنب فيهم فالحال ان اهل الظلم اكثر كانهم طلاع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تعبئة في البيداء فلعل ذلك الجاهل يراعي عدل الباري عز وجل على ما ورده
رئيس اهل الدغل في مباحث الصوارم ولم يبق شيء بعد ملاحظة تلك الآية الكريمة والروايات المتعلقة
عن بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هنا موضع التفصيل لكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك بمطالعة المجلد الاول من ازالة الغين فالعجب من هؤلاء زوجي العقول انهم يطعنون
في اصحاب الرسول المقبول ويمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم من محبة الخلفاء
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يتركوها ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مرارا حتى ان منهم رئيس الوصيين على زعمه وصار اجر لكن لا ينطق اللسان ايضا بانهم
كانوا منافقين وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ
بهم ذات الشمال على ما في النسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البخاري وغيره فمقبول الشيعة ما لحق
حتى انهم جعلوا امثال الدجال مع عزازيل وقد نعقت اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منهم بوجوه شتى والطول الامتداد في طبعه مما
لا ينبغي في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع الفتور في طبعه واشتهاره من غفلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب انك انت السميع العليم واجعله
مطبوعا عند الاولين والآخرين ومرغوبا في قلوب المسترشدين من اولي الالباب الطالبين للتبصرة المشتاقين لمعارج بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملهٔ خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده پس لابد که هر که با یزید محاربه کند از جملهٔ محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده لله بلاد فلان که در تعیین مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافة التی فیها کمال و غیر لما مر ان من جملتهم نحو یزید بن معاویة الخ و من ادعی الاستلزام فعلیه البیان و علینا التسلیم اورده بالبرهان علاوه برین تقدیر ایجه در رواقی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود چه ازان منکشف میگردد که شرک و کفر و هم منافی خلافة پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد اشد باشد استحقاق و فعلیت خلافت راشده جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بار خدایا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفای تو چه کسانند فرمود خواهند آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند که زراره و هشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمه شهرهٔ آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند اما زراره و فقها ابوابی بعضه طبقه زراره و اما هشام فانه
فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم و حال مومن الطاق و غیر او عموما از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود بعد ذکر
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند
و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا درخواسته
و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر امیه
این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و میره و باقی اجوف و خالی است و امامیه از استماع این عقاید زائغه بر ملا لعن میکردند و تبرا
از انها می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده بعد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نمیرسید با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعای
مخالفان نیست قول برجعت شالنست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و بر
محل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را مشبه بخلا
و اعلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة ما دل ساختن
و معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعارض و من یخده و غده و هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل لم لا یجوز ان
یکون فی الارض امامان فی وقت واحد و اکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
والاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم والاراده فاذا کان اثنین ثم اختلف
همهما و ارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا و هو عاص للاخر فتعم المعصیة
لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع والذی فضع لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذا امرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه
و ازین تعلیل امامت مامون و بعض دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بر دوش او باشند لازم می اید
چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک
بالبتی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشته
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد و هو

باب اختلاف واما عبد الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الا تری ان داب المامورین باظہار الحق ان یجبوا

سلط الشی والاخر بخلافہ والثالث بما یخالفہما مصرحین بانہ من قبلنا وہذہ معاملتہم بالنسبۃ الی المخلصین

فما ظنک بالمخالفین واما مقدمہ ثانیہ پس آن نیز ظاہر السقوط است چہ این استقراء در معصومین مخالف

نفس الامر است وہو ظاہر لمن طالع سیر الماضیین من انبیاء بنی اسرائیل فکیف یخفی علی المتحرین شنیدنی کہ چون

موسیٰ برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوسالہ سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل کہ دو دانحراف بدماغ

آنہا پیچیدہ بود از شاہراہ ہدایت بخار زار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت بامامت ہیچ فتنہ

برپا نشد معہذا در معصومین وجہ اختلاف ہرگز معلوم نمیشود فانہم لا یعصون اللہ ما امرہم ویفعلون ما یؤمرون

بلکہ در ہنگام اتفاق می باید کہ اصلاح امور امت از معاش و معاد انہا زیادہ تر متحقق گردد و کما عرفت

چہ جای آنکہ موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد و من العجائب دعوے ان اطاعۃ احدہما علیہ التعیین

الاخر جائز نیچا دریافت کردید کہ سوال از امامت معصومین ہم واقع نشدہ پس متعین شد کہ سوال از خوارج

خلفا در وقت واحد بودہ و آین کتاب از عجائب افادات ایمہ اثنا عشر است وکمال قدرت الٰہی در ضمن

آن جلوہ گر چون ذوق سخن تا اینجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظہار است قال امیر المومنین واما کبر بطنی فان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علمنی بابا فتح ولی

الباب الف باب ازدحم فی بطنی فنفجت عن ضلوعی ملخص آنکہ از جناب امیر پرسیدند کہ شکم مبارک

چرا مرتفع شدہ فرمود روزی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود کہ ہزار باب علم

از ان در سینہ من کشادہ شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبہ رسید مخفی نماند کہ انتفاخ و ارتفاع بطن

از کثرت علم امریست کہ سامعین را از کثرت خندہ پشت دوتا میکرد اندازینجا ارتفاع شکم مبارک جناب

رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم قیاس باید کرد کہ درچہ مقدار خواہد بود علاوہ آنکہ ہرگاہ دماغ

کہ مقام حواس است ازینگونہ امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد یقین

واثق است کہ اگر سید ابن طاوس و ملای سبزوارے امامیہ در قضای تاویل و توجیہ این حدیث بعد از

رخصت فہقرے بلند پروازی ہم میکردند بجای نمیرسیدند مع ہذا اگر امثال این احادیث را محدثین

اہل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبہ تکلف مجتہدان امامیہ در کوچہ و بازار از ہندوستان تا ایران

زمین منادی میکردند کہ اے بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید کہ جناب امیر رضی اللہ عنہ بتقیصاے

عداوت باطنی خود کہ برابر بیضہ کبک یا ماکیان ہیا شد بنقل اینگونہ خرافات ہمشکل عمرو عیارہ ساختہ اند

نعوذ باللہ من ذلک وانچہ مذکور شد قطرہ از ان دریای زخار و ذرہ از ان صحرای ناپیداکنار

تصور باید کرد و اگر زمانہ مساعدت کند واین قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء اللہ

تعالی از عجائب دیگر کہ ملاحظہ کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمد امامیہ بہم رسیدہ و ہنوز در گفتگوی

علما نیامده اندک اندک بیان نموده حدائق امانی و آمال الحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهرا انحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغت وارد شده
اعنی لله بلاد فلان الخ ۱۲ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغت واقع است بنا بر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که دران واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیران بعمر کرده اند و بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که انمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اصحابی کالنجوم باهیم اقتدیتم اهتدیتم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان او در حق صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رایت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرا لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسال
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسالوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میداشت و از بعضی احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه و آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و همچنین
لفظ قیل العیب صریح است در اثبات عیوب برای وی و ما یمدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و لاضیر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شده و خطبه شقشقیه بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و دران کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما درینمقام از حضرات اهل سنت سوال مینمائیم
که نزد شما خلیفه دوم الذی نزل علی رایه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا نالوا

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
فظاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نفی الثوب نمیتوانند شد علاوه برین میگوییم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهم لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء
عجاب انیست حال حدیث سد بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر مفسده برهم میخورد پس تشبیه تاویل اهلسنت در حدیث اثنا عشر بعینه مثل دو پیازه بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زبیر خاص و نائب باختصاص حال المومنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده دانسته انیست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافه می نمائیم وان انیست ولا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و اخبار
مذهب خود شان است فی تاریخ الخلفا عن جابر بن سمرة عن النبی قال لایزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش اخرجه الشیخان و غیرهما وله طرق و الفاظ منها لایزال هذا الامر صالحا و منها
لایزال هذا الامر ماضیا رواه احمد و منها عند مسلم لایزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه و منها عنده لایزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه و منها
عند البزار لایزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و منها عند ابی داود
بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج و منها عنده لایزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیه الامة و عند احمد و البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفه فقال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام و فیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لایهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفه کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهلبیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر جمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امر که خالی از تحقیر نیست نمی فرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعده نقبا
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است بر آنکه همه ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهد بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیا ظاهر است حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفتی
در استفتای سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند والا چنین توجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از قسم
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند. فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض ولعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث وما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة امورها
والاجتماع علی من یقوم بالخلافة وقد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة ووقعت
بینهم الفتنة زمن الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث وارجحه لتائیده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس وایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته والذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکرؓ ثم عمرؓ ثم عثمانؓ ثم علیؓ الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فتسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام وتخلل بین سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز
فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال من
یومئذ ولم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساخته پس
اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثا
هرگاه حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جا داده اقتفای علمای پارسا و
ابن حجر عسقلانی نموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوصاف
چند که در آن اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از آنجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امری که
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اهل سنت توانند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل و وقوع غیر آنست چه معرکه حره و قتل و غارت اهل مدینه
بزعم اهل سنت باعث دین اسلام بوده و انحصر الامر فی معرکة الطف الیس و قتیله قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقیه دانند وان هذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین قوله ۲۲ علاوه برین تقدیر الخ در روافض کافی جرح شده در باب الزام شیعه بجوهر تن
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ اقول بحرم کجا این قدر تعب و مشقت بر زیاده چرا که کتاب الهی

که آنرا التعبیة بیاض عثمانی ملقب نموده جرح نکرده که میفرماید و جعلکم خلائف الارض پس بهتر آنست که بخلافت
تمام خلایق قایل شود و از مذهب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این آیت چرا ابوجهل و ابولهب
و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیداند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پردازد
خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه و زعامت کبری است و تنصیب غیر منصب هر جا که لفظ خلیفه
می بیند بآن معنی آن برده قیاس ما نحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم است که احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه بعض مثالث زراره وغیره نموده پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و نزهه اثنا عشریه مذکور است در نمقام مجملاً نوشته میشود
که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و بر
ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتمآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصلا
متخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه جرح خواهد کرد و بر همین منوال است لعن
آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها
از اعدا متطرق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسرة حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة
وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام واسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنة
فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی
کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زرارة فاخبرته فقال انه قال لک من اهل النار فقال کان ذلک
من جراب النورة قلت ما جراب النورة قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از درجه بعد
روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست و معارض باجماع فرقه حقه
است ساقط و از منزل قبول هابط خواهد شد و ایضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود
بمفاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین
و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بوده اند پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهیم برابر حضرت موسی علیه السلام
و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه سابق بحیز تحریر آمده و حال کهمس و غیره از بحر المذاهب
تحریر نموده میشود قال و منهم المشبهة الحشویة لمضر و کهمس و احمد الهجیمی قالوا انه جسم کالاجسام من لحم و دم و له
الاعضاء والجوارح و یجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم
انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت
مجسمه بوده اند حیث قال اکثر المجسمة هم الظاهریون المتبعون لظواهر الکتاب والسنة و اکثرهم المحدثون
و لابن تیمیة ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الجهة و مبالغة فی القدح فی تنزیهها و ...

فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یری و هو معدوم و بین ان یقال طلبة سفی جمیع الا مکنة فلم
احده و نسبت المنافقین الی التعطل آنو پس لاجرم اخذ احادیث از کلاب ممطوره اهل نحله مجیب خواهند بود
نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها با مامیه نفی زید بجان کلام مجمل است که محققین
نمیفرسیند و تاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث
داله بر تجسیم تشبیه که جمیع محققین از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر کسی از مجیبه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست مگر در معنی ابطال حقیقت
ولایت و توثیق نصاری و من یحذو حذوهم است البته فاضل مجیب جواب باصواب برای آنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا

قوله علاوه در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق یعنیه رفیقنا
اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغرابست اگر استغرابی هست در صحت خطاب صدیق
است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتریني با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم وغیره و با وصف حدیث صحیح
متفق علیه الصدیقون ثلثة حزقیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب
بالجمله این افاده جدید که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل در نیحدیث
از سبب عدم اجتماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد
فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و اینجواب عین صوابست و آنچه مجیب توهم نموده
که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاهما مفترضی الطاعة صریح
ابی از آن اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی بیش نیست
زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
متعدده پس چون حکم الهی بنا بر زعم اهل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و با اختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف آنکه دو مجتهد فی وقت واحد حجت
الاطاعت باشند چه درینصورت اگر اختلافی فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید
که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین علی بن ابیطالب
و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف نمودند
پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود ازینجاست که علمای
اهل سنت تابعی معاویه را خطا میدانند و رای جناب امیر را صواب اما آنچه نوشته که این جواب
واقع نیز نیست الان زاد ابی لمامورین باظهار الحق ان یکون اما کلا النبی والاخر بخلافه والثالث
بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کاختلاف

احکام النبی وکله علی طبق حکم الله وظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وهذا
فی الظهور کالنور علی شاهق الطور ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور وانچه نوشته که مقدمه ثانیه
یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلهما وتدبیرهما ظاهر السقوط است زیراکه لانسلم که در انبیای بنی اسرائیل پیغمبر
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے نبود ولو کیشه نبود وللمدعی مطالب
بالبینه واختلاف رای حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام درباب گوساله پرستی
قوم از کتب ثقات معتمده اهل سنت ثابت است علی انا لا نسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسی وکان
ینبا براسه واختلاف راکبین سفینه از کلام الهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخرفشار فی
نمودن دلیل دینداری وحسن اسلام مجیب است خلاصه اینکه اینحدیث بمشابه دلیل تمانع است که در آیت وافی
هدایه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا اشاره بان واقع شده وعلمای فریقین درباب ابطال نیز یکبارگی
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پرده ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
آلهه منظور است صاف بفرمایند که در تعدد آلهه از کذب وظلم ومقتضیات بشری مبرا ومعصوم اند چه
اختلاف هرگز معاصم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق وتعدد آلهه می باید که اصلاح امور امت از معاش ومعاد فی
انتها زیاده تر متحقق گردد چه جای آنکه موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قوله** این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است ۲ **اقول** مخفی نماند که ایراد این مورد بروایت مذکوره دلالت
بران دارد که اینکس از مشرب فریقین دست بر داشته زیراکه مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده الم نشرح لک صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة
الحق ودعوة الخلق فکان غائبا حاضرا او الم نفسحه بما اودعنا فیه من الحکم وازلنا عنه ضیق الجهل او بما یسرنا لک
تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انه اشارة الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه او یوم المیثاق فاستخرج قلبه فغسله ثم ملأه ایمانا وعلما ولعله اشارة الی نحو ما سبق پس
بر طبق کلام این مجیب نافهم می توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه ومدینه به نسبت دیگر سینه ها وسعت
داشت وعریض بود وقلب که بشکل صنوبرے واجوف نیست چگونه از علم مملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت از ادراکست وان تعلق از دماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چه معنی دارد وسید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مرة عن ابی البختری قال رایت علیا کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة وعلیه مدرعة کانت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم متقلد السیف متعمما بعمامته وفی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی علیه سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا اسقط العلم واشار الی بطنه وهذا لعاب رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا ما رقنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زقا من غیر وحی اوحی الیہ انتہی محصلش آنکہ جناب
ولایتمآب فرمودہ سوال کنید از من قبل از آنکہ نیابید مرا پس بدرستیکہ درمیان ہر دو پہلوی من علم بسیار جمع
است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک ہر دو پہلوے خود و فرمود کہ این جا ہمان علم است و این لعاب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است آنچہ جناب رسالتمآب مرا خورانیدہ مثل خورانیدن پرندگان
جوجہ ہاے خود را پس موافق تعریض این مجیب ناواقف توان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
جا ہمان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جاہمان بزرگ بود مقر علم دماغ است نہ جوانح و بطن
پس چرا آنحضرت اشارہ بطرف جوانح و بطن خود نمودہ فرمود ہہنا علما جما و چرا آنحضرت کہ افصح عرب
بود لفظ زق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ جوزہ را بدہان است کما فی الصراح وغیرہ درحق خود جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کرم اللہ
وجہہ قلت رَبِّیَ اللّٰہُ وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰہِ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْہِ اُنِیْبُ فقال لیہنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا و نہلتہ نہلا رواہ الحافظ ابو نعیم فی حلیۃ انتہی پس مجیب النصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک است
یا از لبن و آب وغیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواہد شد یا نہ ظاہر آ مجیب غیر مصیب ادرمردہ اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر و جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارات در کلام
علمام نیز بسیار واقع شدہ ایا نمی بینی کہ بسیاری از علمائی اہل سنت در مدح اکابر خود لفظ عالی الکعب
استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام مجیب بتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست کہ
سامعین را از کثرت خندہ و پشت دوتا میگرداند پیچ ارتفاع و علو کعب جناب رسالتمآب قیاس
باید کرد کہ درچہ مقدار خواہد بود و عجب تر آنکہ ہرگاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کردہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و ابوبکر رضی اللہ عنہ اساسہا و عمر حیطانہا و عثمان
سقفہا و علی رض بابہا و ازین روایت بنا بر زعم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقف از قسم چوب و تختہ و میخ
آہنی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و ہمچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار
از قسم خشت و گل و آہک در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر آنکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
فکر بدر و بیت الخلا درین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابوہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از عظمای
محدثین است بدر این مکان و معاویہ رض را بیت الخلا قرار میدادند انسب می بود و یقین است
کہ اگر دیلمی با فردوس برین پرود و باز بر زمین آید و رجعت قہقرے نماید در تاویل این روایت فکر او

بجای نخواهد رسید معهذا اگر امثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تقیید و تنقیح میکردند بلاشائبه تکلف علمای
سنیان در کوچه و بازار از هندوستان تا بلخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را ببینید
که خلیفه ثالث را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری
میشود و ظاهر خلفای ثلثه رضرا بمشکل عمرو عیار ساخته اند و همین روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانه مساعدت نمود و دون این قال و مقال ها فی ماند انشاء الله تعالی عجائب دیگر مثل
مشابهت عائشه رضی الله عنها بپایان شکسته در شوربا و کور شدن ملک الموت بیک طپانچه حضرت
موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهم
داد والله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه بطین از القاب شریفه جناب امیر المؤمنین است چنانچه
علمای فریقین بآن تصریح کرده اند و بوجه تسمیه آن اشعار نموده و شعرا در اشعار بآن تنصیص فرموده اند
فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفته حیدر و عمره ٭ و مرت له اخلاق سم
منقع ٭ فلیعتصم بعری الدعائم یتصل ٭ بامامه الهادی البطین الانزع ٭ رغبت عن الانام طرائفه ٭
فرغمن کالانزع المنزوع ٭ وحوی العلوم عن النبی وراثة ٭ فهو البطین بکل علم مودع ٭ هو الوسیلة
الی النجاة اذا الوری ٭ رجفت قلوبهم لهول المفزع ٭ و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب السؤل
تبیین فرموده و حیث اتضح ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمة فباعتبار ذلک وصف
بلفظ البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف بامتلائه و کان علیه السلام امتلأ علما
و حکمة و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار غذاء له مملوا به وصف باعتبار ذلک بکونه بطینا
فاطلقت هذه اللفظة نظرا الی ذلک هذا هو المعنی الذی ادته هداة المرجاة الی السنة الاقلام و وراء
معنی اطلعت زهرة بروج هدایة الالهام و اینعت زهرة مروج الی ورایة الافهام یطرب سامعیه و یعجب
من یعیه و لا عزو آن اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان
لفظة بطین هی فعیل و لفظة فعیل معدولة فتارة یکون معدولا عن فاعل کشهید و علیم عن شاهد
و عالم و تارة عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارة عن مفاعل کخصیم و ندیم عن مخاصم
و منادم و تارة عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولة عنه
و اقسامه مفعل فیکون لفظة بطین ههنا معدولة عن مبطن و قد اشتهرت الاخبار فی الاقطار و
ظهرت الآثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفته و اقره دراته و عظیم
اظهر تبیینا لشمول معرفته مصلحته و عموم منفعته و البطن یعجبها الی حین حضور حکمته و کان مما اظهره
فی بعض القضایا ما حقق به و ما قد انتقد بسبب ازالته و ما انقذ به خلقا جما من الحیرة
و الاشکال واقعه حتی حصل له الاعتراف لعلمه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب جماعة

حیند امیر المومنین علیه السلام امراة زانیة وهی حامل فامر برجمها و اقامة حد الزنا علیها فقال له علی
انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فدرأها عمر و قال کل احد من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی
در ملل و نحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین و کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از تحریر
این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف و جامع الاصول ثابت شده که یزید خلیفه برحق
است با انضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بر وی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا
و کذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا و بحمد الله که استیصال این استدلال از سابق و لاحق
بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط نام یزید هنوز ثابت نشده بهیچ وجه جای حقیت آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش در باب مختار از روایات معتبره فضایح و قبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند و کفر شخصیکه مدعی
نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر برحج یزید و حقیت
خلافتش و مقبولیت کوفیان بوده فانیز قابل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست و عجب است
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل
بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق بانکار لیاقتش معتبر است و برحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان و غابازکر باشد باشد نزد یک اهل سنت
که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل و عقد بر آن
اتفاق کرده باشند و هو ایضا کما تری و فساده فیما نحن فیه کما لا یخفی سوم آنکه خروج بر تابعین و
مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند و هر چند یزید اند ی که زمانه تابعی بوده لکن
از قید مذکور از عدالت و امامت بر آمده و مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ غالبا این همه زکون نفس و تشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد و بمقتضای حب الشیء یعمی و یصم
هر آئینه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجداد و آباء والد ماجد خودش خواهد بود
که در باره او و خال پدرش جد زمره فادسه خلفای راشدین و اخراج امیر المومنین حیدر جیفا که بکار برده اند
الله غفر سیئات النواصب جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از تضمین این عبارت
آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسد دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیراکه شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه
و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل سنت
لاجرم مجاهد او مصداق آنچه شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا و کذا که مجیب مدعوی مولای این
با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف آنکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
و خائن است کما فی صحیح المسلم و یدل علیه جوابه و الله یعلم انه بار راشد الخ و آنچه نوشته که استیصال این
استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر ماهر ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و روایات
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود در
روایات ذمایم و قبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیراکه
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض آنها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر ذمت
و سوء عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت نفرینه حمل نموده او را ترجیح داده اند
و بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس چون اثبات آنکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
نکرد مجیب بجای نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای ائمه اثنا عشر
ندانسته و کسی از اکابر شیعه نگشت بینقش را از اعظم عذرها نشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بود حیث قال قلت اسا ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یوثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم نیست
که با وجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر چرا نشان بردارے و حمایت
مختار اختیار نمود و بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا با بو الطفیل
نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد و سابق بتحریر آمد که مضر و کمس
و غیرهم حسینم محض بودند و در رواة صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر و قاتلین فرزند خیر البشر بود بنا بر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی اللطیفة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة انتهی و عمران بن حطان
از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری باین تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شبث ربعی
که رئیس و سرگرده پیادهای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کرده اند چنانچه

و تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان مؤدب سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیا ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار و مات بالکوفة من حدود الثمانین

اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و مجسمه و قاتلین سید شباب اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر باحادیث داله او نماید چگونه محل طعن خواهد بود بلی بمقتضای الانائیترشح بما فیه انهمه عناد و عداوت از مختار غیر ازینکه او قاتل قاتلان فرزند رسول صلعم بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیه نفسه بسبب نهایت نافهمی و سفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نمایند انچه گفته که در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش انکه عائشه رض و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند از خوارج خارج سازد این خیال محال است چه هرگاه انها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتله عثمان رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لااقل که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و مسائر اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان ناهنجار ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط از سعیت رکاب سعادت انتساب جناب والاتماب محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه با ان حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت انحضرت ترک نموده باوطان خود در وانه شدند و متاخرین انها محاربین نفس رسول را بجیله اجتهاد مورد ثواب الارباب دانند و کسیکه بالای منبر سب انحضرت نعوذ بالله می نمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین سازند و معاندین انحضرت صلی الله علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند ستم بر جان انصاف است سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه انحضرت را بعض رضی بلا فصل میدانند و محاربین انحضرت را بکفر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا لشیء عجاب وانچه نوشته که اهل حل و عقد برای اجماع نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در ما سبق ظاهر گردیده وانچه نوشته که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع نظر ازینکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافة بود و بعد

بیعت او ورع اصحابه و غیره خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قرآن و تابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور الخ کلام مهمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود و کدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ و سوء ادب نسبت بمستفتی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل اسناد
هجر و هذیان نسبت سید انس و جان است و لنا فی رسول الله اسوة حسنة و نسبت تحریف الطرف جناب علیین
مآب انه الله فی العالمین و وارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط و باطل است انتهی کلام العیب بلفظه **اقول وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ**
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ باید دانست که آنچه من در جلد اول بابحاث متقدمه بعنایت ایزدی نوشته ام
و کلمات مجتهد بلکه مقالات اولین و آخرین او را زیر و زبر کرده ام بتفصیلی است که این همه کایاد جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند و لیکن برای تشحیذ اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارند زیر هر قول
مخالف بلیه بسختی میگویم با بحثهای سابق رالشان میدهم و بتذکیر و تنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند و شاید اگر جلد اول بدست نیاید مجلد ثانی را فع انتظار گردد و کما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجزه نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن شخص مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز با وجود مرور دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
و او مصداق انهمه اوصاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید انس و جان بود احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول و بیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید داد فغان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه مجید و از مقولات خشک
و تر شان بباد فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب مامیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص مرتضوی
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بجهت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین یکسر برباد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و بعضی تفسیران بعمر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق رضی
بنص حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم و مزیل بدعات
اهل فضول و مداوی عمد و مقوم او د است الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیدة والمحامد الجلیلة پس
هیچ عینی و اثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق هیچ کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم را
رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون بنص امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سنیهٔ سید المرسلین پرداخته و بازالهٔ بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشک‌مغزی و خیره‌سری تقریر میکردند و باحداث ابداع و تبدیل و تغیر
اولاً منسوب میزدند از هم ریخت و انتشار می‌یافت و حقیقت خلافتش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
اینکه مجلسی امام سیزدهم درینجا و مانند آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغت گرد آورده اند اجماعی فرقهٔ
است پس بحکم دلالت التضمن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشرهٔ فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب موید این اوصاف است زیرا که نخاوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ایمه بر وفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که بر تقدیر
احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض آنرا که
خلاف کتاب است بمر بیان شیطان الطاق دادیم و لنعم ما قیل بیت مغز قرآن مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم هیچ جای آنکه در مقالهٔ سادسه انیهم بمدارج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند و کجا سیوم
و بسیاری کاملین و امهات المومنین بشاراتها بجناب این بزرگان داده اند که شعر فما مرة لبعد اخری
پس از تشقیق و دیگر نکات شیعه اثری در میان نماند کیف لا و قد قال الایمة واحد بعد واحد
و قائمهم بعد قاعد و اورد الصدوق الابواب والفصول فی علله و اما مهم الاعظم فی تالیفات مشتمله علی
ان امام الایمة ما دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف وهم و سبهم علی روس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را بآسمان دوزند
و قلوب خویش را باتش فکرت بسوزند سعی ایشان بجائی نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و درینجا برای
بیان مزید دلائل رفضه تقریرات بسیار است حرفی ازان باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد ذاتیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسلهٔ امامت بلافصل به او شروع کردن و هرگاه فضیلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرخشار قوم و مدار است پس انصار
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربوده چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که مصباح الضماری با اظهار اجلهٔ رفضه مورد اعطی و صدق و اسمی
است و درینجا هم موصوف باین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استغاثه اجنای
ابوبکر صدیق علیه السلام و حضرت مرتضی علی پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه نا پاک
بنای عداوت خلفای نبی خود را پاک بر چیدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا بر اصول رفضه واد

شاعری وا دند البته وثوق خود را خود برهم زدند کما لیظهر من مجمع البیان وسیجی عبارته انشاء الله تعالی
من بعد مخفی نماند که هر کسی از عقلا درچار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه بحکم مجتهد دم از اقامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شدند والتی بر حقیت خلافت ندار دپس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد وچسان نصی از النصوص را بر منقبت ومدحیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید وتا کجا مثل سایر مدعی سست وگواه چیست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای حدیث
طیر در هواست ومعارضات ان درباره احبیت صدیق درکتب علماست وحدیث بحشیم میانه خوشما
وحدیث موالات خود مشتبه است بنص انصار نزد مدعین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تفصیلی تنقیح
المجلسی مثل النجار وحدیث منزلت بمنزله لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که تمامینی علم الروی در شافی رد مغنی
وشوستری در احقاق الباطل ومجلسی در بحار بذیل طعن تحریر صریح میگویند انچه بران دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا اخر حیات البشیر ونذیر ناقص بود خواسته بودند که بحیله تامیر اسامه
اعدا را از مدینه بیرون گردانند وموردحدیث غدیر را بر سر پرنشانند کما سیجی انشاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدانمرتبه ستودند فلان منی بمنزلة السمع الی اخره چنانچه تفصیلش
بحو بهترین طرق درمقاله ساد سه گذشت دربیان مناقب وحقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
ماند مگر یاد ندارسی که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرآنی نزد حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رض وعمر با وصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لافتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم بگوش
دل باید شنید وهی هذه پس خدارا از انصاف بیگانه مشو ودر مباحث کلامیه کورکورانه مرو که برسکی
وخوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف ازان بد دلان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سرزد چنانچه رفضه انصاف دشمن درکتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
می کنند وشرح کلینی وترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است **قوله** چنانچه روایات مدالله
بر مدح خلفای بنی امیه وبنی عباس دلیل حقیت انها نیست **اقول** امیدواریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای عصر بنی امیه و عباسیه وارد و نص در نهج جابجا شده وارد از حضرات معصومین بدرجه صحت
واستفاضه فائز بود چرا کوچیات ابدال کفره مقلدین عباسیه بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابان
حارثی معلم الملکوت و کشکول شیخ هنوز نگاه میدارند و در نجف که همیان بنی ارند وار کتب اهل حق نشان نمید
وفا انچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سر و پا و مدح غازیان دیار قیصر یزید نیز آورده جواب آن بطوری
ادا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد کاهی ازین وان حرفی بزبان نیارد **قوله** الی بینی الخ **اقول**
خوب می بینم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن مجتهد
بسا دسته نوشته ام اگر حوصله تحریر تقریر داری در نقض و معارضه آن تمامی همت خویش بلکه تمامه همت ثانیان
و سابقین هم بر گمارے مع ذلک هیچ عاقلی تن بر ضا نهد که کلام او متناقض باشد چه جا می حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک بگشایند
و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفای بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
درینمقام کجاست و انحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست دینوی
در ایشان با متداد خواهد کشید ولا نزاع فیه درینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شد ما به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیت خلافت میرود نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عماد و نهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و اینهمه حجت ماست بر رفضه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کافی و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش را سمی و ذکر محدثین آورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص انمنعی است که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد آنجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد است بلکه نص است درینکه روزی بخانه آنجناب رونق افروز شدند و همه را زیر گلیم گرفتند
و هولاء اهل بیتی بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخاری نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا ابن لسیر و بدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد و طعن الرماح گفته اند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و متبوعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را مذمم و طعن تناول کردند و کسی را از اهل بیت بدون

مذمت نکند سنت مندرجه از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث شریف ذکر امارت و خلافت بعض اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت درباره اکثر عباسیه اعتقاد نیک ندارند و بر اصول رفته که در روز بان ایشان ست همه اولین و آخرین خلفای عباسیه غاصب و ظالم و ثابت بن ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصبتهم اصبتهم الخ **اقول** جوابش نیز در مقاله ساوسه بتحقیق و الزام دانستی اکنون چرا بفضیحت خود و قایدین و سابقین خویش زیاده تر می پردازد و خود را مثل هنیئة انگشت نمای عالم بیساره **قوله** و سیوطی از نافع الخ

اقول ازین روایت کجا ثابت شد که عبدالملک ابن مروان افقه و انسک و اقرا بود در خلافت درین اوصاف جلیله تا آخر این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبدالله بن عمر قبل از آنکه عبدالملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواة پیداست که عبدالملک در علم و فضل و تقوی و عمل قبل از خلافت یکانه روزگار بود پس اینهمه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است چنانچه در جلد اول جائیکه مجتهد الزمانی در باب عبدالملک سخن آرائی کرده و کلمات متکی ارکیه اقبال خویش را دخل داده و بوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به بیستی او در قیدی چند نوشته این قید را حل نموده ام طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابوالزناد نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و از نیجا تحریف مجتهد الزمانی بر قاضی و دانی مثل آفتاب روشن شد و معلوم گشت که جامعیت و صفات مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد از آن بالجمله کجاست ایش علم و فضل عبدالملک که از عبدالله بن عمر و مانند او در کتب اهل سنت وارد است و ایشان قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب امیر المؤمنین رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه ادا کردند و از لله بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را العنوانی ستودند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت سیئاته عنده یعنی اقامت سنت و ازاله بدعت و ادای حق تقوی و حاجت و مانند آن از محامد جمیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا درآمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر نمودند و در صدور خویش اخلاق جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند و حقوق اهل بیت را بالغصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بر ایشان بکار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد گواہے حضرت امیر انیہمہ خرفشار حاملین اسفار مانند غبار از ہم پاشیدہ و مختفی
نماند کہ تاریخ الخلفا کتا بیست صغیر کہ حکایات و روایات فراوان مجملا ادا میشود و با انیہمہ اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظہ کنے خواہی دانست کہ در زمان او ظلمہا ستمہا انقدر بر صحابہ کرام و اہل بیت عظام
رفتہ و امرائے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
خبر تکرار استعاذہ چیزے بر زبان نخواہی آورد من بعد اگر مجلد اول چنانکہ نشان دادم بہ بینی خواہی
دانست کہ انچہ رفضہ در بارہ بنی امیہ عموما و عبد الملک خصوصا در ذیل عمر و عیار یعنے مولف بحار
و ابنان ائمہ عظام خود در روایتہا دارند از عجائب افادات است کہ زینہار بیانش بطوریکہ من در انجا آوردہ ام
در ہیچ کتابی نخواہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عروض تعجبہا محو حیرت خواہی شد قولہ پس اگر
مدح عمر الخ ۲ اقول بعد ازین کشف تلمیعات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفا تو اند شد کسی را این توہم
عارض نمیشود چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ مدح نافع و غیر او در بارہ عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نہ تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رضہ در باب حضرت صدیق رضہ یا فاروق رضہ بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی و شتان بینہما قولہ علاوہ
انکہ الخ ۲ اقول این جواب را بجہت اجمال و اہمال نفہمیدیم باید پردہ از روے معنیش بر داشتن
و اجمال و اہمال را تدارک کردن تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این وجہ
چگونہ است و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث مرتضوے رضہ ممنوع است چسان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوے نام مبارک احد الشیخین بود بلے علمای اہل حق مطابق
برادر ضی لفظ فلان بر ترسان می ارند لیکن اعتقاد از معنی دارند کہ در حدیث انجناب این لفظ نبود و رضی
بجہت جناشت رفض خود کہ از اغاز وجودش بحکم فاعقبہم نفاقا از لوازم ذاتے بود بجای الشیخین کتب
الرجال این لفظ اوردہ و داد تحریف در کلام مرتضوے داده قولہ و ہمچنین الخ اقول
این بحث خاص در مقالہ خامسہ کہ مقالہ اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیہ گذشتہ و الزاما و تحقیقا
چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و بادلہ قویہ وجج قطعیہ ثابت کردیدہ کہ قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتہد کہ بدولت قارونے مست و تکبر نمرودے متصف گشت بکتب عقلیہ و نقلیہ
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب اوست و صغیر و کبیر این دیار او را از راہ جہل و غرور
قایم مقام ولد خاتون نرگس قرار دادہ اند مہملات او ہمپایہ مزخرفات سلیم کہ بہتر از وحے آسمانے
است نزد رفضہ خواہد بود و در ہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبول لسان الشان بمعنی عدیم الکبر اوردہ ام من شاء التفصیل فلیرجع الیہ و این مدح
با ہمنافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجحانے داشتہ باشد و لا ضیر فیہ قولہ باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم پی نبرده اند که وقتی هزاران مردم که عوام عامی عام بود و بسیارے از مخلوقات دعا برای متوکل می نمودند و مبالغه در ثنای او میکردند کسے از ایشان گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم راه اجمال و اهمال سپردند و فرو ماندگی را التزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را بمرتبه رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از آن کتابها که در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد چه حیلها که دران بر نمی انگیزد و چه پیچ و تابها نمے خورد و چه هفوات که درانجا خلاف مناظره نمی جاید و درین مقام ایشان بجانبش نمیگذرد که قائل که بود و قتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی را درباره صدیق و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستی و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورد و مجلسی روایتش را متفق علیه فریقین اعتقاد کرد و تمام مرغیر مرة باین لفظ بی سر دین در یک پایه نمی نهد و او ظلم و اعتساف سید بد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود و لله الحمد که حتی قال قایلهم یا عتراف و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل و پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد مگر آنکه کسے از ایشان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که والمتوکل فی احیاء السنة الخ شاید جناب مجتهد که رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید

قوله و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را انچنان بتفصیل و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده انقدر از دیدنش متاثر شده که اگر تو هم حقیت مذهب تسنن برا و متیقن گشته براه غلط نرفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیش کرده ام زینهار بر حواشیش قادر نیافته اند **قوله** و خطبه شقشقیه **اقول** چون بجای خود مقررات که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیدا است که رضی برادر مرتضیٰ آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم اینقدر به ثبوت پیوست که رضی برادر صاحب عشره

که سخن دران میرود واتفاق دارند واعتقاد می کنند که صدور آن از جناب معصوم شقشقیه با فصل است
واهل سنت از سابق ولاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبهٔ شقشقیه ما حجت باشد این
وهو بر خواهد بود که داعی متکلب از طائفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید عدان را بر
اهل سنت حجت شمارد وقد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب بان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء علی انفسهم از لغو مبین مواد این خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حاشیه
علی گفته اند وبعضی چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبة ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است ایا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
ثبت روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاویدانی لفظ الیه برای بتان ندیده اند
که مفسرین و محققین این مسگویند که من گفتم سلمنا لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال وانقطاع وتعلیل وغرابت وشذوذ ومانند آن وصحت قسمی از انست وبارها گذشت
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست پی توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
وشان حضرت مرتضوی ازان ارفع ودامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای شیعی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا وذمائم ایشان به ثبوت نرسیده
از رفضه هم در تراجم نهج البلاغة در غیر آن این امر را نقل کرده اند ودرایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت ودعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسید ومردم
باو نه پیوستند که در واقعه غدیر حضرت بشیر ونذیر مرا خلیفه کرده وشما بیعت نموده اید وروز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من النصوص الایات والاحادیث وشیخ وصدوق +
درین امور ابواب وفصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد گردانند وعلم الهدی از رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که ایشان ستر مکنون ومذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب آشکار نشده وپنهان
ماند ومعدل جائلی امامیه یعنی شیخ میثم در شرح نهج البلاغة صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضی رضی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشیده واز نصوص امامت خود تذکر
نفرموده چه چگونه عقلا تجویز کنند که ذمائم وقبائح خلفای راشدین بر زبان مرتضی رض رود ومعاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه ودیگر ائمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند بامامت خود واز مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند ونه از ادعاء الخلافة خلفا تا نسبت بخیال هجرت کرده
هرچند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب واولاد آن عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبدالله از جعفر
الامام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که وسیع از احاطهٔ ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر یکی
بطرف مغرب ودیگرے در جهت مشرق پرداخته باشد وهر یکی را حصاری ازاهن محصور نماید

گردانیده باشد که بهشتاد هزار باب مبوب کرده وساکنین این شهر با هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوده
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل ورساله دره بیضا بر اشاعتش مجبول ست لاحد له
ولا عد لها یاتی **قول** کلام آه **اقول** بعد ازانکه روایات اما میه را تفحص و اخبار مخمود هم
کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبد الله بن عباس است و خود
نهج البلاغه در این مخصوص دلیلیست منصوص و چون سنن او از کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
بصیرت از نهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص امامت هم میسر سانند و دعوت مذهب
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در حوارات معاویه بپوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی مرید کامل بد گویند پس البته اتباع ابن سبا بر نامش این تهمت
نهادند اما آنچه مجتهد بخیال خود این معنی را نسخ فرمود که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا آنکه فریب چیزی دیگر متصور نیست اما بحار و شروح من لا یحضر بمطالعه مجتهد نرسیده تا
می یافت که ائمه از قصه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت جبرئیل
علیه السلام مطابق احادیث بحار روری بلباس و صورت خلفای مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاد
ولیس الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه وسلم داده اند پس اگر از راه تقیه بر آمد اهنه و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار زوی تمام کوشش بران نهاد
در دل بر زعایم خلفای راشدین منار و بر ایشان در خاتمه خطبه مذکور نقض فرماید که گاهی اینقدر تاسف
نخوردم آنچه افسوس بر بیعنی بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده با نجام نرسید اگر
کافی کلینی غور را هر دو چشم بر بندند خواهند دانست که ائمه هدی بروایت زراره تقیه از ان مجتهد ساختن
نموده اند که اگر ائمه اشارت تقیه میکردند بدریای محیط غوطه می زدند و باتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملا و مفصلا خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان بغارت برده در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
از ین مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قوله** تا درین مقام الخ
اقول در جاییکه مخاطب مفصلا استخریج را در آخر کتاب تشیید خواهد او در تحقیق و تنقیح آن لعل
خواهم آورد تا از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق رض الزام حضرت عباس رض و طرفداری حضرت
مرتضی رض و دفع تفرق بعضی از او بام دران باب بود که حضرت عباس رض و جناب مرتضی مخاصمت نموده اند
پس چون وعده عنقریب بوقوع انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این حیله
را بحیث جبل و یا تجاهل ذکر می نماید چون چه او تقلید ابو سفیان میکند و قتیکه در معرکه احد می گفت

افی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافه افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب ندهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند ناگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
بر سیدی که همه ایشان موجود اند که نام بردی پس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و عملیات نکنی چون
مجتهد مقلد ابوسفیان و مرید یزید و مدعی مذهب وکلیه بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کند و
باطمینان فرا رسد که کسی درین میدان نمانده که اراده مصارعت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان ارد و دیگر از کار
بایلی شجاعت درین معارک فشار و قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ولا تحزن علیهم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون و ان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون. چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا یکدو حرف بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لا ثانی ناصب صاحب
الزمانی هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قاعدت عبارتهای صدر
الکتاب ولی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاوره چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان ست
چون انقدر دانستی حالیا میگوییم و سوال مینمائیم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده و ازینجاست که در اصول کلینی اینهمه امور موجود است و بشهادت
جناب مهبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهج المباهج و غیرها جناب امیر مانند جانبین و چنین بودند
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین بگریزد و مانند جنین
باشد و واجبات شرعیه از وی متروک شود کما فصلناه سابقا او چگونه واجب المحبت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواهد کرد چنانچه
شیخ علی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفها مدعی آن گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد تحریر و این فقیر بعمل آورد از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیرا که
غایت امر آنکه مجتهد از صحاح یا تقلید جامعین بیاض بی سواد بر آورد و این ست که فاروق رض برای الزام
حضرت عباس رض و طرفداری جناب مرتضوی که همه گی بر خاطر داشتند و قاوری ده صاحب الاحتجاج الفاظ
فرمود که بکر شما ابوبکر رض را و مرا چنین گمان کرده بودند پس اعتقاد و جزم جناب مرتضوی رض بغدر و خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده درباره کلمات طیبات غاین

فان النجمین من الیقین کما اقر فی القرآن المبین و نطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آمدم بر بیان
عجوبه روزگار واضح که بر شهر و دیار که تامی عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
در کتب خود مثل تحفة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه برادر دم و رو بروی
جمع کثیر و کبیر الشیان در بلده فیض آباد و لکهنو همچنین در بلاد نزدیک و دور نهاده م زنهار کسی سر خود را
بر نداشت و هیچ تاویلی را در تعبیر کرسیه چو دنساخت لیکن جز فشار جاهلین اسفار خصوصاً مجتهد بار بزار
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملاً و مفصلاً نوشته ام چنانکه دانی
هوس خام را پخته و لعباز ناامید بهاچنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خود تحریفات عظیم کرده و نزد کلامه زاده الله خزیه و ملامه زیرا که هر گاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول دانستی تبرا نموده اند از کسی که حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقتن مذهب امامیه است
تبرا میکنی فرمودند او باشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که برای بدشگونی دیگران بینی خویش
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بمراحل بعید است خصوصاً
هر گاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلیلاً للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارت کتاب بحار مؤکد این احتمال باشد پس جدلی و بینی و سبیل و بانتی است که بحر و
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالمی از علمای موثقین غیر ثابت در صدد الزام بر آمده
الی آخر ما تفوه به و آنیکه شنیدی خاصه در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بر آن در نیمقام خاص نهاده ام
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضی رض ازین کلمات طیبات باثبات میرسد
کما عرفت انفاً اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل هذیانه جعل الله سرابیله
من قطران اقول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر داین جملات بر داختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بزبان قلم می رود و ایقاظاً نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود لیکن باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
هم کتاب حق الیقین و هم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با اینهمه ادعای تکلم و اجتهاد دیگر
انهم یاد ندارد و باید لیکن همت نمی گمارد که خود مجلسی آنچه نوشته و در فهرست و امثال آن گفته دلالت بران میکند
که کتاب حق الیقین حاصل تحریر اوست و کسی دران شریک نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتابی که کتاب

است صغیر و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بست و پنج جلد اختتام یافته لیس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لا یوم تقبل نیست بلکه ازان جنس ست که معاندین کفار معبودین خود را شریک الطلیب
میگردانیدند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان مترجمین تحریر خود مجلسی در هیچ مجلسی نه نمودند و او
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گر بخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے راهم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هفتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی از جهت
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب بخواهد آمد
ان شاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان پیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
راه بجای نبرده بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جزو کلان
پرداخته بعد از انکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علما کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از آغازش خواهی دانست ان شاء الله تعالی و این خطبه جنابست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویداست که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقابله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهلبیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بی نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند اینست حرفی از آغاز و انجام این
تیازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات نکشیدند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کرده بودند برای تصدیق خویش نیز و حمقا نیز یکان یکان
برشمردند و رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر تردد می رود به مجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
تکیه و جزوی که خطبه فاطمی در انست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را بسیار جستجو باز این مجلد جاریه بهم رسید
لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف گزاف است و در نحو و نشر عاجز

شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی تحیر من العجب
منها و الاعجاب ببها اصنام الفصحاء و البلغاء و نبنی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر احیانا الی روایات اخر

قوله اجمع ابو بکر ای احکم النیة و العزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبة و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلوتہا لوتا اسے شدہا و ربطہا اقبات فی لمتہ عن حتید یا اللمۃ بضم اللام و تخفیف المیم الجماعۃ قیل ہی ما بین
الثلثۃ الی العشرۃ و قیل اللمۃ المثل فی السن والترب و قال الجوہری الہاء عوض من الہمزۃ الزائدۃ
من وسطہ و یحتمل ان یکون بتشدید المیم قال الفیروزآبادی واللمۃ بالضم الصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس للواحد والجمع والحفدۃ بالتحریک الاعوان والخدم بطا و یولہا ای کانت اثوابہا طویلۃ تستر
قدمیہا فتضع علیہا قدمہا عند المشی بالحرم مشیہا مشیۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والخرم الترک والنقص
والعدول والمشیہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم ینقص مشیہا من مشیہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیئا کانہ ہو الحث بالفتح و قد یحرک الجماعۃ انیکہ بحذف و اختصار شنیدی فاتحہ خطبہ است کہ تصویر
لباس و رفتار باشد و ہرگاہ تفصیل گفتار را بعد از آنکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول
تشریف دادند و درین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوی خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہر چند غم وفات خواجہ کائنات ہوش و حواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک طلاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی را اصول بتعین خطوات شیطانی چندان افزود کہ بلاغت سحبانی و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ ذرہ را بصحرا و قطرہ را بدریا باشد پس باواز بلند
کہ حلقۂ گوش ملا اعلی گردید آن خطبہ را باین طوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و ہر
جملہ مسجعی بسبب مزید بکای حاضرین ادا کردند اگر در تمام روزے اتمام فراغ شدہ باشند البتہ از عمدہ معجزات
حضرت زہرا رضی اللہ عنہا حبط مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت ساعتی
کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ گریبانہای سامعین بر ہر فقرہ از
شق بشید و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و من
و خبیرم کہ چون این حرکت قسری با طبیعی و ارادی در آغاز خلافت صدیقی بود مشق
و ممارست مناظرہ و تبحر در جدل و الزام چگونہ حاصل شدہ خود روایت کتاب اختصاص کہ اوفا
آن از اجلہ دودمان اصطفا یعنی حضرت ابو عبد اللہ است برابر ہزار دلیل است بر آنکہ حضرت
زہرا رضی اللہ عنہا ازین ضمان حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا یورث ہیچ جوابی ندادند
و مہر خموشی بر لب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنی آموختند و یکی
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستی و از خصایص روایت
اختصاص حرفی دیگر بشنو کہ اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا رضی اللہ عنہا انفرمود کہ ساختہ
و پرداختہ شماست پس صحت حدیث بقول رفضہ عیان است و حاجت بایراد حدیث کلینی اصلا نیست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق رضی اللہ عنہ سند درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
اتباب اغوال بہم می آرند در کہای کردن قوی میگویند بالجملہ سادگی ذہن حضرت زہرا رضی اللہ عنہا از کتاب اختصاص

هویداست بار خدایا چنانچه تعلیم بابلی موجب فتح هزار باب از انفتاح تکلم مبارک مرتضوی شد کما هجی ملا
علی اصول الامامة العلیه الحنفیه اینها مرتضوی ذوایت قرآن هر چهار ده طبق را نورانی گردانید تا داد مناظره
و مباحثه داده و مهاجرین و انصار را هم قرین زبونی گردانیده اند و لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در لطایفش افادات ائمه و روایات زراره و هشامین مضبوط و در متانت مانند بنیان قدرت
این بیامر صوص و لغات تجریه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی دران راه یافته که در هر صفحه
بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تضمین و تردید و اختلاف تراه و تصحیف الفاظ و توجیهات را دوران دخل
مینهد و پیچ و بازی بلکه سینه زوری و گاو تازی بعمل می آرد و لفظ امکان و لیت و لعل و الیصال و حذف
و تاویل و احتمال را ورد زبان دارد خیر چیکه بدین رسالة مذکور در مجلد فتن حکایت ظرفا بیاد می آید
که چون بار اول بعضی دانا دشیعه را انجا کسیر ند و در جواب منکر و ناکیر ان لغات عوایض بر زبان آوردند
که این بیچارگان بیحواس شدند و گریختند و از صورت واقعه خبر دادند که خدایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
گفت که هر چند بسیار سعی از ان تفهمیدیم و برای حل این مشکل بر گردیدیم جواب آمد که حق بجانب شماست من خود
در فهم ان حیرانم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی آن در کتب خصوصا بحار بدون شرح خطبه راینها
مجتهدی هم مجال ندارند که بدون غور و فکر مطلعین شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمه ان بسلاست
نکنند اینهم بطرف اگر عبارات این خطبه را با عراب صحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل نخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیبانه بودنش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی مستفیدین خویش سپارد و خود را از ان تقلیل المؤنة معذ
دارد و بفرض محال باز بدیدنش سپردارد و انگاه در مدت عمر خویش گاهی تذکر آن ننماید و دیگر علمای
این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را ما شنیدن رحم الخ انشا کنند نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرافات
المجانین و سفاهة الغابرین و بلاهة القاصرین لیکن نسبت بیدینی و بی دیانتی که مجتهدین و مقتدایان
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نموده اند و بعلمای رفضه آن شد و بدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حضر سر الخصمة فقد وقع فیه حجه من لبعد عقلا متحیر اند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری ثقال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
الکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه را احیای غزالی حجة الاسلام و مسلم
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورده
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
مدارس در باطلات کاسه این بزرگواران می انداختند و حاشیه بساط این مداران می بوسیدند

ممکن نمی بود. شرکت او در تالیف از خدای عز و جل استمداد عامے نمود و مردم را بدام دروانه
میگرفتند و روباه پرفن و گرگ کهن پراشنه مسندره میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان
نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف
متاخرین مثل صوارم نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
ظهور بدعت رفض و آشکار شدن محدثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان
در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دل را به مروت
تام می در سنند و بلیه بلباس متبعین عدیله مانند یعنی کتابها تقیه در آنجا خوانده و قبیل این زمان
بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بارها بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنؤ
حج و عمره بتوسط مجتهد مذکور بعد از اخذ اجر کردی حج اولش همراه والی رامپور نواب غلام
محمد خان اناره الله برهانه بود و بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت
اگر تمام عمر خود بصحبت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش بسهو هم نمیرفت
چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهاه بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه
در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع
اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود
که مرا بحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر
اهل سنت وقت تالیف بر معتقدین خود اعتماد نمودند و این گمان که قابو یافته وقتی
حسبته خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیانست که سنیان عادت تقیه
ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارت تکیه آوردم اعنی قصه مطالبه فدک بود از خطبه مذکور که
منافقان استهزا بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان بافتند
ولیکن چون سلف شان با نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس
با ضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف هم
بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا کَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
یَضْحَکُوْنَ وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ یَتَغَامَزُوْنَ وَاِذَا انْقَلَبُوْا اِلٰی اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوْا فَکِهِیْنَ اکنون حال خاتمه
مفتریات شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در آنست بشنو که مجلسی در مجلد
ثامن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها
صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر
حین ردها عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

بعینه که ... و منقول از خط مصنف بود بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت یافته
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا از نزد ابوبکر بی نیل مطلب برخاست حضرت امیرالمؤمنین
پرداخت این شعر شروع نمود حضرت زهرا درشتی و غیظ و غضب باز بعد از ملتقی چنین فرمود که مانند
[illegible] از ین کلام هویدا شد که امام الائمه رفعه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طلبیات است [illegible] چنین
اهتمام در ضبطان نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن از ین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب آنچه از درشتی ما لعل آورده در
عفت و خشونت کرده اند اثنای عبارت ساقط است و ناگفته پیداست [illegible] اتفاقا
افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیر لا خرجت من عند ابی بکر ظاهر است و این
وشنا و ما یعنی تشبیه با جنین و خائنین قطره از عنان و [illegible] است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از آن خفا و جوش و خروش خیالی آن قدر غیظ و غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که آنچه را ملامی مجلسی بر زبان آورده بعد
از انست که جناب سیده در خانه قرار گرفته و از ان جوش و خروش بازمانده اکنون [illegible] عبارت
حق الیقین بعد ملاحظه [illegible] این عبارت این است پس حضرت فاطمه [illegible] خانه برگردید [illegible]
امیرالمؤمنین انتظار [illegible] چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی [illegible] خطابها
درشت [illegible] از عبارت سید مرتضی [illegible] استقبال [illegible]
آفتاب عیان میکرد که استقبال [illegible] حقیقت بخطبه فاطمه زهرا بعد و مؤید انست
آنچه مجلسی در حق الیقین [illegible] امیرالمؤمنین در جناب سیده نساء العالمین آورده [illegible] مصنف [illegible] رسید که
[illegible] اختیار کرده و دست از [illegible] برداشته [illegible] جناب امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در حق الیقین [illegible] جناب سیده [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه زهرا [illegible]
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
کرم الله وجهه حضرت فاطمی بطریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می آموختند و بار بار بمجالس اصحاب امی [illegible]

سیغر ستادند غرضیکه داد این کورنمکی و شیطنت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید ولا کار
بردند غیر از احکم الحاکمین از که توان خواست کاش رفضه بر همین مقدار قناعت میکردند و بر فتراک پا کلان
نمی بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار دادند و مدت العمر در ان میگریستند و بجای حصن فدک سعی
میکردند که حدود ان بر نصوص کاظمیه کما فی البحار تا سمرقند و بخارا امیر سید و اویلا العبد از انکه علمای رفضه
با بروریزی و بیحیائی دشمنان اهل بیت در دعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
الکبائر العظیمه از ایشان کما عرفت انفا مدعی این معنی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَلْبَابِ وَقُوْلُوْا اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ و از ینجا ست
که فاضل متبحر یعنی بحرانی در شرح نهج البلاغه چنانکه دانی در مجلد اول می خوانی بجهد علمای خویش در
مبحث فدک قائل گشته قد وا امر المطرود و هو الحجة البیرانیة چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی تا جی غدار زید
بسبب ارجمند نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظر
الکلینی [illegible] تذکرات کالسید لیس او یعنی مجلسی نیز گرفته در مصارعت و کشاکشی حضرت زهرا با فاروق در روا
[illegible] داخل تصنیف [illegible] واقعی که امرش بر علمای رفضه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
عاقد عشوا [illegible] والحمد لله علی [illegible] انیهمه قهر الهی است که از هر طرف اتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از هر جانب میسوزد اما انچه جناب سید برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کردند و لفظ قتلی وارد
فرمودند پس عین مقتضای اصول موضوعه ایشان است غلط گفتم مقتضای ان را هر چند درین کتاب
بارها بیان کرده لیکن ادب از شرح و بسط ان باز میدارد و ابا حکمی که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کرده
چنان بر زوجه عفیفه او تهمت زنا کنند و خاموش نشیند چون [illegible] و ضرب شلاق دهند و برای اهل ثقة
که هستند چه نسبت [illegible] رتق و فتق ارض [illegible] و غیرت و حیای او مقتضی ان
باشد که زوجه خود را بمقابله ظالمین فرستد [illegible] و هیچ وجهی از وجوه برای او نکو شده
[illegible] وقتی که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
[illegible] انچه [illegible] اول او [illegible] خواهد شد پس بعد از من با او نیکو سلوک
کنید چنانکه [illegible] حقیقت این است که انهمه حوصله جناب سید
بود که [illegible] لفظ [illegible] اکتفا کردند چون از اقوال [illegible] قرار گرفتند و بالکلیه نقشه
نمودند [illegible] انکار فرمودند یعنی بر اصول رفضیه انهمه زاری [illegible] در بیت الحزن [illegible]
[illegible] از دست مرتضوی بود اما تهمت زنا بر اصول و اجهات رفضه [illegible]
می اید انهما که شنیده [illegible] تعلق داشت بلفظ کردنیه و غیره اما انچه پیر خرف در باره من
تحریف زاده حق شد که در اصل عبارت رساله خود کور را اوردم و بجای خائفان نانیان نهادم

بزرگان چو دیده واقعه چه بیا شد و چه روایت میکنند و آخر لعنت حضرت ائمه والحال
میشنوند یا دیده اند تا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان در این باشد و خدا گواه است
که دم تحریر این اوراق بلا نسخ این کتاب را جمع کردم و غیر از لفظ خاینان چیزی دیگر نیافتم و در کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است در آنجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث و من حیرانم که هر گاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق حمل الشرائع قرار خود را
باطل فرمایند حضرت سیده مصداق او ری چگونه دریغ نمایند و مجتهدین قوم چرا از شنیدن نفس می
گریزند و این بحث در کاشف اللثام عن تلبیغ المجتهد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه در اینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این ملامت
و توبیخ و تذلیل اصول دین و تحلیت رفضه را بر کندی و در و بسیاری از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی و این تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصاً مردود شدن خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبه باور توانند کرد که مجلسی در جوالش نفسها سوز و
زمین و آسمان را بهم دوزد کالا یخفی علی من نظر الی حق الیقین و این دو حرف نگوید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس عبد الحمید که پیر خرابات
این حدیث را بدستخط خود با هتمام تمام نوشت و توقیع او را ائمه عظام رفضه بچشم خویش دیدند
و گواهی بر آن دادند پس کلام مؤید مجوسیان بی دین یعنی اظهار شنایعی میدان این احتمالات را
بر وفق و همه خشک و تر ناپاکان را پاک بسوخت و سخنی نماند که مجلسی شقی بعد از این جان که
بر حاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته و از بیانش پیداست
که شیمه چنین بر روایت شریف بدین است که خود را فرع این شجره و ثمره این دوحه قرار
میدهد پس نص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
و خلاصة المنهج بالا نوشته تضعیف عذاب و خلود عقاب را مصداق میگردد و قال الله تعالی
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا و از الغامات یزدانی و تائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم و از نظم
انتقام فراغ یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنهما خاتم الخلفا
مشرف گشتم دیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند و جماعتی از صلحا و علما
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام در آمدم و بجو بترین وجوه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود و بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت [illegible]
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا از نزد ابوبکر فی نیل مطلب برخاست حضرت امیر المومنین بعتاب
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا درشتی و غیظ و غضب باز بعد از مصلحت چنین فرمود که مانند
[illegible] ازین کلام هویدا شد که امام الائمه رضی الله یعنی ثمانینی معتقد این کلمات [illegible] است [illegible] چنین
اهتمام در ضبط آن نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب آنچه از درشتی با بعل آورده
عفت و خشونت کرده از اثنای عبارت ساقط است و ناگفته [illegible] [illegible] که چه و بار بار اتفاق
افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیر لما خرجت من عند ابی بکر ظاهر است و این
و شتاعها یعنی تشبیه با جنین و خائنین [illegible] و هر که از در خانه است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی دارد و این قوس قدسیه را بعد از ان [illegible] و خروش چنان آن قدر غیظ و غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که آنچه [illegible] بر زبان آورده بعد
از انست که جناب سیده در خانه [illegible] و از ان جوش و خروش باز ماند تا کنون بشنو عبارت
حق الیقین [illegible] در آن عبارت این است پس حضرت فاطمه [illegible] خانه برگردید و حضرت
امیر المومنین انتظار [illegible] چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطاب
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی [illegible] استقبال [illegible] ثبوت میرسد که مانند
آفتاب عیان میگردد که [illegible] جگر گوشه فاطمه زهرا بوده و سعید آنست
آنچه مجلسی در حق الیقین [illegible] در جناب سیده نساء العالمین آورده [illegible] رسید که
[illegible] اختیار کرده [illegible] و در باب فدک [illegible] جناب امیر است که هر چند
[illegible]
[illegible] و حضرت سید المرسلین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانچه حضرت فاطمه [illegible]
حضرت ولایت پناهی هم [illegible] و از حدیث کتاب اختصاص [illegible] دانسته باشی که خود جناب مرتضی
کرم الله وجهه حضرت فاطمی [illegible] و با خلفا [illegible] قرآنی [illegible] و بار بار مجالس اصحاب [illegible]

سیف مشاوند غرضیکه داداین کور نمکی وشقاوت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید و لاکبار
بر ونده غیر از احکم الحاکمین بار که توان خواست کاش رفضه بر همقدار قناعت میکردند که یرفتراک یا کلمات
می بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار دادند و مدت العمر دران میگریستند و بجای صلح فدک مع
گریستند که حدود دان بر نصوص کاظمیه کما فی البحار تا سمرقند و بخارا میرسید واویلا العدا از انکه علمای رفضه
با بر وریزی و بیحیایی دشمنان اهل بیت ادعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذالک من
الکبایر العظیمه از ایشان کما عرفت انقادعی اجمعین شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَقُولُوا إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ واز بیجا
له فاضل متبحر یعنی بحرانی در شرح نهج البلاغه چنانکه دانی از مجلد اول می خوانی بحمد علمای خویش در
مبحث فدک قائل گشته فروامن المطر ووقفوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه از علم فاطمی تا می مدار رنج
بهیری از مرتضی نهانی از ضیاع معروف اثری بر از ادای واجبات برکی و بمری خصوصاً چون حدیث قاصر النظر
کلینی احوروه این کاسه لیس او یعنی مجلسی بدکبر در مصارعت وکشاکشی حضرت زهرا با فاروق در روای
آمی و احوال قصیه امین و اری کما مر تحسینی علمای رفضه و اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
العشوا الشدید والحمد لله علی هذا انیمه قرالی است که از هر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از هر جانب میسوزد اما آنچه جناب سیده برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کردند و لفظ قطعی وارد
فرمودند پس مقتضای اصول موضوعه اهل السنت غلط گفتیم مقتضای آن را هر چند درین کتاب
بار با بیان کرده لیکن ادیب از شرح و بسط ان باز میمانیم اما حکمی که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کرده
چطان بر زرچه تسفیه او را استشار کنند و خاموش نشیند چون داد ضرب و شلاق دهند و برای اهل ...
... جیست ... ورق وفتق امور ... او را تحصیل ... نید و غیرت ... برای او مقتضی آن
باشد که ... وسیله ... ابطالبین فرستند چاه زنان پوشیده هیچ وجهی از وجه برای او نکوهش شده
بعد از ان ... که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
... اگر در ... آنچه از زیادا و ... اول او بمن المحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکی سلوک
کن چنانکه از ... التعیین متوجه و ... حقیقت این است که انهمه حوصله جناب سیده
بود که ... لفظ ... اکتفا کردند چون از ... حقانی قرار گرفتند و ... لقمه
نمودند ... اکار ... فرمودند یعنی بر اصول رفضه انهمه زار نالیها در بیت الحزن ...
... بر ... سعادی ... لظلم از دست مرتضوی بود اما تهمت زنا بر اصول امهات رفضه ابلغ ...
می ایدا آنها که شنید می تعلق داشت بلفظ کرونخیه و غیره اما آنچه بیرحرف در باره من
تحریف زاید می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجای خائفان خائنیان نهادم

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چه بیاشد وچه روایت میکنند وآخر لعنت حضرت ائمه دا مدار
میشوند با وجودیکه تا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان در این باشد و معنا گواه است
که دوم تحریر این اوراق بالنسخ این کتاب را جمع کردم وغیر از لفظ خایبان خبری دیگر نیافتم و درکتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است در آنجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث ومن حیرانم که هرگاه جناب مرتضوی علیه سرّ مطابق نقل الشرایع قرار خود را
عدلی فرمایند حضرت سیده مصداق او رمی چگونه درایج نمایند و مجتهدین قوم چرا از شنیدنش سر
گیرند واین بحث در کاشف اللثام عن تلبیخ المجتهد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه در ینجا بحث بلفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این ملامت
و توبیخ و تذلیل اصول دین و تحلت رفضه را برکندی و در مطاعن بسیاری از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی وازین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصا مرد و دشدن خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبه باور توانند کرد که مجلسی در جواب نفسها سوزد
زمین و آسمان را بهم دوزد کما لایخفی علی من نظر الی حق الیقین واین دو حرف نگوید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد الحمد که پیرخابات
این حدیث را بدستخط خود با اهتمام تمام نوشت و توقیع او را ائمه عظام رفضه بچشم خویش دیدند
وگواهی بیان دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار رشحاتی میدان این احتمالات را
بر وقت وهمه خشک و تر پاکان را پاک بسوخت و تحقیقی نماند که مجلسی شقی بعد از این بیان که
بر حاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته واز بیانش پیداست
که شیمه چنین بر روایت شریف بدین است که خود را فرع این شجره و ثمره این دوحه قرار
میدهد پس نقض حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وعن آبائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
و خلاصة المنهج بالا دانسته تضعیف عذاب و خلود عقاب را مصداق میگرود و قال الله تعالی
یضاعف له العذاب یوم القیمه ویخلد فیه مهانا واز انعامات ایزدانی و تائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم واز نظم
انتقام فراغ یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم و دیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند و جماعتی از صلحا و علما
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره تبفاخر تمام در آمدم و بجز بترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر رو بروسے جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بر بسته و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف رفضه
و معائب مذهب شان میرود و چنان متیقن مے نماید که انجذاب بر تحلت ایشان استغفار اضحک
میفرمایند الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **قوله** علاوه برین میگویم الخ **اقول** بر
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر اینحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله دانستے الزام است تا شیعه سر بتابند و راه فرار را بر خویشتن مفتوح نیابند و از آنجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی لله بلاد و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است
شیعه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بصارت العین آمده
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه والسنی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه واضح تدرک آن بخود میتوان نمود تا بدانند که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجای نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود و از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علامی ذوی الالباب دل برا
بسته و پای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعا است بلکه بر روایت مخالف بطریق اولے
چه هرگاه خلیفه ثانی بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله و محامد جمیله باشد ابوبکر بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث بعنوانیکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بما لا مزید علیه گذشته باقیماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که روافض بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
همقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و شبهه بدیهی او سلے بر تو حالی خواهد گردید که زنهار از ینحدیث حقیقت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی اینحدیث که محققین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تهمید لباسی
لیست که تهذیب جوانان می خندند بعد از ادراک آنمعنی که ترتیب اجناس متصاعد است لیبوسی
و ترتیب انواع متنازل است تا بسافل السافلین انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد افراد
بهمه وجوه و همه کرابر نمیباشد الغرض بعد از ذکر لله بلاد که در نهج البلاغت است و از انکار
شیعه بر سر و چشم میکنند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

صلی الله علیه وسلم تعظیم او شان البته کافر است پس اگر اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را برباد میدید و ایمان را
از شریعت محمدی مرتفع میکرداند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه آنچه فرموده حاصلش این است
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
وسوی تاویل که جناب ایزدی از آن بمقتضای نص قرآنی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه منیف
حدیث شریف طعن در صحت این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید و از متکلمین و فقها و محدثین تضعیف و انکار این قصه را بیان میفرماید
و ملا یعقوب بنبانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را حل دهم قطعا و یقینا از بحث
بکمال تطویل کشد این است سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان هیچ بتان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند محمد جالیسی چنان گوید که
که و النتی و دادو سعادت مندی بدید و هر چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
ازان هم زیاده تر که علمای ما آن را رد کرده اند لیکن محققین ایشان بر زبان رحین میگویند آنچه اهل حق بدل و زبان
دارند اینک تنزیه علم الهدای رفضه که بعد از تجسس بسیار از دست بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الآیه آیا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و بدگرازیدن
آمد برا و وا زر و کرد و در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و النجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق او قریش خشنود شدند و همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد و سجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الآیه گوییم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی اینست که هر گاه فرستاده
چون آیات تلاوت کرد آنچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود و به اعتبار الکر
بشیطان منسوب شد بسبب آنکه وسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را و برین ام را
گر گفتند پیغمبر هیچ نمود و بتان را و چون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبر شیطان
وسوسه داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه مثال آن امور است که انبیا از آن منزه اند نزد عقل و نقل ضعیف و مطعون
باشد نزد محدثین و خدا آنجناب را از وطاطب محفوظ داشته از هیچ بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسید بر لفظ و العزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بجا رفته گفت تلک الغرانیق العلی
دانستند که حضرت فرموده و ممکن که در نماز باشد که کفار قصد الغاء درآن میکردند و بعضی گفتند که حضرت درعرض
آیات توقف می نمود و احتجاج میکرد بر قریش پس بر اسمی انکار فرمود تلک آه و در نماز باعجاز اسلام هم داد

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند و بعضی گفتند که تلک آیات
قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید و انچه مطابق انست که ذکرش کردیم از نابلی
اذا تمنی ازین کلام تمامش که پیر معان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه برنابی
منوال وارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرض که قیاس مجتهد بر مذهب
کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش
انها نشد پس بد بلا و چگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آمدم بر حاشیه
منهیه که مجتهد بکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترتیت داده کما لا یخفی علی من نظر الی کتابه احقاق
الحق و عبارتش انیست قوله علاوه برین میگوئیم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده
و تفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت الطریق متعدده وارد گردیده و اگرچه علمای انها اکثر
طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات بنجبر
کثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته و کلها سوی
طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطرق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان بها
طریقین آخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ و ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعید بن جبیر دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لاعفا الله عنه
اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را
اصلی باشد و ازین لازم نمی آید انچه شقی دارین دعوی کرده یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم
مدح بتان بر زبان آورده زیرا که بسا دیده باشی که اصل ذره بیش نیست و عامه ازان کوه ایونگ
میگذارند و قطره را در تعبیر سیلاب میسازند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی و ذوالفقار میگویند
که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند و دیگران
آخر درین باب چنانچه دانی و تفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصلش این
قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید و ترهیب هم چنان گفتن
کجا متضمن است بر وقوع سوختن و کوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطائفة اللیام علی الصحابة
الکرام مع ذلک هرچند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج
نیست بجهت انکه مخالف معتقدات و اصول است و مضاد قطعیات قرانی و ادله عقلی کما عرفت
چگونه مناط اعتماد توانند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین بالتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضلاله ای
قرار داده بار بار فرموده نانچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان و پیشوایان ایشان بروایات مسلمه بلی بازاو

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند اری راست فرمود عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کنده دوزخ
گردیدند مگر نائب بلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلمانان که
الملبس بتلبیس القا کرده تلک الغرانیق لیکن این هم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نموده
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود این همه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمان نیست نه دیگری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از آنکه بمعارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
تخلیط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر بعلاقه سببیت بشیطان نسبت نمودند این علاقه
علیت و معلولیت در زبان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت کردند کیفیت که از روایات دیگر که در تفاسیر آخر مذکور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
حضار حضور مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوة والسلام جاری گردیده از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرموده تا آنکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نموده و این خبر تا بمهاجرین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر و الزندقه و از ینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این ست که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و تحقیقی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی معنی ما نشود الا که مذهب پدر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و او در صواعق چنانچه دانستی تصریح میکند که اصلا
ندارد و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا بافاده مجتهد فانی دل بندیم بعد از
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان انچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفضیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیر مغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نگردد لیکن درینجا کنتوری دریده دهن و مجتهدین پر مکر و فن بعد از ملاحظه
تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روانمیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردید
و اگر روا نیست که ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت لیس
که انچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینهار بجواب
دادنش محتاج نیستیم شیعیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت خود
کشیم و بر فرض محال جوابش اینست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث
امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که منع دیگر پخته و پرورده با کرم و سرو کیتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان انچه آورده صریح است و آنکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرده از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت نرسیده پس نتوان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و اصلیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهر شد که مجتهد آن ست
که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن اصح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد
کما مر وجه مرا اظرف تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ببعض وقت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان است که این
قید برای آن افزوده بود که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند
در التباس افتادند پس شاه ملا و اسفی که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در عین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان بعض دل بندد و قید بعض افزاید حقیقة الافراد
اند اند و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان لعنة ابلیس علیه اللعنة
و العذاب بود الغرض انچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص دران نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس الغوغا
بیانات در خلاصة المنهج القای شیطان بعض ابالیس خاطر قرار دهند و انچه بران متفرع شده یعنی التباس
حضرت پیغمبر بدان راضی شود نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهد

خصوصًا با احادیث جناب پیغمبر ص تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی لعنوانیکه هیچکسی را از انبیا و غیره سلف نرسد

از عداوت وحسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارده ومدایح سلمان وابوذر ومقداد بطوریکه خصوصیات عترت

مطهرین را برهم زند کما لا یخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام واصول دین را بر بعض آن بنیاد نهادن بنا

مقصر همه مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره

هر نبی وهر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی وتمنای نفسانی لیکن جناب امیر بمقتضای اصول رفضه

مثل احادیث کلینی وعود واقرار مجتهد جالشی در حسام وغیر او در عیکرن نفس سید المرسلین بودند در تبه ایمه

از انبیای اولوا العزم هم درگذشته وامامت بر مرتبه نبوت ورسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب در ذریه

طاهره آن عالی جناب هنوز بر جای خود است وآنچه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را

حقیقتًا با احادیث رسول اطهر کاری نماند وازینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت

الا شذوذًا ونادرًا آنکه در تخصیص تاویل وتسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی ومن لا یحضره الفقیه

مخفی نیست واین ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که

میگویند که اهل بیت ع قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت وتقی مجلسی ودیگران

از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتمآب ص کاری

نمانده اگرچه ابن عباس وامثال او باشد که در حق او وپدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان

از اهلبیت آنسرور بودند چنانچه فقتن نگارهم بر آن اول دلیل است کولی خرد جالشی واین مجتهد انکار اطلاق

اهل بیت جز بر اصحاب کسا نماید کما فی اطعن الرماح ومن حیرانم که اگر شخصی سلمان وابوذر یا کسی دیگر را

مستثنی فرماید وایشان را بدلیل تشیع فرا گیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان ودین

ایشان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعن تا اهل استثنا از ایمه هدا خصوصًا جناب شیر خدا

جابجا منقول است ووقتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد بستند وبزودی شکستند وسوختن صحیفه

وحی واسقاط محسن وامور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند وغیر از مقداد کسی دل بایفای

میعاد نبست حالیا کسی نماند که حدیث از و گرفته شود مگر از حضرت امیر وجناب سیده وحسنین وچون

بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند وعهود ومواثیق را روبروی

ملائکه مقربین وحضرت سید المرسلین مشید کرده اند وبرد وحی بار بار پرداخته همه مواعید موکده را

برابر غازی نشمارند ووصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانستی

واین مجلد نیز بر آن مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه

السلام اقل قلیل باشد وروایات حسنین علیه السلام وجناب سیده علیه السلام از انهم کمتر بود وحال

قرآن مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست وچون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

اینهمه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و القاء اکاذیب
بهم گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن این بر زبان ایشان وثوقی نماند و از این تحریر که نزد جامد تطویل
بود و فایده عظیمه بدست آمد یعنی آنچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و محبت
بتان ثابت نشد همین است حال آنچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرف آخر
منطبق نیست بلی امریکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم گردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
همدگر باشد میرسانند لعبو انیکه فریب شیطان در باره آن مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
خرفیقه باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی اعنی قمی جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادت
خود را بشیعه الجنان القا میفرماید از مکاید شیطان ایشان فراغ کلی رو میدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدیدن
شدید واقع شود که جبرئیل علیه السلام است یا عزرائیل چنانچه آنفا دانستی والحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ نجدیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
باشد مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمای سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود
را راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه عیبی و اثری از قصه تلک الغرانیق نیست
و اگر می بود جا بجا ده علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فانه کمن یرمی بالحجارة من کان بیته من زجاجة پس بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم مجیب
در تقیه حضرت رسول [illegible] یزدانی می افزاید تا بدانی که تقیه آنجناب نزد مجتهد مستتبع خطوات شیطانی است
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
کربلا و تقیها یمه بهر تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین بردارد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشیء عجاب **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ ۲ **قول** جواب از روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العاص است در مقاله سابق مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما آنچه
هنبقه بحکایت ملاد و سازه اشاره کرده و بکلامش تشبیه داده ولیس انهما ان اجمال و اهمال است
که پدرشان موجب فرمایش در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و ان شاء
الله تعالی عنقریب معلوم میشود که این مضحکه هم بر رفضه راجع میگردد قال الله تبارک و تعالی
حکایة عن نوح کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
آنچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول آینده

اقول جواب الخ در بین جواب مجیب فاضل را چون **قول** [illegible] میکنم چنانچه باید مناسب وقایع نقل علاوه
مجتهد الزمانی در بین مقام بر عبارت شرح الخلافت دست تشبث دراز کرده لاجرم من جواب
آن را از رساله اثبات الخرافة لصاحب شرح الخلافة که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنسه
کتابی مجتهد مشغول میشوم یعنی از تلویح جدید را با اثبات الخرافة ضمیمه میگردانم و خود شنیده
و رسائل دیگر ایران گواه است که این کتاب نیز بجهت بی سامانی و وقوع هرج و مرج
چنانچه باید ابتدا اول نگشته و در قلب طابع بیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مؤلف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایبان خرج کند و کتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر نهم توفیق مطالعه کتاب دستی
عطا شد خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه در این شهر رساله لبصارة العین و کاشف اللیام
تقسیم کرده جامع اوراق اوراری معین نماید و اگر باری این بار هم بر دارد باز هم محنت این
بیچاره رایگانست که زر را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی
کساد بازار علم هذا لشیء عجیب که امروز در این شهر با وصفیکه آبادی آن را نهایتی نیست کسی را
لائق آن نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم و القاب و الام را که بسبب تنهائی در این تالیفات بر من
است پیش او شرح کنیم و او بداد من برسد و دست از ملاعب و ملاهی بر دارد و چیزی
ازین کتب و غیره بشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعیین
و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال ما را که بعنفوان جوانی به طبع آزمائی این فنون را دیدیم
درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام یجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
در این بود که از اثبات الخرافة جواب مجتهد بزرگوارم پس بدانکه آنچه او در اعتراض اول گفته محصل آن
دو حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چرا لفظ امیر آورده و این **بحث** قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء یقیس
علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة ابی انه قال صلی الله علیه و سلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه و سلم بکلمة خفیت علی فسالت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم الخ و در روایت ترمذی است

تعمیم نمیکنند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند واہل حق را ابداہن می بینند شتند مانند
زقوم وحمیم گشته که ہمه اسماے مطاعن ایشان در تخصیص فرو ریخت و مخفی نماند که مجتہد ہم روایات خلفاے اثنا عشر
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه دانستی وکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینبئک مثل خبیر و درینمقام باوجود اینهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
ازانجمله آنکه مجتہد الزمانی باوجود بلند پروازی ولن ترانی برہان قطعی مرتب کردند برانکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل وباین خلافت واصل نباشد زیراکه مجتہد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
وآنفا دانستی که جناب علمای فریقین لفظ رجل ہم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه ہم دلیل بر السنت حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر وتذلیل ایشان لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثله وازینجا ہم حکم توان کرد که مجتہد وقدمای
او ہمه مرفوع الاقلام ومنصوب الاقدام اند حقیقةً وعداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ائمه را تحقیر وتذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای ومدار الشیات
ہم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصاً بدابة الارض تعبیر فرموده
وخود این حمقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد ودم ندارد ومیانه ہر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله وازانجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیراکه او بمقتضای
نقل مجتہد در رساله ثمرة الخلافه چنین فرموده وشمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب وقع این اعتراض از خود واضح کردید یعنی در ہر تعبیر بلفظ خلیفه وامیر ورجل اتباع سنت
است وہیچ غباری درمیان نیست بلی غبار وخس وخاشاک بلکه غوائل واشواک ہمه بر فہم مجتہد بیباک
است که در لفظ امر تحقیر فہمیده وبحیث لفظ رجل تذلیل ائمه ہدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فہمیده است مطلقا یا کما ان ده
که او اینهمه خلفا را قاطبة بد میداند پس ممنوع است لا بد علیه اقامة البرہان کیف لا وفیہم معاویه
بن یزید وعمر بن عبد العزیز واگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتہد بحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر ست فانه قدم غرمره ان فسق یزید
مجمع علیه وکفره مختلف فیه ولویده بانی الکتب الکلامیه وغیرها من قطاطة امره والاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای وامرای توانند شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیراکه محمد و حسین یعنے خلفاے اربعه با حسن
مجتبی وضمیمه ابن زبیر وابن عبد العزیز ومعاویه یزید وحضرت مهدی بعد ده میرسد ونزد

و دیگران است که از ثقات علمای سنت ناقل شده و [illegible] تمام فایده [illegible] الذین [illegible]
و التعجب که [illegible] فدک از اقالیم ریاست و حکمرانی با سیر دن شده و بسیر فتنه [illegible] است [illegible] مجلس [illegible]
برای فدک که [illegible] بیش نبود [illegible] که [illegible] رفتند [illegible]
تعنیف و زندقه بکار بلفظ امید بر زبان آرند [illegible] عقلا و نقلا [illegible]
آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که [illegible] بجای لفظ اکثر [illegible] مدح یزید [illegible]
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تعاقبا و هدایت و رشد برای شان
است یقیناً بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود [illegible]
و مجاز یا الفجار یا در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگوییم که آنچه در اعتراض ثانی
تقریرش نموده تحسین است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستی که آن بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سببش اینست که خلافت را به معنی عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم تکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیرا و [illegible] خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باور نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافات مجتهد [illegible] نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم تکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر گویی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوییم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است در آن پنج کس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم در آن داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او [illegible] اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضی از خلفا ممدوح و بعضی مقدوح باشند پس رشاوت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
و حکم راسفی و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه آن ننگ نوع انسانی و این تمام انکار است و نه مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا با یمعنی چیزی دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امری دیگر است و کسیکه میان این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک او در زمره خلفا به اعتبار جبابنی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت درینجا عام است و نیز این عام انواع مندرج است بعضی

قابل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنابران تفریع بلیغ
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین مرضی السنة عنهم
هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلا گوئیم که انسان و بقر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
صنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فرا گیریم و گوئیم زید و عمرو
و بکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون بنظر حکم آئی
و نبودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه بثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
و ان کان مخفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بر طور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرا گیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام بردند و هرگز حقیت خلافت برای هر یکی در اخذی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور و اگر مجتهد الزمانی بدا و معروضات
کمترین فرا رسد مثالی درین مقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مؤلف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسد نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام
حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسطان بروایت اسناد کلینی و تفسیر اهل بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر اینست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چهار نور را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر را تا وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هفتاد و هشتاد باشد و لیکن صاحب الامر
بنیان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر این همه افعال بود نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمیناً یک غوطه شانست پس سبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و نمون
البدیهیات وحالانکه توقع آن بود که امام اول را بخیر ثبت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و معراج
المقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلاله [illegible]
و نصارای روم بهم رسد یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار و غیره من کتب المجلسی انیمه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه علا [illegible]
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی رض و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول مبایعین او باشند و در لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که از اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بفضائلش نمیرسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
وحالانکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون ائمه
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت و نقصان از کجا ترتب یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دارد یا نه و هی هذه فان قیل لم قلتم انه لو بقی
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بین موسی ع قلنا لانه اذا ثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلا
ان تزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی [illegible]
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند و آنرا شاید موجب تعظیم
تکریم می پندارد پس ذهب الله بنوره برین مفصل صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر تا آدم شهادت ظاهر کنند و هیچکسی از مدینه
از و منتهی باشد بلکه او را پیشوای خود دانند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بترین جمیع اشیای عالم الیقین می کنند امری را که کلام دران میرفت لا حول ولا قوة الا بالله علا [illegible]
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از آنکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفته کوکب دری بود دیگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
هدایت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود و بلاد
اسلام و انتقام از کفره لیام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت [illegible]
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب [illegible]
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجودیکه بیر سلطنه ابو بندو بسبب [illegible]
ذاتیات از جهان تشریف بردند که جسیام و شهیر نگرفت است با این قصر شده منتقم از اعدای دین و امام [illegible]

ولیکن زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کتبهم منسلک توانند شد
و اگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نامش گذاشته ارسند و بکشایند بسیاری را از مویدات
این تقریر بیابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی بر افراد مستلزم سوء ادب نمیباشد گوییم
فقد تم الدست و حصل المطلوب فرق این ست که گنجانیدن بسیر معطله در آن همین نشاط و سرور دین سیرتی
و جهانبانی کمتر از نوع جمل سرنفی سم الخیاط نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
الهی کما لایخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ
آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و ایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت بر زعم شان منقول است دیده باشی
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را ذکر کرد بعض می شمارند نام می برد و آنچه در کتب قوم بعبارت این امور دیده شد اینست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلاء الغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی آنجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا معشر النائمین **محصل مرام و فذلکة الکلام** آنکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیک و بد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنة و حدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے اراده نمودند و دیگران بملاحظه
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق و ذوی النورین و مرتضی و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبدالله بن زبیر و عمر
عبدالعزیز و حضرت امام مهدی باز بقیه را از ثقات بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند و رای
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالآخر این مناقب برسند و احوط اینست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد زمان است بلکه در بعض احادیث حتی یقوم الساعة موجود کما فی نهج الشیخ
الحلی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر هم عدد مذکور بهم رسند
و از یک خلافت محموده زیب و زینت دهند و ایضا هیچ شش ده دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمیشود و قال الله تعالی فی قصه نوح ع فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا یعنی استثنا
برای تنقیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمایة و خمسین میفرمودند و ماهرین میدانند
که استثنا برای تنقیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد والا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مروی و ترکوک قائما لاجرم محصل کلام اینست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدایح نبیله با وصف ازمنه ممتده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مال فهم رفضه که لن ترانی

وبالاخوانی شیعه واین محدثین است کما ستعرف انفاً قریباً اگرچه ایمه هدی براعتقاد مدعیین مزید ولای
انتظام ذاتیات امامت ازجهان تشریف برده اند آمده هم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثناعشر کلمه حمل کرده اند وجواب
قطع نظر از سابق آنکه خلافت رابران بزرگان که مشروع می بودند وبالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید
از فهم وفراست وخلاف ظاهر است واز حسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لایخفی وقدم قبل
ذلک واگر از خلافت بیان احکام وتعلیم حدیث وتفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
نفاق واندماج امثال شیطان ابطاق نزد اهل بدعت ونفاق واین بحث عنقریب بالامزید علیه می آید انشاء الله
تعالی **مع ذلک** چون بجای خود مقرراست که در تحدید اشیا وتعیین امور بامر الاشتراک نیاید بلکه
بامرالامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا وافصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از هاشمیت وفاطمیت وحسینیت واخراج حسینیت برقید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند واسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند وخصایص امامت را که
از عنایت ملکه مآت درگذشته نام نبرند از حصول عصمت وعلوم لدنی ومسرور پیدا شدن ومختون
بوجود آمدن وازکشح ران بهم رسیدن وبجز در ولادت سجده کردن وانگشت شهادت برداشتن وکتب
آسمانی وصحف یزدانی همه دران وقت خواندن وعمودی را که سر باسمان برافراشته ونورش از فرش
تا بعرش تافته نصب العین گذاشتن وانگشتری درعین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فاحفظ
هذا التحقیق الذی لایشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیراً فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه وامیر ابعد
ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم ولیکن برای مزید توضیح وتعلیم آیین غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم **قوله** تا انسانکه هرگاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیراکه حکم بلزوم عزت وقوت دین در زمان خلافت یزید لعین ومدح آن پلید
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقا والزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد انقلاباً پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هرگاه مستفتی حضرت امام حسین علیه السلام را
در نظم امرای دوازده گانه برخلاف هدایت بلکه نصوص داله برینمعنی که هرکه غیر حضرت امیر را امیر گوید مرتکب فعل
مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی است منتظم فرموده جاده اقتفای قمی وطوسی وحلی وملای مجلسی
پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر وعدم ان اوصافی چند که در این اخبار
مذکور گردیده مثل عزت ومناعت وقوت اسلام وصلاح واستقامت امور است ومانند آن حتی که کلینی
اعور در کافی نگار بلاعنت نذکران کسبته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود ودر زمان خلافت انجناب امریکه باعث شوکت ومناعت دین اسلام بر نفاق
اهل نفاق تواند بود غیراز معرکه کربلا وقتل جگرگوشه سید انبیا با اولاد واقربا واسر ونهب حرم محترم

بوقوع نپیوسته و علت آن غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بزعم رفضه باعث
بشکست دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار و تشعر به ما سبق من عبارة الفاضل الاخباری المردود علی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف بین و تقیکه قتل دشمنانش باعث عزت و مناعت اسلام
باشد و بنیاد بین ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت دانند و هل هذا الا جمع بین النقیضین
و قول بالمتنافیین بالجمله بتقریر مجتهد درینجا نیز بانحش وجوه منقلب شد فرق اینست که بر اصول مجوع
رفضه باده اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دودمان اصطفا و ارتضا بحکم روایات کلینی و
بتصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند که شوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی این سالعین و قتیکه هزاران کس را
از ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة و السلام قتل کردند و نوبت بتعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد با این خلافت را مثل خلافت یزید و مروان شمارند و دست از مدح خلفای اثنا عشر
بر دارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان و بر عاقل المعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین ابهام
بر اصول موضوعه بتواتر و اتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه با زواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند و تازیانها بر آنجناب زنند و بازوی مبارکش لشکنند و خانه بیت را
بکاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول دانستی و صاحب شافی هم در حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده این همه تائید دین و ملت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه و سلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آزار او آزار من باشد
بزودی بسوی من خواید آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس از ینجا باید
حسن سلوک دو دین داری و حیا و مروت و عصمت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الائمه معاذ الله
باید دید و از اصول رفضه بهزار دل و زبان تبرا باید گزید و چون تفصیل تهمت زنا خاصة بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان بداده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب بنویسیم که این رئیس المفترین
راس الابالسه و الشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله

وحق الیقین وغیرها و علی ای تقدیر مدعای ما حاصل است و مذهب رفض شیاطین یهود و اهل لا جرم
حضر زعامت و ایشان که حال سیر خلافت ایشان معلوم است اعجب از همه بعد از آنکه چند کس از طلبه در زمره
خلفا بطور اصلاح شمرده شوند **قوله** بحیرتم الخ **اقول** چرا جناب مجتهد از مالی قبل از خروج سفیانی
واستماع ندای آسمانی خود را بچاره موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می پندارند و از غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که من بمقتضای
شعر باستانی **شعر** گفته کلیم خویش بدر می برد ز موج :: وین سعی میکند که بگیرد غریق را پایه اوج بلکه
ز می گذرم و میگویم که زینهار درین ورطه پای می جانی بجنبد وجه **اول** آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تحصیل طائفه شیخ بجد سنی جمیعا نیست تا رفض را گذارند و از رقص الجملی دست بردارند و پنبه غفلت از گوش
هوش برآرند و خود را غریق لجج مخالفت ثقلین پندارند و حریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
لیشمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد فانی و خود این تشیید المبانی و تفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی و کافی تلمیذ اعورش موجود است و در منهج السداد و مطالب الرشاد بتفصیل مذکور است و برای تبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاق الفاظ را
نیز ثابت میگردانند و احتجاج طبرسی در ساختن آیات و الحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد این امور خود را دیده و دانسته تغافل
میفرمایند تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد و مجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا و کلا علاوه بتقریر دیگر تو آنکه گفت که هرچند اولین جمع کردند مگر اهتمام زائد او [illegible] صفت
ذی النورین بجا آورده که بانی الصوارم ایضا اولین هرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیاة القلوب تو گوئی که تصنیف
ایشان نیست و جمعی از محققین بر آنند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه از عماد الاسلام بر می آید و این اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه بدر زمان
اخباری اکبر آبادی بر اظهار مجتهد جالسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شهر بکاروان سرائی رخت اقامت انداخت این شخص آمد و وقت شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری ندانم و دست زن مجبوری گفت چنان نیست که میپنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد و عرض کرد که منتهای آرزویم آنست که فلانی چندی در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست و در دال ماش چرا نمک [illegible] زن دانست که حال چیست یعنی دوست خود را آگاه میکند
تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در گلویش مطوق شود پس تمامی
لباس و بدن آلوده گشت درین اثنا کنیزی دیگر در رسید مشتی زد تا چنبر شکست و از گردن بیفتاد مسافر گفت ای یار

برسن بارها این شداید رفته لیکن محال بداشتم که طوق را از گردن بعد اکثم وریش وبرودت را پاک کرد الخ پس این
ساده لوح درست نشست وبرودت را تاب داد وگفت که والله گاهی در خانه من از جانب زن انعقد حکم
رانی نمیشود وزن بهرحال مغلوب ست ومن غالب حال جناب مجتهد با اینهمه تصریحات بنده چنین است که اعتقاد
دارند که بودن قرآن مجید بیاض عثمانی مذهب شیعه نیست بلکه هذا العجیب است نعوذ بالله من تلک السفاهة
والبلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است و هم
آنکه مطلع نظر بلند مجیب اینست که هر چند رفضه را بحجت بالغه آلهی و بمقتضای الم یؤخذ باقرار یکتاب
برام توان دادرید که در شروح کلینی مبسوطست وخود کتاب کافی هم دال برانست که ایمه شیعه را القرائت و
قرائت همین نسخه مشهوره که جالس دانسته تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن تا کار از اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمه روبروی این اشقیا نشاید تکلیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد در مناظره رفضه اشقیا نیاید افاده توحید نمی کند تا امام
کفر باید و آواز بلند منع میکنند از انکه چیزی از قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد ودیده عبارت الکربلائی فی بیان
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناء من افتتح هذا الباب واستندار کان منع من الاخذ بشیء من الکتاب الا ما کان
نصا اعنی صاحب الفواید و لا شیخ الحر و من تلاهما على ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم جماعة
منبع الحیوة وهو غیرهم علیهم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز شانه قل هو الله احد یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا غرضیکه علمای رفضه بسبب احاطه نفاق اولین
وآخرین خود هوش بجا نداشته و درباره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب
تورات وانجیل از زبان بر نمی آوردند سوم آنکه مجیب را اینهم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار دران محتمل است
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هرگاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهند یافت چون دانستیم که خوارج بمقتضای سگ زرد برادر شغال اخوت بر وافض دارند
دور بد گفتن اجله اصحاب واهل بیت شریک همدگر اند و فرقه از ایشان در قرآنیت سوره یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سوره وآیات دیگر ورد ونقض در دعوی تحریف قرآنی عموما برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآنی زیاده تر بیچاره ها نادانی می شوند و وقت استدلال
بآیات ربانی بالاخوانی ولن ترانیها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقت
لائق خطاب فرقانی نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که مثبتی بود برای ابن عباس رض
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه یقول
ویقولون ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی الله عنه

بر نہج البلاغت آوردہ ومدعا ہمانست کہ انفاً بعبارت فارسے وا نمتی ؛ و درینمقام کہ ذکر رفضہ
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم مے آید بدو حرف باید شنید ؛ و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را مدرک خویش باید گزید کہ من لوازم تصدیقہ ان من ینکر حرفا من فضلہم مما یجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن الکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مؤمنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل اوانکار الکل لکن انکار الکل کفر وتصدیق الکل ایمان وکذا یقول
فی آل محمد ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ ع انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اہل بیتی الخ
یعنے از ضروریات تصدیق انیست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگے اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینے کہ ہر کہ ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قرآن مجید وگوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس ازینجا حال رفضہ
قائلین بتحریف آیات وتنقیص ہزاران کلمات وتبدل بعض آن ببعض بلکہ اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استناد کلینی وطبرسے نیز بدان مشغوف است عیان شد والحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان وخردان خویش برخلاف مثل مشہور از خردان خطا واز بزرگان عطا
بعمل آوردند وا این مطرودین را قابل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لا یخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمانے سعئے قول من کہ بنیاد تقریر بر آنست تفہمیدہ اند وان
لفظ برین تقدیر است ومقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ لا بشرط نیست
وناگزیر است برائے آن ملاحظہ شروط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید واز کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید ؛ وقد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فاتت الشروط فانتفت امامۃ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العلیم افادہ اینمعنی کرد کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پسندیدہ ؛ شروط را از نظر انداختید وخلافت او را برخلافت خلفای راشدین رض ترجیح دادید حالیہ
من ہم شروط را اساقط گردانیدم واز کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشرک والحاد
بمذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق انیست کہ چون یزید را
ازمیان برداریم گوئیم خس کم جہان پاک ورفضہ مجال ندارند کہ ازین ملاحدہ قطع نظر
نمایند وساعتی بر نقض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ بعبارۃ العین بوجہ البصیرہ ورای شرح عبارتہا
فی المجلد اول علی ہذہ الوتیرہ ؛ پنجم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کہ کردہ با فحش وجوہ برادخیاربیست
زیرا کہ سخن در مطلق فرمان روائے وکشور کشائی نبود بلکہ در حقیقت خلافت بود کہ بعد از بیعت یا استخلاف

استعداد سابق که بشروط حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را کرنده میرساند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند بے معنی می برد و قیاس میکند که یزید
نیز در صاحب صواعق و مانند او که یزید را از انجمله شمرده اند خلیفه برحق شده و معلوم است که همگنان را
که این علما نیز او را خلیفه برحق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و سید انند و بخلافت جز
حکومت و ریاست و یگانگی در حکم را ایچ چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان داده ام پس حقیت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین ع را در بعضاز
صور گردنده توان در رسانید هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
به تخصیص یزید بیکوه شد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناصبیت بر
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد دست
فروشد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان درجه
شهادت یابند و چرا ائمه که با وصف معامله عصمت مآب نسبت بقضیه حضرت رسالت مآب علیه التحیات
آنجناب چرا عصمت را دخل سید هند و باوصف قرب جدون ائمه هدایه از دست رفته تا آنکه شبستان
حرمهاے محرم شکستند و بدار العوار پیوستند کا سبق مدعے علم ماکان و مایکون برائے ائمه هدے
گشتند و رجاسف این نیرنگی و ظلم بنها تجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و اولوالعزمی و انسته
و ائمه را از انبیای اولوالعزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران با لوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یوفکون. تتمه انکه مجیب مصیب آیت کریمه خلافت را چگونه ذکر نماید که باعتراف مفسران
همفر من آیت انی جاعل فی الارض خلیفه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه وسلم یعنی جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجرای حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الی غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی صحائف طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب حلی
مثل نهج الحق و مسالک احقاق و هفوات کشمیری تکمیدا و جالبتی از علوم و حسام انیک حاضر در قفه از ائمه
ایمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آباد و سے کو درین قرانبات و اوصاف
سلب نمایند و از خلفاء سید انند پس پریشان خلافت مذکور که مجیب مصیب دران مقدمات
الزامیه مرتب گردانید و لازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حال آن از لفظ تقدیر عیان شد تکلیف
که آنفاهم حال عصمت دانستے چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه مامورین باظهار
حق مدت العمر براست گفتار و درست کردار نبودند با مجبورین بتقیه و استتار چه رسد باید شنید و
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

نیز در بازوی عقول خامه فرسائی کرده تعصب بالعین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت اینست
که علی و طوسی و عاملی و مجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل ست تعلیم
که علی مرتضی را فرموده اند در روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود و طعامی قلیل
پیش نهاد و همه آسوده شدند و اعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و اطاعت
من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جهل مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
مرتضی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس اطاعت کنید و گوش
فرا دارید و وجه حیرت اینست که اگر مراد از خلافت ما به النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر باین حدیث که امام اعظم رفضه و حلی وغیرهما باسناد خود با آورده و متفق علیه فریقین دانسته اند
زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست و رفضه آنچه از لاینال عهدی
الظالمین فهمیده اند برهم گردید پر ظاهر است که بنی عبد المطلب همه مشرک و کافر بودند و کسی اسلام را
تا آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرده و اگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفاء است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و نظر این معنی
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفائی فرق اینست که در این حدیث لفظ خلیفه را بالظهار تفقهین اهل سنت
اهل بیت درج کردند در حدیثیکه من آورده ام لفظ خلفا اجماعی است یعنی زنهار کسی انکارش نکرده و اگر
کتب رجال را که فرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برگشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار را نشاید
و زنهار بران اعتمادی نمی باید و هم ازید حیرت دانست که چون کتب دین و مذهب رفضه برگشائی
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم بخصوص مرتضی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس در تخصیص و آنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات است که در آغاز اسلام روداده در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از انحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو بر امت حضرت فرمود من نداتم تو نیک میدانی و در غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب اجله اصحاب هم عدم وراثت بود چنانچه
امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص دانست که بعد نزول الیوم اکملت در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت متمنی بودند و میفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة و متی اخبر تهم بهذا فی ابن
عمی یقول قائل و یقول قائل الخ ظرفه آنکه رفضه ازین حدیث ببطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند انعقاد آن عقد برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث و قد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان را چه خیر و خبر و مآل
چنین باشد که خلیفه در اهل بیت من علی مرتضی است دون غیره و هذا صادق لانه خاتم الخلفاء و تتمة خلافة

خلافة الحسن المجتبی هشتم آنکه رفضه حسبنا کتاب الله را در رد الزام اهل حق میدانند و می پندارند
که تنها کتاب الله کافی نیست و از واقعه قرطاس خیال می کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز انچه محقق
شده همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیهوش گشتند
از نجهت اختلاف در حاضرین بمقتضاء جبلت انسانی در آوردن و نیاوردن بهم رسید و مجالی بران بنا
که حضرت را حرکت دهند لیس الامر دم را که تحیر شدید لاحق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
رونماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تسلی داده اشاره کرد بانمعنی که ضرورتی نیست بکلفت و اذا
حسبنا یا حسبکم کتاب الله بر زبان آورد و بیهوشی انجناب در غیر ض بحدی بود که بمقتضای
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون که بر حسنین رضی الله عنهما اشتباه فتادند و رفته انواع عطوریه
و بصیرة المتغلین نیز عیان ست که ایشان اضطراب میکردند فرمودند که ستند و کافی بودن قران مجید
البته از احادیث رفضه نیز کما ذکرنا فی المقالة السابعة بلکه خود از آیات ربا المشرقین مثل انقام
ورای بر محدثین رفضه که دست از کتاب مستطاب بر داشته و تحریف قائل گشته تمامش را نسیاب
دانسته اند کما هو اتفاق اهل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل معاذ الله که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
خواهی یافت علی باری المجلسی فی مجلد الاول من البحار وغیره فی غیره من الاسفار که ممیز میانه حق و باطل
و معیار احادیث همین کتابست که موافق آنرا باید قبول کرد و مخالف را بدرو دیوار زد پس اگر فاروق را که خواجه کونین سید
و سامان کتابت را در وقت هوش با وجود پرسیدن اصحاب نه طلبید قائل استحسان باشد نه لاحق تعریض
و اگر کلمات صحیحه فاروق را خلاف شان ان سرور دانند انچه بران لازم می آید که ناموس علی و کنوز
ازان برباد میرود در مقاله سادسه بر گذشته و انچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مرویست
تا بحدیکه ائمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق الیقین هم وارد است میدان عیانست که لاحاجت
الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر درینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بدانی که لا رطب و لا یابس الا فی الکتاب مبین معرفت جامعیت این کتابست صاحب مستطرف
من کل مستطرف از عبد الله بن مبارک حر آورده که بنیت حج و زیارت از خانه بر آمدم در رسته دیدیم
از بیابانها زنی عجوزه را دیدم پرسیدم حکونه درینمقام افتادی فرمود من یضلل الله فلا هادی له
دانستم که راه گم کرده گفتم کجا خواهی رفت گفت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی پی بردم که حج گذارده و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
است که درینجا بسر میکنی فرمود ثلث لیال سویا گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی یابم از کجا میخوری
جواب داد هو یطعمنی و یسقین گفتم بچه چیز وضو میکنی این آیت خواند فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود این آیت را که

أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود وَمَن تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قرائت کرد مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ پرسیدم
چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار ومؤاخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم وتا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ
أَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم وگفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد واین آیت تلاوت نمود وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ گفتم ومهلی صبر کن تا زانوی
اشتر بربندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ تا خجل گشتم زانوی ناقه بربستم وگفتم حالیا سوار شو چون سوار شد
آیت این وقت را بیاد آورد که سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
لَمُنقَلِبُونَ عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم وهمراه او بافتخار تمام میدویدم وآواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ پس من آهسته همراه او
اشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ گفتم لَقَدْ أُوتِيتَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ چون پاره راه رفتم پرسیدم
شوهری داری این آیت برخواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس درین
وقت سکوت ورزیدیم ولغایت تحمل گردیدیم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله ایست کیست که ترا آشنا بود وبا تو معرفتی دارد
فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را درج بیان بکن
این آیت قرائت کرد وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند وبادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم وگفتم از اسامی شان آگاه کن تا من اعلانش
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ
بِقُوَّةٍ پس من بآواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی وای موسی ویحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاه می بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند وبجمال صورت وکمال معنی که از پیشانی ایشان لامع است فرا می
رسند چون ملاقات کردیم ونشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ
أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ لاجرم یکی برخاست وطعام پاکیزه آورد وپیش روبروی
من نهادند وعجوزه ارشاد نمود كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
بر من حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید واز حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر بآیات قرآنی بخوف آنمعنی که شاید لغزشی رو دهد

باعث خشم الهی گردد سُبحانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَى المُرسَلِينَ
والحمد لله رب العالمین این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب مدام
واگر یابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر بجیب دامن
غواصین مستنبطین مجددا هم میرسد ع کز تاب سکندر تا بحر برابر ست و اگر امور عویصه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام و
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست و کفاک شاهدا من قول امام الائمه یقول و یقولون و اگر مروی
مکابره ابن عباس چرا عرض میکرد که مکر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را همین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طاعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بمجرد دهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیات غار و بیع
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمد و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثله و احاد معارض نتوانند
با آیات بینات پس عنوان بیابانی باختلال حواس بطعن قرطاس بپا بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را بجهت تعریضش بمرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس ابن عباس کاسه لیسی اول از
ناس آت تحسبنگ کتاب الله وحسبکم ما فی ثبوتی فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر درکیش نماند هر یکی همین آواز برداشت که یکبار این حرف قدیم سا فرمود من دل
داده مذهب قدیم دست ازان بمی کشیم شما که جنگ بدامن سپیاری دید باید شما دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن این رفیقه مبهوت شد زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می شد و میگوید که حضرت امیر مقتدای ماست والله
هو العلیم بذات الصدور فثبت المطلوب کالنور علی الشواهق الطور قوله [illegible]
الخ اقول ازین کلام هم مترشح میشود که بیهار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من غایر نمیشوند یا خود را
میرسند و جاییکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را درباره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق و غیرها بهم زده اهل بدان نمی برند تفضیل این مبهم از شرح
عبارت ابهارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعنوانیکه مزید بران متحمل نباشد و تمامی مزخرفات
ترجیعیه نیز که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم باشد و هر یکی اعتقاد کنند که بحر بران عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تسویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند سقیم
کنی زعشق وی ای مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیده اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم ید رفانی
بر زبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و تعجب
از دیدن صوارم که در حقیقت کاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جا بجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده کما مر بر اصول رفضه مثل آفتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رواة احادیث بطریق اولی روشن شد انیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بوده
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواعق
والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انیم که صدیق جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابو ذر و سلمان همه بیکو بیش
دا خل ارتداد و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را دوائی نیست لظهوره
بالجمله خارج از دایره امکانست که صدور لعن و جنفی در خلافت اصطلاحی خلل انداز د و لعن کردن حضرت
صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من
الیهود و النصاری جرح نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه از کذب ائمه بتقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجهیز مکرر از ین نمک
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه بشدومد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مدیحت خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین بوا سطه

و باعث خشم الهی گردد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب و بدام
و اگر یابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و غاید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یک یک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز این دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر عجیب در دامن
غواصین مستنبطین مجید داده هم میرسع کرناب میکنند تا نجم برابر حق و اگر امور غریبه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام
نیشاپوری و غیر آن مخفی نیست و کفاک شاهداً امر من قول امام الائمه یقول و یقولون و اگر مردی گویند
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکابر در حدیث شور و شغب بر عمید ارد چون کلام در حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات استیفا را بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طاعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله و الشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد نیست که از آیت غار و بیعت
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمد و قد قرآن الیقین لا یزول الا بمثله و احاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس بطعن قرطاس پناه بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را جست تعریفش هم مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کافی خلاصة المنهج
و غیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول من
قاس ست فحسبنا کتاب الله و حسبکم ما فی شوبتی فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر در کیش نماند هر کی همین آواز برداشت که یکذا این حرف قدیم ما فرموده دل
عاده مذهب قدیم و ستادان بر همی کشیم شما که جنگ بدامن ریحان زدید باید شما دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن پس رفیقه مبهوت شد زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث انجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست و الله
هو العلیم بذات الصدور فثبت المطلوب کالنور علی شواهق الطور قوله اما ایرادیکه
الخ اقول ازین کلام هم مترشح میشود که نهار مجتهد الزمانی یعنی کلام من غابر نمیشود دیا خود را
میزنند و جاییکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق و غیرهما بهم زده اعمی بر ان نمی رسند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت لعبارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی لعینها سکه مزید بران متخیل نباشد و تمامی مزخرفات
تسعه عشر که تعلق باین مبحث دارد و بملاحظه آن ازهم باشد و هر کی اعتقاد کند که تحریر آن عبارات در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تسویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند سانح
کنی ز عشق و ی ای مفتی زمان شعر معذور دار مست که تو او را ندیدهٔ اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بید رفانی
بر زبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جا بجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده که مامر بر اصول رفضه مثل آفتاب نیمروز گشته پر حال التقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رواة احادیث بالطریق اولی روشن شده نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسید
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواعق
والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انیم که صدیق جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلفا چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابو ذر و سلمان همه نکوهش
وا جدار ند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست النهوبیه
بالجمله خارج از دایره امکان است که صدور لعن و حرفی در خلافت احد الثلاثه خلل انداز د و لعن کردن حضرت
صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو من
الیهود والنصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه اینکه از کذب ائمه بتقیة تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوئیم که تذکار حدیث تجهیز بکرار
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه بشد و مد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مدحجت خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین

گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز صاحب
الزمان پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را ازنیهار نشان نمیدهد و میخواهد که آنچه در مثل سند نگشته کاش
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صناوید اصحاب سید انبیا بجهر این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم برداریم حال آنکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند و بنجا حرفی از تذکرة الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاحای کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداد و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرد انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صناوید ایشان تبرا کردن عجب
تر آنکه این بحث امروزی نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی و این باب دیده را تقدیم تحقیق بپائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریادی هنگام بر داشت
و این طعن را بطمطراق تمام در منهج نوشت بعضی از علما که هفواتش را ابر مجبر باد خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حال آنکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ حلی را ازین نقیضه وارهاند از جمله آن عبارات که تعلق دارد بانکار خاتمه حدیث

این حروف ست ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه

وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه و لم ینقل هذا باسناد ثابت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و مثال
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام جوزدند و هوسهای خام را پختند نیز در نمیرکه سرایند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را در باره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که مخترع
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس ثقه بکار بردند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال آنکه قوله بی سند انگاه دانستی و انهم دریافتی که شهرستانی برخلاف داب خود
در امثال اینمقام جواب میدهد و سخن رفضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کرده اند رد میکند چون
عدم صحت جمله مذکور هویداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیق رضی انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بر زبان مے آرند و تخلف از ایمان میدهند اینهمه که
شنیدے بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سنیدنے که به بحث حال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که نوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بانواع حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول توهمات
سازند پس طلسم تخالف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادلهٔ الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه بترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
نبودند البته علمای شیعه اینهمه را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص نکته ای می
هویدا میشود که آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
محدثات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوص اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که درایت و مطاعن سخن
از ان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجابلسی فی صوارم الالهیات
وقد عرفت العبارات مراراً نظرت الیها لیلاً ونهاراً و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی به دلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زمان حیات سید الانس و الجان برخلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب را نفرین کرد
بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میگردانیدند آری فرق اینست که علمای امامیه جمله اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لا یخفی علی من
طالع البحار و غیره و مجتهد ثانی در عناد اهل اسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در الجزای مجلد امامتش زده و سی بچشم خود دیده ام
و یقین میگوئیم که اگر کتاب مذکور بدست آرای در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تامیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اصحاب
صاحبه عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هرچند تخمین اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
انمیدان و مقادم گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه تهور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفض از ینجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگ با ایشان را از اغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بد دلی ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین ص برای این مهم بزرگ و امر سترگ چه بنیند فکیف که چهار هزار منافق و طلقا
بلکه زیاده ازان برای حمایت اسامه بر گزینند بلکه تصریح نموده اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او که اشقیا
احدی از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم باستراحت همت گمارد و فرصتی ندهند که در مدینه
طیبه نفسی برآرد چنانچه از مجلد فتن بحار الانوار اینچنان مبرهن است لوگوئی که شمعی است در انجمن و چنان
نیمروز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر ومن والاهم علی علی وطابقهم
علی عداوته ومن کان من الطلقاء والمنافقین وکانوا زیدون من اربعة الاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه وامره علیهم وامره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد انیم نوشته که قیس بن عبادة
مامور فرموده تا همه کس را که نامزد شده بودند با اسامه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت ندادم
اندکه تخلف کنی و در نهضت درنگی روا دارے پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفقه تا دامن رسد و سرهای ایشان بسنگ خارا ریش گردد که مقصود
شریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه و چیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعت منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از روز مصاف بود درین کار
بر دارند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبند باید گفت لن تخرجوا معی ابدا ولن
تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود ازان نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر ازان باشند و دل برفراق
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی را درین
لشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که در آید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت وستعرفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث اطول جعفری که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت دلالت قطعی بران دارد که از شروط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون الآیة برای مجاهدین پس طعن رفقه از اصل مقطوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که روافض باحد الامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تجهیز و تنفیذ با جناب ع
بوده و ندعا برآمدن سلمان ع و ابوذر ع و حذیفه ع و مقداد ع و عمار یاسر و غیر ایشان است که بر زبان نفاق ترجمان شیعه داد

اخلاص میداشتند تا بوده همراه اسامه عرق ریزند و گرد هلاک از رومیان برانگیزند تکلیف به تجهیز لشکر و آماده
کردن اسباب جهاد تعلق بکسی دارد که او بزعم شیعه بار با امام بالفعل گردانیده‌اند و در تخصیص هم فرموده
که باید فرضی سازد اگرچه که برای درستی اسباب این لشکر گرفته‌ام چنانچه قدمای شیعه آورده‌اند و اکثر کتب
ایشان هم برسد باید بکلام کفتنویسی رجوع نمودن و بار با دانستی که از روی حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیا قه و رائی و علی زیر کلیم میگویند پس اگر شیخین بسبب حدیث تجهیز مخاطب شده‌اند در حقیقت
انقلاب مذهب لازم آید چه از حکم تجهیز نبوی خلافت بدماغ اهل فراست میرسد بالجمله چون جهاد از واجبات امامت
است کار امراء او تجهیز مقدمه آن پس لا محاله تعلق یافت با جناب امیر و کار زار تعلق گرفت با ارکان از اتباع
و اتباع این مخلصین که ابوبکر و عمر و ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالآخره
مقبولین بلسانی بر امر شریعت رسول ربانی کاری نبستند و از خانهای خود هم در آنوقت بیرون نرفتند لاجرم الزام
علیاء الشئ است که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار امر ثانی از احد الامرین بمقتضای من ابتلی
ببلیتین و آن اینست که در تنگ ساختن همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خاطر با اکثر
حال شریف و شاق بودن جدای در اشتداد بیماری و غیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
در خصوص انتقام پیشوایان رفضه تجویز نمی کنند چنانچه تمامی در شافی گفته و حلی و مازندرانی و کرکی و مجلسی و جابری
و کاشانی مقلد او گشته‌اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جابجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته‌ام سطری چند
می نگارم که لیست شعری ماذا القول علم الروی فی اوامر الله تعالی وجیه الی رسوله المصطفی فی نصب المرتضی و تسلیطه
علی الزعامة الکبری و تسویفه صلی الله علیه وسلم خلافة امیر المؤمنین حین الی حین حتی نزل العتاب الشدید بعصمهم
المعاندین علی سید المرسلین ثم ما قال البشیر النذیر فی حدیث الغدیر لیس لیفیاتی امة الامیر والرضا قد نص
فی الغدیر یدل علی رعایة المصلحة والتفکر لحدیث سید الوری خطابا للخاتم الخلفاء حیث سال النبی صلی الله علیه
وسلم امضی فی امرک فورا ام التفکر مصلحته فقال صلی الله علیه وسلم بل یری الشاهد ما لا یری الغائب
و از تمام بذهن هر خاص و عام در آمد که تاکید شریف در تنفیذ برای آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هواخواهان مسیلمه کذاب و دیگر فتنات که تا کنون دو دوای روز افزون غفلت
ورزند و در تنفیذ جیش متقاعد کردند والحمد لله که صدیق رض بعجلت هرچه تمامتر اسامه را فرستاد
و این نتیجه تاکید شریف بود که ... چنانچه خواهی دانست ان شاء الله تعالی انهم که مکو
در آنحال شق اول بود که تناقض اقوال رفضه و تهافت مقالات ایشان بظهور پیوسته
آمدیم بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة النوسیه یعنی تمامی علم الرشد
دل بر آن بسته و پای ارادت بدامنش شکسته و بر آثار متش رفته و مجلسی
از خانه بو النوسی بزعم خود در پای لطیف اجداد را ... و شبهه ... ذهب الیه ...

بنور خس وخاشاک انمیدان بمزرگان روفته وچون بر حقیقت احوال واقف میشوی
خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم بهتر بر حماقت وبلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست وپیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند واهل حق آنرا تمامی ملتقطه
از مزابل مندرسه میشمارند وتاویلات تسویلات اورا بناخن وانگشت فرسوده ثمانینی را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب مغنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب واعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لایمنع من ان یختار والامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لایقول انه ابعدهم لیلا یختار والامامة وانما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی وازینجا هویدا گردید که او مبوی این
مطلوب است واگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی ببینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصا مجلد فتن دامن فراچینی بعد ذکر آنکه همه منافقین وطلقا را بامارت
اسامه گرفتند وتخریج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی مینویسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا وکذاب مفتری قاضی
نورالله شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفید جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته بعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتواثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثة فی الجیش ولم یجعل علیا وقس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند وزینهار بحقیقة الامر پی نمی برند ومنطوق مفوات
ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفید اخراج اهل نفاق چه مقصود داشت تا جناب تقوی و
نجوبترین وجوه تخت ودیهیم خلافت را بیاراید وهیچ منافقی وحاسدی تاب نیابد هر گاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدین معنی اشارتست
وهزاران بار وحی الهی وارد شده که خلافت خلفای ثلثه شدنیست وزینهار هیچ مانعی وحیلی بر طرف نتواند
شد چنانچه از بحار وحیات القلوب کافی وبصایر مثل آفتاب است وحاصل واقعه کتاب الوصیت
که کلینی بطمطراق آورده اینست که اهلبیت اطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم وعدوان بغایت قصوی کشد چون وچرا نکنند وانهمه بامر شریعت

شنوی رود و پس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان مدینه
را بر دیم و علی مرتضی را بر سر پر امامت نشانیده سرهای دشمنان بکوبیم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمایی
توانی دانست که ما را ضرورتی نزد این خرافات و لاف و گزاف که تمسک شیعه و مقلد پیش گفتند نیست
زیرا که ائمه ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را بخاک برابر کرده اند و بالاختصار در ینجا بعبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنم و اولا آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ آتِیْهِمْ
عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی طلب کردن خلاف آن از حضرت باری
زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه
نه بندند گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ
قبل نزول فی ابی طالب فان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحب اسلامه فنزلت هذه الآیة و کان یکره اسلام
وحشی قاتل حمزه فنزل فیه یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ فلم یسلم
ابو طالب و اسلم وحشی و رووا ذلک عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر کما تری فان النبی صلی الله
علیه وسلم لا یجوز ان یخالف الله سبحانه فی ارادته کما لا یجوز ان یخالفه فی اوامره و نواهیه و اذا کان الله
تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب و اراد کفره و اراد النبی صلی الله علیه وسلم ایمانه فقد
حصل غایة الخلاف بین ارادتی الرسول و المرسل و بسیاری از مفسرین تصریح اینمعنی کرده اند کاشانی
نیز بتائید آن پرداخته چون کلامش بفارسی است نقلش بر میدارم تا بخوب ترین وجوه بذهن هر کس
خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابو طالب نازل شده چه رسول صلی الله
علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابو طالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قضیه
برعکس شد که ابو طالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی است بغایت ضعیف
و رکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد چنانکه جائز نیست مخالفت
اوامر و نواهی او هرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابو طالب نکرده باشد و مزید کفر او باشد
و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الفاسدة انتهی
اقول قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شدیدی رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول
و تفسیر امام المعقول و المنقول و غیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر است می پرسیم که کمال مخالفت
در این است که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفضه قرار داده اند و بلین
و آخرین ایشان بنیاد حدیث تجهیز بر آن نهاده اند که مقصود تشریف از روانه کردن شیخین همراه اسامه

روغن میدان امامت سید المرسلین وصاحب لولاک ازین خس وخاشاک بود که عین منازعت ومخالفت
خالق الافلاک ست چه جای آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آنند ثابت ست وخود
طبرسی مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید دانستند که خلافت شیخین شدنیست وزوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوی بدین معنی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
از نزول اِنَّكَ لَا تَهْدِي ممنوع ست و کجا مخالفت در امر مذکور که آنچه از اصول موضوعه معتقدین نعمانی
وقمی وکاشانی ومجلسی وشوشتری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله هم درگذشته یعنی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را برهم زنند وعلم
الهی را بجهل ودروغ ومنقلب گردانند کما ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالی واز اینجا بتصریح طبرسی
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم موهوم لوم ست حکم کردیم که طلسم خم غدیر که بر فضه بستند درهم شکست زیرا که از
کتب دینیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع بازمنه دراز بیقین میفرمود که خلافت
شیخین امریست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبریل علیه السلام
همه واقعات را مفصل می آورد ودر روز افزون میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی وتلف حقوق اهلبیت خود مجمل ومفصل
خبر داده وآن روایات بحدی رسیده که لا تتناهی اعداد وعبارت از انست از مجلد فتن که مجلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید وانچه ثمانینی ومجلسی وغیرهما از راه نفاق در تحمیر جیش وتامیر اسامه تا عاقبت [illegible]
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالی نبیه واخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما جری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که تلخیص آن
در فارسی اینست که روزی آنجناب نشسته بود واربعه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود وپس باشاره
شریف حاضر شدند وقریب آنجناب نشستند وحضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یگان یگان
می شمرد وانچه برایشان از دست اعدا جور وجفا خواهد بود تمام می برد چون نوبت بسیادت ومصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد وحقوق او را تلف خواهند نمود ومیراث او را خواهند ربود
ودیعه تحکم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه وفریاد وا محمداه از زمین بعرش برین خواهد رسانید
وکسی این تظلم واستغاثه را نخواهد شنید واین ارشاد بعد از ان ست که در حق مرتضوی فرموده
که البته اصحاب غدر نمایند وخلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ ومجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنها روایت نمود که چون گران شد بیماری حضرت چشم گشود وقتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتیم میگرییم بجهت انقطاع خبر آسمانی وویرانی است تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته بر شما قهر وظلم رود واز جناب مرتضوی باسناد پیشوایان خویش

روایت کرده که بعد از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر ست ترا غدر و بیوفائے قوم و این قضائے ست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
افترا کرد او بخیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالسناد او مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بست و از من توثیق گرفت که اصحاب داد بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتابست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غصب و نیز از امالی محکی ست بروایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه وسلم علی را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالی او را بهمسایگی خود طلبد فرمود می خواهی که دعا
کنم برائے قضائے مختوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار ام الفضل بود رضی الله عنها ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برائے ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب بشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با ابن عباس رسید بهائے های
میگریست و خدا را گواه میگرداند بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد و از برائے
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند فرا نکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد بار نقشدرت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرائت نمود حال عهد خلافت و شهادت
یا فلان حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی بازنگی و صحیفه را حالانکه بود در آن خبر انچه واقع شد و انچه نشده نیست تا
قیامت و حال خلفائے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهائے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و نامهائے شیعه که مقتول شوند اینست حرفے چند از مجلد فتن که باعتبار تمام بمنزله قطره از بحار
و پرتوے از انوار وانمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه بر شمارم خواهی دانست که هر امر که
بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات روبروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشان ارشاد نموده که بسیار زائل نتوانند شد و اگر روایات مصحف فاطمی علیها
بر کتاب جعفر جامع و غیره را وانمائے اعتقاد خواهی کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برائے حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون آن امور از وحی الهی بود و سر مکتوم و قضای محتوم که هیچ تدبیری ارتفاع نگیرد و هیچ فریبی
زوال نپذیرد و کما سمعت مفصلاً پس اگر از تحیر خویش قصد آن معنی کنند که علی مرتضی ع بر تخت خلافت نشستند
و حق بر مرکز خود جا گیرد [illegible] گاو زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبد و طناب آسمان بگسلد و اخبار الهی
که بواسطه جبرئیل امین رسیده و بقول حضرات ائمه طاهرین که روی جدنا عن جبرئیل عن الباری است از هم
بپاشد و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلی میانه رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق یابد فاعتبروا
یا اولی الالباب و لو لا ان هذا لشیء عجاب و متوهم نشود که علم غصب خلافت و سایر این واقعات
هول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رو داده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصاً مجلد مذکور
از کتاب بحار هویدا است که در معراج شریف از این سوانح خبر یافته بود که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت می نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حق تعالی اول بیازماید که صبر تو تا کجاست در گرسنگی حضرت قبول فرمود و توفیق
توفیق از حضرت اله طلبید دوم تکذیب کفار و مشاق مجاهده و ایذاهای اشرار در این وقت هم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصاً مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و دواهی حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و هتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط جنین و در همه این امور وعده صبر و تسلیم رفت
و الکفی القتل و در این امور روایتی خیلی بود دیگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل و در مقام
گوشواره آن و انستی البته کفایت میکرد پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین عهد مذکور
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضای محتم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه و لا مانع لارادته را
نسیاً منسیا سازند لا حول و لا قوة الا بالله اگر چه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین امامیه
هم مطلوب باشد چه دانستی که بنیاد این امور که جا گزین بدر که سامعین شد متعلق بود بشق دوم
هر کسی از عقلا دانست که دعائم تقریر آنست ثمانینی و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم نماند که شق
سوم یعنی مقصود اصلی ظهور نفاق و ارتداد اسامه بود و تقریرش مجملاً آنست که اقرار العقلاء علی
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و هفوات کثیره آشکار است
که او امامت مرتضوی را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح جلی چنانچه در مقاله چهارم
گذشت از دعوی خود دست بر نداشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثنا عشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد و از اهلبیت اطهار او مرتد و منافق است کما عرفت مرارا و از عبارت شوشتری که عنقریب می آید نیز
ثبوت این یافت که او چشم بر دنیا دوخته و ملکیدت و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور تبرع ست
و در دنیا و حقا از روح تعالی یعنی باید رسیدن که چون بنجر از منافق و طلقا گردانند و از نسبه تسلیم و تذکره امام

لمعان ثلو رسید چند که تمامی اصحاب چار صد هزار بودند همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این نامه
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبیہ اهل روم چنانچه واقع شد زینت تخت
و دیهیم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط مشدند و کلمه توحید هم
باقی نمی ماند و این بد تر هست از اول زیرا که باظهار صدق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت
خود نکرد و جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر شتوت شیخین
پالیش لغزید و بدو فقره چیست از راه بر گردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تماشیئے
که محابسی در بجا آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکه
شناز عی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و از ینجا حکم توان کرد که خود تماشیئنے بے ادراک مطلب
صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بر بسته بالجمله اگر مقصود نام امامت بود پس روز غدیر هزاران
هزار کس نص مزعومی را بگوش خود شنیدند و برابر دل نگے نقصیدند کما لا یظهر من الصوارم پس تحریر و
تقریر بے را که در غیبت اتفاق سے افتاد که قبول میکرد خصوصاً بعد از انکه لشکر بے سنگین که بدرستے
اسایش حضرت قرضدار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرده شیخین بر رومیان
هم ظفر یابند و گوش شامیان بمالند و در پیرهن نگنجند و بر خود ببالند لاجرم انچه تماشیئنے و معتقدین
او از حدیث تجهیز بخیال آورده اند کمتر از ان حکایات نیست که واضعین برا ے صاحب الامر که در جابلقا
و جابلصا سریر سلطنت را می آرایند و سامعین قصه ها ے عمرو عیار و گرشتاسپ و اسفندیار را اشتیاق
تمام می افزاید وضع نموده اند تداول بقیاس اولویت بی ادعای امامت مبرهن است اما انچه او صریح
بار بار مخالفت وحی کرده و از انتظار راه بر گردیده چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قتل
ازین معلوم کرده که حکم مقدس مصطفوی اورا علی رؤس الاشهاد فرارسید که زنهار توقف و تخلف مکن
خصوصاً چون اصول رفقه مثل بحار مجلسے را به بینی که تا دم باز پسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
که درین سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشتری
لبناس بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواهد بود الثانی ان النبی صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فما امر به اسامه یکون واجبا وکل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وقد تخلف اسامه فلا یکون مستحقا للامارة والاعانة الثالث
ان رد کلام النبی صلی الله علیه وسلم یکون ایذاء له قطعا وایذاءه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی
بقوله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة فلا یکون مؤمنا اما دعوی
رجوع پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
المبارقه الضیغمیه پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما استعرف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

وستم سست صدیق را از تخلفین قرار دادن و اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت ترفتن سست پس
جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یکه برای این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه صحاح
روایات وکواکب دراری و فتح الباری و عمدة القاری و مانندان از شروح جامع بخاری و تصانیف
ثمانینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیهی اولی ست که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه این بود
که کیست از شما ای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابوبکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را امام
مسجد گردانید و کسی را برای این امر پسندید و اهل نزاع حرفی نزدند و زینهار احدی نگفت که این افترای
شماست حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص نبوی متخلف ست از جیش و متخلف
بلاریب ملعون ست چه جای لیاقت امامت صغری و آنگاه زعامت کبری و هرگاه انصار و مهاجرین حدیث
استثنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه درین طعن فقط تهمت نهادند بلکه خود داد
تخلف دادند سبحان الله بر مذهب فدهای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که مکلفین را بامری فرماید و چون
مصلحت نه بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود را بذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه فرستد
و حضرت را باد جود بشریت روا نبود که تخفیف را نامزد کنند بهما در بار بامامت نماز بر گمارند سابق قیکه چنین احتمال
باین امر راه یابد از آنجمله آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این تشریف را هم بر سر و چشم گذاشتند
بلکه خواستند که بعد اجازت تشریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب شد که غلام زاده و را بر صحابه و مهاجرین
امیر کردند چنانچه در کتب سیر و کلام مبسوط و در معنی قاضی القضات بنقل ثمانینی مضبوط بلکه اسم انسان در
معرض ثبوت که عمر بحسب عظمت امر تشریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی را در دیار و دمن بهمراه اسامه
میرم و از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود بقرب وفات عالم بود بدین معنی که خروج شیخین صورت نخواهد بست
بلکه این هر دو مهمات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز برداشت پس تحمیل بعض تقدیرات
که مقصود از تامیر اسامه بر شیخین ان بود که کسی استنکاف نورزد و باب توقف مسدود گردد و مخفی نماند
که زینهار ما نمیگوئیم که هر تامیر چیزی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که زید بن حارثه فضل کلی
دار و بر حضرت جعفر که مامور بود او امیرا لی غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه تغیر و ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کمتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم به ثبوت
رسیده که آنجناب در لشکر مهدی از اول متابعین خواهند بود و مجلسی از رفضه بر زبان نیاورده
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا ست از فرق انیست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب الحسام
بهتر از نبوت و رسالت ست و ائمه هم افضل اند از انبیا معاذ الله من ذالک از آنجمله آنکه در تامیر اسامه تسلی
قلبش که پدرش مقتول گردیده و او چون ماهی بی آب طپیده و محتمل بوده و بعد الاحتمال این استدلال نکشت
در طعن الزام گوید که افضلیت اسامه را شاید که سنیان قبول نکنند و بعد از نمیگوید آنچه ظاهر شد انیست که

اینمذهب کسی نیست و باجماع باطل ست و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر متبرست از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علینا و این احتمال به ازان انسب است که کلمات غالطه یعنی مانند چنین آنکه بارها شنیدی شکایت از تخلف بیعت
و معرکه محمد حنیفه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود و برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و هم چنانک مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
مسرود بخیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بسیار بشریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کنتوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود جناب
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتی نکرد و هرگاه شیخین با همه فضائل که دانستی که رو برو جناب مرتضوی
امام نتوانند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرور دست
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم ازان آوردیم که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تمامی نیستند با وجود صرف تمامی همت در رد و دعوی جزوی
نیز سر و پا درین باب نیاورده و اهل حدیث انیمقوله بر زبان داشته اند که صدیق بحیثیت اسامه مامور نشده
و اگر کسی گفته محتمل ست که از لباس ملبسین فریب خورده و بحیثیت نسبت شان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جبار فی سبیل الله دور و نبی بخواهی
بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این تامیر ست والله اعلم بحقیقة الحال و الحمد لله که در
شروح صحاح مفصل ست بلکه در کتب معتبره فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فرد تمام جیش اسامه
رابرار است و این امر را بر جهات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر متشوش میبودند از بلوای ما حسابی بر جهیدند
این لشکر عظیم را المقابله در میان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین بر دنیای
دنیا و آخرت حاصل میکند امید می فرید و لای اهلبیت اجماد تخلف اینست که اسامه لعل آورد که حضرت
صلی الله علیه و سلم هر چند خواستند که بر و دی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تامیر ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود و تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین ست چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
کرده اند و بر ظاهر ست که هر گاه امیر باز گردد مامور البته معذور ست و هر گاه تخلف از اسامه در ینباب
ملعونست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و ملعون و از اینجا ائمه عظام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران در تلخیص رد و کشتند که هر چند طلبست از باب امضا و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و ندانند که او بوصایای سید انبیا
هم کار نبسته بلکه بغاصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکرامی و انداحی المعاذ الله از حد گذرانیده حالانکه پدرش

مادر ام المومنین جناب خدیجه کبری است رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت زهرا است و
بعد از ذکر ترجمه او در استیعاب و ذکر این روایت که عمر از برای او هزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی و حال آنکه من اغزا باسی حضرت
بوده‌ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و عبارة ذلک الکذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذب است بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا و التی
ببیم در زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود ستوقت ساخته و در پیش
منت داشته آورده اند که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با و خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنی علیک فمن استخلفک علی بعد از آن معاینه و مجادله ابوبکر
و عمر بصحبت او رفتند و ارضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر بردار و متوجه طرف شام شو گفت
اینها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من در تابع شام
روم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و اینها که امروز اعوان و انصار تواند ابوبکر ازین سخن رنجش نموده او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از پیغمبر شده
نصب چگونه میرسد اش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجریع می [illegible]
بنی علامه حلی و حسن بن [illegible] در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگویید در حق او الا خیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فیء که عبارت از مال خراج
و غنیمت است چیزی مده و اسامه بن زید را بده که او را تهمتیکه بر او بود معذور داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفت که اولی
آنست که در حق مثل او که راوی آن اسامه باشد توقف نماید انتهی و از ینجا هم دانسته که همه بغض و عناد
رفضه با اجله اصحاب کرام است عموما و در خصوص طعن تکفیر تفسیق ایشان بغض و عداوت با صنادید قریش
است و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید اللعین عبد الله بن سبا رئیس الاشقیاست و اگر نه
حقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش و سیاسی بشد و مذ نوشتن حقوق
حضرت خدیجه کبری و جناب بضعه پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سرزد و حال آنکه هر دو غلام ایشان
بعض اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بوده‌اند کما سیجئ ان شاء الله تعالی بیکان [illegible]
و آنچه بران مترتب گردیده باد آوردن درین مقام اینهم محسوس و معقول گشته که چون مطاعن اسامه

بر اصول اہل ضلال این سخن و موسس ست و ائمه رفضه مشہور و متنبر اسمه اند بعجز و زبونی معترفین اند پس عزل او
از شوشتری خانه خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت ست نه جای شورش و ملامت
عجیب تر آنکه شیخ حلی باعتراف قاضی رطلبوق روایتی را که در تنبیه اسامه ست ضعیف و اند و دیگران عطا
و نوال امرا را میرہل شالیب او اعتقاد کنند و پی بدان نبرند که حکمای ملت اسلامیین در امثال سابق ترجیح
گفته اند و باید اندیشان هم احسانها کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذهب الله بنوره هم عیان است
زیراکه بالاو استی که او دین را بدنیا فروخته و در اهم و دنانیر شیخین را ابراندوخته و از ملاحظه این امور شناسائش
بسیارے از محققین رفضه او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبد الرضا ست که او را مهذب
الدین لقب نهاده اند در تفسیر مبانی البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نهد و پیشانی او را داغ نفاق میدهد و صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مبسوط نوشته و انرا
باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش اینست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیراکه او بلا ریب میدانست که طاعت امام فرض ست در حروب خصوصاً
که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنید که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینهار او معذور نتواند شد و نفاق او بر جای خود ست انتها بخلاف عبد الله بن عمر که در مجلد سابق معلوم کردی
که او بفعلات معاویه که از او وقوف گذشته و بلوک همقرین گشته التقایم همقرین گشته التقا نفرموده همین ست حال
سعد وقاص که در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشته باید شنید که دلالت بر آن میکند که تحقق
ابدی بر اصول اهل خلاف از اسامه بسبب تکرار و تنبیه زود او صحبت تقعری بعد از تنبیهات اکیده اہم کرد باید دانست که قطع
از اظهار شیخ مداهنی که متکلمین رفضه مثل حلی و صاحب فتح السبل بر او مینازند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
آنچه از تقریرات مجلسی بحار و مجتهد فانی و رعنا و دیگران بغیر آن جلوه ظهور دارد اینست که حضرت صلی الله
علیه و سلم امیر گردانید اسامه را بر لشکری که اجله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید او را که بوادی فلسطین قیام کند و بلاد
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در هر گرانی و سبکی مرض
بر روانگی او و روانه کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامه گفت قربانت گردم بدر روم ما در خود را تا تندرستی
تو درنگ کنم حضرت روا نداشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
که مکروه دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود و در بر دو بهوش گشت و اسامه بناچارے تجهیز کرد
چو حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و رفتن او گفتند که سامان درست میکند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد که خدا لعنت کند متخلف را از و و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

شش قباب خدیجه کبری است رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت
عثمان مر ام المؤمنین جناب را قرار داد و برای
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب ذکر این روایت که عمر از برای او پنج هزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی و حال آنکه من اغزا یاسی حضرت
بوده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و تنده عبارة ذلك الكذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذبست بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد التقاء او
بیم و زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته
عظیم منت داشته آورده اند که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با او خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنی علیک فمن استخلف علی بعد ان معاینه و مخاطبه ابوبکر
و عمر بصحبت او رفتند و از رضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر بردار و متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من و تابع شما
دو ام و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و اینها که امروز اعوان و انصار تو اند ابوبکر از این سخن رنجش نمود و او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی شده
نصب چگونه میرسد ش دعوی و فاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجویع بی نفاق
بنی علامه حلی و حسن بن او و در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگوئید در حق او الا خیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فی که عبارت از مال خراج
غنیمت است چیزی مده و اسامه زید را بده که او را معذور داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفته که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نمایند انتهی و از اینجا هم دانسته که همه بغض و عناد
رفضه با اجله اصحاب کرام است عموماً و در خصوص طعن تکفیر تفسیق هم بغض و عداوت با صناد ید قریش
است و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید اللعین عبد الله بن سبا رئیس الاشقیا است و اگر نظر
بحقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش سیاه نمی نوشتند و در نوشتن حقوق
حضرت خدیجه کبری و جناب پیغمبر خدا یعنی حضرت زید که از اسامه سرزد و حال آنکه هر دو غلام ایشان
بعض اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بودند کما سیجی انشاء الله تعالی یکسان
و آنچه بر آن مترتب گردید بیاد آوردن و از مقام ایشان محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

بر اصول اہل سنت این سخن و موسس است و ائمہ رفضہ ہنوز در تنزیہ او بعجز در بوده ہمقرین اند لیس عزل او
از شوشتری خانہ خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت است نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی با عتراف قاضی ر طلبوق روایتے را کہ در تبریہ اسامہ است ضعیف دانند و دیگران عطا
و فواید امثال امیر اہل شمالیہ او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیین در امثال سا تر چہ
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسانہا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنوره ہم عیان است
زیرا کہ بالا دانستی کہ او دین را بدنیا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را ابراندوختہ و از ملاحظہ این امور شناعتش
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمرده اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا است کہ او را مہذب
الدین لقب نهاده اند در تفسیر مبانے البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و پیشانے او را داغ نفاق میدہد و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و آنرا
باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچہ محصلش اینست کہ تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا کہ او بلا ریب میدانست کہ طاعت امام فرض است در حروب خصوصا
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیده کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من لا جرم
زینہار او منافق و مرتد شده و نفاق او بر جای خود است انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم کرده
کہ او بفعلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بملوک ہمقرین گشتہ التفات نفرموده و ہمین است حال
سعد وقاص کہ در این معنی کمتر از وی نبوده اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آن میکند کہ تمتعات
ابدی بر اصول اہل خرافت از اسامہ بسبب تکرار رد و نیز و ادرجعت قہقری بعد از تبلیغ تاکید است ہم کرد باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ سکلیبن رفضہ مثل جیلاد و فتح السبیل برادمینازند و در تالیفات خویش مرویات ادرامی آرند
آنچہ از تقریرات مجلسی بحار و مجتہد فلانے و رعنا و دیگران ہنجر آن جلوه ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکری کہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و بلدا
از قاتلین پدر خود بر آرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانے و سبکی مرض
بروانگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت گنم پدر و مادر خود در آنحضرت سے
تو درنگ کنم حضرت روانہ داشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشے و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ نکرده دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمود و در بر و بیہوش گشت و اسامہ بناچارے تجہیز کرد
چو آنحضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ و رفتن او گفتند کہ سامان درست میکنند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه برون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب رو بروی او هر گاه در حرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودی بیا که حضرت در نزاع است پس اسامه
تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرموده
بدانکه این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برای تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح ترشد
که هیچ این حقارا در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه پا فراتر می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مذاهبی که مایه افتخار طائفه نوکیست و استاد در طلب و تا توانند بود
چیزی گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعا و متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها
پس عطوفت از اید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود برای انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین درآمد و خان طور اختیار کرد که ایشان پشتیبان او بشوند
قضا را مرض شریف بابتدا آمد و باستماع این خبر مدینه داخل شد و شیخین را چرا سعی زیاده بحصول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان است واگر برابر دگره نرسد حرفی چند از تحقیقات مجلسی و سجاد
باقر درین باب بگوئیم پس بدانکه آن روایت حذیفه است و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
این میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
میداد تا آنکه عائشه و حفصه بمشورت شیخین آمدند و دلبریها و دلربائیها بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
مختار فرمود در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید
و مقصود تخلیه مدینه بود درین وقت حضرت بیمار شد و ایشان دم درنگ کردند و قیس راننده لشکر و جناب
بن منذر ایشان را به لشکر بحکم نبوی لاحق گردانید پس شیخین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که درین وقت
نباید مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا را سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
پیدا شود اموری که اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و ببینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار
باقیست لاجرم لشکر بازگردید و فرود آمد در منزلیکه از انجا رفته بودند و فرستادند شیخین نزد حذیفه رسید او
پیام فرستاد که زنهار نباید رفت و سخن خبر برقت و شنا میرسانم چو مرض سنگین شد صهیب را حذیفه فرستاد
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او پروانگی داد و گفت بعنوانی بمدینه روید که کسی نداند اگر عاقبت شد نزد من بیائید و نه خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت شما شیخین وقت سحر آمدند انتهی مختصرا ازینجا هم عیان گردید که اسامه امر مود

بپایه گردیدن شیخین و تخلف کردن از امر نبوی در رد وحی نمود و دلش با تیر دم بود اینست ترجمه بحار ربانی محمد
حامل الاسفار و المنة لله تعالی که من از تحریر انتقام بعنوان موعود فارغ گشتم و مخالفت اسامه و انکار
رد وحی که ازو سر زد بر اصول اهل تشیع بگوش هر کس رسانیدم و اینهم بر هر عاقل عیان گردانیدم که او
چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زمام خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
و برین قدر چه موقوف ست عبارت علی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلافصل صدیقی و مرتضوی حسابے برنداشته و بر اظهار شوخی
سفرے چشم بر زخارف دنیوی دوخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود از اسامه مدعی زعامه و این
معجزه نبوی سے بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد
و هم از دیگر مقبولین لسانی که به تجهیز کردند بلشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت مرتضوی
بکار بر نبرد تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت داور رسانیدند که آتش خانه
امیر و مقبولین لسانی چون در تنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
و داد جهاد میدادند و برابریکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
سیمنت مانوس روزی نمی شد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی عذر می تراشیدند و همه کس شگفتند
که احراق و تهمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفت ورنه خلفا مجالے نداشتند که دروازه بر شکم مبارک
بکوبند و ضبط وحی را بسوزند و تشبیه جبتین و خائنین هم بر زبان نمی رفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
جدا اما اگر گویند که تجهیز جنازه شریف میکردند جوابش آنکه شیخین چنانچه انکار از دست حضرت امیر المومنین
گرفتند و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعنین گفتند جناب حسنین را تکلف میگردانیدند و اینهم را از دست
ایشان سرانجام دادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنهما بتعلیم هاتفی محتاج نمی شدند و قصد عری
تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر و علن علے ما روی المجلسی فی مجلد الفتن و
تکلیف اما این بر تقدیریست که بر آمد انکار از سلمان و مقداد و حضرت عباس جائز بوده چنانچه اولا معلوم
ابن سبا یهودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابها بسته اند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم
باشد معذلک این هم نگفته اند غسل سلمان نمود بطی الارض محمد تفصیل تا بمداین باهتمام در چند گام ره داد حالانکه
بامامت سلمان کسے قائل نگشته اگرچه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی بثبوت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از سهوات بجان کمترین مکونات
مگر آنکه در تنقید چنین تعصب و تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را برو بند هم سر مار را بدست
دشمن کوبند و هر کار فیر که گذشته شد و سود اسلام جوابش آنکه اگر بمطاوی کلام سابق و لاحق بغور رسی کنی

چنین جامعیت و با افت بکار رفته که هیچ رطب و یابس رفضه بی جواب نمانده زیرا که درستی سامان لشکر سلطنت
که همه مائل ما ابوبکر بودند و صحیفه ملعونه طایفه مطعونه نوشتند و دادن تیغ بدست راه زن فلیف و فتنه گر در میان ملک
دار حیض زمین بعرش برین رسند که عرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر مومنین است یا انهزام
توحید رب العالمین که جناب مرتضوی برای حفظ آن دست از دعوی امامت برداشت پس انچه قرار مخلد بود
امروز صورت می بست علاوه منافقین که عادت قرار داشتند که سپاه شکست چه ایشان بمجرد دیدن لمعان
شمشیر مدینه میگریختند و بکار مصروف میشدند و کار صحیفه مزعومی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابو سفیان به
عبادت لات و عزی و ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکردند تا شیر خدا
سر پای غاصبین چنان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمیدید و حوصله اصحاب صحیفه تنگ میگردید و قبل
اهل نفاق بمجرد تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امریست بزرگ و کاریست بس سترگ که مانع فلاح المتین
فلیف وقت تبدیل دین و صدور فتن بالیقین چه جای آنکه بعد از صبر کردن بر کتاب الوصیة سر صوبه دار
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدرند و اولا شیخین و ذی النورین سمع و بصر و قلب را بحضرت پیغمبر باشند
در مقاله سادسه مفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان بکوشند و تحریم کالاکرمین
المعترض لامذهب له درباره فرستادن جناب میر در جواب همین ترانه می سرایند رفضه چگونه از عهده جواب بر آیند
درین مقام اشعار مثنوی فقیر را بیاد باید آورد نظم از ینجا بندگیرای صاحب هوش * که شیعی را نه یک بینی و گوش
مطاعن بر الچنین خویش دیدی * شنعاین را بگوش خود شنیدی * بحرفی یابی از بدگوئی شان * وگر گردد منطبق بر پیشوایان
مگر حرفی که جان شان حشر اشد * اصول رفض را در هم بپاشد * کند از دی شان را بر ترا ز دی * عمر حبیب ایشان داعی
بر ایشان سنگ لعنت را ببازد * دمار از روزگار شان بر آرد * اقول ... و بر همین منوال است الخ اقول
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش مطبوق از دماغ پرید و حواس عزنوق بر هم در هم گردید و سر عوج بن عنوق از
آسمان بر زمین رسید تا بمشاهده آن عقلا این مصرع بر زبان آوردند مصرع عصای تیندی که عوجی بکشت * حالا
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن و داد وقاحت دادن است اقول ... هذا الخ اقول دشمن ترین اهل حق یعنی
مجلسی با وجود عداوت مزید فضول و بوالهوسی مصداق انه لکم عدو مبین در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده که
حقیقة الامر مبنی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض و یعنی تحصیل میکردند
و بعد از ین بفحوای سنخ نیش عقرب از پی کین است * مقتضای طبیعتش اینست * مجلسی پس از دعای عداوت
اهلبیت لقلوب سنیان میفرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بجدیکه قسم مبارک او میخوردند و پدر مجلسی دیگر
شارحین اصول اربعه در تواضع و روضه و بیان شافی و غیر آن آنچه گفته اند از اول دلیل بر آنست که سنیان کسی از
اهلسنت بخدمت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و از ادب حسنه و حقائق علوم پر نور گشتند و آنجناب
مقتدای خویش میدانستند پس تاویل رکیک مجتهد که مدعای مدعی ذکر قبائح معتقدات امامیه از راه تقیه

نفوس و حفظ ناموس شانست اهلی الزمان نیست که خون ایشان را ایمان باشد چه هرگاه تلامذهٔ ائمهٔ هدی ارباب سنت هستند
و بر فرض محال شیعهٔ حقیقی باشد البته دانسته که زراره و شیطان و هشامین ملعون اند بر انسته اهلبیت عظام چنانچه جناب
سیفم باید لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم باید بستی که گوشت این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین را پیش سراغ و زاغ می نهادند لاجرم انچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در جواب رقم آورده بتقلید
تسمیه نقال گفته حکایت چند گمراهی است که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان هنوز میدانست که من بخانهٔ خویشم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بچیت نابینائی افتادم گفت خدا را قصه در میان منه دانگی بگیر و قند بده
الغرض چنانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و محاله مقصود طالب آنست همین است حال مجتهد که گفت ائمهٔ هدی
بنا بر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر میشمردند نعوذ بالله من هذه الغفلة و السفاهة **قوله** و مثل فی انح
اقول درینمقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفت
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما مبهم و محتمل بماند و کسی ان
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد است بعد از لفظ
جعفری هو من اهل النار اینست فوقع فی نفسی ما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار و من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقهٔ امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و نار بودن زراره بالخصوص و مسجل و
مدلل گردانیدند که ناریت وارد شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت امطروده قوم مردود بدلیل بطلان اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن است و در تحفه هم منقولست آمدم بر دعوی تقیه که جناب خلف قد البصر بر دفتر زدند و متالش
بر روایت ذهبی آوردند **جوابش آنکه** صدور این دعوی آزان کس است که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرت ائمهٔ هدی است با آن نصوص قطعیه که پاره ازان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کرده
و دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخنجر ستم قتل نمیر که شهید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین در مقالهٔ سادسه باصول معتبرهٔ رفضه
دانستی و کتاب تیزیه پیر مغان نیز هویدا آنست که تقیه از ابرار ائمه است و آغاز بحار دلالت بران دارد که
تذییع اسرار است ائمه را بدست خود ذبح کرده و بار خون عمدا ایشان بر گردن خود گذاشته سه بگفتم در نیاب
احسان بسی ۰ ولیکن نشر است با هر کسی + بخور مردم آزار را خون و مال ۰ که از مرغ بدکنده به پر و بال ۰ چو گربه
نوازی کبوتر خورد ۰ چو فربه کنی گرگ یوسف درد ۰ و تازه تر از جلا روایتیکه در اصول کافی اعور باشند و
دلالت نماید بر آنکه تذییع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود است آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود قسم

کیست آن ناصبی که همچنین گویا باشد بدتر از آنکه افشا نماید و نیز این امام بحق ناطق هرگز موافق علی بن حسین حرف ماورای آن
لکن که موجب عزتست در دنیا و نور است در عقبی که میکشد صاحب خود را بجنت و هرکه فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجحیم رساند الی آخره محصلا و چون امهات المؤمنین قبل ایمان و دین نزد رفضه مشاققین سبب
افتنای زراره که حضرت پیغمبر علیه السلام وعیدی قطعی بر آن کرده و مودة واجب القربی باشد پس زراره معون
اللعین ذابح ائمه هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه مطرود و مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت دهد
که کتاب لوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول بان شقی چنانچه بر ناظرین سرکشی او واضح و پیداست هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقاله سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و برای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا ندادن کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند که من این سوال زراره جناب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مؤیدات آنرا خود کشی بیش از بیش آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره رافضه السته اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین ابای امجاد خود است
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از مخترعات متاخرین است و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بدل
خود اعتقاد انیعنی مثل ابوجهل داشت که امام امین است در دروغگو نیست و رنه پیش خود حسین بابرای حکایت
نزد آنجناب نمیفرستاد که چرا امر پیگو تو را چنانچه مردم بمن روایت میکنند کما فی الصوارم مع ذلک اگر معتقد تقیه
میبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بهم میرساند چنانچه در کشی هست بزعم شان سلمنا که معتقد تقیه بود
لیکن توسط سنی که منکر علم مذکور بود و بیان شد و دیگر خود در این روایت منفرد است چه معنی دارد و بار خدایا مگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه ناماناست بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی مجمع البیان آنچه درباره کذب تحاشی میکنند از آن پیداست
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان و وثوق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معارض
کلام را خلل میدهد و نیز به انجماعت فاسده باین الفاظ مینماید که تنزیه حضرات ائمه هدی از کذب بقیاس اولویت از آن
برمی آمد و هذا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا لم تقع الامان پس اگر کذب را راه یابد بکلام ایشان
البته این بزرگان از دایره عصمت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت اینست که چون
زراره را مفتری میدانند و بروی راوی جهمی بودن خود لیکن اگر امام را دروغگو نه پندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر کرده
نگرندای که محدثین را بلباس گوناگون در آمدن کلمات متنافیه گفتن و بهر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه را صادق الله عالم بما کان و یکون میدانست مگر میگویند
که زراره که روایت متوسط در این کالت منظور اقتضا و لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند در آن مادی مجهد
و بعد از استیعاد وسایل علت ناریت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط بسبب نار بیست

من بایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس این تقیه را سبب خود رائی و خود بینی زراره گوشش یک بینی هم نماند اگر اینجا
شنیده ورینجا شعر ظریفی از رای حضرت زمانی و مانی باز نقل کنم وهذا الحمار یستفید لنفسه قرنا ففات ماله اذنان له
الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تنزیه زراره مجمل و جاجله تاویل میبافتش ارشاد کرده و دال بر کذب حضرت
صادق گشتند شطط بود که در تنزیه زراره مبتر قرار من افتاد یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک بر آن بروندا کرام
اهلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ؎ ای زرا زراره نکو دست اینهیچکاره دجال این عمل که تو شد او کرده * اما آنچه
مدعی مزید ولای اهلبیت سید انبیا گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا که
از ان مباحث بثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند
و اگر مختار کسی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شنیعه است و هرگاه مثالب مذکور محمول شد بر
خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی وقد عرفت کلامه انفا فاطمئنک بالائمة فی روایات مناقبه
بعد التسلیم صحت راو اقو باکثر آنچه بون زراره واخوانه ویجری علیهم امره وسلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل
ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعوم قوم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
امامیه لائح است که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آنحضرت دو دراغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث الی الله
بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر فتراک حضرات ائمه هداة بر بستند بجوی نمی ارزد
قوله واین فضل الخ **اقول** عجب است که جناب مجتهد از یا نحو رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم
ندیدند و نه در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و دیگر محققان نظر کردند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
بثبوت نص در مدعا نتواند بود زیرا که محتمل است که مراد از تشبیه کثرت باشد بچیزی دیگر و آن بر جای خود است
هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیای بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیه بود
بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده نقود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر رفضه
افتاده و خشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند
که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث
علمای امتی این بحث فرا یاد دهانیدند که از ان فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نمای آفاق بر
انبیای اولو العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا سر الاشقیاء **و من تبعهم** که بضر و بهس
وجهی که مجتهد قانی هم زیر مشق ایشان در صوارم بوده گیستند ای با مذهب بالحق پیشوا در علوم دینیه اند و هم
پایه زراره و شیطان و شیاطین و ابو بصیر باشند در مذهب امامیه که بتصریح امام سیزدهم رفضه رؤسای
طائفه شنیعه بودند درین علوم و بر ایشان رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله نضارة العین وا نوشته
و تازه تر آنست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی معاذ الله
نقل میکنند بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره

ورقعه نجبار اسناد الله علی حلاله وحرامه لولاهم لاانقطعت آثار النبوة واندرست ونیز لفرک امام صادق
که ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء واموانا اعنی زراره ومحمد بن مسلم ولیث المرادی وبرید العجلی هؤلاء
القوامون بالقسط هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون وار جملة این کلمات هویداست
که اگر این مذکورین واسطه فیض ائمه هدی نباشند ودر ایصال علوم ائمه معصومین بشیعه متوسط نگردند علوم دینی
همه مندرس گردد وآثار نبوت منقطع شود وامتیاز حرام از حلال باقی نماند ونظام قوانین انصاف وعدل
ایشانند مقربین بارگاه احدیت واهل بیت طهارت وسابقین اولین بمدارج علیا ومراتب قصوی
این بزرگانند بالجمله بنیاد انحلافت ابد بمقام برمقتدای وپیشوای در مذهب سیاهی نهاده ام ودر ینجا نیز
من حیث الدرایت گفتگو نکرده ام ولهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشرک کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق وفجور واعداء احادیث از کلاب ممطوره واین عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی است
وپر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی پدرش و
همچنین دیگر جهابذه رفضه سلسله علوم دینی از هم بگسلد ولفظ چه جای فسق وفجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک وکفر حقیقی نیست وکفر وشرک ایشان که هندبار اجسم مید المستفید بمبنی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن ساخته تا آنکه علم الهدای دوم در تبصرة العوام وغیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکند بر کافر الیس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب سیب وارد
باید که اولا پیشوائی ومقتدائی انچند کس را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چه جای از کتب معتبره شیعه به
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل مغیره وغیره از رواة بدرروند مضرتی بالحق نتواند رسید برخلاف آنکه زرارة
وشیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد روزگار کستاخ کار حسب عبارت شعار
دیدنیست که بدون اثبات پیشوائی مغیره وکمیس کردن بمعارضه برمی افرازد وحقیقه خود را دریوسے
عقار سوانیساز ومعذلک نفس روایت مستلزم تسنن هم نیست تا به پیشوائی چه رسد ایا در روایات اهلسنت
شیعه نبوده ندیا شیعیان ازسفیان روایت ننموده ند ومفهوم حدیث موقوف عموم ومشمول دار دبا نه وجامع
کتابیکه غیرآن ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از مسلم که امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موقوف
سیفر باید کیست ودلیل دعوے مجتهد باختصاص ایشم بروایات اهل حق چیست واز کتب رجال رفضه
پیداست که در رواة اثناعشریه بسیاری از واقفیه اندکه ائمه هدی بنابر آنچه در روضه ومنهج المقال وغیر
اهلسنت ومجتهد کربلاے هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد ونصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه بدتر
از خوارج ونواصب اند واگر نفس اخذ روایت مستلزم تسنن بود بخاری والد مجتهد الزمان چرا در صوارم
وغیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند وخود مجتهد در تشیید نص نموده که سفیان

خوارج نیستند اهل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تسنن این رواة را هم مجتهد از بانی ثابت نکرده تمام حیرت اولی الالباب است که چنین حیله جویان کو که مطلوب را هم معین نتوانند کرد کتابها تصنیف کنند و بر مسند صاحب الزمان نشینند بلکه اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خرد کور و کور از مطالعه صواعق پرداخته و نتوانسته که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسد و پدرش کاسه لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و هزال نصب العین گذاشته و اد اثار اقدام چندی از زمره بسیار مولفین مباحث بیهوده درین مقام از کتاب فاضل ملتانی که تنبیه السفیه نامش نهاده و در گوشمالی مجتهد فانی داد زجر و توبیخ داده عبارتی نقل کنم بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود معدوم زمانی و فانی باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان به تصریح اکابر علما کلام است تا مقتدائی چه رسد **قوله** مثل مغرور کمس آه **اقول** بارها گذشت که مدار تسنن بر قول بخلافت خلفای ثلثه یا منتقض نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه است در جمیع عقائد و اعمال و ظاهر است که مسئله خلافت خلفای ثلثه و ترک بعض ایشان در فروع عقائد است و نزد به بار بعضی از جمیعت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عمده را منکر شد و اتباع سنت ممنوع ممکن نیست که از اهل سنت معدود شود این رافضی پلید هر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثه یا تارک بعض آنها یشوند مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسمه همه را سنی میداند و اهل بیت می شمارد و بر وی مثل مشهور صادق آمد هرچه گرد طاس و هر سفید کرباس لیکن محال تعجب از بلادت او اینست که ملل نحل شهرستانی را دیده است و در آن کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این بیصرفگی می نماید اذا جاء القضاء عمی البصر و بودن ابن مردم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از و تابعان فروع فقهیه او انهیار از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فروع فقهیه تابع ائمه اهلسنت بوده اند و معتزله قاطبة در فروع حنیفه اند و معتدا جهمیه و دیگر قدریه و در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابو حنیفه و مجسمه تابع احمد بن حنبل اگر تبعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق از اهل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال هشامین و شیطان الطاق علاوه آنکه جماعه معدودین در اصحاب مالک هم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد از ین صاحب تنبیه السفیه از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود محصلش نوشته می آید که از عبارت کتاب مذکور معلوم شد که دارقطنی مضر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن عطا الهجیمی لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد است که او را بکذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوة و السلام تفضیح کرده انتهی بعینه و محصله **من بعد** گذارش است که چهی نسبت نام یکی از چنین رواة بیاد می آید و بخیال نمی گذرد که در میزان و لسان و تهذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه او نموده باشند چه جای توثیق و همه چیز تم که از

لهمس کمی را اراده کرده بهلاک امر نیست که مسامی این اهم صادق اللهجه باشد و بدروغ در روایات متصف نگردد
اگرچه بعضی مصداق رمی بالقدر بود و اما مضر نیست باید او را هم معین کردن چه مفضر بن محمد بن عبید را بجوی
نمی ستجید و از دیگرے بعضی از روایات آمده چه در حق مفضر بن نوح لا یصح گفته اند مجتهد را باید فلان نام معین کردن
یا از صحت روایتش باثبات رسانیدن و الا ائمه عقلای عالم خواهند گفت که مجتهد در و مفضر مفید امتیازی ندارد
اما هم پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موثوق گشته اند همچنین نزد ما بلست
بالجمله درین مقام نیز باید مطلوب را که جهی است تعیین کردانیدن از علامات قیامت است که چنین بزرگ تالیف شیخ
کتابے در جواب رساله قدیمه نویسد و تصنیف آن سر کشند و بالیش در هر مقام بلجند و هر یکی از سلاطین این
خلعت فاخر و جواهر زواهر باو بخشد رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم و للاعدا رمال + فان المال یفنی عن قریب
و ان العلم باق لا یزال + اما دعوے کفر معاویه پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشته و هر کیسه را ان
مباحث را دیده بالیقین دانسته که مجتهد مانند خر در گل بسر فرو مانده اگر اولیای او دمش فرا گیرند و دیگا
بابهای او را مستحکم بدست آرند و حرکت عنیف نمایند نتوانند او را ازان خلاب بدر آوردن اگرچه خر اهل کرکوک
بمشقت و جهد از گل بدر آمده باشد چنانچه قصه اش دانستی و آنچه از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر تشیع شان ندارد چه جاے علم و فضل
فکیف مقتدائے و پیشوائے که کلام من در آن بود و تقریر من بر آن مبنی گشت و آنگاه مثل مقتدای
و پیشوائے مشائین و شیطان در مذهب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مضرت شدید بحال شیعیان
لاحق شود چنانچه بحال امامیه لازم شد معهذا از عبارات تماشنیے و عزر در رد طرسے در مجمع البیان و غیر ایشان
از ائمه عظام شیعیان بوضوح می انجامد که شبه تسویه در گروه شیعه بودند و ظاهر اتر ک نتوان کرد دیگر بیکے
قاطع و بجے ساطع امیدوارم که ان دلیل را مترتب فرمایند تا ازین باوکیما و اجمال و اهمال که دلیل فرمانه
علی ما صرح به او و غے الصوارم است بر آید اگر گویند که جناب مجتهد را سامان تصانیف و فارغ البالے
و کثرت کتبها نه زیاده از انست که بحساب و شمار در آید و از عمارت چهار ده علم چهار ده طبق زمین و آسمان
بهرا و روشن است چگونه تجویز توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین و الی تصنیف شد بجا التباس افتد ناقید بعد از تسلیم صحت نقل آرے و عدم التباس را ضرور بعدا
گوییم قطع نظر از عطایا و خرافات گذشته بلکه معراج هر شعبه که برائے مستخلف او قرار یافته بود که عرفت انقا
بعبر ضر متبان جے آید که عبارت دیگرے را مجتهد مثل کلام علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه که بر نا
چه چنانش در کتب در سیه چنین باشد از تحمت بر نقل او در شمار اعتقاد نمانده پس لفظ مذکور بجای
خود خواهد بود علاوه مناسب آن بود که جناب مجتهد مرجع ضمیر مبهم را که آغاز عبارت منقول است معین میفرمود
افسوس که ایشان هم بحث فرمایند که ضرورت نسبت **قوله** از عبارت علامه تفتازانی الی آخره **اقول**

بعد از دیدن این مقام تحیر شدید بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشد نه اہل سنت مگر جناب مجتهد
بعبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپردند چه نیمه این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال احقر الرم
نمی آید ولیکن بنابر احتیاط بر اتمیمی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم ہرگز نشانے ازین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرورا اقتاد که شعر مذکور بر زبان ارم سه چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا الا یا
ایها الساقے ادر کاسا و ناولها وبعد ازین پیر نابالغ را باز گشادن کشان بمکتب لتشام و از حقیقت
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته وکمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص وسماته والصلوٰة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج وواضح بیناته
وعلی آله واصحابه هداة طریق الحق وحماته وفاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تامن وفقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه وعصمنا عن التقلید فی الاصول والفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجة
والبرهان المشید بلوامع السیف والسنان وعلی آله واصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
ودرین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که برعکس صاحب قوت قدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیقه نزد او در کتاب تشئید پیدا کرده واین نوع التباس برائے صحت
انتساب مجتهد الزمانے بمجتهد فانے برای ہزار دلیل توان شمرد اگرچه نظر فاقتصر علی ما هو المشهور بینهم انه
واسرار فرمایند و بر نبیره کتب فانی خامه ذوالفقار شعار آشکارا ست که او درین التباسات یگانه روزگار
ست بالجمله بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدر
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن از ان عبارت سنی بودن آن مجسمه ہم ثابت نمیشود
فکیف مقید البودن ایشان در مذہب سنیان که سیاق کلام در آنست اری اینقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و بالے گفته ایم که محدثین
بنو و ند ہشامین مقربین وزراره شر من الیهود والنصاری والشیطان لطاق و حال تمام آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدا سے عز وجل را جسم حقیقی و صورت حقیقی قرار میداده و ندو از سرتا
ناف واز ناف تا پایین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و قد معبود خود را ہفت شبر نفس او می پیمودند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم هیولانی و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواہی میدہم
که چنانچه از محدثین اند ہم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمانے عبارتے را از آغاز عبارت منقوله
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
ازین نوع کافران را محقق مذہب سنت بگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم او حال ایشان
در گروه رفضه بگو اسپے کلینے لائق تر باشد بر کمالانیخے و سعرف انشاء الله تعالے و متوهم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتهد قائل ام حاشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گوساله باید شد وکار تشدد با برای رفع ابهام وتفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بردارم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متین ولا یشار الیه هنا و
هناک ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور یتلألأ کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الراس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات ویئط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتستر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخر ما نقل المجتهد ازین عبارت ناظرین وسامعین را معلوم شد
که فرق مشبهه را بیان میفرمایند زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین ست این ازکجا که مشبهه از اهل سنت اند
بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود ست عام ازآنکه سنی باشند یا شیعی وخارجی بوده باشند
واین عموم بعد ازانست که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی است
که هر سنت مرویه از اهل بیت واصحاب را ردو دمانیا که در احادیث ایشان اثری از گوشت و پوست
دماند آن از مقولات مشبهه که نص در مدعاست وارد شده باشد هرگاه اصول کلینی وکتاب […]
وغیر ما دلالت بران کرده که هشام بن […] وزراره واحول وزین امور سابق الاقدام در فروع الاعلام
اند وابو داؤد النسبتی که پیشوای مذهب شیعه باسامی ایشان مسلم ست وائمه هدی دقیقه از تکفیر
وتضلیل ایشان فرونگذاشته اند واینهم در کلینی مسطور است پس تکفیر و تشنیع برای ایشان
باشد اللهم زد وانتقص درینجا برحسب ازان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل عن الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز ومحمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا له
ان محمدا رای ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنة قلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذالک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیء فتوهموا الله غیره ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه و آله کان
اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر
ومنه ابیض ومنه غیر ذلک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم و محمد
میگویند که نزد امام رضا رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و میثمی که حضرت پیغمبر دیده
خدا را جوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان انهم میگویند که نصف جسم خدا خالی و نصفش
پر است امام رضا بخوف الهی سجده کرد وگفت نه معرفت تو حاصل گردید ایشان را نه بتوحید تو قائل گشتند از بجهت
خلاف قرآن وحدیث بیان نمودند واگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحانک
بهوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و نه تشبیه تو بمخلوق
مخلوقی تو اهل هر خیر هستی مرا باین مشرکین حشر مکنی باز با خطاب فرمود که هر چه در وهم شما بگذرد بدانید
که او غیر خداست ما آل محمد افراط و تفریط نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
پیغمبر چنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکه بود که هر دو پای وی در خضرت بود امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی بخدا میکرد خدا نوری بوی افزود مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود
نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر اینها است ای محمد هر چه را گواه است کتاب و حدیث ما بدان قائلیم
انتهی محصوله و از این حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بمخالفت
معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار داده اند بجهت تجسیم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا است کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خاتمه
ایشان بر شرک و کفر بود و چه ایشان وقت امام رضا را دراک نکرده اند و همین است حق حقیق نه آنچه بعضی
نقال مضحک و هزال بیان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد زائغه بودند وبعد
از آنکه بصحبت حضرت علیه السلام رسیدند رشد و هدایا یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یاد میکنند
و مردم را از راه می برند اکنون یاد شکنند که الیقین لا یزول الا بالیقین مشکل طرفه آنکه این ائمه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بعد وفات امام صادق معتقد وقف شدند و مطرود شدند وامام رضا
که بعد از حضرت کاظم امام گشته بتنصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان راست آمده زاهد شدی و شیخ شدی و دانشمند شدی این جمله شدی ولی مسلمان نشدی ‌
انشاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بدا نستان تربیت دهیم که هر کسی از سامعین و ناظرین گوید
کفر بدی بر آن متصور نیست بلی اگر در فکر مثابین و زراره و حفص و حما شیطان تکرار سے مظنون گردد
و درین معنی شعر مشهور را بد بیتاو را باید خواند سعا اعد لعن شیطان انما الیٰ اعد و هو المسک ما کرره
یتضوع ‌ اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که ایلحق الزام بدان خورند اولا از آنکه غایة الامر از کلام
او بلکیفیت ست نه تصریح بجسمیت و انکه جبت علو را احتمالی هست لیکن مجهول الکیف و تا بتیا بوجه
الزام چنانچه غالبا پیر نابالغ را در مناظراتیکه میانه علمای امامیه و علمای اهل سنت بعد از جلوه و
و این تیمه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابه ده علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه ناخنهای زنند و لب حسار تهای او
خوشنود هستند حتی که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این همه فاتر را اکثر بکتابهم تطویل
بسیار پیش آید پس برای اهل انصفت همین اجمال کفایت میکند و مزید توضیح و تفصیل در کار است
که کتابها بذکران پر است و ناظرین از ان غافل هستند و ماهرین از ان اعراض می ورزند و بتعجیلیم
از حدود تجاوزی نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین ست که در مثنوی
میفرماید ع مرد آخربین مبارک بنده ایست ‌ نعوذ بالله من الحقد و اللداد و العصبیة العناد
قوله اعنی احادیث از کلاب ممطوره الخ اقول شعر فهم عالم بالا معلوم شد زیرا که علمای
من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رفضه خلافت لشرک و کفر جمع شد کما عرفت بیانه و فسق و
فجور رواة و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود اینست
که درینجا ازین حیثیت بحث نیست که امامیه از ان فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میکنند
و بر روایات واقفیه اعتماد می نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر همه بندگان معرفت الله را
المنه خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با ائمه هدی و بالعکس آنچنان نمیست که تهرا
حیله توانید نوشید سماعه ابن مهران را که واقفی است بتکرار تمام ثقه نوشته اند و بر روایت او حکم
داده اند و بر مذهب مذکورش کتاب تلخیص گواه است و حسن بن محمد بن سماعه در وقف متعصب
شدید ست و او را توثیق میکنند و بر منهم کتابها که رشاید عدلست الی غیر ذلک من الکتب الکلا مقید ب جزم
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد کربلائی نص است در نیابت اصحاب المحبا ایشان اند تبرا از نواصب
اند و زنادقه و کفره و مشرکین نام ایشان نهاده اند و بیادم می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته هم نمائیم
که ایشان از تصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل زین مقالات سابقه غالبا مقاله سادس پیرایه وضوح
در برگرفته که بسبب تف کثرت بال مزید حسن جمال گیمیزان صاحب غنج و دلال بود که حضرات ائمه

نزد شان بود بیعت سپرده اند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جهاد
رفضه شکسته اند و درباره مطالبین مثل حضرت امام رضا چنانکه گفته اند که هر باز ذکر تفضیلے آن خلاف
آداب با الجمله مخصوص آن بود که حقیقت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بحجت پیری
و بنا باغی بیپے برابدان نبرده اند و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را تغلیب کنند و کتب خویش را هم فراگیر
فرمایند بر دعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان است و دعاوی مجتهد خیالات دجالی و وساوس
شیطان قوله مفید نباید بیان کلام مهمل ست الخ **اقول** عبارت رساله قدیمه علیحده ما عرضت بعد
نقل المجتهد اینست و حدیث رجوع بعضے که ذکر نمش با امامیه ثنی زیدیه بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شان نیست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث شمار رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کرمیه و دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکر نمش با امامیه ثنی زیدیه جمله
اینست که صفت مبتدا است و قوله بانکه نافع دیگران دیگر ست برائے موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم است برائے موصوف مسطور و
باے بحکم از برای تعلیل ست و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه اینقدار را بالاجمال احاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتمده شان ثابت کردم و الزام الغایت قصوے بردم بخیال آمد که مرزا محمد که ادراک کامل
طائفه کاملیه تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکوره بیرو دو بحث دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین جم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را برباد داد بسے چرا کامل کاملیه
نشود و این امور در نزد کشمیر حسیرخ و بازے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جابیسے و گفتو رے کاسه لیسی او اجمالاً یا تفصیلاً اعتبار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این نبرال و تحریرات این کشمیرے نقال را که مخالف مرضی ائمه هدی و حضرات اهلبیت سید انبیا ست برهم
زنم و بیخ بنیاد آن ابر کنم زیرا که این مطرود دین را ائمه هدی باوصف اخلاق عمیم از مجالس برانده
و بعد از سفارش اصحاب بنزد خود میخوانده کما سبق مرارا بیشتر ازین گذشت و در رساله قدیمه که تفصیل را انتو
برتافتے براه اجمال رفتن و ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر بفهمد و جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا نشود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن جاگزیر
مدرکه سامعین ست کلام مورد ملامتش را از اصل برکنده پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه زیر خرافات
مقتدایان خویش ز رهنمایان و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال روضه ثابت ست و نمونه ان حاشیے

ت احادیث قول تجسیم و صورت را منسوب ساخته اند بآنها این اشخاص پیش

را استعداد وجود مستفیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال مزبوره اجتناب ورزیده اند و اشتهار این اقاویل بایشان و عدم اطلاع از مرجوع و رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این
مجهولات منزه است چنانچه شراح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منه
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة عن الاسماء بهم او ردا لعن الائمة علیهم السلام بهذه العقائد
فیمکن ان یکون سوالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة و رجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تصریحا
نموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن
اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسألنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل ما لم استأذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستأذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت ردائته و خبثه فانصرفت الی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته برداءته
و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی و علمت انی قد عثرت فخرجت مستحییا
الی هشام فسألته تأخیر دخوله و اعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستأذن و دخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه سأله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فسأله هشام ان
یؤجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه ثم رجع الی ابی
عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فسأله عن مسائل اخری فسأل جله و عقد مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسألنی هشام ان استأذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستأذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظرنی فی موضع سماه
بالحیرة لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک
هشام و استبشر و سبقه الی الموضع الذی کان سماه له ثم رأینا ابا عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به و قرب منی هالنی منظره و ارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به و لا انطلق لسانی لما اراد

من منطقه ووقف على ابو عبد الله عليه السلام ينتظره ما الكلمة كان ووقوفه على لا يزيد الا تهيبا وتحيرا فلما رأى ذلك مني

ضرب بغلته وسار حتى دخل بعض السكك من الحيرة وتيقنت ان ما اصابني من هيبته لم يكن الا من قبل الله

عز وجل ومن عظم موقعه ومكانه من الرب الجليل قال عمر فانصرف هشام الى ابي عبد الله عليه السلام ورجع

عن مذهبه وفاق اصحاب ابي عبد الله كلهم والحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادرزاده من هشام مذهب جهمیه داشت و در آن جماعت خبیث بود پس سؤال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق علیه السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هر گاه آنحضرت اجازت داد از حضور پر نور برخاسته چند گام رفتم که خبث و رداءت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رداءت و تعصب او را در مذهبش بعز عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود شرمسار گردیدم و دانستم که لغزش از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت بر آمده نزد هشام رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تاخیر نباید پس هشام مبادرت نمود و دستوری خواست و بملازمت اقدس فایز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف شرف اندوز گشتم چون هشام در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز از حیرت بافاقه نیامدم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای وی خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هر گاه روز بر آید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت بر آمده در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر گردیده پیشتر از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سواره بر اشتر خود اقبال بر او نمود هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزیکه میخواستم که گفتگو بکنم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده نمی کرد مرا مگر هیبت و تحیر پس هر گاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود اشتر خود را زود روان شد تا داخل بعضی از کوچهای حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز وجل و از بزرگی قدر و مکانت و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

می نویسد آنچه بعضی رجال در روات احادیث قول بجسم و صورت را منسوب ساخته اند همانا این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از تشرف اندوز شدن بحضور فایض النور ارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال نزالقه اجتناب ورزیدند و اشتهار این اقاویل بآنها و عدم اطلاع از قدم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این
مقولات منزه است چنانچه شراح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منیر بله
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاسماء بمولا و نفی الائمة علیهم السلام هذا العقائد
فیمکن ان یکون سوالهم انما انه کانت بهذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة و رجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم چنین
فرموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم ثبوت آرای مذکوره هشام
بن حکم ظاهرا صدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن
اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل مالم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت ردائته و خبثه فانصرفت الی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته بردائته
و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی و علمت انی قد عثرت فخرجت مستحییا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله و اعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن و دخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فساله هشام ان
یوجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فرجع الی ابی
عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فیها فساد اصله و عقد مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام لینتظرنی فی موضع سماه بالحیرة
لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح الیها قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک
هشام و استبشر و سبقه الی الموضع الذی کان سماه له فبینما هو اذ بابی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به و قرب منی هالنی منظره و ارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به و لا انطلق لسانی لما ارید

من مناظرته و وقف علی ابو عبد الله بلیا ینتظره ما الکلمة کان ووقوفه علی الا یرید الا تهیبا وتحیرا فلما رأی ذلک منی
ضرب بغلته وسار حتی دخل بعض السکک من الحیرة وتیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله
عز وجل ومن عظم موقعه ومکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام ورجع
عن مذهبه ووفاق اصحاب ابی عبد الله کلهم والحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادرزاده
من هشام مذهب جهمیه داشت و در آنجماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مستفیض گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم که خبث و رداءت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رداءت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم که لغزشی از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تاخیر نباید پس هشام مبادرت نمود و
دستوری خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف شرف اندوز گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت از وی مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت با فاقه بماندم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواه
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز برآید ان شاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر
گردیده پیشتر از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سواره بر استر خود اقبال بر او نمود
هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فائض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی
بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزی که میخواستم که گفتگو
تکلم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده می کرد مرا که هیبت و تحیر
پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود استر خود را از دور روان شد تا داخل بعضی از کوچهای
حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز و جل و از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

و متدین بدین حق گردید و بر همه اصحاب آنحضرت فایق گشت والحمد لله انتهی کلامه زاد الله تعالی خزیه و ملا
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و انجواب خود از نص امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانستی از هم پاشید زیرا که از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند بید برخود
لرزیدند و بی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسید و در قعر معذرت یکتا
و بنص صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات تا آیت
کریمه ان الشرک لظلم عظیم اشاره فرمود که لا تجعلنی مع القوم الظالمین و هر گاه در اصول اربعه ثابت
باشد که آنچه از امامی صدور یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاعین
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود چه جا آنکه از ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان بجلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه شیاطین و شیاطین مذکور را از قبور خویش بر آمده ازین عیوب متنزه گردیده باشند و قتیکه فرزند نرگس
بعد از تیره مردگی سر از غیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فرو ره
دنیا پاک شد و حق تعالی جا بجا بتخصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
بطلان این رجعت هر که شک ارد کافر گردد اری رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم مورد لوم معین است سیما رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در وطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند ع چو دید مسی را زر ساند و کرده دکان تعارتیدن برانسوگرد
عبارت کتابها از مطالب آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی است که مقصد مهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محققه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیده
روشن کردد و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت بان برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب زراره شر من الیهود والنصاری و هشامین که خدای عز و جل را باوجود تجسیم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و معارج علیا رسیده اند پس ناگزیر ست که ایشان باز افاولت خود در آرای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهاے مناسب ترتیب بهندآری هر کنده پریر اکنده خور بیست و این جواب
بعد تسلیم این حرف است که در مذهب جهمیه این همه خرافات بوده و رنه چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بخطاب ائمه موجود باشند که هشام بن الحکم روایت میکند از ثنا ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه بروی عنکم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت عز خوحی این افترات بر ائمه هدی کرده و دل برین
خرافات بسته و نیز لفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکابته چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جا بجا ست صریح ست در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
و ان ما مذهب جهمیه و انگاه خبث و تعصب او چگونه ضرورت تواند نیست و اگر بیرانا بالغ بالجار و اضطرار فرمایند
که مدعی موالات شاء انتساب بوده ند لا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بوده اند و توسل ائمه طاهرین مموده اند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر او غلو در باره انجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز این
اتفاد انشد را اگرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه هم میر سید محبین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه بیرو این ابالسه میگشتند مهذا اسمه حیرتم که کاهل
طائفه کابلیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شبر مش می پیمایند و
بیرو خالی اعتقاد میکنند الے غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع ست باید بران دلیلی قایم فرمودن
و انچه بیاوس می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان که در انقضای دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عز و جل صفات ازلیه ندارد و او را جز بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود که جا بجا در قرآن وارد ست مبالغه و مجاز ست حقیقت خلود
زینهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق ست و بعضی از کتب دلالت بران وارد
که جهم مذکور در مسائل الهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس ظاهر را که معامله بالعکس ست و استادی و اضلال هشام از ان بر می آید چگونه
میتوان گذاشت الطرف از همه آنکه خود نقال اهل درا وراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان در بینا قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیلی
قایم نکنند زینهار بر سخن جمهل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در مذهب
جهمیه بوده و از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابو عیسی الوراق و زرقان این ابو بحث و غیرهم بران دلیل ست و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بعد از تالیف کردند و این هم عیانست که وراق و مانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
در استادی و تقدم هشام قول نقال و نیز ال را چگونه مسموع کنیم و بروی عنکم را پس پشت اندازیم
در روایات کلینی را بخطاب لما اختلف موالیک فی اصحابنا فی التوحید را و قیتیکه هشام وغیره در دنیا بودند بلکه
بزمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از هم ریخته و فضله مور و ملخ گردیده
از نظر سابق ناییم علاوه برین جواب که نقال کشمیری در غایت رقص واکرد علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و هم ائمه دیگر که ادراک تغییر کردند و قاله الله گفتند الی غیر ذلک و علوم ائمه مرجوع شد زیراکه رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادران ش از عیوب و نقایص پاک اند و از ینجا ست که زمام مذهب خویش
و در علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند و الحمد لله علی تمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم با نکار رفضه
دلیل و من ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز و دلیل ایضا که شیعه تعلق داشت لشرح جواب و الکنون
جواب دوم را شرح میکنیم اعنی ذکر شش با امامیه نیز زیبد باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان رفضه
در باره صحابه دیده قریش ست که از بت پرستی رو بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود و بحلول سر ایمان و اینهمه کشش و کوشش که همراه جناب پیغمبر نمودند حق تعالی از ان خبر داد
برای تحصیل زر بود نیس وقت دعوی رجوع هشام ازین خرافات مورد ملام بعد از تنزل انوا میگفت که
تحمل چون در اختیار بدعات جهمیه کمن بایش کردم و دنیا بدست او نیامد لاجرم بصحبت امام صادق فایز شد
که هم جمال صورت و کمال و معنی داشت و از علوم غیبیه و ترقیات عمدهم در امور دنیویه و دینیه بعلوم لدنیه
خبر میداد و خزاین لا ریبیه بدست آنجناب بود و بحدیکه الکوک عزنا میر در بعضی از تقاریب خرج میفرمود چنانچه
نمونه آن در مقاله سادسه از کتب شیعه سمت وضوح یافته با وجود مرتبه انبیا که یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا تا بحدیکه سعی شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان هم نکردند تنگ آن بالاخره تا عمر
ماضی در مجالس دیگران و غیر آن نوبت بتقرب خلفا بتوسل حضرات ائمه بدانجا رسیده رسید که هشام مذکور بر کرسی
می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد بالجمله دعوی رجوع از مذهب جهم و تشیع جعفر
امامیه را زیب نمیدهد و رنه کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که درباره مهاجرین اولین مصداق حدیث
اطول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نمند و درباره ابن شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس او لی و دلیل اقوی حالش پیدا و هویدا است چشم پوشند این تقریری بود
در شرح لفظ معلوم حالا که درینجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنیم بیان اول آنکه
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان ست که مجلسی علوم در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند و چار صد هزار صحابه او در مدین بر گردیدند الا قلیلی انتهی بلفظه ایا فیض صحبت امام صادق علیه

صاحب قاطع النصوص با عتراف تعال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند برابر آن
خواهد بود پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولے متطرق ست چه جاے آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی و مختار کشی کما سبق بموضعه المقالة السادسة ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شدند و هشام جوالیقی و شیطان الطاق بمجرد وفاتش بتکفیر و تنقیص مرتضوی هم خیال
بستند و در مجلد اول کلینی اینهم موجود ست که جانے گفت که هشام بن الحکم خدارا جسم گمان کرد امام کاظم
نزهو و لعنت خدا بر او . باو من بیزار میکنم از ین اعتقاد اے آخره چو بحال مقتدایان امامیه بدین نوع از
لعنت از بام ست دعوی رجوع هشام سگے با امامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
و فروعیه امامیه مقرون بلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعًا و یقینًا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
و حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت و الیقین لایزول الا بیقین شد پس میگوییم که اینهمه کفر و الحاد
با عتراف کاملین رفضه به ثبوت رسانیدیم و این یقین بر جاے خود ست از اوهام فاسده و خیالات
کاسده کے متزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سر پرستی این ملحد شقی زیب میدهد آخر
تو که خالیا شرح وصف دوم که جواب سوم ست یعنی با آنکه نافع دیگران نیست بگوش هوش باید شنید
مدعا انیست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر و رزد و محدثات اختیار کند
سمفقتے نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی بهم رسانیدند برای شیطان الطاق
و برادر انش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحظه اتفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عوام ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض دال است
بر امامت بلافصل لیکن مخالف اجماع صحابه حتے سعد بن عباده لاحاجة الے الاعادة معهذا اصحاب ائمه
ایشان را حزب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه میدانستند کما لایخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که آنچه را ارویتاسے بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جائسی بالاجماع در خاتمه فوائد ابتغا
شمار کرده و آن تفصیل و اجمال قاطع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنم تقریرش محصلا انیست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود بعد از استقرار دلیل این مسئله چنین ست که رجوع آنمردم که بسبب
بدعت الشخص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن ما در آن میرود چگونه
با وصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین و جاهله وارثین اباً لسه گمراه شدند سراسر بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکوره
ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست و در ساعی و الحاد ایشان بتصریح مجتهد جائسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که جلیبه الینبیع خطابه بخیر عم کرد

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطور و نجس العین
گردیده اند عبارتی نوشته که سه فایده از آن بر می آید احداث و بدعت این فرق و پاک دامنی مضلین و خوار ایشعنی کما مر
سیم در تشبث باذیال طاهره و مزید محبت اهلبیت سید انبیا شمل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کرده ایم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبا ابو حنیفه و اشاعره با ابو الحسن اشعری پس ازینجاست که انچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الاخر
و در ینمقام امری عجب عجاب دیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگذرم یعنی جاسوسی فرزندان امیر در طعن الرماح و بارقه
ضربت حیدریه انچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت جان فرخرخات تکفیر مینمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضلین بدان مدارج عالیه برسند که پایانش پدید نباشد و الاسفی اتباع امیر المؤمنین
امامیه ختم شد که تراجم هشام که او را یکبار خود پروردید و فاق اصحاب ابی عبد الله کلم سرایه بر زبان آوردند و زبانه سابق
مینوازند و نصوص علوی و کاظمی را پایمال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه بر میخاست بجهت آنکه کذبی ست نمایان و افترایی بی پایان خلاف سعادت دنیا و جهان
غیبی بحال این پیرپرستان هشام و فدویان زراره و شیطان الطاق بخصوص المسبار و بگو میگویم ان شاء الله تعالی
اینست آغاز مناظره من درین رساله صغیره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و وافعیت را قطعا و یقینا
ملحوظ داشته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هر جا بگواهی پدر خود دات
فرومایگی داده اند و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیت کریمه لم تقولون ما لا
تفعلون در دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام سهم و انتت باشند که مجتهد العصر
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادن است و لیکن مجالی نیافت
که کلامی درین امور بکنند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلمی کرم و آن نسبت تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلاف اعلی را رد و جاحد قرار
دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات کیکه کاملات الیه الاشاره نمود اول ساختن معنی ابطال حقیقت و ولایت ائمه و توثیق
نصاری و من یحذو حذوهم خواهد بود که باهو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بدانکه قوله و تنزیه مطلوب بر حدیث جمع
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره تنزیه بحث محذوف پس مضاف با مضاف الیه مقید اشد یعنی پاک گردانیدن مسلم و غیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت از طول و عرض و عمق اراده نکرده و معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که شیوه ایشان و نکره گمانی انکانی در باره حضرت احدیت تعالی
عاید شود گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است قوله در سیر ابطال حقیقت امامت امید و توثیق نصاری تجدید

خدو ہم خواہد بود خبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه ہدی است و توثیق و تعدیل رجال
وجود وامثال الشیاطین و قوله مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تشریه واسقاطش معطوف بر مجموع و لفظ قتال نیز
معطوف است بران و خبر این ہر سه مبتدا ابطال حقیقت الی آخره است ولفظ در معنی بجای فی الواقع است و تحدید و خدو ہم
بجای تقویم تمام کرده و مجوس را مانند شان یافته و مراد از کتاب ثانی صوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذوالفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در انست و مذکورین تنبیه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر کرده کتاب ابن بابویه
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذوالفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم ہرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطعنه ناک طائفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از ہیولی و صورت است مثلا بلکه مراد از ان موجود لیست قایم
بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوہر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوہر لفظ مشترک
بین معان کثیرة والذی تقتصر علیه ہہنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوہر کل موجود غنی عن المحل والموضوع
و واجب الوجود بہذا المعنی جوہر باوجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواہد بود و موجب تکفیر
قایلش نخواہد گشت و توقیفی بودن اسمای الہی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بر سبیل توصیف و ہمانا منشای وقوع اینها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که آنچه بحس مدرک نگردد حقیقی ندارد و تصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل انقدر نیست زیرا که اجسام طبیعیه را مشاہده میکنند و افعال طبیعت را ظاہر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و ہمچنین فعل عقل که تجردش ازان شدیدتر است
و ہر چه فعلش در اجسام ظاہر تر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوہر مجرد
وجودی حقیقی ندارد چه معقول بجهت آنکه مجرد است حس از ادراک ان عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود و غیر معلول است خصوصا فلک اعلی بجهت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی نه مثل اجسام را مانند العباد یا و منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تجسم و تبعیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره و هر یک از جسم و ابعاد و نظایر آن را اگر بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول
الکنه دانند و در ورود متشابهات کتاب و سنت که در بعضی از آن اثبات ابعاض و اجزای جسم مانند ید
وجه و جنب و عین و یمین و قدم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعضی عوارض اجسام مانند صورت
و نزول و صعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم و عبارات ایشان برین قول گردیده چنانچه برخی
از آن هم درین مسئله و برخی در مسئله سیر و هم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد و مراد از صورت در
قول اینها صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذهنیه نیست بلکه مراد اینها از صورت حقیقت است و لفظ
صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا التصریح بآن فرموده
فاضل سروی در شرح رساله قطبیه نقل از او نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا و قد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی و اطلاق صورت باین
معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد و در عبارات عرفانیه تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقائق
واقع شده و هم برین نهج الفاظ دیگر که اضافت جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از اینها
معانی اینها نیست بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا معرض بیان می آید صدر المتالهین
در شرح کافی بعد نقل اقوال مشائین از ملل و نحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
اقوال باطله و آرای سخیفه متناقضه اند و همانا که این اقوال رموزات و تجوزات است ظواهر اینها
فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای
سلف در باب مبدا و معاد ورود یافته و ناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
از مواضعش تحریف نموده اند و اینها را در تقول بان اقوال مصلحت دینی و غرض صحیح بوده باشد والله اعلم
باسرار عباده بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده
استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد و فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام اینها
الحاق و تدلیس نموده اند و در حق رجال امامیه بعضی را بر تدلیس و تحریف حسد داعی شده بعض دیگر را
تعصب و عداوت دینی بران کار آورده تا باهتمام اعتقاید فاسده اضرار بلکه قتل و اهلاک اینها بدست آویز
حیله شرعی ممکن باشد لیس در ینجا احتمال تحریف اوهی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
جواهر و الیواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده
اکش تدلیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه
میگردید و تیکیلی بنام مجد الدین فیروزآبادی در رد ابو حنیفه مشهور ساختند و چند مسئله
بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند و همچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورد چند
مسئله و عقیده فاسده کرده شایع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده نیز در کلام شیخ محی الدین

عربی لتیمی عقاید مدسوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید جمیع ما عارض من کلامه ظاهر الشریعة
وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاهر المغربی نزیل المدینة المشرفة ثم اخرج لی نسخة
الفتوحات التی قابلها علی نسخة الشیخ التی بخطه فی مدینة قونیة فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اختصرت
الفتوحات وقد دس الزنادقة تحت وسادة الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زائغة ولولا ما کان اصحابه
یعلمون منه صحة الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفة وتکفیره وکذلک دسوا علی الغزالی عدة مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملة من العقاید الزائغة واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکة نحو ثلث سنین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبة الکتاب لما غیرتها وکان
العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ارسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدة
دسوا علی الشیخ فی کتبه کما دسوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حساد ببلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسهل بن عبد الله تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بخدا بود ووجوه تاویل کلام ها شاهین صدر المتالهین
در شرح کافی برین نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که
در عرف شائع است که بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئ وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال هر شئ وگاهی بر موجود
بحث که تعلق بجسم وجسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند که ذات
خدای تعالی صورت وحقیقة الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقة است
بحیثیکه محتاج است بمصور که او را به پیرایه صورت بیاراید واز حضیض قوت وامکان بسر منزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسیم لازم نمی آید خواه اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
نیز در حدیث مشهور میانه عامه وخاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
ومراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه ومیان مثال ومثل
فرق است چه مثل شئ مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاهی اوست در سلوب
اضافات وجناب قدس الهی از مثل در ذات وصفات منزه است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات که خارج از ذات مقدس او ست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

ن الاعلی فی السموات الا انه انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه و ملامه اهلبیت
ری وسخن سازی نا انک طائفه حالک مقالات زالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه برپا کرده و بقصد حمایت زنادقه یقین و دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
برکشیده و پا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا و عبارات
میرزاهد هروی و کلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده و وقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام و برادرانش بالیقین این امور و دقائق را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و جواهر مائل گشته وانهم ندانسته که انهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است و بقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر مذهب
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموری که بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
انش افترائات ملاحده بود کما نقل المطرود و کافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه و لازم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب اسد مرتد و کافر و منافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضربه الکفر باعتراف مجتهد و رشید که امام المحدثین است والبته مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود و غرض اعور کان من الکافرین ترویج و تهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد و هویدی و بیانش چنانچه در انی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان دراز بیاد در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده انشاء الله
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید و شمر و ابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره و تصوف قائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرقه اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی انیمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خود جابجا که درین ابواب نگفته و در دیباچه ذو الفقار مجتهد و تمام شهاب ثاقب
او حاجتی نیکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته و با انهمه چرخ بازی و سینه زوری و کاو تازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس و دجال مصداق ع ای سبز قدم لوکا شمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میفرمایند و از صورت
حقیقه الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری و مصوری باید و او تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الکنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب و شهادت این امور را که رقاص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان نهاده اند
و بیر ذکر ان بالیده اند و در پیرامن نگنجیده فهمیده ندیا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کردند

و تلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم فهمانیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بالعکس و تحقیق کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و آیه کریمه
اللهم و لا تجعلنی مع القوم الظالمین را بالسنه مقدسه راندند و برو بروی حضرت ایزدی زار زار نالیده کرده
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برای آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او دع عنک خیر
الهجران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکوره حقیقة ابطال امامت ائمه طیبین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قران مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الکمال چگونه خواهد بود کما سیجیئ فی کلام المردود بعد ازین احتیاط
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رقاص
ایشان صراحة گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیقات
بهتر و چنین گوی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه اقدعا جل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کلم و ابحاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر میگذارم و آن اینکه هزال درین نقول عدیده کم نفع و دلال
بلکه شتر غمزه ادا فرمود اینهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا لفظ و هم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام وغیره دلالت میکنند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باعث و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ؏ نه نهد هوشمند پای در آب
تا نه بیند نخست پایانش ؎ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه غلا قبالا للائمه الطاهرین
و القدمار الماهرین تا انجا است که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین طرفه اینکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از طلل ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درهمین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و حکایت
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم اورا یاد نمایید الغرض
نقال معیب رقص درین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

غیر من قائل وله المثل الاعلی فی السموات الاته انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه وملامه اهلبیت
سحال شعبده بازی وسخن سازی نائک طائفه حائک مقالات نزالقه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خباثت رفض چه هنگامه برپا کرده وبقصد حمایت زنادقین دشمنان ائمه دین نطاق همت برمیان جان
بر بسته وپا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزاهد هروی وکلمات قطب تحتانی مقصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام وبرادرانش بالیقین این امور دو قائل را شهید
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف بیواقیت وجواهر مائل گشته وانیهم ندانسته که انیهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در ائمه حق تمام گذاشته
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افتراءات ملاحده لعو دکما نقل المطرود وکافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ولازم بین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین لعوزند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد در شنید که امام المحدثین است والبته مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وعرض اعور کان من الکافرین ترویج وتهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از آن زیادت شرف است عیان شد وهویدی وبیان چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان درازیها در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه واگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده گمان نمیبرد
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید وشمر وابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره وتصوف قائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی انیمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خودها که درین الواب نگفته ودیباچه ذوالفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
اوحاجتی بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا انیهمه چرخ بازی وسفیه روزی وکاو تازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سنیر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقه الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج بمصوری و
آفریدگاری نیست الغنون آنچه از عبارت رساله قدیمیه استنباط توان کرد وجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام ان نهادند
وبر ذکر آن بالیده ند ودر پیراهن نگنجیدند فهمیدند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کردندی

وتحقیق مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم فهمانیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و دعای اللهم
الله و لا تجعلنی من القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند و در پیروی حضرت ایزدی زاره بالبکا کردند
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قایل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا و دع عنک تحیر
الحیران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقه ابطال امامت ائمه مبین
است و هم توثیق ترسا و یهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بر آن حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الکمال چگونه خواهد بود کما سیجیء فی کلام المرود بعد ازین اگر احتیاج
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانسته و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رفاض
انهم صرحوا گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیق
بهتر و چنین گوی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای التقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمیه اقدعاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کلم و ایجادات دیگر را ابرو کاوت سامع و ناظر بگذاریم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده که نفخ و دلال
بلکه غمزه او افزون بود انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا لفظ عنهم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکنند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باعث و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ع نه نهد هوشمند پای در آب
تا نه بیند نخست پایابش حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه فضلا للائمة الطاهرین
و القدماء الماهرین نه آنچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین ظرفه آنکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از ملل ماهر بود لیکن در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال در همین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و حال
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم او را یاد نماید الغرض
نقال عیب رقص در مین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

سجدیکه اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجا می تا ئید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است واحساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
محض بودند وصحبت ایمه هدی الیشان را هیچ فایده نرسانید واین هزال وهر چه آورد مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف بر او هزال نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائے
وزیر علی بجهت امتداد لیالی وایام در نقالی لستوه آمد ودید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر ومهاجنی مالک زر خطیر ومالوی یعنی ذهب کبیر ورئیس فوجی جم غفیر واز هر طرف این اشخاص
آوازهل من مزید میرسید نقلی شروع کرد که اهل فرمالیش همه هوش وحواس باختند لیس بخطاب
نواب گفت اخیداوند هر گاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد وایرانیان بتاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد لاجرم مغول لشکر را از زیر وزبر نمودند
قضارا چار کس شریک رنج وراحت در لشکر بودند جماعت الیشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست وغبار خاست از مهاجن پرسید ندراست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت وگفت هم تاراج کردند وهم مسخر کی ها نمودند وکشمیری که عادت سخن سازی ولاف وگزاف
دارد اگر مغلی انگشتی خلانیده بود گفت که دست را تا لیساعد رسانید وسپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را پیچید که انگشتی چند جدا شد و مخنث گفت قربان برین لغاد تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حال القول دیگر از نقال هزال دربار واجوف ومصمت بودن معبود مقتدایان او وانچه اصل وفرع
آن باشد باید شنید تا لاف وگزاف این کشمیری که انگشت را لبساعد بدل کرد عیان شود استماع
آن نیز ضرور است که منتهای مساعی اهل کید وزور است وبنده عبارته وانکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را واین عالم طبیعی یا اسمان وزمینش وهر
انچه در انها ودر میان انها است مثال مثال اوست بدرستیکه عالم غیب با انچه در وست گویا حاوی است
بر صورتیکه مطابقت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم اوست بعالم پس ظاهر شد هر
صورت انکه عالم است با او از ان حیثیت که عالم است با و پس صورت جوهر با جسم ذات اوست واز حیثیت
کم متصل قار شدت وجود اوست واز حیثیت کم غیر قار که از زمان است سرمدیت اوست واز حیثیت کم منفصل
عددی عدد واسامی اوست واز حیثیت کیف سمیع وبصیر بودن او واز حیثیت این بودن اوست مستوری بر عرش
واز حیثیت متی بودن اوست در ازل واز حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرائع را وکشاده بودن
هر دو دست قدرت اوست برحمت واز حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق واز حیثیت جدت وملک
مالک الملک واز حیثیت فعل كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ وَسَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ واز حیثیت آن فعل عوالم
التقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات یعنی ممکن وصدقها را پذیرفته ودعا را اثبتوبه ابها چون خالم ست پس بجهت گلی الاعلی واز استحکام

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ما سوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر فرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بهتر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئینه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی متضمن معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پس تر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و خیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نمی نمایدرانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بران قول او تعالی و لو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس تر قبض کردیم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین بمیقدار یدبار او در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشد که
بعضی ازانها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
و در ما زائد اند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفه الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگوئیم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن انکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجمعیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که در وی انتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بجهت بودنش بر وجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان در عوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازان اشرف واعلی است وازبعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازآن نفسانی وبعضی ازآن عقلی اما انسان طبیعی
پس او را اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشند ولمس میکند ومی شمد واین اعضا در جهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم ودر جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از الست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است او را بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما شم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن [illegible]
من یا یمن بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع انامله بکفی بمچنین او را دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملائکه مقربین است وبعد از و در رتبه انسان نفسانی
است وبعد از و انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است او را چند نحو از وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسماء الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه با آنکه جا
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیاء وجودیه باشد ودر ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودر وی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص ونیم

وجود او بعلم بجمیع اشیاست جمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن بوجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بیانی کثیره اشا که بوجود واحد فیوم صمدی
موجود اند **بیان صمد المتألهین** در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده ایشان گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با آنچه در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در دست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانیه که شبیه بخلا و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید این معنی الست که سند الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل متحقق است و جدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر مافیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عالمه که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بسبب آفاق شمالیه
و بحرب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب مغرب و وجه بوسط سما یا
جانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراهیت خوابیدن بر روی
یا بجانب قطب شمالی الست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب افاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتهی و توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکه اضافت الصاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از راسعت او
عم شانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات باانکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شائبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست با جمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم آو بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواه بر شجر و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با بساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شائبه تکثر در آن نیست
اولیست واسع در نهایت وسع مترتب میشود بر آن انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اشیا بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و بودن ایجاد
او متساوی کنایه ازانست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست بنهج جهتی از جهات فقر و امکان
و نقص و حدثان در و نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بودنش مانند بیضا که از هر جانب تلالو و لمعان دارد
و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی تجلی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک
قطع میکند و ایماست بسوی انوار قیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس بادنی ملابست
است الی آخره ما قال ناصب عداوه العترة الطاهرین ماول خرافات اهشاهین والشیاطین انیهمه تاویلات
که دیدی و تسویلات او که شنیدی ناتمام است و هنوز دفترها مانند نامه اعمالش سیاه و بالنهمه اطناب
عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و اتحادی
وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انیهمه تن و توش و جوش
و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسیط و
در عالم تفصیل بحریست محیط و با انیهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از نقائص زوال و معائب تجدد و
انتقال منزه ایست و هو الان کما کان و انکان کل یوم هو فی شان والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب
کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی ذلک
انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خامه فرسائی نمودند که
زین لهم الشیطان اعمالهم مصدق انست تاره تمر انکه سخن من باجناب مجتهد قمقام میرود و او
باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
وحدة الوجود و این امور ازهمه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان
همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مروان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید و کفر و الحاد
هشاهین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید و لیکن
چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
نگردانم دامن از دست نمیگذارند و گره بر ابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه
این نقال بجای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد ازانکه ثابت نموده
که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتباریست و انیهمه موجودات با این همه شیون
مختلفه و صور متباینه یک ذات است خود کر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهورش

در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم یا شیون رنگارنگ عین دریاست در مذهب صوفیه میفرماید
منها ما رواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جملة
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه
الامة ومنها ما رواه الصفانی فی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ومنها ما رواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم
ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منهم براء ومن انکرهم ورد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنها ما رواه ابن حمزه والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزلة عظیمه
عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا ومیتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویه وابا سفیان فقال رجل من اصحابنا وان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیه شبه المغضب قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی آخره بطوله ومنها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد بن الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة
مستبشرة وقلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر والفاسق عندهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم بلسانه
او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله صلعم ومنها ما رواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیه لیسوا منی وانهم یهود امتی اضل من الکفار وهم اهل النار این چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم لیس ای برکسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل التصوف بکشند و ذائقه کلمات
ایشان بکاسه لیسی بچشد زنهار این کتب را نه بیند و دامن از اوامر و نواهی حضرات ائمه فرا چیند
و طوق لعنت باعانت متبعین اهل التصوف در گردن اندازد و با ابن زیاد زنازاده و یزید پلید بسازد
و لعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ائمه هدی ناغایر شوند و هزاران لصوص شب رو

بشنوند و نکوهش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ازند و یکی را ابو غاری نشمارند و توحید باری
عز و جل را بجامی برسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان ست ؏ کشیشان هرگز نیازرده آب
بقلما چو مردار در آفتاب ؛ از تصور رسش حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و بید بوزن بخلاصه
خجالت فرو روند و این همه مهملات خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خار زار ضلالت بدام و داغ گرفتار کنند
اکنون محصل این نصوص بحرفی چندی گنجانم که امام نقی ؑ فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
بایشان مائل شد محشور گشت با ایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما اغاز نهند و اگر
صوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هر که اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه و سلم جهاد کرده باشد و امام نقی ؑ با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود درآمدند
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات نکنید ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هر که بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هر که بحقوق ما معترفست عقوق ما نمیکند و امام عسکری
فرمود ؑ ای ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هر که وقت ذکر خفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب از ما نیست و هر که انکار نماید گویا رو بروی حضرت ؐ جهاد می کند و حضرت ؑ
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم رسند و امت من اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند و ما تنبه
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و المنة لله تعالی که از نصوص معصومین الحاد پیشوایان رفضه و ملحدین
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی انتقال گشت و مجتهد ثانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع بغض عداوت اهلبیت است و بیاد فقیر نمی آید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه و سلم منصوص باشد انچه اوراق تریه کشمیر تمهیدی بود با تمام باطناب محل و چون باصل مدعا غور کنی مجاز است
مخل و مخترعش استیعاب [illegible] حرف نسبت که تعلقی نتیجه دارد لیکن للاجمال نقشان میدهیم که تعالی در مقام [illegible] عبارت
محمد [illegible] نموده [illegible] نسبت که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم [illegible] زان جلیل [illegible] که جاهل
باشد از انچه میدانند اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت و صورت او سبحانه تعالی [illegible]

لیکن باقی ماند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه انتهی بدان او منکشف و بیانش برای او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله از بینجا ایشم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چیست و علمای امامیه رضوان علیهم بر دم نمودند و به دستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهلبیت طاهرین است با نیمی که این عقاید از حضرات ائمه یا رسید
و بگوشش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین آنچه گفته با کسی
بیدان نمی رسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از صحبت ائمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر از آن یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدرجه خرق
سلیمی چنان آورده‌ام که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال بر آنست که
ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ائمه هر بار به تکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما آنچه از ملا در باره هشام نگاشته و دلیل بر عدم امعان او و به کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره العزیز و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ائمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی ایشان موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود با حسن
طرق بحصول انجامید معهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما آنچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نظری دیگر این کاسه لیسی تزید و شمه گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه تفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و قنادای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود و مع ذلک
ما را حاجتی درین مقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود ابن المقال در جواب باب چهارم تحفه آنچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشایخ
عظام از ضعفا عیبی و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تخریج و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر ایشان در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
و رای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت او نیست نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال ایشان زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر ایشانست پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر آن واقع اند و طعن در ایشان بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بآن فرموده اند انتهی
قدر الضرورت والمنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمام کلینی

در کافی نموده وتا مرور دهور در همین بحث و تفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منهج و غیرها مانند آفتاب
عیان است وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر و محروف و عاری از فهم
و ادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
بتکفیر و تضلیل نمودند و شیطنت انها با ثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از انها کردند اما الفاظ معزول عنکم پس حاشا که در سلب فهم و ادراک شان نصی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم و صورت دانستند و بروحانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند و یقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند و این مرتبی است که بغایت ایذ دهی بهم رسید اما آنچه
گفته و محصل آنست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن خواه ناخواه زیرا که چون این
الحاد و زندقه با وجود کمال خبث و تعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل و توجیه بلکه اوله قطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در باره
این ملاحده چنین یاوگی وارند و قبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره راسها نزد علمای شیعه توثیق
بتکرار نموده اند اما حال مضر و مانند اویس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی بیرنا بالغ آورده بود و جوالیقی تفصیل
تمام ادا شد و حماقت و سفاهت مجتهدین از فانی و زمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری و مسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال تولیت که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکیه بر آورده در انزمره داخل کردند که علمای
بتکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه باهل سنت تحریف و تبدیل را بالنسبت نتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی اتباع ثقالین نقل نموده و جوابش آنکه نسبت این امر بانمردم اولی باشد
که لباس نفاق دربر کشند و در مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه و نفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد و اینچنین نسبتها نمود و مردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد و این استهار مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف وید ان که رفضه خو کرده اند
بنفاق و تقیه اند انهم یکیدون کیدا بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند و اگر ان علمای را استمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنیم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الظاهر
یتعقد علی مذهب الشافعی و یری رای الشیعه الامامیه فی الباطن و کان فقیها علی المذهبین و له علی
المذهبین کتب صنف یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیعیان آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله تقیه متنی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم الی غیر ذلک یعنی از جهت رد و این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس خبط جهت امیه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب امیه بدین روایات سفیان از عجایبات خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطب و یابس از کلمات نامربوط این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مانعیت فارغ شدم اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجسمین و مسولین و ماولین اقوال ملحدین بخصوص ائمه طاهرین وارد است بار دیگر نشنو و داد انصاف بده که آیا همه رافضیان در محبت هشامین و شیطان الطاق و غیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و لطف را پر و لطف را خالی دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد ثانی و از ثانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه شیاطین و یزید و شمر و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا بجهت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث انیست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** و تاویلات کلام رواه الخ

اقول حاشا که مماثلت در نهاد هر دو اصلا وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و دیگر ائمه فن کلام و غیر آن بمقاله مجسمه هر چه تقریرات نمایند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

درکافی نموده وتا مرور دهور درین بحث وتفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرهما مانند آفتاب
عیان است وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر ومحرف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر وتضلیل نمودند وشیطنت انها با اثبات رسانیدند وبه بارگاه الهی استغاثه بردند ونفی توحید
از انها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که بر سلب فهم وادراک شان نصی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانستند وبروحانی قرار دادند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تیه دور
افتاده اند حق الیقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مرتبی است که بغایت ایذای همه رسید اما انچه
گفته ومحصل انست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را در بلغ نداشتن [illegible] آری زیرا که چون این
الحاد وزندقه با وجود کمال خبث وتعصب دران کما معرفت مرا را برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی شنوند ودر باره
این ملاحده چنین یاوگی دارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را همانزده علمای شیعه توثیق
وتکثیر نموده اند اما حال مصر ومانند اوس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی بیرنا بانغ آورده بود وجوابش بتفصیل
تمام ادا شد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال قولیست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از بلکفه برآورده در انمردم داخل کردند که علمای
بتکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه با اهل سنت تحریف وتبدیل را نسبت میتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی اتباع ثقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر بایشان مردم اولی باشد
که لباس نفاق بر گشتند ودر مدارس ما مانند مجتهد فانی باشند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد واینچنین لستها نموده مردم اورا از فرقه خود ندانستند
البته فریب توانند خورد واین استتار اشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دیدن که رفضه چگونه
بنفاق وتقیه اندر آنچه نمیکنند ومیکنند بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند واگر آن علما را بشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعة الامامیة فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین وله علی
المذهبین کتب صنفه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر
باطن شیعی بود ودر هر دو مذهب بحسب ظاهر وباطن فقیه بود وبر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
حقیر متعلق به پیشوای و مقتدای است نه اغذ روایت کما فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد و لیس لعرش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سبنیان از عجایبت خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یالسی از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مانعیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجسمین و مسیلین و ماولین اقوال ملحدین بخصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو وداد الضاف بده که ایا همه رافضیان در محبت مشایخ شیطان الطاق
وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه و شیاطین چون یزید و شمر
و ابن زیاد و اظلم الظالمین به درکات اسفل تا بمحبت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
انیست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله کان یقول بالتشبیه والجبر اذا فقلت لهم انهم یقولون ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه برآء
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا انتهی بلفظه **قوله** وتاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت و بنا و برا مسیح وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن به مقاله مجسمه هر چه تقریرات نموده اند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

و اخبار مخالف سنت ماثوره مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و اهلبیت اتقیا و اصحاب اصفیا
وانچه امامیه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری نیست بخلاف انچه شارعین کلینی
پیچ و تاب خورده‌اند و با اظهار استعداد فلسفیت و کاسه لیسی طعین خیال خام پختند و بالاخر سپر در معرکه
و علم بر آستان انداختند و برای پیشوایان خود عجایب پرداختند و حال نقال و نزال و کاسه لیسی او
در صوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیده‌اند تاویلی نیست بلکه تنحیه گوئی حق
جوی حضرات ائمه هدی راندن و کلمه شمر و ابن زیاد خواندن است کما عرفته مفصلا و از تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت ائمه که پیمبر تا بالغ کردند چه معنی داشته باشند بلکه هر دو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول ائمه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه و هم مذهب اهلحدیث
که مفید بلا کیف است چنانچه از تنزیه هم عیانست و اگر باصول کافی در احادیثیکه لعن و کفر پیشوایان
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هر چه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر رفضه
وقت سرپرستی و تاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت ائمه چنانچه مرة بعد اخری
تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که برا و اشکالی نیست
فقد متین ان الورود لا یتصور ههنا و لا المماثلة فضلا عن الغیبة فغیبة مبدل لغیبة و غیره مبدل الشنیعة
قوله در لقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است و ما للاختصار
هر چند می ازان اقتصار می کنم اول انکه رفضه در معایب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند و ائمه اهلبیت را اعظم نگویند پس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند و حضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند و صاحب قمات مزورات را بلفظ صدوق بلقب سازند دوم انکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد و عیار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت انکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین و افقه الثقه و غیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال با انبساط خاطر ذکر کرده‌اند سیوم انکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
عجیب اشاره باین معنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هنوز او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بجهت انکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند و مجتهد انچه درین باب عقیده دارد و سیم مجتهد فانی
از کتب الشان عیانست که در تنقیص نصوص امامت ائمه و مدائح و مناقب اهلبیت شکی نیست فلکن علی
اعتقاد هم کذوبا لا صادقا و لا صدوقا چهارم انکه متاخرین هم مذهب او از جامع عباسی و غیران
نقل میکنند که نماز را جایز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد و تجویز نمی نماید نماز را در جامه

قوله اگر استغراق نحمودران بوده باشد هل هذا الا کذب علی الله الرسول ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
هست الخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشروط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض
است و اگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را بشنو اثبت احد فانما علیک
نبی و صدیق و شهیدان و بحدیث مسلم و ابن ماجه این ماجرا بر کوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا و قرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است و بعنایت باری عز و جل کتب رفضه
هم برآن گواهی میدهد و چاپنده علمای ایشان بدون رد دیگر و تنقیح حرمی آرند از انجمله صاحب
منهج المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویدا است یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنسرور مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و باین لقب ملقب نساختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة بشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث اطول کلینی هم در مدح او و هم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد و این امور از این احادیث بدلالت قطعی است اما روایتها پس خود ش معنی
مظنه است از منطوق و مفهوم آن چه میگشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله و حال این حدیث قبل ازین
گذشته باز بطور رجی آید که رفضه را عجزی اخرا پیدا انشاء الله تعالی و صدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل عبا و استاد و چال اعور در تفسیرش و دیگران در غیر آن سمت ظهور دارد ولیکن اهل نفاق
و جدل بوادی فضول و هزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق آیت کریمه و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند ولیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا بیاد می آید که این بحث جائی از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق و عدم دخل ملمعیت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت آدم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد از ان ایجاد
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در ینمقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف بذیل
تفسیر آیت و اما ینزغنک من الشیطان نزغ الآیة نوشته و جعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل و اما ینزغنک و یجوز ان یراد
بنزغ الشیطان اعترا الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعتریني و مطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبه خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رأیتمونی
رغبت فقوّمونی واعلموا ان لی شیطانا یعترینی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است لیکن بعض
علمای اہلسنت که انکار صحت روایت ان لی شیطانا یعترینی نموده اند بعید از انصاف واعتساف
صاف است منه لاعفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابو بکر صدیق را که صدیقیت بود موکد وشدید میگرداند
زیرا که ماده آن صدق است پس ابو بکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد ومحصل اینست که نتوانم مثل
حضرت صلی الله علیه وسلم در هر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی ومن کجا چو
انیم تبه دارم وہمچنین معصوم نیستم پس مراد اعمال وافعال مثل آنجناب ندانند باید مارا اعتقاد بصدق
وسداد ابو بکر بہم رسانیدن که حال خود در ملا مقرون براستی بیان کرد والبته صدیق به تقریر طبرسی مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق وصفا باشد نه مرتکب کید وریا فلا تغفل
واگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان وتصدیق فرا گیرند اینمعنی هم بر حضرت ابو بکر صادق است
وهم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه در ینجا اتفاق امت است بر اظهار ایمان وترتب آثار معنی
صدیق از جهت بنای مسجد ودعوت الی الاسلام وراه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک وخود جناب مرتضوی واد این قدردانی درباره حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام بر آورده پس هنوز دران نظر
است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود وقد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول همین است
که در رطابیکه علمای رفضه بمطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت ازان می افزایند که ۱۲م یکیدون کیدا
ادلیعیین ونرجیئ خصوصا بعد ظهور مکاید اہل نفاق انضمام این قید ضروری افتد والعجب که میر باقر
رامره بعد اخری بکتبیات شنیدم وبارها فهمانیدم لیکن او هنوز اعتقاد اینمعنی دارد که صواعق محرقه
تصنیف ابن حجر عسقلانیست واین پیروی غولان بیابانی است فتذکر ولا تغفل وهرچند از حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السما تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکه
در تخطیه او راه بجای نبرده لیکن با اینهمه مجتهد ثانی این دشنام میدهد که یک خطا دو خطا بار سوم
مادر بخطاش می توان گفت خواه معیتا که خود مجتهد جالسی در رد ذو الفقار ممنوع النص بر اینمعنی کرده
که دشنام مادر وخواهر صحیح مسلمان وکافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا
لشیء عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج
وعدم صدور تکذیب از اہل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست درین سه بزرگ لاجرم منافاتی با صدیقیت

ابوبکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد نشود و الا حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب شیعه
مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
جعفر را گاهی صدوق نامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیا کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت نزد قبیل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم مرسلیست و حاصل حدیث آنکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل ایشان لیس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیرا که هم صدیقیت انبیا دران منصوص
است کما اشرنا و هم افضلیت ایشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما عرفت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترینی از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه الکمال الاحتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بنیده لقاییف ثمانی رفضه مثل در رغرر
عیالسنت که او بروایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیر را رد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب انچه میگوید
و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للاصول
الخمسه و ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا الکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا التعاضد لعمومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیره
السابقه شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا تشک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
و لا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثا
خود اصول متنا تحفه شیعه و شروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و انهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل خبر است نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و مسعود و شریعتی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
آل فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه بحال جناب
مرتضی هم بر اصول رفضه کاملیه مانند آفتاب عیالسنت و قس علی هذا ابوذر و سلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سر پرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می خروشید را لیکن هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه و اشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده بار صدیقیت

سان هم باشید و به خدای عز و جل نهند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل و
محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محیا و
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود و بضمیمه دعای بد هر کسیکه معتقد صدیق بود لش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ناسخ و غیرها باید است که ائمه هدی لقبش واحد بوده اند قول اول ایشان قول اخر
ایشانست و در یمینی الباب و فصول در کتب اهل فصول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه والذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون عیان میگردد کثرت صدیقین از امت
مرحوم سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابو بکر رضی الله عنه ازین تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را اقتضا
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم در حیات شریف از زمان اسلام
بوده بعد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سر انجام داده و مزید حیرت در نسبت
که هم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار یهود
و اسکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان بر باد رود و حصر ایشان
در سه عدد و اهم لشمول نسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود و ایا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت ابوسیدند و بوحدت ازادی مشرف یا اسلام گردیدند
و هر گاه دراتیکه برای ترتیب مراتب ارجمه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی اولی
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه که از و ستان قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هرچه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق متجر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نیز داخته هر دو را در طوفان لعنت
چار موجه سفاهت انداخته کما سیجی مفصلا انشاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الخیر آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که ایا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده و دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون آیه

بکمال مدح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم مخفی ع عد شود و سبب غیر گر خدا
نخواهد بود درینمقام ملحوظ است لیکن قاضی ربطل لوق که انکار آن را سا نمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی نمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر از سوال
منافقین موجود بالجمله باوصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یافته درای اغماز بیده ترانهائے

رفض سرائیده اند فلا صدق الله اقوالهم فی الدنیا والآخرة واذاقهم عقوبات العاجلة والآجلة
و ازین حدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم این معنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه درحق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس آل عبا گرداند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثة الصدیقون ثلثة و بعضی آسیه زن
فرعون را ثالث شان دادند و جمعی خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم آوردند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیده اند لم تکفر و
طرفة عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
از آنکه ملتزمین صحت آورده و در صحاح درج کرده اند درایة و روایة بجای خود مرصوص است
و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است ثالثاً آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
جناب مرتضیؓ از زیاده صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

ابو بکر را بآن شد و بیان فرمایید و بر خدای عز و جل نهبند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل ع
و محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محمد باقر
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود بقیمه دعای بد هر کسیکه معتقد صدیق بود دلش بنا شد و از مطالعه
صوارم و سیف ناسخ و غیرها پیداست که ائمه هدی بنفس واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در بعضی ابواب و فصول در کتب اهل فضول معتقد گشتند پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مدعی بران متخیل نگردد باجماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحومه سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابو بکر رضی الله عنه ازین تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی از قسم
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم در حیات شریف از زبان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید بسر انجام داده و مزید حیرت در نسبت
که سهم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار
و انکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد رود و حصر ایشان
در سه عدد و انهم لشمول لنسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشده و ایا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زرین خدمت ایشان رسیدند و بوحدت ایزدی مشرف باسلام گردیدند
و هر گاه در آیتیکه برای ترتیب مراتب اربعه من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین فکر کنی تو دانی
و الست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه کبار و ستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هر چه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق بحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نیز را اخته هر چه را در طوفان لعنت
جارو که چه سفاهت انداخته کما سیجی مفصلا انشاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره القوی آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که آیا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینجا

بکمال صحو ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم عتی ع مدهوش و سبب خیر گردید
خواهند در همین مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل یوق که انکار آن را سا نمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد و بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر اموال
منافقین موجود بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یافته درای اغماز بیده تر انها که

رفض سرائیده اند فلا صدق الله قوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
و ازینحدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم اینمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکر صدیقؓ تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث صدور این خرافات است و لیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس آل عبا گردانند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بسانند سابقاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مردلیست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را نشان دادند و جمعی حزقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اورده اند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم تکفر و
طرفه عین الی غیر ذلک ثنا منا از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
از انکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایة و روایة بجای خود مرصوص است
و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدردانی
جناب مرتضیؓ در باره صدیقؓ توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه در کار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در انکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و اینحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفر ع جواب

واد او ما کنتم علی ابن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت و رسالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور مشروط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی و صوارم الحایری بالجمله اگر احصای روایات کنی و اندک مقالات علما را
تصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام و اولاد آخرا
بعمل آورده و بازی از همه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل بزار در مسند و غیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی اینجا عار
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیری میغرید و شمشیر در دست گرفته
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان میفرمود
و میگریست و از سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قران مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم و در ان وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشکوره
او معلوم نمود و از انجمله آنکه ابن عساکر و غیر او از ابوهریره آورده اند و مضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که بشارت الملائکه یوم بدر و قالوا اما ترون ان ابا بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
و از اینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدردان رفاقت و شجاعت او بودند
و قد تقرر ان الملائکة لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلاثه بجهت فریب خوردن از اهل کید آورده اند لکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بفضایلی
که کسی را بدان نامزد نفرموده از جمله آن خصال اینست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
و لیسا دیده باشی که محدثین روایات بسیار می آرند و اعتقاد به بعضی از ان میدارند و قد سبق شطر منها و جناب
صوارم بتقلید کامل کاملیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا انهم بوضوح انجامید که رجحان
طرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر تفتیش روایات اهلبیت طاهرین را
استقرار کنم باید مراجعه ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
التبسیر و بخطاب پسر نابالغ بگو که آنچه امام سیزدهم شما در حق الیقین لطیف طرازی آورده و علم الهدی در شافی انکار
بلاغت لیست یعنی حدیث فاطمی علیها السلام و دلالت بران دارد که صدیقیت مرا اصل نیست و مجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست منکر براصول این کذاب اشهر جناب امیر المومنین رتبه صفر لقب
کاشتان و جابلقا و جابلصا است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق نیفتاده علاوه در حیث

مذکور شد از مستطاب حضرت امیر علیه السلام وارد است که خود را ذلیل کردی اینست صغرای قیاس و کبری از هزار
حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را مشتی پیش نمی باید زیرا که زبده
مشتق مغول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده و آن تحریر قدیم حدیث
در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست بپردازم در شهاب ثاقب
ردیه روی عوام که مشهور تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد ابراهیم ادهم
را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
و مسخره در ان جا بود هر ساعت آمدی و مو میکندی و سیلی بر رو زدی من خود را بمراد خود یافتمی موجی
عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن
شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر چه پایم گرفتند
و میکشیدند و مسجد را سه پایه بود بهر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
پایهای بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد آنجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا اکنون مقول
مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
میفرماید مر خدای را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را هیچگونه جائز
نباشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار بعید و رهبانیه گر از دلیل الکار
کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور
او را مگر ذلت نفس را شنیده که فرموده وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ پس مومن عزیز می باشد نه ذلیل
و همچنین روایت دیگر از ان امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهرآشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض
کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن
انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت
در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
کسانی را که اهل عیال را بگذارند و بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل آرند
الی آخره ازینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سرگذشت مذکور بران دلیل است چندان
ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بربندند و در بازار مدینه بکشند و در راه بر شکم مبارک معاذ الله بگویند
و فرزند را اسقاط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی هم از دست رفت و بجهت اذلال النفس که عین اذلال اهل البیت
طاهرین بود و معاذ الله نشانی از نقش امامت باقی نماند تا بصدیقیت اتقی و دیگر مدارج اعلی چه رسد
والحمد لله که خود مجتهد فانی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل التقلید
تعیین او به پرسند و با دیگر مجتهد بکوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی رفیع و مقامی اسنی است پس

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما ببینی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریر
کلمات نامربوط که بحرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده پرهیز
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم مذلت مینداز ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن **قوله** بالجمله
این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** برجای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین تغیر نموده هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی اوایل و فروعاتی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد جزو کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که لعبارة العین را بفهمد و حق اینست که کسی تواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و او کان علم الهدی وصدره قال لقوله تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا **دوم** آنکه نقول بالمعنی که آنچه مجیب لجیج هم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است و دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زر نیهار دغش خریده جوابش از
شرح شقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیل امامت
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشند لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیداست اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب و ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر باید فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذا فات الشرط فات المشروط و درین جواب قطع نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک بر تقلیل و چون امام رضا چنین تقریر نموده اند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سیوم پس به بسط تمام در عبارت مرقوم ابطال الشق الثانی یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یختلفون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در فتنه وقت اجتماع ایشان نبد بود و بعد از جدای کشته و لاجرم هویدا شد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از آنجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین بر اصول متشیعین
بدرجه ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بیخرف را باید

میگوید که آنچه مجیب گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب والنظر والی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب و از مؤیدات اجتماع دو امام با وجود سبب ناشدن فتنه بران امور لیست بسیار که در کتب
رفضه موجود است دلیکن بپردهم اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید و فی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعته کفرض طاعة رسول الله فان قیل هذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر یقتضی ذلک و فی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کانت ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما لا ختلاف مقتضی اوامرهما
فبطلانه فیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم المجرد استنباطهم کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی و وصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی و امیر المؤمنین باب مدینة علمه و عیبة سره فلا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از ائمه اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب و هو المدعا و مقصود ازین
بیانات الزام رفضه است بمسلمات مذهب شان ورنه آنچه درباره دو امام نزد ما محقق گشته
بنصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته سوم آنکه فقره وکانا کلاهما مفترضی الطاعة را صراحة الی آخره
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست و این هم بر قلت بضاعت وا نهم
مراجعت دلالت دارد چنانچه مجتهد فانی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشتند و بر همین عقیده جان دادند
و چون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی بیقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ معطوف است
بر شرط یعنی فاذا کان اثنین و خرهین جناب مجتهد از قواعد ضروریه خالی است که ضروریست صدق مقدم
و تالی و تواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رفضه خلافت مرتضویه را غصب نمودند و صحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجهت
موافقت شرع و نیز در رفضه بجهت تقیه و همچنین الطاعت مادر و پدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه آنکه احادیث وجوب اطاعت خلیفه و ارکان مجیدها در مقاله سادسه چنانچه باید ذکر کرده ام لیس مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش معهذا اگر وجوب الطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بضعه رسول مقبول قائل گشتن چگونه که کتاب آسمانی زیاده تر از ضخامت قرآن
بر آنجناب فرود آمد و هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه ایجاد و خلفا برانگیختند و هیا که نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران ننهادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطنین فرباب و نعیق غراب باغ اهل حق را
پریشان سازند و کدورت را شر دگر دانند گوئیم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیة از اهلبیت علیهم السلام بود و کل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا معنی افتراض طاعت کجا و اگر بسبب نهاد وبیخ دیگری ایمان بسلطان
واجب است وجوب طاعت را ندعی شوند اثنا عشریت را نامی و نشانی نماند و قد تقرر عندهم ان الائمة

لا یریدون ولا یفعلون ولا یکان التسلیم واتباعه بخلاف ما یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وهم یعقلون و درینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از ان بر امر ثانی اقرار
بمعنی شد و بر اول چگونه حضرت امیر را جا نبود باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از شش سال
متجاوز بود باوصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیاده
تکبیر ند بجهت صرف یک رطل از عسل حالانکه برای اکرام ضیف نه از راه جور و حیف پس عصمت کجا ماند و همچنین
وقتیکه خود را شهادت جناب سیده دلیل افرمودند کما عرفت انفا و ازینجا هم لاف زنی و انصاف
دشمنی برای رفضه هویدا شد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید ابن سبای لعین
شرط عصمت تراشیدند و برای بدشگونی دیگران بنی ناپاک خود را پاک بر پدیدند چهارم انکه
مقصود و مجیب قبل ازین والنهی که او درین عبارت خلافت وامامت را بر اصول شیعه که از حضرات
ائمه بوساطت صاحب عبقات فرد کامل علی الاطلاق مرویست با جور و فسق جمع کند چنانچه قبل ازین
بالکفر والحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود و حال پس بر اصول امامیه باید شافی و در الزامیات اکتفا
باقی است و مزید حیرت اینست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد رانده اند بر هیچ مذهبی راست نمی نشیند و
هرگز انطباق نمی گیرد زیراکه درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساغ
ماند فان المجتهد یخطی و یصیب الشبه والمعصوم لا یخطی ابدا و اگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری
بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد توانگفت مگر مذهب اهلسنت را نخوانده با وجودیکه کتب اصول
ایشان از مجتهد فانی فرا گرفتند واو توضیح و تلویح و مسلم الثبوت و غیر آن را در مدارس ایشان خوانده
تا مدتها زیر مشق ایشان مانده لغمیده اند والعجب که هر چند حال مجتهد این شهر نزد خواص و عوام
اشهر از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی
برهان دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود
متغلب قرار دادی و درباره ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را درمیان نهادی بگو مجیب
این عبارت با غرای مجتهد گفته فان الغایه الاجتهاد و هو فتح باب الاختلاف یعنی غایته ما فی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلید در اختلاف است کما قال الائمه الامجاد و بالجمله هرگز
توجیه ورود ملائکه وقت بید ایشان برای راشدین قابل نیستم پس متغلبین که بهوای نفسانی حکم
میکنند چنانچه حضرت قاضی بطل بوق افاده فرموده اند و معروف عبارته الطرق اولی از اسلامی
خواهند بخصیر و در پیشانی خلعت خواهند پنجیده و باعث فتنه و فساد خواهند گردید و امام

واحد در مسئله واحد در زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار حدیث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان رنجیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن بر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتبه قضیه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب ما در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بر آن وارد که کلام معصوم تفهیمه
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایة اقرار بلا امترا چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفین
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق اشتقاق و شروح و حواشی آن از خبیصی انساری
و شیرازی و محمود و غیرهم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
رابسوی منطق بهره حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آنمقام اطلاع افزاید این ست که عقلا هرگز نزاع دارند و تناقض
در آرای ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بخوبی ببیند بیابد که معتقدات او امور یست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر تناقض نیست گوییم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه انقطاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
اینست محصل افاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند ولیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای ع واعظان کین
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصا مجتهد اخیر

من قبع نشده بود الا اینکه مثل خیر مجسم آنکه مسلما که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیامد لیکن کلام در تشاجر بود
که بلاریب بر اختلاف احکام متفرع شد و اسفی که حضرت مجتهد باز مقلد اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلف ارائهما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق و التشاجر الخ قال الله
تعالی فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور و العجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری نیست
لان فعلهم انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که اگر
دو مجتهد مختلف نشوند و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و زحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا
صدوق الکذوب حیث روی فی علله ششم آنکه درین مقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرمودند
و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند بایستی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اطاعت
مجتهد باید کرد هر چه فرماید بلی اینچه درین شهر نسبت مجتهد دیده میشود ازین هم زیاده تر است پس مقام
حیرت است که مجتهد در آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد مجتهدین و ان هم به بیهودگی سخن میراند کاعرفت و اصول خود را
نمی خوانند که اجتهاد بر امامیه حرام است و حکم امامیه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملائکه
و مهبط فرشتگانند و باری عزوجل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در
هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه هدی حکم قطعی معلوم دارند و ملائکه بتجدید ایشان مصروف اند
و ایشان حکم رانی بر ملائکه مقرب مایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشانند و تمام
علوم که بملائکه و انبیا و رسل رسید محیط بیناشند و بسبب علم ما کان و ما یکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشایم از بیان مطالب دیگر
باز مانم هر که خواهد بکتاب الحجة رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خرد را که بصایرست و تصنیف بزرگ بزرگان
ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی لعوالم هم از اجله اهلبیت اطهر ثابت است که ایشان خواستند که
کنیز را تنبیه فرمایند و بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت
و نکوهش میکردند شیعه را که بانهمه سرا افترا میکنند که با علوم غیبیه میدانم حالانکه غیر از خدا اعلم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث

اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام اذ خرج
علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عزوجل لقد
هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا اینهم باطل شد که رفضه تاویلا

بلکہ گویا علم ما کان و یکون را بعد از وی در گیر اہل حق چنان قرار دادہ اند کہ ہر چیز یکہ ایمہ ہدی آنرا کہ
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکہ کنیز معلوم شد با وجود جست و جو بسیار شری ازین گفتگو نماند الی غیر لک
من الامور التی خفیت علیہم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتہم وہم قد خانوا فیہما
کما عرفت سابقا و العجب کہ پیشوایان رفضہ بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوہای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجہت ضبط او و خبیث بدر دشکم مبتلا شدہ مثل طوسی از دہن فضلہ و ریختند ہفتم آنکہ کتب خود
را جناب مجتہد بکشایند و ببینند کہ حضرت عقیل چہ کردند ہم در رفاقت مرتضوی ماندند و ہم
نزد معاویہ تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و ہرگز این امر را ارتداد و کفر نپنداشتند
و لاجرم حکم کردیم کہ رفضہ آنچہ در حق معاویہ فتوی دادہ اند غلط است و الا لازم آید کہ حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان کہ رفضہ بر زبان دارند دران وقت مرتد
و منافق باشند معاذ اللہ من ذلک آری مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکہ آنچہ محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر اسیب لشاب ایمہ در احادیث
معتبرہ نمودہ دال است بر آنکہ ملازم معاویہ و لشکریش بودند و ہم در شام فتح کردند بر فاقت فتوح
است علی الیقین و اعی اجل رابسیک گفتند و آنچہ در ہای تحقیق سفتند دلالت بران دارد کہ فعل
ایشان کہ ملازمت معاویہ بود ز نہار ارتداد و کفر نبود امید خیرہ خیر فی الاخرت داشتند و چہ
اندازند کہ اصرار بر مخاصمت مرتضوی با ینہمہ فضایلش میکردند فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون اگر از مدارج علیا کہ در مذہب شیعہ اولی ہمتای اہل سنت و راماندان محروم باشند
و ان العبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابی طالب کان اسن من اخیہ جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوہ لذلک و کان مما عابوہ علیہ فی ذلک مفارقتہ لاخیہ علیہ
و خروجہ الی معاویہ حتی قال یوما بحضرۃ ہذا ابو زید لو لم یعلم بانی خیر لہ من اخیہ لما قام عندنا و
ترکہ فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و انت خیر لی فی دنیای و قد اثرت دنیای و اسئل اللہ خاتمۃ الخیر
توفی بالشام فی خلافۃ معاویہ و از این عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست کہ برفاقت
کسیکہ نزد شیعہ از کفار حربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب فتنت بر روی او کشادند و اجماع
اہل حق اللیثہ بر صدور خطا از معاویہ واقع است بعد از آنکہ حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شدند تخیان گردید خطاء و بغاوت او چنانچہ در کتب کلامیہ ہم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
ان بجای خود مبسوط ہشتم آنکہ جناب مجتہد خرف اختلاف احکام ایمہ علیہم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین بادلهٔ قاطعه شدید مرصوص است که اختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اهل کفر حیف متبدل
آیت سیف بعد از انکه قتال درمیان نبود الی غیر ذلک من الامور و گاهی بانواع دیگر چنانچه اصولیین وهم اخباریین
بیان کرده‌اند و برین مقدار اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه مفصل در تنقیح و توضیح
و تلویح و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اخبار بران گواه است اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام ائمه بچه عنوان
بود اگر نسخ میگردید معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده بودند پس این امامت تا
قیامت شد حالیا کفر دعلین نسخ لازم آمد بسبب انکار نص قرآنی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن
رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و این اختلاف احکام البته بتلقی وحی بوده باشد
خواه در بیداری خواه در منام و علی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینهمه اقسام وحی است و اطوار نبوت
چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل است ولیکن رفضه توانند گفت که رسالت جناب مرتضوی در قرآن اهل بیت
طاهرین مذکور است و درین کتاب بیانش برجای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هرچند بحسب ظاهر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بحدیکه بروایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورده روزی ابو ذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بباغی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خواب است یا بیداری
چوب خشکی را گرفت و بشکست حضرت سر بر داشت و فرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدهی مگر نمیدانی که من
می بینم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری بدرستیکه چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود
و همین است حال حضرات ائمه هدی بر اصول شیعه چنانچه دانستی ۵ سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدیم ۰ زهی مراتب
خوابیکه به ز بیداریست ۰ و اگر خواهی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون
از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمیشود و جنابت
در و بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی انچه واقع شود در ان حالت میداند الخ
بلفظه فکیف لا نقل از کلینی و غیر آن عیان است حضور ملایکه و ملازمت روح اعظم شب قدر و روز پس اختلاف احکام
انهم در وقت واحد و مسئله واحد بعنوانیکه فقه السنه بحیر بوده‌اند این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضه باقی نماند الغرض حضرات ائمه اگر علم ناسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میانه طوائف
شیعه چرا انداختند چنانچه در بصارة العین گفتم و باصول شیعه اشاره کردم و رئیس المجتهدین دیدند و دم نزدند
و اختلاف هم تا بحدیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می جنگیدند و از کلینی هم تا زمان ثانی ایشان واضح است که امام
مسئله توحید را بیاموز که اصحاب اختلاف دران داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال و تلبیس البته
منافی امامت است خصوصا با اعتراف حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بحصول انجامید و درین باب

شده حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتاب بحار و حیات القلوب
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و ورای شان بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی با وجود نصوص
قطعیه در باره ختم نبوت آن بزرگان را مره بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت پیدا نمایند
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نائبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت باشند
در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولو العزم قرار دهند بلکه احادیث و تمیمی هم وضع کنند که علمای شیعه کالم بهتر از
انبیای بنی اسرائیل انتفاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از سوای اصول و فروع خود ترسیدند و در مقام اطراف
و جوانب کلام را با جمال و اهمال هم ادا کرده از خوف تو ارا نیان حدیث کنان بگریختند سهم آنکه بعد فرض
تسلیم میگوییم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه با عتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد ما نص جناب مجتهد البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ماکان و چون دلیل الزامی
است نقصان ما بهیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قابل اتباع
اهل السنت کالاجمال و اهمال بکار نبرند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و زود تر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند آیا جناب مجتهد در قرآن مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ بِاٰيٰتِيْ وَلَا تَنِيَا فِيْ ذِكْرِيْ اِذْهَبَآ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى و بعد از
فاصله یکید و آیت ارشاد نموده فَاْتِيٰهُ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ الآیه اینهمه بعد از ان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نموده فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْۢبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيٰتِنَآ اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَمِعُوْنَ فَاْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلکه ثابت است که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل ارم و هم لکنت زبانی الی اخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صوق قدم الله
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر از خود اجماعی است که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد و در یک شهر همه
و آنکه هر دو مثل یکنفس بوده اند و از ینجاست که در ینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
میدهد که در هر معرکه شریک یکدیگر بوده اند و خود دعا موسی اشرکه فی امری مقبول گردید کما نطق به القرآن المجید
الطاعت و انقیاد با هم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید است که چیزی را در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که چون دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط است نیز مجیب آنکه مقصود من ازینکه اهل دو بزرگ تشبیهی تمثیلی بود و دو عالم
گرچه دو امام معصوم است بعنوان اینکه یکی هر دیگری را مثل ایشان اعانت کند واحد هما منقاد دیگری باشد یا زوج
آنکه زینهار بیادی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتبره اهل سنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

کنکی ازین دو بزرگان منع میکرد کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المنقول
و منع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی پس از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون کوساله پرستان را
منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
فرا کشف این النقیمه والدعی مطالب بالبینة قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام آخر حکایة عن سید الانبیاء ابن ام
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و از عجایب آنست که این مجتهد چرخ و بازی شروع کرده و گفته ظاهرا لا الا التسلیم الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهیم
که دلالت دارد بر انکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کرده نه تنها و این هر دو نبی در بر عنایا
هم شریک بودند قال الله تبارک وتعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در علم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت کریمه
اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ انهم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی هو افصح
منی لسانا کافی است وقس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه سید النشتند که دیدار خدا محال است
وطالب آن خر دجال جامه وکالت ایشان بر مذهب فقه در بر کشیده در بارنی گفتند و نزد بعضی تجلی
موت هم چشیدند و بالاخر توبه کردند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب المناقب ابن شهرآشوب برین بالکافی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش وغیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است وقس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد از
از اهتمام عباد مذهب خود مثل عبید با شجاع الدین خویش و اتباع مکاید ابن سبا بداندیش وعید تولد
صد حسب الامر از لطن پادشاه جهجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینند که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگرچه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
رو بروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از آن برآید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم آنکه هر گاه خود در قرآن مجید وارد است که حضرت موسی ع

علیه السلام فرمود لا تؤاخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجال آن نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای البشریت است آری برا ماعیه اشکالی هست تا آنکه
انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته در قصه سببیه انکار نسیان رده و قدح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و باینهمه غالیان در حقیقت
صدوق خود را که مذهب قرار داده اند یعنی لفظ سهو برای لقای حرفش آورده اند که نسبت سهو با نبیا خود منسیان
و بانی هست چنانچه مخفی نیست بر کسی که تتبع نموده قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بوده اند از نسیان
و استاد و معلم خود این را بالا بر ده اند برین تر و کوفته اند چنانچه تعبیر اهلبیت یعنی ائمه استاد خود بران اول دلیل است
و هر چند در علم صنعت مصارعت برای استاد هم باید لیکن در خصوص بر خلاف حکایت گلستان حکم ان
از حد در گذشت و آن جناب کار خود کرده سران و النتی و این امر چنان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب این عزاب امور و عده خاموشی نسیا منسیا شده که حضرت خضر را بسبب حدیثه ارحمه مذکور
چگونه بیان آن سلامت سپرده بلی کشیدن گریبان نار و در که کلینی اخوت و غیر او بجناب فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود و بعد نوشتن نار بخطی چنانچه حدیث آن مذکور
وقت و رود کتاب الوصیه در کافی دلالت بران وارد طرفه از همه خواهد بود عبارت او در اهل ضلال

در اصول کلینی اینست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
تلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت

انی سأقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از اتان رفضه را باغ سبز میامند تا عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار داده اند که کسی را تشنیع امر فرمود با و فاروق را رسوا کرد لیکن در اظهار
نام آن ستور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و ازینجا اینهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریفه او تعالی برهمین جاریست که همراه عاصیان اتقیا راهم معذب میفرماید
بیچاره مرزین در نهایت وحشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه و اختلال حواسه فی رسالة المکاشفات
و هرگاه بجار مجلسی از و اقعاتیکه متصل وفات شریفه بر اهلبیت طاهرین بزعم او گذشته میکشاید و اند کتابل قربانی سزای
یافت که اخذ تلابیب و قت کشتی جناب مرتضوی بعبارت بهودا مت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این بهود
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طیبین ملائکه مقربین را وقت و رود وصیت گواه گرفته که زنهار دم نزنم و الصبر
تا بم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند طرفه آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را برزمین زد و خواست که بکشد بیادش آمد لال کتاب وصیت پیغمبر صلعم
فنجل لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین بیشتر و هم آنکه حضرت مجتهد خرجسته رفضه خرجسته

ابن سبا کہ مثل خر زین اند و خرجال و ارادہ خرشین دارند بجہت بیدست و پای خر جل اند و بمناظرہ اہل حق
خر خر میکنند و بالاخر خربار میشوند و در لفظ خرفشار کہ بمعنی تشاجر عظیم استعمال کردہ ام چنانچہ در تحفہ اثناعشریہ
و غیرہ موجود است خرخشہ کردند و آخر کلام ایشان کہ مثل خرتوت است بمغلطہ شدیدہ مربوط است و چنان
می نماید کہ حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفتہ اند یا ہنوز بخواب خرگوش اند یعنی فہمیدہ اند کہ
کلام در انبیا علیہم السلام است و حاشا و کلا بلکہ سخن در دو امام مجہول و آنگاہ بعد از تسلیم دو امام مفروض
منطوی البتہ شق مذکور اول دلیل بر آن اینست کہ بعد از تفریغ گفتہ ام کہ سوال از امامت معصومین
ہم واقع نشدہ اینست حال خرموش کہ ظاہرش بلباس زیبا مثل خرچکوک است و بنفس الامر مثل
خرچنگ میرود و در ہر جا با ارادہ جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف کہ خر الاغ یعنی مجلسی در بحار او را بمرثیہ
خوانی ستودہ خر در و خر ویلہ دار و سبحان اللہ کو حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیہ کردہ بودم خر
نفہمیدند کہ لفظ خرفشار در بارہ ایشان استعمال کردہ ام بخلاف امیر کہ از خربندہ رضخہ بصدد ور آید کہ
شعب ابوطالب را کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آن تشریف داشتند با تندر حم و سید المرسلین را
تقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ اللہ مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفہ
و آنگاہ مفروض و مجہول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در مقام سلبا و رانجا ایجاد با و از من
بعبارت مجلسی شق الزاما و از مجتہد حر کس تحقیقا چنانچہ در مقالہ خامسہ دانستی و ہر کس کہ آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خر بور خرسنگ لعنت ببار و این خر بور از ادر چاہ جہنم مثل خر بسوار معلق بدار
باقیماند فایدہ لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکہ مقصود از عبارت رسالہ یعنی معہذا در معصومین و جا اختلاف
و خرفشار ہرگز معلوم نمیشود فَإِنَّهُمْ لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ اینست کہ ہرگاہ دو معصوم ہدایت
خلق منسوب شوند و انچہ یکی اندیشد دیگری ارادہ آن کند خرفشار و تشاجر و غیبت بر آن مترتب نخواہد شد
بلکہ ہیچ وجہی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر آنست کہ علت
شیخ المشایخ امامیہ را بر دارم و دامن حضرت رضویہ از غبار و کدورتی کہ صدوق الکواذب بر آنجناب
افشاندہ پاک نسازم کو ناگزیر است بر تعدد حکام اختلاف احکام و ضرور است بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
عبث خرفشار با نبیا و ایمہ فہمیدن کار مجتہد نافہم و بی ادراک خرسلاک است و ازین تحقیق انہم معلوم شد
کہ خرفشار در دو خلیفہ مفروض ہم نیست بلکہ نسبت سلبیہ در غیبت دو خلیفہ مفروض است و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونہ ممکن است جائیکہ گفتم نہ بینی کہ چون حضرت موسی برای اخذ توریۃ بوادی
ایمن رفت گوسالہ سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل کہ دو انحراف بدماغ آنہا پیچیدہ بود از شاہراہ ہدایت بکنار
وادی ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان [illegible] ہیچ فتنہ بر پا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراہ نشدند
و توحید را گذاشتہ بضلالات نرفتند و تشاجری میانہ ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکہ نسبت بکوسالہ

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
با یشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با اینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت پس
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار برعیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعادة و غایة الرقم
آنست که اگر مجتهد سوا و ب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر گرد مانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هرچند بر من دایره قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال تنگی کنند و لنعم
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب چه شاید که کنم ز آب توبه چه پس تفرقیکه میانه من و مجتهد خرلیطانست
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرد و گفت خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
بر عقلای عالم مخفی نیست که دیدن من از غایت انصاف بر زبان آورده م بعنایت ایزدی آسانست لیکن مشکل
آنست که جناب مجتهد که در خربازی منهمک اند و در تحریر جواب بعبارة الیمین طوق خرمهره بگردن انداخته خرمکس
از کلو نکشاده اند و نزد متاخرین فحول مثل خردل اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد چنانچه او تقلید ژدستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست اگر اندک غور کنی درباره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریضات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه بعد و ربی
و دیبها و بی اند میسابهر نوعیکه باشد از رفضه غرابتی ندارد و بار اشکایتی از وی بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی ور
همین شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد التنا ظ و محاوراتش بسیار را دخل دادی و خر و اری را ازین باب
بر کشادی گویم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد فقط خساست و ذلت ایشان
مقصود نیست فتدبر **چهارم** آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که الها از مقتضیات بشر
منزه اند و لاریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و بشر ند فی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بقول
تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گویی که هر چه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جابجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درینمقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنابر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او فتاده او را درینجا عنایتی
رو داده و این مقام خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستقل کرده میا دش نمانده که کل
تنازع میانه ذوالهست پس بجای امت لفظ عباد می باید و لنعم ما یقول العرب من حفر بیر المخفمة فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه والحاد و زمانی با تغلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
بگو که قطع نظر از انکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شدنی نیست عدالت و اجتهاد را یا شرط امامت
نبوده باشد و تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آخر چه کرد که بنافت و که نسبت دیگری
بد اندیشید که خدا و را خراب نساخت قوله مخفی نماند که ایراد این امور بر روایت مذکوره دلالت دارد
بر انکه این کس از مذهب فریقین دست برداشت الی اخر المقاله التی منه اقول بعد از کشف تلبیسات
مجتهد الزمان واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمانی بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است در وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از آن خجل
گردانیدم مجتهد الزمانی انرا بر مجاز حمل کرده بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در مقابل
ان وارد کرده و ندانسته که این راه در روایت ابن بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میرزا روایت
محدث مذکور بیان فرموده که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسولخدا صلی الله علیه وسلم برزمانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من کشاده شد و از ازدحام شدید نسبت مضیق شکم بوقوع آمد پس انتفاخ
و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن نزد
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ
و چنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا بخوبترین وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه بمرتبه حیای
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند و در روی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه بر نقل
مجتهد بار دیگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تقیح و تنقید میکردند بالاشتمام تکلف مجتهد آن
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا بایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید
که جناب امیر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ماکیان می باشد بمثل این گونه خرافات
هم شکل عمرو عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ماکیان پس مولفان
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جابجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید و شکل عمرو عیار را و استان گویان
و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر رزم و بزم بیان بتوضیح میگویند که اعاده ان فضول مینماید و خالی از استماع
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی و نشو و نمای ان امر کم تدریجی است
و تناسب اعضا می باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود بماند البته در
نظر هر کس بدنماست و کراهت منظر عبارت از ان ست لا حول و لا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این هم
نوشته بودم که انچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار و ذره از ان صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه
مساعدت کند و این قیل و قال باتمام رسد و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بملاحظه

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمدهٔ امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده و اندک اندک بیان نموده حدایق نانی
تو آمال اهل حق را بشارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد و پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که اغماز شیرین بهمین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی بتحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که نزد ایشان
رفتنه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از ذریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک دتقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که بر اعتقاد رطل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرموده چه دانند مردم که در جامه کیست نویسنده داند که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او و انزا بوجه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات تعالی بهجرت غفلت گزیده
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و انها داد تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند الخبیثات للخبیثین الغرض چون امر مذکور موقوف بر جبر ثقیل بود و نعز
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
خانه اذا فات الشروط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
باستحالهٔ می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لا ثانی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لا ریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن ارباح بتقریب بحث میراث متعلق لفظ از معنی حقیقی
تجاوز نتوان کرد و پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوار ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
مخاطب قصید الفهم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل آن است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی آنست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتاکید یاد نمایند و سبب نزول مفسرین مطابق آن
صاحب مجمع البیان که مولای فانی و زمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوال نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را بعضی
هوا نواختی و بعضی را قدرت احیاء موتی عطا ساختی فرمودند یا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در او ردم یا شرح صدر و وضع وزر ارشاد ندادند پس هر جا عرض کردم که بجاست بدعا اینکلا دای این رسالت
و تحمل این عباء از توفیق من است باید بشکران رطب اللسان بودن و نیز از این عباس وارده که اصحاب عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدا و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
انقضی ظهر کی نیز متمثل بحالی کسی است که باگران برادمنی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنجمعی بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از ازدحام در بطن مبارک پدید آمد حق و
صنق مقام بود و امتلاع من انر هر طرف منفتح شد اگر سنیان چنین مهملات روایت میکردند البته رفضه آسمان
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک ماکیان بمناره بالکه بلند بمقدار کوه الوند رسید
و بنده در تعداد بیضه های پرندگان در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا بجا کسی شرح آن تواند کرد بجهای کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که هر کرا
از معارف شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده بادی گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت داشتی وقتیکه سنی
بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بخلوص دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی پیشی می گفت الان کما کان و جل
نیشد ولیکن چون وساوس ابلیس لعین در صحبت سیه کاران بدین محیط بود روشنی اندر علما کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرت ائمه است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و [illegible] میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی اخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این [illegible]
که کلام بلغا از آن پر است ولیکن مقامات را با الفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
و درین امور که گفتم خواه از آیات بینات خواه احادیث سرور کاینات خواه از روایات ائمه هدی گنجایش مجاز است بلکه متقین
بخلاف ما نحن فیه که بر حقیقت صدری ندارد و این معنی را مجتهد هم می یابد ولکن اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم
نقلیه اما ثبوتی حافظ شیرازی فرموده چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله دوید
سعید الفرقه و همین مقام ظاهر است که در شرح صدر فریقین بدان قائل اند و امری است که کیفیت آن غیر از علام الغیوب کسی نداند
و در نیجا مخفی کاسه لیسی ابن سبا [illegible] تا تش بمقتضای هر گنده پیری را گنده خوری است و چون [illegible] که جناب
مرتضوی در فکر او هستند بهر افترا که ممکن بشد بپرداخت [illegible] احادیث ائمه که ابن سبا چنین میکرد و دشمنی او را حدی نبود قبل [illegible]
دانستی و در نیجا هم بی پرده باسخ که بی تکلف وقتیکه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من رسول تو ام مرا بدعوت
الوهیت خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را این تملق بمکاید خویش فراگیرد چنانچه زراره تلمیذ رشید و مسموع
که حضرت امام صادق را در پیرانه سری مجیبی گرداند فلعنة الله علی ابن سبا و تلمیذه زراره و هو شر من الیهود و النصاری
کما فی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بیان فرمود یعنی از ازدحام علوم و تنگی بطن باز از انفتاح اضلاع خویش
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است ورنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و این ملایم قدمای شیخ صدوق را که مقتدای او بوده اند یعنی شیطان الطاق او خود
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق [illegible] انستند و بصفت شبر [illegible] را می پیمودند و از علی بر اعتقاد مینمودند
و اسفلش را اجوف و کاواک قرار میدادند تا ویلات نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر راه هرگز جای نماند فکیف [illegible]

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ائمه ایشانرا لعنت کردند و با وصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان است که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که از کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و طلوع آن از امور ظاهره بدیهیه است یعنی چون حضرت در تربیت وفات
با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بلکه حضرت پدران خود را
زیر لحاف طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش بسینه اقدس کشید و چنان ام معرفت
که حالش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینه مبارک کشاده شده مگر ز بیمار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و کفن بر روایت و از نیجا زفضله اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند در ایت ولو ردوه الایة
کما یجیء عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن برخلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمود و باز
از سر تو تعلیم مرتضوی مشغول شد و بایقین بطین بودن الجناب قبل از آن بود که حضرت هنوز ازینجهان انتقال
نفرمود پس باید که بعد ازین بطینی را حدی نباشد ولیکن توان گفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا بد فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ه علمیکه حقیقی است در سینه
درسی نبود هر انچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و الهی پناه میجویم از ان شیاطین
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تنگ ظرفی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر ایشان تنگ بگردان و از نیجا
که ائمه بر اندیشه بودند که فی الاصول بهرحال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید در تیک و در فن چنان شد که میرزا
ناعاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گزرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر مطاعن
گرفته و کتب خویش را اندیده که نماز جنازه شریف را چند چند کس گذاردند تا باخر شب و روز سوم نوبت شریف فرمود
رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی پس از تکفین و با اینهمه کوچکی حوصله بارفضه بحدیث زبان وغیره که هم در کافی
شناسند اعتقاد دارند آگاهند که علوم هر دو جناب برابر بود بلی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را محصور بجناب ائمه ساخته اند
بلکه صدیق اند هست و ابوذر اینهم در کافی نواخته اند که اگر بر ضمیر سلمان اطلاع یابد او را قتل کند یا دعا برای قاتلش نماید قوی نیز
در شرح ان قصه مهملی طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبه ایشان تالی درجه ائمه هدی است و سلمان
کل اول و بابا لند است و او رکن دوم و صدیق امت است سبحان الله اینها موارا پیش نظر ندارند و بر شیخین معطفین که در
بعضی از مسائل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گارند و نقایص حضرات ائمه مطاعن بلکه امام الائمه را در کتب دینیه
که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و در مقام اعتراضات رفضه کسیکه
جناب جلال مشکلات زیاده تر آسانست و مدعای این منافقین تیقین حاصل نگرد ما لی که روز طلب قرطاس کوی هدایت
تمامه عالم بدان منوط بود هر چند رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم حاضر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

و بجنب داشتند و بعضی از رفقه لشکر بساط فلک فرسا چون دیدند که در هیجا رکن رکین امامیه شکست یافت گفتند
والسلام که جناب امیر پیغمبر که بوده باشند و ندانستند که محنت برباد و گناه لازم افتاد زیرا که کلام مجتهد متضمن نقل حکایت اهل جور
در طعن ارباب الطف بیان دارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نباشند چنانچه در وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل ابن بابویه الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار قول او دلالت صریح بر مناقض دارد یعنی از طعن ابرام همت ظهور دارد
چه مجتهد دران کتاب نیز تباشیر معجون خبث الجد بد حالش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که روایات خاصه او و عند المحققین همچنین از سر میگوید که روز قرطاس بحجره برخاستن اصحاب حضرت رسالتمآب انتقال
فرمود و قبل المقصود بالجمله طایفه ذمیه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عالی منهج المقال
روی خود را در هر دو جهان سیاه کردند لیکن درین مقام کم حوصلگی را بآنجناب نسبت نمیدهند بر خلاف اثنا عشریه که صورت
وسیر هر دو را الفعو پرکشیده اند و با وصف اعتقاد اینکه نفس رسول بود مذمت کرده از ذمیه فراتر گام نهادند و اکنون
هر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند وجه اینکه آنحضرت فارغ خطور گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
غور کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی از راه
عداوت باطنی کامر از دست داده اند استعداد معنوی آنجناب را نیز پایمال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات نبوت و سامان اخروی حضرت را در تراخی افگندند الی غیر ذلک حق تعالی در کتاب عزیز
خود مدح استنباط میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از علمای رفضه
نقل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را بر می آرند محصور در ائمه میدانند و چون مناظره پیش
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و میگویند که احکام ایشان از قبیل
قطعیه بود حالانکه مزین بیچاره تا امروز یکجا یا بتا کی مشغول است و حقیقت استنباط از آنچه گفته ام بخوبی روشن گردیده
میشود و اعجبا بر رفض ای رفیق بسیار است که تا حساب قیامت با تمام نرسد عبارت کتاب مذکور اینست زیر
کریمه که و النبی متصل بلفظ منهم قبل ای تستخرجون تدبیره بتجاربهم و انظارهم فی الجوامع عن ابی جعفر هم الائمة المعصومون
و العیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس و فی
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عز و جل و جعل الجهال ولاة امر الله و المتکلفین بغیر هدی و زعموا انهم اهل استنباط علم الله فقد کذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا یکون لهم یوم القیامة حجة و بایشان
وعیدها که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد فانی و زمانی بدون لفظ مولی نام ایشان بر زبان نمی آرند کتب
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پر ساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدون اینهمی چاره ندارند و تا گریخت در امور دینی توسل بایشان کردن و اینها در چه قسم
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتاب خود گرفته و شاگرد وانی اصحاب سبط دیگران باشند

ولیکن اهل ترہات ہرچه خواهند گفته باشند که از اکه تا حضر برد رزاده هل ساقه امام رضا بوده عیاذا بالله
فانهم فی خرافاتهم یعمهون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی الله علیه واله که در وجه نزول سوره الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از فوائد آن
استنباط نماید که موجب ندامت گردن قرار ان قوم گردد اگر ایشان شرم و حیا را مستعمل نمایند و لیکن
بحکم ما لا یترک کله حرفی گفته میشود و آن اینکه رفته بعضی از مطاعن راشدین را بدیمعی نقل میکنند بلا
کاسه لیسان شان مزین مذهب رفض است در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته اند
ای کاش چنین نمیکردیم و بدالنسته که این دفتر اگر در کتب شیعه برکشایم بسیاری امور در تحسین از مقولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینهمه را برطاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که من در جناب قدس رب العالمین در ان روایت چنان عرض کردیم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و عدم خلط متقین امامیه که در لباس اهل حق مقصد خون خواری داشتند
و در مطاعن اصحاب پیدا کردند و با وصف این جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعذاب
بالاخر شد و اقوی توان گفت که در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
و ذره از خطا را بجای کوه الوند قرار داده اند که معمول اهل زهد و طالبین مقامات عالیه آخرویه همین است
حسن عبادات را بر قدم نسیان زدن و زشتی اعمال را لوح وقدم داشتن و چون طالب علوم دینی و مثنویات تقیقی در کتب
ملت ما بیند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت و کنتوری و غیر او نوشته اند که جناب امیر بگفته
حضرت عباس حق این دست بر انقدست نکشاد و ندامت برد و نیز ظاهر است که بعد از ان هیچ تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجه درست نیست دانستیم درین اوراق گذشت که رفضه در ان گناهان که اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرار داده اند نشاء الله تفصیل بار دیگر فواید حدیث شریف نبوی را که شان ورود سوره مذکوره بود تا زمان صاحبه اهل
استنباط حواله کرده میگوئیم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی هیچ فایده نشد که لفسا بر حقیقت خویش محمول
نیست و در انتقال بطن مبارک حمر تصوری متعین است پس آنچه درباره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر در تالیفات او خواهی دید که خطای میگذارد و صادر است و صاحب تحفه را بیدی بعلت بدگهری یاد میکند
و این میدان نادر صوله حیدر ربه المحبوس القدریه چنانچه باید طی کرده ام و از اتفاقات حسنه و حجت بالغه الهی
الحمد چون تمام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و بیتر وقت صحبتها پرسیدند و پیش ایشان
بیان کردم اینکتاب برای رد رساله ذو الفقار مجتهد فانی تامزد شد قریب هشتاد جزو رسیده ولیکن از اشتغال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نماید
خواهم فرستاد و هر قدر که فارغ شود و لفر ستند باز دیگر را طلبند در بعضی مراتب درین نیست که مقصود اصلی خطاب
با ایشان همین بر اکه بعد از مدت مدید از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هرچند جستجو کردم غیر از حق الیقین و جلاء العیون و امثال آن چیزی نیافتم و کسی دستگیری نکرد و لیکن [illegible] مجتهد
از تالیف فقیر بحقیقت پی برده بود و جمله او نوشانیدن کتاب [illegible] ساقط شد اینهم دانست که بصحت استدعای
مقلدین و تقاضای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد اتفاقی بدان امر منعود بهر حال از محب [illegible]
مفطرین هنوز امیدوارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصاً کتب فقه و یقینی صحیح یابم تا زمعرفین طبع
در آید و آنچه باقی است آنرا تمام نمایم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بالجمله آنچه در ملامت و سرزنش کمترین امام
گفته در جوابش میگویم که بلی سینه حضرت بمقتضای تناسب اعضا النسبت باشکال و اقران خود وسیع بود حتی که
حضرت را بعید المنکبین نوشته اند و حسن صورت انجناب زبان زد خاص و عام است و لنعم ما قیل ع آفاق را گردیده
مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری و اعتقاد من بجناب تعنوی چنانچه بارها ظاهر باشد
شده ام نیز همین است که سوی الخلقت بودند نه چنانکه مجلسی در بحار زبانی جناب سیده در شمائل جناب امیر المومنین
آورده که ترک ذکرش اولیتر است و شکل صنوبری برای قلب با علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
هیچون نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ائمه هر که ادعای آن وادی بیچگونه در دولت جا گزیند
و اگر حلول است از دو قسمش کدام و معنی معیار مشهور را که ایمان تصدیق بقلب است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی تو
تو اگرچه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در تکلم است نه دل [illegible]
متغیر بران جا دارند که محل ارادات و خطرات دلست در این باره بچگونه اینهمه ارادات و خطرات گنجد و مبدای
افعال غیر متناهیه میگردد و در مردمک چشم تمام محسوسات منطبع میشود و جانوران صغیر که جثه شان اگر بجز لا یتجزی تعبیر
کنند [illegible] در مردمک چشم آنها چگونه عالم [illegible] الغرض اینهمه را اگر کسی [illegible] بقول خواجه حافظ کس نکشود و نگشاید
بحکمت این معما و لیکن آنچه علوم متعارفه است مطابق آن بخدمت میرسانند و از حضرت آدم تا این وقت کسی نتواند گفت که همه علوم [illegible]
تحصیل کردم بطین شدم و اضلاع آن انشراح یافت پیشوای قوم رفضه که بر امیر المومنین از وساوس و هواجس چنین افترا
کرده و مجتهدین مفضلین بر چنین تاویلات رکیکه شده اند اینهمه را بدتر از گناه توان گفت بالجمله هر که امور مذکوره [illegible]
کند قلوب مومنین نور ایمان دارد و مملو بدالست و پر است از علوم و قلب مبارک حضرت را بمزید علوم و معارف پر کرد
هیچ کدورتی و کثافتی دران نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن این معنی را تجویز نتوانند کرد که کسی بگوید که
بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیا بطین شدم و علت بطین شدن انیست که [illegible]
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق چنین کتاب نوشته که [illegible]
و دلیل ساخته این مصرع هرچه گیرد علتی علت شود شاید که ردم شیطان الطاق که او هم مثل [illegible]
دران وقت که این کتاب را صدوق تصنیف میکرد و بندش تعلق گرفت زیرا که جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد کما مر و تفصیل [illegible] هم مناسب [illegible] بنابران بقیه کلام مشغول می شوم که آنچه گفته که سیاه
شبا الله بن احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس [illegible]

در علمای اهل سنت بشهرت و اعتبار کتابیش چنانچه پدرش ورد و انفقار می طلبد باید ثابت کردن و هر قیدی از
قیودش اتفاقی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة بخوانید و انتم سکاری را بر نگیرید من بعد آنچه در
روایت هست اشارت است ببطن مبارک و جوانح آن پس البته اشاره شد بقلب شریف و عنقریب گذشت
که در همین هیچ اندیشه نیست قیل و قال و راسخ بطین گشتن و انتفاخ اضلاع الفست از کثرت علم پس از مطلون
در نیعبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام وارد فرموده پس تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه قصور خود
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحتی نیست قبح
آنست که کسی نسبت کند بیکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدینجا رسیده و مملو ان منتفخ
گردیده پس آنچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد محدث کنان بجهت عنایت
منع از مناظره بکثرت بحثیت و هرچند او در کارگاه اجتهاد قیام و اقامت دارد و دیگر چون مقصود را یافت نمیکند و
یاوگی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرار پیموده است کما لا یخفی علی دانشمند آنست که بمغز سخن رسید
و مابه النزاع را فراموش نسازد کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شریف شد و البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هرچه گویند بجای خود از ان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا زده بالبرهان و شکم مقدس جناب رسالتمآب درین عبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد چو کرد بدار نشده بموجب جزای اخروی دار الحنا یافته چنان در مجلد اول مفصل گذشت و در
جاهای دیگر محمل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده دال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نماند
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان هست که چیزی از هر علم حضرت نبوی
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه و تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد بتقریباتش
بعیوانم بجد شتش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پس دهد بالجمله اینقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم درین عبارت و نص است که آن جناب استاد بوده کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
داشت آنچنانچه در حق طاهر بچه خود و لا آخره و انهم ظاهر است که در زید مانند شیر است لازم نمی آید دیگر امور بلکه لفظ بجا
و در بخصوص تشبیه حضرت در مزید اهتمام است بوس و مقصود مجتهد بحث اینمعنی است که صدوق الکلام بجناب امیر نسبت داد

که علت بطینی من آن نیست که حضرت مرا یک باب علم آموخته بود پس ازدحام کردند علوم مجتمعه بسبب معنوی ظرف چنانچه اهل لغت
نوشته اند وان موجب انتفاخ اضلاع شد و من بطین گشتم فاین هذا من ذاک واین السماک من السما کما روایت
حافظ ابونعیم در حلیه پس اسم بر جای خود بست زیرا که تشبیه بست بحبی که تشنه باشد و باسودگی آب نوشد وامثال اینجا
در قرآن مجید و احادیث شریف موجود است و تشبیه در کثرت و آسودگی است درینجا هم علت انتفاخ و بطین
گشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد او وائی نتوانکرد بی خردی او باید دید که با ناصل تشبیه را نمی فهمد چاشتنا
که محبت یا احدی در پی اعتراض باشد بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کالیشه و ذمیه از فرق شیعیه
پیشوای مجتهد نظر باصول رفض و حیثیت تشیع معترض نتواند شد بود و محبت بر هیچ یکی از اولیای ایشان لعنت میکنند
تا ملیه باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاتمه فرق ناریه چنانچه جابجا درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و قلم
بر طوال ودرین باب حی بطبی وهمی خوالی آگاهی رفضا فرآت بر جناب امیر بلکه امام الائمه مینمایند و بر تصنیف صدوق
می بالند باید درین مقام غور باید کرد ان که مردم چه پرسیده بودند سوال از بطین گشتن بود تا جناب امیر بر خیال صدوق
الکواذب چنین فرموده ورنه لازم آمد جنون صدوق زیرا که اگر سوال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت از بیان
فرمودن یا مزید شوق خود را نیز ضمیمه نمودن از ان سوال چنین جواب چنان توان گفت که کثرت علوم ازدحام
ورشکم من بطین شدم لاحول ولا قوة الا بالله دیگر بدانکه در وجه اصلع بودن جناب مرتضوی آنچه افاده نمودند
انهم بر معنی حقیقی محمول است چنان نیست که آنهمه نخواب است [illegible] بلند [illegible] و هوادار و بصحبت پیوسته کامیر المومنین
فاروق و امیر المومنین مرتضی هر دو اصلع بودند که موی بر آغاز سر نداشتند چنانچه در کتب معروفست مگر بزرگی از حفاظ
که علمی نداشت اگر بمجالس [illegible] چنان رسوخ یافت که اصلع نمیشود مگر وقتی که جناب امیر بر سر مسلمانی دست مبارک کشیده چنانچه
نقل و حی امیدا از شیخ ابوعلی بن سینا صاحب مجمع البحرین نقل کرده که زنی اصلع نمیشود و بجهت کثرت رطوبت [illegible]
نشان [illegible] زنانست دیگر حافظ در اعتقاد مذکور [illegible] داشتی مختصری از قصه وانکه هرگاه از حفظ کتاب مجید فارغ شد
وسامعی در تراویح در کار بود حافظ فارغ شد و باز کسی قبول کرد این بزرگ مردی انا فاتحه [illegible] معمول
آن بود که چون تشابه بیشتر آمدی دو سه آیت را گذاشته آغاز دیگر آیت را نشان دادن روزی از بن سبب سیدم گفت
مند لست که قدم من [illegible] منبر [illegible] بیش میبرد [illegible] میشود [illegible] بعد از نماز [illegible] گرمی مقتصر و [illegible] بر سینه
باران هر وجه [illegible] گفت که انوقت معلوم شد که موی سر ندارد گفت [illegible] حضرت [illegible] گشاست در خوابی دیدم
[illegible] سرم دست مبارک میکشد ازان روز که حضرت مرتضی [illegible] موی [illegible] غبار خاست چنانچه [illegible] مبارک از یارت
[illegible] که [illegible] روشنی نه گلدسته [illegible] ازان شب سامانی مذکور را بعد از نماز
مرتب میکردند و [illegible] شب [illegible] بر سر [illegible] و هر کس بزیارت فایز گشتی بالجمله چنانچه جناب مرتضوی اصلع
بود حقیقة بودهم بطین بود در حقیقت و چنانچه در ضلع [illegible] اصلی ست و ارباب النزاع نیز نوشته اند که بعضی دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکواذب با قدمای مذهب خویش در بیان تعلیل مانند سفهاء [illegible]

خواستند افزودند معلوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلسی در بحار علیه مبارک آورده یاد میکرد چه وجوه منقلم میکرد متحیرم که در بیاض
ابن الهیمی چنین بی سواد و کور نمک تر شدند و برای خلفای راشدین بمقتضای الاسلام نیکن قلم در کف دشمن است اینها تصویر کشیدند کسی
عیوب بانگی نظیر نیاید و از نیجا است که مزین بند کاوت شان اعتقادی ندارد کا ذکرت در رساله الکامیته و در مقام و علم خویش مجوز نمی
که تصویر دیگر را برای تخییل فضه لسبانشان دیهم ولیکن ضرورت دفع شد تفصیل آن خالی از سواد نیست نعوذ بالله من ان نکون
انتو اصحاب القوا الهم اما کیسکه زیاده تر شرب نماید او را لطین خواهند گفت بتحقیق مجتهد این امر نظری است باید اثبات کرد
که هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی تشنگی را لطین بالطین نگویند و مجتهد این مد الغر را لطین گویند وقت سو
از ما بالطعام الحاصل کنون مجتهد در جواب رساله قدیمه بعنوانی عارض شده که باید او را مسلسل کردن فرق نیست که مجتهد فانی
بیندار که مشوبیاده باد و رو دید و زنجیر و ربا نداشت و لیس شرح چنین حالت ولیکن بهمه سایند فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان الشیخ عجاب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام او جواب آنکه در دیگر کلمات چنانچه خود گفت التباس استعاره و مجاز است و در باب
ممنوع است لا بد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است او را که بعد از دیدن این اوراق دلیلی اقامت کند که مانند فلق صبح روشن
گردانیدم که آنچه سدوز الکواذب عن عقل خود آورده زینهار جز معنی حقیقی معنی دیگر ندارد آنچه گفته ایا نمی بینی جواب آنکه میدانیم که
جناب مجتهد رئیس اهل الطعام زیاده تر داد سفاهت داده اند زیرا که عالی الکعب بمعنی عالی قدم است و کنایت است از کمال علم و
صناعت و بداهة کعب را علو لازم است متحیرم که در نیجا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چرا ذکر کرد آیا علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در بصارة العین برای بدنامی شیخ مذکور و معتقدان
و اتفاق افتاد چون در مجلد اول ترد ذکر شریف راه خلاف سپرده از راه نفاق بدان خو گرشده کمیت از اهل اسلام
که تدارک نماید و او را لحمیت سواد به مقام رسانید عالی کعب قطع نظر از مساعی مجاز شد بمعنی مذکور معنی حقیقی ان هیچ ضرورت حال مجاز
خود معلوم است اگر هر چه زمان زود شده ما تمامی معنی لسبتر هرچه تمام بدان می آید و معنی حقیقی را در حسبان الاعتبار نمی یابند ایا الطین مجاز و شده
از بر اکثیر الطعام بخصوص علما اگر الطین باشد درست داد توان آورد که البطین از کثرت علم و کوه علم است گویند یکی از علما اسپ تیز رفتار
آهسته آهسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویل گفت که چون او کوه علم است اسپ اگر چه تیز رفتار باشد نتواند دوید
الحاصل این تقریر هیچ معنی نمیشود که برو وسوسه صدوق عمل مردی کشته و در تخصیص بعض لفظ عالی الکعب بالی نقابی چنان بگوش
رسیده که بعضی از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحت این مجتهد یاد کرده اند مقتضی نیست که مفصل در هر مقام نتوان گفت و از عادت
شهرت نتوان شنفت بلی اگر بیت بلبل گلستان شیراز بدو سپرده شود جا خود و باشد سه گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست
محبوبی بدستم داد و گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم الی اخره بر این قدر کفایت کرده شد زیرا که حضرات
کرام الطباء و حالی و جسمانی بودند برای شیعیان خود از بر معالجه دریغ نفرمودند چند ان حاجی نیست که نسخه آن قبل
از این گرما گرم دانسته باشی و در اصول دیگر حضرات افاده نمودند که مومن ما چیز نمیشود و در باب کتب شیخ
الشیوخ ایشان دیدن است تا بدانی که ان علما که این بزرگان شیعه خود را از ان منزه نموده بند
در زمره مومنین پاک خصوصا اولاد اکبر مجتهدین خواه فانی باشد خواه زمانی زیاده تر یافته

میشود و پس ازینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه امامیه بری نیستند بالجمله لفظ عالی الکعب در کلام آن بزرگان
بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد زمانی محمول است که غلو کعب و رافضیت و بجاهای دیگر که احتمال رکاکت
و ظرافت در آن نباشد و مطایبات و مضاحیک را در آن راهی تواند بود حمل آن بر معنی اول است صحیح سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد ۞ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که با خرافه میانه لفظی نه سایر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدیم بعد از نسیان برامیمی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی داده اند و از غایت اعتلال و نقصان جر
مجوف و مهموز بودن خود حکم فرموده اند که قلب جوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استغفار برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب آن زبان جعیت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت بر نه علیه ما لتحقه قرار دادند و آن اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان بعد و انگاه بعد بی در از پس تقدیم سبب بر سبب اتفاق افتاد و گویا مثل
معمار سکندر ذو القرنین را با نام حسین خنکیدند و تاریخ ذاتی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و درینجا خاصه حکایت بزرگی را از مضحکات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را چندانکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می بازد گفت این چه حرکت است قاضی جواب او که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
نماز در پنج محصور است پس چرا آدمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است با صواب لیکن درازی
شوارب را که لب نیز [illegible] را اندیشه چه جواب قاضی گفت گاهی در سفری بهم رسند شوارب چون خاشاک شکل دفع میکنند گفت
حضرت خاطر جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت لب سام
رسیده بود در کتب طبیه جنار خیسر دیدم پس چیزی در کرونش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم فقط
قاضی نباید دانست که پیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد از
قصب السبق از و در ربودی جاییکه حکم فرموده درباره قلب جوفی ندارد چگونه از علم پر کرده شد اکنون ابطال
اجمال الحد ضرورت نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده ایست میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تواند شد فاین میشود پس انکار
اجوف بودنش از عجایب و غرایب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سالفین جالینوس بود
اتفاقا او را لاغری شروع شد چندانکه علاجش کرد سودی نداد با آنکه بمرض شکمش چاک کرد استعداد سلم
بود چون دلش برآورده دربرید درونش سنگی خرد ظاهر شد البته که مرضش این بوده است تشخیص نشد گر جناب مجتهد
که قلب را مصمت بعید اند برین مقدار علم [illegible] عبارت کتاب [illegible] عبارت شیخ الرئیس [illegible] ابوعلی سینا
مع الشرح باید دید [illegible] قوی [illegible] البدن [illegible] منتج فیه اصناف اللیف

قویه شدیده الاختلاف الی ان قال بعد عدة سطور ومنه الشرایین ومن التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتهی مختصر العبارة این علاء الدین علی بن ابی الحزم قرشی در شرح می نویسد و آنهم طولی دارد پس محتاج
الیه اکتفا نموده میشود ان فعل القلب کما بیناه اولا ان یولد الروح الحیوانی و یوزعه علی الاعضاء
یعنی و تولیده ذلک یکون بتسخین الدم وتلطیفه حتی اذا خالط بما فی الریة من الهواء صلح ذلک لتجسیده
لان یصیر روحا حیوانیا و ذلک انما یحصل فی القلب لابد من ان یکون له تجویف یحوی الدم الذی یحتاج
الی تسخینه و ذلک مما یحدث فیه من الغلیان الذی تلزمه تحلل الجرم وانبساطه فلذلک لا یکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محویا فی العروق لان العروق لا یتسع لهذا الانبساط الذی لا یحتاج الیه الا حیث ترقق القوام
جدا ولابد من ان یکون له تجویف اخری یحوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرایین الی جمیع
الاعضاء وهذه الروح لابد من ان یکون شدید اللطافة هوائیة الخ اما دماغ پس تجویفات آن
مشهور است و در کتب مسطور عبارت هدایه شیخ عمر ابهری باید شنید که اما التی فی الباطن فهی ایضا خمس
الحس المشترک والخیال والوهم والحافظة والمتصرفة اما الحس المشترک فهو قوة مرتبة فی مقدم
التجویف الاول فی الدماغ یقبل جمیع الصور المنطبعة فی الحواس الظاهرة وهی غیر البصر لانا نشاهد القطر
النازل خطا مستقیما والنقطة الدایرة بسرعة خطا مستدیرا ولیس ارتسامهما فی البصر اذ البصر
لا یرتسم فیه الا المقابل وهو القطرة والنقطة فاذا ارتسامهما انما یکون فی قوة اخری ۱۲ اما الخیال فهو قوة مرتبة
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسات و یمثلها بعد الغیبوبة وهی خزانة الحس المشترک واما الوهم
فهو قوة مرتبة فی آخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیة الموجودة فی المحسوسات کالقوة الحاکمة فی
الشاة بان الذئب مهروب عنه والولد معطوف الیه واما الحافظة فهی قوة مرتبة فی الاول التجویف الاخیر
الدماغ یحفظ ما یدرکه القوة الوهمیة من المعانی الجزئیة الغیر المحسوسة الموجودة فی المحسوسات وهی خزانة القوة الوهمیة الحافظة
واما المتصرفة فهی قوة مرتبة فی البطن الاوسط من الدماغ من شانها ترکیب البعض مما فی الخیال او
[illegible] والتفصیلة عنه مقصود ازین بیان آنست که منشا بحث خلق دماغ که بوقوع آمده تحقیق کثیر در جواب سوال قدیمه حاصل
جناب مجتهد در باره وعدم [illegible] انکار بر رسالت خویش السلام بالجمله از کلام نافرجام مجتهد طعام واضح شد که قلب
عصمت نبوت وجوهی ندارد لابرهم بر گردانش از اهم شبهه با محال است خدا وند عالم در کتاب کرم میفرماید انچه الالقا بر ان
دارد که [illegible] اصحاب یا یاران [illegible] شیطان اعمال [illegible] را در قلوب [illegible] داد پس اعتراضات [illegible]
[illegible] شود که این [illegible] مجهول باشد زیرا که [illegible] ندارد [illegible] مجتهد [illegible]
کرده و انتقاد [illegible] و طعن بر امام [illegible] هرگونه تحریف و تبدیل و نقصان کتاب الله اند [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] زیادت در کتب [illegible] آورده اند بلکه زیادت آیات [illegible] الحاقیه [illegible]
امام الامیه [illegible] اهل اسلام [illegible] اند چنانچه طبرسی در احتجاج و غیره [illegible] تحریم آن [illegible] مروست

غنج و دلال خود را بتکذیب علامه دهلوی درباره لفظ زیادت داد یا گوئی در قبض بعلت جهل و رفض میدهد
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافر است لقوله تعالی فی سورة البقرة وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ ببیانیکه با سابقین
کتاب و مانندان یافته و نیز حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
تلقین مدح ایشان و سیاق آیت در آن وفا و اخلاص را مظروف این ظروف قرار میدهد پس باید
بخطاب این بلیه گفتن که درین حیز مصمت که هیچ جوفی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
و کدورت [illegible] و زنگ قلوب منافقین مقتضی [illegible] شد که معاصرین ما از [illegible] ناحقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت مهد سرور عالم که
نفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه جابجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل را بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین منافقین دانستند لاحول
ولا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد آنکه شنیدی از غرائب و عجائب در صفات کیفیات
بود و اطرف آنکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر قرآن کریم هدی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه با وجود خفت حجم نگنجیدند البته [illegible]
لیکن [illegible] آنکه جناب امیر با وصف [illegible] تن و [illegible] و لطیف شدن [illegible] صدور بی هوش و شیمه
بودن بیشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت درباره حضرت [illegible]
حیدریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین کما
تحت ابطال جزء لا یتجزی دیده یا شنیده باشی البته محال است و کسی از متکلمین هم آنرا تجویز نکرده و لقد صدق الله تعالی
فی کتابه لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ
مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الغرض مجتهد هر قدر که جواب عجیب بگوید [illegible]
[illegible] پیدا میشود و بلا [illegible] صاحب [illegible] تداخل اوصاف را بدون جوفی در قلوب تجویز نکرده
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرموده اند و خلفای راشدین را در حدیث اطول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیده اند باز ایشان را عین کفر و فسوق و عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم تواند گنجید لکن مَن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ که زراره و [illegible] الیهود والنصاری والشیطان الرجیم افسوس که نفوس قدسیه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تلون و تناقض خمیر شان است حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وعلیهم اجمعین ارفع از آنست

ﮦ موجد چه دریای ریزی ذرش تیغ شمشیر هندی بهی بر سرش هم رسید و هر اسش بنا غفرکش المسیر شر
بفضل خدا هست و لیس **قوله** ابن حجر ایشیخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته باید ش در حدیثیکه دلمی رفضه بر داغیش دل بسته در مان
نظر کردن که مالش غیر ازین چیست ﮦ که من شهر علمم علیّ دراست ؛ درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فردوسی چون احتلاف در تحدیث یافته ثبوت آن حکم نمود و بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ و ماتیعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و چین بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پیشوا سلطان و بهر حال لوازم ان در هر دو صورت ناگزیر گشته
ورهگذر حضرت روح الامین محجبا و مدبا گر دیده پس اعتراض مشترک الورود است و نطقی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برکشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگ تنگ چشم صدر نگ باید دید
و این خود بر صدر حیا لیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
مگر بتعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و گوزن بودی اینقدر و ملمع اموزنده خود را پریشان نساختی
گوساله ایشان پیر شده و گاو نشده مور عبارت ابصارة العین هر دو اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل الشیخ الشیوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم امریست
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردانند انجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
یعنی علت البطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریا میشه پس او صفت قلت انتفاخ اضلاع و کبر البطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فروتنی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بظهور رسید چه ذرو تحیر تشکیک کرده
که رفضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود و حاشا که اهل حق آنجناب را چنین میگفته باشند
الحق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد با همه شهه که انهم فیض ان دریا تا پید الکنار است کمر علی مرتضی صدیق و فاروق و ذو النورین
و دیگران از ان بحر العلوم بهرهای وافر اندوخته و همه اصحاب مانند نهرها و اسطه فیض رسالت گشته این نکته را بیدار دل یاد گیرد که چون
از جناب امیر رسیده فرمود یکی از غلامان این یار گار هم و قس علی هذا دیگران بهر لفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و اولو
صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی در حقیقت تمام اینهمه غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود گشاده اند و آنچه حرف تواند بود از
افترات و خرافات شان که زیاده تر از بیر در هر جلد این کتاب از اصول موضوعه شان آنشان داده ام که هوش

وحواس از سر اهل اسلام بشنیدنش می برد و هر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن بدرید و با
داخم که چون سفر گورکهپور پیش آمد و اهالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران در مجلس نشستند
و از هر دری بفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از حماقت شان میگذشت یکی گفت که چون
پیر یکی ایشان بعد از ماهی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی برخاست و مرغ را قبح کرد و سخت پیر شان
میخورد و سری جنبانید گفت حضرت این مرغ تسبیحی بود و این مرغ بامداد اذان کردن گوسفندی پر گوشتی می
و در لفظ تسبیح اشاره کرد بحقارت مرغ و در کردن اشاره نمود و بعجلت حتی که کاردی بر گردنش بدون
تسمیه خواهد و گرانچه پیر شریعت ذبح بران و میده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از انجماعت گفت که
اینحکایت را ناقلین ساخته باشند چه مدعی اسلام به پیر خود چنین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد
پس نوبت بدان رسید که آوازها بعداوت بلند و صحبت تنبه شد گفتم که تندی و جنگجوئی مناسب نیست
ازین زیاده ترا آثار عقیده جهل دیده باشی و اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت افتاد که بجای مسلمانی
تا منبری کوچکی در مسجدش بخشت و آهک بنا کند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت حقا این چه
پشم است من منبرهای ساخته ام همه خندیدند و منکرین خجل شدند انحرف و حکایت بچشم دیده بگوش خود شنیده
از ان آورده ام که در باره آل عبا بالا تر از آنچه رفضه بر اصول خویش تحقیر و تکفیر کرده اند جا بجا بحکم ضرورت گر
و برای هدایت گمراهان باید گریزی آمد و لیکن کسانیکه شکمها خود را از شراب محبت و پیروی رئیس پر کرده
بر گرد این بدمستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما و شماست و زینهار از عبارت عجیب احتساب از لوازم
یعنی چوب تخته و خشت و آهک لازم نمی آمد چنانچه بالا گفته شد که در حدیث هذا رفتی مقصود جناب تقوی کمال اهتمام
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و ترتیب است و هم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجهه در امور خلق و علم الحکمت
و شوق تمام فرا گرفتن فرق این بچگان لحاییان چون قوی شدند هیچ گفتی بجاوران و پدران
مادر و پدر کلفت میکشند و در مذهب رفضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت افزائی بار خاصه
بود بیچ یکه رسول خدا بعد از رسیدن حضرت مرتضی بسی و سه سال پس از وفات نیز خواه براه تامل
خواه بدانستن حسن طلب بحال کلفتها کشید حق که در منزل اول دیر شد و رفته رفته باعث آن شد
نزدیکیها و آثر مطاعن را هیچ نامیدها احوال خویش بیاد کردند و هم لا یشعرون بل اسم لعنوا علی رد
بود اگر ایشان خلفای متقدمین را هم یکی ازین امور بعید و دور می آمد رفضه غیرت...
چشم و سینه کارش ... بن رفاقت او و تمامی عیادت این خود از نابجا خیالات واداشت
... کلام به نطور که جمیعه درین کتاب ... گرده بیا نما واضح در باره ... آورده
... ز حضرت ... ود ماکر ... انکه از کتب
شان بالا دانستی و هنوز میخوانی که هر هر نقط قرآنی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد که اگر جناب

حلال مشکلات وساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه بازهفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب
مرتضوی است حالانکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیر ست بلکه نصف شتر هم نمیرسد پس
رفضه بدانند لیکن عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند و علم و قتاده قتاده را بر آسمان برافراشتند
یعنی فاروق چنین کودنی بود و اعجاب بر روایات اصول طایفه کیسبیه کما هو في التنزیهة الکشمیریه
نوبت بکم حوصلگی و تنگ نظری دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست و حمقا او را که اینمعنی نکردند که چنین و برادرش را بلیه همه مهاجرین و انصار کما روی و
الکلینی فی التفسیر بزعامت گبری رسانیدند و این مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
در شرح کافی هست و نیز عادل منصف نزد والد و مولود بلکه مجلسی و اکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت و اجتهاد و دریادلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند
پس لازم آمد که همه این بزرگان هم چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات متصف
باشد و دیگران عاری از ان و با اینهمه آن روایات هم منقولا از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه
اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
امریکه ندانم و آن بزرک که مثل او در اهلبیت کسی و بغایت بکمال در شاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز و زبونی همدوش گردید کما فی مجمع البیان و صدیق هم بود کما فی نهج البلاغت
للمرتضی علم الهدی و الرضی الولی و المختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنقریب النستی از روایات
کم حوصلگی بدر نیامد و سلمان رکن رکین مذهب شیعین که باب الله بود کما فی البحار و تراجمه و باب مدینه بودن
او را پر ضرور چنان در جهل مرکب و ماند که معاذ الله قصبات سبق از شیخ چلی دور بود که این بیچاره و قتیکه بر
اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که ان سبوی
و بینیه عود که از این هر پیشه تجارت و کتخدایی و بهم رسیدن اولاد و تقاضای شان در باره شیرینی است مملوک
سوار نیست که یار او می برد و حضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهم ممنداست که صوبه مداین کسری بحکم فاروق
حاصل شده و او از غایت جهل مرکب مییدانست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال
مشکلات خواهد بود و لکثره علمه و انفتاح بطنه کجا ماند بسیاری از احادیث رفضه در کتب دینیه بخصایص ایمه
متاخرین مثلا که ایشان در بطون امهات طیبات کتب آسمانی و نامه جاودانی تلاوت میکردند سلمنا و صدقنا
که ثبوت شی لشی فرع المثبت له ولیکن قیامت اینست که در روز ولادت خویش بکنار حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم قران مجید را قبل از نزول بده سال بگوش مبارک سایند غلط گفتم بلکه آموختند بار تحصیل علوم
چندان حیا او فتاد که منبر چه فرمودند یا یهم آیتا منسیا ساختند و فقط الفاظی بود بدون فهم معانی بار نمازی فی
رسول الله یعنی چه چیز آمدن مشتقها و تعلم و چون رفضه بی دین کفر او در کتب دینیه تا بجایی تا بشهادت رسانیدند پس غالبا که هیچ قران

امور حسین بن علی را بسا میشد اثبات رسالت محمد و اثبات رسالت وشی که تلاوت آن المیت
تحریف بود که شیخین تحریرالیش کرده بودند با آنکه این کاغذها کتبی اکبر بر معتبر بین شد فاعتبروا یا اولی الابصار ترغیب
شیخین را در نسیان فانسیٰهم الشیطان بنا بر حضرت این کاغذها کتبی بر معتبر بین شد و ان یحیطوا بشئ مما اشتر کاکیا للمسلمین
ولاکن من تنافلین استعینا اللّٰه من مکائد الشیاطین فانهم ارادوا ان یحیطوا بشئ مما اشتر کالبیا للمسلمین
الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و قد سمعت و تسمع غیر ذلک ان شاء اللّٰه تعالی بعد از این جیر تها انیست که قصه چنانچه
مساوات علوم را میانه حضرت مصطفی و امیر تقوی مدعی هستند همچنان در باره لقیتا به بیه مهدی از وتره علیه
دعوی مساهمت دارند مگر تفریق این است که امام الائمه روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از ورود
وحی بده سال قران مجید را تلاوت کردند غلط گفتم بتعلیم آنجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بمدتها و چگونه تجویز توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس بالعدد از
تمیز بالعدد از بلوغ نیز از همه علوم را السامینا می ساختند و بمکتب پیر فرزان استاد مثل حضرت باقر العلوم حی نشستند
کمام نموده چه دور بی پروائی از حفظ کتاب اللّٰه و عقاید و علوم شرعیه حاصل شد چه مقدار و عیدهای
شدید در احادیث فریقین و لیست آیا انتهی هم بگوشهای این بزرگان نرسیده بود که محنت یا دو گنه
لازم و حال صحبت خود از سجار و دیگر تالیفات مجالس بحار امیر المومنین تا وقتیکه قران مجید را جمع میکردند چنانچه
مشتغلی بود که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد کرامت عهد حضرت
چون فرصت از جهاد و غیره و اینو ثبت تکلم فرمودند و اگر کسی برای ضرورتی آمدی ردا بر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرمودی بکار خود مشغول میشدند و علم الهدی کما فی مجمع البیان نقلا و فی تالیفات
اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب بصفات تعیین ترتیب قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهدی قریب مائه امید
و کتاب اللّٰه اصول و فروع را هم خوب میدانست الاجرم با همه این تحقیق حکم توان کرد که همین قران اهل اسلام حافظ و ناقل
بودند که حضرت از تحریف نمودند حقیقه و اصحاب مجازا کما فی عنادا الاسلام و لیکن بخوبی از کتاب و بحار
و غیرهما ظاهر است که تلاوت این قران از راه تقیه بود و هم تحریف آن معاذ اللّٰه و خود شیوه جناب امیر المومنین کفر
بود و اهتم تا وقت شهادت کما فی ماخذ البحار پس از همه مسلم نقوش و دیگر امیه چون بر مین جاده استقامت داشتند
پس هر ور که صاحب الامر در تقیه است کما هو مفصل الا تلاوت همین قران بود امام الائمه از آغاز حافظ همین کتاب بود
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که گاه
طایران و حضرات خلفا امیقدار مشاق و محن را بر داشتند و نداد ندیه عین که خلافت را که انتظام همه امور بدان
منوط بود و کلام در همین مباحث میر و معز انجام داد ند که خود جناب امیر نقل فاضل اصفهانی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و انصاف و نزد این بسیر و پدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد و منت بود و ندید
کما عرفت از اینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه انهاست بلکه هم بحاجت یاد داشت و اهتم بکمال زراح
حوصلگی و عدم وقوع اختلاف در امت و پیدان حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفضه بر مجالس لعنت

میسر دواتیم نفس الامر به مانند سوفسطائیه که نسبت بخود داده و بروی عقلا دلیل و خوار گردانیده اند آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله از غایت عدل و وداد و رحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب پیر و
پیر جلیل ایشان را اشرار و ظلالت میکنند و در تخصیص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده اند
شیخ کلینی بران باسناد اسانید تا خود میشود والسند سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول نعیت الی النبی صلی الله علیه و آله
نفسه و هو صحیح لیس به وجع، قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلاة جامعة و امر المهاجرین
والانصار بالسلاح و اجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فنعی علیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا ترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم ضعیفهم و وقر عالمهم و لم یضر بهم فیذلهم و لم یفقرهم
فیکفرهم و لم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم و لم یخبزهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت و نصحت
فاشهدوا و قال ابوعبدالله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خودش بر حالیکه او در
بیماری بود و بخود بود در امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار با سیراق پوشیدن شاید
تجهیز جیش اسامه باشد منافی تصریح مجتهد در طعن الرماح که درین جماعت حضرت ابوبکر [illegible] بود و لیکن قول است بزعم مجتهد چنانچه گوی
آنرا ... این الزام [illegible] بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام انشاء الله تعالی
وقت بر آمدنش درین کتاب تصریح میکنم ما بعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته بغایت دقیق است و در اصول شیعه
بنهایت منطق است کالقذة بالقذة بار رجوع کردم بنقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری وارد جمع شد مردم
یعنی یا لارفق صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت بیاد والی
بعد از من بر امت من مر الله ارحم الله تعالی را یا بمعنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی خبر نکند ایشان را که کافر کنند ایشان را یا بمعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بند و در خود را بر دخول ایشان بخانه او که بخورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و هیچ بر نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که بر و نسل امت مرا
اشاره یا بنیت که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانیدم هم رسانیدنی
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفته بان رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود دیدانکه [illegible] به پیروی ما سر زد عالم که [illegible]

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیاست می گویم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار رسالت
به اعتقاد بلا خلل در خطبه اخیر فرموده بود و بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حضرت امیر چیزی
دیگر نمیخواهم فقرا زر فقه همین میگویم که این حرفی چند از حدیث شریف بود که خاطر نگاهدارند و ببینند
که درین معرکه بازی میرود که گاو و تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین معظمین را که تمام آفاق را
تیره و تار از تیره خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و عدل
و داد بر افراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عزوجل میخواستند
که امام چنان بهم شد که بر سر ایشان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که پیروی خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
... فقه عذر پری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کافیه العیاذ بالله چرا ظهور میرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است امیقدر
مهلت یابم که بمدینه رسیم و این مهم را سرانجام دهم حالانکه جا بجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چندانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاده که حجة الوداع عبارت از آنست خیر و در مدینه
طیبه ماندن و طفلان و چندی از منافقان دیگر کسی نبود الی غیر ذلک پس ما بقی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نیز خواهم
مگر این امور و چون چنین تقریر نمودند معلوم شد که تعیین کسی بنص صریح نکرده بلکه تعیین امام را برای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قران مجید را لغو متکفل نشدند و برامت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غوری کنی برهانی در اینجا برامامت
غیر مرتضوی قایم است و ان اینکه معصوم بود پس ادراک چگونه قسم دهانند و فرمایند که خبر دار غیر این خبر
ممکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلاف ایشان متعلق گرفته کافی
مجمع البیان و الا لازم آید مخالفت مرسل با مرسل و هو محال کما فی نهج الحق وغیره که حق تعالی تابعین
نیکان را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و جلیل اجلاء اصحاب خصوصا شیخین الیق
بدان باشند که اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای ابن عبد ربه
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد در زیر آیت کریمه والسابقون الاولون الایه و هذه عبارته قیل نزلت فی الذین
صلوا الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
و هی بیعة الحدیبیه عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر عن
عطاء بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کثیرین خلایق میگویند که بهر معنی که ولد بی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بحسب نسبت همراه سید الثقلین بلکه امام المهاجرین کما هو باعتراف امامیه از قصه غار افاده میکند
بسبب تقدم ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الشی متبوعه غیره فیکون متبوعا غیره تابع له فهو امام

فیه و من لاح الی الخیر سبقه الیه وکذلک من سبق الی الشر یکون اسوء حالا بعده المعلة من المهاجرین الذین هاجروا من مکة الی
المدینة و الی الحبشة و الانصار ای و من الانصار الذین ان سبقوا نظرائهم من اهل المدینة خلاصه آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد
از سابقین آن اصحاب اند که نماز گزارده اند بسوی کعبه معظمه و بیت المقدس و بعضی گفته اند آنکسانند که در بیعة رضوان شریک بودند
یعنی هر که مسلمان شد بعد از آن و هجرت کرد داخل نیست و جماعتی گویند که اولین اهل بدر اند و گروهی گویند که آنانند که اسلام آوردند
قبل هجرت و صحیح ایشان آنست که هر که سبقت کرد دیگری پیرو او شد لاجرم اول متبوع گشت و آن دیگر تابع پس متبوع امام است
و سبقت کننده بنیکی بسبب آنکه پیش قدم است و هر که رسم کفر و گمراهی نهاد حال او بدتر شد بهمین جهت مهاجرین آنکسانند که از مکه بمدینه رفتند یا
بسوی حبشه و انصار باشندگان مدینه که از امثال خویش سبقت گرفتند و کسانیکه پیروی کردند مهاجرین و انصار را در نیکی و داخل شدند
در اسلام بعد شان و راه مهاجرین و انصار گرفتند تا روز قیامت حال افعال شان رضی الله عنهم راضی است و ایشان از خدا که ثواب ارداد بر طاعت ایشان
و تعلق شان و مهیا نمود برای ایشان باغها که زیر آن نهرها جاریست در حالیکه همیشه در آن بمانند بقای الهی در نعمتها این فلاح عظیم است که هیچ
نعمتی مقابل آن نتواند شد این آیت دلالت کرد بر کمال بزرگی صحابه غیر شان بسبب آنکه برداشتند انواع محنتها در تایید دین و از قربای خویش و اکثر از
وطن قدیم مالوف خود دست برداشته اند و نصرت دین خدا بجا آوردند و با وصف قلت از کفار ترسیدند و بسوی ایمان سبقت کردند و دعوت
دین آغاز نهادند و فواید کلمات طبرسی را نیز مینوانم که درین اوراق گنجانم بطوریکه بعد از ملاحظه آن چیزی از مطاعن اهل قرآن تحقیق نماند قال الله
تعالی کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ الآیه کنون که قائل باید کردن که آن امر چند که حضرت
صلی الله علیه و سلم از کار شما امور است بدان جد و جهد خواسته بودند که فرمودند که تغییر آن امر ممکن نخواهم از که سرانجام یافت آن
تحقیق اجماع بر آن وارد که آنچه شیخین معطلین کردند کسی سرانجام نیافت و اگر کسی از مخالفین اهل اسلام گوید که جناب امیر فرمود که همه خلایق بدل
و داد ایشان سایه گستر و جور نبود دیگر من گویم که این نقل خود از آن قبیل است که خورشید را چشم نمائی گویند و از آیه معتبر علاج مرض خویش بجویند
معتمد الجحت بالغه رب العالمین پیشوایان منافقین در جواب رقعی چند انداز بهتان رشید المتکلمین موید حق و یقین نور الله ضریحه الی یوم الدین اقرار بدان از زبان
که متضمن تعظیم و تکریم امیر المؤمنین بنصب الغدیر در آن رسیم بر باب مطاعن نبیند بدیه باهی که بالاخر علمای ایشان و زیر و داو خسر بدان گرفتند چنانچه
می گفتند که اگر کسی در باره فدک و قرطاس ما را عاجز گردانید با زوم و دوی برای ما باقی نماند و اینهم احوال و زیر کتب خصوص حواشی طعن الرماح
که مجتهد از زبان و مقلدین او بعد از انتخاب قصه فدک و رسائر از جم مطاعن و نوشتن جواب علامه دهلوی قدس سره العزیز در پیر از مینگیند و بدیده جان
نیال و ارم که اگر تاران اوراق را کاتبین صاف کنند و حق تعالی اهل حق را از اغنیا توفیق بخشد تا ترتیب و تهذیب آن مشغول شوم آن
بد صد جز کلان آن رسد هر قائل قران مجید برای طعن الرماح كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَكَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ را تلاوت کنید
و فلح خطی اکابر رفض را بالا اتر تمنای خود به بینید و اگر از فضایل این امت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی در کتاب الجهاد که امر فی
المعال الساده حدیثی بر نگزیند تغیر خواهد که دعوی جور شیخین بر افراد مخلوقات مسجل است چه جا امام ائمه اهلبیت ور نه باید که خلفای ثلاثه
بایمه وارثین فردوس باشند و هو محال اکنون خیال بکن که از جناب امیر بر اصول اهل فضول چه صادر شد پس بدانکه
حضرت از زوال امت در آغاز وصیت ترحم و عطوفت خواسته بودند بر روایت کلینی مقتدای مجتهدین طایفه
و حال جناب تقوی اینست که چون بگوش حق نیوش رسید که صدیق را مهاجرین و انصار برای خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دُلدُل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خون ریزی امت
حقیقی و اتهم در مدینه الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف مصمم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم بلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین ولا ایمان لمن لا
تقیه له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله هدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه این
حدیث را در کتب صحیحه خود آورده اند چون بیعت کرده شود دو خلیفه را آخر را باید کشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بزعم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است وقتیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود و کما لا یخفی اگرچه مجتهد قالب بدین افترا و بهتان
یاقب برده اند و ایضاً حضرت امام رضا احتجاج دو امام را محال دانسته و دیگری را کشریک الباری پنداشته چنانچه عوام
این آیه انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را برای اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر زیادتر اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول آنجناب را بخطاب حضرت عباس که ای برادرزاده دست
خود وانما تا بیعت کنم و دو کس از تو سر نتابند مجملش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود حین حال آنکه
رسول خدا را اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات اقوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگر بود از همه باعتبار سبقت
عمر و اسلام و محبت قدیم و نصرت و موازرت حسب که مصیبت حضرت را بار بار بر خود گرفته و ممنونه آنرا باری
عز و جل مصداق انطق کل شیء براقلام رفضه جاری ساخته که تکرار درین کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین برگذشته که شیخین معتقد کاذبین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش برغبت و طیب خاطر بود و اهم
تابت و موازرت و آنچه بدان تعلق دارد ثمار و کی بخلافت رسند و بنده در اینمقام نوشتم که جناب امیر را منکر
رفضه بر قیاس اولی که لیس الخبر کالمعاینه کما مفصلاً الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که بزرگان قوم را تعظیم و اجلال
نماید و برقرار دارد و رفضه معامله بالعکس بلکه نقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا کیست که تعنت کرده و بود
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرموده که حالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زور و دلاوری بجا نیست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من مظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم ابوبکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه نزدیکه حضرت در خطبه فرموده مردی را اختیار کرده بود و او سفر آخرت برگزید و البته مقتضای تواتر و اد
مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب امامت کبری مکتری می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویه علی صدرها الاف السلام و التحیه و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی وغیره گفته که مهاجرین و انصار ابوبکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرت امیر را وزیر سالک عالمین بانسلاک گردانیده بتوقیر پیش می آمدند بلکه
بجای طلبه علوم می پنداشتند و حدیث کافی ناطق است یا آنکه بلایکه تعظیم شان مسکینند و اصول رفضه برخلاف آن دلالت
دارد که بسا در ا با وجود چنین منصب کرامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار بمقیدار گردانیدند و چون
برای ادای شهادت در مقدمه فدک برخلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرابع
سیجیئ الزامی استنباط توان کرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر او از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک سعایت
اصل الاصول یعنی ثقیله از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فارغخطی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملایکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و آنگاه دیده و دانسته نه سهوًا و نسیانًا فانهم لایجوزون
علیه لا علی زوجة المطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین ماحال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشنام گفته اند
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف پنجم آنکه چیستان ایشان را ناچیز گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا انکار آن
زبان برکشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی بیست سه ساله من رایگان رود و مردم
مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و اهم بی سر و دلی و آنگاه بعد الاستعانه بحر نفر مرتد دانسته مجلور تر
اصول معنی دیگر برای ولکن لا یریکم فاعلین بر می آید کما لایخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علم امکان شما چگونه
کیف ما کان یاد دارم که این حدیث شیعه هم فی آرند بلی چون و چرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکام السلوک و غیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود باقیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس ربادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بحفظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قروتی بکما سبق مرار الجان
دو ایشان شدند تا آنکه قرآن خواند العاقبة للمتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتبار دلیست مگر
بخواتیم کما فی القرآن المبین سیما فی الحوامیم ولیکن چون وقت نظر را کار فرمایی و از دایرهٔ تقلید برآیی بجا بی
دانست که چراغ دین و دولت کشته شد تفصیل این اجمال رهرو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست بمشوره دیگر
اصحاب برای عزم سفر برای جهاد میتدا امیر المومنین بلاغت خویش چنان مهید از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمودند که عزم
فاروق فسخ میگردد و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعا و یقینا میدانستند که مزید خیرخواهی و عقده گشایی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
پردازی فرستادند بالاخر او بر روایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه آنرا کندیده بجهت آنکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از آن نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مقرین را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و بروایت دیگران در دیوانخانه فاروق او شمشیری زد که بصورت ذوالفقار جناب
حیدر کرار ساخته بود نه در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر اصول شان کاذب بهر حال مفتریان فتح و فیروزی قالع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که از اینجا انهم تقلوبیه ملاحی تنیند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخر امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن علم یا کمان
ویکون چنان مقتضی شد که ذی النورین رضی همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانید
و زمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عیاذاً بالله من ذی الوجهین علی ما افاده بنی الحرمین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد چشانید و تعزیت اهل بیت مطهرین بجا آورد
بر منبر برآمد و از انجا که و سامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامیده حتی که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیرها از غلاف برمی آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود و بدیهی است که هرگاه اجلهٔ اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تپ شدید و دردسر بشدت بود پس که را مجالی باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالات
بیهوشی بجدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر ست که روزی حضرت پرسید چیزی از نقد در خانه
داری ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی و درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضر ست انچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
و او گفت آورده ام باز بر انجناب غشی محیط گشت القصه غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی [illegible]
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی بپیوندد و بخانه او درهم و دیناری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرا نرسیده و در روایات رفضه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگر چه در طعن قرطاس از ان بگریزند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که اما این همه این بر حال حضرت میگریستند و انجناب را از ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان را البته خود چسپانیدند و دلاسا دادند و سیوم بر مدعا که صدیق اکبر چون انچه دان
راضی نمود فرمود اکنون بسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم ظاهرا منظور آنان این اختلاف را هم برداشت که حضرت وصیت [illegible] فرموده بود و انکه عباس او را لازم
با عانت او کوشند و عبدالله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شام لکثرة اخوانه من الانبیاء باشد یا مکه
معظمه بوطن یا جنت البقیع لدعا تبرکا لا رفع کرد بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیرالمومنین شهادت
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از ان نیست که روح شریف دران مقبوض شد و رفضه درین امر بلحاظ روایات
مقتضی همین است که انقسام مقدس بدتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان بالتحقیق را از دوش
با بر داشتند و ایام بسیار برای وشته ثابت نمودند و از ائمه مرفوعا احادیث معتبره آوردند و ذکر قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین پخته‌اند که ابوبکر بسامان جنازه شریف پیغمبر خدا حدیث مذکور در بارهٔ تعیین مقام دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دفن خود ثابت نماید و حجرهٔ او تا قیامت زیارتگاه خلائق باند چون این حدیث از روایات عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره برآوردم گویا دهن ایشان بلقمه گرم پر دوختم غایة الامر در جواب آن که بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند هم اہل عانت او را خود برای خلافت بر دو دیدند تا او هم از ایشان فارغ شد غسل مشغول باشد و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزار را نچه گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را ایستادی خود هم و هیچ عقده که این بسم الله کتاب غلط خورست زیراکه تولی این امر علی مرتضی بود و او منصب او در بود و لیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر از دو که ابوبکر بجا آورد و نه تردد این امور را بر عرف عادت حمل میفرمایند و پس اگرچه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم هزار اعتراض خوش مخدوش است کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه و لیکن بار وصیت شریف بعلی مرتضی در خصوص افی و تشافی آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که تا شیخین بکر بین و پنیاب چه باشد پس بطور رفضه باید گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مبالغه بر مفاسد خلافتش بیان نمود و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام بعد از اصلاح مجتهد طغام وحی الهی بود کافی طعن الرباح الحاصل اگر جناب امیر وصیت تمنای شریف را القلب گذاشته وقت اختلاف اصحاب در سوت خطبه بحوانه الحجه صدیق کرده بود قبل از آن عمل می‌آورد و به اخلاق حضرت کامی نسبت از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب قبول نمیکردند نقض امامت خود را بطور وحدت از ادی بیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات این همه ترک کردن و برای قوح کشتی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول رفضه مرتب شده پس شیخین اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود و یا فتنه واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **قوله** و ابن حجر مکی در صواعق الخ باید دانست که عجب مصیب تکرار تمام نوشته که هرگاه حدیث علت کبر لطیفی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقی نص قطعی است کما ذکر مبناً ضرورست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود در اسخ گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکة الحساب است و انهمه را سیمان برای مناقب خلفای ثلثه موضوع گردانیده‌اند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار داده چون لوازم در از عبارت در این مقام ضروری باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در این مقام بخیال نمی‌آمد که اصل و فروع همه مناسب و مطابق شد **قوله** و عجب تر آنکه آه در این افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی ثابت کرده‌اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرایی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستی نمود و اول دلیل برای نفی که بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحت تواند بود در تسلیم قول شان نتوان گفت که باری واضعین احادیث بلا
اهل سنت چنین خیال می‌باشد که مخالفت امور مقرره و نفس الامر بر زبان نبرد و بخلاف محدثین رفعه بر
اتباع ابن سبا که خلیع العذار و کسره عیار بودند و این امر از آن قبیل گشت که از خرس موی بس است
که بسیار خبرها در اصول موضوعه در آورده‌اند که مخالف واقع می‌باشد و کشف تلمع میکنند تا فخر و شید برای
مدعی احتجاج که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن و از تعاقب خیال نکردن که در آن الحجة
مذکور است باجماع امت حقیقی و مجازی قطعا و یقینا افترا است تفصیل این مجمل آنکه علامه دهلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود در جواب قصه قرطاس قول عمر از ثلث عرض مصلحتی بود و جناب امیر هم
مصدر این امور بارها شده پس شمه چند بر شمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بر طور شیعه حقیقیه جناب رسالت پناه در مرض فاطمه زهرا را عیادت
فرموده و ارشاد نمود که علی را بده و بگو که حضرت عنایت فرمودند تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تماشش را و طعن الزام نقل نمود
و بدعوی ناصبیت او لب کشود و آن متضمن بر اینچه است که حضرت در آنجا را ناقه خرید بفرض دیگر
گرفت تنفذ و گفت مقصود دلیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد و بکفار تا ثم الیم
فرمودند امام حسن استیفای دراهم نمود و عجب است از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اصول
خود ندید بر جناب مجتهد ثانی الاثانی ندید به بین که کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی ع فی
شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و بهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکور شده باشد اینجا که امام حسن در آن وقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
که کوچک بود از و چگونه کما لا یخفی سبحان الله رئیس المغفلین این خبرها را نداشت و کتاب تصنیف نمود
و لیکن هرگاه حال پیشش چنان باشد که ضروریات را نداند و عناد الاسلام تصنیف نماید و زوال التقاء
بر دستور دلربایان طبع زاد لو نشاء وقت که تکبید نیستش البته بسعادت توانند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهی علم پدر آموز عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند وقتیکه عنان التفات بقلب عمدا
گردانیده‌اند که رجعت بر مذهب سنت است یا رفض و بدعت بعد از این خیال نکردند که چون
دست ملک گشته حنفی خراما د چگونه بدینا توجه فرماید شبهه شیعه نیست درین واقعه که اصحاب
سنت بدر سلوسے نه فرو شستند بر قوم و تهم خواجه سنجر باید سه تراز کنگره عرش میزنند صفیر
ندامت که درین دامگه چه افتاد است اکه اے بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد است بالجمله حقیقت منصوص چیزے دیگر است و مجاز شیعه چیزی دیگر است
و مجتهد تغافل میکند و در مغلطه فرومی رود و تفرقه میانه روایت محدثین یعنی ابوبکر اساسها و عمر حیطا عفا و عثمان

استعفاء علی بآنجا که دیلمی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین هم نیز که دیلمی شیعیان در
ارشاد القلوب ذکر نماید آفتاب نیمروز روشن ست و اگر چنین است تفرقه در میان دو دیلمی کماهو مبین فردوس سابرین است
و دیلمی رافضه چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور است که تبدیلی
رجعت نماید و کلمه بسیار چون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که بسیار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی الخصوص فی هذا الکتاب و للضربة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
یا جامع تمام مت احکم یا عقیده ارشش نماید پس ضرورت شد نقل آن از طعن الرماح برداشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسی از ناظرین تا قیامت او را نکوهش و نفرین فرماید بلکه مرحبا مر دیگر
را دشمنی نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات می فرمودند که از حنفیه بر حذر باید بود خصوص اهل عراق
را که نام اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت و جود و سخای جناب امیر المؤمنین
و ایثار در راه خدا بطور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد و افضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه گوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تاسی و اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام او نموده است فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت تماما می پردازم بعد از آن انچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بمعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته انچه ملخص آن اینست که وقتی جناب امیر المؤمنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دیدند که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمودند ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمودند
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا اگر حاجت من از تو روا خواهد شد بشرح خود بخواه حاجت
تو را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که با آن
خانه بخرم و هزار درهم که بآن تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل داری
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده نه طلبیدی چون از مکه بیرون آئی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس پس آن اعرابی یک هفته در مکه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المؤمنین رهنمائی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با و برخوردند فرمودند که
من ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل و نسب او از آنحضرت استفسار نمود چون دانست که ایشان گوهر شاهوار
از بحرین نبوت و ولایت اند باستقبال کنیز امیر المؤمنین رفته معروض داشت که اعرابی که بقصد
حاجت گزاری او فرموده بودند اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین بخانه رفتند
آمدن او را خبر دادند پس رسانیدند آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود که ایشان را بحدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بود بتجار بفروشند بعد از آن عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکوره را بتاجران عرض کرد و بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود و پس مؤمنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود شصت شصت
از ان برمیگرفت و به یکان یکان عطا می فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیدة نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بسبب دنیا و آخرت از ان بهتر است حضرت خیر النساء در حق آنجناب دعا فرمود
بعد از ان گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه فرموده داخل شدند فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفته فرمود که این دراهم
را بگیر چون پسر عمم آید بوی بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید چون آنجناب بیرون رفتند امیر المؤمنین علیه السلام
باز آمد فرمود بوی خوش میشنوم اما پسر عمم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن هفت درهم
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود یا حسین خیز و با من بیا پس ببازار آمدند مردی دیدند ایستاده
و میگوید که من یقرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانش از مال
و نعمت پر است یعنی هر که بمن عطای دهد چنانست که بخدای تعالی آنرا بقرض داده باشد و عوض
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن خطاب فرمود یا بنی اعطه الدراهم یعنی ای فرزند
درهمها را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده بدر خانه
مردی روانه شد که چیزی از و قرض طلبد درین وقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود لیس معی ثمنها یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر با وی برخورد
و گفت یا علی ناقه را می فروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و شصت درهم بتو میدهم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن ناقه را و بوی تسلیم کن صد درهم از ان اعرابی است
که ناقه را بما فروخت و شصت دیگر از ان ماست امام حسن علیه السلام صد و شصت درهم گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از وی خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم
در مکانی که قبل از ان ندیده بودم بر کناره راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابوالحسن اعرابی را می‌طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا
فدای تو کردند پدر و مادر من فرمود یا ابوالحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهما از نزد
رب العالمین بود که ملی بود و تحے اشاره بعبارتی است که آن سائل گفته بود که من تعرض الوحی
الملی بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهی اینست روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون کمترین می‌نویسد که در موضوع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین معامله
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز عمر وی
پدر را مهلتی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب است که بر سر مقربان و مدعیان محبت و ولای
اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و علیهم صاعقه شرربار افتد بعد ازین اگر آدمی بعقل خود
رجوع کند میباید که بصحبت علما و طلبه علوم دینی که امامین در آخر عمر شریف بغو فرا برهم می‌زدند
و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
انجهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می‌نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانست
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهی مختصر الخصا داگر زمانه مستند برین امور گر
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتی و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندی که
تصلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور است مثل کشرح مواقف و از رسائل فریقین نیز
واضح است که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یاد دارسی یا نه که مجتهد لاثانی درین
کتاب یعنی تشیید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده و الحمد
لله که درین مقام نیز محبت بالغه الٰهی در کمال ظهور است که وزیر نیک مختصر هم در کشف الغمه می‌نویسد
که عمر بر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و دیگر بست و گفت راست
میگوئی که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفته بپهلوی خود نشانید و دفتر فضائل او برکشاد که حضرت میفرمود محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از آزار
ایشان انتقام الٰهی متوجه باد بطائفه شوم که چنین محبان و فدائیان اهلبیت مکرمین را دشمنان
قرار دادند بالجمله اگر عبارت اصول کلینی را که در صحاح نوشتم نفهمیده بارسی بشرح فارسی آن که
از محقق خلیل قزوینی است رجوع کنند تا انکه او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت وصفی نے فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین وصفی وهو ابن سبع
واربعین سنة وماشهر الامه فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام عند مان
نیمه چیزدو در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که او فوت
شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آنماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه او عمر
چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در نیجا ناچار
میرسد که از کاتبان کاتبی سهوی شده باشد و بجای وماشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنجماه خواهد بود واگر
گوی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر یا عثمان صواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبدای تاریخ هجری را از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده و می تواند بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است و در اصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت در وی داخل باشد و صفی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید و در حدیث سوم پس وصفی در اول بتقدیر واضحی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است
گوئیم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنت
اثنین وسنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هفت سال
بوده و بعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بوده
و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
و اولی در جواب آنست که قائل شوم بانکه سهو کاتبان در سنه تسع واربعین شده چه آن منافات دارد
با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن را
بعضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت از تلامذه ابن سبا لعین نوشته و پیروی شیاطین کرده پس معاملهٔ که
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات اینهم وارد است که حصول نطق آنجناب با متداد
کشیده بود علاوه که کذب حضرت میکائیل لازم آید که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین بسن بلوغ
وقوع شرکت بجنگ بدر نداشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهدا می نمودند

چون هیبت و تنهای او دیدند عرض کردند حکم شد که بروید و بار از لشکر یزید بردارید و ایشان در جمع جبال
دیر کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صواعق مخفی نمی ماند پس گویا تنهای میکائیل علیه السلام نیز از همین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بائع باشند خواه مشتری از این قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن چه باندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بی لجام خورد
چنانچه قدمای مفترین با عتراضش در مکاتیب در راه بجای نه برو بخورند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
و عشره را بر مذهب حکما اعتقاد دلیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نسبت نیک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اما در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر رسیده که چون ملائکه خصوصاً رئیس الکروبین بر جناب حضرت سید الاولین
والآخرین همراه این گروه والا شکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصاً
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند ایشان اری و بلی گفتند و هر چه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله بعض فقره
مسطوره و محذوره هر چه در عالم بی حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سیدهم بکسیانیکه ملقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و منصور
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
ضرایحهما از ان احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش بدرج
در فضائل این خیرها فرو دست کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار اما احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مفقود بود یا شامل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و دو
نورسے بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب طینت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند کما الخبيثات للخبيثين بعض در دی
نکار فرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و هر قدم
ملمعات ادعیان گشته همچنین حال مجتهد فلانی وغیره که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در صغار
نیز جوانی پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز شان مقتبسین وارد و مضامین عبارت بلیغه
را بفارسی سلیس هم بجال بلاغت ادا می فرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسی از اهل فراست بنایم
و با وصف شان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می فرماید عفا الله عن شر النوائب و جزاه
الله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار اعنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شان

ستیدان و صف شکن عنیدان از کتب عقیدان بنویسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آورده‌ایم کافی بود
تکلیف که بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمانی ختانی - الاشانی نیز برداریم ولیکن زیادت عبارت شرح
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از ان اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جایی احیاناً لعین امر
در بعض الفاظ نقل آریم بگوش ظاهر هم نمیشنوند تا بگوش دل چه رسد مثلاً اهلسنت گفتند در روایت غضب ما
الخ که در اصل وحدت بود و راوی بفهم خود در روایت بالمعنی متوهم فهمیدن یعنی طلب را موقوف فرمود و باز در آن
کلام نکرد و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بجا ماند که هر دو در اصحاب اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور
اینهم بنا بر ذلک و برین امور ادله و براهین بسیار قایم است چنانچه در مجلد اول این کتاب بملاحظه آورده باشند
که رکهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب ابدی پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فرار هم ندیده و لیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصاً ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب دجال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد نتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظام شان درین سلک زینهار نتوانند شد مگر مجاز الغرض مارضین و اعتبار
معتبرین فویل یومئذ للمکذبین فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر تهذیب شیخ المتکلمین ابو جعفر طوسی را بکشایی هرچه خواهی ببینی که او به تحریف رواه هم حدیث را حل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار بردم و متحیرم که سواد الامامیه تا کی بپایان
رسانم و غالباً اینقسم توجیهات قبل ازینهم گوش زد گردیده باشد که کار باشخصی افتاد که بسیاری از امور
تبرا از تمام در رساله چند از اجزای مرتب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وانموده و من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت بکرین رجا بالغیب و رمیا فی الظلام است عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی ابدال
گردکه زو و بر نیز ورنه آفتاب از مشرق بر می آید نماز صبح فوت میشود و فائده که بنیت خود مضمر داشته بود درج
نشد مولوی معنوی از ابتدا مثل کشید و مرتع قزوینی باید شیعیان او را سوال کردن که این فایده را بیان بکنم که این و
در نفاق از شیطان بیمگی بر زد و ظاهر اینست هر خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت عظیمی
سفر باشد خلفا کمترین بکار آید ورنه در باره قزوینی تو انگفت که این گل دیگر شگفت یعنی محبت برباد و گناه ازم
لیکن دیگران را دین محتاج فکر و غور است و فرصت کجا که مقصد ما ازین باب بدست آید و لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را مبدای سال هجری ازان قرار دادند که شاید چون وقوع این مصیبت عظیم تجدید
تاریخ شنیدند و بودند ایشان بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بعد در امامت
کر امامت را بغرض برین رسانند و باز از تیغ بیدریغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا بریزند

پس سیه‌رویی شان در عالم زیاده تر مشهور کردند و این امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها هم
بجای دیگر جا بجا پیداست که معامله ائمه و شیعه واحد است نسبت آنکه اصل فطرت یک از طینت است الغرض علمای شیعه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ پاس نداشته اند آنچه زبان زد هر خاص و عام است آنکه چون هجرت
سرور عالم مبدا و منشای ترقی دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز سنه
مشهور عربیه بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات تواند
که محرم از آن گفته اند که قتال در این ماه حرام بود مختصر آنکه شارح در این مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از آنجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک مافات شیوه
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی در باب تعرض لب کشادن و لهذا بر امثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و تعلق بالکم اذا استلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابوبکر انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر بعضه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت الاطهار و مناقب
اصحاب سرور ابرار را بر هم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکائد ایشان را بباد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از هر گوشه به اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین رضی الله عنهم ارتباط
و اخلاص همدگر موجود نگشته و نیک محضری هر یکی برای دیگری بظهور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصبی
عداوت امهات المؤمنین و اصحاب سید المرسلین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این مقرر را بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم و داد جهاد کافرین بدهیم ورنه خلافت را باز بشان
جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چه مجال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کما ینبغی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی برگزیدند حتی که
اگر گرگان با فراس پردازند ایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرورست که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد مخله دار تحریف فریقین کناس و النسبتی که حکم او در باره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع است بجوی نمی ارزد و خلاف واقع است اکنون اگر تاب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدس
او داری بشنو که از پنهم در جعل و افترا افزون است و بعضی از مواعید راقم الحروف که در همین مقام بود بوفا مقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بتقاضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از صحرا
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میآیید الحال از مجتهد حامل اسفار باید پرسیدن که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی دشمن تماحی اهلبیت طاهرین و مجتهد تاسنی تجویز نتواند کرد پس اعتراض او در باره

بیت انحلال پذیرد که در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من این وقت نام کتاب یاد ندارم از دائرة انصاف الدین
گفت و حاجتی بیان نماند که طلبهٔ علوم دینی فکرے بجا ایشان نمایند بلکه حکایات ظرفا که مسبق برائے تاریخ دلسے از
برشان آرند و اراذل ایشان هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق عجلت میشکے از
مکابره میفرمود اتباع ایشان طرز آن سطر و دار صحبت انجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب را در حضور او در نهار شنید
چنانچه از کتب معتمدهٔ شیعه مجملاً و مفصلاً بارها آوردم و زبان کثره گویان و دهانهاسے تراجایان و غیبه گویان
بر لشتم آمدم بر ذکر افترائے مجلسی پیشوایان او که بدیع احمقی شد که خارق معاذ الله بعد از تمهید او ترتیب
که طمانچه بر روے مبارک امام حسین زد فوبال علے المقرین من الاولین و الآخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود اگر بتفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی معتقد اسے قوم مقربین اگرچه جمله بدنش را آتش قهر الٰهے
مانند این سیاه روے با آتش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او بند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق است یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه است در بحار و غیر آن بمفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که الصفا قطب راوندی بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین برائے قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صدائے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنے و دو
روز با مادر ایشان کردے انچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردی
و حضرت امام حسین نیز سخنان درشت باو گفت پس دست راست خود را برداشت که طمانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طمانچه بزند دست چپش
و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و این را عبرتے
گردان برائے او و حجتے گردان بر او پس حقتعالے دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع در مخاصمه کرد این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را اینجا فرستاده بودے که برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضای حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود رداے حضرت را کشید تا رداے حضرت شق شد حضرت امام حسین بان
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قدم ساقه کنے اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را برائے مردمے برد تا آخر این قصه گویا داستان عمر و عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس برائے شنیدنش
مشتاق میشوند و برائے این مزخرفات باوجودیکه مجلس آرائے دار باشند و اصطلاح اهل لکهنو کتاب

عثمان سپردند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب در نفحه چه صورتے پدید آید اگر دیده با به پشت
بدوزند واز کاو کاو دست بردارند عقلاے هر قوم را ضحوکه بر و بار گردانند که از علمے غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بارنه بین اصول و جال کلینے را چنانچه باره
دانستی که چون جناب سیده روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت هر چه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الحلو ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله و تیشکه اعضا مخنوق گردند
جناب امیر هر او خود رسند که بی بدعا جز شدند پس فاروق ورا د سر فرو داند اجنت عتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت وقس علی هذا الحکام آنتما والحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین باب النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقی را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و رد و نفر مودند و درین وقت نیز جز عرض والتماس مصلحت چیزے نگفت و هر گاه امام حسین دامنش
گرفت سر بسیر جز ملاطفت و مهربانے امری از وی بعید در نیامد کما عرفت انفا و این امور در اغاز کتاب
مفصل شده در ینجا بالاجمال بکید و حرف تعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادتا همین داشتے که خود را چون
غلامان نیداشتے چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتے
کما فی اصول الکلینی و هر گاه کسی از فرزندانش راه تعظیم سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان گشادی
و این امر بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علماے لکهنو از مرشدین و مجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغلی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
و در بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدح عمره غیر مره دید لوشن غیر ازین نیست که جز چندے
از مطاعن که باب النزاع ست و سخن در آنست در طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت خروج گشته در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند همراه ایشان الختنان حضرات معامله
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند همیه بکسوی اتوانی الدهر ثم اتوانی الدهر حتی قیل
علی و معاویه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند و قرش را
غصب کنند و زوجه اش را آزار پایمال شدند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و از ینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم ع حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن چند دانه از درخت گندم و با اینهمه که تعقل
و فراست داشتی هنوز دلائل دیگر ست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم الختنان با امام حسین
فروتنی کرده اند کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبر شهربانو دختر یزدجرد بلے او هم بر آمد و خواست که او را بفروشد و حضرت امیر ع فرمود که بایه
او را اختیار ساختن هر که را قبول کند از شوهر او ست گویند او اول عمر را دید بروے او گذشت لیکن

بیت الخلا و بدر ذکر در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من این وقت نام کتاب یاد ندارم از دائرة الغشاف البقیه در
سفت و حاجتی بدان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجا آرند بلکه حکایات ظرفا کا سبق برائے تاریخ دانے او بر
بزبان آرند و از اہل ابر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق ع بعجلت تحشیگے در
مکابره علیحوده اتمامیش از آن سطر و حار صحبت انجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب نزد او حضور را در نهمار دیند ع
چنانچه از کتب معتبره شیعه مجلا و مفصلا بارها آورم و زبان کثره گویان شد دنهاے نهاے زرتر جایان و عیب جویان
برلبتم آمدم بر ذکر افتراے مجلسی و پیشوایان او که بدست آنها معنی شد که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب خوا
که طمانچه بر روے مبارک امام حسین ع بر بند فوبالہ علی المفترین من الاولین والآخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود و اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتدائے قوم مفترین اگرچه جمله بدنش از آتش قهر الٰهی
مانند این سیاه بود سے با تش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او بند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق است یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه است در بحار و غیران بتفصیل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که الضا قطب راوندے بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین ع برائے قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را ہلاک کند ناگاه صدائے شنید که اے شیطان میخواهی باد و فرزند محمد دشمنی کنی روزے
روز با مادر ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اہلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین نیز سخنان درشت باو گفت پس دست راست خود را بر داشت که طمانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طمانچه بزند دست چپ
او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رہا کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خدا وندا او را ازین بلیه رہا کن و آهن را غربے
گردان برائے او و محبت گردان برا و پس حق تعالے دست او را رہا کرد و با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با نحضرت شروع در مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را کجا فرستاده بودے که برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضای حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود و رداے حضرت را کشید تا رداے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع بآن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قرم ساقے کنے اہل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را برائے مردم میبرد تا آخر این قصه گویا داستان عمر و عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس برائے شنیدنش
مشتاق میشوند برائے این مزخرفات با وجودیکه مجلس خوانه دارا باشد و اصطلاح اہل لکھنو کتان

عشان میروند بعد از فراغ این مقدمات متحیر بودم که در تکذیب هر نقره چه صورتے پدید آید اگر دیدها بهشت
پدر و فرزند و از کاو کاو دست بر ندارند عقلاے هر قوم را اصلح که بر دیار گردانند که از علم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بار به بین اصول رجال کلینی را چنانچه بارها
دانستی که چون جناب سیده زور سے اورا یافت بر ملا گریبانش تعوت هرچه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الخلود ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله و قیتکه اصفا مخنوق گردید
جناب امیر را و خوار سند که به یزید عاجز شدند پس فاروق نزد او سر فرو و انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
و نوراه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا کما عرفت انفا و الحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین مابه النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروق را ندانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و در و نفر مودند و درین وقت نیز جز عرض و التماس مصلحت چیزے نگفت و هرگاه امام حسین دامنش
گرفت سر سبز جز ملاطفت و مهربانے امری از وی بعید و رنیامد کما عرفت انفا و این امور در اغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال بکید و حرف تعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت همین داشتے که خود را چون
غلامان شمرده شتے چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فی اصول الکلینی و هرگاه کسی از فرزندانش راه غبطه سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان برگشادی
و این امور بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علماے لکھنؤ از متین و مجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فا تخطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدره غیر مرده و مدلولش غیر ازین نیست که جز چند سے
از مطاعن که مابه النزاع ست و سخن در آیمر و طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت خروج کشتے در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند همراه ایشان آنجنان حضرات محال
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند انهمه یکسو معنے اَنزلنی الدهر ثم اَنزلنی الدهر حتی قیل
علے و معاویه چه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند و خیرش را
غصب کنند و زوجه اش را آزار یا مهار نند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و از ینجا ست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیره کردن نه خوردن حبه ولد از درخت گندم و با اینهمه که تعقل
و فراست دانستی هنوز دلایل دیگر هست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنجنان با امام حسین
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از نکبر شهربانو دختر یزدجرد بابهاے او بهم بر آمد و خواست که او را بفروشد و حضرت امیر ع فرمود که باید
او را مختار ساخت هر که را قبول کند او شوهر او ست گویند اول عمر رو برو سے او گذشت لیکن گفته

کشادی و سربلندی شهربانو فرموده بیست بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد بار جناب امیر ع
با اینهمه بطلبین بودنش روبرو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی ما فی البحار
نقل کرده بود دیگر شهربانو پسندید و گفت خوب ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد و هرگاه امام حسن ع
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق است یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین ع
گذاشت بهمین و اضعین و مفترین امامیه تشیع او را العرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و بهمین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین ع بعنوانی که جب آنکه کهلے تو کچه نه دیکها یعنی
و عشق و عاشقی شهربانو بعجلت تمام دست قبول بر دوش مبارک بی چون و چرا نهادن فرع اینست
و طوبی دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری ع
با خاتون نرگس نصرانیه باوجود آیت و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و تدارک مافات که در هر دو مقام
از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمده و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجایب روزگار تواند گفت
بمخافت تطویل و اندیشه اینکه خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن اینکه درین فصل ذکرش پر ضرورست و مقصود اصلی انها با لنست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق بتقریب شادی
حکم فرمود امام حسین ع را سه روز بر اسپ سوار نموده تماشیه او را بر دوش خود کشید و پهلو داری هر روز
حاضر می شد پس ازینجا قیاس باید کرد چون سلطان روی زمین خادم است حضرت امام حسین ع باشد
موکب سواری و اجتماع خلایق در چه مرتبه خواهد بود و همبرین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرات اهلبیت
سطرین بخلافت عمر جدی نبود اطرف آنکه چون ذکر این کتاب بتقریب بیان شادی کدخدای بر زبانم آمد
بعضی از معززین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیازی نکرد و پس ذکر این کتاب
از مجالس المؤمنین قاضی رطل بوق ضرور پنداشتم تا حال عمامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند تشخص در مطب علویجان تشیع بود
و مرض بواسیر داشت چون روبرو آمد او دانست که آن مرض را در و بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار بر آمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از شرمگاه خود خبر نداری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال ادبا و فصحای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه است از
ملازمان مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود و در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفقه

اختیار دارند خواه فاروق را مزید عداوت اهلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس باید کرد از عجایب ترهات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در حضرت حیدریه با اینهمه او را بجنون متصف میدانند قاتلهم الله انی یؤفکون هرچند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند و لیکن اینهم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا نشده است اری هرچه دانا کند
کند نادان ولیک بعد از فضیحت بسیار بهیچکسے از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه در میزان
قیاس سنجد و ایشان را بدترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعرا ملهم شدند در تاریخ مجتهد
قلمے تاناده خنزیر بصیر ابادی بے کم و کاست برآمد و هرگاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر است او
نیز در خانه صوارم در خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و بریدن حی لیس
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار ابزاران بیاد جا برآمدی و چون طبیب
را خواندند که دست شفای او مشهور بود بار اقسم صدق مودت میداشتند و او در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتار از اولیای شمرده بیان میکرد که طشت را در برابر پیش آوردند و عادالاشکال کما کان
و لیکن هرچند خواست که بیند بمطلع آنکه در تیر چه برآمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات لیس
بر وی بر وزد و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
این سبا الیمین را برا و میریخت و در آن مکان بر وی این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلها هم به
در افترای مجلسی مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاهنین و منجمین مانع بود تا بسبب اظهار مودت و آتش تمنای از رهے
خود رسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را هم خواست والحمدلله که این امر موقوف بر توبه دارد و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طمانچه بر ندیس علیین خیرخواهی تواند بود
تا از شر اعدا سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت صلعم با وجود
مزید محبت باین فرزندان بضرب دیگر تادیب پرداخته و امیرالمومنین در علی جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته و قتیکه قدری عسل برای جماعه از مشکی بدست خود برگرفته و قد تقرر ان النظر الی امثالهم
و کالغضب ایضاً تعزیر بکیف که تازیانه بدست گیرد و قنبر فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا با رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس وے دانسته که برای مزید محبت و خیرخواهی باشند با ایشان اتهام نکرد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد در یک کمان تیر را بر زمین از رعب گردید مثل عصای
حضرت موسی کلفی الخراج و ترجمه اش که خوفش تا مرگ در دل داشت و با امتثال اوامر مرتضوی

... تا هیچ تو اتش کرد عقلی خلاف
بعلت تمام طوعًا و کرهًا بے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جا ...
و نقل باشتباه باقی نماند و انهم باقامت اوله مثل این هرزه جاو هنقه که هرچه میگوید پی ایشان فهیدن و لیل و برهان
کما عرفت سابقا و لاحقا و انهم انزعج بالغه آفرید گارست که تحریر بنده را سابقا چنین دانسته بود تا بقدرت
الهی و انتقام نامتناهی گرفتار آمد پس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست بر داشته که صدوق از فایل
گفته به بطین شدن جناب مرتضوی و انتفاح اضلاع آن مفته و کم حوصلگی شان فی قلت استعداد و قطعا
معاذ الله سجد بکه در تعلیم بابے از علوم تشکل عمر و عیار فایض شد که بجهه اعتبار اصل خود ماند مگر بطن مبارک
که بر جای خویش نماند و نیز پدرش از مذهب فریقین یکسوی اختیار ساخته که به قصه تحریف قرآن المجید را باعتقاد
راجع میسا ختند و آن سطر و دهن دریده در نیباب ترقی برگزیده یعنی دریدہ گوئی بحضرت سید المرسلین رسیده
و این خود بدیهی است که اهل سنت قرآن المجید را منزه از آن میدانند و دامن اصحاب را ازین آلودگیها پاک اعتقاد
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلواة الله و سلامه علیه و آله اجمعین و پدر این نجوم
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسولخدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهاے اهل نفاق معاذ الله در لغا کیسکه برای الزام رفضه گوید که اینها
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساختند او از مذهب فریقین بیزار شد و آن شقی که بر مذهب
خود رسولخدا خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم را محرف القرآن قرار دهد رئیس المومنین پاک باشد آن
نهدات شئے عجاب عبارت پیر دهقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در جلد اولش باید دیدن که تعلق به
الهیات دارد این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد هرکه او را بهم رسد باید آن را دیدن
و فهمیدن که معنیش همین است یا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند که بحکم ایزدی چنان بعمل آورند و صحف مقدسه
امه بدے که برای ایشان نزول جلال یافت بدان حکم نمود گوئیم که همان کتب مطلا در مذهب و صحف احمر حکم بود
که از هرچه خلفا بعمل آرند نیز بنا بتابیدن و از جاے خود نباید جنبیدن ع کسا لک بیخبر نبوذ ز راه و رسم منزلها
و انحکم برای امام الائمه و تقیه اهل عبا بود حتے گرفتن فار عظی ازینها فکیف باو شما و انصار آن بے بهره
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجه د علو کعب که نزد شان رفاهیتی را
که بالاجماع و اتفاق فریقین موضوع و مفترے ست معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطمطراق
بردار دو قاری ابے بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها باشد
ابے بن سلول بر شمار دو قایل بو فاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشند الے
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منه الدجال و غیر ارسل علی ما نشر خانہ فی کتابنا الطویل
اعنے نقض الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آهک و سنگ در تشبیه شان ضرور گوید
و چوب و آهن و تخته تخصیص ذی النورین بجه بید و انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعمام

وتشبیه چیزی دیگر درین الواب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که انصلاع شکم شریف را تشنیع
گوید ضرور دیگر داند در نزد او فکر بیت الخلا و بدرو اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس او را در کتاب مستطاب خود استاد خویش گردانند یعنی استاد بر دا آیاتش فرمایند زیاده برین
نیست که بعضی از اهلسنت بر تقدیر یکه یدیت رفعه را بزعم رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف نسبت دعوی انتفاخ الحقیقه از جهت تعلم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زنهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که با نتفاخ انصلاع و نفخ شکم حقیقة قائل شوند
در بیجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را ابدا رد
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر مرباء و قمی را دخلی نداده و بمقتضای بسی
نور ایمان بجان و دل بعمل آورده یا از ان سبب که ابن قتیبه را بعضی چندی از معایب او در معارف خود
برشمرده و دلدار بیروت بتقلید بعضی از منافقین آنرا حاوای بی دود دگمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درینباب دو کس اند یکی دینوری که نسبت او در کتب منقول و دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در فضل او در تنقید رقعه چنانچه باید سر و ده فقیر بعد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی است که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان است
باطلست انچه مدعی گوید اعترض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بعینه
ریا نموده اند و تلقیب کردن امام الائمه در حواشیان کما سبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب باین تقریر است و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد السبب جمود
ذهن و قلت تامل بلی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمده و قراین آن بکثرت بهم رسید خصوصا بر طور این مقصد یعنی
تشنیع جلی صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذی النورین بود پس جنگ و جدال او
صواب وارد کما لا یخفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بوده از طرف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لایق هر دو ام مسلوم گشتند یا نه و دیگر و دیگر مقبولین لسان امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت احتضار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لاهیجی و غیر او بدان اقرار
دارند پس حمیت هر چه در شان ایشان گوید بایدان ماخوذ نیستیم و لا تزر وازرة وزر اخری طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب انطفا بود از طرف ایشان بحیز طبعی
خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب جا بجا پیدا است و حیات پریشانی دماغ اهل
انصاف از مقامات شان هویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن
محبت نجات یابند به بین با اسامه بن زید و دیگر اصحاب که باتفاق فریقین برای سفر
جهاد خیمه بیرون مدینه طیبه زدند و چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان
و با دل بریان باز گردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیر او بارشاد قلوب و نرمی دل
و جگر قساوت را سر گذاشتندی و از وضع روایات و اضلال دست بر میداشتند و این
طاوس بجلوه خود و غیر او مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نونهال نرگس
وسوسه در ریحانه یا انتظارات های تازه و رنگارنگی بی اندازه رجعت قهقری نمودند
و بعلت رفض داد و [illegible] میدادند از آن رهگذر که مذهب رجعت دارد در تاویل حدیث [illegible]
فکر او بجای نرسید بلکه بر خرید رسوایی کشید اینکه دیدی الزام روافض است بسبب
آنکه قائل برجعت اند و محبت حرف کردن پی انقلاب عبارت رساله قدیمه گردیده کلامش
تمیز نیست از تحریف و تغییر آن را که هنوز ثابت نکرده به دیلمی که مذهب صاحب فردوس
دیلمی رجعت است و کیف تکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قول برجعت
از محدث ابن سبا یهودی است کما فی الترجمة تاریخ السمساطی الرافضی اختیار کند فافهم
یا اولی الابصار فان التشبیه بصورة عمر و العیار لایکن الا فیا ذهب الله هولا الاشرار انما بسبب
ظاهر پس دیلمی مالک بسیر فردوس مشغول است بحکم آنکه متبع مهاجرین اولین بود
چنانچه عنقریب حال متبوع بودن شان از مجمع البیان دانسته و آن زمره مقدسه
بحکم حدیث اطول کلینی وارثین جنت الفردوس بودند و بعد هر لیات رفضه تمنای رجعت
خواهد نمود فکیف که فرزند سعادتمند که از بطن آن نفر اینه زایده باشد که تا حش
در حال شرک اتفاق افتد و تجدید رو نه دهد زنده کردن اجله اصحاب مجوابه حضرت رسالت
مآب و امهات المومنین از ازواج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و اینهمه بزرگان
دین را بر اصول رفضه علمای ماضی انجار و حق الیقین و غیره همانند کتب
الشیاطین شکنجه عذاب کشد حالانکه اصحاب و امهات المومنین بر همه
بنصوص قرآنیه واجب التعظیم اند و بالتعین از آیت کریمه [illegible]
معنی حقیقی مراد نتواند بود فانه بدیهی البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوة
الله و سلامه علیه پس حضرت صلی الله علیه وسلم پدر امت مرحومه است در عظمت و بزرگی

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایمانست از ازواج مطهرات اش که بنص قرآنی انیست و نیا را ایشان پازدند و دار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین باشند و قرآن مجید را منحرف دانند و جناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی و شرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف انکه در باب صدیقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان مثل تجرید منجم طوسی وغیرهم عیانست و کافره حربیه را باز در ان
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدن هذا الشی عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا و امثالش بعد داد علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمد و مراتب خیرخواهی و خدمت لایق حرمت و ناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا اورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه بجنس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک عیشود اگرچه نجاست یعنی دارد
الحاصل وبلی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قران مجید واضح ست یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ پس البته وبلی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد و زار
تالی اورا کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم گور رهائی یابد هیچ نخواهد
که امید درین عالم از دستگیری ایشان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب بنیاد
نهاده یافته اتباع او برای تقریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است ؎ خاقانی آنکسان
که براه تو میروند ٭ زاغ اند زاغ را روش کبک از دست ٭ **قوله** مشابهت عائشه پایان شکسته در شوربا و
کور شدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا و طبیعت فلک فرسا دارد و البته نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد و اوراق صحو که هر شهر و دیار مقرر
خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش بکرات و مرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پامال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس و هند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان جهر است
که بهم گرامیخته و هضمش آسان گشته که در التذاذ از اقسام دیگر در گذشته و این طعام در حقیقت سرخیل جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل این نقل کرده شود رساله جداگانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب و خوش است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را او فرمود گویند
چون بعضی از حکما متحیر گردانیده اند که یک غذا باید خورد هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مرد عاقل همین
غذا میخورد و تندرست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ ثرید مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیاید که منقاری باشد برای معلم و هم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن و حوصله را بکلفت تمام جنبانیدن و معنے

تی کردن شکافتن شکم سپیدن پیچ فرو بیست و رنجها هم شکستن اعضا و ما یتعلق به حراضر ورباشد آمام
تعالی پس هر کسی میداند که اعتراض شیعه کنگی دارد و هم مقتضی انست که ناظرین و سامعین حکم نمایند
از مجتهدین و مقلدین شیعه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلب حافظه یاد دارند است
و نه آگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از آنچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز پیدا
صریح عیانست که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
اربلی ثانی و نحیراو واضح است و در چار دیدم که ازین کتاب مجتهد ثانی لا ثانی بقلم او خواهد امد انشاء الله تعالی
سوای که حال عیب خویش تن آید ؛ طعنه بر نفس دیگران فرمید ؛ مجتهد خرف با حبیب معیب مقابل
دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه بهم آورده کجا هفوات ناپکارش که عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است و لیکن مزید بیحیائی مجتهد را چه علاج
که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلمعی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
بر حضرت موسی چگونه لازم اید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که لفیفه طاهره شداید بیماری حضرت میدید و خیلی میگریست
و بر مفارقت انجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باشی
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بلقا نشد و در جوار و همسایگی رفیق اعلی تن برضا
نداد و با فرشته فرستاده خداوند مضارعت آغاز نمود و ازین مقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت
بعد از دانستن آن معنی بود که این فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
لا یسمن و لا یغنی من جوع واگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من درامده و با من در اویخته
او را زجر باید کرد استدلال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود پس درینجا بر عدو به خیالیه او تلاوت
بلکن که خر عیسی صعقا الضا ظاهر شد که انچه در روایات صحیحه ما آمده و علمای ما فهمیده اند تصریح و تعیین
اهلسنت بر دانستن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضه ورنه اقرب و دلیل کجا فلیحفظ هذا التحقیق
فانه قاطع مادة التشکیکات من هنا تبین عدم کونه الزاما و درین مقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
دو دست و مای مجتهد از دیدنش گم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشد بیش از بیش است و حیف
از ان اکتفا میکنیم و بر دفتر میزنیم و میگوییم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت بخاری ازین وهم
خلیده باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی که دو کونش یکی قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از بنی که در حق ان دار دست

فوکو که شوتی یقتضی عنایه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت الهی برین جاریست خصوصا بالنسبت بندگان مقربین از ملائکه و انبیاء و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را چون خدا برگزید و تورات عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم تر مرد من هم بنا فهم کما فی الصافی وغیره یا پرسیدند که اعلم خلائق امروز کیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبرئیل فرمود که در باب شده مراد بگو که سفر مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت را تا حدی ازین خیال خارج شوی پس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری صبیح و ملیح و اقامت دیواری که صدد انهدام بود معلوم شد و صحبت بزودی به پایان رسیده ورنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازین کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودمی العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج بتذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم که قصد التقرشته که موضرش بالا درین مجلد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول همه یاد کرده در نظر مجتهد جامع کمالات در آمده باشد که در وقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود یکفرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر او رد گم منم و قهر الهی بجوش درآمده او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را الجهنم میبرد که مانع تواند شد که لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون شان اوست قال الله تعالی وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ من بعد درین مقام یعنی کبر البطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر لشیه قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی مانده هم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیادتش اگرچه مسلم و لیکن بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما بتحقیق او و استناد انها بکتابش از نظر قصیر نگذشته و من کتابش را انکار نمیکنم چنانچه پدر خانمش در کتاب مشهدی در رد ذو الفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن اینقدر میگویم که استناد علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد قانی طلبید باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی انچه نوشتند و پرسیدند کسیکه زیاده تر شرب آب نماید باعث ارتفاع بطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهرا کبر بطن بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل پشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از آسودگی فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند گفت بلکه بالفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل بپشه و غیره امری مستهجن نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا درین مثل نیز مطابقت علمای رافضه است که در حق جناب امیر لفظ لوعنه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید منتهی الکلام رجوع کردن والعجب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و بطن او مرتفع خواهد شد یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که در باره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه آنکه جسیم و بطین در تمام عمر چنین هست بشرطیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه بطین جسیم

بنا شد او را همیشه بلاغری وصف نموده اند نمود و اگر بیماری او را م او را در نگیرد جناب امیر در هر حالت بطین
بودند نه آنکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتفخ شد معاذ الله و اگر بطین گرسنه باشد
یا آسوده طبیب حاذق البته از نبض او پی تواند برد و بخلا و امتلا چنین نیست که بطین را غیر بطین گویند و آسوده
و سراب را بطین بدانند و علما و شعرا آنچه در باره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ بطینی را
توجیهی کرده اند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه آنکه بطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
بطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شد کما هو
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد کما عرفته ایضا در ترجمه اش بطین میگفتند
و آنچه در بطین بودن جناب امیر توجیهی کرده اند بر توی آنست که در باره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب درسیه نسبت تامه
با جناب ایش دارم و او در کتب درسیه خصوصا تدریس فواید ضیائیه خیلی مشهور و بعد از وفاتش [illegible]
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب او برآمده بود و شرح سلم هم از تصانیف اوست که نزد خود دارم [illegible]
الغایتی بود که تا الفیه میرسید و دوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که از آن بر می آرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع هرچه بود معلوم همگنان است و مطالب السئول بلکه مطلب السئول
کما فی کشف الظنون را دیده ام آنچه در باره صاحب الامر شیعه نوشته از آن پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی کرامت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث بعم آنجناب رسید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هرچه باشد عم بزرگوارش ببرد خصوصا شخصی که مدمن خمر و رقاص و قمارباز و در کوچه بازار
طنبور نواز بر تصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین و غیران باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
گذارند آن بدانستی عجاب لیس آنچه در باب کمال الدین بن طلحه میگوییم بکمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشاهیر علما است مثل بخاری و مسلم یا امام غزالی و امام رازی چنانچه مجتهد فانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند و حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل تشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب نکوهش و نفرین [illegible] گذاشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مولف آن خود را سنی و صوفی قرار داده و سخن
تکیه او جا بجا این است ع شیعه ام سنی بی ایمانم و بالاخره چون سبب تصنیف بعد از غور تامل منی با وجود
مناقب اصحاب که اگر چیزی و کتاب خود [illegible] که از جهلا و دوام و عوام [illegible] گرفتار شده این امور ست که میگویند اول
آن چهارده معصوم که طفلان امیه و فرزندان نشان قبل از بلوغ از دنیا بجنت خرامیدند محسن بن علی مرتضی
هست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از بطن جناب فاطمه زهرا اسقاط شد و اهل خرد او را غدار و
مکار میدانند و بنکوهش و نفرین او تقرب الی الله تعالی میپردازند و عوام این امور را چه میدانند انهم کالانعام

ایشان هم جهل تسبیل الماسل اگر تعلیقات را بینی ایشان نیز البطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه صحاح است می نویسد که البطن محرکة کلان شکم شدن و البطین بزرگ شکم و محدث نخعی که غرائب الفاظ احادیث ائمه را حل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فهو البطین اذا عظم البطنه و نام کتابش بارها و النتیجه که مجمع البحرین و مطلع النیرین است و آنچه مجتهد میگوید که اشاره فرموده اند جناب مرتضوی به البطن مبارک لیس باید گفت در جوابش که مجتهد بنده شکم و سوراهل دلان چه میدانند فکیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره لشکم اشاره بقلب شریف و سینه بی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را حیانا و جهارا میفهمند اگرچه کسی ذکر البطن کند و مخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین لفا ست نه لقاف برای رفع مغلطه تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السؤل درین فقره فانما لفظ توصیف بها من هو عظیم البطن منصف یا مثلا نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت برداخته دارد و اگر معنی چنین قرار دهند که جناب امیر البطین بوده اند و لیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جوابش حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت یا ضمیمه اهل البیت الصبر بها فیه کافی و وافی است کما لا یخفی و تسلیه جناب زهرا هم موید کلام ماست و هو الظاهر عند اولی الالباب ورنه لازم آمد که جناب سیده از کثرت علوم و تناسب اعضا منزا باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب تقیید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت اختیار کرده اند منافی ما نیست و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد مبادی آن ظهور اختلافات در امت است و این زمره محدثین ما انکار اکرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السؤل نوشته اگر مراد اهل السنت که زمان حمل وقت اخر لصدی بود دختر فاروق پس ممنوع است معهذا یا لیتی انکار کردن و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه شکر گذاری بر واجب معلوم شد که مسئله را امید السنت و از حمل بی خبر بود و جناب امیر چون حمل را شنیده بود بجان نخشتی پرداخت و رفضه در پی اثبات جهل فاروق شده اند و ذلک جهل عظیم وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلَی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است و همچنین بر اسمه دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جوابش هم در نظرت رسیده و قتیکه بفرستاد تیر داین کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بخطاب خویش فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ؛ ولیکن من هیچگونه تر العداز فرستادنش معذور دارم که قطعا ان کتاب را دیدی فکیف که چون دلدار دلدادم یعنی دلدار حسین برادر تیارک حسین بالفاظ تو بیرد خبث بعد از آنکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاده واو در غلو تهاجی بیند و چنان می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد و یا انیمه از غایت بیحیائی واو عیش و کامرانی مسعد و متوجه بجواب نمیشود و هر گاه تذکره ان در خلوت می آید و مخ میگیرد تا یاران از ذکرش

بازمانند و عوام و خواص سنیه طالب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریبی بعد از فاتحه بعضی از اقربای
تو اسخیه یا عقد او درین مجدث گفته و برای برانگیختن تو هرچه در دلش آمده بر زبانش رفته حتی که داد
تیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنام نبوده باشد ولکن چون درباره طلب جواب
بود در پی تذلیل او نشدی و وعده حتمی نمودی و اثری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور الوعد
انجا میدید که عنبر کنند حمله الی آخره پس اگر اکنون پوست خود در جدا کردی و لعجلت هرچه تمام بر جلد گرمش
نشستی و از مرض هرمز بهدایت و علاج طبیب حاذق حضرت امام صادق کما القلاع عن اصولک فارغ گشتی پس متوجه
شود به بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین و آخرین تو از زراره مجوسی و عبدالله بن سبا یهودی کشیده ولو
میدان داری داده ام چنانچه سکندر ذو القرنین بتائید اسمانی در مقابله دارا بن بهمن کیانی که اکنون
زبان حال باین ابیات متکلم است ۵ تو آن نه کوهی بنیزه منم ؛ کجا نیزه یابم که بازی کنم ؛ نه شمشیر و ناچخ
نه گرز گران ؛ همین گومیت باز گویم بمان ؛ معهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
که اولی الامر اند و از میانه خویش یکی را مستجمع شرائط دانسته بسری گزینند و بعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از مکمن البطون که ماده امامت است بارگاه فعلیت و ظهور می آید چنانچه امام رازی بشرح و بسط
بیان فرموده و بنده همراه بیانش باظهار مغالیط مجتهد کلمی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم دران کار
هیچ بود در حقیقت کار اهل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه باخدش بارها گذشت رسیده و جناب امیر از اول
کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بینات و احادیث سرور کائنات بیان فرموده و چراغ هدایت فرا راه امت
روشن ساخت که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ و قس علی هذا الضوء که زیرا فرات راویان و مقربان
امام رضا درین اوراق نقل کردم و این امور را ان اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح و مبسوط است
که اگر مجتهد احاطه نماید و کج فهمی را بگذارد و البته بشرط حیا روی خود و مقلدین هم نه نماید تا با اهل سنت چه رسد زیراکه
از آن واضح است که هرچند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد برای ولایت محمد یزید میخواست و اسعد
حرمین شریفین بپرداخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبدالله بن مطیع و امثال او است
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم و فجور یزید بیعت آن پلید را شکستند و خود را از زیر
بار گران رهانیده عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی آنچه در مثل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده طبری در تفصیل آورده ام که قلوب ناظرین بیک میدانند که در آنجا نیز بنیاد تقریر مجتهد بر
هرزه چانی و خود بینی و خود درائی است که شاید در تمسیح کتابی آن شرح و بسط نخواهی یافت ولیکن
از آنجا که مجتهد خود را در لجج التعیش و کامرانی سپرده علاج خویش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر مقتضای شان نکند و کوشش هرا اندر کسی نه شنید
الغرض اگر تمام کتاب را بینید بدیگر بعض این مقامات را آنهم مرض و را تخفیف میگردانید و مقصود آن

از فضیلت السنت که بمیزان عقل گران سنگی انرا می سنجید پس نسبت رؤیتش و عدم رؤیت هر دو برابر است
و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بحفظ جان و ناموس خود نهفته
گوشیدند چنانچه از بعض روایت بر می آید اگر چه نص در مدعای رفضه نباشد بنا بر آنچه علمای شان در حق ایشان
گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بران می خندند و دل بران هم نمی نهند که عبارات تحفه
را همه ملاحظه کنند و مایه النزاع را در باره تقیه در یابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان اورده
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه · یاد نمی اید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که بیهده مقاله اش بغایت ایزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش باشند غالبا که از آسمان آتش بارها بارد
و بعضی حفظ بفکر جان و ناموس افتادند که مبادا لشکریش بر ما بتازد لهذا انزوا و هجرت و للناس فیما یعشقون
مذاهب و مقصود از بیهوده گوئی در بیهده مقام تعلیم این پیر نابالغ بود تا اگر مجمل را المجتهد تفصیل کار خود کند هر گاه حال
چنین باشد اگر بازا اعاده ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق اینده مجتهد بجواب
نخواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بر کمال التقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر سفاک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کمر بران بسته که
شهادت انجناب را باطل گرداند و از راه خدعیت بخاطر عوام انداز د که هر چه کرده بر اصول اهلسنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
است بسبب انکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرمود با مخرجین کتاب الی غیر ذلک و اباء امام
کردن تقیه زد و معاذ الله از دایره ایمان بر امد خواست که ابطال شهادت را تکلف تمام بر سنیان نهد
که امامت یزید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع دید لیست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود و عیان شد تلبیس او سد درسته بر روی خود زمردم بنا عیب نگسترند ما را بدرستیه چه سود عالم الغیب
دانای نهان و اشکارا · **قوله** و لفظ کذا و کذا که مجیب اه مال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین
مذکور شد و ماخذ بش هم دلیل بیان گذشت پس که او را مثل سابق و لاحق مغالیط پیش امده و این امر
شاخص دوم را بیدرش در صوارم اورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه بر یاد من انیست که این شهر
منسوب باز بهرا نی بمدح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود یا اضافه یای نسبت بر ناصبیت عجیبیت
خود بدل کرد اینجا انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرمود نه انکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که اینمعنی خود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
و شیعه خارجی اتفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میدانست چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر سنت پیغمبر
حضرت نبویه میروند و بمحدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره سنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهراشوب مفتری پیشوای
رطل ابوق شوشتری است که نیز بروایات او عمل نمیکنند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام ابن شهراشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد الزمانی مومن جالیسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که ابن شهر
اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قصیده
همزیه قبل ازین در مجلد اول بعنوان مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را گاهی فراموش نشود که قلب و کبد
مجتهد کوفی هر دو کباب شامی شد فقط کرر بیاد می آید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض و بیتاو
و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای ابن شهراشوب باقتضای مثل
مشهور [illegible] تا یدالا [illegible] دیو مردم دگر دلو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش بعد
ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین
وارد و خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین است یا زید بن علی باز لفس یه کمه و قس علی هذا بہ بین که از راه بہتان لفظ خارج را آن
ناصبی و دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یار نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کما فی عناد الاسلام شاید که ازین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضا خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
او را در نهج البلاغت به برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت و دامادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین مطلقین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه
را از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
سواد الوجه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما الفقیه بر وتیره پدر بزرگوار خود بود لا ریب
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف فیما بین جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع
باشند که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره لعبد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث نجفی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی نفس و کان یدخل و یضرب بسیفه

حتی یمضی و یخرج و ذکر الخوارج عند علی ع الکفار هم قال من الکفر فروا فقیل هم منافقون قال ان المنافقین
لا یذکرون الله الا قلیلا و هؤلاء یذکرون الله بکرة و اصیلا قوم اصابتهم فتنة فعموا و صموا بالجمل
شد ما سر حال که یعنی انرا عام ذاتی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین ع بدان الوده نتواند شد
بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه دانستی ولیکن بعد از ملاحظه اینمعنی که محدث مذکور افاده جناب امام الائمه
نقل فرموده چه مجلسی دیگران هم نیست شان بالنسبت بدیگران نشوده اند و محصلش بدان میرسد
که خارجی نه کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و تناهی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفقه
باید گفت که حضرت امام حسین ع که تارک تقیه بلکه کشنده ان بود کما لا یخفی در زینه اسلام مکثر از خارجی است
بسبب انکه تارک تقیه تارک صلوة است عمدا کما فی الاصول و هر که تارک الصلوة باشد عمدا کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اهلبیت طاهرین که با اینهمه لوازم هنوز از دعوی محبت شان
دست بر نمیدارند بلکه عجبتر انیست که دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اهلبیت
را برابر کاهی نمیشمارند پس توان گفت که از نسبت خارجیت که بوی اسلام از ان می آید دل مجتهد
ناصبی سوخته و آتش عداوت در سینه این لعنه تو زبر افروخته اکنون لا حول باید خواند اما انکه اول خارج
فی الاسلام بزیادت مای نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف و استداد باید گرفت و تا دلیلی و برهانی بران نقل نکنند و نجاتش نباید گذاشت
و انی له دلیل فانه فی هذه المعرکة لمبهوت و ذلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد الله
که درین مقام نیز دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصه از کلام مجتهد طغام مرتب توان کرد که چون خود اعتراف
کرده که خارجیت امام حسین ع معاذ الله مدلول احادیث سنیانست در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان ع توان بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذور باشند هیچ که سالک بی خبر
نبود ز راه و رسم منزلها و این بدان ماند که خود درباره مختار عذر خواهی میکند و او را از سزا
باز میدارد و محصلش چنانچه دانستی باز می آید انست که از انجا که احادیث حضرات اهلبیت ع درباره
او مختلف مروی گشته شیعیان تابع آنند هر چه باد اباد اعتراض وقتی بود که ایشان برخلاف احادیث
ائمه چیزی میگفتند پس بنده میگویم که از اعتراف مجتهد بدلالت احادیث دامن کسیکه معاذ الله چنان
گوید بهر فرض محال هم پاک شد چنانکه دامن رفقه باعتقاد مجتهد از تقریر مذکور و این فرقی است
واضح که اول الزامی است و ثانی تحقیقی مصداقیانه انعام و آنچه درباره مختار گفته فرقی است دیگر جمیع
اهل اسلام بران اجماع دارند که مدعی نبوت کافر بیدردین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و محدث مذهبی که اهل آن حضرت ائمه را مستحق امامت ندانند در حکم کفار مخلد فی النار اند و این اجماع در خصوص
ممنوع است کما لا یخفی و ایضا مجتهد اقرار دارد که خارجیت اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیانست

ونزد ما حاشا که احادیث ائمه اهل بیت به مدح مختار کذاب دلالتی داشته باشند که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی. و از ینجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
و صاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این ماجرا شاهد بر این است و اگر قتال با مقاتلین
امام حسین علیه السلام بنیت تائید دینی حق بود البته امام موصوف پیش کش او را رد نمیکرد و اما دعوای امام حسین
برای قتل الخطر و اطلاق همت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیگشاد پس حاشا
که ائمه اهل بیت با وجود آن علوم مداح او باشند بلی اگر باوی بدا امرا و بر تحریر ائمه اهل بیت ملتمس مانند
سر جای خود تواند بود که مختار سرشت این دودمان است علاوه در مخلص او باید کوشید علاوه در این اوراق
انهم لوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مردلیست چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الآخر کائنا من کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتهد الزمانی
انرا الحکم امام رضا مثل دلیل تمانع میدانند و این بحث قبل ازین بالا مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بغایت یاری سرباری گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور بر رساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد در باره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که ظرافت و بزرگی مجتهد باید دید و ناصبیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا مکیف
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسد و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز هر امور و اعتراض
و انهم بمعنی مینماید و وجه مهملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد و حضرت
عباس ع انقسام آن بالتنصیف میخواست و آن موهم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس را
غیظ و غضب در گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی آخره در باره جناب مرتضوی بر زبان آورد و تدافع
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از سخت گوئی می شود بخاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هرچه بهرحال در انجا کاذب و غادر اندکو
است و در ماده نزاعی و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد و ظاهر است
که عذر و کذب را با امام حسین ع راهی نیست اری یزید عذر نمود و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل و مودی روایت بوده ام برین منطبق چگونه شد بخاری روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتهد در بابه النزاع برآوردن و این کنایه و انهم بحسب ظاهر مبین آن تواند بود که غادر و خاین مراد است

در حدیث بخاری ای ابله خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در بهر قول بر مجتهد می افتد و جنون خلیق را برای او ثابت میکنند نزد عقلا بجز این معنی
که در حضرت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا
کصوت الحمار لیکن بنا بر مهملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا الظاهر اشاره باشد بامر یکه جناب سیده مظلومه
بجناب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب آنکه حضرت امیر از
وصیتهای رسول خدا اعراض نمودند چنانکه بارها دانستی الطرف آنکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم و زنهار
دران نیافتم که بجای خانمان خانقان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که پدرش ولدار اهل رستم نکمر مقلوع الاصل بدگهر در عناد الاسلام آنچه گفته ازان واضح است که بجناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره قرآن مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در مثل می گویند که کم درکه نیافت
و هر که ادلی خور در شکایت جناب معصومه نماید که رسول خدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
و اعاده حالش ناگفته به بالیقین خواهد گفت که لفظ خانمان را خانقان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق لغو نماند چنین رحم پرده نشین شدی و گرگان میدیدند و میزند
تو از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده لیکن اگر جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود حرا
ناموس اکبر ممنوع کسی مجال می یافت تا زیانها زدن و پهلو شکستن و خانه را بآتش سوختن و تهمتها انهم
کردن طرفه آنکه چون لباس حبشی حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیده بقوت باطنی
و تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
محتوق امامیه باید درین دو کشاکشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و الحکایت خادم و حکیم رست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انهمه محبت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و آخرین می افتد
و هنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی أَفَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا
مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اینها که بگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در اثنای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودمی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتایج ادله الیشان که قیاسات ابلیس لعین است

هرگز آن امامیه اصلا در نیامده بلکه امامیه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و الا مثل مسیلمهٔ کذاب می شدند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بود و راه رفضه شیاطین از زراره و هشامین و شیطان
الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل داده فلا یعبا بهایل لا یمن بهرو ها و اینقدر عقلا و نقلا نزد خردمندان
دوربین مثل بدیهی اولی است که حضرات امامیه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریب جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و ریحانی
هستند احاطهٔ تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان
نشود کرم کتاب خورده زیرا که این جهاد را با وصف اظهار اینمعنی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه
وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور
فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از نازان جناب امیر گفتند و در تحفه
و غیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار ثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره و زنده مذهب
مجتهد جمع نشود انضارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضا می توان گفت که هرگاه
مدبرین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفضه آرزومند معیت ایشان باشد
و بنص جعفری و کلینی بروایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگز نه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق
و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گردانیده باوجودیکه
رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را درس بده و از انجیلین مترس
نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود الخبیثات للخبیثین و نیز
چون مختار محبت شیخین در دل داشت پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل ... و کلینی و غیره بایستی او را در
فلق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون بر آید بروایات محدثین
ایشان کما ستعرف نبوده بلکه بعضی خبائث ... شکار خود را دفعته پس شیعیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از
جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض هردو بمنزله گوش و چشم من اند چه هیچ و تابالی که مجتهد درین مقام خواسته
و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله واژگون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا شد
و آنهمه که شنیدی با قطع نظر از آنست که جناب مجتهد اند از پدر خود را لبیب اختیار الغار و اجمال پس پشت
انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را لغو و یاوگی و اغدار میکند بنا علی هذا ضرور افتاد و
اهلسنت را سر عبارات پدرش از صوارم و غیران بر چیدن و سفلگی و فرومانگی فرزندش با هنگ انرا
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا م

میدانستند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار بدی کار آمده و در میانه علما خرخشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
او خود نجود در ضمن این به ثبوت رسید و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و بطلان این معنی که فکر مجیب
بجایی نخواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد که گویی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن باتفاق
فرقه حقه کسی مختار را امام نمی‌دانست و از جمله خلفای اثنا عشر نمیدانسته الخ حالیش نزد اهل خرد پر ظاهر است که چون
خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و نیز همچنین قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعه او را غیر
مختار محل طعن نمیدانند بلکه سفیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را هم مذموم میدانند و این همه کلمات
دال بر آنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه نگویند ازین چه سود و مجتهد را چه پذیر
بهبود که مباحث کلامیه بمعنی آن مثبت است نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را نور دیده عصمت را بعدالت
آورده اند و محقق لاهیجی ازین جماعت است در گوهر مراد پس دائره خلافت وسیع گشته و العجب که کلینی بمقتضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشستن است و در طفلان و زنان لب کردن دراز
جهاد دل در دیدن و پرده باخر و هشتن و تدارک امت ننمودن دلیل باست نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه بجهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بداده که مهاجرین
بر نصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم التطویل
است ورنه بار دگر گفتی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
و اگر قرآن مجید برگشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون است بلکه اگر
ادنی غور کنی در احادیث نیز خواهی دانست که غایته ما فی الباب و فذلکة الحساب در امامت جهاد است
در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ظاهر
است که ریاض السالکین نام انست یک دو سطر ازان می آید که تا بدانی که عصمت که بهیه ججین الله است
و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تراشیده قلوب الحمیرا
باخراج راشدین خرشیده نمو و بالاخر خود لغزیده و در وحل افتاده اند بکیده و سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
را غیر از عبد الله بن سبا یهودی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب ایجاد او ست کما فی الکشی مرجعی
و اغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکور رش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر محسوب

شمرده تعریضی بسوی اهل حق فهمیده میشود و جوابش در سابق و لاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میداند و ظاهر است که آنانکه زید شقی را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انها مستحق باشند و خلیفه برحق و بعضی ازان غیر مستحق
زینهار گاهی نگفته اند که زید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل و درهمین مقاله
سخیفه آن مشروحاً و مبسوطاً گذشت چندان و درهم نیست که باعث سهو ولن باشد و ازانجا که مجتهد جری
مختار را همیاد اکبر قرار داده پس البته نکث بیعتش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادعان آن
کنند و از زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شان است و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی اسم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند و ازینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبر شش ضروریست
که او را بهتر رگان بر اصول نحو ترجیح دهد که در پرده نشستند و از مسند امامت و لوازم آن برخاستند
واندر زید شهید که سیف مسلول و رمح معقول و فرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه ازینهم بالاتر
بهتر رسید که درین اوراق از کتب شیعه بظهور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان که کافر بودند منافق
پس جهاد مختار البته جهاد و بزرگتر نایل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که بشقی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موجه دانیست
که صاحب ریاض السالکین نقل نموده از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه و آله للحسین یا حسین تخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس
غیر المحجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بکشاده ببین که حضرت سید النبیین او را بدین اوصاف
ستوده و امام حسین سید الشهداء از وجود او بشارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را بپیش مامون بردند و او جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین و چنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
رعایت منزلت تو در میان نبودی البته او را قتل کردمی که آنچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بزید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با دشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصر الفواید این سطور بیش ازینش است برانکه ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پیداست که چون امام رضا بطلب مامون سفر نمود و بخدمتش رسید تا مدتی
تمنا داشت که امام عهده خلافت را قبول کند زینهار حضرت رضا تن برضا نداد و خلاف او می نمود
مقصود مامون انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه در میان نبود و با این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت و اگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس بیاید ولی طائفه فاحشه

کسیه کما فی التحفة الاثنا عشریه باید دید که در اصول خود جا بجا بالاطلاق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصةً از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لب برای خود خواهد
یعنی مأبون خواهد شد پس ملاعین بنی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملاً گفتم و بر تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی برآید و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربوده اند زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلاً و نقلاً دیدیم و لیکن این کفریات
در بیمار نظر رسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فرق جنین بزرگ یعنی
زید شهید البته محال خواهد بود چه جای کفر او لا چنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصلیت امامت محمد بن عبد الله بن سیار اصلی نماند و الحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از اینجا باطل شد صورتی الیه مومن و محتج اول که در ذوالفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در [illegible]
حیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت قوله طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری الخ
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انحدیث بر می آید پس ممنوع است لابد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد فی الجمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش بیرون آرد بسیاری از اجله
قبیل از دعوی [illegible] ایمانات بر مختار کرده اند و چه [illegible] که شب حامله فردا چه زاید اما تخصیص
حدیث بجوم سفیان ابن دال برانست که جناب مجتهد الزمانی با آنکه قوت رسیده و اند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم راسخه فی هذا المجلد بگر را دیدیم محیط اصول و فروع خویش بلکه فریقین عکساً عرفت
المجلد الضیاء عیون اخبار الرضا [illegible] پس اختصاص حدیث سفیان خارج از آهنگ خواهد
زیرا که طور علماء کتب شان [illegible] الاذهان همین است که [illegible] تأمل نمیباشد
پس بتبادر از آن شد از لفظ حدیث سفیان با آنکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
و سلم نمیدانند و آن منافی تحقیق امام رضا ست رضی الله عنه که حدیث [illegible] کو ساله رفته
هنوز حال این حدیث از عیون الاخبار ندانست و این معرکه در کتاب منتهی الکلام بغایت ایذی طی
شده و بر ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموماً و حضرت امام رضا خصوصاً تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین منطبق گردانیده و آن موجب تنگی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کیستند که راه ردت پیمودند و آن بزرگان کیستند که خاکستر شان برباد
دادند اکنون انصاف را استعاره بکن و ببین که تعوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المحققین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارات میشود که ذکرش متضمن است و لیکن بحکم آنکه

سـ گذار کرده کنند بکمان راه دشمن چه به تیر میتوان دوخت ۰ اگر موقع سخن باشد در مناظره تا گذیرات
بیان آن نمودن و کید نفس فرسودن بطریقه تراشد درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفضه منافی التقلید
کرده با تباع شیطان و اتحرالشس پرداخته اند پس بیچاره ابوالطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند
اکنون تفویل و تفوه باینمعنی که چرا محل طعن نخواهند شد بر جای خود نخواهد بود و درینمقام انچه بحث
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علمای شیعه مثل صاحب استغاثه وغیره او موضوعیت
مضمون این حدیث در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما او را الزام توانیم داد که
که نص رضوی سدیت مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابوالطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد خصم
و هرگاه مطابق کتب شیعه کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی بجز مقداد و اسود کندی
الکندی از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابوالطفیل کجا لیاقت قدوت دارد تا امامیه تقلید او
کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را زیب نمید هد بلکه صریح دوستی منتیان و عداوت نبی آخر زمان
از ان مترشح میشود و اگر مراد آنست که ابوالطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام
نوشته از مقدمه فتح الباری پس لانسلم که از عبارتش برمی آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است
باینمعنی که در جنگ احد پیدا شده و بزیارت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گردیده پس از بتوسلش اجله
کجا به ثبوت میرسد نه بینی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد اللہ بن عمرو
بن جحش اللیثی ابوالطفیل و ربما سمی عمرو ولد عام احد و رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم و روی عن ابی بکر فمن
بعده علی الصحیح و هو آخر من مات من الصحابة قال مسلم وغیره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند
و بر ظاهر است که هفت ساله را آنقدر صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و تحرات و هم نخالی هم نداشت که همیشه
صحبت شریفه هم میرسید و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او
خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفهاء الغرض چون مجتهد
در مزید محبت مختار منهمک است نشان برواری و ثابت کرده اجلیت امیر علم خویش تو پس برای سفاهت خود وش
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** و سابق بتحریر آمد الخ جوابش در سابق چنانچه باید گفته شد در انجا
بنظر انصاف باید دید که هَلْ تَرٰی لَهُمْ مِّنْ بَاقِیَةٍ کَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَةٍ **۱۲** معهذا مذهب
بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب اعدائی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود در روایت
از وی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و رهبری و آنهم بقول آنجناب و ربیرانه سری
چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رفضه او را از منتخبین دنیا برچیدند یعنی با فقه السته لقب دادند
و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند که انجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشد

وقس علی ہذا شیاطین وشیطان الطاق واخوان واقران شان که پیشوای شیعه گردیده اند حالانکه
مخجل ابلیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند وجسم او را معاذ الله صفت
شیری می نمودند کجا برهم کردن توحید رب العالمین واختلاف شان دران و کجا بعد از تسلیم همه امور
مذکوره مرتبه فسق مقاتلین لعینانه آنکه اینها از دنیا منتخب بودند بلکه قدوه المتقین واگر باور نیامد از
علمای سنت بپرس که مضر و کمس و غیرهم کیستند نام ایشان هم ندانند و کجا تقریر رفضه بر قول مجتهد که
علمای امامیه اجماع کرده اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر بزوغ شموس کمالات ایشان که دلدار
و مدار این الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منهج المقال وغیره که اگر
این قدما واسطه نباشند میانه اثنا عشریه و ائمه هدی سلسله علوم سرور انبیاء از هم بگسلد و از جمیع
افادات پریشان گردد اطرف آنکه از عبارت وافادات دلدار بی مروت و دلبر بی فتوت که در صوارم
بمبحث عدل باری عزوجل مندرج گشته دلالت بران دارد که اگر معاذ الله کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصه موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل هادیان سبل را لوجه و ممتحنه بکشد
مستحسن خواهد بود چه جای فرزندان که بطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطه عند العقلاء
و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشته هرکه خواهد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیه شیعه
میگوید باید دانست که یکی از اصول خمسه که بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانه وتعالی
است و آن بحسب اصطلاح عبارت از آنست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید
و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق
مدح و تارک آن مستحق ذم باشد مجتهد جالسی نائب امام نرسی در دار المومنین لکهنو ورقی چند را از سیاهی
گرفته بجواب امام رازی رضی الله عنه مصروف شد که فرموده بود که تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن اینکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد بانکه
این غرض و غایت بران فعل واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود این ترجمه عبارت امام
موصوف بود که مومن جالسی نوشتند باز ترجمه عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرمایند که
والده هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود بان سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت
و یا خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن
سکین این بود تا او بآن قلم را تبراشد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری برای صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد لعیل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود
انتهی باز مومن جالسی یکجو ورق نوشته میگوید که تمثیل رازی بحیثیت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد که فرض این نمود که پدری یک پسر دارد و لیکن نسبت الهی با مکلفین عباد چنین نیست

فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر ما اگر با جهات محسنه نباشد بسیار قبیح است مثلا بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت طاقت این شنیع داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت بابد الآباد نسبت چشم زدن نیز باشد لاتعد و لاتحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لایزال باو به بخشد و بانواع نعم لاتعد و لاتحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین سحن منشود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر همین که کوفی الاصل بودیم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بود مدار تشیع بر اعتقاد است و آن تعلق بقلب دارد و امام را بدوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرمت هم شریف سر برند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش نماند و معنی وَضَاقَتْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحابش در شکنجهای مصائب و بلوی حی کشیدند از بیجهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس آنجناب را بدین نیت خالص بحیات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم یقین است که چون خدای عزوجل عادل است و نزد دلدار و مدار کما قال فی صدر الصوارم حق نیز بجای ایشان ببیند انهمه را الشهداء کربلا لاحق سازد و امروز در بلاد مشهوره بیگو بر همال بیاری از شیعه و سنی موجوداند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند چنانچه سینه را وقت ماتم از دست میکوبند لشیت را الشدت و سرین را بسیرین بغایت جد و جهد میزنند و روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط حلواهی و پلاغیره مثل روز معولی سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود و ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم در شنبه بر داشتیم الغرض که آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن نیز از آن مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و دیگر ذکر متفرعات بالاستعاب نگر دیدم و آنچه درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش پسندیده حوالش در رجوم الشیاطین

وتنبیه السفیه مبسوط است و من امیدوار آن بودم که مجتهد نتائج فکر را بترتیب آورده بصورت طبع
وکبری جلوه خواهد داد تا من جزا مثنا خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست و مجتهد از نوشتن
انچه آورده در حال شبث قطع نظر از تحقیق و الزام که اعتنا بآن توان کرد مقلوب است مراد او بوم
که انحث باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و آنگاه بعض صاحب معالم یعنی
حضرت مرتضی بحدیکه از کفر و نفاق پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین شیعیت که آنها در فتنه مذکور نیز شریک
و حواس در باختند و دیگران از عمائد محدثین و متکلمین مثل مجلسی نیت شان را که مبدای افعال
است بخلوص ستودند بلکه بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربودند و حال مجسمه خود معلوم که منکر
توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت
امام صادق فقهای سته باشند که زراره شر من الیهود والنصاری رئیس آنها شد و حالش چون
الخبث از بام و ابلیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که منجوا است امام موصوف
را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی تمام تنک بلغیره و نیز اگر در زمرهٔ محدثین رفضه ادنی غوری کنی واقفیه
سعدی و مهایتی نیز از نصوص ایمه را هم یا یابی ثبت که اینها بدتر اند از نواصب نمونه خوار دشمنان
اهلبیت اطهار و پر ظاهر است که انچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این
آمانات ایمه را خوردند و حرمت حرم ایمه مثل لغا بردند در ابروی شان بر غا که ندلت ریختند و از
هر گونه غبر بر ایشان بلائی بر انگیختند تا اثری از مدعیان آن نماند و علمای رفضه در اخذ احادیث
ازینان ابی نکردند چنانچه مجتهد کربلای یعنی سید محمد طباطبای در حواشی مدونه کتب اصول
بیان و تحقیق در داده و این کتب بدو تحانه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض ابادی برادر
میر علی صاحب ولد اصغر شان نیز موجود معهذا کجا یکی مثل شعبت و کجا الیساری از اهل خبث و اگر سخن
از ان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد
و فرزندش یعنی امام تقی را بتیغ بیدریغ از خیال ناصبیت گشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل
است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او
در قتل این هر دو امام وحده لا شریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما و متاخرین این مباحث
را بر ستیج تحقیقات او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر تشیع
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که در باره مجتهد حقیقت اینست
که بر شیان بزرگان گذشته ۵ چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
عجب انکه علم الهدای رفضه صاحب غرر و درر توجیهات روایات ابوهریره و غیر او از مرتدین و دشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله قدول داده و کتاب خود را بدان پر ساخته فاین السمک من السماک

قوله و این هذا من ذلک همه عناد و عداوت از مختار غیر از اینکه او قاتل قاتلین [illegible] بود
وجهی و حیثیتی ندارد باید دانست که مجتهد را ضرور است برین حصر دلیلی قایم کردن ورنه اهلسنت توانند گفت
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام کذاب بود و هدیه او بدرجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که تفرقت امام از وی بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شد و در خیال
کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یافته هدیه مجاهد اکبر را که بروایت صاحب
منهج المقال بیست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجوه تفرقت بسیار است از دعوی نبوت و ادعای
آمدن جبرئیل علیه السلام و ایجاد و اختراعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجد آن
بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین علیه السلام و دیگر معصومین را از عهده امامت
معزول گردانیدن و غیر معصومین را بجای ایشان بکار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه کفر است بالاجماع
ورنه باید که مذهب مذکور نداشته باشد هیهات کاش مجتهد رجوع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر را که منهج
مذکور است دیدی و بمذهب مختار پی بردی و پایش بسنگ مغالطه بر نخوردی که از برای آن ساحر [illegible]
میبایید نوشتن این وجوه را گذاشتن و در یکی حصر کردن ستم بر جان انصاف است و از اینجا که
کلام مجتهد با مدعی اجتهاد و تحکم میباشد عجب است که این وجه و شبیه را هم هنوز ندیده که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه مؤید گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میخواهد [illegible] الظالمین
کسی را برمی انگیزد که بدترین کائنات باشد یعنی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی علیه السلام برانگیخته بخت
نصر را تا دمار از آنها بر آورد و بانواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین جناب
سید الشهدا علیه السلام دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم درین مقام موجود که در آغاز شیعه او بر وفات
کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه برخاسته بودند ایشان
خود درین کشتن و کوشش شربت شهادت چشیدند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار گرفت
و بالاخر چون کفر و احداث او بر اتقیا و صلحا عیان شد در قتال او لشکرها آراستند و او را با داماد امام
شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه رض اعنی دختر آنحضرت بود بجهنم فرستادند و ازینجا توان گفت که اهل البیت
ادری بما فیه این قصه ها بسیار دراز بود و لیکن بقدر ضرورت او را با فرومایگی و هرزه چانگی مجتهد و نفاق او
و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ اگر
طالب تفصیل باشی و بدانی که او در جهنم معذب بود یا نه و دیگر بخصوص حدیث در بعض مسائل موجود که
شیعی بحساب محبت حیدر [illegible] دوزخ و النار واضح میشود که شیعی غیر اثنا عشری را نباید در شرح سعد
سیگرد و تحصیل حدیثی از منهج المقال گوش کن که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط برآیند و در
پس او علی مرتضی علیه السلام و متصلش حسن مجتبی علیه السلام برابر قدمش امام حسین علیه السلام شهید کربلا باشند مختار استغاثه کند

از حضرت امام حسین که با امام بگیر یا دیلمی که کشندگان تراچگونه کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم واکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتم و کسی بداد من نمیرسد که رهایی یابم حضرت فرماید ای حسین او را بزودی
دریاب پس امام حسین مثل عقاب در رسد و مختار را از آن عذاب برآرد و اگر قالب او راشتن میکرد البته
محبت شیخین در او جای یافتند چنانچه از نزهته وغیر آن بیادی ابدا از نیجا هم ثابت شد که دل آدمی حقی دارد
ولیکن بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت ورایب و کل دارد
و ازین امور انکار شدیدی می نماید و سنیان اگرچه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متبنان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگر
بعد از تسلیم محبت شیخین داشته باشد و قرابت بعبدالله بن عمر راستی موجب رضای خداست یکسر
ندیدیم که گمشد از ره راست و اگر در ماخذ امری حیرتی پیش آمد علاجش ازین سطور باید جست که از
تالیفات خود که بهور بجهت فقدان اسباب ناتمام و بی نشان و نام است بچشم انصاف باید دید و گرد
عتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بیران جاری است که انتصار و انتقام نمیگیرند مگر با شرار حالا مجتهدین رفضه را دو گوش و یک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبدالله علیه السلام اسئله ان یدعو الله لی ان یجعلنی
ممن ینتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتب
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما ینتصر لدینه بشر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرضی
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از آن مردم گرداند که انتصار دینش بر دست
ایشان میشود پس جوابی نیامد و من مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
مکتوب تو نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر آن توقیع فرمود که خدا رحم کند بر آخرین هست که خدا
انتصار می فرماید و کینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود و از حال مختار ثقفی که معلوم شد
که چه عقاید زائفه داشت که به دوزخ در عذاب شدید مبتلا بود و از نیجا عیان شد که انتصار محصور
است بگروه اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بالبتی که نام آن
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر روسای قوم ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
حالی تواند شد غلط گفتم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانید بسبب آنکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جفای ظالمین که از دست ظلمه بحضرت

اہل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در ظہور اول ولادتش بحصول
انجامیده و ہمچنین احادیث بکلا ازین باب اہل السنت که وجود با وجود شش فقط برای انتقام از اعدا است سیغما
یا انیہمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نمیدانند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین بیہوده گیہا بدفاتر سپردند فاین الافتخار لعید ربما عن خاتم الائمة الاطہار بالجملہ عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن دارد تیز زبانی میدادند و در پیراہن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگیر فتند و مجتہد رئیس الطائفة الغافله مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیہای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفته
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور ؏ تو بر اوج فلک چه دانی چیست * چون ندانی که در سرای تو کیست * قوله
بمعناه المر یتیس علی الفسنه الخ **اقول** قیدی که مجیب معیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بر ان براہین
ازبراہین قطعیه قایم گشته بر کید و از ان التقا میرود مثلا حق تعالی در کتاب مجید در حق عائشه صدیقه و صفوان
از تہمت منافقین اراده بود نمیفرماید لہم مغفرة ورزق کریم چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و ہذه عبارته بحث قوله تعالی الخبیثات للخبیثین الآیه قیل فی معناه اقوال احدہا ان معناه الخبیثات
من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک تسمع الخبیث من الرجال
الصالح فتقول غفر الله لفلان ما ذا من خلفه ولا ما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاہد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وہو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ؑ قالا ہی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الا ان اناسا ہموا ان یتزوجوا منہن فنہاہم الله
عن ذلک وکره ذلک لہم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزہون من الکلام الخبیث عن مجاہد و
قال الفراء یعنی به عائشة وصفوان بن المعطل وہو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
فجاء علی تغلیب لفظ الجمع لہم مغفرة ای لہؤلاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبہم ورزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتہی بلفظه و ان انکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی اختیار کنند آیات
کریمه را از کجا بکجا برند یا و صفیکه معتمد مذکور را حامله بر ان دارد و اصرار بر شان میدادند لیکن تحری شمیشا رز
فلله الحجة البالغة ہرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان به تصریح رسید پس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و ہو خلاف القرآن العظیم لیس معلوم

نمودند کورست فتبینوا قلت بلغه المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً بالله
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون وعن الصراط ناکبون واعجبا که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین وانصار همراه جناب مرتضوی بودند وانجناب را بر مسند خلافت
نشانیدند و بر روایات رفضه چنانچه والنسی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند اصرار ورزیدند و
بیران گشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال الشهادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به
بغض وعناد با حضرت رسالت میشود و غالبا مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نحلت بر ملا در کتب
دینیه استخفای حضرت ابن جنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره
و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و نمیدانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب همین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید چه
حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب میدانست لیس مستغرب نمود که چنانچه عبدالله بن سبا و امثالش را
سوخت و پدرش نیز در صوارم نوشته ایشان را هم سپید و ترخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین هشتاد تازیانه برای رفضه منبر مقرر فرماید برای
تکفیر ین شان هر سزای که تجویز نماید کمتر خواهد بود **قوله** بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشنید و در نخصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در
کتب فریقین مندرج شد لیس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصول ایاد رکتب فریقین مذکور نیست که انجناب لعنت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل الیس امیر المومنین
که صدها مناقب امیر المومنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و از شیخا حال الامام اعظم ثانی لعنی شیخ علی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد بعد ازین در همان کتاب نهج الحق انچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی نور الله شوشتری
غیر از ینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزید و آبروی خود و عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیقه بریزد خبری نتوانست کرد لیس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فار خطی
جناب امیر و بروی ملایکه مقربین و حضرت البشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مطعون
فار خطی عهد نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بارها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نمانده آنچه
تو جرداد ایضاً چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق اعظم را گرم کسی بود که از موائد احسان او ممنون
گشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند یا حضرت امیر که وصیتهای رسول الزوی را معاذ الله پامال نمودند که از انجا

مراعات فریادرسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتنقیح آن پیش نمودم و عنقریب گذشت حقیقة الامر
آنست که چون مجتهد از ملاحظه کتب خود را معذور گردانید زبیر بر قول و اسباب فضیحتش مهیا شود و هرکسی
دراز و کوتاهی حوصله و تحقید امیر که جناب امیر فرمود که اگر در قول من متردد اند میانه رکن و مقام ایستاده بشوم و
قسم میخورم که کشتم نه شریک قتل گشتم نه امر نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
بکمال جد و جهد بجال شهر از نزد عثمان رسانید و چون خود بضرورت رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفظ
مقرر فرمودی و بر در دروازه عثمان گذاشتی و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
از صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بود مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان ناکار و کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند و در بر واقعیه خدمت گذار امامین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان کربلا چنانچه بایداد اکردند یعنی هم تیغ بیدریغ ستم بر آنجناب آهیختند و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن کیست
که ما را بدین روز سیاه رسانید کما فی المواعظ لابیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر بسبب آنکه راه و رسم
حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای بیاد دمع آب پاشی
رقصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسول خدا را در عین اختصار گذاشتند و انهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهلبیت حضرت چه مصائب رفته باشند که آثارش عیان می دیدند و لیسان آخروی
جنازه هم بپیر داشتند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مغافات نیز در وقتیکه
فرزند چه فتنه انگیز بهرچیزی بنه دنیا خود امام الائمه در فریب ایشان گرفتار شد و هرگاه تخلف بار
بار دید بلغت و میل در فتنه شان گشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبهه نیست کما فی العنو
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا آوردند و خود امام معصوم را بخیال خویش بجنت
رسانیده بسوگواری بپرداختند و چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در روز ازل
محبت ائمه و امامت ایشان ارواح کشتی در حق دنیا الاندرة و شد و دا خبرا اهل کوفه حق که کوفه
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و انشاء الله تعالی بقیه را ببعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و آخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همه این مردم در نفاق یکتا
و بی عدیل بودند و کار ایشان خدع و الوجعی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نگردید که سال دوازده کس از ائمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون گنج و گاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خوب جالس خلع شد جناب مهدی
دیگران را که طرف تحقیق شان باشند از کجا هم خواهند رسانید شاید که جنابشان ملکوی شاهی کار
اجتهادها دار المومنین کوفه گذاشته بسفر جابلقا و جزیره خضراء تشریف برده و قبل خروج سفیانی

اسمائی نیز بیارت ببار تر کسی در رجالی بصورت مجهول یا بهیکل معروف نوع ناس لیناس مشرف شوند ولیکن مشکل اینست که امروز نیز درین همین قران خواهند شنید و جز تقیه و ذو الوجهین امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه بعضی از وجوه وقت خدمتگاری مسلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکل ترین حل مشکلها بر رفضه در نهاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد باقر تتبع کنی که خواهد برآمد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش الهی بگزارند و رفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی النزهته دران زمان هم بیکار خواهد بود و پس اصل تشیع که در قران اهلبیت نصوص قطعیه امامت بلا فصل موجود است و رفضه در توقع آن عمرها میگذرانند و آنهم از دست رفت و از هر طرف مایوس الظهور است و نسخ شد پس فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر الی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته داد مردی و انهی زمانه است مناسب آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر ای شریف عمل کنی اول تر میکشیم پس حضرت را چار شد چنانچه اکابر جلیت رفضه اظهار مینمایند و بید مجتهد نیز از ایشانست بالجمله این مردم همیشه روی خود را بهمین عنوان در نافرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند و بعنوان اجتناب را زرد شیعیان حقند که برای تفصیل انکنایی دیگر همیباید نوشت ناچار بنقیه اقوال رد و به مجتهد امامیه را فتر من مینمائیم و درباره مختار هم صحبت با نفس الهی چنان مرتب تواند شد که اگر پای انصاف در میان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای خود بگریبان خجالت مدالیشان فرو برند که باز فرصتی بنائید تا روبروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه انیقدر اجماعیست که مختار مذهب کیسانیه داشت و گردن بگردون گردان میافراشت و نزد اهلسنت مدعی نبوت بود و رفضه اگر چه صاف صاف نگویند مگر دیل زهر کلیم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انقا معلوم شده که حضرت علی بن الحسین او را بلقب کذاب یاد فرموده و هدیه او را قبول نموده پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درینست که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب نقید رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که خود احداث نمود و دیگران پیروی اکردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی بن ابی طالب بن الحنفیه لو سموا الکیسانیه و هم تبع المختار فکان لقبه کیسان و بهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر همه عیان شد اکنون دیدنی که او در امور آخروی مثل کفار است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما و حدیثا خصوص تالیفات مجلسی مجتهد اعز فرزند سید رحمت الله ایشان و عماد الاسلام و ذو الفقار و صوارم و حسام فاضل جالبسی مجتهد اول در کوفه هندوستان و افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و ناووسیه و واقفیه دیگر فرق باطله از شیعه بر نسبت مختار ایشان را

زینهار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید که آن تحقیق چنان میشناید
که ایشان در آخرت مثل کفار مخلد فی النار و عیان است بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح

انجامید که تقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بئس الورد المورود و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
مانند آنکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه و آله همت علیا بر گمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد این خود
امریست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضعیفه بر می آید و رجالت متعمع مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
جا بجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی آنچه دال بر آنست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید از دلیلی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک دانند و آنکه مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که اولی ایمان باشد بسبب کیسانیه و اورا
از دوزخ بر آرند بلکه بعد او حقا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زینهار لائق
شنیدن نیست و برین قدر هم موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف
کردانند و آنجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات ستالنیست
که روزی نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید ولیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت برخیزد و یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما ولیکن خوب تر معلوم شد که این
همان وقت است که دابة الارض بر آید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و لعل المشترقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری گذشت کافی است و درباره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمانی
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از ثنا امیر
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجاع ثقه
بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکنند

و الجهاد و زندقه مثل ابو الجارود و کاسه لیس او استاد کلینی اعور نیز ملاحظه بکن که در روایات کیست و این
مجسم و تمثیلی است بحث در ان نمیرود که وفات طوال در ان وفا نمیکند پس بد انکه امام المتعصبین
عبد العزیز کسی میگوید و دیگران داو پیروی او می دهند و قال الکشی بر زبان دارند اگرچه با امامت
و عصمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة
و کان یسکن الکوفه و کان من الناووسیه ثم قال اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هولاء و تصدیقهم لما یقولون و اقروا لهم بالفقه من دون اولئک

الذین عددناهم و سمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج و عبد الله بن مکان و عبد الله بن بکیر حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز بران دلیل است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توثیق او هم نمایند و احادیث
او را بالصحت می ستایند و حکم بایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و بلا اکبر کبایر
و بالا گذشت که نزد دلدارم و از قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوه
محسنه مستحسن بود و از انجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امریست که جمیع فرق
عدلیه بران اتفاق دارند و چگونه این برادران اشتغال و ذوی الاذناب اجماع بران نکنند که بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکه مقربین مدلل فرموده وست از چنین رسالت
باز کشیده که انهمه امور و داعی وجوب قتل شریف عیاذا بالله بر اصول امت رئیس بهود خواهد بود
و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و کسی هیچ هرکه خواهد درین میدان تکادری نماید و به بیند که فتح و
فیروزی برای کیست و سبب شکست و ذلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله
من هذا المقالات علی اصول اهل الترهات من بعد بیاید و باید آورد که رفضه بنیت خوارج
را ستوده اند که تکفیر جناب تصوی بوده اند چه عجب که بنیت عمر سعد هم چنین باشد باوجودیکه
او تکفیر نبود و لیکن حبیب نیا او را برابر ان آورده چنانچه رطل بوق بن عوق خود شعر در باره هارون و
دیگر مومان مانند ایشان داد بلاغت میدهد و شهدی هم بیش از پیش میگوید و در ملا ذ اعتقاد
پناه می جوید و این باب اگر به کشایم عمر بپایان رسد و هفوات رفضه بانجام نکشد این حرفی
بود از توشیح ما و سیله و اقعیه پس حدی و نهایتی ندارد و تالیفات عجیبه کربلایی از رسایل
و کتب طیب اطیبایی باید دید که چه می نویسند که مضمون ان طیبات متواتره از ائمه طاهره

تلقیناً دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام انقدر تو ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاشد از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زنهار
آن امور از خوارج و نواصب بعید و زیاده تر آن همه و شنیعها را که تواند ضبط کردن و
بی اندامیها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیل برین دو حرف اکتفا ورزیدیم
و گر تطویل نکردیدیم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رد به مجتهد دراز دم [illegible]
سم نظر نمایم قوله غرض آنکه عائشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از
کتب فن بر می آید بلکه در ان زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان
الشیاطین والضلال والزندقه هم بوضوح می انجامد و نسخه صحیحه محشی آن که مرزا کاظم علی صاحب
از سکندر بیگ لال خرید مجتهد مجتهد اول گزرانیده نزد او موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاد و انکار نمیدارد و سبب این وهم ازین مجلد هم ظاهر است یعنی تبحر مجتهد از زمانی
و در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقالاتش پیداست و امریکه بعقل و نقل در سفر بصره یعنی
واقعه جمل سوید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المؤمنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین هر بارگاه جناب امیر المؤمنین بود چنانکه عنقریب التنی انچه آنها باظهار علمای شیعه در
باره تحکیم بجناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکیم بر آنجناب که کردند و از نهج البلاغت هم مخالفت
ایشان چنان بر می آید که جناب امیر را در تابعی خود آورده بودند و تنقیح آن اخبار
وقتی شد که جناب امیر یکی از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بی
کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و
و خوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطلع شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک گردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند لیس
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب و مسلمین بر انگیخته اند جواب
داد که چون اهل شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امر فوراً نها
دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود و درخته اخر پدید آمد پس همه گرد ترسل و رسایل چنان
قرار گرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد نشینند و همه گر درین باب مشوری نمایند

و هر چه دران مجلس قرار یابد بر آن کاربندند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این در بار را زنهار اجازت
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تا هر کسی بداند که غدر از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هر گاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شستر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرآنی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و فاتر مبسوطه
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مخلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی باشد
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین مسلک
هذا اقول ان اعظمین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و سد وقت
اهل غساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی سبب
ضلالت شیعه نجدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث شیخی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان بلند نمود و بانه قابو یافته جهال شیعه را بر آن آورد که معتقد معبودیت
و الوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
ازینجا اینهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او را هیری بثبوت کاز کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشی
است که هفتاد هفتاد از حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا و الاخرة شدند و بجاوای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می نمود و علی رؤس الاشهاد بجناب
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد چونکه گریا دینداری کر
مرا برسم رسالت فرستادی تا بخدای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او پس از اخراجش سوی
مداین هر چه یاران پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد نه از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفا و آنگاه بعد اظهار اسلام بنود بدیس
کار او از مختار رفضه هم درگذشت و هر چند محدث شیخی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فقد جهال فرمودند تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند ولیکن باد نی غور هویدا از عبارتش بوی انمیعنی بد ملایم

اهل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الهی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد
الوهیت رسانند و خاصه را مقاران این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و
خلفای معتقدین و منتقدین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر الکشی واضح است
و ازینجاست که محققین این من معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسوسه آن ابلیس لعین لعن شد
تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نوردیده شود و قدمای رفقه بدرجه
توسط باشند و ادنی برین تلامذه ان بی دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینکر مثله
قوله لا اقل که سلب عدالت از ان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت است
اقول معنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد
پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی و دقیقه شناسیش اجرام آسمانی صدور یافت
تفصیل این مجمل آنکه ادنی درجه درینمقام عدم تقیید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه
سبب عدم تقیید حکم بر قاتلین و اهل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اهل اسلام
باعث رخنه عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان
دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان نیست و معلوم است
و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اعتقاد از موجب
تسکین محبت مهدین شیعه نباشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یا نوازم کرد
سابق در مقاله سادسه غالبا عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان نگاشته
که اهل بلوی مارا آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشان را مالک و مارا مملوک توان گفت از
شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و نوبت بجائی رسیده که شمارا بر گونه مصیبت
و عذاب میرسانند و انواع نکردنات و واقعات می چشانند و مقامی باقی نماند که دمی
بیاسائیم و تدبیری مشغول شویم و از همینجاست عیان است آنچه محققین اهل سنت درباره
حواریین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و
خواص و عوام چنانچه باید فهم ان بی کلفت رسیده اند که بلوائیان که اضرار بر ان
داشتند بعد ذی النورین ؓ درپی دیگران افتادند و خواستند که حواریین را
بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اینها از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد
و ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق داده اند و درینمقام دلم میخواست که از تالیفات
محققین که عبارت شان را جمع کنم ولیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتناع
بالغ شد محصل کلمات بزرگان آنست که زینهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی لا بایشان نسبت کردن افترایست جرم ظلمانی گفتنی است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزاران احادیث فضایل حضرت امیر را اشد
بذات انجناب را خود این خوارجین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اهستند که شیعه بجهت شامت رفض قدردان ایشان شدند و بلیت
ایشانرا که از مبادی افعال و اقوال شان هست بدوند انستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصدد در آمده جا بجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
بحرانی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه هست و ازینجا انیهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف هست عیاذا بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کرد و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوائیان از اخبار مرتفع شد و
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه ابو زبیر رضی را پسندیدند که قصاص بعد از قاتلین عثمان بدون
اتفاق اهل اسلام نتواند شد ولیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه هست و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت ست نعوذ بالله من ذلک بالجمله درینجا ده عدم
تقیید حکم هست با وصف اقرار اینمعنی که قصاص از قاتلین می باید ولیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم هست الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا هم سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جاسوس در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که مقتضا در الی الاذهان ست آنکه آنچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایة عنهم مستلزم انکار لیاقت ست برگمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو تناقض قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امرکه انقضا گذشت
پیدا هست که کلام در شقه و چون عدالت شیعه انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین سابق تقریر
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت از این جهت نمود و قید زعم المجیب افزود که خود قایل بعصمت امام
است جمیع ائمه الامامیه شیعه اثنا عشریه معتقد عصمت باشند و اما امامت صید هند باید گفت لابد

سح خدا بارها معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقطیه نیست بالذات محققین رفضه با عصمت
بکمال عدالت ترجیح ساخته اند علی ما سبق تفصیله وبا اینهمه می توان گفت که هرچه مانع عدالت
است مانع عصمت است علی المشهور عندهم ولا عکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالة والخصوص فی العصمة
واگر وجه تخصیص اینست که مجیب عدالت را شرط امامت میداند و دون غیره پس این هم خلاف کتب
کلامیه است که عدالت را مصنفین آن شروط امامت گردانیده اند و برآن قایم کرده اند چنانچه از
شرح مواقف وغیر آن برگذشت وهمچنین از ازالة الخفا وتحفه اثنا عشریه وامثال آن واو
چنین فهمید که این زعم مجیب است فقط حاشا که چنین باشد آری در امور اختیاریه واضطراریه
فرقی هست ظاهر پس از رفع استبعاد در ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
در سابق بعنوانی گذشت که مزید علیها نیست پس باید بدان رجوع کردن و دنبال این وداز گرفتن
و بر اصطلاح امور در طعن از راه تفوق جستن واگر مقصود از زعم المجیب آنست که نزد او ثابت شد
که ایشان منکر لیاقت امیر شدند بخلاف امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا که وصیت معطوف
فارغ خطر از اهلبیت پامال نمودند بر تقدیریکه مجتهد کلینی را دیده و مضمونش را فهمیده باشد فالامر عظیم
والشکل شدید عجیب فلا معنی للمجتهد مفر ولا مفر الا الهاویه وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ و رجعت خلافت
یزید که حق جوالیش در مجلد اول انتخاب گذشته که اگر اولین وآخرین همه رجعت قهقری نموده هرگاه
امام نرگسی رونق افزور بهار و گلها از کوفه شوند بهیئت مجموعی قصد کنند که ابحاث آنرا لعوت علمیه
کاری از پیش نخواهند برد بنا بران اعاده آن مباحث تطویل دانسته بقیه اقوال مجتهد را الزاما و نقلا
ته و بالا می نمایم و افحش وجوه این ابواب را از کتب رفضه برای مزید بصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم و میگوییم که جناب مجتهد ادعای تشیع خاص برای قدمای مرحومین خویش می نمایند که بعضی از آنها باعتراف
اعور المحدثین مصداق کان من الکافرین ولد الحلال نباشند و هو مستور و بعضی را زیر این
قصه درج کنند که علانیه دشمن اهلبیت بودند و معلوم است بر اصول شیعه که هرکه دشمن اهلبیت
است از طیب ولادت بی بهره است پس باید دید که این شناعت از کجا بکجا میرسد زیرا که عم الام
نرگسی جد امجد مجتهد دشمن صاحب الامر مجدی بود که از این اوراق هم عداوتش پیداست و از بحار
وغیر آن عیا لست همه حقوق آنجناب را تلف کردن و مکانش را هم غارتیدن و خمر خوردن
و داور قاصی و طنبور نوازی و قمار بازی و دادن و بر ظاهر است که تالیفات مجلسی خاتمة المحدثین و
المتکلمین و همچنین تالیف دیگران الغیر نیا بعد هزار سال و شصت و ششصد سال است کا پیش کرایشان
حال او را بدین عنوان نوشته اند هزاران کس از قدمای رافضه جناب میرزا در قابوی خود
گرفته داد شقاق میدادند و در واقعه تحکیم آنچه گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکه خود آنجناب بحکم شان

را بطول و عرض تقریر فرموده از وقت وقوع بلوی بر جناب ذی النورین و واقعه شهادتش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغة ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
از اینها است پس بدامن مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید را چنان برملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات مسامحه محکوم شدید مهای بد نمودن
تا آن ملاعین پامال شدند و بیوفائی ایشان در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از معتقدین شیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و در
مصلای شریف در ربود و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المؤمنین نام نهادند با
اظهار آنکه امامت اصل الاصول است باین معنی که بدون آن اعتقاد توحید و نبوت و دیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمی آید و اهل تشویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
تهور و خیرخواهی حسن مجتبی قرار دادند و هزاران هزار از قدمای مجتهدین در بیعت حضرت شهید کربلا
عهد محکمی بر بستند و مجبور آمدن ابن زیاد آن بیعت مبرم را شکستند و همراه یزید شده حضرت امام را
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی متخادعین نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی عظیم بعد از
وقوع واقعه کربلا همه مرتد گردیدند الا اندکی کما فی منهج المقال و بعضی دو امام را بدست خود کشتند و بماتم نشستند
و سبیح و ملیح تهذیب بسیاری از پهلوانان را برای زیب گردن بدون امام رضا همراه بردند و این سیر و تماشا
میدیدند و علمای رفضه مدعین مزید محبت قائلین امیه و این نظارگیان را در اهل تصانیف داخل ساختند و در ر
شقی را که منحوست که امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانید اصدق الصادقین لقب گذاشتند و
امام صادق را مدالعمر در روغ فروشی گفتند که زبان را بنیک بیگانه نباید میگفت کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان و شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از آغاز اسلام تا وفات مظهر کفر تثبیت کردند یا جناب امیر در
تو تم بعبث هیچ زنار بگردن مبارک می انداخت نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که آنجناب کافران را می گشت ایا صورت و لباس برده واداران
متغیر میکرد مانند امام نرگسی بی وقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خرفتار بسیار و نهیق و شهیق حمار چنانچه از آئینه قدما هم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی مطمئن شود بسبب
آنکه در لجج عداوت امام الائمه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصا
رطل ابو ق چه گفته شود که بلا و بیلا در مجالس المؤمنین چه افتراها که آخر تشنیعه تراشی و تراشی از
هم ملقب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه در باب من گفته باشند کافی الاصول و منوجه فی الوافی والصافی و پلاو قورمه بر دستار خوان
نواصب بخورند اگرچه عمر با دران بسر نمایند بخلاف النبی واصحابه حیث ناجره دادند کوا وطاعنهم وحضرت
امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دست های نواصب می بوسیدند وشیعیان را نیز
دیگران را مامور میگردانیدند کافی ترجمة الخرایج دیگر حضرت عقیل رفاقت معاویه را مستحسن نمیدانست
چرا بقیه عمر در صحبتش ماند وهم بر رفاقتش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین و مطلع النیرین است و محمد
بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد وجناب امیر بلوائیان را دفع مینمود چه وآب و دانه بعثمان
میرسانید باوجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه این فضیحت بقیه القدر نظم کرده
گر ترا خال بایدت ناچار * پور صدیق را تو خال شمار * وانیکه شنیدی در وقت مذکور بوده هر گاه
گفتگو در قتله عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا بر رکن ومقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم
خورم که شریک بلوی نبوده ام تا بامر قتل و بشرکت خون چه رسد ببین که ازینجا حال سنی و رافضی عیان شد
که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر یزدان را قطعا و یقینا راست میدانند و متبعه را که دروغ محض می پندارند
و تقلید امام اعظم شان می نمایند کاهر گونه وجه و برین قدر چه موقوف کابن بابویه صدوق الکواذب قسم
آنجناب را که غباری از شیخین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرایع و اصول
دیگر آورده پس معلوم شد که همه دروغ بود وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فکیف دعوی
مزید ولا و اطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول اورا دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و
واقفیه که همه خزاین ائمه بودند و هم بر حرمها شریفه تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و
ونا و وسیه بی ایمان را که باعتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب و ثقات نحلت خود گردانیدند
و آنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند و بر تقریرات شان نازیدند
کافی و عیون الاخبار وغیره و نیز جناب امیر را پامال کننده صحیفهای رسول خدا شمردند چنانچه نمونه آن از کافی
دیدی و بگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشیء عجاب
و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کافی شرح المواقف اعتقاد کنند و گویند علی حبه
قسیم النار والجنه وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه و در غیرت وحق گوئی و حق جوئی و امثال آن [illegible]
و خاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند و اجتهادات آنجناب را مقرون بالصواب و مخالف او را بر خطا اعتقاد نمایند
و نواصب بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نستایند خلاف اکابر امامیه که معرفت مرا شیعه خاص
نباشند فاعتبروا یا اولی الابصار قوله جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در سابق ظاهر گردید اقول
بتایید الهی و توفیق نامتناهی جوابش که امتی پیرایه ظهور پوشید و از مدتی بتوسط احباب از ثقات پیش مجتهد
و مقلدین او فرا رسیده و حوصله الشان از دیدنش تنگ و مطالعه آن صد گونه مورث عار و ننگ گردیده

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

غزالی که از اعاظم ائمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین علیهما السلام حرام دانسته و گفته یحرم علی الواعظ وغیره روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج الی بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه **قال الفاضل المجیب** چون قصه زهر امام حسن و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد و ضعیف و سقیم است و بسیاری از مقدمات انخلاف تمکین و صبر و شکیبائی اهلبیت واقع شده بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردیده و همچنین اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر بحرمت ذکرش بر کسانیکه تنقید حدیث و تمیز بین الرطب والیابس ایشان را میسر نباشد و قوت بیان محامل صحیحه بدست ندارند بنا بر مزید اهتمام فتوی دهد بعید نباشد و مخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا همچنین بوده اند لهذا اهل تنقید در بیان احادیث موضوعه و ضعیفه میگویند کما هو دأب الواعظین و حال بعضی از وعاظ بمقاصد فاسده اسناد در بعضی از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این واعظین زبان تعریض بر گشوده و در حق ایشان گفته شعر واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند قول ما نیز همین است که او آدم نیست و بالجمله علیت قول ابو حامد غزالی فانه یهیج الخ برای هر دو امر معا ممنوع است کیف لا و قد قال بعض المحققین المتبع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه واما ذکر مقتل الحسین رض فلما رای من غلو الرافضة بنقل اشیاء تنفر بوقوعها بجهته المفضی الی الاثارة بل البیت العلیة المفضی الی ذهن عقاید العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة الکذبة

صاحب الامر صاحب رقعه مرقوم و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله
و لو تتبعی دیگر باین الفاظ بر آید که ملعون بلعن سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر تصریحیست
که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر بار خدایا مگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص بزبانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجوی آنجناب افتاده بود و قد و فیه ما فیه فلیتأمل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در
حق ایشان بپیرایه ورود پوشیده بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بجرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما تواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیبا عد بهم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره
فی غیرها قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ اقول قصه زهر دادن جعیده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا بحیثی مشهور است که کتب سیر و التواریخ از ان
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه انکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصص تحریم بر روایت شهادت حسنین علیهم السلام در صورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
اصحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی لسبط قصته انما هی
الشهادة الدالة علی مزید خطرته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یستعمل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخرة از ابا رتبه احمد تعالی علیه بقوله
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ولا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله وسلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتمآب و اسمان و آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد

والوعاظ الجبلة الذین لایمیزون بین الصحیح والسقیم من الاخبار علی ظن ان هذا النوع من الذکر من محبة القربه
الاظهار انتهی بلحفظه ولو سلمنا تقریر العلة فی بغض الصحابة ظاهر وان کنت طالبا التفصیل فارجع الی الایضاح
علاوه بعضی از ائمه محفوظین که اصحاب خود را از قرارت قرآنی که حضرت امیر انزال کم و کاست جمع فرموده بود
باز داشتند و گفتند حتی اذا قام القایم قرء کتاب الله علی حده ودر کتمان آن که اکبر الکبایر است کوشیدند
و بیاض عثمانی را که نه الطمنش درست است و نه ترتیب ان واقعی و با اینهمه تبدیل و اسقاط دران اتفاق افتاده
و هر گونه تحریف دران وقوع پذیرفته رواج دادند این اظهار و اخفاء قرآن مجید مبنی بر کدام سانحه بوده است
ایا از عبد امجد خود انحرافی و لسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند یا عیاذا بالله مطابق مال بعضی از اخبار
شیعه کمال مرحلا اضلال و تلبیس امت مد نظر ایشان بوده و منع از قرارت قرآن مجید اگر از دلایل و قراین
نفی قرآنیه است پس جمع بین الضدین لازم آمد والا منع غزالی بکدام دلیل مستلزم نفی شهادت باشد هر کس
که از ذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر راقم نهد مگر ظاهرا بذل توجه و صرف همت در خصوص اخفای
قرآن مجید تا قرب قیامت مبنی بر اهتمام شان است و غالبا ازین وادی است آنچه از معتمدین امامیه شنیده شود
که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت روزی باستماع عذاب زانیان اعضای تناسل خود بریده
و حضرت امیر بحفظ این امانت و نمود لش بحرم عند الحاجت قیام ورزید قضارا در زمان فاروق جوان
مذکور عازم زیارت حرم شریف شد جناب امیر را باب اعزاز و اکرام او سفارش با امیر قافله نمود اتفاقا دران
میان زنی بحسن طلعتش مایل شده مکرر در آغوش خود را جلوه داد و اتفاقی بسوی او نکرد آخر الامر شبی زن
نابکار کیسه خود را در اثاث او پنهان کرد و صبحدم فریاد برآورد که مال مرا دزد برد هر گاه تجسس کنان بکالش
رسیدند کیسه را یافتند و دانستند که صورتش ملیح و سیرتش قبیح است خواستند که جوان را بسزا الش رسانند
که امیر قافله را سفارش امیر المومنین یاد آمده و از سر تقصیرش درگذشت هنگام معاودت زن را باز داد و ...
گفت که بار همان جوانست او را مقید نموده بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم آورده باجناب امیر شکایت کردند
مجملا بحکم ان حضرت اهل مدینه جمع شدند و امانت سابق و چوب دستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم از زن مذکور را
جناب حسن و سلمان فارسی همراه آوردند زن را زیر گلیمی بر پهلو خوابانیده و چوب را به پهلوش نهاده از جنین
نام پدرش پرسید با واز بلند و زبان فصیح نشان داد من بعد حقه سر بمهر را برگشود و اعضای تناسل او را
به هر کس وا نمود شور از خلایق برخاست و فتنه فرو نشست یعنی جوان نجات داد و زن را العذاب دفع
حمل مجدد و نمودند انتهی ملخصه و بر پیکه اولی بهره از کیاست دارد مخفی نیست که در نگاه داشتن ذکر
خصیتین در خانه اهل بیت طاهرین وانهم با اهمیت و از غیر از اهتمام شان حاجتی متعلق نبود بلکه
همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد و اگر سخن مر او گوش
نمیکنند اینک جوان حاضر است و انظروا الیه لیس له ما للرجال لا قلیل ولا کثیر والصادر توفیقات

صاحب الامر صاحب رقعه مرزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله ولیو قبیح دیگر باین الفاظ بر آید که ملعون المعروف سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر خبریست که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر یا رخدا یا اگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود که این همه مخصوص بزبانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فلیتأمل حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در حق ایشان بپیرایه ورود پوشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بحرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما تواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیسا عدهم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره فی غیرها **قوله** چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنابر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابق بواقع ندارد الخ **اقول** قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات تا جرای کربلا بحیثی مشهور است که کتب سیر مواقف و مخالف از ان مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت بواقع چگونه میتواند شد علاوه انکه لا نسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در ینصورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید الکائنات و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ اصحاب از تهیج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت انحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق محرقة میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشوراء انما هی الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه الله تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که هرگاه بنابر تصریح اهل سنت جناب رسالتماب و اسماع افتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد با عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

محلی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران الشان است از کلام ابن حجر و غیره نیز ترقی کرده و حکم فرح
و سرور درین روز منحوس نموده چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید و کذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم المصیبة
و لان یوم عاشورا ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و از ینجاست که اہل
مکه و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنا بندی و لبس الثیاب فاخره و معانقه و مصافحه
عمل می آرند کما نقله الثقات و آنچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اہلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و اہانت اہلبیت مشابه و مماثل به اہانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت با نہا رسیده امامی عنی که کلمات سوء ادب نسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بر زبان می آوردند در قران مجید مذکور است فکما لا یمتنع ذکر ذلک فکذا هذا و آنچه نوشته که
اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب نیز خالی از ین امور نیست معلوم نیست که مراد از ین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذائیه لازم بود و اگر مراد از آن اہانت
صحابه است پس لا نسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین فرارهم و اکثر قبائحهم التی موجب اہانتهم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید حدیث
و تمییز بین الرطب و الیابس ایشان را میسر نیامده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب واعظین مبالغه نموده تطویل لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص واعظین نه نموده تا این تاویل علیل ابی بر روی کار آید بلکه
بلفظ غیره علی الاطلاق از آن ممانعت فرموده پس مذمت واعظین بپاس قول حجة الاسلام نفعی عاید
مجیب نخواهد کرد و بعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دہلی میکنند و درین بلده بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ ہستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا که فقره فانه یہیج الی بغض الصحابة
تعلیل جمله واقع شده و جمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن و الحسین و حکایة ما جری بین الصحابة
پس چگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل و الشرب و الوقاع
علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد و بهذا
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک و تزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما روی فی ادعیتهم و یجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد الی آخر

ما حال ونقل في الى فى قوله يهيج الى بعض الصحابة ايماء لطيفا الى ما اومانا اليه فطعن على لطف القريحة واما
العبارة التي نقلها عن بعض مدققي اهل السنة والجماعة فهي عارية عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والركاكة فان القراني حرم رواية شهادة السيد المظلوم على سبيل الاطلاق والعموم ولو كان الامر كما زعم
هذا المدقق كان ينبغي له ان يحرم روايته فوت سيد المرسلين وامير المؤمنين وخلفاء الراشدين ايضا على
ان استناد ذلك الى شيعة الحق الذين رفضوا طرق الضلال وتمسكوا بذيل مودة النبي الا واله خير البرية
بلا مرية جواد عا بلا بينة واما ثانيه اهل بيت سيد المرسلين فهي مماثله ماثانة الانبياء ال اليقين قال الله
سبحانه في كتابه المبين تلوا عليهم لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا وبراءة ام المؤمنين عن قول الافكين مذكورة في كلام رب العالمين ثم نقول ان الاستدلال
على الدعوى بعبارة المدقق المجهول بعيد عن العقول فانه ليس بحديث ولا انه فليس للخصم ان يعتمد على تلك
العبارة **قوله** علاوه بعضى از ائمه محفوظين كه اصحابه خود را از قرات قرانى كه حضرت امير المؤمنين سبب
كم وكاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند **اقول** اطلاق محفوظين بر ائمه معصومين با وصف اطلاق
آن بر خلفاى غير راشدين مستلزم سخافت وتناقض وتكذيب مفاد آيه تطهير است بالجمله اين افاده
تازه واين وقت بى اندازه كه عجيب آنرا از انكار انكار ردانسته نزد اولو الابصار مضحكه نسوان
وتلعبه صبيان بيش نيست زيرا كه بر دايات متفق عليها ثابت است كه خليفه ثالث شدند الحيا مقبول
جور وجفاى شيعه اولى براى ترويج دين وترقى شرع حضرت سيد المرسلين اكثر قرا انهار را احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را كه از جمله صحابه كبار بود بسبب امتناعيكه در عطاى قران خود نمود
ضرب وتاديب فرمودند پس ائمه معصومين حا وصياء مرضيين كه قران اصل را اخفا فرمودند سببش
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قران مجيد از احراق خلفا بود ومعلوم است كه ظلم وجور خلفاى
بنى اميه وبنى عباس بر اهل بيت جناب رسالتمآب زياده از ظلم خلفاى ثلثه بر جناب ولايتمآب بود
چنانچه اين معنى بر كسيكه تتبع سير وتواريخ معتمده اهل سنت نموده كالشمس فى رابعة النهار ظاهر و
آشكار است ايا نمى بينى كه باوجود ظلميكه يزيد ملعون بر جناب سيد الساجدين وزين العابدين
نموده بود عبد الملك بن مروان كه مدح او از زمان اورع صحابه سابق منقول گرديد آنحضرت
را بقيد غل وزنجير مقيد ساخت چنانچه كمال الدين ابن طلحه در مطالب السئول ميفرمايد ومنها
ما نقل عن ابن شهاب الزهري انه قال شهدت على ابن الحسين رضى الله عنهما يوم حمله عبد الملك
بن مروان من المدينة الى الشام فاثقله حديدا ووكل به حفاظا في عدة وجمع فاستاذنتهم في التسليم
عليه والتوديع له فاذنوا لي فدخلت عليه وهو في قبة والاقياد في رجليه والغل في يديه فبكيت
وقلت وددت اني في مكانك وانت سالم فقال لي يا زهري او تظن هذا مما ترى على وفي عنقي مما يكربني

اما نوشتت ما کان وانه ان بلغنی بک من امثالک نحم لیذیقن عذاب الله ثم اخرج هذه الغل و رجلیه الی القید
الخ و خلف رشید ابن خلیفه پلید ابو فراس شاعر الجوهر الشادیک قصیده در مدح آنحضرت تذلیل نموده
و محبوس ساخت و متوکل ملعون که بتصریح محیی الدین قطب ظاهر و باطن بود در باب جعفر قبر مبارک جناب سید الشهدا
و خامس آل الکسا اهتمامیکه نمود مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است و صاحب روضة الاحباب که
تاریخش بهترین سیر است در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته در بسیاری
از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر منصور دوانقی روزی ربیع حاجب را باحضار ابو عبد الله جعفر الصادق
رضی الله عنه مامور گردانید و چون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا کی خواهی که فتنه
انگیزی و چون سلیمان زنده می صادق رضی الله عنه فرمود و الله که من هیچ نکرده ام و داعیه ندارم
اگر تو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده و اگر عیاذا بالله انچه گفتی کرده باشم برادران یوسف علیه السلام
ظلم کردند عفو نمود و ایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شده بود دست در دامن شکیبائی زد و سلیمان را
عطا دادند زبان باو ار شکر بگشاد و این جماعت پیغمبر انند و نسب تو بدیشان می پیوند و منصور گفت صدقت
و آنجناب را بپهلوی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است آنگاه
امر نمود تا آن شخص را بمجلس آوردند و از وی پرسید که آنچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
آری گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین من او را سوگند میدهم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله
عنه با آن شخص گفت بگوی تبرئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر
و آن لعین اندک امتناعی نمود و بالاخر سوگند خورد و هم در مجلس افتاد بمرد و منصور گفت تا پای
وی را کشیده بیرون افگندند و در مطالب السؤل مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ و قال
ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل
قتلنی الله ان لم اقتلک الخ و مقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را و شهید نمودن
جناب امام رضا علیه السلام نسبت انگور زهر که مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود
است و اگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف و تارکان
اعتساف ظاهر و روشن است که درچنین حال اخفای قران مجید از اعاظم طاعات و افاضل
عبادات مستلزم حفظ قران ناطق و قران صامت که ثقلین اند از دست ظلمه اعدا است خلاصه
اخفای قران مجید بسبب ضرورت شدیده و عدم اختیار واقع کردند در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان بغض فایده دیگر نیست فان قیاس علیه قیاس
مع الفارق علی آن الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا و محفوظون عندکم بخلاف القرآن فانه غیر

معصوم عندکم ایضا فاین هذا من ذاک واما التعریض منحرلیف قرانیکه الیوم در دست مسلمین موجود است او قاصل مجیب آنرا بارها تحریر مینماید فکل تعرسید عجائب میداند لیس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب معتمده مذهب خودش نیست زیراکه احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمده اهل سنت دلالت بر حذف و اسقاط قران مجید دارد ولا نعنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام لطفلی است لهذا بالاجمال لتعرض بذکر آنها نموده میشود در صحیح مسلم باب قرأ الذکر والانثی روایت کرده عن ابراهیم عن علقمة قال قدمنا الشام فاتانا ابوالدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءة عبدالله فقلت نعم انا قال فکیف سمعت عبدالله یقرأ هذه الآیة واللیل اذا یغشی قال سمعته یقرأ واللیل اذا یغشی والذکر والانثی قال انا والله هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرأها ولکن هولاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعهم ازین روایت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ ما خلق از ملحقات است و در اصل قران نبوده و نیز در همان کتاب روایت کرده عن علقمة قال لقیت اباالدرداء فقال لی ممن انت قلت من اهل العراق قال من ایهم قلت من اهل الکوفة قال هل تقرأ علی قراءة عبدالله بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال فقرأت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى وَمَا خَلَقَ وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى قال فضحک ثم قال هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرأ جلال الدین سیوطی در اتقان از زر روایت کرده که گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورة الاحزاب قلت اثنتین وسبعین آیة او ثلثا وسبعین آیة قال ان کانت لتعدل سورة البقرة وانا کنا لنقرأ فیها آیة الرجم قلت وما آیة الرجم قال اذا زنیا الشیخ والشیخة فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم و نیز در همان کتاب از عائشه روایت کرده کانت سورة الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی الله علیه مائتی آیة فلما کتب عثمان المصاحف لم تقدر منها الا علی ما هو الآن و نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کرده اخرج ابوعبید وابن الضریس وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لایقولن احدکم قد اخذت القرآن کله ما یدریه ما کله قد ذهب منه قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظهر منه وازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتمده اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم شدن قران مجید دارد و ازینجا است که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید برانها وارد شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبدالحق دهلوی در شرح مشکوة ذیل شرح حدیث انزل القران علی سبعة احرف میفرماید و شروع را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست اکثر برانند که مراد بان هفت لغت است که در عرب مشهور و مشهود بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش وطی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قران نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند و همچنین میخواندند
تا زمان امیر المومنین عثمان رض و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانیده به بلاد اسلام فرستاد
قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق رض و استصواب عمر فاروق رض جمع کرده بود و امر کرد
بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر تکفیر بعضی بعضی را و نماند از ان لغات مگر چیزی
اندک که متفق علیه بودند بر آن صحابه و باقی ماند بعد از ان تا رسید بقراء سبعه باسانید متصله
و باقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء
حسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قرآن مجید واقع شده اما عدم
مطابقت نظم پس بر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه و ادبیه داشته باشد ظاهر است و اما عدم رعایت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق علیه میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی و کان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرأ ثم المدثر ثم ن والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی
والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی صلعم
هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره و جلال الدین سیوطی
در اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور
العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابوبکر فی اخر قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه حال روایات و عبارات اهل سنت برین منوال
باشد بشنید ام که این لاف زنی عجیب از چه راه است و اطلاق بیاض عثمانی بر قرآن مجید بنا بر مذهب
فرقه حقه که بالاجماع مامور باطاعت و تعظیم همین قرآن در زمان غیبت اند صورتی ندارد اری کتابیکه
خلیفه آنها قرآن مجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده و از هتک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که ایا از جد امجد خود انحرافی و بسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که مصداق کان معاشیعهم بالتقیة از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ بالله ازین حق انحرافی و بسوی فرعون و احزابه میلی داشت و جناب رسالتماب که در مکه معظمه
اخفای امر هدایت مینمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هر چه فاضل مجیب در جواب اعتراض شیعیان اختیار

نماید از فہم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیشود انتہی و کم
زنہایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والآخرین قال اللہ سبحانہ فی کتابہ المبین ذرنی والمکذبین
اولی النعمۃ ومہلہم قلیلا و قال تعالی فی سورۃ الکافرون لکم دینکم ولی دین از انجا ظاہر شد کہ منع از
قرات قران در صورت عدم اختیار دلیل عدم قرانیت نیست بخلاف منع از ذکر شہادت جناب سید الشہداء
در صورت اختیار و عدم ضرر زیرا کہ ہذا فی الظہور کالنور علی شاہق الطور ثم من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ
من نور قولہ و غالبا از ہمین وادی است انچہ از معتمدین امامیہ شنیدہ میشود کہ جوانی بحسن صورت
و سیرت انصاف داشت اہ اقول بعد اغضای بصر از ینکہ این روایت از جملہ اخبار احاد است میگوییم
کہ بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد ایا نمی بینی
کہ در حرمین شریفین شائع بود کہ زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امہات مومنین
نیز ہمین عمل میکردند و از ہمین سبب خلیفہ ثانی ام المومنین سودہ بنت زمعہ را شناخت و رعایت
حق ام المومنین ننمودہ کلمات سوء ادب با انجناب بر زبان آورد و وحی الہی مخالف رای ان لا ثانی
نازل گردید چنانچہ در صحیح بخاری مذکور است حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامہ عن ہشام عن ابیہ
عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت خرجت سودہ بعد ما ضرب الحجاب لحاجتہا و کانت امراۃ جسیمۃ لا تخفی
علی من یعرفہا فراہا عمر بن الخطاب فقال یا سودہ اما واللہ ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفات راجعۃ و رسول اللہ فی بیتی وانہ لیتعشی و فی یدہ عرق فدخلت فقالت یا رسول اللہ
انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت فاوحی اللہ الیہ ثم رفع عنہ وان العرق فی یدہ
ما وضعہ فقال انہ قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتہی و نیز ظاہر است کہ درین بلاد پیادہ رفتن
زنان نہایت معیوب است و از ہمین باب است انچہ در صحاح اہل سنت وارد شدہ کہ جناب رسالتماب
عائشہ را از لباس خود پوشانیدہ امر بہ ملاحظہ مغنان نمودہ بود زیرا کہ ہیچ یکی از اعزہ بلکہ غیر اعزہ
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از ہمین وادی است انچہ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابہ روایت کردہ
عن ابن عمر قال دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ و سلم علی القبطیۃ ام ولدہ ابراہیم فوجد عندہا نسیبا لہا
قدم معہا من مصر و کان کثیرا ما یدخل علیہا فوقع فی نفسہ شیء فرجع فلقیہ عمر فعرف ذلک فی وجہہ فسالہ فاخبرہ
فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریہ و قریبہا عندہا فاہوی الیہ بالسیف فلما رای ذلک کشف عن نفسہ و کان
مجبوبا لیس بین رجلیہ شیء فلما راہ عمر رجع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ و سلم فاخبرہ فقال رسول اللہ ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان اللہ قد براہا الخ زیرا کہ کشف محل مقطوع برای ہیچ مجبوب و نظر کردن
بطرف ان درین بلاد نہایت معیوب است و معہذا حضرت خلیفہ ثانی بان غرض کہ تومیدانی از ملاحظہ محل
مقطوع اصلا حیا نکشیدند لا افلح اللہ حالہ علاوہ برین میگوییم کہ نظر بطرف ذکر انسان برای معالجہ

وختنه نزد اکثر علمای اهلسنت جایز است فی الفتاوی السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة
والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع و در اکثر روایات اهلسنت وارد شده که جناب حضرت
ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اختتن ابراهیم بالقدوم وقال البعض مخففه وقال ابو الزناد والقدوم موضع مشدد واخرجه
البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراهیم وهو ابن ثمانین سنة لیس هرگاه نظر طرف ذکر انسان که متصل بجسم
او باشد محل استغراب واستعجاب نباشد نظر الطرف عضو مقطوع [illegible] چگونه محل استعجاب خواهد بود داری
محل استعجاب واستغراب و مصداق ان هذا الشیء عجاب اینست که مجتهد اکبر سنیان
وامام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف عضو غاسل تجویز فرموده اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفه
یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه کردن حمامی بطرف ذکر و حضنین [illegible] تذکر علی قوم
لو نذارد سبحان الله امام اعظم سنیان رویت عضو که متصل بجسم است بدون ضرورت جایز دارند و معهذا محل
طعن و تشنیع نباشد و امریکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل طعن و تشنیع باشد و انچه نوشته که در نگاه داشتن
ذکر و حضنین بجا نه اهلبیت طاهرین حاجتی متعلق نبود لیس ظاهر است که حاجتی سوای انیکه بعمر فاروق بوقت
مناحت شان نموده شود و اتمام حجت بر او کرده اید امری دیگر نبود و انهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد
کما اخرجه قاتله الله علی انیاک حرمته الرسول وآل الرسول و فلتت بحری که شاه عبد الحق دهلوی در شرح
مشکوة آنرا السبب البیتاوه اول کردن خلیفه ثانی قرار داده اند و عبارت حاشیه قاموس و قانون مویدان
البته در ذهن مجیب قابل حجت بوده باشد و العاقل تکفیه الاشاره این [illegible] غیر از زبان
رفقه جامی ندارد لیکن فهمن کسی از عقلا آنرا در تنگیر و پای قیاس [illegible] باشد بر اصول کفره [illegible]
بر ائمه کرام هرزه معاذ الله در تکفیر مجتهد خصوصا رئیس المنافقین [illegible] باشد قطعا و یقینا تمام
[illegible] ووریده ذهن و خشک دماغ و تر دامن هنوز نمی اندیشد که نسبت
بحضرت فاروق باین قرات در ذهن شیخ عاقلی نمی اید که او قاعد جمیع اهل ایران را که گردانش [illegible] بود
شق کرده انهمه سخن سازیها از انجهت است که از روز حمیتهای [illegible] و دلهای خود دارند بخلاف ان علل که اعادی
مستغفیه ایشان قیاسات جلی بشکل اول بدیهی ترتیب گردانند و در کتاب فی موجود است و در قصه آن را
زبان داد ند زیرا که انرا از مناقب عظم حضرات ذریه طاهره اقرار داده اند و چون [illegible] ایشان
از حد بیان افزونست گاهی چنان نکردند که دلالتش [illegible] واین بدان باشد که کتاب الوصیت را هر وقت بر
زبان آورد ند از طرف حضرات ائمه و قضیکه مباحث اقوال و افعال ائمه شروع شده ندانسته که دران چه مذکور است
و معنی آن چیست باز دعوی فدک و غیره و هم فوج کشی و اراده جهاد یعنی چه واز نجا الفرقه [illegible] لوازم احادیث معصوم
و انهم در کتب متداول که انکار آن انکار مذهب خویش خواهد بود چنانچه بر مقامش مفصل مذکور [illegible] تا امروز

با وصف کوشش ما تقدان بنا ختم لیس لعید مابین السماء والارض میانه هر دو متحقق است
اما آنچه نقل و آنچه نوشته که الظهور والغیبة لیس له معنا حال اگرچه نظر بانچه قبلی از صحایف ایشان بعمل آورده بود تعددی
دارد ولیکن بدون اثبات تجوز نظر الطرفین محل متلوح نزد فرقه حقه اثنا عشریه صورتی ندارد قوله الغیبا در
توقیعات صاحب امر صاحب شعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله **اقول** شعر فهمی عالم بالامعلوم شد اما حدیثیکه درباب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
آنحضرت بالقاب شریفه مخصصه ندارد و لهذا دعای تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره
و عقاید فرقه حقه بکثرت و استفاضه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنابر بعض مصالح مخفیه وارد یافته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزاء علیه افضل التحیة والثناء بنابر همین توجیه لا بد قیاس شیطانی است معهذا شیعیان
درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که لشبهها عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس آل عبا متفوه گشته و بران اکتفا نکرده معلل بتهییج بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالبا
توقیفی است پس لعد ورود احادیث کثیره قایل بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نمیتواند شد و کسیکه از ملقای النفس خود بتبعیت قایل احد بحار روایت شهادت فرزند رسول را حرام وانمود
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و الشیء که در اکثر احادیث عترت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قایم آل محمد و غیر انها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند ظاهر
است که این القاب قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال
نشکیند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود فاین هذا من ذاک و انهمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است اما بر تقدیر حمل انها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب آن امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین
پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است
میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید
قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی و کنیته کنیته وهم یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته وهذا
عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسوال عنه فاما الان
فلا والله اعلم و از اینجا است که علمای ما در بحث امامت تمام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما آنچه این مجیب غیر مصیب درباب آنحضرت اشاره بغیبت و منع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل
یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید و گفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت بروید و در خانه وی را فرو گیرید و هر که را در خانه او به بینید سر وی را بمن آرید راوی
گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته از بر داشتیم سردابی دیدیم و انجا در امدیم دریای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بما
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می آیم از انچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هر چند گفتم بما التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل بهترین سیر است مذکور من شاء فلیرجع الیه اما انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگویم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال ما نحن فیه
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و از ینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری بکلام لطالت انظام است بنی الله حقا الخ متفوه میشد عجب دارم از حضرات اهل سنت که نهی
امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
انحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان هذا الشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال تستترا عن ظهور افتضاح قایله عند اولی البال فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی تتبین حقیقة الحال و حقیة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال

اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

بر اهل عقل رزین که مباحث رسالة العبارة العین را احاطه کرده مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
دلائل که بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه بزعم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم در ان ادله بند ساخته و مجیب مصیب از ان توجیهات بر داشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوشش خود دست و پای بسیار زد و تشیید المبانی زده ولیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال انکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش انیست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

یهیج الی بغض الصحابة واللعن فهم انفی از تخصیص واعظ جواب مستفتی لما هر است حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح
وتفهیم ان مذهبین چاند مجتهد شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی التعمیم بودی مجبور بود انکه فرماید یحرم علی کل واحد ما لا
یجوز لاحد روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما وهرگاه چنین نگفت بلکه گفت یحرم علی الواعظ التصریح حرمت
شد بر صاحب وعظ و هر کس از شیعه و سنی وامثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را احرام است
بیان ان و وجه این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی اید که واعظ بنا بر مشهور تر القول الواعظین شخصی است
که سرمایه علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیه ندیده است و میخواهد که کار معاش او تمشیت پذیرد و در علما
شمرده عامه شهرت کرد چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امور بر می آید و ایضا از کلمات و محاورات علمای سنت
که این کتاب واعظانه هست و محققانه نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید که حضرت سبب
چه بود که جناب امام حسین ع را شهید کردند او گوید که بیعت یزید نکرد پس سائل سنی گفت واعظ
بر مذهب شیعه که امیر المومنین بیعت بالکساق نمود که مرتبه فسق و کفر اینها معاذ الله از یزید در گذشته بود زیرا که
با وصف قتل امام حسین بحکم ان کشته شقیقه و شورش ها کربلا قران مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را
کشتند و خانه را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راه ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تفوهوا به پس
اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر حیران فرو برد که شاید وقت فتح صوم هم بر ندارد و سائل القیاد قطعا
میداند که امام حسین مخالف دین و مذهب پدر بزرگوار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام و خواص مجتمع می شوند
بلکه عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکور چگونه و چرا اولیاقت
درجه مذکوره از کجا و قدر تقرر فی الصوارم والحسام والتصانیف المجلسی وغیره انهم ما کانوا مخالفین فیما بینهم
فکیف که انجناب محکوم بصبر و سکوت بود و حالانکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت و اگر قطره الی حی یافت
همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد و هم نقض عهد سابق که بار شهادت برای
بخشایش امت بر داشته بود رو داد چنانچه ناظرین رسایل شیعه کافی و کلینی واقف است و عنقریب نمونه ان می اید بلکه هزاران کس
را از امت جد امجد خود بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت مکتفی نشد مثلا بر در خیمه خود همراه فرزندان و رفیقان برای
حفظ جان و ناموس اکبری نشست و داد حراست میداد و وقت یورش نخولقاو سپاه ذو الفقار را از غلاف
میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید و اگر طالب خلافت بود بایستی همراه رفقا یکباره بر لشکر
یزید ریختن و کربلا از چار سو بر انگیختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما لا یظهر من نهج البلاغة
والامامة للاروستانی و اگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل عود کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تهلکه
میندازید و دیده و دانسته در چار موج هلاکت سپار شد پس او اگر چه مثل اول لا جواب نگردد و بگوید که ظلم
و فسق یزید ثابت بود امام خواست که او را دفع کند یا خلایق از ظلم او نجات یابند غایت که وثیقه سابق
هم موید امام حسین باشد لیکن کار بر او هم مشکل باشد و سلسله باتمام نرسد یعنی بوجوه دیگر هم اعتراض پیش اید

که چون مصیبت دشت کربلا را حدی و نهایتی نبود شاهی که تخت آرای را دران وقت چگونه گنجایش کشی باشد و دران
معرکه متفرعات آن را التمر لعنا والقر بحا دخلی او جهه من الوجوه چه ماند که مورخین برادران و اعلیٰ می نویسند
وخلاف عقل از این حکایت میکنند و شاید که او بتبره قدیم در لباس لسن امثال این حکایات را برای آنکه ساختند
و یافتند و اگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجلس واعظین بمحفل بادشاه نصیر الدین حیدر مبدل شود
که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی سر منبر آمد و زنان محلات لشنیدن اصل واقعه شهادت فرم
شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس آهنگ خبر راویان جگر سوز و ناقلان روایات غم اندوز
بدینگونه بمسامع الیشان در آمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت سید المرسلین
درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جانیان رسانیده و لفچه سر بسته پیش حضرت نهاد حضرت
سیدای جبرئیل این چه راز نهانی است باید این رمز مخفی را الحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که
هر یکی را از آل عبا بغرمانا این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد
پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار برداشتن آن کوشید آن بار از جای خود نجنبید تا حضرت خامس
آل عبا آمد و از جا لیش در ربود و بکمال آسانی بر دوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شاباش و آفرین
پدید آمد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان و چشم گریان دفتر
شهادت کشاد و پیش جناب رسالتماب نهاد تا بخشنودی مهربان دفتر زند و فرماید که بر قتل حسین
راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند نعره و واویلا و امصیبتا از فرش زمین با اسمان برین
رسانیدند و هوش و حواس را خیر باد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت بخدا که در خاطرم
نمیگذرد که پیغمبر بکشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند مهر کند و بنوعیکه بران راضی شدم که مجلسی
از اغیار و سنگین دلان روزگار این کار بعمل بیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت مهر رقم
ثبت فرمود که بجان و دل بذیرفتم زن فریاد بر اورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
طومار شهادت مهر کنی و حسین جان و دلم را بکشتن دردهی هر چه کردی کردی بر بینم که دل مادر و پدر
چگونه این واقعه دل گداز هوس پرور را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا با وصف صلابت از شنیدنش
شق میگردد که در عین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المومنین نیز تن برضا در داد زن سر
و روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت چنین فرزند
هیچ دریغی نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین مرا تجویز فرماید
زن درین حرف و حکایت و شورش و سوزش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان زبانی جناب بتول
شنید که راضی برضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جان کاه بر آورد که دیگران هم همراه
او در خروش آمدند پس شیون و فریاد را حدی نماند چنانکه عرفی گوید ۵ گوش اهل اسمان و حلقه ماتم

شنیدم تا برگشت آهنگ پایا پای من ۞ زن تنهای مجبوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا اگر رضای قاتلان زهرا
زنهار بجانب خسرو جلو ز نمیگردد و لیکن چه علاج که زنان عرب نیز دل سنگین دارند و زینها سبین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل آنها که شنیدی متعلق داشت بتخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت ورودی نیست یا به نتیجه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
و بینش بر آید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بران می نهند که لفظ وغیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگوییم که ضم این لفظ نیز درباره تعمیم نص نیست و ابطال شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بتخیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیر آن وهم را از میان بر داشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که در پی صحت سند نمی باشد
و برای تحقیر او میگویید هذا القول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین شود و در رساله الصباره العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم از آن با وجود عصبیت سر نپیچید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض آباد و لکنو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و انکار تحقیق در آن بستند و نامش
وسیله العصاة للعفو والنجاه گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بهم رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجند مورخین
را چه اعتماد که باین و آن مایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا آنکه ظرفای سابقین
در حق مولف حبیب السیر گفتند ؎ خواند میر ما گهی سنی گهی شیعی بود ۞ چون غلیوازی که شش مه ماده و شش
مه نر است ۞ اری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای براهی سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران است بالجمله لفظ غیرهم
موجب آن شد که تعمیم حکم چنانچه مقصود او ست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطاب میم و کتب منجم هنوز موجود بقول عرفی ؎ از نقش و نگار در و
دیوار شکسته ۞ آثار پدید است صنادید عجم را ۞ چنانچه مجتهد در اوله سابقه از بر آوردن نتیجه نصب عداوت
خویش درباره جناب سید الشهدا بر گیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
هم کوشش او بجایی نرسید لاجرم اگر سابقین و قائدین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب وطعن الرماح وغیره جا بجا می ارد بر خانم و درین معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان بر او اگر دانم ؎ سوم پرده بر بیحیایی بتن ۞ که خود می درد پرده خویشتن ۞ و آن شعر اینست
؎ و هب الجماله بیت مقید لنفسه ۞ قمر تا غاب و ما له از زمان ۞ الغرض معنی اینست که غیر محقق را روایت کردن
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان وعظ خواهد نهاد و موجب ضلال

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان گشت بالاخر از ان مجلس بدر آمدم و همراه داشتم که بزرگی بشوق مجالست
در مجلسی مرا طلبید و بجهت مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا برود کرا
رخصت کنند که مبادا تغیر حال اهل مجلس دریابد و کلفت کشد و راه ملامت پیش گیرد و نوبت برسوائی شان رسد
شب دیجور بود و یکی دو کس را همراه کرده بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و فقیر ازین حال خبر نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند راه گم کرد پس از ان بکجا بکجا افتادم غرض که امید نبود
که تا خانه گاه برسم ناگاه قائد توفیق رفیق شد و روشنی در اثنای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انسجام بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی نقد تنقید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخل ندهند و حکایت را بدون سند نیارند و لیکن باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
شیر و لیست مذهب الجام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی آنچه مصلحت دید بروی کار آورده و عقل نرا تجویز
کرد و لیکن بر اصول رفضه نه نسبت حضرات ائمه چنان بگو امام چراغ هدایت می افروخت و دل الفقه النیه یعنی زراره
بران میسوخت و بالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که هر کس از امر واحد پرسید و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گوئی بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واویلا که امام اهتمام مذهب فرمود بچیزیکه
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شید المطاعن الفقه و دل الفقه الشیعی یعنی
زراره بران سوخته ازینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در ذلم شنش منیر نه شد از احرفی از ان بشنو که محرفی ذکر کلینی که میدهم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

اخبرنی الشیخ زیده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن ادیم بن الحر

قال سألت ابا عبد الله عن المرأة ترى في منامها ما يرى الرجل عليها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فيتخذنه علة یعنی راوی هم پرسید که زنی
دید در احتلام آنچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان تا علت نگردانند از او و دلالت این حدیث را محتاج
کتاب اعتراف کردند بر این معنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد چه از نماز زنان در حالت حیات بهمین این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زبان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه آسمانی بعنوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین محدثین دست و پا گم کردند و گفتند که این معنی را زنان وسیله خروج بجا بها خواهند کرد باید و بانکر دند که در تنزیل چه داد
از سبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بجر لقاء ان بپردازند پس حرف طلاق هم معصومین را باید نماند نیز
کداین ائمه مامور باشند به بیان احکام و چه بادرا اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور باشند برای تبلیغ اتمام احکام شنا نیز الکیسه کد
بیان کنند و کیست از مناقین لشند و لعوذ بالله من المفتریات این امور که شنیدی تعلق داشت بامام جعفر بر مقالات قاضی
و دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را از ملاحده باطنیه توان گفت عبده اخیره امور را از امام غزالی بخوف و تقیه بوده

تا اهل سنت [illegible] خبر شوند که او مذهب شیعه در دل خود برگزیده چنانچه شواهد [illegible] در کلمات [illegible] موجود است خصوصاً
جایی که در رساله [illegible] زبان بزرگی بعضی غزالی اسناد کرده واز تقلید مذهبی بدر آمده و در [illegible] قاضی مذکور [illegible] گرویده ولیل
[illegible] او توانند شد و اصل این سواد [illegible] از تألیفات مومن جالسی واضح توانند شد و چه خوش گفته [illegible] عدم [illegible]
مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود اینست حال [illegible] استدلال مجتهد [illegible] مثال در باره ابطال شهادت امام حسین که هیچ [illegible] ندارد و قصه [illegible]
جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب وغیره تواریخ معتمده الخ اقول لعنت جعده شاید مبنی بر تقیه باشد که [illegible]
و جنایت نکرده بمقتضای اصول سابقه و اقوال سالفه که جناب امام حسن [illegible] امامت نمانده و آنهم بمقتضای مجالس المؤمنین که [illegible]
نسبت کردند قتل جناب سید الشهداء [illegible] کما عرفت [illegible] نسبت بجناب امام حسن [illegible] توانند بود [illegible]
که در نسل آنجناب امامت هم نماند بلکه بسیاری از مطاعن آنجناب در کتب شیعه مذکور است که قصه شهادت [illegible]
منکر نیست چنانچه تفصیل آن در [illegible] برای تفضیح شیعه [illegible] ناعاقبت اندیش [illegible] غیر از اولاد [illegible]
جناب سیده آن ریحانه رسول الثقلین را خارج کردند کما فی شرح جامع الزیارات الی غیر ذلک [illegible] شد از راه ریا و خوف اهل سنت
لعن جعده کردن تا این لعن [illegible] و رواج [illegible] را ابر دارد و این خیال چنان [illegible] است که [illegible] برای [illegible]
در [illegible] حیدریه قائل شده بالجمله لعن مذکور [illegible] خاطر دلبر دلدار را از قوت [illegible] می آرد و [illegible]
او را از ریا و سمعه برملا فاش میکند و بیت خواجه حافظ را بیاد مردم میدهد بیت هیچ نافه کاخر صبا زان طره بگشاید [illegible]
ز جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها [illegible] وهم ازین رهگذر مقوله آن بزرگ بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بر زبان
دارم و التذاذ تمام از آن بر میدارم بیت در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند [illegible]
اکنون [illegible] بسم الله بیرون بر آیند و باز بخواب خرگوش داخل نشوند و بر تقریرات سابقه خویش اکنون اعتماد [illegible]
فرمودن بذکر قصه [illegible] است بر تقریری که قبل ازین در [illegible] بجا آورده [illegible] همه [illegible] و شده مانند [illegible]
همه پشیمان گردید و [illegible] با ایشان [illegible] معنی آیت کریمه کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف [illegible] ظهور آمد [illegible]
نیاورند که [illegible] جمیع مقلدین و سابقین را [illegible] جهت باید در سوگواری و ماتمداری [illegible] از سر جدال و مکابره برخاستن
و از عجایب [illegible] و برادر خود یزید را با وصف سه جهت فراموش گردانیدن [illegible] جهت [illegible] جهت سوم از فراخی دولت
[illegible] در ایام [illegible] و عظمت [illegible] جاه ایشان [illegible] است [illegible] چنانچه اگر کسی بدین [illegible] الی [illegible]
علیهم السلام [illegible] قتل کند [illegible] علی المشهور جایز بلکه مستحسن باشد کما سبق [illegible] فی المقالة السادسة [illegible]
دیگر که [illegible] از آن باید شنید و [illegible] فکرت باید انداخت که [illegible] گذشت [illegible] از کتب معتمده
شیعه که [illegible] و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام فرود که [illegible]
و نه [illegible] محمد [illegible] جناب امیر [illegible]
را به نسبت کردن بعضی از اشعار سوی حکیم سنائی [illegible] خویش قرار داده اند چنانچه از کتب متاخرین [illegible]
شیعه را [illegible] ساخت و هرگاه [illegible] و از حکایت و روایت [illegible] بر دارد

توانی دانست که حضرت مجتبی یعنی حسن مجتبی در اظهار نمینی که زهر که فرستاد و سبب آن که بود که
در احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار برده بودند و بر زبان خود نیاوردند ازینجا امر مذکور
مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنه سوال نمیفرمود و عقل بر همین دلالت میکند
که چون یزید سفاک و بی باک بود البته از مثل این شنیع تبادر است که امثال این مقولات از هفوات
اوست **رباعی** رو بر سر افلاک جهان خاک انداز ✽ می میخور و گرد خوبرویان می تاز ✽ چه جای عبادت
است و چه جای نیاز ✽ کز جمله رفتگان کسی ناید باز ✽ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا بتواتر
معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جالیسی در صوارم و غیره قلت استعداد و فرومایگی قائلش
از آن پیداست تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر برآمد و راه فرار از آن بسپاید و از
نتایج این اجمال و ابهام حرفی نیست که استیعاب آن نتوان کردن و ثمراتش را یگان یگان نشمردن
بعد ازین مجیب تماند که هرگاه جناب مجتهد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بدرایت ایشان
از صوارم و حسام و غیرها طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انهم بصبغ عموم
برگشته و هر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی برند فکیف که بسا کس
از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که بطریق
اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حال آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است دست
بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق وعده بلطف
الهی اِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ زیاده از حد بیانست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه
کرده اند و میر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم داشته بلکه خود بدان استدلال نموده چنانچه
از مجلدات نزهه واضح است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر
ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیدا است و بر ظاهر بینان که موجه آن منع است
و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم اه بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله
استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول بجزم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده
یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم
عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور نفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لهذا الاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس جای جمود ذهن
مجتهد باید دید که جا بجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

وتحریر اوراق بمقابله اوراق برای تلبیس عوام مدنظر داشته وخواستند که ایشان بدانند که مجتهد از همه جواب
رساله قدیمه فراغ کلی یافته نعوذ بالله من اختیار النار علی العار علاوه بحز استلزام فهمیده میان محکم
روایت شهادت امامین وذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین و وفات خلفای راشدین یعنی چون عزا
ذکر روایت شهادت امامین بر واعظ و مورخ حرام میداند باید که ذکر وفات شریف وخلفا را نیز بر واعظ حرام
گردانند پس باید دلیل استلزام را اندکی ساختن بعد از آن این اعتراضات نمودن بالجمله بر ذکر وفات مذکوره
هیچ ظهور مفسده نیست و من ادعی فعلیه البیان بخلاف ذکر شهادت هر دو امام چنانچه نمونه بعضی از مفاسد
مذکور شد ولا حاجة الی الاعاده اما تایید یکه بدو وجه آورده پس در حقیقت تخریب است نه تایید لقول
بزرگان ع این عمارت بیت ویران کرده اند زیرا که محاوره جابجا در قرآن مجید آنست که یقتلون النبیین
بغیر الحق ویقتلون الانبیاء بغیر الحق وگاهی سبب کار این قتل بهر طوریکه باشد یقینا بغیر حق خواهد بود زیرا که
قتل بدون ارتکاب کبیره نمیشود وانبیا بالاتفاق معصوم اند پس قتل نبی البته بغیر حق خواهد بود ولیس در شهادت
شکی نماند و از اجناب حلاوت لفظ قتل تعبیر فرموده نه چنانکه جناب مفتری تصور ام در مغالطه افتاده و شرح آن
در جاهای دیگر کرده ام اینجا اینکه اگر بیانی نخواهی گفت که جا لیس کلا نغ باشند الا نغ چنان ... حل مغلطه فرو رفته
که هر چند دمش را یعقوب تمام بر داشتند از تحت الثری که مقام قارون لعین است ... واهل سنت ومقام حضرت یونس
نزد اهل بدعت که انبیاء کبار ... هر که خواهد که غرق ... رجوع آرد ... که در حقیقت ... چراغ
چراغی فرا راه گمراهان برافروختن ... که ... ظلمت جهل ... نور آفتاب
چیزی ... در روشنی چراغ ... الغرض اگر لفظ قتل ... چنانچه مجتهد فهمیده در قرآن مجید بالکل شهادت
بلاغت در کلام معجز نظام واحادیث حضرات ائمه علیهم السلام باقی نمیماند که بوی انکار شهادت از آن بر میاید
نعوذ بالله من ذلک العجب که هر کس لفظ مقتل برای رساله شهادت شاه شهیدان هرگز ... شهادت ...
آن جناب بوده اند لاحول ولا قوة الا بالله طرفه آنکه نزد شیعه مقتل ابن بابویه و مقتل ابو مخنف میگویند و مجتهد نیز
ایشان میکنند فانقلب الامر علیهم بالیقین ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بعد از ین خواهی دانست که کتب
شیعه پر است از ذکر لفظ قتل بالجمله بر فهم ردی این لغو و مفاسد عظیمه بر می خیزد کما لا یخفی اما وجه دوم پس
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فهمیده در عبارتش زینهار معنی اکثریت را اثر و
نشانی نیست بلکه نزد او از کتاب الهی آنچه بر آمد بر آن حکم نموده اعم از قلت و کثرت و مجتهد که دعوی اکثریت نموده
و تخصیص میکند البته دلیلش بر ذمه اوست که ... نگفته ندارد کسی با تو کار ... ولیکن چو گفتی دلیلش بیار که ما بانکار
وبسا که کثرت رای نفسها مراد گیرند و بسا باشد که بمعنی اضافی از ند چنانچه از کتب بلاغت پیداست وچون نموده
اکثریت مطلقه دلیلی قایم نکرده مدعا او یقینا ثابت باشد کما لا یخفی معذلک مجتهد الزمانی در اصل استعمال لفظ ...
وانی افزوده و بنده چنانچه باید مدلل گردانیده ام که اصول فقه مقتضی حرمت خروج است بر یزید بعد از آنکه در

ودستگیری شیعیان جناب مجتهد شد در کربلای معلی بوجوب التقیه والختم علی کتاب الوصیه پس هرگاه شهادت بر ثبوت
نرسیده از مدیده و حاجت که بتفریع بر آنست نامی و نشانی نماند فانه اذا لم یکن راس المال لم یکن ربح فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز سمت
تواتر ندارد و تبیین هذا الدلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل اینست حال اصول اهل فضول اگر گویند کتاب
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه وان صحیفه که نامزد بود بحضرت سید الشهدا حکم حتمی نمود بحرب
وقتال واستعمال سیف ونصال گوییم کتب شامله ورسائل منفرده علمای رفضه اول دلیل بر آنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و رتبه اعلی رسیده که ما فوقش متصور نباشد
وتارک تقیه خصوصا در وقت تعین بحکم کافی کلینی وغیر آن بهره از دین و ایمان ندارد ولا صلوة
له ولا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت اثم نصیحتی هر که استعمالش برای معانی بسیار می آید کما بین ذلک فی الاصول بر حکم قرآنی غالب
آید اعتبار کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق مختص مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بر می خیزد اگر حکم این نامه جاودانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه برای حفظ ناموس مذهب خسته ساخته
و بافته اند کانبیای تا لیفا شار و بر که عالم می ریزد و نزد عقول و عقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بلکه اثری
ونشانی هنوز یافته نمیشود و خود از کافی ثقة الاسلام والمومنین در ان باب که از ائمه خیری بصدور می آید مگر
آنچه بدان مامور اند و بهدران قصه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند آفتاب نصف النهار پیداست که امام معصوم
آنرا با وقت سوال ندیده بود و لیل بر نی و لن ترانی هر دو نشانی اند پس آنکه بالمعذر ثمار رفضه از هم باشد
بالخصوص در ان علما که علوم ائمه را از طفلی تا پیری تلمذ کرده اند بعد از ین مخفی نماند که لفظ بدع الرافضه منقضی
بلکه بر امیر ثبت ترک دلیل بر آنست که طور ایشان از اصحاب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید می نمایند بلکه چو نکسی یاد آرد واقعه جناب
امام حسین را و بگرید از آثار رحمت الهی و مر محبوب باریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود و بدلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه فریقین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک فرق اینست که قمی بدگوهر شاتم
اعور در تفسیر غوث بجوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان هر حرف است از او را ح خبث خود بمقتضای معرع از بد اختطا
خطا نکند تو تقصیر نکرده و تهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عائشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریح بود پس حضرت نگفته که او نزد شیعه و تبرا گم
تهمت بستن و در افترا و عیبه گری کشادن بود مجرد شنیدن کلمه مذکور از وحکم قرآن بیگناه بحضرت مرتضی یا بفارق
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود برجم حامله بعد از ثبوت زنا ار جم
وحضرت امیر در بهر و حاندار که تا حاتم ثمود یعنی بعد از بر داشتن گامی چند باز آمد و عرض کرد که در بهرام شریف عجلت

بکار برده باشم یا ثانی دغور و فکر تمام فرمود بل الشاهد یری ما لا یری الغایب واین قصه را ثمانینی هم در غرر
آورده کما لا یخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت روحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می شود
بلکه توانی گفت که فرقی است بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر جلدش بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شیر خدا کی سلوک
سفر موده و نمیگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم از اینجا رهبری میکند
یعنی زیادت همین است که شهادت شاهدان بر نهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده نه آنکه بدروغ
زنی زنی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روایی فرمایند که یا علی سعیت بکرم
و برخیز و قطعی میده از دو خونش بریز عیاذا بالله و از شیعی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه
در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب و کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق هر که اولی غوری بکار برد تایید تقریر من که در معنی عبارت امام غزالی نوشتم
میکند زیرا که او میگوید که از وتیره رفضه بر حذر باشید و با اینهمه واقعه شهادت حضرت امام حسین ع را بیان میفرماید
پس عیان شد که این طور محققین است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
چنانچه مجتهد از سبب همو فهمیده بلکه تزویر و نفاق مدعی آنست والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعید از زین
بگویند ناظرین میتوانند که ایشان با او بحث و جدال و ریزند و بعضی از مقدمات را که در باره امامت محرقه می آرند
در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین والمناظرین و آنچه گفتم محض برای الزام
مجادلین است ورنه مطلب که بعبارت محدث تمیمی قرار داده ام بی عبارت است پس مقام واویلا است که دل این ناصب که
معاندان اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب ذکر نماید چنانچه تحذیر او را
از راه و رسم رفضه ذکر نمود با صورت توبه و تلمیع بهم رسید و کسانیکه آن کتاب را ندیده اند یا سرمایه علم ندارند متردد شوند که
چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزار اند و تحاشی میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توهم بهتر
مناسب نمود دیگر عبارت صواعق محرقه در باره تحذیر از اتباع نواصب نیز لیکن پیش از آنکه مولفش بعد از عبارتیکه مجتهد نقلش
نقلش بر داشته کما اومانا الیه نرسیده و عطف میکند بر آنچه گفته بود وایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة ونحوها وبدع

الناصبة المتعصبین علی اهل البیت والجماعة المقلدین الفاسد للفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غایة الفرح واتخاذه عیدا
واظهار الزینة فیه کالخضاب والاکتحال ولبس جدید الثیاب وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات
واعتقادهم ان ذلک من السنة المعتادة والسنة ترک ذلک کله فانه لم یرد فی ذلک شیء یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه
وقد سئل بعض ائمة الحدیث والفقه عن الکحل والغسل والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجدید واظهار السرور یوم عاشوراء
فقال لم یرد فیه حدیث صحیح عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبه احد من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة
ولا من غیرهم ولم یرد فی الکتب المعتمدة فی ذلک صحیح ولا ضعیف وما قیل ان من اکتحل یومه لم یرمد ذلک العام
ومن اغتسل لم یمرض کذلک ومن وسع علی عیاله فیه وسع علیه سائر سنته وامثال ذلک مثل الصلوة فیه فان فیکان

توبة آدم و استواء السفينة على الجودي و انجاء ابراهيم من النار و افداء الذبيح بالكبش و رد يوسف على يعقوب
فكل ذلك موضوع الا حديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه العلماء فصار هؤلاء لجهلهم
يتخذونه موسما و اولئك لرفضهم يتخذونه ماتما و كلاهما مخطئ و مخالف للسنة كذا ذكره جمعة لبعض الحفاظ و صرح
الحاكم بان الاكتحال يومه بدعة مع رواية خبر من اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم يرمد عامه ابدا لكنه قال انه منكر و من
ثم اورده ابن الجوزي في الموضوعات من طريق الحاكم قال بعض الحفاظ و من غير تلك الطريق المجد اللغوي عن الحاكم ان سائر الاحاديث
في فضله غير الصوم كفضل الصلوة فيه و الانفاق و الخضاب و الادهان و الاكتحال و طبخ الحبوب و غير ذلك موضوع
و مفترى و بذلك صرح ابن القيم ايضا فقال حديث الاكتحال و الادهان و التطيب يوم عاشورا من وضع
الكذابين و الكلام فيمن خص يوم عاشورا بالكحل و يامر ان التوسعة فيه لها اصل هو كذلك فقد خرج حافظ الاسلام
زين الدين العراقي في اماله من طريق البيهقي ان النبي صلعم قال من وسع على عياله و اهله يوم عاشورا اوسع الله عليه
سائر سنته ثم قال عقبه هذا حديث لين لكنه حسن على راى ابن حبان و له طريق اخر صححه الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
و فيه زيادات منكرة و ظاهر كلام البيهقي ان حديث التوسعة حسن على راى غير ابن حبان ايضا فانه رواه من
طرق عن جماعة من الصحابة مرفوعا ثم قال و هذه الاسانيد و ان كانت ضعيفة لكنها اذا ضم بعضها الى بعض احدثت
قوة و انكار ابن تيمية ان التوسعة لم يرو فيه شئ عنه صلى الله عليه و سلم وهم لما علمت و قول احمد انه حديث لا يصح
اى لذاته فلا ينفي كونه حسنا لغيره و الحسن لغيره يحتج به كما بين في علم الحديث انتهى چنانچه بنا بر محدثات رفضه ميل كردن
و اشتغال كردن نبايد اتفاقى باعمال نواصب نمودن از دشمنان اهل البيت رضى الله عنهم اجمعين و مقلدين محدثات كه مقابل
اعمال فاسده رفضه بجا آرند و در ازاى بدعت بدعت ديگر خلاف آن اقامت كنند و ارتكاب شر بشر نمايند يعنى روز عاشورا را
چنانچه رفضه وا بنياحت و ماتم و جزع ايشان آن روز را روز عيد گردانند لباس بهيئت زينت كنند سرمه كشند و لباس فاخره
پوشند و زيادت بر عادت خويش از خرج كردن و طعامها پختن بكوشند و معتقد اين معنى شوند كه روش حضرت كه سنت است
است ميروند و طريقه حضرت صلى الله عليه و سلم ترك آن همه بود كه مروى نشده از انجناب روايت معتمده و اثر صحيح در ان
وارد نگشته كه علما بدان اعتماد كنند و رجوع آرند و چون از ائمه حديث و فقه مردم سوال نمودند از سرمه
كشيدن و حنا بستن و حبوب پختن و پوشيدن لباس جديد و اظهار سرور در روز عاشورا چنين فرمودند
كه حديثى وارد نشده و نه اثرى از اصحاب كرام و نه ائمه مسلمين اينرا مستحب گفته اند و نه از مجتهدين ما بعد
از غير ايشان كه علما باشند و نه در كتب معتمده مذكور شده و آنچه گفته اند كه هر كه روز عاشورا سرمه در چشم كشد
دران سال گزند رمد برندارد و همچنان است اگر غسل كند دران روز مريض نشود دران سال و هر كه وسعت
نمايد بر عيال خود تمام سال تنگدست نماند و فضيلت آن روز بوجوه بسيار است كه توبه آدم عليه السلام و ايستادن
كشتى حضرت نوح بر جودى قرار گرفت و حضرت ابراهيم دران روز از آتش نجات يافت و كبش عوض حضرت
اسمعيل وارد شد و حضرت يوسف بجناب يعقوب پيوست اينهمه موضوعات است مگر وسعت كردن بر عيال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانسته اند و روافض و زر ماتم و هر دو فرقه
در خطا افتاده اند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضی از محدثین کاملین شرح این امور فرموده اند حی
محصله بقدر الضروره پیدا ظاهر است که اگر ازین عبارت محمد و فخه چیزی مجتهد الزمانی نقل میکرد و ائمه ما چگونه
ازین کتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبوده اند بحث ثبات کرده دیگر هم مایل هستند
از هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهل سنت است پس تر جمه مصلحت همین شد که عبارت صواعق را که ذکر کردم حذف نماید و بجز
درین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش رجوع آوردن و غفلت
این شیخ المغفلین منظر خویش داشتن و او را مثل الحفال و مخالفین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدار یدهم
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام
روایت فرمود از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضا حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز سفینه
حضرت نوح ع بر جودی قرار یافت پیر جرو و انس که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
عید انند که این روز کدام روز است توبه حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریا بنی اسرائیل را راه داد و فرعون
و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و ولادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس
را درین روز پذیرفتند و حضرت عیسی پیدا شد و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهت پس
که زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرد که نه روز عاشورا و نه عرفه در حرمین نه در وطن تو به
از شهر بار و حارث عطار میگوید که پرسیدیم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چون است فرمود متروک شد بنزول روزه رمضان
پس بدعت شد راوی گوید چون انجناب وفات یافت پرسیدیم از امام جعفر چنان فرمود پدر بزرگوارش فرموده
باز تصریح نمود که این روزه نه در کتاب الله است نه طور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین ع روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که رسیده بود از صوم عاشورا
اینست که چرا می پرسی از روزیکه آل زیاد در روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت و
نزد اهل اسلام و روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته و هیچ مصیبتی بما نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما و روز عاشورا امام حسین شهید شد
و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است پس که روزه عاشورا و دوشنبه دارد و ملاقات خدا را کند
در حالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و عبید پسر زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائلی از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتیم مراد از حصه و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المغفلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد بنیت
حزن بر مصیبت حضرت دا آتش نصیب شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین ما بنیت تبرک و فعل ثواب
گناه و خطا است فاعتبروا یا اولی الابصار و امر صوم عاشوراء بارها مثل صائمین الامیه و ازین جهت که هم
که آن ایمه بعد تکمیل دین و شریعت و بعد تقرر ناسخ و منسوخ اختلاف در است عموما و خصوصا در طوایف
شیعه اند اعتقاد ثواب روزه و عظمت عاشوراء که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یا حُلُوقَ نَ فی بطون بعضهم بعضا همه را در شکم خود فرو برد
و انجام نگاه نکردند که سرو فتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که بحدیث کشی امام الشقدین مصداق لعنة الله زراره و هو شر من الیهود و النصارى گشته و زیاده ازین در مدارج
علمای او چه قوانند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تقیه ندکور خواسته بود که امام صادق معدن
را گمراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد
فعلیه و العذاب کل لعنة اما شنا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرموده‌اند
چنانچه مخالفین ما الخ پس پر ظاهر است که مراد از آن پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجاب خطو
شان برای اتمام حجت اظهار امی نمود که اکثر و فلان به عنید مکاتیب خویش را که شما مر طلبیدید و اکنون تیغ بر روی
من کشیدید بارها گذشت لاال بیت با تمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنند پیان کنید را که گذشته با جمال اهل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب می‌یابند
بحول الله تعالی و قوته آن هشت بر طریقه که شیخ اعلام نمود عموما البته دور ترست آری چون شیخ ... سعد
و درین خان معتقدین زراره مقیرین آن نیت باشند بعینی نخواهد بود و از ینجا در مثل میگویند آن الحریص
علی نفسه التعرض سخن محقق این بود که شیخ جی بر ثواب روزه عاشوراء که کفاره تمام یکساله است پد مهد و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشوراء بدرجه ثبوت رسیده مناط
اعتبار بر آن نیست زیرا که برای این بزرگان و صحابیت ایشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسایل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و خبر ندادند کسی تر سند بخلاف دیگر ایمه که باطلاع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ المغفلین نمونه آن
بر گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصا پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی
و وافی است زینهار بخیال نمی آید که تناقض و تهافت با افادات آن دو امام که حال و دستور العمل
شان بدل معلوم کردی راه یابد اگر چه بر بصارت شیخ المغفلین پردها کسیت بمقتضای و علی ابصارهم
غشاوة بسته که صم بکم عمی فهم لا یرجعون چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعا روز دوشنبه باشد و خود علمای
شیعه مینویسند که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

روز وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه روزها زیاده‌تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد فکلوا
نحسا معاذ الله و الفرار و روز ولادت شریف و روز بعثت متن که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحوست
دوشنبه را محو فرمایند القصه درین باب سخن محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و نگاهی
اهل اسلام شنبه و روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این است بعضی از مباحث این مقام که از صوله حیدریه برای هدایت امامیه
بقدر ضرورت مبین شد تاکیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از غولان بیابانی مانند خاکستر
در تند باد روز گرم از هم پاشید کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و فواید این اصول را تعرضی نکردم
و بزودی از ان در گذشتم تا وقت فوت نشود دیگر حرفی بالضرورت می نویسم که حضرات ائمه هدی قصر شهید باشند
یا بر مصطلح چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود کابینه صاحب التقوی
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل سفیر مردند پس معلوم بشنو و بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قایل بدان
بوده انبیا مثل مفید حارثی که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص و خصایص ایشان اعراض نشست
کامر بار بار رجوع باصل مطلوب کنم که نظر در تشنیع مجتهد الزمانی است نقض هفوات پسر سید دهقانی است سید هم آنکه
حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و سلم و آفتاب جهانتاب اشک حسرت در آن روز ریختند و جوابش پر ظاهر است که حضرت فرزند
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند وقتی که او شهید کردند و نفس مطهر او بر دار آویختند و نیز فرایض مبارکش
بجنبش در آمده بعضی چون کتاب احمر مختوم و پیام حی قیوم و حکم نولیا ببدن لا رجوی عند الوفات همراه ملایکه مقرب
فرا رسیده و عصمای شریف [illegible] چنانچه روایت کلینی در کافی معلوم ناظرین گردیده و هر وعظ رفضه از طرف اهلبیت
طاهرین ساقط گشته و این ایام را از [illegible] روزهای ماتم و نوحه نگردانیده اند و عبارت صواعق
نقض رضی است که از محدثات رفضه احتناب باید کرد و دلالتش بر مدعای مجتهد کجاست که ثبوت عناد اهل السنت
با شهدا اهلبیت اجداد یا انکار شهادت ریحان رسول رب العباد حالانکه صاحب صواعق همین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات بمراق آنجناب و مزید ثواب نیز برای ان عرش قباب
که اعرفت لیس دعای عناد و انکار شهادت کال ظلم و عناد این معاندین دین خواهد بود عقلا نیک میدانند که [illegible] رفضه
میکنند که خیمه در رسید و تیر زنان ایران می نشانند و فوج می آرایند و هر چه مقاتلین امام حسین بعمل آوردند و دلو بعمل
می آرند حتی در خیمه سید رابیند و دست تعارض میکنند که تفصیل آن بنوعی که تطویل چنانچه باید تحقیق البته کار معاندان و
دشمنان اهلبیت طاهرین خواهد بود و فرق همین است که یکسال یزید کرد و اینها هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است ظهور میرسد کاپیرو بلا التفات و قبل از آن یکی را امام حسین میگیرند و روز عاشورا امام را ذبح میکنند
و این مذبوح که پیری مرتضی پابوسی از زندگی خود بود با آنکه مزید ثواب اخروی میدهد و ترقی اولاد خویش بمواعید
سلاطین و امرا یقین میدانست خود را بکشتن سپرد و اتفاقا یکی از افاغنه قاتل و را کشت پسر او را که فتنه بپا دشاه

افغان گفت عجب است که من شمر را کشتم و تو مرا کشتی و دعوی ولای اهل بیت کنی پادشاه حق بجانب او دید و ازان ارادت
رسم را گذاشت و آنچه اکنون رواج دارد تشابه بیزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه است کالعرفت و نزد فریقین مرویست
من تشبه بقوم فهو منهم کاش بر آن علمای شیعه نکیر میکردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر باخود نمیگردیدند جناب
این مجتهد و برادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را برپا کرد و اتهمه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر
روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک و سلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید
و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک ناهل نمینماید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از ربات
بگذرند و بالوف رسند چندانکه لایق جهاد و دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان برآرند از پرده غیب بدر می آید
و لقب مبارکش در همین الحاضر فی الامصار و الغایت عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات بادشاه
مذکور را ایران آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس نان دلدار و دلربا برانگیخت و جمعی را از ایشان که شاهدان خلیج
و نوشاد و رشک پریان می بردند ایشان را بجاده خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
است لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و لکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در هر
صبح با مادر خودش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پروردی و نظر با مور مذکوره صاحب الامر
عقد بستی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرقی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر برگذشته و شواهد آن
که مصداق [illegible] گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر در آن آوان این کتابها تصنیف می کردم
و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو در دوکان کاغذ فروشی روبروی کوتوالی تماشای
زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریفه بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری بادشاه جم جاه که صاحب الامر
در آغوش او شیر می مکید و از بحیره نشسته میرفت نرسیده بود و نقارها میگفتند که از آغاز صبح صادق این کرشمها
شروع گشته و هنوز ناتمام است الغرض بچشمهای خود دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز بادشاه
رفته گفته باشد که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش نشینیم گناه است یعنی تقریبات فرحت انگیز
برای ملوک بلاتناهی میرسد پس مناسب نمینماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمد
می اندیشیم که اگر روزی آنجناب را این امور بغیظ و غضب آرد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر او را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی دانستی
و از محدثات مذکور خصوصاً از رسم ولادت وضع که مجملاً شنیدی که در شب و هر یکی از کرام کاتبین مزید ثواب
را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنا نهادن رفتن و دست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب
گذشته که یکی ازین بیبی بیگمان وقت سحر چون دید که بادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید آثار
رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آمد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با این همه
ناز و نعمت و ادای خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گوئی مشکل و گر

انکوای مشکل درین وقت اصرار از حد درگذشت تا گفت ندانم که از من چه قصور بوقوع آمد که صاحب الامر
شب مرا طلاق دادند و ارشاد نمودند که مهر خود با تمام از نصیر الدین بحساب جو جو بگیر و برو و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را بر هم میزنم و همه را ته و بالا
میکنم پس بادشاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامی مهر را زر و بر وی ادا نمود و اخبارات
داد تا معنی قول شیخ عیان شد که در مغاره [illegible] دزدان بجا مجاپید نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پندارها میکرد و بالفرض اگر خود رونق بفزودی کسی را
ببها نگنجد این جسم صورت نسبت ازین حکایات که تعلق بمجتهدین و اعیان دارد و تفصیلش در
نه گنجد مقصودم آنست که هرچه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تعزیها و [illegible]
و رنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مجتهد
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غایب عن الابصار وقتیکه پرده غیبت از نظارگیان بکشاید و بمدینه حضرت در آید
ملایکه مقربین همراه او باشند و اول دار و گیر که زود بر شیخین کرمین خواهد بود پس بسر اینها گشتند
که همخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابوبکر و زرای حضرت پیغمبر عمر که بود که این دولت
فایز گردد پس فرماید که ایشان فتور را بدر آرند پس جسدهای ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه بر کهانده اشتند باشند
آن درخت خشک هماندم تر و تازه گردد و برگ و بار آورد و سر در سنیان از یکی سبز از گرامد باز و ملی
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که داد تبرا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید مارا تبرا از تو کردن پس تندبادی سیاه بچیره و جلکش چنان وزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش آن درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام دران جمع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را برانجین براهین
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گرداند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود و هر دو که گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد
واین امور از کتب کبیر و رسایل صغیر لقب مجلسیه پیداست و چرا نباشد که این عدیله امامیه در اثبات عقائد
پارسی عز و جل در بحار و حضیره زیاده از دیگران کوشیده و لعنت عنادالاسلام که عدیله رفته لکهنو بود
از دم کوی سبق ربوده و طرفه آنکه شیخین اقرار هر گناه کنند دور آنوقت هم از ایشان کذب العیدو [illegible]
چنانکه از کافر رخ اندها کنا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذالله که روز حشر وقت سوال حضرت

که با اهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کافی تفسیر قمی رئیس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگذرد و اینهمه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویداست از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل تفسیر قمی و مسعود عیاشی و غیره این محدثات و بدمعاشی رجال ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک افزای بیت پنجم زنانست و یادم نمی‌کنی که حکایت آن زن [illegible] که از امهات
اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روزه حریفان را بانواع نکاید و حیل خود و جهل شوهر خویش را بر ملا گفت
و چون حیرتهای حریف را دید بیک فقره چیست او را از رنج نجات بخشید که هرگاه پیدا شدم اثری از آن
ندیدم و شاهد که شیخین از بنی آدم هم نبود تا همه ظلم و جورهای اولین هم بر گردنهای ایشان زرین ستمها
موضوع و مجهول شد معلوم نیست که وای او امام که اینهمه ظلم و بیداد را عین عدل نوا دگر داشته باز نیز
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول یزدانی که بوریحکیم کافی کلینی منسوخ التلاوة است و بعضی از شارحین آن
تسریح همین نسخه در آن مطلعین باز با آن هم ایشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات بر عین عدل ایزد عز و جل
کرا از لوره حینکی نیز هم در گذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بخلاف شیعیان اما احادیث پس هیچگونه بخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود غرضیکه محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین گلدستهای عجیبی در نظرهای مدعین حب
ولای اهلبیت طاهرین جلوه دادند که مقلدین ایشان این تراتها بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و مختورین دانه دام گرفتار اند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ بعلاوه این
بیان آیات بحکیب را از فریقین تردد ی باشد که هرچه از وقت اول ملوک تا آخر این اوان احداثها
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه تا تمه ایشان از ایشان هر فانی نیست وزرانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه در قصه در باره شیخین مکرمین ترتیب داده غلط کنم حبالایق اصغا و استماع
نباشد که عدل باری عزوجل مصداق لَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ است که در کمال ظهور است حتی که بقول پیروی
مجتهد فانی در صوارم که نامش نیز مسروقت کالاشد ساسابقاً کسی مومن نمیشود تا بعدل ایمان نیارد که از
غایت این اعتقاد امامیه را عدلیه نام نهادند فَتَعَالَی اللّٰهُ عَمَّا وَاَضَلَّ لَغَالِمُهُمْ بالجمله عنان قلم را بقا بود آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ام المومنین ام سلمه در خواب دیده دلالت ندارد بر آن
که هر روز عاشورا برای ماتم باید برگزیدن زیرا که در اصول فریقین چنان مقرر است که تشریع مقیم با معصوم
و اقتدار مسافر مقتدی گیرد و چون این شریعت زمانیست چگونه تصور کرده شود که بار قانونی دیگر نهادند پس قرار
داده الستی باتفاق فریقین محال است که گفتار و رفتار زیادت بران بدلیلی معقول الطرفین چنانچه از بارزترین مجتهد واضح میشود
نزد همه پدید است شیعه نیست که لازم آمد چه از زیادت و نقصان در باره قوانین شرعیه بلا اتفاق جایز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین ایشان شنید بلی و استنباط از
ادله شرعیه مضایقه نتوان کرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاید می آید که بعضی از علمای
رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزاران ملایک گرداگرد حظیره مقدسه شهید کربلا تا امام رجعت برای بکا و زاری
قرار داده اند پس ما اگر تقلید ایشان نمائیم چگونه مستحسن بلکه واجب باشد گوئیم لا نسلم که هر چه برای ابنای آن ملایک مامور باشند
نوع انسانی هم و هرگاه این مقدمه بنظر باشد چاره جز این نیست که بدلیل معقول لا اشرانها باثبات رسانند و لنعم ما قال الشیخ
فی نظمه ۵ قضا قضا النشو دبا هزار ناله و آه بشکر یا بشکایت برآید از دهن فرشته که وکیل است بر خزانه باد چه غم خورد
که بمیرد چراغ بیوه زنی حالانکه اگر تصفح کنی بر اصول موضوعه توانی رسید کاستیجال اگر این ملایکه چون حال قلت اسباب
قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول انجاد تا مدد این بنده بیکس مظلوم
نمائیم و داد جنگ و کارزار بدهیم که لشکر یزید ظلم و ستم را نهایت رسانیده حق تعالی فرمود بر یزید و قد دکینه ایشان در تک
اسباب جنگ سستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا منتظر فرود آمدند تا شهادت
شاه شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آئیم و بعجلت تمام و نصرت امام بجا آریم پس نازل
شدیم و توقف در حرص نمودی قتیل از بین کنون چه حکم است ارشاد شد که لازم قبر او را تا زمان بیرون آید پس از وقت
کنید اکنون بگیرید بر او و بر آنچه از شما تقصیری و تقاعدی رفت که شما تخصیص شدید بنصرت و بکا بر او پس ملایک گریستند
جزعی و اندوه بر فوت نصرت چون بر آمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش بالتمام در بحث طویل است و مشتمل بر فار خرخطی
انیست وفی النسخة الصفوانی زیاده علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال
قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا
صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه و اخبره بما له عند الله
وان الحسین قرأ الصحیفة التی اعطیها وفسر له ما یاتی و بقی منها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال و کانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة
سالت الله فی النصرة فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتاهب لذلک حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه
و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا و حزنا علی
ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره انتهی حاصل این طور ملایکه چه قدر رمانا است با آنچه آثار کان لامه یصید آرمل
که رونق افزوده اند در مدینه بعد از آنکه ابوبکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس نمود و جناب مرتضوی گوشه گزیدند چنانکه
معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشنیعه میدهند و حدیث جناب سیده نقل مینمایند پس گفتند و احسرتاه که روز غدیر سکه
خلافت بنام تو آوردم [illegible] همت گشادی فرمود اگر رفاقت کنید و سحر تخلیق روش نمود بنا بنید تا مقابل کنم [illegible] چهل کس
بر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره عذرهای بدتر از گناه برانگیختند کاسباب
بهم رسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول التفصیل باقی و حجت بالعاده [illegible] ایضا این قصه

ملائکه ناصرین را بتغییر حال شیعیان کوفه با تمامداران حضرت شهید که بالاچه در مشابهت دارد که
آن چنان غیر خدا استمداد فرستادند و هرگاه آنجناب بکربلا رسید مراجعت نمودند مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم رسانیدند. د خود شمشیرهای خویش را بیکو نمودند تا وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
پس ... فرمودند چون شما با تمام نامصروف باشید قتال دیگر را اکر گشته و تا بنجا نوبت رسانیده
الی غیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعة انصاف باید کرد که این ملائکه بعید تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالی استدعا کنند و هرگاه حکم نشود و برویه و نصرت کشید
تهیه اسباب و آلات آنجناب متوجه شدند که دانسته که محروم گشتند گر ایشان را درین امور
انتظار با بستی کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هرچه بدان مامور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ لبث که بمعنی
درنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
و عذر کوفیان عرض دکوفیان بجم تهیت کر قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملائکه این امور سرزند فعال
کوفیه درچه حساب باشد و در روایات اهل سنت اصلاً دیده نشد که حق تعالی بعد از واقعه شهاره
شهید آن ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریسته باشند این حرف و حکایت در تفسیر نصرت
بنظر قصیر نیامده غرضیکه در هر سانحه امری تازه محدثین محدثین و را فادات ائمه از طرف خود
آماده کردند که نوبت سامعان اهل اسلام آنها به بی یا بدو نوخش رو رسید چنانچه بر تهمت برایشه قطع نظر هم
هم دانستی و ندانستند که عاقبتش چیست و بجا میکشد قصل الله افواههم و عجائب قدرتهای آلهی را
تا که شرح کرده باشیم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل در کتب با حق حضرت امام حسین دیده
از آن چه نتیجه بر آورده و درین یک حدیث و دو جا لفظ مذکور موجود است که بر عباد شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد بارها داشتی که هرچه انقلاب دلالت میکند آری
من سیر احمقه الخیمة فقد وقع فیه بحیمة بعد از این التماس است که امید شفاعت از سید الشهدا در
روز قیامت برای شیعیان است یا سنیان آثار اول خود در تخصیص یافته نمیشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
که عیان را چه بیان لاجرم سلطان کالعنت گفته میشود که سالی که نکوست از بهارش پیداست
فکیف که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
برسد با امام حسین فرمایند که تدارک بجن و او را در باب یس انجناب و را از دوزخ چنان
بربایند که عقاب شکار خود را حالانکه او از دل و جان محب شیخین مکرمین بود چنانچه در
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در شرح هم آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رافضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل دعوی و ولای اهل بیت مطهرین خصوصا
محبت جناب امیر المومنین ع یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث امید
ارجاء در باب قدیم خویش بحا عرفت روایت میکنند لیس البته این امید و ارزی شفاعت
از برای ما خواهد بود **مصراع** که مستحق کرامت گناهگارانند * که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات باشکر ابن زیاد بد نهاد و چنان بنهادند که هیچ کسی از ایشان در میدان وغا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بود رو برتافته و رتبه شهادت
و اگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید در کتب کلامیه نیز مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملا و مفصلا
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه نطاق همت برین کار بستند
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابی و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسائل
واقعات ما بعد واقعه کربلا معلی تالیف نمودند و در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین و از کتب تنقید سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
ابن صرد کور صحابی حضرت پیغمبر است و از کتب دیگر هم پیداست که از شیعه مخلصین بود و
لشکری آراست و داد دلیری و شیر مردی و شیری داده با رفقای خود شربت شهادت چشید
و بمدارج علیا رسید و انقدر او بقتل لشکریش کوشید که بیانش درین اوراق نمی تواند گنجید
و احسرتا که منهور علمای شیعه و او افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان مترددند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه مترددین و از اصول و
روایات خود بیخبر گشته اند و درین باب قصه های بسیار است از انجمله حکایت زراره است
که منخر است لمخلوقات دنیا بلکه افقه الشیعه است در زمان خود که درین کتاب دانستی که مجتهد لعلش
نموده که او بتوسط بعضی آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است و الحمد لله علی وضوح الحق کالنور
علی شواهق الطور یعنی هرگاه حال زراره چنین است که بمقر اصلی خود همیرود دیگران بطریق
اولی و ایضا بظهور آمد آنچه بر اصول شان بار بار دانستی که مخالفت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد و یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد محلی ندارد **قوله** و غوث
اعظم سنیان الخ **اقول** این امور در کتاب صولة حیدریه چنان مفصل است در جواب
ذو الفقار پدر این فرزند سعادتمند که مزیدی بران در خیال ناظرین و مناظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضی از وجوه آن قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی در آن از علمکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زنهار از عجب است عقل
مسلم نیست بلکه مدعا نیست که اتفاقاً اتفاقاً آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا از روزی عظیم است بسببی چه هیکه خود به روایات شیعه امامیه خصوصاً از امام باقر
و صادق رضی الله عنهما ثابت که بسیاری از مظلومین از دست ظالمین اسلی غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرات اهل بیت دو جهت جمع شده و مقرر است
که اتفاق اتفاقاً قطعاً پس نه اتخاذ ماتم باقی است نه اتخاذ عید کما لا یخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مثبت
باشد الغرض آنچه غنیه الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زنهار ترقی در غنیه
که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تاریخ و الی مجتهد الزمان
میکنند ورنه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علماء هنوز انتساب غنیه در آن مختلف است یقیناً
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که معادات با ایام نباید کرد فانها تعادیکم یوم القیامه چنانچه مولفش بخطبه اظهر میناید که روز
دوشنبه را منقوص دانند و بروز بنی امیه قرار دهند و از افادات امامیه خلاف آن بظهور می آید و از عجائب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیخان سلمه الله تعالی داماد حسین علیخان برادر حزین رسیده و
پس من چنانچه نزد او فرستادم و او قفل سکوت برلب زده و نیاز است که بر خود بخنبد مجتهد مثل باز کوفته
بر خود بپیچیده و جواب هیچ نه اندیشید که فتوی او درباره منحوسی روز دوشنبه معلوم همگنانست پس سکوت
شان را بر عار هرگز نتوان رجوع از دلیل بعید و مقلدینش الحق درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس همگان خویش همچنان درباب منحوس بودن روز عاشورا حکم رانی مینمایند و روزه آنرا باوجود
ثبوتش بروایات مسنده منکر و حرام میدانند و حصول التقاط میکنند که نزد عقلا بجز بی تمنی اثر رود چنانچه عنقریب
آن می آید انشاء الله تعالی و اینهم از جمله ناعاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان رد نمیدانند
علامت شد برای آنمعنی که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه وتیره ایشانست آری
دوستی آل حرم و خود دشمنی است یعنی هرچند میخواهند که داغهای عناد اهل بیت را از پیشانی خویش محو نمایند
و لیکن داغهای دیگر هم میرسد و آنچه محدث مذهب ایشان قصد کرده بود وبال ایشان نمیگذارد
فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون و بعضی ناهم که من از ثقات
جناب اینچه شنیده ام و بدان اعتقاد دارم این است که اهل حرمین شریفین جهد مساکین میکنند و کثر طعام ملحوظ میدارند و روزه مطابق
احادیث میگیرند و اتخاذ ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گرد آن نمیگردند و طریقه تعزیت

میت نه دشان همان است که در سابق اشاره بدان کرده شد و نیز چون تقریب زیارت حضرت عمر رضی الله
عنه سید الشهدا پیش می آمد باوصف آنکه در واحد سانحه عظیم گذشته و مصیبت شدید بوقوع پیوسته بود گاهی ماتم
و شیون را شعار خود نساخته و با تخاذ مجلس سوگواری نپرداخته بلکه چون در آن ایام گذشت کارن واقعه
در آن روداده وا امروز اگر کسی آنرا در کتابی بیند و زبانی کسی بشنود مگر بدا آثار رحمت الهی خواهد بود و همین است طور ذی الشان
در باب واقعه کربلا و رسم جداگانه نیست و ا همه گفتگو تعلق با اهل علم دارد و عوام را چه اعتبار و طریقه اجتماع
مردم و انعقاد مجالس برای تعزیت و تعزیه رسم و راه صالحین نبود و نشان باید داد که حضرت امام رضا
بولی عهدی مامون و دامادی او رسید و شیعه تشیع مامون را بجا بجا مثل پیر دهقانی در صوامع و غیر ذالک
میکنند و لیکن مجالی ندارند که باثبات رسانند که حضرت امام رضا ازین مجالس و لوازم آن در آن
ایام بعمل آورده و زینهار از نظر قاصر نگذشته و اگر امام رضا درین باب قدم نهادی مثل هندیان مسلمان
در قصبات که دوکان یعنی کسیکه از هنود جدید الاسلام گردد برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصاب
بیشود و البته مامون این منزل را بکمال شوق پیموده و داد سوگواری دادی هر گاه این طریق ورسم
باثبات رساند بکمال جسارت او خواهد بود کما لا یخفی علی اهل العلوم و قس علی هذا حضرت امام باقر و
صادق علیه السلام بران عمل نفرمودند با وجودیکه امور بیشتر احکام دین محفوظ بحضور آن آن
رب العالمین بود و اند الحاصل طور اهل سنت طور قدیم است که در شریعت غرا قرار گرفته که چون
کتابی درین واقعات بیند و در مجلس علما شنیدند تا آنقدر میگریند که در قصه مشکلین در تمامی عمر نگریسته باشند
و این طور سفیان نزدیک تر با خلاص است و از نیجاست که در قتال لشکر ابن زیاد علیه ما نستحقه قدر باری ها
گوی سبق ربوده اند کالاشنا **قوله** و انچه عجیب نوشته که بسیاری از معتقدات آن خلاف
صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بدون بینه معقوله از درجه اعتبار ساقط است و
بشنوید ای دوستان این داستان که جناب مجتهد انچه درین قول افاده فرمایند
از آن همه عقلای عالم حال کتاب سینی جناب شان سے یابند که هیچ نیست و زندگانی
این مجتهد ثالث لاثالث را باخر رسید و حال جناب ستشنید هم تدید از عظمت و جبروت
حضرت سیده عالم و عالیان باقی و نشانی باقی نماند و این امر را اگر بروایات و حال بیبنی
معلوم توان کرد که انجناب با وجودیکه ام الائمه النجبا بودند هنوز در آغاز امر نه وقت
ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریف او و تفهیمه این معنی که امت او را شهید کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از شنیدنش راضی نشد و این الفاظ فرمود و حضرت چون گفت ثواب و بودن ائمه رضی
الله عنه در اولاد طاهرین او شنید راضی شد و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

رتن بر رضا در داد و شاید گمان بری که او هم بعد از مراجعت راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر درین
نصوص بدین کتاب موجود است که هیچ زنی در جهان نیست که پسری زاید و ناخوش باشد جز جناب سیده
و در کتب دیگر بکمال شده مذکور است که امروز هم جناب سیده در ماتم امام حسین رضی الله عنهما در بهشت برین
پیغمبر باید و شرح اینچنین از رسائل شهاب شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجماعی این امور بحواله
بلکه ازان انجم ثابت است که حال حضرت نیز چنین است و البته شعرا النظم کرده اند که راضی نیست و در آنجا نه که بیاید
نیست تکلیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را یکرنگ الآلام و عموم تجرا شد و نیز شیخ در بوستان سیفر باید
که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی بوجو نمال این بزرگان دین و شمع مجالس حق
یقین چنین باشد و دیگری کیست که او زندگانی برا و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مرتب گردد ولیکن نیست بیماری چو بیماری دل و ایضاً از رسائل این شتابان خبر
که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جان شاه خود را بدریا
فرات انداخت و بدین موت رهگرای عالم قدس گردید و حالش در مراعات فرید شئونات و تشیع و احتیاط
بجای رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر کرا پسند د شوهر او ست و جناب امام
پیش آمد فرمود سبحان الله ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توان داد این وقتی بود که هنوز دین و ملت رائحی نشناخت
پس علم و تقوای او بعد از تشریف نکاح شریف امام حسین در حق مرتبه خواهد بود حالانکه بسیاری از علما روایت
کردند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیبای لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را بر هم زد
و او نهیب اسوار شور کوهستان ری غایب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در سر حد آنجا
و مصائب گذاشت و برای خود تن آسانی گزید که خلاف عقل است و گفته آید که اینهمه از تعلیم آنجناب
بود و معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنی میدانست که تکالیف و محن درین واقعه از
ظلمه بعش زبیش است ولیکن چنان نخواهد شد که امت عبد الله بن سبا درباره خواهر امام حسین رضی الله
عنها شل دجال اعور روایت میکنند و بارها باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم ازان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین جفا شدائد و مصائب چشیده اند و چه سختیها کشیده اند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده مصدر معاصی نگردیده اند بلکه همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا مانده اند و ازینجا
است که رب العالمین جابجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبائی ستوده
و در عطای ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعمای فردوس برای شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان مرصوص نموده است و کلمه مقدسه وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ در بیشتری از مقامات وارد است و کلام درین اثناء تذییل بود که رمضان را وظیفه خود

کرده اند و در ظلمات آن اهلسنت بدولت مقدسه معتقد ایمان درین رسیده و اگر بتوانی بکتب وسیعه رجوع
کردن پس موافق استعداد خویش عرتبه چند از دلائل و ضمیر باید کرد او در دین و نظر نمودن که هیچ امرے
باقی نمی ماند انچه در سکنه محالات باد شاهیه در باره عشق و عاشقی در شادے کتخدائے امام
قاسم و عیش نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش بسیار دل میخراشد اگرچه نیز در قصه این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد و اگر مشعلے احسان دیگر برادر اشان را بنظر در آرند که بقول منتظم الدوله
اجار تعزیه میساختند و اکنون درین بلده عموماً بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدن شکل
خجل میشوند بالجمله با اینهمه اظهار و اقتضاے واقعات مذکور که در باره اوساط الناس عقلاے اهل
اسلام تجویز نمیکنند انتساب آن باهلبیت رسول رب العالمین و حرم محترم سید الشهدا و در ذخائر دیگر
دیار لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتهاد و جناب مثل المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید قوله
و آنچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالے ازین امور نیست معلوم نیست اه مقصود ازین امور
اهانت و تحقیر است که بر بیان تفصیلی متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسوء ظن
میروند و ما مأموریم بکف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و درین اوراق هم نشنیدی که حضرت
در آخر خطب در باره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرموده مضمونش بتواتر معنوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاه دارید و حضرات ائمه این
چنین امور را هم در حق اصحاب هم اهل قرابت بشیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح است و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست کذا اذا و لا نسلم که حق تعالے قرآن
معایب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد آیا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم و غوایت و عصیان براے اهانت است بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسانے را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا آورد و بدرجه
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه احد را ذکر فرموده چه مقدار تاکیدات او انمودار عفو گناه کسانی را که جنس
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه احد شده بود کرد لقد عفا الله عنهم ان الله غفور رحیم
تا بدانند که دیگران همچنین حد رسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولے بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از نیمی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردید ان که روز حنین چه پیش آمد ممکن تواند که اعتقاد
هم مهاجرین و انصار را در سائر آیات قرآن مجید و باخلاص و همتا و کمال دلیری و صدق و صفا بستاید
و بهم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریا و الدغل که
گویند که امیر المومنین مجموعه نسخه قرآن خود را بتصدیق نمود و علی رؤس الاشهاد در مجلس مهاجرین
چنانچه صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آورده و بهمان حدیث روایت کرده که چون ابوبکر آن قرآن مجید را

برکشود آیات هجو مهاجرین و انصار از آن بر آمد و شرم نمیکنند از روز حشر و نشر نمی ترسند مگر خدا عزوجل را عتاب
سهو و نسیان قرار داده اند اگر آیات ناسزا جاوداً محفوظ اند از هیچ مفقود اند باری حدیث صدوق را بالکل لغو باید
از آن هم نسیاً منسیاً ساختند که صدوق ایشان روایت میکنند اِنَّ الَّذِیْ لَا یَسْهُوْ هُوَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ
پس برین تقدیر تو انگفت که بر اصول رفضه ائمه هدی چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل
حتی اولوا العزم سابق شدند که از خدا هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق بردند
که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حق تعالی پاک و پاکیزه از آن نباشد پس لعنت کردن امام بر کسیکه
از سهو پیغمبران در نماز که مثلاً نماز چهار رکعتی را دو رکعتی خوانند خبر اثنا عشریه فرقه حقه ناجیه کجا انطباق دارد
چنانچه در حدیث ابن بابویه صدوق در همین مقام مرویست و العجب که ایشان در همین مقام نیز انجام کار را ندیدند که آخر نتیجه
برای القرآن تناقض مجموعه جناب امیر بود که با ظهور امام منتظر قراءت آن بحکم امام جعفر در کافی که امر فی
غیر موضع حرام است و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف است کما یظهر من التبیان و دیباچه مجمع البیان و از شراح کافی کلینی هم
انچه بظهور میرسد و از ینجاست که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام
که در تمامے عالم تابان و درخشان است و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر نسبت باین قرآن کریم بیش
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود بذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قراءت حضرت رسالتمآب باعتراف اکابر رفضه همو تمامینی کار خلفای راشدین است و بس
و اگر ثابت و صحیح باشد انکار از جناب امیر بدون اختلاف پس این قدر مثل آفتاب روشن که هر چند مشتمل بود
بر ترتیب نزول ولیکن بدین خوبے کجا که ترتیبش بر حجت و موافق قراءت تشریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی
و غایت غور فشار صدوق و غیر او اینست که تسمیه سورة و الضحی و الم نشرح و سوره الم تر کیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده است و الحمد لله که رفضه اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قرآن مجید است
نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی اینست در غور فشار شیعه
که یک آیت مکرر شد و از اینجاست که ائمه قایل بدان بوده اند که قاری فصل کند میان این سوره تسمیه
ننماید و برای الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر است که امام زمانے تو انگفت یعنی اگر بسم الله
تعداد سور قرآنے در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود متن باقی ماند کما لا یخفی بلی میانه
سوره الانفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام هم دادیم قشان رنج مقصود تو را پس غفلت
نباید کرد و در بخصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نیاید شاید بحول و قوت الهی
هر وقت دیگر آید پس هانوقت باید نوشت مثلاً ائمه به تسمیه قراءت کردند و در تقیه نبودند الی غیر ذلک
باز رجوع کردم بامر اول که سخن در آن بود که خدای عزوجل ذکر فرمود در کتاب عزیز امورے

که مستلزم قبایح ست از تناقض و تناکر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این مسلم دارند
پس لازم آید مثالب و مطاعن ارکان رفضه نیز کرآن بارا از چند صد هزار اصحاب کرام برچیده اند و
بالیقین باظهار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و نحو آن اصحاب مقبولین در آن واقعات
شریک بودند و حضرت را بقول شان در دست دشمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند نعوذ بالله من ذلک قوله و لیس فلیس یعنی چو مجتهد قایل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر جوابیکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما کافی
خواهد بود کما لا یخفی علاوه برآن معنے اهانت و تحقیر را نفهمیده بلکه برانچه لشکر یزید نسبت بخیمه مخدرات
اهلبیت طاهرین از نهب و غارت بعمل آورده حمل کرده و مراد من اهلبیت کامام حسین قبل از شهادت
وصیت ها کرده بودند و در وقت ترخیص نیز ارشاد فرموده بذکر فیان عصمت و طهارت را در آن مصائب
مبتلا شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار شده که ماتم نکنند و طپانچه بر او نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان نه نمایند و لیکن گریه و حزن را منع نمیکنم و رفضه چنانچه در کتابها و مرثیها برای اهلبیت مطهرین
اینهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا بحال فضیحت و رسوایے و شور و شغب نقاره ها بجا می آرند و برکسی
بر آمیزید میکنند و این ماتم و سینه زنے و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس اهانت و تحقیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد ثبوت آن واقع شد پس باید که
بخطاب مجتهد الزمانے این مصراع بر خوانے ع سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست قوله و ایضا اگر مدعا نیز
باشد یعنی ذکر قبایح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدایح قرآنے را برای مجاهدین
کسرے و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموما اطول احادیث کافے خصوصا
قبل ازین بالتمام مذکور شده و الحمد لله علے ذلک قوله و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
شنید حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین بتفصیلیکه فوق آن با نیابان ناظرین مخیل
نباشد بر گذشت که تعمیم اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و متحیرم که مجتهد بار بار همین گوید و نمیداند
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد ان یغیر ذلک من العبارات المختصره و او لیس فلیس بالجمله بعد
از تفصیل مدعاے ابو حامد غزالے و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مصیب توجیه القول بالایرضی
به قایله ست سفاهتے ست شدید و لیکن کسیکه در مرض جهل مرکب گرفتار باشد او را چه علاج بیان
آن درین اوراق باستغنا وجوه غیر محتاج قوله و انچه مجیب در باب مبالغه و کذب و اغلبی مبالغه
نموده تطویل بلا طائل ست اه از اینجا حماقتے و غفلتے دیگر برای مجتهد الزمانی بدست می آید برای
انچه از تخصیص بالتے میانند برای آن بلغا تدارک مینمایند و در تحقیق مجتهد در خصوص عبارت کافی نیز
از مقام غیر متصرف کافے ست و لیکن برای القراغیر و انفی عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب است

ان العلية لا تجامع موثرة الا ما هي شرط فيه الا العدل ووزن الفعل شارح آن متوالفرضيائيه سيفرايد استثنا وما مضى
من الاستثناء الاول اي لا يجامع علية غيرها هي شرط فيه الا العدل ووزن الفعل فان العلمية تجامعهما موثرة كما في عمر و احمر

شرطا فيها كما في طلحة وعمر بل كلام حجة الاسلام نا چند کلام معجز نظام نيست که جامع جميع وجوه بلاغت باشد بما فوق اين مقصود نگردد چنانچه مفسرين اهلبيت وكاسه ليس ايشان در بيان اسرار بلاغتش سعی وافر بتقديم رسانند وبلاغت آنرا قطعا معجزه الست ابی يوم القيامه اتفاقی ميدانند و کلام هيچکسی را بهيچ وجهی برابر آن نميگردانند تا به فوقيت چه رسد بخلاف جبابذه روافض که کلام حضرت امير را ببعضی از وجوه فايق دانسته گفته اند که بلاغت کلام پيغمبر اختلافی ست بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی ست برابر بنرار دليل نيست حضرت پيغمبر که بنصوص قطعيه صاحب جوامع الكلم بود متوانست مثل ان گفتن و ديگری را چه مجال وهو ظاهر لا ستر فيه الغرض تا گزشتن نوع در بخصوص توجيه کلام و بيان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه بايد صورت لبست و در مقصود معنی بکشاد در سلسله مجتهد اگر سنته انصاف را از ديگران بستاند باز ز تشقيقات و وهم و خيالات دخلی نه بوده آشنا و صدقنا گويان بيمنه بود وهر که بنيره باطن نيست و بر و تيره نگان ميرود نيک ميداند که هرچه در باب واعظين و مورخين گفته ام بی سند و بی وجه نگفته ام و الزام و تحقيق را چنانچه بايد در بخصوص هم رعايت نموده جاييکه حال مورخين را از کتب معتمده شيعه نشان داده ام پس نسبت مبالغه بسوی بنده لافی و گزافی خواهد بود و اضافه لفظ و غيره دليل آن معنی نيست که بخيال مجتهد الزمانی جا گرفته ست من ادعی فعليه البيان و بعد ازين تفاصيل ناحق و نشناسم از مکابد مجتهد باقی نمانده کما لا يخفی و در از ذکر اين امور هام هيچ فائده مترتب نميشود

قوله و بعض فاضل عصر که نسبت اين رساله بطرف دهلی ميکند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود که مصداق کلام امر اند عجبی نيست زيرا که بار بار حالش معلوم همگنان گشته که در هر ضرض عرض من و علت مستحن گرفتار ست بحمد الله حجت الهی در اينجا هم قايم ست که اين بزرگ را بالفضيلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس در ثبوت جهل مذکور از برای مجتهد حالت منتظره باقی نيست و در سابق بتر عاً مدلل کرديم که زراره و واعظ و غير او از مردم اند و قليل الاستعداد باشند و تحقيق حق در بخصوص که بسبب استقصای مجتهد از شهادت امام حسين چه بود و چگونه ان و فر نزد من رسيد و مجتهد را در فهم مضامين جواب شيء بلا زد و از جهت فرومايگی او نوبت بآن رسيد که اعتراض و برب بعضی از عبارات رساله بر الفاظ قرآن المجيد کشيد و هر کسی از علما بر ريش دراز او خندند و در آغاز مجلد اول گفته شد حاجتی باعاده آن امور باقی نمانده و از ان ابهم عيان شد که مجتهد در مقابله و سراسيمه گشت تا بجواب رساله مذکور چه رسد و از انجا که بنياد بر تقريرش و دين او بر واقف نگذر بود پس چگونه ميرسد تا هم شهادت سيد الشهدا سر منبر گرفتن و رشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود

قوله علاوه اينکه هيچ سبب تخصيص ذکر شهادتين چنانچه بايد مبين شد و تحريم ذکر جميع قصه ها حجة الاسلام را چگونه لازم می آيد و لفايی بر آن قايم نکرد و چون يا نعم البته اقامت دليل بر ذمه او ست زيرا که ...

که ذکر چیزی ممنوع شود بسبب علتی و آن علت در چیزی دیگر یافته شود پس دال باشد بر آنکه این علت در جمیع
وقصه یا یافته میشود و به حرطاً اتفاقاً در کتب فریقین محقق است که حضرت امام حسین چون بزمین کربلا بالبیت
الطاهرین و اصحاب خود رسید و عبیدالله بن زیاد بدنهاد قبل از رسیدن آنجناب عجلت در شهید کردنش
میکرد تا مبادا از اطراف دیگر فوج کثیر هجوم نمایند و رخنه در سلطنت یزید پلید بوقوع آید و مساعی این
لشکر بیز بعد از محاصره جناب سیدالشهدا نظر بامر مذکور کمال عجلت پیش نظر داشتند و میخواستند که دیگر
فرصت ندهند تا به قتیل و قتال تمام فرصت عبادت در آن سبب بهم رسید که تفصیل آن موجب تطویل است
پس بمجرد رسیدن همیع الظالمین نقاره جنگ نواختند و میدان کارزار آراستند و فرصت ندادند تا بجا
در کلیني از حضرت محمد بن حنفیه فرزند جناب خلیفه اول امامیه مرویست که چون دعوی امامت خویش الکار
امامت برادر زاده خود یعنی حضرت امام سجاد نمود گفت که امام حسین کجا فرصت یافت که امر عظیم امامت را
در واقعه کربلا بتو تفویض فرماید پس در آن هنگام که همه تشنه و گرسنه باشند و برای قطره آبی جان بلب
و اطفال شیرخوار بگریند و تلاطم عظیم در خیمه حرم شریف برپا شود و حکایت کتخدائی قاسم بن حسن مجتبی قبل
و قتال دادا و عروس کجا گنجایش داشته باشد که سراسر ساخته و پرداخته معلوم میشود و در آن گفتگوی
که شیعیان نقل میکنند و تعلق بلوازم ایجاب و قبول دارد موجب تحقیر و اهانت اهلبیت طاهرین است
الی غیر ذلک من ... الامور التی لا تلیق بشأنهم و مجتهد معتد الا دراک شروح و تشنگی بیباک تحقیر و اهانت را
از نظر آن جاکاران حمل کرده و کلام در بیان این قصه ها و تحقیر شان و اهانت آن بزرگان بود که
و اعطان جد آرا ترتیب میدهند پس مجتهد براه دیگر افتاد و جایی تنبیح سیفر باید معنی ترسم نرسی بکعبه اعرابی
این راه تو میروی بترکستانست. **قول** ناشی از عدم اطلاع الخ **اقول** قال الله تعالی فتعق تمعو
ذکر بنی الویفعو این عبارت باینها است که عجب تشبیه من عربیت را میداند لیکن مجتهد را نیکم از شخص
سعیست که مبتدا از ترکیب مبتدا و جزو احکام و شرط آن بیخبر است و اعتراض میکند که قول مجیب الامام
نبعیه او احد الاثنین موقوف تحقیقم خبلی از عربیت بعید چنانچه این ابحاث مذکوره را چنان بتعلم رم و بد عالم
بطوال سپیر دم که تعلیه مجتهد الزمانی بنک میداند و هم قلوب شیعه مقلدین مثل دلدار حسین
برادر تبارک حسین و غیره او که در تقریبی شریک بودند چون هجوم مردم کم شد از مجالس برخاست
دبیر در دست بسته امان خواست و زمین ادب بوسیده گفت که مولف ازالة الغین از دست
سیه کار زرار سیه کار رخم‌هاے کارے رسانید و در تقریر جوابش دیوانه شدیم اگرچه هوشیار بودیم
و از هر طرف لشکار دله شبراهین و برای نهب و غارت مذهب با دست تعدی عدوان کشاد و در راه گفتگو بر ما
بر بسیت ملازمان حضرت خود در اشتغال میزنند و بدادمانی رسند آفرین بر علو همت صاحب ذوالفقار
و صوارم در کم باید مدت باوصف فقدان اسباب فرصت و هجوم اشتغال از تعلیم فرزندان

شغل بشرت و نوشتن شادی و استنباط آن از ادای تعبیر همه و انچه تعبیرات احیانا احیات اتفاق داد دکلا
متناهی عبارت ازان فواید بود و کتب کثیره من و سیه تصنیف کردند جناب سامی با مهیا شدن جمیع اسباب
در جوابش قلم بدست نمیگیرند با اینهمه شیر یا وزرا زنانیهاے شیعه چندی از اجزاے اخبار نقش تحریر
نمیگیرند این مضمون که بگوشت رسید با ظهار بعضے از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چون صورت
ولباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که از سنت و ایشان بعد از معذرت مجتهد بر خاستند و
محصلش آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بر جریک شما میکنم و شما انچه گفته اید در دو دینی ست و لیکن کثرت
جو جعل را اینست کرد و اگر دست بردارم مخالفت بادشاه کمست و با وجود همه امور فرصت کجا می ماند و لیکن
بهر حال این کار را با تمام فرصت میکنم مطمئن باید بود و بعد از ین روایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نهادند که مشکل آن اینست که حریف پیر کو پی میکند و بر زبانے اورا حدی نیست بر بهر لفظ
ومعنی او چون در عرق پیچ شد سائل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم پوشند اخلاق حمیده
حضرت انکران بایکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
گر حریف منصور شد شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که بادشاه نیز متغیر شود و اگر بدشنامهاے
غلاظ لب بکشایم در شریعت جایز نیست در دل میخواهد پس بعد از ماه صیام مواد بعض بشما میگویم
بهر طوریکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد بنویسید هرچه بتوانند کاش جناب مجتهد مباحث
لفظیه گرا بیند تا شده و رشود که کتابے آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه بر منتهی منه
در مکاتیب خود معامله منتهی الکلام انداشتند و مباحث لفظی را پسندند و حقیقة الامر آنکه در آن جسم
عاجز شده و شان الامته شرح کرد مگر سن مجتهد را اجازت مباحث لفظیه و ا دم که ازین قریب
هم در نه گذرند عنکه دست بالگریبان چه رسد پس همه در دعوی فن عربیت و انشای محاورات ناتے
از ایشان چنانست که کسی از دعوی خداے باتباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و برداشتی هم اسا اصلاح
بلده تسلطے نداشته باشد و در سال گذشته که به تنصیف این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب بحرت
بر من گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فرین تشیع یعنی سبحانعلیخان بحال حراست و حفاظت
با کتب مولف دوازده کانه خویش نهادم چندی از ان خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضے از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نور الدین جهانگیر
و جهانگیر و جهان پهلوان و جهان شان رسند برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر دهقان ادر و فرین
مذکور بدفع آن پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم ست و لیکن بتحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استناد نباشد و از اینجا دلیل الزامی بتحریر مجتهد در تخصوص سید
تقریر رسا آنکه چون سرمایه تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان میرسد پس اللقب مجتهد الزامی بیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود را از سبحان هم بهتر دانسته باشد چرا چنین اعتقاد نکند که هنوز از علل خویش خصوصاً جهل مرکب بیرون
نیامده چنانچه ازین مجلد هم دانستی و از الملتقی توانستی دانست واگر یا شیعه این فرزند سعادتمند خود را از سیاق کلام
واند پس قطع نظر از شغل مشروع طرفه شاگردی که میگوید سبق استاد را تو انگفت که معنی آن اینست که در احببت
ازین فن گوی سبق از پدر در ربوده کما هو مقتضی القول رسیدم بر آنکه ضرورست که عبارتیکه بعد از دو امر آید
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل بنده این قاعده را زنهار در کتب عربیه ندیدم از نحو یا
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر بادنی تفحص عیان تواند بود اگر بنده بسبب امور
مذکوره فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داده که از خاک تیره هند بر آیم و باز قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و نعل بعد تحدیث بعد ذالک مراد اگر قاعده مذکور را در کتب علما
چرا نشان نداد و بر مجرد ذکر مثالی و امثال صناعی قناعت ورزید بلکه باید گفت که قرینه را باید دید و تعلق آن از سباق و سیاق
رعایت کردن اقیمت الملاحظه نمودن با خلاف نفس الامر نشود و مذهب متکلم را باید بنصب العین اشتق انسان نوع [illegible]
که گویند اوله بالایرضی الی غیر ذلک من المعائب قائله چنانچه از احیا و کیمیا و بسیاری از کتب متقدمین [illegible]
توان یافت که او زنهار از شهادات و معارج عالیات این گوشوارهای عرش عظیم انحراف [illegible]
که او متبع جابر الحق است و در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود بالجمله بنده منع میکنم چنانچه علما
گوینده این منع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعبارة العین است که جائز است که دلیل مذکور برای منع ذکر [illegible]
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد مطلبم درانی له ذالک زیرا که در مجلد اول دانستی که مجتهد [illegible]
همه اسباب جمعیت خاطر معالی بر آن نیافت که بر تغلیظ عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موهومه قائم کند
معهذا آنچه موید احتمال بنده است که تعلق دلیل بسوی قریب است آنکه علمای فریقین در جواب اعتراض متعلق
بحدیث درود شریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه به اقوی میباشد فلا یبقی افضلیة [illegible]
گفته اند که محتمل است تعلق آن بلفظ آله پس لازم آمد اعتراض مذکور ان ابراهیم افضل من النبی صلی الله
علیه و آله و سلم محصل کلام و قد لکه المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند و اول یا ثانی را بسبب بلاغت
امور دیگر معلل نگردانند گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهر است که از عداوت جهت
یزید و عبید الله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب امر زهر را خود حضرت امام حسن نظر
باین احتیاط معین نفرموده و گفته که ای حسین اگر سبب زهر اینست که مظنون من است فالله عزیز
ذو انتقام ورنه در قصاص من چرا بیگناهی گرفتار شود و چون واقعه شهادت با صحاب تعلق ندارد
بداهة حاجت دلیل نباشد و غیر اینرا بالزام رفضه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان بی پروا [illegible]
حتی که در کتب ایشان و آن واقعات را که در وقت حضرت آدم بوقوع آمد بر گردن شیخین نهاده اند چندان
ادراک و بی بصر شده که چنین تقدم و تأخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول [illegible]

شبهی می شود تا بدان معتقد باشد متمسک شدند که خدا ایشان را اهل العلم قرار داد و تفضیل اعمال و اقوال مجتهدین
قابل التفات نخواهد بود و الحمد لله علی ذلک چون اینهمه را شنیدی شاید بگوئی که از عجیب نتواند شد
که از کتب معتبره احتمال خویش اقوی گرداند پس باید شنید که اینهمه علم سردست حاصل تواند شد که
بیاد می آید که در تخصیص سراسیمگی داشتم و بالهام الهی بخیال آمد که در وقت تلاوت منزل قرآنی
خیال بکن چون نوبت بنجم و ثانی رسید این آیت بیاد آمد و لا تنکحوا المشرکات الی قوله
یدعون الی النار تا چکه بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاه ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان
نویسم که بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکه جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید که نکاح مکنید که با زنان
مشرکه تا که ایمان آرند که کنیز مومنه مسلمه بهتر است از زن آزاد مشرکه اگر چه مال و جمال او شمارا در شگفت آرد
و دختران خود را در نکاح مشرکین یعنی کافرین خواه اهل کتاب باشد خواه غیر ایشان تا وقتیکه
ایمان آرند که بنده مومن بهتر است اگر چه مال یا حال و جمالش شمارا خوش گرداند که این کافرین دعوت
خواهند گردان زنان را بمذهب خود که با آتش دوزخ است و این ارشاد الهی متضمن بیان سبب و علت است
زیرا که بتفسیر انیست که مرد و زن خود را بمذهب خویش دعوت میکند و تمام آیت کریمه که بهانش بطور طرح
از تفسیرش بوده اینست و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم
و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک یدعون الی النار
و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون
اکنون مجتهد الزمانی را باید از روح مولای خود و دلدار خود که ابو علی بود سوال کردن که حق تعالی در حکم
فرموده بود که نکاح مشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدهید تعلیل را بیکی از هر دو تخصیص چرا
کردی زیرا که اولئک یدعون الی آخر الایه تعلیل جمله واقع شده و جمله و لا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم و لا تنکحوا الا آیه است پس تعلیل بنصف جمل
خواهد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و البقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل
تمام جمله است نه بعض آن پس بر جوابیکه ابو علی طبرسی گوید جواب ما خواهد بود شاید که مجتهد ظاهر
عبارت را که یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و الجماع و البقاء الخ بوجه اگذاشت تا تفصیل
برای علم الهدای رفعه زیاده تر نشود زیرا که او در کتب خویش قائل بدان شده که فطر
بعلام بدنهاتی نسکند پس برای او زیاده تر رسوائی نیست اگر چه قلیلی بالاتفاق باشد چنانچه حواشی
مختصر نافع و غیره نیز دلالت دارد بر آنکه او میگوید که مراد از نهی از ارتکاب آن سه چیز است بطور عادت
پس اگر کسی عمدا بر خلاف حد ختان و ملبس آن که عادت بدان ندارد بخورد و شکم خود را پر کند روزه او
بجای خود است و این در حقیقت بجای رسیدن است که علم الهدی شیعه در باب اکل و شرب آنرا

مختار خود گردانیده واگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لواطی غلام پردازد اگرچه حرام باشد
لیکن بقطع صوم نخواهد بود و العجب که افطار جنابت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر شان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون شخصی باز وجه یا کنیز خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقای مذکور البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول و
غسل با آب گرم در زمستان و ضعفا در تابستان نیز بدون امتداد زمانه نتواند شد فبکون مجوزا و چرا ما نحن
وقت واحد عیاذ بالله درینمقام نیز دلم میخواهد که آنچه از کتب فقهیه خصوصا رسائل و کتب امام اعظم
سلف ایشان بیاد دارم و هم اختلاقات رفضه اثناعشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلاة متمش کرده
ملنگ بر گرسنه و بحیره خواندن شعری سکند و بیداوام بیان سازم و لیکن کیست که داد سخن دهد و انها التطویل
ندانند پس تیر درویش بر جان درویش ست اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ ایمای نقض الصحابه
ایمای لطیف باشد و لیکن ان ایمار مجدث اول بسلاله اهلبیت میرسد یعنی امام حسن که خلافت مستقر را
که در خانه اهلبیت بود از دست داد و به کافر حربی بر اصول رفضه سپرد و ندداد و لویت بجهت آن بیعت ست
چه که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق روزی اجازت داده بودند که از
یکی بعد دیگری نباید و بجواب شبهات خویش مطمئن گردد و سد بر بشتیر رفت چون ذکر امام حسن آمد عرض کرد
و را چه منزلت تواند بود که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد و خود خاموش گرچنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و این حدیث از علل الشرائع که صدوق جامع ست مختصرا منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خبر خاص
در معامله آن جوابی نیست و من متحیرم که بران واقعه کربلا ترتیب یافت در جهان از این زیاد و ترجیح داعی
بر اصول امامیه تواند بود و فاجعه و بیا اوصی الابصار و فتنه های ارتداد و شیعه آنچه بران ترتیب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق باشد کتب معتقد روات را به بیند که از سانحه کفر و ارتداد که باقیانند و درینمقام جناب مجتهد از زنان
فارسی ملایان مکتبی گذاشته و در پی کلام عربی شده و بیاد من از کتب عربیت چنان به ایسج ست که صلا از لفظ عملو
بلفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بعد و مباحث لفظی از و فتیکه اتمام مباحث و فروع آمد بعد قائم و احیا نا آنچه
بعد دریافته بعزورت شدید بود و در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربی چگونه از ما بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب بیدلسان
آسان تر ست و بفهم عامه هم نزدیک تر ست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانی باشد بر مجتهد مرحبا نکه و انستی معها
مباحث لفظیه که موجب تضییع اوقات ست کمتر خواهد شد و العجب که درینجا نیز مثل عاشق قدرت نیافت تا دلیل
و عاوی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید و اعظ بغیر دوی بلفظ وغیره
بهو رضین اشاره نفرمودی چنانچه تفصیلش بلا مزید علیه گذشت و قس علی هذا آنچه بعد از ان گفته و آنچه نوشته که
ان بسوی شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نجفی و غیره پیدا است که

که این لقب بر زبان سلاله خودمان اصطفا و ارتضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوسها
فرموده جاری گشته و تحقیق قدم این جو فروش گندم نما و دعوی وفائی داد و رند و از سنانش پهلو تهی کردن پس ازین معنی ارشاد عم
تقادیر توان دانست که ایشان لعن از ضمنا اعتراف مجتهد نیز به ثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آشنا بدترانه دشنامها داشته اشتغال
می نمودند و شان خود را نسبت آن مخصوص و ثبت خود از مشکوة سید الشهداء کما فی مجمع البحرین. والحمد لله در جواب عم مجتهد ما از قران مجید سنت پیدا است
جاییکه فرموده ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الله ولی المؤمنین زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی نسبت
و مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نمودند اگرچه خود را اولاد و فرزند ارجمندش همیدانستند و
خویشتن را برآنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بگمان دین بدون اتباع شان امکانی ندارد
و چون پیشوای رفضه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکس بناشند اگرچه
دیار و سمعه گشب و روز تذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین بپاشند الغرض عصبیت و غلو پیروی
ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که از بین افراط در صحیحین غالی به پیروی ابن سبا منهمک گشته مصداق این
قول گردیده اند که گروهی با آتش برونرا آب بنیل. کاش بمطالعه نهج البلاغه بدون فساد نیت و تعنت
سیر داختند دیدید که جناب اقدس امیر المومنین درباره مفرطین چه فرموده اند و بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان
از زبان حضرت سید المرسلین چه وعیدها شدید جاری گشته **قوله** ره در برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ
اقول برائت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین باهتمام تمام و تاکید مالا کلام نازل فرموده بیان
و طهارت و نجیبی بودنش را اثبات نموده تا آنکه عامه مفسرین شیعه بدان اقرار کردند چنانچه از مجمع البیان ظاهر است
یا ایشی و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصه المنهج وغیره گفتند که عذاب مفترین برعایت ناموس اکبر حضرت
سید المرسلین بدان درکات رسانیدند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرموده اند و با اینهمه اقرار و اعتراف علمای
رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد و بقصه کفایت نکردند یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند سه
انکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب امانت که کلام در آن بود
و انهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوة و السلام مجتهد ما میفرماید که مماثله با امانة الانبیاء السابقین
در بیان تهمت بحضرت مریم نسبت کردند ذکر مینماید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق بسرزنش حضرت مریم دارد
مشتمل بر ذکر هارون نیست فهمند که هارون نبی بودند الست که این هارون مرد صالحی بود که در امثال این مقامات
او را یاد میکردند یعنی ای مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بودی این چه کار کردی و همی استاد کلینی چنانچه آل
که این هارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از وست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دائر است نه بحسب
کجا گنجایش باشد و کلام مجتهد صحیح شود و محتمل که دعوی ذکر اهانت انبیا کردن و حال حضرت مریم را بیان نمودن مبنی
بر اصول خودش باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل شد و مصحف آنجناب تحقیقا

و هشتاد و هزار آیت رسید با وجود یکه نقض عهود و مواثیق مرة بعد اخری بصدور آمد کما فی اصول معتمی است
هر چند از برای حضرت مریم اعتقاد برائت دارد ولیکن در باره خدیجه محبوبه حضرت سید المرسلین هرگز معتقد بر درست نیست
بلکه در باره آنجناب وقوع فعل حرام را در نهم نسبت بحواریین آنجناب ایت میکند و بحث مذکور در تفسیر اهلبیت
عبارات ابن قرینی انگیز و کلمه اسلام به بحر تطویل آمد مفوضه لعنهم الله علی ما من لا یحصر و التعقیبه مذکور است مثل قبل ما کون
بر مثل هندی لشکر خود را شکست میدهد چنانچه خاتمه سوره تحریم بر کالشمس دلالت بر آن ارادت در مجلد اول این کتاب
عبارات انس را دیده باشی پس این گبر گاهی مسلمان شده در راه ایمان نیاورد سبحان الله از شان منحوس
شان مجتهد پیدا و هویدا است که خدای عز و جل انواع عطوفت را برای تزویجه محبوبه سید الثقلین مبذول فرمود
چنانچه ایما بدان کردم و او از باب اهانت میشمارد و بر آل عبا که خدا اراده تطهیر ایشان از رجس فرمایند معلوم
که این حرب بدیم و نگاه بے سمع چه خواهد تجویز کردن که رجس عین نجاست را گویند و از نجاست که صندوق
رفضه در تعنیف خود غالبا اعلاء الاخبار بتبرک و مانند آن تعبیرش کرده خواسته علی حاقه
الا سفیاد و بلیتی علی سفاهه السفهاء مخفی نماند که بار و ان شخص شقی باشد یا فاسق شقی بهر دو صورت جناب
تردی تطهیر قول حضرت حریم است که فرزندش در مهد بدان نطق فصیح گویا شد یعنی حصول نبوت و عطای کتاب
برای خویش مامور بودنش نسبت بمادر مکرم خود با حسان و اخبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردانید
فی الجمله سخن از عبارات رساله قدیمه جواب سقیای مجتهد درین بود که در غرامشلا واقعه کربلا تساهل بروایات
خلاف نفس الامر و موجب تحقیر و اهانت اهلبیت ست از جهت و اعظین لیس نزد او این مرد مرا لک
بر تبعید روایات قدرت ندارند و بتحقیق نرسیده اند بیانش درست نیست امضمون را مجتهد از عبارت
شوخی بکجا برد تا نوبت بدین امور رسید گفته میشود که امتحان عاجز از زبان شاه اورنگ زیب انار الله
نظم کرد چنانچه می آید قصه اش آنکه بادشاه را روزی صدمه سقطه بیمار رسید و طبیبان در او ابا سیما خلف لاین
میفرمود اگر کجی کردن باز علی که ندیم و مشیر او بود بشنود هر اسم ف بیده خواهد بخشید و تمغان از جهت
حسد او در دل داشت این قطعه مرتب کرده روغنی چون نرد فرمانده امتحان از لوازم دار و ست بهر بدنش
هر پیش باز علی آنکه یکسان بود بیشمن و دوست گر کند این علاج کردن او بیشک اسهل ما نیکوست
یعنی از رفع ملکه گفتم که نهان چون اشاره ابرو ست نفهمائیکه باپا کردیم و ز آنها همه بگردن اوست
و مراد من گردن مجتهد ست زیرا که در کتب مذهبش مرویست که امام مهدی جمیع وزر گناهان اولین و
آخرین را بشیخین معظمین نسبت خواهد فرمود بنده این عمل را نسبت بمجتهد بیان ساختم و از انتقام فارغ گشتم قوله
بقول ابن الاستدلال علی الدعوی الخاص معقول هم دلالت بر آن میکند که هنوز جناب مجتهد الزمانی مدهوش نزد
علمای مناظرین در نوم غرق و خواب خرگوش گرفتار اند و با ضعف الفاظ و تنبیه بیدار نمیشوند زیرا که
در سند منع این عبارت آورده بودم و او هنوز منع را استدلال قرار میدهد حالانکه احکام استدلال

قرار رسید حالانکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات منافیه بلکه بود احتمال صحیح الاستدلال را باطل
می‌سازد ... یا ابطال یا دلیل اعتبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی‌آید مانع را منع مجرد کافی می‌شود کما
لا یخفی الحاصل اینجا بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این ائمه را در ضیع گردان خود را
خالی کردن ست ما نصیحت بجای خود کردیم در روزگاری درین بسر بردیم دیگر نباید بگوش غیبت کس بر رسولان
بلاغ باشد و بس قوله اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ اقول جناب مجتهد از اتباع محدثات ابن
سبای ضیعا درین افاده و جهل و عناد ابوجهی چند داده اند اما اولا پس از انکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان
موسس بر حدیث مروی جناب اعور المحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
در حال این کتاب ... را معلوم که نزد روافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد فانی در آئینه حق نما از احباب خوش
نویسانیده آنچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبنای آن کتاب شبهه نیست
پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان بتوسط
انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هرچه باشد باشد ولیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف بکنید بجز خدا از کسی نترسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
اما یمین خواهد بود که مرا یاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که خیانا فهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در بهیمات ازان ابتر است
اینهم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و بسیاری از کلیات را برو حمل توان کرد قائم و قاعد و
راکب و کاتب و شاعر اسی و غیر ذلک مما یعنینا ... پس بر اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق علیهما که عبارت
صحفهای ایشان را کلینی روایت کرده و حفظ و رعایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرده گاو را
از خر نشناخت و کتب خود را مانند صلف هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرمود
وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ پس حفظ از شر شیخین و عصمت حضرت موید یکدیگر شد و او منافات
دانست و مانند الاغ در وحل مغلطه افتاد و هوش و حواس را خیر باد گفت اما ثانیا پس از انکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از جهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لاهیجی در گوهر مراد آنچه میگوید
ازان توانی دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد انجم خیال نفرمود
که حفظ و امان ایزدی اصل و منشای جمیع مجاهدات و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده ست
چون مجتهد ازین اصل و مبنا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او اینحقایق را

پرسیده اند و لیکن در نیابت او نسبت با امام نرگسی کلامی نیست هرگه شک آرد در نزد رفضه کافر گردد
لاحول ولا قوة الا بالله که ابلیس باز معلم ملکوت شد اما تا الحال ابلیس از آنکه نشان دهد وسمان کند
که اهل حق بجا خلفاے غیر راشدین را مخفوظین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شده تا هر کسے را بمقامش چنانچه باید گذاشته اند بعکس را با امام حسن از راشدین
شمرده اند و بعضے را از مخلصین با ایشان و کسے را از ملوک و جمعی را از امراے ایشان و این مایه الامتیاز
و با عتبار مابه الاشتراک یعنی نفس حکومت و قرشی بودن بکجا هم آورده اند مقصود اینست سه
مرتبه از وجود حکمے دارد که فرق مراتب نکنی زندیقی با العرض رتبه برزخیت براے اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه
ملقب بنصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز این پسر و پدرش علی المشهور در مطالعه
آن غرق بودند و هر فقره کتاب مذکور را انشرح صدر و بیدا نستند که بمعزل و جگر ایشان تا بمن رسیده
عبارتش ازان مقام اینست که سب و طعن انبیاء از آنجهت کفر و حرام است که وجه سبب یعنی علامے
و کفر دریں بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم و ثنا و حسن بو فور موجود و در ازین جهت
بهاے باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر منصوص
قرآن ثابت نشده باشد بالیقین اینجا علم در حکم انبیا خواهد بود در حرمت و سب و تحقیر و اهانت و
بد گفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را بعد از وجود معدوم شد
و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست درین باب بنا بر آن مرتکب گناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحاب پیغمبر تهیه ندارد که تکفیر سیات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضاے الٰهی با اعمال ایشان بالتخصیص متحقق شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد درمیان انبیاء و امتیان انتهی العالیس از بیان مذکور عیان شد
که اطلاق مخفوظین بر جناب معصومین مطابق مذهبیت که لازمی نیست چنانچه دانستی که این اصطلاحی
مطابق اصول شیعه باشد از استلزم تناقض و تهافت و تکذیب معنی آیت تطهیر از دستش خطبی دیگر
و منشاے این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار است و با کتب خود نیز در انستی نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره است الیس دانستی که ابرار
راسیے بکلام بنده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تو اند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که چیزے از
رجس در اہلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و رفضه بزبان خود میگویند که از
روز ولادت تا وفات عمدا و سهوا و صغیره و کبیره منزه بوده اند و صدوق در معانی الاخبار
آورده که مراد از ارادات رجس شرک است کما مر پس تناقض و تهافت و تکذیب هر چه هست در

نعم مجتهدین امامیه است بالجمله این افادهٔ تازه و زیاده تر موجب تمسخر جهل و نادانی مجتهد الزمان شد حتی که
بعضے از معتقدانش از راه افسوس نظر امور یکه از برای تحصیل منافع ما در شد و منو نه آن بافته آمیخته
بر زبان آوردند ه هر که هست از فقیه پیر و مرید ؛ و زبان آوران پاک نفس ؛ چون بدنیای دون
فرود آمد ؛ بعسل در ماند همچو مگس **قوله** بالجمله این افادهٔ تازه و این وقت بے اندازه الخ اقول هرگاه
مناظرین خرافات مجتهد را دیدند که تلبیساتش از هر طرف مکشوف گشته البته همین الفاظ از زبان لسان
خواهند بر آمد که آنچه جناب مجتهد الزمان حصار آهنین پندا شتند مثل نسج عناکب معلوم شد ان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت و بر ابکار افکارش چون در خلوت نگاه کنند عجوزه فرتوت و مضمحل همچو اوراق توت
خزان برند زیرا که قبل ازین بتفصیل هر چه تمامتر بتحریر رسیده چنین نیست که او فهمیده و بر حضرت عثمان رضی وارد
نمیشود آنچه مجتهد از غایت بیحیایی پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن که گران سنگ
جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیکه قصهٔ شهادت حضرت عثمان مفصل مذکور است رجوع الیه و عجبا
که مجتهد غفلت شعار بلوائیان را که از مکر و تزویر عبد الله بن سبا و فتنه گری او فراهم شدند کمافی مجمع
البحرین و غیره و دل بر قتل ذی النورین نهادند و قابو یافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دادن زیاده
بر همه خبطهاے مجتهد است زیرا که شیعه اولی چنانچه از منهاج و تحفه و غیره عیان میشود کسانی هستند که دم
رفاقت مرتضوی دادند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و پیروی جناب امیر
قاتلین عثمان مسلوب است نسبت آنکه جناب مرتضی اظهار لعنت میفرمود حیث کانوا
فی السهل و الجبال چنانچه بار بار معلوم شد و در نهج البلاغت واضح گشت که بسبب کثرت خود حکم سامی
بر جناب امیر ع میکردند و آنجناب قابوی وقت می جست و بهم نمیرسید و بالآخر چون دست یافت بر نهو
شان هفتاد هفتاد را کشته در دوزخ گردانید کما فی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا باقی ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او که شیعه اولی نسبت بعثمان رضی خیلی بدبین
گردند خبطے است که مثل آن نتوان یافت نعوذ بالله من وساوس المجتهد و خیالاته و افترائه و خرافاته
و انا اشهد بالله و آیاته اما نسبت احراق آیات قرآنی بذی النورین پس اگر مراد آنست که از مصاحف
التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بجهت برپا نشدن فتنه که هر کس قراءت خود را
قرآن مجید میدانست و از قراءت دیگر انکار مینمود و رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
نیز همین رای زدند جناب امیر ع فرمود که اگر عثمان این اهتمام نمیکرد من مینمودمی و مگوئید در حق او
بجز نیکی که روبروی ما این اهتمام برای دفع فتنه بعمل آورد و همدانی شیخ المشایخ و سید السادات ایشان
اگر این ادله نمی دیدند چگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیادتر است بر میداشتند کمالا یخفی
و بظاهر اثبات این معنی از کتب شیعه بغایت مستبعد است و لیکن بمقتضای مثل مشهور مشکلے نیست

کر آسان نشود بهر دو باید که هراسان نشود برای حل این امر عریض عماد الاسلام پدر مجتهد الزمان فی
کشادن و ملاحظه عبارتش پرداختن تا بدانی که هرچند از کتب اهل حق نقل میکنند ولیکن در ردآن دم
ملکی اساسی وجود ندارد و بعد از غور رد امعان در این مقامات خواهی دانست که اهتمام شیخین که بر جمع با
جمع کردن قرآن مجید از آن بود که در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای این فن
در جهاد کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند ولیکن تجرید قرآن
معمول التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجهت تحریج دادن حضرت حذیفه که شریک
ان زمره و ناظر اختلافات مسلمان آن اوقات بود که یکی مر دیگری را در قرارت تکذیب میکرد فقط قرارت خود
قرآن مجید میدانست نه قرارت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانه جنگی بین المسلمین بود
حالانکه این اختلاف محض برای توسعه است وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
بلغت و محاوره قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل بنی تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید الی غیر ذلک قدری مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابی توسعه
عرض میکرد تا اجازت آمد که در محاورات خویش بخوانند و هرگاه در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بهتر دانند پس همیشه ستایش ماند و اجازت حرفی بعد حرفی و بعضی
بعد بعضی از حضرت مسهل مشکلات تعالی شانه فرا میرسید و انتهای آن بهفت عدد نوبت
کشید که عرب در بلغا بهفت قبیله شمرده می شدند و خود در رای وجود بیراست نبودند که بدون
تجویز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر ذلیل کردند پس رای ذی النورین
بتجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قرارت یافته فرو نشیند قرار گرفت
و جمهور اصحاب خصوصا حضرت مرتضوی بسیر تقویت فرمودند الاچه ممکن بود که برا صول رفعه
برای تدارک تظلم میدوفد که مثلی مرتضی شهسوار میدان لافتی باجاعتی از رفقا سوار شود
تدارک ما فات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید که در آتش سوزان گذاشت هیچ نفرماید بلکه تجویز ذی النورین
را مستحسن گرداند تا مثل عرب بر مدعین مرتد و لا ینطبق شود و صلت علی الاسد و بلت عن النعد و عجیب
از اهل بلوی که برای حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند که زمانه دراز برای
نگذرد و برای نامه جاوداني داصل الاصول دین و ملت رسول بیروانی ازجا نه جنبند بعقل
فلک فرسا منیاز و پس چنانچه اختلاف قرارت را حضرت پیغمبر علیه السلام برای توسعه و آسانی خواست
ذی النورین جمهور اصحاب و اهلبیت برای دفع فتنه عامه الورود و بر تجرید قرار یافت که تا این امور دینیه
بهای عوام رسوخ یابد زینهار قرآن مجید را بقرارت مختلفه تلاوت نکنند و از بلیه لغت قریش را نصب العین نمایند تا قرار
نزاع برخاست و اختلاف قرارت بر حواشی بیتا نمودند و منسوخ التلاوت را که هیچکاره شده بود محو حواشی دخلی ندادند

بعد ازین پیر دهقانی چون پیر طریق منافقیست و بوقوع هرگونه تحریف و نامه جاودانست
صحابه غریق و لنفاق گفته زنهار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب مستطاب خود میفرماید
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ
الی غیر ذلک والعجب که رفضه و رفضی ذکر حضرت را ذکر نمودند و آیت اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحَافِظُوْنَ
و لفظ نزلنا را هم ندیدند که مقتضای آن چیست علاوه و تحلیه علمای شان نیز لازم آمد که باین آیت کریمه تحریف
تمسک فرموده بر ابطال کالیاقوت الاشراق کما فی النزهة وغیرها الحجة و حصل المطلوب لزاما و تحقیقا
پس این نصوص را زنهار نمی بینند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
می نهند و می گویند که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان نتوانست که حضرت
مرتضوی را برملا خلیفه خویش گرداند و نیز میدانست که این اصحاب زنهار باصل نسخه قرآنی نازل من السماء
که مشتمل بر اسامی ائمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و تحمل آن
نخواهند نمود آن نسخه را بمحرمان اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود و این نسخه دیگر را بخاطر دوام
و بقای ایشان بر اسلام بحکم الهی تالیف نمود پس از انجا که اصحاب باعث این تحریف گردیده اند تحریف
قرآن مجید را مجازا بایشان نسبت مینمایند و در حقیقت محرف نسخه اولی ثانیه خود رسول خدا بوده اند فاعتبروا
یا اولی الابصار که همیشه زبانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صفی و قمی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترویج نسخ
قرآنی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آوردند و از عناد الاسلام اکنون نسبت مجید جائیکه
چنان بر آمد که حقیقة رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا بالله و تفصیل انچه متعلق باعمال
دیگر در همین ورق و درباره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی بالجمله
پیر دهقانی بعد از آنکه در معرکه این مصاف مسیحودی نداشته اعتقاد تحریف قرآن مجید و استناد آن
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام حقیقة و مجازا می نماید و وجوه آن را در عناد الاسلام
بیشمار و هنوز از راه نقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب هم و وجوه
ترتیب میدهد که بدان هیئت مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی و از اینجاست که کتاب او را بعناد
الاسلام تعبیر میکنم که هیچ متکلمی بکلمه اسلام اینها را بزبان نتواند آورد دیگر آنکه در نفاق منهمک باشد
و قد تقرر ان نقل الکفر لیس بکفر از انجمله آنکه چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعه احرف نازل شد
و منتزع چنان شد که کارهای و آیت بلغ فی علی می خواندند زمانی بدون آن و خلفا از آن مانع آمدند و
این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از انچه بران نازل شده بود و از انجمله
آنکه حال حضرت بخوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگی خود جناب امیر را خلیفه گرداند و آرزو

حضرت بر ندخوف تقیه از اصحاب بر بیاید باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
گنجایش آن ندارد و پس تر و عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که بر اسامی
ائمه نصوص امامت شان شامل بود و هم بر قبایح منافقان متضمن گشته بود و با اهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
با مرا یزدی تا جمیع اصحاب مضر نشوند که میدانست که تحمل اینمعنی نتوانند کرد و کا ائمه هدی بدان درجه اهل رسیدند
و ایشان منصوص الاتفاق باشند پس بر ایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقداری که مصلحت دانست و جز آن
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را با ایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و ازین وجه که [illegible]
آن امر دال و مکمل میداند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر [illegible]
اصحاب منافقین پرداخت و از انجمله آنکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف با صحاب نسبت حقیقی [illegible]
که اینهم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر شیخ مران منتشر نبود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله آنکه مقصود حضرات ائمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضی از فضلا گمان بردند
ولیکن حصر دران بعید است بسیار نظر به بعضی از اخبار و از انجمله آنکه اینهمه باختلافات مقامات وقوع
پذیرفته باشد و قائل شدن باینمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق ان عنوان
بود که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان بعضی از ان گذشت و بسیاری باقی ماند
که اگر ذکر کنم کلام طویل خواهد شد بستر یاد می آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح بر [illegible]
افسوس که تجربه نقال کشمیری نیز از باب الهیات تحفه اثنا عشریه نزد من نیست تا دیده که مفصل
بینیم که پیر با قر اشراق در وقع تحریف قرآن مجید چها گفته و لیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خطی نوشته و سخن محقق آنست که از نا کسی معاشر سنت قائل تحریف کلام الله گشته
بخلاف رفضه که بجهت قول تحریف ایمان بالکتاب از ایشان بمراحل دور رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده در اعتقاد اینمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زائد و ناقص است چنانچه
از کتب دهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پیسرش مجتهد ثانی نقل و [illegible]
وصنوارم وطعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در ورود روایات نیست تا توهم شود که این [illegible]
احاد معارضه بالنصوص فرا بیه کند که حرفی از ان مجمله گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون بر دو قوی و از یکدیگر [illegible]
باشد سقیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ والمعنی که قرآن مجید است سر مقابله وا شکسته باشند پس روایات که ائمه را درین باب بلحوظ [illegible]
واگر درین باب سخن مرا گوش نکنند عبارت سومین جا [illegible] در صنوارم و حسامش باید دید و بعد [illegible]

از غور و فکر مراجعت بران باید کرد که جابجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری دیگر است و استلزامی در میان نیست و چون کتاب نزد در قبضه بکثرت موجود و مناسب
ذکر عبارتش نماید تکلیف کرد طبع در اند و صحت و غلط نامه نیز همراه دارد علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رحمه و مولای طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم
اعتبار آن روایات می کنند تا همه را اهنت مجموعی بجوی بخرند و بیند و به نمونه مجامل صحیحه ان ترشاید که
می کنیم و عنقریب بوضوح می انجامد و للازلی مروت و ز دیگران روایات در صوارم و غیره بجابجا نیز ذکر نمایند
گشته و لیسرش با وجودیکه مخالفت پدر خود جابجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نخواهد ماند
و دینجا او تقلید و کاسه لیسی او میدهد و بعد از بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه نفاق نموده اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمغز حقیقت نرسیده اند
مجبلان دین و دنیا همقرین گشته **قوله** مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمائی درست مجتهد را تمام
این دو سه حرف که بر مقام خود بود و نباشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود و بمقتضای مثل مشهور که منکو
الشیعه نسوان هذه الامة و چون پیر تحریر بابا العجب مجتهد مسمی بگوساله سامری بعد از ملاحظه حال کتابیس
مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده فرمود
که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی انکه چون حذیفه از مقبولین مسائل شیعه است
و او اخبار بلاد را همراه فتح ارمینه و غیر ان به پیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرمود از اختلافات اقوام جدید الایمان کرده
بود که نزدیکی امت محمدی صلی الله علیه و سلم را تدارک بکن مبادا حال ایشان بسبب مزید اختلاف چنان باشد که یهود
و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع اجله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرد
و جناب امیر المؤمنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب ان رای رزین را پسند فرمود پس الفاظ تمکیر در عبارت
مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت سید المرسلین
الخ دوم انکه دگر خواهد دید که طعن احریق عبارات قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حرف شهره و سخریه چیزی نبود پس این ذو الوجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش احیان و در فتراه
نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود است تا از ان طرف تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعبُدُ
اللهَ عَلیٰ حَرفٍ فَاِن اَصَابَهُ خَیرٌ اطمَاَنَّ بِهِ وَاِن اَصَابَتهُ فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلیٰ وَجهِهِ خَسِرَ الدُّنیَا وَالاٰخِرَةَ ذٰلِکَ
هُوَ الخُسرَانُ المُبِینُ مفسرین شیعه در صافی و غیره از کافی حدیث امام باقر ذکر اورده اند که محصولش این حرفی
چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و برسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند و تردد نیز و حضرت
آمدند و گفتند که اگر فائده دنیا از مال و اولاد و عافیت زیاده شد رسول دانیم ورنه فکر کنیم پس خدا فرمود چنانچه
والنستی و بر طور استهزا ایت شان منافقین باید خواند که وَاِذَا خَلَوا اِلیٰ شَیَاطِینِهِم قَالُوا اِنَّا مَعَکُم اِنَّمَا نَحنُ مُستَهزِءُونَ

وانا انجا که مخاطبین گاهی چنین مطالب را در تحریف قرآن مجید ندیده و نه شنیده بودند اندیشه وارم که رفته رفته کار
در مقام شاید کاوکاو کنند و دماغ سفیهان را پریشان کرده باشند که مولف در مقام داد تیز زبانی داده مناسب آن
که نقل عبارت سید دستغالی را العیفه ابجو عی از اختصار بقلم آرم و از آن مقامات که مولف عناد از کتب اهل سنت برای
معذرت از طرف ذی النورین آورده در دان کاهی چند بر نداشت و تیر کش از دست بر انداخت هیچ او تهی ساز
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصا بعد از اقرار بسیرش ترویج و بین که گویا تقلید پدری باشد پس باید که
سید دستغالی در عماد الاسلام میگوید که بالجمله بعد اللتیا والتی فتحققه تلک الاخبار ان التحریف فی الجمله فی هذا
القرآن بین ایدینا بحسب زیادة بعض الحروف و نقصانه بل بحسب بعض الالفاظ و بحسب الترتیب فی بعض المواضع
قد وقع بحیث مما لا اشک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لعقولنا فی هذا الزمان تحصل الجزم باحد الوجوه المحتمل
عند العقل لکیفیه وقوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات فیها کثیره منها ان یکون المقصود من التحریف
ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان نحو قولنا ان یقرا مارة قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و تارة بدونه اسمه فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریف
فکانهم حرفوا القرآن مما انزل علیه و منها انه معلوم من حال النبی کما لا یخفی علی المتفحص الزکی ذی الحدس ان
انه مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا کان فی غایة التقیه عن قومه و لهذا عندی دلیل و امارات لا تسع المقام ذکرها
فیحتمل عند العقل ان النبی حفظا لبیضة الاسلام الظاهری اودع القرآن الذی اشتمل علی نصوص اسماء الائمة و اسماء المنا
مثلا عند محارم اسراره کعلی بامر الله لئلا یرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک و اظهر بقدر ما علم
المصلحه فی اظهاره و لما کانوا ایضا هم الباعثون للنبی علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله و منها ان یکون مرادهم ع
من تحریف الصحابة التحریف الحقیقی فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمتسلط مجال التحریف الیسیر اصلا و منها ان یکون مرادهم
ع من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فسروا بعض الآیات هو خلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید جدا نظرا الی بعض الاخبار المسطوره و منها ان یکون
کل ذلک واقعا باختلاف المواضع والله یعلم و القول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطوره فی الکتب المعتمده عند
الامامیه عنهم ع غیر مسموع مما لا تطرق بوروده فی الجمله بل لا یسلک القدح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فیها مطلقا
اما الروایات العامیه الداله علی بعض التصرف الثانی منه فیه فرسطر منها و قد نفی اکثرها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اتهام بحکم جناب احدیت عجب تکرار
و خبطی بظهور انجامیده پس برای مزید توضیح میگوییم و نا واقفان را تنبیه از آن مطلع میکردیم که در آغاز این
وجوه زیادت را بر اصل قرآن مجید بعض حروف و غایة ما فی الباب بعض الفاظ و عدم ترتیب را بعض تحمیل به
مواقع میکرده اند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود را از ملاحظه آن روایات که صاحب احتجاج

اطلاق تمام زیادات آیات مطلوبه مناظره جناب مرتضوی همراه زید تقی مجدد ورق نوشته و این مسئله بکمال تمام
نقش بر داشته معقد و پیدا شده حال آنکه اگر بکتابش یعنی عماد الاسلام رجوع آری مانند بدیهی اولی است که این
اوراق مناظره را تکمله متمم این مباحث گردانیده که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه وانضمام در مجموعه پر
گوهرین مثل وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا مُهِينًا پس بکر وزد در این حیله ساز و حقه باز بکجا میرسد که از غایت و عمل و لطائف حیل
میخواهد که نفاق و شقاق خود را خیره و هم نداند تا بدیگری چه رسد و این است امانت آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کلیه بعض حروف معبر میسازد و درین مقامات مرو آنرا گوی چوگان می بازد و اگر عدم ترسید
دین نقاضی کتاب الله را که بصد با القدیم و تاخیر منجر می شود خیال داری بتفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
و اکثر آن تفاسیر به مجموع عبارت بتاید باید که بملاحظه کتاب فریقین همت گماری که بیشتر در بلاد یافته میشود و بالتفصیل
خواهی دانست که آن مقامات بیش از بیش است که چون بیان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ و غضب
لعنت خواهی کرد هر چند مجتهد ثانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند و چنان مخفی باشد
که کسی ازان اندخوب فرمود رئیس السالکین در مثنوی معنوی ع ده مرده مرد را احمق کند * عقل را
بی نور بی رونق کند * این کلام بطور محاوره و اصطلاح است که ناظر احادیث امامیه و متصفح کتاب کافی کماهو حقه
تنها خویش میداند کما لا یخفی و ایضا حال الصافی علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث در باره آیات منسوخه
قرآنی اقرار علی رؤس الهدی کرده این لفظ ساخته و پرداخته جامعین قرآن مجید است در اصل چنان لفظ بود حصر
نموده تحریف آیات قرآنی را بتحریف معنوی و برای عیب پوشی بانیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند و بمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز برخاستند و نطاق همت بر بستند و زمان بدین آگهی نشناختند
و نفهمیدند که هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر بر آیات بینات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کما لا یخفی پس گفتگو را تعلق نیست غالبا مگر بتحریف لفظی تکلیف که آنها همه کتب خویش بدین باتک بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ مفید بد حال آنکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در عقاید اهل سنت تحریف آیات بینات
بمحال صحیح روایات خویش واضح می کنیم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما اشترنا و اگر اندک فرصت حاصل
ازین روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهیم والله ولی التوفیق قوله اکثر قراء را احراق نمودند الخ
جمع کردن قرآن مجید عثمان چند کس باتفاق قتاده بود کما فی العماد وغیره و احراق بانچه در سینها محفوظ بود معنی
نمازد لاجرم معین شد که هیچکه منسوخ التلاوت گردید چنانچه لفظ ماسواه در صحیح بخاری آمده و تحریق یا تحریف
ازین محکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه با عین مصلحت بوده چنانچه لقار عمارت کعبه معظمه با وجود خرج
حطیم باقی ماند آنکه اطلاق لفظ قرآن مجید بران کرده اند یا نه و جائز تواند بود یا نتواند بود پس نظر بر آیات صحاح
و غیر صحاح لفظ قرآن برای ما سوره موجود مجید بلکه در صحیح بخاری و مسلم نیز اطلاق در آن بر منسوخات

مزخرفیست و حاجتی بعد الحق نیست که در نشانش کافی هر تجسس آن کشیده شود و اگر خواهی که بدین حرف بران جمعی را
اعتقاد کنی پس باید شنید که در کتب فضیحه از رجال این طعن دیده باشی که جامع قرآن البیوخت اگر مراد مجموع
خویش نیست پس هیچ عاقلی چنین سکر نکند که خود جمع او بگوشد و بالآخر از البوزد پس معین شد ما ورای آن قبیلا
که منسوخ التلاوت بوده و به ثبت له علما اجلهم بجلیل بودن عبد الله بن مسعود و نیز مره صحابه پس این حکم بعدم
عثمان بحدیکه عار بهم لایق استثنا نماند لغایت عجیب و غریب بلکه مخالف نصوص ملیه بدیهی است که جناب مجتهد از زمانی
بعمل آورده و از شنیدن قول محصل جعفری خود را معذور گردانیده اند که همه اصحاب مرتد شدند الا قدرا دو و حدیث
آن جناب لیس ابر برگ گیاهی بلکه کاهی قرار نداده اند با جلیل بودن عبد الله بن مسعود از محدثین اصحاب [illegible] شیعه
اگر کسی را منظور باشد کمال تصفح و محنت نیست که با فادت سلطان خراسان رجوع نماید که ابر انقعما الرضائی نامند
و حال محدثات آن بزرگ معاذ الله که حضرت مجتهد قرات او را مستوجب و او را جلیل القدر گردانیده اند باید دید که امام رضا علیه
التحیة والثنا کجا رسانیده اند یعنی امر الزهره و محدثین گردانیده اند که کفر معنوی نزد مجتهد [illegible] تواند بود چنانچه کلام
مزبور معلوم در رساله حدیث الحوض حرفی از انست و اگر برخی علمای اهل سنت میخواهی باید که بتصانیف امام بودی
رجوع فرمایی که او را به براهین لقلیه این محدثات ملیر ساخته و دور تر چرا میروی که خود مجتهد از [illegible] در عاداة الاسلام
خویش نقل آن برمیدار و اما برای او حقا پس نزد او بهتر آن بود که بطور قدیم میگذاشتند و هرگاه این امر خلاف
آرای جهان آرای جمهور حتی رئیس المعصومین بود و اگر نهی و تا بیعی بود قوع آید خلاف قوانین شرعی خواهد بود کما لا یخفی
و کم له نظائر فی مذهب الفریقین مما لا تعد و لا تحصی نه بینی که چون جناب امیر المومنین علی مرتضی شنیدند که عبد الله
بن عباس در بیت المال البصره تصرف نموده بطائف رفت شور شر شیخ از ... منی او ... بقدر الباقی نگذاشتند ...
حال حضرات ائمه الاربعه معصومین نسبت با فضل اهل بیت کما فی المختار الکشی تا بدیگران چه گفته اید و اولیا عجبا
این دشمن دین امر دینی را بسبب قصر آن منقلب گردانید که گفت که حضرات ائمه معصومین در کتمان قرآن مجید حفظ ناموس
از جور جفای خلفا فرما میکردند الا آنکه حفظ دین و ناموس در تقیه می باشد و از انجاست که حضرت سرور کونین تقیه
سپرده من قرار داده و هر که در چنین وقت خلاف تقیه بعمل آورده اعدا از دایره دین و ملت با عتراف مجتهد [illegible]
و از انجا که این امر هر دو مجلد کلان این کتاب سابقا و لاحقا بر گذشته مجملا و مفصلا باید که درین مقام مراد [illegible]
آن سعد و روا ربعه از این گروه خیال کرده و که چنین بر دو و بیان آن است عموما و خصوصا بر لقیعه پاک جناب سرور کاینات
ان امور گذشته علی اصول المرء نفس لیس لعدا نبی یا موسیقیه تمتعا و زوان لاتها تهالکه قتل آنجناب نیز باو فیقه از و [illegible]
تا موس جمیع آل عبا بلکه تا بنی هاشم نیز باقی بود تا از رعایت فروع و منع سخن شناس نه مجتهد خطا این جا
اما آنچه از ظلم و جور خلفا سخن رانده پس درمیان این رئیس المجانین سخنهای بسیار است که مگر ندانند که قاضی [illegible]
درین امور چه گفته در معقولات مامون خلیفه عباسی چه در مای شما جوار سفته و ما نعل همه غرارین چیست
کما انک عقیم یا خلفای بنی امیه اگر بطور قاضی رطل ابوبق شیخ باستند و ظلم او جور با لعمل آرند منافی تشیع

ایشان چگونه توانند بود پس محتمل است که مثل حمایت ایشان را اقرار و عیا آنقدر میانه ایشان و اهل و عیال بعید نباشد
اگر چه اند و امثال ایشان مردم دود و دان اهل دو که مولای این پسر بدیر راست البته بیرون میدانیم والحمد لله که بر مقصد را اقرار دارد
کر ظلم خلفای متقدمین اعتقاد نبود و در تحکیم نیز چه ربی چه جای حیلی با تجاهل کار بسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین نیز زمره فرشین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف بمظلومیت و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس موجب آن بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و بر آن انتقام سابق
ازین جا انچه باید مرتب کرده شد و چنانکه در آیه المستشهدین و بعباره المستقدمین و آمری دیگر که بهوش نظر می باید آنکه در بعض
عبارات ایشان گفته که مقصود حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بوده و بعده در همین مقام میگوید بعضی گوید که آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنو فتحش صاحب جابلقاست انچه ز آنحضرت است بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ائمه خصوصا
انچه در کافی است منسوخ التلاوت است و در بخصوص نصوص ائمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد مخصوص
مجتهد اولست کالقنا فی الیقا بنا در رد مزعمه آورده پس منسوخ التلاوت البته منسوخ الحکم نیز خواهد بود پاره کردن
تابی ان ائمه اجتماعها یعنی چه پس باید اکنون بچون مجتهد قائل شدن و این امر البشرای امینی که معتقد شان
کاین مطرود و حضرت حیدر به فاروق اعظم را مجنون گفته بود آری من ضحک ضحک و من انکا انکی مقام
حیرت است که شب و روز رقیبان دو قصه او و علی چند بهم از رفضه غیر از انچه مثل سایر ایران صادق آمد یعنی مدعی سست
گواه چست مصدور نمی آید و اهل حق را تعجب بر تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ائمه می آید بلکه قیام می پذیرد از این دشمنان مید هند خود را باوجودیکه میدانستند که بود نشین داهل خلاف
موجب هرگونه ظلم بر مخلوقات خصوصا مزارد و مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین است از آن منزه میکردانید پس
قطع نظر از انچه در سابق بوقوع آمد که از رفضه گاهی باکراه و اضطرار تقیه میکنند و زبانی خلاف آن حال حضرت
امام رضا انچه کار بر شان متضح کردید اینست که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش آنجناب را بهزار نیاز و اشتیاق و تعظیم
و تکریمیکه زیاده از حد بیانست بخشیدن او را و امعنی و اقرار کرد که ای فرزند پیغمبر چون غیر تو لایق امامت نیست باید که قبول
کنی حضرت هرگز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق این خلع خویش از آن درست نباشد و اگر مستحق نباشی گرفتن این
منصب مرا چگونه درست افتد و این همه امور تا مدتی دراز بود هرگز امام رضا تن بر رضا نداد و ولایت عهد نه فرمود مگر
بشرطیکه در هیچ امری دخل ندهم باز شکایت و حکایت شب و روز در لعن و طعن مشغول بودن بعید ازین النفوس قدسیه
خواهد بود کما هو بدیهی لا حاجة لنا الی بیانه اما آنکه قلوب شان صاف نبود و دیدنی انمعنی می بودند که ائمه
اهلبیت را ذلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا لله نیاکرده بودند پس جوابش بر ظاهر است که رفع
آن از دیگران می تواند شد به وقعه بیعت و اتهم لعنوا انکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت جسم
تدبیر شان دشمن خلفا می گشتند جناب امیر را به چه که بر احوال رفضه در باره قتل خلفا چه اندیشیده و چه
بعمل آورد که ندانستند که آنجناب فاروق رض و ذی النورین رض را کشته و هرچند رفضه نظر بصالح خود می

صاف صاف نگفتند و همه را بدنامی اندوختند ولیکن بعد از آن مثل حلی و غیره دنبال زیر کلیم نکوفتند و از هم
بعد از ثبوت امری که علم بعلوم لدنیه بر ضرور است حالانکه شیعه انکار میدارند و نسبت بحضرات ائمه تنزیه
میگویند که تحکمون و تعملون لغوا لامور و الله هو العلیم بذات الصدور و دور تر چرا می باید رفت
که عنقریب این اعتراف بر زبان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد آمد انشاء الله تعالی پس ضرور بود
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرات شیخین که بعد از عدل و داد خویش جهان را پر میساختند
و ذخیرهای مثوبات اخروی میراندند او صعب برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام رضا رضی الله عنه
توان گفت که این اعتراض حامم الورود است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویة بن
ابی سفیان سخن بتفویض قاتلین عثمان رض دایر شد و بالآخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست
اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفاء میداد البته انجناب حاضر بود که فرماید که اگر مستحق آن هستی
تو انرا بگرفت و اگر نیستی باز هم زیرا که مالک ان نگشتی لاجرم نزاع تنبیه شد و قس علی هذا چون اقاله کرد
اکبر و فرمود لست بخیرکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن او آورده اند که بهر تقدیر صدق و کذب خلافت
رفت دگر شت و جوابش بتمامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فتنش همین وجه
که امام رضا تقریرش فرمود فکیف که امام کاظم از مهدی فدک را خود طلبید چنانچه اعور المحدثین رکاک
روایت نمود و شارحین تفصیل ان انکار بردند که عجب باشد امیر المؤمنین که مظالم دیگران وا گزار
و از مظلمه با خبری نداری پرسید آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حدودش بر شمرد و درینجا هم این اعتراض
نازل است چه او مستحق بود و بانه طلب از چه معنی دارد که مکذب روافض است که مغصوب اهل بیت
و این امور را تا کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار می زنند و مانند
بوم شوم خانه ها می کنند و بد عالمیر سند الغرض اصل درین ابواب فارغ ظنی معلوم است یعنی کتاب مجموع
که جمیع سلاسل از ان منقطع میشوند ولیکن بنور رفضه بمقتضای استادی ابن سبا سلسله جنبانی را از دو
نمیکند از مقلدین او را همین مناسب است که خاکستر شوند ولیکن از مقولات خویش سر نه پیچند آری کار
مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض از آغاز سلسله خلافت بایستی صبر فرمودن و عهد و مثل
راه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش و بد کیش اند هر چه او محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته
بدان آویخته از هر گوشه شورها بر انگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد لقرانی لقنا اهل بیت چرا بعد فروخی امیه و عباسیه
گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد وجهش خبیث است که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان در دمیدند
که اگر گویند عدل و داد شان جهان را آباد نکردانید انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند
یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد و عدل پس محدثین المحدثین این وسوسه را القوی جناب امیر راجع
ساختند معاذ الله چنانچه و تبره و تبره ایشان سنت داوند و عاقل تیز هوش میداند که لتعظان ان اکرمکم عند

و تا میانی کا عی الناصحین جنبید که اگر جناب میر عدل داد نبود دیگر جناب میر کمال نیک عشری حصه
خیری شد الحق وزارت را استقامت میر سانید چنانچه روز بیعت خویش این امرا هم اعاده فرمود و بالاخره
از اخبار تا انجام الا آیا تر متعدد ده تبها اقرار شیعه نیز بهر بیعت بر این محول نمود و نهاد درین مقام گفتم امری
واقعی است پس بالیقین مجتهد مجنون را نام سیده بر زبان اورد از که آنجناب از دست عمر معاذ الله
مقتول شد نه استنامی جناب امیر و اینجا هم حکم توان کرد که حواس شریف مجتهد الزمانی مسلوب شد کما
لا یخفی و از لفظ اصل قران فهمیده باشد که مجتهد بعضی از مطالب اکبر پدر شیخ بود در عماد الاسلام و انکار داشته
یعنی مسوده اصل نسخه ابطش جناب امیر میر و نسخه دیگر را الصحابه عنایت نمود و یاد میدارد لفظ اصل بر عناد تش
نمود و با خراید ولیکن بیچاره خصوص جعفری را فراموش کرد که این نسخه هنوز منسوخ التلاوة نیست بلکه بعضی
از شروح کافی دال بر آنست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نیز همین قران
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از محفوظ کردانیدن بکمال آنکه خواهند سوخت
محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب چون نقل کلام پیر
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار هرزه درایی و خودبینی و خودرائی مجتهد ضرور است در عبارت
پدری او بیش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرزن بخیال در دنیای بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دریغ ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با اینهمه جمعیت خاطر و آماده اسباب صورت نبست
پس ظاهر است که چون اغلاطش احدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد انکه اکثر در این عبارت
از ان نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کاتبین گرفتند و برای نام آوری
فرستادند بیان شده که مولفش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و شلا
مچیدوم در منوف و آتقیه حضرت نوشته مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
می آرند بلکه در معنی اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القران المجید و الحدیث الشریف قال تعالی
و من یرغب عن ملة ابراهیم و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید در صلاتش
زنهار علی نمی آرند بلکه فی دائی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عناد همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور در خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است ولیکن سه ان تهی مغز را چه
خبر که مراد بهره هست یا و منتر و ایضا لما کانوا هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب و جر
رفع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک ولیکن شیعه او را می بینند که چون گویند او از نصب خیلی بیزار بود
رعایت آن تقرر مود و بنده درین کتاب بغضب قصه جابجا با اثبات رسانیده ام کما لا یخفی و ایضا بعد لفظ
مراد هم عن بلفظ التحریف از دلیل پیر دهقانی را محاوره اهل هند یاد مانده بکلام مجید التفاتی نمانده که یرید
الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر الی غیر ذلک من الآیات وران نازل کردیده ولیکن چون مجتهد

بسر میبرم معین دهقانی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کردی و از روزه رمضان شریف خود را معذور
داشتی و بعد از فروختن شتاهای ململ و غیره کردادوون قیمتها قریب ماه شوال گفتی اب ہم بھی اپنا فقط اللہ
سی سفر کرکے گھر کا جائین ہمین گلبیا کی ہاتھ کے عید کے دن شکر مریں سے کہائین عجب نباشد
که بدین لهجه بعضی از الفاظ در عبارات عربی استعمال کند و صله من بعد لفظ نکو در عبارتش بسیارست و اگر
استیعاب کنی در کتاب صفحه‌ئیش برین قیاس نوبت این لفقعه بهزار بلکه بیشمار تواند رسید بهر سطری چندرا
واین اغلاطی چند راه بحمد الله که مجتهد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرد دلیلی بران نتوانست
ذکر کردن کمام مفصلا مقصود من کشادن باب ایبارت من خطیات لفظی نیست بان خر یکیه از کلام او در فن ادب
واضح بوده است در ابطالش بطوری پرداختم که قلوب شیعه نیک سیداند و من در نجانسبت بمرزین نمین
مصراع بر زبان دارم که ما را با این گیاه ضعیف این گمان نبود وجه این تصنیف بر ناظرین مکاتب
شریف پر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتیب را وقت تبعض
این کتاب نوشتم و مشاقین دست بدست و نوبت بنوبت بردند و مشهور کردند علاوه آنچه گفته چنانچه همین
بر کیفیه الخ میگویم که برذخیره این ذخیره در دن اجمالی و اهمالی اندرون عبارتش راه یافته زیرا که معین نیست
که ازین اشاره چه اراده کرده و لیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه را در کلام امام غزالی نسبه می
هر دوام بر گردانیده در ینجا نیز بجای آن ذخیره خواهد رفت پس بادر بشود که هنوز او از کتب ثابت نکرده
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین و هم بنی امیه و عباسیه و لیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه انمعنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود جابجا بر رفضه مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغت
وغیره گفته اند که اهل سنت اجماع بران دارند که از جناب سیده تغضبی درباره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
بثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل را بر اهل بیت جلیل
کمالا یخفی بلی بر اصول معتمده رفضه دانم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا بیش از بیش تمک پاشیدند تا نوبت بدان رسانیدند که بتکرار
دانستی که مانند جنین رحم الی آخره وجه ممکن بود که ان صدیقه ملازم صدوق و صفا بدون اذیتها بدین
شناعت کشاید و از دروغ کذب و افترا در آید هیچ کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی نقیض خود مجتهد
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و ورنه از هر طرف
برای اجبار نعمت ببارد و بخلاف خصم او که تواند گفت که آنچه از جناب امیر خلاف دیانت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا البضعه خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواه بنی هاشم
خواه بنی امیه بر اصول امامیه صدور نیامده با وجود یکه بکمال شهرت رسیده ان الاقرب کالعقرب
طرفه تر آنکه نمک پاشیها بجدی امتداد یافته که عند الوفات آنجناب هم بوقوع آمده که حضرت

زهر آلوده است که کلام شیخین من کمال الجد اهم گوش افزاید تا دیده لمعانه را بربست و جناب امیر
کفالت و وکالت ایشان جسته لید بر خاستند پس در بسته را بکمال کشش و کوشش کشادند
با مراد بردند و بدان مقام رسانیدند که جناب امیر از بستر بی آرامی افتاده بپژمرد و بزبان حال
میفرمود که نمیدانم چیست بر زبان داشتند .. در تو ام در میان بر بسته تا کامی خود بیابد و تو ام مونس در گوشه
تنهایی پس این ایذا از نمک پاشی هم درگذشت و نوبت کارد باستخوان رسید و معاذ الله هم در
اتفاق اقتضا نمیچنانچه انهما امور در عمل شیخ المشایخ و غیره بجای خود مرصوص و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص و هر کس میداند که در تیر و تیغ از اقارب انچه از ایذا اگرچه قلیل باشد بقدر ذره بوهم زیاده تر از کوه
الوند می باشد فکیف که بجای نمک زهر هلاهل بریزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی ردها اهل الفضل
کالمجلسی فی تالیفاته و غیره فی غیره اما انچه مجتهد بر مهملات سابقه تکیه کرده جوالش انجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه و لا از حسین باشد یا تبارک حسین یا دیگران مدتها در هوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملامت
باقیماند که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند و جز بما اطیر اولین چیزی در دست نداشتند
درین و غیره فی نام و نشان کردید اکنون بجوالش باحیرت هم دوش اند که نتوانستند بر بام فلک رسیدن
قارون در تحت الثری خزیدن و هم در وی پیوستن و انهمه سزای ایشانست در دنیا و لعذاب الاخرة اشد
و ابقی و هیچ معلوم نیست که انچه جناب سید الساجدین بعبد الملک بن مروان در مبادی تخت نشینی
او نوشتند و او برای انجناب خدمتی بجا آورد نیز بهمین این مرده دل و زنده تن باقی است یا نه که شارحین
کلینی هم از ان دریغ نکردند حالانکه حالش از اغاز تا انجام بر انجناب مکشوف بود و بجا اوردند دیگران کما انچه دیده بودند
از کثرت علوم و مزید عبادت ایا دو داشتند و انچه شد فی بود و انرا چه میدانستند و از اینجا گفته اند که حضرت
سیر نفس ننگ دو لیسا الها معلوم اما انچه درباره قید و بند حضرت امام زین العابدین و حضور ابن شهاب زهری
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و گریستن بر ان جناب نقل کرده پس مقام آنست که شکر ایزد می بجا اریم
که این وزه و اثر اثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام نپرسیدند و شرف حضور نیافتند و رفع وحشت ننمایند و باعث انس انجناب نکردند که شان اظهار تفضیل
قاسم الرزق فقط بعض فرزندان ارجمند آن امام است و از ان وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وفا یاد
تر ظاهر شد و اگر از کتب تعقید رفضه بر این امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهدا
کسی انسد بهمین مرتبه و لانیود که مرتد نشده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و انچه ایشان کرده اند
زینهار قتل خطا نبود بلکه منصوص و طبعا یمیه قتل عمد بود و یعنی کلمه نوع اسب میخوانند و در صحبت شان شب و
روز حاضر میشدند و غیر از ادمان خمر و عربده و گاه در حق اهل بیت عم گویا چیزی دیگر از ایشان بصحبت نمی
آمد چنانچه از غزه هنقال کشمیری هم و متعلقات ان بی توان برد و اهل تعقید از شیعه تا مرزهری و مانند او

علمای اهل سنت است در زمره مستثنی گرفته اند فرحمة الله علیه علی من اتبعه ولعنة الله علی من طلب الامام
الشهید الیهم فقاتلوه وقتلوه طرفه آنکه بعد ازین گوارجی و ماتمداری را شعار خود ساختند تا مبادا کسی از جمیع
خارص راه فرار را بر ایشان سد سکندری گردانند چنانچه شیعه مخلصین در معاونت ابن زیاد و عمر سعد لعین
ودودمان عالی را شکنجه را سپند وانقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجه شهادت رسیدند کما او فانا الیه
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا دران وقت بمقابله ظالمین و اجهاد لسانی نمود که از مخلصین بود
نه از رفضه منافقین وانچه متعلق بود بحال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوان دانستی که
مکاند علمای شیعه ازان نیز حل گشته واین قصه بما لها و علیها در دفتر مذکور گذشته بنظر بصیرت باید دید و بار
پیرامون ذکرش نباید گردید اگر مخافت اطناب در میان نمی بود البته چیزی ازان بنوک قلم می آوردم و امر
دیگر بران می افزودم و انچه درباره روضة الاحباب عموما بار بار تکرار کرده تحقیقش در چند جا بعمل آمده و نوبت
ازان اسوده نمیشود لیس علاج او جا بجا نموده شد حتی للنسخ را از اصول معتمده اولشان دادم ولیکن سود نداد
العادة طبیعة ثانیة وانچه درباره کرامات حضرات ائمه نوشته ما معتقد انیم که صدور این امور از غلامان ایشان
بعید نبوده فکیف ازین نوبادهای ریاض جنت و نونهالان گلستان عفت طهارت بلا مظنت ولیکن
هرچه بر ایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که رفضه
برای تقرب خویش عند الملوک فجور بها بعمل می آوردند و سیرین مصائب میدیدند چنانچه جا بجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان دادم و از دنی محنت در تتبع روایات طائفه شیعه توانی دانست
که دران زمان پیشه رفضه همین تمامی و جاسوسی بود نقل عمد در احادیث ائمه هدی معتبر است هم
در کافی و غیران تقاید جناب امیر از اصول خویش اسید و از مرید تواب در این باب پیشه می بودند در باب کراهت
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خوانده باشی که هرچه باهل بیت از مصائب و قید و بند و شهادت
رسید از جهت اذاعه اسرار شان بود حتی که ائمه هدی بخطاب لقمان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
بود دنکوهش ولوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا انهمه مصائب و سختیها رسید یعنی تمام
آل مطهرین که نزدیک بود اکنون قریب حشر نیست انجا سید الغرض هرکس که بغوات و نقولات او را می
اورا بر صراط مستقیم نمیدانند و خواید این نقول مجتهد و قصه ها که شیعه پیش ازین نوشته اند بسیار است از انجمله انکه
امام قسم خورد بر انکه نیت خروج برین ظلمه ندارد دران از دو حال خالی نیست در صورت که نیت جهاد نداشت
لازم آمد رضا بطور خلفا پس هر دو اختا و که جمهور رفضه قائل شوند بضلالت امام بلکه ضلالت اکثر ائمه معاذ الله
کر باظهار شان بر طور واحد بودند وامروز عقیده امامیه مکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه حضرات
ائمه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر محبان راشدین باشند و در باطن دشمنان ایشان پس صورت ایمان نزد
قوم برای ائمه باقی نماند و چون قسم خوردند که داعیه خروج ندارند البته در حکم اینها باشند بر همین حال امام ابو حنیفه

بواقع انچه می نویسید ازان لعان ظهور میدهد که امامی شود بحکومت خلیفه وقت و مصائب و اعیش و هیچگاه
امام داعیه جهاد نداشت ایمان امام بر اصول امامیه کجا باقی است و از کتاب مذکوره هم هویداست که از سبب
مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانید بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که تسلیم
امام در منع باشد و برین امر جسارت نتوانند کرد مگر کسیکه رافضی باشد و از ایشان هیچ و در که اظهار حضرت
امیر را که حاشا که بشیخین غباری داشته باشد بر ده و در منع می پندارند چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفادست
و قدم مفصلا بعد ازین کلام درین است که شیعه اکثر بداعیه مذکور مطیع امام شدند پس ترک جهاد
با وصف جمعیت رفقا گمراهی است عیاذا بالله و اگر مطیع نشدند پس بعذاب دائمی گرفتار آمده بغیر
معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معهذا از قران مجید واضح است که هجرت در آن
این اوقات پس چرا جائی نرفتند که فرو بعد از فتح و فیروزی بدان رفته بود و جان بسلامت هر دو فیروز گشت
و نیز کلینی درحال جابلقا و غیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین آن و هم کثرت
محاورات که بهفتاد هزار زبان می انجامد و عبارتش اینست ان الحسن بن علیؑ قال ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق والاخرى بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف مصراع و فیها سبعون الف
الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری
و غیر الحسین علیه السلام اخی شارح بعد تمام هر دو که جابلص و جابلق است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
امام حسنؑ فرمود که بدرستیکه الله تعالی را دو شهر است یکی آنها در منتهای عمارت مشرق و دیگری منتهای عمارت
مغربست بران دو حصارست از آهن باینمعنی که بر هر یکی ازان دو حصارست که بجای خشتها می آن پاره‌های
آهن هست و بر هر یکی ازان دو حصار هزار هزار درست و دران شهر هفتاد هزار هزار زبانست که سخن میگویند اهل
زبانی بخلاف زبانی دیگر که پهلوی آنست و من شناسم جمیع آن زبانها را و هر چه دران دو شهر است از مشرق
تا مغرب باینمعنی که جمیع آنها از قران مستنبط میشود و من جمیع قران را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
بالفعل و نیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین که برادرم لبعد از من لفا صله مراد است
که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام مفترض الطاعة که مصداق الوهیت رب العالمین او ست و واجبست
بر ایشان عمل بمضمون آیت سوره براءت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة خواه ان آیت بایشان
رسیده باشد خواه نه چه مضمون ان معلوم است بشواهد ربوبیت از زمین و آسمان بامر او نیست که ایشان
تصدیق بامامت او کرده اند و مومن هند تکلیف که اگر هیچ شیعه هر روز بر اسباب او امر میر نقشند و کسی لی بدان خود نبرد
کالا یخفی و هرگاه هجرت باختیار خود نکردند پس تعیدهای قرآنی را در ترک هجرت چه علاج که فاولئک
ماویهم جهنم و ساءت مصیرا از جمله آنکه ضرور بود که حضرت امیر زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المومنین
سیما در حق ابن ظالمین لیکن غرض جاث ان بیدون بحقوق شد ضرورت بر زبان نتوانند بر آید کالا یخفی

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب میل حنین قرار گرفت که قران مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت طاهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اضطرار نکی بدان و بدیهی تشکیک
بر اصول رفضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات ان در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضا این مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت رسید بلکه باجماع تمامی امت
جناب امیر بزودی بخلافت رسیدند و نسبت بامتداد خلافت صدیق رض زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس جناب
روابرویش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع ان خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
ان باهتمی پرداختن و چنین قسمها خوردن و بر این تقدیر زیاده تر در قبح معذور بلکه ماجور میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قران مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان فریز
گنجایشی ندارد و همین محض به بین حضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفائی راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ ان دست نمیکشیدند کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که عبارت از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم صورت نه بست بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که بحد کفر
میرساند و نتیجه ان بنص قرانی أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ است پس برای رفع فتنه و فساد و نو مسلمانان کاعرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قران چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و اذیب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قران که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا ایام
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سنین کن فیکون شده شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی تحلیل
هذه الحمار و این بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که بعیقل از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس یعنی پیروی شیر خناس فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک مع هذا غوری در کار است که بر
تسلیم این معنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحابه از تیز زبانی قوم
سرکش خواهد بود و لیس و این فائده مگر بزد او هیچ حقیقتی ندارد و حالانکه حضرت امت چون از همین معنی تحذیر شدید کردند
چنانچه در بحار و حیات القلوب وغیره به ثبوت رسیده و انچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من انچه کردند نباید الوصف است پس ایشان اگر کسی باشد باید از و درگذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه
نمودن از جهت سن لیس و در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیز زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجود دو مسی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود دلم نه شد فهم چه جای صدور مجاهد الیشان کالنور علی شواهق الطور خصوص در خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع البطال باقوه بر که مزیدی بران تصور نتوان کرد . در رد نقض اقوال این سفیه

بحث بحث باشد ضرورت قبل ازین برگذشته و اگر گویند که امام الائمه هرچه کردند مطابق صحیفه آسمانی بود گوییم چنانچه …
همه این کتاب بکار آمد و مانند سپر شد زیاده تر برای خلفای راشدین بکار خواهد آمد زیرا که برای ایشان نظر باین معنی که هرچه
کنند تعرض نباید کرد ازین زیاده دادن اجتبا و برگزیدگی در مرتبه عالی چنان نمی باشد و این بدان ماند که برای مهاجرین و انصار
در سین روز فرموده اند اعملوا ما شئتم چنانچه در اصول شیعه نیز وارد است حتی یاد دارم که در نسخه سلیم دیدم آنحضرت بطور محاوره هم امیر را
خوانده بود چه کسیکه براو کمال طمانیت داری او را اشارةً یا صراحةً بعهده جلیل قرار میدهی میگویی که هرچه خواهی کن حالانکه بعضا بعید …
و بد معاش نیست گاه باشد که دیگران می پنداشتند که ما را سرفراز خواهی کرد پس علی حسب مبانی …
مهر بکنند که گاهی خلاف آن نخواهیم کرد و نقض میثاق نخواهیم نمود و اگر چه آن شخص که بران عهده قائم خواهد شد سیاه
یا سفید بر خود خواهیم پسندید و زنهار بر خود تیر نخواهیم چشید و ذکر نسخه مذکور هم انداخت … امام کاظم هرچه باشد در اخفای
قرآن … و خاصة تعرض با نکور که نسخه از آنحضرت محمد بن عمر رازی ره در فن فصاحت مذکور ساخته و بقول
بعضی از محققین شیعه دال بر مزید محبت با امام رضا بوده نه دشمنی و هنوز این اختلافات میانه علمای طائفه واقع
یعنی چون آن امام را رغبت بسیار بود و مامون اهتمام در آن بیش از پیش نمود و نیز در مقدار زیاده بود تا
اذیت بسیار حاصل شد و سبب وفات شریف گردید و عبارت مجتهد هم اشاره بدینمعنی بعنوان لیاقت کرده
ما درین قصه دخلی نداده و پس بعضی میگویند که از عقل بسیار بعید است که مامون آنجناب را از راه دور بمزید اشتیاق
طلبید و در تکریم و تعظیم و خاطرداری هیچ دقیقه باقی نگذارد و بر خلع نفس خود مصر باشد و هرگاه بدرجه پذیرائی
نرسد بولایت عهد رساند و دختر خود دریغ ندارد و باز چگونه آنجناب را زهر خوراند و حال این استبعادات هم را
رفضه و تالیفات کمترین دیده باشی که این چنین امور نسبت با عالی شب و روز در کتب شیعه دیده میشود و چه …
ادانی با وجود وکیلا دعوی و فارغ خلی نوشته باشند پس با وجود تشیع مامون عدم اظهار قرآن اهل بیت چه معنی دارد
باشد و بر فرض شیعه اگر او بر حکم احراق مصحف مجید اصرار کردی نقصان دین و شریعت چه بودی که …
که آن نسخه از منسوخ التلاوت پس در محو آن چه کرد و چه جای آنکه نسخه مذکور دلالت بر اموری کند که باعث
ابطال دین محمدی صلی الله علیه وسلم قطعاً و یقیناً گردد و از انجمله آنکه نسخه مذکور ثابت میکرد و اند رسالت جناب
امیر را پس ختم رسالت کجا می ماند و این را هم خیال کرده باشی وقتیکه این امر با ثبات رسانیدم پس قول محمد …
و اطناب او و امثال این حکایات بعید از درایت عقل است بلکه مناسب آن بود که امام رضا اظهار این امور نموده
و رفضه را در مناظره عاجز و مبهوت گردانیده چنان میکردند که گاهی کسی نام آن قرآن بر زبان نیاورده
تا بذکر سوره و آیاتش که مفاسد اصول بران متفرع میشود چه رسد تا باصلاح آن متوجه میشدند و مطابق قرآن
مجید مسلمین میگردانیدند کما لا یخفی برای حفظ و حراست چنین کتاب کوشیدن و آن را برجانش گذاشتن از مقتضای
دانش و بینش بغایت بعید و مستلزم تائید بد معاشان عنید و مجتهد در عبارت خویش حکم ناطق نمایند که ناطق
از ثقلین کدام یک است و همچنین صامت ازین هردو و از فتوای این مهوش همچنین از حکم دیگر علمای جلیل الشان

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نبیل خنین قرار گرفت که قرآن مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اخفا نیکی بدان و بدبختی
اصول رفضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضا ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت نرسید بلکه باجماع تمامی اهل سنت
جناب امیر رضی الله عنه بخلافت رسیدند و نسبت با متداد خلافت صدیق رضی الله عنه زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس چرا قرآن
را بر روش مبارک شان انداختند و بمزید اهتمام در جمع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
آن بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبیل معذور بلکه ماجور میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و زمین نیز
گنجایشی ندارد و محض به بین حضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین
چه شقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوششی درین باب زیاده تر واجب بود
وانهم صورت نه بست بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تحذیر
میرساند و نتیجه آن نص قرآنی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ پس برای رفع فتنه و فساد و تفرقه مسلمانان کما عرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و اداب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بر آن موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا امروز
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سه من کن فیکون شد شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی تجهیل
هذه الحمار و ازین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهی کی از قیاس مع الفارق برداشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس نمایند این من ذاک و این السمک من السماک مع هذا غوری در کار است که بر
تسلیم انهم یعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحابه از تیر زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده هرگز از او هیچ حقیقی ندارد حالانکه حضرت است جواز نیمی یعنی تحذیر شده بدگوئی
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و اهل
بیت آنچه کردند باید الوصف است پس از ایشان اگر کسی باشد باید ازو در گذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه
نمودن از جهت من اهل بیت و در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیر زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجود دستی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود دیگر شدت فهم چه جای طعن سر بحار الیشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق رضی الله عنه چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال بالقوه به که مزیدی بران متصور نتوان کرد. و ورود نقض اقوال ائمه التفضیل

گاهی چنان روی دهد که روایات نزد علما محمول می باشند بر نوعی از تاویل و محامل صحیحه چنانچه درین قسم روایات
عنقریب مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید کار نمی آید زیرا که ان عقاید بادله قاطعه قرآنی و احادیث
متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیة و این
کلام بمقولات چه پرسش در عوارم و صمصام و نیران موید است و حاجتی بدان ندارد که تتبع بالغ در کتابین عبقری و نور
یا عماد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از انها نقل می کنم بگوش اصغا باید شنید و دوم باید
میگوییم که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در وثیق اعتقادات حقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق داب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
هم داشته باشند و الا لازم اید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و یا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این بمرتبه عیان است
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و عدم تلازم میان احبیت و افضلیت باید محتاج به توضیح و بیان است
و ازینجاست که باوجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن اینست که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی آخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب
اینست که در عماد الاسلام و هم رساله ذو الفقار اعتقاد تحریف آیات قرآنی را که متواترات قطعا و یقینا بلا خلاف اند
روایات که باعتراف صدوق و ثمانیی و غیر الفتان لاابی بلاحظه نیستند یا باول اند ضروری نمیدارد و بوقوع هر گونه تحریف
دران قایل است الیس قول بتحریف قرآن المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد جالسی بدان بروند و اولاد
و دیگر اقربای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بهر سو همین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بدان نیست که قرآن المجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی را دخلی هست او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله توقع از اتباع اهل بیت که سخن نکته
شنیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که خار غلطی او از عقیده تحریف دران داخل است بر هر
حشم میگذاشتند و دست ازین کفریات حی بر داشتند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسئله آن را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی دین جعفری بکنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد اغنیست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قران مجید بر حال خود نیست و تحریف در زیادت و نقصان و تبدیلی
دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و هو البس آنکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواندیم یافته نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف از ان لازم نمی آید که جمهور مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که عینیست جواز تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بالعموم خواه زیادت و نقصان

وتبدیل بعض الفاظ وایات را ببعض دیگر وانکار اهل سنت اینست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را بعمل
اورده باشند که خود تعالی عمر در ترویج فرمان ودین وشریعت وعدل وداد بسر بردند وبیرون تقدیر حفظ الهی
باقی نمی ماند وقول تعالی انا له لحافظون دروغ میشود معاذ الله ونیز قول تعالی وانه لکتاب عزیز که امر حصر قبل
باقیماند در روایات قلیل ها بسیار زبانی روات که قبل از ان چنان میخواندیم واین سوره زائد بود وان آیت طویل
بود واکنون چنان نیست وحوالش یک حرف تمام میشود که مفسرین ما وشما گفته اند که بعضی از ایات هم معمول
الحکم ومعمول التلاوت می باشد مثل اقیموا الصلوة واتوا الزکوة وبعضی معمول التلاوه ومنسوخ الحکم چنانچه
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
ومنسوخ التلاوه ومعمول الحکم چنانچه ایت رجم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله والله عزیز حکیم
خواهند که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات وجزئیات دیدن باید بتفسیر مبانی البیان رجوع کرد که مؤلف
متعلقات این امر را بیش از بیشتر اورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظرم نگذشته واین کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است ودرباره نسخ تلاوت فرموده اند ما ننسخ من ایة او ننسها نات بخیر منها
او مثلها وهرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است وایهم که ناسخ خبر باری عزوجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اهل حق که روات میگفتند که بعض ایات چنان بود وجامعین انرا
زائد ناقص گردانیدند اینک گوی واینک میدان بیایید وثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا ویقینا به ثبوت میرسد حاشا وکلا جمیع مرویات این باب را دیدیم ولفظی بران پیدا نشد سبحان الله مستدلین
ومدعیین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قران مجید را خراب
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان برتنزیل قران مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر وخدای عزوجل
بنصوص صادقه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو واثبات نسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین وراویان انچه از قلت وکثرت سخن راندند مراد شان نسخ ایات است بلی بعضی را فرمود
که حقیقت را دانستند وبعضی خبر نداشتند واین امر بطور تحقیق کار ملازمان صحبت بود مانند خلفای راشدین
که شب وروز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت لفظ درین نیست که اصحاب بعد از وفات
شریف بعمل آوردند واز طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست وسه سال بود پس هم آن عبارات نازل شده وهم
محو گردید یعنی نزول آن سور طویله وبقای آن در رسال قصر او وفات مختلفه شده در مدت نبوت به قبل از ان
ازین چنین معنی مدلل را بدراست عقلیه ونقلیه واعتراف صدوق وثمالی وغیره در کتاب الاعتقادات وجوابات مسائل
الطرابلسیه ومجمع البیان از دست بر تافتن وبخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر وتبدیل وزیادت ونقصان
کتاب الله خراب کردند کار ایمان گمراهانست که پیروی شیاطین کردند ونعوذ بالله در تیه ضلالت گرفتار اند پس معنی همانست که اهل حق
گفتند که انهم قلت وکثرت در عهد حضرت بوقوع امده در بیست وسه سال نبوت اصحاب کرام منسوخات را بدر کردند ودر اختلاف درین کتاب الله

نگه داشتند والحمد لله والعجب که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و آفریدگار عالم
را در کلام خود اختیاری نباشد الغرض زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
بدان ماند که در قران مجید فرموده فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره
در قیامت شدنیست و انهم بحدی که سید انبیا در موقف باشند و از جناب امیر ؟ پرسند با ثقلین چه کردی و هم
این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا هکذا ینبغی ان تحقیق هذا المرام والله هو الفضل المتعام و
اگر این چنین روایات در مقابله آیات قرآنیه متواتره بحیز اعتبار در آید قوانین کلیه شرعیه بهم میشود
مثلا بین الفریقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح
مروی باشند لیکن تواترش کجا مثل قران مجید پس یقین آن کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد
یکی روایات امیه بدین و غایبین در کتب رفضه غالیا دیده میشود که نازل آیت کریمه شد چنان و جامعین بدین
هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب متواتر چگونه
زائل شود و لیکن چون بحر بیا امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند و از جاده
مستقیم بر گردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرآنیه متواتره را از اصلش بر گردانند و موحد باشند
و پیروی دین و ملت زاید الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند
چنانچه بر نبوت جمیع انبیا و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملایکه مقربین و منکر ایتی از قران
مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قران منزل از آسمان بالشکرهای
سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر داد جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد لسانی نصوص آن میدهند و خون
ملوک میگیرند بر نبرد آوازه دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از اطراف و اکناف عالم بر انگیزند پس بر
تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی حیا یعنی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دیدن کتب
ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و نصوص امامت را
مستاصل گردانیدند و ازین قران مجید برآوردند و ائمه اعظم رفضه در بعضی کتاب این تراشیدن بر ده اند که
که درین قران مجید نصوص امامت شان قریب پانصد موضع موجود است و کتابها در آن نوشتند اما جای حیرت
کتاب کریم اهل لسان بخوانند و نصوص را نفهمیدند پس چون این امر بدیهی البطلان است متعین مغالطه
هو المنافقین و بسیاری از روایات که این گروه معتقدات شده بر تحریف قرآنی نصوص نبدارند نزد
احدی از اهل کتاب وغیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهلبیت طاهرین ندارد تا با مامت چه رسد چنانچه در
کلام این رئیس السفها عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی و عقود و مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المرسلین
بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قران را محرف گردانیده نمیشد این صحابه را

پیش نظر داشته تحریف کلام الهی را بتقدیم رسانند کما عرفت لقلاحن عنا والاسلام الرسیل اهل الطغام فاین یذهبون
وانی یؤفکون سبحان الله شیخین عمرین جائیکه دختران ایشان با فشای راز رسول ربانی ملعون شوند
این را تحریف نکنند و بر قرار دارند بلکه مطاعن نفوس خود را که بزعم خود بالکل بی لغاعت جابجا بعض
این مجتهد مجمع سفاهت کما مر در قران مجید باشد عنقریب بحذف واسقاط آن نپردازند و دشمنان اولاد
و نفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج مرض
امراض صعب نمودن و رنگهای قلوب ایشان زرد و دل سیاه زنا پاک زاده مدار ید امید شد که زنگی ز شستن
نگردد سفید ها بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در
حرفی از آن خیانتی نکردند ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین همچنان شیخین مطعونین در ترتیب و اظهار کلمات ربانی آثار اقدام شریف
پیموده اند تا آنکه بزرگان نظم نموده اند سه هر سه شده یک نهاد و یک راه سه چون یک الف و دو لام الله علا
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رو عید هر که او مقدمه تحریف قرانی را بغایت سهل میشمارد و بخیال
نمی آرد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه بالظهور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است انرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام بشری
شد قطع نظر از آنکه اعتبار و اعجاز ش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر ابیتی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و انرا باستحقار بر تافت چنانچه بی کلفت از اصول شان بر می آید اما سخن سازی بس از ما
حدی نیست زیرا که بر خصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف درست
نمی شود تا بر آن یقین نیارد که از آغاز و انجام کلام باری عزوجل است مثل آنکه ایمان بجمیع انبیا بر فرد
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان به بعضی آرند و از نبوت بعض انکار دارند
و در حق شان موجود است اولئک هم الکافرون حقا پس عجب مصیب که بار بار تعریض مینماید و این حرف را
بچشم حقارت می بیند نبوت در دو دینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل التعجب اگر کسی
ایمان بر کتب نمی دارد التبه این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه آنکه بعد از حذف و اسقاط میگوید
که ولا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیداند که پدرش در ذو الفقار قایل بتحریف قران مجید است و نیز برای
تعمیم لفظ هرگونه می نویسد و در تبدیل و تغییر المعنی لفظی را به لفظی دیگر بدل کردن روایات را علاوه
او در اصول بحد تواتر میرسانند لیس این حصر را چگونه گنجایش ماند و هل هذا الا تکذیب لبیه بل تکذیب
لنفسه و علمائه ایضا ولیکن این بیت را چگونه کسی هوشیار تواند کرد عاقلی اگر در مقام ادنی غور و فکر
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ما خلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل از این
والنثی که مقصود شان آن بود که مناقب اهل بیت طاهرین را از قران مجید بر کشند و الحاق آن امور

برای رسول خدا و ائمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی و ازین هر دو در
الحاق لفظ وما خلق و روایت وما خلق الذکر والانثی بر اصول مجتهدین نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش بجا قیام نمی ورزد و ایضا در غیاب تقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نصوص امامت ائمه اثنا عشریه رضی الله عنهم با تحریف
قران مجید مقرون نمیشود فکیف وجود نصوص ثلثمائه و خمسون زیرا که گذاشتن آن نصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تنافی عند الجمع ضروری ور نه بر تقدیر تحریف
وجود نصوص کجاست و اگر نصوص موجود است تحریف ما منتفی آری اگر اینها اهل نسیان نمی بودند این وهم بیش نبود
و هو بالحل قطعا و هدایته بالجمله علاج مجانین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بر حال از دست او نسیان شود فتفکر ولا تغفل اما حال عبد الله بن مسعود پس چندان
استبعادی ندارد زیرا که قرائت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قرائت آموختن
او این لفظ در دو نیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از ان بمدتی آورده باشد و او را اتفاقا از ان اطلاع
نشده و شاید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد و الیقین لا یزول الا بالیقین مثلا امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر و لا ینفک بود و لیکن آخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند و آن واقعه را بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و بر طور شیعه هیچ استبعاد
در ان راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در آمده که در بعضی از اوقات خفقان حرف
تنزیل خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمده و انهم بعد روزی یا کم و بیش مگر یاد نداری که از عناد
الاسلام هم اشارتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمنی این معنی بود که امیر المؤمنین را خلیفه گرداند و صورت
نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل آیت بلغ تا فی علی آورد حضرت آنچه در معذرت تقریرها فرمودند مطابق جبلت
و امثالش غیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی در ان چیست و از ان هم تصدیق جاهلی توان کرد
که حضرت متمنی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود بالاخر وان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آن وقت
بخطاب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر الشکر شیخین باید دانست و مرا حتما
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد و با این همه معذرت اگر این حکم از
من جدا نشود استعفا ازین رسالت از طرف من باید کرد و باز حضرت جبرئیل را صعود و هبوط رو داد و حضرت
در انتظاری گذرانیدند تا والله یعصمک نزول اجلال فرمود و نیم حضرت مطمئن نشدند تا بعد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی ترا از شر شیخین معاذ الله حراست خواهیم نمود پس
اگر درین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اعتبارش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شد و با تمام
انجامید عجبی نخواهد بود فکیف که آن عناد الاسلام انیم واضح است که آنچه در صدر آیت تمام مبارکش بوده

منسوخ گردید و بنده عبارتست مکررة ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان یجوز
مثلا ان اقرا تارة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و تارة بدون اسمه فلما منع الخلفا
عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریف فکانهم حرفوا القران عما انزل علیه و غیر ظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین و سید المرسلین بر اصول منافقین ان بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین کمان نامهای ائمه هدی ثانی در نامه جاودانی مذکور نباشد و ظاهر روایات کلینی در مجلد اول بدین معنی ظاهر
جاییکه اجمال ایات احکام را بثبوت میرساند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگرداند کما لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم بخلفا نگردانند قطع النظر از انکه انها بر مذهب کسی از قوی بین ناسخ نتوانند شد غرض مختبر
حالی کن نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت هست و نسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظ کاتم نیز
برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی و هرگاه غوری دیگر بکنی توانی دانست که در جامع الاخبار انچه مردیست
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان راحدی نبود و خود حضرت بعد دیدنش در پهلوی عرش
شب معراج فراوان حیرت داشت و از نص جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مزید
معان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز بحار مجلسی دلالت بران دارد که ظلمت بر حیات امیر
معاذ الله در وقت خلفا چنان محیط شد که گفتنی نیست حتی که واللیل اذا یغشی مبین ان است و فاروق میان
هر دو امر یعنی نزول و ماخلق بعد از قرارت عبد الله مسعود و نزول من الناس در واقعه غدیری بعد
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم هست که حضرت از پهلوانان جهان نترسند و برای جهاد
سوی مصافات روم تشریف برند و در مکه شریف حضرت را ابولهب و غیر او سنگسار نمایند و حضرت عمل بر
تقیه تقریر مایند و در تبلیغ قاصر نشوند و در معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که لصد و پنجاه هزار صحابی نوبت
کت حضرت مستعفی کردند و مجتهد خانی گوید که حضرت متمنی تخلیف می بودند و کتب معتبره دال باشد هر انکه مقا
نصب را بیان می کردند قد بینا الایات لقوم یعقلون و بزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب و روایات ماست
لیکن حکم او دران وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهلبیت و اصحاب نباشد کما هو الظاهر و این قرارت
مخصوص باوست فلا یحدیهم نفعا و بر مذهب شیعه و روایات شان قطع نظر از مدحت الصحابه کلهم الا فلان و فلان
که او یقینا در این استشاد اهل نیست بتوان گفت که حال ابن مسعود لایق ان نباشد که بر زبان قلم در آید از
احدا انتهای عجیبه و ابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود و انقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز بکار نمی آید لبت مخالفت جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالحاق جمله و ماخلق قائل توانند شد و زیادت
بکلام ربانی دخلی توانند داد که نتیجه نیز اسقاط لفظی هم هیچکس از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشند خواه محدث
بلی اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه و جدیده شان مثل ذو الفقار و طعن الرماح

در تالیفات مجتهدین اول دلیل بران هست اما استبعاد اینمعنی که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور صادر آمد
پس بمقام خویش نمی نماید که خدای عزوجل میفرماید وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا و توجه شو بحال حضرت ابوبکر
صدیق امامیه که در مسئله کنز و نهب و فدک چه اصرار ایشان بصدور آمده و انهم در مقابل اهلبیت و اصحاب حتی که
در علم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اخبار را بید بیضا و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
بخلاف ابن مسعود که نه کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با ضعف
استعداد او را محقق نشد که لفظ و ما خلق حی باید خواند که از کتب فریقین خصوصا تهذیب الاحکام که شیخ الطایفه امام
اعظم اول قوم تالیف کرده عیان است که حضرت امیر را بعد از تحدی و قریب سی سال معلوم نبود که مذی ناقض وضو
باشد یا نه و فی حد ذاته منجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت صدوق بحدیثی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور بکن و بران طور مکن در صد مقام
مردست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجله اصحاب این افسوس محکی که زمانه نبوت شریف به بیست و سه سال
کشید و ما موفق نشدیم که علاج امر ایشان بایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبد الله بن مسعود
اکنون حال ابی بشنو جلال الدین سیوطی را از زر بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر آیات سوره احزاب اکنون
تلاوت می آید گفتم هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره بقره بود و میخواندیم دران آیت
رجم را پرسیدم که آیت رجم چیست گفت الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم ازین
مضمون یعنی مجتهد ملعد بر دارد که لایق آنست که حکیم میرزا محمد علی یا حکیم الهی بخش برای او نسخه عمل ظاهر بنویسند
و هر دو مستوجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
خویش نقل کردن نه مانند فرومایگان کم بضاعت آیة القول ید خود فرو گذاشتن آیا معنی آن چنین تواند
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینقدر باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قرآن مجید اسقاط نمود
دلیلی باید بران قایم کردن و تا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
هم بد النسان که آیات کریمه چنان گذشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین باقسام ثلثه نسخ کلام
قایل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سابقا و شاید که مجتهد خود اجراهم از کتاب الله
یاد ندارد بلکه تلاوتش نیز هست نمیگمارده سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ و طور نسخ تلاوت یا نحای شتی بود
که کسی مثلا یاد کرد شب هنگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود آخر بدگار عالم متصرف است و بر همه چیز ها احاطه
دارد که وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ آنچه در دهشت نباید آن کند و ایضا مانا باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه وسلم بحال شب قدر مطلع فرموده و میخواست که از آن خبر دهد و امت را از آن مشرف
فرماید ناگاه دید که دو کس از انصار بهم گر خصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق آن اطلاعی داشته باشند

سه حدیث از مطرب بی گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را سبحان الله قصه بزنطی

هم بدین مجتهد باقی نماند که در کتب رجال است حضرت امام رضا ع بعمر خود امانت قران مجید را نزد او فرستاده که

بگیر در نزد خود نگهدار و لطف بکن ن خوری ان قران مجید را گشاده سوره لم یکن در ان بسیار طویل بود یاد نمود

اتفاقاً شخصی امد و قران مجید از دستش گرفت و بزنطی هر چند خواست که حرفی را از ان یاد کند ز بهار بعد

از ان بخاطرش نیامد و انهمه از کرشمه حضرت امام بود مقصود از حکایت بزنطی محو شدنش بود انچه حفظ کرده

باستیعاب این قصه چنانچه و الی لسن ببهمی منوال سوره طویل احزاب را القدر باقی گذاشتند که اکنون

سلیمین منحو انه الی غیر ذلک من انحا تختلفه لا العد و لا تحصی از انجا که مجتهد غفلت شعار تیره روزگار مسلولالحال

شد این امور را بطور حکایات بیادش میدهم که شاید چیزی از ان بشنود و یاد گیرد ورنه حالش از مدتها

چنان است که شیخ فرمود علیه الرحمه ع نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال ❊ با لجمله از مقالات مجتهد

حیرت بر حیرت می افزاید که مجرد این روایات قران مجید متواتر ما بین الدفتین را ببین چگونه محرف

دانیم و آیات کریمه اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ در کتاب

مستطاب نخواهیم و با قامت ادله عقلیه هم ثابت می شود فالغلط فی کلامه منه اصل فی الغلط بسبق

برای مجتهد درینجا هم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضه مثل قمی

بعلما فی چیزی منقول می شود تا بدانی که مجتهد الزمانی از انهم چنانچه باید چیزی ندارد قمی که نزد علمای

شیعه صاحب منهج السداد از غالیان این مرز و بوم است بتحریف قائل اندی در قوله وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

قال حین یغشی النهار و هو قسم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ! اذا اضاء و اشرف وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى وانما

یعنی وَالَّذِي خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى وجواب القسم إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى قال منکم من یسعی فی الخیر ومنکم من یسعی

فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن

محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول الله وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى قال اللیل فی هذا الموضع الثانی

تغشی امیر المومنین فی دولته التی جرت له علیه السلام ان یصبر فی دولتهم حتی تنقضی قال وَالنَّهَارِ

إِذَا تَجَلَّى قال النهار هو القائم منا اهل البیت اذا قام غلب دولة الباطل والقران ضرب فیه

الامثال للناس وخاطب نبیه و نحن فلیس یعلمه غیرنا یعنی وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى قسم است و مفعول یغشی

سید است یعنی قسم است وقتیکه روز را بپوشد و مراد از تجلی نهار روشنی او ست و ما موصول است

یعنی قسم بشخصی که نر و ماده پیدا کرد و جواب قسم انیست که کوشش شما مختلف است یعنی بعضی میکوشند

در نیکی و بعضی در بدی بار باسناد خود روایت میکند از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام

باقر ع با فرمود که مراد از شب دیجور خلیفه ثانی است که در دولت خود امیر المومنین را با نهمه روشنی

مثل چراغ سحری گردانید و مراد از نهار امام نرگسی است که غالب شود بر دولت باطل و در

در قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و با غرباً این امور را که تواند دانست
تمام شد ساده را و بند و فهم تواند خورد که این افادات را بجز ائمه که تواند گفت و این درهای شاهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر التصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد و البته بر عاقل یلمعی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخراز این معنی منوره تواند شد سه
نگاه در دل ساز و گه در دیده جا ❊ هر دو جای تست یا بدر الدجی ❊ سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی پیر چنان در قابو آورده اند چنانچه قدماء شان بآنجناب خود را مملوک و انها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغت است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان دعاها برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ مقصود ازین نقل و حکایت آن بود
که بدین چنین عالی را که اگرچه معنی را باقرارت قدباخراب کرد ولیکن قائل بتحریف لفظی شد که کلام
دران جاری نیست و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق و ما خلق یا صرف ما یدون
غلق بازها را برای تکذیب بدر این مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصوارم
اما روایت ام المومنین صدیقه پس انهم بی غبار است زنهار صدور تحریفی از روی النورین ثابت
نمیشود و بعین ذلک البیان و قبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از تصرف
دیگران متکلم و مولف هرچه خواهد تصرف بکند از کسی تحریفی نتواند گفت جز مجتهد الزمانی که تحریف
را بخدا و رسولش اسناد میکند و حقیقة پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت آن بجناب
رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوة والسلام
بطوری دیگر ممکن نیست و البته جمهور ملازمین صحبت شریف از اینگونه میدانستند معهذا اینهم ثابت
کنند که دران آیات که زیر اسقاط و حذف آمده در مناقب اهلبیت و لخصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه امور را پذیرفتند غیر ازین امر که از تحمل کوه الوند همین دانستند به هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود به بین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش چقدر دلجوئی و خاطرداری شان در رعایت دین
و اسلام اینها نمودند تحقیق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
و بیراهه میروند و اگرچه جناب امیر پاسداری و القای مرتبه اسلامی را نصب العین میگر انستند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بر پا نبود نه بقلب دشمنی آنجناب بجا الدا بن ولید و دیگر بیان
فاروق آویختن و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل اینها معین گردیده
بودن متفرع بر ان شد که از نقض مواثیق و عهود و بعد تاکیدها توان نامید و بر تقریر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصاً فاروق قرار میدهند روحی و کفر توان گفت العیاذ بالله تعالى

ور کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که کافه انام مرسل بود مخالفت مرا
روا دارد و همچنین آل عبا محال است که بخلاف حضرت نمایند و با امت برسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت انست
که از اصحاب کرام خصوصا جناب امیر منقول شد که تطهیر و ذیل حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کشتش
و کوششها که در ترویج قران نمود چندین مقدار و ستکاهی نیافت پس لنسخ ان ظاهر میشود و در نهی
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شتیر نیز حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اداء
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی برندارد و حال آنکه اشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلا در واقع سبب خروج حضرت
ابوالآبا و ام الامهات جدال عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملاحظه دلیل بلکه اوله و براهین برآورده ایم بتبرعا جای
نمود و متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات از هم باشد اما آنچه از در منثور سیوطی
نقل بر داشته علما در جواب نوشته اند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیده اند که قید کلمه را باید که بزبان
نیارند که موهم کذب است همین جهت از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
بگرفتم زیرا که موهم انست که شبهای رمضان نیز خود را از مضطراب صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر نهی دال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صدور خیال بیهوده مجنون
از فالی و زبانی اوله عقلیه قایم است که بدین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین بتحریف قران مجید
دانسته باشند و از وانیده سب را نقل کنند و او نقلیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و قرین
انرا در رسائل خود جابجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قلی سالی کنتوری اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصا تقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور الله مضجعه گذرانیده دانسته و العجب
که اعور المحدثین بر حضرات امیه در اصول کافی در بخصوص افترا ها نموده که میفرمودند که غیر ما کسی جامع
تمامی قران مجید نیست پس لوان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تقبیح اوقات معاذ الله
افتخار نمودن کار هرزه درایان است حاشا هم عن ذلک پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم الشیان میروند و محتاط در حفظ این نامیرزای
می گشتند سجده یکه حضرت امام الائمه تا مدتی دا بر حروف مبارک نیفگنند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر نهیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قرارت آنرا روا
نمیداشتند پس بدون تلاوت و شنیدن کما اشرنا الیه مشقتها چگونه حافظ کردند بدون تلاوت و حفظ قران
منسوخ چگونه جایز شد فتعین الاغراء و هو المطلوب انها که شنیدی بیازده امام است انا امام قرر

ودیگر آنکه دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکند لیس احتمال دارد که روزی این منسوخ التلاوة ادا وقت
الظهور وخروج الکتاب خواهد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انهم ایچ ولوچ است که امر او و تازه تر انگ
صدوق و مرتضی ثمانیئی وصاحب مجمع وغیر اکابر ایشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند ودرین
لازم اید که امام مهدی متبع حضرت رسالتمآب وکتاب مستطاب نباشد بلکه متبع مسیلمه کذاب و مستقل ودین با
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و هرگاه جناب امیر را مور درین سوال
که بالقلین چه کردی کما فی تفسیر القمی کرده اند حقیقة او درچه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنتاج فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قران مجید دارد لیس مکمیچ وجه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در هیکل قبیح بود و باسباب
جهات شتی انزا کسی تحریف نتواند گفت مگر بعنوانیکه زمین را از اسمان ابتانید ولا یوطوق ورنجیر ابتی با
کما لا یخفی واز ینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این قید افزوده و در بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم انکه قران مجید کلام الله است و در وی تحریف و تغییر
ونقصان راه نیافته و نمی یابد اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام آن
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زایده مردم داخل کرده اند و نه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده و تا حین
جناب پیغمبر باقی بود بلکه سور و ایات بسیار از ان ساقط کرده اند واز ینجا ظاهر است که کمتر بودن این قران
نسبت بجمیع ایات منزله امریست اتفاقی دران اهل حق را هم کلامی نیست چگونه این امر لایق نزاع و قیل و قال باشد که
که روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از ایات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوت گردید چنانچه در احکام هم
نسخ روداد که شیعه و سنی هم قایل اند بدان گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشتند
دران زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از صریح قمی و تلمیذ عیاشی
وهم طبرسی صاحب احتجاج وغیرهم ومتاخرین رفضه خصوصا معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم بنقصان
مذکور وهم بالحاق و تبدیل قایل اند وهم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند واز غایت جهل
مرکب چنان برای تفریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک ایشان شدند عیاذا بالله کلام در عقیده است چنانچه
از تحفه عیان شده نه کلام در نفس روایت بمعنی نسخ تلاوت فشتان بینهما اما آنچه تصریح کرده و گفته واز ینجاست
که اکثر علمای اهل سنت مراد از حروف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شد لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبد الحق دهلوی
پس میگوییم که اگر مرادش اینست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین مشهوره
اجله اصحاب مانند علی مرتضی و حذیفه وغیرهما العمل آورده در اصول و فروع ناقص شد پس این فهم وادراک
مجتهد خناک چی باک باطل است بنقض حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در روایات فریقین بر آنکه
خاتمه این حدیث متفق علیها تر در فریقین اینست کلها شاف وکاف پس صاحب نجم مذکور البته مخالف

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بدفهمی توبه کنند و بخلوص و اخلاص رو براه آرند و نظر بر اصلاح
و بیان آن مقصور دارند و نیز باید که اعاذ الاسلام پدر خود رجوع کنند و هم کتب دیگرش که این خاتمه در آن
یقیناً منقول است و بنده میگوییم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هیچ یکی ازان کافی و شافی نباشد لیکن
اما نزول قرآن مجید که هادی و مهدی و نورانیت و ضیا تام است برای ضلالت فرود آمد و حضرت که رحمة للعالمین
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده آن شان دیگر چه خواست
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت آن را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
آن گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره انداختند
هم مقصود قرآن مجید که کفایت و سفاهت بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم او
بدیهی البطلان گشت و اگر مرادش چیزی دیگر است لابد علیه من انتهاض البرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکهنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلاً اینها جهرات را بتذکیر تعبیر
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند هوان و جماعتی صرف می زنند و
و برخی میگویند وی و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام بادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قطع سلسله
عادات خود برایشان شاق خواهد شد و رفته رفته مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف شتی
شد سهولت مع بقای وحدت معانی بظاهر شد و چون درین توسعه دریک زمانه مخصوص چنان فتنه برخاست
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میدانند و محاوره دیگر را انکار میکنند البته برای رفع آن کوشیدن و اتفاق
نمودن ضرور شد معهذا آن محاورات کلیة نسیاً منسیا شده و اصل قرآن مجید محفوظ گشته که هر کس بلا اختلاف
دانسته که کلام باری عز و جل است که بران نازل شده بود و معنی انا له لحافظون مثل آفتاب رابعة النهار عیان
شد بخلاف کتب آسمانی دیگر که این محافظت برای آن کجاست که هرگاه پرسیده شود نتوانند بالیقین اصل کلام
را نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در آن قرآن مجید ناطق است **قوله** این است حال تحریف
که در قرآن مجید واقع شد و حیف است که پدرش رسول خدا را حقیقة محرف نسخه اصل قرار داده در زعم اعاذ الاسلام
کما عرفت مفصلاً و حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعاً و یقیناً و خیال نکنند که چون اهل
دانش و بینش خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینهار
به ثبوت نپیوست و اصل قرآن مجید بلا اختلاط حرفی غبار باقی ماند بخلاف آنچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قرآن مجید که مخزن اسرار را داده بودند اثری ازان و فایده آن باقی نماند و بود نشن در جابلقا و جابلسا
سر آید بلکه آنهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قرآن اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت مارا کفایت میکنند که ما بر در ایشان نشسته ایم

گوییم این دعوی هیچ فایده برای رفضه بر نمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل
میکردند حق تعالی تکذیب ایشان فرمود اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بلکه حرکات
تکلیف که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهل سنت اند زیرا که ان قران که ائمه اهلبیت حضرت ملت
و تلاوت آن میکردند و شب و روز به تلاوت و تمسک بدان مشغول بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لسینه
هم محفوظ دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند و گاهی حافظان نبودند عمدا و چند حدیث شان
موجود که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق آنگیرند و مخالف آنرا بر دیوار بزنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان
خراب است تحقیق دین چگونه توانند کرد که گرفتنی است و که از دست انداختنی است کما لا یخفی امّا انچه گفته که عدم مناسبت فقرات
نظم الخ جوابش اگر بکمال بیکمال از کافرم خواندی چراغ کذب را نبود فروغی مسلمان خوانمش هر مکافات دروغی را
جزا باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیانست چون در خدمت پدر خود بکمال عبرت
و علوم ادبیه رسیده هر چه درباره نظم قرانی گوید عجیبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در تمیمن پیدا
نگشته و قس علی هذا تلامذه او بی واسطه یا بواسطه مثل سید مرتضی ثمانینی که او بتصدیق کلامش توان کرد چنانچه عنوان درسش
بران شاهد است و هم مولای پدرش یعنی طبرسی که جا بجا درباب نظمش انچه میگوید مصدق این لیس توانند شد
و هم پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سری جنبانند و میگوید هر جا که در کتابها عبارتی از قران مجید می آید
اگر چه مخلوط باشد مانند جواهر میانه آن می درخشد لیس البته این رمز بنابر همین است که نظمش خراب است و مستهجن
و مستقبح آن بکمال درجات بلاغت فائز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا و رسل این است الا از
مستحق فاصلح باشند و انچه نوشته و امّا عدم واقعیت ترتیب لیس آن نیز الخ ظاهرا جناب مجتهد الزمانی نظم و ترتیب را
از یک باب فهمیده و از متبرعات هذا لسنه لیس بتطویل پرداخته در بیجا نظم و ترتیب از ان جنس است که شیخ در گلستان
فرموده ع بماند سالها این نظم و ترتیب لیس فقره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است و کلام علما ازان خالی
نمی باشد چنانچه در سابق لیست و بلندان آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان برگذشته لاجرم گفته شود
که درین مقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت ازان است که اگر حرفی را ازان بردارند گویا
چنانست که سلک جواهر زواهر را ته و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی وغیر او نیز ظاهر است در کتب امامیه و العقل
ما شهدت الاعداء بحمد الله که ائمه و دشمنان حسن ترتیب آن را معتقد اند و هر جا بر ربط آن می پردازند و سوره را
با سوره و آیت را با آیت منضم میگردانند و تفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله با منسوق النظم
است و نیز بر ناظر عیان است که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده و تفسیر با رادهٔ
تکمله تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد آن جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهد بود که من حیث الحال
و ضبط ربط و نظم و ترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقه و علوم حکمیه چنان باشد که ناظرین خوش وقت شوند و همچو

کاغذ زر دست بدست برند و مثل اصل از جان و دل عزیز تر دارند و لیکن دشمنان دین هرگاه اعتقادی بغیر
کتاب الله ندارند و بلطافتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف بشعمی حکم میکنند که بی انتظام است معاذ الله
این نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتیم که بر اصول شما انهمه معایب در این نسخه حاصل است و ایمه اثنا عشر راجح دادند
و بمخاطب خویش گفتند که همین قران را بخوان و نمی کردند از قرانیکه امیر المومنین جامع آن بود و این ترجمه حدیث کافی است
که بار ها دانسته باشی و خاتمه آن قر کتاب الله علی حده است و حاصلش آنکه یکی قراءت کرد آیتی را از قران اهل بیت امام
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قران وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود والقصه
درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگوئید که تحقیق آن ثابت است و ترتیب نزولی
نیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بداهت است بجزم وا نمایم
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کعبه مجتهد ازین تطویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بر زندیت شیعه اطلاع کامل
دارد با حاطه کتب اهلسنت نیز همت میگمارد قوله پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته بودم
که قران المجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انهمه منتها در نقل عبارات علمای بزرگوار اغرائی و عیش خود را با حریفان
منغص گردانی و لاف زنی وقتی تواند بود که گفته هم که ترتیب این قران المجید باعتبار نزول سور روایا الست واو لیس غلیس
قوله والطلاق بیاض عثمانی بر قران المجید الخ معنی بیاض عثمانی اینست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس جمع کرد
شان البته اعتبار را نشاید فکیف که معاذ الله مرتد باشند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرده و بیاض
نزد اهل سواد کتابی باشد که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب مزین هم واضح اینست چون بر اصول شیعه
قران مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از آنست پس مذهب رفضه البته همین است که بزبان گویند
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بدان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که این تعظیم
و تکریم قران حضرت باری تا غیبت مهدی عارضیست و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آید کجا تعظیم و کجا تکریم پس چنانچه خواجه
حافظ رحمة الله علیه میفرماید ؏ بنده پیر مغان باشم که لطفش دایم است * ورنه لطف شیخ و راهب گاه هست و گاه نیست
چنانچه بر جا معین آن وقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و بیداد ها دارد و گیرا باز بر دکه شاید درین کتاب هر جهتم بسیاری
از اوراق نوشتیم نموده آن هم نباشد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان بنی آدم بر ایشان باشد و از جهت عدالت باری
عز و جل که لا ظلم مثقال ذره شان او ست هزاران دران مدت بار بار بسبب خون زنده گردانند و بمیرانند و درین
؎ هزار بار خم و کوزه کرده اند مرا * هنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کار عقوبتهای دنیوی مانند حضرت حسین الشان
مثیل الفتنه معلوم نیست که درباره نسخه ایشان چه بلا اندامیها رود و چه بلیها پدید آید که گفتنی نیست بالجمله چنین
چون اهل کتاب و آتش پرستان دهند و از هم دشمنی راشدین در سر است و لیکن بقدر ارد دشمنی رفضه نسبت با بر الخلفاء
که تلبیس هم از آن ترشده قوله قران المجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ و لیکن جناب امیر المومنین
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیدند و تبرکا دران کردیدند چنانچه قبل ازین بعقل عیان شد و صاحب علما والاسلام

مجالی نماند که گفتگو در آن نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب نکیری میگرفت و معلوم نمی بود
می اند التقیه در اظهار آن دریغ نمیکردند چنانچه تظلم سیده در قضیه فدک هیچ دریغ بعمل نیامد تا آنکه سه نایب صدیق اکبر را از
درشتش برداشتند و از احیای حق سبیل الله پند انداختند و وقتیکه بوریا و انواع بلی اندامیها نسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف کتاب الوصیه الی حضرت امیر و جمیع قبحان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که کسی سعی خود را به باد فنا دردهد چنانچه از عبارت النص واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قراءت خود را قرآن مجید می پنداشت و قراءت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن نیست و ازینجاست که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هرچه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتمآب هم بوده بلکه بطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام آنکه چون آنجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشان را برابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت وغیره را که سبب تکفیر همه گردامت محمدی شده بود بر حالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و ابقاء امت بر کفر لازم آمدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویجش بر گفت
قریش بود باقی ماند و ترک آن متفرعات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترگ بحصول انجامید ابدا
هیچ غایله خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکوره از جهان برخاست و الحمد لله علی ذلک قوله لیس
بدان می ماند که حضرت الخ ازینجا هم فرومایگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که آیا
معالیشان حضرت موسی کدام وقت بوده پر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از آنست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شدند و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را در آن برف ریزی و تاریکی شب بحوالی
در دره بیچنان بر حفاظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رو آورد و دعوت
دینی آغاز کرد چنانکه بدان مامور بود پس اگر عبادات آنجناب مخفی باشند که وقت اقامت مصر حینیکه پرورش
فرعون نام رشید محل انکار نخواهد بود و در قصه ازان چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
قطعا آشکار بود و بدون تقیه استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که آنجناب در آن زمان بدرجه رسالت
کی رسیده و اینهم او را باید نماند که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان علی رؤس الاشهاد چه گفته که انبیا علیهم السلام
التقیه نمیکنند اهل اسلام در نحیله نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی در آن هست یا نه و لیسا
التعجب به حد ما هو که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل لا طائل

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیانا تا لقرآن مجید الفرقانی نموده انهم برای ادعای او لفظی بنوده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن دلیل کردن و همچنان بر
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و شیعه و امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفروع جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
اندر ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از اینها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافته اند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوری یا با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از صحف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی نیز ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه برادر بهای قیامت گرفتار گردی
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از حنین رحم که بعد لتر ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوالهٔ انصار برا نجات بخشید که بهدر رود تو خواهد بود و بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت بر سر
بر سرت خواهد بیخت و از نجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقت بر گیرند و سر صوبه دار فدک را از دوش تن دار
فرمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بردارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و فرمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون الله بر سبیل امتحان بگوید
اگر شما را انجار زار ضلالت بکشم آن وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ از این امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار با احدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردک در طعن الرماح تصریح نمود
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواقع و تحفه و غیرها ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فار مختلی کامل از اکابر شان ظاهر شد رسید که رساله المکاتیب مبین السنت از آن روز ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یاد می آید اموریکه بکثرت آن در ین
عبارت تصیص کرده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از آن دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار ضلالت سپرده اند و اینان
و فصل را حدی و نهایتی نیست بیبین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که لطائق همت بر آن
بسته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بنماید و متحیرین را الطریق المستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

در طعن الرماح کرده و در ینجا ائمه را بجائی برابر گردانیده و لعالسهم بالتقیه را بیش از نظر انتفی حفظت اشیاء
و غایت عناک اشیاء با هر که بخواهد تفصیل این محمل باید و یطعن الرماح رجوع کردن و در حقیقه النفس را در نقض آن
که بغایت باطوری بود و مجلد رسیده بچشم انصاف ملاحظه فرمودن پس طبرسی مولی جواقای این پدر و لیسر اگر درین اظهار
راه کذب نمی سپارد البته عیان شد که وقت معاشت حضرت موسی زبان پیغمبری هرگز نبود و صاحب النفس
و بلیش اگر در عبارت جناب مجتهد الثانی ادنی غور فرماید بی کلفت توانند دانست که قطع نظر از حصول قوت تقیه
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و حضرت حیدریه تبران اول دلیل است تاریخ دانی
هم برین قدوه متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی ع از بنی اسرائیل فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام مینماید و میگوید پس بدان می ماند که حضرت موسی که مصداق کان لیال شهم بالتقیه از بنی الرسل
لسبری بر دو ایضا صاحب فهم و ادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هرگاه درباره انبیاء ع
عموما تقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در مجمع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقیه فرماید که مایه النزاع
میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ از ان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه
خصوص ابولهب شقی سنگسار میکردند و حضرت از مواعظ زنهار دست حق پرست نمی برداشت طرفه تر آنکه
میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه معظمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت
جهاد نازل نگشته بود شمشیر دران بلده نکشید و لیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید و صدیق امت
نیز دران تایید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بارها هم سعید و ابوبکر صدیق چه مصیبتها که نکشید
حالانکه درین کتاب نقلش هم برداشته و لیکن شاید که بتحصیل معنی آن همت برنگماشته یا السلب حافظه مبتلا
گشته بلی جناب امیر ع التقیه بر اصول رفضه با تباع بد رخودی کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه
مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل نفاق هرچه درباره
این خرد و بزرگ نسبت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی طعن الرماح فی کوفته المنته و الحمد لله
که بنده کمترین از روزیکه این جهاد را برامت این سبا شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از مالی مجتهد
دران ملحوظ بود مبسوطا در مشروحا گفته هرچه گفتند هرگز هرگز مقام استتار و پرده داری نبود پس
کمان مجتهد ذی الوجهین صاحب نفاق و التقیه و سواد الوجه فی الدارین برجای خود بنا شد و امر واقعی است
که در انچه حضرات ائمه بر اصول رفضه بجا آوردند که اصل قران را پوشیدند و اگر کسی از شیعه لعید گشتن گو
پی بدان برد و قرارت آن شروع نمود او را نهی کردند و مثالب زراره منتجب از دنیا و اقرانش آنچنان
بیان فرمودند او را درباره اضلال و مکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس
تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرعنا فی هذه الاوراق و قس
علی هذا مثالب الهتابین و شیطان الطاق اما ذکر آیات کلام شریف پس حوالش از التفاسیر شیعه جفونها

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیاناً لقرآن مجید اتفاقی نموده انهم برای ادعای اوافی بنموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که به زراره چنان لعن و ذلیل کردن و همچنان بر تشنیع
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و تصحیح امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی ثقة الاسلام محدثین
انرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافتند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوری با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از حرف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی هویدا ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بدار و بیهای قیامت گرفتار گردی
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از حنین رحم که بعد لتو ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوالی انصار برا نجات بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت تا قیامت بر
بر سر خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین فصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر رفاقت بر گیرند و سر صوبه دار خدنگ را از دوش بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بردارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون بر سبیل امتحان بگویند
اگر شما را انکار نزار ضلالت بکشم ان وقت ما من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار را احدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در طعن الرماح تصریح نمود
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرهما ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فارغ خلی کامل از اکابر شان ظاهر بهم رسید که رساله المکاتیب مبین السنت از آن روز ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زینهار در واقعات زمان سعادت نشان یاد نمی آید امور یکه بکثرت آن درین
عبارت تنصیص کرده که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از آن دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بسیار از ضلالت سپرده اند و اینا
جز فصل را احدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که لطائف همت بر آن
بسته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بجاید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

الاحکام شادند و دعوی مزید ولای حضرات اہل بیت علیہ السلام آغاز کردند درین حال سحرکاری
ایشان و عداوت حضرت اہل بیت بوضوح انجامید دربن قدر چه موقوف که خود علمای امامیه با وجود
اتحاد مذهب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکار
خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدیگری ولوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه
النفاق درین معرکه مسلوک شود نسبت باین هیچ ان کلماتی بر زبان می آید که در دیباچه دانی و دیده
یا شنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب انچه درباب تبدیل نام تهذیب گفته است
سخنی است قرین حق و صواب امری است لاجواب بعد ازان مختاری خواه و در دل خود نگاه داری خواه
در مجلس مدعین التشیع نیز بر زبان آر سے بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در هیچ حدیثی
مکی و مدنی بیابی که تلبیس و اضلالی را راهی باشد و زنهار ازین آیات که مجتهد درینجا از سفاهت و حماقت
خولیش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر هدایت را در مکه رو بروی
صناد ید قریش که انجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود الامر که نازل شد و حضرت تقصیری
و تقاعدی نمود سبحان الله مجتهد انهم نه الست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز بعثت
بود امر جهاد در مکی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انهم در قرآن مجید میخواهد لا یسئل عما یفعل
وهم یسئلون و تا زمان صدور جهاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
امر مذکور است همه شاد حدیث الجهاد ماضی الی یوم القیمة در کتب فریقین است خاصمی الله انصار هم پس درز جهاد
لفظ اضلال امت و مانندان آوردن سینه خود را البنان گیوسفتن و حق را باطل نهفتن است بلی بر اصول زیاده
و وجا جله التقیه بر زبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی هم تعللات بود و هم استعفا از رسالت چنانچه
بارها درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی که غیر از خلافت بلافصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیده بکار نمی آید معهذا حضرت هرگز ان امر را بخوبی
سوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلافصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانید و بگوش
ایشان ندمید مگر در آخر عمر چون زمان خارجطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انهم
بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه آن ارتداد امت است بر تقدیر یکه جناب امیر الغضب فرماید و بارها
دانستی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بداند دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس
خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد آیا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
در قابوی او نباشد یعنی الطاعة او نکند العرض دو آیت قرآنی را بعد از یک دو سال بهم رسانید و انهم
بعد از امام حاضر فی الامصار غایب عن الابصار که برای خبر گرفتن ازواج طاهرات خولیش مصداق

لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان نزد اهل اعتزال و مکانات تفسیری میفرماید طرفه آنکه در زبدة التفاسیر هم تمام نکرد
که چگونه این آیات دلالت دارد بر اخفای هدایت و اضلال امت معاذالله خود مفسرین بر عقیده مثل طبرسی
رئیس و قدوه ایشان در مجمع البیان ان آیت را تهدید کفار دانسته و چون آیت تهدید کفار وارد است
و بر دلالت ترهیب کفار دارد مبشر گشت برای حضرت و امت مرحومه آنجناب چنانچه بر ناظرین تفسیر مذکور
مخفی نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این منحرفین چرا غم میخوری که یگانگی خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمی نمایند که من رئیسان ایشان را بدادن حکم جهاد در روز بدر که عنقریب می آید پایمال
میکنم چنانچه بعد از آن ایام بدون آنکه کسی گوید بعد از امر من کن فیکون شد شده باشد ذلت وادبار ایشان
صورت بست که روز جنگ بدر از شوکت وابهت خود بدر آمدند و ترقی اسلام چون آنجناب از ظلمات بدر
آمد که هفتاد کس از صنادید کفار طعمه تیغ بیدریغ گشتند و بهاویه خود رفتند و هفتاد کس از سرکشان و
گردن فرازان کافران بدست مسلمان اسیر شدند پس تهدید کفار و تبشیر سید الابرار را اخفای هدایت
و معاذالله اضلال امت دانستن و تدبیر رب العالمین را حقیر پنداشتن چنان گمراهی باشد که ساحلش پدید
نیست و با انهمه اگر قول مرا باور نکنی باری باز بمکتب نشین و مکتب خویش رجوع بکن قال الطبرسی صاحب مجمع البیان

المعنی ثم قال سبحانه مهددا للکفار ذرنی یا محمد و المکذبین الذین یکذبونک فیما تدعوهم الیه من التوحید و اخلاص

العبادة و فی البعث و الجزاء و هذا القول العامل و عنی و الاه اذا ارادان یهدده و هو نصب علی انه مفعول

معه اولی النعمة المتنعمین ذوی الترفه فی الدنیا ای کل خبرهم الی و لا تستعجل فلیک یجازاتهم و مفسر کاشی در تفسیر
خود مسمی بالصافی بعد از نقل اینمعنی زیادت حضرت ائمه را بیان میکند یعنی صاحب کافی از حضرت امام کاظم آورده
که مراد از مکذبین کسانی هستند که تکذیب امام الائمه نمودند راوی گفت چنین نازل شد فرمود بلی از احتجاج نقل
کرده قول امیر المومنین در منافقین که رسول خدا این مکذبین را مقرب خود میگردانید همیشه بتالیف ایشان میپرداخت
با آنکه می نشانید یمین و یسار خویش با آنکه بیروانگی و او بر تبعید گردانیدن ایشان که در آیت سابق فرموده است
که و اهجرهم هجرا جمیلا تمام شد خلاصه آن و در حقیقت آن تفسیر بعرلصی [illegible] و لصاحب مجمع که آنچه در اصول
از ائمه ابرار انکبر ثبت و حیرت اینست که این از سوره متقدمه است و در نسخه جناب امیر سوره چهارم چنانچه از نقل مجتهد
والسنی و مفسرین هم اشاره بتقدیم آن کرده اند و از مجمع هم توان فهمید و شاید که ترتیب تمامی سور قرآن المجید
درین مجلد یا مجلدات حواشی طعن الرماح مفصل ذکر کرده ام که نزولش در مکه بلکه آغاز مبعث شریف بود پس
در مکه قضای مکذبین کجا پیش آمده که بوصایت و امامت بلافصل تعلق دارد یا صاحب مجمع مخبط گشته بود مع ذلک
از کلینی و شروح آن پیداست که ابوبکر و علی همه مثل شیر و شکر بودند چون حضرت بجوالی مدینه رسید و در شهر داخل
شد ابوبکر صدیق گفت حالا چه انتظار فرمود منتظر قدوم علی هستم از آن روز غبار حسد در دلش پدید آمد
ولیکن شیعه را با مطابقت واقع چه کار که عوره المحدثین ایشان در روایت فارغخلی که حدیث چهارم باب خواهد بود

روایت کرد انچه اول برانست که این معرکه در شب معراج پیش آمد و هم اشتهاد ملایکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر مواثیق و عده شریف بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر و بشر مراد باشند کهنیز
وصی کما لا یخفی اما ایت دوم پس معتقد معنی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی انهم از قبیل تهدید است نه اباحت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤ دینکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفرکم
بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاؤکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقوا بالقنا
هیم ودناهم مثل بالقرض دنا وقد تضمنت السورة معجزة لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بالوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المذاهب
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والبراءة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله قال
اذا قرأت قل یا ایها الکافرون فقل یا ایها الکافرون واذا قلت لا اعبد ما تعبدون فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لکم دینکم ولی دین فقل ربی الله ودینی الاسلام بتقدیر تسلیم که خبر از عدم اعتبار میدهد در حقیقت
اساس مذهب خود را کندیدن است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است واضلال امت در تبدیل
احکام بضرور و هرگاه این امر در میان نباشد نشستن حضرات ایمه مانند افتاب رابعة النهار است و چرا چنین نباشد که خواص
بلکه عوام هم میدانند که ایمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد تفرقه میدادند
میدادند للعشیرت وکامرانی بسر میبردند پس نشستن ایشان بی شک و شبهه متعین است بلکه در بحار بقر زیر نگر نوا انگفت که نصب ایمه بغرضت
که این نواصب بهر دو رتقدیم رسانیدند و ایشانرا مفترض الطاعت گردانیدند باز داد افتای راز حضرات ایمه تعلیم
ایشان دادند کما فی الکافی بحقیقة ایمه را قبیل عمد غیبت و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل ذکر
که حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق رو برو ی ذهب بن ذهب چنین مورث فرمودند که دران اعتراف صریح
بر جناب یعسوب المتقین و حضرت باقر العلوم اولین واخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
بدان دست که انگشتری دران بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم و حسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بهدکر ندارند پس البته به ثبوت امری و صدور ان از امامی بحکم دلدار
متشیعین حکم اجماع تو انکرد لاجرم ائمه ایمه بلکه تا امام نرگسی درین شناعت گرفتار گشتند معاذ الله و سعادتمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه انکه با وجود حفظ قران مجید هدوات ایمه کما
الکافی آیت ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا هم از یاد انجناب رفت و انهم بخیال نعیف نیامد که اقترا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین و بر جناب سید المرسلین است و این امور از جناب امام صادق و آئمه ایمه القدر
مردلیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی ان بدان بیست تا از ذکر عبارات آن

پهلوتهی کردن عمر فرو افتاد و اگر گویند که تحمل که برین تقدیر استنجا بدست یمین بوده باشد گوییم قطع نظر از آن
که مرجع ضمیر میا العبد لفظ المستنجی غیر از ید یسار دیگری نتواند بود پس باز انقلاب بالقربی فی الشرع عونمال خفض
منافقین بمیگرار د و از ینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصول الخبوانات بعد از حصول امامت حقیقت و
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت است نه بالعکس و این کلام
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب هم گردانیده اند کما اشرنا سابقا ولا حاجة فی هذه
الالحاق وغیرها من الموافقات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک وتیره فهمیده اند هنوز در تراشش
وخراش مذهب تشیع مصروف اند ولن یصلح العطار ما افسد الدهر ثم العجب العجاب انکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسنیه کشا نیده همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند هیچ مضمونی را از ان
نخرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بالسهو والنسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت ندارد و
وازر وهای اهل کتاب زنهار شدنی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هرچه از عمل زشت خواهند کرد البته
جزای آن داده شود و رعایت حسب و نسب در میان نباید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة تا واکسبت ولا یغنیا
همین اثبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرعیه هیچ ازین امور یاد نفرمایند شاید که رافضیان
را بر نفوس خفیه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس بتقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهمه احادیث که
درینجا بالغایت اختصار وارد کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تنقید مذکور
است و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید مازندرانی ذکر کردند و وقتیکه
او بطمطراق تمام با معالج خان مناظره کرد و در رد بروی اولین و آخرین دعای توبه از و استدعا نمود و نوبت
با نابت و قرارت ان دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم بند و لیست خروج هم بود تا اهل نفاق باین لطائف
الحیل بجان بسلامت بردند و او مظفر و منصور از شهر بر آمد و براه خویش افتاد و بعد ازین کنکاش مجتهدین و مقلدین
نوبت بتحریر رسانید یعنی مشتها بر گلهای خود زدند و اصول را در ان یاد کردند و بر قرار خویش استقرار نمودند و ذکر ان
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به تقیه هفوات مجتهد میگردانم اما اظهار این معنی که حضرت ائمه وقتیکه چنین
احکام را بدلگر مهیا سر دکرده و ندا اختیاری نداشتند در حوالیش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین که از آسمان
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملائک مقربین نزول اجلال فرموده کافی و وافی و نزد مجتهدین طائفه
از کدورت صافی است که دران مواعید شریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شد و مد وارد
است آیا ایشان نشنیده نش متوجه نشدند یا بران مواعید دل ننهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام چون
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و بگریه و زاری داد تضرع دادند ندای آسمانی در رسید که سر بردار که ترا از
عذاب رهانیدم و با اینهمه سر بر نداشتند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده میکنم تخلف از ان نمیکنم عرض کرد که با اینهم
اگر عذاب کنی کیست که مانع تواند شد پس این ائمه هدی چگونه با وجود ان مواعید لقیه و بشارات قطعیه بی اختیار و بی تقیه

بودند معاذ الله تا باضلال امت کوشیدند و مقام مزید حیرت است که با وجود چنین بی اختیاری که بر زبان مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد چنانچه در شبیل صحبت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تعمق ثابت نمودند که هر ظلمیکه از زمان حضرت آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامهٔ اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ازینجا خود را العبد الالهیه ملقب کرده اند داری ع بر عکس نهند نام زنگی کافور و ازینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن لطیبه غا در التستة بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که مقالش از موضوعات و مفتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا بر رساله سدیده کاشف اللثام عن تلبیغ المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه ائمه کرد رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعین گفته اند اما دیگر ائمه که منهمک در تقیه بودند لقول مفتریان چگونه مجال آن با وجود بی اختیاری عقلا و نقلا میداشتند قیمیت اقرا ایهم حرملوم آلمهلو کاش جناب امام صادق قاری قران اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل برین نسخه وقتی است که تقیه نباشد و جائیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که لقب العین گردانی که ائمه صورتی داشتنی کنی صریح از قرارت نسخهٔ اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق از امثل تذکرة الاولیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عناد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیاض عثمانی نیز و تعین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دیده نیست و یاد داشتنی چون افشای راز های ائمه ازین مفتریان و مفتیان بار بار صورت لبست لیس هیچ بود درین دولت و مسکنت فرو مانند تا انکه اگر کسی از رفضه چهرهٔ خود بر فروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیداند بلکه کاسه لیس و غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قرآن مجید جناب سید انبیا و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حتا انزل الی سبیل المودی خلا هذ کوالغنیم هو اعلم بمن اتقی فکیف که چنانچه مهلت و تعین قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی و بحالی بر اصول غولان بیانی بقیامت همدوش بلکه هم آغوش و از نجهت شهسواران معارک امامت چه خوش گفته اند این امامت نشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیدیم و میزان خود چنانکه باید سنجیدیم هر یکی درین باب پیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد مگر بجواب حرفی ازان که این مصراع و لا دیرمبین السنت زینهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جابلقا خروش خریاد خود را برسانیدند یا بر عرش برین پرواز کشند و درین مقام مخفی نماند که بعد اختصار هر یکی ازان قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه سنیان وغیره میشود که نوشتن قرآن مجید بخون حیض و مانند آن درست است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما آنرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقرآن مجید نماید مثلا آنرا در قاذورات و نجاسات اندازد کافر بحکم شرعی خواهد شد نعوذ بالله تعالی

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی ہذا بلا ضرورت کفر است لاریب فیه و معاذ الله که فقها بدون ضرورت
در حالت سبعت تجویز کرده باشند واین معنی ہر کسیکه کتب فقهیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقهیه
وشروح آنرا بمطالعه خویش آوردن وصورت ضرورت که دران آنحکم را تجویز نموده اند بلیا سهامی متعدد ولواحق
مثلا در ہفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته ورانها کرده اند که اگر اسامی صنادید اصحاب کرام را معاذ الله
ہمراه لعنت بنویسید و تعویذی ازان بسازد باعث شفای مریضانست واین امور زیر قاعده عجیب عناد مندرج است
چنانچه یہودیان مصداق باشد عداوة ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد ایشان
بجهت سوء اتفاق بکر دوالیشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نباشد
اگر فرمان ہر دو رحالیکه میداند که ایشان مرا خواهند کشت مضایقه ندارد و اگر کشته شود البته بدرجه شهادت خواهد
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود چون امتناع نمودند از انچه
کفار قریش میخواستند و ہر گاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر مرتد نگشتی و آیت کریمه نازل شد
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ درینجا از اصول رفضه انچه معلوم میشود زیاده برانست که سنیان برانهار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسد و کشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان و کجا حکم وجوب که از مجتهدین
رافضیان صدور یافت و نشان بینهما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی و بی اندامی نسبت بکلام
شریف موجب کفر و ارتداد و اضلال و نزد شیعه لا نسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تهذیب می نویسد انچه دلالت برآن
میکند که درین اوراق مطالعان اتفاق افتاد که این اکثر اما کثرتست از القای قران مجید در قاذورات والقای
اسامی متبرکه ائمه ہدی در نجاسات پس انچه نسبت باہل سنت نوشته بودند برای نفوس ایشان ہر ثبوت رسید غلط افتم
و امر مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدید است چنانچه گفته اند و ہم اگر حاذقین فن تجویز کنند که شفای مریض
بدون تعویذ از خون مذکور یا نوشتن ترجمه مریض نمیتواند شد چنانچه بعضی از فقها تجویز کرده اند و انهم غیر از ائمه حنفیه نه امام
اعظم نه صاحبین و نه دیگران در مسئله استنجا که از حضرات ائمه پرسیدند و اما ان بیان انکار زدند ضرورت کجا است لا حول
ولا قوة الا بالله مخفی نماند که حقیر را یاد می آید در زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضای برق زنده بودند کار
کتب فقه برامده بود که تجویز نوشتن قران مجید بخون مذکور رتول کا وجایز است قال الفضل علاوه اگر امر دور بنا بد مسایل قریبان
در تهذیب امام اعظم موجود است کما عرفنا قوله وازینجا ظاهر شد که منع از قرائت قران در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرائت نیست الخ اقول درین خصوص و حکم مخصوص جناب مجتهد ثانی لا ثانی را حدیثی طویل نزول لال کتاب که فذلکه عمل
و حساب ائمه اطیاب است که مستقل بود بر دوازده صحیفه براساقی مطهره و دوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه خصوص
امام صادق رضی الله عنه امری است مؤکد باید که از اہل خلاف تنبیه و غیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ و امان
ہستی پس علوم اہلبیت را بسط مکن و منتشر گردان برای ہدایت مردان بی خایف مباش لاجرم حکم جناب مجتهد که ازینجا ظاهر شد
که منع از قرائت قران در صورت عدم اختیار دلیل عدم فرانیت حاشیه جهل خواهد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موسی است

ثابت شد که قرآن اہلبیت منسوخ التلاوت است و علمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قرآن گوید
کافر است ۔ در ینجا برہان عقلی قطع النظر از آنچه در نمبر بیست و ششم حیثیت النظر است قایم تواند شد بیانش بالاختصار آنکه بر
اصول رفضه در کافی و وافی و صافی چنان قرار یافته که قرآن اہلبیت را تلاوت نکنند تا دامیکه امام نرگسی در بہار
و گلزار بجد حسن و جمال خود جلوه بسته بقول خواجه حافظ ؏ ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود ؏ وین بحث با ثلاثه غساله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت ؏ کار این زمان صنعت و دلاله میرود ؏ بوده باشد پس هر که قبل از آن تلاوت
آن نسخه بپردازد البته مبارزت با خدا میکند پس گویا جنگ میکند با خدا و حکم او را برباد میدهد البته کافر است بعد ازین
جهات مجتهد لاثانی را اختیار است هرچه خواهند برای نفس خود اختیار فرمایند و الا نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
آنمعنی که حکمای سلاطین نوشته اند ؏ مرد باید که گیرد اندر گوش ؏ ور نوشته است پند بر دیوار ؏ اولی آنستی و مشتعی بر ذات والا
صفات خود گوارا فرموده بکتب معتمده خویش که جا بجا این قید ملحوظ دارند چنانچه از طعن الرماح پیدا است رجوع فرمایند و
به بینند که نسخه اہلبیت درین زمان منسوخ التلاوت هست یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البته انچه گفتم مثل آفتاب عیان شد رسیدم بر آنکه غزالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر واعظین بیان
تحقیق ندارند بیان واقعه کربلا معلی و آن مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولوی و آقای خویش مجالس المؤمنین
باید دید که جناب مجتهد الزمانی و غیر او مدلل و مبرہن کرده اند که ابو حامد غزالی تشیع اختیار کرده انرا که رساله او سر العالمین
دلالت بران میکند که اصحاب روز غدیر بیعت در امدند و بمجرد وفات سرور کاینات نکث نمودند و از ان برگردیدند
و لیل ہذا الا الرفض و چون رفض او به ثبوت رسید تقیه از وجه دور و جه بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم بسبب چیزی دیگر است و حکم بالاضطرار
چیزی دیگر و بنده را یاد میاید از تالیفات مجتهد که او قایل بدین است و انچه قاضی رطل لوقی در باره او حکم کرده
بتشیع وان را مبرہن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی مقلوب شد والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا باینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد جاییکه در باب قران مجید عدم نظم و تشتیش کلامی نوشته این
حاشیه بران مرتب نموده وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖٓ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول ہذه القصه قوله تعالی وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا وانما فکت عنه و قدمت علیه لاستقلاله بنوع اخر من مساویهم و هو الاستهزاء بالامر والاستقصاء
فی السوال و ترک المسارعة الی الامتثال و قصته انه کان فیهم شیخ موسر فقتل ابنه بنو اخیه طمعا فی میراثه و طرحوه علی باب
المدینة ثم جاؤا یطالبون بدمه فامرهم الله ان یذبحوا بقرة و یضربوه ببعضها لیحیی فیخبر بقاتله بیضاوی اقول و بالله
التوفیق و هو الهادی الی التوفیق از مطالعه اینمقام جنون سرشار برای مجتهد سیه کار پریشان روزگار ظهور می انجامد زیرا که
درینمقام فک النظم باین امور ضروریه پدید آمده در کتب معتبره دیگر از تفاسیر فریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولای طبرسی این تفسیر و پدید رسیده باشی که وجوه تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را چنانچه باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بخاطر نیارند بار دیگر
بتفسیر معلی و مقتدای همت بر گمارند که او درینمقام چه نوشته این تفسیر کبیر متقدم است حاصلش در فارسی بنویسم تا بفهم مجتهد که حال فهم او اکثر

نزدیکتر باشد بالجمله مفسر مذکور میگوید که امثال این تقدیم و تاخیر در کلام بلغا بسیار می‌آید و در قرآن مجید در جاهای دیگر واقع است
از آنجمله آنکه حق تعالی فرموده و الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما و تقدیر البته نزد علما همین است
انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا انتهی مفسر مذکور شد ذکر کرده که غالبا جناب مجتهد در حل آن پیچ و تاب افتاده و راه بجائی
[نبرده] و هم از این جهت شرح عبارت ناصر الدین بیضاوی موقوف داشتم که بدون المناب جاگزین مدرکه رئیس المجتهدین فقیه ال
نتوانسته شد و هم از مفسر طبرسی الثقة الثبات تحریف نیست یعنی جامعین قرآن مجید این تصرف نموده‌اند خدا چنین نازل فرموده انزل علی
عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا چون هر یکی میداند که مفسر مذکور از معتمدین شعرا و بلغای عرب و همچنین شیخ صدوق
الکواذب و دیگران از اتباع او تکذیب قائلین بالتحریف میکنند و قس علیه اسیاد امامیه بانی مبانی تشیع که بقول مجتهد تهذیب
زمان امام بوده‌اند هم تصحیح میفرمایند و مدلل میگردانند که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین ترتیب بوده که در دین اسلام
رایج است پس انتظامی و تحریف و تبدیل چگونه بسوی قرآن مجید راه تواند یافت و رنه لازم آید که این همه اکابر مفسرین و فقهای امامیه
و متکلمین ایشان کاسه لیس خلفای راشدین باشند بلاخلاف و این احتمال از قسم بدیهی اولی است کسی چنین نتوان گفت لیس چنون
برای مجتهد تیره درون به ثبوت رسید و معلوم گردید که کلام مجیب معیب از آنها میاید گردد مغز سخنش هرگز نرسیده این تقدیم و تاخیر را
که عرب عربا در کلام خویش می‌آرند آن تقدیم و تاخیر میداند که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیمی و تاخیری
که در آغاز سوره کهف دانستی و در کلام استاد کلینی واقع است که او را الحکم نفس سید با علی نصیر آبادی از غالبان
درباره تحریف قرآن مجید بیشمار ند نیز دال التحریف نتوان دانست بسبب همان وجه که گفته شد از مجمع البیان هم واضح گشت که
محتمل است که بسبب غلط داعیه تحریف حمل توانکرد و چون در کلام این بافهمی عالی تقدیم و تاخیر مسطور در این امر فهمیده شد در کلام قمی چگونه
راه باید که سر هر معتقد تحریف را مطلقا پیندارند تحقیق الزام ما میکوبیم و بتوفیق ایزد بجواب هدایت فرا راه متحری الفوز رم و انچه
از غربال کردن بالتفات قدما و متاخرین قوم مستنبط میتوانند شد آنکه در مادهٔ ثالثه رابعه علمای مذکورین در چار موجه حیرت افتاده
که اگر گویند احراق یا تحریق مصحف مجید دانم علانیه تا اخفا برای تغیر دین و ملت بود پس چرا حضرات راشدین بر چنین کتاب مستقل
چگونه متصور شود که هر قبول کنند این کتاب را ما و اولیک نلیکیم و هر که منکر شود نادم و لیس با او نیکیم و غیر حق تعالی و علم به حفظ و حراست آن
تنها کیداست تمام فرموده ضروری است که وعده صادقه الهی در ضمن این اسباب مجاهدات بظهور آمده و رنه بعد از سر تمکین فرمکون شده باشد
معلوم شد که تجرید قرآن مجید از زواید مثل منسوخات منظور افتاده ذکر هیچ تبدیل قرآن زمان عثمان مصلحت شد و رنه در نقش نامه حاوی
و کتاب اسمالی چنان اختلافی مشهور میشد که نزدیکی بر آن مخیل نباشد و فیما بین المسلمین تا قیامت این شور و شنعت رو مینمود و پس شیخ
بابویه از علمای شیعه در اعتقادیه خویش فارغ علمی نوشت و جمعی از ایشان اتباع شیخ المشایخ لازم شمردند
و تتبع تحقیقات او کردیده معهذا امور دیگر نیز که جوهر ذاتی این طایفه باشد در آن ملحوظ چه بعید
از تلبیس تلبیسات و ثوق کجا فکیف در و نع هاے بی انتها کا هو ظاهر عند العقلاء و لیکن
حال این علمای قوم از این طعن احراق که تقریرش دانستی دست بردار نشده‌اند و الغرض
یو خدا با قراره و از عجایب و غرایب آن که پیر دهقانی کتابی چنان طویل و عریض

وعده لغو نوشت و در هر کتاب فن ازو مطبوع و غیر مطبوع مذکرش را افتخار داده در مجلدی پنجم پرداخت از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست برداشته و بیان تعصبهای سنیین بی لگام از اوایل دلایلی و دلایل
است سر تا پاید حالانکه غرض کلمات مقصود اصلی بالذات در مباحث امامت ایمه هدات بود بنده در گرد آوردن
آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چنین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات اوست فراهم نمودم و بر
تمامش بهجر سیده از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حالانکه
از آغاز مرسوم است و هر کتاب بدیگران منضبط و مختوم بلی ایسرش را طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح برگزیده بمقتضای انیمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و بتخصیص ما را ملزم و مفحم سازد بعد ازین دم و دودی در علمای ما نمی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری ان کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح چونکه شکم
وگویا دود مغز و برا بر داشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ع چو
برواری از رهگذر دو دراز خورد پشه مغز نمرود را + و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیمودم
چنانچه در رد و قدح نشئه داد و تیره مذکور اختیار ساختم بلی قلی کنتوری بتایید مطاعن زبان درازی
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین است که قطع نظر از انکه مجتهد
الزمانی او را مستحق انیمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد کار مفصلا
عوام طلبه او را هم در هر قدم چنان مجتهدن تواند کرد که دعوی خود را فراموش کند لیکن افسوس نیست که کسی را
از اعدنیا توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که انهم ذخیره مباحث کلامیه است مثل این کتاب در چندی
از مجلدی ضخیم مرتب نمایم تا در تارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمال نشر
مرقوم گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید و بضمن آن هفوات کنتوری هم مجملا یا مفصلا کان لم یشیأ مذکورا شود و چون
حال مجتهد جالسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سردفتر مقاصد فرضیه تواند بود تمامش از نظر انداخت و قدرهای او از ما نیان
مذهب نقض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود بنسبت پاره ندرد و نه بحرکت تر المجید که از ان فارغ
نوشتند ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را ایمان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات فقره از
مذهب رفض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قوله بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
احاد است الخ بعد از تسلیم انیمعنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اینکه چنین باشد
لا یوجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثانی گفته بلکه جا بجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
را برا و تنگ گرفته اند و بنده درین هر دو مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار می اید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی پیر دهقانی در هر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
همگنان امریست که موجب رسمید مجتهدین لیشائیل است پاس سخن نمیکنید و چگونه مراعات کنند که حافظه ندارند
بار میگویند که اتفاق فریقین بران میباید آنرا پایمال ساخته اند و نیز از کلمات ایشان است که دلالت قوی داشته باشد
حال انکه وضع آن نزد عقلا مثل الشمس فی رابعة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری و کری متصف گردانیده اند
و پر ظاهر است که اشیر المتواتر بهر معنی که فرض کرده آید درخصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجهول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه بر جای خود مشهود کما سلفنا و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق فاه فاه مخالفین نیست که پیر دهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی السید
معظم الفقه یعلم بالضرورة من المذهب و الاخبار المتواترة فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالنسبة الیه بنفسه و معاصریه
بالنسبة الینا فحصر الدعوی رخ متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسنات و الضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لا نگاوان یجد لنسبة المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی ما لیس کذلک کنسبة واحد الی الالف و قد رایت فی بعض
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی نحو ورقة او ورقتین مع روحالة بعض المسائل فیها
علی الاحتمال و الحال ان مسائل الفقه لا تکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب المعالم فی جواب کلام السید
لا ریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیة ممتنع فی هذا الزمان و اشباهه فالتکلیف فیها
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر میفرماید و کذا دعواه العلم بالمتواترة فان وجود السنة المتواترة و
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراهیم الخ از مجتهد ثانی لا ثانی لم تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت کرد
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب ختان حالانکه در روایات این قصه
پیدا می آید که هرگاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که درستی
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت هرچه تمام ختنه خود از آن نمود لا جرم
مدعای مجتهد از کجا به ثبوت رسید که ختان آمد و هرچه بایستی کردن کار نبرد آن نسبت
چه جای آن که خود وی نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت ختان چرا باشد بلکه با دلی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت سوا
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت خویش بر آورده که هرگاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بچشم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواهد بود و حصول نه انجامید و غریب تر آنکه در محل نزاع نه قصبه ختنه را
دخلے همت نه بیمار و طبیب را لیس تفریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر دانسته نو معانی
در حدیث همین کرد با مجمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

زینهار درین مغلطه صحیح الاسنے در تعبر کل سیاهی فرو نمبر خت بیانش آنکه لفظ قدوم به تحقیق
او بر وزن لفظ رسول است که تیشه نجار باشد هر چند مطرزی مخشری شده هم گفته باشند که نام
موضعی هست پس دلیلی برابر هزار دلیل دستیاب شد برانکه اختتان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
بود و ختان هیچ دخلی نداشت زیرا که اگر ختان می آمد البته آله مو تراشی می آورد چنانچه در
امور عقلیه و عرفیه قرار یافته نه نجار همراه تیشه خود خصوصیت تیشه ازان است که نجار هر چند آلات
دیگر هم دارد لیکن آن موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه را بدرنگ بسیار می برد سبب
آلام و شدائد است و انسان میگریزد ازان و عادت عاقلی نیست که تا کار بسهولیت برآید بطرف مشکل بگراید
و دست افشارد بلکه همراه نجاری باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بضرب آله دیگر نیست بر دنبال آن
پس تیشه متعین است که آنرا بعربی قدوم گویند و بهر حال ختان را درین باب دخلی نبود چنانچه مجتهدگان بزره
وار چو از نظر با وصف القصال الفصال را اولی و مانعی دانسته فاعتبروا یا اولی الابصار که اینهم ندانست که
در قصه جوان انصاری اولویت برای همان است که قبل ازین تقریرش بقبل آمده خواه حضرت باشند خواه جوان
انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زینهار بکفتن امانت ثلاثی مجرد بدست
مبارک محتاج بود و بس بامثال این تفصیل ضرورتی در میان نیست مگر چون پیری نابالغی را در مکتب نشانیده ام
این پیر کو هی بکار بردن بلکه گلستان شیخ رو بر وی او گذاشتن و انیم تقاضا زان کشادن سه بوریا باف گرچه بافنده
است نبردش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بر زعم مجتهد اگر بود بختانش بود و بس ذکر قادوم بقدوم
مناسب نباشد چون قول شیخ را پدر دهقانی پیر من با معان دیده نبود بیچاره جا بجا انصراع تصنیف
خود نموده تفریق بعضی سهوی علامه دهلوی میخواند که کار بر چه لایه ندانست نیست در حکایت قراءت این تیشه نابرا
خود میکند یعنی البته برای کار یکه صاحب تحفه اختیار کرده تو بد لا فی و جولاهگی عادت قدیمی و کهنگی تکرار میخواند
برامین مسلم است دوان چیزی و هر چند مصراع مذکور شعر سعدی است مداویه میخواند و لیکن جز تقلید به استاد که من معیدا
حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم کا آورده که بایله الشیخ نعم دوالمحول فی الصوارم الحالکی کلا فتی چیزی بدست ندارد و اگر
در بحث قائم بعضی از ابحاث دیگر را آرزوداری که بر التحفه الجنه بابتخیش سابکران امور و شن میکنند و لرالتحفه حیات برای منصب
که ما بهم دیگری اثری بحث سهم یا که بگوئیم که انبیاء علیهم السلام از بطون امهات مقدسه مختون و سر بریده پیدا شده و خمس محلی هذا
ضرور است که آبای کرام عظیم الشان مؤمنین پاک باشند مشرک و کافر نباشند و جالسی دهقانی در ادا الاسلام
بعضی از قواعد را مراجعه بر شکسته نقش تحقیق خود را بدان بسته کالا یخفی علی من نظر الیه باید که روی توجه گوش هوشیار
بدین سطری چند آری که محصل احادیث صحاح صلل الفیراتی را از صحیح البحرین محمدت یحیی النشان میاهم و بعد کم
تا تخصیص بفارسی عبارتش را نیز بدو نثر نیز هم پس بدانکه راویت گفت بحضرت صادق که قدمای ما میگویند که ابراهیم ختنه
خود کرد بقدوم یعنی عزوزن حضرت امام تعجب نموده و فرمود دروغ بر آنجناب بستند پس اومی طالب تفصیل توجیه تکذیب شد

بشنیم آن علایق بطرف عیشند آنهم تا چندی ورنه جانی حضرت اسحق بعد ازان اتفاق چنان شد که دنیا
و بر انگیخت پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق بدین معنی ناطق است که برانجناب سید المرسلین
هم چنین مسرور بودن اتفاق نیفتاد و بلکه حضرت رب العالمین املاء فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای تنوع نکرده ریزش امراحل صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل سنج حرجه بدید شیند
و دیدند آنچه دیگران میدیدند اینها اگر پیش کردی طوعاً یا کرهاً امری بود از امورین که رشحه رنگ افتخار برای
میر بخشیده و در حقیقت که دیلاد فتنه بود که از هر گوشه می انگیختند اما امر ثانی پس چون رشحهای بسیار و عجایب
کتب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجاب بغایت مشکل است ولیکن طباع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده با جمال و ایجاد گفته می شود که منتج زیرا آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر یکی از مومنین باشند و آن ظاهر مقتضی نیست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بینات شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم علیه السلام کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و اینند تعیین کنند
که در اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه در انجم و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باستاد خودش روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جاء بحاورة یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی قدری از افراد آن تواند بود که کعبه آذری خلیلی ز بتخانه گهی آشنائی ز بیگانه و این امر مخالف عقل نیست
البته که معتقد دراث البی را احدی نمی باشد بخلاف آنچه تعلق دارد بعقاید الهیه و اداده شود در شرح محمدیه صلی الله
علی صاحبها اوله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عنقریب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان سنت ظهور لبناءات که بشنید پس متوجه باید شد که استاد کلینی زیر
آیت کریمه وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین روایت میکند باستاد
خود از ابی عبد الله فرموده که مکشوف شد از زمین و هر که بران است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر انست و آنچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
دیگر آنکه هر گاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین التفاتی کرد و دید یکی را که زنا می کند پس دعا نمود
بر او تا بمرد و همچنین دیگر برا تا سه کس را اینها نیز مردند وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگان من دعا مکن
که من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنعت پیدا کردم صنفی هستند که عبادت میکنند و لولاک نمیکنند
پس ثواب خود هم داد ایشانرا و صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
اند که از صلب شان خواهم برآورد عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الآیه باز بحدیث آن امام تسنید
که از پدر ابراهیم منجم مردی کنعان بود روزی باو گفت که من می بینم در حساب نجوم که درین زمان پیدا شود مردی
این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز نماید و گفت در کدام شهر خواهد بود در جواب داد که درین بلاد

ودر آن ایام بود و باش نمرود در کوثی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
پس جدا کرد ایشان را حامله شد مادر حضرت ابراهیم و آثار حمل بهم نرسید بنابر آن چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
گشته‌ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن حامله وقت بیماری از شوهر خود جدا میشد پس در غاری در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه و زائید آنجناب را و در غار محکم بربست از سنگها و شیر از انگشت او جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگماشت نمرود برای هر زن باردار شخصی را تا هر فرزند نرینه را ذبح میکرد پس دربر بود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمای یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد ازین مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بزد که مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شده در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من مثل این بود زایل نمیشد و آفل غائب را گویند پس گفت لا احب الافلین پس چون نگاه کرد بمشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من این است که بزرگتر است چون زوال پذیرفت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین چون
صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت این است رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
ملکوت گردانید آسمانها را دید عرش را و کسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود در این وقت فرمود یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و ابو عبد الله فرمود
راوی را که شرکت بود از غیر او نه از و چنانچه قبل ازین دانستی و ازان استبعاد فرزین در بعض رسایل رفع شد که بیان
که گفته بود مقتضای عدلی و دا دعوم است خصوص حالانکه مرتبه انبیا بالاتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه و آزر دید گفت این کیست که باقی مانده حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر
گفت این فرزند تست وقتیکه جدا شده بودم از تو آزر گفت اگر بادشاه بداند عهده ما را سلب کند
بود آزر وزیر او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با ولاد خویش پس متفرق
و آزر متکفل بر بتخانه بود و مادر گفت بر تو هیچ نیست اگر نمرود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن بتان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع دارد و نه ضرر رسانید برادر آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نفرمود با او را از محبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الابیات الکریمة الغرض
ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر اهلبیت
مرتب کردید حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رود در کشید
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرموده البته مخالفت وحی نمود

وصحیفهٔ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکه مقربین و بوسطه جناب سید البشر
فرود آمده و رب العزة حافظ و نگاهبان او شد کما عرفت مرارا البته اضلال امت و افترا بر حضرت ابراهیم ابن
آزر لازم آمد یا اهته و در بطلان مذهب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیه و قواعد مقرره و امثال آن
ابتذالات و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر ازان بدفتر سپارم و نظر بطول
بر کار نمی روم با اینهمه حرفی میگویم که هذا ربی سه بار برای انکار تواند می بود چنانچه بعض ائمه متاخرین ارشاد
کرده اند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحه در واقعه قرطاس استفهام انکار
داده باشند و رفقه از حمل روایات که دران محذوف شد بر تقدیر همزه مانع شوند و برای اثبات هجر معاذ الله
اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامة المعنی نود جز کما عرفته سابقا فقولوا ان هذا لشیء عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخیال این راوی کما عرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذهبی اولی است اگرچه
مامون با وجود فلسفیت آنرا قبول کند و در تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بکشائی خواهی یافت که امامیه
را ازان گشایشی حاصل نتواند شد تا باب افتخار بر روی خود بکشایند و از در احتجاج در آیند و اجد
از دیدن این مقامات هر عاقل دور اندیش میداند که تقنین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
که قوم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد نار است تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت اینست که کاری هم ایشان را با انبیا و مرسلین بمانده است پس هر قانونی که اختراع آن بقرائن
موضوعه و محدثه نمایند در باره آن بزرگان هیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ائمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که هر شکی آرد کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ائمه در افادات خود با هیچ گاهی اختلافی نداشتند و هرچه علمای امامیه در کتب دینیه ترتیب
داده اند همه از تفاقیات و حماقت است پس عیان شد که نزد دروغگو هر کس لاجواب است فاعتبروا یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجله محفوظ دارد توقع دارم که علاج کشمیری نقال سیه کار مشعبد
روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار ببوالی کند که بار دیگر کسی از رواج این مطربین و نقالین را
که ترانه بر زبان می سرایند و حلق خود میدرند و مانع ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان سلف
مطربی دور ازین خجسته سرائی کس دو بارش ندید در یک جائی تکلف حضور نهد **قوله** آری محل
استعجاب است استغراب مصداق آن هذا لشیء عجاب **اقول** مغلطه که درین مقام
... الزمانی متبع خطوات شیطانی را ... فی عور ...
بدیهیا گرفته حلیه در منظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محضه پیدا کرده بیان نقش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه مجتهد تخصیص مینماید عورت را بمراد خویش که
ذکر تخصیص باشد بتقلید ملا رفیع الشان بلیغ البیان در حکایت جوان انصاری حالانکه عورت عام است

والحلاق آن خصوصاً نیز در حقیقه از زیر ناف تا بر کبتین بیشود لاجرم او را بر مراد خویش که دیدن ذکر و خصیتین
باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری که اعرف بهم بود انتقاص و دلیلی بر مراد مخصوص او در کار است
و دونه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات
الثلاث که بارها در مغالیط او از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تشیید کسی از فایدین خصوصاً صاحب التحفه
جناب مجتهد اصولیین از بیداردلان انهم رهبری نکرد که آیا این معنی نتواند شد که مقصود امام ابوحنیفه از اجازت
مذکور نسبت که حمامی را نظر بان اعضا درست است که بیان النس دانستی عورت بود نش والقافی نسبت
بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا از زبانی ثقات حال شان شنیده باشد یک
میداند که در ان دیار هر کسی بیشتر ضرورت بحمام دارد حتی که زنان نیز در هر هفته بحمام می روند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را در ان مدخلی نیست و خادمان
آن غیر از زنان نمی باشند و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فراهم می آیند و حمامی برای خدمت هر کسی
حتی یهود هم حاضر می باشد و میکوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاش هم
رسانیدن و رفضه درین باب بغایت توسعه دارند حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ایمه هدی مسنداً روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بران دارد که حقیقة
و بیرا هم در اندام نهانی بشمار ندو گویند که آن خود در هر دو سرین مخفی است پس ذکر و خصیتین را فقط عورت
مردمی پندارند و واجب الستر می شمارند و آنهم بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین و اگر نزد بعضی
دیگر اثبات نمایند موید این فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین
رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن بفخذین و الیتین درست است
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در ترجیه خویش میگوید و محصلش بدان میرسد
که خمر بخش بود و لیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بودند و نسبت حرمت ایشان آمد و رفت مردم
از بیش بود و اجتناب از ان مشکل افتاد حضرات ایمه هدی تجویز طهر بودند که بجامه ملطخ بخمر می شست و نماز را
گذارد و لنعم ما قال الحافظ الشیرازی ه در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
و در کلام فقیر آنچه در تشبیه تردد مسئله لفظ بحسب ظاهر زیدی و چشش در حقیقت بون بعین است میانه هر دو زیرا که حمامی تو
دیگر بلاد و اگر بوده در رخصت باشد منیر و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقا دخل می یابد و بعضی شدند
بمدرت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث ایمه
میکنند و پایمال مینماید چنانچه بخیالات خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار طهارت خمر جا بجا زبانی هم کرده اند و میگویند
که احادیث شان نص در طهارت است و اگر بران مقدار کفایت نکنی از امام اعظم و اقدم ابو جعفر طوسی که گفته اند
چنین مفتی بعد از و پیدا نشده و از نجاست حالانکه این مکار غذا برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد آمده

وتا مدتی در لباس اہلسنت خصوصاً شافعیت بود و مردم او را تعلیم و تکریم میکردند بحکم و غریب اُمّ از نہایت تقیه و نفاق
ذاتی بر وفق چون او را در باد خویش و عامتی بہم رسید دل بر توزع مذہب ترسیدند و صحبت علماء رفتن علم ملکوت حادثی زیر
کا یعلمونہ مردم را از راه برد و با انتساب کہ از مذہب تشیع رجوع کرد قال اللّٰہ تبارک و تعالیٰ وقالت طائفۃ من اہل الکتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجہ النہار واکفروا آخرہ لعلہم یرجعون کہ تا مثل و کسب مردمش نیز ایشان قرار داده کہ حضرات ائمہ را تحریر
نوبتی مذہب ترچہا بحکم استعمال صیغہ تفضیل بر ان دلالت دارد و این بمعنی عظیم بود و از ایشان کہ اہلسنت کہ ابوحنیفہ را امام اعظم گویند
کہ باید و حرفش بر ایشان کردم بلکہ بر ایشان منقلب گردانیدم با وجود ظہور فرق با اعتبار اصول شیعہ و سنی زیرا کہ اہلسنت چنانکہ
از ائمہ اہلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتہدین خود را نیز بخلاف رفضہ کہ ایشان را معصوم دانند و با ائمہ مجتہدین خویش را اعظم میدانند
مثلاً زرارہ گاون بخت را اصدق الصادقین لقب نہادند و امام جعفر را بصادق یاد کنند و در زیادہ خاص مناقب طبیعیہ
امام اعظم و اقدم توضیح الفرق و ضوحاتاما بوجہ مع ان الفرق بوجوہ لا تحصی بادنی تامل کما لا یخفی ہر کہ خواہد مادہ این اجمال
و تفصیل دادن او را باید مولفات احقر الانام را دیدن و خوشہ ہا از خرمن فرا چیدن روی ہذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسنادہ عن ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللّٰہ ع ان احباب توبی شیء من الخمر اصلی فیہ قبل ان اغسلہ
قال لا باس ان الثوب لا یسکر و نیز باسناد از ہمان امام عالی مقام از بن بکیر قال سال رجل ابا عبد اللّٰہ و انا
عندہ عن المسکر و النبیذ یصیب الثوب قال لا باس ہم از ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللّٰہ انا نخالط الیہود و النصاری
و ندخل علیہم وہم یاکلون و یشربون فیمر ساقیہم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لا باس الی غیر ذلک مما روی مصرحا عن
الائمہ ان الخمر طاہرۃ وہی حرام من جہۃ الاسکار و الثبوت لیس بمسکر فلیس بنجس و از مرور ساقی و دور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ع بیزد و صاف ترحکم نیست دم درکش بکہ ہر چہ ساقی ما ریخت عین الطاف است
و از لفظ نخالط الیہود و النصاری کہ درین روایت و روایات دیگر ہست توان دانست کہ مخالطت حضرات
شیعہ مومنین پاک با بنی امیہ خصوصیتی ندارد پس مخالطت فرع بہ اصل از بیان نیز بہم رسید و نیز معلوم گردید کہ فقط بنی امیہ را ایشان
را ضحکہ منکر دانید ندکہ نزد یہود و نصاری نیز این طایفہ نقل مجلس شراب کباب بودند و لیکن شاید بگویند کہ در بنی امیہ
عیب صحیح شدیکی آنکہ وقت مردن فرع میشوند و بصورت و جسم او ممسوخ میگردند کما فی الاحادیث نقلا فی البحار عن الائمۃ الاطہار
بخلاف امت ابن سبا اگرچہ در زندگی ہم تبرا اولیای حسین عین خبر تبریا کشند نقل صاحب الفتوحات و ہم یحکمون فی مقال انہم شیعۃ
دوم آنکہ اہل کتاب دشمن حضرت رسالتمآب اند بخلاف نواصب کہ عداوت اہل بیت الجناب و معلم جات رسالتمآب اند
کہ روز ولادت قرآن مجید قبل از نزول بسہ سال آموختہ کما فی المناقب المرتضویہ للامامیہ من العجائب انتہی بلوہ شتر کا فضار شمشیر
لما کانوا منافقین فی ہذا من عاداتہم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمۃ امامہم الاعظم فاعجبوا یا معشر المسلمین ابا الاشتر کی فہو الضیاء حجۃ خبر
لسبب التشیعین حیث کلموا بان اہل السنۃ مشرکون لاذ جانہم فی الخلافۃ غیر المعصومین علی فی المجالس فی غیرہ و اگر تبادیو علی
دشمن حضرت باشند رفضہ نیز دشمن آنجناب از جہت خواہند بود زیرا کہ ایشان قطعاً و یقیناً دشمن مہاجرین
و انصار اند کہ نزد شراح کلینی مثل قزوینی ایشان امت حقیقی حضرت رسول مقبول بودند وہم دشمن ازواج

مطهرات بلکه خود حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده و هم حضرات ائمه که دشمن ایشان دشمن ماست کام کثیر من هذا الباب و عجب العجاب
من حیث البحث آنکه نزد شیخ الطائفه زیرا که چون العیاذ بالله فعل حرام را نسبت بصدیقه کردند البته دشنام دادند بجناب سید النبیین حال آنکه
انجناب اخبار طهارت محمول است بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان بارها معلوم گشته که باظهار ما هو الحق مامور گشته اند و
مدت العمر برهمین طور گذشته اند یعنی تقیه نکرده اند و صدوق اسناد الاستاد شیخ مذکور بطهارت خمر رفته و گفته که احادیث نجاست خمر
بر تقیه است الجمع ما بین ما و قطع نظر از تناقض که درینجا لازم آمد چنانچه باقی القاء نیست که حضرات ائمه بر مذهب ائمه اخوان الشیاطین از
جمله مقبلین محبت احباب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند پس بحکم بطلان لازم رفض بالملل شد و هو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح نیز حرف و اسلم کانچه مجتهد بار بار از ذهن بیرون می آرد و اجازتش دلیلی می طلبم و
سببش را بر حجیت فهمانیدنش لتشان میدهم که چون نیک بینند درین بحث منصب استقلال از وی یعنی ثابت میکند
که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر مراد ولش داده من در توجیه آن میگویم که تحمل که مراد از ان چنان
باشد که گفتم و قد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس ثابت نشد انچه گفته و انچه [illegible]
مجتهد نیست یعنی مخصوص است بجامی که اگر محبه [illegible] البین را مثلا به بیند گناهگار نمیشود و ازین لازم نمی آید چوا از نظر
کردن بحطوری که بحث دران میرفت کما لا یخفی **قوله** و انچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و ختنین بخانه اهلبیت
طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان نموده شود و اتمام
حجت بر و گروه اید امری دیگر نبود **اقول** هرگاه چنین رحم بر خلاف چنین رفعه که روز دهیه کبری و حادثه عظمی
غصب فدک که پرده نشین بود زنهار از نشیمن خود بدر ننیامده حضرت جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خروج
شد و شناعتها او و بر غیرت شدید برانگیخت و عبر تماشا نمود ولیکن از جای خود حرکت نفرمود و بنطق فصیح
حال نمود گفت که نطفه فلان بن فلان است که در رحم این زن بزنا ریخت و از ترس مردم بگریخت و خاک
مذلت بر سر خود و مرتبه خویش بریخت و شخصی را که این زن متهم نمود محض بیگناه و پاکدامن است حال آنکه بار تکاب
کبیره آلوده دامن بود عقل سقیم مجتهد مطرود باید دید که قایل باین معنی شد که باین همه شهادت جنین
و آن هم به تفصیل نه اجمال و اهمال مدعی روبروی هزاران هزار کس این معنی است که ضرور شد که خلیفه
اول قوم بدگهر ذکر و ختنین او را اعلی روس الاشهاد بدست خود نماند و به کمال بلاغت قصه اش
از آغاز تا انجام بگوید و آن را بحنبانند تا نظر هر کس بران افتد و ازینجا حکم [illegible] کرد و این نمایش و
تشهیر بالشی [illegible] حرکت بی [illegible] نما کشتر این سبا [illegible] و محمد [illegible] بلند بر [illegible] بوده با
بلکه [illegible] شیخ سعدی با قتضای علوم [illegible] دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
ذکر عقبش ذکر خیر زنده کند نام را بر صلاست عقلا بی عالم را کراهت و سفاهت مجتهد را
ملاحظه فرمایند که اعتقاد ضرورت این نمایش وارد و آن را اتمام حجت می ماند حال آنکه
این امر شهادت مردم آل است و دلیلی مستقل از ان حاصل نیست و هنوز دران

مسلط نتواند بود که چگونه به ثبوت پیوندد که این اعضا جزو بدن نفس به وجه کمال کرا و با وصف نکاح دختر تو با عمر این برادر
او پلیدش بلیس بی نشستند حق تعالی آنانکه میان او و این جوان خوبصورت و خوش سیرت محقق باشد بجای عمر را غنی
و شاید که کسی از جنیان اشارتی کرده باشد تا آلات تناسل کسی از میت کنده جدا کرده و برده و ترا آورده
زیرا که همه عالم زیر نگین او ست بلکه جمیع عالم را امیر و در و هر کسیکه اشاره نماید از ملائکه مقربین اینکار بمعاد
طاعه بجا توانند آورد و تکلیف شیاطین جن و انس که زیاده تر در اطاعت و فرمان برداری درین امور شریک شده اند
و هر چه فرماید بر آنند معهذا و هیچ یک اولیا از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسی باین واقعه پی نبرده اند
که من بچشم خود قطعا حکایت قطع را اینک دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود و الغرض تمام
حجت و انچه در خیال خام مجتهد طغام بر شهادت همان چنین است نه طائفه از مرج مرج از ثلاثی مجرد لیکن
آمد بر آن مزید کرد و از آنجا که این معجزه در مجمع عام بود و خلائق از هر طرف جمع شدند و در خلوت بیت الفراغ
نیفتاد پس اتمام حجت بنحو بهترین وجوه واقع شد و هر صغیر و کبیر دانست پس زینهار در مرج ثلاثی مجرد در باره کشوف
و از اهمه کس بمقدور کم خانه شیعه بعد از آن مرتکب شده هیچ ضروری نباشد کما لا یخفی لیکن این امانت نغز
تر در نفوس رفضه خبیث ضروری الاهتمام بود و بس مقام آنست که رفضه نقد جانهای لطیف بر مساعی مشکوره
فدا گردانند که تمامی همت و الاهمت خود را بر رهائی آنجوان خوش طلعت و نیک اخلاق مصروف ساخته و بدین اهتمام
تمام نجات او را از قید و بند در خواسته و او را بعزیز باز داشته و امانت حضرت رسالتمآب که بصفت مطهر این
باشد بالاجماع آنچنان ذلیل دانسته که خوش بدر گردانیده چنانچه بار ها دانستی و بالاخر انجامش بور در تجنیس
خواهد شد که بعین قمی در تفسیر اهل بیت که حقیقة آغاز و انجامش از شیطان سر چوب با خود است میگوید که چون جناب
پیغمبر را نوبت رسید که از جناب مجلس طلبند و سوال فرمایند که یا علی با ثقلین چه معامله کردی ریش و سر و چوب بسر ترا
امام الائمه شیعه بمالد و در جوابش بر خویشتن بمالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ و حراست بجا آوردم فانظروا یا
اولی الابصار الی ما نقل هذا الحمار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبطة الدجال و المسلمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و انهم دال بر آنست که سر چوب لعین زینهار در هیچ وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود و اگرچه رفضه تا امروز
تفضلات محدثات آن شقی بمقتضای یاکلون فی بطونهم نارا آغوش جان میکشند والله که تمام بر بهر لقمه اش ارزند
فکلوا هنیئا مریئا لقد جئتم شیئا فریا و از این حکایت جوان انصاری که کسی میان اصحاب تصدیق قصه قطع اعضای
تناسل وقتیکه خلیفه اول رفض بیان فرموده در تصدیقش پی نبرده اند و نگفته که من همان صحبت شریک بودم
یا علی به تواتر شنیده ام راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب ایشان از زبان سرور جهان شنیده و اعضای
تناسل پاک ببرید و مقام وی نگاه آن بود که او را سزا دهد که خلاف شریعت غرا بعمل آورد حالانکه وحی الهی
بر حضرت رسالت پناهی بوقوع پرکردن راوی فرا رسید که علاجش بجا آر نبوسیله او نیز دانسته فرمایند یا علی مرتضی اعضای
او را بکمال احتیاط او بریده ام. بخانه خویش نگاه دار. این سخن همین بست که مصرع ع هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

ولیکن از جملهٔ اشکالاتیکه بر مذهب شیعه وارد است انیهم یکی از آن جمله باشد کما لا یخفی علی من طالع زبدة الاصول
وغیره من کتب الاصول و اگر شیعه بملاحظهٔ صدق العقاب از فاحشهٔ زنا خواجه سرایی اختیار فرمایند البته مورد
تحسین و آفرین خواهند بود اما حصر حاجت در نمودنش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این نایب مسئله
کذا است نیز که بر عموم دلالت دارد آن روایت و جمع خلایق در آن تکلیف که در آن انیهم فلما راه
عمر ای ضرورة جنازه عند النبی و از همان وادی است که آنفاً معلوم همگنان گشته چه درین مجمع خلایق
البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیر نگین داشت و اگر او نباشد کذب مجتهد زیاده تر ثابت تحقیقی صریح مذکور شد
که امام بلافصل عمل شیعیان حقه را بر کشود و اعضای مقطوعه را بهر کس می نمودند کر قوم لوط عمل
آورد تصور کان او تصدیقاً الزاماً کان او تحقیقاً و بعد ازین اعجاز عظیم حاجت بدان چه بود که امام اول
رفقه از ارتکاب این حرکت شنیع فرماید و سر را کشاید و ثلاثی [illegible] بدست گیرد و بهر کس برای مزید تذکر
عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود بنماید که این حرکت استحیائیین با اطفال هم تواند بود و حضرت
فاروق بیمار اظهار رفته مجرد قول جناب امیر را تصدیق میفرمود حتی المخدرات فی الحجال پس بعد از معجزه جوان
باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی و تواضع او همه را معلوم است کامر
و خود شیعه در مطاعن او این امور را نیز ذکر کرده اند و توقع ثواب دارند و بر فرض و تسلیم اگر کسی باوجود
روایت معجزه مذکور نیز قرین ریب و شک میگردید بالیقین بدان صرت و حکایت لب کشودن و برای حفظ جان
آن جوان گفتن انظروا الیه لیس له ما للرجال لا القلیل و لا الکثیر کما ذکر فی الرسالة القدیمة عند ذکر هذه الروایات
قد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات **قوله** و انهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شده **اقول** از
قرآن مجید این الفاظ بما انزه من جاء او به آمد که ان الله لا یأمر بالفحشاء هیچ عاقلی که حسن و قبح اشیا را
عقلی دانند و این ابحاث را چنانکه باید از کتب خود نیز با قطعیه یا بخوانند چنین حکم در تالیفات خویش برانند
که حکم حفاظت این امانت نفس اشیا از جناب سید انبیا بود بلا ضرورت که عرفته چه او در مجمع خلایق ذکر و
خصیتین را بعد از وقوع چنین معجزه عظیم را بهر کس نمود بر عمل مذکوران جوان را لایق نفرین و نکوهش بود چه راه
حکمت الهی را در بارهٔ مناسل اطلاق و کیک اعضای خود را به بر دهان و از دین و ملت معلوم که ارتکاب کبیره کمترین
درجات آنست اهل امور چنین تفضلات گردانند که بر شرمگاه او دست مبارک بمالند و انواع تفضیل و اکرام مبذول
دارند و جناب امیر سفارش او بامیر قافله ارشاد نمایند انیهمه اهتمام رواة و واضعین قوم است که برای تذلیل خلفا و تجلیل
شان بعمل آورند با عوام بد اندکه هیچ حرفی برا مسائل فقهیه یاد نداشتند و بخیال نیارند که انجام این موضوعات بالاخر بکجا
میانجامد اولی امت حقیقی حضرت سید السنن که مهاجرین و انصار بودند و در صحبت حضرت بدارج کمال رسیدند بدین درجه فاحش شوند
که هر جاهلان را سند خلافت نشانند گر سپه را اغاز امور چنین جاهل تواند بود که حال نواقض وضوء ایشم ندانند چنانکه جناب امیر
حال خود ایشان فرمود که من کنت المذی بودم و از جهت شرم از دامادی حیا کردم و نپرسیدم و بتوسط مقداد حال مذی از معلوم کردم

مثل منتهی التهذیب وغیره من الاصول وتمام شکایت نیست مگر به مسالک وافتنی که تصحیح کرده اند که امر تالیه الا اجتبا
که علوم حضرات ائمه هدی از طفلی تا جوانی و از جوانی تا به پیری یکسان می باشند شیئی و محی راه خلل دران نیست چنانچه
از دستانی بجو در کتاب امامت می آرد و بران می نازد و برین غلو و تعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر ابتا
رسانند مسایل و طهارت بکمال نبی خدا اند **قوله** فاجراه قایلا امیدا لخ **اقول** خود اکابر علمای شیعه می نویسند
و جناب اعور المحدثین در کافی نوشته اند که معاذ الله و برخی از دو شیر و حضرات اهل بیت ناحیه دین و کاسه
لیسان شان تصرف کنند و جناب را اسر منبر تهمت امور فاحشه بنند آنچنان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
لطیب خاطران امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت و در احوال حضرات ائمه هدی چنان محقق
کرده اند که تا مدت العمر عادت ایشان ارتکاب کذب بود و نیکان را بلعنت و اغذار گردانیدن و
بهترین کائنات را با نواع مدایح علیا ستودن چنانچه کتاب مختار عام المعتقدین بران گواه و نیز در
کتاب الجهاد از کافی اعور المحدثین نسبت انواع مکر و حیله ها در باب کشتن فاروق اعظم و ذی النورین و
آوردن و امثال آن بجناب تقیه نمودن بدین ضمیمه هم که جناب امیر المومنین سفیر بود که تماشا که شریک
اهوا بیان بوده باشم اگر خواهند مراد در مقام حضرت ابراهیم خلیل ایستاده بگیند تا قسم شرعی بخورم و تحاشی نمایم بدنها
شیعه نیز لیسند آنچه بران دلالت کند که آنجناب شریک قتل عثمان بود کافی نهج البلاغه وغیره و خلفا با نواع عقوبت ابتلا
جناب سیده را اذیتها رسانند از ضروریات تاویلها و دیگر صدمات که گفتنی نیست امام محدثین شیعه در کتب دیگر خود با ایشان
مثل کافی می آرند که حضرت سید المرسلین و شیخین و بعدی تا مه ثمر بن از ملائکه نویسانید که هیچ دعوی نکنند خواه دعوی
خلافت باشد خواه دعوی فدک و مانند آن باشد باز خلاف آن در کتب عینه آنچنان است دید می آرند که نمونه آن
درین کتاب جا بجا دانستی و بقیه را خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نواصب و دین که امر و زبنا بر
مصلحتها لباس تشیع پوشیده اند و جدها و بانیان این مذهب همه منافق بودند چه باقی مانده تا کسی معاذ الله در پی تنها
آن باشد الحاصل سخن مختصر انکه عزت و حرمت آدمی محصور درین است که مقید به قوانین شرعی بوده رعایت آن لازم
شمرد و هرگاه از ان بیباکی و شوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت عمارات و گنجهای شایگان
نزد مردم عاقبت بین هیچ و پوچ در انگاشت حضرات ائمه هدی را یا معامله با خالق است یا مخلوق اگر گفتگو در آن
با خالق است میر و لیت چنانست که در هر دم و دقیقه که حضرت از آل عبا عند الوفات تولیسانیدند و ملائکه بقیه
حاضر بودند و بار بار استهاد ایشان بوقوع آمد با بال کردند نیست معامله حضرات اهلبیت با خالق ارض و سما و معاملات
شان با بندگان خدا هم پوشیده نماند هر اکه بر اصول این فرقه غیر ازین چه بود که احتمال اظهار ایشان هیچ ندانستند جا آنکه
منصب شان بدلالت کتب رفضه مثل تهذیب کنتوری رفع اختلاف بود و الفیاء قرار داد مجتهد بلی القین تو انگفت که چه
خلیفه اولشر و دران مجمع اولین و آخرین ذکر تحسینات آن جوان نیز بنمود البته آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که دران زمان لقب امیر المومنین بر فاروق اطلاق نمایند

و این صغری بدیهی است و در جمیع کتب معتبر موجود که هر که چنین است بر اصول مذهب بابوئی نابودنی است پس
تا کی بر شیعه همه شیعه آن وقت را نمودن و پیدا هر ست کار ایشان و دیگران بی روایت چگونه تواند بود معاذ الله فالاستقام
نفر نیز عنها فکیست که وقت تقریر این لقب نکیر نفر مانید که این درست نیست مگر بر این یکی کالاحق و همیشه خود او
باین لقب یاد فرمایند عیاذا بالله و ایضا تا قرون و دو مورخان را اینک گفتن و نیکان را بیدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمراتب عیان کردید پس عزت و حرمت این بزرگان را تشمتان
اهل بیت بقدر ذره باقی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مجمل مسلمه دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجائب خرافات خواهد بود پس ضرور است در نیمقام بسزای این یافه
بس لاشی‌ها. در قاتے چند از توقیعات بحار بلاحظه آوردن دوان را نصب العین گردانیدن و در
لعن و تکفیر او آن مضامین را در جای خود نیکو دادن تا رفته رفته هر کس را بنگاه انتظار در
یاد آمد فضائل ائمه آن نزد که سزای لایق بدگویان و تبرائیان چون درین زمان نیابد و نیست نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضغطه در بند و بست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیه محو و منسی نکردد وجه تخصیص نقل از بحار و غیره اعانت التزام است که در سایر این
و غیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است از عجایب و غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب اعتراضش اگر
کسے ادنی التفاتی بکار برد مے تواند که بی کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گردانده و ترتیب مقدمات
دیگر بحاجت معتقد مثلا چون بداهة عیان شد که قطع آلات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیر پس امر نکاب
اعضا و نمود لش بخلق خدا از حضرت سید انبیا چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیماند پس انتهاک حرمت
رسول مجتهد بی تکلف قلب توانکرد در حق او تو انگفت قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول
و آل الرسول خصوصا من التبول قوله و علت صغری که شاه عبد الحق دهلوی در نیمقام هرای غل بکیت
این کیا دشیاد و ضروحه میدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارات
دیگر شارحین نوشتن که هر جا از اختصار کار تصنیف خصوصا در امثال این کتاب عربی آیدا اول لیر
فیست عن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما و من
قبل میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه
الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریما یا تنزیها که بجهت لازم
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک مروت و آنکه سولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنه رحمة الله و قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر سباطة قوم جا کرد یه گروهی فبال قائما پس بول کرده ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر

بعد گفته شده است در توجیه حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری که این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلاة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بودن و طاقت نشستن
نداشت و بعضی گویند که عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در دفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی رحمة
الله علیه بدین رفته و حاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در زیر
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاکدان از یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و در زیر
هنگام کشف عورت لازم آید به جماعتی که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را رو آورد وهم افتادن دارد و سباطه در
غالب هم بلند می باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاهدارنده
تر است و بر این توانند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که ضرر از جانب دیگر بدر آمد و باد [illegible]
از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم بعد از دیدن عبارت شیخ
دهلوی رحمة الله علیه آنچه در خاطر مجتهد بالیون و مقلدینش از راه عاقبت اندیشی و کافر کیشی خطور کرده بود تهمت محض برآمد
و مجتهد سیه رو و خائب و خاسر گردید زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که اعذاریکه برای فاروق تجویز میکنند در
اعذار شریف جاری است و لیکن بقای جاهلیت پس بعثت شریف از جهت ابطال آن و تکمیل مکارم اخلاق بود و همچنین عذر
اخیر که فاروق را اندیشه بود که در نشستن چیزی از پشت برآید و موجب حرج گردد در نماز و دیگر عبادات و شیخ از آن انکار
فرموده یعنی حضرت منزه است ازین امور که آدمی نشیند برای بول حاجت غائط و مبادا آن بیشتر آید پس اهل نظر را باید که بهوش
بران شوخ چشم نمودن که بسبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چور کی داڑهی میں تنکا
و قصه اش چنان مشهور است که دانشمندی گفته بود که اگر خود دزد میخواهی اهل مطبخ را فراهم کن و دزد را نشان میدهم بار مجلس
منعقد شد آن بزرگ همه را دید و این کلام گفت دزد بر ریش خود دست بگرداند تا پاک کند دانشمند اشاره کرد تا او را
بخلوت بردند و گفتند دیده ور [illegible] همه رسوا کنم و همه عار سپید اند انصاف باید کرد که این ایجاب از صد ها سال در مکاید و مطاعن
رفضه و ایراست و علمای فریقین در تایید و قدح آن گفتگو کرده اند لیکن یاد ندارم که غیر ازین مابولی و مقلدینش صراحة
یا اشاره کسی بر زبان آورده باشد و احدی مانند او رسوا شود کما عرفته ضرورة و آویلا و استی لفظ علت در
هر کتاب بمعنی مرض علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض تر و عضوی شقی محصور است در علت مرض که از علت لا در

در آن گرفتار اند خصوصاً باقر که امتحان نمانش داروغه عدالت است و درین مرض التخفت نمای خاص و عام و روزی
حسب اتفاق بعضی از اولاد او از احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور جسم
بازوی دلجویش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه زینت زنان باشد و گاهی این
در خاطر میگذرید که خط بلعلش و سلیقی دارد چه جای طوطی شکرستانست چه گویم که بر نوجوانان افاعته
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تأسفها پدید آمد که اگر ایشان تمام فتح را یعنی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند و بزبان حال یا قال آغاز سخن را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نوخریدش روایت کرده اند عجب آنکه عبارت شیخ دهلوی را با آنهمه سلاست
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست حقیقة نفهمیده [illegible]
و آن برهان قطعی لدنی یقینی بر بطلان خیالات روبه مجتهد اصولیه موجود است جاییکه فرموده که در عذر عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقولش بول مذکور احرس است پشت راپس توانند که در آنوقت او در [illegible]
عارض بود که بدان ملاحظه میدهشت که چیزی از جانب دیگر بر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اقامت دلیل
بدین طور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد ممتحنا المراتقیس علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد و منافی آن نشدی و تفصیل آن محتاج شرحی است تحمن الذکرین
بر روی مجتهد محتاج الیه نیست که او شرح و بسط آن تا اشیکه میداند آنچه بر او از فردان دو هوش میگذرد و پس مراد از آن نقل
و نفخ است که آدمی را با مقتضای بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و بلغم و غیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق رضی کسی را دید که بول ایستاده میکند باتباع حضرت
صلی الله علیه وسلم منع نمود چنانچه آنجناب در اینجا منع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود که لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه مانا است بحکایت
افیونی که موی زهار می تراشید و انفاس چنان او را در ربود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه کسی را از بینی خود در آنحال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و بیاد وش آمد که زخم تازه
بر دوی بینی و عضو را برجای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند فی گفت
که در رنگ بینی برآمده بود و اگر بر مجتهد این سانحه رفتی البته بتعلیم قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آن را اندرون بروی و امانت خود را النفس شیاشم روی و با تا اهل رسم تکرار انه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان او ست بیت بی منت مخلوق مرا روزی داد ٭ تا از در خود بر در ایشان نشدم ٭ بعد ازین اگر
نور در خاطر مجتهد اختلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تائیدی را بشنود
مرقات شرح مشکوة از ملا علی قاری بیست متوجه شود و محصلش در فارسی بشنود که مروی است از فاروق
که حضرت مرا دید و من ایستاده بول میکردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن پس نه [illegible] بهی سینه نمی

در حاشیش طهور عورت بکثرت ست نسبت به نشستن تا اندیشه رجوع [illegible] بیرون [illegible] نار رحیم
انسان باستثنال امر شریف ترمذی این حدیث را بروایت کرده تضعیف [illegible] کرده
راوی آن عبدالکریم بن ابی المخارق ست که محدثین او را ضعیف [illegible] نموده
کرده دیگران را نیز درو کلام ست دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم [illegible] ایستاده [illegible]
و این اصح ست از حدیث عبدالکریم و میرک از امام نقل کرده [illegible] گفته که ایستاده بول کردن
خلاف مروتست بروایت ترمذی وغیرا در درجه دوم نظر است زیرا که جمع تواند شد باینکه فاروق
اینچه فرموده مراد انست که از وقتی که اسلام آورده ام و نهی شریف شنیدم بول نکردم ایستاده زیرا که حسن
و قبیح بدون تصریح شارع چگونه معلوم تواند شد روایه ابن ماجه امام محی السنه فرموده که بشیمه پیغمبر
از حذیفه رضی الله عنه که حضرت امد خاکروبه گروهی را و بول نمود ایستاده و محدثین درینجا هم چیزها گفته اند
و بعضی بر انند که نهی تنزیهی بود نه تحریمی و جمعی گفتند که برای حرمت او بوده فعل آنحضرت عذری داشته
و بمکانی نیافت برای تنبیق مانعی بود از قعود در پای مبارکش و ابو اللیث گوید بعضی تجویز کرده اند
ایستاده بول کردن را و مکروه [illegible] استثنا بعضی مگر [illegible] بدین فتوا اند و زین لفظ متفق علیه
بعد تحقیق سنباطه نوشته که شیخ میگوید که اگر این حدیث صحیح بودی بی نیازی بود از جمیع ما تقدم لیکن
دارقطنی و بیهقی ضعیف دانسته این حدیث را و اظهر انیست که فعل حضرت برای بیان جواز بود چنانچه
ابهری نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک [illegible] سید جمال [illegible] گفته اند در اینجا
از کثرت نجاست محل نشستن بود و گروهی گفته اند که اگر [illegible] میکرد احتمال کشف بود
بر گذرندگان اگر استقبالش می نمود اندیشه فقط بود و هر بار گردیدن ابول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد در نشستن بجهت برآمدن چیزی از پشت و جمعی گفتند که زخمی بود در پای شریف چنانچه
حاکم و بیهقی از ابوهریره آورده اند که زخمی شده بود اندرون رکبه شریف که کلفت میشد در نشستن برای
بول و از امام شافعی رح مرویست که عرب چنان میدانند که بول قائما درد صلب را دفع میکند
پس ارتکاب خلاف عادت شریف نمودید انجهت ورنه عادت شریف همین بود که بول قاعدا باشد
و مختار همین ست و در احیا گفته که چهل طبیب اتفاق کرده اند بر انکه بول ایستاده در حمام هفتاد
مرض را واقع است چنانچه زین الدین عراقی گفته مقصود را قسم ازین تکرار و تطویل عبارات آن بود
که مجتهد بعد از دیدنش باز در مغالطه بداندیشی و کافرکیشی چون خر در گل فرو برود [illegible]
باره فاروق انچه گفته بود و بدانستن برآمدن چیزی از پشت از بیان جنبش امر اهم ست که بعضی برای
حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرده اند و شیخ عبدالحق دهلوی ازان انکار فرموده [illegible]
میانه علما البته اختلاف هست که بعضی تجویز کنند امری را برای شخصی تجویز نمایند مگر تحفه اثنا عشریه

را از مقام تحقیق بهجر و هذیان ندیدے که چه قدر تفصیل در آن بعمل آمده که جا ئے عقلی بعضی از اقسام آن را
مجوز دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعه وقوع سهو را از حضرت در نماز جائز نه پنداشته و دیگران
ازان انکار می نمایند و می خندند پس غایة الامر گروهی از اهلسنت ممکن میدانستند بر آمدن چیزے
از نشست و وقت نشستن برائے بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتهد بنا بر احاد [illegible]
خود در فضلات و قاذورات اقتداء عیاذا باالله من ذلک و بر عادت خود در سوانحند در امریکه بسوے
فاروق انتساب آن کرده لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر میخواهی قدم خویش
فراتر نهی صحیح مسلم را بر کشا و در شرح اند کے غور بفرما تا بدانے که استاده بول کردن از عادات
عرب بادیه نشینان بود اعم ازینکه بلاحظه جناب مذکوره باشد تا بعضے از آن که اجتماع
آن خارج از دائره امکان نیست در جاهلیت قوم عرب در محل عبارت چنانکه [illegible] بحدیکه طوف
را برهنه بجا مے آوردند و درین باب حکایتها در کتب فریقین دیده باشے از آنجمله آنکه زنے آمد که حسن
و جمالش در عرب مشهور بود پس هجوم کردند هر یکی [illegible] در آنحال میدید و از غایت هجوم
بر بحد گرمی افتادند و هر یکی پیام میداد و او خطبه کسے را قبول نکرد اے غیر ذلک در رسم بول قائما
در لسان تامدتے مدید بود حتی که رواة بجناب امیر علیه السلام هم نسبت داده اند و من تعجم که هر گاه همه عیش
و ساکنین حجاز شریف بت پرستے میکردند و مشرک بودند [illegible] بودند
پس این امور را که میپرسد و آن را که بخیال می نه آرد ببین که هر گاه بکمال خلوص توبه نصوح نمود
که قول او تعالے فلا تعلم نفس ما اخفی لهم [illegible] از انست علو مدارج ایشان و آثار آن به پهلوے
عرش عظیم همقرین شد فرق انیست که بر اصول ما در همه اوقات دل در زمان همه از تصدیق [illegible]
بود بر اصول رفضه بد اندیشان تا وفات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات ست ایشان را همیشه حیات [illegible]
و شهادت ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف آنچه در روایات صحیحه خصوصا از نساء حضرت
ام المومنین صدیقه وارد ست در کتب معتبره مثل تحفه و غیره بیان آن موجود کفایت میکند که هر که گوید که عادت [illegible]
و در حال قیام زنهار تصدیق او مکنید عادت آنجناب همین بود انتهی و خلاف آن بر وجوه مذکور محمول
کما لا یخفی قوله و عبارت حاشیه قاموس الخ [illegible] چند میگذرد که چون بر این بحث نظر افتاد و
بسیارے از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعده تقرب و فواید دنیوی بر انگیختند با این جمع [illegible] که هر که کیف
که تواند بود استعاره کنند خواه از قاموس باشد خواه از قانون بلکه آنچه نگویند که بسیارے از متعصبین
اهلسنت بعد از دیدن عبارتش مذهب شیعه اختیار خواهند کرد با انیهمه نشانے از آن بهم نرسید
و هر چند ارباب طمع زمین را با سمان بدوختند و زنهار [illegible] در ذکر مولفات جلال الدین سیوطی
بدست نیامد که دال بر حاشیه قاموس و قانون باشد انقدر البته بعد از جستجوے بسیار معلوم شد

لو شیخ بعضے از لغات یافته که ذکران در قاموس نیست درینباب رساله نوشته و مجلس خصوصاً مجتهد تا نکل
سالار عجائب میداشند که بیان لغت آتی در قاموس موجود ست پس شرط ذکر هم یافته نشد نشان شرط
از کجا و عمر فقیر درین شهر که مجمع بر خیر قوا انگشت برای دیدن این حواشی مجهول بسر رسید تا امروز که سنه هجری
مقدس بیکهزار و دو صد و هشت و چهار رسیده بتلاش این امور و مانند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوایے بلکه ظلمت قبر لیکے زده روی دروغگویان و مفتریان را سیاه میسازد
من بعد دعوی تائید آن برای تیز زبانی مجتهد ادعای دیگر ست ولیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعی اینچنین باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون موجودان البته در ذهن مجیب تامل عجیب بوده باشد و العاقل و
تکفیه الاشاره تمام حیرت ست که هرگاه عمرها در طلب ماخذ سفوات مجتهد پیش اهل خرابات بسر شود و هم نرسد
وجود موجودان در ذهن مجیب چگونه مرتکز باشد عنقریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات لقیه و دلائل
رفضه مرتکز خاطر ست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفضه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان هر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار ست نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد بنساء ملاحظه کند تواند دانست که حضرات ائمه هدی شیعه را
چنانچه باید اجازت وطی نسے الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه ابراکه آیتے از آیات قرآنی باثبات رسانیده
فکیف در ایام عادت مقرری زنان که پروانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضای
کل جدید لذیذ بهره وافر از آن بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
هرگاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از وضع حمل بر فرزندان مابون و مابونه
میگردد و ازینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
آنچه دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط بلا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده اند
و حضرت ائمه نسخه مجرب برای شان تجویز فرمودند پس تبرعاً ذکران برای مجتهد تا نے و اولاد شان نیز بر
مرجوه در آغاز این مجلد نوشته شد ولیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر ضروری ضربتی زده
و پوست کرمس را شهره خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج الم
را گوش گرفتند علاجیکه با معتقد اهلسنت تجویز کنم چگونه بر آن کار بندند قیاس دیگر که منطقی بدیهی الانتاج
عاقلاً بدین اوراق ما و آن بر گذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر
لقب امام گذاشته پس همه اصحاب آنرا قبول کردند حتی جناب امیر و نیز ائمه متاخرین خصوصاً حسنین و نیز دانشمند
و خود در پیش شیعیان دهر یعنی محمد بن حنفیه که حال پهلوانیے ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
و نیکه برای زیارت یزید در دمشق رفتند و مدتے بخدمت او بودند بجز از لفظ مذکور وقت خطاب بر زبان

اصول امامیه شل بدیهی اولی تو انگفت پس البته جناب مجتهد لا ثانی غیر از ینکه بروح این سیاست و شیخ شو
دیگو بندارد کسی دیگر چه میتواند کرد و امروز اگر کسے از بین مجتهد الزمانی دیگر آن اشاره باسبه جهالت
و نادانی بعد از آنکه تقیه را شعار و دثار خود گردانیده اند هم در اعتقادات و هم در عبادات و معاملات توبه و انابت
بر تهدید الیق آن ندانند که تا ثابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح و بیان و حصول اطمینان به وقوع توبه
خویش چنانچه صاحب تفسیر صافی وغیره او را اتفاق اعتماد و قد عرفت منه و نه پس آخر کید ایشان بخود ایشان از دو
معرض هلاکت آورده اند دایره نجات دنیوی بدر کرده خود ادعای تقیه کرده ایشان نزد اینجا معنی قول
او تعالی بر هر کس عیان شد که کما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین و هم حدیث [illegible] که دیال نفاق اول بر منافق است
بعد از ین اگر کسی در عبارت بلیغش تنبیه امامیه و عفو ری بکار برد امور دیگر مستحق الذکره اند هم متناقض و
متهافت از آن بر می آید بر حرفی از الجمله مطابق مرسوم اکتفا می ورزم کا نفا ما امامت انبیا را نمودن ذکر
و خصیتین و نگاه داشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نیست لنفقیر نموده بود و ند الست که آنمه را صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل نیر الست آل میشود بنه فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب تفسیر و تبیان
اهل بیت او کس شان رفیع شان نقل نمودم و در هدایت بروی ایشان کشودم و بحمد الله که او راز دست
محمد علی هنر ال بجز ای کردار خود رسید که روزی او در کوچه گذشت کرد بی صاحب جمال و لطافت و
اعتدال امکانی داشت و در آن ملا رفیع بعلت پدر بی خرد او آمدی چون اسپ و را بر درش دید بلطائف الحیل
داخل شد و با دو محبوبه ملا گفت راست بگو که همش چیست گفته سه اشرفی یکی بحالش و دیگر بخط شنبعا که
نیک مینویسد سوم بعلم او و ملا چون و تقریرش شنیده الست کاهر و زهرا نرده به هم سرا میکند تا گفت یک اشرفی
بعوض جمال او میدهم و فضل و کمالش را بجوی نمیشمارم و رنه که ملا رفیع چرا نمیدم ملا بر خود پیچید و عیش او
منغص شد و محمد علی سر خویش گرفت و ابواب الجنان را بدلا ابواب النیران گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
پس ظاهر است که حاجی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
آنکه بحاشی سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند به نمودن و عبث هم لازم آمد زیرا که
بدلالت عبارت کتاب ابو الجنان که تمامش عنقریب می آید معنی آنست که جناب خلیفه اول امامیه بعد
از اجتماع مردم حقه سر بمهر را بر کشود و از آن معجزه ذکر خصیتین آن مرد جمیل الخلایق نمود و ان عبث
محض بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بایستی نمودن بجناب فاروق و ان هم
بوقت ضرورتش که معاذ الله وقت خلوت بود و لیس آنچه واجب بود بر ذمه این امام اول هنوز باقی از و
متروک ماند و معنی واجب نیست اجماعا مگر آنکه تارکان معذب شود و در فسق بمیرد و اگر بلی توبه از جهان
بگذرد و تا اینوقت در هیچ کتابی ندیده باشی که او توبه کرد از ترک اینواجب معاذ الله که بلعم شریف نبوی صلی الله
علیه وسلم ضروری الادا بود چنانچه خاتمه عبارتش بر آن اول دلیل است بخاتم ایشان بحکم حضرت سید انبیا

ور قم شد الخ اکنون لیاقت خلافت داده آن علی الاطلاق کجاست تا به خلافت بلافصل اولیت آن
چه رسد و وجه عبث پر ظاهر است که مقصود بالذات امارت آن هر کسی را بود که حکم رجم جاری و قیل و لا ولات
چنین که البته مستلزم موتش بود نه آنکه چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده او را
تشبیه کاین چنین داده بود و الی غیر ذلک فان من حکم حکیم الملوک ان الناطق افضل من الصامت کما عرفت
فی المجلد الاول و بالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگر چه صاحب ابواب الجنان اینجا
مثل قاضی روز جزا قرار دهد فاعتبروا یا اولی الابصار و بر ارتکاب عبث و لغو هم بقای امامت
نمی شد و زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلایق البته مطمئن شدند و در دو حضرت فرستادند و عدم اطمینان
که رافضه او را امید داشتند که معجزات را از انواع سحر بنی هاشم خصوصاً قافله سالار ایشان میدانند چه اعتبار کرد و
و هم را بر مثل مشهور حضرت لقمان هم بنیانت و انکارش از معجزه کمان بی تیر گو خراج قلب الاقطاب رفضه موجود است
و متن هم آنرا بصراحت نوشته اند پر ظاهر است پس کسیکه این معجزات را برابر کاهی نشمارد و از نمودن ذکر چنین کرامات
اوّل رفضه بدان کار لیست هزار احتمال تواند بر آورد کما عرفت بمو وجه و در کلام مجتهد العبارت ضرورت رفتن علیه فراغ
شیعه و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که مقید کرده بوقت حاجت در آن بود دیگر بهم او معاذ الله وقت حاجت
و الله در وقت حاجت رفتن نزد کسی درست نیست و رنه لازم آید انقلاب طعن فاروقی بجناب مرتضوی که شی من
در ارالباب بر جای گذشت رفضه دست سخن برای دراز کردند و در کتب ایشان مبسوط است
و علماء جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی و لا یفلح الساحر حیث اتی و اگر او کیا
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تامل نماید و درین عبارت بسیار دقایق و حقایق از
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد و شاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشی پس بشنو که
چون وثیقه یعنی فارغ خطی لعبانه واقعه بر بیدان اعضای تناسل بود در غیرت ذات شریف و هم
در حضور ملائکه مقربین و املای جناب سید البنین جاریا را اشاره فقیر احتیاج باقی ماند زیرا که مضمونش هنوز
بخاطر تو خواهد بود که ای اخی اگر چه کعبه را منهدم کنند ساکت باش و چیزی مگو و اگر قرآن مجید را پاره پاره
کنند خاموش شو پس انصاف بکن که وجوب حفظ و حراست جان انصاری که بلا ریب مرتکب گناهی بود
از قرآن مجید و هم از کعبه شریف زادها الله شرفا و عظمة زیاده تر بود و العیاذ بالله پس غور بکن که خلیفه اول
رفضه بر اصول الشیان از مقاصد شریعت غرا چه قدر دور افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا را از سنت
داد و از حفاظت و حراستش دست بر داشت الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از برای حفظ امانت معلوم چون
انصاری که قطع نظر از ارتداد مرتکب گناه بود و بخصوص چه کوششها از ممکن قوت بفعل آورد و از اینجا از عبارات
ابواب الجنان را در رساله قدیمه بنظر معنی از وجوه لعنها بیان ورده بلکه نامش هم بردم کما اشرت الیه
[illegible] بدر باقی نماند لاجرم مناسب معلوم میشود که درین مقام تمام مشق ابراد نمایم تا

تا کسی را لیاقت استطراق نماند و هر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحهٔ خاطر خویش بر بندد و هر صاحب ادراک ثبت
بر ریش محدثین شان که برای جهل خار و خس افترا باکی ندیدند قصهٔ جوان انصاری که اعضای نخل
خویش را بریده بود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم بود از اولاد انصار صورت
احوالش بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی بر خاسته بزیردستی قوت
بیان نفس اماره را زبردست خود کرده در روی دست وساوس شیطانی نخورد و پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود همچنان رقم طاعات بر صحائف اوقات میکشید و در شمار زندگی با حراز قصب السبق بندگی روزگار
میگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد در وقت رحیل قافله کاروان اهل یقین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش بامیر حاج نمود و باعزاز و اکرام او وصیت فرمود چنانچه آن جوان را حاجی در خور
احوالش صورتی مناسب آن سیرت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی ویرا دید عاشق جمال وی گردیده در تسهیل
تربیت و حالش مدتی بتلخکامی گذرانید تا شبی خود را باو رسانیده پرده از راز خود گشود و بر زبان لابه و حیا بلوغ
مراد خود نمود جوان گفت دور شو ای ملعونه و گرنه فریاد کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در
منزل دیگر آمده زمزمه ساز کرد در تحصیل مراد نفس اماره دیگرباره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
کرد و در منزل سیوم آن زن بالگهر صد و یک زر و گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش بود
با خود برداشته شب در وقتی که آن جوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
بار وی انداخته و بمقام خود بازگشت چون صبح شد وقت رحیل رسید زن فریاد بر آورد و دست بر سر
زدن گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان تسکین بود
آنرا از من دزدیده اند کاروان سالار فرموده تا بارهای مردم گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا آن جوان صالح که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن عصمتش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنابر آن شرم میداشتند که اسباب او را
نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آن جوان آمده گفت مالی از این زن گم شده است
بار مردم را بدان سبب بجوییم میخواهیم ابتدا بتو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت این است
مال من چون نشان از وی خواستند نشانها یکیک باز گفت آن مال بزن دادند در میان قافله افتاد
که دزد آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده ننموده پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت این جوان را ابن عم رسول خدا بما سپرده است و سفارش کرده سزاوار است که
او را مقید ساخته نگاه دارید تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام برسانیم و از
که گرده آنحضرت را اختیار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش بستند و بر شتری افگندند همچنان
بمکه رسیدند و او را همچنان بسته بپای کوه انداختند مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تپش آفتاب نعش

چون کباب بر تابه سنگ تپیده و از حرارت هوا پیکرش ماهی دریای عرق گردیده بود و در چنین حالتی آن زن
بجانب او آمده گفت کام من برار تا ترا ازین عذاب ها رهائی دهم جوان همچنان ابا نموده زن مایوس بازگردید
و در میان کوهستان یک منزل گشت اتفاقا غلام سیاهی از مغیره دوچار شده باو ستاره شبی ده بعد از چند روز
آثار حملش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بداهید که آمرد دزد با من زنا کرده من از او آبستنم
بگفتند چرا با حال گفتی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد و کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما را بران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افکنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باستقبال ایشان از شهر بیرون آمده از پیشترو
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیرالمؤمنین صالح مگو که او دزد و زانی است اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون باخر قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیرالمؤمنین علیه السلام
آن شتر را امر اند تا بدر مسجد فرود خوابانند و آن جوان را بمسجد آوردند پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی بنیاد در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید شما او را بگوئید
مرحبا بکما یا سبطا رسول الله بگوئید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید
پدر ما علی بن ابیطالب مجملا چون زن نام امیرالمؤمنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این مرد چه میگوئی گفت چه گویم
یا ابن عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از او آبستنم و اهل قافله همگی بر این
گواهند حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوبدستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوبدستی و حقه حاضر شد آن زن را به پهلو خوابانیدند و گلیمی بر او پوشانیدند و آن چوبدستی
را بر پهلوی او نهاد فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین در شکم
بحکم نطق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبدالله مرا خبر ده که پدرت کیست آزاد است یا بنده سیاه است
یا سپید از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که بجز خدای تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسول خداست
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از مغیره و میان من و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا بحرام در
نه بحلال امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو مرد و زن
فریاد برآوردند و در و دیوار بحضرت سید کائنات فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم
نسبت دزدی که بر این جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن حقه را سر مهر برگرفت و از آن برداشت
آلتی خشک شده با دو خصیه از آنجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت این جوان است
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بر منبر خطبه خواند این آیت را تلاوت فرمود

تا اینکه جها اکلا ثاتِ آنجوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را برید جبرئیل امین آنخبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نزد او رفت چون از در جوان گشتند و آلت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس از طبیب علتهای دردی آخر هم ریش جگرهای پرخون دست مبارکهای خود را بر آن
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این قصه نهاد و فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من چنین کاری بهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و انچه در آن
قصه سبت بهم در میان بنمای تا گناهی او معلوم شود پس آن مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده است معاذ الله مقصوره در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را از آن حکم
باصواب منع نمود و فرمود که در توقف او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است در رجم او باعث هلاک آن
طفل بیگناه میشود پس ترک آن زن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد آنگاه سنگسار
کردند انتهی بحروفه بعد از آنکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات فرتفوسه
احاطه کردی باید دانست که در خصوص گرهی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر زبانه حیرانم
نیست تصنیفش ؛؛ دل ز صفحه فهرست برگرفت سواد ؛؛ از آنکه بعد بریدن تمام نشانه شود و گره کشاده نگردد در
بیانش مفصلاً مقتضی اسهاب است لیکن موجزش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی بجناب
شنیدم بحمد الله که درین شغل از آن بالمره در نگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تمامی دو
را یکبار نباید رسید تن ضحاک مذلت و رسوائی بر سر ایشان دفعة بلکه آناً فاناً و زماناً فزماناً که حال ایشان
یقیناً قطعاً مانا بکلابی ست که لیاقت فهم قواعد تشکار ندارند پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند غوغا سدای
جمهوری غار کردند بر روی همانمی آیند بلکه میگریزند لیکن از بدای مذکور خاموش نمی مانند خود را از آن
معدوم پلید ارند و اینهم از آنجناب بلا واسطه استفاده شد که با وجود عادت ذکر کتب در بعضی از مقامات گفتگو
آنچرا فرو باید سکوت ورزیدن تا بعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیافت دید اقرار نمود آنگاه پس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ و زغن احاطه کنند و بدین نعیق و نشیق دماغ را پریشان گردانند که از مفتریات علامه است که چنین ماخذ عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هرگاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس مناظره یا تعلیق
جدید بعد از آن انکار مخالفین بمیان آمد و از عبارت نشان داده شود البته موجب فریاد رسوای مجتهدین تواند بود
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط بکادتاری قدم در میدان مناظره می نهد از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد و تا بکتب اهلسنت چه رسد و انچه بگفتار در آمد لنشر حیثیت که ابتدا از زمانه بمقتضای آنبا شد ورنه مکرر
گزند کشند کمان را ؛؛ دشمن چو بتیر میتوان دوخت ؛؛ لاجرم بمقتضای وصیت شریف در جناب خود را عمداً از ذکر
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از خرافات

و بسبب ننگ و عار و انسته تکبر شدید بمصداق انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس ساله قدیمه که با جدار بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث در باره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شده بودند باعث بر ذکر نام آنکتاب گشتند در خصوص چیزی از کم حوصلگی مجتهد صاحب ایران
بظهور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بمجرد بر آمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده ازان بزرگ میکردند و اکثر ایشان شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار اینحکایت بعمل آوردند ورنه آنچه من در باره استحباب استغراب نیعقیه تقریری کرده ام و آنچه موجب
عار و ننگ سنت جمع را از ذکران بتقریب معلوم شد در نمیگذارند و صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
دهقانی او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعد در استعفا از حضرات مرسلین وارد
سگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما انکار بحث
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت در باره نصب جناب مرتضی بیان ثابت
رسانیده ام و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست و در انجا ماخذ استعفای موسی نیز بظهور آمد
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که ما قایلم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده میشود که شیعه نیز دل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بریده باز برای استماع
علاجش وحی الهی در رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویشتن بر شرمگاهش مالیدند چون
در هوا نوخت زخم به شد باز بدست حق پرست ذکر و حصیتین او را از زمین بر داشت و بدرجی نهاده
مهر بران زده بحضرت سید الوصیین این النفس امانت سپرد و حکم فرمود که در ضبط وحی الهی نگاه دارد
الغرض مجتهد بنا بر اخبار طلبه از حقیقت حال آنکتاب مطلع شد و از سر خطبه عجیب و تیز زبانی در حق او چنانچه بر رسم
قدیم بالبینی در گذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جا های دیگر از عجایب و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اعتقاد در دلها باقی ماند که شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرایب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد رفت آغاز کرد و روز بروز بر شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان مرا اختیاری نیست بر نظاره هم توقف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * فکیف که نسبت در روز صور
صبح بلیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی بعن و طرف او چه مناسب بود که او
جوان بعد در آمد که او بی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می اندوخت نسبت بخود
که سوز من آتش قلبی را ابتر بت و صالش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر بعوز نشنیده که من از ترس
جوشش شباب هم عذاب اعضای خویشتن را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاه داشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای النجات میبافت سه که فردا آخر بلین مبارک بنده الیسته داکر ما

می ورزید جایز للمضطر بالا تجویز نمیده و جا بجوز فی ذلک لوقت بقدر بقدر ره دوم آنکه از قافله کسی را رفیق خود نگرفتم
و میگفت که همین صحبت تو از من بلا محفوظ خواهم بود که دار و همین دیده از دیده شرم شد و این امر بسیار
آسان بود که خود رئیس قافله بسبب وصیت جناب امیر اعزاز و اکرامش بعمل می آورد و خدمت میکرد اگر او
ازین جا جدائی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زن جای تنها یافت که با وی می آمد
کنند و سلسله محبی بر فریاب را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت وزدی آنهمه جور و جفا و ضرب و
شلاق مردم بکشید و حرفی بر زبان نیاورد که سه روز چنین طریق در عقل ست دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی حالانکه اینهم میتوانست گفت با اهل قافله و رئیس ایشان زن طالب هوا و هوس بود
و بسبب عداوتش را نیست و هنوز و بال مرا نمیگذارد و حال من بعد از شنیدن عذاب ایشان بدین جا رسیده
و دو کس قریب رخت من چه فلان تو یافت و نشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین تهمت بوجه شرعی نجات یابم
که درین ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود و کیف وقتی که با مردم قافله زن مذکوره اظهار حال آن جوان
نمود گفت که من البته چهارم آنکه ماجرای عجیب ترا باید بر همه اینست که این صالح را اینجا بماند که برای حج و ادای
مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین معایب این عبادت خاص از دست میرود و تا سال دیگر که حج خود
زنده که ماند و طفلان و مجنونان هم چنین نکنند که مردم او را از نند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت و در
همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق قالبی را برهم زند اهل صلاح و تقوی این حرکت
چگونه توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع از آن بر سنت پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسائی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
و صالح این جبر و اجبر وی را از برای خویش تجویز کند لا حول و لا قوة الا بالله و از اینجا که ملا معتقد این امور است
و پارسائی و زهد او را بر ملا میگوید پس چرا اختلاف چه تو انگفت پنجم آنکه بخیال عقلا نمی آید که مسجد شریف محل
اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطعا یا اتفاقا یاد نکند و ذکر نکند که
این جوانی است متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجملا یا مفصلا حالانکه حضرت امانت او را بکمال
احتیاط و حفاظت به سید اوصیا سپرده کوشش در این معنی داشته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او از اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند قصور در تربیت قسم امانت را نتیجه
باید بنصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریبه حرفی ذکر نمیکنند و از اجتماع خلایق
وقت تعلق چنین دستگیرهای ستم مادر عش خبری بر زبان نمی آرند حالانکه ادائی کرامات و خرق عادات از دست
نمیگذارند پس نسبا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بدفتر یادگار نگارد بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رنجه نفرماید و هر سوم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصا جناب امیر باشد
بکلم دکلمات نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جواهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد و العناد و بغضا

و بسبب ننگ و عار و التقیه تکبیر شدید بمصداق اِنَّ اَنکَرَ الاَصوَاتِ لَصَوتُ الحَمِیر آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس رساله قدیمه که با حضرت بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث درباره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شده بود و باعث بر ذکر نام آنکتاب گشته بود و بخصوص چیزی از کم حوصلگی مجتهد و مباحثه ایشان
بظهور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بجهة بر آمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده ازان بزرگ میکردند و اکثر ایشان شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار اینحکایت بعمل آورد ورنه آنچه من درباره استعجاب و استغراب این قصه تقریری کرده ام و آنهمه موجب
عار و ننگ ست چه در از ذکران بتقریب معلوم معذور نمیگرداند و صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
و هتک او بود مثلاً در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعصمت دارد استعفا از حضرات مرسلین وارد
میگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصاً از دیگر انبیا عموماً و انکار صحت
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضی بثبوت
رسانیدم و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسی نیز بظهور آمد
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که تا قایلم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شیعه بر دل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید باز برای استکشاف لکن
علاجش وحی الهی رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویش بر شرمگاهش مالید چون
در همانوقت زخم به شد باز بدست حق پرست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بر جای نهاده
مجتهد بران زده بحضرت سید الوصیین این النفس بانت لیس و حکم فرمود که در نصف وحی از آنگاه زاید
الغرض مجتهد بنابر اخبار طلبه از حقیقت حال خود مطلع شد و از سر خطره مجیب هم تیز زبانی در حق او چنانچه برسم
قدیم باینجی در گذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از مجاهدات و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس انعقد در دلها قیامند که شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرائب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد و رفت آغاز کرد و روز بروز بیشتر شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد فکیف که نسبت روز بروز صورت
صبح ملیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی بعین وطر او چه مناسب بود که از
جوان بعد دور آمد کرا دبی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می انداخت و سبب سخت
که سوزش آتش قلبیه را بشربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر نشنیده که من از ترس
جوشش شباب هم عذاب اعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاهداشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای آن نجات میافت سه که مرد آخر بین مبارک بنده ایست بر ذاکر با

نزد خواص و عوام ست با تفصیل مثل مشهور ست مشتی نمونه از خرواری و اندکی از بسیار هست آنکه ظرفا میگویند که حب
چگونه در رعایت مناقب جناب مرتضوی قیل و قال نمایند این امر ها امور دیگر که بیانش گذشته و بقیه می آید
و همه اش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح با جوان انصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را هم بر هم زند
که آنچه یقینا بالاجماع موضوع ست آن قصه را بعد از حکم بصحتش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الرماح وغیره وهو موضوع باجماع الائمة موجه تم لهذا مناقب عظیمه جناب مرتضوی
روایات صحیحه نزد مدعیین فرزندان اصحاب عبا معرض ثبوت نرسید و تا علمای شان روایات موضوعه
را بجان و دل منحصر ند پس حقیقه پرده ناموس مذهب خود در و بروی اهل دانش و بینش میدرند بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب آنچه بصحت انجامیده چندان بکثرت رسیده
که بیشمار ست بخلاف شیعه منافقین که ایشان را همین موضوعات و مختلقات در بین موضوعات و مختلقات
در بین مباحث رونق بازار ست کما لا یخفی علی اولی الابصار مهم آنکه مضمون این روایت بهر طور یکه باشد
که روزی این جوان بیگناه را متهم خواهند کرد و ای علی آنچه درین قضیه نگاهداشته باشد بعرم مها نا بیگناهی او
پیشتر از ظهور ثابت شود دلالت برآن دارد که حضرت اینواقعه را چنانچه بوقوع آمد میدانست بوحی الهی
و عقل اینمعنی را تجویز میکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داده تا وقتیکه امامین همامین را بطلان
فرستاد و آنچه بدان اختیار نمود همه ترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن مطلع
نباشند پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم آنچه بر وی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
شکایت از خود خواهد بود از ماست که بر ماست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب بکارت
جوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه نمود که زن طالب حرص هوا بود و چون بار بار او
راندم بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالب آن بود که بر مجرد قولش اعتماد میکردند که او را در زهد و تقوی بی بدل
دیده بودند و بجهت سفارش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر مجرد قولش باور
نمیشد پارچه چیست بر شرمگاه می بست تا بعد از نظر البته بین التجلی و الاستار باور میکردند که سخن او
راست نیست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور میشد
مینمود که الضرورات تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف تشدید کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو زانوی خود کشود و فاروق رض نگریسته
تقریر نمود که سبب برائت او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام نقل فی الدر عنه عند علی کرم الله وجهه و الیتا
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بشارت دادند بالجمله خود اهتمام
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینواقعه شهرت یابد و بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج
پیش از واقعه بر طور امامیه نموده آید و از اینجا هم حکم میکنم که رفقه بر تجمل حضرت فاروق رض چه تو دنیا از اقرا

که نه بقیر اینحکایت را دیده‌اند و دیگران شنیده که بتصنع نام و استقرای بالا کلام دانستند بهتر آنکه بمقام فرید مصر تست که بلا رفع
ایشان و تبلیغ البیان را که رفضه از شنیدن عبارتش مادر قصاصی و پائی کوبی کشید بهند و بطرز و بتقلید فحشی از
سالکان باره توانند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه نهج البلاغت باید نمود و ضمیمه قرآن مجید که بلاغت خدای عز و جل
اختلافی ست بخلاف بلاغت جناب امیر که اتفاقیست کما لا یخفی علی من طالع الظرافة و سوعت نظم من الا ورائه
و الوطائف در این امر خاص موجب حیرت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد
از آن ست که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت مقتضای حال و مقام چنانچه باید کرده باشد در راست
گفتاری و مطالعت حکایت بنفس الامر را اهم مهمات پندارد و ورنه او در آیات مسلمه کذاب توان گفت حالانکه
کلام ملای مذکور اگرچه نقلاً باشد از قبیل نقل مشهور ست که دروغ گویم بر روی تو بیانش بر سبیل اجمال آنکه
خود او لا می‌نویسد که هر گاه زن ناپاک قابو یافته در سفر و در گاه جوان بجائی رسید که اولی خبر به وارثان مقتول
عیادت پروردگار عالمیان کیسه خود را با ثاث او تعبیه کرد و بمیخان رفت که گفته اند ع ای دل حدیث ما
بر دلدار ما بگو ؛ لیکن چنان بگو که صبا را خبر نشود ؛ و صبحدم فریاد کرد که سرمایه معاشم مرا دزد برد و امیر قافله
فرمود تا بار هر کس را بگشایند و کیسه دزدیده را تلاش کردند و نیافتند پس ملا مینویسد که بار همه کس گشودند و نوبت تفتیش
الا بار آنجوان که امیر المومنین در اعزاز و اکرام او سفارش نموده بود و بنهایت صلاح و پرهیزگاری آن جوان تسلی زن
قافله سالار حاضر شد و گفت که فقط برای دلجمعی و میخواهیم که آغاز جستجو از بار تو باشد پس از زوج ملا که او هم در بار
عشق محبوبه خود علی ما اشرنا الیه واقف شد این زن ابو دکیا قال العرفی ع شرع گوید مشع لب کن عشق گوید عرض زن
کی تو هم در راه عشق خود عنان انداخته ؛ باید پرسید که ای هرزه سرا راست بگو که گشادن بار آنجوان قبل شده یا بدایت
مذکور در آغاز بود یا انجام و هم بمقتضای حال و مقام فاعتبروا یا اولی الاحلام پس شاید که وقت گشتن آنجوان کلا
طلب و جگر و هوش و حواس ملا بعیش و کامرانی نزد محبوبه خویش باشد که هم جا داشت و هم کمالی نزد حریف ملا کمال او بجوی
ملی از بید در نه حریف ظریف سر من ملا البته مینوشید چنانچه بوسه فرج زن و منتظران فرج خویش بتعلیم و تلقین معمول من
معمول ست کما لا یخفی بالجمله اگر امر اول راست ست از جستجوی اثاث همه پس قول قافله سالار جستن آنجوان البته کاذب
و بالعکس حالانکه شیخ حلی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را در خلاصه و دفاتر مبسوط فن معتقد موضوع گفته بسبب آنکه فقه آن
بعضی از امور موضوعه در نسخه او پس وضع این روایت بطریق اولی و از اینجا که قطع نظر از ین کذب بمنیدار
منتهایش همه خلاف عقل عقلا ست چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و تقوی است قد سیه مجتهد را که از ین کتاب
و صرحت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان توان کردن که چنین تناقضات و افترات در آن مجموعه باشد و او بدلان
منضبر دو انسیا و اینجوابهای توان بردن که اگر کسی علمای بتقلید طایفه رفضه که داور قاضی بشنیدن عبارات ملا از
سید به از قافیه سنجی او فریب خورد و از ملا عقلش بلا حد چنان پندارم که در سمط اللغی مقلد محمد علی مذکور باشد بر
خود و ذه حکایت دعوی جوان انصاری از علوم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت است طلبت ملا از

می باید داد میگفت معاذ الله قبل از آن وحاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس مرتبه عیان رسید که هر یکی میدانست حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او وحال جنین پس بمقتضای اصول اهل فضول بر جاییش رحم آورده وزن را در انوقت از رجم باز داشت که بار دار است اعلام از آن جناب فاروق سمعا وطاعة شکر گذار شد وگفت لولا علی لهلک عمر ۵ تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین یا قیاما آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت وفراست هر دو محتمل است وصدور کرامت وفراست از علائش بعید نیست ۵ وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا یشوبه شی من التشکیک دوازدهم آنکه آنچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر احسانی متکثر وگرامی غیر مترتب بکار برده ولفظ معمار مقصوره وین آورده اگر بر اصول اصیله اهل سنت است پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید واز در اعتراض در آید که ۵ بی دیوار ایمان بود کارش ولی شد حاره از چاره یارش واگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر حکیم گفتی باز در توجیه آن افتادی که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید العور المحدثین را در کار ما نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که اجناب بر قتل حضرت زهرا کما فی علل الشرائع للصدوق سکوت تمام ورزیدند وآنهمه تنگ حرمتهای ناموس اکبر را بچشم خود دید واز جای خود نجنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق از دست رفت وفتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بحدیکه رفضه انحلافت را معنی گفتند وبیان کردند که احکام اجناب غالبا بتقلید شیخین اتفاق افتاد وپس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه وبر جواب ناصبی قزوینی معتقد کلینی مصراع مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت نیست ویران کرده اند بخلاف فاروق اعظم که دین اسلام بتقویه او قوی شد وجمیع محدثات وبسوم کفار ضعیف گشت وسلطنت کسری وقیصر در هم شکست واگر باور نیاید باید بتواریخ رجوع آوردن در رساله سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته ودر ایران هم متداول وهم مطبوع گشته مطالعه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است واز مضامین عبارتش چنان بر می آید که چون خلفا ثلثه در طریقه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتند نور اسلام بر بلاد احاطه کرد وظلمت کفر بر طرف شد هر گاه کلام تا اینجا رسید امور دیگر را که هنوز در زنبیلهای روایت واعظ قزوینی موجود است وابحاث دیگر که روز افزون است از تعداد وشمار بیرون بر نوکالوات ناظرین مناظرین گذاشتیم ونظر در اقوال آئینه مجتهد اصولیه بنابر عجلت ضرور پنداشتیم قوله شعر فهمی عالم بالا لایح حق اینست که با هر چند تحاشی الوازم وعوارض مذهب رفضه وافادات امیه را در کتب ایشان پیشگاهیم والفقد متجاوز ومنها قلیلا فهم که سعی واقع شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب تر ایگانست حتی که اهل تحقیق یعنی علما حسینیه وفقهای نامدار کامگار جا بجا اعتراف بعجز وقصور ادعی فرمایند وکتب محققین هم بدان نهفت دارد وشمار حلین در تکمله خیر آگر ی است گاهی به تاه تاویخند وگاهی بملاحظه آن بول بتور می کرید یعنی تو حید

برپا کردند و در نسبیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود و نه حاجت بارادت آن امانت فالعجب ثم العجب و یا ویلک ما العجب اصول و
فروع دین و ملت همه ته و بالا شود کما عرفت مرارا و جناب امیر نه معجزه نمایند نه قضیه را از نزاع
منصوص بر زبان آرند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه آنچه بکار واعظ از راه عداوت
و نفاق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم چا دید و حق اهلسنت که او بمصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند * قول ما نیز همین ست که او آدم نیست
از دائره انسانیت بدر رفته و بکمال عصبیت از برای خود ثابت نموده بر سر آنکه تحقیق مباحث دینی از قرآن مجید
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بگوشتش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر سر محراب و منبر و زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی اندامی
کردن سواد الوجه فی الدارین ست و کذبی ست که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی و بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه با بوبیت او
چنانچه قبل ازین بالهام محمد علی واعظ بیکید و دینار عیان شد و اینهم بظهور پیوسته که او لایق خطاب
خاندنگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد ست * دیار و هم آنکه استقبال
امیر المومنین برای آن جوان رئیس الزاهدین و عمار تشریش کشیدن و او را در مسجد تشریف آوردن و
زن را بفرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و ملاقی احمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیاء طلبیدن و استعمال معجزه عظیم را مرتب گردانیدن با نفراد یا مجموعاً
دال بر آنست که حضرت عمر تفوقی بر خلافت فاروقی حالی بود ما لا استقلال که بی اعلام بخلیفه تا بداء در مهمی خصوصیات
فیصل یا چنین واقعات مشغول میشد و بدفعه تقیا بجناب و ناچار و در بیش نظر و ارند و آنجناب را از جمیع بیعت
و در ایادی خلفای راشدین شمارند پس اینها همه بعنایات ایزدی اعتراف اکابر قوم کذب ایشان عیان گشته
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و این مسئله حایل بود که رجم زن بعد از وضع حمل و دلتشن میباید قبل از آن
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین و جواب سوالات امیر المومنین این هم از عجائب و غرائب جمع آمده بود
فانه لا نسب الی الاطفال و المجانین و ذالک ظن الخاسرین سبحان الله کسانیکه وارثین جنت الفردوس بنصوص صحیحه
باشند و حسن علیهما سوره دزنزول و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسة مفصلا در حق ایشان چنین
خیالات خام نمودن بکمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید و باغ بیهوده پخت * خیال باطل بست اگر از
رفیع الدعلین اما بیه حد و ریافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین است و موجب لعن علمای منافقین اما
واقعه دیگر که بر بنی نزناء ثبوت رسید و خلیفه عادل انست که او حامله است پس ممکن است که در ان عصر زود و در بیع یدا
لیکن ثبوت حبالت انمسئله در اینجا هم نتوانند شد و در قبیل و قال لجر قوع می آمد که جناب تقوی میفرمود که رجم بعد ولادت

مشهور زبان زد عوام و خواص گشته ع ورنه پیکا باشد لعنت نبیاد شد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم پس کرده
لعنت میان ایشان دایر شده و از عجائب اتفاق آنکه در محاورات گفته میشود که فلانی آدم خورده
و مراد میگیرند که بزرگان را بد میگوید و در حال شاه جهان پادشاه دهلی نوشته که ملا دوپیازه بخدمت
حاضر جوابی و بذله گوئی و ظریفی نامزد شد تا بخدمت و امتحان شاه ایران در آمد روزی مشاعره در میان
قرار یافت و خروسی باک کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدم که گهه میخورد پادشاه و ارکان سلطنت سکوت نمودند
جواب دادن و نیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی کسی خواست که باز را بر گرگسی سر دهد پادشاه منع
فرمود که شاید زبان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر گرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون اینقدر از مراعات ادب درباره جانوران آن زمان نسبت
در حق صحابه کرام خصوصا بخوابه سرور انام بطریق اولی خواهد بود فرمود که سهم بدگوئی محو شد پس
ازینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی در بین شهر بدو رنگی و احتیاط مشهور اند و بدین معنی علیو از
مناسبت تمام دارند حتی که صاحب سیل العصاة در حق مطایبه مذکور این مثل آورده مصرع چون
علیو از سی که شش ماده و شش مه نر است پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن پنجال علیو از شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و نعم ما قیل ع حسد چه می بری
ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است و حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ع برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت آن بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را آزمود گفت ع هر گیاهی که بزمین روید وحده
لاشریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد و منتظر آثار قبول گردید تا معنی چنان رسید که بیخ حلقش
فرا رسید ایراد این حکایت بعد از آنست که کفر و زندقه ائمه عظام مجتهد و مقتدایان او از بصیر و خبیر لعیب
کرسکان بگوش و دهان شان شنا شیده همچنین معتقد و غیر معتقد بزبانی علما در معجزات و افادات ائمه معصومین از کتب
معتبره رفقه مثل رابعة النهار آشکار ساختم چه جای مجتهد فلا العقل قوله ع دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
احوال آنحضرت با لقاب شریفه مختصه ندارد و الخ یاران بزرگی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان را رفقه در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز اکابر خویش را صحیح آنال
بیت میشمارند حالا درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هرچه از ذاتیات امامت شد نیست ما و تعلق
دارد که کوکب دری دشمن بین النجوم است و هرگاه امام غزالی برای بند و نسبت مذهب فی النجام عوام نوشت
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن و بر واعظین و غیر واعظین از التحقیق

اهل سنت را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
بهره ندارند ذکر آن و ذکر مشاجرات صحابه حرام است او را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آنها محمول بر تعمیه شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مردم را زیر زمان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر میشمارند و معلوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان مینماید چون ذکر نام و ذات امام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفر است ولیکن امامیه ذکر غیبت وغیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگر چه محقق بوده باشد
و بار بار این ندامت بر روی کار آمد ولیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد و لیس هیچ غیاری و اعتراضی نیست و
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت بروا نمط انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لا یخفی اطراف
آنکه ضمیمه کلام منافق هم دلیل آنست که اول امامیه اجازت نمیدهند که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خود تصریح نموده
و اگر ذره از مودت این دومان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و تقاره علم گزاشتی للکبه مقیرین قسم لعنو حقا امامیه کافر
میشوند و بدیقولون علی ابائنا الیمانا و سیصلون سعیرا و این خود از دیر باز مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
پنهان مشهور است که شیطان از نام این بزرگان و بنا نیست که حضرت امیر بلغا نهج البلاغه فرموده اند
در خاتمه کلام ابلغ انتظام خویش در حق ولد دیان دکنزه گویان که ما ضمر احد فی جنانه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با همه
کفریات قول مجتهد که امامیه نام نمیکردند بلکه ذکر غیبت و مانند آن می کنند یعنی تقلید بزرگ بزرگان خود را
که تیر حار استنکاف تا سوفار فاغرق شد و آن بیچاره بگفت خدا این واقعه را دروغ گردانند و خود مجتهد از حساب
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکند آنچه دلالت بران دارد بهر دو شیخ یعنی
طبرسی و مفید در طایفه شیعه ابن مقحه و شیخ حلی بوده اند پس دانش و بینش تر برین مجتهد ختم شد القصه هر کتاب
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و بر انگیختن بر محبت ایشان که غایت کار برش
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتابها چنانچه در تذکره الائمه دیده باشی بعید بلا و هر از منا انجا میده
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرار کرده شود خود علمای شیعه مثل احیاء و غیره را نیز در مناقب اهلبیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که آل عبا را اجلا اهلبیت نامیده اند و امامین را گوشواره عرش رب العالمین نامیده اند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش است و استفاضه آن بر زبان سلف و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور بحدیکه وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده این
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما در بیان آن مساعی نا پیدا نموده تقدیم رسانیده
شیعه را بر اتباع طریقه اهلبیت بر انگیخته اند و ذیل ابواب و فصول چه تا کیدها و وعیدها بر ترک آن داده
و از مخالفین کاملین ماثور گشته و رعین اختصار و انهم کرده بغایت تا بکار از غایت عناد اهل سنت را ملعون نام
نهاده اند خود از اصل محبت و مودت اهلبیت غافل اند حق تعالی بر مسلمانان ابرار اند و زنده گردانند

فرق نیست که رقعه در شکر وجود خود و روش مغفرات خویش لب بر هم زنند و پیمبر تقیه بر روی خود گذاشته بی سپر استر لطف الحق
اند و انرا خود بر زبان نمی آرند تا مبادا از زیاده تر موجب رسوائی شود و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
باتباع جناب عباس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا القتیه حیدری می آغازند بنابر بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فرا راه مسترشدین روشن می سازند لعنوا شیکه همه از آن سابقا و لاحقا دانستی پس اگر تحریم
ذکر شهادت آن امام همی معلوم کماز همت علیای خودش عقاب خودا مردم را از دوزخ بر اصول شیعه آورد
که قلوب شان پر از محبت شیخین مکرمین بوده است و اعمال دیگر شان سیاه و مثله قیاس انکار شهادت حضرت
کردن ممنع از قیاس ابلیس خواهد بود که ای الله اسنکه دگان یعنی الکاذبین معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب اهانت و تحقیر باشد برای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که لستشی نفس ماره را برگزیدند و هر دو یکه رفته منج عربی نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیق حق
علی ذکر تشکیک بود نیافته و از مدلی بدین هفوات متعوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت است بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله بهتر از راشدین است کما ذکرنا فی
بدها الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلافات در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر المبسوطة اما انچه گفته که این الفاظ
قایم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است بخشکه انچه کار از نام بر آید از اسم پس باید که لعنت بران نیز دایر باشد که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که دورانیش بر علمای طایفه برابر باده خبیثه زراره بنا شده و زینهار اینها فی اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گرداند که هنوز بطور وظیفه
لعین القاب بر زبان نالایق عالیه جاری که نزد شان حکم نام وارد و ذکر نام موجب کفر است زیرا که هستیر لعنتیهم
انچه از آن تکرار کرد دهان رو سیاه او را در پیش آمد و انچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جوابش نزد اهل التحقیق غیر ازین چه نیست که لعنة الله علی الکاذبین لعین
لعنت و حقیقت از دهان خودش برمی آید و بقول علم فاد رحده و الاشیاء کرا الدنیا فقد فی فواره لعنت که از
رهنما دختر نکوهش و تعریض می خیزد و بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابوحامد غزالی را
جاییکه نقل نموده بقید واعظ است بالاتفاق و از اینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه که ادعی نیابت امام
ربانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او گم گردیده باز این کاوش
سهم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر بعد هفوات عبارت نمیکرد قدری حالش مختفی میماند
اکنونکه نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقا تلمیعات او در اختفا ممکن نیست راست گفته اند که نادانی

جز خاموشی علاجی نمیباشد واگر او علاج دانستی نادان نبودی وبعبارت دیگر نیز با اختلاف یسیر می تواند گفت
که تحریم ومنع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین واخبره الله
تا یوم القیامة علی اعتقاد المومنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد وزندقه موجب زوال
قرآن مجید وسبب هرگونه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتندیدن نیز
هم خوابگان حضرت رسول مقبول وفضیحت ورسوائی امهات المومنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق ودشمنی اسلام ودین است اما آنچه گفته اند که ممانعت ذکر نام وال بر آن غیبت که ذکر
غیبت وامثال آن از احوالش با لقاب مختصه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت نحویکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکند
با معرفت بیانه ولا نسلم که دعای تعجیل ظهور واقرار با مامتش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بربادی دین اسلام از وی نقل می کنند کما اشرنا الیه منقح وارد شده باشد وقس علی
هذا لقب مهدی وصاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد واقامت حد وتعزیر بر او نماید باوجودیکه در قرآن مجید عفت وپارسائی وایمان وبزرگی
وقطعیت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جماینده علمای این کرده چنانچه در مجمع البیان است
وشاید که بالا گذشت واز منقامات بظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف آن ارشاد کرده
باشند چنانکه این ملحد زندیق آرزوی آن دارد از استیصال بنیاد دین شوا والله وجهه ووجوه مقلدیه
فی الدنیا والاخره وذلک جزاء النواصب المعاندین لیتر عجب شیعه آنکه عجب مصیبه در نام وذات
آن ثمره فواد رئیس روم گفتگو دارد ولو آنرا باد صاف می بری ودرین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده ترمیدارمی ولعد از یوسف قریشی القصه خاتون نرگس علمای شیعه بهاز زعفران
راز کشمیر نظارگیان را نموده نه عارف دنیا می خری ودعای عجلت ظهور وفرج وکشایش
شیعه چگونه در در زبان تند ارسی که لکوک دراهم ودنانیر شیعیان عراق وخراسان در زمان
قدیم حاصل گردانید وانهمه را بوسیله سفارت ورقعات مزوره بمقتضای یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا در شکم فرو بردند ودرین زمان هر مید دولت وزینت دنیا بتوسط از دواج این
امام حاضر فی الامصار والغائب عن الابصار ترا حاصل میشود پس ورد دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیرامون شک نتواند گردید وقبل ازین درین اوراق ودفاتر بارها معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه الکاکلهم منزله بجمالش در دو بیانش افتاده بود وطی
کرده شد لو از مزد عوارض انرا چه می باید یاد کردن مصرع کان قدح بشکست وآن ساقی نماند

و هر گاه بر اصول تو شهادت جناب سید الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکور و برهان خلافت
راشدین کرم و چنانچه از رساله قدمیه گذشت تفصیلش نیز بعضے از وجوه خواهد آمد اکنون باید شنید نسبت
حضرات ائمه هدی را مطابق اصول خویشتن پیش نظر داشتن که تجویز گزاردن نماز زنان در حالت احتلام
داد تقیه میدادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول نیز بے تکلف برمے آید پس البته از دل و جان
جناب صاحب الزمان و در مشکوة تفسیر قطعیاً یقیناً مرفوع الاقلام خواهند بود معاذ الله نه مصداق آیت
قرآن لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نیز تو بود بعد ازین در خطاب شیخین امامیه از طرے دجالی یا مجتهدین لکهنو
از فانی و زمانی باید تلاوت کردن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و لفظ شیخین از آن آوردم که قدمای
شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند کما لا یخفی علی الناظرین و نیز به
زعم مصالح تحقیقیه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخنے نکرده شرمش نمی آید که اکابر مذهبش
از اذاعه اسرار گردند و سبب حبس ائمه شدند بلکه خود حضرات ائمه اذاعه را قتل خویش دانستند
نه خطا بلکه عمداً و این امر را بار بار بر زبان آوردند که از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً
پس اظهار ان مصالح که نزد اهل نفاق منور تحقیق است آیا ازینهم زیاده تر تواند بود و مقام
مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردلیست از حدود بیوفائی های شیعه که
کرمایانی داشته باشند که هر چه با دفتر دم حقیقه نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بر این اجمال
قناعت ورزم و هر چند که در تفصیل نه کردم که زنگ قلوب رفضه از تعصب و عناد ملمع حق بینی و حق
شنوی گشته همیان مصالح صحیحه چگونه باعث مفاسد تواند بود و این حجاب و این نقاب بعد ازین
رسوائیها که در بیان مذهب مجتهدین دیدی تا که بگوش در آید الغرض این تماشا دیدن
آن کند یا نه کند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از بحار الانوار و هم از تصانیف مفید و غیر مفید
کذا انچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت لشکر متشیعین که از مور و ملخ
در انبوه و زعن زیاده تر باشند و اقامت بروج قلعهائے مشیده که سنان هر یک بر روی آن
امروز مخفی است بسبب خجالت که هر برج بلند آن گردن بکوه الوند بر می افرازد و نیز از کثرت
تجارت و زراعت و محاصل بالک و مزید دفینها که گنج قارون هنوز از مزید عزت تحت الثرى فرو
میرود اکنون حکم قطعی تواتکرد که روز ظهور چه تواند بر روی کار آورد از که شیخین باتفاق روایات شیعه
از قبور همراه حضرت رسول بر آیند و کرامتها داشته باشند و در لباس چنان برهنه مصداق
چون جامه عید نیکبختان گردد و انشاء الله از یا اعتراف دشمنان است یا از انکار ایشان لاف زنی را چه
اعتبار آوردن چون با همه سامانها و اسباب که بر شمرده شد تهیا که العطاع آن مطابق احادیث کلینی معلوم
نیست پس آنچه مرتین و برادران صوری و معنوی او در اوراق معلوم نوشتند که مختلط بودن

مذهب اثنا عشریه مذهب باطل قطعی یقینی است باعتراف شان الّا آنکه بعد از ظهور صراحت وصحو غفلت این مذهب
عیان شود پس نظر باین وگراف شان همین معنی دارد که حضرت مهدی بعد از ظهور ایشان کسی را زنده
نگذارد و تیغ بی دریغ در ایشان نهد چنانچه از کشی هم توان دانست و اعتقاد مصلحتها باطله همین بود تا
پرده های نفاق ایشان بر طرف گردد که منافقین هم در لباس اسلام مستور اند پس حال دلال ایشان باید
که مخفی نماند و هر گاه درین قرن در مبهور حال ایشان بهر وجه عیان گردد مجتهد جعفر ایشان هیچ وجهی
وخیالی راه نیابد بیا تک بلند فرماید آتش یا هیچ و زمین را از لوث ایشان پاک سازد تا قیامند طعن
انا احرمها مباحث اثرا درین اوراق چه سر جوم که آمدن من یحتمیرین امام از بلاد مشرقیه در حقیقت
برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن ضربت زراریه بود تا بغایت الهی توانم گفت آنچه خواجه نظامی گنجوی
مخزن خود فرموده مصرع ع که ستی نکردم و دران کار هیچ پس تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر صاعقه حسامیه علی
عدو الملة الاسلامیه موکول گردانیدم و در شکستن رکنه بدین بنیاد ضربت مذکوره طوری اختیار کردم
که در حقیقت جواب تمامی کتاب از ان حاصل تواند شد یعنی چون صاحب استعداد در کتاب مخالفت
ضربت زراریه غور کند خواهد یافت که بیشتر اعتراضاتش مبنی بر آن بود که بر ضمیر معنی صاحب شوکت فاروقیه
حمل میکند و در فهم آن او را اغلاط بسیار شده آید چنانچه از دلایلش در کتاب تشدد دانستی که از فهم معانی تام
است یا دیده و دانسته خود را تغافل میزند پس مقاله الاولی بند و لیست کثر مقامات نموده جوابش را شرح
گردانیدم و هر چه نوشتم جامعیت را دران نصب العین گذاشتم چنانچه بر اهل انصاف عارف فقیر مخفی نیست
هر که خواهد بدان رجوع نماید بلی چون این وقت آغاز تکلم بود در تسوید آن تکرار بسیار بعمل آمده بود
والاخیر هو المعتمد علیه کما تقرر عقلا و نقلا و هر گاه در رفته تحریر کتب صدر و بعض رسایل در لوابها شکنند
کمر دون شیعه یافتند ذکر این کتاب شروع گردید گمان آنکه بعد در تعرضات اهل حق سلیم ست یعنی مجتهد
الزمان چنان سو او تحقیق و الزام دران ریخته که کسی را مجال دم زدن باقی نگذاشته و بسته تمام خود مدتی بود
ظاهر نکرده چون اکثر مباحث اثرا در میان بمهادم مجالی نیافتند که مغالیط مجتهد را تدارک نماید باز
حوصله باقی نماند که از آن امور که تعلق بمتعه دارد بسر حرف و اکنند و از آن بیان تشریح بود که
شخصی خدمت این کتاب بجا آورده و لیکن در پی طلب گشتند که پنهان بود لیکن بهتر از انست که عیان شود
و کشف تلمیعات مجتهد نماید دمی چگونه با تاسف می پیچم که بعضی از احباب فقیر هر اسبوعی رسایل متوجهاً
متوجه ساختند و بعضی با ثبات شهادت جناب سید الشهدا ملتفت گردانیدند و بعضی از آنجا و طبعه بهای تکرار
تنهایی در مقابل جمیع علمای شیعه سهم رسیده و بمواعید لطایف پدید آمد و در شرح کتابی خصوصاً از متاخرین
کمی یافتی که بسلامت ماند معهذا اکنون جز حیرت ازین دیار نیامی چیزی نبینیم و البته ناگزیر است که در طلب الهی مستلزم
در زمان شیر هر گز نیم و باید دید چه پیش آید ع کانی نامه در بود دی آنچه در فرو شتم گره روان ظلم الغیت گفته اند

در بلا بودن به از هم بلاست ولیکن با منتقد بعد از این معلوم است که درین لگاوری و میدان داری یکی شریک نشود با اینهمه در تحقیق از انامی یا احدی حرفی میگوئیم که متکلم گاهی منتقد را محل میگوید و گاهی منتظر جمع کردن روایات روایان از اجمال و تفصیل و تفسیری از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نوانند کرد یعنی از آن تحریم خود بخود پیدا خواهد شد که فاروق فرموده من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل مر احاصل است مبین حرمت انم و قرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار داد الحق است و شیعه را از بطلان ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحةً از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور شرعیه همیشه در ازمنه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیره دست نسب بکتب سایر الیها از هفوات ولدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر آنچه گفتیم در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان گشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از اشتهار طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و مجملی قرار داد که قوت اشکال باقی نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن و در نمیدان مبارز طلب ساختن تحصل المدعا الزاما و تحقیقا بافاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب وازجو لقید الرجوع الی ذلک الکتاب ان لا یتمکی کید من الکبود ولا عرق من العروق و از اتفاقات حسنه آنکه هر گاه احباب را حسن ظنی با حقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقض ضربت زراریه از خامه چکید ایشان غنیمت دانستند و همچو کاغذ زر دست بدست بردند و در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود بردا شتم بدرجه تحقیق رسید کما اشرت الیه که نفاسش نقش ثانی بهر گشت از اول والله ولی التوفیق و بیده ازمه التحقیق **قوله** و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق است و اما بر تقدیر حمل آنها الخ **اقول** وا ویلا احباب مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر صاحب الزمان در آن وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که حضرت امام موسی در یکجائی لگاوری و حمله حربه برائی نمودم و داد کشاکشی داد چیزی نیست که موالی او از متاخرین که امام سیزدهم مجملی در بحار مطابق این تعداد بروایات هم قدر با قطره زنی و هم نور افشانی کرده که چون عم بزرگوارش دار و گیر در عمارات و مکانات شروع کرد خیلی مقبر ارشد و درین از امان پرده غیب بی محابا درید و در آن معرکه بجمال شیری و دلیری تا زید و درین لگاوری از آغاز تا انجام رسید و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چند انکه جستند نشانی نیافتند این حکایات منقوله و روایات ماثوره بنفسها و قطمیرها برابر هزار دلیل بر السنه سه که چون کردند باز بجو تنفیر قاش به عراقی را جیرا که تمام کردند ولیکن تعلق خاطر بعارات مرتفعه و مکانات عالیه و تجارات و بساتین مثمره را نیز به مقتضای أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ

یأتی الله بأمره بر آن آورد و این بدان ماند که هرگاه امیر المؤمنین روبروی کفار در
مکه ندا فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مصائب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی است فراموش کردند و واویلا بر زبان آوردند و گفتند که دریغا تجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضایع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت وانی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد و جولانی محکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید ولیکن آنچه بر انجناب از واجبات و فرایض و هم از راه
دنیا عار و ننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره گذاشت و بالاخر خود را ببادیه پیمایی برداشت و کوه آواره ساخت
و در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت غتیش جها القاب آلام دید و تا مدتی بر بسر وابه متحیر و منتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زمان راست گوش محمول بود از کجا بکجا رسید
با اینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود و نه هیچ حربه را لی این تقریرات نیز گاهی باجمال
و زمانی به تفصیل برای هدایت مجتهد سابقاً و لاحقاً بعمل آمد ولیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و نمیدانند که ابروی مذهب او زیاده ترازین پرگوئی بر خاک ذلت
میریزد و غبار ملامت برای او از هر گوشه می خیزد والغرض مصلح تحفه اثنا عشریه در تکفیر فرق نامی چند
و در هزال قدمیه مخفی بود ولیکن از غایت لطافت و نظافت نزد قوم خبیث پر وزنمود یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد و درین قرون هنوز از امامت و زعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بدو محتاج و ظهورش خصوصاً برای رفع اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلا تناهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارد و آزادانه خویش تراشیدند
و نه فهمیدند که با اینهمه حاجت شدید سیما درین زمان که سر کلافه رشد و ارشاد و هدایت و شد و ظلم شد این غیبت
و آنگاه بدین امتداد یعنی چه معنی دارد از زمان غیبت صغری که نهایت قلیل و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا دران ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده رقعات فصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و در فورد سوق
اللیل ازمحبتی و ذبابش مصداق نور علی نور بود درین زمان بسبب دو قرون و دهور اثری از آثار مذکور
نماند مدعی ملاقات مطرود و ملعون کما سبق شطر منها پس معامله بعکس اولی بود و نیحکم در سفاهت کمتر از آن
حکایت نیست که ذنبی صاحب جمالی بیند هیچ نشنیده و سرد و گرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گذشت بتقاضای
با ایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا بزد و کوب رسیدند
و گفتند خدا را انصاف بگو که این تخصیص برای کی بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز شود و گفت پیر یحیی را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من حکم کنم که
التفات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکوره قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة بطولها که گاهی چنین خرافت در هیچ کتابی و دیدی یا از زبانی کسی شنیدی که
شیخین رفضه خود و نام ناجی او گیرند و فتوی بکفر خویش دهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آن را لطیب خاطر نقل
فرمایند که این سخنه مرتج حلی از شنیدنش درتاه قاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص ما نا
بحکایت چند کسی است که نماز جماعت میگذارد یکی دیگر برا دید او گفت ای مرد نماز می این نماز نیست نه دیده باری
سوم گفت نماز تو باقی نماند چهارم گفت منم که هنوز خاموشم بعد از این مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصاً شیخ مفید
که استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان داد تقیه در بغداد دهند و معنی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ در واردات ایشان چنانچه باید محقق گردد بلکه بعضی از سنیان ایشان را نسبت شامت
مذکور من حیث المذهب نیز نسبت نمایند و گویند آمَنُوا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ملحوظ ندانسته و صاحب کشف الغمه اربلی که درین باب ترجیح دادن
از غرائب امور است فکیف که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الروی اقرب بزمانه
حضرات ائمه باشد و استاد خود را درین باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود و بر شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی تا باشد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
می انجامد علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام ائمه بر زبان راندن
چه در تمام کتاب مغالیط او یا حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد تواند کرد و معهذا جماعت کثیره نیز در
محکوم بکفر شدند این گل دیگر شگفت و بر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کمتر است
از درج کردن نام نامی امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بغا و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایما میرسد کما لا
یخفی اللهم تزد و لا تنقص منه شیا و از انجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
شیخین ر و بر دی تدقیق او صحیح است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد شیخ
مرداود با شیخ بجدی باشند خصوصاً شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانینی است پس اگر
پیر و جوان لعنت خدا روز افزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر مراد
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر
گفته آنچه دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست کبیر
برای او معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وشیخ حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بود وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
و امام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان درخواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا زنی از سادات
رسید و دو فرزند همراه داشت یعنی رضی و دیگری مرتضی و بعد از آن استدعای او و آنست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهرحال چون این هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد یا زمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه درباره
تحقیق حال امام او افتاده در وقتیکه خوف قید و بند بود و مخالفین در جستجوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی و آنچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
وعلمه احکم و اقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ها ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجوه پیداست شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد وغیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب
آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحثیکه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در فهم نظر است زیرا که اکثر القاب
مذکوره وغیر آن برای محمد حنفیه مقرر گشته نسبت بان ائمه که بزعم شیعه بر زمین مخفی گشته اند
ورنه اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلافصل نزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
و هم غیبت دیگران ائمه تا بدانی که این تقلید سابقین است فانهم علی آثارهم یهرعون پس اگر
گویند ما را بایشان و استناد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از خود
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
کفران نعمتش نموده و غیبت بر زمین برای آن بزرگوار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان بود
که حضرت صلی الله علیه وسلم در حق او بخطاب امام رضا فرموده شاعرنا دنیا چنانچه در کتب کلامیه یعنی بها
و حاجتی به برآوردن فضایل قصیده اش نیست که حافظ و قاری و سامع آن الی غیر ذلک مطابق روایت معصومین
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالش میگوید و غیبت او و را در کوه رضوی ثابت مینماید و اعتقاد دارد که او بسط
ثالثی و آنگاه با امتیاز تمام بوده که یوجد فیه و لا یوجد فی غیره در اشعار شرینت ع الا ان الائمه من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علی والثلثة من بنیه هم الاسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان و بر و
وسبط غیبته کربلاء وسبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء تغیب فلا یری فیهم زمانا
برضوی عنده عسل وماء پس انتقال ذهن سامع بسوی حضرت امام نرگسی دریجانی فقط و
ممنوع است و تفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم و کتب کلامیه و مباحث اهل سنت
و امامیه هویدا تواند شد پس یکه جاهل باشد از ان امور سابق و آنچه در کتب ضبط کرده اند
دور او کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اما از نان آنخردم که علم باین مقالات
دارند و کور و کورانه تمبید و ندپس ذهن ایشان البته بمحمد حنفیه و حضرت امام محمد باقر و صادق
و دیگر بزرگان متقدم میرسد کما لا یخفی که اصل درین باب محمد بن حنفیه بوده که روز صفین صفهای
میمنه و میسره اهل خلاف دریده و بعد از آنکه علم لشکر جناب مرتضوی بدست او بوده چنین
شجاعت از و صدور یافته که همه متحیر بودند بخلاف امام نرگسی که هنوز بجنگ آزموده نه داد
میدان داری گران رکابی داده هیچ معرکه سردار نه بچشم خود ندیده غیر از وشتم و لعنت و ترفه و
عیش و کامرانی و معرکه‌های اسمالی بر دختم شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته عادتش بجز قمار بازی و طنبور نوازی
و مطربی و رقاصی بر اصول رفاضی امری دیگر نیست پس هر حمله که از و بعمل در آید بر جای خویش
نه دلیل رافضی بد اندیش و این خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشانی و
مجلسی و غیرهما باستفاضه و شهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که مخصوص افسانهای واضعین
است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد و به بین که شارح مقاصد چه نوشته و از مامون که تشیع
او در کتب موجود و دیگران چه نقل میکنند که خلاصه آن بدان میکشد که اگر آدمی را سیر و
تماشای روایات کاذبه منظور باشد روایات شیعه را بشنود و قرینه عقل و نقل هم بران دلالت
میکند که گاهی ایام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نشد اصفهانی باشد یا خراسانی و از نیست
که در کمند بسم الله یعنی قاعه جابلقا و اسم بلباس برهنه و تلقینه زندگی خود را بسرحی برند کما هو قریبا
و چون وقت رزم و کارزار هنوز نرسیده هرچه امامیه مثل مجتهدین لکهنو بافته‌اند یا مانند دیگر
قصه خوانان یافتند همه باده و هرزه خواهد بود و ایضا تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سامع
جاهل است که ذهن او بدیگری انتقال نکرد پس او را چه اعتبار بلکه حس کم جهان پاک و غایة الامر
از ان قسم شد که لا مشاحة فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما شار و اینجا گفته اند
عکس هستند نام زنگی کافور و این فصل نیز موید انعکاس امور است زیرا که حال
امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که برادر مجتهد قانی در کتاب خود تا دیده و بدان تحمیل

تمام گردد قبل ازین معلوم گشته و نیز مآل حدیث کلینی راوی بر نام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده و تا علم تمام فصاحت و بلاغت را بپایان رسانیده زیاده تر عیان شد و که زمینهار صاحب الزمان را بذاتیات امامت مثل نائب خود علاقه نمانده بلکه معامله بالعکس بود و او منوز بتلاوت همین بیاض عثمانی اگر از ضروریات خویش که اشاره آن گزشت و می آید فارغ میشود میپردازد بلکه خصوص بمذهب تشیع ندارد و لنعم ما قیل ع بهفتاد و دو ملت گردش چشم تو می سازد و بیچکپاره رنگین کرده ست شهر و محفلها مگر همین مقدار تا از دور و تسلسل متعه بکهزار یا چند هزار فرزند مجاهد بهم رسانند که هم و مانند سفیده صبح صادق اظهرست که چون آن ائمه که در عالم شهادت حکم رانی و جهانبانی بر گمراهان متبعین خطوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسلک و فتوی میدادند و اصحاب کاملین شان که نص حضرات ائمه لولاهم لاندرست العلوم الشبهور شان شان بود و اختیار مذهب خوارج بکفیر دشمنان مرتضوی را آرزو کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزد کیان تحقیق عالم چگونه باضلال امت نه پردازند که در ظهور ایشان هیچ مخالفی خطر نباید تا بگفتن چون و چرا گراید و اگر از نسل بی کسی هست که نشیب و فراز علوم و بینه نور دیده باشد پس لانسلم که ذهن او انتقال نکند از آن اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صدها سال تقدم بر او داشته باشند و انتظار شان وافر و محن و مشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده‌اند و این خصائص بر السنه علما دائر و سائر باند پس حال محمد بن حنیفه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع در آن زمان گویا در آن محصور بود و هم در زمان متاخر باید دید که بر کسی و هم آنان می زد و افتخار بر آن میکرد حتی حمیری مصداق شاعر و ندیمتیانه شاد اعتقاد خود بر آن ریخته دستور غیبت او در قلوب دیگر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد که او را از قبیله گفته‌اند که پادشاهان زمین بوده‌اند از ایران چنانچه مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث محقق بران ولایت تمام دارد و می آید ان شاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد امام بود که محمد بن حنیفه هنوز نه مرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری دیو زمی را برای حفاظت او برگماشته همیکی که پاسبانی او بجای آرد و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و لیکن زمان غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد اکنون کجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ائمه امام مهدی ابن حسن هست که فرش انصاف و سیاست بر رعیت خود خواهد گسترد و دیگری هیچ نیست بس محنت و فتنا محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه بر بیان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوه تنها چنان زندگانی فرماید و بدین تنگی بسر کند و فقط بر آب و عسل از هزار سال بلکه زاید قناعت در ز دو هم

تا نام نقل و قوم رئیس هنوز به زبان نیارد و نوبت سرزنش اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی
هو خیر نرسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری اختیار کرده که مونسی و غمخواری دارد و
یاری و مددگاری از اینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور به وسیاهی مردود رفضه
در غیبتی افزاید جناب امیر گردند که رونق افزود و در آن وقت وسیاقتی بسقیفه مبدل شد و رفته
لازم آید چنین بودن غیر اثنا عشریه و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امیدوار بعطوفت و کرم میباشد شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زار بس
گاهی رحم آرند و درین زندان غیر از حیوانان و انهم متغیر شکل دیگر کیست بخلاف مزید خشم و غلیظ
و کامرانی امام نرگسی و ریحانی که هرجا اسم با مسمی است حتی که او بعد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
الخضر است سبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد می زیبد که اعرفت نمونه
پس مقتضای قدردانی و نیفرسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محض مشتاق
اول نجات دهد و شان او هم زمانه را بدست او دهد یا لوای فتح و ظفر مثل سابق از مزید
دلاوری و قوت خویش آسمان برین بر افرازد و اگر اکابر و اصاغر کسانیکه را در تحت تعین
اثنا عشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول امیه فرا گرفته اند مفصل
برشماریم این مجلد به و صد جزو هم تمام نشود و لیکن عاقل بدین اجمال پی می برد که تعظیم و اکرام
حمار حمیری برانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت دایر شد و دیگر از مراتب عالیه مدارج
عالیه او چه باید پرسیدن و ضرورت اثنا عشریه را در مرتبه مذکوره واجب لازم فهمیدن کار احد است
ان از امور بدیهیه نو اگفت که بعد از ائمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند و او را قائم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
یا دو صد سال تخمیناً بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین الفاظ شده و از دیگران که در غائبین معلوم متوسط
اند نیز متقدم است کما لا یخفی از غائبین برادی زمین و چون غیبت و غیره متحرشده دیگر این امور وان را
بطور جامعیت در دفتر گنجانیدن و آنچه منظر کمترین در طلبها گذشته هم از کتب رفضه بیاری بطور تلمیح
در ذهن حاضر آمده و دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
گوش اصغا فرا داشتن تا وعده اقل الانام بوفا انجامد و ان بیان اجمالی تتمة الباب و قد لکه الحساب گردد
پس باید انکه فرقه های رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و با مامت
زکریا پسر آنجناب قائل شدند اگرچه از کلیه امر دیگر بر آید که نزد علمای مذهب و مقالات بجز فی قبیر زد و باز
دیگر یاران نیز مثل پدر بزرگوارش غائب اعتقاد نمودند و برخی با مامت امام صادق قائل گشتند در برابر خود
امامیه سنت گزاشتند دولت ایشان نسبت به دیگران زیاده شد باز هم خلی جدا جدا انها و نزد هشامیه سالمیه

شیطانیه زایه واگر کسے را استبعادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب تقیه نمودن
و نجار مجلسے رو آوردن تا اختلاج قلبی زوال پذیرد و باز برخی ازیشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و بنیاد رواج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند و او را خاتم الائمه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه وده گانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نمیباشد و فرقه
نفسیه از ایشان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قایل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابوجعفر در
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کنیت دیگری تمنید و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضریه اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غایب است در کوه حاضر نیست و قتیکه او را اذن الهی خواهد رسید
ظاهر خواهد شد و ناووسیه پیروان عبدالله بن ناووس بصری گویند که امام صادق غایب است و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان بر اینست که بعد حضرت صادق پسر او
اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که اولش فرمود که امامت حق اکبر است تا علیے در خلقت خود نداشته باشد
معهذا او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر مکرمش فاطمه است دختر حسین بن حسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
و فرقه اول از اسمعیله که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد ایشان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایب و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان بر زمین است
بر منتظر و غایب اثناعشریه متقدم باشند و لیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم است زیرا که فرقه اولی
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز درین اختفا
بسر مے برد و بتدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در ختم امام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام آن
را ذکر مینمایند و اکابر اثناعشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین باثبات میرسانند
ظاهر و نادم شهادت شریف معاذالله در حالت کفر مے نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه لزوم آن
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث نسبوا التقیة الیه کرم الله وجهه الی شهادته علی الاکابر و ما دلیله چنان علیلے است که هیچ
وجه صحیح ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر گے که دیده باشد یقین دانسته که نص است در اظهار
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که مبعث شریف را نیز مبدای آن عنوان
گفت فضلا عن ابتدار الاسلام و ابتدای بیشتر از وفات رسول علیه الصلوٰة والسلام
فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک و بطلانش بدیهی است که مدت ده سال
بلکه کمے باشد که به اظهار کفر باشد و ران نه کتمان ایمان پس ابتدای معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حالانکه دران سوز قرائت قرآن مجید بود قبل از نزول از فراید و سال پیش
سبعین خواهد شد عاشر اذ كُنتُمْ اَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ ورنه لازم آید که تلاوت کتاب اسد کند یا
وآنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتوانکرد فاعتبروا یا اولی الابصار و اتطرد اصحل هولا لا
شعرا و از عجائب انکه چون مشاهده این روایات در قرب این زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار دتارانیه مشغول شوید تا نوبت بدان افتاد که باخذ دایا فتند
و درپی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از انچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که بعضی از حمقا در توجیه قرائت قرآن مجید قبل نزولش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند متحرم که رطب بود متقلدین او چنین کس را
راقضی نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر شد یعنی بر بقای بعضی از رافضه پرستین و هزار آن نیمانرا
بطرف خود کشیدن و داد جبر تقبیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مقولات
سنیان را الزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جاییکه خرالاغ رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت امیه داده صیا بود بر روی زمین از کوه و تاموت در تکاریخی ایشان
مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنیم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر است و رعد آواز او ست و برق چابک او در وقتی از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیلیه بر همه تقدم دارد و انحصار غیبت
از حضرت محمد بن حنفیه است و موجد آن ابوکریب ضریر و موید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم سید حمیری خمیسه شهره آفاق شارب مبند رستاق ولیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم تعظیم او حضرت امام رضا را مامور فرموده حالانکه اثنا عشریه گویند
که همه شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی است که این بزرگ
بزرگان رفضه سید حمیری حمیسه که شهیق و شهیق او قصیده مذکور است بر بیان محدث
بحقی در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین داشته مختصر
در فارسی آنکه حمیری بکسر حا و سکون میم و فتح یای مثنی ابو قبیله است در یمن و زبان
قدیم در ایشان پادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیری ثقه است عظیم المنزلت و
تشیع اتقان از شعرای اهلبیت ابن شهر آشوب در مدح او در از لغی بسیار کرده ناظم
قصیده لام عمرو باللوی مربع بمین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که نبیذ می نوشند فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بتاق می خورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشند گفتم بلی خمر می نوشند باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که بر خدا
مشکل نیست که بخشد حب علی را باز مولف کتاب غد کور میگوید که ازینجا ضعیف شد قدح چنگ علما
در حق او میکنند و از شیخ مفید است که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بشیر
بود عیانا و چهره پدر ستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمده و او در غرغره خویش شده بود
گفت و درین قبیله تا بسیاری از سالها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادر من
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز مرات کثیره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
هبوطه نجات داد سبحان الله این کلمات را از بلی دائم الخمری بریزند جائیکه اتا امهات المومنین
وانیهم کلمات می آید که قبله دین و اسلام اند با بیات بنیات آنرا مضحکه میسازند فاعجبوا
یا اولی النهی و اصل حقیقت اینست که چون این بی خرد اصحاب کرام را و دران قصیده
بد گفته و همه رفضه از متقدمین سیما متاخرین در بد گوئی این بزرگان صدر دین و اسلام
منهمک اند و شب و روز در فضله ابلیس میخوزند ازین جهت هر کسی طرفدار او ست و دانند
که اگر او از ثقات جلیل و کملا نبیل حقیقیه بود وی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و این
خود از کتب معتبره شان در تالیفات بنده مبسوط است پس چون سیاه روی او امری است یقینی
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان و درخشانی چهره اش که بعد از ان شهره ولی تاویلات
سخیفه و روایت ضعیفه آورند چگونه ثبوت رسد علی ما اشار الیه رسد مگر فایده اولی از بارقه مفضیه
مجتهد الزمان که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع غبار تشیع تایید پدر نوشته
که وجوه آن در تالیفات کمترین و شاهد درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشند پدید که یا چنین
خیال داری که اهدی متقین را امر طبی تواند برداشت زیرا که دران منصوص است که امر یکه اجماعی
باشد مرتفع نشود تا بروایت اجماعیه ثبوت نرسد از و آن تغییر عظیم نشده و با قطع نظر از انکه
چون القاب نام ریحانی باعتراف مجتهد تالی بجای اعلم تر از گرفت پس آمد درین باب جبال
شیعه نمیگزارد و لعنت آسمانی بر سر ایشان محیط میشود و مقام حیرت بوجه دیگر است که مجتهد جنان
دیوانه شد که یکبار خود نیز هوشیاری ابا ساخت تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بینات واضحه نزد هر کسی از افراد انسانی اعتراف کرد که البته ذکر نام شریف امام
ریحانی موجب کفر است و متعالست که در دلالت احادیث این باب هیچ گنجایش نماید و در افادات
حضرات معصومین که خود این امام سختی و حضرت سلطان مشهد مقدس امیر قفح کمد آید و لیکن

بمقتضای مصراع هم از خبث نوعی و در دو سنج کرد چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
دلالت نمیکند بر آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریفه با القاب مختصه او حرام است و فیه نظر زیرا که چون
ذکر نام مجرد کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد که مختص یافته بود باید که موجب کفر
باشد چه مقصود از تحریم نام حفظ و صیانت او بوده است مثلا شخصی نام مبارک گرفت و خبر آن خبر رسانند
در وسایل وقت در کار افتادند که فلانی اگر میداند و نزد او مجهول المکان است نام چرا بر زبان
می آرد پس لامحاله معتقد شوند و بعد از تفتیش و کوشش در استفسار حال و پرسش تا بسفرای
رسند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشد چنانچه سابق از برای بعضی از وجوه و سلسله مذهب بوضوح گراییده
و در ذکر غیبت و سرداب و اهل قرابتش خصوصا والده معظمه خاتون نرگس خشیم و چراغ شاه و دم عرفی
از احوال مختصه زیاده برین امور و راه یافتن به وسایل متحقق می شود یعنی دختر یا نبیره او بود مثلا که فلانی
و قتیکه بزعم امامیه برانند که قاتلین و دشمنان اهل بیت طاهرین و قالع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
و طریقه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب زمان
بر هم کند دین و دولت پیدا می شود پس برای معدوم کردنش چها کردند و هزاران کشتند هر جا که مظنه
داشتند دست خود را کوتاه نکردند قس علی هذا هر کسی در طلب دشمن میکوشد در روز و شب بر غایت حفظ و حراست
می باشد ولیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند دوستی بی خرد خود دشمنی است
الغرض چون ذکر نام مجرد موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اخترع
معنی کرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قائم مقام اسم مبارک آنحضرت نیست چنانکه ذهن
سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و درینجا هم قیاس بالاولی جاری تواند شد یعنی هرگاه نزد مجتهد
چنان حالات مختصه چنین است و غیر مختصه یعنی مشترکه حرام نخواهد شد چنانکه زید صفتی دارد که در شهر او دیگری چنان
نیست پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است او را و نیز او را صفتی دیگر حاصل است که او را
دیگران نیز مثل او یافته میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجود نظیر این چه معنی دارد
که اوصاف مختصه و غیر آن اوصاف مشترکه حکم واحد داشته باشد پس در مانده النزع لوا
گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر اوصاف مختصه او بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
ذهن هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سرشار نیز ای
مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعه النهار چه دیگر بایانش پدیدار نیست کما اشرنا
الیه فی الصدر **قوله** اما آنچه مجیب غیر مصیب در باب طلب آنحضرت
اشاره به حیثیت منع کرده الی لا سلم مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بشفقت و حلیت شیخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی بر اعاظم محققین نیز که علیهم
اربلی باشد هم حماقت و سفاهت مذکور شامل شده و امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماند و باین جواب تقریر بنده
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زاید الوصف
در خیال و وهم کسی نمیگذرد و لا عین رأت و لا اذن سمعت که خود را امیه اعظم رفضه هبط لعن نماید
و هم لا یشعرون اند تا حتی که گویند نام امام حضرت رسولخداست مثلاً و ما را اعتقاد و بدان دارند
که مشهور نام او بر زبان نیاورده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و از هیچجا
پی توان برد که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که پدر
مجتهد در صوارم نقلش بر داشته که الحائک لا امتی و در ضمنش شکی نیست که استاد جناب اعور
المحدثین یعنی علی بن ابراهیم قمی ظاهرا همان اعتقاد داشته که از تفسیرش پیداست که چون قوم
مذکور روز ولادت حضرت عیسی وقتیکه خاتون مریم مادر مکرمش نخله یابسه را از اهتزاز سبز
کرده بجا است دلالت کرده بر او خندیدند و دعای او در باره مقبول شد بحماقت و زوال برکت
اما سفاهت اربلی مذکور که روبروی تقریر او افادات شیخین امامیه هیچ و پوچ است نزد مجتهد اصولیه
پس از آن که نسبت غیبت صغری که هفتاد سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت متناهی
بغیر متناهی است نسبت ذره است بکوه الوند معهذا چنین نصوص در باره آن صادر نماید که هر که مدعی ملاقات باشد
ملعون است مگر بعد از خروج سفیانی و ندای آسمانی و با اینهمه خود امام پرده غیبت را بقوت خود بر نمیدارد بزعم خود
جعفر که جد اعلای مجتهد الزمانیست مجلسه حیدری می نازند و صفحهای حاضرین و ناظرین سفید بر سیاه
دیگر هر یکی از سفرای او تا حین حیات خود بخوبی سفارت و اظهار توقیعات مقدسه میکوشید فتح المثل کرده
یعنی صدوق الکواذب بعبارت بلیغه خودش بزبان قال و حال می نازید پس هر لعن و کفر بنده اگر نام
در غیبت کبری می باید باید در غیبت صغری مینشاید که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان میخواهد
که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد هر دو بسوی احتجاب امام از استار غیبت مانند آفتاب از ظلمات بدر
آید و از اینجا در محاورات اهل هند میگویند که جد هر مولی او دهر ولی و افسانها که علمای امامیه در ذکر حالات
این امام که مقیم عالم غیب است و در باره ساکنین عالم شهادت چون مصنوعات ایشان را حد و نیاشد در بیان حلیت و
دریغ فرموده باشند الغرض چون هر فسانه غایب عن الانظار است بشکل حکایت عمرو عیار و مولانا مدار است و من نیز روزی
بسا ولش الوصف دارم چنانچه بکرات اشاره بدان کرده ام از اینجهت حیث عبارت بدیگران نگردم و اختصار را انسب
پنداشتم و بزودی متوجه اقوال دیگر مجتهد گشتم تا مقصود اصلی از دست نرود قوله اکثر تواریخ معتمده اهلسنت الخ قطع نظر
از آنکه لفظ اکثر دال بر آنست موافق داب مؤلفین که بعضی از آن بر خلاف این دلالت دارد و از آنجا که قول الحق جابجا از
گشته که ایشان قایل بوجود و غیبت او هستند عقل هم دلالت بران دارد بلکه تالیفات قلمی کنتوری نیز بر آن دال است

در غیبت امام برای رفع اختلاف امامت است حضرت صاحب الیسوا البته در غیبت امام مقصود برهم خورد چنانچه
هر کس علانیه می‌بیند در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتی از کتابی که حالش عنقریب می‌آید
چگونه برای جناب مجتهد در پی که الزام اهل سنت است مفید توانند بود که جماهیر شان مذهب دیگر دارند معهذا
در بین تحقیق خواهی دانست انشاء الله تعالی که مجتهد در بین کتاب نیز در باره چنین احتجاج تیشه بر پای خود
زده باشند مجبور و ذکر عبارتش چنانچه بارها دانستی امثال این دلائل را از هم پاشد چنانچه باز خواهی دید
و بهر حال مجتهد بیچاره خواهی گریست که از پای خود بگور افتاده و فدای یا عبد الله بن سبا در کفنی
ورداده قوله در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتمد مرا با دو کس طلبید الخ باین
روایت که راویش نیز مجهول باشد چگونه جماهیر اهل حق را الزام توانند داد بلکه فرق شیعه را نیز که خلاف
آن معتقد اند و زینهار بمثلش قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثناعشریه می‌پندارند که سیاق لفظ آن
او متصور بکتب فارسی باشد او هم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل در غیبت رجعت و ما شد آن
تکذیبش یقین تواند کرد که مجلسی برعایت قاعده کلیه که بارها منقوص گشته بروایات اکابر شیعه شان
کما تیناک فی تالیفاتنا مبسوطاً یعنی معصوم را غیر از معصوم غسل نمی‌دهد میگوید که امیر که بر روی آب
حصیری گسترده و بنماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود پس دلیلی دیگر برای وضع این قصه
بهر سیار اکنون جز خیال و وهم چیزی دیگر بنظر نمی‌آید که گستردن سجاده بر روی آب چه حاجت داشت
بیدار نشستم تا که خواب برد شاید که بجهت سفاهت از طرف مجتهد خود بگوئی چنانکه ملنگان گفتند مر کسی
را گفته بود که اگر زمین قبل از ربیع الدین مدار نبود بار سی بگو که آتش مدار بر چه چیز بود که تو حکایت سکنی
که در عالم هیچ نبود مدار آتش افروخت و دودش آسمان و اخگرها ستارگان شدند و شعله آتش آفتاب
و ماهتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ برهم شد و گفت ای بی حجتی لا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار مگو زیرا که خود مجلسی خاتمة المتکلمین و محدثین چنین گفته چنانکه روایت کنند که جناب امیر
بعد از جنگ احد گفت امام حسن را که ذوالفقار بمادر خود بگو که بشو چون بعد از شستن آورد پسر دید
هنوز نقطه خون باقیست ذوالفقار بگفتار در آمد که من این نقطه را جذب نکرده ام تا چون مرا بر گردنی
وقت جهاد ملائکه قصه تو یاد کنند و در دو بر تو بخوانند مجلسی میگوید که بخیال نمی‌آید که طفل دو ساله
را فرمایند و ببرد و بمادر دهد انتهی مختصراً و تو هم بشنو که این امور در کتب شیعه کم است زیرا که هیچ آن
تتبع کنی بنشینی تواند یافت بلکه از صاحب کشف الغمه که تشیعش نامیه روبروی او با وجود بلندی
بعض مجتهد بر پستی بیفگرانید پس چگونه بذهن کسی در آید که آنهم وقت بغسل پدر بزرگوار خود طفل باشد در
قرب از زبان جوانمرشیده غیر ذلک من الآثار معهذا مولف این کتاب ملا عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه
در کتابی مذکور آثاری فرمود که از آن چنین بر می‌آید که این نقل آثار در کتب شیعه است نه اهل سنت هر جا که خواهد بیان نماید

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مرا امیر سید یا گفته که بر ما چگونه حجت باشد که تو
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات است که هنوز بمعیار نرسیده باید سند آنرا نوشتن
و کتب تنقید بر کشادن اگرچه چند فرق امامیه جامع آن روایات باشند که در ترجمه او در کلم پیر القسیس تتمه
در کتب شیعه از ائمه اعاظم شیعه یاد می آمد پس باید تنقید آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور ...
باشد و اذ لیس فلیس و انگهی خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعا که میراث حضرت امام حسن نانے جد اعلاے
مجتهد ناصبے بلکه رئیس النواصب گرفته اگر امام پسر حسن بودی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند و اکثر
سعادتمند که با عم خود چنان کرد که پاره از آن تنبیه پیچ داگه سبب تحقیق درین باب باده ترا علم
ملحقے چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بر بست و بهمسائگی خداوند عالم پیوست
و غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در آن وقت از زنان راست گو
خاتون سوسن چنان بر آمد که بار دار است تا نواصب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر بقاے خلے شور اب رسانیدند ولیکن در خصوص این امور هم انعکاس شدید رو داد
که امام بمقابله عم خویش پرداخت و در ادائے حق مادری پهلو تهے ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جلهاے حیدرے کفایت کردی درینجا یک تکاوری نیز می نمود زیرا که بر اصول رافضیه
کمانے البحار مقابله با مطربے رئیس الرافضین جد اعلاے مجتهدین بودے یعنی جعفر کذاب و در نوع
با نواصب نخشب شعار دیگر چه گوئیم که رعایت دودمانش قفل سکوت بر زبانم زد ولیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خواهے یافت مضایقه ندارد بخلاف امریکه اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده ترتیباً شد ذکرش مناسب نگردد فالعاقل تکفیه الاشارة والغافل
لا تجدیه الف العبارة قوله و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر الخ
قبل ازین جواب جیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را ابتر بی سیر نگفته اند پس اکنون
...لیاے این دعوے را اثبات باید کرد و علاوه ما را حاجتے بدان نیست که محتاج جواب
آن باشیم چه انفا گذشته که از روایات مجاهل در وقت احتجاج و استدلال چه روز بازار خود
میگوید که آن روایت مطابق این عبارت است پس چون راوے روایت مجهول است
بایدش سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن و در آن عبارت این کلام جاری نیست فالحمد
لله تعالی که بحثم منونتی و اشکال فرعونے مجتهد را حقیقتے باقی نماند قوله پس میگوئیم
که بعضے الخ در اینجا باجماع فریقین بلکه باجماع امت آنکه رسول الثقلین نتوانستند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند بقاے طرفین در آن وقت و آنکه مکه معظمه بعنوانے فتح شود که
هر کسے پسندد و شکر نعمت عظمے صورت بندد در اینجا هیچ جنگے نمورث ننگے کما لا یخفی پس صلح ام

احد بهار آخر از بیہ باب باید فهمید طرفه آنکه هر جا میگوید که اول من قاس ابلیس فنشاهو ابلیس و انجه از
حال حدیث بر طور خود بایگان قلیل البضاعت فانند غیر ماهرین فنون دینیه و این صناعت که علم
کلام و مناظره تعبیر از انست نوشته چون در حواشی طعن الرماح دفتر با مفصل سپرده ام باعاده آن
درین پریشان فی الله معذورم هر که خواهد بدان نظر کردن دفتر دیاسکے سبزه جاسے اگر مجتهدین دیدن
باید رجوع بدان حاشیه آوردن که موجب تسکین قلب او خواهد بود انشاء الله تعالی نامش
نقض الرماح سے کبد النباح گذاشته ام اگر زمانه اندک مساعد شود خواهی دید که آنحم شل
این کتاب ذخیره مباحث کلامیه و سوز نده اکباد جمیع علمای امامیه ست قوله وازینجا ست
که خلیفه ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاهت مجتهد ست که شیخ کلمه گوی
چنین بیهوده گوی نکند تعبیه این کلام درباره جدا دار عترت طاهره بخطاب حضرت امام حسین
صد در یافت به بحار غوطه بخور ده چشم خود بر مقاتل علمای خودش بکشا علاوه کسانیکه با
گلستان وغیره در دبستان خوانده اند آنجا نیز سد استند کہ ألست بربكم در قرآن مجید آمده
والبته بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کرده و در جاهای دیگر نیز اینطور وارد گشته
و مولای مجتهد یعنی قاضی طلبوق شوشتری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخواری
حمل کرده و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتهد قدرتی بدان داشته چرا التعرض بدان نکرده و بجز
بر این اجمال قناعت کردن کار این فرومایه و سفله هست دون غیره و آنحم منجس بدرش و صواب
و لیکن چنانکه شیعه الیست از ایمان او را الجا حاصل ست و من يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ الغرض
بعنایت ایزدی این مسئله را در شرح طعن الرماح که بطور جرح مبسوط نوشته ام باید دید و عجب نیست
که اگر در بیاضش آرند همه حواشی را ترتیب دهند قبل این اجزا بد و صد کشد و لیکن قلت
فرصت از آن مانع ست چه گویم که نه معینی دارم که در تبیض النخ همت بندد و نه شخصی که چند کس
را دستگیری کند تا به بیاضش بندد و چند کس را در تصحیح آن نگاه دارد که در آن عرق ریز
نمایند طرفه آنکه چون طلبه در کتب درسی استدعا می کنند و من اشاره با صراحة می گویم
که درین باب دم میزنم که شما را در مدتی قلیلی و انگاه بآسانی تا منزل مقصود رسانم و شما
در مئونت من اعانت کنید کانّما یُساقُونَ إلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ و بعضی بودند
که در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر وعدهای صحیح نمودند و بعد روزی چند ملاقات را هم ترک نمودند
و کسانی را که برین کار نوکر داشتیدم و عده خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
و فا نکردند و الا شاذی نذرة و اتفاقا و بعضی از کتب را نو لیسانیدم و حساب آن اگر
بجمیل زر دیه بود بعد چیه کشید و مکرر به تصحیح کتابی پرداختند و وقت مطالعه آن کتاب

را ممسوخ یافتیم چگویم که وقت من درین غم و غصه چون میگذرد فالی الله المشتکی و بعضی را
یافتیم که در کتابت نزد من اقرارنامه نوشتند بحساب اصل و فرعش را چنان در کتابت پیدا نتوان
ساختند که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نفهمیده بودیم و دانستم که در
قیل و قال وقت ضایع شود و اجرت بحساب شان دادم وقت مطالعه دلم میسوخت که در
آتش افگنم و یا در آب سلسله تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثرت مطالعه
کتابت صحیح نویس بخط مایقرا بمار موصول بهم نمیرسد مگر بمار یافته و مشکل اینست که هر روز تیرگی چشم
و اجنبیت از کتب دینیه بحدی رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت امتحان رسید نتوانستند
عبارت فارسی را بسلامت بخوانند و در تصحیح عبارات و اسامی روات متحیر گشتند چه گویم که
از ملاقات اسباب چه میگذرد بعد تصنیف بر کتابی خصوصا درین زمان که آفت و
که فرخنده بنیاد نام آن گذاشته اند چه پیش آمده که عیمای ازندیم این بوده که هر تصنیف نسویه
در آمده بتوسل امرا به پیرایه تبیض در آید تا انبیا و امیم در آفات مثل تالیفات قدیم برباد شود
مدتی بعضی را برین کار برانگیختم که بیک اشاره تو ممکن است کتب را فراهم کردن و جمعیت کاتبین و
مصححین رسیدن پس چنان میثاق و عهد بر بست که هر یکی ابن آن بوهم و خیال نگذرد و پس اجزای
چنین کتابها که پاره حالش گوش کرده طلبید و کاتبی هم که غالبا صد جز در یک صد روپیه تواند نوشت
داد و بطور بشارت پیام داد که مدعا بدست آمد لیکن قبل از آنکه قلم بدست گیرد این قدر مبلغ در آن
ان سیطلمید پس وزی فتم و او را بذکر آن عهود و مواثیق شرمنده ساختم و گفتم اگر مرا آمد به تیمسر
که چند نسخه بنویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثل اصل گردانم تراجیر آنکالیف میدادم مداخل من بر
قبائل و اقربای خویش که از ویرانی هند تباه شده اند وفا نمیکند و همچنین دیگران اغنیاء اهل ریاست
کردند و همیشه بکث آن بود و دخترهای خود را برباد دادند خسر الدنیا والآخرة ذالک هو الخسران المبین
از اینجا با المجتهد جامعی بیا دو دواعی کیا و درین مقام بر ملای نامی عبدالرحمن جامی این تهمت نهاده اند که او
با آل سنت و از کتب اهلسنت نقل میکند که امام دوازدهم فرزند سعادتمند حضرت امام حسن بن علی
و بعد زمانه غیبت اختیار کرد بسبب آنکه معتمد خلیفه عباسی خواست بتوسط کارپردازان سلطنت خود سر مبارکش را جدا کردن
پس او مختفی شد حالانکه ملای نامی قدس سره السامی بر مذهب شان این بنیاد در انداخته و هر چه او در العلم ازان بود
بر مذهب سنت درست آمیخته پس ناگزیر شد که این منافق بد کردار عبارتش حک کردن اگرچه باطناً تا او
بتخصوص هر از قلم حقیر چه تقاضای عذاب و ذلت و خواری نخشند پس بلی آنکه ملای موصوف در شواهد گوید که
ابوالقاسم ابن حسن یا میفرماید محمد بن حسن بن علی بن محمد علی رضا رضی الله عنهم و وی امام دوازدهم ست کنیت او ابوالقاسم
ست و نقیبه الامامیة بالحجة والقائم والمهدی والمنتظر و صاحب الزمان و موعودهم خاتم الاثنی عشر

و امامیه یزعمون انه دخل السرداب الذی بسر من رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنة خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم و در کتب
ام ولد بوده است صقیل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک و ولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنة ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم فرمود که ای عمه امشب در خانه ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی تا وقت ولادت ظاهر نخواهد شد آن شب
چون شب نیمه رسید برخاستم و تهجد گزاردم و بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و اثر
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن تا نخانه که نرجس آنجا بود
بازگشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم و قل هو الله احد
و انا انزلناه و آیة الکرسی بر وی خواندم از شکم وی آواز آمد که هر چه من خواندم فرزند وی نیز
بخواند بعد از آن دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بزمین آمده بود و در سجده افتاده
وی را بر گرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجرهٔ خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند و زبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گو ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ بعد از آن دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی از آن
مرغان را بخواند و گفت خذه فاحفظه حتی یأذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که آن
مرغ که بود و این مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل و دیگران ملائکه رحمت اند بعد از آن فرمود
که ای عمه وی را بمادر وی باز گردان کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
وی را پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا و از دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
در آمد و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت و عطسه کرد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و از دیگری
آورده اند که گفته است که بر ابو محمد در آمدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم و کنیت این کنیت وی هو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا وظلما و از دیگری می آرند

که گفته است که روزی بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بآن
فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار بر داشتم کودکی
بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی بر رخساره راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد بر کنار
ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از آن از زانوی وی برخاست
و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه در آمد و من بوی نظر میکردم پس
ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که درینخانه من کیست بخانه در آمدم هیچکس را ندیدم از دیگری
آرند که گفته است معتمد او و این روایتی است که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام صحیح
زیر این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مر او را دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه و آن از زمان ولادت وی است تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
درازتر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگری که واسطه بودند میان وی و سائر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بشخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و از وی
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی
من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم چون آن روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد از آن وقت
غیبت طولی در آمد الی ماشاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار است از آنجمله آنکه
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند و گفتند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق الاکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رأی کردم
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب در آمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم و جامه
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر بابسته و یکی
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در بر گمان بردم که مگر از شرفاست

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
و آن دومی دیگر بر طرف یساری آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریشش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد در ریشش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم انشاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و ویرا در بر کشیدم
و زانوی اورا بوسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت بازگرد مصلحت آنست که بازگردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که بازگرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از آن بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را بنمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود مردم بر من ازدحام کردند و پیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از آن مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت وی را هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد از این ملا میفرماید
که هذا ما قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علاماتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داود رحمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه و سلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه و سلم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة یملاء الارض عدلا اخرجه ابو داود و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

وایانا ان الله تعالی خلیفة یخرج وقد امتلئت الارض جورا وظلما فیملاها قسطا وعدلا ولو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم من ولد
فاطمة رضی الله عنها یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله وکنیته کنیته جده الحسن بن علی یبایع بین الرکن
والمقام تشبه الرسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل فی الخلق بضم الخاء لانه لا یکون
احد مثل رسول الله فی خلقته والله تعالی یقول فیه انک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعه العارفون
بالله تعالی من اهل الحقائق عن شهود وکشف بتعریف الهی رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه هم الوزراء
یحملون اثقال المملکة ویعینونه علی ما قلده الله تعالی ثم قال وان الله تعالی یستوزر له طائفة خبأهم
فی مکنون غیبه اطلعهم الله سبحانه کشفا وشهودا علی الحقائق وما هو امر الله علیه من عباده فیشاورهم وهم یفعل
بالفصل وهم العارفون الذین عرفوا ما ثمه وما هو فی نفسه لعرف من الله تعالی قدر ما یحتاج الیه منزلته ومرتبته
لانه خلیفة مسدد یفهم منطق الحیوان یسری عدله فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولة
احمد بن محمد السمنانی قدس سره فی ذکر الابدال واقطابهم وقد وصل الی الرتبة القطبیة محمد بن الحسن
العسکری رضی الله عنهما وعلی امارته الکرام ائمة اهل البیت الطهارة رضی الله عنهم وهو اذا اختفی دخل
فی دائرة الابدال وترقی متدرجا طبقة طبقة الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین
البغدادی فلما جاء نقبه ودفن فی شونیزیه صلی علیه محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما وجلس مجلسه
وبقی فی مرتبة القطبیة تسع عشرة سنة ثم توفاه الله تعالی بروح وریحان ثم اقام مقامه عثمان بن یعقوب الجوینی
الخراسانی وصلی هو وجمیع اصحابه علیه وهو فی مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم فلما جاء الجوینی نقبه
جلس احمد کوچک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مجلسه وکان توفی الیمن وصلی علیه وقبوهم
لاصقة بالارض غیر مشرفة ومبنیة لا یعرفها غیرهم وهم یزورونها کل سنة باز در آخر میفرماید که چون حضرت
حق سبحانه توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمهٔ اهل بیت رضوان الله
علیهم اجمعین داد باز رجوع بذکر بعضے از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین کرده مے شود
می باید که فضیلت وکمال ولایت وکرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن بدانی اگرچه
انسان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت وکمال از اهلبیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمهٔ مذکورین وچه متاخرین از ایشان وبعضے از متاخران
ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیه مذکور شده اند چون ابراهیم سعد
علوی وسیدی عبد القادر گیلانی وغیرهما قدس الله تعالے اسرارهم والتوفیق
من الله تعالے تا بحال سعد زید بن عمرو بن نفیل که یکے از عشره مبشره است ومناقب
وفضائل او شروع کرده ازین عبارت که از آغاز تا انجام برای اطمینان ناظرین نوشتم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده که اثنا عشر
ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکر حالش ابواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر
مسطاع شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و لبد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف
و اشراق صوفیه سابقین راهم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بغیبت متعلقاتش
توجه کرده باز اصول خود را انچه در کتب معتبره بود قلمی فرموده ضمائم را نیز تعرض نموده پس اگر
مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقد غیر از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لا بد
من دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بی محابا بدو لتخانه
در آمدند مگر بمراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردیده در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیدند که میانه حضرت امام و دیگران
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد اینست
که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
حکایت خلیفه برین نمط نمود و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد
که بقول عرفی سه تا بصد قرن دگر امر بدیهی بکند * عقل اول براهین تنبیهش تفهیم * اساس این
تقریرات طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار
اعجوبهٔ روزگار شروع فرمود که امامیه بر اسمی او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سرداب که در سر من رأی است و مادرش میدید و انتظار او میکشید پس بسوی او باز نیامد
و این غیبت در سال دو صد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
پس امام مختفی ست هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از برای
آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور بر طور شان میخواند و در اثنای روایات اینهم آورد
که ازان واضح ست که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
چنانچه راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه در آمد و من بگفته آنجناب داخل شدم
و اثری نیافتم پس ملا اختلاف زمانه راهم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن درین مقام و بعد ازین
طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
که هنوز پیدا نشده و ایضاً در مابین این هر دو بیان نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت می کنند
قصری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر انچه گفتم و با اینهمه یادگی مجتهد باید دید که می پندارد که حکایت

معتقد ودر رفتن شد کسی برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت است و تصحیح هم
پیوسته ورنه در محل استدلال چرا می آورد و نیز عبارات ملاهی مسطور در اثنای بیان
که چنین آورده اند وازدیگرے آرند الی غیر ذلک این افعال اگر بشیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال والزام سمت وضوح دارد واگر مراد او مسند
بسوی اهل سنت است پس مجتهد لائق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نماید تکلیف
متکلمین اهل سنت ولیکن بیچاره گان چه کنند که هر گاه کتابے از مؤلف کارگاه اجتهادش
برآید هواخواهانش که شب وروز در العیش و کامرانی و خواهش های نفسانی میسر
شور و غوغا بر آوردند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ مصنفے
ظاهر نشده واگر راست پرسی باین معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین است که هیچ
مؤلفی مرتکب چنین تعصبات و هفوات ولاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرورے شود
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضاً چون ملاهای خود است
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرده بود
تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که ترهات شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت درباره مهدی
موعود که از نسل امام حسن است شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه دانستی
من بعد اگر ادنے غور کرده شود بیچاره مجتهد درین امور معذور است که خود قدمای او
درین تار و پود بصرے و بصیرتی نداشتند زیرا که وجود سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام بتوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رقعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
دران جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صورت تمام اندیشه فتنه ها بسیار
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قائل بوده اند گرفتار شدند و حکام می پرسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معاویه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهمانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بغض امام سجاد کما مر را سبط اصغر را
شهید نموده گریه و زاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و ماسون بتقلید شان ماتم هم بجا آورد
پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمود که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف سفرا
که چون گرفتار شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالت سوی تعیین
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را بتقدیم میرسانید

واگر این امر را مجتهد نتواند فهمید باری تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
در ملک اعظم برای تفقدید و تا شد او ملازم باشند بجد یکه گاهی بسیر آسمان نیز دارد و حاجت بسفری
نیست چه جای سفر الیس بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه
منافقین رفضه برای جنبش ما قبل جمع شوند چنانچه صبح و یلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور نتوانست در پرده
تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نسبت دنابود نمودن چنانکه
بیک فقره جیبت امام معاصر هارون غلام حبشی که خبر نفس الامری از رفض وزیر داده بود هلاک شد
و وزیر را با وجودیکه بخیر خواهی امام و اطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه کور از وغدغه رفض او
فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد و از هر گونه اختیاری
و قدرتی هست چنانچه از احادیث لبابا در مجلد اول بوضوح پیوست او هر چه خواهد بعمل آرد بلکه
توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله
که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انکشاش امور شریعت و طریقت
موجود گشته لا حول ولا قوة الا بالله پستر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح
نتائج دیگر بر آوردن یکی ازان این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش رو
بوده و بسیار بر افقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور
در نسخ همچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا
لشکر می آراید و تائید سماوی و توفیق ایزدی مجاهدات سیفی و سنانی را بپایان
میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاهای
دیگر نیز انچه فرموده نصوص قطعیه بر آنست زیرا که در نکته اجمعی که آن بزرگ از اولاد
سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون اجتبیة لله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین
در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی ازان راضی
شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
عنایت کرده تا داد عدل و داد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این
دلیل برابر هزار دلیل است بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبد الله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم
رفضه گویند نامش حسن است و نام مادر بکرمش را اهل حق آمنه نوشته اند و در مایه النزاع نرگس و سوسن و ریحان
و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق
یابد و ایضا هرگاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطاسی خاص در جلدوی

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال است که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور است که بطلانش از کتب فریقین بدرجهٔ ثبوت رسید
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بخوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی است که امام یازدهم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان و من العجب که رفضه پی بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین ع است الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال همین
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالهٔ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا ببینی البته با عقائد جمهور
اهل حق مطابق است و زینهار مخالفت ندارد هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون همت
بر آن گماشته اند که کاملین ایشان از ابتدا سوی مذهب خویش بجد و جهد تمام کشند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
نیست و عقلا البته در دام و دانهٔ ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بدبینش از جا روند عجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درین مقام بعضی از امور که امامیه مصدر آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعی گویند اجماع امامیه بر آن است که حضرت امام حسن ع ثانی
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصا حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی رود بها الیقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالی مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیة توجد فیه ولا توجد
غیره فی حتی ابائه قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابومحمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم ازان شرم می آید کما مر الیه الاشارة والصراحة جمیعا و ایضا اجماع

واز عجائب آنکه در علمای ایشان یکی را بر چیزیند که از مشت میین ست چنانچه نقاش می اید واو همین قدر گفته که حضرت ابو محمد والد محمد مهدی قائم منتظر آست عند الامامیه واین الفاظ وعبارت را بلکه عوام نیز نقل و فهمند در اجماع ایشان حمل فهم و دانش او بعید از تمیز و در اکثر مقام همین است واین امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خندند میز بعد اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بجهت آنکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی و از انجا که در فهم معنی عبارات تحفه بیچاره غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را به اسجات حمل میکنند و در انیجا چگونه براه صواب رود و بهر چند اورا نمایند از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاد داری سه تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل چنانکه خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ٭ برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده کما مر مفصلا مع ورود الفضائح والقبائح علی علماء الرفضه وگفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در نشان که غائب عن الابصار بلکه امیه از شیخ زان بوجود آمده اند واز قدرت باری عزوجل کسی را چه مجال انکار است وهیچ استبعادی نباید کردن بودن ولادتش از ان حیران نگشتن که ٭ یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از شیخ زان پیدا شده اند پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف داشتم باری بجهتی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شده در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید اورا جای نرسید واز مخلصین کسی را چه یارا که در رد عادی مذکور گفتگو کند بعد چندی در معاملات سال لاف و گزاف وحیتی و چالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان راست گفته اند ع شنیده کی بود مانند دیده ٭ ودلبس به نیامد که از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در دنیاداری و دین گزاری انگشت نمای آفاق و در ضاجولی ملوک ولطائف الحیل بدر پارشان و تیره تیره اوست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را برابر او قیاس نمایند بلکه هر که در همین نسک ارد از نوع ثقات نباشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الراس والعین لکن بشرط ان لایکون مرویا عن اصول ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین والمغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بمولف عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب نسبت کرده اند بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت آنچه از کتب معتبره امامیه بعیار صحت و شهرت رسیده بپایه اهل نقل و مباهات میدهم که آیا شمارا غفلت تمام روداد از انچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بزبان ارد او ملعون و کافر است خصوصا درین زمان که غیبت کبری عبارت از ان باشد و عینی و اثری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمده الطالب ان اسم را یادگار گزارد و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر ولعن او هیچ غایله نماند زیرا که در سائل والنتی که چنین کسی با ظهار معصومین و شیخین امامیه مستحق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی مبرهن ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم الهدای رازی که هر چه عیار کند کیست که اورا

شهرداوند یعنی هیچ نشناسند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جهل علمای طایفه باظهار شیخ الطایفه امام
اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیان است که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امر لیست تقریبی و
تحقیق است که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه
تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال
مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متفقهین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد
ازین تخصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین صلعم مختوم شد هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا
باطنا که بر من صحیفه و دستور العملی نازل شده بران کار می نمایم احکام ان مخالف قران مجید بوده باشد یا معتقد
نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان
و دیگران هم همین معنی را مشید و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت صلعم بخلاف دلالت و گویند لیکن باید
تا قیامت ان ولی خواه از نسل عمر خواه از علی و درینجا تحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گذشته باشد
بیاد امد که شعر خود را الحاق کرده اند لیکن از نسل علی اکثر بود زانکه تسلسل نسل پیغمبر بود و این اشاره
شد بحدیثی که محدثین ازو روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و ایضا
چون جعفریه قائل اند بامامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد بر انکه امام حسن عسکری محمد [illegible]
خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی و دلبندی سجاد مندی موجود باشد برادر را امام را امامت چگونه تواند رسید
که از اصول معتبره پیدا و هویداست که اینچنین خبر برای امامین همامین یعنی امام حسن علیه السلام بعد از وفات امام حسن
کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا و برین قدر چه موقوف قبل ازین باندک فاصله هر کسی را معلوم است که طوائف
دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه
توانند گفت که این گلزار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسنی و ریحانی است
غلط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله منکشف اند که ذاتیات امامت چه باشد و رفع اختلاف و حفظ حدود اهل
السنت چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عزوجل مبعوث گرداند بعد ازین عمر باید
که بی نام و نشان شود و بکار خود مشغول باشد لا حول و لا قوة الا بالله و هرگاه صاحب عمدة الطالب چنان مغلطه
پیش آمده و از مهمات اعماض نماید بر تحقیق ادعا چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال
غائبین خود را بیان کرده اند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه متاخر اند چنانچه محمد کلینی کشی که از شیعه
از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این ایشان را
را نهایتی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید در [illegible] ایشان
موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم تر باشد و معانی اغانی در ان
بخیال کسی نگذرد و نسخه سلیم است که بفرمایش امام الائمه و رعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرات ائمه مرة

مرة بعد اخرى مصدق سليم بران نوشته اند باظهار امامیه غلام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نیز پس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات غفیر دالستی با حصر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از اعدی
الراجلین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تصنع و استقرا اندادند و در ربخ زنی و خیره سری گرفتار شدند تا دندر عقده
پیچ پیچ که در حل آن ره نبرند پیچ بپیچ و ایضا بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلدان هر
شریعت باشند و دم لقمه زنند و طوق القوف با باطنت را درین مباحث زیب اعناق خویش گردانند و
حکایت این خنقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابوجعفر پسر او و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را ما بالمن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکنو باختیار این امر خشر خویش
را بایزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن عالسی آشکار است و باظهار
جمعی از کافی ثقة المحدثین جا بجا پیدا و این امور را از غایت بحیائی روبروی ما تقدیم میرسانند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان کمن لوپر توان گفت که گویند ملنگان ما
بوجود و لقای آثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشد و جام مستی می نوشد به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و فتوت
اوست و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر وعید حتی لا امتی مر او را نیکو است بلکه بعد از تتبع زوایا
بحار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و زنگارنگی و شعبده بازی ایشان
داشته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر
علم الهدای تماشئی بازاری و سالار قافله سالار ایشان باشند حکم جازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوی پلنگان گرفتند و روباهی را باینها رسانیدند
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد از انکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسطین خدا احاطه لعنت راهی نگشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
و ازین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعونست ملعونست هر گر تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند ای هر چه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص هم حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
بنظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
نمود که صورت شخص بنظر آید و البته درین حدیث وقت ستاره نمان نمی باشد
و این از سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی اغیبت تکرار لعنت که ملعونست ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد وقتیکه ستارگان هر طرف شوند فلا القتل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند و رفضه معتقدین شان
باشند و اشرق بالمیتة پلی بدان سرند بالیقین مشتق از عدول و عدیلهٔ شیعیان خواهند بود لاجرم درین
معرکه بطور رجز حیدری توانیم خواند ۞ که عدل التقدیری و التقدیر عدالت غلط است ۞ زانکه این مسئله
تحقیق شد از باغ فدک ۞ واویلا بر اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کیسه خاصه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان و شیر یزدان مانند چنین رحم در پرده نشیند و خاتون قیامت معدن عفت و طهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فارعطلی فایق تواند بود پیش اخذ تا بیت علی ما فی الکافی برملا
برگزیند و بر کتاب فتن بحار اکابر طائفه نتواند که جوابی دهد و سکوت تام اختیار کرده خود را بیشتر
جناب امیر بیان فرموده و روایت قرآنی بتعلیم آنجناب یاد گرفته باز انطاق همت برای مناظره بندد
و ناظرین و حاضرین گوینده هذه معلمه که هر جا این محاوره را بلی اشد ضرورت شرح نتوان کرد پس هم
و هم روحی و نقض عهود بعد توکیدها برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روی
فاروق نیز با وصف او بخیتن و گریبان کشیدن یا انداختن چادر بگردن و کشیدنش سر فرو افکنند
و کردن نتابید و شاعر بر چنین شخصی سلیم افترا کرد و علمای رفضه انرا مانند قصیده حمیری حمیر ورد
زبان و شعر مذکور را برای او نظم نمود ساختند و امیدوار میراث فردوس شدند و اگر علمای
قوم شاعر نباشند در غاوی بودن هر کس از ایشان تردد نیست کما قال الله تعالی والشعراء
یتبعهم الغاوون پس غوائب را دیده ودالنیز اختیار کرده مصداق خسر الدنیا والآخرة گشته اند
فرق این است که ظرفا در حکایات عجیبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید و غزلیات انشاد کردند و نعمتهای فراوان یافتند و مرخص شدند
ناگاه کاهش یک طفلی افتاد که آثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی و بچه کار آمدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه کار باز گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد امیفرماید که والشعراء یتبعهم الغاوون پس پیروی
ایشان کردیم که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک را
سخن طفل بتعریض امیر پسند آمد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب ورزید همین
حال رفضه که از غایت غوایت فساد نیست که بخسران معنوی انجامید و طفل بعیش و کامرانی
رسید و نیز درینجا افتراق دیگر است و آن این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خواهی
یافت که مدعی رویت بار شاد حضرات ائمه عموماً و جناب صاحب الامر خصوصاً ملعون است پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی آیت کریمه وان جهنم لمحیطة
بالکافرین پیدا است و لا انسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس از دو سه ماه الغرض بعد از رجوع بنسبت مجتهدین هند و عتبات عالیات این قصه
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهداء فرمودند مرا اجازتی
نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم ببابان صاحب الامر دلالت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسیده وازین قصه بر که حرفی گفتیم نیز احاطه لعنت از فوق
و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بر ظاهر است زیرا که مدعی روایت از مدعین در لا قبل
خروج سفیانی و صیحه آسمانی ملعونست کما مر آرا پس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
مناقضین مثل شیخین شیعین دران گرفتار اند وانهم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی
وزیر و مدبر مذهب شیعه از انجمله باشد که اسم و کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یشعرون
عجب عجاب انکه چون نیک بینی وقت شیخ مفید را از جمله همان زمان خواهی یافت که قریب
صاحب الامر باشد که باز از غیب صغری الرم و دلهای شیعه از مخالفت عباسیه پر بود
و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس روز افزون بلکه لا تحصی و لا تعد باز میگویم
که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف انصاف است که سایر مدعین رویت را از
روایت بالغ شوند و خود در روایت بلاوری را قبول نمایند و در فصل مبین یعنی مسلسلات
آرند و جوابش بنظر سرسری انکه وجه انکار از سایر مدعین انیمعنی تواند بود که ایشان
نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نموده مدعین رویت را و مدت را هم باحسان
خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد بخلاف سنیان
که عینی و اثری ازین امور در کتب شان نیست و اگر حق بود مجتهدین شیعه انرا حلوای
بید و د میدانستند و تنها نمی خوردند و فقیر در باره بلاوری الیقین واثق ندارم و درباره
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بیشتر از آن است یعنی علماء تمکید لقش پی نبرده ند
و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظره اورده اند که اینها بحقیقت امر مذکور محیط شده اند
و جنم هم اینها احاطه کرد اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته بیقین واثق بسوی
تشیع او میگشته بدلیل انکه شیخ علی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و بیان
حالات بباطن او پی بردم و گفتم که چرا ظاهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علم دلیل ازکجا
ارم وجوه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علمای
رفضه اغاز و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را البوی خود کشیده اند حالانکه در اهل سنن
شان شکی نیست یا قدامت تشیع با ثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقرر گردند

که ایشان سنیانند تا بلا خطر اقوال ایشان از گیر و دار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
و عوام بدانند که سنیان را از کتب ایشان عاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض
اهل التصوف مکاید ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که کم کتابی از تالیفات
محققین خواهد بود که بدرستش بپاید و مید اول بنا شد و بر اصل خود باقی مانده باشد الغرض
بتصریح او محرفین همیشه و او تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که حکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور گردد نیز خراب کردند
حکما گفته اند ؎ خوی بد در طبیعتی که نشست ؛ نرود جز بوقت مرگ از دست ؛ و کار مردان
راه خدا انیست که چون تائید توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بر نفس خود
نموده از عادات قدیم بازمی مانند و از عذاب الهی می ترسند و از ینجا است که برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر بشنوی که کوه از جای خود منتقل شد باور بکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا کرده اند که آن بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیبت کبرای ایش ثالثا و بدرازی عمرش رابعا و آنگاه بدرین حد
گشته اند او همین رست که در قصه امامت و غیبت او قائل اند مرید آنکه هم بعض ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قائم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیاء الله را او اهل ریاضت لسبب اختفا می باشند بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیبت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت و لیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار و انهم یکدو
روز و آنگاه برای آمادگی اسباب معیشت علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس پا فراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سفیران را نیز مشابه غیبت امام قرار دهند لف برین
تحقیق شیخ و سید و غیرهما که مخجل دجال و مسیلمه کذاب باشند بین الجمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه در آن منهمک می باشند که مزیل آن قضیه مذکور
است مرا را که لا دلالة علی الخاص للعام باحدی الدلالات الثلث الغرض از آغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزء بعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خر اهل کرکوک از کلابه این مغالیط بر نمی آیند و تحت الثری برای لقای فرحت

انتهای فاروق می روند درین مقام که عبارت شواید از نوشتن بضرورت معلوم
اتفاق افتاد واین اطناب واسهاب بعمل آید کیست از ناظرین که این مباحث را ملحوظ
از غایت انبساط گوید که هل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان بتقصی و
اقوال آخر میکشم و میگویم قوله با وجود جواز ذکر القاب آنحضرت و توقیفی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشیء عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام ترکی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته و انهم بعنوانیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود و متعلقات آنرا
درباره سفاهت شیخین طائفه غیر بحیری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شیخین خویش را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان پردازد
و خود را از ان معذور ندارد با وصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون تر اد اعتراض را در مجلد اول از بهر
جهت مسدود یافته بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی ذلک و سخن اینست
که اگر در آغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف تشئید خیال پیش آمدی بچنین عدها
این امر نکشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
آنچه دانا کند کند نادان لیک بعد از فضیحت بسیار و آنچه در توقیفی بودن احکام شرعی
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر آنجناب آنچه تکرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان خوشنود میشود اگر توقیفی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت ائمه برای اغیار
چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منزه بودند و هرا الیس معلوم شد که سعی امامیه در نتایج
ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم دران متداخل قوله اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش آنکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
بتقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد با وصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد و درینجا
با وصف اشتراک هست چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا و صواب افاده نکرد حالا
هویدا بر اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین و غیره دیده اند مخفی نماند
شاید بتقلید پدری در ذو الفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جابجا موجود است و ان اینکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق واین مقلد

مدهوش الست که غزالی از تسنن توبه کرده ودر رساله سر العالمین وکشف الدین نوشته وجناب مجتهد از
ان رساله مفتری بر نام غزالی التصنیفه جمیع عالم میخوانند وهمین مغلطه وسته پا میزدند وقمرنیلا نیز را
که من برای تعلیمش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض اباد حدید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم وخدا داند که بعد ازان از خواب خرگوشش بیدار شدند یا بر جهل مرکب هنوز مصر
اند پس اگرچه درین افاده تکذیب وتفضیح پدر راوست که در تالیفات خویش انکار رساله مذکور
کرده ودلالت از ابر تشیع معتبر دانسته وگمانم الست که این بحث شاید در شهاب ثاقب مرقوم
ومن در تالیفات خود جائیکه بحث تصوف کرده ام نشان داده ام ولیکن ما بعد تصدیق مخاطب
درینمقام برای الزام میگوئیم که هرگاه غزالی از متشیعین است لاجرم مناقش را میرسد که او منکر شهادت
باعتراف مجتهد بوده وواعظ را در ذکر واقعه شهادت مرتکب حرام دانسته پس معلوم شد که لفظ
شهادت که بر زبان شیعه جاری میشود غالباً محمول بر مسامحه ومماشات تقیه وتوریه بوده باشد
والا وجهی وجیه بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشه که هنوز در ذهن
مجتهد بلکه زبانی که در کمند بسم الله مانند جنین رحم دریده می انشند نیاید وجود تر
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که خاتمه ذوالفقار نیز دلالت
بران دارد که توبه اهل بدعت زینهار مقبول نیست وقصهای این باب
که در روایات مذکور است موجب اطناب یعنی هزاران کس که
از مریدانش معاذ الله بضلالت مرتد شده رجعت کردند وبا هدا رسیدند
تا بدرجه قبول رسد وانچه فهمیده که برای استدراج اقتضا
بکار برده این کلام را بنده البته توانم گفت که با وصف
شغل تالیف مباحث شیعه وسنی مطلب
این مقام را فهمید وعند العقلا زیاده
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی

❁❁❁ الالباب ❁❁❁

❁❁❁❁❁❁❁❁

❁❁❁❁❁❁

❁❁❁❁

❁❁❁

❁❁

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبیل الرشاد

پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیانا بر زبان اهل السنن جاری می شود غالبا که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد والا وجهی وجیه بنا بر اصول موضوعه ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکیای علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد بینوا و توجروا **قال الحبیب اللبیب** هر گاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقیت خلافت یزید علیه ما یستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین ع بر هر یکی از طرق مزبوره ثابت گشته نتیجه مقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود و در تفصیل جواب لفظ احیانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق ازان مفهوم میشود ملاحظه آداب و القاب جناب سنگ راه عزیمت است لکن از تقریر سابق و لاحق مجالس بر فطن عارف المعی مخفی نخواهد بود و ادعای تقیه و توریه و مماشاة فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب شهید کربلا **یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما** بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف بر اینست که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین اهل سنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان مملو از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب قبل از غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری در ازمان بر قالب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخزیدند و ره بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاه گاهی در
ذی اعتزال و زنانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و لبس تلبیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اهل حق در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین رضی الله عنه وقتی متصور باشد
که شهادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و بتقریب واضح گردانیده میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از تلبس بلباس دوستی در آمده بکار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد ایضاح این ابهام در لباس استفسار نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه
اثنا عشریه درینکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادهما الله شرفا و بعد ازان بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه داشته باشند و ایشان در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه التائبون العابدون الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه موجود بودند
باز تقیه و مداهنه ورزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حصن تقیه روا داشتند
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
نتوان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید
ابن بابویه بسند مستند از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد از وی بمسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معایب و مآثم یزید علیه ما علیه ملا بر شمرد و گفت چگونه بیعت کنم
با کسیکه بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه خیلی
برآشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت ورزد سر او باید زد و سر مبارکش باید فرستاد و من بعد چون آن را
در اثنای راه تلاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت درین وقت نیز علم استحقاق آن
ملعون ببانگ بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیرخواهی و ادای مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر
هیچ جا ملجا و ماوا نمی بود تنها هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد این است حال ایشان در حین
حیات بعد از خلافت یزید قبل از خروج از ان آوان و بعد ازان وقت توجه بعراق پس آنکه در کتب
بحار الانوار و ذخیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

دلالت دارد بر اینکه غیر از معدودی همرکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال بیوفائی کوفیان بدکیش در باب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر در اثناء راه متحقق و ظاهر شد بجنود خطاب نمودند که از شما هر کس که اراده جدائی داشته باشد بر وی حرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما باز داشته‌اند پس متفرق شدند اینجا غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت از هر طرف پیش بودند هرگز بیعت یزید تقیةً اختیار نفرمودند و معائب و مثالب او را علی رؤس الاشهاد یاد فرموده هنگامه جنگ و قتال را گرم نمودند از اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و هویدا گشت که جناب امام حسین رض با وجود وجوب تقیه بهر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر باشد و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر ترکش ترجیح دارد و از ترکش ضررے عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتهی و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد در ما نحن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب الا ان یکون تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی و العقاب آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب اعمال و ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در قول او تعالی لا تستوی الحسنة و لا السیئة تقیه و استتار است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزے محبوب تر نیست هر کس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل و بی مقدار و مفهوم از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان ایشان است و از جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد و باقر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا می شود بهر بلائی

دمی سیرد بهر نوع مردنی غیر از آنکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مرا دائم از ان وعن یونس بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابوعبد الله یا سلیمان انکم علے دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه اذل الله واین چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتے نمونه از خروار است وهرگاه از حضرت امام حسین ؓ هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استتار در وقت وجوب آن وهم کشتن خود بهر معنی که فرض کرده شود وهم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلے الله علیه وسلم وهم مخالفت مسلک حضرت امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا وهم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد وهم خروج الیشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض وموجب خلجان بعضی از شیعان گردد لیس بنای اصول و اخبار موضوعه حضرات امامیه دین و ایمان دشمنان آنجناب مقام بحث و تفتیش خواهد بود و مثوبات آخروی وحصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذا لم یکن راس المال فکیف یربح وهمانا این امر محتاج است که تنها در حق سید الشهدا آن اصول شان لازم آمد اگرچه سابق و لاحق از ان بی بهره باشند واز ینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی وهویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املای آن که احیانا بالسنه علمای امامیه و اقلام مصنفین ایشان جاری می شود از قسم زلت لسانی و لغزش قلمی تصور توان کرد که در بابه اعتبار نیست وبر فرض و تقدیر اگر تعمدا دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق و توریه و تقیه از ایشان یا محاشاة وخوشامد سنیان وسیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت لقای نسل سید عالمیان خواه بود واز مویدات همین معنی مقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است در روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع سوانح کربلاست وحکم باستحبات غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور توهم دلالت آیت کریمه خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ علاوه بران همچنین زینت فروش و روشنی قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوشش فواره ها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم عوام در حساب و شمار نیست و با اینهمه لاف زنی علمای قوم شیعه تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه غیر از آنکه بهر امثال انتقام تکذیب روایات سابقه پردازند و بجاده خلفای راشدین مائل شوند یا بحقیقت نسخ محکمات قرآنی قائل گردند چاره نیست کاش منهم پای ثبات و قرار نهند و داد فرار نه نهند و اگر احدی از علمای منفطن متوجه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد و این معامله که جناب سید الشهدا از اباء لشکر یزید سر آمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و منتقدان بصیر در بابه اثبات خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دلیلے است روشن و حجتے قاطع و مبرهن بیانش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودے با آنکه خلاف

جناب است قبل از بیعت زبیر اگر سعد را که مخالفت از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده لشکر یزید بلکه تمامی صحابه آن وقت الا نزدیک دو در خود شر
شریکی نشدند در جواب امام حسین که بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست مے گفتند
که دالزاما بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بود شد مرة بعد اخری ذکرة بعد اخری بیعت بکسانی نمودند که قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیده را آزار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را بعضی از ایشان
روا داشت و هم در نماز با ایشان اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل آنها شنید حضرت را
در مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وجود نگذشت و مقررت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید آیا بر شما حکمی دیگر نزول یافته و شریعت جدید مقرر گشته
یا در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نمیآمد
بالیقین دانستم که اصل فضائح مذکور ساخته و پرداخته سرآمد یهود اشقیا اعنی عبد الله بن سبا است
که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت برسرش
ریخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء للفتنة
و تضلیلا للاسلام فسعی اولا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی الی الشیعة فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی
اعتقدوا فی علی المعبودیة فاستتابهم فلم یتوبوا فاحرقهم مبالغة فی النکایة و در ینجا اگر شعر مشهور را
باین عنوان خوانند نهایت زیباست ﴿ هر خس و خار که در راه نمودی دارد ﴾ آخر ای ابن سبا
اینهمه آوردهٔ تست ﴿ و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان التشیع مضر افتاده سراسر
برای پیروان شیطان مفید بوده فلله حسن الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نموده از دست مروانیان و اخلاص و وفای فدائی شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و قد ثبت ان
من ادعی الامامة سوی الاثنی عشر فهو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
نهی امام وقت از این خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزی نیست که هیچ تدبیر نتوانند پوشید
پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالف الفقها قطع نظر از انکه خروج زید شهید نزد شیعه
از جنس رضی الخصمان ولم یرض القاضی باشد هر کدام شق از این شقوق مذکوره محمول خواهد بود هنوز وجه
تخاصمه هرگاه رقم تحریر را از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافت

بلا فصل جناب امیر و ما یماثله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهل سنت را مبهوت و مجروح
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص الشان نمایند
و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه بعینه او بمثله او باخس وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش متوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میباشند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شد و اگر
در جواب این مجال که ظاهر الملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد
یا سخنش میان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید ع کین سخن را خود تو مبدا بوده ٭ گر فزون گردد تو اش
افزوده ٭ و اگر بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از شرافت هم مراعات آداب القاب بافضل تعالی
بظهور خواهد پیوست که گفته اند ع از ان کز تو ترسد بترس ای حکیم ٭ وگر با چو او صد برآئی بجنگ ٭ سوم آنکه
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر نفرموده بودند ناچیزان هم از ذکر عنان نموده بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرد ٭ اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواهد شد ع من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ والسلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته اه **اقول** بر اهل انصاف و تارکین
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب
بنابر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم
لمعات شیخ الاسلامی مصداق آیت وافی هدایت وَالَّذِینَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر تعیین کتب و عبارات اهل سنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه ما ما شاء فرقه امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب وجه سوم مجیب ظاهر خواهد شد و تفوه بکلمه یا لیتنی كنت معهم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زاده او جهاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج عبد الله
بن مطیع را بر یزید ملعون از اغلظ عذرها شمارد نماید از قبیل تفوه خلفای متغلبین بکلمه طیبه شهادتین نیست
اللهم الا ان یحمل علی التقیة و التوریة **قوله** وجه اول آنکه این معنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر السنه
متاخرین اهل سنت آه **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمده علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه
افضل التحیة و الثنا است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث و از جمله

تأئیده لعود فی بعض طرقه الصحیحة کلهم یجتمع علیه الناس فوالقباح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم الی
ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویه یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید فلم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ و بنابراین ظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهداء است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد و ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمه آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم والصلوة والحج قتل علیه السلام یوم الجمعة
لعشر خلت من المحرم یوم عاشورا سنة احدی و ستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفة و یعرف
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی و یوجد شریک القاضی و یقال بل الذی قتله رجل من
مذحج وقیل بل قتله شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة والکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتله
یوم عاشورا و کسفت الشمس ذلک الیوم واحمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لازالت الحمرة تری فیها بعد
ذلک ولم تکن تری فیها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فتذاکروا
انه ما شرک احد فی دم الحسین الا مات اقبح موتة فکذب المضیف بذلک و قال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
السراج فوثبت النار فی جسده فاحرقته قال السدی فانا والله رایته کانه حممة و عن الزهری لم یبق ممن قتله
الا من عوقب فی الدنیا اما بالقتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک من العبارات
الواردة بلفظ القتل فی حقه ع کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
که متسنین در آنوقت اول من الیهود بودند و در لباس تصوف و غیره خود را بتطورات مختلفه ظاهر میساختند لفظ
قتل بجای شهادت در کلام اهل سنت وارد است قبل ازان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
و هرگاه مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه البیان هرچند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه
اهلسنت بلفظ شهادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال تعزیه و تقیه با شاد یا تجار شخصی که بنابر تصریح فاضل عزیزانی
رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند اینست حال وجه اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب آن در تحریر جواب
مستفتی ظاهر و باهر خواهد شد **قوله** فی الاستفتا چه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادهما الله شرفا و هم از مکه بجانب عراق با وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ **اقول** اما اولا
این یاوه گوئی و ژاژخائی مستلزم ابطال صحت تستر و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
از جهاد در بدایت حال نبوت است چه معلوم است که این امور منافی اظهار و حرکت
تقیه است که نزد سنیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش بتوان گفت

که بنا بر اصول ... پشیمانی از اختفای آنجناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه آنکه
تکالیف الٰهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشند و از اصول اصلیه
فرقه حقه اینست که قول و فعل و تقریر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الٰهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیاء بر همین منوال است و این کلام ناشی از
اجنبیت او با اصول شیعه بلکه با اصول اسلامیه است کیف لا نمی بیند که در غزوه احد جناب رسالت مآب
میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون
مشوره از صحابه فرمود اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنا بر مصلحت
قبول مشوره اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند درانوقت که صحابه
آنحضرت را آن هیئت بدیدند همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا رسول الله ص هر چه خاطر مبارک میخواهد
آنچنان کن ما را امید نرسد که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم نشنیدید سزاوار نیست پیغمبر را
که چون سلاح پوشید آنرا از خود دور کند تا آنکه خداوند تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی السیر
المحمدیه چنانچه ظاهر است که اول حکم الٰهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت شدن حکم خروج و مؤید
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب
کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء
علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک
فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ص ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی و ذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در همان کتاب آورده
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد
بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتاب خواتیم
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و اشر
نفسک لله عز و جل ففعل الخ از این قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث بقدری مشهور و معروفست
که فاضل عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفه مسروقه خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجمله آنکه
باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم و هبه بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانیده و ام

بحضرت امام حسن و همچنین الی المهدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا هم ازان کتاب که یک صحیفه بود
بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه ازهمان کتاب ست آه پس هرگاه بنابر اصول اصلیه شیعه امامیه حکم هر یکی از ائمه
معصومین علیحده مخصوص باشد چگونه جهاد جناب سید الشهداء منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود فنعوذ
از ذکر هذا العجیب اوهن من بیت العنکبوت و اسخف من ورق التوت و آما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر ست نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
در اعتبار فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال ست الا ماندر و ظاهر ست که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و هذا مما اتفق علیه الفریقان
و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام السبط العلی حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهداء را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر بآنکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه نامهای
متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را الی القدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید ارادهٔ معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آنجناب بلا چارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و الائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک و ان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها و سیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفة الا بعد توثق من القوم و عقود و عهود
و بعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین و مبتدئین غیر مجیبین و قد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفة و اشرافها
و قرائها تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب ما وجب
ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویه باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویه و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رای من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قبل یزید وتہجم علیہ وضعفہ عنہ ما قوی فی ظنہ ان المسیر ہو الواجب وقد تعین علیہ ما فعلہ
من الاجتہاد والتثبت ولم یکن فی حسابہ ان القوم یغدر بعضہم ولضعف اہل الحق عن نصرتہ وتتفق
من الامور الغریبۃ فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفۃ اخذ البیعۃ علی اکثر اہلہا ولما وردہا عبید اللہ بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخولہ الکوفۃ وحصولہ بہا فی دار ہانی بن عروۃ المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بہا جاءہ ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضورہ
لعیادۃ شریک وامکنہ ذلک وتیسر لہ فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک وان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما تمکنہ منہ
ووافقہ شریک علیہ لبطل الامر ودخل الحسین ع علی الکوفۃ غیر مدافع عنہا وحسد کل احد قناعۃ فی نصرتہ
واجتمع لہ من کان فی قلبہ نصرتہ وظاہرہ مع اعدائہ وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد ہانیا سار
الیہ فی جماعۃ من اہل الکوفۃ حتی حصرہ فی قصرہ واخذ بکظمہ واغلق ابن زیاد الابواب دونہ خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل جہۃ یخذلون الناس ویرہبونہم ویخذلونہم عن نصرۃ ابن عقیل فتقاعدوا وتفرق
اکثرہم حتی امسی فی شرذمۃ قلیلۃ وانصرف وکان من امرہ ما کان وانما اردنا بذکر ہذہ الجملۃ ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحۃ متوجہۃ وان الاتفاق السیء عکس الامر وقلبہ حتی تم فیہ ما تم وقد ہم سیدنا
ابو عبد اللہ الحسین لما عرف بقتل مسلم واشیر علیہ بالعود فوثب الیہ بنو عقیل فقالوا واللہ لا ننصرف
حتی ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد ہؤلاء ثم لحقہ ابن یزید ومن معہ من الرجال
الذین انفذہم ابن زیاد ومنعہ الانصراف وسامہ ان یقدمہ علی ابن زیاد نازلا علی حکمہ فامتنع فلما رای
ان لا سبیل لہ الی العود ولا الی دخول الکوفۃ سلک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویۃ لعلمہ بانہ علی ما
بہ ارق بہ من ابن زیاد واصحابہ فسار حتی قدم علیہ عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امرہ ما قد ذکر وسطر فکیف
تعالی اِنَّہٗ اَلْقٰی بِیَدِہٖ اِلَی التَّہْلُکَۃِ وقد روی انہ قال لعمر بن سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منہ او ان اضع یدی فی ید یزید فہو ابن عمی لیری فیّ رایہ واما ان تسیروا بی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اہلہ لی ما لہم وعلی ما علیہم وان عمر کتب الی عبید اللہ
بن زیاد بما سئل فابی وکاتبہ بالمناجزۃ وتمثل بالبیت الی آخر ما قال از ین عبارت چنانچہ
می بینی ظاہر می شود کہ آنحضرت را ظنی بر عہود ومواثیق اہل کوفہ وبیعت آنہا با مسلم بن
عقیل حاصل شدہ بود وپر ظاہر است کہ اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پیش
سید السنت تقیہ میفرمود پس لاجرم روانہ شدن آنحضرت بطرف کوفہ مخالف تقیہ نخواہد بود
باقی ماند اینکہ چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیہ نمودہ بیعت نفرمود پس در ان دو احتمال است اول آنکہ
چنانچہ بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را کہ ہر گاہ سلاح پوشد آن را دور کند تا وقتیکہ حق سبحانہ وتعالی

حکم کند میان او و دشمن او و سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشید بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه انجا که آنحضرت را بسبب کینه دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کینه ثابت بود که این ملاعنه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و موید این احتمال است اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا زنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت علی این خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمیبود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی یطالب
بالبینة و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و فرار اکابر صحابه اهل سنت بر ان دلالت دارد و آنچه صحابه بجناب ولایت از قسم ترک
معیت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند مشهور بر السنه خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست و ازینجاست که امام السبط اعنی
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون حال فوج
دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینه منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن بابویه
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
و هتک من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه
آنجناب با مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و بیعت معدودی چند هم کاسب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در ان حال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و علم قطعی آنحضرت در باب خلع نایب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و آنچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و ماالی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نموده قوله اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت آلخ

اقول مردود است اولاً بآنکه لانسلم که جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثناء از مقام تقیه
بوده باشد چه والسیکه در بدو حال بنا بر اجتماع اعوان و انصار و عدم انتظام ریاست یزید و تتالی
و تتابع رسل و رسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد و اتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود و سابق
مفصلاً بحیز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه والا انبیاء طلب بینه
از مدعی و احلاف منکر و غیره احکام شرعی را سادر عهد معصومین ساقط باشد و هو خلاف الواقع و بعد
حصول ظن ضرر و نکث عهد القوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اومانا علیه سابقاً و ثانیاً بعد تسلیم کون المقام
مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام کیف و جهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر و برهان باهر
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوما عن الصغائر والکبائر عندنا و محفوظا عندکم فلا حاجة الی
شاهد آخر و انقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجته در مقام
ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیراکه آنچه از افراد
هر قسمی از اقسام در ان مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر والشاهد علی ذالک عدم وجوب
للتقیه فی سب الائمه علیهم السلام نعوذ بالله منه و شرب الخمر حاشا کلها و ثالثاً بآنکه این شبهه واهیه بدان
میماند که کسی گوید که قتل نفس مومنه حرام است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ الله مرتکب امر
حرام و مصداق آیت مذکور شده و پر ظاهر است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ائمه دین در اختلاف
احکام الٰهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا الیه فیما سبق پس هرگاه حکمی منصوص من الله در امر
مخصوص وارد شده باشد تطبیق آن بالعمومات نمیتوان کرد و چون فاضل درین اثنا بنای کلام را بر زعم ناقص خود بر اصول
اصلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده و ترک واجب نعوذ بالله
نموده سعی او مثمر ثمری نخواهد گردید وانه لذالک و برهمین منوال است جواب استدلال او بروایتیکه دلالت بر وجوب تقیه دارد
و نظیر استدلالش باین احادیث استدلال بآیات و احادیثی است که در باب عدم جواز نکاح خامسه و عدم حلت من بغیر نکاح
و ملک یمین مثلاً وارد شده زیراکه بر طبق کلام این مجیب ذوفهم می توان گفت که از کلام حضرت
ملک علام و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
پس از جناب رسالتمآب حکم خلاف حکم الٰهی در باب ازواج تسعه و حلت من
واهبت نفسها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما شنع به
و همانا این فرقی است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابقین را هم
برین منهج مورد اعتراض نشوند و همچنین می توان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق
واجب است قال الله تعالی وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الآیه و قال

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ
إِلَّا اللّٰهَ پس جناب رسالت مآب حکم بانہدام مسجد ضرار فرمودہ اسباب آن را شور انیدند معاذ اللہ خلاف
قواعد شرع بعمل آوردہ اما ذکر اعمال مقبولہ شیخ کہ اشارہ بطرف تقیہ کردن آنحضرت ست عرسنا و تقیہ نیز
جناب بلا اجماع کہ این مجیب بطریق تعریض ذکر نمودہ پس از احادیث متفق علیہا ثابت ست و رسالہ
درین رسالہ اشارہ بآن نمودہ شد فلا نطول الکلام بذکرہا و سوی او جبا کہ در لفظ کاسہ لیسی از
نفس رسول و سید عرب نمودہ و با وجود اینکہ اہلسنت آنحضرت را خلیفہ چہارم و واجب الاطاعت
میدانند دلیل ظاہر ست برینکہ مجیب بجہت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شدہ مذہب
خروج و حروریت اختیار نمودہ جزاہ اللہ شر الجزاء و آنچہ نوشتہ کہ اطلاق لفظ شہادت بالا ارادہ
کہ احیانا بر السنہ علمائے امامیہ الخ از قبیل بنائی فاسد علی الفاسد ست گویا معارضہ باین الفاظ آوردن
کنایہ ست و الا تمسک فرقہ حقہ اثنا عشریہ بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سفیان
بدامن عمر و بکر امر لیست کہ از عنام علمائے فریقین ظاہر میشود اما نمی بینے کہ این اثر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسیٰ را مجدد دین امامیہ قرار دادہ نہ مجدد دین اہلسنت و فخر رازی در کتاب نہایۃ
المعقول نوشتہ و العجب انہم یزعمون فی التقی والنقی والحسن العسکری انہم کانوا عالمین بجمیع المسائل
الاصولیۃ والفروعیۃ جملہا وتفاصیلہا مع انہم کانوا فی زمان کثیر الخوض للعلماء فی اصناف العلوم
وکثرت تصانیفہم ومع ذلک لم یظہر من احد منہم شیء من العلوم لا بالتفاصیل ولا دلیل تحضر والحملا ولا تکلموا
فی شیء من المسائل من المخالفین ولم یظہر منہم تصنیف ینتفع بہ کما ظہر من الشافعی ومحمد بن الحسن وغیرہما
من الفقہاء والمتکلمین والمفسرین پس متمسک بحبل المتین مجیب اہلبیت شیعیان خواہند بود کہ ائمہ دین
افضل و اعلم از تمام خلایق دانند یا سنیان کہ چنین حضرات را از شافعی و غیرہ کمتر دانند لاکن ہرگاہ
چشم انصاف کور باشد چہ چارہ ست اما طعن او بر سیاہ پوشی پس راستی از سیاہ روی و تیرہ باطنی اوست
سبحان اللہ سرمہ کشیدن و حنا بستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیہ پوشی کہ از
آثار ماتم ست جائے طعن و ملام باشد علاوہ آنکہ خلفائی عباسیہ کہ خلافت اینہا بنا بر تصریح سیوطی
مجمع علیہ بلکہ منصوص بود سیاہ پوشی را شعار و دثار خود ساختہ بودند و آنچہ نوشتہ کہ بسبب آن
قبائے نسل سید عالم ست پس مفاد المرء نفیس علی نفسہ عیب خود و پیران خود را بر دیگران می نہد
زیرا کہ سابقین جناب سیدہ و سرور عالم را در مغازی و حروب تنہا گذاشتہ بدست اعدا سپردہ بودند اگر نفسیہ
کنارہ از لقائہ حیات انجناب دادہ و انجا رفتہ بودہ اند و کذا من تبعہم فلتقتفی آثارہم قولہ دارد سویدا
الشیخ مقتضائی کل ما ذکر بیانیہ حکم بتوسعہ طعام آن جماعت شادی نوشتہ ست اقول اگر
مراد از توسعہ تقسیم نمودن آن باہل مجالس و دیگر سادات و مومنین ست پس استحسانش و استحباب

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت است و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح تا از کمال شقاوت
و از اینجاست که بتقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج است و اگر
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود است لا نسلم که کسی از خواص سنیه بلکه عوام ایشان
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن می‌دارند بلکه اکثر مردم ترک لذائذ دنیا نمایند و گوشت و روغن وغیره ترک میکنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج است پس تمسک با فعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام است و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که این کار در
باب بنابر روایات تتبعاً سیر وی و تقلیداً جناب رسالت مآب ﷺ نمائیم چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حدثنا

خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس

علی فراشی کمجلسک منی وجویریات یضربن بالدف یندبن من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت

جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس اگر
جناب رسالت مآب که افضل اولین و سید انبیاء و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات بر
مقتولان کفار می‌نمودند مسموع فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب با آواز طبل وغیره
استماع نمائیم چگونه مورد الزام باشیم و علاوه بر آن انچه عجیب است از اینطرف نمود واقع و اشنع
از آن در میان اهل نحله او شایع است آیا نمی‌بینند که در تقریب عرس مشایخ صوفیه معمول است که خلق کثیر
از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطریات نموده بتوهم دلالت کلمه خذوا زینتکم عند
کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوال ها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط است غزلیاتیکه مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بتمثال و
سروقامتان شیرین مقال است میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت باطنیه مینمایند بارتش کثیف
که از لحیه تقلید وی بالا گشته رقص کنان و شنگ زنان با مردان دست بگریبان میشوند و منادی ما کان مسلم
عهد الست الا مکاء و تصدیه از کفار جاهلیت گوی سبقت می‌ربایند و در همان حال بحال شدن یا لحن
مستانه و حسب و غیر محبوبانه که معبر بلفظ حال است مینمایند و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته‌اند
برای تعظیم چنین شخص بر می‌خیزند و این حرکات را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز سنت
که از اعیاد ایشان است بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیا خود
می‌نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخوره گذاشته بر قبرش سر می‌نهند و بعد نغمه و ترانه های
موسیقی همان حال خلاف قال است بعمل می‌آرند بلی اگر چه میان عوام شیعه
و اهلسنت مشهور است که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگریند و جلاجل زنی
وغیره را عبادت میدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های صوت موسیقی

غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و در برکات مستقبل می آرند تحکیماً بتبرک الجبابره

من کان بغیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ

اهلسنت لباس نفیس پوشیده پان رنگین دهان از سرمه خار چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند

لیبابی از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره آراسته حاضر میکنند و زنان

در باغ سر راه جمع اند اخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان

می آرند و همه کس تا عرصه دوازده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط دا فزامی کنند یعنی ما یلیق

اینفرح و سرور وفات سید کائنات ص استراح خلافت از نسل طاهر آنحضرت ص بسوی خالفان اوست و بس

قوله و در روایت فضایل عاشورا الخ اقول کیسکه تتبع کتب معتبره فرقه حقه نموده میداند که تمام کتاب

مملو و مشحون از احادیث و روایاتی ست که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و حزن

بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحیثیکه حاجت مومن بر آورده نمیشود و اگر بر آورده شود

برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و منع از ذخیره کردن از برای عدم یمن

در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب غیر مصیب نوشته دلیل واضح بر جهل

یا تجاهل اوست آری علمای اهلسنت و کبرای ایشان بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال اسلاف

فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال

خود اختراع و نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح ع بر کوه

جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین ایشان است در صحیح خود حکم صوم عاشورا

باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب ص از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه

داد و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی علیحده در غنیة الطالبین

برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در آن فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا اکتب الله له عبادة ستین سنة

بصیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له

اجر اهل سبع سماوات و من افطر عنده مؤمنا یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه

و سلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له بکل شعرة علی راسه درجة فی الجنة

فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم

خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق

العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا

و الملائکة کمثله و ولد آدم ع فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی ابنه یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس ع یوم عاشورا و کشف الضر
عن ایوب ع فی یوم عاشورا و رفع عیسی ع فی یوم عاشورا و ولد القائم فی یوم عاشورا تاب الله تعالی علی آدم ع یوم عاشورا
غفر ذنب داود ع فی یوم عاشورا و اعطی الله تعالی الملک لسلیمان ع فی یوم عاشورا و استوی الرب تعالی
علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامة فی یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول رحمة نزلت علی وجه الارض
و من اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت و من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه تلک السنة کلها و من عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیه السلام و سقی شربة من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص الله تعالی
طرفة عین الحدیث و نیز در بیان کتاب مذکور است عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة و هو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموه و وسعوا
فیه علی عیالکم فمن وسع علی اهله من ماله فی یوم عاشورا وسع الله علیه سائر سنته الخ و نیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صیام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز
صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس
لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و تامرون فیه بالتوسعة علی العیال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء
و الضعفاء و المساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین و هذا القائل مخطئ و مذهبه
قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه و سلم الشهادة فی اشرف الایام و اعظمها
و اجلها و ارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته و کراماته مضافة الی کراماته و یبلغه منازل الخلفاء
الراشدین الشهداء بالشهادة و لو جاز ان نتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانه قبض الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله و سلم فیه و کذلک ابوبکر الصدیق قبض فیه الخ و بر
انچه محبیا استادان بطرف فرقه حقه نموده و بآن طعن فرموده احق بآن محدثین و مفسرین معتبر
خواهند بود نه علما و محدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا در بعض احادیث فرقه حقه
مصرح است چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار قدس الله
روحه یقول و الله لتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر یمضین منه و لیتخذن اعداء الله ذلک الیوم
یوم برکة و ان ذلک لکائن قد سبق فی علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و لقد اخبرنی انه یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و الطیر فی جو السماء و یبکی
علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و مؤمنو الانس و الجن و جمیع ملائکة السموات و رضوان و مالک و
حملة العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین ع کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع الله الها آخر و کما وجبت علی الیهود و النصاری و المجوس قالت جبلة فقلت له
یا میثم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم برکة فبکی میثم

رضی اللہ عنہم قال عنہ یزعمون بحدیث یقصونہ انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذی الحجۃ و یزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذی الحجۃ و یزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس من بطن الحوت وانما اخرجہ اللہ تعالی من بطن الحوت فی ذی القعدۃ و یزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانما استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذی الحجۃ و یزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال هیثم یا جبلۃ اعلمی ان الحسین بن علی علیہما السلام سید الشہداء
یوم القیمۃ ولاصحابہ علی سائر الشہداء درجۃ یا جبلۃ اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلمی ان
سیدک الحسین قد قتل قالت جبلۃ فخرجت ذات یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرۃ
فصحت حینئذ و بکیت و قلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی انتہی از ینحدیث مستفاد گردید کہ اصل
روایت فضائل عاشورا از روایات موضوعہ اہلسنت است پس اگر احیاناً روایتی در کتب شیعہ
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ و مماشات با سنیان بودہ باشد معہذا محتمل است کہ بعض
فضائل این روز قبل از وقوع سانحہ کربلا بودہ باشد ہرگاہ چنین رزیہ عظمی و مصیبت کبری در آن روز
واقع شد نحوست و شومی آن فضائل سابقہ را محو و منسی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولا باینکہ
سابق خودش تصریح نمودہ کہ خطب و عبارات قدریہ اہل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعہ آنحضر
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا است چرا اقدام بای ان
بلکہ بشر اقدام نمودند فما ہو جوابہم فہو جوابنا ثانیاً باینکہ لا نسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج و ملال آن
بلکہ بسا اوقات یاد داری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان میباشد آیا نمی بینی کہ بعد از غزوہ احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ و زاری نمودند جناب رسالتمآب فرمود اما حمزہ فلا بواکی
لہ چون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ اینہا شنیدہ دعای خیر
در حق آنہا فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ یاد داری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود ابن جوزی نوشتہ اینکہ عباس فی ہو یا سورہ بدر مع النبی الیوم فکیف ما بین الحسن و لما
اسلم وحشی قاتل حمزہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فکیف بقاتل الحسین
موید اینمعنی است احادیث کہ بطرق فریقین وارد شدہ و محصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من یبکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد و زنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در بہشت داخل
خواہم کرد اما زینت تعزیہ خانہ بفرش و قنادیل و تسلیمہ آلات پس فی الجملہ خالی از تعظیم ضریح و ضایح

نیست واز عجایب است که در روضهٔ مقدسهٔ حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
زینت و روشنی قنادیل معمول نیست و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر این معدود مثل
فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت نمیفرمودند و خلاصه آنکه تعرض باین امور نمودن
باین ماندن شایان علما و داب محصلین نیست **قوله** قریب با تمام محدثان با میثه غیر از ینکه در اشتغال
بتکذیب آیات سابقه پیدا شد و بجاه خلفای راشدین مایل نشوند الخ **اقول** معلوم نیست که چه امر
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه منتج قیام مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که انتفی امکان که جواب آن را
در خواهش شمل بطرف خلفای خود گرداند بیچاره سنی نمیداند که پیروان صاحب منزلت با رونق اند
گوساله پرستی چه کاره متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه و بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل
اقیلونی آن یاولی کجا صبح نشین چار بالش لو کشف الغطا و ساده و کجا جاهل یعنی ابا و کلاله و کجا مصعد

علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق و این من بیده القرآن سارق احد

البتة الولایة والامامة و این المتخلفون عن جیش اسامة این الثریا من الثری و این الاسعاد من الاکدر
انیست مجملی از حال شتوا ول ز رد ابن مجیب مفید الاشتق ثانی تر دید بش گردید گو بخوان به منسوخ محکمات قرآن
پس مصداق لمعنی فی بطن الشاعر است کما نسبان مینود که در صورت انکار محامد خلفا لیس المنسوخ لد
آیت محکم لازم می آید ذکر ثبات و قرار و عدم فرار درین مقام چون ممر کز فرار از مشایخ کبار از جنگ احد
حنین و غیره ست باعث تشگفتگی خاطر گردید **قوله** قریب با تمامش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه واجبا بود الخ **اقول** مخفی نماند که این دلیل متضمن دو مضمون است اول آنکه
جناب امیر از راه اکراه ببداهت عقل باطلست زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد عباده نشد
دوم آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود لشکر نمیدید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا از زیاد
ترک جهاد را فخام مینمودند والزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مقدوح است اما اول پس ازین
جهت که اگر وقوع بیعت نکرده بجبر خلافت بدلیله عقل بودی لازم آمدی که محدثین ورد ادعیه معتمده
اهلسنت سو فسطائیه بوده باشند چه بیعت نمودن آنحضرت با اکراه از احادیث معتمدهٔ اهلسنت ثابت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمده و بعضی دیگر درین مقام نقل نموده

مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات آن اینست و کان لعلی من الناس

جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن بایع

تلک الاشهر فارسل الی ان ائتنا و لا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر والله

لا تدخل علیهم وحدک فقال ابو بکر و ما عساهم ان یفعلوا بی والله لاتینهم فدخل علیهم ابو بکر فتشهد

علی بن ابیطالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضلک و ما اعطاک الله و لم ننفس علیک خیرا ساقه الله

الیک ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلی الله
علیه وسلم فلم یزل یکلم ابا بکر حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده لقرابة رسول
احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الحق ولم
اترک امرا رأیت رسول الله صلی الله علیه یصنعه فیها الا صنعته فقال علی لابی بکر موعدک العشیة للبیعة فلما
صلی ابو بکر صلوة الظهر رقی علی المنبر فتشهد وذکر شان علی وتخلفه عن البیعة وعذره بالذی اعتذر الیه ثم
استغفر الله وتشهد علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر ولا انکارا للذی
فضله الله به ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا به فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتهی باید که حضرات اهل سنت
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام معجز نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ
فلم یزل یکلم ابا بکر صریح ست درانیکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت
از ابو بکر بیان فرموده و لفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد و محب طبری از ابو الطفیل عامر بن واثله روایت نموده است قال کنت علی الباب یوم الشوری
فارتفعت الاصوات بینهم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا والله اولی بالامر منه
واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمر وانا والله اولی بالامر منه واحق به فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذا اسمع واطع ان عمر جعلنی
فی خمسة نفر انا سادسهم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کلنا فیه شرع سواء وایم الله
لو اشاء ان اتکلم ثم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک رد خصلة منها
لفعلت ثم قال انشدکم بالله ایها النفر جمیعا افیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله واسد رسوله و
سید الشهداء قالوا اللهم لا قال افیکم احد له اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث و درین روایت نیز لفظ انا والله
اولی بالامر منه واحق به منه و اطعت مخافة ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه وارد
و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبه روایت کرده عن اسلم
انه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة
فقال یا بنت رسول الله والله ما من احد احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک
وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر

جاؤکم قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللّٰه لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت وایم اللّٰه لیمضین
لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر
دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته مجملی از اہل تواریخ آوردہ اند کہ چون از مہم بیعت فراغت حاصل شد
ابوبکر صدیق رضی اللّٰه عنه از وجوه مہاجرین واعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد وعلی مرتضی را بمجلس
طلبید وی اجابت فرمود ودر آن مجمع حاضر شد ودر محلی لائق خود بنشست واز موجب طلب پرسید
عمر فاروق رضی اللّٰه عنه فرمود موجب آنست که میخواہیم چنانچه سائر اصحاب ابوبکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی
علی رضی اللّٰه عنه گفت من ہمان سخن که شما بر انصار حجت ساخته اید منصب را اگر فتید بر شما حجت میگردانم
راست گوئید که بحضرت رسالت صلی اللّٰه علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی
علی گفت اول این سخن مرا جواب با ثواب بگوئید بعد از ان از من بیعت جوئید ابوعبیده گفت ای
ابوالحسن تو بواسطه سبقت در اسلام وفضل وقرابت قریبه با سید انام علیه الصلوة والسلام سزاوار
خلافت وحکومتی ولیکن چون صحابه کرام بر ابوبکر اجماع واتفاق نمودند مناسب آنست که
تو نیز قدم از دائره وفاق درآری علی گفت ای ابوعبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار منصفانه
راستی ست در گفتار وکردار مو حیثیکه حق سبحانه وتعالی بخاندان نبوت کرامت کرده دور مدان باشد وبجای دیگر
نقل کنند مہبط قرآن ووحی ومورد امر ونہی ومنبع علم وفضل ومعدن عقل وحلم مائیم وبواسطه این امور
را شائسته ولایت امامت را سزاواریم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابوالحسن این داعیه که تو امروز اظهار میکنی پیش از این
اگر معلوم مردم شدی بر آئینه که با تو مضائقه ومنازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون این کلمات علی
رضی اللّٰه عنه جمله محکم واستوار دید ہیچ یکی از انہا مقابله چند کلمه بلکه صد ہزار کلمه مسکت است از راه رفق ومدارا
وگفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود که ترا درین امر با من مضائقه نباشد واگر میدانستم که از بیعت با من تخلف
خواہی کرد بر گزاران را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی دل من
مطابق واقعه ساخته باشی اگر حالا توقف کنی وخواہی که درین امر تامل وفکر نمائی ہیچ حرجی بر تو نیست پس از آن علی از مجلس
برخاست ومتوجه خانه خویش گشت انتہی دلالت این عبارت نیز بر مانحن فیه ظاہر است ودر کتاب امامت وسیاست
ابن قتیبه مذکور است فبایعوه علی التسلیم والرضا وشرط علیہم کتاب اللّٰه وسنة رسوله قال فجاء رجل من خثعم الی
علی بایع علی کتاب اللّٰه وسنة نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب اللّٰه وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال
وما یدخل سنة ابی بکر وعمر مع کتاب اللّٰه وسنة نبیه انما کانا عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی الا سنة ابی بکر
وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب اللّٰه وسنة نبیه فقال له حیث الح علیه بایع قال لا الا علی ما ذکرت لک
فقال له علی اما واللّٰه لکانی بک قد نفرت فی ہذه الفتنة وکانی بحوافر خیلی قد شدخت وجہک قال فلحق

بالخوارج فقتل یوم النهروان قال فبعثه عرابیه یوم النهروان قتیلا وقد وطئت الخیل وجهه وهو مشلته به وکر
قول علی رض وقلت الله ابو الحسن ما حرک تشفیه بسبق قبل الا کان کذلک انتهی وهمچنین این روایت ست قال
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و
ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدات بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله
وسیرة ابی بکر وعمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم ودلالت این خبر در روایت
بعدم رضای آنحضرت وظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس است واین روایت اولی بس ظاهر است واما روایت
ثانیه خلد لاالقتا علی الافکار من اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی ونامه ای ضال المومنین که بجناب
ولایت مآب نوشته وجواب آنحضرت که آنجناب رقم فرموده نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت دارد وچنانچه
اول بعض فقرات نامه معاویه درینمقام نقل نموده میشود وبعد ازان عبارت نامه نامی جناب سید
الوصیین که در پاسخ آن شقی بیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معاویة بن ابی سفیان
الی علی بن ابی طالب اما بعد فان الله تعالی جده اصطفی محمدا صلی الله علیه وآله وسلم بالرسالة واختصه
لوحیه وتادیة شریعته فانقذ به من العمایة وهدی به من الغوایة ثم قبضه الله رشیدا حمیدا قد بلغ الشرع و
محق الشرک واخمد نار الافک فاحسن الله جزاه وضاعف علیهم النعمة والاه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
صلی الله علیه وآله وسلم باصحاب ایدوه وازروه ونصروه فکانوا کما قال الله تعالی سبحانه اشداء
اشداء علی الکفار رحماء بینهم فافضلهم مرتبة واعلاهم عند الله والمسلمین منزلة الخلیفة الاول الذی
جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الآفاق بالکلمة الحنیفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکاید وضربت له الامر ظهره ودسست
علیه واغریت به وقعدت من حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان تدرکه قبل ان یمزق یوم الا
فما ادرکته وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابا بکر والتویت علیه ورمت افساد امره
وقعدت فی بیتک عنه واستغویت عصابة من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر
وحسدته واستطلت مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک ولا ابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه وطعنت
فی فقهه وفی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله واغریت به السفهاء من اصحابک وشیعتک حتی قتلوه
بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید وما من احد الا من لعنت علیه وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه
قهرا تساق بخزائم الاقتسار کما یساق الجمل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة وجواب
این نامه که جناب ولایتمآب نفس رسول ثقلین فرموده بعض فقراتش اینست وکتاب الله

یصح لنا باشد عنا و ہو قولہ سبحانہ و اولی الارحام بعضہم اولیٰ ببعض فی کتاب اللہ
و قولہ تعالیٰ ان اولی الناس بابراہیم للذین اتبعوہ وہذا النبی والذین آمنوا واللہ
ولی المؤمنین فنحن مرۃ اولی بالقرابۃ و تارۃ اولی بالطاعۃ ولما احتج المہاجرون علی الانصار یوم السقیفۃ
برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلجوا علیہم فان یکن الفلج فالحق لنا دونکم وان یکن بغیرہ فالانصار علی
دعوتہم و زعمت انی لکل الخلفاء حسدت و علی کلہم بغیت فان یکن ذلک کذلک فلیس الجنایۃ علیک فیکون العذر
الیک وتلک شکاۃ ظاہر عنک عارہا و قلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ولعمر اللہ
لقد اردت ان تذم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما علی المسلم من غضاضۃ فی ان یکون مظلوما ما لم یکن
شاکا فی دینہ ولا مرتابا بیقینہ وہذہ حجتی الی غیرک قصدہا ولکنی اطلقت لک منہا بقدر ما سنح من ذکرہا
الخ و در کتاب نہج البلاغۃ کہ صحت آن در عین رسالہ شہادت علمای اہلسنت ثابت شدہ مذکورست
فنظرت فاذا لیس لی معین الا اہل بیتی فضننت بہم عن الموت فاغضیت علی القذی و شربت علی الشجا
و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم انتہی کلامہ صلوات اللہ و سلامہ و ابن ابی الحدید معتزلی
در ذیل شرح آن نوشتہ قال ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتہا ما طلبت من
الخلافۃ قالت او قال بعضہا لا نبایع الا علیا و ذکر نحو ہذا علی بن عبد الکریم المعروف بابن الاثیر الموصلی
فی تاریخہ فاما قولہ لم یکن لی معین الا اہل بیتی فضننت بہم علی الموت فقول ما زال علیہ السلام
یقولہ و لقد قال عقیب وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو وجدت اربعین ذوی عزم ذکر
ذلک نصر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکرہ کثیر من ارباب السیر انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ عبارت
این خطبہ و عبارت ابن ابی الحدید بر دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثہ واضح
و نیز امیر خلیفہ ثانی کہ در باب اخذ بیعت نمودہ و مکالماتیکہ فیما بین آنحضرت و ابو عبیدہ واقع
شدہ آنہا در رسالہ علیحدہ کہ شارح مقاصد شہادت بصحت آن دادہ وارد است و عنوان
رسالہ اینست امضا الی علی واخفض جناحک لہ واغضض من صوتک عندہ واعلم انہ
سلالۃ ابی طالب و مکانہ ممن فقدناہ بالامس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مکانہ و قل لہ البحر مغرقۃ
والبر مفرقۃ الی آخرہ دلیل صریح ست از انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربہ و مقاتلہ آنحضرت
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازہ و قتیل الدار و عدم شرکت در تجہیز و تکفین آن مقبول شیعہ او
و حراب جسم شریف آن رئیس بوم شوری از زمین شواہد بر غاصب و النستن آنحضرت
الی غیر ذلک من الروایات والمقامات لیسر با وجود چنین احادیث متفق علیہا دعوی رضای
جناب امیر م بر بیعت خلفای ثلثہ از درجہ اعتبار ساقط ست و درچنین مقدمہ صریح البطلان
دعوی بداہت دلیل سفاہت ست اما عدم تعرض سعد عبادہ پس ممنوع و سند منع قتل او

بتعبیر مجیب کہ مصداق اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود و ہرچند کہ اگر آن سعد از عمل جن باشد پس ہر آئینہ کار شیطانی
بود و ابلیس کان من الجن پس در جای عدم وقوع تعرض بحالش از قسم ی السهام الظلام
بلکہ انکار ضروریات از لیاقت است و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عبادہ
قیاس مع الفارق است زیرا کہ سعد عبادہ از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
نبود و قرابتے از جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی کہ دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده
بود پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند
و اگر چنین شخصے بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواہد کرد بخلاف جناب ولایتمآب کہ بنص
لفظ نفس رسالت پناہ و در نسب ختنه پیغمبر آخر الزمان و شوہر سیدہ نساء عالمیان
و والد سیدے شباب اہل الجنة بود و سوابق اسلامیه و اجتهاد تمام در جہاد کفار
لیام برائے آنحضرت ثابت بودہ و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت
آنحضرت می نمود و پر ظاہر ہست کہ اگر چنین بزرگے بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا میشد
و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواہد دانست کہ اہتمام بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت
نمودہ اند دلیل واضح بر ضرورت اخذ بیعت ہست چہ اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
بیعت سعد عبادہ میدانستند ابو عبیدہ را بخدمت آنحضرت نمیفرستادند و علیک اخطا اغلاط از
آنحضرت نمودہ نمی نمود اما افترائے پس بطلانش نیز ظاہر ہست زیرا کہ اولا دعوی مذکور بحکم تحت
شہادت علی النفی غیر مقبول و ثانیا بعد تسلیم مفید مطلوب لا لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنه
اما آنچہ نوشته کہ چون اینکلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده دانستیم کہ اصل قبایح
مذکورہ ساخته عبد اللہ بن سبا ست الخ پس قطع نظر از عدم ظہور وجہ ملازمت میگوییم کہ ہرگاہ عدم
رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اہل الجنة و سیدہ نساء عالمیان و سلمان و ابو ذر و مقداد
و سعد عبادہ و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد اللہ بن سبا فایده
عاید حال خسران مآل اہلسنت نخواہد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین فهو لنا لا علینا چہ آن نص صریح بر برائت
فرقه حقه از آن ملعون ست فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه **قوله** مجیب عمدا بر زید بن علی بن الحسین رضی اللہ عنهم
دعوی امامت برای خود نمود **اقول** چون فاضل مجیب بنا بر استقصاء بزعم ناقص خود بر اصول اہل علم
فرقه حقه ایدہم اللہ بنصره قرار داده بر و لازم ہست کہ از احادیث و عبارت کتب معتمده فرقه ناجیه
ثابت نماید کہ زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود لیکن چون معتاد تحریر دعاوی بلا بینه ہست
در ینمقام نیز اجمال و اہمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید
در کتب معتبره مصرح ہست چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدظله در شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر فرموده

اما الامامة فلا شک انه کان عارفا بصاحبها فقد روی الصدوق باسناده عن عمرو بن خالد قال قال زید بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی خلقه وحجة زماننا
ابن اخی جعفر بن محمد علیهم السلام لا یضل من تبعه ولا یهتدی من خالفه وروی الکشی باسناده عن ابن سنان
قال کان سلیمان بن خالد الهلالی خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل ونحن وقوف فی ناحیة وزید واقف فی ناحیة
ما تقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمان قلت والله لیوم من جعفر خیر من زید ایام الدنیا قال فحرک دابته
واتی زیدا وقص علیه القصة قال فمضیت نحوه وانتهیت الی زید وهو یقول جعفر امامنا فی الحلال والحرام انتهی الی غیر ذلک
من الاحادیث عن الصادق والرضا علیهما فی صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما ترمیه الزیدیة انتهی ودر کتاب منهج المقال
فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکورست وفی ارشاد المفید کان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته
بعد ابی جعفر علیه السلام وافضلهم وکان ورعا عابدا فقیها سخیا شجاعا وظهر بالسیف یامر بالمعروف وینهی عن المنکر
ویطلب بثارات الحسین علیه السلام واعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة وکان سبب اعتقادهم ذلک فیه خروجه بالسیف
یدعوا الی الرضا من آل محمد فظنوا انه یرید بذلک نفسه ولم یکن یریدها له لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله ووصیته
عند وفاته الی ابی عبد الله علیه انتهی موضع الحاجة من کلامه وقاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین
نوشته مولف میگوید که تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود وبیقین میدانست که مستحق خلافت حقیقی
در زمان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام
کشیدن ثارات اهلبیت علیهم السلام بود وبهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود پردازد پس هرگاه از احادیث وعبارات علمای فرقه حقه دعوی امامت زید ثابت نشد
اسناد آن بطرف زید بمقتضای عصبیت وعناد خواهد بود نه انکاران کما زعمه هذا المتعصب وبر تقدیر تسلیم در
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید قباحتی نخواهد بود واما آنچه نوشته که نهی امام وقت از خروج دلیل بودن
موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی تحریمی از صمیم فواد بلا
تقیه ست ودونه خرط القتاد والروایات الدالة علی حزن الامام بقتله ابین شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال
ولما قتل بلغ ذلک من ابی عبد الله علیه السلام کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه وفرق من ماله علی
عیال من اصیب معه من اصحابه الف دینار انتهی **قوله** هرگاه راقم هیچمیرز در جواب استفتاء
اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجد نوشته الخ **اقول** آنچه جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجه
ارشاد فرموده مطابق واقع ست وهرکسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که اثبات
نقل مطاعن خلفای ثلثه وروایات دال بر امامت جناب ولایتمآب از کتب معتبره اهلسنت می نمایند
پس اگر علمای اهلسنت پرده عصمت وعناد از چشم بصیرت بر دارند البته متحیر ومحجوج خواهند شد والا شک
اهل نجران مصداق آیه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم الآیة خواهند بود ومعلوم ست

کرد اقرار وی که آدم یکی افضل و اعلم از سید عالم بوده پس اگر چه تقریر حسنین
نصاری از تقریر آنحضرت منجم و مخرج نشوند این امر لیس حیثیت نصاری نتیجه ام شد
و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب علامه فهامه مجتهد العصر و الزمان دام ظلهم در
تحریر فرموده عن اعادة الطریقة القدیمة القویمة از رسالات اهل سنت برد شبهات فرض کرده و بیش
تمام پاک برانداخته باشتی از سفاهت عجیب ست کما لا یخفی علی من طالع هذه الرساله و نیز ظاهر ست که هرگاه
تحریرات رئیس الفضلا که از شیوخ عظام اکابر مجیب ست در جواب رساله شیخ محمد حیان باشد پس ای محرر
تحریرات این مجیب که هنوز رشادت اسمی هم بهم نرسانیده و لنعم ما قیل ازو هم پوشیده تر خواهش بود
و علاوه آفتاب نیاز نخواهش بود **قوله** دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای اهل سنت توهم آن لحوق ضرر شنیعه
تقیه را اختیار نمیداند **اقول** اسناد تقیه بتوهم آن فی ضرب الیق و اجری بحال ورع صحابه ست که از عهد خلیفه
یکم راضی بر بیعت یزید بوده و ابو یوسف ست که برای هارون رشید تجویز دخول جاریه پدرش نموده
کما فی تاریخ الخلفا شاه ولی الله دهلوی در رساله انصاف فرموده مروی است از ابو یوسف و محمد که ایشان
فی العیدین بتکبیر ابن عباس لان هارون الرشید کان یحب تکبیر جده لیس لکن این صاحبان عالیشان توهم آن
لحوق ضرر دینی و دنیوی عمل آورده اند بارها اگر گویند توهم ضرر نبود بلکه برای تحصیل زر و هوا شنیع داقتح فسق علی
حال کتمان مولف الرساله اسمه فهما انا نحو در خصوص تحریر بعض تعریضات و الهامات که در استفتا مرقوم
گشته اگر مراد از ان تعریض بحال صحابه عظام است پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن شان طریقه فرقه حقه است
بارها گفته ام و بار دگر میگویم از منع مولف شنات هتاع از ان معلوم و امتیاز که در مقابله اش حسن صحیح فی
بزبان آوردگر انکه فرار از حسن حصین سلام نماید کما فی من فر و اگر مراد تعریض نسبت بعلمای عامه ست پس اگر
و دالعهد از حال مولف معلوم میشد مصالحه بر عدم تعرض بشان علما امکان داشت ولیکن بنگرش ست
غدیریه و کذلک غدر کما دیدن عادت از احتمال و فا از شیخ و مراحل بعید هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید
و آنچه در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جای اعتنا نکرده اسم کتاب
نشده باشد بنظر بعدم حاجت بآن بوده باشد لظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر کذلک من قبل من اعرض
عن فهم الحجة و لنختم الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلوات و السلام علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما
الائمة الاثنی عشر شفعائنا یوم الحشر اللهم انی اشهد ان موالاتی ائمتنا و سادتنا و قادتنا الذین هم فتولی و من اعدائهم
تبرأ الی یوم القیامه و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین **اقول** و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد اگر مراد از اشاره در کلام مستفتی که در رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب آه رساله خدمیه جواب
استفتای خود نوشته که بعبارة العین باثبات شهادة الحسین نام انسب باشد پس کلام اول از کلمات
این مستفتی در سفاهت و بلاهت گوی سبقت ربایده زیرا که موضع آن رساله همین ست که بهر کجا ان

ز مسالک حقیت خلافت یزید شقی ثابت نمیشود و شهادت جناب سید الشهدا را اگر مدعی نیز خاتم
اولد و تعصباً این خلق فقط برای اہلسنت که مجتهد الزمانے در تنبیه المباراة انکار بدیهیات اولیه پیش گرفته و در قصب
مذهب بنفضل ایجاد عبد الله بن سبا یہود قسطایه پیوسته اگر مراد تنبیه رساله مذکوره همین تنبیه المباحث
نیست چشم خود را باید که بکشاید و اند که غلو نماید بحمل ترى لهم من باقية كأنهم اعجاز نخل خاوية یعنی از
آغاز کتاب تا این خاتمه هیچ کلامی از او نیست که انشائے و اثری از عبد و حضرتش علیه ضرره باشد بلکه همه منغمر
مجتهد مصداق این آیت کریمه شده اند حالانکه شب و روز بکار این واقعه مشغول اند و هیچ تعبیری از
غم و شهادت نیست که در آن این واقعه را ابتر اهونیته تفسیر نماید گویا این همه اهتمامات برای اہلسنت که
آنچه بزرگان شان در باره جناب امام حسین علیه السلام آورده اند که متاخرین هم میگویند و در کتاب فن
شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب عماندانه چنانچه باید مراتب معروفه
تدارک آن نه نمایند و نه دعقلا برای ریاد همه خویش علم بر آسمان افراختند و نقاره بزیر گلیم زدند چنانچه نمونه آن تبیانات
ایزدے درین اوراق وانسته و در تالیفات کثیره کیاد که حال ریاد ستمعه او بر همگنان ناخرزنده گه
و ظاهر که قرآن مجید بر سر نهاده که بن خشتے امرد گاہے فتوے بر افادات الشهادات نماید واضح است
که بنا در از لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه باشد و التبادر دلیل الحقیقة کما قال المجتهد
ایضاً فی ایضاً فی طعن الرماح وغیره مرار الاجرم تلمیعات شیخ الانامے مصداق همان آیت کریمه
خواهد بود که در اصل رسالت همه سمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا و ندرت بلکه غرابت
اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة
والثنا بر اصول موضوعه مدعیین فرزند و لا بر اہل دانش و بینش مانند رابعة النهار هویدا
و قوت احتمال تقیه و توریه و حاشا که اہل حق در باب اطلاق شهادت از ناصحه بود و ق
این کتاب عیان و بیدا باشد مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمانے که خود را از سادات
کرام و اولاد امجاد ائمه عظام میدانند و دیگران هم بلغت سادات او را فریبه میسازند تا آنکه او در معرض
میگنجد و حق انیست که شیخ در گلستان سعدی باید ۵ در آستانه سیمین میخ زر بزند پنداری گمان مبر که
یهودی شریف خواهد بود پس حضرت جعفر که زفضه او را کذاب میگویند و سولا دیا قاضے ازو
مجلسی علیه ما علیه در حق الیقین وغیره قمار باز و طنبور نواز تحقیق هم کرده و بعضے از متقدمین
رفاض دو یکی مدین و خمر رقاص نوشته اند که ما عرفت مرارا سلسله او را هم قطع کرد اگر چه مجتهد الزمانے
امرد را او را برای سلسله جنبانے ثواب می نامد و بکافه جناب امام اعجوز المحدثین رجوع منظر باید چاه
درد که امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی بس طویل نقل کرده که در اثنای آن ابن عباس

فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعريين يا ابا جعفر اخبرنا عن جعفر فقال من جعفر قال عن غيره او فتن بالحسن

جعفر معلن بالفسق فاجر ماجن شريب للخمور اقل من رايته من الرجال واهتكهم لنفسه خفيف قليل في نفسه
الخ طرفه آنکه بعضی از ائمه امام اعور کرده برادر خود باید گفت که اعور بیت او در کتب تنقید بوده است کافی الفقیه
و نقطه امام در رساله اساس الاصول و نعوذ بکلمه یا لیتنی گفت معصوم قائل بما قولوا علینا بر زبان کسیکه غیر خلیفه
اول نیست حضرت امام حسین علیه السلام از سفر عراق شد با وجودیکه جهاد بر حضرت امام حسین علیه السلام واجب شده بود در روایات بحار
کما مر سابقا منها از قبیل نعوذ بالله و شیطان آفاق که اولین خواسته بود که امام صادق را در پیرایه سایه
مجوسی گرداند معاذ الله و وی از جهت سلطنت و فتنه پردازی برآنجناب ابو عبد الله علیه بارگاهش
سطرے دیگر دید بکلمه طیبه شهادتین علی صلی الله علیه رسول الله است اللهم الا ان یحمل علی التقیه من اصدق

حیث وضع الاول بکتاب الله علی صدره وقال هذا هو امامی دون غیره و وقت الاحتضار کامی

کتاب المختار فذهب الی النار علی عقیدة المجتهد حامل الاسفار ایضا حیث نعتقد ان من لم یعرف امام
زمانه یعد من الکفار طرفه آنکه پسر نزد ایشان خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام
محروم شده بود مناع خیر هم شده و شاید بخجالت آید که آن بزرگ مدعی امامت در برو
حضرت سجاد علیه السلام گشته بود و فقط زیر الله تعلیمش دال برآنست که او داد جهاد در حرب داده نشان
بردار بوده چنانچه جناب امیر علیه السلام در صحابه حضرت بشیر و نذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند محمد
محمد بن حنفیه که درین باب وحده لاشریک بود و تخصیص نشان برداری برای آنکه علاوه متاعه
امامت جهاد آنست با اهل فساد و چون ماده انحراف و عدم اعلای از ایشان مرتضوی بخیال
خاستن بخته بود حضرت امام حسن علیه السلام بخطابش پیما درین باب جلوه وقت احتضار یاد نفرموده
ولیکن مصرع پنهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها نکیش که نوبت حکومت و استغنا
بحجر اسود کشید منتهی نقصان مایه و شماتت همسایه نزد فرقه مختلفه شیعه کاسبق بطور سرسری
پس ورا عبد الله بن عمر اما چه نسبت که عبد الله بر یزید خروج کرد بعد واقعه کربلا و برای
زیارتش رو به اسپه بشام رفت و بر صبح و شام از موائد بخشش محظوظ بود و نقد و جنس ملک در
خون بهاے امام حسین علیه السلام حاصل فرمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول اما نسبت معلمی حضرت
پیغمبر صلعم بسوے امیر پس اینست که علمای امامیه در مناقب مرتضویه بحال شده و در از افادات
مثل شیطان الطاق و بعوائش بطراق بر زدن و معامله را بر عکس کردند که حضرت در تعلیم
جناب امیر علیه السلام مشتاق و محو با اظهار مجتهد درین کتاب و اعتراف دیگران در کتب دیگر حیران گشته
از طائران در خور انیدن غذا بچه های خویش ولیکن کاسه لیس سوفسطائیه حیران از احادیث
خویش کما مرت الیه الاشاره قرار دادند که چون خبر ولادت جناب مرتضی بحضرت محمد مصطفی صلعم

علیه و علی آله رسید حضرت رونق افزوده در کنار شریفش گرفت پس علی مرتضی تبسم فرمود و قرآن مجید را شروع نمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود و قبل از نزول سوره اقرأ یا فاتحه بده سال بر آنجناب این واقعه در وضع مرتبه
و آتش افروزد گلوسوز علمای منافقین در قوچیهای آتش نطاق همت بر میانجان محکم بربستند لیکن لیس مقتضی
لوح محفوظ را مطالعه جناب امیر پیش نهاده و نه بر حجی باب قدم کلام نفسی شمل کرکی بر کجشا دند و گفتند که اگر مقدم
ده سال باشد چه بعید و اگر هزار سال بود چه عجیب لیستر دریلی آن شدند که این علو بدیهی را ثابت نمایند و گر نظر مشترک گردانند
مجملا یعنی ثابت کنند که محدثین اهلسنت هم آورده اند پس امری مشترک شد و خصوصیت اشکال بحال
شیعه نماند و کسانی را که برای رفع سیاه بر چهره سنیان گشته اند بکذر اهم گردانیده بودند قصه بکور را یا نمانا
در رفع شبهات نشد مقتدایان شیعه در عناد و غلو و طول این بحث را در تحقیق کلام باری عز و جل با یا ایست
و مسئله هم از معضلات فن ست الغرض کسیکه جناب امیر را معلم کلام الله دانند هرگز قبل از نزول وحی
و مبعوث شدن حضرت پیغمبر داند در کفر او شکی نتوان کرد لقوله تعالى وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و مراد از اعجمی [illegible] است
چنانچه صاحب صافی گفته و پر ظاهر است که طفل تا بجوانی نرسد بمرتبه کمال علوم فائز نگردد چگونه بآن مرتبه
تواند رسید که علمای رفضه بدان مباحث جناب امیر مثل ابن طاوس بکمال نقش نگار خیال خویش بسته اند
ولیکن بعد از فور بدو کمال فصاحت و بلاغت برای آنجناب حاصل شد بملاحظه آن البته لوا انگشت ابو جهل
باشد چنانچه قمی در تفسیر خویش گفته بلعام رومی نصرانی بروایت عبدالله بن عباس یا سلمان فارسی بقول
ضحاک یا یسار و جبر بقول عبدالله بن مسلم کما نقل صاحب مجمع البیان همه اینها نسبت بآنجناب هیچ نمی ارزند
خصوصا نزد ابن طاوس بر جلوه دیگر محققین شیعه که در بلاغت قرآنی اختلاف است نجلی بلاغت قرآن مسوی
کرم و امیه که قطعا اجماعی و اتفاقی است بعد از این شکی در آن نیست که چون تلاوت کرد جناب امیر قرآن المجید را که
هر کسی معنی هست در آن انتساب میدانند چنانچه می آید قبل از ده سال از بعثت شریف لیس البته رسول الله صلی الله علیه و سلم
کرا ابلغ بلغا نزد ما بود حقایق و دقایق آنرا دانسته بکمال شوق آنرا یاد کرده باشند بلکه از اول امر در پیش گذرانیده دو ما
بار گوشه و روز بتلاوت آن حظ وافی گرفته باشد پس بروایات فریقین ثابت و متواتر است بتوسط روح الامین حضرت پیغمبر
فرمود که انوار لقای او نوبت ضم ضمیمه و لرزه عظیمه رسید کما فی کتب الفریقین که متواتر از مسلمین چنین گفتن که حضرت
قوت حافظه بنده آنرا فراموش ساخت چنانچه نتواند کسی انشان حرف زدن که شبکوری دافراد دوره نتواند بدن
تا آنجناب را بسواری براق پیش خود طلبید بود حضرت مرتضوی بر بستر خود همه حجابات غرایب بلکه عوالم را بعین الیقین
دریافته و سفر هم نماید پس حقیقة الامر آنکه بعد از تعلم و تعلیم مستطور حاجت قول در بتوسط حضرت جبرئیل مقبول ...
بود حاجت بدین معنی می افتد که جوابات مسائل مردم را بر ترد لیکن موقوف از ندو آید تنها طرفین محبت انتظار برند و حال تلاوت
قرآن مجید و ختم آن از جناب امیر بار بار در کتب فریقین بمناقب مشتمل الفیقین چنان دیده باشد گویا حضرت رب العالمین تلاوت فرمود

به لفظ و معنای دیگری که از آن متعلق بیشتر بیک تا پای دیگر در کتاب داخل شود قرآن مجید شد
و آنکه تعلیم و تعلیم و قوت حفظ و وظیفه کردند ایشان قرآن مجید را قبل از وحی و ما یتعلق بذلک متعین شد
بدین مقتضای العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب از آیت کریمه سابقه چه لازم آمد پیداست که حال
وحی بر طفل و جوان مختلف است چون در طفلی معلم بود و در جوانی مبلغ اول فالعجب که بدیگر السلام تعلم
نسبت کردند بجناب امیر و امر دیگر و نظر بحکایت ولادت شریف است در منقول که حلا در کتب
شیعه اورده چنین است ـه بی برکت خانه تعلیم نبی جبرئیل با همه دهن در کار طفل و لسان شماست پس
بدین تحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحثه طویل الذیل بود بهر قدر ضرورت
که تلمیذ وقت بر طلبه از آن تواند شد و حصول رسالت برای جناب امیر تصوری لیضیح تواند انجامید و سلب
لیاقت حضرت مصاف است و وجه نسبت قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت کرد معلوم شد که لفظ
متوجه به تقیه کلام مجتهد الزمانی مشوم و میگویم **قوله** برای اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه
اقول این مغالطه از جناب مجتهد بعنوان دیگر صدور یافت که عوام طلبه بلی تعلیم هم می توانند دید که او را
لیاقت آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف تواند فهمید تا به حقایق چه رسد تفصیل اجمال
آنکه اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
در آیات قرآنی از قتل تعبیر فرموده اند قال الله عز من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ الی غیر ذلک و اگر مراد از اذاعه امر
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی افشا
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مال هر دو بوحدت کشید یعنی بیان شهادت منتج حسرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آوردند و لفظ شهادت نیاوردند پس بزعم این رئیس السفها توان گفت که آیا خدا و
عالم در شهادت انبیا در بدست یهود و امثال شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی سنیان
بزعم او بلی فرق نیست میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کردم که انها اذاعه کرده بودند و منجر بقتل
و شیعه با وجودیکه هزاران بار از ائمه شنیدند که دین ما را اذاعه نکنند و هرکه چنین کند خدا او را ذلیل
گرداند و هرکه پوشد او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان بجد این عهد و وصیت را
بر باد دادند که هزاران از رسائل و کتب در روایات و مسائل خلافیه مذهب و تبرا که اسرار از مذهب امیه
اطهار و اسرار ایشان و انند نوشتند و بدین جداگانه از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی از اذاعه
اما قتل پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل لوق از اهل تشیع و ذوی الیقظای
که بقول مجتهدین و غیرهم نیز دو امام را از دست خود کشت کما عرفت مجملا و مفصلا و رسم ماتم نیز بجا آورد و اینهمه تعلق
بقرآن مجید داشت اما احادیث پس ما را با ثبات آن از کتب رافضه ضرورتی نیست بسبب آنکه خود

از نقل و حکایت این قصه واضح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواذب از جمله با عشر
روایت کرده و بمین آن تر داد و میثم تمار بوده در پنج مقام لفظ قتل و مشتقات از آن مرتب با امام
مصدر است بقسیم شرعی و ان لیکلیقتلن بهذه الامة این لنیت منها و جاییکه بعد چندی از سطور
حدیث جناب امیر در آن ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین ع و آخر حدیث
و در کتب فارسی و عربی تحقیق لفظ قتلة گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن ماخوذ از لفظ قتل است مضارع
معروف که از قبیل صیغه ماضی آنرا ساختند و لفظ قاتل از آن بر آوردند بحذف علامت مضارع
چنانچه بر خوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گفت
سے درس تھا مکتب میں مجکو آہ کا ۞ یہ سبق تھا پہلی بسم اللہ کا ہے لیتے روزیکه در مکتب نشستیم
از همان وقت آه عشق از دردتم بر می خاست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم فراموش
کرد پس در عین بسم الله بسم الله محبوبه خود را نیز نگذاشته اعوذ بالله من ذلک و نعوذ بالله من
هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی ع چهارم قول راوی مصداق قد
روحه فاعلمی ان سیدک الحسین ع قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جمله که و قلت والله قتل سیدنا
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن این
الفاظ را در حدیث نقل کرده خود نه بیند و چنین اعتراض را بر علمای اهل حق برگزینند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش آنکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظ آورده اند آنچه بر مدح آنجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
لبثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ و این چه ضرر که ما قبل
یا بعد لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر جناب رئیس الحمقا را درین تعمیم شکی باشد باید که روزی
بحال اهل مجمود و رستم نگر نیز دازند و از مجلد نهره خود بهره نیز ده بکافی حضرت اعور الحی نیز
مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم به بینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور تلمیذ ضریر
شاکرد الواحجار و دسر چوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود می
نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث و قبض فی شهر المحرم من سنة احدی
و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنه الله فی خلافة
یزید بن معویة و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتله عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة ع بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت ع می باشد آنکه اول لفظ قتل نوشته یا لفظ

تخصیص آورده بهر حال لفظ شهادت مجرداً از مزید استعمال در آن نکرده و بر شومی صورت و معنی خود بر
رزینک ابی و استکبر و کان من الکافرین تا آنکه انای پس بدانکه متصل آن عبارت سابق اینست سعد و محمد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی
ابی عبدالله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء وهو ابن سبع و خمسین سنة
یعنی که حضرت امام صادق فرموده یعنی حضرت صادق چون لشکر شهادت با سر و دران یوم چنین
اتفاق افتاده بود که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبله آنجناب نیز می آرند بعد از این
حدیثی از آن امام عالیمقام باید شنید بروایت همین ناصر الفطر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء عن الحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبدالله علیه السلام
لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت هذه الآیة ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا یعنی امام صادق فرمود
که چون حضرت فاطمه بار دار شد بامام حسین جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از تولد الغرض کراهیت جناب فاطمه هر دو وقت بود هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و از اینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که از اندوه
پسری و ناخوش کرده مگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت به پیدا شدنش بوقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود بشنیدن درجه علیای امامت در اولاد
او و این اعور دجال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عادتش اینست
که اول مرتبه ضاد تسلیم برای شان بگفته حضرت مسلم میدارد بعد از آن نسبت رد وحی و نقض عهود
و مواثیق الهی بر آل عبا باثبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و قار عظمی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز کشاکشی جناب فاطمه با مهاجرین و انصار خصوصاً بوجه اخذ فدک با عمر جاری
عیان گشته درینمقام نیز نصب و عداوت اهل بیت هماپیش آمد که تفصیلش ببعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبدالله صادق قال ان جبرئیل نزل علی
محمد صلی الله علیه و سلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی فعرج جبرئیل ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرک بمولود
یولد لک تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل
الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت
فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه
قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا بشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه
فرزندی که امت تو بعد از تو بکشند او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا چنین مولود حاجتی نیست
و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط نمود جبرئیل و داد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه
او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه زهرا نیز بعد از انکار نص نمود بر رضای خود و لفظ امام صادق
برابر صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا بقضا از دست
بر یافت محدثین مع مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین والآخرین را هم گر
ملفوظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار دارند که چون خلاف مدعاشان و حق مریدان بظهور پیوست
گفتند بخطاب ایزدی والعهدة علی الراوی خرقه فقر را که بر تن ما راست کردی بکر الی غیر ذلک من
هذا الباب و رفضه بر آن طعن دراز کنند و آستین انصاف را کوتاه کرده اند وقتا مذکور انهم
یا وندارند که حسنات الابرار سیئات المقربین و اکثر ازواج مطهرات با خلفای راشدین ترجمهای بتضاد در
نمیبداد بمورد چها مطاعن رفضه می شدند بالجمله جسارت ما عور را باید دید که رب العالمین مشکر وا
و او نسبت کند نقیض آن را بجناب سرور عالم حال آنکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین
که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از ان سوال بیرفت و میفرمود که تا لیطمئن قلبی
غرض که بداسلوبی مذکور هم دال بر آنست که قاصر النظر نعمت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعد الیوم
کتابت جنان وثیقه و نقص آن که میدانی عیانست معنی اطفئ المصباح فقد طلع الصباح فکیف
که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمة زهرا بضعه خاصه پیر و سرا وقت ولادت
عدم هم بر معنی اطمینان و رضا الی نیز نزد پس بهر حال ادراک آن فرمود بانه و لیکن مجتهد رئیس اهنا فقیر
باید که خود را بر ناصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر بحضرت دوبار در مقام اسناد کرد بجناب سیده
فقط یکبار پس از حسن سوی بس است کتب را اگر تصفح کند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور
بلا مجرد بد گهر او مرید معنی بتیکه مجتهد درین کتاب آورده که ۵ بد احال ان مرید تیره روان که هر کس بود
نشادی دیگران چنانچه قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجامید چون مجتهدین از قدما
این نواصب نیستند تا تحکم را از نیرای ایشان معتقد اید فاثل علیهم ما جاء فی القرآن المبین ومکروا ومکر الله والله

خیر الذاکرین بعد مجتبی نیست که مقصود تعصب ابا عبدالله علیه السلام است تا حتی طالبان علوم هنوز نیافته باشند یعنی در خصوص
هم اشاره کرده است البته بعد از امور سابقه بیان کرده که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر با جمیعی حاصل است
هیچ کس در ذریه اش نیافت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه اینجمعی مخصوص بسبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و به ریاست اکبر بازنگردد و در ضمن اولاد او نشود و آنچه در اعتقاد
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبی از اولاد مخصوصه جناب سیده نبود که سبب شنایش نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی از این نوع احادیث وارد شرح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر اندکی غور و تامل بکار بری میخواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور دجال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما ینبغی ثابت کرده که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود و بیس حال حضرت زید شهید هم از اینجا معلوم توان کرد بلکه بفهم حدیثی که بطور محال
بر اصول شیعه واقع شد بیانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعوانش در کافی بنشینند ذکر نموده صدور انکار امامت
امام باقر و دعوی امامت خویش و لااقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر از آن مثل آفتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که هیچ حیله و فضل از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفید من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القران المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمة الدین پس ببین که اعور با وجود قصور نظر چه مرتبه از تعصب و عداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد در بیست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قران مجید رو بروی کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده وَاللّٰهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ بالجمله سخن در آن
بود که بر گمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل بر می
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
ائمه هدی مضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت از آن جمله قصه ماتم کلبیه است
و چون بیشتر مردم از آن غافل اند و امریست که فی الجمله عجبی و غرابتی دارد بذکر آن جسارت مینمائیم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او در
سفر کربلا همراه نبود و نزد جناب اعور دجال باعتراف شارح قزوینی در اصل هم روایت میکنند و در آن
نیز لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لما قتل الحسین اقامت امراته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء
والخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبینا هی کذلک اذ رأت جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چون کشته شد

امام حسین علیه السلام رحلت کرد زن امیمه بنت امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بماتم
و گریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالیست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی آشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد آن زن بخوردنی و قاوت پس اول خورد و آشامید باز خورانید و آشامانید زنان دیگر را قال و اما هدی
الی الکلبیه جون لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رات الجون قالت مانده قالوا هدیة اهدا فلان
لتستعینی بها علی ماتم الحسین ع فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن
من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار تا یاری جوید
بگشتن آنها بر طبخ آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دیدان مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیتی است که فرستاده آنرا فلانکس تا یاری جوید تو بان بر ماتم امام حسین ع پس گفت نیستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از آن امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی باین معنی که گنجشک
از شدت ماتم بانها ملتفت نشد که بذخیره و برای وقتی دیگر نگاهداشته شود و مردم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید یاد آمد امریکه اکثر سالکین از آن می پرسند و آن اینکه حال حضرت شهربانو
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند و قتیکه در زمان
حضرت فاروق اعظم بسبی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین رض دو فرمود که بازار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلودار حضرت سبط اصغر همراه شد و انرا سعادت خود دانست و رفضه مطرودین
همه ظلمها را باو نسبت میکنند و قاذورات شیاطین در عداوتش میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان دادم العرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که حضرت امام سجاد
عقد نکاح خود با شخصی غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود در بسته و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود حرفهای اشتی فرستاد حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
داد لقعه واتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم درداد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می اید اظهار آنمعنی است که آن امام و همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد امجد
خود رسیدند و وفات یافتند بر سنت جد امجد شان رهرو بودند با و رکنی که جمله سنی بودند و رفضه بعد از وفات

تقیه یعنی ظاهر نشستن بود اگر آسمان بزمین را با طبقه اسفل سافلین بدوزند خواند چراغ نفس را برای آنحضرت
برافروزند دیدا که دعوی مذکور تقیه دون تقیه نیست ببین که شیخ الطایفه امام اعظم اول در صدها مقام تهذیب
تراشی می سراید که محمول علی التقیه هر که خواهد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط و قیود تقیه
از قیود را نخواهد یافت هنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بدخاوی کافر بستیز و مبدلین و اگفتند و این سست
بلکه ایمه عظام را بالیقین خاطر جامعه مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران نهادند و هم یکیدون انهم
یکیدون مبتاد و ورنه چرا از روی مکر یاد نداری در حق امام الایمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر علیه السلام
بلکه امامتش اصل الاصل ایمه است که لمعان نورش در پهلوی عرش بتابید مگر میدانیکه از روز ایمان تا وفات مظهر
کفر و کاتم ایمان بود بر اصول امر و سیدین تا با همه متاخرین از اولاد امجادش چه رسد که آثار اقدام بجناب
پیموده اند و زندگانی بران بسر نموده اند چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار ایشان
بود اللهم الا ان یکذبوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی و تقیه کجا ماند که برای اسناد رفض سوی حضرت
ایمه بکار آید فرق اینست که در بحث نهم متکلم بکتاب طعن الرماح که محل زبان درازی مجتهد الزمانی است بروایت
فند یقین کلام جانبین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابحاث جمله مذکوره را بمتوجه کردن نفی
بتقیید فی هذا المقال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا بشهادت که انی وران نگنجد و اگر بفرض محال ثابت
گردانید وحی را رد کرده باشند فانه صلی الله علیه وسلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی احادیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را ابتلا بو کر فتند و او بعبار دیدن مصیبت
شدیدتن برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشند و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند وامتداد کثیر ایمان و اسلام او را مانند تسنن ایمه در عمرهای شریف اعتباری نباشد معهذا لازم
می آید در صورت مذکوره که تا بیان معصومین سرور انام معاذ الله ذی الوجهین باشند یا بمداهنت
حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث خویش بروایت ثقة المحدثین طائفه ذی الوجهین را لعنت
فرموده فکیف که هر یکی معاذ الله مدة العمر راه دروغ پیماید و گاهی بجرت تفرماید و احکام شرعیه
متغیر کرده اند مثلا ستیان را بگوید که استنجا بدستی در بیت الخلا کرده باشند که اسامی مقدسه الهی
دران خاتم کنده باشند و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ایمه بخلافت بلکه اولو العزمی هم رسیدند و میدان داری
تا مدتها بعمل آوردند و مسئله امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بیعت
ثابت نشود سوای آنکه نص و معجزه در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضرورت
ورنه امامت صورت نه بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و جدا او را

ازعمالش رسانه الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظتها فی نهج البلاغة وغیره انها لاتعد ولاتحصی
اکنون مطابق وعده عبارت کتاب وقباب الاحیان که مجملا معنی آن دانسته بود ذکر منتقل الشفوبا ترد مستنیز
اول دلیل بیان توان شد که اهلبیت متبعین سنت بودند ولغایت اهمی منزه از محدثات رفضه واشتند
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از غالیان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وقلعوا خصائص
النبی خصوصا و درباره مادر معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چنانکه گویند
که استماع این اهل دین را موجب دل تنگی و گرانی است واصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی از علما
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبی بر بنا نهند که از نیمه ان اختفال فرمود و جمعی بر آنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب نباید داشت
تا بحدیکه بخدمت ان امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفاکار بخیمه در آیند ندانم که بر من چه بیاید
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
ذکور و اناث و خواهران متعلقین مرا بجا حفظ حقیقی بباری و سوار شوی که او است رهبر تو گویند چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند و
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد و سواری را دید که بجالش متوجه است فرج
مخالف از ان وادی رو بخیمه نهادند و ان سوار با عظمت و وقار حضرت امام حسین بود که کمال امداد و دعا ننمود
و ذوالجناح به تیز رفتاری امد از ان دشت رو به جبال ری آورد و ناپدید گشت و امروز در انجا بنائی از
غلاه بدفضه خواهی دیار که انرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده و زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سر من
رای سرداب قصر امام حسن ثانی را موضع غیب غائب عن الابصار گردانیده اند و قبل از ین هجوم
شیعیان بر وقت دران بود که شاید حضرت صاحب الزمان از ان خروج فرمایند و اعوان وانصار را
بیابند و در ین انتظار بجدی بسر می بردند که رعایت اوقات نماز بیگانه هم فوت میشد انها که گذشت
در آمد جاه و جلال اعور و جال لعوذ بتصریحات قدمای اهل دغل مگر حال او بالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع دارد
باری بکتاب ابن شاح که نامش طعن الرماح است و متکلمین و فقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح و بهتر می شمرد
بدرجه کفر توان رسید بیانش انکه مجتهد جابلقه بحث منازعت حضرت مرتضوی و عباسی یاد کرده و قواعد
از ادر کتاب مذکور سیر و عباراتش چنین است سیوم فسق و کفر قائل قول و نبذ المطلب من اثارهم
اشعار بر اکه مشتمل اسادتا و نسبت بحضرت فاطمه که تعبیر از انجناب بلفظ زن کرده و هم بخدمت جناب خلفا
که تعبیر از انحضرت بلفظ پسر او نموده واز بجا که اعور المحدثین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اساءت ادب باشد با عتراف و درباره ربابه کلبیه آورده البته در فسق و شکی باقی نماند فکیف چنین

نتیجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده وگریه در گلوی مبارکش
گره گردیده تا بجدی بدین ماتم تم اند و رحا بسوز گریسته که هیچ تر می در چشمانش باقی نمانده
و اگر باشد ضرورت سولق را باب اصبحه واشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بر مجرد تباکی وجیب له الجنة مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کشت باید که لفظ
امراة آورده و درباره چنین محبه ومحبوبه پیغمبر بی اندازه صریح نموده عداوت خویش را ثابت
گردانیده گرفتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده و کجا رتبه رمامه کلبیه و لیکن اسادت
ادب نسبت بجلب آستانه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
و ازینجاست که اگر علوی را بی ادب و بیوسی ادب علوی گوید تکفیرش میکنند و حقیقة
الامر اینست که لفظ مذکور زنهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر و تذلیل ندارد غایة سفاهت
مجتهد است که بنیاد دیانت خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای راشدین
میگذارد و با قرآن مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد دیگر یاد نمی کنیم
که باری عز و جل بشر لیکم فرماید در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وامرأته
قائمة فضحکت الی غیر ذلک من الآیات والاحادیث و لیکن چون
اساس کلام احقر الناس بر الزام و جدل با مجتهد طمطام است برای تحقیر دجال اعور بکار آمد
و این مغالطه مجتهد از آن قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجتهد گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و مجتهد این محاوره را از غلبه حسد که نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالطه از امیر اشقیا پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و کسیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قرآن با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قرآن مجید برای خود نگوید و این پیر خرف چون در کتاب ابسکه دید که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید این معنی است که در بعضی از صور تهاییکه خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم باینمعنی کرد که بوجوه محسنه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب عربا نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل هیچکسی
از حضرات انبیا درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر فرقه تفصیل این امر می آید بحول الله و قوته
اول عبارت پیر دهقانی را ذکر کنیم باز کشف مغلطه او بر دارم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذهب
اهلسنت است و شیعه قاطبة متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل تسریک غالب کارخانه الهی

وخدا محکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این نمی‌فهمند که بادشاه را محکوم بحکم رعیت بودن نقصان مرتبه
بادشاهی است همچنان خدا را محکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت و ربوبیت
نیست بنده بیچاره چه یارا که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب داشته باشد هرچه دهد فضل او ست و هرچه نه دهد عدل و ست
الغرض مجتهد جالسی در رد این عقیده تمهید میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و آن بحسب اصطلاح
عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ورقی چند
گفته که ترجمه کلام امام رازی اینست پس در ان این عبارت آورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بما لا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود پس تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
شمارند با وجود آنکه فاعل عالم باشد بآنکه این غرض در غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود بازیکی از ان جمله
این است که همچنین والد هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود و او بان سکین پیغمبری را
از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این علم قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم تیز نماید پس ازینجا ظاهر شد که هرگاه امری صالح بکند و دانسته
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون
این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
تر خواهد بود از آنچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسبت
ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از ان پیر دهقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت ازین اغوار
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که فقیر یک پسر دارد و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد
چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر با اکثر ما جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است مخفی نیست که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت صاحب این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زبان آن ابدالآباد بنشست و بسبب چشم زدن
بران لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق لتایه درجات نبی که انهم بسیر همان پدر باشد حیات نامی
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتلی حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سرور ان مخلوقات
گرداند و سلطنت لا زوال باو بخشد و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و همان
دادن سکین مستحسن می شود هرگاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گوئیم که در بیان مغالیط این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغلطه ها در بادی النظر به عوام طلبه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برہمین مقدار قصر کردہ شود تا ہرکسی بعد از دیدنش بداند کہ اکابر مذہب شیعہ
بر فہم و ادراک این بیہودہ ہا تاملی واو تنبیہ و تفضیح دادند و بشد و بعد بیان کردند کہ بر جمیع تقادیر حکم
انبیا عم تجویز نتوان کرد چہ جای استحباب و استحسان و ان اثنکہ علم الہدی رضی اللہ عنہ در غرر و درر می نویسد
مجلس آخر تاویل آیۃ ان سأل سائل فقال ما الوجہ فی قولہ تبارک و تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاٰیٰتِ اللّٰہِ
وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِیّٖنَ بِغَیْرِ حَقٍّ وفی موضع آخر وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَآءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وظاہر ہذا القول یقتضی ان
قتلہم قد یکون بحق وقولہ تعالی وَمَنْ یَّدْعُ مَعَ اللّٰہِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهٖ وقولہ تعالی اللّٰہُ الَّذِیْ
رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقولہ تعالی وَلَا تَكُوْنُوْٓا اَوَّلَ كَافِرٍۢ بِهٖ وقولہ تعالی وَلَا تَشْتَرُوْا بِاٰیٰتِیْ ثَمَنًا
قَلِیْلًا وقولہ تعالی لَا یَسْـَٔلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافًا والسوال عن ہذہ الآیات کلہا من وجہ واحد وہو ان
نقدم والجواب ان للعرب فیما جری ہذا المجری من الکلام عادۃ معروفۃ ومذہبا مشہورا عند من تصفح
کلامہم فہم عنہم ومرادہم بذلک المبالغۃ فی النفی وتاکیدہ فمن ذلک قولہم لا یرجی خیرہ لیس یریدون ان فیہ
خیرا لا یرجی وانما غرضہم انہ لا خیر عندہ علی وجہ من الوجوہ ومثلہ قل ما رایت مثل ہذا الرجل انما یریدون ان مثلہ لا
یری قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ؎ علی لاحب لا یہتدی بمنارہ اذا سافہ العود الدیافی جر
جرا الصیف طریقا دارا ولقولہ لا یہتدی بمنارہ انہ لا منار لہ فیہتدی بہ والعود المسن من الابل والدیافی
منسوب الی الدیاف قریۃ بالشام معروفۃ وسافہ شمہ والجرجرۃ مثل الہدیر وانما اراد ان العود اذا شمہ عرفہ
واستبعدہ وذکر ما یلحقہ من المشقۃ فجرجر لذلک قال ابن احمر ؎ لا تفزع الارنب اہوالہا ولا تری
الضب بہا ینجحرا ولیست بہا اہوال فیفزع وقال النابغۃ ؎ تحفہ جانبا نیق وتتبعہ مثل الزجاجۃ
لم تکحل من الرمد لیس بہا رمد فتکحل لہ وقال امرؤ القیس ایضا ؎ وصم صوام بالقیین من الوجی کان
مکان الردف من منہ علی رال لضعف حوافرست وقولہ بالقیین من الوجی فالوجی الحفا ویقین ای
یتوقین تقال وفی الفرس اذا بات المشی فاراد انہ لا وجا بحوافرہ فیتقین الارض من اجلہ والرال فرخ
النعام وشبہہ اشراف عجزہ بعجز الرال وقال الآخر ؎ لا یغمز الساق من این ولا وصب ولا یعض علی شر
سوفہ الصفر اولیس بساقہ این ولا وصب فتغمزہا من اجلہما وقال سوید بن ابی کاہل ؎ من اناس لیس
من اخلاقہم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم یرد ان فی اخلاقہم فحشا آجلا ولا جزعا غیر سیء وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقہم ومثل ذلک قولہم فلان غیر سریع الی الخنا وہم یریدون انہ لا یقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وہو یہجو بنی جعفر بن کلاب ویعیرہم بقتلی منہم اصیبوا
فی بعض حروبہم تحملت النساء ہولاء القتلی حین ابین فہم الحی فقال ؎ ولم یات غیر الماء کالذی
اتت بہ جعفر یوم الہضیبات عیرہا اتتہم بعیر لم تکن ہجریۃ ولا حنطۃ الشام المزیت خمیرہا یعنی ان
العیر انما تحمل التمر او الطعام الی الحی فحملت غیر ہولاء القتلی وقولہ لم یکن ہجریۃ ای لم تحمل التمر وذلک

لكثرة العصر ليجر ثم قال ولا حنطة الشام الزيت خميرها ولم يرد ان هناك حنطة ليس في خميرها زيت لكنه اراد
انها لم تحمل تمرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما يجعل في خميرها من الزيت وعلى هذا تأويل الآيات التي وقع
السؤال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل على انه لا يكون قتلهم الا بغير حق
ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذلك مَنْ يَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ انما هو وصف الدعاء وانه لا يكون الا بغير برهان وقوله تعالى اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجه الغناء انه لو كان هناك عمد لا يهتدى به فصار نفي الاهتداء
بالمنار نفيا لوجود المنار وقوله تعالى وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ تغليظ وتاكيد في تحذيرهم من الكفر و
هو ابلغ من ان يقول ولا تكفروا به ويجري مجرى قوله فلان لا يسرع الى الخنا وقل ما رايت مثله اذا
اراد به تاكيد نفي الخنا ونفي رؤية المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا فمعناه لا مسئلة
يقع منهم ومثل الاول وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا والفائدة ان كل ثمن لها لا يكون الا قليلا فصار
نفي الثمن القليل نفيا لكل ثمن وهذا واضح بحمد الله تعالى ومنه الغرض كلام این پیشوای رفضه از تصحیح
قطع نظر این معنی است که قید بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید این معنی نیست که در هیچ صورتے
قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم جواز و پیر دهقانی خلاف آن جواز از مهر و کم
انها در صورت مذکوره مستحب و مستحسن قرار میدهد و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دلش موثر باشد
چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیر دهقانی در خرابات مغان از باده غرور نفس مدهوش و بعجب
دنیا مغرور شده کما قال الله تعالی وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ وازینجا
غرض اصلی این پدر و پسر بر همه کس روشن شد که مقصود نهائی فریب عوام است که جواب باب پنجم
الهیات را از تحفه بکمال طمطراق نوشته و مدعی نمائی آنکه شهرت یابد که جواب رساله قدیمه را
از آغاز تا انجام بتفصیل تمام رد کرده حالانکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام پخته و آب بی لجام
خورده و در هیچ مقامی گرد مدعا نبرده و مخفی نیست که آنچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر درباره
شاه شهیدان نوشته ابحاث متعلقه آن مقام را در مجلد اول بتفصیل نوشتیم که غالبا مزیدے
بران در وهم و خیال نگنجد پس بهتر آنست که در رد بقیه هفوات او سخن گوییم و طریقه اقتصار را
در آن بجوییم قوله پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران که مستقر
در آن وقت الخ هر کسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصا واقعه خروج اسمعیل صفوی
نظر دارد مخفی نیست که اینهم از قبیل مغالطه عظمی مثل سابق و لاحق است بلکه ناظرین مجتهد را
از عجائبین و اهل خبط خواهد شمرد بلکه نام او را بدفتر اهل جنون ملحق خواهد کرد زیرا که خودش
کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحیة و الثنا از کتاب نقل کرده که در ...

تا بعضی نادانان از صفویه بر فرقه ظالم نبوده مارا حاجتی بدان نمانده که از کتب خویش بصورت جدید وا نمیدیدم
که اجازه نیابت مشابهت از من طلبیده بیارم و دفتری جداگانه درین باب از کمال تحقیق بر نگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده ؎ سوم پرده بیچارگی آتش که خود میدرد پرده خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی شهادت حضرت سید الشهدا را از بدایت شیوع یافتن
بجهت روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نقل درجهان
این خود فراموش ازان غفلت می گزید که ما هم مقصود او فقط گرفتن عوام است یا هم دوانه یا آنکه چون
او درین کتاب مقصد را کاذب بکثرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور ازو مسلوب ساخته‌اند
فان الحفظ تفضیل من الله و فضل الله لا یعطی للعاصی و قید زعم ازان افزودم که نسبت این کتاب یعنی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی مگر یاد ندارد که در کتب اهل سنت در خصوص نقل
میکنند آنچه دلالت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور یقینی نیست از انجمله آنکه شیخ عبدالحق
دهلوی در آغاز ترجمه سیفر مایدکه هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگرچه انتساب
آن بجناب شهرت دارد و بسی رب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تصحیح وقت از بهر حیثیت شیخ موصوف
فرموده چنانچه میر حسین میبذی در دیباچه دیوانیکه نزد عوام بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منسوبست معذرت کرده که شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بلی در بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را آنجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب در قاو قا ندیده باشند والله اعلم
و علمه احکم چون اختلاف معلوم شد توهم مکن که مدعای کمترین انام فوت شد زیرا که مدعای این فصل
ایراد لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا دهن سگ بلقمه دوخته و خرمن مقولات رئیس المجتهدین سوخته شود و ان عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین لیس اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
این پیر نابالغ از راهم ندیده از استادی شنید که نسخه صحیح نیست که شیخ عبدالقادر را دیده بلفظ دیدم
حالانکه نسخه دوم نیز دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکوره
نبود حالیا چه حاجت که تیر از سیم مشغول شوم و قصه کوتاه را دراز نمایم و دران وقت از شاه اسمعیل
نشانی و اثری نبود کما لایخفی و آن عبارت که این مخبط بعد از نقلش درین کتاب ملکه در همین
مقاله ازان غافل شده اینست که نیز عبوث مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انهم

یتخذونه یوم فرح وسرور ویتأمرون فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل یخطئ
وهذا موسم قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام
واعظمها واجلها وارفعها عنده لیزید بذلک رفعة فی درجاته وکراماته مضاعفة الی کراماته ویبلغه
منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة الی آخر العبارة بطولها انتهی را مجتهد الزمانی
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوه رفض ونصب چنان بر دیده او تنیده که هیچ ندید وفی آذانهم وقر وهو
علیهم عمی هذا او عید یوم نقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزید اما آنچه در دولت اهل حق یک وحرف جا دیده
منقلب است به ادبار مجمل حرف بیانش بالاختصار نیست که اول اصل خروج از اسمعیل صفوی است و بر ظاهر است که او از
صوفیه بوده ومریدان او شیخی او کردند ونزد مجتهدین صوفی در کفر بدانجا رسیده که هیچ کافری نرسیده وچنانچه از کتاب ذ
والفقار وکتب دیگر ازفانی مثل شهادات ثاقبه پیداست لیس سرمایه افتخار مجتهد باقی نماند وحال کفار دنیا نیز مجتهد
خوب معلوم ولیکن ع چون شر در ملک هستی یکه وجولان کرد ورفت صفویه از اکابر علمای
ایمان پدر نورعین یعنی تقی مجلسی بود واو خود رساله در اثبات تصوف نوشته وانچه از آن مستفاد میشود
آنکه تصوف مسلک اهل بیت علیهم السلام بود واهل ریاضت از اصحاب آنرا قبول کردند ومشیخت وپیری ومریدی
ومتعلقات آنرا خود بنفسه وبقبایل ساختند ودران رساله ثابت گردانیده ومجتهد فانی دیگر علمای رفضه عن
اقرار دارند واول این رساله را وقتیکه بتوسط بعضی از شیعه بهم رسیده بود در فیض آباد نوشتم خلاصه آنکه ایشان
انها بدتر از کفار بودند در حقیقت ارذل خلایق ایشان خواهند بود چه اجماع اهل اسلام برآنست که اشرف ایشان اسلام
است چنانچه اول همه کفر است بکیفیت کفریکه بالطبع مجتهدین حالش معلوم گردید ولباس تصوف در بر کردن وراه
اضلال شیعه وغیر ایشان سپردن ودر اطوار مختلفه زیستن وکاسه صوفیه لیسیدن بر مجتهدین رفضه عموما وملا تقی
پدر باقر مجلسی خصوصا ختم شد ومیا از روزیکه رساله گاو پیداواری در لکهنو شهرت گرفت که متعلق باعتقادات
اوست واعترافش دران موجود است که مدرس لباس تصوف برخود راست کرده بود چنانچه عبارتش عنقریب می آید
دعقدهای قلوب شیعه را می افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش که پدر خود را دران رساله لباس
نفاق پوشانیده کوه الوند افتاده که دعا یتم بدنش برآن سر به سا گردیده زیرا که قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بودنش بنحوه حالیا انشقت از بام افتاد وآتش برا علام روشن شد زیرا که هر عاقل
دانست صوفیست او را قطعا ویقینا فانهم یحکمون بکفرهم ولا مریة و الله هو العلیم بذات الصدور
مع هذا مجتهد ازهمانجا اقرار نمود بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم باقیماند آنکه در باطن
ملای تقی مذکور تکفیر صوفیه بود این ادعا بلا دلیل وتاویل علیل است معبد ترا روسیاه ومصیبت
ثقیل العبایه وهرگاه رساله اعتقادیه ثور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسیمان دیدنش طول کشید پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکوره القاب و لیل مستور
بر فرزندش بعنوان مزلوب یاد نمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مورد خبث خویش را
که درین باب بر دقائق ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مائل بتصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علی حسام مرثیه
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
گوشمال باید فرمود تا بحث تصوف را نوشتم و ایشمه بزرگان خصوصاً ابوجعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر بیانات ستار ابی هست در خاتمه این کتاب خواهی دانست
و هیچ و تابی و جرح و بازی مجتهدین در مباحث آن خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بشنو قصه باید شنید که بعد
از شنیدن حیله ملال از سیاد علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای زنده بید
که در نمود پی باین امور می برند و چون ببین دلیل ما ایشان را هدایت مینمایم که هیچ میگویند
و شتر گربه می آرند و از بعض حضرات امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودولی
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از ان روز در تصلب تشیع یافته تما تد
و لیکن بعصب و تصلب مجتهد بمقتضای اختیار ها لنار على العار روز
افزون است چنانچه مجتهد دهقانی و منجم چنگیز خاقانی بجهت شرکت در مرض واحد
این بلاد و بجال مزید ضلالت مجتهد الزمانی ازینجا خصوصاً پی توانی برد که این جاهل اسفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب القدیر
حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مهمله جا داده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل ازان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود خَتَمَ اللهُ عَلَى قَلْبِهِ وَسَمْعِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً و طفل بستانی هم بعد از
دیدن قولش بدو حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و مماشاة نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هرگاه مجیب
مصیبت از تطویل سخن می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که باعتراف این هرزه گو رگهای گردنش شکستیم و از هر طرف راه تسویل را بر رویش بستیم ورنه از صد
کتاب که نمیش ید کر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستیم و در کثرت تصانیف کتب فضائل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ما صدور یافت مطالعه تذکرة الائمه
کافی است بلکه کتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این احل از اهل بیت است

که در مقابله خوارج و نواصب قایم کردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد قلمی برروی کار آرند که بوجوب
کذب و تقیه قایل اند بکمال شطر منه و این جهاد بجدی رسید بالاخره محققین رفضه بلی اختیار بر زبان آوردند
که محدثین سنت این امر را بکمال امانت و دیانت طی نمودند فاقول الفضل ما شهدت به الاعداء بخلاف
رفضه که جز قرافی و سرقت و ضم مخترعات خویش بانواع لطایف حیل و دغا و دغل کاری ندانسته‌اند
وازین کتاب ولا داخر امکاید ایشان و لنصب این بداندیشان زبعنوانی پیداست که کسی را امر
مجال چون و چرا باقی بلکه الی یوم التلاقی باقیماند تقیه از مختار لیس امر بیست که تا سجاد الی مجتهد
اباً از پسر تو یا و مید باند مگر هنوز این هنقد انیم نمیخوانند که مختار خوف از اهل حق داشت تا مکاتیب جعلی
بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرد و از انجا که اهل حق از فدائیان اهلبیت بودند امور این
جروب درست شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آغاز این سعادت از ملحق بوده لیکن انتقام
امام حسین بمقتضای احادیث از دست مختار بر گرفتند و العاقل تکفیه الاشارة و هرگاه ملعاب و مکشوف شد
و مضمر آتش بظهور انجامید راست بگو آنکه بر سرش آتش گشید و سرش از تنش برید از اهل سنت بود یا از فرقه
دیگر پس سفیان چگونه از تقیه کردند اکنون این قول هم غلط شد هر که خواهد بواقعه قتل مختار کتاب
که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خوانده و کتب معتمده امامیه بران اول دلیل است چنانچه هنوز در ذهن ناظر راسخ
باشد رجوع نماید و بر پیش این پیر بالغ نخندد و رسم ماتم خود کوفیه از راه نفاق بر ساختند تا خود را از دفاع بیوفای
وارهانند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین برخوانده‌ام و ازین در هم چنان سخن رانده‌ام که فبهت الذی کفر کانه لقم
حجر اگرچه رسم تعزیه مصطلح مختار نهاده باشد مگر سخن همانست که کوفیان باز راه سمعه و ریا بجا آوردند و قتلک
اسیران اهل بیت را باعتراف مجتهد فانی و میر اصفهانیه بکوفه بردند و آن اتمعنی که کتب جلیست کی الفاق منار د
و غیبت صغری و کبری بعبارت صحیح الما و راز نزد رفضه در قرن سوم روداده و در زمان امام رضا رضی الله عنه این کتب
در قالب صیف در آمده و هنوز عقیده اهلست ... بوده که آن در زمان امام تاسع بوده و این عقیدها در زمان ثانی عشر
رونموده و از امام هشتم تا دوازدهم امتداد بعدیت بسیار است و درین مقام خاص تقریرات دیگر است که اصل و بنیاد
افتخار مجتهد سیه کار را بر مختار میکند که صاحب آتش و بلبش آن را از اشارات سابقه باحتیاط تواند کردن بر صحو
موضوعه رفضه و علوم متعارفه و لیکن ضیق مقام رخصت تفصیل نمیدهد قوله اما اولا الخ این یاوه گوئی فراز
بیابانی الخ سبحان الله سفیان کجا گفته اند که جهاد بر حضرت پیغمبر قبل از هجرت واجب گشته بود اگر در جائی دیده باشد
بر مجتهد واجب است جمیع کتب سیر از فریقین بکذب اوست زیرا که اجماع ایشان بر آنست که وجوب جهاد بعد از تحقق
است بس اقامت و سه روزه غار برای آمادگی اسباب سفر مثل سواری و غیره و جهاد نکردن در مکه وقت تعطل
مبطل و منافی باشد این همان جنون ست که او را آبد برد و متقاضی بمیراث رسیده و درین کتاب
ضرورت بر زبان قلم آمد چون حافظه از و مسلوب است باز و کرشمه کرده میشود که غازی الدین حیدر اول طوس

لاشود و زمی و زیبا و ری سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشمناک شد تا او را بزندان بردند و در آن
ایام پادر او رفت قامت از دنیا بربست مجتهد فانی مجالا حفظ آمنی که امید سرای نیست چه جشن و رکبر برای
سامان اعتبار وی از دو معتمد اندیشه می‌بود رستاب از طرف پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتقدیر
ایزدی زمانی او صورت بست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را غصه در دل پیدا شد
که او شتر کینه است باید دید که چه آفت پیدا شود و در پی آن بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
بر بالیدن تالیف تفسیری نمود که منهج السداد نام آن است که بقدر دو سه پاره از قرآن مجید نوشته
رسیدن اندیشه در دل یقین شد که دشمن سر افراخته و مقرب گردانیده پس شب و روز در سیاهی
وحشت شده نوبت بجنون رسید دیوانگی بپرسش باید دید که متعدد مجیبانیست که از اصول رفته
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
و عدم لیاقتش بیان فرمود و یزید برآشفت و بر ودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید گشت و
امام هم تا بید واز مدینه بمکه آمد بعد از آنکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجا هم نیابم بیعت نخواهم کرد هیچ
یادا باد در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعاً و یقیناً میدانست که
کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هر گاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مخیر
گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین کسے همراه نماند و نهایت
تقیه نفرموده محاربه شد و تقیه را با وجود وجوب از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الرقفر
کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسة
اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
وسلم در غار و جائز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که مجیب الزام میدهد
بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسین بیندیش ذکر مذهب سنیان چه
در کار ست تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی تو معتمد اقبل از هجرت شریف جهاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایره امکان بیرونست لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم استشهاد بجنون برای او به ثبوت میرسد
صاحب جبل القوه فی سنی النبوه میگوید فصل فی غزوات من السنة الثانية من الهجرة انما لم نذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات والسرایا لما قدمنا ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شیئ من
الغزوات والسرایا و ازینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس
حضرت صلی الله علیه وسلم جهاد قبل از هجرت چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بدایت نبوت
جهاد بگذاری غیر ذلک و ایضاً بتقریر دیگر دآن اینکه مجیب مصیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین رضی وجوب بیعت یزید بحکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس آنچه مجتهد گفته اما
اولا پس جواب آنست که ما تا الیوم دریافته که هر کسی از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالفت نموده
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب توضیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد و حضرت
سید المرسلین را دعوت است باسلام نرسید فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد از انکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار و قعود شریف در مکه معظمه از حرب کفار سمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت در این اقامت
و ترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت را باید بیان کردن و چون از آن دست بر داشت
بر هر شخصی عیان شد عجز او از دلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** خلاصه آنکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد این کلام مجمل
است بر داب فرد مایگی او پس بیان بکند در باب حضرت امام حسین کدام اصل مختلف افتاده و کدام امر
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که سخنی متین است یا امری است که بلاف و گزاف مجتهد و جاوت
او تعلق دارد هر گاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت در خواست و او اجازت داد و
حضرت بر خاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و مردان در اثنای راه در این باب کوشیده و حضرت شهید کربلا قبول نفرمود
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجا نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود از اول هم صریح تر بود
و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من انتقال بوی شان بدر میبرد و هم علوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر او لی غور کنی
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل با نجناب نمود زیرا که حکم یزید اولا ازین
بود و مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن و چون آنجناب رفت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لا محاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل با نجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول اصیله فرقه حقه بلکه قلیان نیست که قول و فعل و تقریر
بر امام حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب دادند و میدهند و نسبت تجدد
رابدست او میدادند چرا برین اصول ترفت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهلسنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب می آید و معلوم می شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
هر که آمد بر آن مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمی اصول خود را نصب العین گرداند و زینهار
خلاف آن نگوید و راهی بر عکس آن نجوید چون رفضه هنوز در تراشش و خراش مذهب
خود گرفتار و تابع بر خزان او بر بهار اند و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند جای

دعوی امر سے کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعقد بایکی هیچ در افتند و راه بمنزل مقصود
نبرند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ائمه را نیز مثل خویش ساختند و در کار حیرتها سپردند
سبحه بکف ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی الیقین را بکمال
زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن
یکی زیب و زینت داد سعی در هدم آن شروع کرد عنقریب ابواب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب
میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میباید و ما
برین سند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ائمه دعوی
نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دارند و انهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام
میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابی ندیدم که کسی از علمای
ایشان ازین عهده برآمده این تناقض را از میان برداشته بجای خود میدان را رفته
باشد چون خود اصول ایشان همه گر ربطی ندارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار دادن
خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و در همین مقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم و لا نسلم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرور
افتاد بعضی از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگویم که از انجمله
است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم
چه حال است قومی را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
تهمت کرده نمیشوند بدروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن
منسوخ میگردد و منصور بن حازم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان راوی گفت
گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
میداد او را بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعضی او ناسخ شد بعضی دیگر را و
زراره بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد
کرد و شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام معصوم فرمود
آنچه مخالف جوابهای هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق
آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
است و اگر متفق میشدند بر امری واحد هر دم تصدیق شما میکردند و بر ما این موجب کمی بقای ما و شما بود و باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را بحمول فرمائی بر سنانهای نیزه دار آسا
بچون وچرا نگذرند و امر شریعت را بدیرند و چون میروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود و این حدیث چنانکه ثانی نشان دادم که پیر و متقادی جمهور
اول لیسر حلقه ارباب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل بر داشته بود و سبب مختلف گردانیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتیم ورنه لازم آید که ائمه هدی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نامفضل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از حلم ما و شما زیرا که ابن بابویه
در کتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم بر اصول رفضه عیان شد ناسخ بودن ائمه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا فاعتبروا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند یا ائمه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین یا بودند یعنی استنباط مسائل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فرا راه امت افروختند و سر بسر و تاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نمائیم و جز تبیین و بیان منتقی
نداریم اینقدر هست که در بعضی از احیان از نظر لعم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول ولا قوة الا بالله
ومثالیکه از غزوه احد آورده در آن هم جای ابحاث و ابطال است چه از نیجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند و الی هم ذلک
کما اشرحنا فی بعض طعن الرماح و باز درین وحل در انند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فارتحلی بر گوشه دعوی سجل فرمودند و جمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا نقض آن عهد موکد و میثاق مشید نمودند پس انجرکات بطریق اولی رد وحی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود و عصمت از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً الی آخر ما قالوا
نشانی و اثری کجا هی ماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آید و نبود این
کلمات و اراده شریف مگر وحی الهی و اتباع آن در همین صورت معین بود پس حاجت مشوره
چه باشد مگر آنکه برگمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقص را نتاختند و شد آنچه شد علی ما نقلنا عن کفتهم و با اینهمه بر ما
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب کفار ضرور شد که برای
خونخواری یا محو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگویند که
از مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم و چه از نیجهت که ایشان چرا رای جهان آرای قبول سید انبیا
نکردند یا مقصود ایشان کمال تهور بود که گروهی باطل پژوهی از دوازده منزل برای جنگیدن آیند

اہل اسلام از تماشای خود بقدر گروہی بر بنا چند بایستی ما آنکه دست در ل رفتن و داد شجاعت داد ند یا
یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیواری و درختی صورت استراحت بینند بجلای در شدت
بیابان که صلاے آبی در رو سر و چیزی جز تاب چند مهری در رو گرم جز آفتاب با اگر کفار مغلوب شوند
قلعها و رند قتل بر در زباتیم و بیاسایم و اگر مردم لشکر ظفر یا نمایند و سر در و دیوار ما برآید و دا
غارت و شیب نهند بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه ازین سبب
که مقبولین لسانی امامیه درین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه برادل راقم
ایشان چه بود یا از ایشان در نهایت هیچ استشاره نمیرود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و باین معنی مرتد خواهند گردید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نقیض یا بلانسب مطابق احادیث بسیار گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه مراد خواهد بود اینقدر هست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم الهی
داز البشر تا خالق اکبر فرق بسیار است ع در فرق مراتب نکنی زندیقی و در آن وقت حاضر نبودند
و لیشرف اسلام و صحبت شریف ظاهر نرسیده بودند و بالفرض اگر هم بودند البته از سیاهی ایشان
بنان الامع بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف گشادگی بر ایشان تنگ شد کما فی
البحار و غیره من الاسفار البتة مثل حضرت عمار و مقداد میگریختند پس هرگاه که ایشان اتباع حضرت
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشت بعدم و وجود ایشان
را برابر مے پنداشت و چه ازین علت که جناب امیر از آغاز امر مزاج شناس بلکه معلم آنجناب
بودند تبع حضرت شدند یا همراه اصحاب ادر رفاقت و تقیه و خوشامد داوند تا روزی امر الخلافت
نشانند و اگر میفرمودند که من باب العلم و جبرئیل بحکم اذا اتی البیوت من ابوابها ازین در میگردد
برای البابیه چنانچه لائقی در لوامع صاحبقرانی الشرح و بسط بیان نموده پس یقینا حضرت هم
نزد عین وحی و صواب است و امری الاجواب باید بحکم خدا و رسولش زمین خدمت بوسیدن نه کاسه
الیلیس بسیدن اما آیت و آتی هدایت در باب استشاره حکایت عین علم الهدای میگوییم پس
که هر امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
اتباع شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لا تطع الکافرین و المنافقین واتبع ما یوحی الیک من ربک عمل نمودند
شنیده کار البشر تا صحابه گفتند چنین طرفه آنکه از خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که آنها خلاف رای حضرت
شوری داوند و آنجناب بنا بر مصلحت قبول فرمود و مجتهد فساعی درین کتاب بار بار و خوبی مصلحت نا معلوم
و قدرت بیان آن نیز نهار چنانچه جا بجا انتفی مدار و این لفظ اعوام هم بر زبان می آمد و لطف شرح
آن هم میکند مجتهد چون از تفضیح مذهب خود می اندیشید قفل سکوت بر لب نیز دهانکه چون تفضیح فسخ

منعکس شد و سبب آن اصحاب بودند بالضرورت بجا وجهی بایستی خلاف رای ایشان نمودن و هرگاه ذکر آیت کریمه
و شاورهم فی الامر نمودیاد آمد که مجتهد مبلح در طعن ابن الحجاج یا برام طعن قرطاس جواب از این آیت آورده و در اثنای
با وجودیکه کاسه بفیض جاری معلم این ملکوت لیسنده متعدد مغالیط گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنم باز آنچه الله قدر مساعدت وقت از جیب بیرون کنم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** و نیز در صورت امر مشوره صحابه که در آیت و شاورهم فی الامر وارد است چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که نشانه طعن و ملام است کلام شیخنا السعید المفید طاب ثراه که در رد مناظره
بعضی از نواصب با مرا افاده فرموده و بنده حکایتی که روزی جناب شیخ بخانه شریف بغدادی ابو عبد الله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از متفقهه که او را ابن ثابت میگفتند حاضر شد و از شیخ پرسید که مذهب شما
اینست که حضرت رسول معصوم از خطا و مبرا از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل به نفس غنی و مستغنی از رعیت
خود بود و حال آنکه خدای تعالی او را با استعانت و مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت احتیاج
او به رای ایشان و افتقار او با آن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از راه ناگزیر امری دیگر است که بیان
آن خواهم نمود ظاهر است که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق و مامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو و باتفاق نیز اکمل خلق باشد و رای او بهتر و عقل او وافرتر و تدبیر او محکم تر باشد و مواد وحی
و الهام میان او و خدای تعالی متصل باشد و ملایکه متواتر بر او نازل شده باشند و او را اخبار باموری
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که بچندین مرتبه در
صفات از او کمتر اند و مقرر است که حکم کاری از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره مینماید
که یقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای و تدبیر و کمال عقل از او بیشتر است و اما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروتر است استعانت از او بظاهر وجهی نخواهد داشت و از مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه بر آنچه گفتم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توقع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای و مشورت ایشان و اگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل و اذا اجتمع رأیهم
علی امر فامضه و مانند آن از عبارتی که دلالت کند بر معلق ساختن مشوره و رای ایشان میفرمود نه
آنکه امرا معلق سازد بعزم آنحضرت که مختص باوست و اما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشورت
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که از مشوره سبب
الفت ایشان کرده و از انجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند و آداب خداوندی متادب شوند نه آنکه حضرت
را بمشوره ایشان حاجت بود و ایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

انکار ساخته بودند تا مکیدتی از منافقان صحابه و فساد مقام و مدد کفار اند و دوستی او را اظهار می‌ساختند و خلافت انرا
پنهان میداشتند و بهر جهت در پی سعی بسیار داشتند و ایشان را باعیانهم بآنحضرت شناسانید و بود چنانکه و من
اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم
و آن خبر سید بود بقول عزوجل و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الى بعض هل يريكم من احد ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون و بعد از آن فرمود يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم
فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين و يحلفون بالله انهم لمنكم وما هم منكم ولكنهم قوم يفرقون و اذا
رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب
مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله انى يؤفكون و قال عز شانه و لا يأتون الصلوة الا وهم كسالى و قال جل ذکره و اذا قاموا
الى الصلوة قاموا كسالى يراؤون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا و بعد از تنبیه علی الاجمال احوال
آن منافقان خسران مآل رسول متعال را خبر داده باو گفته و لو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم
ولتعرفنهم في لحن القول آنحضرت را باین آیات راه نموده بایشان و سیمای حال ایشان و صادرات اقوال
و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد ازین تفاصیل و حمل آنحضرت را امر بمشورت ایشان
نموده تا آنکه سخنان بیهوده و غرض آلوده که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر هر یکی از ناصح خیر اندیش و منافق جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدای
تعالی مشورت آن جماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان و را اسرای بدر ناشی از
منتهای آلوده بود لاجرم در آن مقام کشف اسرار و شکایت بسیار از ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش
ایشان کرده فرمود ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا
والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم
انتهى ما اردنا من حکایة المفید علیه الرحمة و ایضا علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مخالفین نیز تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم کما یظهر من الرجوع الى التفسير الرازی
پس لا محاله کریمه مذکوره صلاحیت احتجاج در این مقام نداشته باشد تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاوره آنجناب با کبرای اصحاب ذکر کرده از انجمله است آنکه مشاورت رسول ایشان را موجب
علو شان ایشان و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بآنجناب
رسالتمآب متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی‌بود بر آینه اهانت ایشان متحقق میشد و منجر بسوء
خلق و غلظت و فظاظت ایشان میگردید و از انجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که بغرض این که
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران باو اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنت جاریه باشد از انجمله است آنکه

امور مشاورت برای آن نبود که رای و علمی از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد و برآنحضرت
مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا ما فضل زیستند دل آنحضرت بر
و جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر وفق قدر و منزلت هر یک و برادر حرجه او جاد نهد و اتفاق آن جماعت
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز نزد خدا و رسول و بر همگنان ظاهر شود و از
وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد سنیان در تفسیر کبیرش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد
شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای وحی در شان
مشاورت نخواهد پس ازینجا معلوم شد که قول شاه صاحب اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد
پس آیت و شاورهم چه معنی خواهد داشت معنی محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام علمای اعلام
اهل سنت دارد و قول المجتهد علیه ما یستحقه کافی است در رد این کلام که منشأ طعن
و ملام است الی آخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن میشود
که کلام پیشوای مجتهد طغام جاری که افکار تابعین داری مسطور و توان گفت که چیانیا شد که او معلم
بن معلم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغلطه صرف است و عین و نقل و درین نزدیکی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات از نا مربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول و نزد عقلا مستحق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العزیز که سطری چند بیش نیست و منافق
کالجبل الذی لا یحرکه ... وصف باشد کفایت نتواند کرد و در نقض آن دامنی نتواند شد قوله
علیه ما یستحقه و هذه حکایة که روزی جناب شیخ الرئیس صریح است در آنکه شاغل در آن مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد و خونخوار و
لاعن ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد بمعنی دیگر که عداوت با شیعه ایشان
هم داری دارد و با بغض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس لیتم از
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب نموده آن نزد
خونخوار و ناپکار او را نده بگذارد و بعد از آن هر چه باد اباد کلام او را که ابطال از هر گوشه واضح میشود
درین عبارت طویل رد نکند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین مانند
ابو لهب و ابو جهل باشند گرداند و مخاطب نقش دیوار باشد سبحان الله امام زرگی از اوباد ...
در عالم غیب رود و او را مردم نبینند و او همه را بچشم سر معاینه کند و صاحب الکسا و یا شند بر
هر موج مشتمل بود و سلطنتی از که ذو القرنین در خواب نبیند و با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عماد الاسلام سید دهقانی بتقریبی چهار لی مسطور دیدی و او در بغداد بخانه نقیب الاشراف که
البته سنی خواهد بود دیا ور با ایشان تقیه زلق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد و هر چند خو

از تغیر مغیبات نماید که الکتاب ابلغ من المصرافه بجا آرد و بمذهب خود مرتکب حرام گردد و در انوقت محال بود
که بنیشتی عهده وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود تا تستمن اورا عامه خدا یگر در تقیه بازی برد چنانچه گفته شود
ربیع با شعلت در همه کار انگریزی اتفاق او فتاد پس بهر دو صورت مستبعد است که عنانه سنی باشد و
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر کشاده پیشانی بزعم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه بالبط ده که بر عالم
سایه گستر دد اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش کرانکافی اعوذ نیز استعمال
میکنند یعنی امیدار را شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند و مفترض الطاعة
نداشتند و فرمایش بردند و شما بارا امام مقرر گردانیدید و مفترض پنداشتید لیکن اطاعت نمیکنید که از نمو
سینیان این هم شامل است پس بطریق اولی این حکایات را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
با آنکه ائمه اصحاب خود را از این امور منع نمودند و هرکه خلاف آن ورزیدند هش کشتی از فقهای سته ردی او را
تهدید نمودند و او را تقیع و قاتل خود عمل نباشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب کتاب نه بحبیب مطلب چنین تقریرات
شنید و اینهم نفرمود که مناسب نیست که بتکلف مشهور و پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز افراختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته اند تجاهل و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام دو آنه تکبیر مشرح و آثار آنها را عبارت سوالش شاهد بر آنست که سائل جناب رسالتمآب را نه معصوم از
خطا و مبرا از زلل میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل به نفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حال
آنکه مجتهد میگوید که او یکی از مستفهمین و مثل فاروق رض بود اگر این کلام را بر تکلف محمول گردانند پس
هرگاه شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفحم فرماید از کلینیه چه میکاهد و بازار آن کاپر رفقه
چه رونق می افزاید بلکه و لیکن احتمالی بر تعیین نقاد پر او میدهد که شاید آن جاهل شیخ را جهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه از تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رساله
منفرده مثل اختیار زرالعین النهار است و همچنین از شفای قاضی عیاض و شرح قصیده بنیریه و کتب معتبره
دیگر از محدثین سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه وضوح تمام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم هر یکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود و جامعه و ما بعدان بر آن
اول دلیل است می توان گفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت دینی از وحده اراده ای و حدت تهری محتاج طباخ و نداف
و خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و چنین امثال الهم حاجت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
در تبلیغ احکام و ادای پیام از اقامت جزئیات نبوت و رسالت که ذات والا صفات او را مستقل نمودند
و برای آن مبعوث جمیع احکام او گردانیده اند لیس امور یکه متعلق بوحی باشد و منصوص کرده حاجت استثنا ره

چیست بلی حاجت مشوره بامور لیست که تعلق بحرب و امور دنیوی دارد و مشترک است بینما چه مثل انتظام
و سیاست و تعیین لشکر و امیدان و معزول ساختن و امور دیگر از ترقی دولت اسلام و غلبه کفار بخلاف آنکه
تا زنا شرایطی و از حیلهٔ آن و صوم است و فرضیت روزه بماه رمضان متعلق است بشوال الی غیر ذلک من
معالم الدین و العبادات و امور یکه اشتراک دارند نیز بجای خود مذکور است و از ینجاست که حق تعالی متعلقات
بشریه را در کتاب مستطاب برای جمیع انبیا و رسل عموماً و خصوصاً ثابت فرموده گفته وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
و نیز کانا یاکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لا تحصی کنایةً و صراحةً صاحب تحقیق را ضرورست که در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی و بکسیر مانه نماید. **قول الشیخ النجدی** مشوره حضرت رسالت باجماع
خود و نه از جهت احتیاج او برای ایشان و افتقار او بان بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از برای امری دیگر است
که بیان خواهم نمود انتهی شاید که سائل از نفی اساسیه حاجت شریف را از انجناب مراد آمعنی گرفته که حضرت را
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دنیوی و امور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت
و جواب آن از آنچه تقریر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ منافاتی ندارد چنانچه فرموده انتم اعلم
بامور دنیاکم و تفصیلش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی و هر گاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند بجوابش پرداخته
خواهند بود خدمتشان بجا خواهم آورد و بحمد الله که شیخ الرقعه اینقدر را اقرار کردند که انجناب از کبایر معصوم بودند
بالاتفاق یعنی اجماع سنی و شیعه بر آنست پس بعضی که از نجیحی هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و علی
عداوت و عناد بلی راست گفته اند که از خرس موی بس اما اینکه انجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر باصول قوم
مفتی بنده را اوران کلام است زیرا که نزد اکابر شان شیخ مجلسی و فاضل کاشی مستغنی از رسالت شدند وقتیکه معلوم شد
منصب جناب امیر در معامله غدیر و این امور که ایشان در حیات القلوب و تفسیر صافی بالطراق آورده اند معلوم است
که جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میدانند یا از کبایر و بهر حال بالتحقیق شیخ جی از پا در آمده و نیز ظاهرست که هیچ
عاقلی این چنین عهده دست بدارد و مستعفی نمیشود تا آنرا ناقص و کمتر نشمارد و موجب مضرت نداند پس از استعفای
ایشان به ثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقرر بود از همین جنس بود تا قصر
تا انجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست از آن بر دارد و لیکن زیردست با زبردست
چه تواند کرد کما لا یخفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعلقات شریف در نصب جناب مرتضوی با وجود
مزید تاکید ما خود استعفاست معنوی فلیت که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد کما اشتهر ان لیس کامل من
رسول خدا نفس نفیس و کمال نبوت و رسالت بر کتب معتمده نیز مقام بحث و تفتیش و جا شاکر تعلقات و استعفای
مذکوره احتمالی دیگر اگنجایشی تواند بود مثل امتحان و غیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان اوست
که یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ پس بهر صورتیکه خواهد بنده را آزماید چنانچه کنایه البته از مضمون برآت
و مقصود از آن اظهار فضائل یاران اوست در عالم شهادت عیاناً کما لا یخفی و از نیم سر عقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کلامی جبرئیل را شنهای چگونه علی الخلیفه کنند کاش اجازت باشد
کرد شیعه هم و ازین مهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذلک این بود که جناب مرتضوی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حدیث علی الامارة به یحیی بلی بود که چون کتاب احمر آمد مشتمل بود بر صحف اثناعشریه میرود از دوازده ائمه
پس هر گاه مهر از صحیفه خود بر داشت دانست که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند غش شاید
شد و بر زمین افتاد و در رابعه آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام رسید مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و دیگر چگونه از علل و معدات آن که رعایت او بالغ است
۵ مانده ام اندر ارز و فهم درست ؛ اینکه میگوییم بقدر فهم تست اصول را فضه مقتضی آن امور لیست کم
خارج از تقریر و تحریر ست اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند بذکرش از جهت اشد ضرورت
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار تا هم نخواهی یافت لاحول ولا قوة بالله العلی العظیم
و بعد ازین چون شیخ نجفی دعوی کرد که اتفاق بر این است که حضرت اکمل خلق بود گوییم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقی ماند اتفاق رفضه بر آن جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
چه رسد که شخصی محتاج باشد بقرائت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و با شیخ نجفی او را اکمل داند خود
اعتراف دارند بسلب آن از کسی محتاج باشد شکی نیست ؛ زیرا اینکه در روایات شیعه موجود است که جناب امیر وقت
ولادت خویش رو بروی رسول الله قرآن مجید را بآنجناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود را نوقت
از حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نیز در فتنه بجا بهتر بود و تدبیر نیز
محکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چون ماجرای تهمت در باب عائشه صدیقه پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کرد چنین هدایت نمود که عائشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه وسلم چنان اهتمام داشت و محبت او که رای معلم خود بلکه استاد الاستاد خویش را نه پسندید
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شمایل بر بودند عائشه صدیقه در دولت سرا مشرت گشت زیرا که تبیان بنود دیگر
از غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبدا آن قطع نظر از امور دیگر و این بود که در بیماری حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید با امامت صدیق لیلا و امام شد در نماز وان دلیل شد در سقیفه و نیز سانحه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از نقابیر شیعه موسس اصول امامیه پیداست و در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن الزام منفعل
گشته و شاید که پاره از آن درین جلد هم آمده باشد وان تسمیم زهر هلاهل بود و دو سه جرعت متو گفتم تو شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند که اطاقت باشد که بالاستیعاب خبر تا گنجد بالغرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنچنان بر عائشه شفقت داشت که غمخواری و خیر خواهی حضرت امیر را نه شنید و قس علی هذا چون جسیم
رنجه روز احد بر تشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت فرمود و امیر بعد از تحفظ
فرموده اجازت بده که وجود و عدم ایشان برابر است چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه که بیاد می آید در تحفه

نیز حضرت بر مشوره اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهادواگر کاربران می بست بسیاری از مشکلات را
میگشاد مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتق بجا رو ومودی الی غیر ذلک مما لایتناهی و ازینجا انهم واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر وکبایر عمداً سهواً قبل الامامة و بعد ها حضرت معتقد نبود ور نه تخلف انار شادهنا
در هیچ امری نمیفرمود وهمه امور بجای خود منتظم گشت که شرح آن در مطولات هم نتوان نمود و ازینجا ظاهر شد که اعتقاد آن
نداشت غیر از مقلدین ابن سبا کسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشد و آنجناب را بدرجه الوهیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است که از اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درینمقام گفته اساس آن بر مغالطه افتاده قوله ومواد وحی والهام میان او
خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المتقلین را سوال حضرت سید المرسلین وجواب حضرت روح الامین
هم یاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هرگاه روح الامین رونق افزود و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس بیان آن
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که آمدن ما نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و دون زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل ونهار و هر چند طبرسی و کاشی وغیره بمتاخر باشند از
شیخ المتقلین بزبانهای دراز ولیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیخ صاحب تحفه
کما لایخفی و هرجا که مبتدی را تخمین و هم و خیال در گیر و جوابش همین است و غیر از مجتهد و امثالش کسی را امروز نخواهد
یافت که ذوالقرنین یا امام حسین مجتهد ما الی غیر ذلک من المغالطات استاد شیخ المتقلین انهم ندانستند که آیت در گوش
که جواب سوال رسول خدا بود درین قرآن موجود است و قاطع مواد تقریر اوست یا انحاص صریح بکار برده و خود در تجاهل و تغافل
زده اند یا اعتقاد ی خلاف این قرآن مبین داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود داد لقبضه اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بغیر جناب مشکل کشا نیست و پر ظاهر است که
که حضرت پیغمبر ملایکه را برخدمات شان مامور ساخته و بجا بر عهده های آنها مسلط گردانیده این امر جناب امیر را نه
از شکم بطون بیا بر گاه شهود آوردند پس آنجناب را می رسید که بهر فرشته که اشاره فرماید او زبان را بجا آرد مجالی
ندارد که سر تابد بخلاف رای صورت انما در هیچ امری نماند چنانچه استاد شیخ جی یعنی ابن بابویه در معجزه بسا
مفصل گردانیده و دیگران هم از اساتذه صدوق از اساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زبان
راست گوی جناب مرتضوی آوردند و این مرحمل و کلی را بذکر جزئیات هم شرح و بسط دادند حتی که بار شاد آنجناب هم
در آن مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رود یا در هر جا دم زند بدون پروانگی من نمیان دم یا شد
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسول خدا چه مفید و حال هر دو جناب در همین
ورق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بیخبر خواهی مرتب می فرمود حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد علی مرتضی بنقیض آن امر میفرمود پس

اتحاد اکمل بود تا بعیت چه رسد تا اختیار جناب مرتضوی را چون اختیار حضرت مصطفوی خواسته و برای آن
حکم را نمود و از کجاست که جناب امام رضا ارشاد نموده اند و استاد و شیخ حلی در شرح التجرید و نهایت
کسی دیگر که در کس از ایشان نتوان داد و در عالم که هر فرد در هر باب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
لیس مثال شیخ حلی تمامه بالیل پیدا آمد و ثابت شد که در امور یکه از مصالح دین و از جنس عبادات
نباشد تعلق دارد نشد ابید عساکر و افواج و فرستادن و نگاهداشتن لشکر اگر در مدینه منوره قرار نیفتد
از اصحاب اصحاب و خیلی وحی الهی در آن وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب کرام بجویند
و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند تا هیچ اندیشه غیبت و اگر آدمی در مشوره طالب چیزی
نباشد و رای خود نگوید با اظهار رای خویش عنوان کسی را پروا نکند هر چه بگوید آنرا مشوره توان گفت
که قرآن مجید بیان ناطق ست و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه بر کردند می نویسند زیر آیت مذکور که
لیناد به و نحو کلهم یعرفون بلا حاجة یشاور الخ و در مجمع البیان است از حضرت که یا من رجل
یشاور احدا الا هدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جا بجا بندگان خود را ستوده خصوصا
در سوره شوری که و دین خصوص بدین چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و آنچه گفته میگوید گنجایش دارد که او را
حاجت اعتماد الخ ای دشمن عقل مگر اینهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود آخر از جمله بشر است
چنانچه گاهی در کتاب الله دیده باشی پس اگر با موریکه بارها بدان تصریح کردم حاجتی بود وحی یعنی وحی
نازل نشود چه اندیشه و چه باک و اگر اصول خود را بنظر نداری و قصور نظر را دخلی ندهی بر اصول توافقی
دیگر نازل نشود زیرا که سائلی می توان گفت که لا انسلم که اهل مشوره کمتر بودند بچندین مدارج در صفات حمیده آیا
نمی بینی که حضرت امیر معلم قرآن مجید بوده و سال بیشتر از وحی خود در صوارم و حسام قواعد مذهب شیعه را بیان
کرده و بالیقین رسیس اصول قواعد از او بیشتر گذشتند و یکی از آن قواعد و حرفی از آن عقاید اهل سنت
که حضرت امیر دوش بدوش جناب پیغمبر بوده اند و امامت از رسالت هم بهتر است فلیفا که اگر صفات را بر شماری
گوی سبق ربوده اند اگر در جناب علم را اعتبار سکنی جمیع علوم دینیه راجع بکتاب مستطاب است و آن قبل از
نزول اموخته حضرت مرتضوی ست و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه آن بدانجا رسید که اگر جبرئیل شهپر خود
را بند و الفقار رشق کند اندیشه آن بود که ذوالفقار گاو زمین را دو پاره گردانید پس از روی شجاعت را پایانی
نباشد و در هر غزوه بر خرافات رفته در فتح و ظفر وحده لا شریک له بوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر خود ساخته
با حضرت پیغمبر و در راه خدا او خود را بارها فدا کرده و مثوبات اخروی را که زیاده از اهل سنت او اند چنانچه
یا کسی دیگر بیچاره شیخ الثقلین از اعتقاد خود هم خبر ندارد و با اینهمه بی خبری با همت بی عقل می بیچاره دانها
که در صحبت ائمه بودند و ماهر این فنون ائمه بر آنها از جهت جدل و جدال لعنت کردند این عمل گو را
بطریق اولی که ضروریات فن را فرا نمیگیرد و برای مجادله و مشاجره بی خبر قوله و مقرر است که تسلیم کاری

از دیگری للطریق استفاده و استعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامریه غافل شده در است
بفرمایید که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود واما جناب
موصوف را خطاء یا عناداً در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کتر پیر تقدیر اول بالیستی اتباع فرموده
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه و بالش بر تمامی خلق
محیط است که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و باتباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخار زار ضلالت
گرفتار اند و آنانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بمذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنها را کافر و فاسق میشمارند
پس آنچه بر اصول شما لازم آید معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و در روایتیکه دران حکم جناب امیر
است بعد المشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر و هقانی پیر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمید قاعده که درینجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب آنکه صحابی عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار و حیات القلوب و رسول خدا با وجود ان صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد نصب پیغمبر معاذ الله و دنبال رفضه
ما سرین نمیگذارد و تکلیف کرسلت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه بر آنکه چون حضرت
زوجه دیگر را که حفصه بود و شرکت نصب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود و انها صوامه
قوامه و چگونه بخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه بدون پیروانگی جناب احدیت باشد پس این نصب
از کجا بکجا میکشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر سفیان افتاده جمله ایشان گفتند
که خدا رافضی شده در نیصورت علمای رفضه از تصلب این بزرگان و خداوند عالمیان خبری نیافته بلکه صنایع
بر نداشته اند اگر کسی را دغدغه باشد بمجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهمان الفاظ خواهد یافت
انشاء الله تعالی و ازینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه سفیان
و دیگر عبادات خالق الارض و السموات بطریق اولی که محب اهلبیت اند و نواصب را بدترین کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهر دو چشم باید نگریست که حدیث امام صادق بدین معنی
روایت میکند که نماز و زنای ناصبی هر دو برابر است فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون کر رضه مطابق
حق الیقین و بحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی با خود از امیر المؤمنین است
و علم آنجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین ولیکن از مخصوص که بروایت
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور از هم گسیخت و خاک مذلت بر سر معین دلالی اهلبیت طاهرین بخت
زیرا که از نص حضرت جبرئیل عیان شد که نماز و روزه نواصب مقبول است پس فقه مرجعه میگویند از مفید تا مستفید

وزراره با این همه پایمال به بیروزوال گردید والحمد لله رب العالمین و درین مقام بسیاری از احادیث
مذهب رفضه دیده و حتی در بحر بخار الهتم موج زنست از لوازم باطله بر مذهب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه سال سکیم به کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکند مگر بکسی که او را بهتر از خود داند پس در علوم
دینیه چسان از کسی استفاده خواهد فرمود که از و کمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه ... صدور
رواج یافته بود این شیخ الناصبین آنرا زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو مستفیض
بالذات و بالواسطه او ستاد او بودند زیرا که اسامه که از اوانی اصحاب است و در ابتدا او وقت خلفا مشکل
نیست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما رواه الحلی فی نهج الحق و صدقه الکشوری و بارها گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
البته دلالت کند بر قاعده شیخ جی که اینها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند آنکه ائمه ما درمیان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولوالعزم من الرسل فانظروا یا اولی الابصار ماذا فی
کتب هولاء الاشرار **قوله** و از مضمون آیت کریمه نیز تنبیه بر آنچه گفته شد حاصل است الخ درین مقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده ~ پاکدامن چون زید
بیچاره بر او فتاده تا گریبان در وحل ؛ تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی حدیث اوست
که تاملش میگفت که هر چند کنند و لیکن ایجاد نیند پس عجب نیست که این احادیث که کفر معنوی عبارت
از آن باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
قارون بر اصول مسلمین بگذراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه باهی که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
صدور یافت تا مقام حضرت ذوالنون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرآنی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین بکشاید
ماوای او ملجای او دوزخ خواهد بود و این وعیدها را پایانی نیست از انجمله آنکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
و غیر او اورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا و از انجمله
آنکه من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار و غیر آن نیز واضح است اکنون برجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قرآن المجید را از هر مفسر آورده اند و هرچه نزد ایشان مقبول نیست در قدح از
میکوشند در ... بر جالش میگرانند و جمعی هرچه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا مینمایند از جمله گروه ثانی
فاضل کاشانی است که جمیع تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حیثیت اورده بالجمله رمزی مذکور را از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی منره کردن و عیار مقوله استاد الشیخ والسید
دیدن پس بدانکه حدیث مذکور در تفسیر صافی زیر آیت و شاورهم فی الامر چی نویسید فی امر الحرب ...

فیه استظهار برأیهم و تطییباً لنفوسهم و تمهید السنة المشاورة للامة عن النبی صلی الله علیه و سلم لا وحدة
اوحش من العجب و لا مظاهرة اوثق من المشاورة و فی نهج البلاغة من استبد برأیه هلک و من شاور
الرجال شارکها فی عقولها و فی الاستشارة عین الهدایة و قد خاطر من استغنی برأیه و لعبد سطری زبر فاذا
عزمت قلبی منها یدخا فاذا وطنت نفسک علی شیء بعد المشوری فتوکل علی الله فی امضاء امرک علی ما هو

اصلح لک فانه لا یعلمه سواه و ازین عبارت چنانچه می بینی امری چند برآمد یکی آنکه مفسر مقید و خاص گردانیم امر طلب مشوره را بمهمات حروب و اموریکه لایق شوری باشد از غیر معالم دینی که رای اصحاب را در آن بجویند و هرچه در خاطر شریف باشد و بروی ایشان بگویند و آن نیست مگر وقتیکه وحی الهی در آن نازل نشود که درین جنگ چنین طور می باید کرد لیکن بعد از ورود وحی و بیان الهی طور آنرا از صحابه پرسیدن چه معنی داشته باشد که حاجت مشوره باقی نماند بدیهی است که در شعائر جمع معالم دینی لصحابه مشوره نتوانند کرد که نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد از آن و زکوة بقدر حصه چهلم دهانند یا زیاده بران و فرضیت روزه متعلق بشهر رمضان است یا شوال الی غیر ذلک دوم آنکه عزم شریف را مفسر مذکور مقید گردانید ببعدیت از مشوره اصحاب کرام سوم آنکه فواید استشاره بسیار است بعضی را بیان کرد که قوی گردانیدن است امر بیرا که دران رای یاران طلب فرمایند و ایشان نیز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور دو جهان از کمال عنایت و وفور شفقت رای ما میطلبد و اگر رای کسی پسند آمد مفتخر و مباهی خواهد شد چنانچه علمای شیعه از جناب مرتضوی در دو سه امر روایت کرده اند و انشاء الله تعالی درین اوراق مجملاً یا مفصلاً میآید و دیگران هم بر اوصاف جلیله و مناقب جزیله او مطلع خواهند شد و او را فیما بینهم ممتاز خواهند کرد او نیز ایشان و هرکه متاخر است تا قیامت او را مطمح نظر خواهد ماند که مشوره طریقه حضرت است باید آنرا محکم گرفتن و از دست ندادن و آنکه شنیدی از تفسیر صافی امریست محقق که اهل حق در تفاسیر مفصل آورده اند از آنجمله صاحب لباب میفرماید آنچه حاصلش در فارسی بدان میرسد که علما اتفاق دارند برآنکه هرچه نازل شد دران وحی از جانب رب العالمین مختار جایز نبود حضرت صلی الله علیه و سلم را از امت خویش رای جستن و مشورت طلب ساختن و غیر این نیست که حکم مشاورت دران بود که وحی شریف در آن نرخ اجلال ننماخته و آنهم از امور دنیوی و مصالح اخروی که کدام میدان مختار گردد و فوج بجا بجا متفرق یا مجموع از مقابل دشمنان باشد و امثال آن ازان میگوید چه بیرون شهر یا اندرون آن اتفاق افتد و مانند این امور و در تمام و سیاست است اگر عبارات مفسرین بلکه محصل معانی آن نقلم آید البته اوراق کتاب تطویل کشد الغرض چون اینقدر بدین معنی رسیدیم یافتی کلمات طیبات حضرت معصومین موید و مشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رفته تا که ... توجیه نمودن و سره را از ناسره ممتاز گردانیدن لیس بعد از شق اول میگوییم اگر مراد اثنیه الست که موید باشد باقوال عترت طاهره از حضرات معصومین پس آنچه محقق بود در تفسیر مذکور و النسخ از تحصیلیکه مفسر مذکور بعمل آورده و بنقل احادیث از ان خبرا که مشوره در امور دینی نمی بود بلکه در امور جهاد و حروب و این امر از اجلای بدیهیات است بعد از وحی حاجت باخراج

رای اصحاب نیست شیخ جی آنچه گفتند تا امری بدیهی است بسیار مستند خود این بیان آوردند در حدیث گفتند
بی تامل و عذر بود حتی که دلیلی بر تنبه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که بیاید و حضرت
پیغمبر بیقین در عالیش تامل میکرد و آن اینکه خدا تعالی گفته وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
و توضیح جعل را الجزم آنحضرت منوط ساخته به برای مشورت شان لیکن عزم نمیشود مگر بلحاظ اطراف نسبت
و قرار تعیین السورة عند الاطلاق فتح باب ضد المفید والمستفید کلها که و تحقیق عزم چنانکه گفتیم عنقریب نقلا
از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی بغور نگنج و کاو باقی است نه بینی که از عباراتیکه شیخ جی نوشته
و بتقلید حضرات ایمه در گمان خود اصلاح قرآن مجید بعمل آوردند ازان عبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و
متفق الرای گردند آن امر را جاری بکنند و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا در اساری به بردوداد
حالانکه مشوره فاروق رض و سعد بن معاذ قتل اساری بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر
عذاب فرود آمدی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که این هر دو بر قتل اساری رای میزدند و فدیه را
تجویز میکردند رسیدم بر آنکه شاید متوهمی سر برآرد و گوید که حاشا که ایمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعتراض
کرده باشند تا صحیح شود و آنچه مولف دعوی تقلید ایمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه قصور متوهم است
که اصول خود را نمی بیند که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند
و محاورات قرآنی را التغلیط نمودند به گمان رفضه بیدین و کار مسلمین نیست که تفسیرات اعتراضات می نویسید
و جوابهای دندان شکن بلکه شکنند رگهای گردن میرسند میفرمایند اما بر ناظرین تفاسیر الحق این امر
مخفی نتواند بود لا و الله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین الواب ساخته اند و از عجیبکه کتاب شیخ عبدالقادر
غفر الله قدوه اهل تفسیر حق ابوبکر رازی است که صد با اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحریر
شان پیداست که ایمه اهلبیت طاهرین مخرب معجزه باقی جد امجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند حرف آن را
بالتو میگویم که در تفسیر قمی زیر آیت کریمه که لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
می نویسد قرأت عند ابی عبدالله فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما یکون المعقب
من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما نزلت له مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّن
بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْفَظُ الشَّيْءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ
بِالنَّاسِ و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار روسیاهی قمی رد کرده ام تا عقلا و نقلا دانی
که این منافقین خواستند که بابطال قرآن مجید پردازند و ظاهر سازند که الفاظ و اعلام آن غلط است
تا دین و شریعت همه برهم شود لا حول و لا قوة الا بالله بلکه برابطال آن دلیلی قائم توان کرد
و آن اینکه حرف فا برای اتصال و تعقیب را میخواهد و چون مترتب شد بجا قبل تعقیبی
بیرآمد و از نیجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و نور دیدن تشیب غیر از مقام قید مشورة

فرموده که صاف ازین کلام پیداست و کلفتی در فهم آن نیست یعنی بعد از مشورهٔ اصحاب امضا بکن و نظر بر توکل
بدار چنانچه حضرت باعرابی آموخت که شترش رمیده بود که نیت توکل کن و زانوی شتر را به رسن محکم گردان
و در مثنوی ترجمهٔ آن نظم فرموده ع بر توکل زانوی اشتر ببند ٭ این حدیث که با دیگر روایات از ائمهٔ
شیعه مرویست شیخ جی را یاد نمانده و تحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه و شروح آن ازان پر است
بااینهمه غفلتها که عوام طلبه هم ازان منکر اند شیخ جی را القب مفید بحصول انجامید و این از حضرات رفضه بعید
نیست امروز بهمین مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته بکجا رسانیدند حتی که نام او را از مزید
التعظیم نه از جهت کفر و لعنت جبر قبله و کعبه و سلطان العلما الغفیر نمیکنند حالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
بر تالیف آن مینازند انهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افروز شدند و چه بدان
ناقه شریک جناب امیر و کار گزار توانند شد و انهم قبل از جنگ بدر فاعتبروا یا اولی الابصار و این تحیر
بحال مرثیه خوانی حیدر مشابه است که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در رفیق آب باد در سرای
یولس آمد یا بسرای مرزا الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن فاهی بتخصیص القال ندای
نمیفی با آواز بلند میدهد که آن عزم مرتب است بمشورهٔ اصحاب کرام محمد و در قراءت اهلبیت عزمت
صیغهٔ متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بصیغه
ما ایاد کرده و بعضی باعتراف کاشانی طبرسی آنچه چون نیز امن توفیق بخشم و ارشاد کنم پس توکل کن بر خدا و حاصل
قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
و از هیچکسی چیزی مپرس ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن و بعد از امضا و فحوای کلام بالبتان امری را که
محقق و معین گشته بجا آرد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد و از شیخ جی هیچ استنادی
بظهور نرسید و شاید که شیخ نجدی چنان به سخن پروری منهمک شدند که ازان هم خود را متجاهل و متغافل
ساختند و بر هر کس هویداست که نسبت با سباب منافی توکل نمیباشد و شیخ جی از صیغهٔ خطاب چنین
عبارت فرمودند که حالش غیر از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بود باید مختصر آورد باید شنید که حقیقت اینست که مرا توقعی ازین جانب
بود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت ایشان رسیده از تمامی وجوه
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل البتان عمدا نموده اند نه سهوا چنانچه در تحفه
بیان گردیده تنکابنیه از اقوال ایشان که کمتر از هزار دشنام نباشد که مار النفب گردید برای اطاعت و
مفترض الطاعت و التسید ولیکن زینهار بدان وفا نمودند و در ادای حق عهود و تاکیدات از جانب
امیه رفته که همه رایگان یگان شکستند و بر اصحاب کبار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین مجلس بی منت
توقع ایفای مواعید و عهود بمراحل دور است لاجرم ایفای وعده رافضی در خطاب ناصبی الفقد از باب کرامت

خواهد بود خرق استشاروا ناعلی ذلک من الشاهدین وآنچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که حرات او وتعالی
کفت کسب الفت گردد وطریق تدبیر امور را بدگیرند وبآداب خداوندی متادب شوند الخ باید اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد وهرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد وهر دو باقی نماند
بجهد وجهد سجا از عشق چی بل انکه تعبی را مستمین گردانند در پی تعلیلات گشتند ودر مغالیط بروی خود در
افتادند وشکی نیست که از مشاورت طلب خیری است که حاصل نبود وان مشتمل است بر فواید کلیه انچه القاء
در النفس واز اینجاست که اهل لغت نوشته اند ومحدث نجفی در مجمع البحرین ومطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از نحل ومشاوره واستشاره
بیک معنی می آید پس معاوضه کلام برای قرار یافتن امر نیست ورفع تردد وهمچنین فواید دیگر که بعضی جایز تواند
ولبعضی منع الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست ومعنی وشاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام تطیبا لقلوبهم
چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن ومطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
بی غبار قرار یابد وشیخ چی این راه را قبل ازین مسدود کرده که زنهار جایز نیست حکیمی را چیزی ماز
الملتزمی اخذ کردن پس شیخ رفضه در وحل مخالفت قرآنی افتادند بعد ازین باید دانست که
اهل لغت صراحة گفته اند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا وصاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیت کریمه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا میگوید ای رأیا
معتمدا علیه یقال عزمت عزما وعزما بالضم وعزیمة اذا اردت فعله وقطعت علیه حدیثی را هم بشنو
که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل نماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد وصحبت
وانکار وعداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا وعترت معصومین ثابت گرداند واز ان واضح شود
بزعم روافض که نواصب بر جاده تقدیم حضرات انبیا ورسل میروند ومعذور بلکه ماجور اند وآن
حدیث اینست عن الباقر ع قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا والعزم والعزیمة ما عقد علیه قلبک انک فاعله وصحیح دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
مختوم الذهب الاحمر مامور بالمهار حق بودند لفظ ترک چرا آوردند وداد بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ نسی در آیت کریمه مذکوره بر نسیان وسهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بجا لحاظ
ان ازین لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از عهد ومیثاق گرفته بودیم که باید
در حق این سیزده تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند وهمه رتبه
ختم رسالت وامامت رسیده اند ومهدی نزد کسی چنان وچنین است کما فی الاخبار المستفیضة
بلکه نام جناب امیر ع وفاطمه ع وائمه من ذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی ازین
تفاسیر لقبتهم شرحی موجود پس آدم این عهد را نقض نمود وترک کرد وزنهار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پس شبیه که ناصیت شان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز
منشوی چگونه درباره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً و فالبعد فرمایند واین بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد پس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت شیخ
توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب است ان را باستشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران ترددی باشد تعیین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین بر گذشت که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین کسی نمیداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در آغاز که فلان امر مصیبتی جانکاه بود و بعد از
ده سال بلکه یکسال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وانچه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را میدانستی میگفتی
انرا ابتدائی و نهایتی نیست و اما که بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و آخرین
حال غزوات و مجاهدات را پرسیدند و انها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسید زبان تعدی
گشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
آنچه طبرسی مولای رفضه خصوصاً اقتدای این پدر و لیه تحقیق کرده پس بدانکه زیر آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخرج رائهم واعلم ما عندهم واختلفوا
فی فایده مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم ویرجع الی ارائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینة وثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابه ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحنهم
بالمشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء
العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی واز ضمیمه این خامس ظاهر
است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بارها گفتم یعنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تنقیح مرام بادارة کلام و بدین مشاورت فواید بسیار است غیر
محصور بالجمله طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد ع وعن جابر بن یزید فاذا عزمت
فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک ووفقتک وارشدتک فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فاعتمد
علی الله وثق به وفوض امرک الیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی الواثقین والمعتمد علیه

والمتطلعين اليه الواكلين امورهم الى الله وتدبيره چون برین عبارت اطلاع یافتی
وانچه داب برین مفسرین است بتصریح احقر الانام بالاستناخی از سکوت ورزیدن در
سخنیکه مقبول است وبرد وقدح لب جنبانیدن در انچه مقدوح است عیان ایشد
که مولای واقای مجتهدین را در هیچ مقامی جای سخن نبوده در نه باب قیل
وقال برای کتاد و بنیاد جدل وجدال می نهاد چنانچه زیر آیت کریمه اِنَّكَ لَا تَهۡدِیۡ
مَنۡ اَحۡبَبۡتَ وَلٰکِنَّ اللّٰہَ یَہۡدِیۡ مَنۡ یَّشَآءُ در تفسیر مذکور وبه وباشی الی غیر ذلک
من الایات پس عیان شد انچه بالای این مقام بخوبترین وجوه تمهید یافته که حکم مشوره در
حروب بود یعنی استخراج آرای صحابه وعلوم ایشان نه در معالم دینی کما بینا امثلته و
در فواید استشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب ورفع درجات شان لحوظ انکه این
عروه وثقی را از دست ندهند که صد الی حرو حل میج کما نسبه جعفر ایدیلی مصلحت این بود که نهایت
این مردم را در چه تقرب بمنبیا دند درازی بالیشان نمیکنند که حالا گفته اند نیست را چه لفهد کنی ونوازش
به دولت تو نکه میکنند بانبازی وغیر از جناب امیر که عیان معصوم بود که والی هرگز راه مشاوره نمی زد
وچون اکثر مشاورت باشیخین بود والبته مذهب رفضه باطل گردید و طریق الفت با اهل دنیا غیر
ازین نبود که در هر باب سران اهل نفاق را غنیمت فراوان را انگیختند که سگ هر که زر دید سر فرو آورد و در نثار دی
آهنی دوش است که برین سنت میروند و نیز کمتر ناصح از غیر ناصح و حضرت را استعانت در امور دنیوی
جانیز بود و امر چید انکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابیر النخل باصحاب کرام فرموده انتم اعلم بامور
دنیاکم پس استخراج رای اصحاب وبعد از مشاورت شان امضاء امر منافی شان حضرت نباشد
الکنون غیبت و نابود شد انچه رئیس العشا کیب یعنی شیخ نجدی تبار دلپذ و خود بافته و تافته بود و رئیس اهل
حیاکیب یعنی فرزند مومن جالسی لب افتخار کشوده واین وجه اول بود متقدم الشرف و موعود و اگر
راست پرسی بر اصول ما موجب مزید الفت شده و هم سبب ارتفاع مدارج اصحاب کرام که یا داب الهی
در رسالت پناهی مشاورت شده اند وانهم را یاد گرفته آنچنان لعمل آوردند که به برکت آن عالم
منور و دین اسلام منور گردیده ودنیا را باغ وبهار گردانیده وبر اصول رفضه و خیالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذکور زیاده تر موجب نفاق وشقاق و عصمت
خلافت شد که از راه ازدا دگر فتند معاذ الله پس قصه مصلحت لبقا دگشید کما لا یخفی حالا باقی
نماند از کلامش بجمع کردن ایاتیکه در کمال مذمت اهل نفاق وارد شد وتشنیع مفهوم
وبر کس که براه رفض قدم نهاده انرا بر وسائی مهاجرین وانصار از راه نفاق رائج ساخت
و در تدهیم این امت حقیقی کما عرفت از در مثالب برامده کما فی الصوائق والمجالس وغیر ها لیس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم **قوله** وایضا می تواند که وجه آن باشد الخ این وجه
تا آخر قول شیخ المعلمین که بعد ازین تفاصیل وجمل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده دلالت
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که آیت مشوره
دران نازل گشته وفساد آن نمود از کتب ایشان و تصریح و قبول قدوه المفسرین ایشان کالشمس
فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تماما در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه آن که
لقد جاءکم رسول من انفسکم یک دو آیت بیش نیست و نزولش در مکه بوده که دخلی ندارد بلکه
نبوده بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآن است و مفسر مذکور هرگز این قول را رد
نکرده و از مطالعه تفسیر بکیر رفقه آنرا تفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق نیز
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته و اگر با اینهمه درین باب تردیدی
داری باید که بحفظ این دلیل همت برگماری که سوره توبه قطعا و یقینا بر ذکر غزوه تبوک شامل
است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب اتفاق سفر افتاد
و این غزوه را سه نام نهاده اند غزوة العسرت و ساعة العسرت و فاضحه زیرا که منافقین تخلف ورزیده
و رسوا شدند و تبوک بتاء فوقانی و باء ابجد موضعی است در جهت شام چهارده منزل از مدینه طیبه و از انجا
تا دمشق یازده منزلست و عسرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام و تازه آنکه میوه ها در
مدینه رسیده و زراعتها قریب درو گردیده بر طبائع بشری این سفر بسیار شاق بود و زاد
و راحله بسیار قلیل و تعداد افواج کفار بیش از بیش و دشتی عظیم یعنی دشت شام در پیش
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را باید دید
که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فایز گردید
و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجامید و جمعیت لشکر شریف درین سفر بسی هزار نشان
میدهند و بعضی هفتاد هزار و غالبا که این شمار با همراه خوادیم و اتباع باشد و اول بدون آن
و برای تصدیق آن در مذهب شیعه مجلد سی از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار غزا و کرده
سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذهب بارساله بدل القوه فی سنی
النبوه سنه چون حال تبوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شده بدعاء مفسرین
چنانچه باید بحصول انجامید سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است و درین موخر پس
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
مذکور سوره است حکم استشاره بحبیب خود فرموده ندته و بالا و بر هم و درهم شد
و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده بر شیخ المعلمین منطبق افتاد

سه اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ✤ ببری رونق مسلمانی ✤ قلع نظر از تحریر شیخ وکرامتش لبسیر و تواریخ دانی نیز به جناب ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از و هم بافراتری نمند و ذو النقبین را با حضرت امام حسین همچنگا نه یعنی در تشیید المبانی چنین افاده می فرماید که نفس قطعی باشد به نزول آیت مشاوره قبل از احد که در سال از هجرت ست وان عبارت این ست ولکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای بدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند و بالا معلوم شد با حادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود با عتراض این سفهاء نیز لا تعقل چون این قدر از کلیه و در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات بتفصیل با اجمال قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد مدد کفار و در هدم بنیان ساعی بسیار الخ خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد با صول اسلامیه باشد و زبانش بدان گواهی دهد و خاتمه او بر اسلام شود خلاسی من الاصحاب بمنافق ولا مرتد خفیف که که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد و اساس اسلام را بر انداز د چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المهملین حضرت رئیس المجتهدین بیان فرمود اینقدر هست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز بظهور نیامده او در اسلمان و صحابی می توانند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشان را چگونه اصحاب توانند فرمود کما لا یخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین الطیب عاطر حقیقة اسلام نبودند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند و او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود و مردود است و کارش از سوفسطائیه در انکار بداهت برگذشته چون ایشان ائمه مومنین نه باشند دیگر که بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه علی المجوس القدریه بجهاد ر از طی شده لسبب تحلیلها که از آثار هجرت پیش آمده و بارها گفتم لتعرض به کرا ابها نکردم پس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما آنچه شیخ جی فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت لشناسید بود دلیس در آن هم نظر است زیرا که در همین سوره این هم به حضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و از این آیت پیدا است که اجتناب انیقوم خانه خراب را چنانچه باید با عیان هم بشناخت و حکم بدان بود که نماز به جنازه منافقان نگزارد و به قبر ایشان نه استد و دعا نکنند پس اگر اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب جی استاد و بر قبر ایشان دعا منیفرمود تا ارتکاب نهی لازم آمد معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که لعب. از مین هر گز بر جنازه

بجنازه هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلا بار بار فرموده یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ظاهر شد دلیلی بر آنست که گفتیم و از اینجاست که معتقد ایمان
رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه وسلم در روز جمعه منافقین را با
کمال قلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانید و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز
بروز در ترقی بود لیغیظ بهم الکفار اینهمه را رفضه و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال آ
هی بینند ولیکن دانه و دام خود را هی چینند اما آیت اولی پس حجة الهی در آن قائم است برین اقوام
هر سه گانه زیرا که برای منافقین ومن اهل المدینة فرموده اند والثانی اهل مکه و صنادید شان بودند تا
امروز شیخ الغافلین ازین هم بی خبر است که سبب وجود نفاق چه بود و کجا رو داد در مکه هر که مسلمان
میشد کفار او را باجماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند چگونه راه یابد
واین خود امریست هم عقلی و هم نقلی و از ینجاست که چون یکی از معتقد ایمان رفضه را پرسیدند که بیعت یا
ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود یا باکراه بمجرد شنیدنش نقد حواس در باخت که اگر باول شق رود
اول ایمان حقیقی برای شیخین به ثبوت رسید و اگر ثانی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که
اکراه از جانب کفار بود نه از حضرت سید ابرار پس بیچاره حدث کنان بگریخت گویند چون بدار الامامت
رسید که حضرت امام عسکری در گهواره بود لیکن او را فرمود بگو که ایمان شان بطیب خاطر بود
بامید خلافت و شهریاری که از منجمین و کاهنین شنیده بودند چنانچه همراه جواب [illegible] مشکل قبل
ازین دیده یا شنیده باشی غرض اینست که در مکه معظمه صورت نفاق بوجود نیامد بلکه بعد گاه
حضرت هجرت فرمود و حکم جهاد در رسید و غلبه دین اسلام روز افزون شد یهود مدینه که ریاست اهل
کتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکر بر گشادند و از در تقیه و نفاق بر آمدند بسبب غلو و این امور را
علما مثل صاحب منهاج وغیر او کتب خویش مبسوط گردانیده اند که نوشتن عبارات شان موجب تطویل است و در زمان
خلفاء راشدین نیز کلان ترین یهود ابن سبا در لباس اهل اسلام و رسم دیرینه را بحکم کتاب مختار و مجمع البحرین تازه کرد
وهم علی آثارهم یهرعون معهذا این آیت دال بر هدایت ایمان آیت کریمه اگر رفضه تا امروز در جواب آن شیخ دقیق
مساعی نامرعی نگذاشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف اینست
که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و انصار همه اهل ایمان و اخلاص بالغ ایشانند و حق تعالی برای ایشان جنات
خویش را آماده فرموده پس از ینجا شان نقیضین باید دید و غالبا که این بحث بنفس طعن الرماح مفصل قلمی شد
خیال نفاق سوء ایشان بدیهی البطلان است علاوه بر اینکه رفضه دعوی این معنی در هر کتاب فن کم
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انهمه را باسمائهم قبل از نزول سوره توبه شناخته و در احادیث بسیار از حال
شان خبر داده بود و ابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه عار دلالت نکند الی غیر ذلک لیس فی حق ایشان

افعال بگویند صادق تو اند قدرین است حق تعالی ارشاد نموده است هم مرتبا یعنی دو بار عذاب کرده شوند و بعد از مهلت
بعذاب الیم گرفتار کرده شوند مقتضای ما لیستحق لا ذعی من حیاء و لا یعنیه نیز که در شان منافقین در
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت و خواری ایشان را فرا گیرد و خلفای راشدین و مهاجرین و
انصار و تابعین اخبار سیاستی و جهانبانی که در عالم دنیا یافته اند کسی از ان انکار نتواند کرد حتی که
مجوسیان ایران نیز در الحرب شدند اما آیت دوم که در اخر این سوره واقع است شیخ حی رعایت نیز
قرانی هم ملحوظ داشتند که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل طرابلسیه صحیح دیدند پس ازین
ایت ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن المجید تا رسول ایشان نزیادت نرسد قرار بود
بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه بینند محرم که فایده شیخ حی در ذکر آن چیست بلکه القدر هم نیست
که در اول بخیال آورده بودند که از ان ثابت شد که حضرت ذوات شان را نمی شناخت پس بحکم مشورت
نمود تا معرفت حاصل شود حال آنکه بجواب اش لو نعوج الخ امید که ایت مشوره مقدم است و این ایات
متاخر پس خیال شیخ طعام محض خیال خام است ع وماغ بیهده پخت و خیال باطل بست از این آیت
چه فایده اندیشیده و بیگونه مفید برای حالت مقید گردیده شرحش باید کرد و فرومایگی را باید گذاشت
بلی فایده این ایت برای اهل حق الست که بذکر ان رفضه را مخنوق گرداند که اصحاب حضرت شب و
روز ملازم حضرت بودند در مدینه بوقت و نزول آیات قرانی گوش دل بران نهادند بخلاف منافقین
که چون میدیدند که کسی ایشان را نمی بیند می گریختند لاجرم حجت الهی درین مقام نیز بر رفضه قایم شد و اگر ضرری است
برای شیخ بخدی و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
محتضر گذاشتند بلکه از مدینه گریختند و بعد از مراجعت گرد فتنه و بلا میانه اصحاب و اهل بیت بر انگیختند
و این روایت را محدثین ایشان آورده اند و صاحب گوهر مراد محقق لاهیجی بودن ایشان وقت سانحه
وفات شریف بدین تقریب اورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هرکه خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکر ان اولی بود و لیکن شیخ حارثی زنهار باین و آن نمی پردازد و حالش مثل
غریق است که حواس گم کرده درین لجه با دست و پا میزند دخل دادن ایشان در مهمات حروب
و مجاهدات سراسر برای انتظام امور مذکور و برای حضرت مضر که بر راز شریف واقف شوند و مجالس
با امانت مقرون نمایند و یکبار خبر رسانند که امر فلان در محفل مقدس چنان قرار یافته و انها تدارک
نمایند و از ینجاست که حضرات معصومین برای القوم که استشاره از انها نمایند چنین فرموده که
خدا ترس باشند و عبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر انیست و شاور فی امرک
الذین یخشون الله و صاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
ترقی اسلام شروع شد لباس مکر و فریب بر خویشتن راست کردند و برای فتنه گری کلمه اسلام بر زبان

آورده‌اند که و از خالق نترسیدند و اگر خوف خدائی داشتند مصدر قرات چرا میشدند و قسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
تنزّالنصر و نصرتِ الله فَلَوْ بِهِمْ باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین و دیگر مهاجرین را زدار و غمگسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد و ابوجعفر اول و ثالث در کافی و تهذیب بوری
چند طمطراق تمام روایت کنند و زاید بر همه آنکه حق تعالی مهاجرین و انصار را و هم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الٰهی برای شان است ثابت میفرماید و اگر بغور تیغ
المنافقین و ما و جین اولی بمقصود نمی برند باید که بصافی تفسیر این آیت را ملاحظه نمایید که معنی آن
اینست محصلا در عبارت سلیس فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک میزنند می خندند بالغیظ و غضب می آیند که عیوب ما را اشکار میکنند و باخود ها میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع آن و تدبیر خروج می نمایند پس اگر کسی
ندید برخاستند و اگر کسی دید تا ب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس باول منقبض می خیزند و آبروی خود می ریزند اینک
حال منافقین بود و بنده میگویم که بخلاف اصحاب در این امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده کما عرفت
اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشنودی اگر شما راضی شوند
بسبب آنکه حال قلوب نداند خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حدود شرعی برگشته یعنی چون خدا
از ینجا بیزار باشد رضای شما فرضا چه بکار آمد بعد ازین فرمود که اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا و اجماع فریقین
بر آنست که مهاجرین و انصار که صاحب استشاره حضرت بودند صادید قوم عرب بودند نه اهل بادیه قسی القلوب
داشتند و صحبت علما را ندیده الی غیر ذلک و حال اصحاب ممدوح از آیت اخر ثابت و صاف التائبون
العابدون الآیه که تفسیر جعفریه سابقا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد سلطنت
نصاری نگونسار از کسری و قیصر کنده دیدند کما مر مشروحا فی اول هذا المجلد و بر ظاهر است که آیت کریمه مصدر آ
بحرف شرط کما اشتر تا پس بر صدور مهم دلالت ندارد و حاشا که ایشان بعد از علم نفاق راضی شوند
فکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در ہجان ساعت گردنش زد
و خدا و رسولش مستحسن داشتند و مرتبه او را بلند گردانیدند بقصه رفضا مهم ایشان را در حقیقت میخواهند
که حضرات خلفا بر گردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش در هر مقام رفضه یهود است را مثل منافقین
رسوائی گرداند قاتلین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگرداند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ اما آیت
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند و برای شیخ المنافقین دبال و نکال دنیا و آخرت می افزاید
زیرا که حاصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد در خصوص که ایشان را در زمره مومنین و انصار

سید المرسلین داخل اند و حال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگوئید از راه تقیه است چنانچه اسم
منافق صادق عیان نشود و ازین آیت ایشان عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین موجود نبودند
زیرا که خبر میدهد اصحاب نبی انهما قسم میخورند که از جملهٔ شمایند حالانکه از جملهٔ شما نیستند شما خصوص
ایمان دارید و ایشان خوشامد و تقیه می نمایند و الحمد لله که درینجا تهمت به ثبوت میرسد که رفضه بر صحابهٔ پیغمبر بسته اند
نبود که منافقین باشند میرفتند و انها را اقدام شان می پیمایند و هرگاه با ایشان را نصیحت میکنیم که بجهت
تقیه مذهب و دین شما است که منافقین سابقین اینجا میکردند بکمال غیظ و غضب در می آیند که اثل رفضه
بر خود قصر میکردند انهم نشنه بلکه ایمهٔ دین داسلام را که گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع مصائب
و بلایا افتادند بر نفوس خبیثهٔ خود قیاس کردند بلکه ازانهم درگذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هم
یکی را برنگ دیگر فهمیدند و دیده و دانسته اختراع در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
کما فی الکافی ان الله عزیز ذو انتقام و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
که شما ایمان آرید باین پیغمبر در آغاز روز و بالآخر انکار کنید و بگوئید اوصاف رسالت و خاتمی در و
نیافتیم پس ازین دین او بر گردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شنیعه ایشان
بوده است اعاذنا من مکائدهم و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و حال راستی اصحاب کرام خود از کتب خصم شان
ایشان پر ظاهر است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در بارهٔ فدک خواستند که جناب
سیدة عنهارا که غباری که داشتند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی شفیع شدند و ایشان را نزد حضرت فاطمه بردند
و آنجناب از ایشان ارشاد نبوی را پرسید که بیان کنند که فاطمة بضعة منی من آذاها چگونه بعید و رانده پیش که
هرچند نزد شیعه مضرت شدید با ایشان و الله بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاستند نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت هبهٔ فدک
آمد گفت که تا ابوبکر را در حضور حاضرین گواهی ندهم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیده ام
بانه ایشان الوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هرچه بود آنرا بکشاده پیشانی بیان فرمودند و از
کجا که هم همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلشان داد و
تحدید بر خود قبول کرد و بر سخن دیگران گوش ننهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شده و بر من نمی بود
الغرض بسا راستی موجب رضای خدا است پس ندیدم که گم شده از ره راست و این ازان قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغة می آرند که علامت ایمان آنست که هرجا که دروغ سراسر مفید
باشد تو راستی اختیار کنی و لیکن وای بر مذهب و دین ایشان که دین جناب امیر را تا مدت الحیات
به تقیه و دروغ آلوده دانند و آنجناب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و تحسین و تقبیح آن بیان کنند

وشب در غور و تبری از ایشان بسر می نمایند پس بعد از امور عامی ایشان لایق آن نمی اند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند و در مقام آنچه فردوسی گفته حقیقت اینست که در تمامی بلاغت بعقیده
و از آغاز تا انجام بر طایفه خاصه رفضه بعقیده و قطعه مطابق گشته است ع اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت الی آخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ حلی بسیاری از آیات ذمایم را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کرده و نظام را گذاشته مذهب
نظام اختیار نموده پس خاتمه آن دال بر آنست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
و به حذر گردانیده و دعای بد و کمال مذمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبید یعنی از ایشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و فطرتی بهره
اند چنانچه بانمعنی در صافی التصریح کرده و لسفیه کانهم را منطبق گردانیده این دو امر ضد یکدیگر بلکه با هم
هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ
اما صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفردین باشند
و این را اطفال خورد سال میدانند ولیکن پیغمبر تا بانع از انهم محروم بودند و از مواعظ تلمیحه پیر و بقالی
هم از ذوالفقار عیانست که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد و خود از تقریرات شیعه چنانکه اخبار
سقیفه را جمع کرده اند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال این معنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هر چه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بایستی بملاحظه آن از ایشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و درینجا غلطی
از فقیر صادر شد که مقصود شیخ حلی این نیست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
در کسی فراهم شود لائق صحبت شریف بلکه عیبه اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شده اند
که در کتب خویش مثل بحار و حیات القلوب خطبه آخر حضرت در سفارش انصار آورده اند که این عیبه اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان و تجاوز نمایید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از جناب
بشاه ولایت پرسیدند که ایشان کافرند انجناب فرمودند که از کفر دور تر می‌روند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا و خوارج ذکر خدا می نمایند بکرة و اصیلا پس توان
فهمید که منافقین بلاریب بدتر اند از خوارج بکفر حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لاجرم مقام تحیر است
که کفار نجس و امامیه نجس العین باشند سبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده و لفظ رجس که عین نجاست را گویند
در باب منافقین وارد شده و انهم رجس با تاکید انهم رجس ایشان لایق حضرت محل مشوره باشند و حال
شان معلوم شد که منفر بودند و حی که مخفی شد چنانچه قرآن مجید بدان ناطق است در سوره مذکوره یعنی توبه

لائق آن نباشند که در مشوره طلبیده شوند معاذ الله عادة و از نجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
حسبارت بقول خوارج نکرده اند باید که کار شان بخطا و اشتباه کشد ورنه لازم آمد بمقتضای انحدیث
و امثالش که در صحیح بخاری هم موجودست انقلاب امر عظیم که تکفیر ین مخطی باشند و اوشان کافر محاربه
حضرت عقیل رالعیه از ین جهه می باید گفت که ناموش همراه شان بوده اند و امید حسن خاتمه میداشتند
چنانچه در کتاب مذکورست اما آیت هشتم که بعد از فاصله یک دو سطر آورده شست الایه پس دران تحریفی است
ظاهر چنانچه در نوشت و نوشتنا می باید چنانچه لا رینا ولیکن حقیقت اینست که این حکایت بلی احتیاط صادر
شده و از باب اغلاط این است زیرا که شیخ نجدی و مقلدینش را با قرآن مجید چه کار تا در وقوع غلط ملاحظه
با ایشان متوجه باشند و قبل ازین بعضی از امور موید این معنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا ندو اهم می شناخت فکیف که عادلی منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر باد
من آن ایات بدرا آورده و این کتاب از خانه مجتهد نزد من بتوسط احباب بفقیر رسیده بود اکنون نزد
تحریر اینمقام موجود نیست معهذا از و لنعرفنهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
در قلمات نسائی و ایضا خود آیت ماقبل أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ دلیل برانست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت ازو لتعرفنهم فی لحن القول
صاف ظاهرست و اینقدر قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علامات
و سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدنی است و قبل از سوره توبه فرود
آمده کما تبیین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
حکم مشاورت طلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
متوهم و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می ترسیدند و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
البته ناگزیر بلکه از ذاتیات شان پس خلاف آن چگونه صادر باشد بلکه خرق عادت توان گفت و اینمعنی علمای
امامیه خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المجتهدین بوجوه بسیار خوشتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست چه در همقام
امری موعود بیاد آمد و آن اینست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
افتاده از انجمله انکه المرء مخبو تحت لسانه فاذا الکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنهم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص دران نیست
بلکه لحن را به بعض جناب مرتضوی نیز تعبیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بر باد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم بر تفسیر
دلالت دارد که مراد از ان عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

می آزمودند انکه محب آنجناب بخودی شناختیم که رشد ندارد و لفظ رشد را بعضی بران حمل کرده اند که اورا
از طیب ولادت بهره نیست و نطفه حرام است و بدین تقدیر آنچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم
است که اهل قرابت در دودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات امیه جدا کرده اند و نتیجه ان بکجای رسید
حتی که این عار و ننگ بحضرات امیه میکشند معاذ الله و انچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب امیر
تفضیلیه و ازالة شیخ المشائخ است چون این کتاب در لکهنو لیسانیدم وقت تصحیح و مقابله استیعاب النظر
نمودم عیان شد که بعضی از ان هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه ان دانستی و ازینجا روشن شد
که مطابقت رای فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف ان میرسد و رفضه بران میخندند و مستطرفیها
دران نمیکنند و بجهة قصر اسجر طویل میگردانند ولیکن صاحب الصواف و فکر میدانند که انهمه هرزه درائی رفضه از جهت
عصبیت و عناد و حسد دلدادهٔ ایشان است در باره اهلبیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب راشدین
یعنی صدیق و فاروق و ذو النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی المنهی مطابقت بسیار و نیز با وحی
در خبرهای بسیار بدرجه ثبوت میرسد پس لقب مطابقت او را با وحی و کتاب انکار کردن لشیعه نمی رسید
و ما در بارهٔ جناب امیر علیه السلام هم آمنا و صدقنا میگوئیم ولیکن درین خصوص فاروق رض از اقران خویش قصبات
سبق در ربوده رسیدیم بر امر یکه مقصود اصلی این بابست و ان اینکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از انس
بن مالک درینمقام آورده اند که بعد از نزول این ایت راز منافقین بر ملا افتاد هیچ منافقی نماند که او را
نمی شناختند پس حضرت صلی الله علیه و سلم که اعقل و اذکی و اعرف باعتراف شیخ جی از همه بود ایشان را
بالاولی می شناخت پس مستور در منافقین را بسبب معرفت شان گردانیدن رایگان و تحصیل حاصل
شد و بعد از تسلیم نیز لایق آن نماند که بر زبان شیخ جارتی رود و مجتهد انرا کافی برای رد تقریر صاحب تحفه
قدس سره العزیز داند فانظروا یا اولی النهی الی هولاء النوکی الحاصل از تقریر شیخ نجفی و نقل ترجمه مجتهد الزلی چنان بود
که در سورهٔ جهات جهاد و امثال منافقین را که اوصاف شان از کتاب الله و احکام شان از قرآن مجید
عیان شده حضرت پیغمبر مود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته
میگردید و مجلس شریف بوجود ایشان زیب و زینت می یافت با وصفیکه میانه حضرت و ایشان خفر تمام
بود حذر و احتراز ما لا کلام در جهات سخن میرفت و مشاورت بوقوع می آید ولیکن بطور از کلام شیخ نجفی
علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه امامیه در زمره صحابه انتظام و انسلاک می یافتند یا بگروه
منافقین معاذ الله با انکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بوده اند و ارکان مذکور تقلید شان
می پرداختند بحکم انکه سه ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون پیر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را بسنت مذکور تکلیف حضور نمیداد که خارج از مجلس اند
کو منصفی که استیعاب کتب رفضه نماید و لبسیر خرابات مغان پردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه سازد

کسی در خرابات مغان نیست چو او شیدائی * خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی * یا ازین سبب ایشانرا
دخیل میکردند و اهل مشورت که هرگاه با رئیس ارکان استشاره نمود او هرچه گفت مشتمل جلب مصالح
و دفع مفاسد بود کما اشرنا الیه سابقاً ولیکن حضرت در محبت اصحاب ازواج مطهرات و حوائج خویش نه
آنچنان مشغول بود که کوشش بران تواند نمود لیس رسالت را براصول بهود و گنجایش و علاجش غیر از
استعفا چه باشد کما فی الصافی وغیره من تالیفات المجلسی قوله تا آنکه بسخنان بیهوده غرض الوده
که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون ضمیر هر یک از ناصح خیر اندیش و منافق
جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدا تعالی مشورت آنجماعت را طریق
معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اختیار رای بد ناشی از نیتهای آلوده بود لاجرم در مقام
کشف اسرار و هتک استار از ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود مَا كَانَ
لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ
لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ الی آخر ما فی حکایته المفید و ترجمه المتعبد جو البشر انکه العجب و ما
اورثک ما العجب که حضرت رسول مقبول استشاره از منافقین باعتراف شیخ جی برای آن میکردند که بمکاید
ایشان پی برند و عمل بران نکنند حال آنکه حضرت بگفته ایشان بر اخذ فدیه از اسارای بدر کار بست
یعنی هر یکی از ایشان بحکم حضرت فدا داده رها شد طرفه تر آنکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد
و آنها بحضرت گفتند که کارزار در مدینه باید از مدینه بر آمدن و جنگیدن باز حضرت برای ایشان
عمل نمود و شد آنچه شد لیس طور هدایت و نتیجه آن منقلب گردید هر کس را از رفضه باید بر تقریر شیخ نجدی
و بر ترجمه و افتخار مجتهد الزمانی نقد جان نثار کردن و گفتن * ای شیخ اگر جان طلبی جان بتو
بخشم * ور جان چه عزیز است بگو آن تو بخشم * و هرگاه تفسیر قمی که بزعم ایشان تفسیر اهل بیت است رجوع کنی
خواهی دانست که اخذ فدا و رها کردن قیدیان بحکم آنحضرت بود و عقل هم دال بر آنست و تجویز نتواند کرد
که بدون صدور الحکم شریف چنین کرده باشند فکیف که انها باعتراف رفضه تقیه میکردند کما عرفت والفاظ
بعد از اطالت کلام زیر آیت کریمه وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ الا بقتل نضر و عقبه
و شفاعت انصار در حق تقیه چنین است که فَاطْلَقَ بِهِمْ اَبَى لِلْاَنْصَارِ اَنْ يَاْخُذُوا الْفِدَاءَ
وَيُطْلِقُوهُمْ و از بیجا صریح معلوم شد که این امر بعد ورود حکم شریف بود اگرچه بدین شرط باشد
که آینده همین قدر اصحاب شهید شوند لیس عمل بر همان بود آنچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند
سبحان الله حال حضرت بر اصول اهل فضول چنین است که حضرت پیروی منافقین کنند با وجود جَاهِدِ
الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ حال خلیفه بلافصل وقتیکه خلافت یافتند این بود که در نهج البلاغة منقول

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم انیر دم مرا مغلوب کردند یعنی اهل بلوی بر عثمان بر من غالب اند
و من مغلوب ایشانم و ایشان مالک و من مملوک ایشان هستم پس بر طور ایشان ابدا لدی اظهار قبایح
و فضائح مذهب این بداندیشان توان خواند که س وزیری چنین شهریار چنان * جهان چون
نگیرد قرار چنان * این نمونهای لوازم رفض است که هر جا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه با تمامی تقریر لی حی بری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ بر خیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر مجلی را مفصل گویم
ورنه احباب و تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه از آن بجهت لحوق اشد ضرورت باقی نگذارید و هرچه برایم
شما میگذارم از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام پردگیان رفضه از مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و درینمقام آنچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدر گفته اگر بعینها طاقت استماع آن نداری قلیلی از آن بشنو که چیست پس زیر این آیت
کریمه ما کان لنبی که شیخ در آخر کلام خویش آورده می نویسد که جائز نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا
بسوی او رفته که مشرکین را مفید کند تا خدا گیرد از ایشان یا احسان نهد بر آنها تا مبالغه کرده باشد در قتل
آنها از برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان باز مانند که این قتال اول است با مشرکان
پس باید که بخوبی انتقام ظلم و عدوان از ایشان بستاند این خطاب حضرت پیغمبر بود و اکنون با صحاب متوجه
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشده اند و خدا میخواهد ثواب
اخروی را برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعالش
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب نمی فرماید بر قومی تا بیان نکند البته بشما
می رسید عذاب بزرگ و نیز مراد آنست که خدا فرمود تا نبی در ایشان باشد معذب نشوند پس بخورید از
آنچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و خلاصه قصه آنکه در جنگ بدر هفتاد و
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس بشهادت رسیدند
و حضرت چون بر کفار گذشت و حال محبوسی شان دید جوابش بر لبود و اصحاب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان کرد
تا از وقید و بند ورا بر داشتند با عداوان مشوره فرمود و ارشاد کرد و فدیه بگیرند و شهید شوند اصحاب بقدر آن و اگر
خواهند قتل بکنند و اصحاب خصوصاً انصار بر فدا راضی شدند بعد ازین آیت مذکوره نازل شد و فدیه کمتر هزار درهم
چهار هزار درهم روایت آمده که نزد حضرت اخذ فدا کراهیت داشت درین استشاره سعد معاذ و عمر قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان قرار اخراج
کردند از وطن پیشوایان کفراند و عمر انیم گفت اقارب مرا بمن بدهد تا قتل کنم و اقارب علی را بعلی و ابوبکر عرض کرد که
فدیه بگیر تا اصحاب قوی شوند و شاید که ایشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که نقد اجل
اوقیه بود و بهای اوقیه چهل مثقال بگو فدای تحفه عباس که صد اوقیه بود بیست از دگر مقبوض فقیر که اسیر کرده
بار حضرت فرمود این غنیمت بود و فدا بده از طرف خود و اولاد برادر خود یعنی نوفل و عقیل در باب عباس
گفت من هیچ نیست فرمود دیگر فراموش کردی زری که با ام الفضل دادی که اگر تو را حادثه ای بشود ترا و فرزندانت
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عز و جل ازین بیان معلوم شد که حضرت بمشوره صدیق حکم نمودی بل خدا
را اطلاق قیدیان و مدارج اصحاب خصوصا در باره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و نیز
معلوم گشت که محل مشوره اجله اصحاب بود و ما قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
شروع کردند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد مراتب عالیه مهاجرین
و انصار بجای معین گشت که کسی استیعاب آن نتواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه سمت گزارش یافته
لاف و گزاف مجتهد بسبب اهل اعتساف و بیافه و رای این قوم الضعاف ریزه ریزه گشته و هم آنچه
فرزند مومن جالسه یافته و تافته هرگاه حال این آیت و شان نزولش از تفاسیر معتبره قوم نشان
دادم اکنون بروح پر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر ست که ثابت میکنی و شاورهم برای آن بود که مشوره فرماید با منافقین و رای
ایشان نیز حالانکه از آیت و قصه مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب در خواستند
و بران حکم تشریف در دادند که حکم بجهیز بود و نیز ظاهر ست که اگر جمیع اقوال حضرت وحی باشد حاجت
مشوره چه باقی ماند کما مر فضلای حق فراموش حاجت مشوره در هانست که وحی نیامده باشد
که از رد و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود ریخته بود و مجتهد با حتیاط تمام ترجمه آن نمود
فراغ یافتم اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود قوله علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین ست آه بالا دانستی که اتفاق و اجماع اهل حق باین معنی آنجا نیست که جمیع کتب ایشان
بران گواهی میدهد لکن اهل انصاف میگویند که رفضه بران کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که آماری و کی پیر شدی محال پیران قوم و شیخ سیده شیخ هرگاه چنین ست از دیگران چه حساب بردار که
پیر سر قدم سی لغزند بلکه در تقصیر کلی تحت الثری فرو میروند مجتهد را باید اول ورود اشکال را بر مذهب
اهلسنت بیان کردن باز شرح آن نمودن که امام رازی هرچه فواید مشوری بیان کرده تا دلیل آیت کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف ست و اکثر
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد ست ثابت کردن همین که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
تفصیل این مباحث گوش کردی هرجا خبط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد.

پس لامحالا هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشند امر مشوره صحابه
که در آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وارد است چه معنی داشت مانند کوه الوند بر جای خود قائم است
شیخ نجدی می‌سزد لزال نشد تا بکوشش این کوچک ابدال کفر وی برسد و بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
واحتجاج روبروی اهل خصومت فلجاج دارد کما بینا و شرحنا والحمد لله علی ذلک قوله تفسیر کبیر امام فخر رازی
در تفسیر خود چند وجه الخ قبل ازین معلوم شد و وقت نقل عبارة طعن الزجاج که مجتهد چهار وجه نقل کرد اگر امام فخر رازی
می‌افزود برای ما چه نقصان و مضر بود و کاسه لیسان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن المجید که مشاوره با صحاب خود بکن و این
از ان گفتیم که در ما قبل این آیت وارد گشته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از لغزش اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آر و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه المقصود که منفی است قال الله تعالی
إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس معین شد که اصحاب کرام برای ضمیر وَشَاوِرْهُمْ و نیکو
میانه اصحاب و منافقین هست و قبل ازین گذشت قوله از انجمله آنکه الخ از ترتیب این وجه عیانست
که مشاورت با اصحاب بود نه آنچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره از جهت قرار یافت که حضرت مضرات
منافقین بداند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و هو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عز و جل و رسولش علیه الصلوة والسلام و هو لو بدناه
یوید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را ذکر نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح این وجه نیفتادند و درین ورق معنی
آیت کریمه مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ الآیه و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصر آوردم اگر تمامش بینی از ان هم
واضح است که جائیکه میداند که از مخالفین او خطای او صادر گشته تعرض بدان مینماید و در مقام نیز
سبا خطه تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ نیز بر آرد و قول مجرد بر داشته بخلاف این امور که ورود
وی در نقص آن ندانسته حتی که بکمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز راه قیل و قال
نیافته و نیز از بتوجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلا بی‌بر زبان که منافقین را درین امور
دخلی نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بجدی می‌فرمود که حسب
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبی بر وجوه میدانند
فتعین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبرعا هر جا
دلیل هم آوردم و مبرهن گردانیدم و هر چند در رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید و من
شرمنده گشتم لیکن دو حرف مختصر نجدیت شیخ جی دیگر گفتنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در جماعتیکه بعد از ان پیش می‌آمد ایشان را از دور یا نزدیک باز میطلبید

هرچه خواهی بگو اگر کو هیچ حاجتی نماند بعد اخراج وعده ما حاصل شد گوئیم قبل ازین نیز گذارش رفت که از روایت معتبرهٔ ما در
جمیع کتب شیعه مذکورست که وقت تجهیز وتکفین اسامه در جای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستند
و امیر را در مدینه نصب کنند ایشان باز از کجا آمدند و در خدمت بر از عمده خود مستعفی شد واکنون نصب کیف
نمودن نصب و عداوت امیر معاذ الله یا و آمد ولیس اثر گرفتن فارغ خطی از آل عبا باز فکر خلافت و نصب
مرتضوی بود تا وفات لاحول ولاقوة الا بالله یقین هست که روح شیخ که صدر نشین جهنم بود واکنون در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد ومن یضلل الله فما له من هاد در حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه کار کرد
که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند و او کشته شود و هر قتل بار تسلط یابند و ما را از اهل اسلام بر آرند الحمد لله
که خلفای راشدین مستلزم طور استشاره بودند و روایات فریقین در کتب هر فرقه تائید این معنی میکند پس
تمسک ایشان بالیقین گذاردن و ایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن
ب چشم بد اندیشش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر؛ قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقهیه
نیز جاهل بودند ومقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند وحال مطاعن شان قبل
ازین معلوم شد که کسی بر طور متعرضین ومطاعنین از معصوم وغیر معصوم اصحاب پاکدامن نمیماند
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام هست حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شد وبیان آن درین
اوراق آمده گذشت حالانکه ناصبی هم ملعون است وهم بحر العین زیاده برین چه میگوئیم واز تصنیف امام
رضا هم ظاهر هست که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند در رتبه تحقیق در ذوات عالیه نداشته درین باب
چه گوئیم که قطع نظر از اوسائل اصحاب از امثال رواة امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زرارة
ولعین شیطان الطاق حرفی ازان خواهد بود وحال غلو رافضه درباره آنجناب نیز چنین هست که علم
ما کان ومایکون وعمود نوری مشتمل بر همه جزئیات ولتشدید روح اعظم همراه خود در وبرد داشته اند
قال عارف الشیرازی شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوسی ازان دیگران هم مراد کار نیست
چگونه بوده هست ایشان را بهتر از خویش یا برابر پنداشتند معاذ الله یا کمتر اسی آخر ما نقل المستفید
عن المفید **قال** ازانجمله هست وجهیکه که از حسن وابن عیینه نقل کرده الخ بدانکه آنچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده و ازان معنی حصر هیچ پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافته
و از اینجا که بر حافظ ذهبی مجتهد اعتماد نتوان کرد لکثرة اغلاطه لاجرم حصری که در معنی آن آورده مقبول
نتواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنی حصر نیست واین بحث در نهایة العقول موجود هست و سید مهدی مجتهد فاسی در عماد الاسلام
وارده در ان گفتگو کرده واین بحث نیز بطول می انجامد پس تطویل مناسب ندانم الغرض

نزد این مفسرین چنانست انچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع بمقتضای تصریح مفسرین بر آن تافته که اخیرا که بعد نزول
وحی در امری هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینیه
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده
حصر آن در نظر نداشته اند امر الهی فواید بسیار دارد و ما را چه مجال که حصر آن نمائیم **قوله** و از انجمله است
اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استفاده درینجا واقع است در امور
دینی محصول فواید بود و اختلافی باقی نماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین انچه در بعض نسخ است
نص بر معنی است که شوری زنهار از منافقین نمیکرد و مختص بود با صحابه و مقصود آنجناب
هم باشد که هر که رزانت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل معانی الاخبار
بظهور میرسد که مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می بود تحقیر
در فریاد توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده
از بر همه اصحاب شکی نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دارد زنهار از ان لازم نمی آید
هو المدعی مطالب بالبینة والبرهان قس علی هذا انچه باقی است کما لا یخفی **قوله** و از این وجوه
الخ منافاتی که باید عامی مفید و مستفید دارد زیرا نحو الشی اصالة و لغة اگاهین گردید با انهمه باز
بشنو که در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قرآن مجید وارد است که فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ پس قطع نظر از آنکه چون ضمیر بمنافقان باز گردد البته
انتشار ضمایر خواهد بود و استغفار برای منافقان کجا درست است که خود قرآن مجید بدان
ناطق است اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمایر همه با صحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید در موارد مذکوره بطور شیعه پیروی
و موافقت بود و باوصفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرد از ان کما لا یخفی **قوله** و هرگاه آیت الخ باید
مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی رو بروی مشتاقین بعد از وعده
بیان در درجه اول افاده فرمودند و در درجه ثالث آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند یا مراد وجوه اربعه است که امام در فواید امر مشاوره آورده الغرض مجمل نباید گفت
ورنه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپدرش نیز باقی نخواهد ماند علاوه ازین انکشاف
وحی از آغاز معلوم شده و در اینجا زنهار احتمال نزول وحی نمانده بهدایت و دلالت عقلی
حتی که اطفال هم نتوانند تجویز کردن که از وحی تعیین امری شود و باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه بالیقین مانند کوهی است لا یحرکه القواصف ولا یزیله العواصف قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت است الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت هیچ امامیه هادی از متاخرین یعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابو حنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف البته اوقات
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبود و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست که از تراجم
ایشان کتاب را بس ضخیم گردانم مثل لوامع صاحبقرانی بنگاه بینی و فواید را ازان بچینی بوضوح خواهد پیوست
که زیاده تر از شیعه اهل سنت زمین خدمت می بوسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده میرسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بلد استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی که
در آن وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبودند که بتعداد بست کس برسند و لایق آن باشند
که معیت امام در واقعات اختیار کنند و از دست ندهند پس نزد هر عاقل و منصف بندرت و شذوذ اتصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای سته را حضرات ائمه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای رئیس شان
همی خواندند فما ظنک بغیره و هذا الحکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثاله انهم از لوامع ست تا باید
که تقیه ائمه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکوت در غیبت امام نرگسی این مبحث با دله و براهین و بسیط و تفصیل کما ینبغی نور دیده و احقر
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیده و مجتهد النزهانی درین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر امام هر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الخ چون
حال چنین است پس افعال ائمه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر روزی که شاید زد خیاط دو قمیص را
آورده ندیکی آنکه سه ماه سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خوانده بود و دیگری نه برای و ایشان بر روایت
رفضه دوم را بر گزیدند لا انکه در قران مجید منع شدید است عین حق خواهد بود لاجرم مانند شیر عربی غرهم و
بالضرورة حکم میکنیم که مذهب تسنن حق است و بالفرض اگر چیزی موید رافضه باشد ان النادر کالمعدوم مع
احتمال التقیة کما لا یخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین دعوی حقیقت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل است الی الحق به کی مسموع فانه لا یغنیهم و لا یشفی من جوع الخ
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هر چه ما را آموختند یک قلم
و مذهبی که ایشان در آن بودند برگزیدیم پس دست ماست و گریبان پیر دهقانی و مجتهد متبع خطوات
شیطانی آنخر وقتی جز شیطان الطاق و زراره مفض آفاق کیست و خواناب پریشان بگزید
و ابو بصیر مشغر کلاب بر ریش شان بخندد و طرفه آنکه از کلامش معلوم شده که نجیبا از مذهب

شیعه اجنبی دارد حالانکه نظر بانچه مولوی و آقای او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده از ان اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیراکه درین قول بعد از بیان آنمعنی که تقیه ائمه و ترک
ان عین صواب و حکمت است میگوید که همین است حال انبیا و مفسرین مذکور بلفظ انا حیص میکنند تقیه را برای
امام و انهم مقتضی از قیود فی نمی کنی که ابوعلی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا و ائمه جایز است او در رد کلامش میگوید که امامیه
جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصرا مجملا پس انصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد پس
پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته باده گولی و ثرثار چالی را بر اجنبیت افزوده از آنجا
قدر که در سر زلش او اکتفا است بر قدر ضرورت ورنه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد
می آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتیم پس سعادتمندی
او نیز در افزودن است کما لا یخفی قوله آیا نمی بینید که در غزوه احد الخ مجتهد لی خبر در عین تقریر
دلیل خود الزام منحوس و راست گفته اند ع اگر نا خدا جامه بر تن درد خدا کشتی آنجا که خواهد
برد بتفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ضرور بود بحکم آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشوره با اصحاب نموداه و عاقل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقلا و نقلا
باجماع عقلا و هم بداهت عقلی بیانش آنکه چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو فلان راه
برو و پیغام فرمایم بجا آر پس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه همان راه
خاص باید کام بر داشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه حاضر و غایب
نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس بکمال مخالفت و عدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر او را مشوره از زید و عمر که من از ان راه روم
یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحکه ایست که بالاتر از ان نزد عقلا نتواند بود مگر مجتهد لی بشرم
پرده از چهره ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد که اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
فلیته که در انوقت که آن قاصد را بسفر آن راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود اینهم نفرموده
که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران
بکن و لیکن کجا عام و کجا خاص ایا قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر ع در قرآن مجید نخوانده
که حضرت خضر ع با آنکه میدانست که قتل النفس زکیه که نه کسی را کشته و نه کبیره را ایذا داده کبیرهایست از کبایر و لیکن
چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین است بکش حضرت خضر ع در بجا آوردن
آن دریغ نفرمود و ازینجا گفته اند ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها و آیا حضرت ابراهیم ع
نمیدانست که اجنبی را ذبح هم حرام و گناه کبیره است پدر را ذبح پسری خاصه چه حضرت اسمعیل ع چگونه روا تواند

لیکن چون فرمان الٰہی متحقق شد و تخصیص بعد از ان هیچ تقصیری و تقاعدی در اخراج آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا که از اصول طایفه سرزده در آنچه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود دست
خود را یکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید و العجب که مجتهد در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هر گاه امر خاص
قرار شد بلا حظه عمومات منیفی باشد و عنقریب خواهی دانست که در باره جناب امام حسین معذرتیکه نها ده بنای
اصول موضوعه را نقضه دلیل تواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش باطل شود والی تحریرا کم
چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی و اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبره آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریرا انیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد
این مزاج شناسان خیر اندیشان فهمیدند که آنجناب تکلیف رست پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنچه که حضرت فرمود نمیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست جناب
امیر با آن احاطه علوم نواقص و ضور را احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرات نسخه
تورات نداشت تغیر چهره مبارک را صدیق شناخته منع کرد و او چون سر برداشت باز ماند و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این التفاتات خود مشاورت حضرت و دانستند که اگر وحی بودی
زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای ما را می خواهد اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهار ان دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کند کان الطیر علی رؤسهم در روایات در تعیین
شان ایشان بوده است و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالایذا کردیم مگر از یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر بر آستانم ورنه چون ام المومنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود تر او مصلحت ندانم قوله کما ذکر فی السیر المعتمدة الخ اقول
لا نسلم که در سیر معتمده چنین وارد شده باشد و غالب اینست که اگر مجتهد کیا ده میدید مجمل نمیگذاشت
بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی ناچاهی نوشت و عبارت را نقل نمود و لاف ترنی و کاو کاو
این دهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت سوای عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم الٰهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرموده و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبرة و باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول تبلیغ نمود و چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مامور بود
بقتال در شهر مدینه و حکم الٰهی برای عدم خروج از مدینه بود و الکنون حکم بکفر و ارتداد و فاروق اعظم
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نمود که آنچه

گفته است مطابق سیر معتمده نیست مناسب آلسنت که کتاب مجلسی که باعتراف علمای فیض آباد ولکهنو
در نقض اقوال فاضل مازندرانی از سیر معتمده نیست حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشانرا خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند واراده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نرویم و کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم و مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان در دهان کوچها بگیرند و از بامها سنگ بر ایشان بزنند از نکه به اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعها و خانه خود
بودیم و هرگاه از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت باین رای قائل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرده بیرون رفت با گروهی از
اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعین نماید چنانچه حقتعالی فرموده است وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جایهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفته شما
و دانا است به تنهای شما الخ رسیدم بر آنکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار وارد بتضعیف حدیث
راوی وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عزوجل چرا نفرمود که مرا مامور نموده اند باقامت مدینه تا کسی دیگر خلاف آن نگفتی
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفضه را و با اینهمه مخبط چه گفت که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینمعنی را گوارا نکرد که جهت خلاف حکم الهی بجا آورد و معاذ الله بمشوره اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم نیست عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
زینهار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه **قوله** اگرچه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمان هیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود آیا در وحی متلو علی الامامیة متواتر ابا عیران و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد اثبات
حضرت را در انحکم مشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلحت دیدن این امر خاص رسول اجلال نمود
یا آنجناب از سابق میداشت که بعد از مصلح گردیدن اضرار حرب نباید کشودن امری را این امور
تفصیل باید کرد و فرمایکی را بحکم بدر خود در صواب و غیران باید گذاشت ورنه سعادتمندی هم برای
مجتهد الزمانی روزرا قرون خواهد بود کما اشترنا **قوله** و مؤید آنچه گفته شد الخ **اقول** مرتبه تائید بعد از

شبهی میباشد هنوز از ان تغافل کردن و در پی بیان مویدات گردیدن مغلطه دیگرست که از مجتهد الزمان
بعمد در آمد خدای عزوجل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح
گردیده که بمعنی امامت تعلق ندارد دیگر بر جال پس شکی نیست که جناب امیر از اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که برده بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزاره جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب و تفریع امامت دیگران بران چنی که از احادیث کلینی و غیر او بر می آید در خاتمه منتهی الکلام انتشار
بران رفته و منفصلا در صولة حیدریه و غیره بحث آن گذشته و اینمعنی که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در آل عبا حصر فرموده از ین سوال مذهب تشیع باطل شد
که این سوال حضرت صریح ارشاد رینکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از ایشان
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم فثبت قول اهل السنة وبطل قول الرافضة و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را تعیین
بکن و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بطمطراق وضع نموده اند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد متواتر و نزول کتاب
موعود برای نشان سبے سهو و نسیان مید السنة کما هو مبسوط فی الاصول و هر گاه این امر مقرر بود بنصوص
حضرت حتی که اهل کتاب در پس آن میدانند و یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه درینوقت بر حضرت
مشتبه و ملتبس گردید خلیفه که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر اند اکنون عذرے نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران الخ و چنانچه مجتهد جاییکه مفرمیافته
درین کتاب گفته که این امر از آن قبیل است ع که ای بتو میگویم دیوار تو هم بشنو تا بدانند که جبرئیل جناب نقشه
نجیب الله نام نهاد و وارث علوم نبوت کردانیده وقت عطای کتاب مختوم میراث بردن حضرت ابراهیم از
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر اے غیر ذلک گوئیم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
حاضر نبودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص برآمعنی موجود که حضرت جبرئیل چنان اهتمام کرده بود که
کسی در این خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد اقارب باشند یا
با اصحاب و ان شاء الله تعالے عنقریب بیان الخ می آید و بر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوائی اول
دلیل است که از درین اوراق لقار غظی بغیر سکنم زیاده برین غیست که سوفسطائی این امت مضمون
آنرا که هر چند اهل خلاف بدم کعبه نماید شاد خل زد هیده دعوی تکمیل این و تتمه امانت نام نهند چون غیری را

دخلی نبود در آن خادوت احتمال تفهیم دیگران سوال حضرت وسعتی بند او لاجرم حمل حضرتها بر اصول شیعه از
معنی اهلبیت و مصداق آن هویدا شد معاذ الله من ذلک لعلهم یملون علی الله کما لا یخفی مع هذا علمای شیعه
دقیقه فرجی همه را معین نه بند و کار خود دگر دانیده در رسائل نوشت و هیچکس اصلاح آن که شنیده بود نه نموده بهم در رساله
تحفه ادکه اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که آن جماعتی باشد که این نجیب الله در
در بیتین یازده امام بر اصول شیعه بعضی از ان جماعت شود این صورت نمی بندد مگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از اینها خاص کرده شوند و از ینجاست که لعنتان عالی بر کمال ذکاوت و فطانت
او میتازند علمای شیعه را تخطیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاده شده است بر نمی آید مگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهلبیت باشند و آل عبا از آنها چیده شوند پس شیعیان که جابجا گفتند که غیر ایشان کسی از اهلبیت
حضرت نبود غلط اند و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیرا که در قرآن المجید بعد لفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر معنی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین است و معنی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صنف و افراد بلکه مزاج
شخصی را هم بر هی کار آرند و گویند که برای علاقه زوج کیفیت و کمیت تطهیر مفهوماً و مصداقاً اینقدر است و برای
عمیت اینقدر الی غیر ذلک و هر فرد را مندرج کنند و معلوم نیست که برای جناب امیر علیه السلام که از آغاز اسلام تا واقعه
شهادت اظهار کفر دارند و اعداد البطال ایمان خالص مطمح نظر داشت چه وزن قرار یابد بمثل خردل تحریر یا کوه الوند
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت جمانعت و حسد از وحد در حی یافت کما قال فاعقبهم
نفاقا الی یوم یلقونه کما ستعرفه متوجه غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قویم را از تحریفات
و تغیرات بمزاج معجون ابلیس خبث الی آید رسانیده هر جا غلو بود را ضمیم گردانیدند و تبقیر سری دیگر قریب هد گرادا
توان کرد شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد و او را اختلاجی پیش نیاید و مدعا در وکشش بخوبی رسوخ
یابد که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه و انستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من نه انم اهلبیت خود را پس جان کن کیستند و این بدیهی البطلان است چنانچه گذشت
و نیز گویا قلب موضوع است یعنی بایستی فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم تحببه الله
کلیست که نه در قرآن المجید دیدم نه در حدیث قدسی و پر ظاهر است که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده اند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجای برای الیهم معنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور است پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المومنین مدعی میباید هد البته
سوال حضرت از آن ضرور بود لا حاصل آنچه از آن سوال بایستی کرد از آن سوالی بنظر نموده اند و آنچه پرسیدنی نبود
از آن سوال نموده اند که هم در قرآن المجید است جابجا و در احادیث چنانست که نهایتی ندارد یا فی ندارد و در روایات
غیر یقین دوم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباسی ها و اولاد ایشان و دیگر بنی اعمام خود را معین بکن یا البته

آن بود زیرا که عنقریب انشاء الله معقول بل منقول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول نز
دیگری را ازینها عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله در تبلیغ از
تنها متعهد است ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب شیعه باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که در تبلیغش بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند و الحمد لله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت بایشان تعلق دارد فی الحال سه کس اند مراد ازینها کیست جبرئیل فرمود
همه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اولست که حالش معلوم کرد
یه پهلو با تعالیه منید زیرا که بیانش را احادیث ائمه که ماخذان علم شیعه لیست در ابواب بحار الانوار و کتاب
سنن صفا و حارثیه و طوسی و طبرسی مکمل انست که حضرت چنانچه باید بتفکیکا و قطعا آئمه را سیدالست
هم تعیینا را که اول آنحضرت نجیب الله ست و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس آغاز و انجام
سال و عدد این کتاب در شب معراج و تخصیص اسامی مقدسه الیه و در اجزای این کتاب این مباحث
را نیافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل امری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبدالله بن
سبا و هی پس آنرا از کتب معتمده رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
نوشته است ۶۲ و سوم مش که تعلق بمرض و وفات شریف دارد و منقول است که حضرت تندرست بود وقتیکه خبر وفات
را از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را بیاد کسی
که والی شود بر امت من که رحم نماید بر ضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و حالم ایشان را تعظیم
نزول نشود از حال ایشان و بسیر حد کفار چندان مقیم گردانند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
نیز مجلسی که شرح بانده مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
ذکر ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده چون هنگام وفات رسول خدا شد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیرالمومنین و عباس را
طلب خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیرالمومنین گذاشت
و عباس روبروی حضرت ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
حسبش فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من بگیر میراث مرا و ادا کن
دینهای مرا الخ و در ذمه مرا بری کن چون عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیال دارم و تو از
سخی و دست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و به بخششهای تو این را
از مردی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و در هر مرتبه او همچنین
جواب میگفت بعد طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلافصل باشد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی دهم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبول
کرد لیست حق سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگویند پس با حضرت امیرالمومنین خطاب کرد و فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل آور و وعده
مرا ادا کن و قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیرالمومنین فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از مرض میلرزد و بیتاب شدم
و آب از دیده های من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس دیگر بار
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد بنهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسپانیدم
پس گفت یا علی تو برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا اینجا تمام انیچه تکلم
مجلسی آورده ام و اکنون از جهت تطویل مجمل میگوئیم که بلال را فرمود تا خود و زره و درایت شریف که نامش
عقاب بود و ذوالفقار و دو عمامه و برد و ابرقه و عصای کوچک چوب ستقی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و روز احد و کلاه سفر و عید و بهر روز و دو اشتر شهباء و دلدل و دو ناقه غضباء و صهباء
جناح و حیزوم و یعفور و از کوبین پایهرا حاضر گردانید جناب امیر بحکم شریعت قابض شد و همه را انجا نیز دید
حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی خلیفه من است در اهل
و امت من وای مسلمانان حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت پیر پیری را
بر میخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الافتراء انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس را با جناب سرور دو جهان و انچه در خلافت فاروق داد و وکالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعمل آوردند گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را
که ذرا تلبیس و اضلال خلائق زیاد و تر کوشیدند که انچه برای حضرت عباس محقق گردانیده اند از آثار کلام
راوحی ست با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او برابر اصول ابن شیاطین از فاروق هم در گذشت
که او قطعا و یقینا نگفته بود مگر حَسبُکُم اَی حَسبُنا کِتَابَ اللهِ و آنهم بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آنوقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود او را رضا نمیدیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را و نتوانستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض او دانسته بودند پس در قیامت دست
اهل حق ست دگریبان این مطرودین و انتقد رفقا مونه لیه و از مطاعن حضرت عباس و در
اصول رفقه بر چیسان گوئیم انچه دیده ام لیکن در بعضی از تالیفات بالحق الحق شد چند
نزان ایراد کردم سبحان الله با عصمت پیغمبر در چه درجه و صایت و امامت و آنهم بظلم یک بار

ادراک و استنباط و هم شرح و دیگر خصائص آنحضرت که در رساله منفرده توان گنجانید یا نوبت امامت بجانب سید
امیر مدینین و کافرین را بار بار عنایت میکردند بالاخر بالشر بمه فراخ و منتهی شد که اگر قلیلی از سیم و زر در تحت تصرف
عباس می بود که تعداد دش در بعض مقام کردم حضرت عباس با آنکه می ربود و سادات همه امور
از فروع تا اصول بر مخالفت ظاهر و باطن ست دیگر هیچ خواه انبیاء و رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب هدایت سبیل ما نصیحت بجای خود کرده روزگاری درین بسر برده ایم اگر نباید بگوش قوم یهود
لعنت الله بجال بهر عرو دانکه شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت ما بعد که حضرت جبرئیل در
خواب کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
ابراهیم از او میراث او برای جناب مرتضی و ذریت لعنت که از ثبت اوست اجابت اتمام خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون ست مگر بالاختصار چیزی از آن باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینیه و احکام شرعیه
ست پس چون آنجناب قاضی یمن گذرانیدند و حکم سفر دادند و اعذر نمود یا رسول الله کس منفصل حقوق
را امیدام و بدعاسے تشریف نوبت بدان رسید که اقضاکم علی در حق او درود یافت در قصه بدان استدلال
کردند که چون قاضی را جامعیت علوم دینی می باید پس از بحارثیت کمال جامعیت جمیع علوم ثبوت انجامید
معهذا که در اصول شیعه که مناقب آنجناب منضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر بار بعتاد و هشتاد شتر را اماده می نمود و جمیع معانی قرآن المجید از محیط گشته بود و بهر لفظ قرآن تعریف
بافاده حضرات ائمه معصومین هفتاد هزار معانی وارد پس تحیر آنجناب چگونه بدین کتاب علوم مذکوره موقوف باشد
واگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که مبطن تعلق دارد پس درین صورت که دیگران تعلم این علوم مثل سلمان
فارسی با بابت گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و باطنین الشیعه اند
البته جناب امیر اگر بطین شوند معاذ الله تنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بآن داریم سقو چون
ساقی شوی در تنگظرفی نمی ماند بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها لاجرم معین شد اکثریت علوم باطنی که
اضلاع ابطن مشریف بتحقیق شیخ المشایخ صدوق الکواذب کامراز اکثریت آن علوم قبل
از نزول کتاب مختوم بدرجه اسے در از منتفع کردید چنانچه از روایات بحار هم این قبلیت عبالنست اکنون
گنجایش کجا مستند الا لازم آید که هنوز بکمال علم نرسیده بود و قصه عطاسے این کتاب بعد ان انجمع آنهم
و تخصیص هر صحیفه بنام هر امام خاص ظاهر و دال برآنست که جناب امیر مطلع بود بر صحیفه خود
و از مضامین صحف دیگر سے چیز سے نداشت بلکه هر یکی از ائمه اطلاع حاصل نمود بانچه در
صحیفه دیگر بوده ست ورنه حکم فک خاتم خاص بهر امام معنی نداشت و قرار داد در قصه مستغنا کے
اصول شان اینست که جناب امیر همه را امیدانست و جمیع ائمه متاخرین بمراتب علومیکه رسیدند
از او و جناب و از خرمن آن علمی قباب فیض ماب و خوشه چین گشتند معهذا آنجناب را علومی

حاصل بود که آنحضرت فیض هزار هزار ابواب علوم کشاده شده انهم مقتضی آنست که گنجایشی نماند اتقن
دروغ زنان را برا صول موضوعه شان با وجود اختصار و ایجاز تا بخانه شان رسانیدم و از هر طرف
طریق بر روی شان سد نموده دگر دانیدم و اگر معنی چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برد
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم ع میراث برد از سابقین گوئیم پس برهان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی ع بهتر بود از حضرت ع زیرا که حضرت خلیل بعد تمنا در شیعه علی داخل گشته بود و تصدیق آن در
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کلامش سیر دو نازل شده وَاِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْرَاهِيمَ
اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بخشی هم در مجمع البحرین
اورده و شیعی را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت با براهیم خلیل
او شیعه و تابع حضرت امیر شده وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ تَابِعَ التَّابِعِ تَابِعٌ بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود که
حضرت ابراهیم ع بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مروی است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه وعلیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام یکی را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد و بعد از انصاف باید داد و کج فهمی را باید گذاشت و ایضا در قرآن مجید
موجود است بخطاب شریف که اتباع ملت احنفی باید نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اَبِيْكُمْ حَنِيْفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالامر صار منعکسا
نیست حال فادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه اش آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بحدیکه میراث و فیض او به نجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آه اکنون که این کتاب سیدی اوراو بهذا الی المهدی
وارث تو خواهد شد نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بیست سال
نبوت رایگان میرود گوئیم آن فیض قرانی بود که اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر هفوات شیعه قطعا معمول بهست اگر فیض سابق برو دفته باشد باز اگر گویی
که مشکلات مرتضوی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بدینا کافی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیماری و گریه و زاری
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلی بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرموده اگر بعد ازین کسی گفتگو کند عوام

میکشیم کسی الحاکابالا امتی و برهان این فقره حیث منی افراهیم ابنی لا ستی فاعتبروا یا اولی الابصار وکیف
الیهود می اجاره شاید و لسے سقالاتهم عجلا جسدا له خوار اینها که شنیدی معنی برآن بود که از لفظ ابراهیم
حضرت خلیل الله مراد باشد و اگر مراد از ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی الله علیه و رضی الله عنه
پس حال موت او قبل از نزول مدت دراز از همه کتب در سیر مذهب فریقین واضح است بالاجماع
و نزول طا این کتاب مذهب بمذهب اجم جنت را احمد ثنیین رفعه در قرب وفات در عین بیمارے
حضرت می نویسند بگزید اینکه مجلسی هم در حیات القلوب در این ابواب آورده که متعلق بود آن
شریف است و بعد از این معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعویهای امامت بمجرد نزول الال
کتاب مختوم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده و کرا میراث عطا
کرده اما این امر عجیب است از حکایت عارسے که اعتقاد میکردیم عوم ناقلین که سکندر
ذوالقرنین در کربلا معاے با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیه و عمود نور
و تسدید روح اعظم و الفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ واسطے برامثول مطرود دین نیز بو خروج
انجامید چنانچه باعتراف مجتهد محدثین ایشان نوشته که امامین در عطا و استیفا بے قیمت ناقه
بیش دستے جناب مرتضوی در عهد و کرامت محمد مصطفوی بجا آورند که شرح این بار با چگونه
توان کرد و بار خدایا اگرچه عبارت ترجمان الوحی که از عهد حضرت آدم این عهد و برا درست
وانفے نباشد لیکن چنین و رہاے تا سفره را باید سفت و برا سے اوراج معانے و
در آن الفاظ باید گفت کما عرفت که معنی چنین است که مقصود از ین کتاب مختوم آنکه علم نبوت
را از تو حضرت نجیب الله میراث بگرد چنانچه فرزندت ابراهیم می گرفت اگر زنده میماند و لیکن
تو گفتے که چون اجتماع ابراهیم علی وحسنین نمیتوانند شد در تقدیر واسطے ابراهیم را فدا کردم
برای ایشان که اگر ایشان میسر نمی شدند من و پدر و مادر ایشان همه آل عبا اند و بگفتن ختم ابراهیم شد اگر
خواهد فرواند ده فقط بر من خواهد بود پس اگر زندگے او امتداد یافتے کلی مرد ذریت او همه وارث
وحی شدند هر گاه واسطه نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب الله صاحب و ذریت او
خواهند شد بدون واسطه احدے و فاصله کسے اگر برین کتاب که در شب معراج موعود
شده بود عمل کنند و آن را نصب العین گردانند پس معلوم شد که قرائت و تعلم قرآن
وانچه بدان تعلق دارد نشت موجب حصول این درجه علیا نبود و هر مرتبه عظمے که هست یعنی
تحصیل علم نبوت برین کتاب است و بس و حَسْبُكُمْ وَحَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ و در تمیعنے
آنچه فریقین آورده همه محل و یمعنے بود زیرا که این لال کتاب متاخر است از همه بر احکام
مخالفه قرآن هم شامل است خلافا ظاهرا کما یدل علیه حدیث الجعفر الصادق ع عن ابیه

موسی الکاظم رضی الله عنهم درست بیجئی انشاء الله تعالی نقلا عن الکلینی ثقة الایمان و مخفی نماند که تفسیر ایة لعل
در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که متصل ست ولیکن احتمالی دارد که بسوی علم نبوت آنحضرت شود
ولیکن بهرحال سالیکه نکوست از بهارش پیداست این امور که جاگزین اذهان ناظرین و سامعین شد
تعلق داشت بمیراث که از ارث ما خود ست و اگر ما خود از ارادت بمعنی نمودن باشد معنی آن چنین خواهد بود
که فرود آمدن این کتاب مختوم برای آنست که حبیب الله ترا ابهار علم نبوت بنماید لیعلم از عمل کردن بر این
لال کتاب و از کتب امامیه صراحة خواهی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
خصوصا شیعیان میدهند پس حضرت شکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و از بدی بدان استغفار مینماید
پس اخبار از حال صبر و رضا و تسلیم الله برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و مراد از وراثت شدن
حضرت ابراهیم و صبر آنجناب ست بر اصول رفض بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور رسید ست
و توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا علمه بحالی حسبی من سوالی و در کتب سیر و تفاسیر
دیده باشی که نمرود مطرود و چون زبانه حضرت ابراهیم که حال دوزخ می‌شنید از جهت قرار یافته بود که مناسب
انیست که او را در آتشی باید انداخت که از دوزخ کمتر نباشد بنابران بحکم او در دشتی که عرض و
طولش یک فرسخ بود این آتش مشتعل شده بود و احدی از ذوی الحیات را محال نبود که از چار فرسخ
سمت آتش قدمی نهد و در باب النزاع و تشبیه تام حاصل شد که گلوی حضرت امیر المومنین را محکم بسته
تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می‌کشند و او بر بهار ستابید در اثنای راه خواند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی بخطاب حضرت الی غیر ذلک اگرچه بمقتضای تشیع شنو
که دروغگو را حافظه نباشد اکابر شیعه بیمعری در روحی اهم نقل میکنند از کشتن خالد ان بحت بگریبان جارزق و شمار
و دانش که از جناب امیر صدور یافته مجالس تکار تحقیقش در حق الیقین غیره بسته و بروایت دیگران نوبت شمشیر کشیدن بجه در مجلس
سابق دیده باشی و این ابهار علم نبوت میسر بود که از حضرت ابراهیم برای حبیب الله حاصل گشته و بنا این امور از تاویل است
یکی از بزرگان در آن باب سخن آرائی برای آقای خود که عادت لاف و گزاف بصحبت امیری داشت میگفت تا انکار بزرگی
که در شکارگاه امیر بر آهو تیری چنان زدم که پایش را با گوشش بدوخت امیر و ملازمان تحسین کردند که تیر بر خط مستقیم میرود
او چگونه متصور شود سخن آرا جواب داد که آهو در آنوقت گوشش را از پای خود میخراشید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
سخن خوب گفتی او بامدادان چاکری را گذاشت که هر امیری انبائی هست مگر دروغ های جناب بس تا کی محالات را
تاویلی کرده باشم و تعرض باین نسخه احیر بدین سبب ست که بعد تحت کتاب تشیید بهمرسید بود که مجتهد
آن را دیده و بدست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طور معین گردانیده و بود بقلم جلی
چنانچه عادت اوست لیلوبک و قصه حصول این نسخه بگوشش احباب در آغاز کتاب حوالتی حاجت ذکر تن باقی نماند
بهرحال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات مجتهد ثانی لا عجائب و غرائب مشاهده میشود

ولیکن بالضرورت ختم جواب کتاب ایجاث دیگر که تعلق دارد بانضمامیت علم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در هر وقت که اعلی مدارج حضرت حبیب الله و ذریه طاهره بیان فرمائی
و کمتری را از شان دهد و از مطالعه کافی و ختم صوارم بیر دعانی عیان می شود که بالا مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست حکیت که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لآل کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم اموری که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا بدون اولاد الحسن المجتبی حتی که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا بر آورده اند پس علی هذا آنچه بابراهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش استداد
می یافت و به نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش و بهر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه میگفتم تا دعوی فرزندی برای این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون سخنی
درین باب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه کرد بر خیال فاسده رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هرچه فرمود همه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر التطویل مانع است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند زحمت بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بزعم ایشان دلالت بران میکند که تقیه
بر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سیر وقت حرب در بیشاه
می باشد و اینهم عیان الله از قواعد شیعه که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیده زنده بود و چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قتل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره آن وقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد از ان سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان مرتکب دین و ایمان اول دلیل بر ان است که در صورت مذکوره تقیه را بگذرد ترک
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مرتضی که تارک تقیه تارک صلوة است عمدا و معصیت بادی از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرده به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغة معلوم می شود و من می گویم باید که این
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر امیر بود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و ذلک
من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی لعد از نزول لآل کتاب که مشعر بود و جبرئیل بنام الائمه
چنان بیار علم نبوت بهر کس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا میرسید الا که نمود چنانچه جبرئیل را
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و دو عقده پیدا شود که چون المجتبی از صحابه رجوع کرده بطرف شام کسب
فرمود به تجدید انکار دریافت و از تقیه دست بر داشت و حالش را از اصول اهل فضول بجد

ازملاحظه کتب معتمده طایفه خصوصاً مجلسی امام المتاخرین نزد علمای ظلوم و جهول اول مرجعین ابوساسان
و ابوعمره و شبر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب که مرجع فضلای امامیه و از کتب معتمده در فن سیر است
جابجا میگوید که بالی اصحاب نقل میکنند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین رض عبارتش
در باب نقص و تکلم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشی که همه
بعد از رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان رض و ابوذر رض و مقداد رض راوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد و زود برگشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که هیچ شک نکرد
و شبهه او را عارض نشد مقداد رض است اما سلمان رض در دل او عارض شد که نزد امیر المؤمنین ع اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و رسنی در گلویش کردند و پیچیدند
تا آنکه کنده در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المؤمنین ع بر او گذشت و با او گفت که ای ابوعبدالله این کنده
گلوی تو از آن چیزیست که در خاطرت خطور کرد و بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان رض بیعت کرد اما ابوذر رض پس
حضرت امیر المؤمنین ع امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان رض کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
از صحابه برگشتند بحق و اول کسیکه برگشت از ایشان ابوساسان انصاری و ابوعمره و شبر بودند پس
هفت نفر شدند در آنوقت حق حضرت امیر المؤمنین ع را بغیر این هفت نفر نشناختند از این حدیث صاف
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رض رسید و مدتی بر پیران گذشت و از دست او جوری
بابوذر غفاری رض رفت ابوساسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و ظلم و جفای اول را
بجناب امیر رض رجوع آوردند و در خلافت صدیق رض حضرت امیر رض و سلمان رض محمدی باب السدرا بیعتش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش بر داشته تقیه را گذاشته باشند و ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین و لاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بر آن نهادند که جماعتی از صحابه
هفده یا هجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر رض بر منبر شریف
بر آمد و خطبه خواند ایشان داد حق گوئی دهند و او را از بر منبر آوردند و رسوا ساختند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه یکبار برانداخت
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین و آخرین شیعه در خلافت
خلیفه سوم بهم رسیده اند آنوقت کجا بودند و کی این حوصله داشتند از حدیث
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان رض چون این امر شروع کرد قبل
یک دو کس از اصحاب متفرق شدند تا به صحبه ستاره نوبت رسید و این لفظ

ازان گفتم که محقق لاهیجی هم ارکان مذهب خویش را وقت احتضار شریف میداند که حضرت
در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید لیته ادکشاده گردد بمجرد خبر احتضار
شریف ایشان و خیر ان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفضه نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قرار می دهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا گزیده و اتباعیان شد که ابوذر همیشه تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بعموم
امامیه مخالفت مرتضوی کنند احیانا چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان در سه سهم از گفته جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المهمة والفوائد الجمة القصه سخن درین بود که قدمای
رفضه گویند که جناب امیر هرچه کرد بر وصیت شریفه عمل نمود پس ما میگوئیم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل ممدود من السماء عروة الوثقی
لا انفصام لها چه خبر توانند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که جدا نمی شوند
از ینجا بر اصول شما واضح گردانیدیم که هرچه از جناب امیر بعید و در آید قلب موضوع بود که ترک
تقیه وقت وجوبش و ارتکاب در وقت حرمتش و اگر در مستدو باشند باید رجوع کردن حاجت اگر عبارت
شهید که در قواعد است یعنی امام باقر فرمود که انما جعل التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیه کیفیت
که خانه سوخته شود و جناب سیده را اقتل کنند و صدوق گوید در علل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین عم
فقط برفاقت برادران مسلم ابن عقیل مصائب را در کربلا بر خود و اهلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاذ الله
جناب امیر حق خدا و رسول را بچه طور بجا آورد که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکند حقیقتا سبب
از ظالعه فاحشه کسیکه دعوی اسلام کنند چه جای تشنیع دوزخ از شعله زند آتش دل را از سینه
که می سرد اگر جوشش نه در یابی :: بارها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
روزی تنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و بر او داد خواهیم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشیم که مطرود آن امور را نسبت می کنند بجناب شیر یزدان که کسی
با کسی از اهل اسلام نکند پس طایفه بیچاره اگر لال کتاب از تبدیل عثمان مجید متغیر
و ابهان مشائخ خویش برپا ندانند راست بگو سرپرستی ائمه سمعه در باره چگونه شود لیکن
البته ما را با اتفاق عقلا می رسد که صلای عام در دهیم و در دروغ های طلائق ایشان را
رسوا گردانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جابلقا نشانی
هست تا بزیارت آن بپردازیم از اولین و آخرین رفضه تا امروز کسی ندیده

وخود واضع حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر است که هر امام را صحیفهٔ خود بود نه صحیفهٔ امام دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین است که مدار دین و ملت همان کتاب است و بس دشمنان دین همین قصد کردند رفضه را بدام دوازده گرفتند و بخارات ضلالت کشیدند این کوههای شوم تا امروز بگریشمه مضلین ایشان زنده است ای وای برا سیری کز یاد رفته باشند آمدم بر فقرهٔ دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را کشاد از صحیفهٔ خود و آنچه در دستور العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جملهٔ اعمال حضرت حسن مجتبیٰ این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بر طور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا بخطبه نمود و در وسیار لشکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغمه و تراجم آن آنچه فرمود صاف صاف ازان بر می آید که این خبر نیست که بر گلوی من سیر دود و رفقا بلا خطهٔ خلع مذکور حضرت مجتبیٰ را عار المسلمین گفتند و آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه یا اعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه چنین لفظی از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه و رفیقان بر اصول شیعه چنانکه گفتند حتی که لفظ مسود وجوه المومنین از جملهٔ آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زنهار خلع مذکور بتا جاری نبود ورنه شکایتهای مسطور زنهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند که در جای دیگر بکار نمی آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن از حضرت شهید کربلا و اگر با فراز منتهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتاب مختوم پی می برند و جناب سلطان کربلا بدانند که خلع مذکور اتباع صحیفه نیست پس آن الفاظ قتل را کجا گنجایش ماند غرض که قدما و متاخرین همه خلیع العذار و مثل شتر بی مهار میرفتند هرچه در جواب سنیان مناسب دانستند بی سرو پای بیهوده موضوع ساختند و اساس دین و ایمان خود را بران گذاشتند و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و یاد و اشتند گاهی بتامل تدبر نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که مخاصمین بر هر قدم نسبت یا مثل عرب را یاد خواهند کرد و بنی قصر او بدم مصرا چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالیٰ و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاویلی در افعال امام حسین رض بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیسی ایشان است و اگر لا لا کتاب را دخل دهند بنیاد دین اسلام از پا در آمده اندک غور کن تا دریابی که درین مقام نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیراکه جبابرهٔ متکلمین ایشان محاربین جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان اول ملوک اسلام بدین اصل کافر حربی شد و خدا اسمی فرماید

وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة و بر ظاهر است که با کفار حربی چون حکم مقاتله و مقاتله
باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرای عجیب و غریب خواهد بود کجا مصالح
حجره و واستهم مقیدا بقیود و اشتراط شروط کجا از ملک و خلافت دست بر داشتن پس
مخالفت قرآن مجید را که تابعی نداشته باشد باتباع کسانیکه امام حسین آنرا ملزم کسام
بر گزیدن امری است که طفلان مکتب نیز بران تمسخر کنند و در تفاسیر سبعه از مجمع
تا صافی همین که این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند کما لا یخفی الحاصل مدار اینهمه
خرافات امور بر لال کتاب است و بس ع این حدیث چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بر در میکده ای با دف و نی ترسائی ؛ گر مسلمانی از این است که شیعی دارد ؛ آه گر از پی
امروز بود فردائی ؛ بالجمله از عمیر راوی بنام اهلبیت که برادر امام حسین بنام مبارک خود بر کشاد بجا از حضرت امام حسن حکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکش لشکر یزید را و کشته شو و همراه بیر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت شان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشود ضروب من الکلام ولیکن بارادهٔ اختصار میگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهدا معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
دست منع آنگاه گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای علیسی شما فرموده بود که معاذ الله اگر بینی
مرا می بریدند بهتر می شد از آنکه برادرم حسن بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را ندانند و تخطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسن منافقانه معذرت نهند ولکن المرء یؤخذ باقراره و انکاره لغو
علی قلبه و این اخوت ایا اخوت اخوة حضرت یوسف بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
آرند مراد آنکه سنگین دلان امت یعنی رفضه که اشک ایشان بر شهدای کربلا نریزد مگر وقتیکه
هیچ میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشد بلکه ترانه ادهم بکار شاید تا بزنتاکی رسمی معین نشود
غرضکه امام حسین آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند با وجودیکه حسن مجتبی متبع صحیفهٔ خویش
باشند و شیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشایند ان هذا لشیء
عجاب بنگیف که مجتهد بر تحقیق اربلی جابجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نثار کنند و اعتراض او را بر هیچ شیخ حارثی که استاد شیخ و سید بود قبول نماید
دار و ستانی در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب او را که کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر میدارد اگر دعوی اتفاق اهلسنت بر جای خود نباشد باری در باره دعوی اتفاق شیعه هر که شک آرد
مومن نباشد و اینهمه که شنیدی علاوه بر آنست که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ می گرداند و بهار میراث ملت

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام بنظارگیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهدا پس میگوییم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسین در زمانش
برای ذاتیات امامت در آنوقت مبعوث شده و مجاهد کفره شده خون شیعه کوفه بجوشیده
و امامت امام از کمون فعلیت بظهور رسیده و انتظام حدود دینی و دنیوی در آنوقت بذات والا صفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت بیانها و حال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطا ریخته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف برانگیخته و هرچند
حضرت امام حسن زهر دهنده خویش را معین نفرموده و لیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که ادعای بدان دارند که این کار از معاویه بوده و ازینست که شیعیان در کوفه بجوشیدند
و بملاحظه این ظلمها بخروشیدند و حضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند و الحاح را ابرازی
آمیختند و آنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم انیمعنی نمود که عهدیکه میانه آنجناب و معاویه رفته
هنوز بر هم نگشته و از کتب شیعه مثل بحار و غیره بوضوح می انجامد که آن عهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسین را بر معاویه
خروج فرمودن و هرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی و شبهه نبود ضرور شد او هم کشتن
که بر افعی کوفتن و بچه او را نگاه داشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر فاعتدوا در کتاب
مستطاب وارد باشد و تا مدت قریب ده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمد و هیچ باعث
در میان نباشد و قوتهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسین ذاتیات امامت تعلق گردد و زمان تقیه گذشته
مثل زمان جاهلیت ماند پس علمای شیعه در همین که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسین
از حد سست متزلزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ از کتب اصول رفضه و این هر دو حدیث
مجملاً و مفصلاً پیدا است که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر سربسته
می بیند و آنرا نصب العین می گذارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام بختم می انجامد و بشارت همسایگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان حسین مجاهد فی سبیل الله باشد و امر دینی معطل ماند لا حول
ولا قوة الا بالله و بر صوابدید و تحقیق و تدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب و کجا صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالاتر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب مساعدت وقت می آید
انشاء الله تعالی و اهل عقل العهد و بدین عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

بصیرت قلبی می افزاید بالجمله یزید شقی اگر بعد ازان زود خورد باقی میماند باز خروج بر او وقتی میفرمودند
که او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرمایند فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوش زد گردید مبنی بران بود که زهر از جهة
معاویه بود قطعا چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهد
امر جناب امام حسین ع بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستی
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن لعل این امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بازگشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا مگر رفضه گویند که تسهل و اهمال در امور دینی خصوصا انصب مرتضوی کار نبوی بود معاذ الله
واما نور دیده خواجه هر دو سرا و علی مرتضی و فاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت شنود و اینهم
در کوچکی مرة بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و هدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این طایفه جلیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مجانین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش تخریب ارکان
دین و دنیا بمعیار رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را بنا بر اغراض باطله خود بعرش برین رساند البته
باظهار داستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
نیز اندوهگین گرداند و لیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار ازان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش و کامرانی دنیا یا بشتند
و آن بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند در خصوص برای ایشان چه استبعاد باید کرد
و من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین با وجود کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
باوصف آنکه هنوز قوت از شدائد بیماری نیافته بودند فی سبیل الله لعطای حصص خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه میثاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر آنست که پیشوایان رفضه بلکه مجتهدین نیز کلیة از ملاحظه خصائص این طائفه علیه یقینا و قطعا کور
بودند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور والعیاذ بالله و بحث هفوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید انشاء الله تعالی
و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالی عنهما فلما بلغ معه السعی قال یا بنی
انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت
افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین که این ابتلا [illegible]
جناب سید الشهداء از تشیع مجعول هم دست شسته سبحان الله حضرت اسمعیل ع ذبح خود را

بگشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا تر از برادر
خود بود لابد باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی برگردن دوش مبارک بگیرد و خدای عز و جل از وعده ثواب عشاق
موکد بر گیرد و از اشتراء نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته اند که ان الرفض یسلب صاحب
آدم بر داهیت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا قرب وفات خود نجباء اهل بیت را
نه دانست که کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهل بیت بجای اهل از آنجهت نهادم که جمهور
محققین این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهل بیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بدانند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آن وقت از مصداق
نجباء غافل باشند و افاضل و برگزیدگان اهل بیت خود را ندانند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب و دیگر ظاهر است که در وقت نزد
رسول خدا بیهوشی نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض روزی حسنین رضی الله عنهما بگریستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و غیرت میآمد که نطفه
چندان اهتمام ملایک روداد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سید در انمقام نشینید فتذکر و لا تغفل پس مجتهد دیگر اتباع او از مقلدین می خوانند
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا بعظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذو الجلال
وا برند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
وضع و لیکن بکار نمی آید که اکابر مجتهدین و محدثین آنرا بر سر و چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
از آن می جویند و قد تقرر ان الحر یواخذ باقراره و ایضا مقام غور و لطافت است که در هر دو مقام از حیثیت مذکور را
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود لا لکتاب عنایت فرمود او بر کشود عمل کرد و صحیفه نبود چه حضرت
امام حسین وقتیکه مهر از آن بر داشت بلا مهلت بحکم را در آن دید که همراه ببر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب ایشان نخواهد شد مگر بصحبت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از مرگ خود می ترسید و دراک این معنی که اول من غیر هم با پیاده عمر شریف لبریز شود و بمنزل مقصود برسید
و مدبرین و منافقین بعجز در دادند و بالآخر خود معاویه پی بحل این مشکل برد پس لوزیر خود حکم نمود که کسی
بفاصله روزی بکوفه روانه میشوند و بر در کوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میرسی پس هر کسی
بالاتفاق لفظا و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده پس البته از مرض و طبیب و تعیین روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان و موضع قبر فلا انجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت تفوه می چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سید هم رسید و بودند

روز دوم برکسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس ببلا گفتند حضرت
امیر فرمود زینهار گوش منهید من اول وفات کنم و او را هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته‌اند
که او ایام خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوست پس نسبی بر بناید که حضرت امام حسن خلع
خلافت نمود و او را خلعت حکومت نواخت و بعد از امام حسن ظلم و عدوان او را حاصل نمود
اگر چه تضعیف این سخن طایفه در دیده و من قبل ازین دانستی و لیکن بمقتضای ظلم مشهور منشم
از سخن تو گر نگردد ملزم ؛ او را بسخنهای خود شرمنده کن ؛ جناب امام السید الظلام الشهدا
ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمدا ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکی
بهزار کشید حتی که حضرت مجتبی را بزهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق او را خروج بر هر ظلم و جفای
معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین
آنهمه نقض عهود و جور و ستم را دیدند و با وجود تحریکات و تحریضات اکابر و عمائد کوفه از جای مقدس خود
نه جنبید باین مقدار مهلت در حکم مذکور که جناب ابو المحدثین و دیگر جماعه قوم روایت کردند چنانچه از قول
مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در حدیث اینهم تصریح بود که وانتم لفسک لله عز وجل باز
مهلت در آن بعد از سفر کوفه هم واقع شد و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا
مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفضه قبل ازین ترک آن
باوفا وفی در دیدن بسر رسانیدند که امام معزول نمی‌شود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
مهلت مینادر و دراز باقی بود و دربارهٔ بعضی از اولاد امجادش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد
و اگر گویند که حضرت امام حسین در نیمرت بهدایت گمراهان استقامی برداخت گوئیم در حقیقت این شأن
علمای سنت است هذا اصول خود را جمع کنید و به بینید که مرویات امام حسین ابرای اصول کفایت میکند یا برای
فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه و اینهم در تهذیب اخلاق و چند
از مسائل متعلقه فقه و دیگر چه از اصول شیعه بر نمی‌آید و حق اینست که چون آن جناب دشمن تقیه بود در نهایت
ادراکه قلب مبارکش تا زمانی یکی بود که می‌رسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر آنست
چه دران مصائب لا عین رأت ولا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افادتش را که می‌بینید از خرمنش
که خوشه‌ای چیند الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که بیچ امر را یاد نکرده و انجام را ندانسته
بر اهل حق که هنوز کاسه لیسی الشان ز علم الهدامی نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود
که قاتل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه می‌نمایند اکنون باید که در
هر کوچه و بازار که سواری او بگذرد و سنگیان بکار خود مشغول شوند قوله ازین قبیل
احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمهٔ اهل بیت ورود یافته باشد که وقعی را برای کتاب الله اعظم ثقلین باقی نگذارد
اهل قرآن خواهد دید که بر طور شیعه هر امامی مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات صراحةً وضع نمودند
که هنوز آثار وضع از سیمای آن اوضح است که فقیر بطور نمونه آنرا بدفتر نهادم و آنچه باقی است در
اسحاب و انظار مشتی ازان خروارها مبین می شود بحول الله و قوته نکلیف کرائمه هدی و ما دربان آیا شنید
و محاورات اکبر ثقلین را التغلیظ فرمایند کما مر نموذجه و مضمون آیت کریمه کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت
لِلنَّاسِ را عالیه تکذیب فرمایند هر که خواهد تفسیر قمی را که نزد ایشان تفسیر اهل بیت است به بیند و دسیلی
که خود حمقا از طرف خود تراشیدند و نام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرماید که آدمی را از ذکر آن
شرم می آید قوله و این احادیث الخ مقصود علامه دهلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه و احقاقا
نا بد انند که ماخذ علوم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در بست سال آن را
جمع کرده و مقصودش ابطال دین و شریعت بوده که چنین دعوی کرد که دستور العمل ائمه اکبر ثقلین نیست
بلکه لال کتاب است که بچنین اهتمام حضرت جبرئیل همراه اسپنان ایزدی آورد و مقام حیرت است که کتاب
برای استقرار دین و شریعت بدین طمطراق نازل شود و کسی آنرا نه بیند حتی که چون فاضل معاصر صاحب
منهج السداد که تفسیر دو سه پاره از قران مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاهد حال است دلگیر با لبد
شنید اگویا خون در عروقش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
کہ اذا لم یکن راس المال عند رجل فلیبت بهیج و وجوه آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
مقام گفته میشود انشاء الله تعالی و در حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه عقل هر کس بے مشقت
تعلیم بدان پی میبرد که کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف و احکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب همینقدر کافی شد دیگر دستور العمل که نزد امام مقصود است
نامی نماند و این امر خود یقینی ست که سه ۳ او خویشتن گم است کرا رهبری کند تا کسی دیگر به بیند و بخواند
الغرض قرآن اهل بیت کسی تا امروز ندید معهذا الحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشته
کما قال صاحب النزهة باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید و مثل توریت
و انجیل گشت غنیمت ما قال صاحب التحفه العیاذ بالله رفضه اگر هزار دست و پا زنند و کوه الوند اکنند
کاهی متوانند بر آورد قوله پس هرگاه بنا بر اصول اصلیه شیعه امامیه الخ تناقضیکه صراحةً درینجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش دلدار علی مروت و دلبرے فقوت در کتب مطبوعه
غیر مطبوعه هم این فرزندش مصداق بالتقیة کان من نباته لیستر فی حدر اخواته تعبیر در
تالیفات خویش از غایة کافرکیشی و بدا و ناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی
و حق الیقین و غیره آن بدرجه تحقیق رسانده اند اینست که در احکام ائمه زنهار

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل شیخ المشائخ علت این حکم هم پیدا است و از آنکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است و در ائمه زنهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد و انقضا
اختلاف موجب گمراهی است و انما الدین واحد و در حکیکه مجتهد الزمانی درینجا زیاده نموده از آن ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ماخذ علوم شان این صحف کامیه باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف ورود یابد مثلا طهارت و نجاست خمر چنانچه بالا دانستی و انتقاض وضو
و عدم آن از مذی و همچنین مسائل بسیار و ازینجاست که اختلاف رفضه را در احکام فقیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم مکذب نفس شیطانی خود هستم و مکذب پیر دهقانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
مجوسیان ایرانی قطهران ما ذکره المجتهد یناقض بعضه بعضا مع کونه اوهن من نسج العنکبوت اسخف
و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و درینمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در لال کتاب برای ائمه مختوم شده بود و آن اختلاف داشت بعضی احکم بتقیه و بعضی احکم باظهار
هو النفس الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد و این مغلطه و کیدی است که گرفتار نمیشود در آن مگر کسی که کتب رفضه نادیده یا دیده و بمغز سخن آن
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافتند بعضی طهارت خمر را از شیعه بیان کردند و جماعه نجاست
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بمرتبه بدیهی اولی
رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین و معاصرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فقنا
بلاریب و نیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل و آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن موجب تقول
بعض تاویل است وقد قال الله تعالی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
الآیة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آید که باتحاد بودند و خود باهمدگر اختلاف کردند
و هو الضلال و الاضلال و از برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده و گفته که هرگاه
حکم هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد و لفظ مختلف نیاورده و لکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث با معنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور و هو لیس من داب المحصلین **قوله** و اما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة
میگوییم اه درینجا معلوم نیست که لفظ مماشاة برای چه آورده آیا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها و صحف نزول اجلال یافته تا لفظ مماشاة را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن و حدیث را بر طاق نهاده اند
که بمذهب پیشوای ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود و پس ضرور افتاد

براے ائمہ جنان قرار دادن کہ از برائی ایشان کتابے و دستور العملی مشتمل بر دوازدہ
صحیفہ از آسمان فرود آمد کہ ماخذ علم و عمل ایشان ہمان ست و ہمین معنی را مجتہد اقرار کرد
کہ قول اخباریاست کہ بشہرت رسیدہ و نزد اہل سنت سنیہ این امر موجب کفر کسی را
کہ چنین گوید پس معنی مماشاۃ صورت نہ بست و در حماقت بر روی رئیس علمای رفضہ
بر کشاد این محاورہ چنین نیست کہ مجتہد در خاتمہ بطور تفریع در اصل استفتا گفتہ بود
کہ پس اطلاق لفظ شہادت در ما نحن فیہ کہ احیاناً بر زبان اہل السنن جاری میشود
غالبا کہ محمول بر مسامحہ و مماشاۃ یا تقیہ و توریہ بودہ باشد پس توان گفت کہ این لفظ سخن
تکیۂ مجتہد است کہ جا و بیجا واقع میشود و در انجا بر مزعوم او درست افتاد و در بیجا بیجا شد یاد دارم
کہ در عنفوان جوانی ہمراہ گروہی از یاران و شاگردان مجالست و محادثت بسخن سنجی
و لطیفہ گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت کہ بر دروازہ بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذلہ گوئی
و ظرافت گفتار و رشیعنی بودے کہ سخن تکیۂ فلانی چیست تا معلوم شد کہ بعضی چنین ہستند
کہ بالفاظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند کہ وقت محادثت دست خود
بشکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد ہرگز بر سخن قادر نشد
و ہمہ کس خندیدند و او چندان متاثر شد کہ سہ روز از خانہ بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
سجادۂ قصبۂ ردولی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتیم امامت
بکن تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم اتفاقاً گاہ بیگاہ سخن تکیۂ او لفظ اصلی بود آمد کلام شروع کرد
ناگاہ بر ما خندہ غالب شد و امام بعد از نماز متوجہ گردید و گفت راست بگوئید کہ از من در ارکان یا مستحبات
نماز چہ امری صادر شد کہ شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم کہ ہیچ امری نشد و بنیاد الا آنکہ
عادت ما از چندی چنین ست این امر غریب بخیالش راسخ نشد با ہمہ احباب قسم خوردیم و صاحب سخن تکیہ را
گفتیم کہ بعد ازان کلام کہ رو بروی فلانی گفتی کجا رفتہ بودی پس او از آغاز تا انجام ان لفظ مہمل را
در تقریر خویش اعادہ نمود و صاحب سجادہ را ہم خندہ در گرفت و فتنہ فرو نشست بیاد می آید
کہ آن روز توبہ کردیم و باز بر روی دوستی از جہت خاص نخندیدیم از انجا کہ عہد در لفظ مذکور از باب امر کسی
امری عجیب تر بود دید از یکبار دو بہار دلم در دو بود کہ بعد ہمتنا تا باینمقام رسیدم و از گلبن تقریب و تقریر
قدوۃ المجتہدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن چنان مست کرد کہ دامن توبہ از دست رفت
؎ توبہ زمی کردم و آمد بہار ٭ ساقی توبہ شکنم آر زدست ٭ بعد ازین یاد مے آیاد
کہ مجتہد فانی لفظ جمیع کہ سور قضیۂ کلیہ ست میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد شان نیست
کہ بنیاد جمیع احکام شرعیہ بر ظنیات است نہ بر علوم لدنیہ و معارف باطنیہ او

بالجمله غالب غلای این مجتهد بر اجیا بالبعض احکام بر علوم لدنیه مبنا شد بنا بر آن شرح کردن که در
شریعت مطهره کجاست و آن یک امر کدام امر است که مخالف قرآن مجید بود و حکم علوم لدنیه میان دو
دقیقه مخالفت برای آن است که در موافقت احتیاج غمارد و خود ظاهر و اگر بشنیم قول والا مانند
معنی ایست کرشتا و دتا در درشتا فیست پس مخالفت یکدا اشاره بدان کردم از میان بر نحیز ز و
مستقیم طلب بما است در تخصوص مینه امری دیگر کما لا یخفی و درینجا هیچ بیشتر اگر صدیق بعینه
از حیثیت فاطمه عصمت علیها و مطابق ظاهر علوم شرعیه چه بدی کرده باشد هر گاه معصومین عالم ما کان
و یکون بدین راه روند او چگونه بلکه بالاولی خود که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث
را در نقض طعن المطاع متصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب ازالة الغین
بخشید امید وارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز همین عطا فرماید تا افتخار رفضه و غوغای
و جوشیدن شان بسکوت گراید بالنبی المطلبی و آله الامجاد و بعد ازین ناظرین و سامعین را باید
اندک غور کردن و تاملی بکار بردن که در جاییکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در اینجا
حماشاة نزد مجتهد کجا متحقق است و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت در باب شان شهیدان
اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل استفتا خود بخود از هم پاشد زیرا که مدعای
او در اینجا از لفظ حماشاة آنست که سنیان در شهید گفتن آنجناب تقلید ما اختیار کرده اند و
در حقیقت این مذهب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکنند و شهادت بر قواعد شان منطبق نمیگردد
پس حماشاة در اینجا بران اتفاق فریقین باشد کجاست حالیا معبر عین غیرت رسید نزد اهل
انصاف که لفظ حماشاة از آن قبیل است که گفتیم و آنچه درویدی من وقوع یافته بود که تنبیه
برای تمثیل این مقام برای ظرفا نوشتم بلی بر تلفظ باتفاق فریقین اتفاق شیعه البته ثابت شد و من در کتب شیعه
خلاف آن بیش از بیش دیده ام و در روایات اکابر محدثین شان و در آن باب باصول موضوعه موجود در حجج
از آن و اشهر بکمال اختصار اعلام می نمایم که کلینی و قدمای او آورده اند که جناب امیر تکذیب قریب و دهر شیخ
که لات محبت سے زد که در عالم ارواح ترا ندیدم پس این دعوی خلاف نفس الامر است یا گفت آنچه
اول گفته بود بالاخر جاجز شد و پر ظاهر است که احکام محبین در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام نواصب
و غیر مستحبین چیزی دیگر است و برین امر کتب شیعه پیدا و پنهان اند که اسامه را از اموال قدر بداد و عبدالله بن عمر را محروم
گذاشته حکم بر ظلم لدنی نزد شیعه از امامی صادر شد که امام الائمه و خلیفه اول نزد امامیه بود و تند العجب که عبدالله را
بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلا فصل کردید و از حروب
مرتضوی هر دو گوشه گزیدند کما لا یخفی و مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
را قبول داشته تا تایید آورده که علوم ائمه علیهم السلام محصور بوده است و در بیان کتاب مختوم در یه صورت

تیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و عمل حضرات ائمه اطیاب بعد ازین گفته
که هر گاه این مقدمه ممهد شد پس میگوییم الخ حال مقدمه دلیل و از تجاویر عبارت مدعا فلک گفت احسن ملک
گفت نیز پس حال تصریح ناگفته به و قطع نظر از رکاکت و حشو عبارتش یعنی چون تظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و
مواثیق مستحکمه بر نصرت و عیانت آنحضرت مجتمع شده لاجرم محل تقیه باقی نمانده بود الخ وارد میشود که بالبداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا ایندم بر کسی نرفته
و با اینهمه باتفاق فریقین تقیه نکردند از اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجز از نهم بوده باشند سر داد و نداد
دست در دست یزید و الله که بنای لا اله هست حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که کوفیان خیلی بکثرت جمع
شده بودند محل تقیه باقی نماند که مفهوم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آنست حال تمیز المنافقین که امر حق را که
ابطل الشمس اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین نمط بیان کردند با آنجناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید مردان چنین کنند سبحان الله سید الصحابین آنجناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی می داند و قبل از آن تقی نمی شمارد و با ای زاده تیار نکرده است
هیچ گاه بهر داین عمل که تو شد اذ کرده و معلوم نیست که کلمه لو خبر الفی منتظر امیر رئیس اهل النفاق در کتاب
عیسی اربلی که مجتهد او را چنان میداند که قبل ازین یافتی هنوز دیده یا ندیده پس اسی را از کسی مستعار
نگوید که این واقعی امر البته تقیه مخالفت است و اگر با اینهمه چنان اعتقادی کنند مگر از زور اجتماع کوفیان عنقـ
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست ع گر تشیع خود ازین است که این حیدر آرد
آه اگر از پی امروز بود فردائی و آنچه گفته که اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
اتفاقاً هم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبی خرمن شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمده و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال زندگی و کامرانی خویش از حد گذشت فلیت بعد از وفات امام
السر و الظاهر حضرت امام حسین پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح منت شان کدام دقیقه از ظن باقی
نماند اگر چه بروایت شیعه عدد از ده هزار اخلاص نامه کوفیان بعد از موت معاویه باتفاق معتقد که عدد
مذکور الکسی و از شعر اطلاعی شمار و چه جای آنکه غلو و مبالغه اثناعشریه در هر باب معلوم همگنان است
که به صد رسانید و از ده هزار رسانیدند و در غایت نقب خویش را نصب العین گذاشتند و لهذا
انهم بکثرت اتراب آورده که علیهم الهدای رافضه مقتضای ان بعض الظن اثم کار امامت امام
حسین را با جتهاد و ظن رسانیده و قتل ازین امور بر تمامی رفضه حرام بود کما فی الاصول
ذلک ظن الذین کفروا پس بر اصول شیعه چنین ظنی و کافر جلی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم عمداً افراد هو محال علی الامام عند المجتهد العظام و آنچه گفته که بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده قول درینمقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرمایند و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء و ازان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون حمل بر بیان چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح مشن سعی نکردیم البته تقصیری در تقاضا سعی رو داد
و اگر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش می نمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و همه را خورد و بر فعل خویش پشیمان گشتیم و بسبب تمتی با ابتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این مرجان فرمایند که مستفیدان تکرار شوند آنچه جناب
مجتهد جایسی قائم مقام معلم ابن معلم جاری میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین و از افادات رادی نقلا عن الرضا رضی الله تعالی عنه
معلوم شد که امام برای دفع غین منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی که او بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدی
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است و دون غیره الحاصل چون تدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود و هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه با وی می جنگیدند گوییم جوابش در حقیقت بخوبترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معهذا باز گفته میشود که چون حب انفس فرموده بودند که تخلیه عظیم است ان خطار ابا می گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه هرزه مرتب
کردند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و رفتار در سواد گرفته بود و چرا جنگیدن درست نباشد
علی الخصوص که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و آمر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی فساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و ازینجاست
که در آن کتاب بالتخصیص بر متقی را امام نیز و نه چنانچه مذکور عبارت کتاب مختوم نیکو میدهند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین ان بود بقول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل او وقت یزید فرستاده بودند در وقت معاویه
میفرستادند یا کسی دیگر را اگر شیعیان پاک بجهت طیب ولادت انقاعد از نصرت می نمودند حجت امام بر ایشان تمام میشد
ورنه عار از روزگار باغی و طاغی چنان بر می آوردند که یزید را حوصله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینة النبی نوشتی
که اگر امام بیعت کند فبها والا سرش را کشیده بفرست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده اینست که در فارسی رعایت تذکیر
و تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعض اوراق ایضاح در تحقیق عبارت گلستان او در دفعیه که سیاه را در ان زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آمده بر ترکیب غزلی برین بحیان چنین راضخ است که عرب رعایت تانیث لفظی

درین ترکیب نمیکنند پس چنانچه در حواشی شرح ملا نور الدین عبد الرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت طلحة مسکین چند
قائمند در البته نیز لاجرم معلوم شد که درین ورها بسبب غلبه لوشتهاین محاوره از جناب مجتهد الزمانی صدور یافته کما قال
الشاعر ع چون غلیوازی کرشش باده و شش منزلست چه و منده را در بر با خیالی بالتانیث اگر چه بود و لیسار و
از مقامات بعبارات فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ جب لترک انشان میدادم تا میدانستی که چنانچه در تاریخ
وسیع یطول دارد و در عبارات فارسی سابقه اولی نگر چونکه او در عبارات شبه و بدون ذکر دلیلی تخطیه نمود و
پس اتفاقا قایجال گذشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین مدرق می آید تا تعرفه و تخطیه او
دلکترین اتام واضح شود که گفتگوی فقیر بعنایات ایزدی مبرهن است مجتهد در دیده دین و کاوکاو اوشش از خ
ورغن یاوه از بوم خانه کن و متوهم نشود که در آغاز جوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتیب غلیل
از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام نه خروج فرمود نه کسی را فرستاد زیرا که لفظ بار دلالت
بران دارد که انها بین شیعیان بودند از عباید و اکابر و نامه های ایشان به دستور معروف رسیده بود و در سلطنت
یزید شقی بار دیگر جوش کشیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آن عبارت اینست چون در اوایل خلافت یزید
بارنامههای متوالی و متواتر الخ معهذا اگر طالبان آن عامه فرومایگان می بودند حضرت امام حسین چگونه جواب
شان کیفیت میکشید و معذرت میفرمود این خود شاهد برانست که اعزه و اکابر بودند بعنوان معتبر خطوط
فرستادند کما لا یخفی و این مضمون مشعر برانست که امام حسین با بیتی از روی دلیل شرعی توجه بدفع
باغی و طاغی کردن قطع نظر ازان امور فضیحه که مصدر آن گشته بود چنانچه در جلد اول مفصل گذشت که امام
اباوصف چنان احسان در جهان باقی نگذاشت و مستقل شد و دل حکومت یزید کلیم بکوفت و مبدان را باک
بروفت آمدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه زعمه درباره مناقب اصحاب احتمالات بر می آید یعنی
که در کتب امامیه معنی ان الشیطان لیفر من ظل عمر چنان قرار داده که شیطان هم بکرشش معاذ الله نمی رسد و چندان حیلی
است که از نسائیه میگریزد او نیز هم در کتب شیعه کلیته موجود که انچه حدیث از آن مستنبط است در شان عمر تصوفی
ولیکن شیطان همراه انجناب نیز فاعتبروا یا اولی الالباب اکنون حرفی از ان پیشتر مسلم باید شنید که چنانچه مراد
مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمین شده و عرض حال کرد این احتمال درینجا هم قائم است لشهر بحدیث
الولد سر لابیه یعنی چنانچه حضرت عقیل بامانت نفس پیمبر اکرم گذاشت در رفاقت کافر حربی اختیار ساخت که تا وفات
خویش باین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادتمند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام
نشان اهل بیت در جهان نماند که بدون اظهار اخلاص که فیه آمدن حضرت امام الشهداء بطوریکه همه کس میداند چگونه
صورت خواهد بست و بسا باشد که آدمی از فرط حب چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که مصرعش
خاک نا هم بر باد رفته باشد چنانچه در کتب معتمد حال ابن سبا دیده باشی پس جناب امام حسین که بایستی خام طمع بود پی
نبرد بلکه بظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورد و او درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل بمفارقت

معاویه را رد کرده بود معاذ الله و ایضاً با اصول فرقهٔ محققین که چون معاشر امامیه حسین جنتین دیده بود آنجناب حضرت
عقیل بن ابی طالب را به معاذالله نسبت عداوت کردند منکر گشته شده و این احتمال بر مقالات رفقه یا بینیت نمیدانید اگر جناب امیر
ام کلثوم را به عمر تزویج کرد بنابر حق و هم او را قتل کرد به دست ابو لؤلؤ و نیز عثمان را با وجود هر گونه قرابت بجهت و تو
مسلم خود بود که شریک هم بود و هم صحیح کرد که قایل شده اند که او قاتل عثمان بود و قاضی رطل بحق و در احقاق برین مشکل
عمل نمود که به چیزی تا یا لمی دارید نگیرید و اگر این امور را بر شمارم رساله منفرده می باید نوشت و دانای نهان
و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعه مخلصین گو این امور البته محال باشد ولیکن بر اصول این زنادقه
دو جا بلا قرب است مع آن الاقرب کالعقرب و حجت نماند که آنچه مجتهد از تواریخ معتمده درین ورق نقل کرده
ابهم در آن منهج است که آن وقت که جناب سید الشهدا به عراق تشریف برده آغاز سلطنت یزید پلید بود و هنوز حکومت
استقرار نیافته و بنده در رساله قدیمه چون این امر را ترتیب دادم و اقوال علمای اعلام منهدم ساختم مجتهد در آن مقام لم و لا نسلم در
انداخت و بچون و چرا پرداخت چنانچه خلاصهٔ عبارتش باید دید و تناقض و تهافت قیل و قال در المیزان نهاده است
باید سنجید و بیهده کرد استغنا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر او استیلا
و تسلط بر اقالیم سبعه نیست که نادرست و منابلا امتی توان شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفاء و اکثر پادشاهان پیدا شد
و آن در وقت که امام حسین به عراق رفتند حاصل بود و مراد من از علما تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
مستفتا که در آن وقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده بلفظ یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر نگشته بود و این همان
مضمون است که در کتب معتمده آورده باز گفتگو در آن چگونه او را می رسید و اینجا نیز مانند صبح صادق روشن شد که مجتهد
هیچ گاهی نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب ته نکرده مگر نزد پدر خود که پیر دهقانی نه کرد کتاب قریه لی تسک
بلا مریه بود که حال اغلاطش در کتب مطبوعه چنان است که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند بجدیکه
و ندران به جگر چی افشار زند و فرزند پیر دهقانی بتتبع خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهد فالی انهیم یاد ندارد
در تشیید المبانی بالا چه گفته و چه خوش آمد از خرافات که قبل ازین نسفته بالجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتمده مذکور آنچه
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیه ثابت نشده و انهمه کشش
و کوشش او دال بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی آنجناب را بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن حالانکه
امام حسین پیش ما بعینها درین سفر بالخصوص محمد بن حنفیه برادر آنچه فرمودند کابر شیعه بیانش کرده اند و من نقلش
نموده ام آن همه دال بر تکذیب این مضمون است که دلالتی بجهت آنکه حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا با و صنف
نسبت و دست جائی نیابم و مناقب الارض بار حیث بیعت یزید نخواهم کرد یعنی گر چه با و با تقیه نخواهم نمود
یعنی پس مجتهد بالیقین دروغ زن است و حال تلمیعاتش چنان مکشوف است که شمع در انجمن و آنچه مجتهد
از سطری گفته که هرگاه قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده مراجعت نموده بود و چون
قول همه ساخته و پرداخته این رئیس المبتدعین و امیر المسولین ناصبی ناپاک را اینجا که برابر نمود بر ایکه

که چون امام حسین ع در صحیفهٔ مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود دید آنچه برآمده بود که جهاد بکن و بکش و کشته شو
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم که دید یکی ای حسین و اهل بیت خود را همراه سفر کن که تو
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا دشمنان اسیر ببیند انحراف را از چنین شهادت بدان جناب
عالیجناب امام الصابرین و المجاهدین ع که تنها ملائک ثناخوان او و که جن و بشر گشته عزیمان آن وقت گزین
نیز با همه جمعیت خارجیت و در کل اسفل بار را بر خویشتن واجب گردانید پس چگونه انقلاب لعاویات وقتل
فقل و ما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضاً معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین ع بسیر قبت جا بلکه سفر کرده بود
از آن حرمین یزید او را بشهادت رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر برد چنانچه می‌آید در عبارت علم الهدای
شیعیان ارشاد رسول خدا است تا بپید معاذ الله بعینه حضرت ابراهیم و اسمعیل را که هر چند شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و داد سرفروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر خاص خطاب
مخصوص داشت نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین آنرا دید و معاذ الله شربت شهادت آنجناب را الوان
گردید و جان خویش را عزیز داشت از آنجا که مجتهد در همین مقام و امن دیگری تا صاحب اهل بیت با وجود دعوی متابعت
و پیشوای او محکم گرفته و از حقیقت امامت را انداخته دشمنان جناب امام حسین را از اوج عرش اعلی معاذ الله بحضیض
افکنده لاجرم بقدر ضرورت حد منکر اری او بجائی آرم که این پیشوای نواصب بخیال آنکه حمله قتل و قتال و دین
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات شمار نامیده اند و در احادیث ائمه طاهرین که خیفا
حضرت امام ناطق و جامع محبت علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین غور نمیشمیرند چه کلمات حقه فرموده اند که
اولی الابصار توانند بود ذلک بانه لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و حاصل هر دو حدیث شریف چنان است که هیچ
را با حضرت آفریدگار قرابت نیست و منتهای بنای ما آنست که آنچه برای برادران مؤمنین قرار یافته که عبادت حسن
را اجر عظیم باشد و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را دو گونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام را جز
آمد سبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعان ننهاد قال الله تعالی انه لیس من اهلک پس علم الهدی نواصب را باید
چشم عبرت گشادن نه از در سرکشی و خودرائی درآمدن بخیال بود که جواب مطابق کلامش و عبارت عربی نوشتم
ولیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رسالهٔ قدیمه را کتبی تشبث تفهیم چنانچه باید از آغاز تا انجام ترجمه
ترجمهٔ آن بعبارت سلیس نمی‌باید کرد و آن معنی سبب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از سهولت
و اختصار درآمدم پس بعد آنکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه در رسم ایشان قدم
را درهمین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با تمام با اهتمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفته که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکرارات محل آنکه هر چه برای امامان از این وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته بالفرا

جا آوردن و کسی هیچ حرفی نگرسیدن و تصرفی نکردن اگر چه نوبت بعدم رسید و بیباک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر ورزیدن چنانچه عبارتش از همان باب که مجتهد و محدث الآن نقل نموده و پس اباز لی بذکر این
حدیث بمقتضای امور که نموده آن خواهی و دانست نداده الغرض بسید مرتضی این طریق ساده دست ندهشته
بر او این جهت افتاده و دامن ایشان در گرفته ورنه تعصب و نسبت با حق بجای رسیده که باظهار مجلسی وحش اثنی
وغیره ایشان را مخالفت فقرات ائمه که همیشه لباس تسلیم در بر داشتند و داشتند امیکه در این مجلس این حسن
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسالک ایشان در مخصوص نتوانند ازین معرکه جان بسلامت بردن و راه
بجواب بیرون پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین میدانیم که چون به گمان وخیال ما امام غائب شود
که حق خود را خواهد رسید و بدایات امامت بنوعی از حرکات و افعال واجب میشود اتباع ظنی اگر چه زحمت و مشقت کشد
که تحمل آن تواند کرد و ازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر احادیث
امام رضا هم بگوش او نخورده و نیز هم در قرآن مجید نخوانده که امانت باری عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
ونه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل و این احادیث و روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آذا الحرفی او اسکم که حضرت را ابولهب رجم ولعین
سنگسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از هجرت آیت اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا نازل
آمد و جهاد واجب شد و از هیجاست که جهاد از واجبات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور عباد بدون کشیدن
مشاق و محن و سر فروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت با فاده علما و مجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه باخود دیجا آن امور را شرط گردانیده اند اگر او حقیقت این امور را نمیداند نسبت چه عذر در بود
محنت تالیف تنزیه الانبیاء بر خود کشیدن بایستی مثل حضرات ائمه در ثبوت خود بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن و این مجادله با مناظره هر چه گوشید در کافی بعنوان مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته و در حقیقت کم از و شما هنابوده و از زید شهید سر زده که زمان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از احادیث صدوق و معلم بن معلم هارلی که معلم این مدعی سیادت است واضح شد پس
از خروج بر شروح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق و قیام بامور امامت
بنوعی از فعل واجب شود و باین وقت انقلاب دول و تبدل و تحول سلطنتها بهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان دران نباشد و ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان ظنی نیز بهم رسید صاحب
جابلقا را که هفت اقلیم در دستش کم شود در ین وقت سید مرتضی را هم وجودی کمی ماند جز آنکه لا ل
کتاب بکشاید فلیفت که وجود وش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
معهد اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کنند که این قاعده را حضرات معصومین کے بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است و ازین جهت اجتهاد حرام گشته اکثر جماعه

می آید ان شاء الله تعالی اگر از آحاد و تعیین شد خلاف تصریح است بر هر کتاب کربلا زحیب علیا و اعلیا که تحب
حصول از متقدمین و متاخرین بدان نگذشته و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر است که در
معرکه قدم نهادند چه ضرور است و بدون بیان هیچگونه اطمینان نتواند شد سبحان الله علمای رفته را علم
حاصل شد باهر مذکوره حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا شان ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و چون شقاوت یزید و سر خود را نثار کنند و مقام
یقین نباشد ان هذا لشیء عجاب و ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانسته او چرا ذکر نکرده پر ظاهر است که اگر ذکر
میکرد البته متاملین می پرسیدند که در صحیفه خود آن جناب قاتل و اقتل دقیق دیده بود دیابه اگر دیده پس
همه مقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوییم آن طفل هم بشنید بلکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مراد مخاطب باین افعال امر کرد و بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفضه
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت بربا دو گنه
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نمود بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل همه جهل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لا جرم معرکه آرای
ضرور افتاد و لا حول و لا قوة الا بالله و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لا یعبأ بها است پس
معلوم نیست که نسخه مسلم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع شان آنست و کتاب نیز و من بحث شدید
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر همین است که
چنانچه معرکه کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین معرکه جناب امیر هم چنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص از میان بود
بلی اجتهاد و جناب امیر مقرون بصواب بود و انهی را مجتهدین از جناب امیر تقصیری معفو آورده اند که اجتهاد
بود نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و متحرم که هر گاه شیخی هر دیگر برادر وقت
موت خود وصیت میکرد خبردار برگفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین بیش از بیش
بر جای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین اما حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفتند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بوی که آنچه بدماغ میرسد و ذکر بلند
بالا گذشت چنین که یاد می آید که دلائل مجتهدین قریب این روایت آورده در مواعظ حسینیه از زین العابدین
که صاحب شرح ترتیب داده عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و ورنه مدار جهاد
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان هذا من قبیل ان بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان میدانم که کوفیه ترا برانگیزند و تنها بر حرف و ...

ایشان منزه و تشویش پس در حقیقت بلا ظن حمد نمودند و آنکه کان معصوما لا مجتهدا در توثیق نمودن ایشان آنکه با عادة
مرتضوی چه جای حجت بشمرند که فی نهج البلاغه بعد به اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه تشیع نمودند بالیقین تقسیم کرده وضع
گفته‌اند و حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند می‌باید که امام هر جا که باشد حاضر شوند چه مرکاتب
سعادت انتساب شده جهاد حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود لیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی کرده چه اعتبار چنانچه در تشییع سید الثقلین
ورشتین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
بدرجه قبول نمیرسید اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم خوشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مخدوم را اصلی نبود که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرمود و شیعیان هم نه تنها
لکن صلح او مطابق لال لتابت اطم والتسلیم را انجا لیست نه کلیه و حریه چه جای جز التقی الی غیر ذلک و هرگاه
امام معاویه صعب باشد بر اهل بیت و اتباع شان امام را ضرور است آن صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن و سعی را بانتها رسانیدن که السعی منه والاتمام من الله تعالی مگر این کار دیگری بود و سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشند او درین وقت بکار نیاید مگر بعد از آسانی و سهولیت و آنهم حق امام بود یا نه که
بیراهی و درستی سائلین را جواب دهد حال آنکه قلب شریعت نمود و تمام غرضکه صاحب تفسیر یا هیچ ندیده و در حجی
تکلم کرده یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته علیه العذار و میرود و هنوز از نوم غفلت متنبه
نمیشود و قلم در دست دارد هرچه میخواهد عامیانه سخن می نگارد کسی را چنین جرأتها باشد از محققین شیعه
آنچه رو دارد و خود را از اجله سادات و علما دانسته برابری بلکه تفوق بر گوشواره عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهدا امام الصابرین فی الباساء والضراء صه حسین بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را خراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر ترا سوی جهنم کشند مگر
بجنون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا راکب دوش سرور عالم را نمیدانی آیا بمعنی یکم قائل
نیستی که برای امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان محمول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون کتابها که در عقاید تصنیف شده و بیر
بدان عقاید ما مسبوت را خذ بن را هم ندانی و سطری از آن نخوانی که در حق حضرات ائمه گفته‌اند که بهتر اند از جمیع انبیا و سید الانبیا
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خداست و هر چه
میدانستند حضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متأخر میداند علم متقدم را و
در هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
نه بظن و تخمین معاذ الله و در جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و نفاق و اخلاص می‌شناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض میشود و نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان برایشان روا نیست و اخباریکه دال بر سهو ونسیان ایشان باشد جمله اش محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصایصهم وخواصهم پس حضرات امامیه این
دروغها گفتند وحق اینست که امت ابن سبا ما علین مزید ولا صور خیالیه خولنی بر آسمانی مقدس بر بستند ودانستند
که الفضائل الاخرویه لعبه اهل سنت نجات یافتند وبیگانان شرما که تا توفا رغرق شد ورفع گشتند فالتعجب کل التعجب که احوال امیر را امثال
وجاری امامیه بطهر قلت شب وروز یاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس در نیکتا
یا د نمیفرمایند متحیرم که دیگر امامیه عموماً فرزند خاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصاً چنان باشند که در کتب دین
وایمان شان حتی رساله منفرده لیلیه بقیر مجلسی بران شامل است ومن در بین سطور بعضی از آن را نقل کردم وفخره زر العنبر
الرسول والبتول مقدمات شهادت خود را تطن وتخمین وانند یا حسین راکب دوش رسول الثقلین راس رئیس
کوفیه مدعین مزید ولا چنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او از آن توبه نمیکنند وقلم درست
دارند وزیاده تر موجب حیرت اینست که حضرت امام حسینؑ ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل مهم سوالیان تر مزید
را که متصل وقریب اند لشکر کوفیان کفایت میکنند پس گمان وجوب سفر عراق قوی شد ودر آن وقت عامه
معین مثبت رفضه تعداد فوجهای یزید بالعدد از هزار و دو صد سال دانند که لاتناهی معبر آن است وحضرت امام
با وصف اراده جهاد از آن هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را از آن چه
سود وکدام روز بهبود که لشکر شام مرجع وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بودند که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد وحیله‌ها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را برهم میزد و
ملک از دست در ربود وشکست آمد وفتح وظفر رفت وگذشت وازینجا گفته اند که مرد آخرین مبارک بنده ایست پس عقل و
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین ناصبی در پرده انکار میکند ودهن بر تکلیم میگوید باز انکار صریح از علم و
معرفت آنجناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی خود شنیع تر که مسلم
در کوفه داخل شده این زیاد منظر وبعیادت شریک آمد وشریک با مسلم شریک شد که او را بکشت واین امر صورت
بست ولیکن مسلم او را قتل نکرد وعذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله ازین منع فرموده اگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
در میدان بازی حی بر دیعنی امام حسینؑ بی کلفت در کوفه داخل میشد واهل خلوص که در فوج بودند وظاهر شان با یزید بود
وباطن شان با امام شریک میشدند ومیگشتند فوج بنی امامیه را که در کوفه بودند قابو یافتن جهلی دشمن دین را
گفت اشفتن تحریریه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول رفضه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند معتقد
بود وکما اشرنا الیه علی اصول الطایفه الفاحشه واگر حضرت از فتک منع فرمود با نیم ارشاد کرد چنانکه فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعة پس هر سخن وقتی وهر نکته جائی دارد وچون یزید حضرت امام حسن را شهید کرد وفرستاده
چه حد خدعه با صوبه دار بد گوهر دشمن خونخوار او چرا درست نباشد فاقتلوا المشرکین حیث ثقفتموهم ... از اینجا جملگی گفته
اند ملعلهم ... که بکدام ... دشمن چو به تیر ... و درخت ... امامیه فقید مومن در ...

ذکر کرده اند از آنجمله حدیث صحیحی است که گفته در حدیث آمده که من فیک بعد من یزید نفسه و ماله قد مباح شاید
که ابن زیاد با آنهمه شهرت نصب و دشمنی اهل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس باید که کمتر از ابن زیاد
بود چرا نزد ایشان مومن نباشد و چون ثانیئی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن تکلیف که شیعه نقل میکنند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسے را در
مروت زیاده دیدیم و حقیقت این است که درین باب خود نص ثانیئی می آید که یزید در رحم و رقت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جفا کمتر الغرض دلیل مستبعد ثانیئی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با تمام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیف که ثابت کنند که در خیال شریف امام مخطور هم نمیشد بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید کشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصب
منکر علم و تعیین امام همام آن باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن او تقاعد نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود و پس امام را نیز طفلان هم مثل سایر بر قدر امضمون و اخذ شنیده اند
که جنگ به سر دارد و جوانان و پیران حسب جهاد آمده با بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه و علیهم کما سبق د
پر ظاهر است که این قیاس اولویت نبود سیما نزد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بظفر
و فانه کان ضرر از حضرت امام حسین را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصب تقیه کجا فانه کان عالما اگر مدعا
چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک پا یدالش مستند بیان فرمایند که بدون
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب این است که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قابو کی
می آید پس قیاس بجا الطیر اولویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت تنزیه که حاصلش و انتهی که اگر
می گفت ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید آنانکه ظاهر و باطن شان مخالف بود و شریک میشدند و منصور و مظفر
میگشتند دلالت بر آن دارد که اکثر شان اهل تقیه بودند و نیامدند همراه حر بن یزید ریاحی مگر برای محصور کردن و تقیه گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان و یکدو دیگر شریک امام حسین شدند بتدریج و همه ایشان ملاعین مقاتل
آنجناب گشتند حیث حال پس چه عجب که بجهت تقیه امام را کشته و نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمه بر می آید
و عبارت تنزیه حجیه دلیل آن باشد کما لا یخفی بل ازین دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد هانی المحبوس کرد و حضرت
مسلم جماعتی را از کوفه همراه گرفت و قصر ابن زیاد را محاصره نمود و گویا مخرج النفس او را فشرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در را بر بست تا آنکه مردم منتشر شدند و مردم را ترغیب میداد و نه با نعامات یزید و تخویف
مینمودند از غیظ و غضب او در رسیدن فوج و شیخ میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل پس تقصیر و تقاعد کردند کوفیان
و اکثر شان جدا گشتند پس وقت شام قلیلی باقی ماندند و نوبت به شهادتش رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
تنزیه ناصب عداوت امام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که بظاهر اسباب ظفر بود بر ابن

قضیه منعکس شد و این کلام با جمیع قاطع قیاس سابق است که مسلم بیچاره گمان نمائید است که بقتل خویش بلحوم
حضور امام را یقین کجا با وصف تغیبت فانقلب بالقرة ایتاصغیر فی ذلک المقام کما لا یخفی و ابراز این قصه بلفظ لفظ
بجان معنی نرسیخواهد که بیان کردم تا ربطه میان دعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
بافاده ندارد که قیاس کن ز گلستان او بهارش را بامیگوید که هرگاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر یافت
بدرستیکه قصد مصمم نمود که از سفر و جهاد مذکور مراجعت فرماید بر جستند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید و در جا گفتند
این امر قسم شرعی خورده گفتند که امام را جعت نخواهیم کرد و بجد آتا حصول انتقام شهادت امام همام فرمود و در زندگی خود
نیست بعد از این مردم بر اصول اصیله رفضه بقول مجتهد البته تصمیم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود و بسبب این مجتهد ...
تصحیح نمود که برای آنجناب در دلال کتاب این امر بتاکید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد کشته میشو و قبل این
مفصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر در این باب تاکید شدید فرمود و پس انحراف از آن چنانچه بحضرت تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا بر مذهب امامیه حرام خواهد بود فکیف بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا و آتی آیات
کریمه هم در این باب نازل گشته بود کما بینه المجلسی فی تالیفاته و قد نقلت فی المجلد الاول بارها تا نیز میگوید که بعد ملوک
خبر آمد بعراق فوج و امام را از رجوع کردن بجائی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب ابن زیاد خواهم برد
امام قبول نکرد و هرگاه دید عوذات ... سفر کوفه میخواهم راه شام برگزید که میدانست که یزید در رحم زیاده بر
از ابن زیاد و یاران او پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد بلشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بتهلکه انداخت حالانکه و بیست تحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که بر دم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم که
عم من است تا ببیند شد آنچه رای اوست یا بسوی سفر جهاد و اسلام و یکی از ایشان با اسم عمر سعد نوشت با بن زیاد
آن هر دو را انکار کرد و حکم جنگ داد و از این عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی شد زیرا که انصراف و
انحراف آنجناب هم حکم از دلال کتاب بظهور پیوست و هم از آیات کریمه قرآنی و هم از تاکید رسول یزدانی صلعم
پس مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند کما لا یخفی الحمد لله که کلام سید الساوات رفته که در لباس دوستی دشمنان اهل بیت
تجمل ساخته و کارش از مخالفت امیه بدی در گذشته یا نقابی که خود مشکل زاری او فراغ حاصل شد اکنون باز بحال [illegible]
این زمان متوجه باید شدن که اعتقاد اهم اهل السنت که بعد از کشادن دلال کتاب این چه خرافت است که او مرتکب آن گردید قوله
از این عبارت چنانچه [illegible] ظاهر میشود که آنحضرت را [illegible] موثق اهل کوفه [illegible] خود دلال کتاب [illegible]
پیش عقلا و علمای فریقین کشادی و تاج سبز نمودی تا در این روز سیاه بکار آید و این کتاب داغ سفید بر پیشانی تو نهاد و
ثابت کرد بر اصول موضوعه رفضه که حضرت شهید کربلا از اختیار شهادت رو بر روی جناب پیغمبر [illegible] مجال طلب
جواب [illegible] یار این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بود و دست کشیده و سفر شام برای بیعت یزید بر گزید و او را برادر خود قرار
داد با وجود یکه او بهره از طیب ولادت نداشت کما مر بیانه مرة بعد اخری و او را پدرش از نسب خر یک گردانید و دلال کتاب محکوم مذهب را
که مذهب حضرت حسین بود از دست مبارک [illegible] و بشارت رسول یزدانی از خبر شهادت سعادت پس پشت انداخت و او را

قرائن امکان شیوع وانتشار و دیگر چنان باشد کلام در اسلام او است چه بقای ایمان و چون بقای تقضا نماند پس از حکمت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و کسی که بر اصول شان این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
عالم الهای تمامیتی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد فانی و زمانی پس از این کلام که اجتناب از حکمی مثل
شبهه تغیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش و برانش توجه نکنند و مقلدین تو اول و قبول نگیرند شاید و نیست مگر آنکه طریق
ناصبیه کور بر گزینی و مانند کور مسلوب البصر والبصیرت گردی خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدقایق طوالت آید و در تهانیف و بیاض بر و دوال امر
اجازت نمی دهد مگر آنقدر که اهل کوفه هزاران هزار اعل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و ابهر گوشه سر تخیر نهند و بجوشند و یزید و وزرا و ندمای او را بکشند بعد از این ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب خیر فتنه آید که غالب این تا ناشکست و دولت همقرین بوده و گاهی التذاذ دنیوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان بر این تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بستر فته و آرام عمر خود بسر نمایند از حلت متعه و ثواب این معنی هم خرما و هم ثواب ربایند که صبح سی تا شام
چلتا هوتی کلگون کا دور شب چو هو تو ماه رویون سی کنار و بوس هی و آنچه گفته به ظاهر است لیکن کلامی ا
نیحمن پس صاف صاف باید گفت که زمام معاویه که دریای خون اهل اسلام در آن جاری شد و هر گونه بدعهدی
در آن پیدا آمد تا آنکه بخلعت خلافت مخلع گردید و در مقابله حسنین احسان انجبان اسارت که حضرت امام حسن
نیز هر طلایل شهید نمود و لیکن آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در سابق حالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک کردش آدمی نماید و در زمان یزید هنوز بجز بیعت ستانی که هر پادشاهی در آن اول میکرد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است لب در نیاید معتد اکابر تابعین و طالبین در این وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن در برد زلار وعلام حصول در از آن معقول نیست بلکه آنکه علم حضرت امام حسین برقلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عماد نوری منسوب و تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
و میگوید که عمل امید بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب قصر حالش مسدود و اینقدر معلوم هست
معلوم که بعد از استحکام خلافت هر چه از مکنونات خاطر پادشاهان است بوقوع می آید و هنوز ...
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط بظهور نرسیده بود چنانچه قبل از این از عبارت ابن ابی حجر
بوضوح پیوسته خروج امام در این وقت نیز دلیل بر آنست که بر علوم لدنیه عمل کرده اند و دیگر واقعات
بحکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و هتک منجنیق بعد از این ساخته رو نموده چنانچه در رساله
قرة عینیه نیز مبین گشته و کتب طرفین از قبیل سیر آن شهادت داده و محصل تقریر اصول قوم
آنست که در وقت یزید بی دینی و بی اعتدالی را حدی نبود پس ضرور افتاد خروج و اگر چنین نبود
با بسی جناب امیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا اجری الدم فلا تقیة

حدیث معصوم است و نیز وقت احراق بیت و تمزیق کتاب ائمه در علل شیخ و بحار و حق الیقین و کتب علماء
و غیره مذکور است و فوج کثیر هم ضرور نبود و نیست کافی بود کما فی الکافی و از نهج البلاغه کفایت
امیر المؤمنین بمقابله هزاران مبارزین و در تخصیص هم کلمات ثمالینی موجب تا حیات اوست و در سائر
و غیر آن پس معلوم شد که غرض سید الشهداء شهادت بود چنانچه از دلائل کتاب نجف برآید که قوم را
خبر که شهادت شان همراه تو مقید است الی غیر ذلک از طرفه آنکه مجتهد میگوید که سفر شریف مخالف تقیه بود امام
حالانکه برادر حسن فتنه حکم بمخالفت میکند و هم قواعد شهید که مو نفس در حکم زندگانیست و عنقریب می آید
ان شاء الله تعالی و از اینجا واضح شد که این مجتهد حرف کافی کلینی را چنانچه باید ندیده از طرف آنکه حدیث
طویل در آن مقام مسرود است و آوازه بلای تعصب این تقصیری نکرده روی الکلینی باسناده الی
الکاظم قال قلت لابی عبد الله الیس کان امیر المؤمنین کاتب الوصیة و رسول الله المملی علیه و جبرئیل الملائکة
المقربون شهود قال فاطرق طویلا ثم یا ابا الحسن قد کان ما قلت ولکن حین نزل برسول الله الامر نزل الوصیة
من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک و تعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک
الا وصیک لیقبضها منا و یشهدنا بدفعک ایاه الیه ضامنا لها یعنی علیا فامر النبی باخراج من کان فی البیت
ما خلا علیا و فاطمة فیما بین الستر و الباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت
علیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و اشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیدا فارتعدت مفاصل
النبی و قال یا جبرئیل ربی هو السلام و منه السلام و الیه السلام صدق عز و جل و برّ هات الکتاب فدفعه الیه و امره بدفعه
الی امیر المؤمنین فقال له اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی الی و شرطه علی و امانته و
قد بلغت و نصحت و ادیت فقال علی و انا اشهد لک بابی و امی انت بالبلاغ و النصیحة و الصدق علی ما قلت و یشهد لک به سمعی
و بصری و لحمی و دمی فقال و انا لکما علی ذلک من الشاهدین فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله ولی
الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی ادائها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامة فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل
فیما بینی و بینک الان و هما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا و انا بابی و
امی اشهدهم فاشهدهم رسول الله و کان فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل فیما امر الله عز و جل ان قال له یا علی تفی بما
فیها من موالاة من والی الله و رسوله و البراءة لمن عادی الله و رسوله و البراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ
و علی ذهاب حقک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول فقال امیر المؤمنین و الذی فلق الحبة و برء
النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله و علی ان تخضب
لحیته من رأسه بدم عبیط قال امیر المؤمنین فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی
و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت

يعني من راسي بدم عيني ثم انزع الحسين ابا حتى اتدعو عليك ثم رد رسول الله عليه وآله فاطمة
والحسن والحسين والعصم يعني اعلم امير المؤمنين فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب لم
تمسه النار ودفعت الى امير المؤمنين فقلت لابي الحسن بابي انت وامي الا تذكر ما كان في الوصية فقال
سنن الله وسنن رسوله فقلت اكان في الوصية توثبهم وخلافهم على امير المؤمنين فقال نعم والله
شيئا شيئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عز وجل انا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء
احصيناه في امام مبين والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام اليس
قد فهمتما ما تقدمت به اليكما وقبلتماه فقالا بلى فقبلناه وصبرنا على ما ساءنا وما غاظنا انتهى واما ورمى آيد كه در مجلد
اول تظلم باحتياط ترجمه اين حديث طولاني را از حيات القلوب ملا مجلسي آورده ايم وليكن بقدر
ضرورت ناظرين وسامعين را در اينجا برين وجه واقف ميسازم كه مجتهد البته با وجود علم اين معنى كه
حاكم خدا و رسول اند هر چه امر فرمودند امام را بايد بجا آوردن وائمه را بقول مجتهد احكام مختلف
بود حضرت امام حسين مامور بود بخروج و عدم تقيه وليكن چون در حديث مذكور شده كه از جميع
آل عبا مهر كشايند براينكه تعرض نكنند بخلفا اگر چه انواع ظلم نمايند حتى كعبه را منهدم گردانند
وكتاب را پاره كنند و هتك حرمت بوقوع آرند البته دانست كه حكم خروج با امام حسين تناقضى در المخالفتي
ديگر است بعبارتيكه بطور بابي قد لكه الحساب بران مقام مكتوب بود و آل عبا بران مهر
كردند اما فك خاتم صحيفه كه دستور العمل باشد براى امام پس نبود مگر وقتى كه سابق از جهان رحلت
اقامت بكشد ولاحق بر مسند او نشيند چنانچه از روايات منقوله مجتهد مفهوم ميشود كه بعواهم بود
امير المؤمنين در خود كشاد و عمل كرد بران و امام حسن مهر تام خود بكشاد و مامور به بجا آورد چون او
گذشت خاتم سوم آنرا امام حسين شكست و چنين يافت كه قاتل واقتل وتقتل او پس مجتهد در تردد و عدم ذكر آنرا
غنيمت شمرد و عرضيكه تمامي مذهب ايشان تناقض است متحير اند تا چه گويند ولله الغف عجائب اين حديث بسيار است
اگر از راشدين اين امور سر ميزد منادى براى ان ميگردانيدند پس حق بايد شنيد كه حضرت از جبرئيل
مير سيد نداى جبرئيل براى اهل بيتي وقتيكه اين كتاب فرا رسيد و همچنين بجا اهل بيت را مينه النستند
ودر قصه ما اينجا تصريح كردند كه اهل بيت بحكم حضرت بنو دند مگر آل عبا و در نصب بيست از نصب بر داشتند
وليكن وصي را با وصف استفاده باد داشتند و نيز سيد نداى جبرئيل وصي كيست حالانكه در فرقات تعريف
نيز در توصيت مترد بودند و اول حضرت عباس را اسم بار علم كردند بشر و ظلها چون او قبول نفرمود براى امير
حسين كردند طرفه آنكه حضرت عباس در آخر فرمود بجناب امير يا نا بيسم خلافت بر الكيست فاعترف وايا اولى لا الضا
كه مقدمه نصب و توصيت ركز بود كه ظلم خم غدير عبارت از آنست بار حضرت عباس معروض شد و بر جميع بشر كا نفر جناب
امير تحقيق يافت بار چه افت رسيد كه حضرت عباس فرمود سخن همين است براى هر از علماى رفضه كه اذا لقيت جليبات الحساب

قاصع باشد قوله اول آنکه چنانچه بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد الخ العجب که مجتهد الزمانی در کجا
این حدیث را ذکر ساخته باید و از احادیث متواتر یقیناً غمض صحیح بکار می برد خصوصاً آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوب تقیه پاره از آن در رساله قدیمه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول چراغ امام بیان تافته و حاصلش آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرورست تقیه کردن و اگر نکند دین او مقبول نه و عبادتی او رد و بدرجه قبول نمی رسد
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و جمیع تقیه‌ها بود پس در وقت مذکور که عمر سعد با لشکر عظیم در راه شام ملاقی شد در وجوب
باقصی الغایت رسیده اکنون تشبث بحدیث سلاح وقتی می زیبد که امام را فرصت اقتدا بسرور انبیا جناب سید النبیین نمودن حاصل
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان را تعرض درین باب است که تقیه نیست مگر برای امام نه انبیا علیهم السلام الیس لهذا
آیا آن را امت جناب سید الشهدا انکار توانند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نمود و اجابات این امور رساله
سرگذشت و نیز حکمی باید و هرگاه حکم امام درین باب چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سیاه بر مجتهد پیش آمد
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ فکیف
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد الزمانی بوجوه بسیار مسلوب الحافظه گردیده
بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود و میگوید که در راه جناب سالار شهدا است که بیرون شهر مدینه رفته و اصحاب مشوره
خروج دادند بنابر مصلحت قبول فرموده لباس پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند مجامع اراده دریغ وقت
جهاد کفار و کجا سفر شام برای بیعت یزید شقی پس لباس و فتح عزیمت جنگ را عبرت یا اولی الابصار معهذا در آن وقت کجا
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک آراسته کرده بود الحق مجتهد دین عین اختلال حواس مبتلا شده جنون الجنون
فنون دور تر چرا می باید رفت که در همین صفحه عبارت نقل کرده او از کلام سید مرتضی ثمالینی مکتوب است ان عمر کتب الی
عبید الله بن زیاد ما تسئل فاللی کاتبه بالمشاجره یعنی چون شاه کربلا فرمود که اجازت دهید که رجوع کنم بجائیکه از آن
آمدم یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا ببلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی از این حوالا
ابن زیاد شقی منحوس را خبر داد او زنهار قبول نکرد و مجتهد مختل الحواس کلام مرتضی ثمالینی را نیاز نمود و شاید که
معنی آن پی نبرد در آن وقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این حبق مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد وای بی خبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در فوج یزید درآمدند بخاطر ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه بجمیع وجوه وقت وجوب تقیه بود فکیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بجهت مصالح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از آمدن لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره یاران قرار گرفت که بیرون
مدینه رفته جهاد دهند پس سلاح پوشیده تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس مختل است نه اقوال ثمالینی را یاد دارد نه عبارات خود را ملاحظه کنند

و در عجب اضطراب و پریشانی گرفتار است و بر ابن عباس پر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
بود برین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رسالهٔ النبارة العین لعین بصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید ایشان را دادن که بلای کوری و کورانگی چه عیبا شد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که دو شاخ
سر پیشانی وی از پیشان مجتهد برآید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله و آنکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه دیرینه الخ هرچاه هن این متعسف هجی میکراید و درین مقام اینقدر یاد دارد که حکم امیه بر ظاهر
شرع میباشد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود ؛ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جا
رسید که یزید را در نسب شریک عمر مینمایند و این غم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بود عقلا و نقلا آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
بر شیطنت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که بار ها نوبت
تنگ ناموس اکبر رسید و الضرب تازیانها کشید معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را از آن امر غفلت بود داد
که اطفال غمخواری رفضه ان را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب را در بعد جناب رسالتمآب امر در قیاس
آنجناب بیست بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که فردا از رجع شیطان الطاق او را چه تعلیم کنند و بر تقدیر یکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکنند
و جاری را بر عار اختیار مینماید و در هنگام شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نمی‌بینی که ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد بدین مضمون بآنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهیم امام آن مکتوب خواند و از دست مبارک
بر پشت خود بر زمین انداخت و بمجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و او ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب و عتاب کرد و او را گفت قبول کن ورنه
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود منشین حب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره در نیمه که
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بیعت نمی‌یابد و حقیقة الامر را نمیدانند یا و صفیکه شنیده بود در
مجالس عزا می نشینید و کار او به بتاکی میرسد و در مجالس باکی او باید دید که باز قول ثمانیتی را از راه فنای اعاذ
مینماید که حالش بار بار دیدی و شنیدی همه اقوال رکیکه و تاویلات بعیده و ال بر السنت کرد تا امروز تحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب ما می آمد و مردم خبر حالش میکردند شنود قدیم
را بشترانه می کشید هیچ قیامت نمی‌آمد هم سر این چه شاه و نیکی سوار می ابد پس مردم می پرسیدند که از سر الکلام
بمراد است لیدانند که از غرور میگفت که در فیض اباد همین دو سر است یکی پس علیخان بنا کرده میرزا حسن رضا خان

و تمام عمر همین پیشه سوز خالی داشت و ندانست که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
و خلافتش رفضه بنهایت بیزارند و قصه کربلا معلی بر حقیت خلافتش دلیلی است روشن و مانند گل شگفته است
در گلشن چو بعد از تفضیلش البته خواهی گفت که الطباق قصه مرثیه خوانی طابق النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
که اگر اولی تصفح اکار فرمائی و بمحنت مطالعه کتب پیش نظر داری البتا خواهی یافت که خود جناب امیر شمشیر نیزه دان شاهم و الف
سلاح بر تن مبارک آراسته کردند قبضه شمشیر بدست گرفتند روزیکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند که خبر الف
را بکنند و نماز جنازه بگذراند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و از هیبتش لرزه بر کوه قاف
می فتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند پس ببین که این قاعده کجا باقی ماند تحیرم که خاصه و عامه روایات متواتر
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب گشته و خصوصا از روزیکه حکم
شدند و بنص کتاب تنزیه میرفتند لشام (؟) بجهت بیعت کردن یزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از بدن
پوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روزها گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماست باغالی که کار خر
طویل و عریض بدست میداشت و در هیچ وقتی جدائی کرد کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هر چه باداباد پس لبسی به بنیاد که مفلس هیمه شد
و در خس لوپنی بیمار میماند اتفاقا وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و نگار روش بر غش در آمد
و جان بحق التسلیم کرد قوله همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ سخنی میپرسم که در قبیله عرب قبیله مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود جناب امیر ابن حسین را ظنی بود از ایشان یا نه خصوصا بعد از آنکه یزید رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق آنرا انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول والسنی اگر ظن اسمعیلی بود که رفیق خواهند
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف ابو اسمعیل عیانست که آنها مقتدی جناب امیر بودند و بیعت صدیق نکردند
وقتیکه او بیعت نمود و بیعت مذکور بجا آوردند و هرگاه او بیعت نه نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه ابهم
ازین عبارات علمای شیعه است که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد و بعضی
از اول خلافت بران نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت آنها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دائمی رسول خدا بود خراب کردند
و تحریف نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته پس چون این ظن بلکه یقین بهم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
بقلب شریف بهم نرسیده ای برایمان و دین شان که آنها ملحق بمرتدین و غاصبین بلکه منافقین باشند تا آنکه
دیگران دانسته که بنی هاشم با آنجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب مرتضوی منافق باشند

و مبین تقصیر قاضی رطب اللسان را چه اقتضا کرد اولشان را در احقاق و معایب النواصب غیر ان از جهت
مروت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در ازمان خود مثل بزرگان خویش مانند صدوق آگاه نداشته
باشی اظهار مکن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار حکیم شیخ از اهل تجربه روزگار چو سعدی سخن کو ندانی مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و انچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ در مقام
بایستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود منع فرمودن رفیقان برای جهاد و نایب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من آمدم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بدان کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب به لشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست آیا رئیس ابابیل است یا خرطوم فیل چنانکه
ولد ار مجتهدین و دلهای متکلمین زیر مشق مغولین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و در مقام تحقیق است
طویل بیانش بطور اختصار آنکه اهل بدعت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و در باره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلبیس آنکه نواصب
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ در ان نیست که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین است که این قدر علاوه بنام نامش
نزده ورنه اگر غور کنی با آن زمان بسا کس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علما احوال شان نوشته‌اند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر و غیرهم خروج کردند و گفتگوی شان این بود که خود را معزول
گردانید یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در روایات معتبره موجود است و در بابی
خود ذی النورین را از همین منع فرمود پس او قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتیل کردند بعد
از آنکه بلوی بر او نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهایتی دریغ کردند بوده و ایضا نسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم مطرودین بتکفیر آنجناب پرداختند پس علما هرگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول ایشان است آیا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند و لیکن بهره‌ای نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از جمله اصحاب نیز چنین نوشته‌اند پس این اولیت بر مذهب احدی انطباق نمی‌یابد
الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در نیاب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از اخوان خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سرکشی اجتناب باید نمود هرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق رض در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن واقعه عظمی
و سانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه و سلم و متعلقات آن چرا خروج توانند نمود که انکار استحقاق هم
در ان نبود فکیف که بنقل صاحب مباهره حضرت مرتضی بمثل این امت ابوعبیده فرمود که من درین مصیبت مصداق

ذامتر بہ گردیدم علاوه هم شغل جمع آیات قرآنی بعنوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی غیر او قسم بمه زبان مبارکش
جاری شد که جادر بر دوش نه افگنم تا ازین هم فارغ نشوم و ازینجا مشقت آنجناب را توان دانست که دیگران
مثل زید بن ثابت مفصل گفته اند که اگر مامور می گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم کمتر بود از جمع قرآن مجید و تلفیق
آیات شریفه اما آنچه گفته که اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
بر منظر استکار جلوه ظهور میدهد مگر آنفهم نمیداند که چون احباب و اصحاب گفتند که پناه بحرم کعبه معظمه بهتر مینماید باید
ازینجا سفر نکنی امام فرمود که می ترسم که بدان کبشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزند چه حرمتش از حیث باقی
نماند و مصداق این کبش که او را ذبح کردند در خلافت بنی مروان عبدالله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود بکمال احتیاط فرمود و از مکه معظمه برامد و سفر عراق بوجوه سابقه برگزید و این امر را اکابر رفضه بعنوان
طعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون باجتهاد مجتهد الزمانی این طعن از و برخاست ورنه ناصبیت مجتهد بدو وجه لازم
می آید یکی آنکه تجویز کرد جهاد را در حرم شریف باوصف توسعه که ظن بیعت کفایت میکند و امام حسین برعایت آن از
مکه برآمد دوم آنکه جناب امیر فوری بقتل حاکم فدک حال ابوبکر و فوج او امتحان هم کرده بود کانهم خشب مسندة کمام
لیس بالبیتی جهاد در مدینه شروع کردن و قاتل امیر سنه که بگویند که فریادرسی بود که پیشوای شیعه بود کما فی الکشی
واجب بود نه فریادرسی بضعه حضرت اگر چه غاصبین آنجناب را شهید کردند کما مر غیر مره و قبل ازین معلوم شده در
رسالهٔ غدیریه که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود و بعد ازین آنچه میگویند که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوئیم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصله خصومات نه لفظ ثغور اسلام نه حوزه
خلافت نه فدیه مومنین بانچه مامور اند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
ولیکن بر نایب او ضرورت تحقیق اینمعنی که سابقین او رسکنه عینا با زار اندیار ستم نکرد و براولاد او انیم ضرور
نیست که تعلق باشد با حجام ای بی خبر مگر بروایة ثقة المحدثین را از صیرفی در کانی سره کردی یا عیار نیش از تنقید
هنوز ندیده می که از قسم شهر و است ناتمام عیار یا تنقید کرده اولی الابصار که صیرفی نقد که پیش امام جعفر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پیر سید بیش حیثیت عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی خود
چه قدر شنید بخیال تو گفت پنجاه هزار التعجب میکرد امام او می افزود بالاخر گفت نصف دیگر ایشان سوار شده و همراه او را
گرفت و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد و گله دید فرمود بعدادش بگو بشمار که گوسفند بعدد میرسید خود
اگر شیعه بمقدار می بود خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را حروب بعنادیش آمد و نوبت بحکم رسید چنان قوم
بی باک کلمه هولناک بر زبان آورد که هیچ فاسقی و کافری چنان نگوید و مهماندار شاه شهیدان آنچنان کرد تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امروز عاقلان بجبر دلقوری میکنند باز معامله ایشان بحضرت زید شهید
بکجا انجامید ه چه توانگر در شیعیان این باید پنجمین شیعیان بیا بساخت بعد ازین میگویم که چون ائمه خود
نیست لیس با بحث چه شد که ائمه هدی خصوصاً حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق در زلزال خباثان بسر کردند که بیحد

هم یاد نمانده و در تراجم فراتیح مفصل است و شاید که در اتحاف سابقه هم دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود مقرر میفرمود و شعر واد
باشعر دیو و مخالفین خود را مخراش عیدین مرا که گوش خود پسر از جد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست الیشان نرسیدم
حالانکه آنجناب را در کتاب مامور بالعمار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جابر که مجتهد و حدیث را ذکر
کرده که امیه را باحکام مختلفه امر فرموده بودند چه جای آنکه امام جعفر که شیعه فرینوی صلی الله علیه وسلم بدان مقدس الشان
منسوب ساخته اند درباره مجاهدین این شروط و سعیرا ذکر فرموده که اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ
السَّائِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ و انهم ارشاد فرموده که امیرین سلطنت کسری و قیصر
مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس به قول مجیب مصیب که فقط صمیم قلب را ذکر کرده بود که تبرئه خالص و رسوخ
لازم آن است نفس جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است همین که رد کردن لعبارت العین عین
او را کور گردانید **قوله** واگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فتح کثیر بصمیم قلب نزد جناب رسالتمآب هم نبود الخ **اقول** اول
کلمه باید دانست که از روزیکه آیت جهاد اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانی
از هجرت حضرت خیر البشر سید و هم صفر فرود آمد اباحت جهاد شروع شد پس نزول این آیت کریمه و دو آیت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از این آیت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ
وَخُذُوْهُمْ وَاحْصُرُوْهُمْ وَاقْعُدُوْا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بست آیت شد
که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز آن آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را با آنیکه در اباحت قتال آمده بود در فرضیت
چنانچه آنفا معلوم شد ازین سطور و از کتاب الجهاد کلینی مقدمه مذکور که اباحت قتال با کفار از آیت اُذِنَ لِلَّذِیْنَ
بود دیر ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بر زبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده و لهذا
که بر آن در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پدید آرگشت اعتراضات او درباره جناب رسالتمآب بود که در فلان وقت
در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق متورم بود و موی سرش و
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده و با کفار جهاد نه نمود انتهی مقتول و قال او از آغاز تا آخر هباءً منثورا
وَكَانَ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مذکورا شد بلکه از آن جهالت شدید او ظهور پیوست که نه کتب قریش را دیده نه از کتب ما
چیزی دیده و شنیده اما جواب از مقوله او که حضرت پیغمبر خدا چنین فوج کجا بهم رسید که از صمیم قلب و قلب همهم
جمع شوند یعنی شیر گوری و کورانگی و دلیل اشتیاقش کلمه آنکه اتفاق تمامی عقلاست بر معنی که اگر پادشاهی مدة العمر
با دشمنان پیش شمشیر بجنگد و در تعاقب او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرما برادر سعادت
خود بدانند مختبرین ملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده اند
و در که بوقت لشکر قدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه عذر شان بشنود و خدا بخشاه عفو

نمایند با این پادشاه منشوری فرستد و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
نکند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که تدبیر و مشیر در آن نباشند ایشان را نامرد و نامرد دل نتوان گفت خلیفه کرد
شاهنشاه مراتب ایشان را خود به نفس خود تقریر اید و در امور متعلقه وقت و احوال خصوصا در حروب توقیع خاص نایب
خود که با ایشان مشوره فرماید چنانچه دانستی پس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهه نیست خصوصا وقتی که فرماید اجله اصحاب خود را آن نایب شاهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من نشینند
خلیفه که بعد از جدا از من قوت بفعل آرند آن امور که او برای آن مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابر منصه ظهور رسانند
و طریق او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشند که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاد که آنچه نایب شاهنشاه میکرد مقصود او بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه تفرقه
اتفاق افتاد کالبرق الخاطف التصدیق کتب آسمانی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار پس طاعنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه در سینه ایشان بمقتضای لیغیظ بهم
الکفار در جوش می آید حال دلیری و مردانگی ایشان هر کرا منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصا مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیستان و غضنفر دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از دیدن شمشیر آن کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایها الفقیه ادرکنا در دهند که بپردازند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرفضه و اگر کتب اهل حق گرانند توانند دانست که نهایتی و پایانی ندارد و حرف
از آن باز گوییم و بعد از آن راه اختصار بجوییم و باز بر میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و آخرین ایشان را رانده و بالاستلزام ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا سیر میفرمود و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه آماده پیکار گشته اراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه و سلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن الاسود
الکندی عرض کرد جوابی گویم ملک گفت احسن گفت زده محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوییم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس پیکار کنید با دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن ما همه همراه شما با دشمنان قتال می نماییم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندیدند و روی مبارک ایشان از خوشی
شد و شیخین نیز همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میفرمایید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آورده ایم یا رسول الله
و تصدیق تو کردیم و گواهیم بر آنکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بارها مواثیق و عهود نموده ایم

گر کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هر چه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
و جان فرمان می بریم قسم میخوریم بخدای عز و جل که ترا مبعوث گردانیده و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر
زخار ناپیدا کنار در آئیم همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن صبریم عند الجهاد و صدقیم در
راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و به برکت خدا بکار میائیم چون سعد بن معاذ بدین قول رسید حضرت
بغایت مسرور گشت و مصمم غزو غزوه بدر را و بعضی بر آنند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات برگشاده اند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب آنحضرت را
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل نخل بر زبان آورده پس اجمالی
مختصری که در ان رفضه کنند خیال دلن تزالی و بالاحوالی شان بکنند و گردنهای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب بپیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد بالجمله قصه تالیف آنرا نیز بعد فقر سپارم
آنکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل عاجز مانند سلسله خصومت بجنبانند در
پی تقریر و تشهیر فاضل بی ادبی شد و استفتای جدید بتوسط مزین دایره گردانیده بخیال اینمعنی بعلم المسیح
بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکش دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بسلامت برسند چو الغنیس مطابق
عادت خود تحقیقا و الزاما و نقلا با چنان بنویسیم تو گوئی که تشهیر و تقریر مجتهد بپایان رسید و رنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس تحریر رسانیدن نشان و بلده کانپور گر همت بر جهاد بر بستیم چنان شد
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور رساله البشارة که تحریر و قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که حد بجد تقریر بلا عذر مجتهد در انهم بر اصولش در ان منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و غفران جواب
در رد این استفتا که بجواز مدح فاضل موصوف نوشتند کارامد کما لایخفی علی الناظرین و نقل این رساله
دران اوان القدر پنجاه و شصت عدد از کاتبین برداشته تقسیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است شنیده ام که دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بران گماشتم که مطبوع شود چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طابع نمونه آن همراه دایره نام صاحب
قمر الیش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه النصیر الدین حیدر
است و تغییر این خبر مولوی میرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افغان و خیران رونق افزودند و فرمودند که از
مردم چنین شنیده ام و خیلی پریشانم همین وقت مختار الدوله را باید طلبید و دایره سو را متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسید که مجتهد ما را چنین عبارت بکار کردند و کلام او را در دکنو دند و تاج مرا نیز ربودند تا اصلاح
کردم و رنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده برعضو ضعیف میریزد الغرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگویم که حال مجتهد در شهر هیچ بود که هر که سواری او را میدید بر ریشش وی میخندید و مقبول وافاغنه بی باک چیا میگفتند
و هر کس دانست که چنان عاجز شد که تبیان زرد گردانیست قصد طبع رسائل بطور ایجاز و اختصار در سلطنت چین متعصب عنید
قطع نظر از انکه دو بار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبر اباد و لکهنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشت انکار کرد باز درین شهر بدست حافظ غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
انیسا حیله با حافظ مذکور از راه قدامت داشت باقی نماند ادم برانکه آن جواب مختصر چه بود پس بدانکه قیاس مشتمل
اولین و آخرین رخصه در مباحث فراصحابه اینست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او چنین و چنان
و بعد ازین رجز خوانی ولن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بدگوئی
و عیب جوئی داده‌اند و از کجا بکجا رسیدند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار همین
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد با گریخته بودند ارکان حضرات رفضه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام ورزید مطابق اصول مردیه ایشان که جهانده شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیره او در علل الشرائع و تفسیر اهلبیت اورده‌اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد الکنون هر چه فکر جواب از طرف ان اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قصه مسافت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب نقیه طائفه مدار لیاقت از کتب بر حضرت مقداد اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
الکشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و با انهمه مقداد اول کسی است که وقت استشاره در جواب حضرت
رسالتمآب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب کشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر ان از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریف شریک بوده و مجید
است حال عمار بن یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته معرض
حضرات معصومین مصداق خاص حیفیه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بیست و پنج سال بود تقریباً معاذ الله بیچاره
بعید از گشته مگر وقتی اورا انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پدید آمده یعنی جناب امیر بمسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین نسانی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست انهم بر تحقیق ابن بابویه در علل و باسناد کلینی و تفسیر اهلبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر المؤمنین
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان و رفاقت خاتم پیغمبران رخت و گریخت
و تنها امیر المؤمنین باقی ماند و هم نسیبه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفسیر
مذکور هم دلالت تام بران دارد و بیشتر ازین سلسله ازین دو تا بهفت کس رسیده که بر تصریح مجلسی در حیاة القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المؤمنین تا خلافت عثمان از حرکت دائمی بسبب سیاره مبرسید و حال تزلزل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا از بیرون که عوام وران بود باز او را بجهت مذکور اخراج نمودند یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا آدم درتشدباد سیر بیده و شر یکی از تا بدین گردید حیرت بر حیرت است که رفضیان معماران را از لنکا یا از جابلقا آورده
اند سقف بر بستان جنان محکم ساختند که با وجود انقضاء از منه طویله هنوز بر عمر شان مانند بنیان مرصوص است تا بعد از دیدنش گوے
سجاده ات اهل هند که مگر دین ایشان از موم می باشند که بعضی از ان درست گردید و دانستند که شیخ کافوری دریز
رو سیاه رد شن بمودند الغرض در منتهی و صواعق حیدریه قصه ارکان شان بیش از بیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
شان آورده ام و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت
در وقت غلبه کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند و راه فرار می پیمودند به بین که آن دو سطر مختصر مقدس را
رفضه را التجبیر و زلولی بیهده و تش و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب غور را
متل نامه اعمال خویش تر سیاهی گردانیدند همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بخوبی تحقیق و تدقیق بکار
اہلسنت میاید فکیف که دران رساله ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که فرد کامل علی الاطلاق و
تمامی آفاق است الذی لم یر فی الیقین مثله در ترجمه او عبارت امام اعظم ثانیست از صندوق شیعه باز کشادم که قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانند که شش برهان را بر آن ابلغ بلغایه اصول رفضه بالاتفاق سر منبر قائم فرموده اند
و در برهان ششم اختلاف دارند که آیا ذکر حضرت نوح علیه السلام دران بود یا نه کتاب صدوق الطائفه ثانی نظر
دارد تا اول بروی صاحب علل الشرایع از حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن خباب الجمحی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحمصی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلحی عن ابیه عن ابن مسعود قال احتجوا فی
مسجد الکوفه فقالوا ما بال امیر المومنین لم ینازع الثلثه کما نازع طلحه و الزبیر و عائشه و معاویه فبلغ ذلک علیا فامر ان
ینادی الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه بلغنی عنکم کذا وکذا قالوا صدق
امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی بسنة الانبیاء اسوة فیما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لَقَدۡ كَانَ لَكُمۡ
فِی رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا ومن هم یا امیر المومنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه و اعتزلکم وما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه لغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم وان قلتم اعتزلهم لمکروه راه منهم فالوصی
اعذر ولی بابن خالته لوط اسوة اذ قال لقومه لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت له بهم قوة
فقد کفرتم وان قلتم لم یکن له بهم قوة فالوصی اعذر ولی بیوسف اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم
ان یوسف دعا ربه و ساله السجن لسخط ربه فقد کفرتم وان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربه فاختار السجن علیه فالوصی اعذر ولی
بموسی علیه السلام اسوة اذ قال ففررت منکم لما خفتکم فان قلتم ان موسی فر من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم وان قلتم انه
خاف منهم فالوصی اعذر ولی باخیه هارون اسوة اذ قال یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه ولم یشرفوا علی قتله فقد کفرتم فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی الله علیه وآله اسوة حین فر من قومه ولحق
بالغار وانامنی علی فراشه فان قلتم فر من قومه لغیر خوف منهم فقد کفرتم وان قلتم خافهم وانامنی علی فراشه ولحق هو بالغار
من خوفهم فالوصی اعذر خلاصه حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارتکاب آن باصحاب جمل وصفین گفتگو میکنند وچون چرا میفرمایند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر برآمد بعد حمد وثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کنار رفتن با ابراهیم علیه السلام ودر آرزوی قوت بلوط علیه السلام ودر اختیار زندان بیوسف علیه السلام ودر فرار از خوف بموسی علیه السلام وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر اظهار شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام واز اینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه با فضلیت امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد والعاقل تکفیه الاشاره وچون عصمت مآب شان علی رؤس الاشهاد فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام انهم انکار رد وغیظ وغضب نموده باشد عجیب‌تر آنکه نظر بر روایت در منثور که فاروق اعظم روبروی مردم اقرار الفرار خود کرده زبان تشنیع وتعریض در مکاتیب مذکوره میکشایند وفرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرق است که عمر فاروق بسبب شمه النفاق وصفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده وبر تقدیر صحت روایت مطابق محاوره عرب قرار الفرار خود ولو کان ساعة فرموده وعلی مرتضای شیعیان که مصر بر قرار بوده فقط برای تطهیر ذیل خود ذات مقدسه انبیاء اولی العزم را بتهمت نالایق متهم نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت موسی وجناب سید الانبیاء در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است پس مخالف الواقع باتفاق الفریقین واگر مراد تولی از زحف ورو گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما شهدت به اخبارهم والفت اخبار هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون وجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار گاهی فرار اختیار فرموده باشند واگر در اصول واخبار رفضه انهم آمده باشد امید که از استماع آن بهره در شوم وبر بلیه مشان واحسان مجتهدین قائل گردیم وبعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر دلتنگ شوند وگویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنا بر عصبیت وعناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده وگفته آنچه گفته حاشا وکلا که مبنای آن عصبیت وعناد باشد بلکه این تقسیم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضرب حیدریه دارج نموده اند مختصر حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا علیه السلام حاضر شد وپرسید که چه میگوئی در حق گروهیکه بر دعوی آنها گروه دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت گروه دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت که گروه اهل مائیم که بر رسالت پیغمبر ما شما گواهی میدهید وگروه دیگر شمائید که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس دین نصاری حق باشد ودین وملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده وبشیر تقدم او بوده واز عیسی شما که انکار نبوت وشریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به نبوت گردیده ونه ملت اسلامی را آسیبی رسید مرگاه ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما در مقابله شیعه از همینگونه اعتبار

چه پاک نخواهد بود و از جا دریافت شد که میدان جدل و الزام برای اهل حق در مناظره مخالفین بس وسیعست تا
فتنه کرد و لا تکن من المنافقین التقی بالقناع عن کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام با حدیث که از علل الشرایع شیخ المشایخ نقل کردم
باز تصریح به تجهیل مجتهد برای اهلسنت طالب التفصیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه می پردازند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آمد که بشیفته
در تماشای اجتهاد خویش مدهوش و بخواب خرگوش مبتلا می باشند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه میرسانند و متقدمین و متاخرین عذر را که برای جناب امیر در امر مذکور بر می انگیزند
ملاک امر آن این حدیث و افادات ایمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه بنص با صفت برهان هویدا شد که
آن جناب عصمت مآب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعدا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
ذهن هر کس در آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عالی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صادر شده پس عذر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد هیچگونه نگوید چنانکه شنیدی
و از این امر از بس هویداست در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین تقریر یافت که حضرت امیر امام الائمه و جمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام نهم کسی از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقیفه بر ارکان
اربعه نهاده شد از باد در آه فجعی خاویة علی عروشها و عمده متکلمات امامیه که در این باب مورد افتخار قوم نسوان هذه
الامة بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و دیگر بجهت علی رض وقتیکه حضرت او را در خانه
گذاشت بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمئن بخفت و در عذر چیزی نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضویست که من مقلد حضرت موسی
هستم در خوف و فرار معهذا مابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه بمقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست در باره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش میشمارند پس در پی اذیت من نخواهند شد و باخذ این احادیث بآخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار هیچ جای قبیل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیاد شان بوده و بارهای احسان بر سر دوش ایشان گذاشته و انواع قرابتها با ایشان هم
ذکر داریم در باب قبیل و قیل نخواهم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان آن موجود است قطعا نه بطن تخمین
سوم آنکه بجهت علم ما کان و یکون حتی ز خور ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه و سلم تلاوت نمود همه بر آنجناب آشکار بود آنچه واقع شد که غیر ارشادی لا اصحابهم و انهم نیندرت و حجر
از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم مثلی صدیق

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه قوله وانچه
صحابه جناب ولایتماب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد الخ بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
بصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفایی ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در آنچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را جهت
دفع بغی الی الله بقابو آورده نزد معاویه سپارند و در وقت تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بخواهد بود ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلا و فتنه از اکناف عالم می انگیزیم آیا این عداوت جلی اندامیها کمتر از آن بود که انجناب
را در راه خدا بفروشند. که بر روایات شیعه هفتاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرمود که از تقالیب لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر بروایات معتبره جهانده رفضه مثل علم الهدای شیعه
یا برادرش در نهج البلاغة بطرق متعدده آورده این گرگ کهنه و بیوفایی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بذکر آن در مولفات خویش برای سیاه روئی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما توبه
نکردند بلی نیز دند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبد الله بن سبا بوده اند نیازم
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بر دارند
پس در جواب آنچه مفصل گفته بود درینجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عریض و طویل همین بود
که مجلسی نور عیال بعد از تحقیق فرمودند پس بر و یه همین مذهب التشیع و بر آثار و حبین که خوب رفته آید فادخلوا جهنم
خالدین و به ظاهر است که هر گاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه معین
بود بطریق اولی و آن کلمات طیبات کوفیه و اراده قید و بند بدون اخذ رشوت از معاویه چگونه باشند و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر خیر خواه با امام حسین این گفتند که کوفیه با پدر بزرگوار
چه کردند و با برادرت چه عمل آوردند و سید مرتضی عذری که از طرف امام حسین مرتب نمود مفصل بقول مجتهد والنتی و عذری که
از طرف امام حسن بصلح معاویه در تنزیه نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد و کلمه خصوصا بر تصریح کنتوری
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور متبادر میشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت اینست که اگر
مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمة وغیره بر مسند خلافت نشانیدند محافظت انجناب نمیکردند
التیمه بجلت هر چه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و غدر ایشان با نجد رسیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغة داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده انهم فرموده که دل مرا
خراب کردید و رنجها در ان انداختند و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بدین حاکم شدند و انتها سه
شکایات این منافقین آنکه جناب امیر باوصف آن اخلاق که داشتند استغاثه بجناب اقدس رسالتماب بردند و حضرت
دران خواب که بهتر از بیداری بود باوصف الفاظ بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال بدین منوال رسید
دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته‌ام تا سال قدمای رفضه خشت از بام باشد نخود بالبداهه
اتفاق در رفضه متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند و نماز باقتدای امامی گذارند و اعتقاد ایشان
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا لشیء عجاب بیچاره مجتهد چون
اینحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش و بدبرخالی خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در گنبد بسم
بود که از صعود در یافت تا قول زبید کلیم بکوفت و گفت که انچه اصحاب جناب ولایتمآب الخ و این امر بداهت بدیهی
خود پیدا است که مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قران را بدین نظر نگرند و حالات وفا
و اخلاص شان که بار دان غضنفر پیاپی گذشته به بینند گاهی الطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد و من تصدیق
اول کشودم و بتشریح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شدم و اکنون بهمین قدر نیز داد تصدیق و تائید کلام
بزرگانش میدهم و میگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع سر قید و نهند و شهادت جناب امیر و امام حسین
علی تسلطی می یافتند بمقتضای و در حقیقتش ذکر خیر زنده کنند تا نام را البته رسم ماتم و مراسم نوحه و شیون نیز
انتظام میدادند و کار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به تباکی دل بالکی میکشید قوله و از اینجا
که امام الستر و العلن اه و درین افاده تازه که تعلق بحال امام الستر و العلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
سفاهتها و تناقضات و از احیف راه یافته اول انکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور و حالا چنین میگوید که امام حسن آراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و بدیهی است
که آراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح و ظفر یا انکه معاذ اللّه که شکست رود و همه سرهنگان
فوج انجناب را بمعاویه سپارند و از عقل و دین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
و از ملاحظه آن چنان حاصل که آدمی محتاج به نوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و بتشارک
حاجت شدید دارد و پادشاه باتنی چند اگرچه گیو و نریمان و جهان پهلوان باشند در مقابله لشکری
انبوه مور و ملخ چه می تواند کردن و هرین تقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره مجتهد و برادرش
تصریح این عبارت نوشته پس بهار تناقض در هر دو قول باید دید و انهم در یک صفحه قریب بهمدگر
و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرحناه فی المنتهی وغیره من المولفات پس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم انکه از کتب دین و ایالنس
چنان بوضوح می انجامد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مایه انتزاع اتحاد
همه باشد و واقعه کربلا معلی پایان آن بود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن پوشیده دست بدست حق پرست امام حسن داده اکنون انجناب را طبعی همرسیده بود
با یه مقتضای عقل و نقل الست که که الطریق اولی بحصول پیوسته و علم الهدای رفضه و این کاسه لیس
او می نویسند که جناب امام حسین را طریق حصول الی الحق بمجرد شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل بهم رسیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی حتی یقینی باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند
دیده ؛ هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون زعافی بر زمین
زیند و لکافر حربی بعد تلاقی طرفین واراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه اثر
عیاالجد چندی دیدند که این خنجر بر گلوی حق جوئی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعین ریاء و سمعه برای
آن علم ونقاره می نمنند واگر فرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسینؑ چرا تن برضا ندادند
و فضل جناب برادر بزرگ خویش را نه پسندیدند ایا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر امام صحیفه دستور العمل
می باشد و هر چه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده
بران وثیقه وفار غطی مهر خود ثبت فرمودند و با اینهمه کلمه با آنکه از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آوردند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی و ناصبی
قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمایتی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
نباید دانست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رو دهد و مصحف جناب والده
معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آینده تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی البحار و حق الیقین وغیرهما
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود
خواهم رسید و بنداتیات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بجوشند و درین باب بکوشند و ابتدای
جوش و خروش از ایشان بوده باشد وانهم بطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار
والجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده
جمیع لشکر که خود چه شنیده و کو شنیده باشند بار حال ستان دیدن که یکرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شدند
عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار ازان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پریشان گوید
و چگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست تکلیف وقتیکه در دفع اعتراضات اهل دانش
و بینش بکوشند که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام مستهجن است چگویم و چه نویسم پنجم انکه
ادعای این معنی که امام حسنؑ ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد والسنة با وجود
گذشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال وانهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی عدارد وانهم
بعینه انیکه اگر بربلا گویند موجب لعنت شود نزد مدعین مزید ولاد جناب امام حسین را که حاضر واقعه باشند
خبری بنا شد ان هذا لشیء عجاب تا شکایت بحدی رسد که بار بار والسنتی نعوذ بالله من ذلک ولکن
فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلاچاری صلح با معاویه لعنه الله نمود حاصل شد السنة که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید و ازینجاست که ائمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند و از شکایت ایشان رطب اللسان و از لعنت این جماعت ایشان عذب البیان زیستند کما مر سابقاً و لاحقاً و ایضاً از فوائد عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید والحمد لله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیقت لسانش قائل بود و اقامت کوفه برا و از جهت نفاق شیعه شاق شد و نیز بظهور رسید که اگر جناب امیر شهید نمیشدند البته بکوفه نمی ماندند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغت هم دلیل بر آنست از مخالطه افعال و اقوال شیعه لئیم دو نیم بود و اعتقاد جناب امام حسین بحقیقت لسانش خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است لیکن چگونه برای متاخرین ائمه هم توان کرد که مذهب رفض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش و بجور نبش تشیع بعض ائمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کید او را آغاز فرموده شاید غلبش در قلوب ائمه ندیده ششم انکه اتمام حجت را سبب این بود که کوفه مطرود بین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که بتصمیم قلب جمع شدند بر ایشان اعتماد نفرمود و بر زعم رفضه ازین جهت تن بتقیه در داد هفتم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن بر زبان می آرد نیز یادت اوصاف آنجناب قصد میکنند تا اهلسنت دنبال او بگذارند و این معنی مخلص او نزد عوام تواند بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعه دیده اند ایشان را بدام و دانه نتوان گرفت و کیف که در احادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن در اولاد خاص و فرزندان با اختصاص جناب فاطمه زهراء داخل نبود کما مر مجملاً و مفصلاً هشتم انکه عبارت او را الوح ازان گفتم که درینمقام بار بار لفظ لاچاری بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گلیته و هم جبر بیته که لا کلمه عربی است با فارسی بیگونه پیوند شود الیس ناچار و ناچاری باید گفتن نه لاچاری و لاچار و شاید که قیاس را در محاورات هم دریغ ندارد پس غالباً بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی می آرند پس لاچار را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و ندانست انچه تحقیق گفتند و از اتفاقات است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد و ستایش مباحث و عبارات منتهی الکلام بیش از بیش نمود و بعد ازین گفت که ازالة الغین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است و لیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد ازانکه رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بر بستند و مردم دست بدامن او نیختند پس ناچار برای تقویت اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نموده ام که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن بپردازند و مرا معذور بپندارند و اگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و قالی توان کرد و نشان توان داد که تلمیح را آورده اند و ابلغ را نیاورده اند و مقتضای حالی و مقام

چنان بود که باسچار روند وانها با لنا ب مایل شدند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم نیازیست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود یعنی تشیع مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی برا
بیان کند او کاسه مجتهد لیسیده که عبارت از اله الأیق ستایش عشیت بعد ازین گفتم که در بارهٔ عبارات مجتهد الزمانی
هر چه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند را نشان دادم که بدین فصحا و
اساتذه تغلیط ایشان اغلاط و محاورات کرده اند باید امثال این امور تا مقدور بحث ننمایم ولیکن چون الد الخصام در
عبارات من گفتگوی نماید بناچاری بقدر ضرورت میگوییم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند که
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت و آن کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود بارها
چون امثال این کلمات را یاد نمودم عاجز شده و دانست که درین پیرایه هم با مجتهد تو انیم او بحث **قوله** و آنچه
ازین باطویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ در تمام مغالیط مجتهد بسیار است مغالطه اول آنکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد از آنکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدودی که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصا در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر و یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید برملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد و امام درین وقت نیز از بیعت او سر
تافت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شده و در آنجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه
بود و حال کوفه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شده و زنهار بیعت و تقیه نفرمود و مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که آنچه ازین بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را فرحی میدهد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و میدانی که علتش چیست علت این است که نفس ناطقه او نور عقلی در ضربت حیدر به
جنون را الفاروق اعظم نسبت داده بود و مصداق الکل المتهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند بیت فکر زنجیر و فسونگر کن و همراه ببر که هر که در خانه بناچار رباحتا در روی ه مغالطه دیگر
آنکه در آن وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها و رنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
در آن وقت با شخصی چند از اجله اصحاب در مسجد شریف بود پیر سید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا معطل میکنید گفتند باز انهم خود معاویه رو حاکم برای بیعت یزید پلید دیگران بطالبیت رفتند
و امام حسین را از رفقا همراه گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنوید که آواز من بلند
شد بلی الکلام داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه درینجا انتظار من بکنید بار سے
حاکم رقعه یزید درباره قتل انجناب نمود و امام سالما نجانه آمد و بسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند و لیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین ایشان مدعا باز گردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصرا درینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود و پس پیش حاکم تشریف برد و صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت است و انهم مید السنت که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه القتل یافته شد بالیقین بسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد التمهید و ازینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیراکه مدار مجتهد وجوب تقیه را به هلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد گر بحیث درست بدامن
عدم تسلیم وجوب آن خواهد او بحث فلا نقل و از کتب امامیه حیات الخلود است که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشته و ابواب تراجم ائمه را جدا جدا در جداول مربعات ذکر کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبه بن ابی سفیان نوشته بود که از انحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
و الی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد ثبات حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب چه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
دیگر عیان است که حکم قتل قبل از سفر انجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی حزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی باید دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
و ضعیف همواره کرده اند و لیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده انچه را دیده نوشته و انچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
بسوی مکه زادهما الله شرفا می نویسد مروی ست که بعد از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از هر چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از حسین بن علی و ابن زبیر و دیگری عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید

ایشان ولید پلید و هر یک را به بهانه برفتند اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و بمکه رفت و جناب امام حسین ع
با سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن عنود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هر گاه آواز بلند شود بخانه در آیید و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بود ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوییم و شنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهائی بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
اگر دست از وی بدارد الا دیگر براو فایق نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را بردارند حضرت زرد از غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیه اقتلنی انت ام هو
یعنی ای پسر زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست و بتشویش آنکه مبادا غلامان متعلقان
بدر آیند و مفسده شود و فرمود باشند تا فردا که مجالس منعقد گردد و بگوییم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت فاما ابن زبیر وره حاله تا باشد بخط بالوی خواهد
و سر حسین علی را مصحوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لاحول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن بدهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
بامحرمی بخدمت سید الشهداء فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و لیکن اسباب باعث نقار فیما بین امام
همام و یزید بد فرجام شد ذکر شد لهذا غنیمت است پس آن جناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از نجا بروایات معتبره
شیعه یافتی که حاکم یزید پلید در قتل امام شهید بیکار رسید و اگر ولید مرد کی فهمیده و سنجیده بود شهید و در مدینه
بود دیگران دشمن خونخوار بنده درهم و دینار کی بودند چنانچه والسعی فتنه قائم شده بود لیکن امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد طمّام رئیس فساق لیام چه قدر جاهل دالست انچه بچشم مبارک دیده و چنان در دل قرار داده
تا حکم یزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حالا آنکه عازم مکه معظمه بود و خیال الضمار حسب التحریر است ورنه عبارت
صید کتاب در این معنی نوشتی و داد تفضیح مجتهد دادمی و انتقام تجهیل امام الشهداء بخوبی گرفتمی معلوم نیست مجتهد ما
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل نرسیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید اراده قتل و ننگ من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این هم
نیز تجمیع مخالطه او را ترجیح نکردم تنگ میآید بجوالشن قلم برداشتن لیکن بنابر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافات قتیته ضالیه میشود پس مجتهد را در این معرکه جوالشن در ربود و مانند افیونی در گلیم بسم الله
است و که شاعر میگوید چه محراب سجود خاص و عام است و زبان گفته اند بیت الحرام است بدیمد را
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حالا آنکه از کتب معتبره امامیه پدید آمده که حاکم قتل
یار بار در رسید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هر گز معینه

یزید قبول نفرمود و تقیه نشد و معهذا این مقصد مغالیه را در مقام مغالطه دیگر پیش آمد زیرا که می پرسم که امام را
علم مذکور چگونه بحصول انجامید اگر گویند بعلم ظاهری گوییم این در شرع شریف ممنوع است چه الفاظ از کتب معتبره واضح
خلاف آن عیان شده که اظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل رسید و نامه بمردان قتل نمود یعنی
بیعت یزید پلید را امام را از حقیقت حال آگاه گردانید بلکه القول موت حیات انجمود سختی و تنگی نیز از آنجا در رسید و آنجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گویند بعلم لدنی و اشراق باطنی پس تصریح سابق او منافی آنست زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه مسایل شرعیه بنا شده نه علوم لدنیه غیبیه و از این باب است عبارتیکه در خصوص گفته که سابق منقول
شد بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه غیبیه که در حقیقت القول بالقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهدا را باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تفضیل این غفلت شعار یا معنی که حضرت سید الشهدا است که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد و حسنا قضا و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
و السنته قبلیت حکم را با وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر و حضرت امام حسین علیه السلام بدان خبر دادند جهل التجا
است بر اظهار مجتهد مشتق که پا یالش یدید بلیت نعوذ بالله من ذلک ع انکار از تو باید مجنون چنین کنند باز مغالطه
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم الیقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم حالا
لنفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس بدین که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز
در سر الشهادتین میفرماید آنچه حاصلش بفارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشسته در ماه رجب شصت هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت بسوی اقلیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیر
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد بهم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید فرمود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و در این جهاد جان و مال خویش فدا کنیم و هرگاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفیه را بر نصرت و حمایتش بر انگیخت بعد از این در بیان اخبار وقایع
جگر سوز در خود طاقتی نمی یابم که بنویسم و در اینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب و تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب عزمی بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
و امان رو بروی ابن زیاد بردند آن شقی درباره نایب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را نیز در کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد و بحکم ابن زیاد همان روز هر دو فرزند او را که محمد و ابراهیم بودند نیز همراه
او شهید کردند قضا را جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمیناً بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد از آن بود که خبر با ایشان رسید
که حضرت امام در حرم شریف آمد پس مجتهد انیه را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق باشم و
حکم یزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید آنوقت حقیقت تقیه نبود و در

واین کسر نیز گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بنا کام انداشید لعمد المجد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق ولاحق برزمین افتاد در ینجا نیز بهان رو داد و مجتهد را یک چشم دو گوش هم باقی نماند فردا
انشاء الله تعالی او را زیاده تر مختوق میکنم الیس الصبح بقریب و در ینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق وانهم بزعم خود بقریب ولفاق قرار داد میخوانم ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ٭ کین ره که تو میروی
بترکستانست ٭ طرفه آنکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم نمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهدا و دیگر تشنگان کربلا که بدان
شده و مدتجیل او نماید او برای زیارت آنجناب چگونه از گلشنه بسم الله برآید آدم به حرف دیگر که میگوید چنین
حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر از ین بشهادت سیاق و
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد در ینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
زینهار زنده نخواهد گذاشت و آنجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات وارد بالتقیه حتی که حجاب
والطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال تواند خندید و مویدان اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما فی الفاسحی و شدت از طرف او پیش آمد پس وجوب
تقیه چه انتظار تواند بود الغرض در آن وقت مروان حاضر بود چنانکه المستی علما نوشته اند که چون امام
رخصت میشد او از انجا که حکم یزید و حال دشمنی اوست با آنجناب و دیگر بزرگان از سابق ولاحق
سید السنت گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابوبکر و عمر و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از نیابت یزید چه خواهد کرد
پس التقیه می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مطالب یزید را بر شمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما آنچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود لیس با بصح اصح در منافات است زیرا که الکلام دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجاء در دنیا نیابد زنهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصائر العین گردید تا هر کس دانسته از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابوالبصیر که کور مادر زاد است
که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بتحقیق پدرش
هم گرفتار است که در صوارم و حسام باهنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل نداشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصاً در فن کلام هیچ ننویسد و این کلام من هر چند سخت و درشت
می نماید چنانچه کلام پدرش ولیکن عین مصلحت و خیرخواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
که ع ملامت کنان دوستدار تو اند ٭ که پیری بناچار است که اگر قفل سکوت بر لب خود

میگردند و مقلدین او بمقتضای لیقولکن بافواههم ما لیس فی قلوبهم اما احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانسته اما اگر اهل تقلید عرصه را از شش جهات بر او تنگ میساختند میگفت که من درین
امور پیروی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که آنچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصام است و اگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لاف و گزاف پیش است
و تا زندگی بر همین عمل نمود و از آنجا که رساله بصارة العین نزد هر صاحب ادراک دارد و اعتراضی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضاتی
که تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه مستقرین ارکان ثلثه نوشته بودند درین مدح
مجتهد تکذیب پدر می فرموده کما عرفت فیما مضی اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفیدان من
طریق محاسبت آن اعتراضات نور دیده و مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر جمیع
این اعتراضاتست متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین
قوله و معیت معدودی چند بهر کاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین باین قلت فوج در جهاد شروع میکرد چون آنجناب دران
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت وارد نشد
ازین قول مغلطه او باعترافش به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب قوی می شد مگر نه بینی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرده فرمود که
شیعه دست از نصرت ما باز داشتند و نائب و فرزندانش را شهید کردند بر تمام حجت نیست پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را بخیال نیاورده و داد جهاد داده و محصور شدن بکربلا بمقابله و مقاتله پرداخت صفت فوج کثیر که مشتمل
بر صد و پنجاه هزار سوار و پلنگ بودند در مقابل امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره نواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله**
و اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل ازان که در اثنای
راه حضرت امام حسین ع را خبر برگشتن شیعه شنیده رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند و هانی را بر دار کشیدند
و سرهای ایشان بجاسو کردانیدند پس دلالت بران دارد که آنچه رفضه در خصایص امامت و شرائط
ان کتابها نوشتند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و در و بیرون او عمود نوری نصب
کرده میشود و مخلص و منافق بر او مبرهن میگردد الی غیر ذلک مما لا یتناهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
و غیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا و منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درین مقام قطع نظر ازان آنها
را که شارحین کلینی و غیر او قرار داده بودند زیر باید رفت که مراد ازان علوم اسباب ان قدرت و قوت
همه است یعنی هر وقت که خواهند مجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف لاریبیه پرتو ظهور می تابد آنهم صورت بست

زیرا که کوچ امام حسین رضی الله عنه روز سی بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبید الله بن زیاد
بردند و عهد و میثاق را شکسته آن بیچاره مظلوم و بی‌وطن را شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوشش اشک متغیر است و شیعه کوفه متأثر نشدند بعد از هزار و چند
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را از متعلقان
همراه گرفتی اول دلیل بران آنکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم در گیرد که آدمی درین وقت و این سفر خطر متوجه باشد و از حال نایب و فرستاده خویش خبر نشود و لیکن حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت ایشان
و انتظار قدوم میمنت لزوم و با وصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان هر امور
معانی را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نایب آنجناب را با هر دو فرزندانش کشتند گویند بزرگی شیعه بود در زمانیکه
بعد اسلام کرام یک مذهب برگزیند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند دانست
که این مذهب منافقین است جرأت بران نمود و مذهب تسنن اختیار کرد که ولی زبان شان یکی است بر طریقه اعتدال
اعتدال می‌روند و حضرات ائمه نیز برهمین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد ازین فریب رئیس المکارین باید دید که میگوید عبارت
فارسی را بطور بلغا و فصحا کما سبق الیه الاشاره ادا میفرماید که الی وصول بکوفه تعجیل تمام میفرمود تا آنکه
لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی آخر الآیة الکریمه ازین عبارت مترشح
میشود که اگر آنجناب محصور نمیشد برگز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت اال کتاب نوشته بود مشتمل برانکه
ای حسین همراه این جماعتی را که مشتاق شما بودند قتال و قتل و نقل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یافتی
بانه بالضرورت قتال بکنی و علم الهدای رفضه میگوید چنانکه مفصل دانستی که دران حال امام متوجه سمت
شام رفتا که یزید نسبت با ابن زیاد رحیم است هرانچه خواهد گشت لشکر عمر سعد اعدا از راه شام باز داشت و عود
لیکن هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین ذبح فرزند دارد هیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین نیز
دیدن کتاب مختوم بجد وجید خواست که خود را بشهادت باز دارد پس آن همه مواعید یا کجا ماند و رفضه غریم
آن کرده اند در مجالس امت و ما یتعلق به بالاخوان نمود و بالی غیر ذلک من الامور و وجه قریب الله ربانا
بستین و از اغاز تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس باید که از قوت
بفعل آید و از زبانش رنیار صورت نیافته است زیرا که رؤسای لشکر یزید شقی بمتفق الکلمه بر مضمون بود و عمر
شقی هم بارها گفت که بیعت بر یزید باید کرد بعد ازین هیچ معنی نیست ازین لفظ چرا خاموش فرمود با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت او بدنی و مالی ذمی کتاب او را فرض
مقبول نمی‌شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیدی باشند می‌بینی امام حجت

بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی لفظ بیعت تا دم شهادت بر جان مقدس نگذشت تا ببیعت یزید چه رسد
پس حجت کجا تمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرمود
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس القای نفس به
تهلکه متحقق شد و ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زنهار درست نمی شد گوییم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا و هم تفصیلا خصوصا آن بیعت
که یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی ماند و
با مراعات آن کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهرداری بود چنانچه وقت
اکراه سجاد در این مصائب این اتفاق میشود و جناب امیر بالاتفاق با ثلاثه بن مرة بعد اخری بیعت می نمود
و کلینی مقرر مود بر اصول فضه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث علیهما ما یلیق بالحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس هذا اول قارورة کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را بالیقین که بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن کار میکردند نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج جمع لکوک مردم هم نبود بسبب عزیمت و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود ولیکن بعد جمعیت فوج ضرور می انجناب و برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بمرکز خود می نشست تا شهید شدند کلا از اعدای الرحمن
بود چنانچه حال اهل همت تواریخ معلوم میشود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج گوشه ها نشسته اند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیدند و مقام
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان امد و مواظبات قلبی کجا ماند پس نسبت
مکر کلینی گاهی و اخذ ملک و پادشاهی و با اینهمه اول نقض عهد و هو که آن بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم رو برو می ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفتند که اگرچه
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قران مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نه جنبید و صبر
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فا رضحطی شریک بود تا چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت که انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین جهالات دست
ورنه مقلد چند که رتقه تقلید را از رقبه خویش بر تباورند و بنور ترائب امام و سنی مییانند لباس بد خواهی
خواهند پوشید و در تخریب دو مانت خواهند کوشید یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری شکر ایزدی بجا آر
که اگر چه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا تراهی یافت زنهار حکومت کوفه عبیدالله زیاد بدنهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه انکه آتش را
که بکید و مار برنافش گذشت چون ریاست اهل نفاق حاره خیله بجالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی انچه
نیز از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان صحیح

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین در مقام نقل فرموده که وقتیکه غنیمتی و فتحی باهل اسلام و ایمان رسد میگویند
خدا مرا ازین آفات نگاهداشته است که همراه ایشان نبودم و اگر فتح و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودمی فایز میشدم
ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه را بلند اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از
دایره ایمان بدر می آمدند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بمجرد اقرار ایشان و در حقیقت ایمان ندارند بلی اهل سنت
سفینه را امیر سابق چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکور خواندن که بر طور ایشان شهادت امام العابدین حق الیاب
ذا الصراء منطبق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قایل هستند چنانچه رفضه و نمیگویند که اگر ترک کنند نقد ایمان
باست ندارد بلکه عمل میکنند بر عزیمتی که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بی وفا را که ظاهر ایشان ایمان
و باطن ایشان کفر و طغیان تکلیف که مجتهد امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد بر است که بجای ابن زیاد است و از راه تقیه
و خوف سلطان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکنند و هنوز سعی و بجای بنیر سد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی انجناب در باب خلع انبیا خویش غیر مسلم است الخ **اقول** بعین ما حسب عداوت اهل بیت را
که رئیس الطایفه شیعه شنیعه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را معاذ الله بسوی جهل گردانیده از دایره دین و
ایمان خارج گردانند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید به بسط تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روبروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا
به تفصیل تمام بیان فرمودند حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کردند که چگونه تجویز کنیم که آنجناب
با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین واقعه کربلا بیان فرمایند و اورا در طفلی اندوهناک گردانند و سوز
خاطر الصبعه خود و نفس مقدس خویش را پسندند و دیگران گفتند که ازین استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین
اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الهیه باوج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم واقعات
میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و دنیا و لذات آن منهمک باشند و روایات دیگر بطور نصوص قطعیه فرا رسید
که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند و محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل را اول در کوفه
واصل کرده بر سم نیابت و آن مطرودین بعد جمعیت استواد کردن عهود و مواثیق بر گردند او را شهید نمایند
و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کردند کوفه رو به آورده در کربلا محصور شوند
و نوبت بدان رسید که آن قوم مطرود بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه گرسنه درجه
شهادت فایز گردید و همه بران راضی شدند و امام حسین هر گاه در طفلی تن بر ضا دهد دیگری کیست
که با وصف جوانی بر تسلیم بر عقیده تقدیر ایزدی نه شد انهمه بزرگان که راضی بر ضا و هدف تیر قضا بودند
و بهزار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بران نازان و شادمان بودند بکر قصه حضرت ابراهیم یاد ندارید که لنبات
اعجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنیم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و معارج
اخروی از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شهادت بر خویشتن تن نبالند و بملاحظه مصایب

دفع بعد از سختیهای فاقه و گرسنگی و تشنگی بالنسبه بکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود و لا یحرکه الغرور حقیقت و لا یزیله العواصف
سختیهای ایشان در جوع و عطش باختیار خود که مورد بلا بود دیگران را دست رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آوردند که بمبلغی کثیر میدان کربلا
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچند روز خریدند و محمد بن ... تعداد
آن نیز در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود اراده خود را به ایشان ظاهر نمود که مقصود او طلب خرید آن
زمین است ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد رنجها کشیدند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود پس شصت هزار درم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نزدیک
وی بود ... آلست انتهی خلاصه و طلب شهادت و اشتیاق زاید الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی وا...
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است جائیکه مجتهد ازان یک حدیث آورده و امروز مجتهد سر امام مخبطین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باید پس انکار می نماید و می گوید که زنهار جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را ای ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت گاه قتل
باشند و اگر بر فرض محال آنجناب بر صور خیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند باری بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که باید نیز گزارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود باید ظن آن حاصل شده
باشد که امام بتصریح پیشوای تو در تنزیه الانبیا و اعتراف تو درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میکوشد
پس همه مساعی امام حسین ع بنقض این ناصبی کور سلسله دار ابن زیاد و شمر لغو شد حتی که هیچ ناصبی انس
نتواند نوشت و اینهمه بی اندامیها خود را فرع آن شجره طیبه میدانند و اودیان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که منصوص امیه در حقیقت قاطع این سلسله بود باید نمیفرماید
اینها گفته شد متعلق بود به بیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او و سابق نشان دادیم هم بیا منسیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عجلت بکن و همه
کسی تو کو را همراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا بدست دشمنان اسیر ببیند
و آنجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین چنین بجا در خود و محمد بن حنفیه گوش نه نهاد و روانه شد اما هنوز رو همی ظنی بود معاذالله علم قطعی حاصل شد
که کوفیه عذر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن است که این احادیث را
نشنود و از الیقین میشود که شیعیان غدر و دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهر منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب تو ...

رسول خدا و ائمه درین واقعه شیطانی و نفسانی باشد یا احادیث منامات ائمه یاد ندارم که حکم آن حکم مبدا است
چنانچه خاتمه قصه سیدتنا خاتون نرگس جده امام علی نقی در بحار و غیران از اسفار اول دلیل بر آنست و شیطان در
لباس صورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی و رسول خدا فکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض گمان بیجای و بیهوده سرای است که مجتهد درباره جناب سیدالشهدا دعوی ظن آنجناب
اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلاله اهلبیت اطیاب بدنظر داشته و هو ظاهر غایة الظهور من بعد
مجتهد باز راه اجمال در حال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم آنجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و چنینی خواهند شد تا
عمل بر علم لدنی نماید و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آید سخن بر اصول رفضه نیست
که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر ترجیح مترتب شد آنکه جواز قتال را علتی هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گریختن رفاقت
ارتکاب معصیت شدیده است پس حرجی بر اینها بطریق اولی نماند که رفضه نام اینها گرفتند که فلانی از در
سیدالشهدا تخلف کرده مستحق تبرا شد و برین تقدیر مقبولیت لسانی که چند کس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند دران وقت هم از دست ایشان رفتند و لغو بودن افعال امام حسین در حق [illegible]
که رسول خدا تاکید بمغفر سود علاوه آنچه کار است باین امور صریح تر تعمی که در تقریرات اولین و آخرین
شیعه واقع شود دلیل بطلان این مذهب خواهد بود اللهم زد و لا تنقص و آنچه گفته که آنحضرت بنا
مصلحت از حاضرین فرموده الخ پس که دلیل صریح بران نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
و هانی تعیین بیوفائی اهل کوفه حاصل شود زیرا که فرمودن امام حسین القبول و مبنی بر مصلحت بود و بس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه خواب مذکور دیده بودند و دانستند که فوج
بر گردید مصلحت ندانستند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر حقی نکند از دائره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع است می باشند از برای
مغفرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه هر دو نیست و هر گاه معاینه
یا کالمعاینه بر گردیدن کوفیان از عهود و مواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه وانی قوله
او لا مردود است بانیکه لا نسلم که جناب سیدالشهدا امقام تقیه بوده باشد الخ حال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا معلی آنقدر بتفصیل گفته شد که زیادت بران بجنبان ناظرین
و سامعین هرگز نگردد و لیکن مجتهد را نا امروز نخمین سوفسطائیه باید گفت بنا [illegible] آنچه ذکر کرده
تخمیص ثانی است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود دران وقت هم خروج کجا بود و اما آنچه از عدم انتظام

و تسلط یزید نام برده جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته چون علمای او ذکر کردند کما عرفت سابقا که همت
بر دوان محکم بربسته اکنون خودان را معذرت آورده تحریر نبود که بیاد ناظرین دادم و لهذا نیت تنزیه بر سه
هر باب و فصل را مبسوطه گردانیدم و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند سوای او ازهزار بلا شناعتی خود
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب حسیب سخن از انصاف نگفته و اعتسافات را پیش نظر داشته و بجهالتی که حال آن
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرائی هیچ دقیقه نمانده بود و غیر تو نقاره افواج اشقیا که مانند ابر غرید و لشکر اسد
و لشکر امام زینهار از ایشان نترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرت است که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهد از قوم سوء و لوم نیز مقام تقیه نبود و ازینجا در انکار بدیهیات درجه او از
قوم سوفسطائی هم در گذشت و علی ای التقدیر که مرتبه او از ایشان در گذرد یا برابر باشد آنچه دعوی ایمانی
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیه عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خشک [illegible]
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود چون اشاره ابرو در انجا نیز
آبروی او بکراوله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان چنین بر خاک مذلت ریختم و شور و ار دیگر براد از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختم و هرچند او بعقوق [illegible] بر دهقانی گریزگاهی در اجمال و اهمال برای خود
قرار داده بود لیکن هر طریق را بر او مثل سد سکندری بر بستم و قلوب رفضه را از گزاف پیش شکستم فنادوا
و لات حین مناص **قوله** و ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیة لا نسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هرگاه
حال چنین است که بر امام معصوم است ضم مقدمه دیگر آنکه بر امام افضل است از هر نبی متقدم پس واقعی
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و ازینجا عیان توان شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده تا بکتاب الله
چه رسد کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلاست عبارت و سهولتش بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از جهت یاوگی و لاف و گزاف او نجات
پس مجتهد را ضرور شود دست تشبث بطرف هر تمام در هر مقام آویختن ای دشمن عقل و دین بین
که از عبارت تعریه منقوله تو عجز تماشائی هویدا میشود که حالا آنکه معرض تحریر از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانسته که اگر بجوابش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی دیده حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی میدانند مگر بلجا گشته آخر بدان مانند منافقین رجوع
می آرند فکیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از آنجمله تو باشی بر وجوب تقیه بر آورده اند
و انهم عموما حتی که انبیا را هم در آن زمره داخل گردانیده اند و این لال کتاب مختوم بد سبب جنبش [illegible]
بیان کرد بی سطنب که با وصف هلاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نمیشود پس آنکه بیت [illegible]
او را عبد الله بن سبا یهودی که بابد جز رفضه تا بهوار که قرآن مجید متواتر را گذاشته بصندوق شیخ الطائفه

عبا شناد الاستناد یعنی صدوق صاحب رقعه مزوره رجوع کنند و چون بحکم الا کتاب جاری شد البته قرآن مجید
منسوخ گردید احکام او و قرآن اهلبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکما و تلاوة چنانچه از کافی
کلینی و غیره از سه کتب شیعه مفهوم میشود پس تا سنین و تعطیل پیش معطل گردید بالآخر نظر اجتهاد امام حسن عسکری
قابل شده کتاب مختوم را چنان پس پشت انداخته کانهم لا یعلمون و بر طور اهلسنت تقریر کردند کانهم لا
یشعرون و همین است و عادت قومی که تابع فقر و غنا و ناظر بر بهار و خزان سیبا فتند محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم است و نسبت خواجه نا شناسی با صاحب تنزیه الانبیاء و الائمه وارد بر این
که تا بدار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و در زمان یکی از خلفای عباسی
و پیشوا بماند و در کمین بوده چه جلوه می نمود و بعد از مدتی که در صحبت حارثی معلم بن معلم ملکوت رخت
اقامت انداخت وا انجم بچید و مکر طرح ساخت که مذهب تسنن باطل است تا باظهار رفض و لوازم
و عوارض آن پرداخت هر گاه این مکاران و غداران برای شکست اهل ایمان را خدعت بسیار زند
و انواع مکیدت را نصب العین ساختند و تقلید ابن سبا یهودی را پیش نظر دارند ظاهر آن بود که نام و
نشانی از مذهب سنت باقی نمی ماند و لیکن سرمایه افتخار اهل اسلام اینست که باتفاق اهل حق و اهل باطل
حدیث نجات رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مخبر جدانه طریق راست هیچ گردید و این هر دو از سه گروه جداگانه
کرده اگر برست که مذهبی تا قیامت غالب و ظاهر ماند و الحمد لله کما ینبغی راهی خاص و عام کالشمس فی کبد السماء
هنوز شک نمیماند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت هر از این عوام را
بدام و دانه شکار کردند و اکنون در دیار هند خصوصاً این بلده دعوت مذهب خود آشکار نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجنت نام فراهم نمودم و کتابی چند مثل صاعقه حسامیه علی عبدة الملة
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و ذوالفقار علی
علی من خرج من اهل البیت فاطمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد و بیاض دیگر از دو صد
نسخه ابد بود و حاشی نواقض و غیره و تفصیله و الی تالیف کردم پیشوایان فضله از دیدن آن است بسر خوردند
و گران سنگی آن مباحث را اعتراف کردند و شرمسار گشتند و هر کس به فرمایشگی قدما و متاخرین
شیعه بیقین جازم نمودند از بیجا هم والله باشیده که امور یکه بستر او جرا نظایر تعلق دارد و کمتر از گریه مکار
منافقین است که شیعه از آن یهود بی نفاق بقیه ضلالت اندیشه شب و روز با دگر زیستند
و در هیچ زمانه دست از آن بر نداشتند لیس امیدوار است از درگاه حضرت باری تعالی این است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده و سرکشی نهاد و بغایت انجامید مهدی امت که معین عنایت
پیدا فرماید تا خس و خاشاک ایشان را از بسیط زمین بر چیده و سرهای منافقین را از گرز بیچو الرکوبید که
امروز هم بر خوان اهلسنت می نشستند لاف دوستی میزنند و اساس مذهب تشیع را در صحبت ایشان ظاهر میکنند اللهم عجل ظهوره

و اشهر علی الافاق نموده لعد از ین مقام حیرت دیگر است که جامه و خاصه از رساله قدیمه نوشته یکی یافت
هم دیگر بسم الله اقرار کردند که عجیب مصیبت دین استفتاقلب افادات مجتهد برا صولش مد نظر دارد پس ذکر آنچه
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق از ماتم محفوظ است اگرچه در جای خود هم جای خود است لیکن درینجا بر جای
خود نیست کما لا یخفی طرفه آنکه در بعض مقامات شرکت سنیان را ذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرکا پرحذر باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که لباس استغیر سازند و در دام و دانه خویش متقیان را
بانواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای خداست
و آنچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه مسلم الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح واضحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکنند و آنچه از امثله و جزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز سد غیر از
تقلید چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهدا و هر یکی از ائمه هدی و مومنین بی ره و ریا باشند
دران داخل است و لا ریب فیه و اگر جناب سید الشهدا را مجتهد بحکم لال کتاب مختوم استثنا کنند لایق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نموده باولهٔ تقلیه از قرآن شریف
و احادیث منیف و بادله عقلیه به ثبوت رسیده و کتاب مختوم را جز اهل جحیم که ختم الله علی قلوبهم در شان
ایشان وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین متضاده و مخالفه آن که فهمیده و قد تقرر ان
الیقین لا یزول الا بیقین مثله که مدار قاعده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه ضیغمیه بر آنست و می باید
که چنانچه حسب مجتهد رفضه را ازان اوله الزام مید بهر الزام مجتهد لعد از خبر کردن خانه خود ایمان باشند
که از مدلی این امر تصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه جیان باشند و لو سلمنا
که مجتهد ازان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد مرد میدانست باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و احادیث ائمه هدی بر روی اکابر
فرقین سیر دست بکشد و ذایقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این فرقه
خاص تقیه مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی و استبصار
و بحار مجلسی و غیره بران اول دلیل بر نهنست که قرآن مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند این
اجتهاد را اجتهاد هم شرم نیست که غور کرد اکابر علمای طایفه از علم الهدای شیعه باین قضیه شور زرا چه
ساکنین مقام حیرت اند همه در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند تا مر شهادت مولف لمعه باشد

نصیحت ناصحان نپذیرد هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی برخلاف مذهب دهند
نواصب دانند و باطل انگارند می‌نویسند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بلاغ مخالفت ائمه که مروی
بود تقیه را عذر باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بود چنانکه
مجلسی درباره پدر خود بابت اختیار شیخیت و پیری و مریدی و اختیار رقاصی که بر تصریح صاحب صوارم
و حسام از لوازم سنیت است با هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمی‌رسد اگرچه محقق طوسی در اوصاف
الاشراف غاشیه ایشان بر دوش کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه بعد جمع حواس بیان کرده
گوییم پس چه عجب که عبدالله بن ابی بن سلول منافق نیز و پیر دانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و ما که ظاهر را می‌بینیم و باطن را نمی‌دانیم در هر دو جا
حکم میکنیم که طالب دنیا بودند و آخر سبب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شهدای رفضه را هم بنشر
و خرابی شان رسانید بلکه توان گفت و لعذاب الآخرة اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخرة
والجبر احق که کاظم رشتی را بنابر تکفیرات و ردّ اهل السنة فرمایش امرا در بارهٔ تالیف سیر سید و علمای اهل سنت را کشته
از ایشان نمی‌رسید ای بی خرد اساس دین بر اظهار حق است نه بر کیدت و دغا خصوصا شهادت و درجه علما
پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش را فقط بمحاوره اهل هند شهید توان گفت کما انا الیه
و عقلا نیک میدانند که بیچاره مجتهد ثانی و بعد از آن زمانی از عبارات ترجمه و تقلید مولفان با وجود ادعای
اجتهاد لفظ ناشی و مانند آن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت قدسیه بنابر منصب
اجتهاد داشته تک خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی آنقدر دارد که بعضی
از نیمه زبان میداشته‌اند و این هر دو ثانی ازین هم محروم اند کما مر عنقریب اما ذکر شاید پس آنهم مبنی بر غلط
الیست که آن را ناظرین اصول و عبارات آنها میدانند و بیانش درین مقام بدو طور کرده میشود
اما اول پس آنکه صاحب جامع الاصول رفضه یعنی صاحب وافی که کاشی است از میان اخبار نو دیده در تفسیر
صافی بانش گذاشته زیر آیت کریمه لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَن یَفْعَلْ ذَٰلِکَ
فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی وغیره نقل نماید آنچه حاصلش این است که جناب امیر
بخطاب بعضی فرموده‌اند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نموده
پس دو بار فرموده‌اند که خبردار خود را بهلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر نموده‌ام دست بر نداری که درین صورت
خود گشتی و هم برادران را در معرض کشتن برای نعمتها خود و نعمتهای شان و ذلیل گشتی در دست دشمنان خدا
و خدام فرموده با عزاز و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر میفرموده که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می‌نمود که إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خداست
میانه او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بنی آدم بدان در جائیکه خدا حلال

حلال گردانید برای بود و اجبار این مقام خارج از اندازه احصاء شماست و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر با اظهار تجدید الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
تکلیف که تجدید یک مرتبه بعد اولی دگر و بعد اخری برسد یقین تقیه تصحیح در مقامیکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را یقین هلاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهیدان ثلثه سیما شهید ثانی مجلسی و
ذهب الیه بنوره مشهور و متواتر است والظاهر که جناب پیغمبر فرموده اند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت بر وجوب
آن دارد و نیز بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که نعمه نابکار باشند در مقام مصائب
معلومه مسلوب شد اولم یکن راس المال تکلیف بر نهج کما عرفت فی الاستفتاء علینا والزمنا اما امر ثانی پس از آنکه
هر چند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرمودند که وقتی شما را بسا امر کنند بسب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد حرج
واتمام کار می نیند و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ائمه واجب نمیشود آیا جناب امیر را که امام الائمه است
امام نمیدانند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود و بدیهیه که بعد از نفی امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند
که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود یا آنکه در اصول این قاعده را انکار مینماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحدیث مرتضوی و اقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب الشان
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رو دهد بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق تکلیف
که شرب خمر منافی مذهب نباشد آیا نمی بینی که ملا بوق در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند در اثنای آن امام صادق فرمود الحمد لله
که برادر ایشان اگرچه خمر می خورند این حدیث از نظر فقیر بگذشته که بر طریق تشیع اند اگرچه ائمه را معاذ الله دشنام
میدهند **قوله** ثالثا بانیکه این شبهه واهیه بدان میماند الخ در ینجا هم مغلطه این مفسد در مغالیط منصوص
ائمه ثابت میشود مختصر آباید شنید که اگر مقصود اعتراض است نظر بلفظ متعمدا پس از تفاسیر فریقین چنانکه
بوضوح می انجامد که قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعمدا آنست
که قتل مومن بعلت ایمان باشد والبته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشد
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت
ابو عبدالله صادق در تفسیر متعمدا فرموده علی دین الله فرموده اند و مالش نیز بعینی مذکور میرسد باقی ماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جواب ایش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که
مراد ذبح ولد است پس دریغ در ذبح نفرموده هرگاه در نصوص قرآنی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

بجزی المحسنین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که هرچه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد او
امر استاد بجا می آرد و مرید اوامر شیخ خود حتی که گفته اند ع بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هر یکی حجت بالغه دارد چه گمان توانی کرد و ذبح حضرت
اسمعیل معاذ الله متعمد کجا بود بلکه ازین جهت که از حضرت آفریدگار مامور به بوده است آمده هرچند ور امر از باری عز و جل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود
که مثل خلیل بسخاوت کیست در زمانه نسبت وا ابراهیم چنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هرچه امر فرماید بر بندگان خود او را
میرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که به پرسد که چرا کرده حق جل
عز و جل هرچه خواهد بپرسد از بندگان قال الله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اما اینکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هرچه بصدور آید زنهار قبیح نیست و قباحت امری
است اضافی گشتن لنبیه نسبت بگناه کبیره است مثلا بنسبت باری کجا قبیح است و قس علی هذا ماراکو و درست
در کشتی نشستن و بتاخته کشتی که بکار ما آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود بشکست و جامع العلوم لسان بیان فرمود
و قس علی قیاس نفس که امر به ور کار بود و بلغ نمود و چون معلوم شد که نزد علمای اهل سنت قرار یافته که هرچه بعباد صادر شود
از حضرت احدیت قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل مسئله از علمای سنت که صدور قبائح را از باری عز و جل
قائل شده اند اگر معنی این است که انچه بزعم شیخ حلی و مانند او قبیح است و صدور آن از باری تجویز می کنند پس بمعنی چه قباحت
است و حجت برما چیست بسا چیزها از شیخ حلی فتنه گروه مینماید و در واقع قبیح و مکروه نیست اما گر این معنی بجوید
علم غیب هم دارد قال الله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم الغرض فهم ما دشمان او ان چه دخل است برامر که
از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوهی و تحسین است پس کجا لازم آمد قول صدور قبائح چه جای آنکه او سکیه
مذهب ایشان است چنانچه در نهج الحق از عبارات اوست که ذهب الاشاعرة کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبائح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها و احبها بلکه امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در خوارزم
نوشته و مسمی بالحکمة نام مشرقیه گذشته از ان واضح است که اول مسئله کلامیه این است که حق تعالی ظلم را پدید نتواند کرد زیرا که
هرچه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب فن تصریح کرده اند
که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح النسبة نیست مگر کسی که مباشر فعل است دلیل الاکذب صریح الجاهل حضرت
ابراهیم بنص قرانی تصدیق بمنام نمود و هرچه بران مامور شد بجا آورد و در چه خلت تابع مرتبه کمال و اوامر شارع تقدس
و تعالی جا نشد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه ومن قتل مؤمنا متعمدا الایه
گردیده باشد این سبیل المنافقین هرچه میخواهد میگوید و دست بدامن الملحق می آویزد حقیقت غیبت چون ملحق
این رنگ براوجی نیز دلیل امر سابق البته و مدای جنون باقی است که چون جناب امام حسین در دلال کتاب مامور
بقتل و قتال و شهادت بود دین از شهید خود تخلف کردن و نشا هم رفتن معاذ الله دلیل ازان چه بیعت و با طبعا فعل

چنین پسر داشتن چگونه درست باشد این حرکات را اگر نسبت بغیری بدان کنایی میرسد که تفصیلش مناسب نیست تا نیز نبیا
بتصریح میکنید قریب بحدی گردد که اعتراض بر حضرت ابراهیم زینهار دارد و نمیشود برای اجتناب امر الهی را خیانچه باید تبعید رسانید
و حق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را بمصداق رؤیا فرمود که اعرفته آنفا لیس اگر این آیات نیز مجتهد
کلام باری است تعالی شانه چنانچه صاحبین بالا از طرف خود چیزی کاسته و چیزی افزوده مدلا حرمها اعتراضی نیز بر کتاب معانی
بعینه گستردنی و نیست تا خوانیست و هرگاه دامن صاحب جلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بجناب حضرت
رب العالمین که چنین عمدا ظلم را برای پسندید حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد تجویز
نفرمود و نسبت با اسمعیل که بمصداق فلما بلغ معه السعی بود و مامور به کردانید حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز وجل
حاصل نشود هیچکسی مومن نمیگردد و عادل بر اصطلاح امامیه نیست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم قبیح
بیان کنند و هرچه واجب است ازان فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پسر دهقانی در صوارم است اکنون غور کرده
در عالم چه افعال الهی بعید و را آمد که بنیر بر اخلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیه یا ملی
بهفت اقالیم در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال راست و کیاست او بدان درجه بنص قرانی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برخواست یکی را که واجب القصاص بود در باید و شخص
دیگر را که مرتکب خطائی نبود کردن بخطاب حضرت خلیل و گفت دیدی که احیاء و اماتت در دست من است
و تو حصر میکردی که با ختیار خداست و لیس در رب العزت در کتاب مستطاب جاییکه این قصه را بیان فرموده
گوشواره و اعجاز آن نیست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملک یعنی بسبب عوض خدائی برای ادای آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت مذکور عطا فرموده بود پس بیان باید کرد که حکیمی چنین چه عالم باشد که تجویز کند که چنین عطای
ریاست جمیع اقالیم سبعه بر ارتکاب قبیحی شده ترک واجبی نیز باهم بدست چنین بخیره دهی که اماتت و احیاء را از اسباب نسبت
و مدعی آن شده و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
۵ نه سنگی از این کاروانی دریده که دهقان دانا که سنگی دریده و اگر پسر دهقانی در عالم رجعت همراه را ... آن
الطاق گوید که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب اهل اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز متحقق شد
نزد اهل سنت و جماعت الذی کفر هم چنین سخن میرود در سلطنت هر ظالمی شقی بد کردار و ریاست همچو عبید الله بن زیاد
بد نهاد در ایام حسین و مبعوث کردانید اکنه برای انکه اخلاف امت را از میان بردارد و جهاد کنند با امیر المؤمنین
و بلاد و ممالک را منتظم گرداند و هرگاه نایب آن کشته شود هم فرزندانش و عاجز شود و تشنگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نبخشد که او را دستگیری فرماید بلکه در راه دیگر اسباب مبتلا شوند
و دو قیامت وست ره هیچ حکیمی تواند گفت مثل ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قابل مدح و ثنا است
و لغو بیا اینکه بعد از این ظلم ستم بر شهدای کربلا در حق ایشان گذشت که اطفال صغیر سن برای قطره آبی جان دادند

پیدا آمد حرفی از آن اینست که همه شیعه دو سه کس در دائره ایمان نماند و همه راه ردت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصه ترسکان در کافی کلینی بسند صفوان این عدل و داد برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن بمعقول تا قصه تراشیدن بار در رجعات مذکوره غوطه با خوردن کار است این سبا و دیگر سبائیان
اشقیاست ستایش عقل اینجا از کافی و دیگر اصول طائفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل تا مثل اینکه
فرمود ادبر تا لیس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل خرد عقل رسیده و برادر دانش را باید که بیاری عز و جل
حکم رانی نماید آخر حال ایشان و پیری بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبدالعزیز کشی در مختار که این پیشوایان
ما به ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشستند برای انمیعنی ببابا تا گیرند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان که میکردند این بود که ملحق شوند بخوارج که منکر جناب امیرالمومنین نیز اند
متفرجات [illegible] اینست که در معموره [illegible] فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام و بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول و لا قوة الا بالله المختصر سخن اینست که چون اعتراض [illegible] حضرت ابراهیم را دیدی و یافت پس
اعتراض او نیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیس اگر اینکه بدان اشاره کردیم مثل لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون
و نیز لا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است بی تغییر و تحریف این اعتراض را انجا لیقی در باره ایزدی
نماند ورنه جواب ملحدی زندیقی سزد مسا نیست که بزرگان دین گفته اند ۵ انکس که بقرآن و خبر زو نرهی اینست
جوابش که جوابش ندهی قوله پس ظاهر است الخ مثل از این علمای شیعه همین میگفتند و علمای
اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیرالمومنین بودند لیکن
باب اختلاف از مجتهدین اهل سنت کشاده شد و این همه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز چنین
بافادات حضرات [illegible] است که انما الدین واحد و انهم [illegible] همه انمیعنی که مراد از رحمت اختلاف امت آمد
رفت ایشان است در بلاد و دیار نه اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی الکنون چنین [illegible] فکر میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند باحکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز بحضرت رب
العالمین سر میکشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و مبعوث فرمود ایشان را برای
رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب ضغائن [illegible]
واقع میکرد و این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین انجا [illegible] پس معلوم شد که بجهت نزول بر صحیفه [illegible]
ختم نبوت حقیقة باقی نماند [illegible] اليوم اكملت لكم دينكم [illegible] بامر امامی [illegible] دیگر حکم [illegible] اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب [illegible] صد فرق [illegible] نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم [illegible]
گشته حرفی برای [illegible] مطابق ایمای سابق آنکه بعضی بر [illegible] جناب امیر میکنند و بعضی بنام حضرت سر
کائنات نیز زبان میکنند و من حرفی که [illegible] این دان و اصل الاصول [illegible] فرق [illegible] اثنا عشریه تو میگوید

بغور نشنید فکر کن که تا آخر در کتب شیعه غیر از این چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و مصیر این غوائل الامر غیر از این نیست که یکی
سابق موافق حال و مقالش چیزی میگفتند اگر سنی آمد جواب امامان عادل الی الآخره فرمودند و اگر شیعی آمد از غیر او بیزاری
دفترها کشودند و حدیث مخیف یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اهل دراحقاق و مصائب ...
و مانند آن مبسوط الی غیر ذلک مما افتروا علی الله الراجی رد برد دیگری حدیث فارغ خطی نهادند که حضرت از آل عبا فارغ خطی
گرفتند و بعضی افزودند که نماز پس سنی و جماعت شان چندان ثواب دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه وند کافی است اینچنین تقریر فرمودند که از ان برابری نماز شان باز ناعیان میکرد و پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشند عجبی نمی بود و این جماعه بیچارگان با وصف گریه و زاری کاسبق اگر ناصبی کردند موجب
حیرت نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه دین این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ۵ کین سخن را خود تو مبدا بوده + گر فزون گردد تو اش افزوده + پس بیچاره مجتهد از اجزاء
پرسو قرو مانده بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی او را انکار دکه انبیای لا السلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت بلا فصل
جزم بر وصایت دوازده کس از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنور سخنی دیست و فقره
چیست نمیگوید اکنون تشبث به همین میکند که آنجناب چون امر خاص در باره شهادت قرار رسیده بود
باز نصوصیکه بعموم وارد شد کاری نبود جوابش بارها مجملا و مفصلا دانستی که پس معدار النصوص شیعه در بعد آمدی
و جواب سفر شام و ما یتعلق بذلک و هم رفتن بجدود اهل اسلام در زنارگی بطور علانیه السر کردن که لی بالهم آه
خیال الیمعنی که یزید رحمی و ترحمی دارد بیشتر او میروم که برادر من است معاویه هم من ... چه معنی داشته باشد
و این هر دو قول و نص چگونه جمع شود الی غیر ذلک مما نقلوه عن الامام در مسئله علیه علم الهدی و غیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد بدان تشبث کرده القدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه میداند
چنانکه شیخ میگوید ۵ شبی یاد دارم که چشم نخفت + شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا بر این تحریر
مجتهد چنان قائم است که هیچ اسلم تواند بود و احدی دران تکلم نتواند نمود که چون جواب او در جواب رساله مختصر
کم دیده جز بیش نباشد و مکانش کاسبق مقصدا فی هذا المجلد عزاز دعادی چیزی دران مذکور نشود و اختلال پذیرد مثلا
گاهی یکمان جناب امام حسن در تکیه کردنش بر اجماع اهل کوفه ول نهند بدانند که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
و رنامی مهر کتاب مختوم از غایت جسارت بشکنند و حدیثی اطوال انمیبیند که فارغ خطی آنجناب از سر دعوی و اختیار
خاموشی از بهر چه عالی بود چنانکه کعبه را اگر منهدم کنند او مهر خموشی بر لب زند و قران مجید را پاره پاره کنند و او در بهار
مخالفت نکند و پتک ناموس را دهد و او قفل سکوت بر لب وی هن نهد الی غیر ذلک مما یقتضا جراته و وقاحته
عزل هشدد سبیه را غربال نماید و غوطه دران زند که شاید از التیهای کهنه چیزی بدست آرد و حیران مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در خواب ملاحظه نکند او چه تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متأخرین
در همه ابواب و فصول تمه و بالاتر هم کرده قلم گرفتن و سختی بر کرسی نشاندن و داد تحقیق دادن این محال محالات
بلکه اگر مجتهد در کمند بسم الله و محراب و بیا بساید زندگانی تلخ شود و کسی که در آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری از ادله میان خواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بوده و بر وجوب تقیه با این فاحش خطی ملالی
ندارد که رو برو حضرت و ملائکه مقربین خامس آل عبا هم مهر نموده‌اند و با ایشان بسبب کوچکی کاری
نبوده باشد لیکن چون دعوی این امر بجز الی محیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیده‌اند چنانچه محسن
را پس اگر بر خلاف آن خروج کنند چنانچه فرو فروع بذیرفت البته بر اصول رخنه ناقص و ناکث میثاق
قطعاً و یقیناً و از اینجا نیز حکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایة و نقلا بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در پیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق الحاکی لا یحکی گردد بلسان دلیل در سابق بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز صراحات و اشارات در رساله قدیمه نموده‌ام بعد از گنجایش و چنین میگوید
که چون فاضل مجیب و متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجاست که بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه دران ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنند الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خوبی در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و انتهی تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد بعین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین ثبوت میرسد چنانکه این عبارت نوشته عبارت علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
می‌بینی ظاهر میشود که آنحضرت راظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت ایشان با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش شیء دانست تقیه میفرمود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از اینجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن این هم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه در اینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه و در اینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که حمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید را مثل
زمان معاویه میدید تقیه میکرد لاجرم تقریر چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قولوا ان کلام المجتهد یشق الحمار زیرا که هرگاه مقرر شد که برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود و لا اتفاق خلاف تقیه
... شهید شدن امام حسین و اقربا و اولاد بکوفه بر عهود خویش باقی نماندند و دشمن شدند و ...
... پس تقیه بود اگر آنجناب بود و جب کرد زیرا که یقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوبی رخ ننموده
نرسیده و دلیلی بران قائم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل وقتی او را نظر آید و معقول شود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میگوید عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را باید دید
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدماتیکه نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد از ثبوت تقیه

میکنند و در وقت مخصوص بر پشت کرباد حصول یقین ببارک نفس الله الوعز لیشان وجوب تقیه بکار می نماید لاجرم امام
غایب و حال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال تحقیقی بیان کرده
آید که معاملات او بالعکس خواهد بود ولکن نه بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد المشرقین و المغربین
شود ار شود چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانستی که رفضه آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
قرار میدهند و داغهای لعنت بر پیشانی خود می بندند و کتابیکه نزد من هست نقل آن رساله است که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقلش در مقابله آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصدی کوشیده ام چنانچه
در سابق حکایات حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلائی هراسد اگرچه قلوب اهل اسلام را بذکر خرافات مسیلمه کذاب می خراشند نزد اهل عقل
واجب براو درین مناظره اینست که بر انبیکه درین مجلد بر وجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین باوصف
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بود و قد از آغاز تا به انجام تبر بر اینکه علما آنرا قبول کنند سپر دانند و دیده و دل
آن قیل و قالش هم ثمری نخواهد گردید اگرچه او تمامی رفضه دیده و همه پرستاران امام مجتهدین جمع کند و انا له ذالک قوله
و بر همین منوال است جواب استدلال او از حقیقت اینست که مجتهد چون شب و روز در مجلس عزای امام حسین
می نشینند اگرچه ریا و سمعه امر در شهادت آنجناب را بر دقیق وصول خود کرسی می نشانند بلکه بر قواعد
مقرری اندیشه دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی همه شیعین پاک نمیباشد اما کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی بمطالعه آن بپردازد و خود را از بین بیهوده سرایی بوالهوسی خامه فرسا
باز دارد و پس بلا انکه رفضه اثنا عشریه که این تقشف بلی هر خود را از مجتهدین الیشان میشمارد در وقوف
را برای اجتهاد شرط میکنند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند بعد ذکر آن کردن
این شاخ را در شکنجه عذاب هیچ و تاب توان داد اینست که ملا محسن صاحب صافی آورده دیگران در
غیر آن زیر آیت کریمه لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنکه نوشته اند محصلش بعضی میگویند در معنی آن که حلال نیست مر ترا
بعد از آن زنان که حلیتشان منصوص شده است از برای تو و نه حلال است از برای تو که ایشان را بدل کنی
بدیگر زنان اگرچه بشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان تو ایشان که اختیار
داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزینند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کنند بهتر و نه طلاق بگیرند ایشان
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و محنت و سختی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
ایشان را و نکاح دیگران نپردازی و در همین صفحه سطری چند پیشتر از ان نام ایشان برده عایشه و حفصه و
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند حضرت وفات یافت و در نسبت افضلیت شان اینست که افضل

شان خدیجه کبری یا با ام سلمه یا با میمونه رضوان الله علی اجمعین مرتب که باعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
خدیجه بنت خویلد یا با سوده بنت زمعه یا با ام سلمه که نامش هند بود یا با ام عبد الله عایشه بنت ابو بکر رض
بعد حفصه بنت عمر یا زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین یا با زینب بنت جحش رض دریجا سیر فرمودن را
بر شمرده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی بارای او فرموده وَهَبَتْ نَفْسَهَا ... اُمّ المؤمنین زینب
هفتم ایشان میشود که حقتعالی عقد نکاح او با رسول خویش بتوسط جبرئیل نموده سفارش مامور گشته و مفسرین ذکر کرده که
در ابیات آمده که زینب در افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن اینست بالجمله هرگاه زن زوجه مطهره
در خانه حضرت باعتراف جابه مفسرین و محدثین رفته بودند و دران بنص الهی باعتراف شیعه حلال شده در عقد
نکاح و خلوت گشتند تا مصداق وامرأة مؤمنة وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ شده بودند مثل نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه وسلم نمودن کار کسی نیست مگر حوصله زندیقی روسیاهی فسقی که نه کتب خویش را دیده نه بمطالعه کتب
اهل حق فایز گردیده چنانچه می آید و بصیرت یعنی برای مسترشدین و بصارت و سهم برای رئیس المنافقین می
و از اینجا که او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عزوجل در حق او بلفظ تزویج ام المؤمنین فرموده زوجناکها و ازین کتاب عیان شد که تحریفی
باعتبار معنی بنصوص ائمه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قرائت ائمه علیهم السلام زوجتکها بوده و بهر حال
حق تعالی این ترویج خاص را در کتاب مستطاب بافاده معصومین بیان فرموده و حقیقه همین سنگ نکاح
ساید دوخته ولیکن بیحیائی مجتهد زندیق دیدنی است که باز هم از غو غو بنور افشانی ماه باز نمانده در نکاح خامس
حضرت آنچنان گفت که دیدی و شنیدی و چرا بملاحظه آن دلش خوناب نشود که این ترویج با دختر فاروق
معظم بوده که جبرئیل در باره او قوامه و صوامه فرموده مناسب حال این نه لیق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المؤمنین عایشه صدیقه نکاح چارم بوده قیل و قال میکرد و بتعلیم حضرت پیر پرداخت و حوصله خود را که از ذریه
رسول مقبول است نیز خالی مینمود که زعم این ناصبی عاد عدو اهل بیت حضرت نبی انگاشته او در خانه چگونه
درست بوده زیرا که ناصبیت عایشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی و دیگران از علماء رفضه علیهم ما یستحقه بجای خود ثابت کرده و ناصب
هم کافر است و هم نجس لعین فکیف که ام المؤمنین حفصه معاذ الله با وصف این چنانچه بمطالعه بحار و حیات القلوب
و غیران از کتب غیر متناهی عیان است که ناظرین و سامعین بدیدن و شنیدنش لا حول میگویند بناء بر
زوجه خامس یا شد علاوه و آنکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت پیغمبر را
طائفه فاحشه بودند حتی که حضرت را زهر بر آل شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان بنقل مفصلا
مفصل است و اینمقام لایق تفصیلش نیست و درینمقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش و زبان کلام عفو پرده
جائیکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المؤمنین عموما و خصوصا برای حضرت عایشه صدیقه زوجه

تجویز ستر حواس میفرماید الخبیثات للخبیثین پس حقیقت شان ایشان بعین الیقین گردید و چگونه چنین
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم و از عجایب غرائب آنکه
مفسرین گویند زیر تفسیر لا یحل لک النساء من بعد میل بر تحریم معلوم از افادات حضرت معصومین بر نقیض مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن ره بجای نبرده و بلکه خود را در انجا بجا رسو به حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست که آنکه حلال نباشد برای تو ان زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الی آخر الآیه و اگر چنین بودی امر مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد
مر شما را نجزای حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل توانا کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که آنها میگویند و راه غلطای پوشید خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را هر زنیکه اراده او کند مگر آنچه مذکور شد در سورهٔ نساء و حدیثی چند
در این باب از امام صادق هم مرویست و در بعضی آنانست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال است
برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث ما خلاف احادیث مردم میباشد
و حتی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شده در سورهٔ نساء و قول او تعالی و لا ان
تبدل بهن من ازواج معطوفست بر قصهٔ ام المومنین زینب که زن زید بود و لو اعجبک حسنهن یعنی حلال
نیست ترا ازین حرمی که تعرض کنی برای ان تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی خبردار انیکار مکن بعد ازین ملا محسن زیران
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه قمی گفته با طاقت فهم آن ندارم خدا خوب داند
مراد الهم آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی
الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم است در قراءت لیکن مسبوق است در نزول از ینجا هم حال اصول صحیحه
و معتبرهٔ ایشان که مدار مذهب این بدکیشان تواند بود توان دانست که خود اکابر رفض خود را در مزابل
مندرس زدند و لباسی که ستر نگاه ایشان از آن مستور شود در بنیاد زدند و نیز طور خوش فهمی امام المحدثین
این بلاد نشینان استاد کلینی باید دید که همتش بکجا معطوف گشته که خود را در توجیه آن تحت تحیر قصور خویش
که در حقیقت بکجا می انجامد در داده پس قول خواجه صاحب امام و مقتدای ایشان بدینطور باید خواند ۵ در
همه دیر مغان نیست چو او شیدائی خرقه جائی گرو باده و دفتر جایی و دیگران درین عطف التفاتی نمیفرمایند
کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب را گذاشتن ان ابعد را مد نظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف و ارجلکم بر وجوهکم چه فریادها کردند فان را موجب تحریف دانستند که امام رضا از بتوسط
روح الامین منزل من الله و رفعه خود دانسته را لطف فرموده و این رافضی و دیگران حسن تحقیق قرار داده اند
افسوس که اجنبیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد ورنه این قسم خرافات این اجزا ابیر کردمی و دل خود
را ازین غم و غصه خالی نمودمی و الله ولی التوفیق تنبیه انه التحقیق اکنون عبارت نالائق مجتهد ابدیات
بسیر قلب میکنم بیانش آنکه بر طبق کلام این مجیب ذی فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام جواز زائد علی الاربع مستفاد بلکه
منصوص مفهوم و پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه که خلق من
وهبت نفسها واقع نشده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض نگردیده و همانا این افتری آ
که تنها در حق انجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق و لاحق برین نهج مورد اعتراض
نشوند مگر بجهت ملحدی چند خارج از دائره اسلام که گه خورده باشند و ازواج مطهرات را کنند حضرت
سرور کائنات و معاذ الله از گروه نواصب را نجس العین قرار دهند و اگر بخاطرت گذرد که این بحث را
از کتب رفضه مفصل دانستم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در بخصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق
فریقین به ثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب طاله کلام است پس ناگزیر بعبارت
مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ بالیاء لان تانیث الجمع غیر حقیقی و
قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع وهو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی
لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری اِلی تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ فطلق واحدة وتنکح مکانها اخری و
ومن مزید لتاکید الاستغراق وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ حسن الازواج المتبدله وهو حال من فاعل
تبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر او تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک التفاسیر
اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلدین مجتهد گویند قیل و قال
مجتهد از جهت خاص یعنی الزام بوده باید دانست قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در
انوار التنزیل و اسرار التاویل میفرماید قو[illegible] و همچنین میتوان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجب
الخ این افترا نیز از نوع ادلیت بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه و سلم که حالش از کتب فریقین
که دلیل بر الحاد و زندقه اوست و این اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین عموما
بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا باهل حیثا چه رسد خدای عز و جل نیکو میداند که هر که این خرافات
مجتهد را درین رساله می بیند و لا حول میخواند و یقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان
منهمک میشد که از نصوص آیات قرآنی هم غافل است ادله شرعیه را جمع کردن و مسائل اصولی
و فروعی از آن استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد باز برای تعلیم این کس
تفسیر صافی را مکتفا ایم و نصوص قرآنی را به بیان حاصل عبارتش و در فارسی سلیس
نشان میدهیم قال الله تبارک و تعالی وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا
مسجد قبا و صلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف و قالوا نبنی مسجدا نصلی فیه و لا نحضر

جماعة محمد صلعم فبنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا ۔ فقالوا لرسول الله صلعم وهو يتجهز الى تبوك يا رسول الله انا نحب ان تاتينا
فتصلي لنا فيه فقال انی على جناح سفر ۔ فلما انصرف من تبوك نزلت فارسل من هدم المسجد
واحرقه وامر ان يتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة ضرارا مضارة للمومنين اصحاب مسجد قبا
كفرا وتقوية للكفر الذي كانوا يضمرونه وتفريقا بين المومنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمتهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قبل بنائه على قصد ان ياتيهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام في الجوامع انه كان
قد ترهب في الجاهلية ولبس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه واله المدينة حسده وحزب عليه ثم
هرب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان هولاء يتوقعون رجوعه عليهم واعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله ۔ انه كان يقاتل رسول الله في غزواته الى ان هرب الى الشام ليأتي
من قيصر بجنود ويحارب بهم رسول الله وباب لتفسير من وعيدوا ليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم القمي كان سبب نزوله انه جاء قوم من المنافقين الى رسول الله صلعم فقالوا يا رسول الله تاذن
لنا ان نبني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فاذن لهم رسول الله صلعم وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا وافيت
ان شاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله من تبوك نزلت عليه هذه في شان المسجد وابي
عامر بن الراهب وقد كانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلك للصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا الاية قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
ياتيهم فيذكر رسول الله واصحابه وفي تفسير الامام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان ياتيه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان تلك النواحي له مملكة عظيمة مما يلي الشام وكان يهدد رسول الله بقصده وقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين اتفقوا وبالغوا الى عامر بن الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم وبخعوا له بالطاعة فقال لهم الراي ان اغيب عن المدينة ليلا الحكم الى
ان يهم تدبيركم وكاتبوا اكيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله الى محمد صلعم وعرفه ما جمعوا
عليه من امرهم وامره بالسير الى تبوك وكان رسول الله صلعم كلما اراد غزوا ورى بغيره الا غزاة تبوك
فانه اظهر ما كان يريده وامرهم ان يتزودوا لها وهي غزاة التي افتضح فيها المنافقون وذمهم الله
في تثبطهم عنها واظهر رسول الله صلعم ما اوحى الله تعالى اليه ان الله سيظفره حتى ياخذه ويصالحه
على الف اوقية ذهب في رجب ومائتي حلة والف اوقية في صفر ومائتي حلة ويتصرف سالما
الى ثمانين يوم فقال لهم رسول الله ان موسى وعد قومه اربعين ليلة واني اعدكم ثمانين

ليلة ارجع سالماً غانماً ظافراً بلا حرب يكون ولا انتهاك احد من المؤمنين فقال المنافقون لا والله ولكن
آخر كرّاته التي لا يجبر كسرها بعدها ان اصحابه ليموت بعضهم في هذا الحرّ ورياح البوادي ومياه المواضع المؤذية
الفاسدة فمن سلم من ذلك فبين اسير في يد اكيدر وقتيل وجريح واستأذنه المنافقون بعلل ذكرها
بعضهم القتل بالحرّ وبعضهم بمرض يجده وبعضهم بمرض عياله وكان يأذن لهم فلما صحّ عزم رسول الله
على الرحلة الى تبوك عمد هؤلاء المنافقون فبنوا خارج المدينة مسجداً وهو مسجد الضرار يريدون الاجتماع
فيه ويوهمون انه للصلوة وانما كان ليجتمعوا فيه لعلة الصلوة فيتم تدبيرهم ويقع هنالك ما يسهل به لهم ما يريدون
ثم جاء جماعة منهم الى رسول الله وقالوا يا رسول الله ان بيوتنا قاصية عن مسجدك فانا نكره الصلوة في غير
جماعة ويصعب علينا الحضور وقد بنينا مسجداً فان رأيت ان تقصده وتصلي فيه لنتيمّن ونتبرك
بالصلوة في موضع مصلاك فلم يعرّفهم رسول الله ما عرّفه الله من امرهم ونفاقهم وقال ائتوني
بحماري فاتي باليعفور فركبه يريد نحو مسجدهم فكلما بعثه هو واصحابه لم ينبعث ولم يمش فاذا صرف رأسه
عنه الى غيره سار احسن سير واطيبه قالوا فلعل هذا الحمار قد رأى من الطريق شيئاً كرهه ولذلك لا ينبعث
نحوه فقال رسول الله ائتوني بفرس فركبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ينبعث وكلما حركوه نحوه تحرك حتى اذا
قبلوا رأسه الى غيره سار احسن سير فقالوا ولعل هذا الفرس قد كره شيئاً في هذا الطريق فقال تعالوا نمش
اليه فلما تعاطى هو ومن معه المشي نحو المسجد جفوا في مواضعهم ولم يقدروا على الحركة واذا
هموا بغيره من المواضع خفت حركاتهم وخفت ابدانهم ونشطت قلوبهم فقال رسول الله هذا امر قد كرهه
الله وليس يريده الآن وانا على جناح سفر فامهلوا حتى ارجع ان شاء الله ثم انظر في هذا نظراً يرضاه الله
وجدّ في العزم على الخروج الى تبوك وعزم المنافقون على اصطلام مخلّفيهم اذا خرجوا النفر باب الاسلام
ويقول الآن تخرج ... قصه حديث منزلت آورده كه ... ذكر قصه رسول الله
مع اكيدر واخذه له وصلحه معه على ما مرّ ذكره ثم قال عاد رسول الله قائماً غانماً ظافراً وابطل الله كيد المنافقين
وامر رسول الله باحراق مسجد الضرار فانزل الله تعالى وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا الآيات
ثم ذكر ان اباعامر الراهب كان لهم في هذه الامة كعجل قوم موسى وانه دمّر الله عليه واصابه لقوة
وبرص وفالج وبقي اربعين صباحاً في اشد عذاب ثم صار الى عذاب الله لا تقم فيه ابداً اي
لا تصلّ فيه ابداً يقال فلان يقوم بالليل اي يصلي لمسجد اسس على التقوى من اول يوم من ايام
وجوده في الكافي عن الصادق ع وفي العياشي عنهما والقمي يعني مسجد قبا قيل اسسه رسول الله
وصلّى فيه ايام مقامه بقبا احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي فيه العياشي قال يعني من المسجد
النفاق وكان على طريقه اذا اتى مسجد قبا فقام ينضح بالماء والسدر ويرفع ثيابه عن ساقيه ويمشي على
حجر في ناحية الطريق ويكره المشي ويكره ان يصيب ثيابه منه شيء فسألته هل كان النبي يصلي في

مسجد قبا ما لم ترمیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا
یهدی القوم الظالمین و بعد از ین نیز در مذهب شان میفرماید لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة
فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم بر آن مفسر مذکور طور احراق آن رقمی بیان اید

بذکر اسامی اصحاب بعثت رسول الله بالکسا بو مع حسنم الخزاعی و عامر بن عدی اخا بنی عمرو بن عوف علی

ان یهدموه و یحرقوه فجاء مالک فقال لعامر امرنی حتی اخرج نارا من منزلی فدخل و جاء بنار و اشتعل فی

سعفة النخل ثم اشعله فی المسجد فیصر فوا و قعد یزید بن حارثة حتی احترقت القبة ثم امر بهدم حائطه انتهی مختصرا
یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نماز گزارد برادران ایشان
بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند که مسجدی بنا کنیم و در آن نماز گزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنای مسجد تمام کردند به پهلوی مسجد قبا و گفتند بحضرت صلی الله علیه وسلم حالیکه آنجناب مصروف بود بسفر تبوک که
ما دوست داریم که تشریف آری و در آن امام شوی حضرت عذر مذکور بیان نمود چون از سفر بازگشت
این آیت نازل شد پس اصحاب را برای هدم آن مسجد فرستاد و با خاک برابر کردند و سقف آنرا سوختند و کناسه
قرار دادند و نجاست و خس و خاشاک در آن ریختند و بنای آن مسجد برای ضرر اهل اسلام بود و تقویت کفر
که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند خواستند که جمعیت
مومنین پریشان گردد و مهیا نمودند مسجد خود را برای عامر راهب که محارب کرده بود بخدا و رسول او و نیستر
و گفته اند که قصد آن کردند که او در آن امامت کرده باشد چون از شام بیاید و نیز در جوامع است که او طریق
رهبانیت اختیار کرده بود و لباس خشن پوشیده در جاهلیت چو حضرت در مدینه آمد حسد نمود و لبعد فتح مکه معظمه
بروم رفت و نصرانی شد و پی برده و هواخواهانش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او مهیا کردند
که در آن نماز گزارد و طور خود را رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود با حضرت
صلی الله علیه وسلم و گریخته بود بشام تا نصرت آرد از روم و با آنجناب قتال کند و چون بقنسرین رسیده
تنها بمرد پس گرسنه خفت کس ندانست که کیست پس جان بلب آمد که بر وکس نگریست و
این مخلصانش قسم میخوردند که از بنای مسجد قصد ما غیر از نیکی و گزاردن نماز و عبادت و گشاده کردن جا
برای عبادت اهل اسلام چیزی دیگر نیست و خدا فرمود که من گواهم که ایشان دروغ زنانند و علی
بن قمی که استاد کلینی ست در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
سوی حضرت و گفتند آیا اجازت میدهی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم برای کسی که بیمار باشد
و در شبی که باران بارد در قبا حاضر نشویم برای پیران که بی کلفت در آن نماز گزارند حضرت پروانگی
داد و در اراده سفر تبوک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که رونق افزای و نماز گزار سے

آنجناب فرمود که بالفعل سفر تبوک پیش آمده چون مراجعت کنم خواهم آمد و نماز خواهم گزارد و وقت مراجعت
حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال جماعت صاحبان آن مسجد و قسم خورده بودند که مقصود نیست مگر
امر نیک و مراد از کسیکه حرب کرده بود ابو عامر راهب است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب او را بیان میکرد
و در تفسیر امام حسن عسکری زیر قول حقتعالی لا تقولوا راعنا از سورهٔ بقره مذکور است که اخبار رئیس
دومة الجندل نزد حضرت می آمد و رسانید که متصل ملک شام میرسید و حضرت را تخویف و تهدید
میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در اینجا
منافقین جمع شدند و دست بدست عامر دادند که حضرت او را فاسق میفرمود و او را امیر گردانیدند
و با طاعت عهد بستند و گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بود و هم در اینجا امر جسیم
مهم است پس نامه بصاحب دومة الجندل نوشتند که نام او اکیدر بود تا قصد مدینه نماید و فتح کند که حقتعالی
پیغمبر خود را آشنا گردانید فرمود که حضرت به تبوک رود و معمول شریف آن بود که چون جهاد پیش آمدی
حضرت آن اراده را صاف صاف نگفتی مگر غزوهٔ تبوک که ظاهر فرمود و در آن انچه در قلب شریف
پنهان میداشت تا فرمود که سال این جهاد را اراده کنید و این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین و در آن
و نسبت درنگ کردن ایشان خدای تعالی مذهب شان نمود هرچه وحی آمد بسوی حضرت ظاهر فرمود
که حقتعالی رسول خود را غالب خواهد گردانید بر اکیدر تا آنکه او را بگیرد و صلح کند بر آنکه داده باشد هزار اوقیه
زر در ماه رجب و دو صد حله و هزار اوقیه در ماه صفر و دو صد حله و رجوع خواهد فرمود رسول خدا و در هشتاد
پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود با قوم خود چهل شب را و من وعده میدهم ایشان را
هشتاد شب که رجوع کنم حسب بسلامت و غنیمت ظفر بی آنکه جنگ واقع شود و گزندی بکسی رسد لیکن
که خار کبرگی منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه پیش آمد که بعضی از اصحاب او در
مصیبت گرمی و آب و هوا میمیرند و آنانکه بعد از رنجها جان بسلامت برند بدست اکیدر گرفتار قتل
و جریح باشند و این منافقین انواع حیلها انگیختند از قتل در اشتها اکری و بعضی بر زبان می آوردند
که خود مریض اند و بعضی عذر بیماری اهل و عیال مینمودند و حضرت اجازت اقامت میداد چون صحیح شد
عزم سفر تحقیق یافت ایشان بنا مسجد شروع کردند تا در آن برای اغراض فاسده مجتمع شده باشند
و مردم را وهم شود که برای نماز فراهم میشوند پس در این کید و زور و تدبیر ایشان برطرف نشیند و عمل
بر مضرات شان آسان گردد لیکن زبانی نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانهای ما دور است از جماعت
تو و مکروه میدانیم گذاردن نماز تنها و بنای مسجد نمودیم اگر بخاطر مبارک آید که قدم رنجه فرمایی و نماز گزاری
بیمن و تبرک برای تو حاصل شود در مصلای تو حضرت بدانست انچه در ضمیر ایشان بود و فرمود که
بیارید خر مرا پس بر یعفور سوار شد پس هر قدر که یعفور را بسوی مسجد ضرار برمی انگیخت قدم بر نمیداشت

و چون پیاده و دیگر قصد سفر نمود چنانچه پایه سیرت گفته شاید مردم چیزی بگویند و دیگر قسم بخورید او فرمود
اسپ بیاورید حالش نیز شکل مشغول بود پس مردم بیاوردند نیز گفتند آنچه گفته بودند به پس تمام حضرت
فرمود آمده و خواست که همراه مردم پیاده برود و قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور رفتند چون بجواب
دیگر میخواستند بروند هیچ ثقلی در بدن نبود فرمود که خدا این حرکت را کرده میدارد و من اراده سفر
تبوک میدارم چون بعنایت ایزدی میسر نیم فکر رفتن بمسجد نخواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر تبوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین اسلام کردند و قصه حضرت
با اکیدر از اخذ و صلح بالا مذکور شد پس حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله ابلیس بود و گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی مهم او را کفایت فرمود که در امراض چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و جهل
درین امراض صعب معذب گشت و در دنیا عذاب اخروی را یافت نیست باز حق تعالی میفرماید
لَا تَقُمْ فِیهِ اَبَدًا یعنی بگذار ای نبی در آن مسجد نماز را گاهی که محاوره عرب ست که گویند فلانی در شب
قایم میشود ای نماز میکند لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فِیهِ در کافی از امام جعفر صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا ست که بنیاد
را حضرت پیغمبر نهاده و نماز در آن گذارد تا در آن مقیم بود که نماز گزاردن تو بهتر ست در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن و از اتفاقات ست که بود مسجد ضرار در راه آنجناب بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط مرعی
و دامن بدان بنا بودی اگر احیانا دامن آنجناب رسیدی و سد تر شیخ نمودی و در گوشه راه آن سنگی
پای مبارک بران گذاشتی راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمودی فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ اَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلٰی
تَقْوٰی مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلٰی شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَاللّٰهُ
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ و بعد این خبر حقتعالی در مذمت منافقین میفرماید لَا یَزَالُ بُنْیَانُهُمُ الَّذِی
بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند که طهارت را و خدا چنین مردم را دوست میدارد خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر ست یا کسیکه عمارت خود را بنیاد نهاد بر کناره خندقی که در صدد انهدام ست پس از یکنار سرکه افتاد
در آتش دوزخ را و خدا راه دین نمی نماید قوم بی انصاف را جاودان خواهد ماند شبه از عمارتیکه قایم کرده
در دلهای ایشان مگر وقتیکه دلهای شان از هم بریزد و خدا بسیار دانا ست بحال دلهای ایشان و صاحب حکمت ست زیرا این آیات
که ملتمه قصه منافقین ست از کافی منقول مذکور ست نام آن اصحاب کرام از امر شریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوة والسلام اهتمام سوختن مسجد ضرار بعمل آوردند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی وعامر بن عدی که برادر برادران عمرو بن عوف بودند برگماشت
بر هدم وتخریب مسجد چون برای اینکار در رسید عامر گفت که مهلت ده تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد آتش تا افروختند جانب فوقانی وتحتانی هر دو را سوختند ومنافقین متفرق وپریشان گشتند
وزید بن حارثه برای فرید اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف وستونها بسوخت باز حکم نمود تا همه
دیوارها را بخاک برابر کردند انتهی حاصله مختصرا عجب دارم از مجتهد یکه قوت قدسیه او واجتهاد وشرطه میکند
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید ودر سیاسی دنیا وآخرت حاصل کند وگوید که خدای تعالی میفرماید انما
یعمر مسٰجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله
پس جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود واسباب از اسوزانید معاذ الله خلاف قول
شرع بعمل آورد ای بیخرد این قیاس ونتیجه از سیه دردلی وعجز ذربونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
وخدمت کتاب الله گذاشته وشب وروز همت بر اتباع زراره ودیگر شیاطین برگماشته که بر افعال
امام صادق وآنهم در وقت کمال ماست انتخاب کرده وقت پیری او بود ونطاق همت بسته تا بامثال
وافرانت چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد بر آوردی الکنون اتباع اول من قاس درباره حضرت امام حسین
جز آنکه الال کتاب مختصر را بخامی که جز ابن سبا دجال کسی آنرا ندیده هیچ نتوانی کرد بخلاف اهلسنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت آنچه بعمل آورد عین اتباع وحی الٰهی بود که ائمه هدی خود عمر را
وجهابذه مذهب تو نوشتند وروایت کردند واین امر چنان نیست که فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس بیقین باید کرد که امر مذکور متفق علیه
فریقین است اگر چه تو بر اتباع وحی الٰهی که از حضرت صادر یافت از امر سوختن وهدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل میفرماید زیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا عطف علی واخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای وفیمن وصفنا الذین او
منصوب علی الاختصاص وقرأ نافع وابن عامر بغیر واو ضرارا مضارة للمؤمنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قبا وسألوا رسول الله ان یأتیهم فاتاهم فصلی فیه حسدتهم اخوانهم بنو غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یؤمهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة والليلة المطيرة والشاتية فصل فیه
حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم ومعن بن عدی وعامر بن السکن
والوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه واحرقوه ففعل واتخذ مکانه کناسة وکفرا
وتقویة للکفر الذی یضمرونه وتفریقا بین المؤمنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوة فی مسجد قبا

وارصادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال للرسول صلى الله عليه وسلم يوم احد لا اجد
قوما تقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى حنين فلما انهزم مع هوازن هرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجدا من قبل ان ينافق
هؤلاء بالتخلف لما روي انه بني قبيل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع قيل له عليه فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المسلمين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابدا للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله صلى
الله عليه وسلم وصلى فيه ايام مقامه بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله لمن الديار بقنة الحجر اقوين من حجج ومن دهر احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين اي يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فاذا الانصار جلوس قال أمؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر انهم مؤمنون وانا معهم فقال أترضون بالقضاء قالوا نعم قال اتصبرون
على البلاء قالوا نعم قال اتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلاثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا افمن اسس بنيانه بنيان دينه على تقوى
من الله ورضوان خير على قاعدة محكمة هي التقوى من الله وطلب مرضاته بالطاعة ام من اسس بنيانه على
شفا جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فانهار به في نار جهنم فاوقعه لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو حرفه الوادي الهار في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيها على ان
تأسيس ذلك على ما هو يحفظ عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتاسيس
هذا على ما هم عليه سبب على صدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرأ نافع وابن عامر
اسس على بناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واس بنيانه على الاضافة واسس واساس جمع اس
بالكسر وتلقها جمع اسس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتانيث كتترى وقرأ ابن عامر وحمزة و
ابوبكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين الى ما فيه صلاح ونجاة لا يزال بنيانهم الذي

ہو ابنا شئہم الذی بنوہ مصدر ازید بہ المفعول ولیس بحج وکذلک قد یدخلہ التاء و وصف بالمصدر دوادہ عنہ بقولہ تعالیٰ
ریبۃ فی قلوبہم حجۃ ای شکا ونفاقا والمعنی ان بنا بہم ہذا الانزال سبب شکہم وتزاید نفاقہم فانہ حملہم علی ذلک ثم لما ہدمہ
الرسول رسخ ذلک فی قلوبہم وازداد بحیث لا انزول وسمعہ عن قلوبہم الا ان تقطع قلوبہم قطعا بحیث لا یبقی
بہا قابلیۃ الادراک والاضمار وہو فی غایۃ المبالغۃ والاستثناء من اعم الازمنۃ وقیل المراد بالتقطیع ما ہو کان
بالقتل وفی القبر او فی النار وقیل التقطیع بالتوبۃ ندما واسفا وقرء یعقوب الی بحرف الانتہاء وتقطع بمعنی تتقطع
وہو قراءۃ ابن عامر وحمزۃ وحفص وقرء یقطع بالیاء ویقطع بالتخفیف وتقطع قلوبہم علی خطاب الرسول علیہ السلام
او کل مخاطب ولو قطعت علی البناء الفاعل والمفعول واللہ علیم بنیاتہم حکیم فیما امر بہدم بنائہم من لعب بایدی
کہ چون خوش فہمی مجتہد در ہر مقام بیان مدعاء اہتمام راہم خلے انسان تصور نباید کرد لاجرم مطلب اصلی
عبارت رسالہ قلمیہ نوشتہ میشود کہ معنی قول مجیب مسیب وہمانا این فروعی است کہ تنہا در حق سید الشہدا
از اصول ایشان لازم آمد اگرچہ سابق ولاحق انسان بے بہرہ باشد انیست کہ ہرچند رفضہ منافقین مودت
امام حسینؑ زیاد ونتر ظاہر میکنند وریا وسمعہ دفع عار از قدمای سیہ کار خویش میخواہند کہ دوازدہ ہزار مکاتیب
فرستادند بلکہ عہود ومواثیق در آن بستند ورد برد سے حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز ہمانے حضرت
امام حسینؑ بنوعے بجا آوردند کہ خود علماے ایشان بدان اعتراف دارند کہ زمانی کسی ہیچ بجا نیاوردہ
لیکن حرمایم جناب امام حسینؑ بر مذہب باطل شان نسبت بدیگر ائمہ چندان زیادہ تر است کہ سابقین ولاحقین
ائمہ بدان درجہ عظمی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر عو فضائلے را کہ نشان میدہند کل سردیان انیست کہ حضرت
شب معراج لمعان نور آنجناب را نا بد الوصف دیدہ وچون آن حضرت جہان آفرین چنین ارشاد نمود کہ
ایمان را پوشید وکفر را نابود وفات ظاہر نمود وبرگزید اگرچہ این مذمت چنانست عقلا کہ بالاتر از ان بخیال
مسلمانے نگزرد ونقلا تمامی کتابہا بدان پر خواہے یافت خواہ کتب سنت باشد خواہ کتب رفض آنچہ تفاوت است
مثل تفسیر طبرے وامام رازی وصاحب لباب ومجمع البیان ومبانے البیان وصحاح ستہ واصول اربعہ
معتقدین وارکان ثلثہ الٰہی غیر ذلک ودر معاملہ آن ایما نیست کہ معتبر در آن در عالم خیرے نیست واعجب
کہ رفضہ از برائے خویش آنرا ثابت کنند واز ائمہ ہدی سلب نمایند ولیکن با انہمہ اہل نفاق بر اصول موضوعہ
وعلوم متعارفہ خویش خواہند گذاشت آخر ہمین تقیہ را کہ اصل الاصول ست جناب امیر وہمچنین ائمہ دیگر از دست
حق پرست نگذاشتند اگرچہ بعضے از ان اکابر در لالی کتاب مصون از ان باشند وثواب آنرا پایان
پدید نیست ودر خصوص برای جناب امام حسینؑ کہ کردن تقیہ بمشہد کربلا از دو اندازہ توجیہ [illegible] میسر شاید
ہرگاہ ضرورت از برائے شرح مقامات حضرت امام حسنؑ ریحان رسول الثقلین پیش آمدہ بود مقدار
معلوم دیباچہ درہ منظر مقدس جناب مجتہد الزمانے گذرانیدم وبنابر عبارت خواستم اگر بعد ازین انشاء اللہ
ضرورت دامن گیر شد آنچہ دیدہ ام حرف بحرف نوشتہ امید است کہ بتقریب آمدن مقصد کتاب دیگر برای تطبیق تا حد چنان خواہم نوشت

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق اینست که رفضه از مجوسیان بدتراند و در مذهب کسی از ایشان حسد و
ایشان و قرآن جهلات و خرافات نیست نعوذ بالله من ذلک و نستغفر الله من ملک المبالک سبحان الله
حال این ابلیده با وجود کثرت اغنیای اهلسنت در عساکر بدان درجه رسیده که حاملین میدانند که مقتدای
مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدیده دارند هم هزاران دراهم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاهی بجای
ایشان این امر خطور نکرد حالانکه در آغاز این شغل عهود و مواعید و مواثیق متشدده برین معنی بود که تالیف
شروع بکنند بر این تایید دین از جان و مال دریغ نخواهیم کرد و فا نمیشد الی الله تعالی و هو احکم الحاکمین
الغرض بعد از آنکه کتابهای مذکور نوشتم مناسب ندانستم که اینطور را از دست بدهم که امت عبدالله بن سبا
خصوصا مجتهدین آن فقرات را بر خود بر داشته اند و بالا خوانی میکنند که عامه گمان برند که این سطر و دین دعوی
مزید ولای اهلبیت طاهرین شاید که راه نفس الامری می یابند و حقیقت را نیز و هم چه دانند که خدای عز و جل
گواهی میدهد در کتاب مستطاب و کفی بالله شهیدا کقوله یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
که اعمال منقوله معبر که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت است الخ بلکه اشاره به تناقض و تنافر نیز
که شیعه شنیعه حضرت را باوصف کشیدن محنتهای شاقه از دست زنادقه و از زر و حکم جهاد بر ایشان که
حضرت عمر تحریف و آن بسر شد در تقیه میدانند سیما در مکه معظمه که ابولهب لعین و امثالی و اقران او از کافران
سنگساری نمودند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین ایذاهای شدیده صبر نمودند و در بیان
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمودند کما فی مجمع البیان و از اینجا
که حضرت در بعض احیان در مجمع خواص و عوام صدها بار می پرسید بل بلغت و راست حقیقی حضرت که از
مهاجرین و انصار و هم امت مجاری آنجناب که دیگران بودند تصدیق آنجناب میکردند که اللهم نعم و بالا بهمه
که شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیه بنا بر رنگ قلوب سیاه خویش نوظهور برید
و بالاخر سخن شان برین محقق شد که تا نزول آیت کریمه عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که در غدیر
آخر عمر بود تقیه نمودند و باز حرام شد حالانکه دشمنان عقل و دین خفاش طینت و منافقین اهم نجستیم ندیدند و بگوش
نشنیدند که از غایت تقیه لقتل را در نصب جناب مرتضوی مدی نبود تا آنکه در خم غدیر چنین طلسمات
بر اصول قوم بی سر و پایان شد که استعفای لفظی و معنوی هر دو از رسالت نزد کسی که کتب شیعه دیده
اگر کسی بوئی از اسلام داشت هیچ بعید نیست بعد آنچه از حضرت متعلقات آن نصب بالاجمال
غیر از تقیه چه بود که هر چند دل حضرت میخواست و لیکن چیزی از مناسبات و ملائمات آن از قوت بفعلیت
رسید چنانچه ذلت نخواهد و بخوف حاکم زبردست بفعل می آرد و بارتکاب آن جان بسلامت میبرد
و ملاک الامر و غایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در مرض وفات نزد جمعی و قربانان روبروی برخی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز بطور تقیه بر اصول اهل فضول عربی داشتند تا بحدیکه بجای تحم عینی با بن الخطاب

بالانفراد تو مواعنی بالاشتراک ارشاد فرموده‌اند الی غیر ذلک پس کجا ماند مفید آیت عصمت چنانکه ذات قدسیه
واینکه شنیده‌ای در باب تقیه حیلی ست زیر گلیم که از ارباب فضل مضامین در طعن الرماح و تشیید المطاعن طلب
را بوجه امتحان در وقت رحلت شریف تو آنی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن روز تحکم بنقاره فوق تقیه
می‌نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء عجاب پس محب معصیت مضامین تشیید را نمی‌پسندد
بلکه بر ریش مجتهد می‌خندد دگر یاد کن اعمال مقبوله حضرت را و بچشم عبرت ببین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرد دانیست نتایج بر مذهب رفض که شاد لشتن هم اصول موضوعه او انطباق نمی‌باید و سراسر در
مخالفت اعمال مصطفوی علیه السلام و هم افعال حضرت مرتضویست کما لا یخفی و آنچه گفته که سابق در همین رساله جواب
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول در فصل حدی باقی نماند پس اعاده آن و افاده مباحث دیگر
تطویل کتاب را و آنگاه بیرون بی‌خردی بی‌دینی سنی نمی‌پسندم گر و المناسب و اسهاب نمیگردم قوله
ادب که در لفظ کاسه لیسی الخ اقول درین عبارت از مجتهد آنا مغتی هم مغالطه را دیافته و هم بر تو کمال خرافت نیز
بیحیائی و بی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تا متبع خود تو در ضمن عبارت گوشزد او بیه غفلت از
گوشت هوش بر آر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع و پیروی مستعمل ست و حضرت امیر در خلافت خود نیز زینه
کار از پیش برد پس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان اقرار کرده که در خلافت خود نیز تقیه
مینمود چنانچه از همین کتاب طعن الرماح وغیره و هم از کلمات علم الهدی و قاضی جائیکه این هردو تصنیف خلاف
جناب امیر عمر البغی نوشته‌اند فض الله افواههم و نیز کتب شیعه رفضه مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و جمع التفسیر
و کتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکند که امیر المومنین اقتدای صدیق و برادرانش میفرمود هم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام نمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمود پس راست بگو
که کاسه لیسی شد یا نشد و همچنین اقتدا به نماز شخصی که با وصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او بر
جناب زهرا رضی الله عنها رفت و اگر نیت اقتدا نفرمود یعنی الکه تواند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و لیکن
اصحاب مید المستقد که مفید نیست در نماز و آنگاه باختیار نه اضطرار و اقتدا هم در قیام و قعود و تدبیر رکوع و سجود
مثل دیگران فهم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
دیگر خلفا و بمحاذات و اتصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام دادن نماز
فارغ شدن هم بمعنی قصد لا بفعل یا حال لا اصل دلیل ست چنانچه حق الیقین غیر آن شاهد و کاسه لیسی علیه السلام حصه هم
خود از غنایم گرفتن و باز خواستن پس بین بی خرد با وصف چنین اصول و احکام لفظ کاسه لیسی شما تتمه
و بسیار گران آمد و اگر میگفتم که بتوقع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود و پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرمود و آنگاه بنکاح شخصی ولد الحرام و خبیث لعین رئیس النواصب مغیر دین و ملت معاذ الله
الی غیر ذلک مما یستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بدگر این امور خوش وقت و منبسط میگردید و قس علی هذا وقتیکه گفته میشد که بر جناب فاطمه زهرا تهمت نهادند
و انهم بر سر منابر در امام الائمه شیعه بر خویشتن بجنبید و تازیانها زدند و پهلوی مبارک شکستند و
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بایان دارد و وقتیکه جناب بتول و فرزند ایذا دادند
آنجناب بار بار کرد که مانند جنین حرم پرده نشین شدی و مثل خاسان در خانه گزیدی گرگان می بزید می درند
تو از جای خود حرکت نمیکنی الی آخر الابیات ابدا الشکایة و قوم بحسب امیر امیر در مناقب جلیله و فضائل جزیله مشیا
و اهل البیت البصر با فیه از انیس نسیا و منسیا ساخته اکنون از این بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که باره از
اوصاف غیر متناهی او شنیده در عرف عرب چه میگویند و در هند او را چه می نامند فکیف که در کافی
بابی منعقد بود که هر که خود را ذلیل کند او چنین و چنان است و جناب سیده در آن اذیت و شکایت میفرماید که
خود را ذلیل کردی اگر مجتهد را از این صولت تحقیق به نقول فضیحه شرم دامنگیر می آید مقتضای آنکه لبطلان لازم
موجب لبطلان ملزوم است بالیقین مثل ابوالحسن بارو سنے تائب گردیدن و از اینجا که مجیب مصنف
بر لفظ کاسه لیسی مکتفی شد حسین او بوسیدن نه او را از دائره تسنن خارج گردانیدن شفا از بیرون
طعنه زدن بر بایزید و در درون تنگ میدارد و بر یزید کتب خویش را اندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار بیحیاست که فضیحت و رسوای او را حدی نباشد چه خوش گفت ظریفی که و برادرے
چنین منصل خلائق و مطهر و یزید و شمر و ابن زیاد ملعون نتوان گفت در این مقام بر حدیثی نقلا از تهذیب الامام
اعظم اقدم اکتفا آرد تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افترا است و بهتانها که بعلی و در ودانند و آن
اصولی است که امور غیر متناهی بر آن متفرع شده که من نمونه آن در اینجا بنا بر لحوق اشتدا ضرورت بیان کردم

شیخ الطائفه روایت میکند در آخر کتاب کوه و آنرا باب الزیادات می نامد ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن
عقده و الحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن المفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و هو الوشاء الخزاز و هو ابن بنت الیاس و کان وقف ثم رجع قلبه عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عبد الله
بن ابی یعفور و معلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک
بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات و
الفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فردوه علی الله و علی رسوله و اما قتل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتیم
فقد ظلمنا فیئنا و ذهبوا به و اما عقوق الوالدین فان الله عز و جل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم فعقوه فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمة علیها السلام
علی منابرهم و اما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرهین ثم فروا عنه و خذلوه و اما انکار ما
انزل الله عز و جل فقد انکروا حقنا و جحدوا له و هذا ما لا یتعاجم فیه احد و الله یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما

وتند خلگو بودند حالا که در این حدیث را انعام طرف دیگر چون نقل کرده بودم از هر طرف مجموع انواع خودغرضی بجوم
کردند و کاوکاو نمودند و چون شیعیان ایشان را حدیث بنود و هم تاویلات علیل و ترک سوال ابسیل
پس بخیال آمد که با تمام سند کار را از پیش ببرم و پرده ناموس مذهب ایشان را بالکلیه بدرم
از جملهٔ امام اعظم پدرم و دلیل طورش آنکه بصدق و دیگران از اکابر این بدکیشان چنانچه
در سابق گفته ام ابواب و فصول در کتب اصول معقود کرده اند در ضمنے که گاہے جناب
مرتضوی با ساداتِ این بدخصال تو خصومت نگشته و آنجناب بگولے جناب سیده از
جاے خود نجنیده و کتب فریقین حاضر است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقتیکه تهمت
ام المومنین عائشه بگوش حق نیوش رسید و آیات قرانے نزول جلال فرمود که اینجا صداے
احکام که شنید و ناشر متحرک نگردید و قبل از نزول واضح است که جناب پیغمبر برائے حفظ حیات خود
القدر اهتمام فرمود که در مسجد شریف خالد را بالا برده بر زمین فرمود که وقت دار این امر واضح شد
و برائے حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیده که حضرت دست مبارک بر دست اسد الله
سپرد هیچ کششے و کوششے بظهور نیامد تا آنکه محدثان افادات حضرت امیر موجود است که گرگان
میدرند تو خبرے نداشته کما عرفت و شکایت و استغاثه روبروے رسول خدا کرم نمیشالی اعتبر
بعد از امور که رفضه بعید دار آن از تصدیق اعتقاد دارند و اگر رعایت لال کتاب ملحوظ بود و مراعات
حفظ خویش چگونه باین کشتی بوقوع آمد که از وی العمی والاستاد المجلسی وغیرهم فی تالیفاتهم بیرایه
در کتاب احمر پیراختیار سکوت و صبر خویش بر شهادت و محصب بودن محاسن تمرایه
و سیخ گرویدنش بخون خود خضاب کرده بود که سابق بیان نمود علمای شیعه در کتب
خویش شهادت حضرت امام حسین علیه السلام روز شنبه تصریحات کرده اند ایضا هم در این
مجلد دیده باشے حاجتے باعاده تفصیل ندارد و اگر مدعے اجمال در انفهم تدبیت میدهد عبور
دتاملی رود و هر برائے آسانی حل مشکل روبعبارت فارسی سے نمایم تا حاصل آنرا دریابند
بے تامل درآید که ابوالصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید که گناهان کبیره هفت بیرون اول آن شرک بخدا
عظیم دوم قتل نفسیکه حرام گردانیده آنرا خدا مگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چهارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تهمت
فعل حرام نهادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جهاد هفتم انکار چیزیکه خدا نازل فرموده اما شرک بالله العظیم
پس بالیقین در رسید بشما آنچه نازل فرمود حق تعالی درباره ما در رسولی از صلی الله علیه وسلم ارشاد کرد
وانهار کردند بر خدا و رسول آنرا اما کشتن نفس محترم پس شهید کردن امام حسین و صحاب آنجناب و مکتفی بیعت
که دیگری بر سینه خلافت نشانیدند با جناب امیر المومنین گردانیدند واگر خلافت در اهلبیت بود نوبت بواقعه کربلا
نرسیدی در پنجا هیچ حیرتم که ذکر شهادت امام حسن نیز متفرع بر واقعه سقیفه تواند بود از پادرفت خالد اگر اما مرسوم

اگرچه در احادیث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود انچه عهد بست و اولاد او نیز در نسیان گرفتار اند و خطا بر حضرات ثابت
که کلام و صحابه سیر رفت که مرتکب کبایر هفتگانه شدند و چون یزید قاتل امام حسینؑ و باعتبار زمانه تابعی بوده است
امام حسنؑ را بالقصد مسموم و از اینجا نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگرچه شیعه بران اصرار دارند لیکن
امام حسنؑ خود خلع خلافت نموده بود اگر امام حضرت حسن مجتبی را یاد می‌فرمود کسی می‌گفت که خلع آنجناب سبب قریب
واقعه امام حسینؑ بود پس نسبت شهادت آنجناب با امام حسنؑ معاذ الله و نسبت البته چه البتش جرات
انصاف خارج از دایره امکان هست پس امام ذکر آنجناب عمداً ترک فرموده‌اند که این اعتراض نشود بارجا یا اگر
نسبت بلا کتاب کاری بر آرد لیکن حالش معلوم است که رفضه اگر مهجور موش شوند یا تمامی ایشان ...
و بالعکس آن غیر ذلک من الوجوه کما اشرنا الیه سابقاً و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسنؑ چنان مشهود
نیست که واقعه شهادت امام حسینؑ که کسی انکار آن نکرد زیرا که بعضی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعید
موجود اند که امروز در این دیار یافته نشدند که مذهب ایشان است که مثل حضرت عیسیؑ بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را ملایکه باسمان بردند چنانچه کتب مقالات علم بران گواه است و نیز کتب مفید را اما
اکل مال عثمان پس مال ها بار بود چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند و چنان نیست که بر بینندگان این کتاب
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس آیت که خدا فرموده بود که نبی اولی بنفوس مومنین است و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند درباره ذریت طاهره و اهل قرابت او
و اما قذف محصنه پس تهمت نهادند بجناب فاطمهؑ سر منابر اما گریختن از جهاد پس بیعت کردند با جناب امیرؑ
بر غیبت باز گردیدند از نافتند و او را مخذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خواست انکار کرد
که کسی در آن حرف نتواند زد و درین مقام هر چند این خامه را خواستم که بقایه در آیه مگر او شنیدنی و حرفی باقی
نماند بیانش آنکه مجتهد و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین و بعد از اهل رسم نگر توان شمرد غالبا
در جواب کتب و فاضل بدانقی آنچه نوشته‌اند حاصلش بدان میرسد که فراریکه دران بحث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابوبکر که
اولین شان بود و جوابش آنکه از لفظ امام جعفر که در آن بر گمان رفضه ثابت کردند کبایر هفتگانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسینؑ تا آخرش برای اصحاب کرام فرار مبحوث عنه چگونه ثابت بوده
می‌رسد که این مرحله اخروان وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بیشک به ثبوت پیوست و انهم به شهادت جناب سیده هر دو عالم
که مانند زنان در خانه گریختند و کرگان می‌ایند و میدند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از انکه شجاعان دهر را بر خاک افکندی و اینجا قوت و طاقت جناب امیر قدرت امیر المومنین
بر جهاد در اشدین و اوضح و لایح گشت ورنه عقل چگونه تجویز کند که در حالت عجز ناچاری کسی از لطف ...

وهچنین شکایت نماند از کسی که رفقا نداشته باشد و مؤیدات آن در اصول شیعی بیش مروی تا جناب امیر فاروق
را دشنام داد و گریبانش گرفت و فرمود که اگر وصیت رسول خدا نبودی بصبر و سکوت البته میدیدی که بیست کمترین
جنت للناصرین و اضعف و اقل زروی عدد هم این چون وصیت شریف و نبوت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاوگیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق متقدمین و افترات مستفیدین هجرت میرسید
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الجنة بود و بیانش تحفه کردند هجرت نمود و اگر باشد آنچه در رساله
قدمیه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الحجرة و پیش آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت و نیز بدلیل فالخطی پس خلفا از رفاقتش بگویند یا بر تحقیقه مع ذلک این موقوف است بر اثبات
نصب غدیری و آن مشتمل بود بر استعفا از رسالت که البته تعطیل و تسدید حضرت در باب جمیع روایات اصول
شیعه و زبانی شان متواتر المعنی است فکیف که از بحار و مراجع آن و از منافی استعفا لفظا و معنی مانند آفتاب
تابان باشد و موضوع بلکه محال بود پس خود از حسام حیدر و جنات الی محال شد و هم عقلا و نقلا ثابت من
حیث الروایة و اگر بر فرض محال کشر یا بالیاری آنهم بدرجه ثبوت رسد و شیعه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفتند و بار بار روایتی منافی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصه جهاد مرتدین فرمود مصلحت از دو
سرانا مند رسول خدا برادند تا بگویند که خلفا فرار کردند از رخصت جهاد و خلفا با مرتدین پس سوفسطائی هم
انکار نتواند نمود و بالیقین بر مذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم امور امامت
جهاد بود که امیر المؤمنین از آن فرار جوید خواه از کناره کشی گویند تراشیده مجتهد بلی جبر و دیگران اند وهم بی علم
و بی هنر و هرگاه خلفا شرک بالله العظیم را ارتکاب کردند و اولین و آخرین صحابه پیرو ایشان شدند و هم
راه دین و کیش ایشان پیمودند الا چندی لا یعبأ بهم و آنهم در باطن پس توجیه و نکاح و اکلاح ایشان
چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در احادیث طهارت انسان خبایثکم
در مقاله سادسه خصوصا و الشیخ پس معلوم شد که امام صادق از تشیع بیزار تقیه کرد و موافق معتقد
خیالیشان گفت آنچه گفت و تقیه امیه از شیعه باعتراف معلم ثالث ثابت اند داد دلائل قبل ازین
معلوم کردی فقیم الافتراء و هو المطلوب بدین حال منافقین که ایشان را هرگاه داشتا
احاطه کی گویند حاشا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول ایشان بر ردت
امام اعظم و هر شد اخیر چنین است اما نفاق پس بطلان آن از غالبین ناصبین و فی الیقین حجر
تعطیل وحی و صیانت اسواط و تحریفین آیات بمراحل بعیده تر اکه از آن مبنی بر خروج و تشیع
کسانی خالق و مخلوق کجاست و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امور التحریرا
بلکه ام معنی و منافق توان گفت اصل نفاق از بهو وجه جدید آ و چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف و تقیه در پرده اسلام درآمدند و رسوا شدند کفر ایشان محقق شد و خلفا با اینهمه اظهار و علیه

منافق باشند حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجربه جاری باشد فاعتبروا یا اولی الابصار که چه تحقیق
از دست ایشان باکلامی دیگر جز لجاجت و تعصب ایشان چیزی نیست که عادت بلادت و گروهات دارند و
در وقع زن زنا فقط کجا بعد از این حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب شیعه متواتر المعنی
دشمنی و ناصبیت اصحاب جابجا مروی است و از اینجا تعلیل و تسویف سیر حضرت و تسبیح و دشنام بر زبان پیغمبر
علیه الصلوة والسلام می آید که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مردم مرتد
برگردند پس رغبت قلوب ایشان بر بیعت مرتضوی محال بود و از اینجا است که در بحار و غیره مصرح است
بروایات عدیده و طرق کثیره که شیخین بیعت بجبر کردند و ناخوش بودند و تقبل نیز مقتضی همین است برای اصول
روافض زیرا که از ضرورت و تسویف حضرت ایشان در نصب ظاهر است که ای برادرم جبرئیل خبر ده که در لشکر
صد و پنجاه هزار کس همراه اند انهمه تابعین همچنین اند پس من در شبهای چگونه ایشان نصب او نمایم کاش
مهلتی یابم که بمدینه برسم و در آنجا سرانجام دهم پس کسانیکه چنین جمعیت داشته باشند و از سوابق اسباب
عداوت و حسد بیش از پیش ایشان را بر اصول بداندیشی چگونه نه بطوع بیعت کنند و با آنهمه قوای
قاهره و عساکر غالبه سوای ایشان را کی تواند که بدون جبر و نصب بعد امامت بر قدرت نماید
و از فواید حدیث امام اعظم صاحب تهذیب چیزهای بسیار است حرفی را نگوییم در راه اختصار چو بگر اگر
اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگریختند البته حضرت جعفر رضی
الله عنه در فضل فرار من الزحف ذکر احد و خیبر و حنین میفرمود چنانچه تهدید بادی آن شد و سخاجه
بدان نمی افتاد که با این امور ضعیفه که حالش دانستی لب کشاید و در هدایت و ارشاد و در این حال
روایات مطاعن از عادات متقین امامیه بعد از تتبع کتب شیعیان شد که بسیاری از علما چه قبیله و تسعه
باقی ماند که بنا بر بیهوده و نجوست نکردند و شیعیان تحقیق می بودند که بجز آنکه عقیدت خویش را نخود هم بداشتند
تا بدیگران چه رسد و عاقل را باید اندک غور کردن که مقتضای احادیث کلینی عاوی حضرت اکرام
ور یا مگر میسر بود که در شریعت دست نیست ورنه من چنین بودمی و شاید که این مضمون متصل یا مجمل بر
گذشته و از آنهم صحیح تر آن بوده باشد که این خلیفه اول شیعه بیکرد و نقره چیده و خلیفه دوم را بر زمین سپردند و جان
بابا شجاع الدین امامیه را ابو لؤلؤ بیک ستم دردم گویا همراه خود بسفر معراج بردند تا آنکه شیعیان شخوم
آن عزیز را هم از جمیع را بعد از اطعام بنفاس رسانیده بپهلوی او خوابانیدند با اطفال و نجاست تمام بر تاور
و مردم دانستند که این روز روز شهادت فاروق بمدینه نبود و شیعیان باقتضای انما الاعمال بالنیات اظهار خرمی
الا فکار رد او جهارت خود کرده چنان داوند که اگر حضرت علیه السلام در حین سر اجمع بجرید قول ایشان
گاهی آن لفظ که کلینی آنحضرت بر زبان مبارک گذرانند طرفه آنکه تمام شهادت و حال جناب ایشان
بنجو دیگر همگنه خلفا بودند و شیعه دعوی میکنند که مذهب داشتند نعوذ بالله من ذلک

دیگر متعلق باغاز حدیث جعفری که اصحاب مرتکب کبر کبائر که شرک باللہ العظیم است گشتند لیس ہیچ آنکہ مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد مگر آنکه تفسیر این بیت
که علی بن ابراهیم قمی جامع است و همچنان از تفاسیر دیگر عیان میگردد که حضرت آدم بگفته ابلیس لعین
فرزند خود را عبد الحارث نام نهاده و این شرک از آنجناب بعید و را آید عبارت قمی مذکور اینست حدثنی ابی
قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت لها اما انی
قد علقت و فی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما و بقی و عاش
وان لم تنو ان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدینه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال لها
آدم فقال لها آدم قد جاءک الخبیث لا تقبلین منه فانی ارجو ان یبقی لنا ویکون بخلاف ما قال لک و وقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد جاءک
الذی قال لنا الحارث فیه ودخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبث ان علقت من آدم حملا آخر فاتاها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت لقد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش وبقی وانما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة واما بقرة واما ضان
واما معز فدخلها من قول الخبیث ما استمالها الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا لم تلد ناقة ولا بقرة ولا ضانا ولا معزا فاتاها الخبیث فقال
لها کیف انتم فقالت لقد اثقلت وقربت ولادتی فقال اما انک ستندمین وترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین ویدخل آدم منک ومن ولدک شیء لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الی طاعته والقبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا و عاش
وبقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث
وبما قال لها ووقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت
لم تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث فیه نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم یکن بینی وبینک مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور تابعتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان اسمیه عبد الحارث فاسرا النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا وامّلا ان یعیش لهما ویبقی ولا یموت یوم السادس

فلما کان یوم السابع سماه عبد الحارث مختصراً یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتداء فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدا
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوق را بامیار باید ما را در بار دو و ابلیس نزد حوا در رسید پرسید که چه حال است پس قصه
بازگفت ابلیس حوا را بگو که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه را قبول مکن من امید دارم که این
فرزند باقی ماند ولیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر تو چون فرزند پیدا شد قریب یک شش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطر شان و
بسی برنیامد که ابلیس در رحم دیگر بار رسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زاید مانند شتر یا گاو یا فوج گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب اند البته خواهی کشید و خواهی دید فرزندی که انسان تا خوش
شدی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود و پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زایید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
بگذار آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
با آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مائل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نجحتی بگذارم که قریب من آئی و صحبتی میانه من و تو نماند فرمود بسبب مصاحبت قول تو بود و صحبت
او ترا لیشت میگرداند ابتر ببین من مانع تو شدم و نصیب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و نمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضاً بروایت دیگر از ایشان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر که شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصراً و مخفی نتواند بود که رفقه معتقدین روایات ماعورد حال ترانه سابق در خصوص تو انند
بود که امام ابو جعفر علیه السلام پیروی حدیث سنیان بجا آورد و تقیه کرد زیرا که اجتناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوییم که در دلال کتاب مامور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع مع هذا
بر تقدیر ثابت باید کردن که اصل قصه از سنیان است و الی لهم ذلک علی سنیان را باید که دعوی

آیه مستقین آغاز میهند ۵ که غوی بدور طبیعتیکه نشست باشد و جز بوقت مرگ از دست فاعترفوا یا
اولی الابصار و قولوا ان هذا من تقلب اللیل والنهار که سنیان تقیه را پیش کنند و شیعیان در محضر
تقیه سکوت بلا خطا اصول سکوت بر لب نهند معهذا در حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر ادنی غور کنی
مغلط غایة الورود در راه در انتساب شرک بالله العظیم باصحاب کرام راه داوند زیرا که هر چند فرق ضال
از روافض و خوارج و نواصب قائل بردکلام خدای تعالی و رسول مصطفی صلی الله علیه وسلم نشوند
مگر در نزد هم آن شکی نیست خصوصاً وقتیکه گفتگو در صحت قرآن مجید نمایند با وجود ولله الکتاب
عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و مانند آن از آیات کریمه که حفظ و حرست
آن وعده حتمی بتاکید است بلیغ فرموده اند و دل ار بی مروت میگوید که احتمال تحریف دارد و بسی استدلال
کجا تمام شود و لیکن این موعظت بلیغ را سجطاب روح علم الهدای خود و پیروان او مثل طبرسی و میر
باقر اشراق و غیره گاهی دل ار بی مروت ادا نکردند و هر چه در باب گشت تلمیح شتر غمز جناب
پیر دهقانی میفرمایند محصور در موعظت اهل اسلام است و لیس و مقالات علمای خود را مثل لته ها مستور
میسازند و هر کسیکه در پی تطبیق با اقتدا افتد بگو که چند تن شهر جعفران تا زکشمیر یعنی نزهه پیر دار دنیا
معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام بر داشته و هم بالزام رفضه طعام برده الله
بالجمله هر کسی از این فرق یکی هر دیگر را که مستدل باشد و بقرآن کریم و احادیث الفت بتوجیهات
رکیکه با دل نیاز دو در حقیقت آئل برد کلام خدا و رسولش میگرود و مدعی را باید ثابت کردن که تحیا هم
کرنزاع در ایشان میرود رد کرده اند بر خدا و رسول حتی که اهل الغاوت نیز باظهار جناب مرتضوی فرق
فاسد را دخل میدادند و از همین جهت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند و آنها را کافر نپنداشتند
و حدیث را هم نقل کردند اگر چه بعضی لایق احتجاج نداند که علی قتال ظاهر کرد و بر تاویل قرآن مجید چنانکه
جهاد کردم بر تنزیل آن بالجمله فرق مذکوره درین بلا گرفتار اند و قس علی هذا بس دعوی شرک بالله بهم
جام الورود باشد بخلاف آنچه از تفسیر قمی آوردم که باعتراف ائمه اهل بیت لاسیما باقر علوم دینی یقیناً بلا دو
از نوع شرک است فافترقا و درین مقام بحثی دیگر است بیا الشن انکه ازین مجلد دوم شنیده باشی که این امر بار بار
اتفاق افتاده که هر دو هم بگریبان عمر آویختند و در وقت خصومت دست بگریبان او دراز کردند چنانچه جناب
امیر علیه السلام و نیز جناب فاطمة الطهر علیها السلام بروایت کلینی معهود و لیکن نه درین کتاب نه کتابی دیگر دیده باشی که کسی بگریبان
صدیق آویخته باشد حالانکه درین باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث همین امامت و خلافت
یاد دارم اگر مشتاقی بگوش دل بشنو و یاد دار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس انکه بروایت امام
اعظم اقدم که مجلسی در تراجم بحار حاکی است دانکه اصبغ بن نباته روزی بخدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد
که سیر سلم امری را که یقین بان دارم و انا سرّ خدا است و صاحب سرّ ان توی حضرت فرمود میخواهی ببینی

چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با حسنم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که
پدرم من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانیده بود بدست حضرت سلیمان و بما زیاده از آن
گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میدانیم ما محل راز پنهان خدائیم بعد از بیان
فضائل خود فرمود داخل شو دیدم که رسول خدا نشسته و ناگاه دیدم که امیر المومنین گریبان ابوبکر
چسپیده و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و با ابوبکر لعنت میکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
و اهل بیت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصرا من الوسط و عینا من الاول و الاخر مخفی نماند
که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غین معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانیه
مطابق تصریح محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نام راوی اخبارست که متمنی آن بود که کشتی
جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که حالش آنگاه از کتب فریقین دانستی پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
ببیند چنانکه دلش قوی شده بود و او باعتراف خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان میخواست تا امام
حسین آن واقعه را بچشمش نمود و او مطمئن شد و بنده میگویم که معروضه اصبغ بن نباته و یقین او بامر
مذکور اگرچه ضبط باشد بعوالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر بلی آمیخته بود کما فی معجزة الطباهیر
مبسوط فی المجلد الاول من هذا الکتاب و غیره مع الضمائم الاخر از دو حال خالی نیست واقعی بود یا بخلاف
نفس الامر بر تقدیر ثانی هیچ طعن بر صدیق و اصحابش و اهل بیت او نماند بلکه شیعه را باید از نقل این خرافات
توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان تردد نکنند که از دروغگوئی پرسیدند
که راست بگو که بدین دروغگوئی ترا چه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون راستی من نیز یقین کسی نمیاید و بر تقدیر
اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود چنین رو داد و معذلک حقه خصومت وا و بحثش بگریبان
منافی فارغ خطی می‌نماید اول دلیل اهلسنت که اگر خلفای راشدین زیاده بدان میکردند که رجلا فتهای خود تحمی
برا قرار قصه با بیستی مجادله بیا کردن تا خصومت نمودن آن گریبان صدیق آویختن پیش رسول خدا
که حضرت برای رفع امثال این امور چنان فارغ خطی بکلی مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکه
از جمیع آل عبا خصوصا امام حسین با وصف کوچکتر بودنش گرفته بود در روبروی ملایکه مقربین بلکه روح
الامین بحکم رب العالمین و از این جهت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقض
عهد و میثاق همین بود و مجادله که مجتهد در آن میگوید بتصدیقا عم که ای در نتیجه میگویم دیوار تو هم بشنود
پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین با همه فرط طول الذیل فراموش کرده باشد که امام آل عبا خصوصا ... افتاد
جناب مرتضوی بر روی مبارک و روی زمین باز خلاف آن در زیدن که هیچ طعنی از مطاعن آنجناب
در کتب قصه بدین باعتراف ایشان حالا و مقالا و در واقعه قرطاس بر ایشان نتواند الا آنچه جامع الاخبار

بران شامل است در سبق بالتکرار و برتقدیریکه راوی طوعصوفیه برگزیده مثل سلمان فارسی علامه
خالد مجروح کردند کما فی رسالة المجالس الاول پس روایت او را چه اعتبار که نزد کلینی و طوسی و مجلسی محکم داشت
دنیا از دین کوچه خبر داریم و در این مبحث هم گذشته که سلمان رکن اول بوده کار امر بعیه چون او را مجروح
کردند الشیخ که در حضرت را دیده صحبت شریف و مشهدی از مشاهد فائز گردیده چه رتبه داشته
باشد و اگر حکایت بهار دانش را ترتیب دهند که زنان دراغ گفت که باید چشم من و ارشد گو که در عالم
بسا باشد که تقیه و گاهی بتاویل دهند اعجاز امام که میخواهی واقعه قبال دیوان او تصدیق نمود شمر
قطعی است و در اول پس باید که محکی عنه بوده باشد و چه محال و اگر تعبیر عاشقی دیگر شنوی که علی از حقیقة الامر
یا رب الله چه راوی از سیره حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده احتمال وارد اول آنکه حسن ابی شریف
و نکوهش محال خلیفه اول بر سنت متوجه شده معاذ الله دوم آنکه خلیفه اول ناصبیه نمود بالتمرد
برده و باطل است اما اول پس تا آنکه بار بار در مجلد سیوم منقول از کتاب کابرا ناصبیه دیده باشی که عهد
در علی و غیر او در حیران ابوالحسن اول معتقد کردند که جناب میرزا بهار دعوی رسالی و حجاب ولد زنا نی
با تنافر کردند تاکتبی خصوصا با صدیق چه رسد که گفته بود علی و در بیعت مختار است خواه قبول کند و خواه
نه با دیگر اما بخاری ابو عیینه رافضی در کتاب السیاسة و الامامة نقل کرده قبیکه چیزی سوخته از مسجد قبا الذی
اسس علی التقوی که منبر او دیده و موزه پشت کشیده تنها بود و زین چه مخالف تو ابوبکر
خود مسیر خبر از خود رابا دل و تعلیل انبیای سته مدلل نمیبود که مرتضی را و لیکه قرار کنند که چگونه
گویان طرف مقابل است و توانا او بحث و عقل چگونه تجویز کند که امیرالمومنین تقیه کند در که بحر بیعت
خورش گردد و وحیا از ایاته از دایره ایمان خارج شود چون همه ابنای ادب تم الحرم عیار رد و تسخیر کشیده باشد
آمیان صدیق از و محال باشد پس گذشت و زنان گزیدن یکی مقبول شود و چون حضرت صلی الله علیه وسلم
ابوبکر و اصحاب اهل بیت او الغرض کند هم جعفری که پیش از پیش و اخبار این جلد روایات اصول
ناصبیه بر گذشت و انهی بابات قطعیه قرانیه موید باشد و باستقامت رسیده دلالت امام اعظم ملک کلینی ایشان امیر
چگونه مرجوع و مفتری شود و بروایت اتیع رسوبت بدین مرتبه رسیده که حضرت امام جعفر در
کتاب مختوم از تقیه محتوم باشد و عیاذا شد که این حدیث را به نام مقدس شهید کربلا افترا کردند و حال آنکه
در رجوع امام اعظم شیعه قبل از این مذکور شد که مکاره و غدار و دوراتا بالی نیست که در بغداد چه انداخت
و چون او محبت هم رسید و در اضلال خلایق چه قدر کوشید اگر چه شیعه بر این امور اقتحام کرده
دراو ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین مرتکب خواهند بخت کرد اینان متروک الحدیث در مسجد قبا
دیده در پیش خود رانده گوئیم بجز خدا عادل است نه ترک واجب میکند نه خلاف طور عقل میرود و در
حکیم مستحق مذمت شود که امر در جلد اول دیده باشی که حضرت از امیر خواهد پرسید با ثقلین چه کردی

فرماید که اتباع اکثر نمودیم و در محبت اصغر جان دادیم و بر اصول رفضه کذب محض بود کما عرفت مرارا پس لیرادم
نسبتا البیس البته لازم آمد که دشمنانش که رفضه باشند در دو منسوب گردند تا آیند پس چه باک که با دیگری
کشتی گیرد و در آویزد و عیش جاودانی را که بپاس قوت بر قبیله کردند و چون از خلفا سوال کنند بروایت
رفضه گویند مخالفت و عداوت با ثقلین کردیم عدل ایزدی باید دید که ذریات چنین صادقین و مروجین
دین را فرماید که بد درزخ بر بد نهایت که بمقتضای یوم ینفع الصادقین صدقهم معامله بعکس کشد چنانچه دانستی
و نزد معتقدین کلام الله آیت کریمه ونزعنا ما فی صدورهم من غل در صحابی است وارد است ٥
بهشت انجا که از اهل ثنا شد نه کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از همه آنکه فارغ خطی که پیش ملایکه نوشته
لیکار خلفا نباید و ملایکه نیز از شهادت سکوت ورزید و من یکتمها فانه آثم قلبه را یاد بجنبد و خلفا و صنیک
جهاد بر تنزیل قرآن مجید نمودند و از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند نتوانند که وجه
فارغ خطی بیان کنند غیر از این چه بود که عامه خلاصه خطابی خلافت ما را آرزو میکردند پس حضرت بر اهل بیت شدند تا
در انوقت نمود تا ما را از کفار بر آوردیم و غیر از فدک چه ملک در دست ما بود و در آنهم رزق هر کس از اهل بیت و غیرهم
رسانیدیم و در باقی ملک نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنانکه از جهاد دادیم که از حجاز شریف تا روم و شام
و ایران نقاره فتوح اسلام نواختند و در فارغ خطی این هم مندرج بود که اگرچه کعبه را منهدم کنند نباید تعرض کرد
الی الحجره و ما مناسک کعبه رواج دادیم و بنیاد اینهمه حجاز آرا برآیات متلوه کتاب الله نهادیم و اگر مسلمانان را به ایمان
نمیگذاشتیم و ایشان همدگر اختلاف میکردند چنانچه بعد از اختلاف ما بوقوع آمد البته همه اهل اسلام طعمه تیغ کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اهل ارتداد کعبه را منهدم می نمودند و از قرآن مجید مثله حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می کندند و جثه های شان را میسوختند لله الحمد که حسن تدبیر ما خون مسلمانان
از ایدی اشقیا بقدر رعایت هم صرف بر جنت و سلسله دین و دولت را هم گسیخت و شیر و شکر با هم آمیخته درجه بدرجه خلافت
پیغمبر خدا انتهی سال با اهل اتفاق رسیدیم بر این حکم را نجات که حکم الست اطعتم تمامهم حسن بیانش گر بحی مسیحا با قضا مهر شی گوا
درآریم از بهر ملک که است که حسنت گوید بدزمین و فلک شهر گاه کلام منجر باین مباحث شد و تا باینجا نوبت رسید یاد آمد نقیصه
تحبه تعصد رلامت و گزاف اکنون عنان خامه بسوی آن منعطف میسازیم قوله و وجه آنکه اهل سنت آنحضرت را خلیفه
چهارم و واجب الطاعت میدانند الخ حضرت تحفه درباره جناب امیر این اعتقاد شیعه و منقدای اهل سنت بود و خوارج
و نواصب را تکفیر مینمود و اینهمه مجتهد خالی بپیرد دهقانی دهم این هم خطوات شیطانی در زیر سر قولش تا صبح قرار دادند
بقول خویش لیکن بعنایت الهی و مقتضای وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن که در ینجا افاده کردند تکذیب
تفسیر خود شدند زیرا که مذهب خوارج و نواصب تکفیر و دشمنی آن جناب است العیاذ بالله و اینهم هر کسی را معلوم نیست بلا تعصب الی
فرمود که باب التاویل مفتوح علی الجانبین بحال یخفی بخلاف لفظ رافضی که بر معنی خود هر جا در کلام علمای ما محمول سنت
و نزد شما هر دو را در آن نزاع نیست که رافضی البته کسی است که اصحاب را بد گوید و محصل معنی آن در مجمع البحرین برابر

محمدت مخفی چنین میر و دلیس در راستی اہل حق و کجی اہل باطل در نیحقام خلی و شبهه نماند جناب خاتم الخلفا الراشدین یعسوب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان مدینه عالم علوم و کاشف معضلات و حل
مشکلات بر مذہب ما است که گاہی مثل آنحضرت کلمهٔ دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بوده و وجه
از دغا و دغل در قلب مقدس را و نیامده چه جای آنکه مدت العمر بجفر و ارتداد و نفاق مبتلا در آن مانده و تسمیه سید هم
مجتهد را بسیر در باره وہو شر من الیهود والنصارى و شیطان الطاق آنگشت نمای آفاق کرا است بگوید که از
هر دو مذہب کدام یک نزد عقلا مقبول تواند شد سه بقول دشمن همان و دست انگشتی ببین کرا شکر برید
و باکه پیوستی بدانیهمه تعصبات و خرافاتش دلیل ظاهر است بر آنکه مجتهد الزمانی بحقو لواح درین کتاب طلس الیح
اختیار ساخته و فخرا تند شر السحرا و قد ابتلاه بجز ضابس الشفاء و انچه گفته که گویا مصادره بین الفاظ
آوار کمبند بست الحج لیکن او از کمبند بسم الله با محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشاد حال تمسک فرقه حقه بحبل المتین
عترت طاهره از آن قبیل است که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف خباثات بودند وحق تعالی در رد ایشان فرمود اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ
لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ پس چنانچه دعای محبت کفار را از
خلیل خویش بجوی نخریدند هم چنین دعوی ولای رفضه که بدتر کنند جناب امیر چنین ولی نعمی کردند و بجناب
ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ نخریدند سر موی لیکن لیس را قرب بحضرات ائمه اہلبیت باشند که پیروی
شان مینمایند و باخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و شب و روز دعا از خدای تعالی
مینمایند که لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از عجایب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جنابی که این مباحث
میرفت و با وجود سر ادله جانبین هیچ نتیج بود چنانچه شیخ در بوستان گفته ع در حل آن ره نبردند هیچ
اتفاق بنده را ببین بحث و اتفاق برین مجلس گذارافتاد پس همگنان متعلم من متوجه گشتند گفتم این
بلند او از نی و بالا خوانها چه بود بعد از بیان دعوی دلیل هر فرقه استدعا کردند که کمترین هم چیزی گوید
گفتم که درین معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی ولای اہلبیت رضی الله عنهم تمام بلکه شیعه بسبب تکفیر اعدا ہم بیت
میگمارند ولیکن درین مبحث بخیالم چنان می آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بر آن دلالت دارد و در تفسیر مجتهد
در تالیفات خود بدین رساله اعتراف میکند و ایضا رساله صفات شیعه که مشهور است که اختیار زهد و قناعت و صفای سینه
پیشه را سخی حتی ترک در وغیکه سراسر مفید باشد و بر گزیدن صدقیکه هر گونه ضرر در پی دارد و کام نخستین سیرت و ثانی
با دل بسیار نسبت آسان است و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرو مانده اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان بس بعید است چون این سخن بطور مصاکب بعین الیقین منتظم کردم همه کابر مجلس که مذہب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا که دلیش تراش بودند و لیکن کلام راست چنان در نفوس شان موثر شد

لابعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادندی و دمی اگر بر داشتندی بمدد آشتند شوخی و دو سخن فشانی دلبر دلدار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل بر آل و اصحاب فدا هستند و در سینه المحبات بعز
خاطر نشنیده و سالها غاغا بر دشمنی بجرم هری در گذشتند چنین جای حمله ولیشد پردازیها نمایند بابا این تاثیر جعفر
کذاب طنبور نواز و رقاص عند الرقاص خواهد بود که بداهت را انکار دعوی میراث آغاز نهادند و اهل دین
بر مجرد ذکرش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شمائل کرحال جعفر پرسیدند خندیدند که در جائیکه سخن کار حسن ثانی
بگذرد ذکر چنین ناپاک دنی ناپاک فاسق معلن بد کردار را چه منفی دارد چه جای آنکه در حضور ... در کار آنرا
تمام می آرد پس پرستنده را تا تعقل مجلس ساختند و بار دوم تا نی دلی کر قع نکردم بار پر داختند و فرستادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در تنگ دو بودند بنابر فرقه اصولیه بر بداهت این امل یادگار این جنبه که حالیا میخواهد که جعفر
کذاب را تواب کردهند و الحاد و زندقه خویش را که در میراث یاد رسیده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الائمه
محدثین شیعه را امور دوم گردانند و اینهمه تحریر بر درازی ریش نسبت و عیره انکه فذالله چه لطیفه گفته اند که حریفان ترانه جعفری
را یاد نموده شعر کرا چنان میخوانند ع ریش دراز دارد این مجتهد ولیکن که نهایت درازی دهر ایش میتوان
خواند تا ماداهن صدیق و فاروق پیش ایشان وسعتی داشت که کسی از آن حجت است و دیگر بر شنیده یکان
کتب سیر و تواریخ مخفی نخواهد شد که بعد از داهیه کبری یعنی وفات خواجه هر دو سرا از قاصی و ادانی نوعی
داشت که زنده بمانده و عزت ناموس دست برد اهل ارتداد سلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با افواج
خویش بر همی اتفاق داشتند که مردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا بزندگان چه رسد و درین سوانح عظمی کسی مجالی داشت
که بفراغ خاطر یا در حالت سرآسیمگی بدفن شریف پردازد این رای جهان آرای شیخین بود که کار حفظ و حراست از صحابه
گرفتند هر کسی را بر عهده او بر گماشتند و مار از کنار نگونسار که از هر گوشه بر داشتند بر آوردند و اگر ایشان باین کار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول رافضه تقیه آنست که خانه خود را تدبیری نگاهدارند پس تقیه
بهداران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نیز از نظر افتاد و همچنین احادیث کلینی که نزد آن عمدا چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو مبرا باشد و حمایت خاتون جنت فرمایند و اگر این حفظ و حراست بوقوع می آمد حکم نعوذ
که خاتون جنت با پیغمبران شکایت لب مبارک کشاید که هر حرف فحش و دشنام علیحده باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود دشوار
بود و چه جای حفظ بیضه طیبه دیگر بلاد عظم آورده اند که چون وزیر شاهجهان محتضر شد و پادشاه موفق وا نا الله بر نه
خلافت قانون سلطنت بعیادت او رونق افزود و بعد از عیادت فرمود ای وزیر نیک محضر بعد از تو این کوه لند
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بار کسی باید نهاد که خانه اش آباد و از آن انتظامی محفوظ باشد و بر این مقدار بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلافت جناب تقوی محادیث میکردند که امیر المومنین بشجاعت مشهور و مظفر
دارد ولیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نشود تا نوبت بجوابات تا دو این جنگ در سردارد
الغرض در روضة الصفا که شیعه بیشتر عبارات او را ذکر میکنند می نویسد که مردم در آن ایام توقع زندگی بعد یکدیگر چشم

به هم زند مید بشت مختصر گفتم و نتیجه‌اش برآورده که نزد اهل انصاف با قیمانده که از احسان عمر و ابوبکر پیس و منت بر دامن
چنین بزرگان نبودن عین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر مسرور عالم بود هر کسی که جنبش هوای
خلافت ممکن بود و قانع خطی محکم نولیسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتند و اما الذین که اکابر رفقه هم بصدد ورش
در عنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آهن سرد در تاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند بکرین و مضطرین سخنهای پریشان میگویند فتوری و قصوری ارزند هد و چون آنچه پیغمبر نزد رسول خدا احسن بوده
هر چه در بیان خلافت ایشان امر تبه تقدیم دادند و کان ذلک حتما مقتضا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت اراده در
رضای جهان آفرین بود ورنه لازم آمد مخالفت رسول الله صلی که بر امحی استحاله آن امام اعظم ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصل مستقل و نهج الحق و کشف الصدق پرداخته و لیکن بمقتضای ان الکذوب لا حافظه له در لیباسی از مطاعن بیاد طعن
تجهیز مجهز معشر تحقیق خوانیش علم اجتهاد بر افراخته هر که خواهد بدین کتب و امثالش رجوع دارد و قول نبد در اسم رساله و نمود
تحقیق و باعلم الهدی قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شاء فلیرجع الیه و انچه تقلید نقال کشمیری که استاد
پدر اوست درباره مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشته و او مقلد قدمای خود بود و جواب آنکه
از کرده عقلای حق پژوه رجای آن دارم که ساعتی خود را از کارهای دنیا پرداخته به پرسند که تقی مجدد بودن مذهب
سنت از کجا لازم آید مگر اثبات صفتی خاص برای بزرگی موجب نقص صفت دیگر میشود و بعد از تسلیم آن چون جناب امام
موصوف در چمنستان بهار صلح کل بجز امید چه تعجب باشد چنانچه مجدد دین او میبوده باشند
مجدد دین اهلسنت هم باشند مثلا در الخلاف بین شیعه متعلق بتحسین و تقبیح افعال الیکه از اجله مهاجرین و انصار
در خلافت صدور یافته و بقول برادر حزین نحلت شیعه در جواب بعضی از مقامات الفضاح لکافة المقال زیاده بر این
هیچ مسئله گلوسوز حتی که صاحب تجرید در فقره مخالفوه فسقه ایمان خلفا ثابت نموده رای جناب امام
رضا رضی الله عنه چنین باشد که حب و بغض هر دو فرقه چون مبنی بر قاعده الحب والبغض لله
است هر یکی معذور بلکه ماجور تواند شد زیرا که اهل سنت مدایح ایشان از آنجهت بیان میکنند که آیات قطعیه قرآن
مقتضی همین است که ایشان چون بمساعی بسیار و کوششهای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آوردند و سختیها
و مصائب لا تعد ولا تحصی کشیدند و رضای الهی بتاکیدی که فوق آن محتمل نباشد از قرآن مجید بر می آید بخصوص
ایشان لیس الخبر کالمعاینه لا حق مدح باشند و از آنجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را با یافتن صفت استحقاق زاید الوصف
درباره خلافت جناب امیر در یر منحی مجمع علیه است و اهل اسلام مبشر از مبشر ایشان لظهور انجامید و چون
خلافت را از انجناب صرف کردند لایق تذمیم کردید پس حضرت علی رضا که بحر العلوم و میانه اهلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیه کشایند و از در مصالحه در آیند و بر هر یکی
را بهر نیت شفقت در رافت خود بکشایند و قدر ایشان بیفزایند باعث حیرت نخواهد بود و ایا مجتهد در عیش و کار عمر
از افادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا را هم ندید که صد و قیمی او چها کوشش در تجدید و ترویج آن بکار برده

ودیگران در تنبیه آن را ترغیب به تحریف پیر قند و باد او را بر این خویش معمول ساختند و ابواب منفصله بستند
و هر یکی از مجتهدین را مامور بمطالعه آن ساختند پس باید دید که این جنابت و مسئله غسل و مسح رجلین
چه قدر سود با وجود یکه اولین و آخرین شیعه و فرها سیاه گردند لیکن سنیان را بابت غسل یا مسح و قرائت
و زراره را قعه الفقها الستة و اصدق الصادقین رفته و ربار کسیکه در دفتر پای خود کشید مهار از راه تعصب
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قران مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم الجناب درین باب چنین است که قرائت نصب و جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمد و اقتضای اول حکم غسل است و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت سراسر هدایت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق الهی
شامل حال میباشد و ران یاد میکنم که این مقام تطفلی است بخلاف آن کتاب که تسویدش شروع
نموده ام و دران بحث غسل و مسح یا بالذات میانه من و حضرین جاری گشته و درینجا ضمنا و تطفلا آمده
این حرفی که شنیده می تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند تواند شد که برای
مذهب سنیان هم برین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار باوج عرش برین رسد و هر یکی
مضمون این بیت او انا ید ع کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش افگند چو تو
سلطانی ٭ دا گر کلام و معراج شیعه نمایم کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصور شنیعان بر
سنت که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعی بدون آن از دنیا رود مانند کسی بر خیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در اخفای عیب خویش تواند کوشید و بینی بریده هیچ علاجی تواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور انچنان شفقت بر حال هر یکی از سنیان مبذول داشته که بعهده شکرش بر نیاید که
بی اختیار حکایت منبرداری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه را خراب کرده او است و درین مقام اذکرش مفصلا
بالغ است و اگر فرض کنم که تجدید مذهب سنیان برای آنجناب که گلشن همیشه بهار صلح کل گفت او بود محال است خواهم گفت
که از نفی مجدد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت نبود لازم نمی آید که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا کثرت
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة و چنا و رد عن عدة
غرباً که در تفسیر قاضی ناصر الدین البیضاوی و مواهب اللدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که مبعوث خاتمه
میباشد مثلا قاضی جا بجا میفرماید که لمحافظه روس آلای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید می در کلامی باشد و نفی بران وارد شود
قید منفی میگردد و اصل حکم با یجاب مقرون میباشد چه مبنی که در جاء فی زید راکبا نفی رکوب است نه نفی مجیء و تحقیق خبر و در طول
با بکت العموم اجمعون نفی جمعیت مقصود است نه سلب تیان چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت نباشند ضرری ازین نفی بایشان نمیرسد که ...

هنوز برای ایشان موجود است که سفیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می‌آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشک می‌نماید یعنی که امام ابوحنیفه در جمله دین شمرده و امام حسن بن زیاد لولوی هم بوده و قسم
مالک را نیز در روه و شاگرد او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح داخل نباشند اجتهاد ایشان که جای
خود است کذا اجلهٔ صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که آنجناب پیر طریقت است و در اتباع او میکوشند و بدان افتخار
دارند و میجوشند و از دست رفضه میخروشند که رکن اول را بجهت این وتیره بخوبی می‌ستایند و بدانگی می‌فروشند
و هرگاه مجاور در اسلامیه را درینجا از کتب معتبرهٔ ایشان دادم بعبرتش پیر دهقانی که هرجا از معنی آن غافل گردیده پیش پا
خورده و سراغ حقیقت نبرده مثلاً بعد از نقل عبارات کتاب مذکور نیز صاحب آن بعنوان امیر تیمور میگوید که مثل ابن اثیر
که از اعالی علمای مذهب اهل سنت و جماعت است شهادت میدهد که مجدد دین در مذهب امامیه در مائهٔ ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیش ازین گفته و تنکیه مضمون عبارتش را بیان کرده که در مائهٔ ثانیه مجدد مذهب امامیه امام هشتم بوده
بوده الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی واثباته علی اعتقادهم و این بر آن العروست و از اول برای
است که بزعم شیعه تا بیقین در تجدید این پیشوایان رفضه ملحوظ است ورنه از اطفال اهل سنت صدور نتواند یافت که
ایشان کلینی و تمامی را که قرآن مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی یقول فی حقه الحقیقی و بین الیدو
و دیگری خلافت حضرت ابوبکر را بمعنی اعتقاد کنند و اهل سنت الخبر العین پندارد چون و تجدید این هر دو معنی چنین با
که ایشان مجدد دین پیغمبر اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید رفضی برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
ورنه مجهولی از ما چنین نتواند گفت فکیف حبیب صاحب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است اما
انهم در کتب دینیه ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید روافض لقب داده که برای بیزار از و دشنام است بحماد
و ندیده و شان عداوت صحابهٔ رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تجرئاتهم الدینیه عبارت مذکور را چه اعتبار باز ندایا مگر رسایل شان که در وقت تقیه تالیف کرده باشند مطالعه او در عرض
خورده القرض بیان واقعی و خیال شافی بحث پیر دهقانی برانسا دا و ساقط شد و هو المدعا و انهم بخیال نیاورد که هرگاه
امام محمد باقر رضی الله عنه مجدد مائهٔ اولی مجدد باشند امام رضا در مائهٔ ثانیه چگونه مجدد توانند بود پر بخیال و همین است که آن امام و شرکای
او از اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حسب تابع البالغیر در آخر مائهٔ اولی در آن شمرده شدند چنانچه عنقریب از عبارات
صاحب جامع الاصول می‌آید پس در مائهٔ ثانیه که وقت مبادا است امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هرگاه معنی مجاورت
مذکور همین است که پیر دهقانی بار بار میفرماید معنی عبارت مذکور که در آغاز بحث آورده یعنی وکان علی راس المائة الاولی
من اولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواهد بود که در سر صدی اولی عمر عبد العزیز حاکم و امیر بود و این باطل است بداهة
لازم می‌آید بر خلافت او در مائهٔ اولی حالانکه معاویة بن ابی سفیان در سال شصتم رخت از دنیا بر داشته باز چار سال در تغلب
یزید بر گذشته باز عبد الله بن زبیر کامرانی نمود و تخت نشست کرده باز عبد الملک و اولاد او متقدم تا آخر میان ایشان عمر
بن عبد العزیز بود و پس سر صدی که پیر تصور نموده پیر دهقانی بتحریر او متمسک است و غیره فی است و برای مجدد دهقانی چنین گفتند

در قطع نظر از اجتهاد و تاریخ دانی بیراه و تجم گشته و جناب پیر چارت بالتیه قطع نظر از کشفت و عرفان در بین قرن هم
طول داشتند و بسا اعجب چه زیاده از همه تقلید این مجتهد و علمای مومنین می نماشد که بدون تحقیق
دین دکان خود را بکالای دیگران انباشتند و دکان عار تیدن را در نظر نه داشتند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که یهودی مسی را زر راندند و گروه دکان تجارتیدند پیران سود کرد
الغرض مضرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل سنت باقی است بعنایت ایزدی و اگر درین مقام
اندک غور را کار فرمائی مضرتی شدید برای شیعه از نفی تجدید مذهب امامیه بسوی حضرت رضویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوت بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادة متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
که امامیه منزه اند از سهو و نسیان و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه ادله آن بر
اصول فقه رفت و گذشت تکلیف که مخالف لال کتاب دستور العمل بود و نیز میکردند زیرا که چند کس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق بیرون آن که کلینی کسی از تقیه مستثنی نبوده کما عرفت فی هذا الکتاب مامور باظهار حق تا دام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب نباشد مگر بیرون آیا باجداد و اهم در پرده های فرو هشته و نجمها و تشنها
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و اینجا است که آیات بینات و مانند آن در قرآن مجید مثل حجت
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک میدانی و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه که اجداد
ایشان باستفاضه و تواتر رسیده حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شق شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا و فدویانش بمقام تارون برسد و هیچ دانی که مجتهد شیعه مقلدین بیره هالی گوشوار
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کردند سببش آنکه آنچه ذکر میکردند ید ایشان بتر میرفت و تلبیسات ایشان مثل زنده
یهود بر منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوة شریف طیبی از جامع الاصول میکند که علما در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یک اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را برو حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست چه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از رؤسای و اصحاب حدیث و قاریان و واعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و برانگیختن بر تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن بسیکه برین کار مبعوث شود مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فن از این فنون
پس مجدد در سر مائه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین وغیرهم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری وغیرهم من التابعین و تابع التابعین و فی

راس المائة الثانية من اولي الامر المامون ومن الفقهاء الشافعي واحمد بن حنبل لم يكن مشهورا ح والحسن بن
زياد اللولوي من اصحاب ابي حنيفة واشهب من اصحاب مالك ومن الامامية علي بن موسى الرضا ومن القراء
يعقوب الحضرمي ومن المحدثين يحيى بن معين ومن الزهاد المعروف الكرخي وفي الثالثة من اولي

الامر المقتدر بالله وغيرهم از طبقات شان واز قاريان عبد الله بن كثير بود واز محدثين ابن شهاب
زهري وغير او از تابعين وتبع التابعين ودر خاتمه مائه دوم از صاحبان حكم مامون است واز
فقها شافعي واحمد بن حنبل درانوقت شهرت نداشت وحسن بن زياد لولوي از اصحاب ابي حنيفه واشهب از اصحاب
مالك واز اماميه علي بن موسى كه لقبشان جناب رضا است واز قاريان يعقوب حضرمي است واز محدثين
يحيى بن معين واز زاهدان معروف كرخي ودر خاتمه مائه سوم از حكام مقتدر بالله است واز فقها ابو العباس بن
سريج شافعي وابو جعفر طحاوي حنفي وابن جلال الحنبلي ابو جعفر الرازي الامامي واز متكلمين ابو الحسن اشعري واز
قاريان ابو بكر احمد بن موسى بن مجاهد واز محدثين ابو عبد الرحمن النسائي ودر خاتمه صدي چهارم از صاحبان
رياست قادر بالله است واز فقها ابو حامد اسفرائي شافعي است وابو بكر خوارزمي حنفي وابو محمد عبد الوهاب مالكي وابو
عبد الله الحسن الحنبلي ومرتضى موسوي برادر شاعر رضي واز متكلمين قاضي ابو بكر الباقلاني وابن فورك واز محدثين
حاكم بن البيع واز قاريان ابو الحسن الحمامي واز زاهدان ابو بكر الدينوري ودر خاتمه صدي پنجم از صاحبان رياست
مستظهر بالله است واز فقها امام ابو حامد غزالي شافعي وقاضي محمد بن علي الرازي حنفي وابو الحسن الزاغوني
حنبلي واز محدثين رزين العبدري واز قاريان قلانسي انتهى اكثر مذكورين از مشهورين نيستند وغير مذكورين هم از آن
مذكورين نيست اگر ذكر شخصي كه صدي بگذرد واو دران زنده باشد وعالم ومشهور ومشار اليه باشد والله اعلم انتهى
آنچه طيبي نقل كرده وجامع الاصول هم در دست نيست ودر تصريح جنت كرده شد از رجوع بعلوم دير وبقاي چنان بودند هم
انجا كه دراصل بعد ما تقاليست كشميري بود وجه مايه عنوان خويش را غنيمت شمرده وليكن آنچه معلوم ميشود
اينست كه اكثري وحق پوشها مخصوص بمتاخرين ايشان است كه بسبب كم مايگي در علوم همت خود را مصروف
تقليد وقال مجا كرده حيث عبث جهل خود با مستور ساخته واقتداي ايشان باز بالمره از حق ميگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول كه عبارت از صحاح شبهه شده واشاره شرح حديث الكنون در كتاب جامع الاصول بعد از نقل حديث ان الله
يبعث لهذه الامة على راس كل مائة سنة من يجدد لها دينها مذكور ساخته وترجيح داده لازم نيست كه مجدد دين يكي هم

باشد بسيگويه لم تحرز مذكرا ان المذاهب المشتهرة في الاسلام التي عليها مدار المسلمين في اقطار الارض هي مذهب الشافعي وابي حنيفة ومالك
واحمد ومذهب الامامية ومن كان المشار اليه من هولاء على راس كل مائة سنة وكذلك من كان المشار اليه
من الطبقات واما من كان المشار اليه المذاهب المذكورة فلم يكن الناس مجتمعين على مذهب امام بعينه ولم يكن قبل
ذلك المائة الاولى وكان من كان اسمائه من اولي الامر عمر بن عبد العزيز ويكفي الامة في هذه المائة وجوده خاصة فانه
فعل من الاسلام اليسير كا ان من الفقهاء بالمدينة محمد بن علي الباقر والقاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق

وسالم بن عبد الله بن عمر وكان بمكة منهم مجاهد بن جبر مولى ابن عباس وعطا بن ابي رباح وكان

باليمن طاوس وبالشام مكحول وبالكوفة عامر بن شراحيل الشعبي وبالبصرة الحسن البصري ومحمد بن سيرين

واما القراء على راس المائة الاولى فكان القائم بها عبد الله بن كثير واما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهري

وجماعة كثيرة مشهورون من التابعين واما من كان على راس المائة الثانية فمن اولي الامر المامون بن الرشيد

ومن الفقهاء الشافعي والحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة واشهب بن عبد العزيز من اصحاب مالك

واما احمد فلم يكن يومئذ مشهورا فانه مات سنة احدى واربعين ومائتين ومن الامامية علي بن موسى الرضا

حاصل مضمون این عبارت آنست که در هر مایه بمقتضای حدیث نبوی میباید که پادشاه و فقها و غیره مجدد دین از مذاهب خمسه که مذهب شافعی وابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه باشند بهم رسید و در مائه ثانیه مجدد مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بودند و حسن بن زیاد لولوی مجدد مذهب ابی حنیفه و هکذا تا اینکه گفته که مجدد مذهب امامیه در مایه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود و در مایه رابعه سید مرتضی علم الهدی و غرض کمترین انام اینست که پیر دهقانی مجتهد فانی نیز این عبارت صاحب جامع الاصول را از میان انداخته که مکذب شیعه و مخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن اثیر مجدد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهل بیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی و تسنن بعضی کسی قایل نگشته و آن عبارت محذوفه از تلخیص بنده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته بود که علما در بیانش کلام کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را بر او حمل کرده چه این مضمون دلالت بران میکند که حنفیه حسن بن زیاد لولوی را مجدد میدانند و مالکیه اشهب بن عبد العزیز را و شافعیه امام شافعی را و امامیه امام رضا را یعنی هر فرقه تخصیص مجدد کرده بگمان خود پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان دارد که امام رضا ع مجدد مذهب امامیه بود پس مدعای رفضه ثابت نشد و آنچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست اول دلیل این باب را بشرح سابق دانستی که کلینی دجال و علم الهدی اهل ضلال را هم در خاتمه صدر ثالث و رابع بر شمرده یعنی بخیال رفضه کما لا یخفی و این کار که از مجتهد جائسی و از استادش صادر شده خیانتی است که با دنی غور بر هر عاقل ظاهر میشود و بعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه بظهور می انجامد که اینهمه تطویل کردن و آنچه پر ضرور بود در ادای امانت از ان ترک نمودن کار گرگ کهن بلکه مکر و فن است و کشمیری غدار ندیده و من اما آنچه پیر دهقانی از راه کوری و کودنی و یاوه درائی و هرزه چانگی گفته بود که ائمه هدی راسنی دانستن لاف و گزاف متاخرین سنیاست که بسبب بیخبری و ماندگی خویش دعوی مذکور را آغاز کردند مثل صاحب تحفه ولیکن قدمای ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند بدین که ابن اثیر گفته که امام رضا ع مجدد مذهب شیعه بود پس همه ائمه شیعه باشند و جواب این هذیان مجتهد

لهذا م از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهلسنت شیعه نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این مدعا را برای تکذیب این سفیه از کتب رفضه باثبات رسانیده ام و اعاده آن نیز موجب تطویل میدانم و در
نزدیکی تازه تر از فریقین می‌باید آنچه بوقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که تبت هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشانرا تبرکا نوشتند و معاذ الله اگر آنجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر بیگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فتوح این کننده دهن پرسیدن که آن هجوم و جوش و خروش از قدمای سنیان
بود مثل با صاحب تحفه و تلامذه او قدس سره العزیز الی غیر ذلک من الشواهد و این مثل آن مرثیه خوان سنت که چون شور
مشهور خواندی که قیامت آمی حرم سر این جو شاه و نیکی سواری آئی و مردم می پرسیدند در کدام مهاق سر اسواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مرزا حسن رضا یا سرای ... علیخان زیرا که در فیض آباد غیر ازین دو سرای دیگر
نیست باقی ماند آنکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ائمه سنی بوده و دیگری برادر رفضی رفته بنده را دران بحثی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل بفضل نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفتی فمن تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اند پس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در تبرا جراحی باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد و در همین اسجاف مختصر بیب گذشته و از کلام لسپرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام بامور مختلفه مامور بودند و شرائع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
خفقه الرضا باثبات رسانیده ام که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف آیت کریمه قرآنی و علامت ناصبیت
میپنداشتند یقینا حضرت امام رضا آنرا حکم ربانی و وحی آسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پا را در وضو عمل نمودند
و ستودند و متعه را که حضرت ائمه از امراج المومنین بلکه از ان هم فائق تر یقین میکردند امام رضا برای امثال خویش
تجویز هم نفرمودند پس تو انگفت که عجبی نیست که ائمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب و الشرائع باشند و برین قدر
خود این طایفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود چنانکه تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرمود علما
ائمه هدی بعد از تنعیم عبد الملک بن مروان رو برو می سائلی که بعد از شنیدن ستالیش راشدین احتمال التقیه نقل
کرده بود که بتقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان بترسیم از شیخین که جز موت شان قرن ها گذشت
چگونه خواهیم ترسید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ائمه هدی ولیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که فقط امامیه باشند حالانکه چون تالیفات متکلمین رفضه بینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل مرین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب غیر کور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبت بشیعه خاص است و افرادش قلیل نسبت باول التقیه لفظ امامیه برای ایشان حلوای در دهن
میبود که منحصر در اثنا عشریه و در تعداد طوائف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشته و این تحریر را عجبی نیست که قریب
سه صد سال میگذرد و این فرق محدثه که بعد از ایشان بهم رسیده داخل دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین اگرچه باضافت لفظ شیعه کشته لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد الحمد آنها نیز ...

مدعی تجدید مذهب خویش برای امام موصوف توانند شد لاجرم مالش بدین مغالطه میکشد که دعوی تجدید مذهب اثنا عشریه
خاص است و دلیل عام است و لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ایا از نظر ایشان نگذشته که اهل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش برشمارند کما مر آنفا پس چندی را برای تنبیه مجتهد لئام در هر مقام نام بریم تا بدون اتفاق
سببی تخصیص نکنند از آنجمله اند حسنیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من آل محمد ملقب بود بعد او بوصیت حسن مجتبی باز بامامت عبد الله پسرش قائل اند باز
بامامت نفس زکیه باز بامامت برادرش که ابراهیم بود و هر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بدرجه
شهادت رسیدند از آنجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قائل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از آنجمله
حکمیه یالقین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین باولاد امجادش منتقل شد و تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه بر انگیخته بلکه توحید را
برهم زده و مصداق نکوهش و نفرین ائمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعرش برین رسانیدند و از فقهای
سته گردانیدند از آنجمله سالمیه که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود و همراه شیطان الطاق مایوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه ترک
تجارت کرده بر دکانی نشسته . ها یا ای میگریست و آرزوی اختیار مذهب خوارج مکفرین دشمنان امیر المومنین
یعسوب المتقین مینمود و در دشمنی او یا اولاد اکبر امام صادق هر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را بدم وطن تناول مینمود
و جاهل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اهلبیت و اضلال مردم که شب و روز او میدید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی ان الکذابین المذکورین لیکن معنی آیت کریمه [illegible] نمودار شد
از آنجمله شیطانیه کاسمیس شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس رانده هر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ؎ عزیزیکه هر کز درش سر بتافت ؛ بهر در که شد هیچ عزت نیافت ؛ و اصحاب آنجناب بسعی و سفارش و زر
بیرداختند مگر امام زنهار با وصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را راه ندادی چنانچه در منتهی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که این تهمت بر غیر ابلیس صادق نمیآید گوئیم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه سر سبقتی او نمایند و او را معبود سازند هیچ عباری ندارد و اعتراضی وارد نمیشود کما لا یخفی او مارا تیه انه
کان عندهم من الفقهاء الستة و افقهم زراره و هو شر من الیهود و النصاری علی لسان جعفر صادق و هو من الائمة البحر
الفاذق از آنجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیهود و النصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه بفحوص جعفریه
کما فی مختار الکشی فی عدة من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش و پیرانه سری
آنجناب گمراه گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن صیاد رجیم خاکستر شده و در کتب ما نیز تاریخ او یعنی زراره
از ائمه هدی منقول است و این سلسله از کجا تا کجا کشید و هنوز انتها پایانی نیست و چون سخن برسی الشیعة تجدید این
مذاهب خفیه بجناب رضوی منسوب است بسبب محمد و لیون مذهب امامیه لازم بلکه از انتساب شخص شقط که بدگوی تهاجر

دالفجار و از ازواج مطهرات منسوبی آنجناب باشد که این لفظ بر مذهب اثنا عشریه حرفی است ولم یجد سبیلا جز رد و چه جای الفاظ
مذکوره پس باید بنده وری این دفتر را فرو چیدن که ما یجوز بالضرورة یتقدر بقدرها پس مناسب آنکه در اصل بحث رجوع کرده
سخن درین بود که معاصرین ما مثل مرزا و غیره اگر لفظ امامیه بیا فتند لفظ شیعه می نوشتند که دایره آن نظر بقواعد
منطقه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه تموج آن یافتی و از موسیات احتمال مذکور در
کتب اهل سنت جا دیده باشی که میگویند فلان من الشیعة من شیعة علی و او از قدمای اهلسنت است که شیعه مخلصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی ورزی و دلیل الزامی میجویی الزام تستنبو که مرهون احسان خواهی شد و
آن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغة که در آغازش بتاکید اکید گفته که هرچه درآن گویم سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
وجناب امیر پیش ایشان مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب هم عنان لسان که بملاحظه هر حرفی از آن مذهب
ونحلت رفضه بخاکستر عبث افتد بین سبارکین معود انقیا برابر گردد از اقامت سنت و ازاله بدعت در سنت کردن
ادود مداوای عیدانی غیر ذلک و فاضل فرو تنی شارح کافی کلینی در شرح حکیمیه بزبان فارسی او هشته مهاجرین
و انصار اصحاب حضرت سید ابرار الحکم امت حقیقی محکوم ساخته و لشیع ایشان و انهم معترف ان باغلاط
از معاملات پیدا ظاهر است که جناب امیر را برابر که خلافت لذا نیفتاده و آنجناب بخلافت خود را بصواب دید خان
معمول گردانیده و بیعت شان دلیل حقیت خلافت خویش می فهمیده و موجب رضامی ایزدی
میدانسته کسی را از شیعه مجال است که برو نمی رفاقت و تشیع ایشان دم از تشیع خویش بزند مگر کسی که از دین خاتم المرسلین دست
شسته و هیجان کفر و زندقه در خاطرش جا پایه بگوید که این امور را از آن شمردم که نزد ما جز مرتد و مردود و ...
و منهم مجتهد الزمانی قرانجید بر کفر یا تقوم سواد الوجه فی الدارین عیانست که از آن با عتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
پیدا ظاهر است که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل جنت بتابعین ایشان اند که از جمیع انسان گوی سبقت
در ربوده اند قال الله تعالی ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ بعد کسانیکه نظر بر کتب سیر و تواریخ دارند الیقین میدانند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنیه او یقین توانند کرد که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بیذی النورین ملحق گردانند و چپار
شکست و ضعف آورد ریش بر زبان بلا انتفه ضرورت خالی از سوی ادب نتوانند بود و از ینجاست که از اهلبیت بار بار
هر کس که رخت از دنیا می بست میگفت که هرگز بسخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکرة الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از ینجا گفته اند که ولی را ولی می شناسد سبحان الله یعنی این حقا را دیده ام
که میگفتند این طرفه تماشا است که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت شان شوند
و سفاهت این بغضه را حدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضایل
شیخین مکر مین باطل می گردانند این تحریف و تسجیل را حشری نخواهد شد مگر همراه زراره بن اعین لعین که در بعد

در تعیین حیرانی بجیثم رفت کما مر ازا ذلک هو الخسران المبین ای شمتان عقل و دین تشیع عبارت از پیروی امیرالمؤمنین است ۱ نه فقط
لاف و گزاف لسانی و اتباع هواجس نفسانی یعنی افادات آنجناب را بر خود شاهد و بروغ حمل کردن چون جناب امیر علیه
شان باشد و سر منبر الیشان السابقون کما ابتلاه قبل ذلک شیعه مخاصین پیروی او نکنند لکادیکین باصحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین عقائد و تمام داشتند و کما انزل الیه و انزل من قبلک مفوض شان گوش
چنانچه در قرآن مجید جابجا می بینی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میداوند الغرض در پیروی ضروریست اتباع متبوع را تقدیم رسانند نه ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصلش اینست س۹ یا تن برضای دوست میباید داد ۰ یا قطع نظر زیار می باید کرد و نیز
اطلاق شیعه اولی بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابو العباس جابجا مذکور است هر که خواهد بدان رجوع نماید و غزارت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این برگ
معاصر شیخ علی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بدید خود کالعهن المنفوش گردانیده و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ علی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برده حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشده همین است حال فرق مذهب فضل از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام پیش او بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اجزا در آغاز تصنیف ازالة الغین لغلط برفته بود وقتیکه کانپور
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند لیس بیچاره در مرض سکته گرفتار است لا یموت فیها و لا یحیی و سببش آنکه با جمیع علما
و اغیار بیکدگر اشتباه میکند و بقول خودش غیر از اساطیر الاولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین ظاهر میدهد و بنوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرت امام الائمه از فرح
آن مکاتیب بحکایت لطیف دیده باشی کیلی بیچاره سبزواری لیس در بیده دینی بریده صاف صاف میگفت که خانه دین
من خراب کرده است و ابی همه اصحاب تا امروز معین بیکدگر اند من راه گم کرده بودم الکنون بچشم دیدم و اندر کسی نمی شنوم
و حالیا انجامه کار بزین فرمایانکه بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگیر و جهانگیر بیچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول منشق فن الکلم بهم رساند یا زقلم بجواب منتهی بپردازد و حالانکه رفضه از تی سلسل او را عقل اول و
جز رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت ذکر او از مجتهدین خویش حسابی بر نداشته نه چنین عقل کل انهم نمیدانند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث مزین بهمه مرد و در فقیر السنت لیس و در رساله الامامت
مجهوله در ترجیح و تا السنت فاعتبروا یا اولی الالباب و از پنا الیاد حرفی مناسب مقام باید شنفتیه که چون او در مثل نیز دیده
که حضرت امام رضا ع را اصحاب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان خجل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسایل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیده لیس عزت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و ندانسته که چنین عز نمیفهمند
که صاحب تحفه قدس سره العزیز جابجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید بتقدیم بهم رساند از جمله العبارات یکی آنکه در باب اول

کہ برای کیفیت حدوث تشیع و انشعابات آن بفرق مختلفه متعدد گردانیده میفرماید که ابتدای این اقتباس یعنی تشیع برای
جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان باحسان در سنه سی و هفت ۳۷ بود از هجرت باز بعد از دو سه سال شیعه تفضیلیه
ظاهر شدند و از جمله ایشان ابو الاسود دؤلی است واضع نحو و او تلمیذ امیر المؤمنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نموده و از
جمله ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانیست و او تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت و عالم بود بقرائت و تفسیر و
نحو و لغات غریبه یکی از قراء بصره است و در نحو شاگرد ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان از
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القائل بتفضیل اهل البیت من غیر تنقیص لذوی فضل من غیرهم و از جمله ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق و در جاهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته لیکن از قیاس مزبور که در عصر متعدده سابقین ایشان نیز
کرده بود نامی و نشانی نماند والحمد لله علی استیصال ما جرموا و اسحات ما غرسوا و ایضا اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بر جناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفه فی لسان المحدثین الخ عن
توان شد که تجدید مذهب شیعه بمعنی مر جناب امام رضا صادق آید و منافی مذهب اهلسنت نباشد و قبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشد ضرری نیست چنانچه بامثله و شواهد گذشت و تازه تر آنکه بسیاری از متبحرین و ماهرین در زمانه گذشته
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شامل گشته اند المختصر چون تجدید مذهب شیعه
یا تجدید مذهب سنت هیچ توان شد و قد لسبقنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نموده شد و بعض آن متواتر است یا بامعنی
و معنی رفاقت و بیعت مرتضوی در حضرت بطاقة اعتقاد و امامت راشده آنجناب و بث مناقب آن عالی جناب کما ارادوا لفظا
بل اجمع علیه او عاده بگوییم ممتنع الاجتماع خواهد بود اگرچه پیر دهقانی در ذوالفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المؤمنین اعتراض کنند و هوس نیز دهقانی ما بخورد و اگر شواهد نیز
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ما سنی بود باری قطع نظر از آنکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اظهار تسنن میکرد و البته قول
ائمه هدی قابل اعتبار است حتی کما سکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را ارادت
نمایند و در غلط التقیه بغداد نه و در تلبیس بهر وجهی ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا و قطره از دریا
باشد بشنو و براه انصاف بدو که محدثین فریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مرویست آنکه چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا بنیشاپور رسید علما و مشایخ آن شهر بر پایش هجوم کردند و میدان مذکور مثل عرصه قیامت بنظر
آمد منتهای آرزوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود و آنرا بآب زر بر صفحه خاطر بنویسد
و هر امامی از آنها بر حدیث اخیصوان و مانند آن اذا فرماید که اگر آنرا بر مجنونی بخوانند از جنون خویش بجا آید
و مریض را از مرض جهانکش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این محبت و ستایش با اعتقاد رفض امام معاذ الله هرگز جمع توانند
حاشا و کلا این عیان شد که ائمه جماعه اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین قرار داده

مشرات سید المرسلین صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین میدانستند واز وراضی وخوشنود بودند و حناکب پائی که
استرش را برای مزید تبصیر و بصیرت در چشم میکشیدند بحمد الله کرم وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ
که اگر کتب منافقین را غربال کنی واز آغاز وانجام تتبع نمائی غیر ازین نتوانی یافت که بنی امیه دو کس را
از ائمه هدی بواسطه ابن مرجانه وبوسطه دیگران از اقران وامثالش تیر به فرحجر کشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس که طرفدار عمر بن الخطاب در وقت خطبه اش با ام کلثوم بر اصول رفضه گشتند وسبب آن
غیر از فلاح ونجاح یعنی لقای سفاهت رمزی چیزی دیگر نبود وهمه ائمه را بزهر کشتند اگرچه در تصانیف
مقتدیه چیزی چند در شهادت ائمه از قسم شبهات ووسواس ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهور کی بدان مائل گردیده مع هذا کسی دیگر درباره که
دیگر که او را مکذب احادیث بر طور مجلسی امام شیرازم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا بر روایات معتبره رفضه صحیح وملیح امامیه را با پهلوانان تهمتن مسلط گردانید که بزرگ خود
خودشان اعضای مقدسش را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان بتقدیر پاک خالق ارض وافلاک
چنانچه دالی برینیا مدلیس بعد ازین از دست خود خوشهای انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید وآنجناب
مضطرب شد وبرخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز بر روایت کفایة المؤمنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود لبیب وج ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود مجروح هم نشده بوده
مانده همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثرهای تیغ بیدریغ او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را انجیرین دیدند تسلیم
یافتند واز شکرانه هم او اکردور اوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا سوگواری وماتمداری
بجا آورد ندامت کجا چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیزهوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه به حرفی چند قصر میکنم که از متن احادیث کلینی وشرح فروعینی ودیگر جاهای رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبت به بدلیل فاروق
از دست فرطین یعنی دشنام دادن وبکبر بیان او چنین امیرالمؤمنین چنان رسید که میدانی وجناب تو را جنت گریبانش علی
روس الاشهاد بدان قوت وزور کشید که بار بار حاجت اعاده آن نیست واز جبر رضا وتسلیم وتحنی متعول کرامی دختر پیغمبر چون بار
خلافت بگردن ماندا ختی در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت لیس بر اظهار اکابر رفضه نیز انچه تعظیم
وتوقیر وخدمت واطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه امین همین سر دفتر عطا نوشتند وعاشیره اهل بیت
امام حسین علیه السلام بر دوش کشیدند ودر درجه غلامی را ابوبکر وعمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتمه خطبه فاطمه نیز دال بر آنست از کسی ظاهر شده
وامروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاجار است با وصف دعوی مزید ولای حضرات اهلبیت طاهرین وادعای حصر تشیع بجناب ائمه معصومین
در طائفه خویش که امیدان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند ومقالید ملک وخزانه روبروی شان پیشکش میکشیدند واز
خدمتها میگریزند بلکه در ادنی امر معمولی در غیظ وغضب قتل واسر وننگ ناموس میگیرد والله پس تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیرالمؤمنین نماید ویا ایشان در مهمات مشوره فرماید وفرموده ایشان را بتقدیم رسانند چنانچه قصه علی اعلیجه

لما ادلی خاتون شهربانو نسبت بفاروق بازا طاعتش جناب امیر را دلالت بران میکنند بهر حیه فرمود تا او حضرت امام حسین
را بر گزیده الی غیر ذالک مما لا یتناهی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه در خانه مخبر عنه ایشان را بدایره مؤمنین با وصف
مخالفت داخل نمود و مزین معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه پیر او در همین او که رئیس قوم کابلی
بود کنیف را از جاروب رحلت نمود بر وقت در اوراق جواب بعضی از مباحث لفلاح لطائف المقال مینویسید انچه مختصر حق
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر انچه شیعه طعن چند ترتیب
میدهند که هنوز سخن دران میرود و همچو مجلسی مشتق این تعظیم و توقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه
جبر و قسر از ایشان بر گرفته و ایشانرا با وجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین
او غیر تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بران خبیر یند که کلمه حق را هر چند از
دشمنان دین بکمال اهتمام میپوشند ولیکن اخر رفته رفته ظهور کتاب هم می شود و در حقیقت بعد ادراک آن غیرت ناموس و
ادعای دین و ایمان این منافقان برباد میرود و باقی نماند مخفی نماند که صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود است حالا بالتفتیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در نیجا از نهار
اعتقاد و زعم رفضه را مثل سابق دخلی نمیدهد پس اگر مراد از ان تشیع مر تفضیلیت یعنی اعتقاد امامت راشده و دیت
فضایل انجناب وانچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
و خود انجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نه تنها ایشان رطب اللسان و عذب البیان اند و عاقل
را برای تجلیل ایشان بر بانست قطعی حجتی است قوی که صفات قوم شیعه چنین است و رفضه بر هر گام بر خلاف ان میروند
و بمیدان دشمنی ائمه میدوند پس هیچ غباری و انفجاری در میان نماند بی شک که انجناب مجدد دین متین با معنی
در وقت معلوم بوده اند و اگر مقصود انست که امام اهل سبب تبرا و مکر و دغل بودند این معنی بدیهی البطلان است زیرا که درین
صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می اید با امام رضا و فدای ایشان بر انجناب چگونه ممکن تواند
شد لکن معنی این تشیع که بالفعل زبان زد عام و خاص است از ملل و نحل شهرستانی و ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و
دیگر کامل بهور می انجامد انیست که این فرقه خود را با اهلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس تشیع [illegible] در انجناب با هیچ وجه درست نمی گردد
بسبب لزوم اضافة الشیء الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش و غباری و خشکی در آن نماند
والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و درینمقام برای تکمیل این فصل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور
محصلا منقول میشود که نسخه آن صحیح و معتمد بهم نرسید پس بدانکه مزین بعد ذکر عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان
مرتب ساخته گفته بود که چون تشیع جناب رضوی ثابت شد تشیع باقی ائمه هدی علیهم السلام از ابای کرام و ابنای
عظام جناب امامت ماب هم ثابت خواهد بود اذ لا قایل بالفصل جوابش انکه تشیع رضوی تشیعا مجوزنامه [illegible] بثبوت
نرسید پس تشیع دیگر ائمه کجا بلکه این دلیل که مزین برای تشیع دیگر آورده برای تسنن ایشان قرآن آورد با وجود
تشیع حقیقی که منافی بالتسنن نیاز و چنانچه از کلام ایشان [illegible] رفضه [illegible] میدانی [illegible] که اجداد امام محمد باقر [illegible]

ما تتابعی از فقهای مدینه طیبه معدود نموده وگفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در علم مجاهد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطا و در یمن طاوس و تحقیقا امام محمد باقر و لقب ایشان ابن عم الملاق است
بدون تقیید بغیر سبب تشیع لقرینه سیاق که معدودین را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز این امام را از فقهای مدینه
شمرده گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجا در ترجمه امام محمد باقر میگوید که تابعی جلیل القدر امام بارع مجمع علی جلالته
معدود فی فقهاء المدینه پس خیال این معنی که امام از رفعت و تشیع سنی خوانده گردد لاجرم تسنن آن امام نزد این احقر
عیان است و تسنن باقی ائمه بدان متفرع شد و جد ابای کرام و ابنای عظام سنی گردیدند زیرا که احدی بقول
ذی من قلیل نیست که کسی از ائمه سنی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه سنی بودند الی غیر ذلک من العبارات الرشیقه المنکره
و العجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لا قایل بالفصل و پیر دهقانی تکذیب شان نموده جای که
گفت این کجی حق بوتی کار متاخرین مثل صاحب تحفه است که ائمه را سنی قرار میدهند زیرا که از آن واضح شد که در
سنیان اختلاف است متاخرین همه را سنی میدانند و قدما شیعی میگویند لیکن لطیفه اینکه پیر دهقانی را چنان در صوارم
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولا و ولی عهدی حضرت امام رضا ثانیا و من میگویم که سبب قتل
امام شد بدست خودش در خوشهای انگور ثالثا و قتل فرزندش گردید رابعا بار ماتم امام ضامن ثامن خامسا
کما عرفت سابقا و ای بر افراط تشیع که روز بروز بر روز ظهور فرموده بغیر مدیه البصر و البصیرت در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس رطل بوق واضح است خلفا و العجب که آنچه مولوی و آقای مجتهد فانی یعنی مجلسی و غیر او محقق گردانیده اند
محصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و ترویج دختر خود با آنجناب این بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که آنجناب تارک دنیا نبوده بینند که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبیده و
بولایت عهد خود نواخت و مؤتمن برادر خود را از ولایت عهد معزول گردانید اقبال بر دولت دنیوی را قبول
فرمودند و زهد و قناعت را ترک نمود پس معاذ الله متروک الدنیا بودند تارک آن انتهی که بذهن سامعین جا گزین
شد تعلق دارد مستغربه نسخه که لفظ شیعه در آن مردود است و هرگاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور لفظ
ائمه آورده و من الائمه علی بن موسی الرضا و مستطرفه تر آنکه مجتهد ثانی گفته آنچه دال بر اختلاف مذهب ائمه است کما اشرنا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لا یخفی و الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات البجالیسی الغرض علامه سیوطی
نشان داده پس محصل التقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجدد
اند که حضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابو داود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضی تمامیتی را از مجددین
اعتقاد میکنند و چرا چنین ندانند که رونق بازار و رواج مذهب ایشان بذات اعور دجال از آن است
که قرآن مجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و تمامیتی را بدین جهت که اهل سنت را
کافر و نجس العین میخوانند و اگر این کلام مجمل است باری مفصل بشنو که پیر دهقانی در صوارم باین مقام

گفته که ایضاً قول باینکه امام رضا امامی بوده اند دون محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و مآل این هر دو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و مزین گفتند یکی است اعنی همه سنیان همه ائمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفضیل نیست که یکی از ائمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فانی بتکذیب نفس خود پرداخته
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ائمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا مزین طائفه با ائمه محو
فراست و تکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره مکذب نفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان بتاویل کشایند که مجتهد ما
معتقد همین است که جمیع سنیان همه ائمه را شیعی میدانند و کجی در حق بوشیعی متاخرین را اعتبار نکرد گوئیم از امروز ما خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر نسبت بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرد و لعنه پیغمبر
انشعائه خود را اشتر و امیر المومنین بحرش بیرون رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت و ذوالفقار برای ترغیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کالعیل الکلیلة مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است وقس علی هذا
کفر بالیقین امیر المومنین ولیکن کسیکه انکار ان مذهب کنند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند سه زرگران بگرگی توانیم رست ٭ قوله فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه اقول این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیر و مقالی بدون انتحال نقل
از آن برداشته و دیگران خمسه کشمیری را بحذف و جعل تشارث گردانیدند کما یجیئی بیان خطایهم انشاء الله تعالی بتعلیم
یکیه ولی نیه کید او الفا گذشته که پیر بد گو را اعتقاد اینچنین داشته که متاخرین اهل سنت همه ائمه اثنا عشر را بطرف
خود از رادیکی و حق پوشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشیدند همینی که این اثنا عشر
امام رضا را مجتهد و امامیه دانسته پس کلمیب قدما از هیچا بهم رسیده و رنه متاخرین توانند گفت که ما بر مذهب قدما امامیه ایم کرد دیم
الکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بر تقدیر اول بالیقین پیشانی پیدا افتد
نه در جرح در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ائمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و لیقیایل الیشان
رطب اللسان اند و کتب امامیه تصنیف میکنند و آلیتا تراشیقین کتاب الهدی نامند و احمد التقین میخوانند و بر تقدیر
ثانی بالبتی ستفعیض و تکذیب کردن الغرض آنچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید و لکن
دیگران از متکلمین امامیه آنچه از قدمای سنیان نقل کردند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جهل ائمه
افتاده اند و گوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسایل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما با عتقاد مهمل شد جهل مرکب
برای مجتهدین عیان گردید هم بنا بر خود وش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پسر خود
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سداد منتهی تحقیق پدر خود را برباد داده و دلیلی که مجتهد فانی بر ابطال
اینچنین قایم نموده بود که بعضی را سنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ تفرقه در زمره مقتدیان ائمه طاهره انداختن بطهارت
مذهب کسی عینیت صورت بطلان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم برایهم [illegible]
قطع نظر از آن الکنون در ضمن این اوراق ببصیرت قلبی باید دیدن و ببیان خطاهای بیشمار رسیدیم بر آنکه از اعوا

شیعه در باره امیه بری آمد پس بدانکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ائمه خصوصا جناب امام صادق صد ها از اصول
را بتوسط اصحاب خویش جمع فرموده‌اند چنانچه درین مقام که بحث مجددیت امده‌اند که تفصیل دران رفت پس بر دهقانی
تقلیدیه معلوم همین گفته و قس علی هذا بلکه دیگران انیم تو شنید لفظ امالیش جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده در زمان بزرگوار ترقی بود ولیکن ان کتب را اهل خلافت اند و ختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام محمد که از خزانه مشهد مقدس چون آب حیات از ظلمات بدر آمده
بتوسط صدوقین رواج تمام گرفته ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرموده و هر چند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسیم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرومایگی انجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد القدر عیان است که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در سایل و بیدی و شنیدی و بمیزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه ائمه ثانیه چنین باشد پس بر
علم فرزند انجناب اولاد الیا السن بحید در به رسیده باشد که ماخذ علم بدیر بزرگوار گوارش لفقهای ستة که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای بعضی همسکرده که بخوارج ملحق شوند پس حال دو صد امام با فی حجه
تو بهه بجامة امیه از هزار سال چنان بگیر داغ نسبت بر اصول رفضه بار تحییت فرو رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بر مذهب کیش
بلا ایشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در عسکر خواب به بیداری انگاه چنانچه حضرت رسول خدا بیجر
نرسید که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین وغیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک مافات پرداخت و او را
تلقین عشق و عاشقی و وعده وصل و عال مسلمان ساخته متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا به سبیل ندرت و اتفاق
رو داده زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود با شاه زنان مشهور بشهربانو خوانده در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کیش دو دمان شهزاده همه را معلوم است که گبر بوده و آتش پرستی دستور ایشان قدیما و جدیدا تراجم بحار الانوار
بدیدن که درین واقعه هم جناب سیده تدارک مافات فرمود تفصیل این مجمل آنکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهربانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را در بروی عمر حاضر آوردند دختران مدینه مشتاق جمال
ایشان خصوصا شهربانو گشته از خانها بیرون برامدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و اله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی او بردارد و جمالش به بیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دست به دختر من دراز کنی عمر خواست
که او را اذیت نماید پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را بفروشند امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هرگاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و مهر او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهربانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری ای جاریه او گفت جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهربانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

گاز وفرزندی پیدا شود که افضل خلایق باشد پس از تو تا امام سجاد از و متولد شد. اینکه شنیدی روایت قطب الاقطاب
است که راوی در آن بجهالت فاروق را بزعم خود ثابت کرده و از این مسئله معلوم نمود که بنات ملوک را چون کافر باشند
نباید فروخت چنانچه جناب امیر فرمود و کذا او ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر بچگونه درست خواهد بود که حضرات امامیه بران کار بستند
و بعد از آن بجواب بیداری بنکاح می آورد و نیز راوی تشیع شهربانو را هم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب و ظالم
بود از دیدن خویش منع گردید و چون در حجاب و نقاب بود مسجد شریف چگونه روشن شد و هرگاه نقاب و پرده نداشت
از منع عمر وال تشیع و عصمت او پی توان برد که از عمر دیسری چنان اجتناب بجا آورد ان آن سوال و جواب که می آید
و عصمت و عفت می افزاید این روایت چنانچه دانی از مرویات قطب الدین راوندی بود که از جانب جنید و دیگران شده و به
بظهور دیگر در ان دخلی داده اند که حیا از ذکر تمامش لعینها است ولیکن قوم حیا دار میگوید که بعد از اختیار ولش عمر رو برو
گذشت گفت میراث خوشم نمی آید چون جناب امیر رو برو آمد پسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد میگویم
که چون اول مبارکش از کثرت علوم منتج بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرمود آنچه فرمود از تشبیه اعضای
بعیر لیش کمالی البحار پس صورت مبارکش را چگونه پسندیده باشد در تدریج وانی و قدر افزای شهربانو در باب علوم زاید بر حور الحور
نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفضه مدعیین مزید علاوه بعید باشد بیطلح باز وقت نوبت امام حسن گفت خوب است لیکن طلاق
بسیار میدهد پس جلوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله حرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیر المؤمنین دلالت بر کفرش دارد
که فرموده دختران پادشاهان را هرگاه کافر باشند نباید فروخت و حقوق جناب زهرا در آن وقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شهادت آنجناب که بر دست حضرت عمر گمان قوم بدگهر معاذ الله وقوع پذیرفته زبان را هم بجنبانید صد آفرین بر غیرت
شیعیان اهل بیت که در حق دختر یزدجرد آتش پرست چه قدر مراعات کرده اند و درباره جناب امیر المؤمنین ان کنایه اختیار
نموده اند که ابلغ من التصریح توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقین بلطائف که در آن وقت او چه میدانست حقوق جناب
فاطمی را تا رعایت کند زیرا که رسولخدا آن وقت خواستگاری شهربانو امام حسین بود نه علی خود را همراه داشت او نه سبب دین
او را هیچ نه پرسیده اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت مجوسیت او را بنکاح چنین فرزند دلبند خود در آورد و در نکاح
امام حسن عسکری مشرکه را پسندید و قد قال الله تعالی ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم طرفه آنکه چون شهربانو بیدار شد دلش
بلند عاشقی گرفتار بود تا آنکه وقت شب بزیارت جناب آنحضرت قیامت مشرف شد یعنی دید که تشریف آوردند و اسلام عرض نمود
و شهربانو بارشاد فیض بنیادش مسلمان گردید جناب فاطمه او را تسلی بخشید که عنقریب از دست مسلمانان پدرت شکست خورده
و تو اسیر میشوی جای ذلت و کدورت نیست فرزندم حسین میرسی پس شهربانو حقوق جناب سیده را چون میدانست بجای خود
نیست قال الله تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان پس حقی که بود جناب سیده را ابرا بود دیگر برای رنجانیدن
و خود از شهربانو بسبب عجلت را در دست قبول بر دوش امام حسین گذاشتن پر رسیده بود تا این قصه را بیان کرد
و گفت چون عمر من اول بود آنگاه بتزویج رسولخدا او را آشنا نمود و معلم بن معلم المکتوب جاری این قصه را در لفافه خویش
خیان مخفی گردانید که بنهار فاروق وغیر او را مثل عثمان دخلی در آن نباشد دیدالش اینکه نقل قصه های سابق بر

مجلسی در جلاء العیون گفته جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را تا او دو دختر شهریار یزدجرد را نزد آنجناب فرستاد
کرد پس یکی را با امام حسین بخشید و دیگری را به محمد پسر ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق پس سید از نجابت کسری را از عالی حاصل شد که در خلافت جناب امیر این فتح عظیم رو داد که دختران کسری در بندی در آمدند
و حضرت امیر چنانچه عوالم اربعین را می به ورید در این تعلیم هم اشرف تمام داشتند بلکه هیچ توسلی هم در میان نبود که این شیون
جناب مرتضوی ذکر نمود بلکه چنانچه با قوام عاد رنور معجزه لباس تن تنها جهاد فرمود حاضرکان رفقه آن معرکه را دیده و مشوش
در یافتند و گویا قالب عنصری راتی ساختند قس علی هذا جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که در خلافت
امیر المومنین به نیک محضری و خیرخواهی در خلافت خود بجا می آورد و کار گزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم بروزگی
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می تپیدند
و از دره او می لرزیدند ولیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون همراهی جناب مرتضوی
و ملایکه مقربین اگر بدون اجازت شق عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را خاکستر گرداند کما فی
معجزه البیت [illegible] المجددتین ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجایب غرائب انکه چون حضرات
ائمه تابع شریعت غرای جناب سید انبیا بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با اعلام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرده امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیارست روان نمودن چنانچه در وفیات الاعیانست علمای این قوم متحقق
و لزوم امر مشهور و معروف شرعی را نخواستند که تبدیل و تغییر کنند تا بهوات مذهب خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام بعقد دیگری نمی آید و شهربانو [illegible] راواقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آمده
سوار شد و اسپ او را [illegible] بجانب [illegible] کربلا در کوه مرهامون در ربود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با اینهمه
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سروپا کان لم یکن شیئا می گرداند و نمیداند که جهاد امیر تا دلیل
قرآن مجید بود و نه تنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو با امام حسین داد امام زین العابدین
ازو بهم رسید و او برحمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود یکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بمولای خود نکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شده دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهربانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
که یکی از راویان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که ملا این معلم الملکوت حارشده
روایت نمود که جناب امیر یکی را والی گردانیده [illegible] که بسر کرد امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم [illegible] نمود علی ابن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر [illegible]

زیاده تر است بسبب آنکه خلافت عثمان بخلافت فاروق نسبت بخلافت مرتضوی نزدیک‌تر بود و نیز ظاهر چون
بهدایت مفید حاصل شد درین امر کسی را از خلفا دخل نتواند بود پس هر چه از امور بر خوبی خلفا دلالت داشته باشد آنرا
بالضرورت باطل باید کرد و در منقبت و خوبی جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت و اجماع پیش آمد باید بود و نیز آن
اذعان کردن و توجیهاتی نمودن که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است خلاف اتفاق [illegible] بود و لیس جمیع عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزمانی ان حدیث
را صحیح میگوید و [illegible] تحریفات و حتی علی هذا اسمرار ابی بن کعب که از قرّاء اصحاب کرام است و اعلم
قراءت او را پیروی کرده اند بجای عبد الله ابی بن سلول رئیس المنافقین تند و فریقین الی غیر ذلک مما صدر عن
المجتهد الظلوم الجهول مخالفا للمعقول والمنقول و چون کلام در اشتباه رواة پیدا آمد که باعتراف مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی آورده مجاهدات فاروق را مجاهدات مرتضوی گمان میبرند و ان جهادات خواه با اقلیم شام باشد یا متعلق و
با ایران [illegible] همه تعلق داشته بشرط کتاب حروب امیر المؤمنین بر تاویل قرآن مجید بود و بر شهادت لغاوت آن کفار
[illegible] دین ثبوت و قرآن مجید و این از اهل اسلام بودند پس اگر کسی از رو داشته باشد شبهات و اشتباهات رواة
و حمل کردن امام اعظم احادیث معصومین را بر آن به بینید باید که کتاب تهذیب الاحکام را و آرد حتی که انهم در تعین
مقدار از خبری گفته که دو هشت فرموده بودند و راوی دو را بی فهمیده و یاد داشته و چون در روایت فدک الحق
میگویند که جدت را راوی یعنی غصب دانسته و لفظ را یا معنی آورده گاهی گردن رگاهی ایشان مخوا رشیوه و زمانی
[illegible] ساختند که این اشتباهات و کجا روایت بالمعنی تجا حتیروا یا اولی النهی بالجمله کار نواصب و دشمنان اهل البیت
و [illegible] امری لیس عجب و سرمایه تضحیک است زیرا که حضرت امام رضا مجدد دین شیعه در کتاب فقه الرضا که صد و قیون
رفضه انرا بکمال طمطراق رواج داده اند انچه نوشته دلالت بران دارد که امام محمد جواد اصحاب را ماخذ علوم گردانید
پس چگونه انکار کرده شود که علم انجناب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه همیشه زبان بمساوات علم حضرت
نبی و وصی قائل شده اند که یکی اند را درکی و زیادت گنجایش نیست و متاخرین و قدما برابراند و بعضی علوم جناب
مرتضوی را بر علوم مصطفوی را زیاده میدانند و دلیل میاینند کما فی المناقب المرتضویه و اینکه دیدی و شنیدی نسبت
باصحاب بود که [illegible] آن بودند که امیر پیروی شان کنند که وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ ماجرای عجیبه و غریب آنکه لاسیده
و زنادقه را که در اضلال و تلبیس مثل زراره و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق بودند اینها را نیز از اساتذه
شیعه تقرار داده اند بعد استعمال امام محمد تا متاخرین بقلید رسیده پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخر الدین را ذکر
[illegible] طعن بران [illegible] و در حقیقت [illegible] را هم [illegible] بود که حق اجماع
لازم می آید فلیفه که خود را انحراف رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون شمع و ایضا انچه شیعیان
در باره فدک منازعه جناب فاطمه آورده اند دال بر آنست که انجناب چه از شیعیان حدیث لا نورث سکوت
تمام است [illegible] و الزام نموده اند چنانچه در تالیفات تیز لقا من اصول الشیعه دیدی و درین مجلد هم مجلد اول

والسنی به انهم از این قدر سمت وضوح دارد که هر یکی و آیت قرآنی هم اسقاط نموده اشتند و بعد از سکوت و الزام آنرا از
جناب امیر آموختند و اگر این ماسا را فقط در قصه فدک و بیان اغلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت و تقریرات
آن حضرت هم پایانی ندارد و محض انکه نقل قول امام رازی مرحوم مجتهد غالی و امثال او را از معاصرین با کمال مستند
هیچ اعتراضی بر فخر الاسلام کلینی وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متاخرین امید در تبحر مانند قدمای خویش بوده اند
و این هر چندان بعید از عقل و قلب سوز نخواهند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشند که دانستی که لیاقت
در کیده انه نداشته مستبعدی نماید و می تحقیقی علوم ایشان البته مستقر نیست بلی این امر رگ جان و ایمان را می خراشند
که در کتب دین و ایمان خویش جهالت جناب پیغمبر را درج کرده اند و نقض عهد در حق ایرای انجناب در کافی
و غیره افزودند و بصحت رسانیدند و این نه احسن ذاک کجا گفتگوی حضرت سیدة النساء نزد ما که تعلق تخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشه مجتهدین است و کجا مرتبه جهل و سلب ایمان از وحی و فاز خطی و خلاف آن نمودن و تکبر جبابره
فاروق ادعای و انزالبسوی نحو کشیدن الی غیر ذلک مما لایتناهی والحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تجهیل
ندارد و لیکن در معنی آن اینقدر مسلم است که الحمد لله که جناب تبحر نداشتند چنانکه قدماء شافعی و غیر او را حاصل بود و از نجا
است که مجتهد شیر همین معنی اضافی فهمیده و هرگاه کتاب امام رضا را تتبع کنی افتخار میفرمایند به شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معهذا اگر کتب اصول روضه به کشائی عیان تواند شد که در شیعی استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
بعضی از اوائل اصحاب بعلم خبری میداشتند و اجله نداشتند و انمعنی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بینی که
شیخ المتقلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسئله نقض وضو از مذی نمیدانست الا بخبر نقیل یعنی
توسیط مقداد که تشبهه او گاهی بکوه و زمانی بنقول او از افادات ائمه هدی مرویست و انهم بعد از نکاح آنجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بران که تقریباً سی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر بانچه شارحین
کلینی و غیر ایشان منقح کرده اند حکیمی کلامی قواعد کرده و آیضاً خاتمه سلسله امامت حضرت امام نرگسی هستند
که اگر در جابلقا خنده نیا همین قرآن مجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح ثمانیه ثقاة ظاهر است که قرآن همین
است و همین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده البته اگر پای
الضاف درمیان باشد مرهون احسان جامعین نشده نه و اگر قرآن مجید اهل بیت میخواهند لاجرم
سپیل را هنوز بعد هزار سال تقریباً نداشتند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است بفتوای جد امجدش یعنی
امام صادق علی مارواه ثقة الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر که هنوز وقتش نرسیده زیرا که
است بر ظهور امام نرگسی در جابلقا و اگر شاید علمی جدید فرا رسیده مخالفت ائمه امام صادق فرموده بس
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرائع جداگانه داشتند و مانع این شریعت بودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را دران بلاد نتوانند رسید در این سیر و تماشا نتوانند دید چه جای
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ماهم همراه معاصرین میرفتیم و چند از دل بسیار مشتاقیم و آن گلزار را

میدیدیم س؎ بهار عمر ملاقات دوستداران است ؛ چه خوش که حضر از عمر جاودان تنها ؛ دلم بپای دامان غنچه می بالد که
باغبان همه مستمند و بوستان تنها ؛ یعنی جناب امام نرگسی ریحانی سوسنی درین بهار حیرت را چنان مدهوش گردیده اند که احوال
خود حسابی بر نگرفته که در غیبت اند یا ظهور تا النسخ اهلبیت را غیبی خوانند و ظهور و غیبت را نمیدانند و لقد اجاد الاخری حیث
با قال س؎ حسن گل و رنگش چنان بهم در شبنم هوشش ؛ که چمن برد تخورشید بر روی دو دوشش ؛ بالجمله کلام رازی چنین است
که مورد غیظ و غضب مجتهد شود و برای او مفید افتد افسوس است که کتب مذهب شیعه در آنوقت متداول نبود بلکه یافته
نمیشد ورنه تعجب او از یکی به بسیاری میرسید اگر خواص همه را در کتب شیعه عموما و خصوصا میدید و باستفاضه و
شهرت می شنید که هر امام بتسدید روح القدس همراه دارد و اسم اعظم زیاده از پیغمبران میداند و تصرف بر عوالم اربعین
او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی مبارکش گشاده و جمیع علوم کلیا تماما و جزئیا نهادر عمود نوری پیش او آماده
و با اینهمه اسباب غیر را در زوایای خمول نشستن و برای اقامت امور دینی بخوریه بر خاستن و هرگاه و با اینهمه تحمیل
و تکفیر اجله اهلبیت معاذ الله شیعه تبرا نه که رئیس الشان مجتهد الزمانی است متمسک باشند بحبل متین محبت اهلبیت ما و
اهلسنت که پیرو شیعه اولی باشیم و جمیع اهلبیت نبوی را دوست داریم و هر یکی را درجه بدرجه ستایش کنیم و هر امام
را موافق واقع بستائیم و ایشان را از تهمتهای رفضه پاک و صاف دانیم چرا متشبث باذیال مقدسه ائمه عترت و دوال
نباشیم ولیکن پیرو گاه چشم انصاف کور باشند چه چاره است بلکه بجای استفاده و بمقام افتخاره علاوه بر آنکه مجتهد اینها بر ذره نسبت که بمرتبه علم
فضیلت عند الله بجانب وسعت علم آنکه چنان نیست که او پنداشته بلی کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت که من اعلم
بنی اسرائیل ام و چرا مامور بسفر و لتعلم گشتی و درین معنی التنبه شبهه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر و جمیع معاصرین خود کما لا یخفی و نیز علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
بشرائع حتی حضرت رسالت حال آنکه مفضول است از ایشان نزد رفضه نیز ختم که در آغاز جمهور ایشان بکاسه لیسی
معتزله اعتقاد افضلیت ملائکه داشتند باز قائل شدند بافضلیت انبیا تا نوبت اینجا رسید که متاخرین ایشان
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی التفسیر الکبیر و التحفه و الصوارم علی الشریف قوله اما طعن او بسیاه پوشی
پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است الخ اقول سیاه پوشان و دنیا خران و دین فروشان و تیره
باطن و خناک دماجن آن قوم مطرود اند که در کتب دینیه خود شان نوشته اند که نور شاه ولایت در زمان خلفا
اهلبیت مبدل شد بظلمت و ما میگوئیم که بحیثیت اعانت خلفا و تدابیر مهمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین و مشرق
مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمه وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى درباره پیشوایان کفار میدانند و رفضه
سیدکار و تیره درون در مجلد سیزدهم از بحار آیت مذکور را برای جناب شیخین نیز دان ولورد رحشان روایت
میداشتند و تحیه تصیب بلفظ مذکور ابتدا میکنند بگرفتن دم و اسلف رفضه اختفیا موجب طور جمیع وریا
که بعضی مجلسی ارباب نفاق و تقیه بوده اند کما نقل اسلافنا که دوازده هزار و قدر داهلبیان متصل امرا

فرستادند و جناب امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند و حق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در زبان هر صغیر و کبیر است بلکه عبارات مقتل ابومخنف عمدة الاخبار ایشان نزد جناب امام حسین صد هزار
و بیست هزار نامه کوفیه رسیده نامه جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روزی شش صد عرضی رسید و قس علی هذا
و چون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که از زاغ و زغن ازان سیاه تر شده باشند سفینه
کوفی و ماتمداری بجا می آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهداء لعنت و نفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتمداری می نمائید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس عجیب مصیب بدین حدیث و مانندان اشاره میکنند ذهن
سلیم رفته سیاه در زن را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد بظهور رسد و براه انصاف نهد
دلی محرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که طالع از تحیم یافته باشد نمیشود بلکه هم بر عقده های رفضه که
چنین احسانات بر اهلبیت نمودند مصداق ان اولی والنسب و مطابق واقع است که مقصودشان آیین بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثارهم مهرعون اند درجه شمول دارد
و مدعا نیست که اگر اتفاق بر زبان سابقین و لاحقین لفظ شهادت جاری شده و میشود عمدا از خوف
اهلسنت و خوشامدشان خواهد بود و خوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی و قس علی هذا ناگوار بودن
بقای نسل آنکور کوفیه مطرود دین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والبته تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود به بین که مامون بعد ازان چه کرد و هیچ منحوست
کسی باقی نماند و قس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین ریاست باقی مانند و از کتب اهل تحقیق چند بار
دانسته که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و الانصاف لکن که چون محمد ثنی با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از مامردم کلته بر خاست که روزه عید بی کرد جمع نمی شود از ی احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه و سر دارید و بر امام صادق افترا کردند و هرکه روزه دارد حشر او همراه این
مرجانه و شمر خواهد بود کما فی واقعات کربلا و هم میگویند که اهل سنت قایل به روزه اند خود دانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بهر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار و از لباس عباسیان
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هرچه را عباسیه
بعمل آورده سنت باشد و مرتبه استحباب دارد این قول را بدون دلیل کسی اصغا نتواند کرد حالانکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مرویست که لباس اهل سیاه باز است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیلی قائم نکرد
که هرچه سند در یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد و اگر تفصیل شد و بست شریعت مطهره
میخواهی و حجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش با حادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی با ظهار صاحب جانی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

مشرف شده بار نوبت زنان رسید چنانکه بمیه فرمود یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک
علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان
یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله
ان الله غفور رحیم بنیان گفت که ما اولاد را پروردیم در حالت صغر کشتیم ایشان را چون بزرگ شدند ام حکیم دختر حارث
بن هشام که زن عکرمه پسر ابوجهل بود پرسید یا رسول الله آن معروف را بیان فرما که خدا ما را فرمود که عصیان تو
در ان نکنیم حضرت فرمود که طپانچه بر روی خود مزنید و رو مخراشید و موی مکنید وگریبان مدرید و لباس سیاه مپوشید و در
گریه مخروشید پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشوید و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مرویست که سه روز برای مقیم عزاداری عموما مقررست و برای مسافر فقط ده روز
که خبر مرگش دران برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الجزع
می باشند و عادت ایشان گریستن است و ویلی و ثبورا و امثالش پس مردان بالطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا معلوم وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کرد لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون این حدیث جامع این احکام
است و حال سوا و لباس بهتر ازان معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند والحمد لله اما انکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت بخلفای عباسیه لیس انچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هرکه مشتاق باشد در انجا نگاه فرماید اعاده اش جابجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد انچه ذکرش ضرور بود اینهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات معرفت بحث نجوم در خیال حضرت ابراهیم خلیل مکر
بخیال التمنی که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند هرچه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت نیز بعمل آمد تا محلی برای او باقی نماند قس علی هذا پس بر ما قبل حواله کردم و هرگاه الزام تحقیقا بدرجه
نهایت اولی رسانیدم که انچه شیعه از نوحه‌ها و دعاوی غم اهلبیت نمودند کسی از اشقیا چنان نکرده الغرض جای
گفتنست که سینه کوبی و ماتمداری فقط بملاحظه آنست که امام ادوم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می زیبد نه بینی که میر دیقانی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را ایدا ان الحاج و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها میخوانند که بران امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که بمجلس مباد هم از جهت فراغ ساطع
بوطن هم حضورش بمراد ت جد امجد خویشتن بسبب انجناب را اینهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از باز
باظهار مجالس و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر است اختیار کرد پس امام رضا باظهار رنج
ناچار شده و ولایت عهد را قبول کرد چنانچه که غم از هر طرف جوشید و نیز از طلب تقاضا جناب سید الشهدا از اهل
کوفه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچ کس از کفره چنین خدمت ائمه را نتواند کرد قس علی هذا

بهجت افزای تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری ایشان ورده و متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری خفته برای القای این نسل ظاهر بود که قدمای شان باین کفر و نفاق را
ایجاد کردند و خلف شان بران میروند لاجرم محبه مجیب بمقتضای محاوره قرآنی و غیر التقیا القبلون گفت که بجهت لقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد دولق نمود و
دنیا بهمین امر محصور میداند که هرچه سنی گوید او و باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمونی تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب نمود که هر روز و شب در ترقی است زنهار زنهار ترانه لشنیده ترانه واقعه چه وغیره که نحو تبرین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب رسوائی مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب جهل مرکب که بر
مجتهد محیط گشته مدالست که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند و قتیکه آنجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیرهای عجیب تماشای غریبه را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی فلما ترای
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیقی نیافت که بمرافقت جناب مرتضوی
پرداز پس آنجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دمار از ایشان برآورد و دریای خون جاری نمود طرفه الکم
معنی مقاتله کجا صورت بند دکه ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر از واج
ایشان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت میکرد و دست مبارک بر سینه های
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال تجاوز کرده بودند نمی مالید مشقت کفن و دفن ایشان
نیز بر حضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را زیر و زبر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم نما
بر اصول رفض و نفاق همت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فردای آن می شکستند تا آنکه تیز دو از
یاران اخلاق مختتم علی رؤس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و از اینجاست که آنجناب از وجود و عدم شان حسابی برنداشت و ایشان را برابر پشه نه پنداشت
و مانند پیران نابالغ الکاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر چند آدمی مدنی الطبع و محتاج
بتشارک و تعاون است هیچ خدمتی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیده
آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرف بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و بکفرار می آوردند و از وعیدان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که سه ادمی را زبان نصیحت کرد چو زبل نهر اسبک ساری بنه و تبدیر
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بغایت الی وزن از جهت سبکساری او برهم نمی شود حیف باشد که اینهمه معول الجحیم
خویش در کتابهای ببیند باز تر از این مطاعن را از سر میکرد و اندر هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه براد باغختش و جوه منقلب

می گردد که پس بمفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهاد چه گی اینکه جناب سید سرور
عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از بقا و حیات آنجناب و اولاد و امجادش
بوده اند وکذا من تبعهم واقتفی آثارهم والا کانوا یرون معجزه البساط وکانوا فی ارغد عیش ونشاط رسیدم بحاشیه مینیبیه
که در ینمقام جناب مجتهد طغام مزید تحقیق خود را دران درج نموده اند والفاظش چنانچه دیدی اینست فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت وملقب امام سنت در تفسیر کبیر می فرماید ومن المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین
ولم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه وسلم ومنهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال
لیما سعد وعقبه انهم مواختی ظفوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثه ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لقد ذهبتم فیها و انها
بعرا عظیمه بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القوه
فی سنی النبوه نیز می نویسد عن نقلا الروایات آنچه دلالت بر بقای ایشان برفاقت حضرت صلی الله علیه وسلم
دارد و امر عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود چون آوازه قتل جناب پیغمبر
بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بوده است پس برای ادراک شهادت حضرت خود بلا واسطه
متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان
و شادمان گشته بود که حضرت شهید شده چنانچه می آید و عرض اینست که چون در انوقت فاروق رفیق رفقا حضرت بود پس
بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید بر کفار غالب گشتند چه او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان کرده
کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی است کما لا یخفی و هرگاه صحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم شیخین
منظمین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بر حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق
در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود افی القوم
محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی بدهید پس از حال ابوبکر پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند
و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصه بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد
پس ابوسفیان گفت البته اینهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد الگاه عمر بیقرار شد و باواز بلند گفت ابو سفیان
را که دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی اینهمه را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان هیچ هیچی که هبل نام داشت
شروع کرد اعل هبل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جوابش بدهید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله
اعلی واجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی ولا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما
مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویید که الله مولینا ولا مولی لکم یعنی خدای
عز وجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی است در ضبط احوال مقدس که
از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بالذات برای کفاران بود که حضرت را بکشند که درین ابای ایشان تمام بحکم الهی هم فرود بود و پس ابوسفیان در نزدیک
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت خیر البریة نیز از شکستن دندان از رباعیه و زخمی جبین که از جانب بسیار که چون
این قمیه سنگی زده بود و دو حلقه از خود مبارک در رخسار شریفش داخل شده بود صدمه عظیم رسیده بود بر موقت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار است که ترا اذیت داده‌اند و زخمی گردانیدند حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا که ایشان جاهل‌اند هدایت نما و این امر چنان نیست که در یکی دو کتاب
باشد و تسویل و تاویل را در آن راهی بود بلکه بتواتر صحت شایع و متواتر زبان نزد اهل ربا و سمعه از کرده و سنان قدم
واقعه را همین طور نقل نمایند و رسوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین عظیمین و قیل و قال ابوسفیان و فاروق
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در عفو از اصحاب بتتبع و تحقیق می آرند قضیه شماتت قوم عنید را باید دید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت در آن نیست متوجه میشوند پس بعضی از در مشیوه
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام بتفصیل مذکور است و تازه تر آنکه
در انهم ثبات اقدام شیخین مروی بضمیمه قیل و قال حضرت عمر با ابوسفیان و انهم از آن بدلالت آن کلمات نزد اهل فهم است
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم روسای قریش غیظ و غضب و عداوت و حسد چنانکه با صدیق رض
و فاروق داشتند با کسی نداشتند در اینجا سبکه ایشان را در عداوت آنجناب بود و بای آن قدیم بود و آنچه در اصول و
معقول و منقول سرمایه تحقیق و دیر پوشیده نیز ازین جهت که تعارض و مخالفت فرع تکافو است لیس چنانچه اعتراف
مجتهد الزمانی در فرع بنته حیدریه با بجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است فکیف که در باب
مناقب این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است آتش و عداوت ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا لعین بعمل آورد
که محدث مذهب شیعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چه با مساعی که نفرمودند و اگر قصه اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نمیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا بقصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که اکنون کسبه متنور بر بنیاد شه نتوانند گشت چه جای آنکه خود حق تعالی فرماید آنچه دلالت بیان دارد
باشد که حال رفضه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لیغیظ بهم الکفار و قس علی هذا
در تفاسیر که از آن زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را در آن معرکه گذاشته رو بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده اینهم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و خیال نمودند که در این
صدمات بر زمین افتاده و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بمجرد دیدن نعمت غیر مترقبه مردم را
شد در آواز داد که اینک حضرت پیغمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات دینیه و تحصیل مثوبات
یقینی مصروف اند و اگر در مقام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه احتیاج نقل عبارات
کما لا یخفی و اگر گویند که نام ذی النورین نگرفته آمده پس عیان نشد او کجا رفته بود گوییم هم جائیکه عمار رض

از کلینی و اساطین مذهب رفضه رونق افزوده‌اند و درین‌مقام اگر از اقوال فقها چیزی شنیدنی باشد بگوش
دل بشنو که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از جیش فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند بس معذور شدند
زیرا که از نص قرآنی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالف از تضعیف بگذرد و یقین هلاک رود و بد و اهل
اسلام رو تابند کبیره نیست به بین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که درینجا همین صورت بود زیرا که در گریزگاه تنگ از هر دو طرف
زیر زخم سهام مشرکین آمده بودند و هر گریز تا انتها خطا نمیکرد و ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
بر آیند یا از راه فراخ حمله نمایند و درینمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعضی
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و دستخطی
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات حرکات
بسمل بکند بسم الله توان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قوله ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا وحاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
فما الفائدة فی العدول عن هذه اللفظ الوجیزة الی تلک الکلمة الطویلة وجوابه ان هذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة وکان الرسول علیه السلام یبعث السرایا والغالب ان تلک السرایا ما کان ینتقص عددها عن العشرین
وما کان تزید عن المائة فلهذا المعنی ذکر الله تعالی هذین العددین خلاصة آنکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا و بعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه یعنی صورت حضور نبی با امام در صف جهاد در آن مذکور نیست انتهی کلامه فیا فیه و چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول بجد النفس النفیس شریک معرکه قتال بوده باشند فرار یاران آنحضرت از ایشان اگر اتفاق افتد
جایز تواند بود سبحان الله ببینی نقش بکر بی ملاحظه کرد نیست که در هر دو تأویل و توجیه فرار صحابه کبار خود چنان مدهوش شده که زبان
اعتراض بر پیغمبر خدا گشاده یعنی صحابه که فرار کردند امر واجب یا مستحب بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرآنی نموده
اختیار فرار بر قرار کردند مخالفت امر الهی نموده مستحق عقاب العیاذ بالله شدند بنا بر آن پاس حق صحابه با نمرتبه
می باید که پاس آنجناب رسالت مآب را عاصی قرار دهند فلا الفعل و هر دین جا گفته بر لغة حلت لمالرحمة و در بعضی
فتاوای اهل سنت هم مثل این از مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و هذه عبارته قال محمد رح لا احب لرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من الرجلین المشرکین ولا باس ان یفر من ثلثة او اکثر واعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین وکان یلزمه الثبات علی ذلک علی ما قال الله تعالی
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا ثم خفف الله تعالی ذلک بقوله
الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا قال شیخ الاسلام ابن الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان یطیقهما اما اذا
کان لا یطیقهما لا باس بان یفر منهما حتی لا یصیر ملقیا نفسه فی التهلکة والیه اشار محمد رح فی الکتب حیث قال لا احب لرجل
المسلمین مع قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص حکم

با شیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص است پس ناصب نشل چرا میگوید که صحابه کبار که قرار نموده بودند معه نبی
مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب نموده و بسوی خدا آورده و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و عاشی
و مرتکب امر حرام نگردد و شد بلاین ضیح و در افضلیت صحابه ابلغ است فلا افضل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس
نفیس حاضر بوده باشند در قیام بجهاد تمانید چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها که اشمه قرار
یاران از انجا مستحب یا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است
باعدای حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفوات تعلق دارد
با وراقیکه مجتهد بادو جواب جمع میکند برای [illegible] رد مسکت [illegible] باینکه وارد شده [illegible] بر عبارات رساله قدیمه
که حالش مفصلا در دیباچه کتاب با دانستی و درین کلام نیز بنده را نظریست بیانش آنکه چون فقهای آنجناب شده بود
که در اصل صحابه سید ابرار صلی الله علیه و سلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه شارحین کلینی مثل
خلیل قزوینی بیان کرده اند از توت ان پاک میشود و عزت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین
در واقعه احد شریک بودند و بدلالت کتاب علل الشرایع و تالیفات قدمای شیعه و باقر مجلسی این ارکان
امامیه متزلزل شده اند و رو بفرار نهادند و باقی نماند مگر جناب امیر و مردان پس البته جناب مجتهد الزمانی بر افادات
دشمن اصحاب رسالتمآب شده اند خصوصا دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرآنی از احادیث
جعفریه پیدا نیست که مهاجرین مصداق آیات بینات قرآنی هستند از انجمله آیه یرثون الفردوس که ایمان و
اخلاص ایشان از ان به ثبوت می پیوندد و البته هر که در غیبت حجی ایشان افتد از دائره عدالت خارج میگردد
بلکه اگر کتب شیعه را تصحیح کنی مثل کتاب جامع الاخبار نص منوحی خواهی دانست که منکر این عبارت لائق
ضرب و سلاق است و پس مجتهد درین تقریر تیشه بر پای خود می زند و اصل نخلت خویش را می کند چنانکه
شیخ در بوستان میگوید ~ یکی بر سر شاخ دین می برید ٭ خداوند دهقان نگه کرد و دید ٭ بگفتا که این
مرد بد میکند ٭ نه با من که با نفس خود میکند ٭ زیرا که بودن رسول خدا درین غزوه باجماع فریقین ثابت
است و همچنین شرکت و مقداد و عمار از اجماعیات ایشان و آنفا و سابقا از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامیده
که غیر از جناب مرتضوی کسی از مردان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
که بدست دشمنان خونخوار گذاشتند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید الانس و جان بخلاف روزهای دیگر رسید
و نفاق ارکان امامیه آنروز چنان بظهور پیوست که آفتاب در گنبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست
ناظرین است که رفضه را درست بود نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتب انتطاعن گردیدن و اهم
و جواهر شان رسوخ نیافت که اکثر از عمده ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود در افتد سقف مذهب شان تحت الثری پیوندد و فکیف که اکثر ارکان
شان چون خشب مسنده [illegible] و هر قدر که در تائید تشیید انطاعن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فهم بحال بر احتلال ایشان ائل میکرد و اللهم اهد قومی فانهم جاهلون و آنچه مجتهد الزمانی گفت که اصحاب احزاب
و مستحب ایجا آورد تا آنکه جوابش بر ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور و غیبت شریف و تحسین در سرایا
و بعوث و جیش عظیم که مجتهد از را و بلاهت کرده تا آیة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل
کردند و حضرت در مقابر تقوی مثلا حضرت امام حسین علیه السلام که بیعت فاسق معلن نفرمود و بکمال عزیمت عمل
و دیگران که بیعت کردند بر جواز رخصت رفتند ازینجا هم واو عضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیرا که رخصه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت شد
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین علیه السلام وجوب محاربه شد آنچه گفتی نیست الا التغافل الحرم
چون جناب امیر با وصف آن عهد و فار غطی رو وحی الهی فرماید صاحبان این مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روادارند پس هر چه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر بایستند
و داد مردانگی دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت فوجیکه میفرستاد
قلیل یا کثیر که ایشان را سرایا و بعوث میگویند و تعداد انهار ارباب سیر بیان میکنند و امام نام
سرایا آورده و بعوث را ذکر نفرموده پس بر خیال مجتهد درینجا هم تفرقه توان کرد که در اول حکم قتال در تراید
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم از فرستادن سرایا و بعوث گاهی همین می بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه اشعار او
میکردند و گاهی که قصد انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم بر این مسلمانان که ایشان را
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار ده چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است و اگر
بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت
بدان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ خواهد شد و قس علی
ذلک اگر کافر بر تضعیف زیاده باشند چون تفصیل مرام مجتهد بین خاص و عام رسید اکنون بجا است
باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر سر نتابد دیگر بر ده مسلمان فرمود مجتهد انکار کردن آن گردانید و حکم
قرآنی را اهمال کرده پسندید و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرموده و حکم بقضا نموده و ائمه هم
ملامت فرموده اند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اقدم ظاهر می شود پس مجتهد
که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرآنی را رد نمود زیرا که از قرآن مجید تعمیم ظاهر شد یعنی حضرت حاضر
قتال باشد یا نه حکم چنین است که مسلمان از مقابله ده کافر نگریزد قبل ازین چنان بود که از ده کافر نگریزد
و رفته رفته مرتکب گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرموده درین باب که سبب چیست

لشفا مختصر گذاشته و طول را اختیار ساختند پس السلام زان نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در معرکه باشند چه خرجید
فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد گریختن او نیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد فهمیده و سیاد علی قصص
البیان گفته که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد از امور حسب تفرقه حکم قرار داده العیا
بسا نکتهای بلاغت که بیان آن آیات قرآنی را با لجبار سیر سازند یعنی بعد از وراک آن ادمی یقین میکند بلکه یقین میشود
که این دقایق خارج از طرق بشریست و لاریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلافات حکم میشود مثلا در بابه التنازع
علم الهی در افت غیر متناهی در باره اصحاب رسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که و لقد عفا الله
عنهم و اگر خبار الهی محروم بود از این امور بار حکم همان بود که بعد از رعایت همه اشیاست که لا یخفی و ایضا بقرینه دیگر
که آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا لایه در سوره توبه نازل است وان در آخر عمر حسرت
نزول اجلال فرموده زیرا که حال جنگ تبوک که آخر مغازی حضرات است دران سمت ذکر یافته و تخلف منافقین از آن
مذکور مفصل گردیده وانهم بطور شیعه مخلصین که مزید مدایح و فضائل مهاجرین و انصار باشد باعتراف طبرسی رئیس
المفسرین در آیت کریمه والسابقون الاولون الی قوله تعالی فوز العظیم و هم التائبون العابدون تا و بشر المؤمنین
منهم بخیال و صورهمه شیعه منافقین که معاذ الله میگویند که اکابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کردند و
دبها انداختند تا ناقه شریف برمد و هر کسی از ایشان بمدعای خود در رسد که ناگاه بتقدیر ایزدی برق درخشید و القدر دید
باز دید که هر چند اهل نفاق اطراف رخسارها بسته بودند و لیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند چنانچه مجلسی از غایت
بیحیائی دلو الهوسی در بحار و حق الیقین و دیگران در دیگر سفار تفاصیل این بکار بردند و انهم نوشتند که حضرت
سید المرسلین بحفظ رب العالمین بمدینه طیبه رسیدند و تا حد این شهادت حضرت رسالت صدیق و فاروق و دیگر
اصحاب و سادات مهاجرین بودند که نصوص جعفریه حسنی بحدیث اطول کافی کلینی تنست که این بزرگان مصداق یرثون
الفردوس در آیات قرانی گشتند و نص نبوی بروایت حسن مجتبی و شهید کربلا سمع او بصیر و قلب اطهر حضرت پیغمبر بودند کما
العیون پس معلوم شد که این وعید یعنی فقد باء بغضب من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
و تبوک آخر غزوات و واقعه احد بعد از قریب یکسال ست از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین اسلام
بود و از اینجا قول صاحب تحفه رست شد که واقعه احد قبل از نهی بوده است که در قرآن مجید نازل شده و عدم
تفصیله فی هذا الکتاب بالجمله بعد از ترتیب این مقدمات اجماعیه کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار شدند و
مستبصر شدیم که رفضه طاغین و لائمین اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائبین و خاسرین در تیه ضلالت
حیران و سرگردانند و ذلک جزاء المعاندین در فضه و بعد از این مطاعن که در فرش را مانند و خاتم طوال اعمال خود سیاه
کردند نشان از سقیفه و غصب و بسبب انهدام ارکان بمی یابند و نقصان عظیم خود را ممید انند پس غایة الامر در این طعن
آنکه ترک اولی از این اصحاب بوقوع آمد و این زلت از ایشان صدور یافت و این امر از حضرات انبیا کلیه مسلوب نگشته
تا بدیگران چه رسد که معصوم نبودند و مویدانمعنی که بنابر بشریت این لغزش از این بزرگان بروز نمود آنکه چون گفتند

بن مالک حضرت را شناخت و آواز داد که یا رسول الله اینست پس بسوی حضرت شتافتند و نعمت غیر مترقبه یافتند و مستبشر
کفار پیشاخت و بغایت طالبی غالب بشوند زیرا که غلغله شهادت حضرت بگوش ایشان بلکه بهر کس رسیده بود
موجب زوال حواس گردیده بود گویی که زمین از زیر پایهای ایشان برفت و دلها بر بال کبوتر بسته اگر شاید نفاق
و امید خلافت و اشتیاق سیادت میداشتند و تخم عداوت معاذ الله در مزرعه قلوب میکاشتند البته پیروی عبد الله بن ابی
بن سلول قبل از قتال میکردند فکیف بعد ازین واقعه جانکاه و اگر اولی عوزی درین واقعه نمایی البته با ورکنی که
همه از آثار اخلاص و محبت و فدایت ایشان است که حق تعالی بدین تاکید در حق آن مردم ارشاد نموده ولقد عفا الله عنهم
و البته خلاف نص شریف از ایشان بظهور رسیده بود چون دیدند که از کفار هیچ کس نماند که علم ایشان برافراز
و هر که علم را گرفت و بلند کرد او را اصحاب کرام کشتند و عرصه فراخ را بر ایشان تنگ گردانیدند تا آنکه کفار پشت دادند
و هزیمت عظیم برداشتند و چنان بی حواس گریختند که هیچ خیال اسیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان دور رفتند
پس حافظین از مرکز خویش بمقتضای بشریت جنبیدند و مواعظ رئیس خود نشنیدند و دست بغنیمت کشادند با اینهمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمه التی لیس بر دیگران که چنین خلاف نکرده بودند بطریق
اولی و ازینجا سر این تاکیدات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغه ماضیه در آیت ولقد عفا الله عنهم آشکار شد پس
طاعنین صحابه کرام درین طعن با خدای عز و جل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند آری مقتضای عداوت
و حسد که میسوزد حسنات را چنانچه آتش هیمه خشک را همین است که حاسد کاه است که برای دشنام محسود دینی خود را می برد
و پرده ناموس خویش را میدرد ع بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی است * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست
که عقل این گروه خرافت پژوه کجا رفت که اصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بزور شمشیر مسلط شوند و هر جا
در خلافت متقدمین مع بتنزیل کتاب مستطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پایمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم گردیده و با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که ازان واضح است که اگر در امت محمد مثل این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنه بغاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی بجز از مذهب اهل اسلام هیچ مذهب باقی نمی ماند و اما سعی رفضه دعوی کلمه گویی کنند
و سر دفتر مسلمین و نجباء دین را هنوز منافقین گویند و تا امروز با وصف انهماک در نفاق یعنی منافق و کافر را
بیانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید و ماهیان متحیر بودند که کیست چه میگوید ماهی کبیر گفت
شاید وصف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا باید و نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید یا را بحلق
فرو برد دیگری جواب داد هم را که نتواند خورد مگر اجل رسیده باشند نزدیک شدند صیاد و دام را کشید و
بخشکی افکند غوک که هم تفتش او بدریا دم از صحبت ماهیان و خبران گوشه جمعیتها در سلامت بود ماهیان در تک
میغلطیدند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زندگی ما در آن بود ع پس از مردن

چه شمع کشته روشن شد حیشان را که در هر دیده پنهان بود جانها والضحیٰ تقریر دیگر که چون مجتهد نسخ
حکم اول اعتراف کرد پس می پرسیم که بیان کنند که حکم اول چه بود اگر گویند که موافق آیات قرآنی قرار داد سابق
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا بده کافر حالا باید پرسید که تقیید بهنگام حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
باده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال گریز اختیار دارد و بعد ازین
اگر مجتهد باول قایل شود گوئیم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت میمنت
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و دعوی معلوم قرآنی در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کند باید از کتب
خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می نهند و این متاخرین البته نسبت متقدمین زیاده بر فضائل و فواحش
رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متبحرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قیود
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کما نفی الا جاول مصنفا الازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عز و جل میفرماید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رأفت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف مالا یطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را کشتن دهند خصوصاً
وقتیکه کفار برایشان مثل مور و ملخ بر سر زند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد نه آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد اتفاقاً تا یک دو فرسنخ رفته بودند که صحبت
منجر بکلفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا رئیس گردانید و شمارا اطاعت
من تاکید فرمود گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود باهل لشکر که خود را
در آتش افگنند کسی گفت اسلام آوردیم تا در آتش نه افتیم اکنون معامله بعکس شد باید کسی فرستاد
تا حضرت هرچه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه
همیشه با آتش میسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجاهد اختیار

و ایضاً در اینجا تشریحی دیگر است که اکنون آنچه قرار گرفت دارد و در شبا و در زمین و آنچه معاد است
یعنی بعد از شیخ حکم او ان جا حاصل نیست که مسلمانان باد و کافر مقابله کنند و از اینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند فرار حکم الاباس است و در کثرت فوج کافران هیچ شبهه از اخبار واقعه نبود خصوصاً که
جماعتی ستین بجرات رخنه کوه احد بمقتضای بشریت و حکم مثل مشهور ع سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که میخورند حریفان و من نظاره کنم بی اختیار برخاستند و عنان تمالک نفس از دست رفت و خالد بن ولید
و عکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند و حربه رانی شروع کردند و داد تیغ زنی در دادند و آوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید و طاهر حواس پرید و جمعیت ایشان برهم خورد فتح نمایند حتی در ین وقت
قیام معرکه لا السلم که واجب باشد و با اینهمه چون بعضی حضرت را دیدند و اهل سر اهمگی را صلای کرم در دادند باز اصحاب
گرد آمدند و تیغ رانی و حملهای جهان پهلوانی در رجزخوانی شروع شد و کفار نگونسار منکوب و مخذول گردیدند
و خرا انهزام و فرار چاره ندیدند و معنی ظهر الحق و غالب الدین بجز غفار و آشکار شد و قس علی هذا التقریر اینکه استیعاب
آن لیس و نسوار تا برین اقتصار کرده شد و آنچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم اینهمه استبعادات بر قلب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر معجزه بساط که معراج ارضی و آسمانی رو به بیت فاروق بود از یادش رفته
و عقیده پسان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازالة الغین زوال نه پذیرفته کار کان
امامیه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد رسید شریک نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بجان و دل حاضر گشته و قتال با کفار انجام دادند و هر چند اثر ایشان را کشتند و علم شان را نجاک
برابر کردند و البته جنگاه دو سرداران بیحجت خالی گشتن رخنه کوه و جنان غم دانند و پیش آمد که علم آن نداشتند تا
روز معجزه بساط که صلای سمر قندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند ع آنکه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند چه روز میدان آنکه بگریزد بخون لشکری پس بر قلعه کوه بلاوی منبع برای دیدن سیر حملهای حیدری
بدست آمد و مراد نیست کلامی است متین که ابا در احد و حنین و امثال آن چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
شمشیر زدن بینید و بودند تا بر بلندی کوه الوند بنظاره این تماشا مشغول شدند و معلوم نیست که تعبانده یا در آن
دو هزار شجاعت حیدری اطمینانی بهم رسانیدند تا هنوز در آن مثل ببه سبای متردد بودند و غلط گفتیم حقیقت
نزد و اولیشان بر جای خود دلیل است زیرا که در آن قصه انهم مرولیست که اسبق الیه الاشارة که حال ایشان بشاهد
این جا دیگرگون بود تا آنکه حضرت اسداللّه در عین اشتعال نایره قتال بر حال تباه شان مشرف شد و بسبب
اول خویش بعد از آن درویش و قاعده حکما الاهم فالاهم برای تسلیه و علاج ایشان آمد و برودی دست مبارک
بر سینه های پر درد و دلان زنده تن مالید و رفت پس بالیقین این کرد شجاعت پیشه شهر اندیشه را الان جرأت
هم نه انسب بلکه مستحق را کمان ببرد که اگر حضرت سلطان در نیجا بود و باشند عمر ایشان باز دو صد هم هیجا و زبود
و شاخ هی از حکمای اسلام در تجربه امور و ارین آنچه تمنا داشته تلاقی آن نیست که دو صد سال اگر عمر او

قرار گرفتی و در صد سال تجربه کردی و در سیاق تجربه و بر بر دو گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول
انجامد و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب اسد نام ایشان نهاده شود و الی غیر ذلک من المناقب
سبحان الله مبادی تشیع شخصی که بگفته ملحد نجفی در واقف لاریبی باد و تاریخ او دانستی که مشهور است بایدید
که تقریر خود را لعنوانی میکند که از کجا بکجا میکشد و بارکان بر هیب بدین نوبت میرسد و چون درباره پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نیز قائل بتقیه هستند و هم بمدت العمر حتی تا نزول آیت عصمت که باتفاق ایشان
در مبادی طلسمات نجم غدیر اتفاق افتاده البته آنچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید غیر از رحم مادری یا کلید محراب
معلوم مفری او را هم نخواهد رسید و از آنجا که قبل از این بارها دیدی که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب امیر تشنوی باوقات دریغ ندارند بلکه آنرا موجب مزید بزنیت و عینا قرار میدهند در مقام
که خلاف تقیه برای آنجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که آخر چه ابیات نصیر اباد چه خواهند جا دید
و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر نیز زبانی من دیده و یا شنیده و هم با غاز این مجلد و مقاله سادات خاطر
گردیده زینهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد موجود و شاهد و مشهود
آنچه در حق سلسله سادات سنیه ایشان مثل سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند اما کمتر از نیست سخن ما
که مقتضی او اخبار ایشان قطع نظر از آنکه حضرت حقیقی فرزند جناب امام حسن علی این سلسله را با صول نواصب
قطع کرده و اختیار عداوت اهل بیت از این دو وجه آن جدا شده نوشته اند نسل ایشان را گرد یاد الغرض چون در مانا
فر تو ما را انقطاع ای از سادات صبح الدیبات حاصل شده هر چه اند و بعد ما نیاز خبرگی و شوخی او هیچ و در میباشد که در عقیده
خود بزعم جمعی خود را ایشان جدا گردانیده به بین که از که بریده و با که پیوسته بعد از این اگر هزار بار سر بر اکنند و بنگ نمایند این
انقطاع به اتصال مبدل نخواهد شد کما مر الیه الاشارة فی جواب السائل بحیی ما سنذکر فی الابحاث الباقیة وایضا با وجه انقلاب ابدا
گفته که چون این مسئله متفق علیه و از خصائص شیعیان نباشد در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نصیر آبادی چرا نمیگوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نمودند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نمودند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار مانند عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود از فضیلت صحابه مانند مقداد که بنص ائمه هدی مستثنی از ارتداد و بر جلد
کشتی بوده اند نیز حضرت عمار که مصداق جلد ما بین جنبی و او را الحق مع حیث ما دار بوده اند ابلغ است زیرا که
ار چه از مدارج علیه او چه اثبات قصوری بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار دادند که
که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی نتواند بود و فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار بران از آنجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگر چه قارئین نزد این گدیه مسکین دین فروش

دنیا حست صاحب کرامات عالیه بودند و مسئله مذکوره به مفاد فیامن علم الا وقد خص مخصوص است
در زعم این سقیفه با عدای حضور آنحضرت صلعم در معرکه جهاد و لا یخفی بطلانه علی المنصف اللبیب کما هو
مراد او پر ظاهر است که هرگاه مقتدا و کمانند او کسی و از ارکان اربعه پاک و پاکیزه از هر جنس ارتداد نبوده
مصداق آن وعید قرآنی گردید که بار بار دانسته و انکار آن بهیچ طور نتوانسته لا جرم فهو منافق
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف صحابه دیگر که برای
شان آن امور بسیار آسان بود و درینجا سخت مشکل زیرا که معامله قرار شان قبل زینی توانند شد
کما اشرنا الیه فی التحفه و درباره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار رضی یار سمت خوانده و معتقد هم نیست
چه اگر در تخصیص او حرفی قرار دهیم در جای دیگر که بر جبل کس جناب امیر را بر سر منبر لعن نمودند و بودن
عمار در ایشان نیست تعیین باستثنای عمار و غیره بکدام دلیل تواند بود نعوذ بالله الغرض تحفه عجیب کتابیست
که اگر راست پرسی سخن اینست که نزد سنی چون ماده الرازی نباشند فقط باعانت تحفه شیعیان جواب در
توانند داد در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز رد رافض بعد از شنیدن نقش انسان
فروشی شود و لوگوئی جان بلبش رسید و عازم معترضی خود گردید و درباره تالیفات خود سنا
نیست که خود ستائی کنم مگر در مقابله فریق مجتهد که رئیس این سلسله و مصداق این خلف صدق اند
نزد ورقه بدین قدر تمنا می توان کرد که انوری گفته است درین بحر شعر گو اگرچه پیش از عهد و تا ناموس کفر بخم
خیده شکسته الحجب که مجتهد غالبا آنچه در باب تحفه نوشته نیز محمل است و آن عبارت اینست که بجواب
تحفه صرف صوارم و نزهه تصنیف شده سیف ناصری در جواب اول و تقلیب المکائد و تشئید
المطاعن و مصارع الافهام و برهان السعادت از مصنفات سفنتی محمد قلی اعلی الله مقامه فی
دار الکرامه و حسام و اجمار السنة و ذو الفقار از مصنفات آیة الله فی العالمین و نزهه مجلد سوم
و جیم از م و تجهیم در مصنفات علامه دهلوی و مکسر الصنمین و نتیجه البرهان یوسف علی خان
بنارسی و جواب جمله ابواب مولوی خیر الدین آله آبادی و ذکر کتب که بجواب تحفه تصنیف شده
حال آنها از محققین خود باید پرسید و بسبب محمل گوئی اینست که صوارم و نزهه را یاد میکند و جواب اینها را
که بتوسط روسا رقعه کاکوری فرستادم و مجتهد الزمانی بعد از دیدن نقش حواس در باخته از راه تعصب
بر زبان نمی آرد که فاضل ملتانی که خوشه چین از خرمن فیض حجة الله علی البریه مصنف تحفه اثنا عشریه
قدس سره العزیز نموده چه قدر با دله عقلیه و نقلیه داد تحمیق پیر و جوانی داده و هر دو آن را و جامع کمالات
و معتقد و مدوحان آنجناب در تحقیر و تضلیل کثیری فقال و مرگوبی او چه نوشته که مجتهد رقعه با آنهمه سامانی
که داشتند نتوانستند صوارم و نزهه را تائید کردن و قس علی هذا صاحب فضیحة الغبی در رد و مباحث حسام
چه تحقیق و تدقیق فرموده و مولانا رشید المتکلمین بر هر سه کتاب یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار چه تقریظ ها کرده

که بالاخره به نوبت سیوم به دست نیشتمان از زبان مجتهد المجیب الّتی تمام گشت و اگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد نیز به
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که مشتمل بر آن برود بود و به بینند چه نو جوانی کشیدم با بر اصول و فروع
بیرون مقابله کشیده ام که غیر از نامی یا ایها التقیه در کتب آن نمی توانند کشید و حرفی بر زبان نتوانند آورد و تقیه را
هر کسی که ببیند خواهد گفت که این ذوالفقار مصنوع روزگار و آن ذوالفقار حیدر کرار و اینکه گفتم در بار
فرزندان و شاگردان اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم می نوازند مجلدی که من بجواب ذوالفقار
مصنوع مجلدی ضخیم ست یعنی صولت حیدریه علی المجوس القدریه و حال المتن ست که حرفی از آن تراخانه
سوسن جاییست باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز در گرفته و قبل ازین یکدو بار به سبیل احباب
حال کتاب مذکور را بیان کردم تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائش را فرستاده با ختم عادمی سیر این
گلزار و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد ترسید
که وبال جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و مآل قلت استعدادش از طلبید روشن شد که او از خواندن عاجز است
پس در رسانیدن به بعض احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت رؤسا کار تالیف متکلمین
بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه و قلت مداخل و کثرت مصارف بجائی رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
ست شب چو عقد نماز بر بندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز انیقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان سکونت که سقف خس پوش ست سقف آنرا از چوب و گلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که آلی نزد من غیر از کتب خاطر دیگر چیست انیقدار دستی یابم که خس
پوشی را بپردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم ناشناخته بر آمد سخن در آن بود که بعد از کتاب نجوم الیهانین
مولانا رشید الملة والدین رح انچه از تکان قوت بفعلیت آورده بر ظاهر است که در زمان سعادت اقتران علامه دهلوی
نتائج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از آنست ترتیب داد
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغ خطی تعبیر واقعی از آن خواهد بود و پس چنان
بلند آمد که مرد کس نگریست چون این میدان طی شد و از پاکوبی کشمیری نقال و رقاصی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی ساکن دهلکنور متوجه گشته تا با مباحث کتاب و تنش را که جواب کافی باب اول تحفه را
قرار داده و جواب کشمیری نقال را جا بجا در تقریر قطب بتحتانی که قسم شی قسیم سه و قسیم شی قسم میکرد و در ساحت
دکافی ندانسته سیفا ناصری با تش نهاده بود زیر و زبر کرده و درین حرب رانی المطبع خطوات شیطانی را
رحی و دوری باقی نگذاشت و بر هر کسی واضح فرموده که الحیوان لا العلم در شی مطلق و مطلق الشی امتیاز نمیکند
الی غیر ذلک تالیف هرزه درائی او را بدوخته و خرمن هوا آتش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه تا واقعه
عجز و زبونی هر یکی از سکان پیر دهوان نمودار ست عبارت آنمقام نوشته میشود تا بداند که هرچند قلم بدست دشمن دین باشد

عجز و بیچارگی سر سہ چیز جوان در مقابلہ آن جہان پہلوان ظاہر ست و ہمی بندہ اضعف العباد در مقام اعتذار
انجاح مامول شان لیکے امر دم کہ طالب جواب شوکت فاروقیہ بودند گفتم کہ چون اینقسم مباحثات و
مشاغبات از عادات معہودہ مستمرہ مولف رسالہ ست و اکثر علمای اعلام رفیع المقام نظر بوجوہ شدیدہ
عدیدہ کہ ذکر آن موجب تطویل کلام ست از جواب کلام شان اعراض فرمودہ و استنکاف نمودہ اند چنانچہ
سابق ازین ہرگاہ فاضل رشید بعضے شبہات مشتبہ فرقہ بخدمت سید علمائے کرام اعلی اللہ مقامہ سیدنا
و مولانا السید دلدار علی ارسال داشتہ بودند جناب کردے انتساب بعد از اتمام حجت نظر بعوائق عدیدہ
از جواب آن اعراض فرمودند و ہمچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال نزہۃ اثنا عشریہ کہ رد تحفہ
اثنا عشریہ ست نوشتہ بخدمت مصنف آن فرستادہ بودند و جناب ایشان نیز بعد از طے یکدو مرحلہ
از نقض کلام شان اعراض نمودند و برہمین منوال ہرگاہ باب مباحثہ و مناظرہ در بعض مقامات با
فاضل لعنی سید محمد قلی دام فضلہ کہ در سلسلہ تلامذہ جناب علیین مآب طاب ثراہ منتظم بود جناب ایشان
ہم نظر بوجوہ متعددہ از مجاوبہ و مباحثہ فاضل رشید کارہ و متنفر گردیدند و این حقیر نیز الحال مختصر اینجا مقصود اصلی
ہمین بود تا بدانے کہ متکلم موصوف و ہمین برکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان پرداخت کہ قدرت
نداشتند از پس و پیش کہ بانگ خو خو بردارند و در شرح عبارت ضربت حیدریہ چنانچہ بایستی و در رد آن کہ ساعی ہم
ساعیہ نام دارد خصوصا در نسبت آن کہ از دست خود بعنوانی نوشتہ ام کہ ناظرین بلطافت مباحث ایشان
نتوانند بر دو خواہند گفت کہ چنین خطا ہا کمتر کسی از علما شیعہ ہم اتفاق افتادہ و بحمد اللہ کہ درین کتاب آن
ہمہ را جمع کردم کہ ہر کس بعد دیدنش این بفرساة و عیار آگو سالہ ساعری نام تواند نہاد کہ عجلا جسدا لہ خوار
و مقدمات ابن قیاس ہمہ درین تحریر جمع نمودم فقط دیدن آن در کار ست فکیف کہ خود جمعیت آن
اعتراضات را مدح ہم کردہ کنتوری راستی تحریر جواب تحفہ ندانستہ باشد پس اظہار سکوت ہمہ اجماعا بہ ثبوت رسید
و معنی عدم شہرت جز کہ خدا خواہد بدیہی گردید انچہ گو سالہ لائق اینحواری بمقداری فقط نیست کہ بر خلاف اجماع
اکابر امامیہ بتحقیق سبق آغاز کردہ فالفضل و ہر کہ خلاف آن نماند بعض ائمہ کلام و امامان او ست چنانچہ از اساس تعالی
ہم ہویدا ست و نیز ظاہر ست کسیکہ در فنون عقلیہ چنین استعدادی ندارد کہ از آغاز صحیفہ ناصریہ تعلق با بیدلیل
بتحفہ اثنا عشریہ پیدا ست کما اشرنا و درین مباحث چہ معارضہ آورد کہ در معارج الافہام تواند نوشت کہ
تدارک علما و غیر پیدا کند پس معارضہ و درین علوم ہمانا از معارضہ و گشتن گیبان فاروقی کہ او خود چا
در کافی بر جناب سیدہ نساء عالم افترا کردہ خبر میدہد چنانچہ آن کہ حنفی بعد از تار عنکبوتی مکمل رد نمودہ این معارضہ
ہم بعد از تار عنکبوتی مدلل جلوہ ظہور دارد و در جنبی براعصل رفقہ نہ بجاہا نمودہ و اقع تعدد از جماعات قابو ہمیں اشتمل
بجار عجم بسند اہل لسان پیدا ست کہ جا انتشر نبدہا سے بعین فحوی مدہ استعمال لفظ کنیم مصر
بلکہ بمعنی او تحقیق نیز در کلام بلغا مستعمل شدہ فلانتفیل ان یا تجھے بجائے مگر سخن کہ متعلق بہ او مذکور

رفته رفته مثل مجموعه این سیاه دربارهٔ امامت مختصر باشد پس حاجت تفصیلش نیست که بجا بجا درین تالیف سوقتا
نقض طعن الرماح وغیره دیگر نماشش گاهی مشیر بالاجمال می آید و مثل مشهور خواهد که بیت را انسایح کنم لیکن بخاطر داری سائرین
می پردازم و بدانستان می نویسم که هر کس آن را می بیند حتی میگوید مخالفین کما فهم احباب نحل جا دهند مثل نزدے
بعض من باقیه والعجب که تالیف اقبال کشمیری همین ست نسخه را تمام بر جواب پاره دیدش که حد حدوث تشیع
وانشعاب آن است و هم باب فقه را که مهم است در مقام شمرده مقامات حاجت به روش دارا باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبه که به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را بقلت استعداد
یاد نموده و صاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفهٔ اثنا عشریه قلم بردارد چنانچه این همه
تبسرح ولبعد تمام در مقاله سادسه ازین مجلد برگذشته من شاء فلیرجع الیها و ازینجا تم توانی دانست که منافرت
با دوستان و حریفان خود بی شمار می باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رقیب اوست نه دیگری
ولیاقت نیابت امام هر کسی مخصوص بدانش گشته هیچ کسی پس از رفیقه باو درین استحقاق احد برا
سر کشیده نیست اگرچه باقر مجلسی یا داماد شیعه باشد نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمان نیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایهٔ آن شود اما حسام پس حالش از مباحث تصحیح الغبی معلوم
تواند شد که از مجتهدی کتاب تنبیه السفیه نیست و احیاء السنه را وقتیکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست و حق اینست که چون از اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کم ترسید اتفاقاً که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی لاهور دور است بلی بنده آنرا دیده ام اگر سامان از تالیفات مثل امام
رازی یابم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا معا
بهم نپیوندد ان شاء الله تعالی ۵ در خاتمه عذر بند برای بساز زرد که خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رَبِّ اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ
اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا وَلَمْ اَکُنْ بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیًّا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقاشش را میرزا کاظم علی صاحب برداشتند و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد و غالبا
عجز از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خمار او نزد پیر دهقانے صورت امتناع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن اینهم دریده تا کسی
با قیاس نتیجه نبرد و بل هذا الا السرقة الخالصة کما لا یخفی و سائل چند میگویند که میرزای موصوف
با من فرمود که مکرر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
و چنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن با کسی ذکر آن نه نمود و چنان داغم

اوست حکایت آن افیونی را زنده میکند که گذرش در اثنای راه بر واعظی افتاد که بر منبری نشسته و هزاران مستمعین گرد
گردش ایستاده و افیونی بهزار مشقت دران هجوم داخل شد و دید که فضائل نکاح و حسن معاشرت و مباشرت بیان میفرماید
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد و اندرین تفصیل این اجمال در مزید ثواب را می شنید
و خویشتن را ملامت میکرد که از روزیکه استعمال افیون ترک کرده ازین سعادت محروم حالیا بالضرورت می باید برین
اساس دیوارها نهادن و باعلای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن منتظر
معاودتش بهاشش بود پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را اعاده کرد زن گفت خداوند کریم
اکنون را هم دو را توفیق بخشد تا دیوار عرش را کامل کردانیم افیونی گفت غفلت در کیفیت افیون مرا نمیگذارد
که بتحصیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد باری زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بفراش منهمک است بازوی او بملاطفت گرفت و گفته برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی برخاست و بهر وجه تمام فارغ گشته دعا کرد که الهی بفیض رفیق دان که از ثواب محروم نباشم
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی ملتفت شد و گفت که واه اول هنوز خشک
نشده تو میخواهی که دیوار عرش بشکنی و در همین مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رافضه بجوابات تحفه اثنا عشریه بدل توهم
کثیر بکار بردند و آغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطل ابوق
مولای خود قلم بجوابش فرسوده و انهم تحقیق نه فرموده که ایا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرده اند
و چنین نام گزاروین بعضی از علما بمجرد دیدن ذوالفقار بر روایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذوالفقار
مصنوع بسیاری از اجزا نوشتند و نامش بزاق الفحول فی دبر ایحاک المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
چگوئیم که چه کردند که عبارات بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هر گاه غور کنی که خواهی نزد
اغاز یلگوسے ولی اندامی و عیب جوی از وقت عبدالله بن سبا تا امروز از شیعه سبیه و سر انجمه است نقل
افواههم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری هم مطالعه که در عراق عرب ابرای خود رسید آن شهرت
نشدی چنان بندارم که پیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فارغخطی نوشتی و لیکن انمیر وهم توفیق ان یافتند
که این مضمون از دست ندادند ۵ کین سخن را خود تو مبدا بوده کر فرون کرد تواش افزوده و این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدیم که بمجرد غیظ و غضب بر کسی هجو او را فرو می پندارند مگر ترا با کسی از افراد عالم سرو کاری نبوده جواب داد
که آدمی بدنی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند در حسن معاملات از هزاران کس یکی و مستقیمی تواند شد و لیکن پیش آنکه اول دبان بهجو بر نام ناظم
می انجامد مثلا میگویند که هجو مرزا رفیع است و این هجو صاحبقران الی غیر ذلک و با اینهمه که تقیه در مذهب ایشان
ضرور است و انهم تا ظهور حضرت مهدی و چه ظهور که خود امام زمان محکوم است به غیب و انهم از هزار سال

واگر ... بر ... تقیه می افزاید ولیکن با همه آتش این فتنه با ایشان می افروزند چنین آن ... [illegible]
هرکس شکایت میکنند مثل صاحب صوارم واولاد شان در حق کتاب میگویند به تحریر علمای سنیان ...
انداخته می نویسند حالانکه تقیه امامیه در مذهب شان مراحل دور است کالا یخفی و چنان ... عیبت
تبرو تبصیرت ایشان از اکل میگردانند که تا امروز همین جهالت و بلاهت این قوم مورد لوم معاینه کرده شده
که شکایت سنیان میکنند و در حق ... باشند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه ما علیه چنان عادت
گرفته که اسامی متعدده خلفای اشتباهین خلفای حق و تعیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بسب و دشنام نموده
نویسند و ... ایشان احدی و نهایت ... شوار و این تقریر بعد از ذکر مجتهد لفظ غالبا افزوده
و در اثنای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول یقین ذکر کرده ام تا بدانی که در انتساب تقریر اول به مجتهد که علاقه باحکام
مجاهدین داشت بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی نموده ام و چون بامر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خبر از آن داده ام و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد مثلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کامرانی کاری از این ابحاث نمانده چنانچه مزین در مکاتیب جابجا میگویند و دیگران ...
چنانچه اند اگر در بیان این امور اغلاط پیش آمد عجبی نیست این قرینه هست برانکه مجتهد را ... و لفظ علامه
دهلوی برای صاحب نزهه گفتن قرینه معنی است که کاتب عبارت مذکور کسی از متقدمین بلکه مقلدین صاحب
نزهه باشد خواه از اقارب خواه اجانب کنتوری الی غیر ذلک من القرائن لاجرم حکم جازم در امر ثانی نکردم فتفکر
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سمند خامه در میدان متعلق بعبارت ... مقام جهاد یقینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه ظنا و تخمینا تا باینجا رسید یاد آمد تقریر انقلابی که جابجا در
اوراق نیز مرعی گشته ولیکن در بخصوص متروک شده تقریرش آنکه آیت کریمه منسوخه و کریمه ناسخه آن در
باره حکم سرایا و بعوث دارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی غوغا و
کثرت کفار بر ... و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر نشاید و پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد دران مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسولخدا صلوات الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر حینیکه چنانچه دیگران میخبگیدند جنگیدند ولیکن امام بلا فصل کرامتش از آیاتیکه در مکه معظمه
مثل ... الا ... در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو واسپه
بر کفار می تاخت و سینه مازنیه برای حراست حضرت سینی کینه را سپر ساخت و هم در معرکه احتمال سبقت ...
بیش قدم بود حتی که بسپر خود را که دران وقت میکر ... فرمود که در جهاد بکوش تا جامه زنان نپوشی ای نامرد
از جهاد ... میگریزی و خون منکران توحید ... و از رگ غیرت و حمیت ... شهید و هر با شهود ...
انجا میرود و او جهاد داده شهادت فایز گردیدند و ... از یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار یاسر ...

و اخلاص شان از آغاز بعثت و مبدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است یقینی نبی و وصی و چار سه مرد دست از ابد [illegible]
گذاشته گر بحتین جا بر تواند بود حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نموده بودند پس دعوی مجتهد بیار که
غیر ایشان نه این مومنین مستلزم کمال نفاق برای ابن رئیس الغابرین تعالی بود که خیرین دو کس از مهاجرین و چندی از انصار
کما فی منهج المقال و غیره من کتب المتقدمین که یار حضرت بود وازینجا هر ناظر را علم اضطراری میرسد که بگر بحتین ارکان امامیه [illegible]
مذهب مجتهدین مصداق فخسفنا به و بداره الارض شدند و فنده و محصور گشتند درین امر و امر که نفاق ارکان لازم آمد کما [illegible]
و اگر تاویل تقیه ایشان را رها نمایند ترک واجب و عقاب و عذاب معاذ الله بسوی حضرت امیر و چار سه مرد و [illegible]
و بعض انصار مقبولین بر می گردد و دلالت حین مناص سبحان الله نه بینی چنین بعینه بنحو [illegible] و می ملاحظه کردنی است
که در نشیمن رحم همقرین چنین زاویه محمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واو قرار دادند و امر وجوب را که اطلاق بر اصول مجتهد بجا آوردند که خوف و تقیه منافی
آن بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرآنی از الا ان تتقوا منهم تقیة و نیز و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الآیات متناهی ذکرها فی رسالة التقیة للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند الحق پایه
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که انها بجهت حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه و هامون
موافق آن آیات قرآنی خزیده و منزوی شدند و حضرت پیغمبر و وصی اکبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق معها الا علی [illegible]
و بپاس آنها جناب رسالتمآب و شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقتا اصل الاصول
و مدار مذهب شاانست حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت بود بزعم ایشان نازل نشد بلکه
در قصه خم غدیر که منظور علمای رفضه و دور تسلسل آن دارند حالانکه بر ظهور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هرگاه این مسئله متفق علیهماست و اختصاصی با سنیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس [illegible]
چرا نمیگوید که صحابه کبار را ارکان مذهب که قرار نموده ند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرآنی ادای [illegible]
نموده ند و رسول خدا و بعض صحابه و اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقینا این جحود در
افضلیت صحابه عموما بلکه ارکان رفضه خصوصا ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند
و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد حالا یا مقال که ارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یاران همچو مقداد و عمار را از انجا واجب بوده باشند و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام الا وقد خص مخصوص است [illegible]
حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب اینها که تشدید تاسف تقریرات بر ایشان مجتهد با ماقبت [illegible] باعتبار
اصل گفتگو تنبیه و تاویلش باقی یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد و شمس عقل در آخر تقریر مقدمه اولی می نویسند که قاعده ما من عام الا وقد خص
مخصوص شد الخ و بیادش نماند که چون فی اثبات شریعت مجتهد عدیم المثال منصب استدلال او را ضرورست بر او که دلیل و برهان برآرد [illegible]
[illegible] الاعتقاد بالجمله انمیلان با وجود کثرت غور اشتی که درین جمع شتی و لغایت مازالی چنانچه باید نور دیده شد و هیچ خاتمه نماند مگر سعی که [illegible]
تعلق بجناب [illegible] النورین دارد و جواب بعض از [illegible] کتب سیر و تواریخ ظاهر است که از بعض عبارات جناب او وضوح می گراید که بر خلاف شریعت [illegible]

چنانچه از کتاب پیداست که لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا درست ترجیح بهتر است اثمی که از نص قرآن که بیان الیه تقییدا
وارد است نگویند اهل ایمان غفلت توانند کرد فکیف که از آن روایات خود واضح و لائح است که در صدر اول
این قبیل و قال اهل اصحاب را پیش آمده بود و سائل الا آخر تغییر و ترکش در باخت و بعد از شنیدن نص قرآنی
در هوا و هوس نفسانی چیزی نیافت که بیان چنیک در مذ و ستر و نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول بود و سبحان الله
چنان گناه کبیره به صدور آمده حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرماید تا آنچه در آن تعریف واقع منصب حضرت رسول
هیچ منع شده در سانحه نیست بلکه تدارک مافات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبیخ و تنبیه
و تعلیم باید است تا همه اجتهاد شود تا از آن باز مانند و دیگر بار خود را گرد آن نگردانند یا دارمی هر دو بیت که
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضی در آن بودند حضرت
بعد از اطلاع بر آن چه قدر اهتمام در رفع آن فرمود و بر منبر برآمد و هیچ دقیقه سرزنش و ذکر وعیدهای شدید
فرو بگذاشت منصب حضرت همین بود و برای همین بر کافه خلائق از جن و بشر مبعوث شد و الحمد لله علی
ظهور الحق و زهوق الباطل نهایة که با زبان سامعین و ناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع که فیدا
بر آن آورد که دودمان ائمه هدی را باقی نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و الیناکمال
تشیع و افراط آن مامون را کماضی الصوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایة المؤمنین
پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتمداری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد مگر برای بقای
نسل مطهر و اهتمام متاخرین در این باب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که فهم علی
آثارهم یهرعون کیف لا فانهم هم المنافقون الغرض سیاه پوشی و ماتمداری لوازم آن هر چه از زمینه
دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم آناف الامامیه باقیاند آنچه از سوید اشم
بعضی چیزها را مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاهلی و ناعاقبت اندیشی است
رفته قوله اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باهل مجلس الخ اقول باید دانست که چون مجیب
مصیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا
توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکشند و عید میدانند و روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی
و انبساط است مجیب مصیب برای الزام شیعه شنیعه بر خاسته و خواسته که ایشان را بآنچه تصریح بدان کرده اند الزام
دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب و منقلب سازد و درین مقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از ساحرین کار است مثل
زاد المعاد مجلسی و رساله تحفة الزائر و غیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه از همین کتب و رسائل
بالتفصیل به برهان و دلیل که مطلع و مروی مذکور است و مجتهد درین مقول فتوی باستحباب آن داده یعنی برای آنمومنین
که حاضر مجالس عزا شده اند طعام برای ایشان میباید نه برای عیال و اقارب چه آنکه ایشان احق و اولی باین احسان
هستند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و حجابی و ذوالقربی یاد میفرماید و شیعه درین باب

چنان تقریرات طولانی می‌نمایند که در بحار و دیگر اسفار از مجلسی وغیره رسیده فی‌الواقع بمیزان خرد سنجیده نیست حتی که در
ادای حقوق ذوی القربی بشمار حسین کلینی بدان قائل شده اند که آیت و آت ذا القربی حقه در حق فدک منزل شده
وحضرت باوجودیکه فدک حاصل نشده بود مگر در مدینه وانگاه بزبان ودر از جناب سیده فاطمه زهرا را
چنانچه نو السنة باشی حالانکه خود مجتهدا قرار بدان کرده که هبه بدون قبض کالعدم است الغرض اهل وعیال شخص
البته بدین امر لائق تر اند از انجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج بطعام است اهل وعیال که دخلی در تقسیم و
وآمادگی اسباب طعام دارند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولاد و دیگران را ثانیاً ولیکن
چون وجهیات را در مذهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین شمار عوار نیست که در کتب کلامیه مشتمل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که التشیعه نسوان هذا الامة
جناب مجتهد انهم خیال فرموده باشند چنانچه وا اهمه نسوان حکم بدان سیفر باید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کردند وطفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی بعد از دیدنش مضطرب گشت و برای آن معنی گریه وزاری
بلکه فریاد وبیقراری شروع کرد و کسی از زنان یا بندۀ همسایۀ خویش حکم میتواند کرد که همین دیگ را بر کشاید ولقمۀ از ان
این طفل را بدهند که معنی آرزوی وصول ثوابش بمیت می‌شود پس نزدشان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولاد ورا از ان طعام بدهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده بایصال ثواب
بردارند وبدون این امور اتصال ثواب معنی ندارد و دانیم دم خواه ذکور باشند خواه اناث غافل
شده اند ازانکه بدلالت قرآن مجید واحادیث شریف چنان به ثبوت رسید که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست و انعقده البته بدیهی است که موصل در عالمی دیگر وروح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد ازین چون ریا وسمعه این تقریبات بجای آرد ثواب نام ونشان نزد اهل عقل ونقل کجا پس چون بنیت
خالص دعوت مومنین نمود و محتاجات خویش را دخلی نداد و ایشان را طعام خورانید بالیقین ثواب بران
یافت الکنون اختیار او ست برای خود آن ثواب ذخیره گرداند تا دیگر برادران نیز شریک نماید که موجب تقریب او در بارگاه الهی
خواهد شد کما لا یخفی اما آنچه در بعضی گفته که ادعای دلالت ان بر فرح وسرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت است
بعض جلیلهم کتب افض خواسته که ایشان را برواج خویش ملزم گردانند و این معنی بدل آنکه مقبول باشند آن امور نزد اهل
خصام چگونه قیاس منتظم توانند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی ازان نوشتیم کالشمس فی رابعة النهار پیداست
که علمای شیعه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام میدانند و حکم بر استحسان آن بر زبان می‌آرند پس عیان است
که بر عادت خود جناب ملکه ربانی مدعای مجیب را نفهمیده اند یا خود را بوادی تجاهل وتغافل برده اند و انیهم از بعاد ورسوم
اهلسنت چنانچه ناظرین وسامعین ازین کتاب میدانند الحاصل از انجا که علمای امامیه انکار کرده بودند که توسعه
طعام را سنیان از باب مستحبات میدانند و آن دلالت بر سرور وانبساط میکند پس مجیب مصیب

الا امر را غنیمت پیدا کرده و در مقام آن مرهم برآمد کتب ندارند بنده آگاه و گرد شیده به حقیقت آنست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظا حکم مذکور بود
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس عبارت کتب
و نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و جلاجل و تغنی بترانهای موسیقی باشد پس اولی را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
که متقید بشریعت اند در مجلس ماتم معتاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الات شادی
و نشاط در آن ضمیمه باشد پس معین شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل زدن و تغنی بترانهای موسیقی است و توسعه
طعام را در عرف از آلات شادی و نشاط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند علی
احتمال همین معنی دارد که مجموع را بحیثیت جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور با این همه چیزها چنین است و ایضا توان فهمید
که لف نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق باید بتوسعه طعام و ترتیب آلات شادی و نشاط تعلق گیرد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بمشابهت عین مشابهت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری که حکم بمشابهت او
دلیل است که میگویند که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن نمیباشد در ده روز محرم
ولیکن از انجا که آن روزها مثل سوگواری و ماتم داری حقیقة قرار داده اند قید سوم را چرا گذاشتند و دوازده روز
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمردند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته با لوازم و عوارضش و ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظه انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هر گونه حجت را برادر تمام نمود و او را مواعظ بسیار ارشاد کرد تا که
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من و ارض عقار از دست رود حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان بر ذمه من است و نیز فرمود که چشمه بغیغ که معاویه تمنای اشترای آن داشت و صد بار اشرفی
میداد قبول نکردیم بتو بدهیم چون سر باز زده حضرت امام حسین تعالی به نهضت و هر گاه شور و غوغا از لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا خواهد جنگید ابن سعد بعد قیل و قال
همه شب پس حکم کرد تا شقی حجاج تمیمی را همراه چهار هزار سوار که دریا را نگاه کند و ضبط کن تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب بر ایشان بستند و ذکر دند و از حدیث امام صادق که در کتب مقتل وارد است در منع
روزه عاشورا امر و لیست ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین را و اهلبیت و اصحابش را سه روز
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی غیر ذلک و مخفی نماند که محدث بحرینی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر از قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البغیغ فی الحدیث

بعث امیر المؤمنین علیه السلام الی رجل فحسر او ساق من شر البغیغة بیائین موحدتین و غینین معجمتین

و فی الوسطیا دشمنا و صف الاخرمار منیعة او عین بالمدینة غزیرة کثیرة النخل لآل الرسول علیه السلام و فی تاریخ ابن
الینبغة تصغیر الینبع و هی البیر القریبة الرشا و ما الینبعات و المنبعة عیون عملها علی بن ابیطالب ینبع اول ما صارت
الیه و تصدق بها و بلغ جذادها فی زمنه الف وسق و منها اخف الاراک بخف لیلی و خیف الناعی و اعطاها
حسین بن علی و عبدالله بن جعفر بن ابیطالب کل ثمرها و یستعین بها علی دینه علی ان شروع ابنته من یزید بن
معٰویة بالمجالة الکلام در توسعه طعام بود و تقسیم آن بر اهل مجلس عزا و بر ظاهر است که چون المجلس المحفل عزا قرار یافته
البته مقید بود بیکو ذر و دعا تیلقین بر ایتیم تعزیه با بیاحت مدان نیا شده و طمانچه بر رخسار با نزنند و سینه را نکوبند
دگر ببان را نبدند چنانچه از تفسیر قمی از کتب معتبره در بین اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین غلط بلکه خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف الصلوة و التحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و مستحسن
تواند بود بلکه معامله بعکس می باید یعنی چون امام در عین مصائب رخت دنیا بر بستند و بدست اظلمین شهید شده
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده و در زاویه غم و انده نشسته
مومنین و اتقیا و المومنات منهم بالعلحے را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده و برای او فرستادن نه اورا از بهر
ضیافت خویش گردانیدن و ازین مجتهد بلادت کیش نا عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب نیست که
لهذا اندرا ترک نماید پس اطعمه گوناگون که آتش زد تو هرا مرا کرده خواهد بود بل هذا الا احداث من لم یه
فکل قدح یعود الیه و العجب که مجتهد مذکور نبیذ اندیاو صف روایت استاد کلینی در تفسیرش که هرگاه ام الانبیاء
و خلیفه بلافصل را باگردید و صل اتفاق افتاد که گوشت دیچه بود وگر لهذا اندرا ترک کرده بودند و دگر
زنان نمیگرویدند الی غیر ذالک خواه جماعی خواه فرادی حضرت الثقلان را محدث دانسته و سر نقش بغایت
قصوری فرمود و منیمه و آیت کریمه ان الله لا یحب المعتدین نازل گشت و با ایمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرد بازی
رفضه را باید بر شرین و براوران نموری و معنوی او جان و دل خویش را فدا کردن که این مردودان تا
حق انیقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی ست که باید در بیان معنی آن کفر صحتوے
گفتن و داوین جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند داد جاهلت میدهند و مفاسد را مصالح نام مے نهند
می ستایند و قلوب مقلدین خویش را اند که چنین هفوات می ربایند نعوذ بالله من افساد الخبر بعد
و اگر او در تجویز معنی احداث شریک مذکورین بود چنانچه از ملتفے و از الخصوص رساله الکاتیب شرکت او مجلاح
رسائل مذکورین ظاهر است پس تناقض صریح هم در کلام او راه مے یابد کما لا یخفی و بدین تقدیر اگر در اثنای
عشره محرم تقریب بیشتر آید مثل نکاح موسینے با حضور سنافرے از مومنین و توسعه طعام و اجتماع
اعزه و اقربا رو دهد باید که این همه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند به یقین که در کتاب مستطاب برای
کسانی که از اخوان خویش خیری مے تراشیدند و پیروی آن مے کردند چه نکوهشها فرمودند
که مشهور است الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود است و همه بدار تعریف

و نیز ربانی و خود را از ان شمرده‌اند و بشر الطاف نیاید که یکی از ان قوت قدسیه باشد ذات خود را منصف
کرداند پس مثل مشهور که خود فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ وما آتيها
مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الی غیر ذلک من آیات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهدین ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل غراداریها مستثنی کرده‌اند پس ان رسائل و احکام را مانند
کار عوام کالانعام است یا مجتهدین طعام بعد ازین انچه از راه بیخردی گفته و بطور استثنا آورده که از پی عوام فرقهٔ شیعه
میتوانند گفت الخ یاران انصاف بدست شماست عوام را فضیلت غیر از خوردن و جامه زدن سینه لعن بگوی و خواندن
احسان بگیر چه باید کرد چون او بدربار منتظم الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه رو برو و ندیمان عرض کردند ای
احسان مرتبه کو فرمود این همان کس است که آچار تعزیه‌ها انداز و همه کس خندیدند و او متاثر نشد
مقصود انیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین است که مرثیه احسان علی بخوانند و بدانند که تعبیر رئیس و ضمیر که خاص
از تشبیهات و مراعات صناعت شاعری میباشد نمیرسد فهم و ادراک شان تا به صحیح بخاری چگونه توانند برد
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمان نایب امام نه کسی دیگر
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه که بی اختیار از زبانش آمد
البته از جای خود خواهد بود و ذکر هرچه درین کتاب گفته همه انش مهمل و بیمغز اگرچه او آنرا از شگرف و نغز
میداند بالجمله چون این استنباط انیست مگر کار این مجتهد اکنون حال این صناعت از تحبیر انام باید
شنیدن که مجتهد را در محراب بکنند بسم الله اگر فرصت مطالعه روایات صحیحه و شروح و حواشی
آن بحجم رسیده بود کاش بر رساله ذخیره بذل القوه فی سنی النبوة بالیقین مشغول گشتی که از ابواب جمع
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهای حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتابها
سیر توان گفت تا غلط مجتهد از دیدنش بقدر سطری چند حل میشد و عیان میرسید که استدلال مجتهد است
بامر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ را نداند چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برای او وعیدهای
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرقوم است که تفصیلاتش موجب تطویل و بیادمی آید که
مجتهدی درین بلاد از مجتهدان رفته با وصف قلت علوم منسوخ را برای دلیل برگزیده باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باقی نگذاشت تا برسوم جاهلیت
چه رسد و نقد افاده و اجاده الشیخ فی بستانه ه که از لات عزی برآورده گردد که توریت وانجیل
منسوخ کرده اکنون حال اهتمام بشنو که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة چه نویسد و فیها

بعد الفراغ عن غزوہ احد وقع الامر بتحریم النیاحۃ علی المیت وخمش الخدود وشق الجیوب ونحو ذلک ولم یکن
حرمت قبل ذلک الا فی ایام غزوۃ احد فلهذا ناحت النساء علی قتلی احد وبکین علیهم فلما سمع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم بکائهن قال ان حمزۃ لا بواکی له فناحت النساء علی حمزۃ وبکین علیه کما صنعن علی قتلاهن ثم لما فرغن
عن ذلک نزل تحریم النوح یومئذ ونهاهن عن النیاحۃ بعد ذلک الیوم کما صرح به الحافظ ابن کثیر فی
البدایۃ والنهایۃ والعلامۃ الشامی فی سیرتہ وفیما بعد فراغ غزوۃ احد مثل المشرکون بحمزۃ رضی اللہ عنه
فلما رای النبی صلی اللہ علیه وسلم ذلک قال لامثلن بسبعین رجلا منهم مکان حمزۃ فانزل اللہ تعالی وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به الآیہ یعنی در سال سوم از ہجرت شریف بعد فراغ از جنگ احد نوحہ کردن
حرام شد بر میت طمانچہ زدن بر رخسارہا وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود در ایام
غزوہ احد ازہمین جہت نوحہ کردند زنان بر شہدا احد وگریہ وبکا بر ایشان نمودند ہر گاہ رسول خدا گریہ زنان
را شنید فرمود کہ بر حمزہ زنان نگریستند پس نوحہ کردند بر حضرت حمزہ وگریستند چنانچہ بر شہیدان خویش
بازچون فارغ شدند ازین گریہ ونوحہ در ہمان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحہ بعد ازین روز چنانچہ حافظ ابن کثیر فرمودہ در بدایہ ونہایہ
ونیز علامہ شامی در سیرت خود ودر ہمین سال بعد از فراغ جنگ احد مثلہ کردند مشرکین حضرت حمزہ را
چون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنان دید فرمود من ہفتاد کس را از مشرکین مثلہ خواہم کرد یعنی گوش
وبینی شان خواہم برید مثلا حق تعالی نازل فرمود آیتی کہ حاصلش آنست اگر مثلہ کنند ہمان قدر
باشد کہ کفار کردند واگر صبر کنند بہتر باشد برای صابران ومقام حیرت است کہ در وسعت طعام
اینقدر گفتگو میکنند وندانند گریہ وبکا وسینہ کوبی وہر چہ باشد وصاحب عزا واولادش را وبالذات
میشود وہجوم دیگران بالفرض تا بواسطہ مثل شد درست کہ گرسنہ را گریہ کم می آید زیادہ برین نسبت
کہ غذای عدم قبات شد پس توسع طعام را تا خود صاحب عزا والمنزل ول نخورند کہ مانع تواند شد واگر
حقیقہ بپرسے معنی این مثل در عرب ہم معمول نہ ست مگر با ذغارے کہ حدیثے کہ کلینی در کافی متعلق
بافطارے جناب امام حسین آوردہ وعنقریب درین اوراق گذشتہ وہنوز از اذہان ناظرین سامعین
محو نگشتہ از انہم اینقدر مستفاد است واگر جناب مجتہد الزمانی را از فہم معنی آن صعوبتی پیش آمد
کہ در عیش وکامرانی خود را منہمک ساختہ اند حتی کہ در تابستان از روزہ ماہ مبارک رمضان محروم میباشند
کما سبق مرارا وبر طور امام الفقہاء والمتکلمین سید مرتضی علم الہدی ثانیتی چیزہای غیر معتاد از
زاد غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقہ در روزہ رمضان نخورند یا نخورند ودر
خلوت یا جلوت اما کارہای دیگران قبول فرمایند کار روی فی الثالث عشر من مجلدات البحار
عن الشیخ انہ فی مجالسہم عند رؤس الاشہاد ولیکن افطار روزہ تابستانی بمیوہ آبدار

و هیچ ابتلا کواب فرستادن امرا و اغنیا ضرور ست بنا بران ترکیبش بعبارت فارسی با وجود حل لغات از
شرحش می نویسیم اگرچه تکرار از ممنوعی کشند باین کرامه که ترجمه بعضے از عبارات رساله قدیمه بطور ترکیب
نحوی از فاضل بدادی بار بار میخواست دست و پا کم نکند که ماتم بفتح میم و سکون ہمزه و فتح تاے دو نقطه
در بالاجتماع زنان برای غیر النساء و الخدم عطف بیان ضمیر در نگین ست الجهد بفتح جیم و سکون ہاے
دال بے نقطه مشتقست السویق بفتح سین بے نقطه و کسر واو و سکون یاے دو نقطه در پایین قاوت که از آرد
پست ہنری نامند و شربت آن با عتبار آنست که از او داخل شربتی میکنند وسے اشامند و لہٰذا چون بضم
جیم و سکون واو و نون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار که شکم و بالہاے
آن سیاه ست و جائز ست ضمیر راجع بجمیع مذکرے که از غیر ذوی العقول باشد اینکه مفرد مونث باشد و اینکه
جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مجهول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آواز نرم و فوائد این حدیث بسیار ست از انجمله آنکه از روآن بدیه چنان ظاہر شد که در ماتم تکلفات را
نباید داخل کردن و درین بلده شیعه تکلفات زیاده تر مرسوم ست که در بلاد دیگر نیست که اگر از برگ
پان و مانند آن دست کشیدند بانواع لذائذ دیگر دست کشادند که گاہے در غیر محرم مسورتش بدان زر
و زینت از زر و نقره و نقش و نگارہا در عالم خواب ندیده باشند از انجمله آنکه ظاہر شد که این چیزہا مقتضا
عید و سرور بوده ست پس طبل نوازی و جلاجل زنی که علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گزارے نوشته اند کما مرت الیه الاشارة بطریق اولے از اسباب شادی و نشاط خواہد بود از انجمله آنکه امام
صادق رضی الله عنه بجاے لفظ شهادت لفظ قتل استعمال فرموده و مجتهد الزمانی برای چنین کس
معتقد ناصب گشته و حاجت اعاده باقی نمانده بسبب آنکه بحث مذکور عنقریب درین مجلد بگذشته
و چون ناصبیت حضرت صادق محالست فتعین الثانی و هو المطلوب از انجمله آنکه قزوینی ناصبی
شارح کلینی اعور ترجمه قتل کرده بلفظ کشته شدن بلفظ شهادت و آنچه مناسب مقام باشد چون حضرت
امام حسین ع اصل الاصول شیعه یعنی تقیه را گردن زده بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجمله آنکه حضرت امام صادق ع لفظ امراه برای زوجه حضرت امام حسین ع آورده حالانکه از ہمچنین عبارات
بے ادبے و بے اندامی نزد مجتهد شیخ الاناسے سرزده حتی که از کتاب طعن الرماح او پیدا ست که موجب
کفر دانسته و ایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الی نقض الکتاب المذکور الذی سمیته
بنقض الرماح فی کید الفتاح از انجمله آنکه زوجه طاہره حضرت امام حسین ع که در سفر کوفه ہمراه بود این
زن کلبیه ست نه مادر معظمه حضرت سید الساجدین یعنی شاه زنان مشهور بشهربانو که حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش در آنجا در عالم خواب با ریحان خود بستند و حضرت زہرا مشکل خلاف آیت کریمه
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ در شب دیگر بر گشادند باز رفتند براے حفظ قواعد مخترعه خویش حاشا

مختلف الاقوال والاحوال اند وتاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند واگر سر خود بپوشت پا برهنه باشند وبالعکس
وصاحب وفیات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را باغلام ازاد کرده امام حسین علیه السلام نکاح بست
وخلیفه وقت خطی از شکایت نوشت وآنجناب چنان جوابی از قرآن مجید وحدیث شریف نوشت که افعال اصحاب کرام
که مجروح شد چنانچه داستانی ودر ذهن هیچکسی از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند ولطرایق اولی نمی آید که خاتون
شهربانو تمامی دودمان اهلبیت خصوصا فرزند خود را در شداید مرض ونهب وغارت اشقیا گذاشته رنج فراق
بپذیرد که در کتب شیعه از جناب امیرالمومنین منقول باشد ؎ لعمرك ان الموت صعب ؛ وانما مفارقة
الاحباب والله اصعب ؛ سعدی در گلستان گوید ؎ پای در زنجیر پیش دوستان ؛ به که با بیگانگان
در بوستان ؛ پس جناب امام حسین علیه السلام زوجه موصوفه را بحکمتی ومصلحتی موافق روایت کلینی در سفر کوفه همراه نبرد واین آن
مانند بعضی از اولاد واناث را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خاتون شهربانو همراه نبود ونه آنچه رفضه گویند که او
بعد شهادت امام حسین بر ذو الجناح سوار شد ودر کوه دشت ری غیبت اختیار کرد معاذ الله خود را
در فرات انداخت واین موت را برگزید اجمل که از کثیر آتش مستبعد ست الی غیر ذلک من هفواتهم ومن
از قواعد مخترعه آنست که مثلا زن امام بیوه نمیشود فکیف که عقد او درست شود وبر زوجه محبوبه سید عالم
تهمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی بانتساب آن در تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق شطر من
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علمای رفضه بنا بر ریا وسمعه که شیوه قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند که
آدمی را باید که جویا ماند که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند وکدام روز ملول تا موافق ایشان روزگار
بسر کند وهر که از لاف وگزاف ایشان چیزی دیده میداند که تا امروز ظاهر حال خویش را هم بطور ائمه
درست نگردانیده اند که بر هر کسی آسان ست تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکل ترین جمله مشکلات ست
افادات صغار وتالیفات فقهای ومجار الانوار مجلسی موجود وهم تصانیف دیگران نیز از قدما ومتاخرین دال
بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگری چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت ایام
زیاده تر میباشند یا معنی که هنوز چشمش نگرانست که ملک باز دیگرانست یعنی اهل خلاف بدان طرفه
تنعم واوج وترقی باشند وایشان بهزاران حول در انواع غم مانده واصناف مصائب خاک آلام ومحن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شده باشند آنکه چه بحال ائمه چنان بود اهتمام شادی روز شهادت فاروق
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آنرا بجا می آورده باشد وآن را باید جلا میداد جگرگوشگان حج در المنتخب
احادیث زاد المعاد مجلسی که در این روز هر که خانه را سوز روی صد صد برابر در شمار رسانیده باید در شما چنان
کند الی غیر ذلک پس بخورند بار بار نعوذ بالله من خرافات الرفضه لیکن کسی نگفت که این صلاة بیا
که جولانی بعد از شنیدن این مصائب لقمه از نعمای بهشت برندارد فکیف این اطفال از طعام دنیا پس حقیقت امر
ازین بدیهات هم کور وکر شده اند وسر اهتمام روز غدیر چگونه او را کرده باشند که نتیجه آن غصب خلافت میان

مناسبتش باشد بکار رفت از ارتداد تمامه امت یعنی انتفای ارکان دین حقیقت عذر بدتر از گناه است
بحال لا یخفی علی من نظر الی هذا الکتاب خذلک الحساب نتیجه واقعه کربلا رو نماید بعد از آنکه خلافت بدیر دودمان
بنی امیه رسید و ظلم اولین ایشان عالم را تیره تار گردانید کما فی نهج البلاغه بالجمله چگونه متصل کسی رسوخ یابد
که بر خلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در احیاء و طول مدت تا ابد پرستش روند بلکه
لوازم عید ابلا تبقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب و عطر و لقای احباب
بیان می فرمود بلکه شادی میگردانید که این روز باهمانی چنان آفرین است و لیکن یاد مرا بدانکه بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود در این ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد و لیس شود مستوری
و بالکلیه ابا باید دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر دولتش می آید و قبل از عمر در چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا هم سیده باشد از فرزند و در آن عالم نورانست و ضیا و همان شیون ماتم
و بکاست اگر چه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج و غضب خلافت و فدک گذشت الکنون حال بعضی
کتب معتبره رقمزده انیست که در عالم برزخ بعد از بهای رستخیز مشغل دیدن صور برپاست و بار مهیا بالعرش
جداست که کسی از شیعیان هم نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح در دروتهلیلش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید و آن احادیث ایکه در کتب مقاتل و مصائب مبین ست یاد ندارے
که جناب سیده باوجودیکه قبل از ولادت امام حسین راضی برضای الهی بسبب شنیدن نتایج و ثواب آن شهادت
این شهادت شده بود چندان شعرهای جانکاه میگرید که ملائکه از تسبیح الهی دست بر میدارند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رو نمیدهد تا بجدیکه جناب رسالت مآب چشم گریان و دل بریان رونق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من اندکی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آن وقت
گویا العالم بیهوشی این سکوت در رسید باز بهمان حالت رجوع میکنند بلکه با انصرام ساعت و ساعت قیام همین
حال و نعره جانکاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در خصوص محشری برپا شود و داور بیاید و کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نماسے و واقعه شاه شهیدان را برکنار بروایات صحیحه و احادیث
معتمده خواهی دید که تا یکدو روز جناب خامس آل عبا با اهلبیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه سفر اختیار نمود
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا و در تقریر بحار رئیس المجتهدین
سعادت آئین میرفت از کجا بکجا باوجودیکه در لال کتاب منزل السما از آنجناب بر آمد که بارها دانستی بازجا معقلها
متعلق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و در رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب ذوالفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را برهم زد حتی که کشتگان را حساب
نتوان کرد و قیاس کن که از دستانی در کتاب امامت میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب امیر
از یاد مردم رفت و دیگر علما نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار تو انکه عدد لشکر ملاعین را

از سوار و پیاده ابو مخنف در مقتل که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که کارزار از سکندر و دارا در گذشت
هیچکاره شد حیرانی انیست که ما حضن لشکرهای ملاعین تنها جنگیدند و بخیال نیامد که بهیئت مجموعی این هفتاد و
و هشتاد کس یکبار بتازند و جمعیت معاندین بنات النعش سازند و بمصر اصلی شان رسانند که در نیستی است
تهور هر کس نیز با تقاضای دسیسه شاید مقصود عجلت در شهادت باشد پس توجه بلاد دیگر چه معنی دارد معاذ الله
کوفه پادشاهی همراه جماعتی کفن پوشید و بمقابل تیمور آمد و حواس گم شد وزیر تر رسید که گاهی اینقدر
پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن می آیند و این از بهر کشته شدن
و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند و لیکن هزار جهد و مشقت ترددی
یافت پس جبر و قرار امام غائب الدار و از دیگران با وصف استعداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرد بر اصول شیعیان رفیع نگار صاحب بصیرت و ابصار باید دید که چه بلاها از دست
خود و بیه قطع نظر از همه چون از زبان ما و مغلطه این کلمه براستی و درستی او بر آمد که باز دارم که غلامان و چاکران
عباسیه محیط گشتند و نوبت بقا معنی شوراب رسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و الا حقه بر کو خود
بخیند و چندان صبر بر گزید که انیهم بدا لست که این واقعه چه چیز انیست حال امام نرگسی سیحانی غائب الدار که
اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا تا خلیفه عباسی شام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکرد پس چه صبر
و شکیبای او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین داماد حضرت رسول الثقلین
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببرد رفضه از غایت جاهلیت جلا از پیکر الشانی بمادة تاریخ مرگ میبر
و بقاء نے داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه زیاده هم گفته اند و علمائشان از غایت
استقامت ایشان دندان بر جگر میفشردند و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلی پیرامون خاطرش راه نیافت و مطابق تقریر
سابق و لتصریح علما بند و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه میدانست که
نقب زنی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که خبری از علم شان غائب نبود کما لا یخفی حال اکابر عقلای عالم
بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امامیه که ما تباع ائمه معصومین شویم که از سرور شان منبسط شویم و از غم و اندوه
شان منقبض کردیم در حال عیال ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفضه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا لشیء لا السمیع و لا تری سبحان الله ملت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیریة
و مجمع البحار الهندیه و البحار المجلسیه از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهادند در مجمع البحرین
و مطلع النیرین نقل میکند بعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة هی بفتح فسکون ای
السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات نواصب بدین ملت بیهوده

گوی سبقت در ربود ای ابن سبا انچه آورده لیست مگر شاید بحقیقت نظر انداخت نظر فاستل باز دو بینم
باید علمای رفضه از در متعه النساء در آیند و سست مشوبات انرا چنانچه بعضی از اکابر ایشان در تحریر
افتخار بدان میکردند و امید بهرای امام غایب لدار سید اشتند بیان کنند پس علمای سنیه سینه را
باید که بکتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فیض باطنی را بیشتر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان بنمایند **قوله**
و علاوه بران انچه مجیب استناد آن بطرف ما نموده و اقبح و اشنع ازان در میان اهل نحله
شایع ست الخ **اقول** مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص ست به پیروی متکلمین یعنی علمای
شریعت فقیل حقائش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چندی یکی از انجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاضت تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
و متکلمین متعلق بادله شرعی ست و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مذهبی و رای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سر دفتر
این گروه و ترجمان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله مفرده در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش ست و من ابتغی را کرامت آن بزرگوار میدانم
ورنه هزاران کس از علما و ربا دکه آثار اقدامش سپردند و کمال حسن عقیدت یاد آرند ملحق بجماعت سنیه شدند
کرار و متحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین ست که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته اند مثل نسفی و نسفی و عضدی و علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی دادا دشرح
و بیان داده اند وقس علی هذا از رساله نقی و غیره هویدا میشود که اصلش از حضرات اهلبیت ست
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و فقیان
آن می نمود بعد ازین نقی مجلسی پدر باقر عسیل هر جا که راه طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا مسدود گردانیده
پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
برانچه ما افزوده اند حتی که بصوف او کرده خویش محصور فرمودند لیکن پیر و هشانی از جهت قلت علم
معرفت و فرومانگی آن طور را بخیال خویش بنا ورده و تقلید پسر لائقی اختیار ساخته که پدر خود را در
رسائلیه بطلت نفاق منسک والسته و در کنگاه متصدی عنایت اعتقاد میکند لاحول ولا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف حظی ندارم و از انجا که در
کتب درسیه از لا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت که شیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاگردی
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف از ابداء الوصف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاح دوستان
مرا بدین وادی کشید که قلم بدست گرفتم و هرچه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد یافتم و یقین امیعنی ندانستم که علما خواهند پسندید و از بخت و اتفاق چنان واقع شد
که خام گل یاسمن نماینده پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشتم اگر با لجاج دوستان بخدمت بزرگان نشستم چنان
خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبه نصوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خللی ازین
امور باطن توان بر دیس چون در انتخاب تسوید و تبییض فرصتی بهم رسید و چنان سازا نمی نیز بنیاد کرد که
از کارهای مذکوره بر کسی گذارم که با استعداد خود سرانجام آن عهده بدهد پس بسبب تنها خواستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون این طریقه نمیدانم چه بگویم بر بعض علما
که فقها و محدثین و متکلمین ما این اعراس و قبرپرستی را تجویز نمیفرمایند پس هرچه مخالفت ظاهر شریعت شد باید گذاشت
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرموده اند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیامد در شریعت خواهی بست
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر برده و دنیا را بفروشی
و دین را بخری چون این امر ممهد شد بتصریح مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در مقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت و جماعت
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشورا
بر اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانی منفر میشوند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخره
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذمی نفتار و امثاله پس مجیب مصیب بر ایشان این امور را
به اشارات و کنایات موافق گنجایش و رساله قدیمه طلب نمود چنانچه بار بار دانستی مرتبه بامور یکه اصطلاح
تصوف دارد نیز واخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه شور و وجد
و حال را شروع کند و الحال آن البدعة انما نمات تبرک ذکر با کما افاده ابوه الشهود فی المکتوب المعروف
حین ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه البیرانچه نوشته که ایا نمی بیند که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمول است که خلق کثیر از فقرا و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده تو هم دلالت کریمه
خذوا زینتکم عند کل مسجد بر فیوض پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داد که آن مر را از کتب فقها و مسائل
فروعیه مجتهدین ما جانشا که این امور را جائز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
خویش رجوع بکنند ایشان آورده بود بالیستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین و چنین احادیث
کرده و فتوری داده که اجتماع مشائخ و فقرا که در اعراس صوفیه لباسهای فاخره و جامهای رنگارنگ
معطره و در مجالس معلمه و استماع ترانهای مطربین و ستاربجای وفات مشائخ کبار و زیارت هر دیار
جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و تا امروز این امر بعنی کمالات را حضرت تداده و از هیچ کتابی بمعرض ثبوت
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره اکتفا مینمود پس هست بر عادات و رسوم از منه متاخره

لیالی از ریا و سمعه باشد و از ایجاد و اختراع عوام بود و ایشان مجتهد و اکابر دین ملاحظه نمایند از اول تا آخر بعضی
منکتب کلامیه و تفسیر نشکار و زیبا نباشد بخلاف کلام مجیب مهیب شهوار تقاره عزاداری و سرود و مرثیها بشرائطی که
موسیقی در کتب تالیف کرده اند اهل ایران جابجا موجود در کتب و رسائل مجالس خاتم الفقها و المحدثین مع الشکایتین
استدلال بآیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد نیز بطریق قرآن خوانی بجای ذکر مجالس فضل اهل بیت ابدعتها
بر قبور مثل کتب الزیارات مسطور و مشایخ وی اشعار با بدان کردن بجای اموی که مجیب باقتضای حال غم انتشار نموده مجتهد
انقلاب نیچه گفته بهانا و از کمتری باشد که بی اصل محض تواند بود زیاده برین نیست که از آن دار کمتری قرار دهند که
نشیمن جناب مجتهد الزمانی ست و ایضا در بخصوص امری دیگر ست بیا است بسبیل ایجاز و اجمال آنکه از مجالس قاضی
رطلبوق که پدر پسر سخنی در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلیه عماد الاسلام اثر اندیده بود چنانچه از
عبارت ذو الفقار توانی یافت و عبارت اینست که نوشته نماند که کلام این بر تقریر صحت و صدق آن
فاضل مذکور ساعی مقصود است و مفید مطلوب المستوفی الخ که در جواب مقدمه ششم ست ظاهر است و مصلحش بد امین که در زمره امامیه
ده کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه اهل البیت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان عبارت
معتبر آنست و جماعتی دیگر اند که بعلوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت مبین آنست از فرقه اول
شیعه موسوم اند کمتر اند از درجات عالیه از فرقه ثانیه که مومن محض لقب شان است در رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطلبوق که مولانا
این پدر و پسر ست چنانچه از تالیفات ایشان بر ظاهر و رتبه او نزد علمای ما مخفی نماند که در جواب کتاب الشیعه
یعنی احقاق الحق مسمی بسهم نقیضه صورت و معنی امر را ظاهر ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بیان درجات مقدسه
و فتوح می پیوندد و درین دعوی نیز بر عاقلی بر رستها موجود و مقصود ایشان می چند و که انیقوم چه بیدینی
طائف فتح زن انصاف دشمن بدین ترجیح بر مسائل الا آنکه هنوز نفس تشیع و در حقیقت مذلت گرفتار اند بر ندا
مجتهد بالجمله از کلام عبیر اختصاصی با اهلسنت از راه مسخره و استهزا ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات قاضی
مذکور را بیان کردم تا استهزای او منقلب گردد و ایضا از اعتقادات قاضی مذکور ست که جمیع صوفیه مذهب
تشیع داشته اند و چگونه ندارند که بموجب ... به درجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه ست پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مفضل شیعه امامیه از آنجا که آغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل تشیع
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از ان کتاب واضح است که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه مینمود و ظهور امامیه در لباس اهلسنت و اعتزال بود خوب میدانی که اهل اعتزال بالکل یا نماند و بمقتضای کثرت
محدثات در زمانه اخیر بشیعه زار و برور ترقی است و جناب امیر وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جد بلیغ
فرموده کما فی جامع الاخبار لمن یوتل عدد ق الکواذب لا اشرار پس توان گفت که با عتبار اصول موضوعه امامیه
شیعه مخلوقات کثیر که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطریات نموده شوهم دلالت کرده خذوا زینتکم عند

کل مشاهد بر قبور جمع میشوند و قوالان در ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و حالات شمارند
و نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و وصف شمایل
شیرین مقال است میخوانند رفته رفته باشند ناهلست فایقند که غیر از تشبیه به کسی در عالم شهادت صورت حسنی
نمانده و مانیشان از مجالس مذکوره البته اجتناب میدارند که لایعنی سخن بعد گذارش ست که این حرف چند
در علوم و مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطب و یابس اتفاق افتاد و در نه او بد ... بسیار
را از مجالس المومنین بذکر صاحبدلان مشک آگین گردانیده و در کتاب صولت حیدریه بحث مجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علماء معتقدان شان بجمال خلاص و مزید اختصاص ست انست جمال مولی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ابو رطل یوق جمعی لا یحصی باشند که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام یجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رد و بدخواه
بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکور که جابجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده و
ورنه امروز آن رساله نزد من نیست که یاران از من گرفتند و باوصف طلب و شدت ضرورت
و برای ناموری خویش نگاه داشتند که از سرمایه گردانید تقیتا سفاینش را در جواب الملتوی خیر مجتهد الکنون حرف سکنند
و از مکاتیب مرزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمه المکاتیب نسبت میکنند بدانند
که از افادات شان نیست پس جبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف احسانات که در دیباچه دراسته
آن بزرگ رد بر روی مرزین چه مواد دشمنی در باره من با قرار ریخته و آنچنان مکاتیب که ببین جال اوست
در مباحث نیر یقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود دیگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کرده و مدلل نمودند تا کی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی
خواهد بود که بالاخره فردی از غایت صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد و پس لیبدار ستر فرصتی کم
را بدگمانی خواهد بود که اگر واقعی بود بی روبردی کاتب ظاهر میکرد و در نهان داشتن غیر این غرض
نبوده که آن بزرگ رسوا نشود و لیکن چه میباید کرد که خود میدرید پرده خویشتن و شاید که بعد ظهور مکاتیب جناب
در زود بحقیقت پی برد که مرزین چند مالیش او را نقل مجالس میگرداند من بعد چنان مرزین میله المنشت سکنند
که الصوفی لا مذهب له کما فی الرسالة المذکوره پس احسانی چند لعل آن در که سفارش دهیلی را باشد و چند
درین جام و دانه پابند نمود که خود میتوانیسید که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد و حق است
که در تسنن او شبهه نیست و لیکن بیچاره مغلوب شد بجهت بیمار او و درد فقر الکثرة اهل و عیال و ارتفاع عمارات
و تزئین مکانات که بزرگان گفته اند هر چه هست از قیمه پیر و مرید و نه زبان آوران پاک نفس
چون بد بنای دعوی فرود آمده بعسل در ماند همچو مگس بجز از آنجا ذکر قدما رفته که بانی مبانی این مذهب

اند وسیان آماده بود و بنابر آن باید جنابشان هم اینک تتبع نمودن که بهر کار و فرزاد اند دم تیریقی در طبوع قضیه
گفته بودم که ایشان الله از صوفیه انکار و اعتراض دارند قاضی نور الله شوشتری که مولای مجتهد عرفو قی است در مصائب النواصب
پیچ و تاب بسیاری خورده و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نص
النصوص نام دارد از تصانیف بعض علمای شیعه است و در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی
تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه و همچنین کلام استاد شیخ
علی بن سلیمان بحرانی بنیات عادله اند بر آنکه صاحب نواقض را در وضع میپایید و میگوید که شیعه منکر
صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی آن میکند که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی
این خلاصه کلام ز طلبوق پیشوای مجتهدین لکهنو بود در حق صوفیه دیگر دانسته که امام همام ز طلبوق کیست
این همان امام قمقام است که در شرح نهج البلاغه بعد تاکید این معنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت
رضای جناب سیده با نچه صدیق گفته بود در باره فدک آورده و شیعه و سنی را در این قضیه که درست
سخن دراز کرده مبسوط گفته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط و این امور در مقامات دیگر هم گذشته
تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز در اینجا باب ختیر اینچه بتصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر باقر مجلسی است
که در رفیق باد از جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش گرفتم که جرح و بازی صوفیه را که در حال وجد
ایشان را هم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که اینقسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جلال الهی
بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود تجلیات دست خود را بلند کرد
چون از اسحال افاقه حاصل شد با عانت اصحاب آن دست را بزیر آورد تا بزیر آورد ن مانند بلند گردانیدن
نباشد و قبل از این انتهیم از این رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف قرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت
حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موقوف بر ریاضت شاقه بود و غیر از مومنین مخیرین و صاحبدلان از ریاضنین کسی
آنرا بر نگزیده و از جماعات علمای ظاهر خویش این سعادت را برشمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
سلمان که رکن اول مذهب ماست مجروح کرده اند و سمراه او قنبر و غیر او را که صاحبدلان و ریاضت کشان بودند
از دائره و مناقب بدر نموده اند از افادات محقق الزمانی آنکه در بعض حواشی خویش در امثال این مقامات نوشته
و خط او را میشناسم چنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر و آنکه جماعتی اخذ از بحث
مضامین فصوص گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین شد اول است و الجرح مقدم
علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مضامین رساله ملا محمد تقی در کبد باقر عیل بشل خار مغیلان
میخلید جرح و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از آن قبیل بود که فما تکلوهم حتی ان
تجدوهم که هم صوفی ملعونست و هم کسی که مایل بایشان باشد پیر دهقانی مذهب ما العقلا اتباع او کرده در سلام حکام
اخروی و دنیوی برای ایشان چه گفته چنانچه تفصیلش از صوله حیدریه علی المجوس القدریه که جواب ذو ما لمعقا بست

بقدر ضرورت از بهر تفصیلات پیر ... خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهی دانست بالجمله چون از کتب معتبره امامیه خصوصاً
در رساله فارسی ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی معلوم شد که حالات صوفیه را که بملاحظه تجلیات قدسیه میدانند و از ازمنه عالی
صوفیه میشمارند و این بزرگان را غیبه اسرار اهلبیت نبویه علی صاحبها الاف التحیه میبینند از نیست مجتهد را چه مناسب
بود به حال و قال صوفیه طعنه زنی کردن فکیف که سلاطین ایران شیعه متوجه شوند و با اهلسنت سینه چاکی
که بتصریح مولانا آقای او همه شیعه اند لاجرم توانگفت که مثل مجتهد الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را شکست
و پامال ساز و این امر محقق است که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
در زمانیکه در کیپور بودم بسی طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس می نشستند ذکر بزرگی میشنودند که در آن دیار
بعد آنکه دو سال در سفر بود و همراه قوم انگریز می آمد و حبس و قتل مردم بر فتوای او بود پس اشتیاق از ترغیب
و تحریص ایشان پیدا میشد بلکه ساعة فساعة می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر هر کسی
که از اهل مجلس نظرش می افتد او از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که اینهمه را بارها شنیده ام حاجت تکرار
و اعاده باقی نماند و لیکن مینحی اینست که عزم وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن تا بخدمتش باریابی رسانیدن ببینیم که در
نظر فیض اثرش تاثیری می نماید یا نه حالانکه چون در مجلس حیاناً اتفاق میشود و شخصی باواز حزین غزلی سر آید یقیناً قطعاً
دلم متغیر میشود لیکن بهیچ وجه باری مرسوم مانع میشوم و برین امر قادر بودم الغرض متغیر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد و دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و از بحر صمیم ... آغاز نشی نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بخدمتش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان درباره بصره و سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز است مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امر واقع شود حالانکه سرگرمی
در مناظره و ذکر نکرده بودم باری همراه این طلبه صحبت بهم رسید و محاوبت اشتیاق و مزید شوق در میان آمد بنده را
در امر موعود انتظار شدید رو داده تا آنکه غالباً نصف شب گذشت و چون نظر این دیدم که آن امر بر جای کمین
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم چنان یاد می آید که بار دیگر هم نوبت افتاد لکن همان آش در کاسه بود چون
صبح شد و آن طلبه بر دستور قدیم جمع شدند میگفتند و آیلا واحسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقاد یافت و تغیر
از حاضرین جوش و خروش بود یکی از ناقلین میگفت بحالتی باید نگریست که در نشست و برخاست و تحاطیدن و
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینیم و عیان را چه بیان لیکن سخنی که درین حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم و لیکن از تحرکات البته طبیعت خویش را باز میداشتم و
این تفسیر جلالین بر سر شما هم را بگوئید که اگر شما در آنوقت از این امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تا کی اینها
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر ما نیز همین قدر است بی اختیار محض نیست و از اینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات درین زمانه همینست و درین مجالس صورتی و مناسبتی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد بغلغله ...

پهلو به پهلو بگردد لیکن عنان بحث بمحل ملازم بود مقالات علمای متقدمین مجتهدین ذکر نمودم بار از انجات
در افهام مجتهد فارغ گشتم والبته در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا از بس امور محفوظ داشته که عهده
شکر شش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین آن مجالس مخفی بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم
سجده تا آخر لیس حال ابتدا مرا ای لکهنو را تعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
که روسای لکهنو جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجا می آوردند و حکایات سابقه و خانهای مجتهدین که قدس
و معتقدین چنین گفته اند که ع بهر دیار که رفتیم آسمان پیداست * حول مرای شیعه چنان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه مقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و از ایشان جار لیست یا نه کیفیت برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند
حضرات راشدین بگوش میکردند و لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف سنی فکانما
صلی خلف نبی که از من لا یحضره الفقیه واضح توانند نمود الی غیر ذلک واتحاد در احادیث دیگر است قبل از
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان و کثرت اختلاف که یکی مر دیگری را دفع میکند بر ظاهر است
بعد از این مخفی نماند که کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر سم زن تار و پود ذو الفقار حالانکه امامیه در
ابحاث تصوف هم بعنایت الله کتابیست جامع بسبب آنکه بغیر فرتوت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و اوضاع و اطوار صاحبدلان صبح نفس و طریقت شناسان
حقیقت رس ابتذلت و رسوای نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال آرزو
درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین از انعنی آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه و مولف مجمع البحرین در ماده مسکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت نبیند
خصوصا خاندان علم و مشیخت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درین مقام آوردن تا برای فرید بصیرت و فراست
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان سعیار جنان ملکن که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود و بار
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گردد صحبت جولاهکان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقار دیده بود
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرقوم است خانه او سوره قتار و بود شان بود و او بجز توسل با اکبر
مصداق بیت گلستان ؎ چند باشد چو جسر بغداد ش * آب در زیر و آدمی بر پشت * از جهت نشیبهای
دلبری و دو تیرهای دلداری خود پا برعین نگذارد و بجهت علو کعب هیچکسی را از مهوشان پیشینه های طرازی
مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قایم مقام این شهر آشوبها زنرانی باشد با اینهمه در کتاب مذکور چنین یافته
و هرزه درائی را بنیاد نهد و انهم مانند رمی فی الظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز طلب
دیابس و طور جمع تلقین هنوز بدست ندارد پس مر آغاز رساله ذو الفقار ندانند که مصنف تحفه کیست و تحریر باشد

بعد از آنکه از ترجمه یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما صوفیه در مذاهب تمام مختلف وانند و چون اکثری از اهل آن جماعت
نقرمن شده اند لهذا به بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که الحال شیوع دارند و گاهی بلباس تشیع آمده عوام
شیعیان را گول میدهند کمترین نام متقضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگوید که چنانچه ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی
را بعد نعتقد که دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون بیر خرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عموما و پسر بکم خصوصا
بوشیده وپای کوبی و وجد در تاضی اختیار کرد ولیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه که از شیعه بودکه عددشان
زیاده از صد فرقه باشد حتی کاملهٔ دو فرقه نیز که مطاعن سید انبیا و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقیح مثل المنهج
وغیره این دو حرف گفتیم و رجوع کردیم بذکر عبارت رساله ذو الفقار شریار مجتهد حال شیعیان امام ترکیبی نکرد و حرف برای
توضیح و بیان حق افراهیم و گاهی بمقتضای وقت اظهار قسمی وه عالم مخالفت شیعیان بر می افرازند اگرچه لا انتباه
موعود بحفاظت و حراست باشد آیة المهدی مصابیح الدجی اکتفا مینماید پس باید دانست که آنچه صوفی گفتند ست
که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب اینست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی ست و فرق اعتبار نیست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه وسلم و گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را باموج و گاهی خالق را بکل و
مخلوق را بکوزه و گاهی وسبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج ست و کل عین کوزه و مداد عین حروف
همچنین خدا عین خلق ست و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و رقص میکنند و وجد و حال الله اکبر میدهند و از جمله عبادات
میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان اینست ع با مریدان آن فقیر محتشم ٭ بایزید آمد که یک یزدان منم ٭ گفت مستانه عیان
آن ذو فنون ٭ لا اله الا انا ها فاعبدون ٭ و هم از انجمله است ع نیست اندر جبه ام غیر از خدا ٭ چند جوئی اندرین
در سما ٭ و هم از انجمله است ع در ذات صفات هر کرا باشد شیر ٭ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ٭ در مشرب او یکی شود
باده و آب ٭ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ٭ صاحب فتح الشیخ بینهای صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره السامی
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از ان خدای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از ان خدا
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته اینست فرد ع تو ذاتی و خدای پاک هستی ٭ بت صورت
بیکره در شکستی ٭ و هم از اشعار اینهاست ع گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ٭ گاه خورشید و گهی دریا شوی ٭ و از جمله ابیات
فرید الدین عطار این دو بیت ست ع خود پیمبر شد و پیام آورد ٭ گشت خود کافر و انکار نمود ٭ خود کند باز بر گناه که
خود کند باز توبه استغفار ٭ و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود ست و در نصوص خود را افضل از انبیا
و خود را خاتم الاولیا شمرده بجناب حضرت صاحب الزمان و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی فرعون را
طاهر و مطهر میداند و ابا بکر و متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بود مبرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و انجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از
سرکردهای اهل تصوف و تسنن ست گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشانست

و زین العابدین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر یا قتل او امام حسن بروز
عید و شنبه سر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در عینیه گفته که ما و
خلیفه یعنی بود و با مجملا امثال این کلمات مزخرفه بسیار که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هر گاه دانستی که کلام اینها
اینها موافق شعار سنت نمی باشد کردم حدیث که از جناب معصومین در مذمت آنها وارد شده اکتفا می نماید از جمله
که روایت کرده است شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی که قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی
اسمهم صوفیة لیسوا من امتی و انهم یهود امتی الی آن قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه نمی آید قیامت
تا آنکه شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در حکم یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند تا آنکه فرمود ایشان اهل جهنم اند اگر گوید در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موجود است می باشد
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه میتواند شد که نزد او روایتی دیگر باشد اقوی از آن
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اول مائیه آغاز
تهذیب آورده که کم حدیثی باشد که خلاف آن مروی نباشد باز محبت صوفیه میگوید و از انجمله حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرموده و الصوفیة
کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه
جناب امام علی نقی فرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق با اهلبیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میدانند
بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قایل بدو خدا
هستند یزدان و اهرمن و البزنطی روایت کرده است از امام رضا که فرمودند لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة
او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمی نماید مگر از روی مکر و خدعت یا از راه
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و اصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه می نامند در باب
آنها چه میفرمایید جناب صادق فرمودند بدرستیکه آنها دشمنان با اهلبیت اند پس هر کسیکه رغبت نماید بطرف آنها از جمله آنها است
و با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی خواهند بهم رسید که ادعای دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیه نمایند و در
لباس و گفتار خود را با آنها مشتبه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آنها نیستند از ما نیز بری ام کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب آنشخص ثواب کسی است که در رکاب رسول خدا
جهاد کرده باشد از انجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید از شیخ محمد بن حسین بن ابی الخطاب

انه قال كنت مع الهادي علي بن محمد في مسجد النبي في المدينة فأتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفري وكان رجلا
بليغا وكانت له منزلة عظيمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفية وجلسوا في جانبه مستديرا ناحيته واخذوا بالتهليل فقال لا تلتفتوا
الى هؤلاء الخداعين فانهم خلفاء الشياطين ومخربوا قواعد الدين يتزهدون لراحة الاجسام ويتهجدون لتصييد الانعام يتجوعون
عمرا حتى يديخوا للايكاف حمرا لا يهللون الا لغرور الناس ولا يقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاس قلب
الدفناس يتكلمون الناس باملائهم في الحب ويطرحونهم بادلائهم في الجب اورادهم الرقص والتصدية واذكارهم الترنم
والتغنية فلا يتبعهم الا السفهاء ولا يعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الى زيارة احد منهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة الشيطان
وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فانما اعان يزيد ومعاوية وابا سفيان فقال رجل من اصحابه وان كان معترفا بحقوقكم
قال فنظر اليه شبه المغضب وقال دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا اما تدري انهم اخس طوائف الصوفية
والصوفية كلهم من المخالفين وطريقتهم مغايرة لطريقتنا وان هم الا نصارى ومجوس هذه الامة اولئك الذين يجهدون في اطفاء
نور الله والله متم نوره ولو كره الكافرون حاصل مضمون آنكه محمد بن حسين بن ابي الخطاب ميگويد كه ما بوديم همراه جناب
امام علي نقي در مسجد پيغمبر خدا در مدينه پس جماعتي از اصحاب آنحضرت آمدند از آنجمله ابو هاشم جعفري بود و نزد آنحضرت مرتبه
عظيم داشت و بسيار بليغ بود پس بعد از آن جماعتي از صوفيه در آن مجلس داخل شدند و در يك گوشه مسجد حلقه زده
نشستند شروع كردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند كه التفات مكنيد بطرف اين جماعت مكار فريبنده كه
اينها بتحقيق خلفاي شياطين اند و خراب كننده قواعد دين اند و بي اعتنايي از لذائذ دنيا بجهت آن اظهار مينمايند
تا بدنهاي خود در راحت باشند يعني اظهار ميكنند ايشان براي تسخير عوام كالانعام است و معلوم است كه هرگاه جمعي عوام
معتقد اينها گرديدند بجهت سلوك با ايشان نفعش مي آيند و اين معني موجب راحت بدن ايشان ميگردد و بعد از آن
جناب معصوم فرمودند كه اين صوفيان كه براي نماز شب كه برميخيزند منظور اينها از اين برخاستن اين ميباشد
كه مردمان ضعيف العقول را كه حكم حيوانات دارند شكار نمايند و عمرها گرسنگي براي اين ميكشند تا اينها را كه بي عقلي
مثل حمار اند زير پالان فرمان خود سازند و تهليل ايشان نيست مگر براي فريب دادن مردمان و تقليل غذاي ايشان
نيست براي آنكه تا كاسههاي هوا و هوس خود را پر سازند و دلهاي مردمان را بربايند تا مردمان بجهت ايشان [illegible]
ميزنند و در حقيقت اينها را بچاه ضلالت مي اندازند و ورد و وظيفه اينها رقص كردن است و دست بر دست زدن ايشان
سرود است و غنا تابع ايشان نميشود مگر كسيكه سفيه است و نادان و معتقد ايشان نميشود مگر كسيكه احمق و بي عقل باشد
پس كسيكه براي زيارت احدي از اينها برود خواه در حال حيات خواه بعد ممات چنانست كه بزيارت شيطان و بت پرستي رفته باشد
عبادت بتها و كسيكه اعانت كند يكي از اينها را پس چنانست كه رعايت كرده است يزيد و معاويه و ابوسفيان را پس شخصي
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفي اعتراف كند بحقوق شما راوي ميگويد كه جناب معصوم غضبناك بسوي
او نگريستند و فرمودند كه اين حرف را بگذار كسيكه حقوق ما را بشناسد كاري كه موجب آزردگي ما و استحقاق خلود جهنم باشد
نميكند اما نمي بيني كه اينها بدترين طايفه صوفيه اند و حال آنكه جميع صوفيه مخالفان هستند و طريقه الداعية مخالف

ملاقیها است و نیستند آنها اگر نصاری و مجوس هم هست آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را اتمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون علامی مجتهد فانی پدر مجتهد ثانی آیة الله
اجماع شیعه نقل میکند به اسناد موثقه در خرقه ایشان بجناب تقوی مآب نسبت که صحابی امام هم چنین معنی اختیار کرده
باشند و امام به الفاظ صوفیه از ایشان تبری جستند چنانچه در باب اصحاب ابی بصیر قتل زراره منسوب روز میفرمود لعنه الله علی
زراره و مهدیه شرح من لیعرف النصاری حتی اکبر با مجتهد میفرمود آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خیانت جبلت و
عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت عصمت و طهارت میداشتند هر چند میخواهند که با اظهار تعبد و تحیر دید
و عبادت مخترعه فضل و کمال جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بیان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق
سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را الیوم فیوما در نظرهای خلایق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین مبین را
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه بدایت تا حلقه ظاهر و غالب گرداند که کفار و اهل بدعت این امر مکروه داشته باشند

و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن را مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی النصر البزنطی و محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام
من ذکر عنده الصوفیه فلم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم حاصل آنکه جناب امام رضا فرموده اند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بیان آید و آن شخص انهار انکار
بزبان یا بقلب نکند آن شخص از شیعه ما نیست و کسی که بر آنها انکار نماید پس جهاد و قتل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب
حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد راقم آثم در اینجا حدیثی چند بانجام تمام میگوید که بعد نبوت ز نام صوفیه نبوده
که تحاسد بود میانه صوفیه و حضرات ائمه هدی لیکن چون با اعتراف جمیع شیعه که مستغرقه مستفیدان ایشان امام الائمه و اولاد
امجاد ایشان بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند تعیین اقرار و هو المطلوب و از رساله ملا محمد تقی شیرازی یعنی فهمیده میشود
و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استناد و توسل ائمه البته نمی نمودند و حضرات ائمه حاشا که با وجود که مرجع
ایشان بودند حسد میبردند پس ضرور است حمل حسد در نیمقام بر غبطه چنانچه از احسام مومن جالیسی تحقیق
حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح تفاوت شده و در نیصورت افترای مولای او بر
شوشتری لازم نمی آید و نهایة التحقیق ملا نقل از مجتهد میگوید بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب
تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب اسرار آنحضرت اند مفهوم تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید
و از اصحاب ثلثه تبرا کند و خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقد او کفر و الحاد است احتراز و هم چنین اجتناب و لازم
خصوصا از صوفی شیعی که دشمن خانگی است بیزاری از وحشت و اجتناب ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد
شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا نمیتوان به شیعی که التفات بطرف صوفیه داشته باشد ملتمس میکرد که
چنانچه متاع دنیوی از صرافان جوهریان رجوع نموده نیک از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتقاد مینمایند
همچنین میباید که از علمای دین و صلحای غلامان خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب اند استکشاف امر نموده
صوفی شیعی واقعی و شیعی تقلبی امتیاز دهند و اگر این متعذر باشند طریقی از آن آسان تر است که ملاحظه نمایند که صاحبان و جلیس

انعدام و فرقه اند و یا که بحسن سلوک پیش می آیند بسبب رسیکه بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس باین تقریب احوال باطن او بر آنچه
منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام مورد ملام مجتهد طغام هر چند آغازش را حذف نمودم مختصر آنهم بسبب تصحیح خوف [illegible]
و تائید الهی کافی چند که درین مقام سبب کشف تلبیسات این بیهوده حرف گردد و ستر شیرین را باعث تهذیب و استبصار شود [illegible]
می آید که تدلیس و تکفیر اهل تصوف سببی چند خالی نیست یکی آنکه مجتهد فانی چنانچه درین رساله مفصل گفته در صوارم و غیره نیز بار بار
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب در کفر و زندقه بدترست بسبب اختیار کردن قول به وحدت وجود دوم مقولات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابو حامد غزالی چهارم آنکه از فضیحة السالکین نقل نموده و نسبت
داده پنجم بعد از ستوه آمدن آنچه از احادیث ائمه یکجا جمع و نقل برداشته و از اینجا که در کتاب [illegible] حیدریه جواب [illegible]
خرافات او بعنایات الهی مفصل گفته چنانچه عادت مقررست یعنی هیچ احتمالی و دلگیری [illegible] از کلام [illegible] لکن
باقی نماند سیما آنچه درین فصل بکار آمده [illegible] قصص مناقب را در کلام مجتهد طغام بر [illegible] نام [illegible] بیان سازیم
بدانکه هرگاه ضرورست که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لاجرم ناگزیرست بهم رسانیدن
آن قومی که دعوی محبت ائمه معصومین نمایند و مایل شوند بمحدثات و مقالات صوفیه آنها نیستند مگر جماعتی که [illegible]
از برای عادت ایشان بود سیما [illegible] و هیچ [illegible] با اینهمه صبر بر راه الحاد و زندقه و اتباع [illegible] بر [illegible] از
بهاء الملة والدین عاملی رئیس المحققین [illegible] ملا محمد تقی و مولانا محمد باقر قاضی نور الله شوشتری کیستند که [illegible]
خانگی باشند و [illegible] بیگانگی [illegible] یگانگی باشند و اقوال محدثات چنان ملاحده و زنادقه را که حال ایشان بکرات بر [illegible]
شیعه و نصوص ائمه [illegible] تاویل کنند و هیچ دین و ایمان خویش را بکشد مجتهد الزمانی در [illegible] این کتاب یعنی [illegible]
معلم پدر فانی گرفتارست یعنی چنانچه او در صوارم و غیره اعتقاد [illegible] مطابق میگوید که تصوف [illegible]
از تسنن مخصوص [illegible] این اختصاص خصوصیت از کلام او [illegible] باوجود اشتراک [illegible]
عادات و رسوم صوفیه را چرا نوشتی بدین وسیله چگونه پیوستی [illegible] کافی و زمانی [illegible] اعتقاد [illegible] پیشوایان
ایشان و در میدان افتاده اند که امر تصوف مخصوص بمذهب شیعه باشد پس میانه هر دو تناقضی هست صریح [illegible]
پس عبارت نقل از صوارم باید شنید که بالجمله قبل از ین [illegible] کردیم که در اصل التصوف شیعه تسنن است بعد از ین [illegible]
عبارت نفحات ملای ما عبد الرحمن جامی قدس سره السامی آورده و همچنین بعض عبارات دیگر نوشته و از کتب [illegible]
خبری انگیخته میگوید که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم را اهل این اسم علی الاطلاق معصوم و [illegible] کلینی [illegible]
اینکه باب قول الصوفیه علی ابی عبد الله و احتجاجهم علیه و آنچه [illegible] دانسته [illegible] حال [illegible] اهل ایشان [illegible]
که دلالت مذکور بحیز منع است [illegible] بسیار طالب حق بعد از رجوع چنین [illegible] باز حدیث رضوی فکر کرد و بعد حدیث [illegible]
عنها [illegible] ازان نیست که همه فرق مخالف ما هستند و نصاری و مجوس [illegible] پس از ین عبارات آنچه گفتم [illegible] وحدت [illegible]
پیر [illegible] امام [illegible] دانستی که [illegible] آقای [illegible] اقوال علمای [illegible] نقل [illegible] ما بین [illegible]
حقیقی بدون [illegible] شده [illegible] حقیقی بدون [illegible] چنانچه سید [illegible] الرسالة [illegible]

چنین تناقض بحتی لازم آمد که این پسر و پدر نتوانستند از آن سر موئی بر سانیدن بمدعای خود را چنانچه انشاء الله تعالی
بطور مش شناسیدن والیضاً هرگاه پدر باقر مجلسی در رسالهٔ تائید مذهب صوفیه نص قطعی بران می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات اهل تشیع است پس علمای ایمان و مقلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیرا که مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
بلکه آن هم نرسید چنانچه در هر کتاب این شناعت کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
ظهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد به وحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه انشاء الله تعالی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن اخیار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور به است و مدایح و محامد این اطوار
و اوصاف نیز ازین کتاب و سنت نزد هر کسی حق باید و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوف فیها ست طور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین قائل
بدان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر آن نتواند شد بلکه کمتر از انست چنانچه از صوارم و حسام و ذوالفقار و
شهاب ثاقب و هفوات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی شوستری
و غیرهما و نیز ظاهر است که هر که طور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس بر طور مجلسی اول و اساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند اهل هر که انها را ذکر کنند
کافر گردد والیضاً پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رسالهٔ ذوالفقار مبین انست مع اختصار و عبارتش اینست که و ایضاً در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن انیست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا یک مدت از جهر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون این شخص از ان امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و مردم را بخلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان تابعش گشتند
اند جهت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از انچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفا
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم میخی و ریسمانی برگرفت و بصحرا
رفته میخی را فرو کوفته خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

و بقدر لسته نگاه داری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که انها را در فضلات انداخته هدایت نه تعالی تو نیو
مقبول نیست اینکه شنیده می تحقیق فی تیوت است درباره صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش نزد جمیع ارباب
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت است و در خاتمه کتاب خود بدستور بندگان صالح بدرگاه احد
جل شانه عرض کرده بود که امید واری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مومنین و مومنات را بان بهره ور فرماید و اعطا فرماید و راقم این رساله را ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کماله کرمه
و مسئول العبد بتضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلته لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر با تحجیه
مرضی او تعالی نباشد در حق عقود و ستان خود درین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو
و تجاوز کند و در دنیا و اخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی اخر الایة الشریفه
والصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای مضلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از محمدین آفاق کشاده
گردد که هزاران بدعات و کفر را اختراع کردند فرقه زراریه و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشته و قس علی هذا اکابر
دیگر که باعتراف فریقین هزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس از ان خجل مشوشند
فکیف مجلس طاعین افقه دانسته از قوم لی دین بر روایت اجل المتقدین نخواسته باشند که حضرت امام صادق ع از ایشان بیزاری
جسته می کردند معاذ الله پس با عجاز الجناب در عین سرگشتگی بمرد و باندر زکیمی [illegible] ائمه معصومین
از غایت ضلالت ابی بیخبر ختم الله علی سمعه البعید و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق دارد با بیعت مسترشدین به پیری و مریدی متصوفین پس خدا را
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه پیر ضرور است که او از بزرگان خویش
هدان نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید یافتنها نکند در حقیقت
وحدة الوجود بهره [illegible] و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة والدین الیشان چه افاده میفرماید که روزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من در تحقیق فکر بسیار کردم تا
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که اخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اند کتب تصحیح گفتم پس ایمعنی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه
میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بر وی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته
انچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباره ایا شیخ بهاء الله [illegible] را از
که محدث و جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند و در ادات سفر مبارک حرمین شریفین
و قبیله محض [illegible] پرستند قدم درین راه گذاشتند و ترانه جمالیین درین وادی بسرانیده

بود کشف و عرفان بر ساخت صدر الشیان ثاقب و هر کسی از سوالی و رفقا او چی ازان یافت ما ذهب است
عشر و اتفاق از ساقی ازل کردند و این نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع
پرده‌ها را از میان بر انداخت ع ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام قدیم تا کنیشت پرده بیند
هم بچشم یار بیند یار را دین واردات غیبیه و لطایف لاریبیه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر اراده
نفرمودند که بدون یار و بچشم یار دل یابد و دلدار بدون وحدة الوجود بکرشمه دیگر تواند بود و لا والله ثم
لا والله ع سی عقاد و دولت گردش چشم تو سازد به یک پیمانه رنگین کرده صد عشیره و
مخلصانش بجد باید دانست که پیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف و تکفیر علمای
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که آنرا می بیند نکوهش و نفرین بر سیکر بیند زیرا که نسبت
بواقع مخالفت صریح دارد یا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکوره سابقه و افادات ائمه هدی فرود
تواند بود که نور الله شوشتری زهر و مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میداند و چنین
عنوانی را دیبا نصب العین میکرداند حاشا که تحریر او از نصوص قطعیه پیداست که صوفیه از جهت
تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی پس او لائق مراجات نیست و عبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در نمیع که دیدنش بالاختصار ناگزیر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرف زیاده
ترعیان شود پس از تالیفات خودش نقلش بر میدارم که برای تکذیب پیره پیقالی در حصول جدیدتر
آورده بودم و کتاب دران زمان عزیز الوجود بود پس هر قدر که بجر سید علیت شمرده ام و آن
این است و ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن بامثال هؤلاء الزهاد و کذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوستری
والشیخ بهاء الملة والدین ومولانا محمد تقی کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول وروضة المتقین ورسالة
فارسیه مشتملة علی رد بکلام مولانا الطاهر القمی یتفطن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیة والحال انه
لیس لسدید فان قیل فما قولک فی باب هؤلاء الجماعة من العلماء الامامیة قلنا ان تلک الجماعة من علمائنا
علی نحوین احدهما من ضل و اضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
ونظرائه وانا منهم بری وهم لیسوا من علمائنا حقیقة ومنهم السید حیدر رضی الاملی و قد ذهب قطر من
زندقیه ومنهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیة فان من طالع لدین
الکتابین یجزم بانه ففضه الاعرابی و اطن ان المحسن الکاشی منهم ولیس هذا من بعض الظن فان تلمیذا
تأثری یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا و ملقبه الاستاد فی العلوم الحقیقیة مع کونه صوفیا
قائلا بوحدة الوجود وقد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض
تصانیفه والشائع یظهر من کلامه فی الوافی وهو من تصانیفه المشهورة المعتمدة حیث قال فالحیل

فما معنی الحدیث اعنی امر خوانده بالله والرسول بالرسالة آه ومراجعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
و یعنی فی تحسین النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی وغیره واخبارهم
لعلماء الذین لم یکونوا قائلین بوحدة الوجود ولکن کان لهم حسن ظن ببعض الصوفیة کما یظهر مما سبق عما
منهم انهم لم یکونوا من الصوفیة وهذا الزعم خطاء بیجا وزائد عن سیاتهم وانما قلنا انهم لم یکونوا قائلین
بوحدة الوجود لما وجدنا لبعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیة انتهی بلفظه حالیا لبعض از امور
که تعلق به عصبیت وعناد وکجروی ولداین هر دو یعنی مجتهد لکهنوی باقر مجلسی یادگار نمرود وشداد
دارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی و تقی مجلسی و قاضی شوشتری بصوفیه
دلالت بران دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود و لیس انچه نور عیش باقر مجلسی در رساله خود گفته
و تاویلی برای پدر خود بیان کرده که خواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش اینست که پدرش حسن ظن
طنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه پابوس شوند و او ایشان را در تصوف برانند براه
منکرین تصوف متوجه گرداند پس کجا کراهت قلبی و کجا حسن ظن که البته ضد همدگر اند فلا تغفل از انجمله آنکه
اگر مراد از لفظ لبعض اظهار همین معنی است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود با فراد قلیله از صوفیه که شاذ
والبجایه باشند پس تکذیبش کلام مولی واقعی اوست که در مجالس المؤمنین میگوید که مولف را اعتقاد انست که
تحکیل از طائفه رفیعه صوفیه سنی مذهب نبوده مگر شرذمه قلیله ضاله نقشبندیه پس الله الانصاف باید کرد که چون
صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر بهمه صوفیه و قلیل مستثنی چیزی اقل قلیل وخود این حرف
انچه تحقیق کردانید چنین است که از دشمن خانگی زیاده تر حذر باید کرد والغرض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد او
تصنیف و تالیف نماید بلا همیکه قابلیت بهم رساند بالجمله با امتحان رسیده که ناسب بهداوت طلبیت هرگاه مسئله
اندک فهمی داشته باشد و از تنافی تحریران دست تا کم میکند و تا وجه مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید شنیدم که این سبب
قصور ست با آنکه مدامعتدیات را منقح ساخته مذکور نکرده باید وقت دارد که برای اثبات حق برای خود گر نیز گاهی رجای
بیلی داشته باشد و کتب غیش را بهم نه دید که خالی از منصب شفقت نیست و امر دیگر است که با درک حقائق امور می پردازد
و تفهیم که هرگاه اتفاق این مورد و مستوفد کردید همه تر و خشک و خواهد رسید و بها و فنا خواهد داد و هیچ علمی بگیرد
در ان ... و ... اقتلو هر کسی معلوم خواهد کرد که خود مجتهد فانی از دائره فرومایگی پا بیرون نگذاشته و خود را محقق
و انکه شنیدی ای کثیر من اصوارم تقیید قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز بی شفقت پا از جا منقلب
توانی کرد و گشته بمطالعه الله توانی نمود جان تا حتی بحدی چنین است که ادعا همین نموده که هرگاه مسئله تیقن نشده ابدینا
تحفه و تنافی تحریران منحر میشود و عبارتش با وجود تطویل انچه چنانچه باید او همیکند الی غیر ذلک از انجاست که گاه گاه
در صواعق ... اعجاز اشاره کرده ام ... نسبت ... ثبوت رسیده که سلیقه ... قلم
و صاحب تحفه عبارتش ... مقام ... معلوم ... گردید که

کلامش بحضرت معبود و پیغمبر کوششی کرد نوشته بسوی او بالحش و وجود مقلوب نظر لیت مشهود در رساله‌ها و دیوان‌ها
سخنی لطیف در صحایح مانع امثالش فرموده که لا نفقی خواره نعمت کرانه وی خیز و بر دوی سینه و عاقبتا تا غیر
را در تخصیص ریبی نماید که مجتهد فانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تامی برد و هر جا که خاطر خواه اوست تمشیت
علما در تالیفات خویش هدایت انام مینماید ولیکن پیروی هدایتی در پیش غولان بیابانی برخلاف آن همت
خود را معروف گردانیده مورد وجه لعنا وبیلا و مصداق قیلوا تقتیلا گشته سبحان الله چنین دشمن دین
و بی‌بهره‌ترین مشوبات لعینی را بسیار بالش نیابت امام الزمان نشانیده‌اند که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سرسبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین باآب و تابست کما لا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب دری با یقین در اصول شان مروی و هر قوم از آن جمله آنکه
حسن ظن سنی یا بد مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد چنان تقرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتواند شد پس حال حسن ظن با چنین ملحدین و زنادیقین
معلوم شد که چون است و تشبه اهل کفر موجب دخول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی واضح و ای برایشان که
که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
و خواهش و اراده و حسن ظن از افعال قلوب است چنان نیست که آنرا بر تقیه و کراهیت محمول سازند
و خواهند که بازی با ببر ندبلی توجیهات الزامیه و براد دران امثالش از کتب امامیه چیزی دیگرست و مستلزم اعتقاد
بوحدت وجود موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از آنجمله
آنکه هر گاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجاب لفظ بر این معنی فرمایند که همه صوفیه کلیه مخالفین و دشمنان
دین اند و مجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا در افادات
خویش آورده‌اند پس حسن ظن بایشان قطعاً و یقیناً کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب این مقام گفته ؎ کبوتر با کبوتر
باز با باز ؎ کند هم جنس با هم جنس پرواز ؎ پس ازینجا معلوم شد که اکتفا درباره ندیم ایمان که حسن ظن بصوفیه دارند
بر همین مقدار یعنی والحال انه لیس بسدید لیس بسدید بل هو عین التعصب والعناد الشدید مع العترة الطاهرین والائمة
الطیبین از آنجمله آنکه مجتهد فانی مصیبت معاشی و بدحالی مینویسد که کلام چنین است پس معلوم شد که پیر طرف یقین این معنی هم ندارند
که بهاء الدین عاملی را بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که وارد است تجلیات خلوت او که در سفر حرمین الشریفین
پیش آمده و چیزی چند از آن بطور نمونه نوشته و در جاهای دیگر و بجاده ما غلبه جدید باشی از با عرفان بود بیا از هواجس و وساوس
شیطان بر او که در لسیم اهل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکوهش و نفرین شیخ جلیل و النیته لازم گردید
و به هر حال کار بر مجتهد حرف سخت شد و اینکه شنیده قطع نظر از آنست که دیگران و را از اهل تصوف شمرده‌اند پس دلالت
کلامش ما فوق آن خواهد بود از آنجمله آنکه مجتهد فانی میگوید که جماعت مذکور هر دو قسم اند سید حیدر علی و نظرای

فما معنی الحدیث اعنی بعد مواجهته بالسبّ والرسول بالرسالة آه ومراعاة احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وتیقونی فی تحسین النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة المبتدع کما هو فی الکافی وغیره واخرجاهم
لعلماء الدین لم یکونوا قائلین بوحدة الوجود ولکن کان لهم حسن ظن ببعض الصوفیة کما یظهر مما سبق عنهم
منهم انهم لم یکونوا من الصوفیة وهذا الزعم خطاء تجاوز الله عن سیئاتهم وانما قلنا انهم لم یکونوا قائلین
بوحدة الوجود لما وجدنا بعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیة انتهی ملخصه حاصل المعنی از اینکه
که تعلق به عصبیت وعناد وکجروی ولداد این هر دو یعنی مجتهد لکهنوی و باقر مجلسی یادگار عمر و [illegible]
دارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی و تقی مجلسی و قاضی شوشتری بصوفیه
دلالت برآن دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود و لیس آنچه قول علیل باقر مجلسی در رساله خود گفته
و تاویلی برای پدر خود در آن کرده که خواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش نیست که پدرش حسن
ظنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه پابوس شوند و ایشان را از تصوف برآرند و براه
منکرین تصوف متوجه گردانند پس کجا کراهت قلبی و کجا حسن ظن که البته ضد یکدیگر اند فلا تغفل انجمله آنکه
اگر مراد از لفظ بعض اظهار این معنی است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود بافراد قلیلی از صوفیه که شاذی
والعیاذ بالله باشند پس تکذیبش کلام مولی و آقای اوست که در مجالس المؤمنین میگوید که مولف را اعتقاد نیست که
تحکیل از طائفه رفیعه صوفیه سنی مذهب نبوده مگر شرذمه قلیله ضاله نقش بندیه پس الحال انصاف باید کرد که چون
صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر بهمه صوفیه و قلیل مستثنی هم بسیار اقل قلیل و خود این هیچ حرف
انچه تحقیق گردانیده چنین است که از دشمن خانگی زیاده پرهیز باید کرد والغرض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد ابراد
تصنیف و تالیف نماید بلا هیچ قابلیت بهم رسانید بالجمله بامتحان رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه در مسئله علمیه
که اندکی تعمق داشته باشد بر قضای تحریران دست و پا کم میکنند و تادیه مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نمایند [illegible] این سبب
تعصب است بالکه عذر اعتذارات را منحنی ساخته مذکور کرده باید وقت دارد دیگر ایرادات اهل حق برای حجه گری گاهی وجاهی
پیلهی داشته باشد وکتب جمیع ایشان را بهم ندیده کما لایخفی از مصنف شفقت نیست امر دیگر است که با ادراک حقائق امور می پردازد
و تعصب که هرگاه [illegible] مورد و مستوجب گردید همه تر و خشک در خواهد سوخت و بباد فنا خواهد داد در هیچ حیله مگر تقیه
در آن [illegible] افتاده هر کسی معلوم خواهد کرد که مجتهد فانی اندازه فرومایگی پایه دون [illegible] خود [illegible]
وانکه شنید [illegible] نتیجه قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز بی شفقت [illegible]
توانی کرد گشته [illegible] توانی نموده [illegible] چنین است که اراده معنی نموده که هرگاه در مسئله [illegible]
تمهید قضای تحریران [illegible] و تطویل [illegible] انچه باید [illegible] الی غیر ذلک ازینجاست که گاه گاه [illegible]
درصورت [illegible] عقلا اشاره کرده ام [illegible] استدلالی و [illegible] سید که سلیقه تحریر [illegible]
بی صاحب تحفه عبارتش بسلامت [illegible] مقام مشهور است [illegible]

کلامش بکثرت مسعود و بهر نکوهشی که نوشته مسبوق او باشد وجود مطلوب نظر لیت مشهور در رساله و دلایل
سخن للطیبت در صحایح مانع امثالش فرموده که الرافضی فواره لعنت کارد و نمی خیزد و بهره می رسید و حالیا از غیر
را در تخصیص رسمی نماید که مجتهد ثانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تامی بر و بهر جا که خاطر خواه اوست منتشر
علما از تالیفات خویش هدایت انام مینماید ولیکن سپرده ثانی زیر مشق شولان بیابانی بر خلاف آن همت
خود را معروف گردانیده مورد حمله لعنا وبیلا و مصداق قیلو تقتیلا گشته سبحان الله چنین دشمن غیر
و بیهم ترین مشوبات لقیبی را بسیار بالیش نیابت امام الزمان نشایند که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سر سبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین باآب و تابست کمالا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب دری بالیقین در اصول شان مرویست و هم قوم از آن جمله آنکه
حسن ظن بمجتهد ثانی یا بد مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که سیح کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتواند شد پس حال حسن ظن با چنین ملحدین و زنادقین
معلوم شد که چون است و تشبیه اهل الکفر موجب دخول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی و ای کسانیکه
که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
و خواهش و ارادت حسن ظن از فعال قلوبست چنان نیست که آنرا بر تقیه و کراهیت محمول سازند
و خواهند که بازی به بر بندی توجیهات الزامیه و بیراه روان امثالش از کتب امامیه چیز دیگر است مستلزم اعتقاد
بوحدت وجود موافق بیان اهل خلاف نیست و کیفیت که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از آن جمله
آنکه هر گاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجاب لهذا بر اینمعنی فرمایند که همه صوفیه کلیه مخالفین و دشمنان
دین اند و مجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفسیر آنرا در افادات
خویش آورده پس حسن ظن بایشان قطعا و یقینا کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب اینمقام گفته ع کبوتر با کبوتر
باز با باز ۞ کند هم جنس با هم جنس پرواز ۞ پس از ینجا معلوم شد که اکتفا در باره تنمیم ایمان که حسن ظن بصوفیه دارد
بر همین مقدار یعنی و الحال انه لیس لسدید لیس لسدید بل هو عین النقصه و العناد الشدید مع العترة الطاهرین و الائمه
الطیبین از آن جمله آنکه مجتهد فانی بصدد بعاشقی و بدکمالی مینویسد که تمام چنین است پس معلوم شد که بر خرقه یقین اینمعنی هم نداند
که بهاء الدین عاملی را به بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که وارد آن تجلیات خلیفت او که در سفر حرمین الشریفین
پیش آمده و تحریر نموده از آن الطور منونه نسخ و در جاهای دیگر و باده ما غلبه دیده باشی از آب عرفان لبریز از آن هو حسیر و ساقی
شیطان پیر او لکاسه لیسیر اهل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکوهش و نفرین شیخ جلیل البته لازم گردید
و بهر حال کار مجتهد جرح سخت شد و اینکه شیخ قطع نظر از آنست که دیگران او را از اهل التصوف شمرده اند پس دلالت
کلامش ما فوق آن نخواهد بود از آن جمله آنکه مجتهد فانی میگوید که جماعت مذکور هر دو قسم اند سید حیدر علی و نظرائی

ومصداق ضلال و اضلال اند و از ایشان بیزار تابد بود و از امثال شان احتراز باید نمود و بسبب آنکه در قول بوحدت
وجود اتباع شیخ محیی الدین اختیار کرده اند حالانکه معلوم واقفان اوضح اینهاست از شمس و همین جهت نموده ملا رجعی
اینهمی مثل الشمس فی کبد السماست زیرا که مجالس المؤمنین از ملاحظه و مجامع حضرت شیخ مملو و مشحون است و این
امر را در بعض مقالات سابقه که تعلق بمجلد اول داشته چنانچه باید بیان فتنی و الحاد و زندقه سید مذکور را اگرچه
مجتهد قانی در کتب خویش ذکر کرده و لیکن انصاف آنست که او هم از خرمن شیخ موصوف خوشه چین چنانچه از کلمات
مولای مجتهدین در مجالس المؤمنین ظاهر و باهر و هرگاه بت پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجیهات اکابر
مجتهدین مثل قاضی و مجلسی ثالث در مجلد اول معلوم شد و شاید که در همین مقام نیز بر زبان رود پس دیگر الحاد و زندقه را
چه نام می برند و پرده ساخته اکابر مولای خود چه میدرند اعجم در کفر هم ثابت شد زنار در راه مولا افکن هر انجلا
آنکه با ائمه اقامت اوله بر این یقین که ملا محسن کاشی از زمره قائلین بوحدت وجود است تعوذ در این ماده
خاص نیز بکمالی هست که او از زمره اولیست که بالیقین ضالین و مضلین ملحدین و زنادقین باشد و الی الان اورا
یقین با مرزه که رسا حاصل گشته و کسی که کتب او را دیده در این باب مستقرین اذعان بلکه اطمینان گردیده لا تحول عن
قلبه ظن و لا تحیین هو فی ذلک علی التصدیق و الیقین و شاید که ظن مذکور با وجود ائمه حجج قطعیه که در
عبارت ذکر کرده و پای خود بدایره یقین نگذاشته مبنی بر آن باشد که تصانیف او در تفسیر و حدیث زیاده
تر است خصوصا وافی که در حقیقت جامع الاصول باشد لاجرم مراعات این سلسله باید نمود و لیکن بمقتضای کتاب عزیز
قل لا تمنوا علیّ اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین پس رعایت این امور موجب
مخالفت ائمه اهل بیت خواهد بود بلکه تواند گفت که هر قدر که تصنیفات مضلین زیاده تر باشد موجب زیادتی اضلال یا بیدا
و تفرع بدعات و محدثات بیران البته ازین بیشتر خواهد گشت چنانچه بر ناظرین کلمات ائمه هداة مخفی نیست و خود
عقلی است که چون مولفین کتب از ملحدین و مضلین باشند البته کار ایشان همین تلبیس و اضلال خواهد بود
آنچه در تالیفات خود مدسوس خواهند کرد مشکل است بدان پی بردن بکمال تحقیق محققی بی نظیر و مدققی بی بدیل باید
تا از عهده تشخیص بدعات مدسوسه از آغاز تا انجام بر آید بقول پیر دهقانی کار هر مرد لا ابالی نیست و لنعم ما
الحال کشتر یکی لبارسی معاذ الکبیر و دقایق الحاد و زندقه مدسوسه شده تبیان گفت که همین است مصداق
شبیکه شد از رحمت شاست نحالدنت نقه عن جعفر بن جرویه فی الکافی بشده لدر در حق خلفا ی راشدین ائمه
خلافت قانون و اصول شیر اینکه کیان السید یونید الدین بالرجل الغاجر بالمجاز ... فاروق بیانش شیخ جلیل بها الدین
و ملا محسن کاشی غیر ازین نخواهد بود که این خسارتی بود که شیخ اصول چنانچه اهل عقل دانسته و نظر را از آنجا
وغیره در تصانیف شیخ و ملا عیان میگردد پس مجتهد از اهل الفضل رعایت این قسم کرا ...
اجتهاد نشاید بجا آورد و ضرور دانست و خیالی بکرد که شیخ او در دشمن ... بود ...
سابق الاقدام ست بکمال التحقیق سطی ذوی الافهام ... فرق ... تاریخ تار دلیل ...

دربیان حال تمامی مذکورین مقابلهٔ ما بین وسنیین چنین اجمال در اجمال در اجمال در اجمال است و فضل
سی گرداند و میگوید که جماعت دیگر اند که قایل بوحدت وجود بوده اند و به حسن ظن در حق ایشان ازین
قناعت ورزیده اند و گمان تصوف شان داشته یعنی اگر این گمان میداشتند حسن ظن مذکور چنین
میکردند و گردان همیکردیدند پس از روح این پیر قرنوبیلیه پرسید که تا اینجا افتاد که چنانچه نظر از مطالعه
مجالس المؤمنین وقت تالیف رسالهٔ ذوالفقار قاصر گردید و آن عبارتی است که از آن مستفاد میشود که
بوحدت کار گهها چنیها و در المؤمنین لکهنو کتاب مجالس المؤمنین را ندیده حالانکه بیشتر تمهید جواب رسائل
تیمن است که آدمی تا کتب فریقین بکمال متبحر نشود هرگز تالیف را نگزیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه از آن ودیعتی و خرمن فیض مولای خود را اکسیر ساختی و این اجمال آنست که تهمت آن بر حضرت صاحب
تحفهٔ اثنا عشریه مرشد البریه در رد عقیده چهاردهم بربستی و این عبارت فصیحه بلیغه دران نوشتی مصداق
ادرمن ساوات باره که بعد تصنیف نظم فرزند خود گفته بود که اگر قوای قرآن مجید ملحق گردانی قیامت
دگار بلاغت تو باشد که از ایشان قول او انیکه و حال آنکه منفصل ایشان و معنی اعتراف است باینکه اهل سنت
اهل اتحاد هستند و این در حقیقت تصحیح اتحاد است که از علامه حلی بوقوع آمده پس تحلیه اشاره و بجاست شهاب
میکسے بایست که بگوید که اهل سنت قایل باتحاد شده اند لیکن مراد ایشان ازان معنی صحیح است نه باطل
بهمانا که این قسم اهمال و عبارت را از افاده مرام انداختن بجهت آن روز بدهست که چون شیعه آنرا منتقض
و منکسر سازد برای ایشان جای فرار بماند و بگویند که غرض ما ازین عبارت چنین بست نه چنین فاعتبروا یا اولی
الابصار بلاغت این کلمات بر عقلا مخفی نیست و اصلاح این عبارت فقط بوضع لفظ سنی بجای لامی جمود
امضای پذیرد و سکار عذار لفظ بعض صوفیه میگوید و حسن ظن را شریف خود به اذعان ولعین تو شستر
استنادی نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انهمه علمای امامیه از زمن شیخ اکبر خوشه‌چینی نموده و اطاعت
و اقتدا و ارشاد و بهره بردن ازو او می گزیدند که مجتهد حقایق اوست الشیخ اکبر و صفش نماید پس انهمه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل تباهی همه فضلا را از آنچه باعث افتخار خواهند بود و هر یکی
از علما مصداق این کریمه خواهد شد خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ معنی آیت کریمه این است که بخازنین جهنم خواهند فرمود که گرفتار کنند
و در او طوق در گردنش بیندازند باز در انبار آتش جهنم در آرید باز در زنجیر بکشید که طولش از هفتاد
گز باشد محکم ببندند تا پیشت گرداند استاد کلینی از امام صادق در تفسیر خود که نگارد
که اگر یک حلقه ازان سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا نهند البته تا مستش از افروختن
و سوزشش از گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و جای تعجب باشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب نسب ایزد امام با قرآن روایت نموده که بود هم

پس پدر بزرگوار بر اشتری سوار پس اشتر بگریخت ناگاه او پیری هست که در گردنش زنجیری هست
و مردی در پی اوست پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آن مرد گفت سیرابش مکن سیرابش نکند خدای
تعالی او را و فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و تیز مرد لیست از آن امام که او نازل شد در وادی میان
پس گفت سه بار که خدا ترا نبخشد باز فرمود که هیچ میدانند که این لفظ چرا گفتم پس پرسید که تو بگو
چرا فرمودی فرمود گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان کشیده میشد بسلسله پیرو در گردن او
من زبان خود در حالیکه سوالی می نمود که استغفار کنم و امرزش طلبم از برای او گفته میشد که این
وادلیست از وادیهای جهنم و حتی میگوید که معنی سلسله در باطن الست که بیقیناً و کسی از ظالمین باشد
و راقم میگوید که چون مجتهد دهقانی و رآغائی ذو الفقار را تا احادیث خویش ثابت کرد آنچه دانستی از وعیدهای
شدید برای مالکین صوفیه کلا و بعضاً و هم زائرین ایشان جهاداً و میتاً و هم مستحسنین اقوال ایشان و هم کسانیکه
رعایت بسیم شان نمایند و تصانیف شان را بنظر دارند و هر که را قدرت بران باشد که نکیر انها نماید
و عمل بران بکند و مائل شود با مدحی از صوفیه یا طالبان صوفی یا او را بجلالت بستاید بتمامات موصوف
کرداند پس البته این پیر مغان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاسل
و اغلال خواهند بود کما عرفت آنفا و بیشتر این صدر نشینان جهنم از گروه بنی امیه بودند که تعداد شان
و نسبتی اشل ابو سفیان و معاویه و یزید و عبد الملک بن مروان و مانند ایشان و هم از خاندان دوستان
ایشان که تفصیل همه را وفا تر طوال گنجایش ندارد و الحاصل بعد از جمع کردن تالیفات مجتهد قاتل از صوارم
و حسام و ذو الفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجه خواجگان مجتهد طغام و اسامی کسانیکه حلقه فرمان برداری
صوفیه خصوصاً شیخ اکبر در گوش انداختند و غاشیه اطاعتش بر دوش کشیدند بهاری عجیب و
گلزاری غریب نمودار میشود که نظارگیان دقیقه رس از دیدن تناقض و تهافت افادات دلدادگان
دلدل ربا بیهوش میشوند و هرگاه مقدمات سابقه باین امور ضمیمه میگردد جنت شداد بگردان
نمیرسد و علاج گردش چشم این نابکار عم ترکسی و ریحانی و سوسی خبر ندهد بیر خواجه حافظ شیرازی
تفرجی آید کس ندور نرگست طرفی نه بست از عافیت به که نغزوشند مستوری به مستان
شما لبیماریها از این تقریرات ایشان دانسته باشی که از سوانح ست و اعتوانی بر سر دوش مجتهد نانی
افتاده که علیم بدین سهر مبتلا گردیده از انجمله آنکه این علما که حسن ظن به بعضی از صوفیه منهم
داشتند و مجتهد را با اینهمه کنج ذکاوعیان نشد که اکابر صوفیها که تا بودند حالانکه حضرات معصوم
همه صوفیه را برای اصول شیعه امامیه در یک سلک کشیدند و همه را بداغ عداوت خویش و اعداء رسول و
پس دیدار و صوفیه لطور ابهام هیچ فایده ترتیب نمیتوانی یابد پس سبب حسن ظن شان نزد مجتهد
مومنان آن بود که ان بعض را صوفی گمان نبردند این تعلیل عجیب ترا از همه عجائب غرایب

تا از همه عرایب تواند بود که شاید ابولهب و ابوجهل که در تسنیر مجینه ریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
سید الاولین و آخرین با ایشان منتهی میشود و در احادیث منیفه بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بودند چنین
یاوگی و کشتنی گویی نمیکردند زیرا که نصوص قطعیه در مجالس المؤمنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
موجود و دال بر آنکه سبب محبت گستری ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر شترگی باشد و بوق
الی بیهیات الاولیه پس مگر ایشان را سوفسطایی و مسخره آفاق توان گفت معهذا یاد ندارند که ملای موصوف
معتقد این معنی در رساله مذکور هست که طریقه تصوف طریقه ترحنیه و طور حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند پس با بنیکه خود دانی در تصویب ایشان بود اند ایجه و جهد
فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا از ین سبب شد و لیس نیه سببی دیگر و
اعتقاد نیک و گمان خوبی صوفیه از ین جهت بهم رسید یا بوجهی آخر و ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات
شهید ثالث از ین رگذر منتظم کردید یا از آهنگ این رئیس طایفه ختنیا گر ۵ سطر لی و در از ین خجسته سیر
کسی و بارش ندیده در یکجا ئی است چون با کشی از دهن بر خاست خلق را موی بر بدن بر خاست
فرع ایوان زهول پیرید مغز ماخور و حلق خود برید و کسانیکه تصفح کتب بیغیند پای تحقیق و تحصیل
این مور بمساعی موفور تقدیم رسانیده اند لطف این فقرات خصوصا اشعار گلستان بلبل شیراز از ایشان مخفی
نیست که متقدمین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیر او در احوال جد اعلای این اصبغ نباته بشیه المقونة الرنیز
الواب ایراد کرده اند که طنبور نوازی و دیگر لعب بازی از اصول و روایات این رافضی عبارت از انست و آنچه در حق التقفیه
از قلم هدایت رقم مجلسی چکیده حرفی هم از آن جنس بطور نمونه شنوانده بود خدارای ناظرین مجتنب از اعتساف و متصف
بصفت انصاف و تحسین از ذرهٔ یا استماع عبارت مولی و آقای این مقتدای رفضه گوش حق نیوش فرا دارند والمز
تقریر عجیب و غریب او را که آن اهل حسن ظن بعض صوفیه را که محل گمان مذکور بوده اند صوفی نمیدانسته یاد آرند که ایا این
عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانست و در چندی از سطور بر شمار انفا کرده میشود از جهت صوفیت است یا از
وجود دیگر و چنین امر بدیهی غیر سوفسطائی کسی چنین یا فدرا کی تواند کرد که نایب حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیه خیالات خود عبارتش بقدر ضرورت بیاد شنانیدیم که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صاحب وفی کنجد
سالکان مسلک طریقت و موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد
جواهر زواهر انبیاء ائمه هدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجود این طایفه کرام و اصفیای عظام کرمهم الله الیمین
علیهم السلام است که بیامن توفیق از ادنی مراتب خاک باعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از خصیص خمول
بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده انتها تا آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق دیده
باشد میداند که وصف عنوانے در ین باب فضل و قضایای متدرجه این عبارت بلا حرف هیئت
ستے که اعتراف پسر کلامش کرام و مسند اعیتا درا بے آرابد بکتاب طعن درج در مبحث

فدک چنانکه حدیث نحن معاشر الانبیاء الخ مسرود ست عنقریب انشاء الله بچه طور مزین می فرماید حقیقت این ست
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هر چه خواسته بسبب وهن دریدگی گفته و
اگر دیده چنین چاه دیده پس برای ثبوت جهل مرکبش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کمالات خفیه
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب ایشان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حضرت تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید تحفه را بپای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طرفی مجتهد جالیسی تخمیر عنکبوت پناه هی برد مصداق و لات حین مناص میشد و لیکن بجناب جرح
نه نمود و معنی عبارات سوالی خود را هیچ نشناخت و شبهات ثاقب را بعضی از تلامذه سید موصوف بفیض آن
آوردند و قرارت آن شروع کردند پس خصار مدرسه رو بروی قیصر مثل میر امان علی مینجیدند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از غلاف میکشیدند و این امور قبل از آن بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخشش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد او
چنانچه طعن الرماح فرزند اکبرش مزین چار بالش اجتهاد و ناظم سفوات جهلات خرد و شداد بران رسوایها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرماح کیلا بنباح خواهی یافت و لی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر زبر و بینات باشد که بی شائبه مبالغه بینه عادله است بر سفاهت و خطای این عدیله و از
مطالعه این کتاب ثانی اگر تفحص تام اتفاق شود مختصا و همین توالی کرد که مولف آن صاحب سالها باره
و بغلط شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش هر دو جلد تصنیف هو احسن نفسانی بالاستقلال و پرداخته
جابجا در انشاء این عبارات عماد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعدادش از کثرت یادگی ظهور یافته
و اگر اغلاط طعن الرماح را که ترد رفتند بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکت غیر مثل معقول ایرانی بر شماری حکم
خواهی کرد که ؎ گفتم جوانی نه کم از گفته سعدی بلکه این غزل خوبتر از یکدگر افتاد مسلم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار رسیدن و از حقایق هر دو خبر و هم که تحریر متناهی را در فضای گنجائیدن ست و متوهم
نشود که او درس از مجتهد ثانی بسیار کمتر ست بلکه برابر او ست مگر بیک سال و هر گز خردی او بالیقین
مجهولین کاملین تمیز رسد و در صحبت پدر رو استفاده از وزیشهار کمتر نیست بلکه آنچه سید مرتضی
نتایج یا رسے بیاورد و در نهج البلاغه آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی نیست ذکرش درینجا مناسب نمی نماید و این عبارت را هر چند رفقه میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند و لیکن مصنف و عادل مجتهدین و حکیم مخلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور بابن ابی الحدید مدائنی آنرا آورده و بیده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و دریم

نسخه آخرا یافتم هر که خواهد بدان رجوع فرماید و اگر فضلاء اصرار ورزند که باید عبارت معلومه از شرح علمای شیعه
آورده شود بعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید. ومن کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا سفیر گردانیده اند میانه تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نشناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نخواهم کرد برامری که نمی شناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم و بچیزی سابق و مقدم نبوده ایم نیست تو را پس خبر دهیم ترا از و بچیزی خلوت کردیم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه
ما صحبت داشتیم و ابوبکر و عمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بحضرت در رحم و قرابت
و از دامادی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتهی رفته در اطال حدیث و پیچ و تاب زدند و بدنام
شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات در آن امور نبود عرق سیری در آن چه فذلک تقدیر العزیز العلیم و عرق
هو الحکیم الکریم کذ بس علاوه چنانچه امیر در منارة حضرت امیر فرمود هرچه از کلام مخالف مفید شود بر چنین و تحریرش را هر گز
مبین تکلیف معامله تقریر با اقرار تعبیر لفظ ما سبقنا الی شیء و ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار الغرض در رتبه تالیفات هر دو
نزد من نسبت کور برابر اند بلی سید علی در وجاهت و صورت غالب است و در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
و غیر از فربهی و لاغری تفرقه نتواند کرد چنانکه در باب کمال خجندی و اصفهانی که یکی از ایشان لاغر و یکی فربه بود
نظم کرده اند بیت دو کمال اندر جهان مشهور شد آن یکی ز اصفهان و دگر خجند آن یکی در غزل عدیم المثل
و آن دگر در قصیده بی مانند در میان علوم یکدیگر نیست فرقی مگر بمو لی چند و تقریر بیانی آنچه از
هر دو بگوشم رسیده بالیقین طلاقتش زیاده بر اول مگر انصاف نیست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی
و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان مهارت ندارد چون هر دو را در تحریر اردو
تمرلی نیست اگر بحیثیت رفاقت با اصل خود کرده اند دلیل بر کمال لیاقت ایشان خواهد آمد که بار ثبات انتهی الغرض هر کسی
را که ادراک پایه بلاغت در سر باشد بتفسیر زبیده و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب مذکور به حیثیت حصول
قوت قدسیه که بشرط اجتهاد است کما هو از مجتهد ثانیست و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دنیوی شریک یکدیگر می باشند فکیف در کتاب دینی که یگانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت
و شرکت می نمایند الغرض اشتراک و اعانت از عجایب نیست بلکه نقیض آن البته از غرایب است و

دانیم دیده باشی که دو برادر در چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امر دینی یا دنیوی عرق ریزی کنایا
برند بعد از آن بوجوهی چند در چیز مختلف شوند و بعداوت برخیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر جبلی بلکه بسا
دیده باشی مستبعد است که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را یاد دارید که در فرع گوید پدران
کما اشرناه در نمیقام بکاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام گفته ام سه تراکی حسین شود انمقام
که باین امت خلاف ست و جنگ و تمامی لفظ است خطابی است اقتباس از آیت کریمه یا بنی آدم لا تاخذ
بلکه خیلی ولا ابن [illegible] الغرض نتیجه تقریر مجتهد کبیر باید دید که اصل کلام او این بود که سر دفتر مجتهدین
لکهنو شیخ بهاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از اضر دم بشمرد که حسن ظن به بعض صوفیه دارند
نه از جهت صوفیت بعنایت لم یزلی و اثار دله و براهین نقیض آن نتواند شد و ایضا موید فهم هوشمندان
چیزیست که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود
تا بزیارت تربت ابو یزید بسطامی نور الله ضریحه رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب
نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ و تعداد انکه مثنوی ملای روم
قدس سره در آنجا گزاشته بودند شیخ بهاء الدین گفت که حال ابو یزید بسطامی را ازین مثنوی بجوییم و
بادشاه اشاره فرمود تا در آغاز صفحه بر آمد اندرون طعنه زنی بر بایزید و ز ور دنت ننگ میدارد
یزید پس بادشاه منتبه شد و مانع شرمنده گردید و همه کس از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس اهل تقلید
را ضرورست در انتقام عبارت حدیث طولانی که دران حضرات ائمه فرموده بودند هر که بزیارت شان رود در حیات
خواه بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت اوثان رفته باشد و هر که به صوفیه استناد نماید و چیزی و چیا نسبت
حالانکه ایشان امر مذکور را توسل بارواح بزرگان سنیه ندانند و هر کرامات و خرق عادات محمول بید اشتند
والحمد لله که بسیاری از امور درین اوراق بطریق جدید ادا شد و حالیا از مباحث انتقام به بعضی از وجوه فراغی حاصل شد و بحثی
که قاضی در مصائب نواصب خویش نوشته بود و تعلق بنواقض سید مخدوم شیرازی دارد بیا آمد پس اول از عبارت نشان نویسیم
باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کرده با پنجه مناسب دانیم بذکرش مصروف شویم پس بین انکه صاحب
نواقض میگوید بر نقل قاضی وهب الله نور الاعتقاده فی خاتم الخلفاء الراشدین ما هو تحایف لان
به و من هفوات انکارهم الصوفیه حتی ان شیخهم المقبول قال فی دروسه و یحرم تصفیه الباطن و الحق لی
لمن فی تصفیه باطنه و ارتاض و ذکر اسم الاربعین یجتمع علی قبابه اکثر من اربعمائة و من خطوه مراقبا یقولون انه
نقشبندی یوجبون قتله و من طالع کتاب الصوفیه فهو و عندهم من العامل بالانجیل و التوراة
و لذلک لا تری بینهم الا من قسی قلبه بحیث لو صقلت مرآة ضمیره بصبا قول الله الف سنة
لما زال عنه الصدی قدر بقیة ابره و ان انکرت ذلک فاذکر اسم رافضی یبطن فیه جعفار و کرامه و من بطن
غیر جعفار و کرامه و اشتهرت منه کرامة فهو من اهل السنة باتفاقهم معنا فی ذلک بل هو داخل

فی سلسلتهم التی شملت کل بر وتقی واما امیر فضل الله الاسترآبادی فهو دلیل علی عدم امکان ان ینفعه
ضمیر لشقیه ولعدم صدور منه خارق عادة لانه جاور النجف الاشرف مدة عشرین سنة وهم یجمعون علی انه اسخی
الرافضة وازهدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلک قلبه میال الی السب واللعن لم یحصل منه فی تلک المدة
ما یدل علی انه من زمرة المسلمین فی الصفاء فضلا عن الاولیاء وامثاله کثیرون فاذا کان حالهم هذا فکیف
حال غیرهم وقد ینفتح لمن تبتع السلف الصالح ولم یفارق الجماعة فی الاربعین الاولی ولا ینفتح
لمن اتبع الهوی وقارن البدعة فی اربعین سنة ولا فی اربعمائة حکی مرید الذی مرشده من عدم
الانفتاح له مع توسعه فی الارتیاض فقال لعلک فی قلبک شیء ممن هو مفتاح المعرفة یعنی ابا بکر الصدیق
فرفعه عن قلبه فانفتح له ومثل هذه الحکایة فی رسائل الاولیاء کثیرة لا یخفی علی من تتبعها وقد جاء فی عقوبات
الروافض ما یؤید ذلک تحصل قول میرزا مخدوم شریفی رحمة الله علیه وعلی ابائه در فارسی آنکه واز یادگیهای
رفضه آنست که انکار صوفیه صافیه میکنند با آنکه شیخ ایشان که از عمر قریب گشته شد یعنی در لباس تقیه
دام ها میچیده دانهای رفض میانداخت وپس از مدتی آمیغ محقق شد ولیسرا سی خود رسید در دستور مینویسند
که تصفیه باطن حرام است پس دلیل است هر کسی را که بکوشد در آن و ریاضت اختیار کند ونام اربعین بر
زبان آرد که هجوم بر قتل او نمایند واگر گمان کنند که کسی مراقبه میکند گویند که نقش هندی است
وقتل او واجب شمارند وهر که را ببینند که کتاب تصوف بدست دارد وبد تر دانند کفرش از کسیکه عمل کند بر توریة
وانجیل واز نجاست که نخواهی از روافض وبد بکر اهل قساوت راکه اگر زنگ قلبش زدائی تا هزار سال
قادر نشوی هر آنکه نوری حاصل شود او را بقدر سوراخ سوزنی واگر باور نیاید باری یاد کن
تمام هیچکسی از روافض راکه صفائی وکراماتی داشته باشد وهر که صفائی دارد وکراماتش مشهور باشد
سنی خواهد بود دیگر سنی بالاتفاق بلکه او نزد ایشان ملعون است که هر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کسی را از روافض صفائی
حاصل نمیشود ونه از وی خرق عادتی بظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال مجاور حظیره و
حضرت مرتضوی بود کرم الله وجهه واجماع بر آن دارند که مثل او در طایفه ایشان چنین عابدی وزاهدی
وعالمی بهم نرسیده با اینهمه قلب میالش بسبب طعن صادر نشد از و در این مدت امری که دلالت کند بر آنکه
او از زمره مسلمانان باشد در صفا چه جای اولیا ومانند او بسیاری باشند که تمام صفا حاصل
نکنند تا دیگران چه رسد وحاصل میگردد کسی را که ترک نکند جماعت را واتباع سلف و
صالح نماید در اربعین اول که حاصل نشود تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
ونه در چهار صد سال آورده اند که مریدی نالید پیش مرشد خود که باوجود کشیدن ریاضتها چیزی مفتوح
نشد فرمود که شاید در دولت غباری باشد از شخصی که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس همین کار از آن اجتناب کرد و در نور معرفت بر روی او
بکشاد و این حکایات بیش از بیش در سلوک اولیا پیش آمده بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقود تهای
روافض مویدات آن خواهد آمد و راقم گوید که حکایت مذکوره مشاکل حکایت من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی است که چون ذکر شاه عبدالرحمن پنجابی که مستزدی بود در مسجد بنده این در این
بلده یعنی لکهنو در فیض آباد آمد تصویب قول شاه در تصوف یعنی قول بوحدة الوجود فرمودند گفتیم بر فقیر چگونه حالی
شود آنچه در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود که بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی سنی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعه و سنی وقت نصف النهار قرار داده‌اند و فاصله هر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود و سنی و روافض وقت مذکور که لب دهان نخوشیدی و مغز در استخوان بجوشیدی میرفتیم در صحبت چندی روبروی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از الزام مباحث لب با آنچنان بوقوع آمد که بی اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی‌بینم که حق استادی شان بر گردن بنده است رسیدم بر ذکر عبارت مقامات قاضی که تن بقضا در دادم
بلکه ریاست و قضات هر دو ثمن ائمه هداة علیهم من السلام والتحیات شد اقول فیه نظر لان نسبته انکارنا
الصوفیه افتراء وذلک لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب و
لغیر مصلحة والتهمة وهجاء المؤمنین الی غیر ذلک ویحرم تصفیة النفس وترک تزکیة النفس والطهارة وبراءتها عن السوء ولاریب انه ممنوع عقلا
وشرعا لقوله تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى فالقول بحرمة تزکیة النفس بهذه
المعنی عین التصوف وتصفیة الباطن وهذا الرجل فهم منه حرمة التصوف ثم دعاه الجهالة والتعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن لیصیر ظاهرا فیما فهمه ونعم ما قیل شعر وکم من عائب قولا صحیحا وآفته من
الفهم السقیم ۰ وکیف یعقل نسبة انکار الصوفیه الی مشایخنا مع انهم باسرهم ذکروا فی باب الامامة من
کتبهم الکلامیه من فضائل علی ان جمیع الصوفیه وارباب الاشارات والحقیقة یستندون الیه نعم
قد انکر العلامة الحلی فی کتاب کشف الحق ونهج الصدق علی طایفة من الصوفیه حیث قال فی مبحث
الصفات الثبوتیه انه تعالی لا یتحد بغیره و الضرورة قاضیة ببطلان الاتحاد فانه لا یعقل صیرورة
الشیئین شیئا واحدا وخالف فی ذلک جماعة من الجمهور فحکموا بانه تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضهم وقال انه تعالی نفس الوجود وکل موجود فهو الله تعالی وهذا عین الکفر والالحاد انتهی کلامه
والرد علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمهور من المتکلمین بل من محققی الصوفیه ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدوله السمنانی قال فی مکتوب الی وصلت یوما فی مطالعة کتاب الفتوحات و
مباحثه الی قوله سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها فکتب علی حاشیته ان الله لا یستحیی من الحق
ایها الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب هذا الهذیان الی الملک الدیان تب الی الله توبة نصوحا

لتجوز من هذه الورطة ابو غيره اسے يتكلف منه الدهريون والطبعيون والبوتابيون والسلام
على من اتبع الهدى انتهى وايضا فان كثيرا من الفقهاء المتشرعين من اهل السنة والجماعة حكموا
بتحريم التصوف ايضا فان ابن الجوزي كفر الغزالي لاستحسانه طريقة الصوفية قال صاحب
المواقف رايت المولى عبد الرزاق الكاشي وكان ينكر الحلول والاتحاد ويقول ليس في
الدار غيره بارو هذه العذرا شد من الجرم الى قوله ومن هذه كلامه كيف تبادى منه انكار الصوفية
فان هذه العبارة صرحت قبل ذلك فلا حاجة الى ايراده ثم قال القاضي مجيبا واما ما ذكره من
ان الامير فضل الله الاسترآبادي لم يحصل له صفاء الباطن مع قلة ميله الى السب والطعن
فلعل ذلك يصح انما كان لاجل شامة قلبه ميله الى سب من يسمعه من اعداء الله تعالى لانه
شرك خفي لا يجتمع مع الصفاء السيلے كما لا يخفى واما ما ذكره اخيرا من عدم الفلاح لبعض المرتدين و
واستكانه عند مرشده فلعل ذلك المريد والمرشد من الطايفة النقشبندية الذين يوجبون عليهم و
على الناس بغض على تارة بقدر باطنه وتارة بقدر ظاهره ونحن نعتقد انهم ممن ختم الله على قلوبهم
وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة اعاذنا الله من الغباوة والغواية ثم من المضحكات ان يكون
ابا بكر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق على ان الصوفية منسوبون الى على عليه السلام وان الخرقة
منسوبة اليه وهذا امر احدثه النقشبندية ثم لعن القاضي رطل بوق على الفضلية الخبيثة الرفضة وقال في صفة
نقشبندية ما وراء النهرية وخاصة سلاطين الازبكية الذين يوجبون على الفضلاء لدنية بعض الصحابة العلية و
هذا اهولس في انكار الشيعة الامامية لسلسلة الطايفة الضالة المضلة الجهنمية حاصل جواب جناب قاضي رطل بوق
آنكه دعوى آن معني كه با انكار صوفيه تمام افترا است زيراكه شيخ كتاب مكاتيب از دروس جاييكه تعداد
محرمات از دروغ ودشنام غير مستحق وتهمت وهجو مسلمان وغيره ميكند ميگويد كه حرام است تزكيه نفس يعني
آنها ستايش خويش نمي شنك اين امر عقلا وشرعا درست نيست حق تعالى فرموده فلا تزكوا انفسكم
هو اعلم بمن اتقى يعني خودستائي مكنيد خدا خوب ميداند كسي راكه متقي ميباشد پس چنين حكم نمودن عين
تصوف وتصفيه باطن است وصاحب نواقض خلاف تصوف دانست وخيانت او مقتضي شد كه بجاي
لفظ نفس باطن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شايد گفته كه ميبايد كه سخني درست با وجيه آن
بيان كنند از جهت فهم ناقص پس صاحب نواقض بسبب اين آفت در اين مغالطه گرفتار شده وچگونه
تواند شد عقلا كه علماي ما انكار تصوف نمايند حالانكه شيعه با اهتمام در باب امامت بكتب كلاميه
ذكر كرده اند كه از فضايل جناب امير است كه جميع صوفيه وارباب اشارات وحقيقت مستند آمد
بسوي آن جناب برالقم گويد كه از نيجا با شهادت مغلي شل مشهور الكفر ملة واحدة عيان ميشود يعني چنانچه
محدثين ايشان سبب تاباني و درخشاني نور جناب امير را اظهار كفر وكتمان ايمان قرار داده اند

متکلمین رفضه از فضائل شریعت این نسبت را برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت آنجناب بشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات از تعصب بمیزان بیان می‌سنجد و حضرت شاه مردان بر سخافت عقول شان میخندد و باز قاضی شوشتری
برای تصدیق مردم داعیه دیرگوئی و سخن پروری نقش تحقیق بسته و که همه شیعه صوفیه اند مستند باین جناب سید
بلی اینقدر هست که شیخ حلی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرد بر گروهی از صوفیه جائیکه گفت بمباحث
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد بشیء و بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محال است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته‌اند که او تعالی یکی تواند شد با اجسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین رد و قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در کتبه(?)
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیاست در آنجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جائز باشد چنین هذیان توبه خالص بکن و از این بیماری موجبه هلاکت رها
شو که از ان دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت بتحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد می‌نمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار و بعد از این نیز
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و در توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اولا دانسته حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب یقین کرده باز گفته که
اما آنچه از حال میر فضل الله استرآبادی آورده که او را صفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی سب
و طعن لعین است شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل استحقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که آن شرک خفی است صفای قلب با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مرتدین نزد مرشد خود شاید از ان باشد که مرشدش از کرده نقشبندیه خواهد بود که واجب میگردانند عموما
و خصوصا بعض جناب میرزا گاهی الفقیر الله نار و زمانی الفقیر جو و ما اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیت اند
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ و پناه میجویم بخدا از
تلاوت و کجروی باز از امور مضحکه آنست که ابوبکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کردند ابنا نقشبندیه و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق(?) خنا سعق الشوح(?) از غایت جوع در هیجان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هوسها بجنبند و
فضلات خنا بر خوردند باز در طعن و تمیز علمای ما وراء النهر و سلاطین آنجا که تسلط تمام هرگونه بر مظلومین

لابد را شیخ تحقیق نمودند اقول و بالله التوفیق قید نقل قاضی نسبت تشیع در صدر کلام از آن جهت موجه ع
آمد که بعضی از ثقات ناظرین هم نواقض الروافض رکتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی شوشتری
مولای دهقانی ثانی و زمانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه داد افترا داده حتی که خود بعض علمای شیعه نام او
شیعه تراش نهاده و ما جد این لقب قبل از این نقل برده اکتاب مرزا مخدوم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخته
تا صورت حال ایشان بهم رساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا سازی خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله
من مکاید ابلیس اللعین و ما هو من المفترین ببعید و کسیکه در امر مذکور بنیاد کلام خود بر ساخته و پرداخته شیخ حیدری هندی
و عاملی را برای اثبات تجدد است مذهب تشیعه بسوی خود کشند داد و درین امور چگونه دریغ نماید و بفرض محال اگر صاحب دروس
چنان نوشته و اراده کرده باشند انکار طاهر قمی را در رساله فارسیه که در ابطال تشیع و تحریر مقصود فسد و همچنین انکار
مقالات صوفیه و رد و قدح بر مذهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که
سبب عدم الفتاح آن ست که تدابیر موجوده در معنی همان ست که صاحب نواقض یاد فرموده و از ینجا حال انکار صوفیه در زهد و
عبادت هم توان دانست که ملای طاهر قمی را صوفی کس لقب داده اند و مثل مشهور ست که خود کرده را درمانی نیست
و العجب کل العجب که کلینی امام المحدثین مذهب صوفیه المحدثه می پندارد و چنانچه مجتهدین بلده مدعا اند پس معلوم نیست
که از طرف قاضی چه جواب توان داد فکیف که مجتهد دهقانی بدان احتجاج نمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عترت طاهره
نبویه علی صاحبها و علیهم الاف السلام و التحیه کفر و زندقه ایشان ثابت می فرمایند کما عرفت سابقا و لاحقا و شوای
مجتهدان مولا سبزواری آنچه بتحقیق و تنقیح کرد اول دلیل الیست که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب مرتضوی ماثور نیست پس
قند مکر شد بر طور امامیه یعنی هم تصریح پدر باقر مجلسی و هم باعتراف مولای دهقانی ثابت شد که امام اهل سنت
مقتدیشان بحر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بکفر و الحاد نسبت کند شیعی باشد خارج از دایره دین و ایمان
و اگر علمای رفضه و غیر ایشان نیز چرخ بازی و کاو بازی بعمل آرند و فرمایند که لازم می آید که هر صوفیه صوفی باشد
گویم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را بآسمان بر دوزند و آهن فولاد سر در راه گو نهند
لازم می آید که مذهب ایشان معاذ الله مذهب حضرت خاتم الخلفاء الراشدین باشد فکیف که برات
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بیست و پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نهج البلاغه و کشف الغمه و غیرهما از قبیل جمیع حلیه فریقین وزارت خلفای
متقدمین بجا آورده سفری منتظم و سفر مودند و در حقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرفت معهم
چیرا سه هزار از ان مجتهدین و مرمین که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب
و در دیار قریبه و بعیده براه مذهب شیعه باشند و بار مذهب ستنه باستجناب و ذریه طیبه نشو و نما
شان بیکار و رایگان رود و منقلب ست و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که همه صوفیه با جمیع اهل اسلام غیر از نقش مذهبه سنیه باستجناب بوده و عزفه صاحب دلی و درویشی را باستجناب

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر باشند و از اثنا عشریه بکثیر بعضها لانکه مجتهد جامع
کثرت ایشان اعتراف نموده کما مر آری رفضه کلمات متناقضه میگویند که جناب امیر را و اولاد امجاد وی تقیه میکرده
یعنی اختلاف می انداختند سائلی را جوابی میدادند و دیگری را بخلاف آن و سوم را بخلاف هر دو کما فی الکافی
و آن مستلزم ضلال بل اضلال شان است معاذ الله و از ینجا دلیل صوفیه جاری شد بر حقیت خویش بطریق اولی
چه بدیهی عنوان است و بعض تسنن امیه چه کثرت اهل سنت و ثقات رفضه خود از کتب فریقین واضح است و عیان را

چه بیان نهاد وقتیکه به تمثیل هر بر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان ینبح کلب الا ان یکون کالمنجاب للعقور و کیا
لکن تو پس محال است که قول علما و شیوخ و سادات ما که نسبت بجمیع عوام و خواص رفضه در هر طبقه هزار چند باشند
و امیه را درجه بدرجه اکابر خود شمارند قابل اعتبار نشود و هر چه رفضه کالعدم یادگی نمایند تحقیق کرده تلقف
که محدث بود کما مر اگر حالانکه امیه راضی برضا دهر نیز قضا باشند و دنیا را لعنت نمایند چه جای تعمیم ما و ملعون
امت محمدیه حالانکه منصف نیک میداند که چنانچه امیه پیشوایان سنی رفضه را لعنت تبرا میکردند اهنا دارو لعن را
و میگفتند کما مر امیه همین است و عذر شان بجماعت نزد شیعه نیز دیگر مست یعنی حفظ جان و ناموس
بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان دوستدار اهل بیت بودند چون امیه کسی را
از رفضه لعنت نمودند البته زندگی و حضرت امیه قسم میخوردند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملا و مفصلا فی
هذا الکتاب وغیره پس هر دو دلیل نجابت باری بطریق اولی جاری است و آنچه شیخ علی امامیه در کتاب
مذکور رد و قدح در باره اتحادیه و حلولیه کرده در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمی شود بر حلولیه و اتحادیه رفضه با
وجوه متوجه است چنانچه بر ناظرین کتب تحفه مخفی نیست که بسیاری از شیعه حلولیه و اتحادیه گوشه گفته اند که باعتقاد شان تا
بلاهوت یکی شده و محققین رفضه فضائل جناب تعوذ را از همه نموده میفرمایند و ادا افترا بر امام شافعی میدهند که
عالم را تا ابد متردد بود که خالق او کیست خداوند تعالی شانه یا حضرت علی المرتضی کرم الله وجهه پس ببینند که شان آنجناب کجا
رسید و قول شاعری برین قائل مجوب بطلق شد عمر ما لیکه دوست از بهارش پیداست و برای شکستن رگ
گردن شان حرفی کافی است که کار جناب امیر را بالوهیت کشید بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه مترقی نگردید
سخن همین است که مفری ازاعلاجی ممکن نیست و همچنین شاگردان جمله مقتدین سیما خصوصا که با وجود کمال
در شاگردی او رسیده و مورد صد احسنت و آفرین او باشند زیرا که لا نسلم که آنها از صوفیه حقیقیه اهل سنت
باشند یعنی که آنها باعتراف مجتهدین کسی را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد دلیل غیرت است چنانچه
از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور را خود از تصریحات علمای شیعه و کبرای فی
چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی رطل بوق بهین سر اید که صوفی
حقیقی کسی نیست مگر شیعی امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتوانند داد که پیشتر سنی را دیدیم
که شیعی امامی بوده اند و صوفی نبودند و بالعکس در ینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقیید مذکور

دارد بنا شد که قبل ازین گذشت که خود کرده بود رسالت نیست تاکیت که خود اہل کمال گفته باشند این چه
وال آنست که اشکال اتحاد و حلول مع تنها در کلام شیخ علی وفهم وادراک قاضی شوستری عباری
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه تقیه جمهور سراسر برای ایشان مضرست زیرا که همه شیعه بوده اند
بدو جهت یکی آنکه جمیع علمار اخواه متکلم باشند خواه غیر ایشان تقرب بواقعیت مزعوم نسبوی خود کشیده اند
خصوصًا صوفیه را کما عرفت مرارًا دوم آنکه انها قطعًا و یقینًا نقشبندیه نبوده اند و تقیه مذکور مفید است
از برای مانحن فیه که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاہر ایشان تسنن بود ازین سبب تقیید
کردیم گوییم ظاہر امیه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه با ایشان معنی ندارد چه جای آنکه این بزرگان
بانی مبانی رفض را قیامًا وقعودًا وعلی جنوبهم لعنت میکردند واز صحبت خویش بیرون اند و
وستارسن را در حق ایشان گوش نمیفرمودند کما عرفت سابقًا ولاحقًا فثبت تسننهم وهو المدعا فتبادر

اسلاف زمان در صار شیعهم محتاجا الی التقیید لاکیف ما کان و آنچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاہرست که دریا حسن و خاشاک دنقیر و پاک همه وارد و از همه منزه است عارف
کاشی میگوید عالم بحر و شش لا آله الا هوست غافل بگمان که دشمن است این بار و ست دریا.
بوجود خویش موجی دارد و خس پندارد که این کشاکش با اوست و ذکر قاذورات و فضلات
اہل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلق وایجاد همه جز ظهور چیزی دیگر نیست کمافی بهبة السفینه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان است بقول بزرگے بچشم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هر جا
درین وادی ورنش کاویان بینی گویند طبیبی حاذقی فکر میکرد که کرم فضله انسانی را چه مصلحت
هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتے نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کحالی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید کحال از بیان ادویه
دریغ کرد طبیب فی ره از سرمه بر زبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی کحال گفت
که بعد از غور آن را نیز بیان خواهم کرد گفت ای طبیب حاذق آن کرم فضله انسانست تا در النسخه حکمتش این بود
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوع رمی سے الظلام است یعنی از ایجاد نیست که شیخ اعرف بانه خود
تعت شدی شاید که بر مزید فطانت عارف سمنانی تبسم نمودی و حکایت ملای نامی عبد الرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بر زبان حال داشت که هر که پیدا مے شود از و در رو
پندارم تو ئے بو الفضولے گفت اے ملا اگر خرے از و در پیدا شود ملا فرمود
پندارم تو ئے استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وهو معکم اینما کنتم از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این معیت را معیت رابع
گفته اند حزان سه معیت معلوم که معلوم متکلمانست یعنی حق تعالے با همه فرّها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او جسم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که عرض
نیست نه مانند معیت جوهر با جوهر که او جوهر نیست نه چون معیت جوهر با اجسام نه چون معیت عرض با جوهر
معیت آرامی روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح نه درون قالب است نه بیرون آن نه
متصل نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و هر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن هیچ دارد نیست و با اینهمه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که ازین شود که او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
گوییم که باتفاق جمله مسلمانان بران است که آنهمه را خدای عز و جل پیدا میکند و نگاه میدارد و رنه فنائی
او محال باشد و این عیبی نیست پس معیت مذکور چرا عیبی باشد با آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی فاعلی و هیچ
صفتی بی موصوفی نیست و انگار روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با اینهمه تعلق
بچون و مانند آن پاک است بلکه اگر برایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است قس علی
ذا معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجربی حلول و غیره بزرگی در اینمعنی چه خوبش گفته گفت
تو کو دیده ای که جستائی ز چشم مجنون طلب آن دیدار را تا نباید عشق محبوبی بی پیدائی گی شود لیلی کجا تو لی بدید گر
بچشم من ببینی رخ او پیدا سازی ز خاک کوی او انتهی مختصرا من بعد باید دانست که علمای کلام
اعلام از ماهرین فن بعد از افکار صحیح آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالکان کشیدن
ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرند و منظنه اینمعنی است که تعبیر از بیان آن
قاصر میشوند و مطلب چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر
کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت صمدیت تعالی شانه نظم نموده اند بوستانی زبان از قیاس
راز که تا راز سلطان نگوید باز یکی باز را دیده بر دوخته و کردیده بال و پر سوخته و بنده در مانده
رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحبدلا
رنگی دیگر ورای طور متکلمین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد
و زندقه با لاخر بر گزیدند حالانکه بعد از اتباع شریعت کماینبغی بطریقت در آمدند
و بنده در حق ایشان طریق احتیاط پیمایم و بیش ازانکه من بسبب اشتغال
معلوم که بضرورت شرعی اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که باظهار فرلتیز
ه عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند یعنی با اینهمه
ریاضات نیز امری اختیاری نیست که قطعا و یقینا بمدعا رسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و بسیار وسیده

بقول صاحب فتوحات که سالک درجه بلندیه وازی بجایی کشند وعمری در البتامی الراح بریاضتها گذشته
و نقد ایمان بیلاست می برد ذلک هو الخسران المبین وبیا ازین مقام مزید حیرت است که
قاضی نور الله شوشتری در حال شیخ اکبر نور الله مرقده در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
متام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود وانکه وجود خالق همان وجود
مخلوق است ودر آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هرکه عبادت بت میکند عبادت خدا کرد
وپوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شرع شریف مطهره باشد وبالجمله حکم بآنکه
وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق ومخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
از متالهان ارباب حکمت وکلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است ووجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بان حضرت ومیگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا الماء
متشمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن
نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق
بان گردیده اند نه حکم بوحدت موجود نیز چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که
عابد صنم عابد خداست آن باشد که معبود ومقصود بعبادت خدا است وصنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما
بران رفته اند نه انکه صنم خداست تعالی عن ذلک علوا کبیرا این حرفهای چند از تاویل
این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشیده با تاخر مرة این سخن هم دیده
می خشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس انچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشاء
خواه حکایه سر گریبان فکر فرو برد درست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از ان و هرکه بقول
جاثلیقی انادات حضرت معصومین ملاحظه کرده التقیه نیک دانسته که قاضی رطل یوق از دایره تشیع بدر آمده و
دنیواصب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از ان باعتراف طائفه کیسانیه فاحشه کسی نیست بمفر خود رفته ومشکل تر انیست
که در مصاحبت دیگر هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد واقیه منطقیه ولد الزنا قرار داده پس برای اشاره امر نا فرجام
انچه این طغام نوشته بود ع هرکسی از ره بی باثیر یزدان نیجه کرد * گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است
بسوی او باز میگردد وازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش تر الی بر مجتهد قالی بدگردد باتش درین عروش
دنیا خرمنان افتاد که فاخذتهم الصاعقة وانتم تنظرون زیرا که چنین خبیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه وآله را که چنین
اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی وآقای خود قرار دادند وایشان نیز همراه یزید وابن مرجانه بدرک اسفل نار الطود
التشریف بردند که قال الله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون * ازین هرکه برین اوراق
نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض ومن بلغوا اتهم الخ ازین مباحث بعجب میرسد زیرا که مجتهد قالی
بجهود تالیفات خود وتش مطولیسد نیز عم او اول بدانست که بجنین تحقیق مجتهد قالی درین کتاب اشاره در رسایل دیگر مراجعه آنچه جناب قاضی القضاة

القصات بامعنی حقیقه فی الحیات عند الممات دشمن حضرات ایمه هدات بسبب کور فی الروایات المستفیضه عند اهل المحدثات
فرمودند که نیز اهلسنت بتحریم تصوف قایل اند الخ مجمل است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدون تکفیر بیگونه متصور نیست و سبب آن غیر از قول بوحده الوجود
چه تواند شد گو هم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالغیبه الصغری والکبری نشان بود کما هو معمول
قبران الایمه بر پا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
درگمین بوده اند چنانچه قاضی رطل لوق در تالیفات خود نظر همت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این
شش بعین بمقتضای مثل مشهور ماریدان زر و لبوی کعبه چون ایم چون بدر و لبوی بتخانه خار دارد و بسیار
توقیعات منوله و رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی از رفع و سما از ناحیه مقدسه ماهی میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلسی صغیر و هم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواهست نصب العین گردانیده
و صاحب الامر باقتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داد یا چنانکه اهل طریقت الزام کرده اند ع گفتم ان یار کزو گشت سر دار بلند ¤ جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
سعد احتمال دیگر در قتل و سلب متطرق است بوجوه بسیار که ناظرین اوراق را در ان امعانی و غوری بسیار درکار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از انجا که خود کرده را درمانی نیست قاضی را درین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری لا تستطیع ان بان یقیل علیه و هو کجبر الجمیع الیه
حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان تصنیف شرح المواقف تفضیح مذهب اهل السنه یعلم الناس ان اقوالهم و اعتقاد
سخیفه و دلائلهم ضعیفه و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا تصریح بر تکفیر امام غزالی بجهت استحسان
تصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خودش استنباط می نماید و جه تسلیل است که در بیان معنی عبارات
کتاب چوش گفته بود که آفته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او بکجا برد بالجمله بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تایید نسخ صحیحه حکم قاضی رطل لوق زنهار نتوان شنید که او بتشیر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلانست و نسبت بدان بنماید و بعضی هفوات بر کلام
کالنعل بالنعل الطباق دارد لیس بر نقل حکایتش که هفوات او قرارت میباشد لقب مبارکش که شیعه تراش ا
تر و خرنقیتین نیز بر بدیهی است کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طایفه شیعه برای
اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب صاحبدلان امت مرحوم را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ؛؛
و عند التحقیق تصوف مذهبی جداگانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رایج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشته اند آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بر می آید که تصوف طریقی علیحده جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طور اهلبیت طاهرین است پس نزد ایشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهلبیت در عقاید و
اعمال باتفاق فریقین بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام والاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشند و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهلسنت و جماعت
است و این معنی را از کرامات او توان دانست ورنه رفضه ربها رفضیه گفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات است و بحمد الله که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء علوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح آن و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر آن که اگر از این عقاید حافظیه و النسفیه و غزالیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد و زنهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرائع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
تعصب بیش نیست و نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده و زنادقین میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفته
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عبارات است چنانچه از
شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی برده و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفه ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و ما لکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عزوجل بظهور
رسیده و از فرعون بصدور آمده چه ها گفته در های ناهموار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را ظاهرا و شراحیان بیان کردند که قلوب
اهل صدق و صفا بدانش مطمئن میگردد اگر چه لب افتد پا در جهان برخاسته که مردم در آن بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق آن نمانده که فضلا بدان التفات
نمایند و بر دران همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عوائب و عبادت
بفضل عمیم و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل لوق درباره فاضل و زاهد
استر آبادی چیزی گفته و بیان داد اصطلاح بهر رغم خود بجا آورده پس را مضحکه عقلا بیش نیست

و ہم برکمال عصمت او دلیل خواہد بود این ہمان خشک دماغی است کہ در ہر قدم ہر دم می نماید یا دداری
یا نہ کہ قاضی در مجالس المومنین وغیرہ از تکفیر صحابہ بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجہ نصیر را در خاتمہ تجرید
یعنی مخالفوہ فسقہ و محاربوہ کفرہ را لجاد ماوای خود میگرداند و عوام طلبہ نیز بہ یمن کتب کلامیہ
تحقیقیہ والزامیہ متاخرین مثل تحفہ اثنا عشریہ وافادات رشیدیہ وانچہ در تالیفات احقر البریہ از مشہور
وغیر مشہور دیدہ و شنیدہ اند نیک میدانند کہ اجلہ علمای شیعہ مثل محقق طوسی و دیگران از اہل
تحقیق صاف صاف بایمان حضرات شیخین واتباع ایشان قایل شدہ اند و نصوص حضرات امامیہ خصوص محاسن
جعفریہ در مقالہ سادسہ ذخیرہ کردم ایا فراموش کردی کہ عمدہ ایات تنزیہیہ قرآن مجید در بارہ خلفای
راشدین و مویدین شان پیرایہ ورود در بر پوشیدہ و مذہب اہل حق ویقین مثل افتاب نیمروز درخشان
گردیدہ زیرا کہ چنین مدائح در کتاب اللہ برای صحابہ کرام با فسق و فجور چگونہ جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجہ ثبوت رسیدہ و درین مقام قاضی رطل بوق ایات قرانیہ
و روایات اہل بیت رسول یزدانی را یک سر پس پشت انداختہ و تحقیقات اجلہ علمای خود را کان
لم یکن پنداشتہ در بارہ عالم استرآبادی چنان میگوید کہ والنستی لیس الانصاف بکن کہ قلب مثل ذم
وطعن اصحاب کرام و تنزل از مذہب زمرہ طغام التبہ سبب فیضان نوری از انوار و حصول صفاء
کشف اسرار خواہد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و ہرگاہ است حقیقی حضرت رسول
مختار کہ باعتراف شارح کلینی زمرہ قادہ مہاجرین والانصار بودند و دین اسلام را باقالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جہات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شہید ثالث
بالخیر مجمع شر و فساد دنیا باشند معلوم نیست کہ در دوستان خدا تعالی غیر از ارارہ شر من الیہود
والنصاری و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفہ اہل نفاق دیگر کہ باقی باند کہ خرابات
مغان و آتشکدہای ایشان را آباد گرداند کہ شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبرہ
رفضہ بچشم عبرت بین دیدی و بگوش ہوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیہ کہ سابقا بار بار مجمل و مفصل دانستی
زیرا اقوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظہ می آری ان شاء اللہ تعالی آری فرق اینست
کہ در اول جمع بین التحقیق والالزام است و در ثانی فقط افحام الد الخصام زیرا کہ ہیچ کتابے
جامع در احادیث شریف نیابی کہ بہ روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
وابوذر غفاری باشند یا مقداد اسود کندی و از محققین ایشان جابر انصاری اینہا کہ بگوش حق
نیوش در آید مقولہ قاضی رطل بوق ابن الہیثم والیا نزدہ بود و اگر تعلیل او را بدقت نظر بینیے
یعنی قولہ زیرا کہ ان شرک حقی است صفای جلی باو کی مجتمع شود محض اتباع محمد تا بن سبا می

کافر کیش و مذهب نحلت خویش و نیز شیعه و امثال و اقران خود را بدان تلقین ست این حق کی کوشش بر تلقین
غرائب طلبین درباب می نمند و اگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی می گویند گویا لقمه باشند که کلب
عقور را بدهند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
که مبادا گذار ایشان را در نظر نظارگیان نشگافند پس بغور و فکر سخنی از آن باختصار و ایجاز بشنوند تا
تلمیعات قدما و متاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس
جمیع متفرعات این باب و قد لکه الحساب ست پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
طائفه خاصه خانه کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ائمه قرار داده اند و بنیاد محدثات
مذهب بر آن نهاده می نویسند زیر آیت کریمه وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ
لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و لیکن من بر بیان صافی ملا محسن که مختصر ست اقتصار میکنم فی الجوامع

روی انهم قالوا استلم بعض الهتنا نؤمن بالهک فنزلت القمی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه وآله والمعنی
لامته وهو ما قال الصادق ع ان الله عزوجل بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جارة والدلیل علی ذلک
قوله تعالی بل الله فاعبد وکن من الشاکرین وقد علم نبیه بعبده ویشکره ولکن استعبد نبیه بالدعاء الیه
تادیبا لامته وعن الباقر ع انه سئل عن هذه الایة فقال تفسیرها لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی
من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایة
غیره قال بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین

ان عضدتک باخیک وابن عمک یعنی در تفسیر جامع که تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان و در
عربیت نیز در رتبه زیاده تر چنانچه مولفش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشاف است مفاخرة
بدان اشاره کرده مذکور است که نازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند بحضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو و علی بن ابراهیم قمی
که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف بحضرت ص ولیکن مراد امت آنجناب است چنانچه حضرت
صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاوره ایاک اعنی واسمعی یا جارة یعنی خطاب بشخصی
می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو
و دلیل بر آنکه اگرچه خطاب بحضرت است ولیکن مراد غیر اوست آنست که زیر آن فرموده اند بلکه
عبادت کن خدا را و شکر او بگذار که خدا میدانست که نبی او هم بعبادتش مشغول است و هم شکر
او میگذارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را و از امام محمد باقر ع پرسیده
بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر امر کنی بخلافت کسی همراه ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق ع که اگر شریک گردانی در
ولایت امیر غیر او را سال چنین خواهد بود باز فرمود بل الله فاعبد و کن من الشاکرین یعنی بلکه عبادت
ایزدی بجا آر و شکر بگذار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصله بالجمله چون افادات
حضرات ائمه در تفسیر این آیت بدر که سامعین چنانچه باید جا گزین شد اکنون از متفرعات این اصل
حرفی چند که اصول ابن سبا رئیس الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی رطلل بوق
را در باره اشاره این امور لیبرای اعمالش برساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند
بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار
که قلوب خود را از دین آبائی که عبادت لات و منات بود بپرداختند و همت والای خویش را باتباع
اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب پیروی شد لقد
قرانی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجای آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند و لیکن از لقب
شریف مرتضوی بر تصریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری و غیرهما ناخوش بودند و حضرت طرفداری
شان میفرمودند و بجامل حتی الی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مناسبه این خلافت
بلا فصل را یگان یکان میشمرد که اگر او را ولی عهد گرداند محنت بیست سه ساله من رایگان شود و اصحاب
راه ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ
چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه بارها رسیده پس امری
از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش از این مصیبت جانکاه خیلی اندوهگین بود و بالقضاء
والتقدیر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری از آن در رشیدان نظر
کسی نیامد زیرا که آخر حکم الهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
حضرت سید کائنات خار مختلی محکم که در قرطاس هیچ دفتری جاری نتوانسته شد از جناب امیر تو لیسانید
بلکه از جناب مرتضوی ابا این نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
در همین دو قول بود که خلافت بلا فصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی راجح باقی
نمی شنوی پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پای رفضه مزوره را
مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد آیت مذکوره کما سیجئ ان شاء الله تعالی که حضرت را کمال
تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود
و بحیلی بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد و معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع
و غیره عیان گشت که این کریمه دران نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای محمد عبادت
بعضی از معبودان ما اختیار کن تا ما ایمان آریم معبود تو لیس درین مقام مراد الشرک و دفع شرک

واشتراک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یگانگی حضرت خلاق کائنات یا ولایت و خلافت امیر
مکین که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق است که تناقض صریح بهم رسانیده دارد و یکی مردگیرد یا مکذب
است تبیینی که حدیث حضرت امام ابوجعفر علیه السلام باین معنی است که خطاب بحضرت پیغمبر است و هم مراد آنجناب است زیرا که
فرموده اند که اگر امر کنی آنرا مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را اعمال تو حبط شود و معنی
است که این مضمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که در آن غیر آنجناب متعین است
و از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره پس بحکم تعارض لتساقط لا وقوع آمد و باقی نماند مگر بیان حقی که در جواب
مشرکین فرموده اند و آنرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بل الله فاعبد و کن من الشاکرین
برابر هزار دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که عذرا را عبادت
یکی ولیکن او بپرداز چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که افتسلم نبعض الهتنا تؤمن بالهک پس کجا
قصه امامت امیرالمؤمنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات بوزیدن و از ربط
و ضبط ما قبل و ما بعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بیرون انداختن است انیکه و بعد آن دانستی حال آیت کریمه
باعتبار ما قبل بود که مضمون ولایت و خلافت استنباطی ما در رسیدیم بحال ما بعد و آن اینست که
فرمود وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ بِیَمِیْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت انداد و مساهمت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال مجتهدین که برای او حدود مقرر کردند حالانکه وصف کردند نتوانند و نگویند که او اعظم و ارفع
است از آن چنانکه جناب امیرالمؤمنین در خطبه شریف و اولاد طیبینش در احادیث منیف بیان کردند
و تفسیر ملا محسن کاشی هم بران مشتمل است و الصافی در قول او تعالی و الارض جمیعا قبضته یوم
القیمه تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بطاعت و عبادت شان بپردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم شیعه کار بر شان از
روزگار چنین کلام را بطریق ما قبل جامه تلبیس ساختند و بر اسامی مقدسه حضرات اهل البیت طاهرین دادن قرار دادند و شاید
بجهت غلو که مذهب غلات است از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله است ذات والا صفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت که امر غیر مترو مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قرآن مجید بر آنجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیده اند و جناب نور الانوار مشتمل اند
مهاجرین و انصار را انکار دند در رتبه تا امام صادق مصدوق رسانیده اند و سلسله ۱۶ حیث

تا آنجناب متعین مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه سال
خواهد بود فرمود در آن وقت نه حاجت بغور شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد در معانی هم این حدیث باختصار
مرویست کما لا یخفی آنچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن عنم و عین بلکه مزید ظلمت حضرات الحسینیه
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نموده‌اند و داد نواصب داده‌اند چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ و مقام حیرت است که چنین آیات را معاء به اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشته‌اند
وجواب بر اصول طائفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود در
این اشرکت احد الولایة لعلی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسوله بود لیکن بی ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه دانستی و این هفوات اهل خرابات را پایانی نیست مع‌هذا شرک و اشراک
که از لین اشرکت ندهن هر کس در آمد بر معنی متبادر الی الاذهان محمول توانند شد یا اصطلاحات بر فقه بیدیر
و انهم لطبن و تخمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل لبو فتح کجا بود در باره فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو در آن میرفت که چنین زاهد و عابد را با وصف مجاورت حظیره مقدسه امیر المؤمنین و آنگاه تا قرون
و دهور صفای حصول نه انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و آنهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
ما به النزاع بمراحل دور و دور افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت ولیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از قومیکه گویند قرآنیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از اینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را زیبد صدها آیات نص را در نصوص
امامت ذکر کردن دوست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر مذکور التقیه تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از اینجا که برین تقدیر عیاذا
و جهارا حضرت پیغمبر نذیر رئیس الحرمین میگردد عیاذا بالله مجتهدین عظام و صاحب دقائق در عناد الاسلام
تیدی می فرمایند که نسخه واحده را دو نسخه گردانیدن و به تالیف صحابه منافقین کوشیدن به پروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه این معنی را تجویز تواند کرد چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشد و بر فرض
احتمال و تقیه مذکور اکنون ضرور افتاد این امر را بجای قرار دادن که اقوال و افعال او نیز داستان عبث
پس عدیله شیاطین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا وَّاَنَّکُمْ
اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعٰلَی اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیْمِ چسان روا نباشد
که حقیقة رسوائی مذهب خویش است القصه حال دلالت قرآن مجید اینست و اگر با افادات اهل بیت طاهرین برداری

ازان عبارات تمام ظاهر است که افعال الٰهی را از غلبهٔ تقیه منزه دانستن و تعجب دین و قصه بحرین امور مهمله
رکیکه و مختلفه متضاده و مسخن می گشت حالانکه حق تعالیٰ چنین کتاب برای هدایت امت خود منزل از مروده ع
که خلق را وصف او چه امکانست و رسول خود جابجا ارشاد نمود که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و مجتهدین غالی و زمانی چنان مضامین از علمای
خود نقل کرده اند و عماد الاسلام نیز آنکه حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و لفضایل
مهاجرین و انصار پرداخت پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در صوارم
خلاف آن می گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و بجز امیدن قدمی چند انهم بود تمامه که
کنارم وفات و احتضار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کسی نتوانست فهمانیدن
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت به تشریح و بسط تمام تقیه را شان داده بعد از دعوی اجماع بر همین معنی
که بعد از ورود والله یعصمک ازین اتفاق مرغوم رو برتافته اند لزوماً التقیه نبود و اجماعاً اینکه شیعه که
حال حضرت بود او وصی بلافصل پس حقیقةً و جناب وصی خلیفه بلافصل یکی را دو کرده و دو را چار کرد یعنی
بعد وفات شریف قسم خورد که ردا بر دوش نه افکنم تا قران مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نائب برحق همان طریق بیهوده تتبع اقدام شریفه چنانچه
باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ماقبل و مابعد بران قائم است زیرا که چون
تا یابی لوز یعنو اینکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر و ارتداد بود و انهم با وفات کمام
پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو شبه یدعلی المقصود و لیکن
مجتهدین و متکلمین رفضه تیز زبان و دریده دهن خصوصا جناب مجلسی لوم خانه کن در بحار و حق الیقین
می نویسند که نسخه مذکور از قبائح و شنایع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمود دید مایم مهاجرین و انصار را دید حالانکه در قران مسلمین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ چیزی نباشد که از انواع مدائح شان خالی
بوده نباشد پس کتاب رجعت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین النبی و الوصیت
عیان شده و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطوره بر آیات منسوخة التلاوت مشتمل است
و زینهار درین زمان بکار نمی آید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا الظهور انجامید که دوایم
اصحاب و قراءت اسم مقدس جناب امیر که رفضه با عاقبت اندیشی مسبر ساختند بحدیکه کسی دیگر
هم بنام شان افتاده منسوخ التلاوت است چه جای آنکه لایق استدلال باشد لاحجة فی آیة
واحدة بالاتفاق و هرگاه کتب قومش زیاده تر بملاحظه آرمی عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت را
و صحیح کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برباد گناه لازم

بل كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا اَكْبَرُ اَنْ يَكُونَ صَفَا عَتِيقًا و اِيَّا اَوْلَى كه كتاب اَحْكَامُ الْغَيْبِ و اين امر بديهى توان گفت كه خدا تلاوت را منع
فرمايد و ايشان مصر باشند جمع كنند و رفضه از غلبهٔ غباوت و عداوت اهل الاسلام بعضى از سور آنرا در كتب خويش مى آرند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امير المؤمنين از جمع تلفيق و خلط و اختلاط بود كه منسوخات در يك شيرازه فراهم نمود
تا مردم از قرارت آن محترز باشند و دست كشند پس توان گفت كه اين امرى عجيب غريب است كه خبر رفضه منافقين كسى
از مسلمين جسارت نه كرد آن نتوانند كرد كه مثل علم ضرورى جناب مرتضوى است ديگر چه گويم معهذا بجاى خود كفره
شيعه مدلل و مبرهن شد كه بسيارى از علما و صلحا كه بتلاوت آن سورها مى پردازند و بقرارت سوره و لايت و نورين
مشغول مى باشند همه كفار و مرتدين باشند و فقهاى تلاوت شان سابق عيان شده حاجت اعاده و باقى گذاشته و از
هم اگر تفتيش رود القاءى رفضه هنوز بدان معتاد اند و خود كتب شان بران اول دليل سبحان الله جناب
و ذريات اطياب آن نسخه را چنان پوشيده كه در ديار جابلقا هم تلاوت آن بتحقيق با نيان خيالى شيخ سمت
جواز بدارد بلكه ممنوعيت كما مر و ديدن و خواندنش به خروج و عروج صاحب الامر كه بعد چنان اهتمام براى
هدايت و تلاوت اهل ايمان جمع فرموده موكول است چنانچه از كلينى و نعمت الله شوشترى و ديگران هويداست و در ظهور
اين امام هنوز مهلت قرون و دهور است تا سيما كه دولت و ترقى اين مذهب و شخلت لبال مقتادم از هجرت بود
و از بشارت اعمال شيعه كه اسرار حضرات ائمه اطهار را نهايت سبكسارى بلكه اراده خونخوارى و آنهم عمد آنه غلطا
فاش كردند چنانكه بارها دانستى غيبت كبرى رو داد كه آن را انتها معلوم نيست كما فى الكافى الكلينى
لاحول ولا قوة الا بالله ع اى تو مجموعهٔ خوبى كدامت گويم ۚ طرفه آنكه از كتب شيعه حتى عماد الاسلام نيز توان يافت
كه قرارت مختلفه از تذكير و تانيث و لفت و تحفيف و غيران كه حضرت رب العالمين بدعاى حضرت خود براى سهوليت
تجويز فرموده بود بدفع فتنه شديد كه حذيفه رضى الله عنه تقرير آن كرد در خلافت ذى النورين موجب تحريف
قرارت و اكتفا براصل شد و حضرت امير انرا پسنديده و رفضه برانجناب چنان افترا كردند كه مخلط منسوخ التلاوت
تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافى و غيره اول دليل برانست كه حضرت بكمال شدومد فرموده بود
كه يا على بكمال اهتمام در جمع قرآن مجيد بعمل آرى پس اين وصيت هم پامال كردند الا لعنة الله على المقصرين
الغرض اين مسئله را بخرافات اكابر رفضه و ملاحظه تحقيقات ثمانيه در مسائل طرابلسيه و محدثات ديگران در كتب
كلاميه و اصول اماميه چندان تمام و معركة الآرا سبب طرار اند با بيانات شان الى يوم الجزا بايد گفت كه هر چند حضرت ائمه
بمجلس خويش آن را يك خلافت را بار بار طلب زنگار نكى امام نرگسى و سوسنى و ريحانى تا بهشتاد و دو هزار سال زيب
و زينت افزايند و ليكن چه آنكه هر عاقل بر اليجاد و احداث ايشان خنده و تلبيتى در خرافات شان صورت بند
امر محال شد نى غيبت پس انچه بر ايشان كه خواسته بودند كه جامعين كتاب مجيد را در مباحث از دائره ايمان
بيرون ارند بر ايشان بعواقب خندند بدوجوابع خصم پيشان افتاد و كه هر مجتهد شيعه شيخ تفتى است بدنه از التقرير
تمام گفتنى چون كلام رشيد رفته بدينجا انجاميد باد آمد كه سخن در حقيقت تقاضى زبان بود ان فرقه فحد و مساعى ادلين

پس میگوییم اول وادعیای علمای شیعه یا دعوی دانش و بینش ایشان چنان است که خود صدایت کریمه یعنی
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ متعلق است که با انبیای متقدمین این مضمون نمیا
است خواهد شد که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما ضایع خواهد شد و بل هذا الا سقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار وغیره از اسفار چنان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیا و رسل
علیهم السلام هریکی را با تحاد دو وزیر حکم بود و این آیت اول بر آنست که طور سابق ولاحق یکسانست و برای
حضرت خاتم رسالت بحکم باری چنان شرف نفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
را هم در حیات و هم ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بکمال نیک محضری سرانجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند در بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهیه الزامات جماعتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هرجا دست سخن دراز داشتن الفاظ را کوتاه کنند و بر نام
ائمه هدی هرچه خواهند بربندند و زبان افترا برکشایند و دامن برگزیدگان درگاه ایزدی را بابواب انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه آنکه در معنی این آیت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی و ابن سبای یهودی
را بکار خویش آرند و قلوب منافقین و شیاطین را بربایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفة الفاحشة سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از آن برگزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هرچند دار الجزا نباشد ولیکن چاه کنند را چاه در
پیش و بلا دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضیه بی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهر بسوی حضرت
صلی الله علیه وسلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود و صدق این معنی بی کلفت بر شیعیان
ضرور است زیرا که ائمه متاخرین را که نسبت درگی پیش خورشید امامت بلافصل دارند شریک این منصب گردانید
اند و هو بعینه حیدا بلکه چون باستیعاب اصول اهل فضول تاملی توانی دانست معاذ الله که کجا مهر معطله و کجا
قصور رشیده و کجا نور و ظهور و کجا شب دیجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
و سند این امور قبل ازین بتکرار گذشته و الحمد لله شیعه میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم توانی کردن و این نوع تقریرات بیهوده کار آوردن که مراد از اشراک
غیر در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضیلتی که ما ینبغی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او نیز
همچنین وعیدها از قران مجید و حدیث شریف استنباط توان کرد و اگر مومنی است برگزیده و امام معصوم
و عادل پسندیده باشد اما چون مرتبه شان فروتر اظهار کنند بر اصول جمهور ولا ووایت وقایع ضروری

عندہم لاجماعہم علی التقیہ ایشان را چہ مضرت باشد بلکہ این امریست شنیع بیگانہ است بنظر ما پس معاذ اللہ کہ کسی
از اہل دین وملت تجویز ان کند اگرچہ فی حد ذاتہ شیعہ قباحتی نداشتہ باشند کما مر صراحۃً واشارۃً یعنی کہ در زمان
خلافت جناب امیر رضی اللہ عنہ عنہما کہ برخاست و تدارک ان لعل نیامد نہایتی ندارد از تحریف کتاب اللہ اکبر
ثقلین و سوختن آیات معمول التلاوت نادی کردن و داہیہ حاطمہ یعنی احراق بیت حضرت فاطمہ و کشاکشی و شکستن
وسقط شدن محسن مگیاہ دند بہ ولغو یا اتیاہ بلکہ قتل بضعہ خواجہ ہر دو سرا کما فی علل صاحب الرقعات المزورہ
و حکایات وضعہ و دشنامہا از حضرت زہرا در بارہ حضرت مرتضی شیر خدا کہ مرا می بران بخیال کسی نگذرد ہرگاہ
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم تتکلم حتی ثابت متفرعات غیر متناہیہ نیز در قضیہ پدید آمد حالانکہ نفس سکوت
نقض و رد مدعای مخالفین نیست بلکہ دو پہلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات منصوصیہ کہ آغاز شناعت چنین
وانجامش را نہایتی پدید نمیشود و جز ایذا و حصول اذی محلی ندارد و آنہم تا وفات بضعہ سرور کائنات
چنانچہ بر ناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماح فی کبد النباح خصوصاً و این اوراق عموماً مخفی نتواند شد
بر روایات اہل ترہات و ہفوات کہ اگر بتفصیل آن لب کشایم و از در استیعاب در آیم ع مثنوی ہفتاد من
کاغذ شود الغرض ہمہ این امور و امثالش بر اصول روافض در زمان امامت و ولایت جناب شاہ مردان
و شیر یزدان بود کہ تعدادش در کتب قوم بسی سال میکشد خلاصہ آنکہ چون طائفہ شیعہ ولایت جناب
را حقیقۃً بخاک ملاعین یہود و مجوس برابر بلکہ بدتر ہمی گردانند پس در حبط اعمال ایشان چہ گمان توانی کرد
و دخول جنت چگونہ متصور بلکہ محال اگرچہ جنت شداد باشد و ہو شدید المحال و ایضاً فی محدث رفضہ
مقتضی است اضمار ولایت و ہو خلاف الاصل مخالف معنی اشرک علی المعنی المتبادر المشہور فی الکتاب المستطاب
و امثالش نیز در قرآن کریم بیست از بیش مسرود نہ یعنی بعد ذکر شریف حضرات انبیا و مرسلین و دیگر بزرگان
دین میفرماید وَلَوْ اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ الی غیر ذلک
من الآیات البینات علاوہ ہنوز گفتگو در مناظرات فریقین می میرود و منتظر پہلو نمی شنید کہ اذعان ولایت
و امامت ائمہ ہدی ہمچو اعتقاد توحید خدا و نبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک در ان چرا
حبط اعمال چگونہ نشود قطعاً و یقیناً مثل شرک بکفر کلی شبہہ سبب احتیاط است و در خصوص تصرانی را احادیث
رسول ربانی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی در ین آیت چگونہ انحراف توان کرد
و از معنی مدلل و مبرہن چسان رو توان گردانید آمدم بر آنکہ از کلام قاضی رطل لوق شرک خفی و نور جلی
پیداست کہ گفتہ بود کہ شرک خفی با صفای جلی مجتمع نمیشود و جوابش بالاجمال اینست کہ آن کدام شرک
بود کہ با اہل بیت طاہرین و طیبین کہ سراسر نور الہی بودند مقترن شد بر تخریج صدوق و لذا الصدوق کہ
معانی الاخبار کتابہ خود را بدان زیب و زینت دادہ و بسند و اسناد چنان آوردہ کہ مراد از رجس
کہ نفوس قدسیہ از ان بعد نزول آیت تطہیر گشتند شرک بود پس اگر بشرک جلی قائل شوند نعوذ باللہ لاجرم

میتوان گفت که علی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض یستلزم النصب والخروج زیرا که از آن منتج انتفای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این نمط ایمه متدین شده با مرتبة القلب رجعت الی الشعر و ان معتد لا انها
شود و باشد برای اهل حق که ایشان در دین شرک اصطلاحی بهر نوعی که باشد عترت مقدسه بین گشته و قبلی نظر
از آنکه جله سنی بود مد چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده بد اصول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض باز
این امر حالی رای عالی میشود و اگر در قوالب شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را با وصف
و لواحق در زمره مطهر و اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت محمودی گردد در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سابقا پس درین حق کدام مانع تواند بود که نفاق هم در قوالب بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق
و قواعد اهل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بجهت ستر و استتار خود امر دقیقی باشد کما لا یخفی علی الرفضه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ٭ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المتقدمین و اظهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شیء یرجع الی اصله ففیه السیت
که اتفاق موالف و مخالف بر السنت لاجرم برین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام قاضی
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع تواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفا بعض
عترت سید الانبیا صلی الله علیه و علیهم چگونه منصور نشد یا مگر چنانچه قاضی رطل لوق ابن الملتیم و الیا نزد و
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر بسلب نور و صفای اهلبیت قایل شود عجبی نباشد که محدثین
شان آنجناب مصداق والیل اذا یغشی گفته اند کما فی البحار و القبایل بنوی در روایت میکنند که
امیر المومنین اظهار کفر و اظلاق ایمان نمود تا دم وفات کما مر بغیر موضع و بیان اموریکه بران این افادات
متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و نیز اهلبیت رضی الله عنهم می رسانند باید که تر در رفضه موجد خالص
باشند که اشراک و اشتراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با اصحاب و اهل بیت بر روی شر آنها خارج از دایره
امکان است همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت تخیل تواند بود پس آغاز و انتهای آن اختلاط و اشتراک
در محدثات شیعه و در مذهب اهلسنت است که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه آن می شمارند
و قس علی هذا امر امامت را در ما بعد بحضرت امام مهدی فی سبیل رسند و از اینجا بالاجمال دانسته شد وجه
لیشار ریکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم و الله لتدرک قاضی آنچه بطور نقش و مصادا کرده بود
از شرک خفی و نور جلی و نتوانست که شرح آن بکند و چنان بگوید که بلا کلفت فهمیده شود تلمیع آن ملتوفه
شد و اگر زینهار فرصت رود و بهر تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل در آن باشد و هر عالیکه موجب
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و نفاق محدثه تاویل و التسویل را در ایات قرآنی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد و الله ولی التوفیق و بنده از نمط التحقیق درین
اوراق نیز ترشح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل لوق خیری

باقی است پس مناسب انکه دراینجا نظر سرسری نموده حدیقه آرزوهای ناظرین وسامعین را سرسبز وشاداب گردانیم
وگوییم که انچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشدش از گروه نقشبندیه
نخواهد بود که واجب میگردانند نقلاً وتحقیقاً بغض جناب امیر را گاهی بقدر اندک و گاهی بقدر واجب الخ جوابش
حقیقه در قران مجید تازلست فنجعل لعنة الله على الكاذبين این بغض وعناد را با خاتم الخلفاء الراشدین
بدان طایفه فاحشه کسیه نسبت توان داد که از فضایل عمده انجناب اظهار کفر را والکاه تادم شهادت روایت مینمایند
ومسلوب می گردانند نور آن امام ایمه اهلبیت را وآیت واللیل اذا یغشی را برای آنجناب خصوصاً می نویسند
واز برای ایمه عموماً در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرمودند اماميکه در تقیه باشد او بیهر معطل است
واگر باری الضاف درمیان نهی البته توانی گفت که هرگاه امام محمد باقر وصادق محفوظ بحفاظت الهی علی ما فی
الکافی الکلینی بر بناءات شیخ الطائفه وامام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص مینداند عن احدی را از ایمه
هدی بیهر معطل بلکه مثل خلایق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب وافترا بسیما بر آباء طیبین خویش کما بینا فی
مقامات من هذا المجلد فما ظنک بغیرهما من الایمة الطاهرین المامورین بالتقیه عند المشیعین پس اگر بعد روایت
حدیث ترمان که در کافی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت وجناب شاه ولایت
حالانکه بمجرد تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر المؤمنین شد بخلاف حضرت که تعلیم او الواب را گویا نسبت قطره دارد
بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر دانه جو چند ارند یا بیضه خانگی یا بیضه عقاب
قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما زمباحات و هرگز موجب عذاب وعقاب نیست بخلاف اکابر
نقشبندیه که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فایز شده اند
که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف وشهود حلال مشکلات خفی وجلی شاه غلام علی
رئیس خانقاه مظهریه نور الله مرقدهما را در خوابی دیدیم وبخدمت شان رسیده چنان یافتیم که بر دودمان سادات
رفیع الدرجات از جان ودل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد
واز مرید مجیبش ذوالاحیانش تعداد بسیاری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة
الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می نمودند وبچشم دیدیم ونسبت بالمقال والاعلی سادات از تاجران
وسپاه خویشتن برابر غازی نمی شمردند غرضکه بعضی از ینها مساعر ملک نورانیت وضیا گشته اند وبعضی اوان تحریر
رونق دین ودنیای افزایند وخاک در غلامان سادات را سرمه دیده میگردانند وهمه این بزرگان در دنیا
فضیلت بسیق ربوده ومی ربایند وحضرت میر عبد القادر گروهی که جوانی بسیار رشید بالا دو واقعه دیده بود در
وکباب یکدفعه میخورد وبعد اقامت در خانقاه غذای شیر بانند غذای حکمای حاذقین بستند که مقدار شش درم
گلستان بخورد مسنه صاحب کرامت بلکه استقامت بود وشیر عبد القادر گروهی با نمیشه پیش الیسار مثل شدیم نشی
ودقیقه فروتنی باقی نگذاشتی ودر حال حضرت محمد والف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

شاید که دیده باشند آنچه در وقت وفات فرموده اول بدانست که غایت بی‌ثباتی حضرت اهل‌البیت را حق
و متوسل این عروة الوثقی بل مدعا یحصل آن‌سه و مثل آن بزرگ که رفته‌اند در سعد دلیس مذکور است مطابق
انشاد که چون قوم ش شهید گردند تا ملائکه او را از نزد پیر آسمان برخیزند بر ایشان و همسایگی حق حاصل شد
ارشاد نمود یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ و مراد شیخ رحمة الله علیه کما الخ
آنکه بر روافض مدعیان فرید و محبت مخلصین حقیقی اند که اهل سنت اند نمیدانند و لاف و گزاف برای خویش
میزنند و بیرون ظاهر است نزد هوشمند خبیر آنانکه محبی و ذاب و خور و خواب به ابتاع حضرت نکوشند از بغض جناب
مرتضوی چگونه دین را به دنیا فروشند قاضی رطل ابو ق سینان را ببغض حضرت مرتضوی متهم میگردانند
و مقداران بعض را از راه وقاحت خود بیان کرده‌اند پس بالیقین بر نفس خبیثه خود قیاس میکنند
نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْإِفْسَادِ فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا نقل است که مولوی مراد الله مرحوم که بر صحبت ایشان از
حالی از عبادت نبود مجرد ذکر جناب سید الشهداء و شهیدان شان چنان میگریستند که رقت را مدت القم
در ایام عزا اتفاق نیفتاده باشد و پیر مرحوم که معتقد بزرگان طریقت بود واقعه کربلای معلی بیان
میکرد از غلبه گریه تاب بیان نمیداشت نور الله مرقده و حال بنده چنان میگذشت که وقتیکه پیر رحمه الله
واقعه جناب سید الشهداء بیان میفرمود سلاح را در خانه نگاه داشتم تا مبادا در آن حال که بر من طاری
میشد خود را بکشم و اکنون بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میگویم که بارها یاران صحبت خواستند
که واقعه شاه شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بیان آن قادر شوم و همینکه خیال بیکسی اهل‌بیت
رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی و طاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قرآن مجید میخوانم
و میگریم خصوصاً روز عاشورا ٭ خدایا بحق بنی فاطمه ٭ که بر قول ایمان کنی خاتمه ٭ اگر دعوتم
رد کنی ور قبول ٭ من و دست و دامان آل رسول ٭ بخلاف اهل زیاد سمعه که اگر آهی بکنند بر اظهارش
علم و لقا رد می‌کنند و ذره محبت را ابد الآباد اکرمی ... ترک لعنت احادیث نبوی
خدا تعالی عز و جل خواند فرموده که چون لقاره ماتم تو احتی و خود را ... کو فه ... سامعی الکرون ...
ماتم فرزندان رسول مطلبی از من چه مطلبی ٭ بیر ... این اسما ... اهل جنابه ...
طریقه نقشبندیه با قوانین شرع شریف موافقت و مطابقت میدارد و در اتباع سنن نبویه صلی الله علیه
و از اجتناب محدثات سیئه ایشان را ید طولی حاصل است و دیگر امور که در عالم ذوق و شوق ...
صدور ... را در میدهد دیگر از السیاست و البشارات کما چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ٭ تو قشر
اقشمندان را چه دانی ٭ تو شکل پیکر جان را چه دانی ٭ تو خود فی نفس خود نمی یابی ... رموز ...
چه دانی ٭ و آنکه قاضی مذکور در این مقام خوانده است الله بر ناظرین این اوراق معلوم است که
مصداق آن کیست بدلیل مبین وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی چنانچه از تقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین
فهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور وانصاف باز ملاحظه فرماید واز شیوخ چشتی وغیره سهروردی
تراشیده وافترا وتراشش وخراشش را که وتیره قدیم او بود بگذارند ومیدانند که حقیقت انتساب
تصوف وخرقه آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچه نزد
قاضی در عظمت وجلال بعرش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاش
برین قدر اکتفا میزدند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی ورد آن نتوانستی اما انچه قاضی
حقیقت نشناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق یاوه هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید تتابعش برخیزد زیرا که در کتب
ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهر کسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان المنزله
برانگیخته بود باز هم بدون تخلف وتردد بمقتضای الغوص ... جعفری گردیده وسهم بر وقت تقرا شنیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرموده اند که سر خود بجه دست موسی سفید بکن کما فصلنا فی المجلدات السابقة پس باب بعد
او نیز شد وقاسے فی محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مضرت شدید رساند وعلامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغه مذکور است کما فی البحار وتازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه از وی پرسیدند یکسان راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرتاج فی کبد النتاج
مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی تقیه وستانه
والیضاً صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی عهدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر
شرح نهج البلاغه کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
وقتبان خانه خراب تزاید الوصف بود وقدم متوزع فضایله فی الاکتاب نزل علی
انده ورشد الفقر دو بس بلا ارتیاب لان خلافة الخلفاء الممدوحین لتفرعت علی خلافته
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینهم
که مجتهدین که چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام اقای خود که بدین تصریح

مختصر بی نشان و پریشان می گردانیدم چگونه مختلط میگردانند و این الزام را چسان از میان بر میدارند فَلْيَضْحَكُوا
قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بعد ازین وافق دلیلیکه به تعیین نوشته که بودن صیلیه
با معرفت مستحکم است اول ازمنزل مقصود نمیرساند زیرا که اگر معنیش این است که هر پیر را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلام السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد تحدید
سالیقین و مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش و استدلال شان به چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیل
ورنه لازم آید که هر کسیکه مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او به طور مرتضوی باشد و آن مستلزم
انمیجنی است که سر فرقه شیعه باوصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشد و بطلانش
بدیهی است که حاجت به بیان ندارد و اگر معنیش چنان قرار یابد که هر چه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس این هم باطل است بلکه به بداهت البته تقریری که الفاظ دیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم و غیر او چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه بدو صد هجری بهم رسیده
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعدیت زمانه و ظهور رود به هیچ وجه باک حیرت اینست برقرار
واز روضه که ائمه واحد بعد واحد بعد وصول هجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده اند و انها
منسوب اند بایشان قبل از ان حالانکه حضرات ائمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده تا عتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بعید التشکیک بعد
از وفات امام سابق امام لاحق گیست و در خار از ار ضلالت مبتلا بودند و احداثه ایشان واقع شده
به تحقیق نسبت بدون طریقین علیه که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه است
تحقیقا و الزاما نیز اکه باطار یه ر باقر مجلسی در یافتی که تصوف طور اهلبیت بود و ایضا از کتب تصوف
جا بجا پیداست که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صادر
باید به طوریکه باشد مناط اعتبار نتوانند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضویست
واز بسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
معاینه دانستی انچه بحوالش مجملا انکار اید وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هر گاه قلم تا اینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة الشیعیه ورق گردانیده کردم و بدین مقدار ملتفی شده
بر کلمات می پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف بازدید غفلتانی وسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب
رساله تصوف که من حیث الجامعیت به عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی میدان تحقیق و الزام و انقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش کو بتایید نظر حل معما میکرد که ان شاء الله تعالی ازان رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد وجد جلال معضلات خواهی یافت و دایم نشان ز گنج مقصود تراخ کرما

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب آنکه خرقهٔ تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر متفقدین نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بنور والضاف باز ملاحظه فرمایند واز شوخ چشمی وخیره سری باز آیند وافترا وتراشش وخراشش را که وتیرهٔ قدیم او بود بگذارند وبدانند که حقیقت انتساب تصوف وخرقه آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچه نزد قاضی در عظمت وجلال تعبرش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاش برین قدر اکتفا میزند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی دروآن نتوانستی اما انچه قاضی حقیقت شناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق مادهٔ هفوات می ریزد ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن غولیش که می آید تتابیدش برخیزد زیرا که در کتب ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهرکسی در بحار وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان متزلزله برانگیخته بود باز قصرین تخلف وتردد بمقتضای الفومن عصفری گردیده وسر هم بروقت تبرا شیده اگرچه جناب امیر بار بار فرموده اند که سرخود بجیه وسنا موسی تسفید بلکن کما فصلناه فی المجلدات السابقة پس باب الله بودنش نزد قاضی محیل البته مستخیل توانند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مغفرت شدید رسانند وعلامت کمال ایمان بگواهی حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغة مذکور است کما مر فی البحار وتازه تر آنکه در واقعه فدک هرچه از و پرسیده اند یکبال راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نموده که تعلوب شیعه نیز گمراه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرماح سخی کبیه التباح مبسوط گردانیده هم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی تحقیمه وشانه وایضاً صدیق اکبر کاسیے از ایچ احدی تخلفی بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق گشته حتی عهدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر شرح نهج البلاغة کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین عراب وتتبان خانه خراب زایدالوصف بود وقدم تموج فتنها سخے الاکتاب تنزل علی انه درستهٔ التقر دو سمس بلا ارتیاب لان خلافة الخلفاء المذهبین تفرعت علی خلافة افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینهم که مجتهدین که چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام او ای خود که بدین التقریر

مختبر لی نشان و پریشان می گردانیدم چگونه ختم میگردانند و این الزام را چسان از میان برمیدارند فاجعلوا
قلیلٌ دلیلکم کثیرٌ اجتماعکم کانوا یکیبون بعد از ین قاضی دلیلیکه بنحوی نوشته که بودن صدیق
با معرفت متحکم است اور انیز لا مقصود نمیرساند زیراکه اگر معنیش این است که هر چه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد حدیثی
سائلین و مجتهدین معاندین بالحاد و زندقه بودنش و استدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیله
ورنه لازم آید که هر کس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بر طور مرتضوی باشد و آن مستلزم
انمیحتی است که هر فرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی مسالک ما و نجات یابند و بطلانش
بدیهی است که حاجت بیبیان ندارد و اگر معنیش چنان قرار یابد که هر چه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس انهم باطل است بلکه به بعد اتساد لیسه بتقریری که افادیدی و شنیدی بعد از ین
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم و غیر او بلی چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه بدعه حجری بسم
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعدیت زمانه در ظهور رود به چه هم و چه باک حیرت اینست بر تبرا
وادر رفضه که ایمه واحد بعد واحد بعد و صلال تحجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده ندوانها
منسوب اند بایشان قبل ازان حالانکه حضرات ایمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده اعتبر وا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بعینه انتشد که بعد
از وفات امام سابق امام لاحق کیست و در بعضاراز ارضلالت مبتلا بودند و احداث ایشان واضح شد
به تحقیق نسبت بدون طریقین علیت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا کانه بنسبت
تحقیقا و الزاما نیز که با خبار ید رباقر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهلبیت بود و ایضا از کتب تصوف
جابجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صادر
باید بر طوریکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضوی نیست
و از نیکه این امور برای زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
مصابیت دانستی انچه بجوالبش مجملا نگارایید وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ هرگاه قلم تا اینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رساله الشهید ورق گردانیده کردم و بدین مقدار مکتفی شده
بر آن نمی پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در مطلب
رساله التصوف که من حیث الجامعیت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و انقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش که بتایید نظر حل معما میکرد که ان شاء الله تعالی ازان رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت و دادیم نشان نرگنج مقصود مرا گرما

نرسیدیم تو شاید برسی و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا و لاحقا دانستی که یاران برای ماموری خویش
چه اندیشیده‌اند انیست ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لاعن شعور بادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل التصوف پس حکایت عید و رسم نسبت که جناب مجتهد الدوران اورده‌اند و باین گلگشت مخراشیده‌اند بیان
فرموده‌اند که از رسوم هنود است یا از حکایت فاضلی از امامیه مینهد که تلامذش همه کلو بود و گاه گاه به تدریس کتب درسیه
فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ گجاوه نشینی که در قصه‌های
گلستان آمده است انرا گجاوه نستی خواندی یعنی گجاوه زرد رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز مذکور و هم در عید نوروز لباس خویش و لباس سواری را برنگ زرد رنگین میسازد و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجا می آوردند و رونق می بخشیدند حالانکه کلام مجیب معنیست در
عادات و محدثات مدعیان اسلام هنود تا به هنود چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسب ثبت و هم بطور معهود اهل تحقیق
و انصاف بدلیل و برهان میاید اگر خدای عزوجل العنایت توفیق خواهد پس بدانست که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و انچه متواتر محسوس است انکه هزاران کس از امامیه در بزم
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در فرح
و انبساط پا فراتر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدشان بنا بر علیه هواجس نفسانی مینمایند قریب است
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشته‌اند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش باید
دمید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش غضب برگشته کما لا یخفی و از انجا که مقولات
خاص انتقام اندرز مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد تحریر از باب خرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می بخشیدند و اگر از موعظت شرعی
بمقتضای امر بالمعروف و النهی عن المنکر که قران مجید و حدیث شریف از ان مملو و مشحون است دریغ نمیکردند
البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض و التسلیم اگر گوش بران نمی نهادند
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته بخیر الکبار میرسید الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریر سے
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد جز انکه درین خصوص بعمل آمده و لیکن غیمه و خدا امری کلام میکردم
که علما بجواز ان فتوی داده باشند لاجرم توقع انصحی دارم حالیه دل امیدوارم که بیان فرمایند که در
کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته اند بعنوان تحریر دانچه لا خلاف انچه فقیر
بدان اشارات و تصریحات نموده ام و انچه از دوازدهم ربیع الاول الخ خبر داده اند اگر مقصود ازین تعبیر
که باعثرت شعرست السنت که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده‌اند جواب بعض انکه درین خصوص نقلی
رخنه بحولی بالیقین نمیشود لیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه دران گرفتار اند که ما در ابراهیم مبدل ساختند

ازبسیاری اخر عصر گفته اند وقلیلی که مثل کلینی وابن واثق است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته درتا
این اختلاف را درکتب محققین اہل حق نشان نمیدہند واگر مقصود بیان حق است که صرفیه اہل سنت
چنین میکنند سوال کنم آنکه وقتیکه بندہ در شاہجہان آباد درسفر ودم که تبرا کسی ذکر رفت اقامت نمودہ ایجا
انداختم وختم در تفسیر فیضات حیدری تکملہ التفسیر عزیزی مشغول بودم تا حمایت حضرت وصایا بزرگی که عبد
که تو الی بلیدہ مذکور برداشت در رفع این محدثات که کمتر ازان محدثات است که درایام عزای محرم در لکھنو
خصوصاً امام باڑہ کلان وامثالش بوقوع می آید ومردم امور نالایق مستہجن ذکر را بچشم خویش دیدہ
اند ومحصلش بطوریکه دریای محیط را القطرانی چند گنجایم انکه جمیع عشاق از بدعات ان ذکر روانات
انچه آزرده نامیداند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشہاد بدمی آید پس بعد از گفتگوی بسیار زہراں
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم وفتنه شدید است وحکام ازان
می ترسند وزیبار تن برضا نمیدہند پس شکوا واستغاثه ان بدرگاه باری عزوجل علاجی ندارد اما جواب
طعن مخالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول دانستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیان است که محتاج بیان نباشد زیراکه بارہا دانستی که باوصف نوشتن فارغخطی
که ازحضرت آدم تاحضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص وطمع خلافت را باوجود خون ریزی
بشمشیر وصنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول عموماً بلفظ خالفه اول وانهم مبالغه
دیگر هیچ نتواند شد والگاه بتناقض روایات یعنی این شوره شوری وان بی نمکی که مانند جنین در رحم بیرون
نشین مانده شد ولیکن از اہل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه درمیان است تناقض وتناکر
هرچه بود برخاست وجمعا بشوند اند که مضمون فارغخطی چه بود واین ہمان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف وزلیخا شنیدند صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد وظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که آراده جهاد وجنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین وانصار جمع میشدند کارزار جہان پہلوانان ازو تنہا
عالم محو میشدند ولو میسر نمی آمد زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات وچون این قصه تقدم زمانی دارد ہرکه
بعد ازان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواہد بود کما لا یخفی قوله کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو ومشحون از احادیث وروایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت واستحباب
گریه ونوحه بر مصائب آنحضرت دارد وتحوست این روز الخ اقول بیہوده گوئی این ہرزه چانا بلاغت این ابلغ
بلغا باید دید که آنچه درینجا نوشته دلالت دارد برانکه این شخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
ودر زمان سلاطین صفویه بل مثل جبل النظیر در تفحص وتتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه واقف ازین
فنون باشد زیراکه در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ائمه نقل میکند قال النبی صلی الله علیه واله
من قرء هذا الدعاء یوم عاشورا الا یموت فی تلک السنة ولو قدر وفاته لم یقرء الله بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضا وزنة العرش لا ملجا ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر عدد کلمات الله التامات
اسئله السلامة برحمته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ثم تقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم وتقول یا قابل توبه آدم
یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع
شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی
وهارون یوم عاشورا یا زاید الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ ولعمرک از دیدن
اصول رفضه در مناقب روزنده کورچشمان معلوم توانی کرد که انچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود ومجتهد الزمان
مصدر امور لایعنی میگوید بر خلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس شوخ چشمی وخیره سری
ورا غیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور نیم طبیب خطره جان ونیم ملا خطره ایمان شده
شاید بخیالش چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از السنت که حکم نحوست برای یوم عاشورا نمود پس چنین ملائکه
مثل اور السی در خواب نشنیده باشد بر منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد وحکم تواند نمود که هر که بر آن
عمل کند چنین امور بر او مترتب خواهد شد وهل هذا الا الفضب والعداوة للرسول واولاد البتول وزوجها و
المقتول وصریح نکوهش وانقیر حضرات ائمه طاهرین درین صورت باین ملا می لی ندید جلی نظیر متوجه میشود
اگر به بیانش از احادیثی که او در کتب خودش مثل عین الحیات نقل کرده بکوشم کلام تطویل می انجامد پس تحیر
مجتهد مختل الحواس دیدنیست ویاد داشتنی بلکه اگر غور کنی دران دعا نمودن بدرگاه الهی باقلا لازم آید غلط
گفتم بلکه با قرائن کثیره پس رفضه که این دعا از زاد المعاد میخوانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گوکم
یروری تولا حول ولا قوة الا بالله معهذا چون این دعا را حضرت اهل البیت واصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا
ثابت بود دیدن نحوست پس التبه حکم نحوست نباید مگر بعد از وفات شریف یزید شاید ودراز پس ثابت شد که ائمه ناسخ
دین محمدی بوده اند یا پیر حضرت عبد المجید خود اقرار کرده ندو علی ای التقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شریعت
از هم ریخت واگر این امری واقعی بود از آغاز حضرت آدم ودیگران از انبیاء پس شهادت امام ومصیبت آن روز
بالانفراد چگونه مقادم وواقع این همه فضایل گشت بچه معنا عرض نیست که بعد از ثبوت بدست ایشان اثری ازین دو
متبین ونامت ائمه باقی نماند ای این سبا انهمه آورده لست بیان این امور بیرون از حیز تعقل صورت نتواند بست
علیعک عیب دفتر تمام گشت بپایان رسید عمر ما اگر رشا الحق را بینی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
با روزی داشتن ونحوست قایل شدن حتی که او روز دوشنبه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ائمه
میرسد که ستایش دوشنبه وغیره از ایشان ثابت هست والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی بر آورده
نمیشود هزاران بار مکذب ان ازین بلده تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از تقدیر حسین چنانچه باید

بلکه غیر حرف نیز بر آورده میشود که هم دراهم و دنانیر مییابند و هم طعامها و حلوا باقی میماند خصوصا سرخ خوانان
الی غیر ذلک من الترهات در ایران روزی شنیدم که برف باشد آدمی بارید شنیدم و پیش آمد که او را روز عاشورا
بیرون آمد بعد از التفرد تأثیر طلبیده بودند پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت حسد
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا وا دریا میرود و قیامت برپا شده است تخت حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود در گذشت و با یزید صلح اختیار کرد شنیدم
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرورت شد خبر دادن بالجمله هرچه بخیال مجتهد می آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضا چون حاجت کسی بر آورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آبی و نانی
ندهند اگرچه بمیرد و این مذهب البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشد که اهل البیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیدند قاتلهم الله انی یؤفکون و برخلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموما بالیسن بالیتی واضعین را چنین ساختن که احدی را از آن قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
من المضامین و البته در کتب شیعه بنظر رسیده است و آنچه در مذهب فرقه قلیلان گشتان که ایشان را
مجتهد فرقه حقه میگوید و اهل ظرافت از الفهم ضمیمه مخولة الملقانیه اثنا عشریه میگردانند پس آنچه مجتهد مخترع
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و آنچه متعلق آنست بود سابقا
از ین بقلم آمده و بر عقلا در انجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز حرام دانند موجب تعصب ایشان
خواهد بود و سبب تشنیع که در معنی اتحاد عید است و انهم بحیث بقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی
و درباره رئیس المحدثین بخاری هیچ تشنیعی را مدلل نگردانیده ظاهرش همین است که قدرتی بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مرتکب میشود و مثل مشهور را بر خود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشته مطابق تصریحات خزین و برادرش سیما
ادراق جواب ایضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر مبنیات
یا ترجیح مبدأ و ایمعنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از آن نقل حکایت میکرد و معهذا استیعاب العقیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را عنقریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنه کفایة للمسترشدین و الحمد لله رب العالمین حالی وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر باید زر نوشتن که در مقام و یکم
از کافی امام المحدثین نقلش نموده ایم و از انجا که مومن جالیسی در ذو الفقار مصنوع خود باین عبارات حسیات
کرده بود جوابش در صولة حیدریه انجنان مبسوط گشته که گوئی که گرد تمامی مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
الهی کشیده ام فرصت وفا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و با وجود خیر بن اختصار و ایجاز سخت ناظرین را

را از مطالعه این کتاب قاصری یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش به احادیث فریقین والسنی اختیار فرموده و نور علی نور گردانیده والعجب که انبیا و اولیا بیشتری روز جمعه
وفات یافتند خود در روایات شیعه در کتب شان هست که شهادت امام حسین روز جمعه بود والی غیر ذلک فعلیک بمطالعه
جنات الخلود و لعیا از دیدنش اجمالا اهم واضح هست که اصح روز جمعه است و همچنین کتاب حقیقة المنصبیه بران دلالت
کرد که شهادت آنجناب روز جمعه است و مابه النزاع این است پس بر تقریر مجتهد منحوس نحوست جمعه ثابت میشود و این
امر برای او مانند تشهیر است و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
تا الی پس نحوست نحس مسمی یعنی مجتهدین فروش دنیا خر باید دید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
نگاشتیم بعد دیدنش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ و قول مجتهد پس انچه عجب اسناد آن بطرف
حقه کستان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که برا اصول رفضه
در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشوره است پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرهن
شد و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادانی طلبه نیز بکنایه مجتهد پی برید و بر ریشش او میخندند و در حیثیت اگر طلبه علوم دینی
ادنی غور بکار برند هم تناقض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقادات او پیدا است که اکرم عند الله انکس است که تقیه را بیش از بیشتر بجا آرد پس قیاس کن از جای
که در باره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور جائی چند لفظ قتل موجود است و للاکثر حکم الکل
و انچه دران جابجا انکار فضایل عاشورا مرد لیست مخالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فالبیانه علی العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث جد امجد
ایمه گردد و طرسی دیگر موالی مجتهد تقیه را بر انبیا روا اندارند فتذکر و از فقره سنیر محمدان بحدیث لیضعونه
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بنام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول منافقین حضرات ایمه
خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصا در کتاب چنین معتمد علیه منقشف عنه گوید
قریب تحسین از بحث است که حضرت خواست عذاب ایشان تعجیل الخیر ما نسمع گونه مناقضا القول رطل بوق فی مضامینه
باز هم باش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس الیق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد با اصل الاصول او کشید
که تقیه و حاشا که شیعه باشد ای چنین خصل و دین حضرات ایمه معصومین برای هدایت بودند یا برای اضلال و
و تلبیس پس ایمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشامد سنیان مهمل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خود ایشان بلکه نیز اقرار قوم بدانجا است کما فی تذکرة الائمه و غیرها حتی الامم
از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند و الحمد لله که این کتاب از ان لقول و حکایات چیست که خلفا وقت بحیات

الطیبین اند وامیه گر زبان خود را به روغن بیالایند وازین جهالت بالاتر که پدر امام محمد باقر و ورثهٔ کی آنجناب شهید
اولی رسید که با وصف دو اسپه فتن مانند رفیق آب و دانه بود کما فی الکافی و امام رضا هم بلای زهر دید حتی که از دست
مامون شهید شد ولیکن ضلالت او بر انگشت کما فی العیون شرح آن آید که از رسوای اولین و آخرین خویش را متاعی
است لعنت بر آنکس تا قیامت باد که ایمه را بزبان حال یا قال مقصرین دانند و خویشتن را مصداق لعنت لا یفقهون
گردانند و آنچه مجتهد مرفوع القلم والقدم بعد از حدیث شنیعه شمار بمقتضای مثل مشهور تم جرمه و تم ثواب گفته که ازین
حدیث مستفاد گردید که اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است الخ این استفاده و این
خصوصیت چگونه ثابت شود امید وار تمام تقریب سام افاده فرمایند و احسان بر حساب خود اعتراف گر از روی غور بکار برند
مطمئن خواهد شد که چون فضایل آن از اصحاب معتمدین حرز کما رسیده ضرور بود که بمطالب خویش فرمودن تحریف
جعلوه نه لقیعدونه و سیزعمون فتتین الرفضه تا انهم متاخرون نمود ولو جابجا و حال التقیه مادعای این
منافقین بهر دم و هر قدم قیاس خلت را جاری میگردانند کما سابقا و لاسیما اگر ادنی ازین تحقیقات و الزامات و النقل
بازدید تو این انصاف دشمن پیشتاران یوم و شوم نشان کن کاو کاو کنند و به لامنت دست او برند فقل
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ قوله مخدوش است اولا بانکه الخ اقول جهل است از بیکه دعای
مجیب مصیبت به در التمهید تفصیل اجمال آنکه مجیب در پرده عبارت بر دستور خویش بالزام علمای شیعه می پردازد
که از مجیبا مثل الصبح اذا استفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املا را آن که احیانا بالسنه علمای امامیه
و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی یا لغزش قلمی تصور توان کرد و بر تقدیر و التقدیر اگر
تعمد را در آن دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق و از تقیه از ایشان یا مماشاة و خوشامد ایشان
و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود و بعد ازین مجیب اموری را ذکر میکند که
موید این ابواب باشد و کلام او را تائید میکند پس میگوید که از مویدات اینمعنی بمقتضای کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ
بِمَا فِیْهِ حکم بتوسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و لعنتی بتر انتهای موسیقی که از باب سرور
و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار وصول درد رنج
انجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا رض وقت استماع سوانح کربلا است و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال
عطر در روز مذکور بتوهم دلالت آیت کریمه خُذُوا زِیْنَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ علاوه برین و همچنین زینت فرش
و روشنی قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب جوش فوارها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب دشمنی نیست دیانجهه لاف زنی علمای قوم باید دید تا کجا رسیده یعنی کتب خویش را نیز مطاعن
ولی گرفتاران آغاز نهاده و دفتر شکایت بر گشادند اغلب عبارت مجیب بمثل مجتهد در تشیید و تقسیم ... و بلفظ
برای رفع ابهام و حیران شاید که لفظ و همچنین از طغیان قلم ناسخ است و مقصود مثل آنکه علمای امامیه بر اهلسنت

ونداز ... روز را روز عید و سرور میدانند حالانکه این امور در کتب شیعه

رطب اللسان خوارزمی و جلال بن رومی و غیر انها می بینی که از اسباب انشاد است و در کشف الغطا و تالیفات ابو علی نیازی و غیره
او در عزاداری مذکور است پس بر تقدیر شان منقلب شده عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری با
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه امور را افشانده ماتم نمودند و امیه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
کشتم پس صادق آمد که گفتست که این امور بملاحظه بقای نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناشی
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتماد نمی گنجانند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کرده است که در زمان سلطنت رئیس المنعمین از سلاطین لکهنو با وجودیکه دیگر بزرگان را چه بلا با
بلیغ آمده و بر فاضل بدادلی مجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدنیا بجا این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش آنکه بزرگی را دیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر لاعدائنا پرسیدم
چه آمده است که سبب چنین مخافتست فرمود شنیدم که برواج رساله قدیمه و جدیده طالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج ... است
است مبادا اختیال بگیرد که طبع چنین رسایل را انهم خلاف داب سلطنت گفتم عین مصلحت احسانست که بعمل آمد بالجمله من از
عادت عوام چنانچه و التی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را نمی فهمد و نشاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حال اللتیا والتی و خارجین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را شان میدهند و اگر او را
عذری کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم نتواند شد یعنی ضرورست که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات ما بعد مش عوام است ما قبل آن نیز محبت معنو
تشنیعه و هو الاجود عند فقیهین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که در
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا النجم است که او دستانی هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از اجله
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا و قتلش
والدین مکرمینش بیان فرمایند و دیگران جواب داده اند که چون آنهمه بزرگان و خبر دادن راضی بقضا و طالب درجات علا
بودند دیگر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینمعنی است که پیروی ائمه میکنند در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول شان روز عید شد فکیف که روزه
عاشورا را و انداز یه بخلاف اهلسنت که بر روزه حکم می نمایند که ابهم موید شیعه گشت علی ما لا یخفی و حصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید الکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب نوشته اولا
آنکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت پیر است از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج به جناب امیر
و حضرات زهرا است چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این تعقب هم زشکی
بر آن میسر و راقم الفرق آن عبارت که مجیب نبوشته تا معنی اینست که اول اینمعنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور فقط
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان می یافت

و بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب معتبره عمیدین ایشان از ذکر واقعه و شهادت انتخاب سبب
است الخ الفضیحه صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی فعلیه البیان پس اضافه باید کرد
که مسرور و ملول شدن اهل بیت پس از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات مجیب
کجا است تا مجتهد بنماید و کلام خود را بران ریخت و حدیث کنان از میدان بگریخت و آنچه مجیب گفت از سرور و انبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت برجای خود ثابت شد پس شیعه را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست و حصل المطلوب علاوه ایا ال عبا را مرتبه او صیت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا معلی ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که مثل مجتهد مستلزم خوشی است فیه علیه الخیار السرور
لا البکاء بالویل والثبور و از جواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام بر پا است
حضرت زهرا که تسکین مصیبت عزا احیانا ساکت میشود کما اشرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاق را
که میخواهست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران برآید که چه خواهی دید خبر آنکه حضرت در نماز است تا متوجه با زواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید و الحمد لله که مشروعیت نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد از ان
که میگوید ثانیا بانکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلم اهل السنت لیس علیا دو وجه اول از هم جدا شده و ذکر یک دو وجه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ایمه امام حسین از خوشحالی و فراغ نماشد اعتراف از دل ستانی
و غیر او چنان بود که مردم قبل از ان در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین انجناب کجا براه قرآت باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت تسلی میداد و باختیار صبر امر میفرمود و پیدا هر است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد خلیفه که یقینا میدانست که بمنتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی خدمت جد امجد خود رسیدن و هرگاه بحکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نیز در کور و گریه زنان بر اناث پس مقام حیرت است که مجتهد کا
اهتمام این امر نه فرمود و آنچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ مشعر بدانست که از فهم داد را کش هنوز در پی دوراست
مجیب از یجا امور سخن میراند پس تعرض نه کردن چه ضرور که رساله برستی بحیدری شد مطابق تفسیر اهل بیت که حضرت امیر
بر جهاب ابداع البدع فرسوده و معاذ الله بر اصول شیاطین و مثل من ضحک ضحک و من ابکاه ابکه باسته خیال تقریبا
شب و روز مشغول آن بر اصول دشمنان بود پس آیت و فی هدایتیها ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بر روی مجتهدین رفقه باید خواند و حکم
ناصب بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام جبر و جنه مخترع و مستهم مجتهد بن فرقه
حقه کستان یعنی بد معاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از آنها فرموده الخ جوابش آنکه الکون از ... انه مجتهد
اولین و آخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن بانی نماند است بگو که نعام ... ما ... ان
دستور قدیم است از کوری و کورانگی و رنج زنی و دیوانگی بیچاره را قطعی نمیداند که در تمام کم فقره جسد بعد از دیدن
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که کسی از اهل سنت بران قدرتی نمیدانند چنانچه شیطان با الهام

میکردند از جهت توسع طعام و غیر آن که بنیان آنروز را روز عید و سرور میگیر دانند حالانکه این امور در کتب شیعه متأخر
از طبل نوازی و جل جل زنی و تمامی بی‌حیثیتی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطاء و تالیفات ابوعلی تنکابنی مجتهد
او در عزاداری مذکور است پس بر تقدیر شان منقلب شد و عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری
چنان است که کوفیه و عباسیه بر اهل امیه ابجر را گشتند ماتم نمودند و ائمه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
لشتمیم پس صادق آملی گفته که این امور بملاحظه تنامی نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناشی
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتبار نمیخوانند و با انهمه زیادتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین الصفویه با وجودیکه دیگر بزرگان را چه بلا با
پیش آمده و بنده فاضل بداونی بمجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدیباچه این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش آنکه بزرگی را دیدیم که آقایان و خیران لبسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر لاعدائنا پرسیدم
چه آمد گفت که سبب چنین ممانعت است فرمود شنیدیم که برواج رسائل همه چنینه طالع آن فقیر نشئه که مشاکل تاج ...
است مبادا بخیال بگیرد که طبع چنین رسایل و انهم خلاف واب سلطنت گفتم عین مصلحت و الصالح است که بعمل آید بالجمله من از
عادت عوام چنانچه والنسی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکنند و معلوم شد که سخن را تمامی نمود و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می‌شد که حالش دانستی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را الشان میدیدند و اگر از
عوکی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم نواند شد یعنی ضرورست که مقدمات مغلوبه بتجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زایده نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات ما بعدش عوام است ما قبل آن نیز تحت منع
التنبیه و هو لا یجوز عند فریقین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود از این عبارت که در
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا الخ امری است که از رساله‌ای هم نوشته از آن معلوم گشته که بعضی از اعاظم
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی‌آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
والدین مکرمین بیان فرماید دیگران جواب دادند که چون آنهمه بزرگان و خیران راضی بقضا و طالب درجات علا
بودند ذکر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینهمی است که پیروی ائمه میکنند در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول شان روز عید شد نه فیض که روزه
عاشورا را و انداز ید بخلاف اهلسنت که بروزه حکم می‌نمایند که انهم مؤید شیعه گشت علی ما لا یخفی و حاصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید الکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب گفته اولا
آنکه مجیب گفته بود که خطا چه کتب اهل سنت پر است از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا ائمه اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این بتقیه هم مشکل
بر آن میسر بود الغرض آن عبارت مجیب بتفصیله تمامش اینست که اول انیکی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور
بر السنه متأخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان می یافت

دهو بهتان عظیم بر الکتب قدیمه اهل سنت وخطب جمعه وعیدین ایشان از ذکر واقعه شهادت آنجناب
است الخ الغصه صیح صوتی برای درستی قول مجتهد میفرمایند ومن اعجب فعلیه البیان پس انصاف باید داد
که سرور وملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا ورعالم دنیا در عبارت مذهب
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخته وحدیث کنان از میدان بگریخته وانچه مجیب گفته از سرور وانبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شد لیکن شیعه را باید به اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست وحصل المطلوب علاوه ابا آل عباء را امر تبدا لوهیت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا معلی ذکر کرده وهرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که عیش مجتهد مستلزم خوشی است فیه علیه الخیبة والسرور
لا البکاء بالویل والثبور واز جواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام برپا است
حضرت زهرا که تسکین بخضر بعد از احیا ناساکت میشود کما اشرنا سابقا وحدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را
که میخواهست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران برآید که هرچه خواهی دید خبر آنکه حضرت در نماز است تا متوجه باز واج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که مشروعیت نوحه وشیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد از آنکه
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلک اخر النست لیس شیا دو وجه اول از هم جدا شده وذکر لکم ولوحه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی وحال حضرات ائمه ابا امام حسین از خوشحالی وفرح خاطر اعتراف از دلها ستانی
وغیر او چنان بود که مردم قبل از ان در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب وامین آنجناب کجا راه داشته باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت بقتل میداد وباختیار صبر امر میفرمود وبدیهی ظاهر است که هرکه خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد وکیف که یقینا میدانست که بمنتهای آرزوی خود عنقریب میرسید یعنی شهید میشد وچه امجد خولی ونیز گاه بحکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نبرد کور وگریه زنان بر اناث لیس مقام حیرت است که مجتهد گاهی
اهتمام این امر نه فرمود وانچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ مشعر بد انست که از فهم وادراک هنوز دور است
عجب از پیش امور سخن میراند پس تعرض دیگران چه ضرور که ساله بدعتی محدثی شد مطابق تفسیر اهلبیت که حضرت امیر
ابن عباس را به ابداع العداد فرمود ومعاذ الله به اصول شیاطین مثل من ضحک ضحکه ومن ابکی اخر کذا بخیال تقربیا
شب وروز مشغول ان بر اصول دشمنان بودیم پس آیت دانی بر ایشان یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا
تَفْعَلُوْنَ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ بر روی مجتهدین رفضه باید خواند وحکم
تاصیب بر ایشان باید راند وانچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه وجیه بخیر مجتهدین فرقه
حقه کشتان یعنی بد ماشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از انها فرموده الخ جوابش آنکه الکون از مجتهدانه حقیقت
اولین واخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه وبراهین یقینیه بر بطلان آن نامی نمانده است مگر که معلوم شد با جان
دستور قدیم است از کوری وکورانگی ورنج ترتی ودیوانگی بیچاره رافضی نمیدانند که در نیام که فقره وجمله بعد تردید ان
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که کسی از اهل سنت بران قدرتی نداشته چنانچه شیطان باظهار

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا محیط گشته بود و می‌دانسته که حضرت ایشان در حل این مشکل هم برای پیروان اول نموده‌اند
و ایشان را متحیر نگذاشته‌اند بسیار که اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در متانت آن
قدمی بر نشد خصوصاً حضرت امام رضا علیه و اولاده التحیة والثنا متکفل مضامین آن شده و در اعاز مشتق الکلام بیان
وافی مبین گشته و بر مطالعه منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعاً علم نمود و حاصلش اینست که علی مرتضی
برای سلیمان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود با یکی ازان دو کس
مائل است ؎ که تو و طوبی و ما و قامت یار ÷ فکر هر کس بقدر همت اوست ÷ پس توان گفت که پیشوای ما امیر المؤمنین
خاتم الخلفاء والراشدین است و رهنمای ایشان مظهر کفر و ارتداد بر کافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود به
بروایت رجال الخوریین در کافی میفرمود که اگر گذر در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق بتوسط فیروز نیروزی یافت و چون دانسته که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
بقدر شیری جنبید و گفت ولله تا من در پیچ نشسته‌ام او را ندیدم حالانکه او بسوی معلم خویش گریخت و گفت
که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه به گویا خبرش را به تاریختی داد و او را بر سواری
دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دهد و بر ایشان تقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور
دوار داد و نیز دو ما حضرت مرتضوی انسبیت نیابت حضری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است
که آنجناب طالب بن عهد بود و ایضاً او نیز در اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب والغرائب مطلوب هر طالب
بود و امام شان مذل جمیع اهل البیت سیما بنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرد و در کافی برای چنین شخص نکوهش
آمده لیس او را هرچه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر داد بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار نسیاً منسیاً و ازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوسته چنانکه گویی ؎ انچه دانا کند کند نادان ÷ لیک بعد از خرابی بسیار چه مهدا او پرده نشین گشت مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند النواصب الملاعین و نیز امام شان تارک معیت بضعه اطهر بود بلکه قائل انحنا
نیز فانه جرى علیهما فاجرى وهم ینظرون و حین الی فضا در خانه‌ین در آمد و الگاه در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که ودیعه مطهره سلالة البیت خود را بدست آن مخولیت سپرد حالانکه حاجتی نبود و هو مما لا یخفی علی العقلاء والفضلا
ماحی دار مخلطی شد که بار بار خالفت والسنتی و نیز با دم عهد و میثاق مصداق وما ینطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحی
و تحقیر فقرات مقابله و برهم علم ضروریست کما یعلم کل من کان من اهل النهى و از انجا که هر لفظ قرآنی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را محتمل است کما مر بتقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتوانند شد و مقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را بتی باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شیء ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القران وفی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ماشاء الله انتهى مختصراً ندانیم که چرا نخسته
ازین مطاعن دست برداشتند و مباحث کاشفة اللثام ندیدند که قبل ظهور مهدی چنین امور ضرورت نیست کما نیستم

وازانصاف نباید گذشت که آیا تعلق ورامال زیاده تر است از طالب وزارت یک کشوری و معلوم نیست که از
جنتی کلهم یکی را خواسته اکسی را که صورتش مثل عمرو عبارت اصول رفض بود یا کسی را که راس زینب بیت نبوت علیهم
دور ینجا بالبیتی دعوی خدای را از کتب بیامعین مباحث مرتضویه نقل کردن سه دعوی عبودیت شرکه تحقیق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است فلیرجع الیه در آیت بگو که سرقه و کتمان قرآن مجید انیست که بار بار مذکور
شد و درین سطور هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قرآن مجید خلفای راشدین خلفای حق تعیین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف آنفا و تشبیه بقرآن ناطق برای آن
شخص تواند بود که صدق و صفا الشیب رز و رنصب العین گذارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمانینی و رطل بوق مولای مجتهدین احکامش متبر جل حتی باشد پس مثالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود غیر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانه خویش تواند آورد یعنی بتائید باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تمامش در باخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهدان درست میشود چه از هر کتاب مباحث دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و مشقت کشی چون از جمع قرآن مجید فارغ شد
و در مجالس مهاجرین و انصار برد و صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بآن نداریم و بیش
آنکه چون او سر کشاد دروغ بر گردن رفضه که مذمت مهاجرین و انصار دید ورود در هم لنشید پس راوی رفضه
انهم باید نکرد که مگر خدای عزوجل را از مدائح مهاجرین و انصار که در هر جزو قرآن مجید فرمود غفلت رو داد و خدا
میفرماید لا تاخذه سنة و لا نوم جناب امیر بخالیش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
از آن چنان پوشید که بجوابه عنقا شد مگر بر نطقی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلافت امر شریف
آن امامت سر اکشاد و بیزری را یاد کرد و حضرت امام العلوم خویش ازین مطلع شد و چنان القریق بغایت
ایذ و می نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سیاهش اثری پدید نیاید و تحقیق اجنبی
مسلط شد و این قرآن اهل بیت معصومین را از دستش در ربود و از نامی و نشانی نگذاشت اجمالا این روایات در اصول
شان مثل کافی و غیره از نظرم گذشته بود و وقت مساعدت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وا نگشت باختصار
پرداختم متعدد در سابق هم گذشته اگر چه دلم فارغ نگشته و از استثنای او درین مقام نیز خبر دادم تا قلوب فضه نخوش شد
در زبان الیشان نخزد و شد و بر هر طفل و مجنون هم واضح است که این مقدار یعنی در بدن هر نطق مو یعنی نیست
که فایده برمن جمع و تلفیق ترتب یافت پس سرقه قرآن مجید و غارتگری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا توان گفت انیست یا آنچه از حضرات راشدین بعمل آمده که ائمه نیز مداح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام نقلش کرده ایم بار بار ارشاد نموده اند و آنهم از کافی
کلینی بمعرض بیان آمد پس مثل آفتاب رابعة النهار از مشرق تبیان تحقیق و افاده حضرت رضا روشن شد که درین نسخه

سامع هر چه از حلال و حرام و حدود و احکام مبین ست و در هیچ امری تحریر تفصیل بنا مده و دقیقه باقی نمانده و
اکمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و شاید بعنوان شایسته صورت پذیرفته و ایضاً تحایا مخفی که رالیش در اکثر ابواب موافق
کتاب مستطاب گشته و کجا آنکه رفیقه در امالی و غیره موافقت جناب امیر را در جایها چیزی التفویه افتخار می آرند و درین فصل خاص
مناسب آنکه گفته شود الزاما که کجا ان موافقتها از روایات فریقین بکتاب و کجا اقوال المعنی که مبنی بر خطا الجدوم ادیم صوا
و کجا مامور گشتن با مامت در معراج المومنین و کجا تخلف از جیش در زمره متخلفین کما نبیا فی حال ارکان المخالفین قوله
مخفی نماند که مجتهد درین مقام حاشیه نوشته که اعطاه الله الولایة والامامة اشاره است بطرف آیة وانی هدایته انما ولیکم الله
الآیة امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی عطا عن ابن عباس انها نزلت فی علی بن ابیطالب
روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة قال یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج و هو راکع فنحن نتولاه
وروی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول الله صلوة الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السائل یده الی السماء فقال اللهم
اشهد انی سألت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا و علی رضی الله عنه کان راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی وکان فیها خاتم فاقبل
السائل حتی اخذ الخاتم بمرأی النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قوله واشرکه فی امری فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله هذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله الی آخرها انتهی کلامه بلفظه مخفی نماند که
اگرچه امام اهلسنت اول روایت نزول این آیت در حق ابوبکر نقل کرده لیکن چونکه تایید آن بروایت دیگر مثل روایت ثانی
ننموده و اکثر مفسرین اهل سنت نیز اکتفا بذکر روایت ثانی فقط نموده اند لهذا هر روایت اولی ضعیف خواهد بود و صلاحیت
معارضه بروایت ثانیه که متعلق علیهاست نخواهد داشت مخفی عنه اقول دل نمیخواهد که باین بحث که غلط میم عبارت از آن
باشد تعرض کند ولیکن تا نگوییم که عاجز شده و انکه مراد امام درینجا از روایت ثانی کوشیده و اگر اکثری بر روایت
دوم اکتفا کرده باشند تمام عجبی نیست که علمای شیعه در لباس ناهمواری بود چنانچه فی مجالس المومنین فلیف که چون تاییده
روایت اولی در حقیقت بیش از بیش واقع شده و ضعف روایت تمام چه تردد باقی ماند و ان که ام سایل را پاک شده باشد
که شریک جماعت نشود و بر دوش مصلیان دراز کند و ذوق نکاهیش جالق آن ... الا آنکه از جناب امیر نقل کنند که الا
که ولی یا سایل مسجدی خصوص سایلی که حسنی از جالش گوش کردن بالجماعت چنان ... ام و هرگاه کلام مجتهد درین حاشیه هم
تخییر شده مباری کتاب هم رسید و محال شد انچه مراد بود یعنی امام رازی جمیعا یا بسیار روایت اولی بر آنکه اولا و ثانیا و ثالثا
و رابعا و خامسا و سادسا و سابعا که در دل گفتم که اگر نقل تمام عبارتش از متعلقات بحث مذکوره دارم باید و دیگر باید که مجتهد و مصلحت
چنان است که کتاب چنان عزیز الوجود و کمیاب نیست که در زمان سابق بود و این نسخه که بعینه آنجا عبارت است مختلط الاعلاط بسیار دارد و بعبر
کلام بالجمله گذاشتم یعنی تفصیل سپردم باید نسخه صحیحه رجوع کردن تا بیاید که در اجتهاد المجتهدین الوری کوشیده که زیادت بر آن
مختلف نشده و هر کس گوید که نا از انجام همه مجتهد همه کذب است از وقیع تقریری در ... و کانه اتوان لیس بید لا حول ولا قوة
الا بالله و از عجایب آنکه حاشیه پیچیده که در حاشیه در ینمقام دیگر است متضمن عبارت شرح ... ان انهم عمدة ارکان شیعه واضح است

و مجتهد هرچند ارکان آن نیز با تدارک در وصل ماند هیچ علاجی در دفع خللی از ظهور نرسید و الحمد لله علی عجزه **قوله** الاحق ثانی
تردید شق اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآن ایس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش اگر این شق متحقق تواند بود که صحبت مجاهد
خلفاء در میان مانده باشد چون حیا بالمرة از آن بزرگان منسوخ بعض عصر پیغمبر شد و گشته هم مجملا و هم مفصلا و از عبارت می مجتهد هم نمانده پس
اصول فریقین قرار یافته و نور او اعتقادیه تغییر آن نافته که اخبار مورد لنسخ متمشیو ندو نه کسی را لازم آمد معاذ الله بس صحبت محل
تردد هم نماند عجب ست که جناب مجتهد پیشه استنباط دارند و خود را بتغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
السابعة و از انجا که علمای شیعه واقعه احد و مثالش جا بجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب
امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر منقبض مجتهد انشکفت
قوله مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
اکراه بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کما مر سابقا نیز بوجوه بسیار ظاهر است هر چند در
اقتصار و رزم و کرد اطناب و استشهاب نکردم او لا انکه سلمنا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمان فی
نوشتند و لیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری هم و نشانی
از غبارش باقی نماند هر کس که بمغز سخن رسیده رسید بخوبی و لطافت در سیاقت و متانت آن
اقرار کرده و دانسته که کلمات یاوه مجتهد در مقابل آن بیهوده در اکنان است اگرچه با ظهارش مثل
گنج شایگان باشد و ازین جهت در گوشوار و بحث آیت کریمه خواندم که فضل ترتیبها کلهم فی بابه
و بعد از دیدن این کلمات تازه بلقین انچه معنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکلب
می بیند لقب سوفسطائی سپاهی از می گرینند و علمای رفضه را که اصرار بر ان مغلطها دارند
مصداق حکایت این ربیقه می خصه چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست
تکذیب مجتهد را بر ان حواله کردم ثانیا انکه ظاهر کلام مجتهد لا ثانی و غیث که حدیثی تازه که بر مدعی
دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را
سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در ضمن بیان آمده بلکه بنیاد هر بالش از هم ریخت
و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل جهال اعوج تقلید امام المحدثین خود را بمکابره و مجادله دست بر
نمیدارد رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین ببینی که آن اعتراضات مثل برزه دیانگی و بیهودگی
مسیلمه کذاب و عشق خانه خراب از نظر عقلا ساقط گشته برای مجتهد مختل الحواس جائیکه این حدیث را
آورده بود نشان میدهیم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
اهلسنت مملوه و مشحون است از روایاتیکه بر عدم رضای جناب ولایتماب بر بیعت ابوبکر و عمر و غصب او
دارد الی اخر کلامه الفضه تا اخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

بحصول انجامد ثالثاً آنکه آنچه مجتهد مختل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر
صریح است درینکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد کمترین انام را درین دعاوی بحث
و نظر است زیرا که از ابواب و فصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرایع وغیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس بچه وجوه
شما را تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما او را بچنین لقب سرفراز کردید هر که خواهد بکتابش که علل الشرایع
نامش نهاده رجوع فرماید هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ و غضب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنگی وقت و مانند آن بیان کرده صدر الدین
اصفهانی نقلش فرموده در ابطال الباطل الی غیر ذلک درینمقام اینهم ضرورست که آنچه علمای ما در مغالیط شوشتری
مفتری کرده آورده بینند یا از خرمن تالیفات امام رازی ایناده را کاهی چیده فانه یحتاج الی ما یجد بنوا را لعائکه
امام المحدثین در کافی خویش ابواب منعقد گردانیده اند یعنی که وقت نزول الال کتاب و حضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فاغضطی نویسانید تا کیدات و شهادات چنانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم کسی
مثل آن را ندیده و نشنیده باشد که زنهار مطالبه و مجادله نکنی و تن برضا و تسلیم دهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم گردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن رقم یافتنی
پس اگر غیظ و غضب در میان آمده و دعوی و نزاع بر زبان رسید البته رد وحی الهی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سبا لعین در کتب خود مثل
جامع الاخبار مانند بحار الانوار با فتخار بیشمار می نوشتند که جناب مرتضوی قسیم الجنه والنار ایمان را می پوشیدند
و کفر را ظاهر میکردند و مثل مرتدین زندگانی بسر مینمودند پس صورت تصدیق قلبی بعقاید اهل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی و نقض چنین عهد میثاق وقت نزول کتاب اجمر و حضور هزاران ملائک مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تا دلیست که بالاتفاق بخیال هیچ مسلمی نگذرد و خامساً آنکه
کلام راوی تتمه که فلم یزل یکلم ابابکر اگر دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بر زبان
می آرد بعموم او دلیل بر معنی هم خواهد بود بمقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معاذ الله تنها بدرنگی در بیعت
برانگیخته و بجلادت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آمیخته بعنوانیکه صدیق اکبر آنرا مسلم داشته و بر دو حرفی
از آن بجهت بر نگماشته و درینجا بسبب وجود قراین بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه مبین مرام مذهب اهل صدق صدقت

ثابت و متعین شد لاریب فیه و اگر روایات دیگر را نیز بگویند بلکه دارد استقرار نبد همه و غیر از صد بیشتر
و عمده فیه چیزی از تعیین کردن بود توقع نیامده و اینک گروه اینک سیدان اگر چنان داخل شده بودی
مجتمعه روایات این باب را بعد از گرد آوری روبروی ارشادی پدر سپیکه راست بگو که بر دعوی خلافت و غیره
غصب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه پریشان و خجل شد و گفت که غایة الامر تشکیکی هست دوستانه و عتابانه
دشمنانه و بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده بر کسی افتد او دست از معاملات بر دارد و خواهد که از گوشه خود
بیرون نیاید و شریک مهمات جهانیان نباشد از آن نشود و مردم این دو دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا نشیب
و فراز را نمایانید صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه غموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی دادن لا ساخته شدید
و بهر حال او را شریک و دخیل المهمات خصوصا اموریکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بران باشد شریک میکردند
بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابوذر غفاری علی ما فی شرح الکافی للخلیل
القزوینی می باشد او را درین کار شریک نمیکنند که مبادا صحبت فرقی شود پس ابوبکر رض تنها آمد و عذرهای مرتدین
در دادر و علم شهنیده حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین کار نشد زیرا که اصول خاطرش نبود و الحمد لله
و بعد ازین امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المومنین سر انجام میدادند در هر کار دینی و دنیوی کوشش
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفت احسن ملک گفت زه نیاد مآنکه قطع نظر از ان اشیا که درین
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا و در باره اقتداء بعثت
و مانند آن چه تاکید با مردی گشته مثل فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المومنین انچه در حق اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش ایراد کرده در ضمن خطبه در نهج البلاغة آورده و مالش غیر ازین چیست
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین الخ و درینجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم هم دگر
که آخر علمای لکهنویان اقرار کردند و از غرا فتهای خویش تنزل نمودند چیزی در میان نبود که قابل و خیال
استعمال سیف و نصال بود و الحمد لله الکبیر المتعال و اگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی انچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت مجال کسی نبین که چون معاویه سر
تابید از بیعت اعراض نمود تدابیر امیر المومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما انچه گفت که دلالت
بر استحقاق آنجناب داشت پس توان گفت که مجتهد ما به النزاع را در فریقین تا این وقت در بنا فتند را که
ملک ایشان در همین نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و از ینجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق این معنی را ندیده باشی بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تکفیر آن عالی جناب میدارند
و سیدی قیاسی خویش جمع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود المقصود
هما دون ذلک و بحمد الله که در حدیث حمله نیست که دلالت بر ما به النزاع داشته باشد و اگر می بود مجتهدین
سنی آنرا معطل میگذاشت بلکه آغاز این خواهد میکردانید و اولیس تلبیس و چگونه چنین تواند بود

اگر میگفت اہل حق بر ریش او می خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاہل کردی
که دران فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و آخر از انست انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک وما اعطاک الله
ولم تغبض علیک خیرا ساقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت ہم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جہت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مہاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند یا انکه شرفی و فضلی نداشته باشد و دین ادعا اتباع ابن سبا و مخالفت
اجماع اہل بیت حضرت سید انبیاست آیا در اساس الاصول دلدار دلبر با آن از اصول خود و از حضرات ائمه ہدی
نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر رض باشیم و از صوارم و لدار ظاہر و ہویداست که ائمه بر طور ما اہل
بوده اند پس چگونه در خاطر الخوان گذرانیدن که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا در نتیجه ما مریست که ہیچ مذہب
رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر رض بر ملا فرمود که در مقدمه فدک وغیره بیان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام را یافته و شیر خدا نامه را شنیده و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد و تا بعد ظہر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر رض را معظم گردانید
و مکشوف گردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تمامدن که سیدیم که در مشوره شریک خواہند گردید
چون ما را نطلبیدند و در مشوره شریک نگردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ احسنت برای جناب
امیر میگفتند و خوشنود میگشتند و ہرگاه برہان قطعی بران قائم شد که عہد موثق و اقرار موکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا اظہار مخالفت نه نماید و امر
معروف ہمین بود و ہم نہی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتہد اصول خویش را ہم فراموش کرده
از آغاز تا انجام لی را بہمه رغبت دگفت حضرات اہل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس درین مقام بالضرورت
اہل اسلام را باید از نوبی ادب نکردن و بطیب خاطر و انبساط باطن و ظاہر معروض داشتن که لو تجوز
داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرده در خصوص لائق انست که کشتی اہل اسلام خیر تواند تا بشنید
لا و ابیهم لا و الله بلی ازان تا حقا اینقدر ثابت میشود که از بزرگان اہلبیت مشہور و با ستی اگر سعد ب
ابوبکر رض بجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه آنجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قوله** و عقبلی الخ جناب مجتہد را که قبل ازین
بدیدن مناقب عظمای راشدین از روایت بخاری سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم جوش و خفقان
آمده بود که در روایت صدوق خویش کتب تقیید کشادند و صاف صاف افاده نمودند که در کتب فریقین
ہر گونه روایت وارد شده باید کتب تقیید را برای تمام سند کشادن و معلالات ایشان را گوش کردن جرم

محتج شود که او را تقیه مستند باید ساختن اهل نظر دان بکنید بعد از تدبیر و تفحص نام و هر گاه در مقالات علمای
کرام اینها تحقیق کنیم البته ببینی ضعیف بنا شده اند ما نیم بیاد می آید که هر حق تصریح بوضع کرده اند نه بنید میگویم
که اگر رفضه گویند که این کلمات طیبات نزد ما مقبول نیست و لیکن ایرادش فقط برای الزام اهل سنت است
جوابش آنکه تکذیب جهل از این کلام لازم می آید چنانچه از بحار و دیگر اسفار ظاهر است که بسیاری از محدثین ایشان
آورده اند و افتخار بران کرده و غایة الامر اینست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر
را خلیفه اول میساختند لازم آمدی چنانچه بجا بجا درین مجلد هم دانستی فسادهای عظیم بر می خاست
خصوصا بر قرارداد رفضه که همه اصحاب جز شاذی مصداق لا ابعاده حالانکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
اصول شیعه بدتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت اثارت فتن و حوادث و محن و عداوت آنجناب
پس در هر امری خصوصا جهاد که شاق ترین عبادات و عمده ترین مهمات است تن بر جنا نمیدادند و مسلمانان
طعمه شمشیرهای مرتدین و کافرین میگردیدند و جز نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس البته
خلیفه اول بداهت عقلی رسید عند العقلا و مولی و آقای همه رفضه متاخرین در آغاز شرح خویش
بر نهج البلاغت که هر که کتابی نوشته با بداد و اعانت عمر خویش بسر برده و شکر و حمد الهی بران بجا آورده
پس رفضه را بایستی تقلید او کردن و در شناخت عار آمیختن که حق حسنت گواه بایستن یعنی هر عاقلی میگوید
که جناب امیر سمع و اطاعت بر وارد و رفضه گویند که ما بر روش جناب امیر انبیا و امهاتها میگوییم باز مبتوجبین
جناب امیر المومنین را این ملاعین موجب اللعن فی پندارند پس معلوم شد که ایشان کاسه بر سبای لیند و بر تحملت
و محدثات مکیش ما هر گاه اجماع اصحاب نه کبیره است نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا
نجات نیافته اند چنانچه از غرر تمایتی و تالیف علم الهدی رازی نیز واضح است پس ائمه نیای خویش در کور
و نصوص صریحه ائمه در اصول ایشان پای دری موجود است که ائمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس کلا موقت
در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارات انحدیث بوضوح می انجامد
که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین مجالی نشده که هیچ طعنی را سر انجام دهند مگر به موضوعات
قوم و اکراه بدرجه ثبوت رسد لیسا اصول ایشان بلکه جمیع آن که از وقت دجال اعور بران اصرار دارند
نجات برابر گردد مثلا اگر شقشقیه را پیش کنند سنیان احادیث دیگر را از همان کتب ایشان
نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضانش توده توده از آن کتاب با
تواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز از امور مهمه است الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق
من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غوری و فکری بکن که مقام
مذکور دلالت بران داشت که خطایای منکره و مآثم کبیره را برای خلفا در آن وقت
ثابت برند که اکثرش برأی العین دیده بودند و برای خویش اموری فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لما بالعرض الوا سطه مرکه
بلاک امر انست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه اسد الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حالانکه
اگر رو برو می شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق و المنکر اذا نفشی میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و دردهای خاطر لکناهه اشتنی است ندین سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بحار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی نیست که شجاعت شان نیز فائق ٭ و زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون اشجع
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای آنجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارند و اوصاف اضافیه را در تخصیص بر شمارند عرفی میگوید
٥ اما نبود وصف اضافی هنر ذات این فتوی همت بود ارباب همم را و از آنجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل آنجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه بکثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته است ٥
که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر به عمر کرد دین نبی آشکار برآراست گیتی چو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی برین موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شیعی نمیشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مفضول گوید او مفتری است و سویدات این حدیث منبری جا بجا درین
اوراق هم گذشته هر که خواهد مراجعت فرماید و تقریر باید جا یاد دارد و از ینجا نیز عیان شد که چنانچه تجهیل
الزمانی در تشنیع یعنی تشئیه المبانی بمغز سخن فقیر نرسیده در حاشیه منهیه هم پای فهمش لغزیده و چه در
نزد عقل چیزی نیست که احدی از وزرای خویش چنان خلعت نیابت بخشند که قسیم الجنه و النار شود و از
طرف حضرت کاتب فرخوار حلی العوام اما باشد علی مقام التعجب از هفوات رفضه است که هنوز ده سال در بعثت
شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفوی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سبحانک
هذا بهتان عظیم روایت جمع الجوامع پس بکار مجتهد وقتی آید که در ان انکار استحقاق و تفضیل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بنکر و بیعت اما منکه مهاجرین و انصار او بالقبول جناب
مرتضوی بر دارند درست باشد این تهدید تا احراق چرا جائز نباشد و آنکه شنیدی بعد از فرض تسلیم
صحت سند است در نه هم اندیشه اهل ردت بوده است و هم جهاد با اهل یمن چنانچه بارها از کتب فقیر

توانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه با اظهار مورخین صد دفعه افسد فساد در آن بلوی بقای خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی کرامت با او ملحق
باشد چگونه واند شد پس ضرورست انزا محکم کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده چندانه
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانیده دیگر تا آتش می بردند
که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انهار را باز داشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگویی که فدک را بدست ما نگاه دار تا با انتقام
بپردازیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه
بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک ایمن بدهید که کار خلافت را بانجام رسانید و البته این امر در عالم
اسباب بسقط پیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر از این روایت چگونه بحصول پیوست و مستغنی
از بیان گشت آنچه از این روایت بمعاونت عقل معلوم توان کرد آنست که امیرالمؤمنین دران زمان بخانه
خویش منزوی بود که تصریح آنجناب در روایات مسطور که از صدمه وفات شریف و متعلق آتش از ماتم
فاطمه زهرا در یجائیت خواجه هر دو سرا ذات مطهر گشتیم و البته خانه فاطمی دولت سرای او بود پس دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شد و فرمود که برای خود
رجوع کنید و از من مشوره مکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
و نهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
تا ابد تا در خانه قدم نه نهاد خصوصا بر طور این اسرائیلی تخیل دجال و عزرائیل و ما را مجالی نیست که این صفقه بیعت
عهد و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین
و بتقریر دیگر میگویم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد استاد در مثل اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا باکراه و الثانی باطل بالبداهة
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و ترمیم دار
بود فتحقق الرضا و هو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از حیز امکان
بیرون است کما لا یخفی بلی از این روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده
بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شیخین ماند برای ادای کفالت
و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهابذه متشیعین کما ینبغی بر گذشت و هیچ فاطمه
بروایات فریقین در بخصوص باقی نماند و فاء مخطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
داهیه عظمی و مصیبت کبری قرار داده اند صورت نیست و با اعتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض و عناد

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغه الٰهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر رض در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سید النبیین صلعم
متشبعین دو ماه و دو هفته در دنیا ماند و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و نسخ اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتجویز این وجوه در منتهی نیز دانستی فهم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** رجال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** داد انصاف از مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات جمع
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان تدلیس که مرا با و تو را فراموش نشان بده که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میکشد و هر یکی از رواة را نام ببر چون [illegible]
نکردی اعاده قول تو ما را کافی است که روایت هر قسم در کتب فریقین آمده و هر روایت لائق استدلال نماند
و این اعتراف تست بانه و بعد ازین ذکر کجا دلیل تو قائم تواند شد بحیث بُعث تو نَعَم باید بهم فاعتبروا
یا اولی الابصار اما آنچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهر مخالف متانت فاروق است
که سخن از آسمان و جواب از ریسمان که خود عقلا اثر ابهت بهمی پسند که فرشته تیر آتش سخن گوید کما فی الحدیث
و اقتضین افاده نماید باینهمه محمل دارد یعنی مراد قید و بند است یا بی تکلفی هم نگر است که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد [illegible]
تو تجرید اختیار کنی و گوشه برگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهده بیانش کرده و بنده گناهگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از آثار این روایة
داستان استعماله این چنان بد ماغم میرسد که یقینا بر تصرف مضحکین که امامیه باشند مثال اسبابه عرض
میکردم که اگر الزاما چنین میفرمایند چنانچه معمول شیعیان است جوابش اینست باید که اول ایشان نفوس
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مری دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیر باز امیدوارم که بان
شریف را مس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا بسینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا ازان روز در حل اشکالات یمن
حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالب خلافت گشته حالانکه حضرت در حق ایشان فرموده کسیکه والی امت شود حقوق انصار را
بیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گزرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و از آنجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام وصیتهای احسان درباره اهل بیت طاهرین
غلو تا جلوه وقوع پذیرفته و در اصول کافی کابینا قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

بیرون طلبید و بر منبر فرمود که از دل است نصیحت هم مگر بعض احسان نمود و خود صاحب خلافت با چنین بشارتش
در وصیت چگونه جمع تواند شد ما انصاف باید کرد که آن رای و کار رسا است فرمود غیر از صدیق نیست که جعفر
بشارت خلافت او با خلافت فاروق با امهات المومنین بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه سوا
مثنوی رسید که تقدیر مبرم است زنهار هیچ عزمی زایل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم کردی که ائمه عظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوطا کردند که زنهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالفت مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی و غیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه و غیره مذکور است و دشمنی
او نسبت باصحاب کرام چنان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در تبرئه او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طور حجة الهی مذکور شده که کسی تواند بر ان عبارت افشانی
هر که خواهد بران رجوع کند اطرف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از دل است بکمال جد و جهد درخواسته بود
زنهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بسته لیس در مقصود برای ایشان چگونه کشاده شد و من بعد هم
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرا ایس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست بیعت گذاشتیم و نص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است لیس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چیکه فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور باد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد و کیف
از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عهد تقیه ابا از عهد فاریختی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشتند بالاتر بود که این هر بار منقوص شد و آن تا وفات بحکم مرصوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب حال قول بولاء النصاب واز قول الشیخ بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افترا دادند جائیکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شمار خاست
اختیار نساخته و از بر ایشان کوئی دست بر نداشته و هر چه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرمود
مقتضای کمال رفت و صدق صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایت دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد لیعنی بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن و یکسو و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یا وار سلیقه تصنیف و تالیف
سید بدیس توان گفت که شفاهت و خرافت مجتهدین از ان ظاهر است واز نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا به بیعت آنجناب قائل است و لیکن بعد حصر رضا لیس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استشاح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم به ثبوت رسید لیس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابو بکر

صدیق مستحق این منصب است بعتش باید کرد و شرک مهمات دینی باید شد در گوشه گزینی و ترک و تجرید چنین مزید
ثواب و رفع درجات نیست این خواستن جناب امیر برای ملاحظه تشییب فرار و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
بود نه از برای انکار و اعراض کما لا یخفی این مهلت یافتن باز دست بدست گذاشتن دلیل بر رضا باشد نه اکراه و موید این
روایات بسیار است عند اهل الاعتبار و امر عقلی نیز موید همین معنی است که بیعت صدیق بعد از فکر و غور بود و حصول
اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب مقدمات بودی شاید احتمال اهل النفاق راه یافتی که از راه اجبار و اکراه بوقوع آمده تقیه
نه تحقیقا و تیقنا والحمد لله که از روایت فارسیه انیم ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا بمراجعت سوی ادله و ملاحظه امور
محکم و متانتش متفق شد به بیعت چنانچه جاهلین و دشمنان عقل و دین خیال بدان بسته که سه مردان فرستادند برسر
معاذ الله فتنه بر دست لشکر مصر چه عدو شود و سبب خیر گرد خدا خواهد و حال کتاب امامت و سیاست و وجه
اشتباه در آن که در اخبار مشتمل است بر مدح اصحاب قبل ازین چنانچه باید گزارش یافته و آثار و قرائن بلکه دلائل
رفض بر آن تافته خصوصا انیمعنی که او روایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پنداشته و مطرود نه دانسته که
برین تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الائمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت بضعه مطهره خود را امانت سپارد
و حضرت مرتضی نیز بحالش وا دارد و شیخ حلی و امثالش فریاد کنند از اصحاب درین باب و کسی که بر ذمه او واجب
تر باشد و او مالک امور ارض و سما باشد باد التفاتی نکند و حق نیست که متبعین بعد را با این همه کار بلکه بر قدر
قلت و حقارت با اهل بیت مطهرین باز کرد و ایشان را روز بازار مناسب آن بود که اول با دله رجوع یا انصاف ثابت
میکردند تسنن او را لیعباذا از این روایت را می نوشتند انصاف مقتل کجا بود تا مجتهد بر آن عمل می نمود و بالجمله
آثار خرافت مجتهدین مقلدین از آن پدید است نیز اگر کتاب تشئیه نیز دال بر آن است که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهدی و غیر او ازین جهت خلافت آنجناب باین معنی قرار دادند فلقد و قر المجتهد
من المعاد و وقف تحت المیزاب والعجب که سابق ازین و درین مجلد هم بار بار گذشته که شیخین عدل ام داد کردند بر همه
کس مکر برمن والکنون چنین تعمیم جور کردند که حیث عملا و معنی حصر کرد انما کانا ظالمین بالجور عیاذا بالله پس توان گفت
بر اصل اصول اهل تربات که هرچه کردند شیخین عین جور بود و مقلد ایشان کاسه ظلم و جور لیسید تا دم وفات همه صحابه از
بسبب آنکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه آلاف السلام والتحیه تمنای انیمعنی داشتند که خلفای متاخرین
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین در آن باشد بعمل آرند اما این عمل کو که ماده خروج در سر
داشت بحمد الله که بعضا داد و ظاهر شد و شکایت بسیار از علمای رفضه بدین جهت است که در اصول و فروع دراثیه خوارج
می ستانید و لوحی از ین شکایت پیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه مذهب
جناب مرتضوی نبود و مجتهد قایل به تقیه جناب کی از جوششت بپذیرد علیه کتاب امیر المؤمنین الیقین را کجا خیال
انیمعنی است که غور کنند که ذکر در روایت مناسبت با نسبت باشد و در کرامت ارشاد و ولایت پس منکران را فقیه
و ناصبی و خوارجی است نه کسی از اهل سنت پیش گفته شد و با درایت ظاهر است که تقیه تعلق دارد کما لا یخفی و کما فضی راقمه

ازان جا دم که در کتب دینیه شان ازرا و افتخار در بیان فضائل چنان مرقوم است که جناب مرتضوی تا دم
وفات ایمان را ظاهر نفرمود و همیشه کفر را اظهار فرمود و تا بحدی اعلی رسید بخلاف دیگران از خوارج
و نواصب که در خصوص حسنین هرزه گوئی نمیکنند والحمد لله که اهل حق این همه را پشت پا زده و براه مستقیم
در عقیده پاک و صاف بسلامت میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اول پس ظاهر است ولی خبر دهند که کتاب ازان ابن قتیبه است که در
رفض او هیچ تردد نیست کما اشرت الیه و بقول قاضی شوشتری در ایشان انتقالات قول او بهر حال
برابر است و شخص مذکور که ما دو خیث او سمت ظهور یافت البته از خیالیان در باب شیخین یکرنگ بود چون نقضه
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی انجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده حتی قول علم الهدی و بازال بحیله و چه محال
داشته که بسبب عجز شیخین فرماید و بر طبر ده تقیه بدر رود و نیز جناب مجتهد در باره روایت دیگر می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعتم در ان موجود است و همگنان
نیک میدانند که نسبت تکلیف خدا مالایطاق قال الله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم در مقام نفی انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بزبیر فتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق نتوان
گفت کما لایخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** و نامه های عمال المومنین الخ **اقول** این تقریر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم رساند اهل سنت بر خطا ایش و صواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند و هیچ مزیلی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد و جناب امیر را ازینمعنی که سبب بلوای بر ذی النورین شدند و موجب قتل او
گردیدند پاک و صاف میدانند و صادق و راشد در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و در ینمعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشتم نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین مستفیض
و مفصل است و بیانش بجای خود گذشت و اگر انجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان نمیرسید و نکشیدی
بلکه قبل ازین کشته شدی پس اهل سنت التحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین نصوص
صریحه سوگندها بخبری از نوع تمتمها اتفاقی نیست پس اخفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است **ع** خود تو
در ضمن حکایت کوشش داری و این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر ملا بود که جناب
امیر جنگ کرده چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیگیرد و تدارک مافات نمی پردازد و این چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او
و هرگاه از قاتل پرسیدند فرمود قتله الله و انا معه این امر ما تقدر ان را موجب یقین دانسته حالانکه احتمال

دارند بلکه این سخن متعین است که مرا هم روزی در پیش است یعنی مثل عثمان رضی الله عنه شهید خواهم شد نه آنکه من قاتل اویم
و سابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد بر قاتلانش در سهل و جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین دودمان روایت کرده اند ولیکن اینهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که چهار ده علمای شان آنجناب را قاتل عثمان گفته اند و این ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی رطل بوق را در احقاق الحق بمیزان عقل باید سنجید و قس علیه جماعة اخری که اگر سر از زیر
گلیم پوشیدهای شان برهنه می ماند و بالعکس و صاف صاف نمیگویند و از تکیه خویش باز نمی آیند کلام را
محیط میگردانند و اینها که شنیدی البته بعد از انست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نماید و از درجه تقلید
بتحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقبولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید شنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دخل در شعاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هرگاه علمای
رفضه با اظهار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور بعمل آوردند اینها بر ساختن
تاننه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ توانند کرد لا حول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
نیّة و رسوله بغور رسیدن که بر اصول رفضه نیز می شنید بخلاف مقابل آن که اگر رافضی قدر آن دانستی
آنرا می گزیند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از همه اول باید در یک کتاب لله آوردن و با احادیث سرور
و مناقب این بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این نیما کان را تا قیامت متبوع نیکان کرده اند
و بالاخر تعاید مفسرین شیعه دست و پا کم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند کما عرفت
سابقا بعد ازین چیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند از قضایای شرطیه و غیرها امری منصوص
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق گردد و مدار اذعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع بیعتش و رضا و رغبت و عدم مدت شوق و قود بخیال نمی آید اما آنچه از نهج البلاغة
بطور فذلکة الباب آورده پس اولش شکایت از بنی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل وفا و اخلاص حسبی
که مثل نفس رسول خدا میداشته بودند زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و آنجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دینیات بر او اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجودیکه نفس نفیس سید المرسلین بودند مویدا این باب اصول این قدوی الالقاب
آنکه حضرت رسول مقبول مقاله امامت بلا فصل آنجناب فرمودند که حرف او نشر آنیست که اگر نصب کنم همه
امت مرتد شوند و مصداق السبت سد رساله بربا کرد که کسی معین آنجناب نبود و همه دادبیوفایی دادند

بالمراد انہ ایشان آل عبا باشند پس البتہ منتہی بوقوع نیامدہ گر یاد نگفتی وقتی را کہ چون کشاکشی فیمابین
صحاب و اہلبیت روداده و امیر المومنین و حضرت فاطمہ را بجبر و لیس ساختہ در پناہ ستون ایستادند تا آنکہ صد پاسر
از مہاجرین و انصار در آن وقت تاب مقاومت نیاوردند و در حین کشاکشے فاطمہ بر زمین می افتادند و حسنین
در طفل بودند احضار چہ میکردند و این سیہ کاری ها و معرکہ آرائی را سابقا از کتب معتمد رفضہ چنانچہ باید دریدے
و دانستی پس شجاعت و شعور فاطمی را برائے حفظ و حراست جناب امیر علی با حیات مخلود و انتقام ماخوذ
حدی نمود و ہر گاہ بر جناب سیدہ مصائب شدیدہ افتاد تا آنکہ تازیانہ ہا زدند و بازوی مبارک را شکستند
حضرت امیر را اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پردہ نشین ساختہ اند با نسبت الیہ حسین ممنا فتنہ
کالمجلسی الجاری فی بحار الانوار غرضیکہ ہر چہ مجتہد نویسد موجب تفضیح و تقبیح این مذہب شده زیاده تر سے شود و غایت تعزیرا
یا اولی الابصار و ازانجا کہ معمول مجتہدین جا بجا در تالیفات ہمین ست کہ در امثال این اشکالات
حلال مشکلات را یاد میفرمایند یا ابن الحدید تشبث بان شود در قتل حصار سنگین و دیوارے آہنین حایل گردد
لاجرم ضرور افتاد بمقالات او آویختن و بمہر بانشن دست تشبث را از کردن ریرا کہ او مطابق تصریح
آقای ایشان مجلسی در حق الیقین از اعاظم علمائے اہلسنت بودہ مکروا و مکر اللہ و اللہ خیر
الماکرین و آدمے لیسا چیز ہا وقت پاس بر زبان مے آرد و متکلم را باید کہ وقت مناظرہ ہوش خود
در حواس در قابو داشتہ باشد قدمای رفضہ دستے کہ بر دو کاسے نشستند و ترک تجارت گرفتند
وقوت عیار درہم و دینار از شیطان الطاق صراف مشہور فی الآفاق معلوم شد آزرده سے
ناصبیت و خارجیت و تکفیر جناب مرتضوی العیاذ باللہ میکردند اے مجتہد بیدار باش و سر از خواب
خرگوش بر آر کہ ہنوز در توبہ باز ست و العجب کہ جناب امیر باوجود کثرت بنی ہاشم و مزید شجاعت و تمہد ایشان
و علوم لدنیہ محو و نصب نحو نوری بین یدیہ شد و ہیچ کس را علی ما فی الاصول نیافت کہ در آن وقت
داد اعانت بدہد چنانچہ از کافی بوضوح میرسد کہ امام صادق براجعم رسید و جناب امیر بدانہم محتاج بوجود
چہ رسد کہ او را عدد عشرہ کاملہ کفایت میکرد است جناب بلکہ تن تنہا و ہم طلاع الارض کلہا و لیکن قاضی طلب
ہذ صحابے در مجالس المومنین چکو یہمہ سید از شیعیان مخلص و معین صاحب در در این بعد از این ہر کہ
عقل سر سرے دارد میباید کہ واضح را بیا دنماید کہ تلاوت آیت اول لا نسلم کہ مفید مدعا باشد بوجوہ
العم عبد العباس المطلب من الادناس خانہ العم منض البنوہ سے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حفظوا فیہ
و از مناقب او حدیثی در مقتل جناب سید الشہدا انیست بروایت شیخ المفید از ہشام کہ یتیمی ہارون الرشید
کرد نقش میزدند و قصہ بسیار طویل ست تا یعنی حضرت صلی اللہ علیہ و الہ فرمود عمی العباس بقیۃ الاباء و الاجداد
ایہا الناس احفظونی فی عمی العباس من قاده فقد اذانی و من اذاہ فقد اذی اللہ من ادی عمی فیما
او ظلمہ او ظلم اہل بیتی آیت دوم یعنی ان اولی الناس بشبہ بر پای خود دلست یعنی کسیکہ ان خارخولی را

که بحضور هزاران ملائکه مقربین نوشته پامال کنند و امامت سید المرسلین را بدست جفاکاران سپارد و جبر
و کفر و ارتداد و آخر تا وفات چیزی از ایمان بظهور نیامده مانند جناب ایشان در وقت غصب حق سیدة
نساء عالمیان نگریزد او چگونه اولی التصرف سزاوار تیر مباحثت توانند بود [illegible] الکلام [illegible] اسلام امر امامت
چه جای ایمان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن [illegible] دعوی دیگر چه گفته آید که در تفصیلش تقلیل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز از اشنع [illegible] استغفر الله ربی من الذنوب کلها و اتوب الیه جعفر امام [illegible]
ایام ترکت چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و میوند او را [illegible] پاک [illegible] حال
دعوی امامت بعد از سفارش وصیت نبویه صلی الله علیه وآله وسلم در حق اهلبیت [illegible] خصوصا که تواتر
معنوی در کتب قوم رسیده که عرفت مرارا از یاد و تواتر دعوی انصار شده که انبیاعث اخبار [illegible] بودند
که زینهار مهاجرین از مصیبت وفات فارغ نخواهند شد و کنار [illegible] خواهند گردید [illegible] و حمایت
دینی مشغول گردند و این امر غریب برگذشته در منتهی الکلام حاجی اعاده [illegible] انصار آنچه در اوقات
خاص بر زبان آورده مصلحت دینی مقتضی آن بود و رفت و گذشت بخلاف مقالات امام الائمه بعد
از بیعت صدیق که مخالف مصلحت و هیچ قواعد اسلام میکند پس دعوی اهل سنت [illegible] دعای الغاصب
خلافت معین شد بلکه ورثت غبار برای ان مهاجرین که حضرت ایشان [illegible] قرطاس [illegible]
خیبر و عرب برابر نه نسبت [illegible] در اجازه [illegible] باشید و در [illegible] لشکر اسامه [illegible]
وافر تقدیم رسانید و احسان و حسن سلوک با اهلبیت [illegible] و قبل ازین اشارت خلاف [illegible]
روز خندق با اهل اسلام عموما رسانید با ازواج المومنین [illegible] الصدیق بالتحقیق الحمد لله
علی التوفیق بعد ازین آنچه از عبارات بنام نامی شیر یزدان شاه مردان [illegible] خطا اصول [illegible]
و [illegible] احادیث حضرت سرور کائنات بلکه خصوص آیات بینات مانند [illegible] نهج البلاغه [illegible]
مباحث کلامیه [illegible] نبود از [illegible] جدال [illegible] که گویند [illegible]
من ابی سفیان معاویه [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت [illegible] حضرت آدم ابو [illegible]
برین بر دوام الامهات [illegible] جلیله [illegible] حسد [illegible] رب العالمین [illegible] پس [illegible]
ایشان [illegible] درحقیقت [illegible] بعد از [illegible] توبه نیست اگر [illegible] اصحاب [illegible]
و تحقیق کردن [illegible] پدرم [illegible] رضوان [illegible] خلف [illegible] اگر من [illegible]
از حضرات ائمه متأخرین [illegible] شیعه [illegible] امیر المومنین [illegible] ابای [illegible]
بیان کرده اند [illegible] علم ایشان بجناب [illegible] المطلب [illegible] اصحاب [illegible]
از امور را حضرت امام رضا در کتاب خود [illegible] بحضرت پیغمبر [illegible] سلسله [illegible]
با جناب منتهی میشود [illegible] لاریب فیه [illegible] بالحق و الیقین [illegible] زیاده [illegible]

بعد اصحاب میداشتند و الزام معاویه بیشتر میبود تا آنچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم
رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد و فقیر را در آنجا نظر است یکی آنکه جناب امیر نسبت بدین نصاری و مجوس
با دین حقیقی رب العالمین و دین مستند چنانچه نهج البلاغه دلالت بران دارد دوم آنکه او استشاره کرد که
مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران و روم باشکر برنشستم حضرت امیر فرمود این دین خدا ست
و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از
مومنین نتواند گفت که بیعت امیر بدین معنی که بر دین خلفا حرج بکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب
و ملت است از قبول نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثوابا هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
دوست نما تاراج بردند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود در مین طوفان بسر کنند هجرت را که از سنن مرسلین
بوده و منسوبانش را به بین تفاسیر ائمه که پایانی ندارد از دست داد و بدین است الحدید اقاد سولای بیر دیقال
بدانست نزد ما تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد و مکیت که برای دنیا فرمانش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از جنگ
پیروه از مکاندیشی برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانسته خدای عزوجل را وصیت کرده در آغاز
کتاب خود که مختار گردانید مفضول را برای امامت بلافصل برای عباد و آن عین مصلحت بود پس
جناب امیر اگر راضی بمصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت داند و ذلک بعید عند ارباب العقول
قوله و تدابیر خلیفه ثانی الخ **اقول** ملاک امر این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهات خلافت مشغول سازند تا علی غیر هم و اندوه نمایند
و بمشیت امور بخوبترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب المطلوب رسد که او می مدنی الطبع است
بی تعاون و تشارک کارش برنمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که طلوع
عظیم در پیش است جهاد با هزاران از بدمعاشان واقع شده و رنج شانی و اشتری از دین دارای
دین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب ابوعبیده امین امت بود و در مقالات از تجرید دست بر
و فرمود که عنقریب می آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا برسانم پس بیعت نمود و در مشاورات امور مذکور
داخل شد و پیدا است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر سید از چنانچه قبل ازان آنچه گفتم مطابق همین
کتاب است وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ یعنی این بزرگان را صاف باطن می انگاریم حتی
بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند از ین المرتضی علی تفسیح شرح حق سا
دان منزه بود غل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس فضه بر سمعه و ریا نعوذ بالله منها نکر عبارت
کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانیست و از لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
که شاید جناب مجتهد الزمانی در فهم و ادراک معانی آن روز بروزی چند از عیش و کامرانی محروم مانند
پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن لعل می آرم ذکر نکردم عذر قبل را دیبات

مجتهد الزمانی که در خصوص نوشته و نقش و نگار بلاغت در آن لبت غور و فکر در کار ست که میگوید که اینهم
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان فی آغازش را دیدند و بمقتضای سفاهت و ناعاقبت اندیشی
از انجامش غفلت تامه ورزیدند و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر سید نکرده در جمیع امور دینیه
و دنیوی ام انتظام شود و مثل دو کس اگر در امرے گفتگو کنند و بلاواسطه یا بتوسط دیگرے باصلاح آرند و با
هم گر به پیوندند در حق شان چنین میتوان گفت انهم یادبنا تیح کم در آخر نین مبارک بند دالیست پس از
جناب مجتهد الزمان نے چنین خرافت صدور یافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوے قصبه کرسی گذشتند و گفتند که متواتر شنیده ایم که هوای آن اطراف
شدید در حماقت و سفاهت دار و سبا د اثار ایهم تاثیرے کند پس دستارها را از سرها برداشتند که ابر قل لطف
عبور کردند کسی گفت اینچه حال ست که برهنه سر و بدین عجلت گفتند مبادا درین ره ویدن دستارها را از
سر جدا شود گوینده خندید و گفت اثر حماقت اینچنین ظاهر شده و هنوز نفهمیدید که همیشه اسپ را دوانیده اند
و سر برهنه نبودند و از همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
نمودن نماز جنازه الی آخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بشرح و بسط در کتب کلامیه خصوصا
تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برائے تکمیل مقام قباحت
مرام بذکر آن پرداختے و بر رد و نقض آن خود را اسکه دوش ساختے ولیکن شاید بخیالش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی مرحوم مقلد امام اعظم ابوحنیفه نوشته و در بهم رسانیدن
اینخدمت دین فروش و دنیا خر گردیده و استعداد وے چنان نداشته که بر برد ی صاحب تحفه
قلم بکر دو در میدان مناظره اسپ شتاب و قرار بدید دلس کوه الوند بر من خواهد افتاد و ازین
دار و گیر و مصیبت رهائے مشکلست پس مناسب همین مینماید که بدون چون و چرا ازین وادی دیگر در
و بنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره ناچاری جناب مرتضوی
در مقاتله اهل بلوے قاتلین ذی النورین بجدی مذکور ست که انها محیط و ایشان محاط باشند
و انها مالک و اینها مملوک گردند یعنی اختیاری ندارند پس در چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب بید اشتند
از عجائب ست بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسیده بود چنین تقریرها کردن به تفضیح خویش
عند العقلا پرداختن ست پس هر کس تواند دانست که چون از جناب امیر بسبب معدودے این
امور متروک ماند البته فعل آنجناب بود و این قبیل قتال نتواند بود و بجهت شدت بلوی و ناچاری
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع و آنگاه بجد مسطور یعنی علمے که از نهج البلاغت قبل

از ین میلاد منت ملا بر گذشت حاجت باعاده ندارد و با انیهم بی امتیاز سیاه و انچه در آنوقت از اصحاب
امام صدور یافت در باره سامان آخرتی ذی النورین بر کرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچه وقتی جناب امام حسین در میدان کربلا و ارباب تواریخ نوشته اند و صاحب تحفه هم نقل فرموده
که فتنه عظمی بعد از قتل او رو داد که اهل بغی هر کس را بی تابو کردند و ساکنه مدینه منوره با اختیار
خود نماندند لیکن چون بد معاشان بجواب قتند زبیر بن عوام و حکیم بن حزام و مسور بن مخرمه و جبیر بن
مطعم و ابوجهم بن حذیفه بدرسے و نیسار بن مکرم و امثال ایشان بجامهاے خون آلوده شهدای
سه شهیدان عبادا نماز جنازه دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و برخی از تابعین نیز شریک شدند چون
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعا از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد بر او ملائکه آسمان را وے عرض کرد که پرسیدم
عثمان خاصة یا مردم عموما فرمود عثمان خاصة و بر اصول شیعه کما سبق فی معجزة البساط چون هیچکسے
از ملائکه بدون اجازت جناب امیر نمی تواند بر خود جنبید نماز فرشتگان بجای نماز جناب امیر خواهد بود
بما لا یخفی و از انجا که مجتهد الزمانی را قوت قدسیه حاصل است اطراف و جوانب را این بیچاره التفات
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقة نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
و بر عنایی جناب امیر الکرار اغاز امر بر وزی چند بطور بر سد برای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای
اهل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان چار شئے که حال تقریرات معلم اتش و رنیعة الاخیر نیز بجوبتر بن وجوه
دانسته چه سفید و انچه جناب مجتهد الزمانی در باره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب
و افترا برافروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالی بکتاب مجید خویش در تمثیل پیشوایانش
بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ
فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم معروفه
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب
نسل حضرت آدم علیه السلام ست که محققین شان میگویند در ازدواج بنی آدم بعضی از جنیان
داخل شده اند از انجاکه قصه طویل ست مختصرش را افشان میدهیم که ابن بابویه صدوق را به تصنیفات
خویش این میدان اطی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بر طور مذکور حل ساخته
و از انجمله روزیکه فاروق پیام کدخدای از بهر جناب ام کلثوم فرستاده جنی با مر امام الانس و الجن
بصورت خواهر مطهره حضرت امام حسین متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ جنی
طاقت بران ندارد که تصور شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتیب تا چه رسد لیکن بهر حال
خود را انجمن به پیکر عروس در لباسهای فاخره و زیورهای نفیسه آراسته بصیغه نکاح بر صدیق

معلوم در آمده و مدعا بران گذشت و آبستن شده زید بن عمر رقیه خواهر ش را زائید چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین است که اهل حق صاف صاف نوشتند و در قصه دا ابهام
و ایهام وا دادند و بکار خود پرداختند و بر نام حضرات ائمه محفوظین و نسج ساختند که چون زبان شنیعه
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این وصلت و قرابت را عرضه کلام گردانیده اند که در سنت شستند
و تحاشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را بعمر دهد و باین عار و ننگ
زندگانی کند بلکه جنی متمثل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن مذلت و خواری فرمود هیچ
صورت نیست زیرا که این حقیقت را از سکینه باید پرسید عمر داماد که والسنت غیر محفوظین از حضرات ائمه
که علوم و حکمت ملائکه شب و روز بناموس ایشان آمد و رفت داشتند و تو ده‌ها پر و بال ایشان که از ابدان
ایشان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشدند چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن مذلت
و عار و ننگ چگونه شد غرضکه دادا این مناقبها که برسیمن پاکی ما اولاد امجاد رستا ولولاک نسبت کردند
بحیر متنفر حقیقتی ارکه لوان حواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات و معجزات بشیر تدبیر بلکه کمان تیر
فاروق را مرعوب و مسخر ساختند بعد از ماهی تا سالی چند بتوسط آتش مجوس تراوی الوکو ظفر
و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و ان جن را بخانه خویش بردند تا سوگواری در عدت
نشانند چنانچه در تهذیب امام اعظم رافضه مرویست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بنیان
و جهاد جناب امیر ایشان در عالم تمنای که شرح و بسط آنرا پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که بتوسط جن بخبث کار سعد را اتمام کردن مع کمان را زده نمودن نیز کار جناب امیر
پیداست و بس نه کار دیگر کس که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
حتی که کسی بی اذن مبارکش نمی تواند بر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه در قصه ابن فاطمه را
در مناقب مرتضویه بپایان رسانیدند و حقیقت این امر تقریبی است و درجه تحقیق نیست بغایت احتمال
و ایجاز ٥ مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر نا مهربان و رداول وحنف تو مانده ایم و لغیر این امر
عجب بی نظیر نظر باصول قوم بی پیر آنکه چون جناب امیر دعوی خلافت از زمین در مدینه منوره
شنیده و دانسته کرد او چنانچه از انکار از امامت صدیقی بیت‌ها بد از خلافت بلافصل حسن نیز منکر است و
واقعه غدیر را هم دیده و دانسته پامال بیسار و مدعی این عهده برای نفس خویش است بعض
آنجناب زیاد تر بجوشید و بکسی از جنیان اشاره فرمود تا کارش به تیرے تمام کرد که در اصول امامیه
بجد سے کفرش منصوص است که برای تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دوازده
امام دعوی امامت نماید کافر است اگرچه ناطی و علوی محمدی باشد چنانچه از کافی مکلّف
و تصنیف صدوقین و شیخین مثل رابعه النهار روشن است المختصر این تیر تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویدات این معنی آنکه سید مرتضی صاحب
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار اجمالی بنا مستند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آن وقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از آن انصار نگفت که بدین حدیث اعتقاد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود و معهذا آنچه شد در علل شیخ المشایخ نیز موجود است و در ترجیح ایشان باید
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشر امیر ضمیمه روایات کلهم من قریش پس چون ائمه معصوم
شده نه دوازده پس البته در صحبت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تنازع از و بعید و می آید یا آنکه در وقت تصنیف هم
رسیش در دست دیگری داد و اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستیم و تطویل نکردیم پس شکل
اهل هند رست آنند که با این کلکلون همه پرهیزگاری در تحقیق مقام بخیال آمد که سنی قبل از این را انصار
لو اند گفت که چنانچه صدیق به بیان این حدیث دعوی انصار بحال رد وی و آسانی از امر بیان
انداخته تنبیهات سبق از میدان مناظره در ربوده بحیثیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب مرتضی
نیز داد بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر که در مرض قبل از وفات فرموده که وای امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت و تعظیم رسانیدن و محسنین احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
درگذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه حیثهای تشریف در باره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلبست بخلاف تقریر صدیق که لا یحرکه العواصف و لا یزیله العواصف و از تعجب
که شخص اکبر است یعنی مجتهد الزمانی را ایشم یاد نمانده که بعد از صدر در حیثین کفر شدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن مفاد آنکه بر اصول رفضه خبر از زنا
یا طعنه سید هند باین معنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده در پی آن شد که حق برادر زاده
خود را اندازد و مکان اقامت را نیز غصب کرد و مستعد بجنگ و پرخاش شد و جناب مجتهد از جهت
مذکور در صدد طرفداری او افتادند و بعوض کذاب و مزمن خمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
نواب یاد کردند پس این بزرگ را نیز بهمان طور محل شفقت و عطوفت گردانیدند و یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناجیست و ذلک هو الخسران المبین و مؤید این معنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
عشق این شخص یعنی شیخ جلی او را مامور یاد کرده که از آن واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول باشد یعنی رئیس المنافقین برای نفیس قرار کرده که حقتعالی برای ایشان نشان حسن کتاب
نموده اند که برای خیر یاد کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورد

ودر زمره بسو و داخل نمود وهم لا یشعرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا فکر رسا پیدا داشتند بایستی
ان اوصاف را برای جناب امیر در مقابله ابن عباده میشمردند که کسی آن را از اهلسنت کلامی نمیگوید و لیکن
بقول حافظ در خرابات میپرسید که هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
آن امیر از حیثیات این سیاست اهلسنت آنرا باور کردند مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی بدان
دلالتی ندارد و آیتی که در آن ذکر خلفا باشد نزد ما رفضه میگویند برای امام صدیست و اوصاف منطبق
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لا یخفی و در معنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک جماعات نمیبود
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک ست البته سخت مشکل می افتاد و لیس الحمد لله که
خود میگویند که ضرور بود البته ابوبکر صدیق الوعده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر او در بیان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بدارج عالیه و مثوبات متعالیه
فائز شدند و در هر جهاد شریک گشتند و از انجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع بسعادت
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شدند
و از فرستادن لعن امت نیز آشکار شد که جناب امیر را از معیار و مدار استحقاق تصدیق و انحصار آن صدوات خویش
کلامی نبود بعد ازین مجتهد بمیدانید که کلام مجیب مصیب بی غبار ست مگر التفات سید مرتضی را بهم نرسید
که مثل این تقریر سخن تکیه او ست همچنین سائل مزین که مجتهد را اصلاح آن شریک ... و در نیست که این دلیل از ساختگی
منقول ست خلفا عن سلف که در زمان ابو بکر قیل و قالی نکردند حالا در دواعی مقتضی نقل بود و الیس فلیس
طرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود و چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقوله است
از طوطی و شارک حکایت مینمایند و تحقیقش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف ست وقت تردد حالتی
دیگر ست و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر **شعر** اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم بر فشاندی فکیف در زمان طوق است معاتب و مضیق فرصت
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق مهلتی داد و جناب امیر بسعادت خود در لوق فرود یا بدان
خود شریک جماعات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت دائمی معتبر نباشد و حالت اولی بر قرار ماند که نسبت بعضی
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و راه و رسم توفیق از جهان برخیزد پس ارکان بعد اما معدود
که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای منجمین ایشان از جامی در بعد نبات
ائمه هدی مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای شما در کتب تنقید مثل سنیح و نزهه استاد پیر و ثقات مستحق
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بی خبر میباشند و
متوهم نشوند که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای ایشان کمال نقصان ست زیرا که اصول کافی امام المحدثین
ایشان در باب کراهة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقاد ائمه هم جاری و ساری بود

بر که خواهد بدان رجوع فرماید پس امیر المؤمنین ع اگر شکایت یاد ساده تقریر کردی از حالت دائمی نمی گفت
چنین حالات از اطفال و بهائم صدور نیابد چه از مجتهدین دیده میشود و ایضاً برین تقدیر تقریر تشبیه
دیگر است که صاحب فهم و ادراک بجز بیات آن پی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد با وجود بداهت مقدمات از کم
عجیب عجیب لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبیل ازین انکار دلیل اسلوب بداهت که در سابق استعمال
آن چنانچه باید بوقوع آمده تکذیب و بر همگنان بظهور رسید پس از چنین هفوات غیر از رسوائی او را چه فائده
باشد بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب حد هرجا از لفظ مذکور هر کس می خندد ع من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ** و ذکر عبد الله بن سبا که بزبان قلم مجیب آمده بود ذکرش با
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بتصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار فصل اول مذهب
را احداث کرده یعنی خلافت بلافصل و تبرا سب اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر همین بنا اساس
مذهب شیعه است کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بدانند که جناب امیر از ان سطور در با تلامذه اش بدست
آمده خاکستر گردانید و عتیکه تهدید بنبری فرموده بود که هشتاد تازیانه مستعمل خود خواهم زد و از حیثی
دیگر میگریخت پس عیان شد که ابن سبا بسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات منوّر او جهت زنده
برای امیر المؤمنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان بنیفروخت پس چون موافقه مجتهد از کتب
خود یاد می آید دلش بران سطور میسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را میبافت او را نیز بمثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اعداد ائمه
غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات آنجناب بزعم مجتهد در خلافت خود
تقیه را کار می بست و فائده مجیب ازین بیانات بر ظاهر است که مجتهد غناعش طینت از دیدنش که سابق
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران و توقی نماند که خود نیز تقیه مرتکب آن
میشوند و این نسبت اولی است بداهت اولی از نسبت آن بجناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنوی
عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه آنجناب امیر ع در عین خلافتش نیز دریغ ندارند پس هر
چند مجتهد امر العنت کند مگر حال در دلش اعالم السر و العلن میداند که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم
الی یوم یلقونه و مخفی نماند که جناب مجتهد الزمانی درین صفحه از تشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلطتے کہ الخ **اقول** در صواعق محرقه مذکور است دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم
ما انت قائل لربک اذا سالک عن تولیتک عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهلسنت
این تصریح واقع است باینکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درینمقام اجمال
و ابهام درینمقام مناسب دیده چه جان سخن بنا بر مذهب ایشان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی
اشتباهی نیست و موید این معنی آنست اینکه همین فاضل در همین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده فرموده بود اللهم انی شهید فلیتی ورائی بجبل فسخضنه الخ پس اگر بمقتضای روایت اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم کسی اقتدا بطلحه که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده نموده لفظ
تغلیظ نیز بان آرد یا تحیر سر نماید معنا دفقره ایته هم مستحق ثواب توانا شد نه مورد عتاب کما لا یخفی علی اصحاب الانصاف
منه لا عفا الله عنه سبحان الله مجتهد را شرم نمی آید که عمر خود در تألیف مباحث کلامیه بگذرد و قبل از رد تیکه بر جواب تعالی
جناب آئینه حق نما از الباب السل ملا یختش و غیره مثل فاضل فیض آبادی برا نمیر برانگیختن و کتاب در وقت بد
بنیاد نه عبارتش هیچ گوشتم با اینهمه ملکه که ملکه زبانی را ایران مشق و مهارت جا صاحبی که جناب مشق پهلوانان روزگار گشته
تا امروز سلیقه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده و صاحب تحفه و نقیضه بعض طعنها را نظیر آنچه بطور نمونه
همراه جوابش در مقالات سابقه دانستی در رین رساله که چه دعی چند جایش نیست احتیاط بلا ام پیشوا ملکه
اگر بیابش کنم البته الطفال مکتب از شنیدن قاه قاه خواهند که چون این که منافی الفضل است بوجه سابق
اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن امین امت یعنی ابو عبیدة بن
الجراح شاید مشعر این نکته باشد که گفته اند ع درشتی و نرمی بهم در بهست چو رگ زن که جراح و مرهم نهست
معهذا اگو شه گزین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت علم استحقاق آن بالوجه دیگر دارد الله
که نفرستادن ابو عبیده عیان شد که هرگز از ین جهت نبود مگر کثرت بیعت پس تدارک آن چنانچه باید بعمل آورد
تا در جماعت داخل شد و دانست که عم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت ثواب نه انهماک بیعت فراق
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون پای انصاف در میان باشد او کیست که غلطی از وابعید در نیابد
باید دید تیر و انصاف را باستعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که روزیکه جناب سیده
خطابهای درشت باعتراف ملا باقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سید اوصیا نموده بود و باشند چنین حرم پرده نشین
شده و مثل خائنان در خانه گریختیه با همه عصمت که از آیت تطهیر هم رسیده و اخلاق عظیم که بضعه شریف جا حل
شده بود غلطی او دیانه حالانکه از سهو و نسیان هم مبرا بودند دیگر چه توانم گفت مگر آنکه جناب امیر نیز در حین نیات بعد
غیض و غلط میشدند چنانچه و سعد و عمل خواستند که ریمان حضرت را تلخ کام کنند و تازیانه زنند با وجه خرابی
کما فی الاخلاق الناصریه طرفه آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ در میان مده باشد هر که خواهد بکتاب رجوع
نماید و ببیند که با کلام جناب سیده نعوذ بالله تعینو نوبت رسید چه رسد اینقسم ایجاب نیز درین خیره ملاحظه کرده باشی
و حاجتی نماند که بار بار گوئیم و لیکن چه توان کرد که در طلبیدار ای استنباط می بینیم پس باز میگوئیم که البته مردم این نسبت
فاروقی که بر نیق و فتق مدینه منوره بحکم تحریف در دست او بود و ترسناک بودند و لیکن جهاد نفس را به بین
که چه مقدار تو لیته و فروتنی اختیار فرمود که حکمای اسلام در حق او گفته و خوشا هوا ر صدق و صفا در او ضما فش
سفته اند ع چه مصنف بزرگان دین بوده اند که با زیر دستان چنین بوده اند تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند الحمد لله که از اصول معتبر دشمنان

دیدن و انصاف شامل حال گشته نیز این مجاهدات نفسانیه و اتباع اخلاق رسول نیز و مانی چنان ظاهر است
که در بارگاه جناب سیده معصومه زهرا علیها التحیة والثنا با خدمتگار نوبت رسانید تا فاروق سر فرو ورد اما خدمت
حضرت خیر آسا و صد رضا بر زبان نیاورد و قسم علی بهمچون آنجناب همراه زنان بنی هاشم تشریف برد و در مسجد
خطبه بلیغه چنان انشا فرمود که هیچ از حجرات تو به هم رفتند دقیقه فرو نگذاشت مجلس بطول کشید سبب آنکه تمام
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة والسلام باشند و فاروق در غیر که
حاضر نباشد و این از قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تخیل که جناب امیر حاضر نباشد چنانکه بر یقین قوت
بعضی وجوه طعن مذکور را مذخوا ایشد بالجمله عمر حاضر بود و هیچ و تبه بر یافت الا آنکه از اطراف دقیقه از تیز
و تیم باقی نماند اینکه شیعه س من حیث الالزام گفتیم علی ما اشرت علیه ورنه در وضع و افتراء خطبه مذکوره و آنکه
برا صول فریقین هیچ ریبی و شکی نیست کما فی المنتهی و اگر این خبر بیات را بر شمارم عمر بپایان رساند و دفتر آمام نماند
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن را مجمل گذاشتند و بر عبارت فاضل علامه
عسقلانی تا ختنه زدند و سری بجنبانند و گفتند که مرتکب اجمال شد و این ابر کرامت مجتهد جمل سیکم که تتر در دست
حد التبع ما را این گمان ضعیف مجتهد بود و مقصود ان بود که ما حصل آن نیز نقل کنند گویا بمقتضای غیرت
مومن اشراقی بود که از جناب صدیق در صاحب در یافت یعنی آنچه بگمانم از اخلاق حمیده و انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور او را نیست و دربار گاه
لکامر شطر من آثار الفاروق تا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
از رو داشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواترات است و پاره از ان خبر در علامات
سابقه بسمت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکوره است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
پیر و حضرت یا فتند سیرت او را در خواستند و رنه و در یاد لی ذی النورین ید الوصف بود هر گاه از حال فاروق
و النستی بناید و رنمیعنی بحثی کردن لطافت و نرمی صدیق و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث به ثبوت رسیده جائیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده مفسرین فریقین بذکر آن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدر و مراتب این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود می نشیند و زنهار منافاتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول و بر استقرار باشد
نَاعُوذُ بِاللَّهِ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ورنه انجمله مربوط نیست مگر بحجت بالغه الهی که از ان صاف پیداست که
منافات با عدل ندارد در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی العنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
و هم اجابت دعای او چنانچه بر منبر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم نقلا
عن الکابر بهم دیدم انچه بر در یادلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در معنی شکی که هر که اقتدا الصحابه نماید

براه راست ست ورنه در قرآن مجید برای تابعین ایشان رضوان آلهی و جنت عدن و فردوس چگونه قرار
گرفتی چنانچه از گواهی تفسیر مجمع البیان در سابق هم مذکور شد ولیکن بدگو و عیب جو بالیقین و تابعین شان خارج اند
پس رافضی و خارجی هر دو ازین جهت در دوزخ جهنم قطعاً و یقیناً مثل آن قیاس شیطنت اساس عدیله رفض حق
ناشناس بدان ماند که کسی بملاحظه احادیث مناقب اهلبیت طاهرین که بالیقین دلالت بر آن دارد که هر که بسوی
ایشان کند بدون شبهه دریا البته او جهنمی بسبب عیبی بعد ازین آنکس جناب ولایت مآب را بدان اوصاف بستاید
که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب را بدان ستوده بود یا پایمال کردن فاطمه غلطی را بنا وآرد اخیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی
پس باید که از برای سبب حصول درجات عالیه گردد این پیر نابالغ رافضه دشمنان یعنی بر مسند امام
نشانید و لا یتوانی مقتضی هم شود که بر مکتبی مسلط گردانید که اطفال در آن بخوانند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله هرگاه عدم رضای معصوم هرچه لادرست بود که بکف چراغ دارد. سبحان الله جناب امیر المؤمنین منبر
حدیث تقریر بفضل خویش بر شیخین بر زبان مبارک آورند منتریان ایشان را بکشتن بگویند و حکم توبه مهلت سه روز
بر ملا بگویند و بسبب امتناع آن موجب بسیاری از تلامذه آتش را بسوزند و خاکستر گردانند و با اینهمه مجتهد ترا در پا
خود را ترک نگیرد و در سفاهت ترقی نمود که باز عدم رضای امامین با وجود طفولیت ایشان که سکینه انگاره علم
افاده جناب میر چنانچه شیخ المشایخ یعنی صندوق الکواذب علامه التواریخ لطم طراق آورد که ایشان
بمقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر پدر ماست که در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم صفوف را دریده
بر دوش مبارکش سوار شدند حاشا که این حرکات بتعلیم من باشد دشمن تصدیق کردند و اصحاب آن مناد عنا
گفتند و تصدیق کلام عمر تقوی نمودند پس مطلع مصاف شد و مجتهد هنوز مکدر ست که نام حضرت فاطمه ذکر نمیکند
حالانکه حضرت زهرا در واقعه فدک اجنبیت والله ارشاد نمودند و باز در بیاب گفتگو نفرمودند بلکه مولانا ابن ابی الحدید
المعتزلی هم تصریح کرد که ابوبکر حقوق هر کسی بسانید و جناب سیده راضی شده و ابن میثم بحرانی متبحر در شرح کلام
امیر المؤمنین حیدر بعد از میعادی یعنی در آغازش که حق خود اهم گفت و کجی نخواهم کرد چنین افاده نموده البته
علمای فریقین ارتکاب خبط نمودند پس خبط علمای رافضه مبرهن شد که اقرار آدمی بر نفس خود حجب ست او بر آن
کنفس اخذه الی غیر ذلک مما صار منفصلا عما بقی شیء من الکدورة قطعاً چه جای ذکر حضرت سلمان و ابوذر و مقداد
و ترک ذکر حضرت عمار که چون امام صادق سانحه درجات صحابه بیان نمود نام عمار بر زبان مقداد بن جاری کرد راوی گفت
مگر فراموش کردی و جناب امام هدایت توضیحانه حاضر جیبه و من این لفظ را در باره ملکه زمانی بصاد معجمه خوانم
بهر حال مجتهد خود فروش چه واقعات را چنانچه باید ذکر میکند و نزد عقلا مبتلا بفضیحت روز افزون میگردد و دانسته
که این مردم اگرچه انکار کنان باشند لیکن درین کتاب نیز پرده از فتنه انگیزی ایشان برافتاد که تمام منشور کام سعدین
عباده در کتب علمی ایشان اتفاق بوده که حضرت خوست در واقعه اشک بتعبیر آنکس چه از دو او رجا اهلبیت در کر
پس چون که سعد علی محمد است بر مجتهد جواهد بود و عجیب تر از ضرورت بر هر دم و هر قدم محدث مذهب شیعه را یاد کردن

تا این بچه دان که در دامش گرفتار شده حقیقت خویش را فراموش نمایند ثم العجب که تعجب دارم

واهل سنت را که بر محدثات این محدثات نکوهش نمایند این همه سعی میکنند تا خسران ثالث طلاق میشایند حال محدثات

مذهب خویش را که خاتم الخلفا الراشدین نهاده اباجمیع علما اند وافترقا الستر کرده اند یاد میکنند پس حق او نخبی الله

تا که حزب ذالک کمثل المحدثین ان الذین آمنوا باید خواند و مقام حیرت است که از برای امامیه که در تقیه شب و روز مشغولند

و ثبوت نمیکنند تا اهل حق باشند که رفضه در نکوهش محدثات اهل طریق صدق و صفا برگزیده اند على اتكره

یفرحون قاتلهم الله انی یؤفکون قوله چون فاضل مجیب بنابر استفتاح اقول اگر

بنابر ورود الادله فاضل مجیب با ملحوظ مدعی هست جناب مجتهد الزمانی از راه کوری کورانگی غافل از آن

ورنه چگونه تجویز توان کرد که اصول کلینی ام نه بیند این مورد را یاد نفرمایند که طفلان هم شب و روز در کتب

مثل تراجم مجلسی عمر دیده باشند باید دانست که حدیث مذکور در مقالات سابقه با متعلقاتش

دامکین مقام ضرورت را باز نقشان هم که کلینی در کتابیکه بعینه و بینها سه حجت دانسته ثابت کرده ملاقات زید

مکاتیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر پرسید که اینهمه جوابات مکتوب است یا ابتدا نوشته اند

فرمود ابتدا کرده اند که حق مارا میدانند و حال حسرت و بلای ما امام فرمود مقرر در مشغول لکن

در نه مبتلا شوی پس غضب کرد زید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در نکار

در جهاد بلکه امام کسی است که مجاهد باشد و دافع شود از رعیت پس هرکه گوید که زید دعوی امامت نکرده

معتقد امامت برادر بود البته او منحرف از آفاق و کاسه لیس شیطان الطاق است بسبب آنکه خروج او بعد

ترین کلمات فاستماع او از مواعظ او مبتلا گشتن او در کید رفضه از اجماع عیانست پس مجتهد

مردم را فریب میدهد و اینهمه کتب را می بیند و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل است

على الكاذبين و خاتمه مواعظ امام را نیز باید دید که دلالت بر کمال سفاهت این بیدین یقین دارد

اعوذ بالله من امام ضل عن رعیته فکانت تابع فیه اعلم من المتبوع اترید یا اخی عن ملة قوم کفروا بآیات الله

وعصوا رسوله واتبعوا اهواءهم بغیر هدی من الله وادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله واعیذک بالله

یا اخی ان یکون غدا المصلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه وسالت دموعه ثم قال الله بیننا وبین من هتک

سترنا وجحدنا حقنا وافشی سرنا ونسبنا الی غیر جدنا وقال فینا مالم نقله فی انفسنا

که تمامی حدیث را بی اختصار نویسیم و فائده بر هر لفظ بیان میکنم تا عامه هم بدانند که هرچه رفضه مرو نیز گویند و مجتهد

گمراهی میکند زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود میداند و معتقد انیمعنی است که زید شهید نائب امام باقر

و صادق بوده است بر اصول آن قوم مخذول چنین ضلالت است که پایانی ندارد و بر هر لفظ امام باقر نیز

منقول است و از نیجاست که امام الائمه محدثین این قادات ادریابی الطویل الذیل آورده که تفرقه میکند میان

امام حق و امام مبطل پس البته زید از ائمه یدعون الی النار بر اصول رجال خود و پدر مجتهد در آئینه حق نما اعتراف کرده

انچه حاصلش اینست که اگر روایات کافی کلینی حق باشد مذهب امامیه باطلست و قبل ازین بارها گفته‌ام که
این بزرگ که سر ائمه را فاش کرده و قاتل ائمه شده عمداً نه خطاء تکلیف که دعوی امامت هم نموده امامت
ائمه را منکر شده خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک و اساس حق بیان این آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع ائمه است
کما ثبت فی محله و غیر مغیب پس تصحیح میکردم که زیر هر قول و هر لفظ در تهانه التیسیر و لیکن امیطر درین حجمی از حاسدین حمق ابند گفت
کلام فلانی که طول بسیار دارد و اطناب بی شمار دارد نیم از آغاز تا انجام پس مترقب ضرورت اقتصار میکند
زیرا که بطور استقبا فوائد را هم جا بجا طلبه علوم را فهمانیدم والسلام علی من اتبع الهدی قوله چنانچه سید علی
ملقب بسید الدین الخ اقول چون بحدیث کلینی که بینه و بین الله حجت بالغه است صراحةً انکار امامت
امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید بر آمده بر مهتی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان
عقل و فراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کشائیم پایانش نظر نمی‌آید
کلینی که پدرش پیر دهقانی در آئینه حق نما آنچه گفته بود املا الکتب یاد کرده سعادتمندی پسرش باید دید که کلام
پدر خود را که بتعلیم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن شیئاً شمارد و زید بن علی امامت حضرت ابوجعفر را
پیر آبه عاری شمرده و صراحةً از ان منکر گشته او امامت امام صادق را چگونه اقرار تواند کرد و این امر چه بابابست
با آنچه محمد بن حنیفه در بروی حضرت سید الساجدین من اصول رقعه گفت آنچه حاصلش این است ای میر سادکی پیچ حضرت علی
که ما وصفا حدا انت من دعوی امامت روبروی من کنی آمدی و پیر شدی الی غیر ذلک ما یستحق که مکافاته ما فی الباب
انکه زید برادر زاده خود را فقیه مجتهد در مسائل حلال و حرام دانسته باشد ولا کلام فیه و مقام حیرتست که جناب امیر
در خلافت خود در جنگ صفین بر دوازده هزار کس را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشت و بقیه را بیان فنا دی
و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شهید با وصف بعد که ارائی متابله اهلبیت عذر ان محمول بر تقیه است
چه عجب که امام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش کرده جا اصل خود را بیشین نظر نداده و بهرگی بپیر دازد پس کجا حدیث کلینی
ثقة الاسلام و امام ائمه المحدثین علو شانه کجا النقل و روایة ابن بابویه مع جهل الماخذ والتفرقه بین مدارج کمالات محققی
اهل الاخبار والاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم وبراه ساخته ما ترویه الزیدیه دارد و نسبتاً به کلینی
صد کافی بطریق تمام آورده ثابت کرده عین مذهب زیدیه است بوئی از کذب افترا ازان بدماغ عقلا میرسد که تناقض
آن در ضرب حیدریه یافته شود جائیکه تو در حقیر بزبان تو رعیل یعنی بعبرشاه گفته که حنیفه حال امام خود را نیک میدانست
و امامیه حال ائمه خویش را الی غیر ذلک پس زیدیه آنچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً شمشیر بر خروج فرموده
و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه سپارد از نهایت
او هرگز امام نیست عین تحقیق است لایشوبه شی من التشکیک اگر اندک غور و امعان درین عبارت که از منبع المقال نقل کرده
بکنی برا اهل فراست مفید است و برای رقعه سخت مضرت دارد زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج بلند
آینده در جنت فی الجنه دینا هر است که چنین متقی و فقیه صاحب حجت قد بیده امر بالمعروف ناهی عن المنکر چگونه در وضع کرده گفت

هر کسی قرائن که در آنجا و در عهد شهادت مالا ینکر قطعاً و یقیناً ثابت است که آن بزرگوار در مقام
تذمیم و تقبیح پیشوایان امامیه را بلقب رافضی ملقب ساخته که تا امروز داغ لعنت بر جبین ایشان نورد اند منشأ رواج
رفض گروه مذکور همین است حکایت تفتیش تفکر چنانچه از جمیع البحرین هم یافت و صحیح دارد مطابق
النعل بالنعل و الحمد لله که در بیان مدایح زید شهید از معلم بن المعلم الملکوت ماثور لفظی آنکه یعنی امر بالمعروف و
عن المنکر حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که جای دست از ذاتیات امامت که بر اصول فرقه امامیه
ازین ملت محروم مانده اند حقیقه زیرا که پسر امیر المومنین بوده اند در کتمان امامت که فرق آسمان و زمین دارد دلو
با این امامت و هدایت پس هر چند رفضه از ان اجتناب دارند لیکن حجت بالغه الهی از زبان ایشان اختیار می آید
ذلك تقدير العزيز العليم بعد سلب مذکور از امام الائمة تا غائب الدار پر ظاهر است معذا مرسوم بین بوده
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی الهی می آوردند چنانچه از کتب امام اعلم اول ما التشیع امر
بالمعروف و النهی عن المنکر کجا راه داشتند بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله که هرگاه حال اعتراف مخالف
و مخالف المارقین باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت بدیهی
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الزام مجتهد بناء هم عیان است تا که
وصیت پس از هر کسی که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی است کما لا یخفی و بعد از اثبات تمیز
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادرزاده قوله ۱۸
قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ ۲ اقول قاضی رطلبوق عوج بن عوق هباء الله منثوره بغیت منشور
خود که بارها دانستی نیز از ان که هم از قدما و هم از متاخرین سلفا عن خلف بسوی مذهب خویش کشیده تا بعد ازین
بند و لیست صورت مناظره در و برد هی اهل درست کنند ورنه الست که امیر المومنین ع بارها فرموده انچه ولا
دارد که قریب اهل هنگامه خفی نمی ماند اهل و بالتشیع آنشخص افتد و الحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشتند چنانکه شیعه تراشی لقب او گذاشتند هر که خواهد تالیفات برادران دین از صورتی معنوی بر بیند
بلکه هر عاقل بنور عقل انصاف می بیند حاجت نظر هم نیست پس در جواب تشنیع باید گفت که ای بیخبر و بیشعور از احادیث و کتب
با اینهمه که دیدی تبیین نیافتی که او را کی معرفت امامت برادرزاده خویش بوده اند شد که صریح انکار امامت حضرت امام باقر
دال است بر اختراعات و مخترعات رفضه فرسوده العجب این تیره درون که زبان امامت امام صادق ایشان نظر
دارد و نمیداند که در جنبش کلمه انتقالات در میان آن مدرکه حاجت اعاده ندارد دکافی تقیه الاسلام بر آن گواه است البته
جناب سید الساجدین نبوده و آن انکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی او در صوارم و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر کسی
خواهد که بمنزل مقصود پی برد باندک غور توان رسید که حضرت امام حزین تشبیه که حال عم متقول امر است که بر جناب امام
گذشته چنانچه در مجالس و غیره ثابت گشته عموی امت واقعه شهادت تجاوز داشته پس پیدا البته مدعی امامت بود اصالةً و هم سبیلاً

از وصمت اهل جور وجفا مثل جناب امیر م قطعاً بر اصول رفضه البته زید لایق امامت نیست و متحقق
شهادت یقیناً لاجرم برای رفضه تا بنا شعر مثنوی باید خواند ع فی فروعت محکم آمد نی اصول پس شرم باد شما
از خدا و هم رسول ع و همین است حال جناب امام حسین ع سلطان کربلا بر مجتهد ثابت شد و الحمد لله که بعد ازین تفصیل
که درین اوراق بفعل آمد البته فهم این مقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل وصول مکروهات بائمه هدات از جرح و قدح
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه غیر مدعی بر آن متخیل نباشد مرتب نگشت مع جه امیجی هم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن قاضی است که مدعی و مدعا علیه هر دو همدگر راضی گشته‌اند و منهم
عبوس قمطریره متعد قضاه شد زیرا که زید مدعی امامت برای نفس خود نزد این رفضه با ولین مسئولین بود بلکه از
نیابت ائمه و رضا از آل محمد دم میزد و ایشان او را از جرح و توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه بچشم خود دیدی
پس مثل مشهور برو مطابق افتاد که رضی الخصمان و لم یرض القاضی و مراد از اهل خصومت حضرات ائمه اهل بیت
طاهرین و نواصب جایز نمیدانند که ایشان بنیاه شان امامان اند و انما بودن ایشان در آن بلاد تجویز کردند تعبیر طلبه خروج بغیر باذن ائمه
و خروج کشتی سید اندازی نمایند و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله خیر البریة اجمعین و علی آله الطاهرین و اصحابه المقدسین

سنه خاتمة ازالة الغین عن بصارة العین باثبات شهادة سیدنا الحسین ع
ریحان رسول الثقلین صلی الله وسلم علیه و آله واصحابه الطیبین الطاهرین
الی یوم یقوم الناس لرب العلمین **قوله** جناب علیین مآب الخ **اقول** یا اخی که ماده تاریخ رابکوش

اهل فراست دید چنانچه در عبارت سابقه هنوز یاد باشد بر خلاف این امر و لا سیما داد و قیاس نظر ناظرین حیف
تصحیح بالغ نگذشته که حسن را در جنت دخلی باشد چه جای عالی علیین که مقصود رئیس المجتهدین است و لیکن از انجا
که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره اخس حیوانات خنزیر کرده اند حتی که رشید المتکلمین و مرشد المسلمین مرح گفته
برای متشیعین از اجزایش فراهم آورده بر روایات اصول موضوعه تالیفات خود صورتش را قرار داد تعجب
حیرت نباشد پس شکایت مجتهد الزمانی درین مقام اینست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جوابش
که در تبنیه السفیه و مانند آن مثل فضیحة الغبی است چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که ابیات بسیار
از مطاعن را بر روایات رفضه نهاده اند که دانشمندان شیعه از امثال سته با بیوتی سنه البته اگر ان مهمات ابتو
باشد انچه بر آن امور عولیده وارد میشود هیچ و بنیاد دو ایمان و عدالت بلکه شرم حیای امام الائمه بر خاک اندازد و خاک این بر سیا
معاذ الله من ذلک ذکر این کتاب هر چند درین مقام بر جای خود است زیرا که مواد آن بنظر مجتهد رسیده باشد لیکن
بخیال اینمعنی که عامه خواهند گفت که مجتهد این کتاب را کی دیده بود تا از افاده خویشتن باز ماند بالجمله از ملاحظه این ذخیره
همه هفوات مجتهد کان لم یکن شیأ مذکورا گردید فلیدعوا الیوم ثبورا بار زنده میگوییم که چرا بر اجل بعیده میرد و انچه قریب است
آنرا ملاحظه نمیفرمایی که مجتهد از باب مطاعن اشدین فقط و مطاعن را از همه مثالب السنه برگزیده و هر که حواشی هر ابد
للسن الدراج بضیا الاعنه خواهد گفت که او میتواند آغاز دعوی غضب ثابت کردن السلم شد و فر قرطاس در سمز دلی تا مغتنیه تقریرا

و ادارهٔ کلمات استدلال احتجاج و بیان خصومت لجاج چه رسد که بحث تا بی انتها قیامت با توفیق از برو علی اوانفست مسئله مجتهد درنه جواب
مذکور نبود از انتظام و ترتیب تهذیب البلاغت اداره و کلام جهان و جهانیان بی امداخت کار مجتهدین متابعه از ایشان نه و بالا خبیاث
و هر کس اقتدا المیرین سامعین برین مضامین تاملی میگرداند که چنان مغالیط از مدعین اجتهاد و قوت قدسیه بعید و بغایت آنکه از عوام الملوک تعلیم علوم
بمیان کسی رسیده باشد مذکر آیت مباهله اهل نجران پس این عقلی دیگرست عظیم که عوام طلبه هم میدانند که در خاتمه منتهی الکلام چون قلم نظر و مقام
گشت این مضمون نشده و مدار است لیکن مجتهد الزمان مثل سکنه نجران بی حجیت کلام فقیر خبر برده نزد بادشاه شرایجاه فریاد کرد که چنین کتاب
در زمان تو نوشته و از برای تسخیر القلوب طبع رختیند چون بادشاه مذکور از حقایق دین و ملت خبری نداشت و در ند بدام مجتهد گرفتار گشت
و علماء اهل سنت را پیغام فرستاد که اگر بر جواب آن قدرتی دارید بیرون آیید و قدحش بیرون ساختن و رنه برد تیز قید نمایند سیده نشستن و در بیرون می مردم بستن
و اگر ابتدا از سنیان است بایداز قدر ضرورت سرزنش کردن تا باز دیگر کرد این امور نکردند و اگر ابتدا از شیعیان باشد پس باید ساختند این
سوختن این جنگ متعلق است بکاغذ و قلم در قید و بند و امثالش رسوائی مذهب ازیاده تر است که نه خواهند گفت که چون مجتهد ایشان در مناظره
برنیامد بجنگ بر خاستند و بر همگنان معلوم است که جناب مجتهد برای قید و رفتند و قید و بند فقیر درخواستند پس مبهوت و محجوج گشتن ایشان هیچ
شبهه باقی نماند و هرکه قصد اراده مباهله در کتب شیعه دیده میداند که مجتهدین در اعتساف نسبت اهل نجران پا فراتر نهادند زیرا که قصه ایشان
موافق تفسیر صافی و قمی بروایت امام صادق رضی الله عنه نیست که چون آمدند بمدینه منوره وقت نماز ایشان رسید ناقوس نواختند و از نماز فارغ شدند
و اصحاب خبر رسانیدند حضرت فرمود بگذارید پس حاضر شدند و گفتند بچه چیز دعوت میکنی فرمود بتوحید و رسالت با تمیمنی که حضرت عیسی بنده خداست
محتاج باکل و شرب و حدث گفتند پس بگو پدرش کیست حی آمد که بپرسید از ایشان که پدر آدم که بود مبهوت شدند حضرت فرمود چون انکار میکنید
مباهله واقع شود پس وعده کردند و رخصت خواستند و در فرودگاه آمدند در سلاطین ایشان گفتند اگر بیاید با مریدان خویش و جمع کند ایشان را
مباهله کنید که نبی نیست و اگر با اهلبیت خود بیاید و بخویش شکی نباشد چون صبح شد دیدند که مناسبه است پس صلح کردند و مجتهد با آنحضرت در پی
درجواب اراده قید و بند من نمودند بدین حیله که فلانی که باقیات ملک بر گردن اوست کیسها پر از قرض اندوخته خانه مولف منیر است و تا من از بند
ترسیده هجرت کردیم و تا وقتیکه روایات سابقه بدون این تهمت می شنیدم با عانت مربی خویش حضرت شاه مردان شیر یزدان اهل توحید داشتم
و یقین میکردم که هرگاه صورت مناظره پیش بادشاه رو نماید غالب شوم و گوی مسابقت می بایم بالجمله سنت حضرت انبیا محمل کردم و اهل جدال و تجاهل را
بخدا سپردم و کالبد رسیدم پس گروی که مجتهد که بحدت معاندت یهودی بود و مکشوف شد و شدت دشمنی او با اهل اسلام عیان گشت قال الله تعالی
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لشدة شکیمتهم و تضاعف کفرهم و انهماکهم فی اتباع الهوی
و رکونهم الی التقلید و بعدهم عن التحقیق و تمرنهم علی تکذیب الانبیاء و معاداتهم ایاهم وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ للین جانبهم و رقت قلوبهم و قلة حرصهم علی الدنیا و کثرة اهتمامهم بالعلم و العمل و الیه اشار بقوله ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
و رهبانا ای علماء و عبادا و انهم لا یستکبرون عن قبول الحق اذا فهموه و یتواضعون الخ و بعید نیست که برای رفع غبار درون
قلب مجتهد نوشتیم و لیکن کر اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا
تذکرون و الله تعالی که این کتاب حقیر را بعد از تحریر از نظر بعضی از قدما القلم آمده و نمی آید تا امروز که هیچ سخنی بی غبار و دل بد نگفته باشد اگر او
مرا بات شایسته قومیه ممدوح را انتقیح احتیاج تفصیل کتاب نیست پس این دعاوی که او رعایت طریقه قدمیه قومیه بعمل آورده النح از قبیل الکذب

واساس آن بر خرافات ماوست بالیقین نه بالظن و تخمین بعد ازین آنچه درباره رشید المتکلمین از راه عداوت و رشک گفته که حالش از تفسیر المجید عبد الحی
الامید والسنی موجب است که اورا سوفسطائی قرار دهند زیرا که عدین و غیره و مانند آن انیم عیان گشته باعتراف مجتهد و فرزند و برادران و غوری معصوم
که رشید المتکلمین چنین کتاب نوشته که بلی نیل مونی الغیبت و یاد آید که مجتهد در جواب زجر و حبیب علی آنچه گفته دلالت میکنند برآنکه گفتم و درین وقت
تحقیر آن کوشیده و بزرگان سنت را فرموده اند که در و غگو را حافظه نمیباشد و هرگاه کلام مجتهد الزمانی بدان رسید که ذکر شیخ میان آمد پس هیچ
حرف ازین باب هم فرو نهاد و آن اینکه مقصود اصلی از سفر دهلی زیارت مجتهد البریه حضرت مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بود برای تحقیق مذهب اهل سنت
والامامیه چون صحبت شیخ لیف را التزام کردم شبهات اینکه پیرامون خاطر میگرد و غیبت بود و شد و بدان روزها از غایت زائد و شدت امراض
جسمانی طریقه تدریس سوم مسدود بود و درین اثنا حاجی الله دیا سودا گر از حرمین محترمین رسید و نوای فرقه بشارت منامی حضرت سرور عالم صلی الله علیه
وآله وسلم که اگر تحقیق کتاب معراج القدس غزالی آرزو داری باید بدهلی رفتن البته تعجیل نما و مدرس این کتاب چهار بار یافته بود و مولوی محمد اسحق
سلمه الله تعالی و مولوی احمد الله مثل فقیر ملتزم این مجلس بودند و هرگاه مولوی محمد یعقوب در این صحبت حاضر میشد رشید المتکلمین در آن
زمان بشیتیر بیماری تقطیر مبتلا بود و در عالم صحت بدرس صحیح بخاری بقاری کرم الله مخدوم و بتدریس کتب درسیه لغوی مولوی رحمة الله
شاهجهانپوری و مولوی مملوک العلی در تعلیم شرح چغمینی و غیره شغل داشت و استفاده من فقیر از تالیفات رشیدیه تعلیم زبانی بود که در مقابل
مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتوری که تو گوئی سبقت ربوده بود و انیم وقتی که در دلم سفر سوی وطن رسوخ یافت و من بتعذیبات الهی از فیض حضرت
صاحب تحفه مطلبین گشتم و کلیم خود از موج بدر بردم ولیکن ضرور شد که دست غریق را هم بگیرم لاجرم تالیفات رشید العلما می نوشتم بعد از انکه
تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین را بختم رسانیدم و هرگاه بلکهنو برای تکمیل و تحصیل بقیه کتب درسیه رسیدم و مجتهد را شغل تالیف تحریر جیدا دیدم
پیچیدن بود و هر چه برای تحقیق حالش رشید المتکلمین از مزید اشتیاق می پرسید که تا کجا رسیده و در تحفه دیگر زبانی بچه طرف شده یا نه الی غیر ذلک
مما یتعلق بالکتاب و دیوانخانه مجتهد بچشم دیده و بگوش خود شنیده خبر میدادم و جهای کتب مطلوبه برای الزام و افحام رفته بودم
و داول قلم برای رد ضربت حیدریه بسته بودم و وقتیکه در لکهنو از سفر مشرق باز گشته رخت اقامت انداختم و هر چه نوشتم بلی شرکت غیری
اتفاق افتاد و کسی را نیافتم که پشت بلند میدان نگردیده باشد مجیب الشاطرین دستگیری فرمود یعنی فیض ایمه هدی سیما خاتم الخلفاء
حدی نبود که اگر مفصل گویم ملفوظات صوفیه سالقین شک بدان بر دو هر سالکی جیب و دامان پر از ده کتاب صغیر و کبیر
چند سال انقلاب تالیف در آمد بعد اخراج سیزده سال تقریبا بجمیع اسباب الکاه بظهور امر در شغل مناظرات و امتحان مقامات برای جوابات
و تعلیم احباب حقیر و اطفالش و درس طلبه و اقامت سیزده ماه در ملیح آباد و تیمارداری لعبد زلزله خانه داری و موت اعزه و زحمت بکلی
دیگر می حالانکه مجتهد و رقی را از کوچکترین رسایل بعد اجتماع سابقین و قایمین خویش حتی که زیرتر از معاندین مرام و لهمین در سالی چند
منکسق و جزو غنا ز نهای اصول و فروع خویش بر بستن چنانچه تا این مقام دیده که هر چه گفت مهمل گفت بیشتر مریکی دیده و بگوش خود شنیده که از
زیده عداوت خود مجتهد و طبع منتهی الکلام چه کرد و چها نه شد تا و بت هجرت کانپور رسید که یکدو منزل از لکهنو باشد و دیباچه جامع علی محمد
فاطمه در رساله المکاتیب نوشتم دانرا ضمیمه تالیفات لکهنو گردانیدم قوله اسناد تعتیه بتوهم اولی بعذر الخ اقول واقعی است
سه قید مذکور از من بعد دریافت پس من بعضا خود پی برده که امروز اور آنمقدر ق حاصل است که ملوک اقالیم متبعه برا
لی حصول پیشه بود چنانچه احادیث کلیمی لتتمیه اصول دیگر بدان اما دلیل است که ما مر و انصاف بکن که هرگاه از حضرات ائمه

مسئول استنجا بیت که کشتن بزرگ دلسامی متعلق بحق ائمه اطهار از قرآن بیان کنند پید فرمودند که درست آید بزرگان از آن حضرت
میکردند توهم منزه کجا بودالی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی و انیمه لعبارات اکثر از کتاب تحریر و دایره حضرت امام محمد باقر و صادق را
کما ینبغی تحفظ دامان مطمئن گردانید شیاطین دین او قات نیز از نسبت تلبیس با میه بدی کوتاهی نکردند و شاید که عبید الله
بن عمر راضی به بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کنیز در مسلک را قبول نفرموده و محمد بن حنیفه وقتی از بیعت یزید دست کشیده
که او را امیر المؤمنین عم میگفتند و نقد و جنس سه صد هزار درهم واقعه در خون بهای جناب سید الشهدا ع گرفته واز بحث ما
الطلاق لعنه امیر المؤمنین برغیر جناب امیر المؤمنین تحریر کرده کما لا یخفی علی المجتهد رئیس النواصب با سید رم بزرگ قصه کنیز که جناب مجتهد
در منهیه ذکر فرموده عبارتش اینست اخرج البیهقی فی الطیوریات بسنده عن ابن المبارک قال لما افضت الخلافة الی الرشید وقعت فی نفسه
جاریة من جواری المهدی فراودها علی نفسها فقالت لا اصلح لک ان اباک قد طاف بی فشغف لها فارسل الی ابی یوسف فسأله
فی هذا الشیء فقال یا امیر المؤمنین اوکلما ادعت امة شیئا ینبغی ان تصدق لا تصدقها فانها لیست بمأمونة قال ابن المبارک فلم ادر ممن اعجب
من هذا الذی قد وضع یده فی اموال المسلمین یتحرج عن حرمة ابیه او من هذه الامة التی رغبت بنفسها عن امیر المؤمنین او
من هذا فقیه الارض وقاضیها قال اهتک حرمة ابیک واقض شهوتک وصیره فی رقبتی **اقول** مجتهد را نمی رسید بر فقهای حنفیه
دست طعن دراز کردن که بزرگان ایشان ائمه عظام را بطور تلفیقات شان نسبت می دهند کما لا یخفی بر متتبعین سیر منهای شان خوش بیان
چنانچه علمای متبحرین شیعه بدان تفحص کرده اند و از کتاب اساس مثل این نیز نقل و حکایت از امور واضح تواند شد و هر چند
مجتهدین داد کفران نعمت داده اند ولیکن عقلا نیک میدانند که از تاویلات بلکه تسویلات محض بر باد گشته لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کنیز مدعی گشته پس دلیل او را نیست در کار است از همین دعوی مجرد حرمت
قطعی بثبوت نمیرسد زیرا که او مامون نیست هرگونه احتمال در سخنش راه می یابد اگر کسی گوید که چون کنیز معذرت نهاد و بخود را
از صحبت خلیفه باز داشت سوالا نه تنها مستلزم منافی دیگر الست بسبب کثرت فوائد دنیویه چگونه عقل تجویز کند که عاقل بالغ چنین
را بپسندد پس تصدیق چاره نباشد و بحرمت قطعا و یقینا ثابت شود جواب از آنکه طبایع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند بحدیکه انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن برضا بدهند مگر در بوستان
حکایتی بسیار سوزان مذکور شده بیت چو دور خلافت بمامون رسید یکی ماه پیکر کنیزی خرید به شب خلوت آن لعبت حور
زاد نگه کرد تن با غوش مامون نداد بگفت از چه بد دل گزند آمدت چه خصلت ز من ناپسند آمدت بگفت ار کشی
در شکافی سرم نه زبوی دهانت برنج اندرم نه و بر حق را دل بدیگری آویخته باشد و غیر از صحبت محبوب چیزی نخواهد دراز
دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کنیزی نظم فرموده پس عجیب نیست که عذر آن کنیزی واقعی نباشد و دانسته که
امر و زاینمه عشق و عاشقی هست بعد از این غیر از قید و بند و پرده داری دیگر چیست بیت وفاداری مجو از بلبلان
چشم نه که هر دم بر گل دیگر سرایند نه پس کنیز بدعوی محبت پدر ترس لب گشود که در ذهن او عظمت این علاقه
باقی ماند و وقت لغزشها کار آید و قاضی ابو یوسف این همه را بلفظ اذ اکرها فانها لیست بمامونه الغرض چند از صحبت
خلیفه محصور در امور ندگفته نیست والعجب که مجتهد قصهای از ازواج مقدسه امام ترکسی را هم فراموش کرد که با وصف کثرت

لغاد مزید عیش و کامرانی در مشکوی پادشاه بعضی فقط بر حضرت غایب الطاهر قناعت نبوده بلکه از زمرهٔ جوتیان بدر رفتند چنانچه در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیرالدین حیدر
پادشاه و غیر او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب و ملاهی دنیوی صحیح نمود
که آنهمه برای ضیافت طبیعت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمه لفظ مقدس آیت لم یطمثهن انس قبلهم و لا
جان که کار پردازان قصور شاهی بر زبان می آوردند زینهار بدماغی نباید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هر چند بیان آن است
و لیکن عیب جلیان کما لا یخفی عبدالله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و به کمال احتیاط عمل می نمود این مورد را اهل السنت
و زبان طعن برکشود محدثین رفضه و فقهای ایشان همگر جا کرده اند در ترمرد و از رسائل علمای خیرآباد و مجتهدین لکهنو خبری
بہ بین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که بگوش رسید یا قطع نظر از آنست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب جمهور یقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث امامین همامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا تسلم که مثل آن باشند
پس توان گفت که برای تمام سند از در تقیید باید آمدن و نیز قطع نظر از آنست که از سلاطین لکهنو کفر و شرک بصدور می آمد
و جناب مجتهدین با دعوی نیابت ائمه هدی سکوت و رزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند
باز می ماند تعدی و وهم و خیال درباره جنیان و شیاطین و کجا الیقین مواخذ مجتهدین و الیضاً قطع نظر از این است که پیر دسقالی
پدر بزرگوار مجتهد لاثانی بلوازم علت معلوم درباره مرا قدیم خویش چنان قیاسی ترتیب دادند و حیله جواز آن بر اخبار متواتره
چنان آموختند که جوانی همتی شمشیر بر سر بسته گرفته در خلوت سفر و تعدی داخل شود بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردد و از دست
درازی و عده و انش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید در حربه برانی خون زیری ریزیکی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات ازواج امام منتظر آنچه بترقی معکوس هر سال علوق ره میبادد و آثار و لوازم عقیقه الظهور رسیده و از مزید این محدثات
اطوار بر انگارنکی در آن فواید دنیوی از برای مجتهدین انتظام می یافت یا خبر در کتابی مستقل صورت تواند بست لیکن انصاف آنکه حرفی چند
بر اصول اصلیه شیعه در تخطیه این پدر و پسر مکرر بگویم تا خود بیران کار رسید و برای مقلدین او نیز کار آید که حضرات ائمه در اصول
و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از میان آن معذور داشتند و آن همه نسخه فرب جبر قدر است که مقالات سابقه نشانی از دم
آن اصول را گذاشتن و برین حیله دست انداختن جبر تحصیل زر و جمع کردن گنج قارون خبری بخیال نمیگذرد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت در اقالیم شیعه مشهور شده و ملا النوار این از قوم رسید که گویم که چه میباره در کتابی بیان کرده و شعر آنچه نظم کرده که گفت که استیعاب آن
نتواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را بر زبان است مرد ما بیکه بچه می زایند علما اندر آن چه فرمایند گر ضرورت بود روا
باشد یا نه لیکن قدر ضرورت چیست بیان باید کرد و آنچه از استاد البشر ... [illegible] ... مجهول صید بعد
پس مجتهد را باید نمود انصاف کردن که هر گاه استدلال الحق در روایت رواة معارف در ست شود در مرویات جابل جگونه مستلزم
ترجیح کرد و تالی دینی این اکابر کلاطعان اثبات کنی همچو حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون از صحت تقلید
جناب مرتضوی بود چنانچه قبل از این مجتهد الزمانی این بحث را مستقیم سطر نمود و با فهیم سالته چنان بودی که علاوه آن جناب در مسائل

شنیعه خود دادی و دل خود را بر مخالفت فی للعم الائمه شادی و هرگاه بخواهی از شهر سوز آتش افروز را خواهی که بر بعض
باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا رجوع آری و براتی و تحدی ازین معنی خود را بجنگ
و عیش و کامران معند و پنداری مگر یادت نیست که هرگاه مردم در کتب تفسیر خلاف ابن عباس دیدند و پرسیدند
از بعضی که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و ازین جهت ماخذش نوشتند
دیگر چه گفتی لیکن بسیاری از علما بکتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب تقیه را غربال کردند چون بهم شنیده لاف
زنی و لن ترانی متعنین از بلندی عرش برین بگذشت و لیکن بمقتضای قول شیخ سعدی بود که حلیم روشن
رای بهی نباید درست تدبیری بگاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری از کتاب امام موصوف
ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلاف حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرو نشست
و نزاع بر خاست ازین جهت لفظ گلو سوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بر
بر نداری که بار خدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب تر بشنوی که جناب
امام الائمه بر اصول اهل عم ابن عباس را الفعلی که خود مدت العمر بجا آورد زنده مرتد و گوساله پرست سید التنه و فتح
این امر عالم سوز برادران والسنه اهل رفض محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بحشیل ازین بیش کردند هم در مطاعن
صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله بایستی را بر پهلو نشانیدند و کتاب قمی که از ملقب بتفسیر اهل بیت یاد میکنند
لغضب العین گردانند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبیت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی
مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اغتیار ساخته اهل حق را باصفا و
خویش یاد مینماید و تحصیل زر و توهم ضرر را بایشان منسوب میسازد و لیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نهادند که تیرت قات امامت کبری را بای نام شخصی میگردانیدند
که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا بود بامید زر و شرط ادای قرض داد
هرگز از پستی حوصله و مزید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رو نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس بنداری بهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح در دمید و آفتاب روشن شد قوله پس هرگاه الخ این
ترانه مثل رانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سیری میشود و ترانه مطابق اصول نمیباشد و مومنین
یعنی حائکین باصطلاح اهل سنه تشبیه لیس التذاذ تمام بر می دارند آری بر کنده پری را کنده خوری است و از حدیث
امام محمد باقر انهم ظاهر است که گفتگوی هر دو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود ببداهت این معنی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بهر جستند و معرکه نزاع را میر فتند و کلمات مناسب حال میگفتند و
اگر از اهل نفاق می بودند در تخطئه زید بلکه بکفرش می پرداختند و امری ازین هر دو منقول نیست و اذ لیس فلیس
پس عیان شد که مردم دیگر یا طرفداری از این هر دو جناب سراغ باین حکایت نبردند پس تقیه منافق حقی را
در آن چه گنجایش حکیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که البته در وقت

خلوت می باید یا رضا یا لکم از خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالی و تقدس را عالم الغیب والشهاده
میدانستند چنانچه قدمای شان میگفتند لا یعلم الغیب الا الله نگونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را البته حضرت
لقمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش وسعتی نیست وانه
منهج المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار دینار در ذو الفقار آورده فلیرجع
الیه قوله و قس علیه حال کتمان مؤلف الرساله اسمه فیها بدانکه معنی این عبارت بضمیمه الفاظ ما قبل چنین است که تقیه
کردن از برای توهم ادنی ضرر لایق بعبد الله بن عمر است که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم یعنی معاویه بن
ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواجه تاشان و هم لایق
بمحبت بجهت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقا و لاحقا معلوم شد مجملا و مفصلا و در نجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط الجو ظلم لقایا نیست زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
اثبات است اما اول پس از انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و بیعت معاویه رد نفرمودی و البته ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی بر خلاف آن کما فی الاصول و اساسها فلا بد من تقریره حتی نقلعه و
بجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین در هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید کربلا ابن علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر و اینها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل همانست که تقریرش آنفا معلوم شد و العجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر ثابت
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چنانچه سابقا و لاحقا گذشت تفصیلیکه
مزیدی بران در خیال سخیفین نگذرد و شکی و وهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نگردد و لیس از احدی آن ختلا بلکه عاقلی نیز توهم
ادنی ضرر تعبیر نتواند کرد الا المجنون یا ناصبی ملعون مصداق قول جناب امیر ما اضمر احد شیئا فی جنانه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف و امام محمد پس غفیر بر سه دانستی حاجت باعاده ندارد اما حال کمترین انام پس نسبت [illegible] مذکور هم سخت کوری و
کورانگی است زیرا که زمان نصیر الدین حیدر پادشاه بود و مجتهدات امور از مراسم تعزیه بجدی رسیده که دو ماه دران لبس سیه
و [illegible] الملحق دار نوقت هم بمقابله رفضه می ایستادند و بجنگ و جدال میپرداختند مگر او از جهت مزید عنا در بعضی از احیان حکم
میکرد که فوج جمع کنید و تو بهار اسر دهید و چون فاضل بداونی با وصف منع فقیر چندی از الفاظ انرا نوشت در پی تشهیر شدند تا اورا
رنجوری چند در خانه خود مخفی نگاهداشتم ولکن بنور روانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و ترد مجتهد از بهوپال که فرستادم بعد از
ادراک این امور و النسبیت مذکور من توهم لحوق ادنی ضرر چگونه جائز شد پس کوری و کورانگی او احدی نماند و چون اوام
بنده را انتکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیاد آورد حال پدر خود را که در ذو الفقار مصنوع نام خود را چنان [illegible] که مدتها بامید
نیاورد و اگر اورا اندیشه بود از رساله وار قندهاری عبد الرحمن خان بد نصیبی که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت برای فقیر زیاده تر
از کسی قت آمد و رفت من رفیقی از سپاه نبود بخلاف پدرش دهقانی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نائب
اصفی الی غیر ذلک ما انچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در ذکر مطاعن هیچ اندیشه نیست و از منع مجیب ممتنع نخواهند شد

مجالی ندارد و متابعت شیعه در تخصیص این دلیل اصلاً دلالت بر کوری یا کوراتگی و یا فتوری ندارد و هر زه خیالی او دارد زیرا که اهمیت این در منتهی الکلام و ازالة الغین بر تو ردیدیم و تنبیه این تخته را بیدار کردم حدیث امام رضا که تبری خویش از حضرت مسیح
الحمار فرمود که مسیح ما بنده خدا و رسول وی است منتشر گردیده در شریف مسیح شما چنین و چنان است ما بدو ایمان نیاورده ایم که
بتقلید این امام امام ایر تقدیر تو اهم کرد که علی مرتضی نزد ما سنیان آن خاتم الخلفا است که نسبت تجاناسی متقدمین معین و منه
و منصب وزارت و نیک مخضری داشت و مجاهد بجهاد اصغر و اکبر که سیکه سعادت العنه ما ممتنعین حرم بیده نشین گشته و فاطمه
و عهد و میثاق نبوی و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلک مما تسمعون فانکم الله انی تؤفکون من بعد تا امروز که قرار
میگذرد اینها دارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه بعد و تبری الشان کرد از ما نوشتن و قرار جایز است و در نصورت چرا هم
خود را بر در رساله عبدیه یعنی کاشفة اللثام عن تاریخ المجتهد القمقام معرض کردند و مهر سکوت بر دهنهای خویش زدند و مبادا
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیاید بلکه طریقه هجرت برگزیند که رفضه از ان اجتناب کردند و از دایره
ایمان بر آید فیقال فاولئک ماواهم جهنم وساءت مصیرا و حیرانی اینست که چگونه ثابت کرد که متقدمین سعیت امامت
برای جناب امیر کردند و برگزیدند چون خود حضرت پیغمبر مستعفی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تار و پود افترا تافته و بافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحث فریقین است آنچه خواهد بر جا آورد مناظره گفتگو کنند
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عمر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن هر جا که عیان است که تخمین مکر میز
بر جا متفرون بصدق و صفا بوده چنانچه از علل الشرایع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز و قصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذلک مما لا یخفی اگر عمر و کذب از کتب شیعه بر آید سخن خود روایات طایفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب وغیره و ما انتم اند روایت بلی معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت کجاست و لیکن در کتب فریقین بحار و حیات القلوب است
عیانا و جهره هم نوشتن قرار خطی بیش ملایکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد و پیمان مستنزل نشد و لیکن امت ابن سیاد بخصوص هم پیروی مخترعات خود گردند فادخلوا ابواب جهنم
خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین الی آخره در وجه سوم گفته از طرفه ما باید شنید زیرا که کتاب و صد خبر غیبیه

تکرار مباحث نیز تکرار مجتهد انجامید لظهور الامر و وضوح الحجة ولیس الالزام کذلک من قبل من عدل عن قویم المحجة و لحج الکلام

بحمد الله الملک العلام والصلوة والسلام علی رسوله الامام و آله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کالحنان

الراشدین المقتدین الذین انا الشهداء انحوا رکنهم جمیع ائمتنا سادتنا و قادتنا الی جنة المقربین فانهم اشفعوا سید الاولین والآخرین

فنتولی بهم و نتبرا من اعدائهم الی یوم الیقین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مخفی نماند که مجتهدین درینمقام نیز از تحریر حاشیه عهد خود را معذور داشته اند الفاضل باید دید و مقصود شرا باید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گزارد و بعد ازان بسوی یاران کرد و گفت
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان در واقع آنکه فرمود گویا مرا بالهام
بلقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگ است اول قرآن

واہل بیت من را احتیاط کنید که بعد از من با این دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید کرد و آن
دو امر هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند آنگاه فرمود بدرستیکه خدای تعالی مولای من است و من مولای
جمیع مومنانم بعد از این دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من
خذله وانصر من نصره وادر الحق معه حیث کان و مروی است که قدوه اصحاب عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت ای علی بامداد
کردی و مولای هر مومن و مومنه شدی بس مه خوار زبان سر دین خویش تاجی ساز ز خاک پای حیدر دو آن من الادیه
زدل عداوت او دور دار انجوری زتشیع لفظ بنی زخم عاد من عاداه گواه بالی اصلت ولای حیدری دان که هر کمال محالفیر
بل آنانست گولو روضة الاحباب جمال الدین محدث اقول معلوم نیست که مجتهد مختل الحواس ازین حاشیه چه خواسته است
و از تحریرش چه فایده برداشت اگر مرادش اینست که دران روز خلعت خلافت بالفعل متحقق شد پس جوابش ازعان الاسلام
مجتهد اول باید دانست که اجتماع خلیفه و مستخلف لازم آمدن ومن در عمل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا که فرم
آمدن دو امام چنان است که لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول و بمقتضای سیاق و سباق الکه معنی
در ذوات والاصفات سرور کائنات صلعم بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ماهو الا وجوب الولا
فاین الدلیل واین المدعا طرفه تر انکه مدعین تشیع گویند که ان وصف حضرت را موجود بود و بعد سه یا چار ماه برای حضرت علی
مرتضی ع معذلک اما که بروایات ضعیفه قابل الغایت شد نداز سر آمد اہل قم گاو از لی سم روز اول آن حدیث منزلت است ابن روز
المسلم غدیر خم و بر تقدیر تردید زیدگوار مجتهد امر لیست اصحاک علیه الکلی و فضلا عن الفضلا زیرا که خلافت مفعول نیست الا بعد وفات
سید الانبیا و مویدالتش قبل ازین گذشت لاتعد و لاتحصی و اگر مرادش آنکه قدوه اصحاب عمر بن خطاب بیعت کرد من لعبد تک نموده
و با حکام خلافت صدیق اکبر پرداخت پس این تهمت بجا است که حجة الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشته که تمام ازو مجتهد
لاثانی از غایت پریشانی بصیغه جمیع میخوانند و گوی چوگان می بازند کما عرفت سابقا و لاحقا را چه ضرور که باز جوابش دو بار
نمود کشیم بلکه بر سر چه رشش نهیم تا سعادتمندی فرزندش نیز بظهور انجامد زیرا که از تالیفاتش تکذیب دلائلش هم عیانست
معهذا بر فرض محال اگر ادنی غور کنی خواهی دانست که چون حضرت صلی الله علیه واله وسلم مطابق اصول شیعه
مفاسد خلافت مرتضویه بر اختراع مجتهدین بیان فرموده و از تبلیغ این رسالت استعفا نموده و عند الوفات
بمجرد ورود طال کتاب یادی بنا بحکم خدا از ارلیه تا سبال عبا فارغ خطی نولیسا ینده و تفویض احکام خلافت صدیق اکبر
از فاروق بین در دنیی ثواب یقینی خواهد بود بل اختیار را از زبان هر کسی خواهد ربود رحمی کوششی عمر بن الخطاب رض
کان رایه موافقا للوحی والکتاب که اگر او بعد افاقه اطلاق همت بر بستی نشانی از دین و ملت یافته نشدی
که بتصریح مورخین کسی را از اہل بیت و اصحاب تعیین القاب نبود تا روزی و شبی نبوده پس عدل و داد و حسن
و تدبیر ایشان باید دید که با وصف ان محاربات گوناگون محتاج بگنج قارون و حشمت افریدون دانه
حرولی از حق کسی نگاشتند و لباس تعیین ملت محمدی صلی الله علیه واله وسلم را که بعمن دوری ارتداد و کفر
جنبیان جو اعراب افسرده کرده بودند رشک گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ساختند

وحجت بالغة الهی را باید دید که نتیجهٔ اولی الالباب از کلام مجتهد جانی فرقهٔ بابیه عمی مرید درلای ا زبیت اهل بیت آنکه
حسن سلوک و خدمت از محبت بیگانه از اهل بیت مستنبط ازین حدیث بر آمد که تقتیح خانی و دشمنان اهل بیت نیز
باشند زیرا که در سابق بار بار گذشته که جناب امیر وصیت را در حق کلمهٔ منافی خلافت خود دانسته و ادعای انتصاب
سخت استبعاد فرموده و مخفی نماند که جای تنگ بحث معرفت امام آمده مجتهد با شیرسوا ز امامت قرآن هیچ و تاب
خورده و در بیان معنی زه بجای نبرده ازین شبهه که خامه تکلم اوست نیز ظاهر شده که بمعنی نرسیده
و درین ریزه اقتصار دست گرفته است و در اصول خویش آنچه علمای شیعه بطمطراق تمام آورده اند که معرفت
سابقا در دوار است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بجدیکه راوی گفته که با باشی بازوی مرتضوی را که پسید
بقوت هرچه تمام گرفته را تحریک میدادند که پای او بسینهٔ مبارکش تکانی میداد و میخورد و هرچه را بلفظ بدا اماکم الاسلام
میفرمود مقصود آنست که اینهمه اهتمام ها شد و خامه اثر همه نویسایندن فارغ خطی بود و دیگر هیچ پس هم خالی
و ارسی مانند اطفال الظهور آمد و هم انتظام دینی و فتراز ادعوی و فارغ خطی تحصول انجامید اری فعل الحکیم
لایخلو عن الحکمة و معلوم نیست که آن قرآن کدام بود که جدائی ایمه از و مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرده بکسی داده اند معطر و در اوید نش در رشت نبوده و چون مخالفت امام کرده دیده و چیزی حفظ نمود مسلوب
الحافظه گردید حتی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گوئیم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب عین عدوان و کفر منصوص پس ملازمت بهره بر طور رفضه
دین پیوند عجیبه و وصل غریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرموده تا دم وفات و قرآن شان جامع
منسوخات معاذ الله من تلک الاباطیل که آنجه الدجال و عزازیل پس ثواب شیخین در جمع آیات قرآنی و تجهیز آن
و جهاد به تنزیل آن را با اتباع رسول رب الی حد هی و منافی نباشد بخلاف جناب امیر موردمثل شهور و محنت بر باد
بر اصول اهل خرافات و اینجا اینهم عیان گشته که چنانچه اهل سنت تابع قرآن مجید اند همچنان حقیقة تابع اهل بیت
نبی حمید و الیشان تا الله کتاب عزیز و تابع التابع تابع و برظاهر است یقینا ما هم از اهل بیت و هم از قرآن الف
سخت که رفضه مثل حلی و نهج الحق و غیر او و غیر آن تقبحن کور مدعی اند و الحمد لله در رفضه را السیب ابتلای
ابن سبا و شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از هر دو نوان بعید بلکه هر یکی از ایشان
حقیقة نسبت بدوازده امام نیز دشمن شدند پس بر آنا صب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظر سابق را
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطل ثابت شود و محبت حقیقی گراید و نهادن تاج بر سر ملوک و قتیکه بر تخت
می نشستند از یادش رود پس اگر صاحب نظم را یا قلش شبی باشد بر بجا خود دیا و اگر در لباس تنبیه تعریض میکند حیم
کار مجتهد و تاقی مکار هر دو را کافی گردد قطعه دار بر آسر دین خویش تاجی ساز خاکپای ... والمین را دا
ز دل عداوت او دور دار تا نخوری تیغ لفظ بی ز خم عاد و من عاداه گواه پاکی اصلت لای حیدران که بر
کمال سعادتش اهل تاست گواه و درین مقام چه گویم که در دلم چه مضمون برای تضلیل و تکفیر طایفه

هیچ شد و فی خبر را از آن باید شنید که شیعه را از این امور عوض هیچ چیزی نتواند بود مگر آنکه تمامی کتب اصول خود
را ابدر یا شور در انداز ند و بهتر آنکه مانند ابن سبا خاکستر سازند بلکه مصداق آیت کریمه گردانند لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ
فِي الْيَمِّ نَسْفًا که در نیست و نابود کردن گوساله سامری وارد ست بیانش آنکه جناب تفسیر محسنی که در جمیع
آیات قرآن اهل بیت نور دیده بیانش خود از اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است که دران زمان متعینا
روایات را بر دو شرذمه انداختند تا جمع نساختند کامر و چون قسم شرعی از عزم بالجزم خوردند اگر سه امر دیگر از دست
سر بیرون می آمد همه می بودند پس چنین مصحف عزیز را که حرفی از آن کاسته نه لفظی زاید بر آن گذاشتند چگونه از نظر
خویش می انداختند پس البته هر چه از آن جناب بعد وفات رسالت مآب صلعم یافت عین اتباع آن قرآن خواهد بود و هر چه
از آن جناب به اعتراف طایفه خود می الا آنچه بوقوع آمد عین اتلاف حقوق ملت حنیفه قرار یافت زیرا که تقیه را جناب
رسالتمآب پس مومن برای اصحاب فضلت جان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه زهرا سوخت و حباب
مقبول نشد و همچنین جزئیات دیگر حالا تبناهی عمل بران نکردند که اگر با وفی غور بینی خواهی دانست که دیده و دانسته
بضعه پاک را خود کشتند و آثارش درین کتاب از کتب دینیه ایشان توده توده آوردم پس نتیجه مواد این قیاس
از من نه خواهی باید پرسید و خود از راه انصاف بگو که چیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر گاه قلم تا به اینجا
به نگارش رسید بتوفیق الهی سواعید خاتمه یاد آمد از آنجمله ذکر مناظره مامون بن هارون الرشید خلیفه عباسی است
که صدوق الکواذب در کتاب عیون اخبار آورده نمود تا بدانی که چنین متکلم از کرده ما بوده که محدثین و متکلمین را از مجادله
با شکست فاش داده تا همه جماعات مبهوت گردیده از مناظره او بعجز و زبونی رو برتافتند و امید رسیدن و
بجاهای خود داشتند پس اول المقام را بفارسی ذکر کنم باز هر چه ممکن باشد در ضیق فرصت از تحقیق بر نگرم
و وجه ذکر قصه در عبارت فارسی اینست که فهمش بهمه کس آسان خواهد شد کما قرره بعد النسخه عیون الاخبار سقیم بود و زیاده بر آن
کوشیدم و بهم رسید بهمین که مجتهد یا وصف نایب بود نقل از امام الحاضر فی الاسم حکایت میکند که نسخه صحیحه بدست نمی آید
پس عین آنکه صدوق الکواذب بگوید بسند خود که یحیی بن اکثم گفت که امر مامون جماعتی از اهل حدیث و جماعتی را از اهل
کلام و نظر آوردم و نزد حاجب نشانیده خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صنف چهل مرد شرف حضور یافتند
پس مشغول شد با نشان تا مرعوب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخواهم اگر کسی را ضرورتی و حاجتی باشد باید که فارغ
شود مطمئن کرد و بنشیند گفت که سبب طلب اینست که هر چه در دل آید و نگو تمام باید هر کس بهمین زبان اردو بیان از این مانع از آن شود
و هر چه بدل گذرد از حق اظهار آن دریغ ندارد و باطل را رد کند و خوف از دریغ داشته باشد و تقرب بجانب اعلی منظور دارد که
تقرب جوید بسوی مخلوق به معصیت خالق مگر آنکه خدا مسلط فرماید او را بر عموم ما انست که حضرت مرتضی خیر البشر است بعد الانبیا
اگر راست هست نصیحت کنید و رد دگر نه بگذارید من و شما اختیار دارید خواه بپرسید از من و خواه من بپرسم از شما محدثین گفتند
مامون حاضر فرمود پس سعید و باید که سوال کنیم از شما و اگر کسی زیاده بر آن زیادتی نگوید تشدید پس شخصی گفت
نزد عموم ما انست که بهترین امت بعد الانبیا ابوبکر صدیق است که در حدیث صحیح علیها وارد شده که اقتدا کنید بآن دو کس

که بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید چون حضرت با اقتدای ایشان حکم فرموده معلوم شد افضلیت ایشان و هو المطلوب پس گفت
احادیث بسیار آمده ضرور است که همه حق باشند یا باطل یا بعض حدیث حق است و بعضی باطل است پس اگر از حدیث
که نقض میکند بعض هم بعض دیگر را و اگر همه باطل بود لازم آید بطلان دین و بطلان شریعت چون این هر دو باطل است
دام سوم که بعضی حق باشد و بعضی باطل ما شنیدیم اکنون دلیلش را باید دید و آنچه گفتی از آن اخبار هست که دلالت
است بر صدور استها چه حضرت احکم الحکما بود و محال است که امر فرماید بجا آوردن مردم را برانگیزد بر خلاف حق و جهت این انست که آن
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که در اتفاق با هم در عدد و صفت و صورت و جسم و این محال است و انداشته که دو کس
در عالم چنین شبیه با هم از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد به ایشان و این تکلیف بما لا یطاق است زیرا که
اگر اقتدا کنی یکی را مخالفت خواهد شد دیگری را آمدم بر اختلاف این هر دو ابوبکر حکمی فرمود اهل ردت را و عمر رد کرد این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابوبکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام گردانید
و ابوبکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابوبکر این را بجا نیاورده بود و ابوبکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه نمود و این مثلها اگر بشمارم پایانش پدید نیست در مقام جناب شیخ الشیوخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی
امام المتکلمین خویش را که مامون بن هارون است و آن اینکه در اینجا فیصله بیست که مامون او را گذاشت و با نفرمود و روی
نشنیده بود و بیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر بلکه روایت کردند که ابوبکر و عمر یعنی برفع
یا ابابکر و عمر یعنی بنصب پس اگر روایت صحیح باشد البته معنی روایت نصب چنین باشد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و عترت را
ای ابوبکر و عمر و معنی رفعی نیست که ای مردم و ابوبکر و عمر به پیروی بعد من کتاب الله و عترت را که آیت اوراق میگوید
چون صدوق الکلام در فرمودن کوتاهی نکرد مرا چه عذر که قیاس سکوت لب بسته که حضرت بطور بشارت خطاب با ام المومنین حفصه
کرد ابوبکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از وی و این امر را که ترا بشارت دادم مخفی دار و بهر کسی مگو و این چنان
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که خواب خود را برادران ظاهر مکن مدعا این است که ترا اکنون خشنودی
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود باش باین دو خلافت گویا از این حدیث بشارت نیز امر اقتدا ماخوذ است
زیرا که اگر امر با اقتدا نباشد باید که امر شود بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو صورت باطل شد آید امر بالاقتدا حاصل شد و ما برای گفتن نیز حکم اقتدا است فرق این است که این هر دو قریب
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب نه بخلاف رفته که انسورانند او از این طرف و امانند چنانچه
می آید ان شاء الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بار بار درین اوراق مذکور شد از کتب معتبره دین و ایمان شان بحوالی
و حال آن دو بیت و الشیخ صدوق الکلام به زبان آورده و چنین رئیس المتکلمین خود را تلمیذ خویش گردانیده در کتب معتبره
فقیر بجا مذکور است اگر در دفتر مذکور را باید که هم مو حیله اقتضا میشود و بهره را باید که نزد عقلی بجا آورد زیرا که مذکور هم و نزد جناب
صدوق دلالت بر آن دارد که اگر جای دیگر رئیس متکلمین او را اگر تعرضی کرده بود البته از آن دریغ نمیرفت پس باید که همه امر
مقبول باشد و لیس حضرت شیخ ابو جعفر التسبیح که هیچ کسی را چنان از آن نخواهد داد پس همراه تلمیذ آتش ال الکلام جناب صدوق نیز بود

انجامید و ایضاً آنچه مأمون فرمود که عمر تحریم متعه نمود نه ابوبکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تحقیق کتاب
مستطاب فقه الرضا را فراموش کردند زیرا که از دیدنش یاد من چنان بود که کوفیان خواسته بودند که بر دار
ملوی کنند ولیکن خبر در سینه عمر منع نکرده و این کتاب آن در جه بحثش صدوق رسیده که بسا کتابها بد رحران
چنانچه از افادات خواهرزاده ملا باقر مجلسی که بسیاری از فوائد را در آن جمع کرده و شیخ میشود و بعد از تعیینه مذکور
شیخ چی میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث مأمون خادم دیرینه شیخ بعد مراعات آداب عرض میکند که چون عیان گردید
که تقریر فرقه ایشان یعنی مأمون ابن هارون قابل امام رضا امر واقعی است پس جوابش باید شنید تا بعد افاده
او حال مهمل بودنش بزودی حاصل شده باشد که محدثین درباره فضایل ریحانین محقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن برضای صلح معاویه
در داد و جناب سید الشهداء بیعت یزید را کالیشان در کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد کما اعترف به الارستانی
و قدم مرا فرمود و الله لو خیر الذی لکان احسن مما فعل اخی الی غیر ذلک آنچه حال اجلاء اهل بیت و حضرت واگردارکان
اربعه که مرتبه ایشان تالی حضرات ائمه هدی بود و ایشان را با اظهار رسالتی در سلوک اصحاب برگزیده چنانچه از تذکره
الائمه نیز برمی آید بعد از تحقیق حدیث کلینی و غیر او از عبایه چنان بود که اگر یکی از ایشان بعضی دیگری خبری یافت البته
او را او زاهی گشت یا در حق کشته او دعا خیر میفرمود مثلاً حضرت ابوذر و قس علی هذا البعد انتبع اخبار و پندارم
که این بحث هم از محتاج مقامات این کتاب برگزشته خصم کرده ذکر ارکان در حقیقت اجنبی نیست کما اشتهر انه لو علم سلمان
ما فی قلب ابی ذر لقتله و همچنین بود ابوذر با زهد و تقدیسه کما لا یخفی علی من تصفح تالیفات المجلسی فقط و اگر این دفتر را باز کشائیم
متحیرم که چگونه بپایان رسانم و با آخر صورت است که علمای رضویه تحقیق امام رضا از تالیفات شیخ المشایخ ملاحظه فرمایند و سر خود را
به بیست یا بنجات هر دو زنند اکنون بمناظره مأمون رجوع کن که صدوق میگوید که شخصی دیگر از محدثین سر برآورد و گفت
الا ایضاً حضرت درباب صدیق فرمود که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا مأمون در جوابش گفت این محال است از جهت
که شما روایت میکنید که حضرت مواخات کرد میانه اصحاب خود و چون او در این تاخیر گفتگو کرد فرمود و مرا نگرد بنید در تراکم
برای اخات خود پس هر دو را نکه ثابت میشود دیگری باطل میگردد جوابش نه چنان است که حاجت باشد بطفال و دبستان نحو را
بنحو عرض کردن و تامل نمودن زیرا که کلام در خلت نیست بسبب آنکه فرمود و اند غیر زبانی پس معلوم شد که آنحضرت یعنی
اعتماد نمودن در هر کلی و جزئی جز او باشد نیست مگر او تعالی و اگر این مرا بود برای کسی آن ابوبکر است پس غبار هم در آن
جلی اگر کلام در ترتیب بودی با اثبات آن بسیار مفید بودی پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو داد که در چنین مقام از سن مباحثت
لب گفتگو نگرفتند و عنان خود را بدست مأمون سپردند پس آنگه رگ انتی نهایه ثبوت رسید و آن حجت است که هر که در مناظرات
جناب امیر مغفوری بکار برد که زندیقی آمد و شهرت او در بین فرق العبرش عرصه رسید و تشقیقات در جوابات او را حاجت
نبود و لیکن بعد از مجالست او در مرح امیر علیه السلام خلافت گفت و خرافات و صد قباحت بر زبان میاورد و ذلک دل و دلیل
و هو کان ذلک انه لک لیدرجب فی از ده النقد مع محجر الله کرم الله وجهه خاتمه تعده الحکایات ایضاً یدل علی عدالت

تمثیل لسب مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات نفیه وان القطع انما فهم کما هو معمول النحاسین [illegible]
علیه المحدد لا میر دان بین الزعفران والصلصال باز دیگر بین از اهل حدیث بمنبر بر آورد و گفت که جناب
امیر تصدیق منبر فرموده که یقیناً معلوم شما بهترین این امت بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند مامون گفت این
محال است که آنحضرت میدانست که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم نمیگردانید گاهی عمرو بن عاص و گاهی
اسامه بن زید را و حدیثی که تکذیب آن حدیث باشد و خود مقوله حضرت مرتضوی بود آنکه من اولی بودم بمقام [illegible]
ولیکن بیعت شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اسلام بر منکر شوند کافر گردند و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه بهتر اند
از من حالانکه عبادت کردم قبل ایشان و هم بعد ایشان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای رفض این حدیث را
بدرگاه سلطان خدا بنده قبول کردند و تاویل آن کوشیدند و البته تاویل بعد از قبول میباشد کما قال لغیر مرة
و دیگر گفتند محصل آن اینست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر آنچه فرموده بهر که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر و خواهم زد و جهش آنکه [illegible] بودند پس عوض افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد بآنجناب است و ارتداد
لایق هشتاد تازیانه شد پس رصد در این قول و آنهم سر منبر و بعد اجتماع مردم شکی نماند و احتمالیکه [illegible]
تقریرش را امام اعظم حلی بجا آورده و خود جناب شیر خدا حلال اشکالات درین حل نموده باینکه مامون تعیین مشکل این
شیعه بیان کرده که خود امیر المومنین فرموده من اولی بودم از ایشان و اینها مرتد بودند نعوذ بالله پس درین تاویل
مهمل زیاده [illegible] سخافت این منافقین محسوب میشود و هذا هی الحجة البالغة علی الرافضة فکیف که کتاب مقبول و معتمد علیه
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا و اول دلیل بر آن باشد که حضرات شیخین بکرمین بروایت هایشان سمع و بصر جلیه
امجد ایشان بنی الحرمین باشند پس دیگر کفر را هر کس را زنا بامیه که بایشان نسبت کرد البته و بالیقین [illegible]
این تقیه باشد نیز و مایا شیخ حلی باشد نیز و همه فاعتبروا یا اولی الابصار و اعلموا ثم قال کل واحد من الرفضة [illegible]
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب رفضه که قائل بتقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس جلو تعقل رفضه
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب هم در طعن الرماح و غیر آن بیان کرده تجویز کنند
که آنجناب ابوبیت و افضلیت خود علی روس الاشهاد مبین فرماید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در مقام
چگونه بر این مقدار اکتفا ورزم و کرد امر دیگر نکردم که مضامین بسیار از موید او موسسات خاطر محو شده از جمله آنکه از تکلیفی
و نشر وحش عیان میشود که جناب امیر از اولین اهل اسلام اند ابوبکر نیز فرق آنست که ابوبکر ظاهر میکرد [illegible]
پس ابوبکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربود باعتراف جناب تصدیق فان الله هو العلیم بذات الصدور [illegible]
که در شریعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است پس باطن را [illegible] و بدیهی است که چون از
جهت خوف و تقیه خواه از پدر بزرگوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادت نیز پوشیده در ظلمتهای شبها بجور خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که بارها خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالاخر
کافران چنان او را ایذا ها رسانیدند که صورتش را نمیشناختند و اینهمه را مجتهد نیز بدون [illegible] دیگر در کتاب خود آورده

وازعارت نفاق ورفض سرمایه باری چند سرمایه رشید گردانیدند وایضا محدثین را میرسد که چون اظهار
ایمان تا دم وفات نموده جناب امیر چگونه می توانند فرمود بدون مساعدی که سبحانه چنین عبادت امیر سبحان الله
جناب امیر را اصول اهل نفاق چنین تعریفات فرمایند که از رفیقشان و اعلی مکانشان و از غرابت آنکه
شاهد می بهم رسید چنانکه در بعضی جاها در حق ابوبکر گفته و بالاخره اهل منافقان اول مرا ایشان بسی است
و در مقام مناسب آنکه اساس الاصول رئیس المجتهدین را برکشانی که از امیه ستودن تفتیش معتبر ما بدیم
حاشا که فضائل ابوبکر را منکر شویم ولیکن این نتواند شد که دانا و دوان را اشکالا از در میرسد که من برا
تو از من راضی هستی یا نه و چون امیه بعد چند سال معتبر قضا آل و باشند بر این که از مذهب شیعه تا کسی باید
نشانی بجا مانده مگر البته معرض کوران که لا علاج است طرفه تر آنکه بیان حضرت از معنی معتبر نشده مالک میدانست
یا موسی چرا من بیمار شدم عیادت نکردی دگر سه نمودم … در اینجا صورت مجاز نمی توانند در بیجا
مسند لیعی نتوانند شد که تفوق او مقصود بود بر دیگران الغرض از این یحیی بن اکثم بسیار بعید است
که با وجود شنیدن حال الزام و الجام مامون در متعه تا ماند او رد او که متعه حرام است بعید است بسیار که گران و کوران
را از اهل سنت برای مناظره برچیده این برابر هزار دلیل است بر صحت این روایت کما قیل قول الشاعر ذرهم
تلخیص الشافی و نیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحاناً یا بوحی دیگر از صحبتین عمرو بن العاص نزد بر شیخین
و اسامه را با مثنا بر عمر و را امارت برگرفت که با آن جلالت منزلت شایسته اگرچه دیگران شکایت کردند و در افعال
خدا و رسولش کسی را مجال گفتگو است حضرت جعفر طیار با وجودیکه حضرت دادا از نور واحد بودند امارت زید بن
حارثه و پسر را اسامه برا و برگزیدند چنانکه کتب اهل سنت در شجاعت و تدبیرش بجهی بود که امیر فرمود اگر او زنده
بودی ابوبکر بر حضرت بیافتی و کلمات قیصر یا کسی است که مفهوم دانش او برقرار نشد محمد تغییر نکنید در
ابی بن کعب مقبول ابن ابی بن سلول مردود نکنید طعن ارباح در تغییر فی کعب الناس الی عمر فلله ما الا جوز
و انجبت جناب اهل ذم رضا که رئیس المتکلمین امامیه بود خود تقریر فرمود که از این اعتبار الامامت احتساب لازم
می آمد برای که العنوان میبد در … مکتب بنیه شیعه … بشهرت و استنباط انجا میدانند که حضرت امیر معذور
که امامت مرتضوی موجب ارتداد و کفر امت است تا نوبت با استغفار رسید و این خود مثلی است مشهور در عالم
که زیردست با زبردست چگونه ستیزه شاید و هرگاه رسول خدا امامت برا فضل را موجب کفر و ارتداد بداند نص بر
امامت امیر المؤمنین چگونه و حقوق آن نماید خصوصا بعد از نوشتن قاطع حقی که تحریر و تحقیقه در جهان برای انعکاس
نتوانند بود ولیس به … غایت ظهور رسید که اصحاب کافر بودند مرتدین و مسلمانی از حسین مظهرین دنیا
چندان عیان است که لا یحتاج الی البیان لیس الطلوع … کالشمس … الیه النهار … اولی الابصار
والحمد لله علی افضل المهاجرین و الانصار دیگری از محدثین فرمود که در اخبار آمده که خلافت صدیق بدان
درجه رسید که او در برودی مردم … و ابن ابی الحدید بر طور آنکه خلافت را بر نفس معجزه معتقد اند بتحقیق

دانسته چنانچه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید بر آن دلالت تمام دارد جناب امیر علیه السلام فرمود که بسوال آنچه اعتقاد کرده بودند گفت
که پس ندانند چون خود سزاوار خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم نداند و مذهب شیعه با این شبهه مدون گشت این
امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضوی برای بیعت نیامد و گوشه برگزید و در روایات شیعه آمده که تا زمان فاطمه
زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و چرا ایشان نزد کسانی دار دود
مقالات این کتاب لشرح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین چه پیدا آید
بر اصول شیعه قتل و قتال و تکفیر و اضلال در ارکان اسلام جاری توانسته و مجمل بر این امر است اگر در
بوجه من الوجوه در اکثر از امور فقط اختلاف بل استعمال سیف و ضلال بوقوع آمد چه باک و کدام محذور تا عالم
را نور انما له من فضل العز من مز و ر بود مامون را که اول ثابت منکر و معصوم بودن امامت را در نفس و چنانچه
و آن هنوز صورتی نه بست پس از روح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم
استحقاق بود بنا بر عظمت مصیبت آل عبا دم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین به یقین
تا حین نقل این میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید تمام امر املاحظه
کردن کرد در آن بتاکید تمام در وصیت کرد بنهار بار تشنک سیر دیم بر فضیلت که حق تعالی بسوی تو امر ابوبکر چنانکه
کرد و اگر غصب بود آنرا بلفظ مذکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست داد بلکه بدین شهر را به نیکی یاد کنیم
و کفر از کعبه برخیزد کجا اند مسلمانان و بر هلاکت امت دارند او ایشان را صحیح باشد برخلاف حضرت پیغمبر که از فرقت
بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا را شریف را معدوم دانسته و فارغ خطی نویسانید من بعد که امام دلیل بر استحقاق
شد که آدمی بجهت در دو مصافرت غور و فکر نماید و بر امر بیعت امامت و بعد چند که افضل امام غور نماید و از رای اول برگردد
واقع شد که صدیق گفت من تعجیل نمیکنم و مهلت میدهم باز و لق افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت امر منع
در گذشت که آدمی اگرچه از اوصیا و اولیا بلکه مقتدای ایشان باشد و او را فرصتی غور و امعان بهم نرسد و بر بیعت
امام نیاید باز ان امر باول که تو کرد و دانسته بالعذر تسلیم عدم بیعت است و در جا که از تحقیق تطبیق روایات مخالفه نموده بود چنانچه
باید بنگران پرداختم هر کس که خواهد بدان رجوع فرماید و هرگاه ذکر تا جنازه جناب سیده در مقام آمد بسبب فقدان فرصت
ضرور شد که تقریری مختصر نموده که اگر روایات این باب را جمع کنی و منع خواهد شد که تا است از سوال قبر فارغ نشود
عزت آن چنانچه باید بحصول آید و جناب سیده عالمیان البته شب و روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار
صلی الله علیه و آله و سلم می‌گریست نه برای فدک و غیره چنانچه اهل نفاق خیال ان میکنند و از مزید حفظ دست
سخن را از گرد اینده اندیشه‌ست در تجارت دفن هر چند که بوقوع آمد بر جای خود است و شرح این امر در
مقدمات تشنیع و طویل است بر امری مختصر اکتفا ورزیدم و اگر با همه زبان عذر را بکشایند دفترها در شان
آن جناب را نسبت بحضرت امیر چنان مشروح میسازم که دایره قتل و قتال بر اهل جدال و جنگ مانند روز
روشن شود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل سنت

مفهوم شد از وفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بران باشد که از روات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله ازحال تقریر مامون قلب
استعدادش سر جا پدید می آمد که صدوق الکواذب بران نیارد و آن را از عداوت باطنی حضرات ائمه سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار شتیر و کاسه لیسان قاتلین ائمه هدی همین است بعد از ان که حال کلام مامون انتفی وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد در سقیفه که ای انصار
من بیان رافضی هستم برای شما که بیعت نمائید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون انیهم مذ السنت که در سقیفه چه
واقعه رو داد شیخین در ده دهلیز دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اهتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر خلافت قریش پیش آمد که الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی نزد اهل السنت در سقیفه انکار کرد و شاید بسبیل امتحان فرمود انچه مامون گفت عمر و ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند جمهور اهلسنت کی میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که الیته
بیعت شد نیست مستحق خلافت بعد اجماع بخدمتش گشتنی است بلی وقتیکه حدیث امامت بر اصول شیعه دیده باشد فاتح الخطا کمل
نویسانید و این علایق را بر بدیه هرچه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شد بر طور تا
بخلاف رفضه که ناظم مذهب شان میگویند که مفضل می خبر ندارد که ابوبکر قائل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و عدم
و حیرت انیست که امام اعظم ثانی تشنیع علی امامیه گفت انچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل وادیهیمون و اگر مراد امامت راست
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی و غیره و ازین اشارات نیز برای خلافتش و القصا تخاصیل بلبیت الهاء هیچ یکمقدمه را از تقریر مر مقدم
نکردند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا ابتر گرداند بعد ازین در اختلاف مذکور سند گذشت و کسی نیارست هم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند تو امور و حدیث لا یا السنت تروبرکردانه و دام شیعه نسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب افتاد
و متعه را حلال گردانید و روزی حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر پخته و بیکار بودی البته استعفای بنیا خود جا
سیلیه و سرور شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا یلیق بالحیا تدمن بیته من رجاجه در انها
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر کمان خود
جناب میر با وصف استبداد و اصرار اهل علوی چرا دست از چنین خلافت بازگشت که خاصه او بود و فرمود و ازالی خرمن الماز
با انهمه چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و تشمیر مناظره انگیخت و متحیرم که محدثین متکلمین اهلسنت را چه بلا زد
سیما قاضی القضاة را با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گمان
کردن محالفی را بنهاندامی عز حقیقت انیست که شیخ میگویند هیچ و لیکن قلم در کف دشمن است ؛ و صدوق و مفید و شاگردانش را
دیدم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها کریا خشند اطفال دبستان بودند و مرد میدان بر دار نامیدند و لو سلمنا که انهم
ماهرین و فائقین بوده اند حقیت و الجالت چه کنند ممکن نیست که شخصی مهارت بیهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

ازکشف تلبیس ابن حجر رومی در هند رطل بوق را در کتب احوال ابن المومنین دیدم که در تراجم علمای خویش مینویسند
مناظرات شان را باتمام تمام و حق هیدیه و خداوند عالم شاهد است که مرا بر تفتیش و دانش خند می آید مامون را به گوییم
که حیات احمد نبت شیعه ایکه تنند در تغار تحقیق گفت زعم انیست که حضرت امیر علیه السلام با همه امت متبرا است
دشمن دانست که مذهب او بر ما تبیین الشیعه تثبیت است از انبیا تا بدست مذکور جه رسید از عقلا از تمیزی تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه بپنیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوسترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عایشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگویند که آن حدیث را باطل میکنند روایت شما در باب طائری بریان که احب
جناب مرتضوی بود کمترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چنان نیست که شمرده آید باحادیث بسیار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل ... الله
باحضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس برین اصول چه باقی می ماند پس او را خبر آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عایشه صدیقه پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش و قتیکه از جناب
سیده همین سوال نمودند فرمود که عایشه و پدرش از آنجا که دایه حاطمه از کتب شیعه رفضه لوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول حجار او را ایشان داخل است از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شده از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
لشتاق هید شد کما فی الفتکره و در وضع احادیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند و العلم عند الله
و در نیمعنی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آن درده اند
لفظ اللهم لیسر عبد ایک یحبنی و احبه را در آن ذکری نیست و چون انیمه را دالنبی حدیث مذکور لایق استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای رد انیکم تعلیل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد باهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا افضل داند
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در نعوذ
جناب امیر خود تجاوز فرموده از حدود الهی و عامل شده بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر گفت که والی کرده شده ام
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجود دیکه
حدیثین فی القصه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بران باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
استعداد وی هرجا پیدا می آمد که صندوق اللواذب بران نیاید و آن را از عداوت با آن حضرت مایه سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار شیعه و کاسه لیسان قائلین بمهدی همین است بعد از آن که مال کلام مولوی فتحی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقلالیه چه معنی دارد و در سقیفه که امی الانصار
من بیان رافضی هستم برای شما که بیعت نمائید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون انهم دلالت که در سقیفه چه
واقعه رو داد شیخین در دولت سرای نبوی بمصیبت حضرت و اتمام غسل و تعزیت بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند مبادرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است الائمة من قریش خلافت قریش حدیث ثابت
من قریش ثابت کرد و کسی که نتوانست در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت عمر ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند جمهور اهلسنت نمیگویند که حضرت ابوبکر را منصوص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که التماس
بیعت شد نیست و تحقق خلافت بعد اجماع [illegible] نشستن است بلی وقتیکه حمل امامت بر اصول شیعه دیده باشند فافهم و کل
نویسانید جای علی تائید را بر [illegible] از جانب امیر منقول است در فضائل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ بهم موید شد بر [illegible]
بخلاف رفضه که ناظم مذهب ایشان میگویند که مفضل [illegible] ابوبکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم [illegible]
و حیرت اینست که امام اعظم ثانی تشنیع علی الامامیه گفت آنچه برگناه [illegible] دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امامت [illegible] است
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی وغیره و این اشارات [illegible] برای خلافتش و الرضا بخلیفه [illegible] که مقدم را [illegible]
ذکر کردند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقرار برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المؤمنین فرمود که حضرت ترا [illegible]
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا ابتر گرداند بعد از این در اختلاف مذکور مشتبه گشت و کسی نیارست [illegible]
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند [illegible] رو بر گردانده و دوام شیعه بنسبت قتل مشهور که عمر [illegible] ثواب قتال
و متعه را حلال گردانید [illegible] علم تحریم نمود [illegible] و اگر [illegible] و بیکار بود [illegible] استعفای انبیا [illegible]
سید معصوم عثمان را یاد کردی و گاهی استقلاله ابرزان نیاوردی فانه لا [illegible] بالحجاز من [illegible] من رجاجه و [illegible]
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران الغرض قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر [illegible]
جناب امیر با وصف استبداد و اصرار اهل نبوی چرا دست از چنین خلافت باز کشید که خاصه او بود و فرمود و در [illegible]
یا انهم چنین امداد کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و شمشیر مناظره [illegible] متحیرم که محققین متکلمین اهلسنت را چه [illegible]
سیما قاضی القضات را با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد که [illegible]
گرد و [illegible] تحقیق نیست که شیخ میگوید [illegible] و لیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید [illegible]
رسیدم که با وصف چنان کمالات و آن سامان [illegible] دلستان بودند و مرد میدان [illegible] و مسلم [illegible]
ماهرین و فالقین بودند حقیت و [illegible] چه کنند ممکن نیست که شخصی مهارت [illegible] را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشف تلبیس ابن حجر و زیونی در جهت بطلان بودن را. کتب ابن بابویه المومنین دیده ام که در تراجم علمای خویش مخصص
مناظرات شان را با افتخار تمام ونقل میدهد و خداوند عالم شاهد است که مرا بر این دوازده نقل خنده می آید مامون را که گویم
که تجار احمد شیعه را اینگونه نقل ند و در آغاز بحث گفت زعم این است که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
و هر دانست که در مذهب این بسیار عبیر المحبین تبلیت است از انبیا تا بعث مذکور چه سهو از غفلت او و تمیز را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه بیننم که بعد از این چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوستترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائری بریان که احب
جناب مرتضوی بود کمترین امام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عملی
چندان نیست که شمرده آید با حادیث بسیار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه نماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل الله
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
از اینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آن است
پس همین اصول بچه باقی می ماند پس او در آخر آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد و چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش موقعیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش و از اینجا که دا بیه فاطمه از کتب شیعه رفضه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة اهلبیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول مجاز اند ایشان و داخل استانه از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چار لک زیرا که محققین شیعه این مقدار را از اصحاب
لنشان میدهند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در نیز غنی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی به نقل متکلمین آورده اند
لفظ اللهم بسیر عبد احب الیک و یحیی و اجنبیه را در ان ذکری نیست و چون ائمه را دالنتی حدیث مذکور را الی الاستدلال
نماند و قول مامون ساقط باشد که فای رد اینکم تعلیل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که از این باب نیست تا این تخصیص کرد با اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در یعقوب
جناب امیر خود تجاوز فرموده از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کردند مرا
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک اصدق باشند نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده و اگر بنظر بوده است پس نظر محتاج است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و حدود را اقامت نماید دروغگوئی و تعبیر به اصل
فتنه الفاظی بود که مالش بیان نمیکند که متکلمین بود چنین کس خود متحیر است و جوابش پر پیدا است که جای تعجب
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که ببیند که بعد از این چه واقع میشود و حمد الله که هیچ فتنه بر نخاست
و حضرات ائمه علیهم السلام آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغه است که لو اننا
حاکم انه بعد من و من بعد ایشان نالکی حاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عثمان خود
را بهست شیطان دانسته فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه و دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابوبکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مرویست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت فرمود هیچ عجوزه در جنت داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود و قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زنی عجوزه نخواهد بود
و اگر گمان کنید که ابوبکر نشو و نما خواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شما روایت دارید
که حضرت فرموده ای ریحانتین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جواب آنکه لا نسلم که از آن لازم آید که ابوبکر در وقتیکه آن حدیث صدور یافت در
جنت بود و داخل شدن بجنت موقوف است به مردن و در عالم برزخ بودن من الغیبیات کالحساب و الکتاب
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود و حضرات امامین لا ریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شده و شیخین از جمیع شبهای بسیار که حضرت فرموده و امیر المومنین روایت آن نموده بطور اسرار بوده هم از حدیث
منبری و جاری کردن حد قذف الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند و خداوند عالم گواه است که فقیر وقتیکه مختصرات
کتب درسیه بخدمت اساتذه میگذرانیدم و این اعتراض را زمانی بعضی از رافضه شنیدم تنها در ذهن خود جواب
دادم که در آمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین هرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیا نمی آید از ذکر چنین لاف و گزاف مامون پس او آنچه کرد و قتل
معصومین از دست زد و او را رافضه شیعه از اهل بصیرت اند و شیخ القمیین برو افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با او بهم رسانند کمتر است [illegible] و الشتی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سر برآورد
و گفت الله آن حدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰى نُوْحٍ وَّالنَّبِيّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ و نیز
فرموده وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيّٖنَ مِيْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ
[illegible] لو انه بود که میثاق گرفته نشود شخصی به نبوت و مبعوث گردد و آن که بود که نبی شده و میثاق گرفته

بعد از نبوت جوابش آنکه ضرورست مامون را آنحضرت یعنی جاری کردن دلیل بر مدعا و اگر او میران قدم به
منافقت و بیان آنرا بمقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی بطن الشاعر گذاشت ضرورست مقلدین را تلافی آن
را که به تدارک مافات پرداختن و در اینجا بجنهای دیگر است بلکه زیر هر حدیث که راه گم کردن رفضه را در تنقیح
عتاب پیچ و تاب میدهد مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چندی
از سخنها ناگزیر بود گفتن و دُربهای ظرافت زیر هر یکی سفتن ولیکن بمقتضای عجلت و ایجاز هر یکی از آن اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق بر ضرورست بر مبعوث گشتن پس ضرورست صدوق الکواذب مقلدین
او را باصول خیر الیقین کاش باصول خویش بیان فرمودن والی اهم ذلک پس نبوت و رسالت بی‌حصول انجام میثاق
بدون میثاق بر طرز امت این ساده شیطان الطاق و حیرانی اینست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله و منطق آنحضرت
الی یوم الوفات پس بیان فرمایند که انهم این میثاق باطل بود یا اظهار منیوا تو چه روا باز دیگری از این عجائب
امتثال امر مامون بجا آورد و آنچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که عمر را روز عرفه دید و تبسم فرموده گفت که او تعالی مباهات کرد همه
بندگان عموماً و بعمر خاصةً مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر و گذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب اینست که
غلام ابوبکر را بر حضرت فوقیت بخشیده اند که داخل شدم در جنت و آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر و شما میگویید که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بریخت و جوابش آنکه مجتهد به عربیت ادیب ثانی مامون
تصریح کرده بود و حاصلش اینکه محاوره عرب را ندانسته که متکلم بیشتر خارج میباشد در همین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر و ضمیمه اش انکه من لم یعتقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیسان شان یعنی مامون
رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی ترجیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را تواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
و لا نسلم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنیده که چون حضرت اراده فرمایند
که داخل شوند در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه آن مهاجرین و انصار امت حقیقی سرور کائنات باشند تا رنج
و عذاب رفضه ناکاره دوبالا شود و علمبردار اول در جنت در آمد و هم بتقاضای حضرت پس اگر خادم خود را سابق از خود فرستادن
در جنت دیده‌اند کدام محذوری در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بجا آوردن شرایط منصب مخدوم که خادم پیش‌پیش فرستد

میرود و شاید مامون در انکار بعینه حال ریابان درگاه را هم فراموش کرد از افراد اغنیا و جواب ازام دیگر آنکه در مقالات
سابقه امثال این مباحث مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان و این مسئله ماخوذ از جد امجد مامون است که مفسر
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر الطوری
عیان گشته بر اصول شیعه کرد دیگری بدان در به لقب و عداوت رسیده باشد والعجب که از تفسیر کاشانی التباس
رسول لهذا هم عیان است یعنی شیطان ابعض لطفه ابلیس علیه اللعنة والعذاب لباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سانحه
شد و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاذا بالله پس مامون هنوز از خامی خویش مبتلای کوری و کری و هرزه
گوی گرفتارست و بپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید و حال
هفوات این ناصبی را در انجا ببیند و جرات او را امیزان فراست بسنجد طرفه تر آنکه از کلمات خبیثات او ملفوظا نما
قصور رفضه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان بسر میکنند
و تعصبات رافضه را دران محصور میداند ای لو اموز و حید الایمان تو هنوز به دقایق و حقایق این مذهب محدث
این سیالی نمیرسی و کی آمدی که بیرشدی کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند و از جهاندو علمای خویش منتشر کر
این شخص یعنی صدوق الکواذب شاگردان و ادسادان او باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر کرم الله تلاوت
قران مجید میفرمود و ده سال پیشتر از بعثت شریفه و چون حضرت او را بعد از ولادت با آغوش در گرفت سلام کرد
و تسلیم فرمود و تلاوت و تعلیم قران مجید از سوره مومنون در کنار شریف پرداخت ع معذور دارمت که تو
او را ندیده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم هم خادم اقوم شاگرد او ست اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد و بحق گوئی و نیک جوئی مائل باید گردید ولیکن مصداق این بیت است ه نصیحت کن ورا چندانکه
خواهی * که نتوان شستن از زنگی سیاهی * بدر روایات محدثه رافضه اگر جمع میکردی بدقایق این مذهب تمیز کر
از غرائب واقعات و رسوا و البحه فی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را از راه عدو و بعد مشقت
و محن نمود و نحو و طلبی بی و چندان جد بجهت مزید تشیع بر تو غالب افتاد که هنوز طوق لعنت بگردن تست و ای
بر تو که بر اصول خویش از یزید سبقت بردی و راه هم مصداق و لبئس المصیر سپردی واویلا قصور شیعه
لفظ انماهما القبه را اثبات کرد و خود در بحث استغاثه چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت بزعم من لنست که جناب مرتضوی بهتر است در البشر بعد از انبیا الیس در اخود
فراموش باید گفتن اما انچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه علماندیشان و هم خرکیات فروعیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کرده اند یعنی در اصل الغیر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهاده و اگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و فجور و ظلم و عدوان بدرجه
رسیده که شیطان هم پناه از وی میبرد و میگریزد و حال این واقعه از من بشنو و دو رد و در حرد که هر که از پهلوانی

چنان تیر رسد که از سایه او بگریزد او چنان بادی کشتی کند پس تماشی صریح است که در اعادت خویش نفیر با الی الله والرسول معاذ الله بجا آورد وندوبمصداق فَلَیَتَّقِ مُقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ خَالِدِينَ فِيهَا گردیدند عبارت حدیث که سطری چند پیش بیست منقول میشود باید که این زخم کاری را یاد داری و فراموش نسازی پس مخفی مباد که همین صدوق للکواذب باسناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا عند الکعبة فاذا الشیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر وفی یده عکازة وعلی راسه برنس احمر وعلیه مدرعة من الشعر فدنی الی النبی والنبی مستند ظهره الی الکعبة فقال یا رسول الله ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ وضل عملک فلما تولی الشیخ قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته وصرعته الی الارض وجلست علی صدره ووضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم والله یا علی انی لاحبک جدا وما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت وخلیت سبیله

واعجبا که شیطان از سایه امیر کبیر بگریزد و از رسول خدا آنتر سد با لیستی که گاهی صورت شود نه غاید ولطیف که چیره شود بصورت حضرت جلال مشکلات را که گاهی سهو ونسیان پیرامون آنجناب بگشت آیت قرآن مجید یاد داهنید و بد وکلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شور شوری وضع کردند مجملا آنکه هیچگونه از شمشیر یزدان بجنبال کسی بگذرد که بر رویش نیاید یعنی در ایام رجعت بر ضرور است که لشکری برای مقابله او آراید واو زبیماری نهراسد و در پیکر النسائی مثل روز اول بماند و رومی خود از و تیغ ستاند و دیگران رکابی داو کارزار دهد تا نوبت به شکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد و همراه حضرت فوج ملایکه باشند و آنجناب سواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد شدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی الابصار و هیچ دانی که این لطیفه نارسیده وگرشمه غیبیه چه مناسبت جلوه ظهور دیده تو نور داد که سواری سحاب برای جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعات مزکوم آسمانی بر اصول ابن سبای فیضانی قرار یافته بود و بارقه لامعه تازیانه او وصاعقه شرر بار که روایتیکه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بران داشت که گوید که چون دریچه بریم زدند بیدار شدم واثری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک وتعالی کَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ اما آنچه از لفاف فاروق چیزی پیش کرد پس قطع نظر از انکه او مطابق روایات شیعه که کاشانی هم لشانش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج ودیگران در عجز آن داده اند و اهلسنت دفاتر کتب دینیه را اند کران فرین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلمیعات و مفضح رئیس المعاندین عبد الله بن ابی بن سلول بود در مقالهای سالفه بتحقیق جلیلش این مسود است که خواهی بگفت که چراغ مکش که سفیده صبح در دمید. واذان نماز فجر در رسید نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر عذاب آمد

نجات یافتی بکر و عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد او بالاشتراک فلا احتج بمثله بحجتی لا یعتنی غبار ولا غمه دیگری گفت
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل او فرمود عمر در بهشت است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید چرا عمر می پرسید از حذیفه که مرا از منافقین شمرده یا نه پس اگر حضرت مقرر فرموده که تو در بهشت باشی از او
تصدیق نمیکرد تا تزکیه می نمود حذیفه لیس او تصدیق میکرد و حذیفه را التصدیق حضرت نمی نمود پس بنابر این کس
مسلمان نیست اگر حضرت را التصدیق کردی چرا حذیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر مفصلا
و مشروحا خواهی فهرست کتاب منتهی جه شود بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در الست و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در آن گروه هستم که فی الجحیم
شان انها الست و من قائلم نیستم که تو در آن الغرض زبیر را میرسید که میگفت بر طور شیعه شنیعه که از این چه میشاید
زیرا که بارها دائم خویش بر شمردی و گفتی که این چنین اعمال از من صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی دلنیه
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه افاده می نمود و الحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین لسانی رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی و غیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و لا التسلیم که کلام در نفاق بوده که منافی ایمان بوده یا
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهلبیت تبرئه ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیب النمل که منافقات
با ایمان نبود لیکن بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحلت متعه قائل است و روزی بحرمت نهد بلین
بین ذلک البته کسی که چنین باشد احتیقا الامر را چه داند فکیف که بغرور دولت و خلافت خود گرفتار باشد و ٥
غدری منداید که تو در ویشی او را با مملکت حسن سیرتا جوری بود چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو جسم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد افعال
آن هنوز محقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که افاضل میانه مردم چگونه میشود گفتند که
با اعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داد و شد در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضلی در زمان حضرت یعنی لاحق شد یا و اگر گویید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از انها گفتند راست میگویی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل آن زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در آنچه روایت کردند ائمه شما ادیان شما را در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد عشر عشری از اجزای کنید پس قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوییم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت بعثت شریف کدام عمل فائق تر بود گفتند اسلام که خدا فرمود والسابقون

السابقون الاية گفت آن کیست گفت جناب مرتضوی ولیکن بجهت عداوتی که با علی داشت برو بی حلم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میان این دو امر فرقی است عظیم گفت بگویید که اسلام آنجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت بالهام نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گویید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود و بیان کنند که دعای
حضرت از مناط تشریف بود یا بامر الهی اگر گوید که بمناط تشریف بود این خلاف آیت قرآنی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین و هم خلاف و ما ینطق عن الهوی و اگر باشد بامر خدا پس این المقال لیس بمخصص ثابت شد پس دعوت
فرمود و برای اعتماد کرد و السنن تأییدات ایزدی بعد ازین خبر رسید که حکیمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتواند کرد اگر گویید بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که فرماید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را النسبت صغر خود مخصوصا پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه مقتدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان نرسد
که بجز او طفل دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است به بینید که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و چهل کافر را کشتند سایر اشخاص کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عریش بتدبیر جواب داد آیا عجیب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون آنجناب یا بشرکت او با حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که یکوم متخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی داشته باشد
بر مجاهد خدا فرموده لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الاية جوابش نیز برای اهل سنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف دشمن بود و اگر صدوق الکواذب نام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمود ذمه میکردم که از تصانیف بعض شان عجز مامون بر هر دم و هر قدم باثبات میرسانیدم که ایشان
با انهمه کثرت محال عادلیست که در کتب دسیه از جواب این همه امور تن العجز و زبونی در دهند بالجمله مقصود از قیام
میزان وزن ان بود تا بر اهل ایمان اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی شیخین منظم بود
اصل این باب و جد لکد الحساب بعد حضرت اند چنانچه حضرت اصل اصول همه اند و در اهم مهمات امامت و ذاتیات خلافت
و تفیین قوانین دینی و ترویج ان و غلبه شریعت غرا لشبه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بی مثل و بی
نظیر اند و در مزید ثواب ید طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لا یخفی و در نزد اصول رفضه فضایل جناب
امیر بحیز متناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره باین رفته و کتب ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دانست
که فضایل جناب خاتم الرسل بعشر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان بخواهی آنرا از گوهر مراد دیگیره
حاصل کن این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و اکثری که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسل
اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از ان نخواهی یافت سخن کوته الکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلام مستفاد ظاهر و باهر است فکیف که در فضایل دیگران جز انبیا کسی شریک نباشد الخ

کثرت روایات چیزی دیگر است اتقا والتقی که فضائل او اکثر است ولیکن کافر باشد اگر کسی امیر را افضل گوید از پیغمبر خرشای
غلط آنکه اکثریت روایات را موجب افضلیت دانسته‌اند حالانکه سبب این اکثریت تواتر عبد الله در حدیث فریقین موجود است
علی اگر کسی مسلمان شود تواترش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب متقدمین خصوصا شیخین را که جهانی را به بهشت بردند
ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا آنچه ابوبکر همراه حضرت در دعوت دینی پیغمبری نمود حرفی از آن می آید
و بنده محرم که آن فقر انجید که رفضه از اقوال اهل البیت نامیده مکتمان آن کوشیده و همه افادات آن هر که عیان
تواند شد ولیکن جسته جسته جایی که نظر قصیر ایشان افتاده انکار ختم نبوت از آن ظاهر است مامون بیچاره که لوگر فتار ربا
آنچه دیده و شنیده و چگونه بگوییم که او از خدمت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش همه امور اندوخته
و از صحبتش این تحقیقات آموخته و بهر چه میشنوند چراغ بلاغت از آن افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهل البیت
معاذ الله تبلی النفاق بودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند تکلیف حضرت امام رضا که فریقین از انجناب راضی
بودند بخلاف این دریده دهن عذار و شوخ و شنگ که هرچه بر زبانش می آید بی محابا میرود و عنقریب حالی رفض و انکار
میشود و بصراحت می انجامد حالانکه مدعی امامیه قبل از آن گشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب رتبه تفضیل است و بعد
از آن نوبت تکفیر و تضلیل اصحاب سارنید پس چگونه اهلسنت این بد انجام مقلد امام بود و جناب موصوف راضی گشتند بخلاف رفضه
که ایشان از حاضری حضرت عباس لوازم آن از پخته و خام می باید و کی هیچ الغرض از انجا هم پی توان برد که میانه آنجناب
مامون بن هارون مخالفت شدید بود و امام هدایت او هر چند خواست ولیکن او در امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت
و سخن تکیه او در فضایل اصحاب همین بود که محال است که چنین باشد و درین مغالطه غوطه خوردن پس ناچار علمای رفضه
مخالفت و عداوت او را نسبت بامام رضا باظهار آوردند و صاف صاف قتل آنجناب را باو نسبت دادند و بعضی از ایشان
بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را عاجز میکرد به نیکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که در روایات رفضه را
چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی بروایات دروغ و مقامات بیفروغ لغو ابد روایات شیعه را ملاحظه
نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات والتفریط والافراط خانه مصداق ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ لیکن مفصل
معلوم نیست که بالاخر سبب این فاسقی که کتب حکما را بترجمه آورده چه بود در احادیث علمای رفضه باسناد خود را جمع کرده‌اند
بران افتخار دارند که متعلق بحضرات اهلبیت ماتم و لبس در سوگواری و گریه و زاری مصائب شان نظیر ما نیست بحلیل اعتقاد شان حجت
بود مثلا القیچه که حضرت جبرئیل آورد خفیف می نمود و هر چند خواستند که ببرد اذنه خشیه و امام حسین با وجود کوچکی از الفراع
خاطر بر سر وریش تسید چه بود والعاقل یکفیه الاشاره غالبا اینها را ازباب محال میدانند و بسیار حدیث نیز از آن بحث یکبار
ولعنایت ایزدی آنچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کردم راه جواب تقریراتش مسلوک و مفتوح است از پی غور در کار
است و مرا از سکوت قوم نهایت حیرت خیری نمیفزاید مگر چون این بی باک و فتاک هر جالا فرنی کرده مخالفین آن را حرز جان
کرده باشند که بعنوان شایسته ازین صحبت نجات یابند مبادا بخون ریزی نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است
بحکم مشتی نمونه از خروار الحقیقه را هم از نظر اجمالی خارج گردانم و میگویم که لباس حیرت بر حیرت می افزاید که مامون در تقویت اسلام

میتوان شاید و از اصول مذهب خبری ندارد که جناب امیرالمؤمنین خود بمقتضای آن عادات و آداب بیعتیه معاویه خرید و کامل مرادید بود
نیز ابوبکر مسلمان شده لیکن تفرقه میانه ما برد و این بود که او اظهار میکرد و من می‌پوشیدم و هرگاه در روایات بقر مجلسی دیگران باز تولد
عیل خران و جالع تواند شد از اول هیچ کسی توانی دانست که جناب امیر درین اظهار و اخفاء متابعت خویش بود و او تعقد امر کبیت تمام
آثار اقدام شان در نماز داری و اختلاط با مشرکین بیهوده و بالاجماع امامیه امور دیانات کلامیه تعلق بشریعت محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم نجا هر دارد لیکن اگر تصدیق قلبی یا تنها اعتراف لسانی کجا و درباره کتمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبره توانی یافت
با تضمین که کتمان ایمان تا شهادت بود گویا جامع الاخبار و برین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش دعوی تقیه دارند تا بدان
وقت که هم شوکت یافت در هم اتفاق بود پس درین انصاف باید کرد که متبع حضرت در اتوقت از ین هر دو که بود از عراق پسر حشیم آخر ت
سپهر خانه زید یا شیئی بکار نبود و تحیر عظیم است که چون جناب مرتضوی بر اصول این سبای یهودی خلافت جناب فاطمی باو صف ذوالفقار
و سواری دلدل بجا نیاورد خلافت و اتباع آنجناب چه تواند کرد حالانکه ابوبکر در آن زمان بدعوت اسلام و در پیروی سرور
انام میکوشید و صنادید قریش از توسط او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لا یستوی که او لیک اعظم درجه در السنه برای فتح
و سادس قال امام رضا باید خواند ذلک تقدیر العزیز العلیم و غریبات این قانون را اگر بر شمارم خواهی گفت اطفئو المصباح
فقد طلع الصباح اکنون خبر قدوه الطفال چه باقی ماند و الحمد لله که در خصوص مخاطبین مامون اشاره کرده بودند که مامون
بیر روان تعادر نسبت الصفا للنبی تقی دیگر روان ما خوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
کما قال الله تعالی و کنتم ازواجا ثلثة بعد از ان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا هستند که پنج روح را با ایشان
تعلق است یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوة چهارم روح شهوت که در آن طاعت خدا رعیت میکنند و معصیت را
مکروه میدارند پنجم روح مدرج که بحیثیت ان مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنه فقط روح اول نیست بهر تقدیر که جناب امیر
را در انبیا نمیگویند کما فت مرا یاد در اصحاب میمنه میشمارند روح الایمان ضرور است که حالش و النبی فیکرد و لا تتعلق در اینجا عیان
میشود که گفتگو در سبقت اسلام باعتبار تایید و پیروی حضرت خیر الانام است و الا از مجرد تقدم ساعتی باز وری در مقصود تمکن نیاید
بروایت غیر یقین در اسفار دینیه باید ملاحظه کن که ایمان حضرت ام المومنین خدیجه کبری پیشتر است و بلا ریب یا النسا از ایمان این
هر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق غیر یقین با استقامت مدار دلیل کلی محصور در فرد واحد است که آزادی صاحب و حامی
معتمد علیه و صاحب تجربه و مرد جهاندیده مشار الیه غیر او که بود که اکابر قریش باو می رجوع کنند و برگزیدها و دل نهاد و درین
باب تعد لکم الحساب باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از همین رهگذر است که عداوت کفار چنانچه
با حضرت سرور عالم بود همچنان با یار غمگسار او هر دم و بهر قدم و انجیاد دشمن دین می پرسد که اسلام جناب مرتضی بالمام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفی و من متحیرم که هرگاه وحی الهی او را رسید قبل از بعثت بده سال از الهام چه حسابی باید بر داشت اما بدون
اسلام و ایمان انبیا اصل توان نورد دید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه قصوی تمکن و درجه علیا است
و افضلیت مذکور را در احادیث حضرات ائمه دیده و همه اش با اکثر شش را شنیده اجنبی گردیدن کار اهل سلام نیست
و چون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضوی بالهام موجب کفر قائل باشد صدوق امامیه امام اعظم شیخ علی البته الکفر

نخواهند بود که قایل شده اند بامور مذکوره و انرا در فضایل مرتضوی ضبط نموده اند معهذلک از کجا که این حدیث الایمان توان داشت
که ورود جبرئیل ع از الهام کمتر باشد ذلک عجب عجاب اما تخصیص جناب مرتضوی در اطفال پس حاشا که منافی مذهب ما باشد کلام من در
تحمل این امور بود که ابوبکر رض توانست کردن و از امیر المومنین در ان وقت نتواند سرانجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را
بانکار بداهت و سفسطی بود دلش باید داغدار ساختن بر اصول ما هر چه درباب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق
وصفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر تحاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خبر لقیه چنان فانحطی
را پایمال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه سبب عدوان و تجاوز باشد از مرعید
تقریرش تخصیص آنجناب در اطفال است و الکلام فیه لاریب که آثار رشد و هدایت یوما فیوما بعروج میرسید ۵ بالای سرش ز
زهوشمندی همی تافت ستاره بلندی هلی بر اصول موضوعه و امامت مخترعه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق
پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شده که او در
سوراخ موش و دشتی نخزید و از حکومت و تائید حق دست کشید غالب است که آثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت
سلم و من سلم نجی اما امر جهاد پس لاریب که جناب مرتضوی ع را بر بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت آن جناب
بدرجه تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یارا که دران کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر برا شجعیت صدیق رض
دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بحفاظت و حراست حضرت رسالت صلعم پردازد
که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در شهادت خواهان بود و کسی را با وجود تنهای صدیق رض یارا نشد که حربه رانی کند همه از
ابوبکر رض مرعوب گشتند والعجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین ع را
در دشت کربلا محصور گردانید و صبحدم قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتال
و قتال دهد و معمول شما اینست که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل مشورت و تدبیر را همراه میدارند پس رفاقت
او در عریش خیال اینست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مبسوطا درین ذخیره از قرآن مجید
و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بارها تا کی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جهاد فرار
داند معلوم شد که سخت بی شرم و حیاست باید آنچه در منتهی و این ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در
گشتن خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیداست و نیز از کتب فن هویدا است
که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابوبکر رض که این مشوره خاصه اوست و مقام حیرت است
که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان بتدبیر پادشاهان بیشتر بجهاد تالی مشغول شدند
و از ینجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب
نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین شده بودند او به تنها سلاح بر تن آراسته
میرفت تا او را سد راه شدند و باز آوردند و شاید که آیت کریمه لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ
هنوز بهر سامعه این رئیس الامامیه مرور نکرده باشد شجاعت اصحاب باید دید که در وقتیکه کسی از اهل اسلام

امور بمقابله کسی رو نپوشیدند و مصداق اشحة فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات تسلیما در شرح بعض
اصحاب مخصوص بعضی به ورد کلینی فرستاد که بنا طرین مقال ساده ازین محل پوشیده نیست پس مثال تحریر وحی و نسیان در
قرآن نصوص را بر طاق نسیان گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند لعنه جعفری باش گر خدا خواهی ٭ ورنه در
هر طریقی گمراهی ٭ که از ان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فرستد بتاکیدی که مزیدی بر ان
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده و انهم که آن بشارات کامل با ایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
دعوی فالبعد از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس خیالات را از ضمایر بر دارد در سوره قد افلح الذین
یرثون الفردوس و مانند ان از الفاظ جامعه بد الوان ترفه گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول میگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فرمائیم چه خواهد گفت از یکی در سلیوده لش و هرگاه کتاب امام رضا را بنیه البته تصلب و درین باب ثبت
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله بر اسما فراهم شده حقیقت حال
از ان رساله عیان میشود فلیراجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی که بهشت
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره از
قران نیست کافر شد گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طایر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس چنان بود که حضرت
دعا نمود نامردود شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا ثانی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و لغت را نمی شناسی
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت باشد اما معیت الهی پس برابر است همراه نیک
و بد مگر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثه الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر صلعم چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود از ان گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنج کس پیرامون بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار رسید
اگر بخوانم سلامت ثانی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش و خواستند که کشند
تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملائکه را حافظ گردانید و وقت صبح رسید نزد پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

بار بحضرت ملحق شد پس سمت بود بهیکی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت بزید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بعد بر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
گفتم در غزاده موته فرمود پیشتر بود دعای حضرت آنکه ای مردم علی آقاست پس متوجه شد و حضرت بکر مفر فرمود
اما تمیزیه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را ارباب گردانیدند خدای فرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ بخدا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت امیدانی که هارون برادر موسی بود عینی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم نه گفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت ملالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس نخواست که خاطرداری واین ماناست حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسی که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی اخر الایه من گفتم موسی خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات و حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجهاد گفت خبر ده از حضرت موسی
وقتیکه خلیفه کرد هارون را آیا همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در ان مردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند و بعد دران باز لیس ما نند ندو دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه در زندگی
خود چون غایب شود و بعد موت خود قول آنجناب است علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعده واو وزیر
نبی بود نیز باین قول زیرا که موسی دعا کرده بود که واجعل لی الی آخر الایه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسی او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی و جواب این
تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسانست بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بمخاطب خویش که سفارش
شیطان الطاق مکن که او چنین مناظر است که طفلی او رامی تواند ملزم کردن پس میگوییم ای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث طیر ثابت است یا در هوا بسبب آنکه بعضی موضوع گفته اند واختلاف بسیاری در ان
آورده اند ظاهر شود که کدام صفت بود از خیارزی و خجل با غیران واگر ایت ثانی اثنین و مضمونش را منکر
شود البته باعتراف خود ش کافر خواهد شد پس کجا ولالت قرانی و کتاب سمانی وکجا یقوت نوم بر غرایش در شب
هجران واز غایت سحال انکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا ابحاث ایت غار را با حقایق و دقایق چنان
مبسوط گردانیدم بلکه به بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریر مرا نوشتند و کمرهای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله با این فراست و فطانت مامون میمون نخواست که انواع معیت ایزدی را با اشقیا و اصفیا برابر گرداند
و از قرآن مجید اوراین ایت و هم یاد نماند اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِيْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ واگر وجوه واقسام این
معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

گشته بیان کنم که تا با وجود ختم نا تمام ماند روزی یکی از اهل فضول در مجلس آمد و گفت از بساط عالم تحیر رسیدم که خود
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بودم با همراه یزید پسر آمد اشقیا همه تن بتحیر در دادند و سکوت کردند امروز من
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگردانم با بی نزد آنجناب آمد و پرسید فرمودند همراه بیرون بودم ولیکن عمر آنجناب را
ملاحظه میفرمود در شقاوت یزید شقی را امید بود چون سائل مجلسی نیافت سر بر آستان ارادت نهاد رفتند گویند
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که مردم
بدانند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیا ست و آنکه ادعا جز ست در علوم ما زین امتحانات و آزمایشها غرض
آنجناب را دیلا نشد و یک حسد او بجوشید و بما وای خود رسید صد با حدیث نه امروز در اصول رفضه از دل الیل
بر ایمان و اخلاص اصحاب عموماً و خصوصاً قایم است حتی که در کلینی و غیره جال حالانکه میمون از ایمان و اخلاص صدیق با داسکبا
دارد و با وجود رسول الله بعزیش مصداق کان من الکافرین میشود و من متحیرم که چون برای حضرت موسی جابجا موجود است
لاتخف پس معلوم نیست که میمون درباره آن چه خواهد گفت مع شی را اندیزیرا که خوف چیزی دیگرست هر کس این را انکار نماید و
عامست و اگر گویند درین ماده خاص که حزن اندوه است چیزی بگویند پس میگوییم حتا هم دلالت بر بقای و کوراگی
میمون دارد تا بعد از دیدنش انشا خواهی کرد مع انچه انسان میکند بوریه هم حق تعالی بخطاب حبیب خود میفرماید
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون و در مقام حیرت است که چون خود دار لفظ ثانی اثنین که منسوب بنا بر
حال بودنش و طوری دیگر ندارد و دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ و حرا است حضرت رسالتمآب یا ده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجناب است نه ابوبکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابوبکر در آن شب تاریکی غار اول خود در آمد تا از خس و خاشاک و بدر رخنه ها را ببندد و معلوم نیست که نزد
میمون آن خدمت و دلسوزی و خیرخواهی مقتضی ایمان بود کما فمنشا یا الکفر کما صرح به المنافق بالجمله حزن و اندوه با لیقین
بر ذات سرور کائنات بود وقتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر شائبه
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرکشی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعوانی شور و شغب کردی که ظاهر داری بود و
لطیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آواز دادی که ای اشقیا پیغمبر شما را گذاشته شما هنوز در پی او هستید
القصه بمقتضای صدق و صفا اندوه میخورد و بهمین در بیش آنست مبادا امعید گردانند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و بهر حال از بیعت شریف محروم می ماند چنانچه جناب تقوی
مآب بنا بر وجود علم همه امور از دولت سرا بر آمد که حال شریف دریابد کما اشرنا در همین مقام و لم میخواست هر چه
نواصب و بمعنی فکر ها کردند که سبب چه بود که جناب تقوی مآب تنها در خانه گذاشت صدیق را همراه برد با بگویم در غایة افکار
آن ملاعین این نیست که دانسته بود که کفار او را خواهند کشت و پرین امر رفع فسادست صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از و بر میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای تحقیق براین بیت عبث
کردم ... مکر اگر آمدم بحساب اثر حبان آل و هم اصحاب بخصوص آنکه چار عنصر دین اند خلفاء حق

بالجمله اگر کسی را این بحث خاص متعذر باشد از دست ادراک لغات دیگر از اهل اشتقاق و تحقیق خواص
گشتن رفضه درین معرکه مردانه باید بکتاب تفسیر رجوع آوردن هم کتاب شرح المرام فی کیفیة انتساخ را دیدن
آنچه گفته که نهی طاعت بود تا معصیت باید گفت قطع نظر از لا تحرک التحریک در خطاب خود سرور کائنات وارد ست نه برای استعجال
نفس زشتی چنانچه در تحریم تا آخر الا تعجل گفته‌اند حالانکه برای امر زشتی غیر نمی آید نهی تا که هر جمع تحقیق بر تکلمه مقامی وارد
بانو آلهی در خصوص آنکه جا بجا هم چون تصریح میکنند که آنچه خلاف گوئی کند الا زمرة علما اخبار و جزا قران در بین
علمای رفضه بر قرآن که متحیان لبستند که علیه لفظا قرآن نیست بلکه زان بود علی الرسول باسیر پلید
واز کافی و عیاشی ظاهر ست که قرات اتم علی رسول ست محول در حرم بین ست اکچون در آیات قرآنی تحریف
کنند ائمه با موختند که آیت محرف ست اینها هم چنین میگویند اگر ابو بکر الاتقی سکینه جبرئیل جید تو میگوید خلاف ان
فی التفاسیر مدلل با نکه جدت سلطان المفسرین ایمان نداشت چنانچه حملی یا ایها الناس قاتل تحریفیا
ورنه لازم آید شرکت جناب میر با اهل ردت و نفاق واین بحث مفصل گذشت ذکر اینجا ممکن نیست
که آیت غار چنانست که بنیه ابو بکر را ایمان می ستودند کما فی المنتهی پس هم چنین لازم که اهل لسان تحریف را
نفصیه آمده لزوم کفر چون از انکار جز قرآنی حال اشتبه البته از انکار تمت قرآن جمیع طرق اول تحریف نموده
الدین حسیر الاخیر فقد وقع فیه لعدا این چون هم چون خود اقرار دارد که غیر از تمت کسی بر ندیده اکنون
دیدست دشمنان خونخوار سپرد پس جمعیت ارکان بر غضب پیشان تمت و نفاق و کفر شان البته لازم آید
در باب روایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات رفضه درین مطاعن ایشان مثل
آفتاب نیمروز روشن شد و جا بجا از ان استتار نمیکنند ان امور این امر عظیم سبک آمد پس الحق تسلیم
و اندک غور بائی که امامیه در اصول تا چون بر عزم و هر قدم لازم می آید فقد عرض المطر و تحت
المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب اما غایب شدن پس البته در هیچ واقعه نگریخته امام چگونه میگویند که هر وقت به قتل
حالانکه مختوف و لوح محفوظ اورا معلوم و قاتل خود را هم دانسته بود بلکه قرآن مجید قبل از نزول وحی در بطن مادر کرم
میخواند لیکن متحیرم که قیام حضرت باوجود عجز و نقاهی لیسے کرد که ذکوراتی چنانچه در اصول شیعه مسطور است
حتی تفسیر قدم مرارا آمده ما تشاء الیاد و مهار الزهرا بر در نشانید از اوریاد و مسجد با خلفا بیعت نمودند چنانچه
چنانچه دیگران را که از وهم سابق بود در دید میشی آمده اصول شیعه با بلغ الحق ست که از جهت جمعیت بود پس
عجب که اگر مقتولین مسلک باقی میماند این احتمال در آنها هم میرفت الغرض از جهت مطاعن اصحاب کرام
این روز سیاه علمای رفضه را پیش آمده البته خود کرده را درمانی نیست و از اینجا هم قران فهمید که چون
حضرت عباس ما دحسنه مصداق بود نفس من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
فما غرت فی غیره فمنع اگر دیگران نیز مصداق این تعلی سکینه باشند چه عجب پس بتقدیر هم چون ترجیح بلا مرجح لشستند و در
سائر تحریف نیز شیعه بود هم انما مر و تفسیر هم چون تواند گفت فلینظر کل تمام بالحکم و المال و النقص

مقام حیرت است کہ چون دلیل بر نبودن صدیق موجود باشد بہم تسلیہ حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنہ با شیعیان
کفار اشتہار ساخیر کردن سہ یار در خانہ شما اگر دیہان میکردید پیش ثابت شد کہ سکینہ بر قلب صدیق از او بالا
پس گفتن سیون کہ بیان کنید افضل کیست کسیکہ ہمراہ باند و سکینہ بیا دہم نازلست جناب امیر کہ بر فرش آنحضرت
نمود و کفار ہجوم کردند و ہیچ خبری نداشت و نہ اندوہی یا ابوبکر کہ لائق نزول آن بود ہمہ رایگان رفت خصوصاً
وقتی کہ روایت کتب شیعہ در بیقراری جناب مرتضوی فراہم شود کما فی المنتہی وغیرہ و پس لعدا حیج و تلفیق
قلم باید گرفتن و حسبۃ خستہ نباید در صدد جواب گشتن و این امریست کہ پیر و ہتانے شما کردہ بود در جواب
رشید المتکلمین نور اللہ مرقدہ و چون شرط العمل آمد و مانند جنین رحم پردہ نشین شد و مثل خائنین غائب الدلالۃ
درخانہ گریخت آبروی اجتہاد علی رؤس الاشہاد ریخت و از دیدن مباحث منتہی وغیرہ با فادات ائمہ خود آگاہ
کہ چنانچہ جناب مرتضوی قبول فرمود انہمہ تکالیف ہجرت را صدیق ہم قبول نمود چنان نیست کہ از راہ حق شعلہ
الی غیر ذلک فما یعقلون قاتلہم اللہ انی یؤفکون و آنچہ سیمون بخطابت آں اسحق بیان کرد برا صول ماست
از مناقب مرتضوی و حال اصول رافضہ عیان است کہ تا دم وفات شمار کفر دارند او بود معاذ اللہ راست میگویند
اطفال سنیان ہند در امثال اینگونہ خیالات سے تجہی حضرت علی سے کام کیا ہی یہ تو اپنی شیخ سدو کو مناسب
یعنی شیعہ را جناب مرتضوی کاری نماند ہر غرضی کہ ہست با محدثین اثنا عشریہ است کہ ابن سبا و شیطان و
زرارہ بودند و قبل ازین در بحث تخلف جد راجد با سوال جناب سید الشہداء باعتراف پدر مجلسی گزشت کہ
شیعہ را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتی نیست انتہی حاصلہ المختصر نزول سکینہ بر حضرت در قرآن مجید
بر ہر مقام ضرور نیست کہ بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصاً کلام رب الارباب مختلف میباشد مگر
یاد نداری کہ در آیت بیعۃ الرضوان با وجود ذکر سکینہ بر مومنین ذکر سکینہ آنحضرت کجا است قال اللہ تعالی لقد رضی اللہ
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ فعلم ما فی قلوبہم فانزل السکینۃ علیہم واثابہم فتحا
قریبا پس درینمقام چہ ضرور کہ خود تسلیہ پیغمبر بار او موجود پس چنانچہ ذکر سکینہ حضرت در سورہ انا فتحنا
نیامد درینجا نیز کہ خود تسلیہ حضرت مستلزم سکینہ است پس ابوبکر عقلاً و نقلاً معین شد و چگونہ نشود کہ امام المہاجرین
بود کہ میراث فردوس برد بنصوص جعفریہ کما فصل فی المقالۃ السادسۃ ہی الاولی من ہذا المجلد باز
میگویم کہ ہر قدر کہ از فضائل مرتضوی شمردید ما را باید فخر کردن کہ ایمان ورا کامل میدانیم بلکہ ایمان
غلامانش را ہم بخلاف رفضہ کہ اگر یک جزوی از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و مدار تبرا
بر السنت و ہم ایضہا یحکمون من الظاہر کالامور ان اللہ ہو العلیم بذات الصدور یا وشوہم نشود
کہ فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اظہار الفضل بسیار است تا خجالت قتل را از خود
خود دفع کنند در اینجا ہم حالات عجیب دیدہ میشود حرفی باید شنید کہ ہرگاہ مقام شہادت می آید
گویند باز شہادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشتہ حالانکہ باز شہادت جناب با اظہار زیادہ تر فیقہ بود

دهم بار خبر وصیتهای شریف تا بیست پنج سال بخلاف امام حسین که هزاران کس را در معرکه کربلا در دور رسے
پیش نبود و هزاران بر دوم تفتیش آمدند و ایشان را فرو گذاشتند و بعد رهائی سیشش با ظهار از دستانی و غیره چنان
یافته شد که حضرت امام حسین ع میدانست که در اصلاب شان نطفهای شیعه شکن است پس ازین رعایت
هزاران آبا و وجود تا بو فرو گذاشت و رنه همه را میکشت و بنده میگویم که امیهم آنجناب را متیقن شده باشد
که آنها تا خاتمة الائمه بعد بیوفائی نخواهند شد زیرا که در واقعات کربلا موجود است که چون خبر شهادت حضرت مسلم
دربانی متحقق شد بیوفائی شیعیان حضرت امام حسین ع فرمود که شیعیان دست از یاری ما کوتاه کردند اگر شهید
شوید باکی نیست الی آخره پس امام حسین ع بر داشت بار شهادت را نه جناب تابع باب عزیر الغرض بعد چگر
میمون قدما او هر جا درین مناظره ظاهر است و شاید از محبت شیر سفیان او در انشکوه کشیده اند و هم عدل را لم
اکردند و بر بارهی پرسیدند چنانچه بلا عده استفاده میکنند تا عقلا بدانند که لائق تعرض نیست و از ینجاست که
بنده میگویم که واقعی بر اصول رفضه که ایمان امیر کبیر را چون شیر محو شل ید عقیلش محمود العاقبة و مسعود العاقبة
بودند اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اشرنا پس معنی
آن نماند مگر وجود محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی وغیره از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا
که مرتبه برای فردی از اهلبیت هم مسلم است حتی که حضرت زید شهید و در غیاب تعبیرات بنده در منتهی این
کتاب و بعض رسائل منفردا کاشف خواست کما لا یخفی لعبدا زین آنچه از حدیث منزلت سخن رانده اند با کلام
علمای او قدیما و حدیثا مخالف است زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بیات جناب امیر حسن
ثبوت داده هر یکی را خود گفته که در ذات والا صفات جناب مرتضوی ع بود که نبوت و اختلاف قدمای شان
از ارکان ملا اساطین و تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه بتمامه انیکه پس شبهه هر چنانچه بالا
بطور اجمال دانستی فکیف که گویند که بعد از مدتی در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست کما لا یخفی و منحصر که
در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست که استثنا منقطع است فاعتبروا یا اولی النهی و نیکن
که اگر در اصل منحصر تشبیه کجا تمام شد که حضرت هارون زود بر وی حضرت موسی ع وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک
پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مهاجرین و انصار بر خلاف صدیق با صفا چنانچه
این اجماع بر اصول رفضه هم ثبوت می انجامد در زندگی حضرت فاطمه زهرا و از آنجمله تفسیر اهلبیت است رضی الله

عنهم از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال لما بویع لابی بکر و استقام له الامر علی جمیع المهاجرین و الانصار بعث الی فدک

من اخرج وکیل فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم منها فجاءت فاطمة الی ابی بکر فقالت یا ابا بکر منعتنی میراثی من ابی و اخرجت وکیلی من فدک و قد جعلها لی رسول الله
نیز دعوی میراث ... درینه مجموع ست اول میراث است بنص جعفری بحرف فاچنانچه در آیت مشو تقریر کرده اند باز دعوی هبه
پس را بهبه میرود و بنص جعفر ... المحکم ... الجلام ... جناب تفضوی شهادت داده اند و ابو بکر سند ... نوشته
و گفتگوی ... کرد که عذر بدیدیر اصول رفضه هر چه باشد اجماع در آغاز خلافت بیعت ... جناب فاطمه ... رضی الله عنها

و مقصود این فصل است پس اما حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شود در اساس الاصول
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رسالهٔ اهل اهواز نوشته و تیکه پیدا بودند از جبر و تفویض و مشهور
اینست که تمامی امت اجماع کردند و اختلافی ندارند یعنی که قرآن مجید کتابیست لا ریب فیه نزد جمیع فرق
پس ایشان در وقت اجتماع بران مصیب اند بر تصدیق کتاب الله را و یافتند بیرون حضرت فرموده است
که اجتماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که هر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بعض
ایشان مر بعض را همان است حق پس انیست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کردند جاهلان و به آنچه گفتند و تصنعا
از ابطال حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مردوده و روایات مزخرفه و آرای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات واضحات جوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق دهد ما را الصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد بتصدیق خبر و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمود با حادیث مزوره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند در راه دین ما کم کردند
که بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیادت و نقصان صادق آید
میگوید کمترین نام کاشف تلبیسات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودیم با امهات المومنین و هم باصحاب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
من آمد کما ذکرنا فی بصارة العینین و هو اصل کتاب ازالة العین ناگزیر شد که این بشارت بر قدری که تجلیت
جلوه ظهور دهد برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشتاق و محن در اعلاء کلمة الله نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن المجید هم تصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الی آخر الایة
الا افتیار للذا تیهم پس بر بیانات مامون که از غایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نص نبوی
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود در نصیب روافض در کیسه ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسول خدا امر ته عیان شد تقریر تنویرش عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید نه فعلیت بظهور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست تکلیف که قدمای ایشان گفته باشند که اسم جنس مضاف است بعلم و نص است بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند بر آن مخفی نخواهد ماند که مستثنی
تواند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و درینجا عدم نبوت را استثنا میکنند بحکم آن که جمله بسبب
دخول آن حکم سفر دیده اکرده ند و منفی در آن موجود است الا انه لا نبی بعدی مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود بر نسا و صبیان بود اگر امامت کبری و خلافت مخترعه شیعه بودی امیر المومنین
چگونه فرمودی که مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن و این خلافت مرا میسر دن پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارون زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او نبی بود بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت است و ذکر هیچ و انمعنی را نساء و صبیان نیز میدانند که شیعه هنوز پی نبرده اند و آنچه
و فهمیده اند نیست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون نبودند فاعتبروا یا اولی الابصار مثلا حضرت
موسی عم فرموده باشد که خوان بکشید و آب بیارید و طعام را مرتب نمائید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بجا آرید
و امر و چنان حکم شده و شما را چنین کنید این اتباع حضرت موسی عم بود یا حضرت هارون عم پس این سخن را که حکیم
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن خدمت گرما بدین سفر
دراز رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبل ازین بروایات فریقین شمه از آن ذکر کردم و در حرکات
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود تابع فرمان جناب امیر بودند که از آن روز
فعلیت امامت بر تصریح بعضی اساطین ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی او را آیا که علاج کنم که بی سود نیست نه در بیم بود رسیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت ما این صید اگرچه فربه است ولیکن تفصیلش ناگفته بهتر است آغاز و انجامش را بسطر
چند نشان میدهیم فان المتوق سطات بینهما غیر متناهیه پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم بی پیر ایمان را
بعد از بعثت شریف قبول کرد مگر بخوف کفار بر زبان نیاورد و دوام عقلی است که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط مشرکین چگونه بر است و در دین و شرع
خاص فیض اختصاص تقلید پیر بزرگوار اختیار فرمود که او در عایت تقلید اصحاب کهف و رقیم در سر
داشتی و در مراسم و عبادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تذلل و کمال
اطاعت سر فرو انداختی چنانچه کافی کلینی و شروحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای دینیه
بران گواه است و پر ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن پس چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدنی از طرف پادشاه بجا می آرد و کار گزار او میباشد او را وزیر میگویند
خواجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مصروف باشد و این وزیر
بنقض و قدح آن پردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بر زبان میراند و مردم را
بقبولش میخواند و کفار نگونسار را در اسنگسار می کرد کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تندیم لوم
شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهر یار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست از ان مدة العمر بر ندارد و عمر خود را در تقلید گدائی که خیال باطل
بلبش بود بسر کند ان هذا لشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده بود در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده وقت هجوم کفار خود را باو

تمثالی وقایه حضرت شیخ بالطهار مورمین وارباب سیر ساخته و در مقابله شان نتایند شریف چنین گفت
و پرداخته اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله دار دعوت وحق بر زبان رانده و بسیاری از مساوی پیش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده و بمنزل مقصود رسانیده حتی که با آخرینا فیتق تعلیم المذهبین گفتند که اهمیت شیخ
باتباع اخبار کاهنین بود و بس مع دشمنان عقل نداشتند که نسبت آن بفقیه اولا با یکی حضرت صلی الله علیه
و سلم بلا غلط کوشش شیخین فرمود که ابوبکر و عمر وزیر من اند بر روی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
بر بنای فرمودن مذهب شیعه مصداق نمایند لهم الشیطان اعمالهم از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان داده تبجناحی جمل مشهور من ضحک ضحک
اند و در خجالت بسیار بر داشته حتی که ذکر برادری ساقه معاش از امثال این غم و الم از یاد شان رفته کما
فی رسائله و مکاتبه التی ارسلها الی استاذه نور الدین و مال من تقلبه الی اهل الحق و الیقین دیرا که چون
بتصریح او مسلمانی درین دو فرقه محصور است پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج و نواصب میکردند کما نقلا عن اصول الهم و اگر او بطور
سابق منصلب باشد لیس در توجیه و دقیقه نمانده و از عجائب است که اما میکه برای متقلد مقلدین اصحاب
کهف قرار یافت درباره نساء و اطفال بود که بیشتر پرده نشین اند و شاید جناب سید و تشبیهات معلومه بجناب
آنجناب ازینجا اخذ کرده باشند لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات صلعم هم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نص قطعی در آن باب یافته باشند و ذلک ادل دلیل علی السنة المذکورة خدایا
ست این عجائب و غرائب که در هر مقام دیده میشود در خواب است یا بیداری و این وزارت که مامون مامیه بکمال جد
و جهد بر آن نازیده و در مقابله جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری است تا سربازی بیناکه
تشنیدی آغاز وزارت بود با اعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین و انجا منتزل انکه نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند و این وزیر بنیک محضر بر مقالات دین
فروشان و دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلا فصل خود تدارک نفرمود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس نبود
تا آنکه معاذ الله سقط حسنین کردند و منسوبه بالحسنین و الخائنین از جای خود جنبیدند الی غیر ذلک مما لا یتناهی
ای عزیز وزارت بیک محضری نزد دشمنان دین همینست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیدند انچه از صدیق سر زد که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل و اجر و قس علی هذا امور دیگر را اثبات کرده بترتیب و عیان گردانید و صیت شریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد و همچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه تخمین اینکار
ضروری را از دست آنجناب و حضرت عباس میگرفتند و بلیز دولت سرا بودند تا انجر مسموع شد که
انصار و مخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت ارادت بیعت کنند

دارند که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان انهماک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را هیچ یکی تقصیر ساخته شد
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن در سلسله انصار
صورت نبست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و بمقدمات نفس الامریه عیان شد خلافت قریش بی انکه
تخصیص احدی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود از این هر دو یعنی عمر و ابو عبیده بهر کس که خواهید
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صورت بست و چه ادو دشمنان درین پیش آمد در فریب و
غوایل و عیارها رفت و گذشت و هر کسی میدانست که تدبیر چنین بیجا شد که این فسیر نیک محض بر اندیشه در
سیاست بدن و جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه دار د و دوست و دشمن همه گواهی
دادند و اگر منافقین و دیگر چنین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن به رضا ندهند در و براه دشمنند گو بپیر در حسرت
بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی ست * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست * چون مامون میمون از قیل
و قال محدثین فراغ یافت بجال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسم یا شما از من گفتند می پرسیم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بوده منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت ست و در دو صد درهم
و پنج درهم زکوة صورت بسته و سفر حج بسوی مکه معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و تخلف افتادند در خلافت آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار بیجا شد پس انصار بر رئیس خویش سعد بن عباده مائل گردیدند و حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل تشریف فرمودند ای برادر زاده دست
خود بکشا تا بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده بسوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت بر دیار
شیعه خصوصا که اساطین و ارکان مرغوب ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بداغهای لعنت معاذالله چنان داغدار ساختند که بتوان شست
از زنگی سیاهی پس رجوع همه کس رفت ایات و عرضیات بصدیق رض شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و بعنوان بجا آورد که همه اولین و آخرین سیرت شیخین ستودند و نام کجی و ضلالت
باقی نماند ختم الدست و حصل المطلوب والحمد لله عز و جل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر فقیر
خادم و شائق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا با وصف تشیع و اعتقاد این معنی که خلافت حق اهلبیت ست و دیگری
را بهره ای ایشان لیاقتی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و رخت خلافت بر خویشتن بر بستی
دار عدل و داد بر انداختی و خود را پیش عقلا رسوا ساختی از مسند حکومت بر خیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بجبر و ناخوشی خلیفه گردانند انگوفتنی می آرم نه بر معجزه قدرتی دارم پس من رهنما خلیفه

بناشتم به بدرداری خصومت و شر و ملادیگر چگونه خلیفه تو انم شد و اگر ایشمعنی جایز باشد تشیین چه بی کرده بدر درم
نزد امام رضا در امر چار باشی حکم می انشانم بر خلاف شیعه گو که حضرت امام حسین ایشین خود طلب بدر اتوانع
جیناالبعل آوردند و چه ظاهر ست که این منافرات قبل از طلب امر رضا باشد ورنه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم اعماره فجار را از ظالمین خلافت رد باشد بعد از آنکه خدا فرماید ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبیلا پس چه گوئی و شوخی این خدا جفاکار باید دید که چنین گفتگو با کند و فرزند رسول خدا مقبول راکشت ذنعوذ بالله
من ذلک دیگری گفت نتواند بود که چون حضرت رافت و رحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اند شاید باشد
که اگر من خلیفه بکنیم و کسی انکار ش کند و مقابله نماید سبب خون خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را بر رای
یاران ابرگذارم پس امامت از ان قبیل است که حضرت مثل فرایض بیان فرماید به متواتر کرد ماهون جواب داد
که رافت و رحمت خدا زیاده ترست از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میدانست که فلانکس پیغمبر خواهد
نابید و فلانی اطاعت خواهد در زید چون این امر بالغ شد اثر بعثت آن را مانع نشود از نصب امامت جواب آنکه
هنوز ماهون پخته کاری نیست بلکه نو آموز و خوشه چین ست او نمیداند که این امر منصوص ست در کتب فضه
زیرا که در هر کتاب فن موجود ست زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات و عزی
را جی پرستیدند و اکنون بتوحید او تعالی و بنبوت من قایل اند و با وامر و نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
نصب کنم و ایشان خلافت و زن در دین برهم کرد و سعی بست و سه ساله من رایگان رود پس مرا ازین رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی وجوابیکه ماهون بیان کرد داخل
از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و چنان نیست که او فهمید و بر نمیقدار چه موقوف که خود قصیده
حمار حمیری موجود ست و مرتبه قصیده نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند ضمان
بهشت برای او فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از ان خبر داده اند
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد و کفر پس ترک آن
مناسب ست الی غیر ذلک مراجلوه و مصلوه و ازینجا تقریر ماهون منقلب شده معامله بالعکس بود
دکو بارب العزت ز اار مفاسد ان خبری نبود ولیکن الحمد لله که خود ائمه تحدیث ایشان خشتک فتراین باب
سوختند یعنی فارغ خطی الحال شد و بادشاه دیده آورد ند خاحی میمون را باید دید و شوخ چشمی و بی باکی
او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره ندارد و حاطب اللیل ست و علمای امصار را جمع کرده و فرق در دین
دیا لیش میکند بار ز علت دیگر قرار میدهد و میگوید اگر اختیار میدادند همه را بیان کنند که مختار که بود کسی گفت
که مردی ست که حضرت فرمود هر چه مسلمین بهتر دانند نیک ست و بیرجه را بد گویند بد ست ماهون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود ست زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی
مرتضی روایتی دارند و منسوبه غیر او پس امامت بجا به ثبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکابر اهلسنت

از ماموات نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مائل شو آنکه اطفال دبستان
سفیان توانند گفت که اجلهٔ اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مدلل و مبرهن است
وهم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغت فرموده بلفظ انما که مشیره امامت نیست مگر برای مهاجرین انصار
واز کلینی و شروح آن توانی دانست که امت حقیقی اجلهٔ اصحاب اند پس متبادر از اسے الامر همان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقه سخن تکیه کلام مجتهدین است در ضربت حیدریه وهم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و غیر جا آن مفصلاً بلفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و نیز ظاهر است
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جدا و انکار آن نظر با عهد المامون و نیز و اهل نظر بروایات فریقین مخزن
و صدیق مراد است زیرا که در کتب ائمه رفضه مثل امام اعظم ثانی قوم که شیخ حلی است در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق و در شرح آن مفصل است که مرسل خلافت مرسل هیچ چیزی نمیکنند حضرت را اعلام
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق است و ماده آن در بین حیدر مبنیش از بیش کتب فریقین بر جای
خویش مرویست و استحقاق این بزرگان از نصوص جعفریه نسبت محصور بودن ایشان در زمرهٔ انانکه
جبا دکردند هم کاب سعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر محکم و منصوص دیگری گفت پس
جائز است گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند فرمود چگونه گمان کنم که ایشان
خطا کردند و بر گمراهی دینی اجماع نمودند حالانکه نه فرض و انستند نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه چنین است از خدای عز و جل نه سنتی است از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فریضه و سنتی جواب است آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان نص بکن پس وجوب آن بالتخصیص
یقینی است ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
بتقدیم رسانند در سنت بود و نقض چه انتظار توان کرد و شکی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از ان مزین گشته و تقدیم در حدیث آن بوده و انیز برای
تعیین معتمدین بر و فود داخیراً از تامیر مردم بر سرایا و لعوث امر عظیم همت ظهور یافته که هر کرا صلاحیت
دانند امیر گردانند چنانچه در سابق و لاحق گذشت و از معصومین نیز بدرجه ثبوت رسانیدم که التحقیق
در حدیث صحیح فرموده که امت من بسیار بر گمراهی جمع نخواهند شد و لیکن مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس ماموں باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب سنیه و شیعه
با ثبات رسید که حق الست که امت محمد کثی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور اختیار او را خلافت صدیق
قبول نمودن و هر گاه او راضی نشد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگرے گفت تو دعوی خلافت مرتضوی
میکنی بدون دیگری پس شبه قایم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه مقرم و بنیه بر مقر نیست و
مدعی شخصی است که زعم کند که بر اوست عزل و نصب و اختیار و بنیه عاری از ان نیست که از شرکای

باشند بر ایشان ظهور او شنیده باشند غیر ایشان را آن معدوم است پس چگونه مقابله کرده شود دیده هر آن یعنی علم
بینا چه می بینی ثم دلیل عقل پیش نیست زیرا که سنی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خلیفه بلا فصل صدیق است یا مرتضی او را قایم میکنند و کسی را یاد ندارم که وقت طلب دلیل چنین گفته
باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که بر امام ایشان کند و مستدل نماید و این بحث با تمام در تحفه
کبیره مذکور است اگر کسی از مقلدین این رئیس النواصب و الروافض مدعی وجود وی باشد باید که تحقیق
و تدقیق او را باطل سازد و بنده ذمه جوابش دارم و در مقام مناسب نمی نماید که کتاب مشتر با مسائل
خیال دارم که شاید نمونه از آن در جلد اول این کتاب کبیر گذشته القصه یاد ندارم که کسی در مناظره چنین گفته باشد
و بالفرض اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از میدان مناظره فرار نماید و حالش در کتب بزرگان
دیده باشی سه شبر که جنگ آوران بجون خویش باز میکند [illegible] نه آنکه بگریزد بجون لشکری یعنی فرار من جنب الی
دیگران هم میشود پس همون از این رو نباید از پیلان اشتبا اعتقاد کردن که دوست را از دشمن تمیز نتوانند
و پامال سازند المختصر چون چشم انصاف بکشائی توانی دانست که خلاف خلفای راشدین با حضرت حسن
مجتبی را کسی انکار نتواند کرد حتی که شیعه هم انکار متقدمین هم نتوانند کرد که افضل منقولات اکابر هم بلی از برای
ایشان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین ذخیره جا بجا تفصیل مقوله ایشان چنان آشکار است که روز بی
آفتاب رابعه النهار دعوی خلافت مرتضوی که شیعه از روز وفات شریف مینمایند البته خلاف هدایت است
حال معاذ الله لا طائل [illegible] امامت مجازه و صایت مخترعه ایشان معلوم است که در ضیر ظلمات و خفا بلکه پوچ و با
در هوا است دیگر چه گفته که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات شریف آیا واجب بود
بر او که تعلیم فرماید مردم را که او است امام درینجا هم همون قصه را مختصر گردانید که امامت فعلی نام بنا شد مگر بنفس
نه فعل مردم هر چه که بیان واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرموده انی جاعلک للناس اماما و فرموده یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض و فرموده بملائکه انی جاعل فی الارض خلیفة پس امام نمیشود مگر از جانب خدا و برگزیدن او [illegible]
شریعت النسب و طهارت منشا و عصمت در مستقبل و اگر میشد بفعل او میشد از گردن فعل مستحق امامت
هر گاه خلاف میکرد و معزول میگشت پس میشد خلیفه از قبل افعال خود جوابش آنکه مامون این مثالها که
آورد [illegible] در مایه النزاع نیست زیرا که بالیقین در مقامات [illegible] ثبوت موجود است و الحق ما میگوییم که مدار امامت
بر صلاحیت بمعنی فعل انسب است تعلق [illegible] و شیعه میگویند که از روز ازل [illegible] باید که معصوم باشد اگر چه [illegible]
اظهار کفر نماید بی اختیار هجرت بلکه ضرورت هم چنانچه ازین در اوراق جا بجا پیدا است که ائمه مرتکب افعالی شدند که
که صدور آن یکبار از دیگران بسر حد کفر و شرک میرساند پس بود و صلاح و امامت آن از جانب خدا است
مقرون به نص باشد یا باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان و درباره بیعت کاشف آن ماده است [illegible]
علت تامه لکام مراد این ابحاث در مقالات سابقه بالا مزید علیه مندرج شد همون نامرادی اوقات خود [illegible]

و مخاطبین صنایع نموده و از کلامش هر دم و بهر قدم عیانست که بمغز افادات حکما نرسیده و مصطلحات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچه اداتی طلبه در مبادی علوم حکمیه بشنیر ملکه بتنگ نظری
و فرومایه باشند و دیگری گفت چرا واجب گردانید که امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت از بهر آن
نسبت که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرده مانند حضرت و مر ابوبکر را از ضلالت توحید باجتناب شرک مثل
آنجناب نیست زیرا که شرک ظلم است و ظالم امام نخواهد شد کاست گوید که در ینجا اصل ابسیار مخدوش و مخلوک بود که بعد از تحوتی
مذهبی قاصر آمد انتهی هم بدلیل عقل نیز اگر حکم کرده شده بر کسی یکبار او عالم نتواند شد پس حاکم و محکوم علیه شد لیس فرق
میانه حاکم و محکوم علیه بوالنشین نیز ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن کدام امام بود که متقدی است کدام مقتدی بود
که امام نشد بنظر امام سابق و لاحق و هذا قیاس بر حضرت مع الفارق است زیرا که در ینجا هم تصدیق است هم اظهار و اتفاق قلب
و زبان ما به النزاع بر اصول اهل فضول مدار علیه احکام شرعی مقصود است هم سنت چنانچه از جامع الاخبار گذشت به روایات
دشمنان دین پیمبر و بی یقین بلکه بر اجماع شان نیز خبر زیرا که در کتب فن حکم کرده اند بر نگین بود و بین به رنگ بلنفاق فاسد است
چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده انها کم زعاق و اخلاقکم شقاق
و دینکم نفاق ختم انفاق اهل عقل گمان اشتند که حیوانات ابلقه جلی فی المجالس عمر و آن تقیه بود و نه مصداق این اوصاف
ایشان باشند خانه اهل بصره که حضرت امیر علیه السلام خانه ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول داستان
و خدمتی زاید الوصف بجا آورده که با بر شان مقتضای حکم که انگشت بگوشت آمده میگویند که ما زال تحفیه عیانا
باشد و بر ظاهر است که چون اصل الاصول چنین است دیگر متفرعات چگونه صحیح توانند بود و از ینجاست که
هر کسی از مخالفین هم میگویند نیز اند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صادق
واضح شد که مراد از تطهیر تنزیه امام اهلبیت از شرک است لیکن بعد از ین متعلقات این امور از حقایق و دقایق
نه چنان است که بر بلندگان این ذخیره مخفی باشند و از طفولیت شریف تا سال هجرت خبر تقلید مقلدین
اصحاب کهف که حال شان بار بار به روایات اعداء دین گفته شد چه خبر بود و تکلیف که بعد فعلیت امامت
تقیه مشوم زیاده تر شد حتی که از حفظ ناموس اکبر هم دست بر داشت بر مفتریان که امام ائمه اهلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت و هل و نفرین عز و جل باد دیگر چه گوییم که قفل سکوت بر زبانم زده اند
بعد از ین معلوم نشد که مقتدی شد و کدام یک بقدرے رسید که ظالم شد و مظلوم کیست دیگری گفت
که چون تشخیص بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی علیه السلام جنگ با بیشان چنانچه معاویه مقاتله نمود
گفت این سوال محال است زیرا که لفظ لم مقتضی وجود است و لم الفعل نفی است و نفی علت کیا شد بلکه
بر اینکه اثبات میباید بلی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خداست یا غیر و اگر اول صحیح است پس
شک نیست زیرا که کفر است که خدا میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون الی آخر الآیه و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس فعالش نیز از خداست بر مردم تسلیم و رضاست ببینید که حضرت

و حدیث قتال را ترک کردند چیکه مانع شد نماز زیارت بیت الله و بحکم حدیث کاران یافت و توفیق
محاربه نیز در قتال ارشاد نمود فاصفح الصفح الجمیل بعد از آن فرو گذاشتند چون از هر جا که باید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که امامت مرتضوی از جانب خداست و طاعت او فرض است
پس اگر جایز باشد که تبلیغ و در حبا پیش انبیا باز خواهد بود حاصل ترک او امر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد ولیکن نشان هدایت است میان خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت با عوان هم رسانید جهاد
کردن ورنه تقصیر بر رعیت است نه بر او زیرا که آنها مامور با طاعت او بودند بهر حال واو مامور بجهاد نیست
مگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آوردند فارغ شدند ورنه بر کعبه چیزی عاید نیست
و او بلا را اصیبتا انیست تقریر میمون فلسفی او ایشم ند النست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود از این
باهت پیه سید ند و آن جناب بر منبر عذرهای خود بر شمرد و عجب است از صندوق که درینجا هم چیزی نگفت و دم
فرو بستن نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نمود ایضا دلیل وصیت بر نص
اینست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا مدت ملامت میکرد که علی مرتضی همه جا ابها دینی و دنیوی می بیند و بر تیغ
نمی جنبند و روبروی غاصبین بر منبر خطبه خواند و اراده خروج گشتی فرمود کما فی المنتهی و غیره مثل هذا الکتاب
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود به تبلیغ و نه بدعوت مردم بسوی دین الی اخر التقریر حالانکه
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر کما فی اداء سورة التوبة ورنه معنی لا وحی ... فاسد شود کنون جز مجرد امیر ... ل
رجوع کردن با عادات امام رضا که سابق از این در حال امام نقل نمودیم و کلام میمون را از هیچ برآوردن در اینجا توان دانست که مذهب حضرت امام
چنان بود که این شیعی را ضرور شد قبلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا
سنی بود و ایضا مقام حیرت نه بپایان نمیرسد از آنجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضروری نبود دیگر
کس جز غایة الامر بیست شخص چنانچه در منتهی و غیر آن دیده باشی و کلینی گواهی میدهد بر اقل از آن پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار تخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه بر باد رفت و عیالش ...
مذهب مصداق اشد عذاباً ... بودند و مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقدمین کلینی علیه ... است
و ذلک هو المقصود از آنجمله آنکه مبعوث شده بود امام بود برای رفع اختلاف از امت کما مر و آن صورت
نه بست و سبب اینهمه امور از کتب نصفه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کهف و رقیم
بود و آنهم بزعم رقعه کما عرفت مراد ابلیس بال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر ...
که هر وقت بیانش نتواند شد هر که آنفتاد و از آنجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
کما عرفت بیانه و اینکه مثنوی بحسب ظاهر است ... نصفه در بیان امامت چنانچه دانسته ... خیره دیده

چنان تهوع کردند که در تقابل آن خدای را نامی و نشانی نماند تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب
امیر علیه السلام را با جمیع صفات واجب بسوی خود کشیدند و وحدة الوجود مقصود ایشان بود کما عرفت فی
ابحاث التصوف و از انجمله آنکه میمون را شرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه وارد بکعبه معظمه سبحان الله
امیر المومنین علیه السلام تنها بجهاد قوم عاد مامور شد که امر و بجهاد غاصبین او را بیرون انگیزند و تا که دین امت تغییر ساختند
و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفصیل آن بر اصول شان هرجا بلا ضرورت نشاید گفتنی نیست لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم الی غیر ذلک من الاعتراضات دیگر گفت که چون واجب است بر خدای
امامی مفترض الطاعة را بالاضطرار از کجا پی بردی که آن امام بدین صفت حضرت امیر علیه السلام است نه غیر او
گفت از جهت آنکه خدا اطاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد روزه و بیان نمیکرد مردم پی نمی بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکنند از پیغمبر بسوی شان و در قیام خدمتهای
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دار دین شود بروایتی نداشته اند بر جعفی گوش بدار و تعصب
رفض را از خاطر بر آر تا مانع از شنیدن حق نگردد پیر دهقانی در آغاز مجلد امامت از کلینی امام المحدثین نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق جعفر صادق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارای بیان ندارد فرمود چون نفرمایم بجا باید آورد
گفت شنیده بودم که او در حلقه می نشیند و مردم برای او هجوم میکنند باری اینخیال در مسجد بصره دیدم و بعد از
اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
می بینم الوان و اشخاص را از این جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد گفتم ممیز و مدرک
کیست گفت قلب جواب دادم که چون برای این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت
با و دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حدیث
ضرورت بسوی امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
و لیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایب نتواند شد ساعتی
امام عالم چسان از هزار سال بدریای غیبت غوطه خورد و معهذا نشست امام برای رفع اختلاف است
چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلاف در امور در زمان ائمه زیاده شد
و تدارک آن صورت نه بست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب رفض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامرست که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را میانه امت گذاشت تا از او سبیل گردانند و احادیث را بر قرآن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث تمسک نمایند و مخالف را از اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این فیض دانند و مثل سفینه نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و مجموع العاقبت ازین دریا بگذرند و بیرون
ازین امور بی‌خبر بود و لیکن علمای رفته به صدق در بیان این مناظرات چه اندیشیده‌اند و را
بعرش برین رسانیده‌اند آری برای مانند مذهب محدث و اهل قساوت و شقاوت چنین کس قائل امر
مجادانام باید و کسی ازین جماعت هم نپرسید از مامون که امام الائمه را اعتقاد و شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
ورا تقلید حضرت چرا مامون شد و دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آن وقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دعوت تواند کرد و او برادای فرض
قدرت دارد بنابر اول مدعا تمام است و بر دوم قول باری لازم میشود وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا [illegible]
الخ الآیه و نیز تکلیف مالایطاق محالست و از شان حکیم بعید است و انیوقت این متکلمین هم سر فرو
انداختند و تیر در ترکش در باختند و از مناظره بیرون جستند و مفری نیافتند و در این کلام نیز بعنایت ایزدی
بس سلاست چون مناظره در شنیدن اهل سنت و کار ابولهب و ابوجهل که بر حق صریح پشت پا زدند
هیچ دین و انصاف را بر کنند لاعلاج در رد و قدح صلات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
است که گرفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم است و میان اسلام هر دو تاخیر روزی یا قلیلی
ازان یا چیزی زائد بر آن باشد باشد و لیکن تفاوتهای غیر متناهی که به کوشش صدیق ترتیب یافته کجا [illegible]
تقلید اصحاب کهف را آن مثوبات چه نسبت است که بارها ازان دو سه حرف مبین گردید و حضرات ائمه بلا [illegible]
آن داد انصاف دادند که انکار فضیلتش نتوان کرد اینمعنی را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند و نگذارند یا جمله
درینجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضی و ابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث که غیر
از ائمه متاخرین می‌آرند غلط گفتیم بلکه تصنیف رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبدالله قمی آنرا برای اسامی
مقدسه شان ساخته و گفته که یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت و علی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام و دین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر و عمر اراده کشتن حضرت معصوم کردند و در راه بر خطر و بها انداختند
تا ناقه شریف بر مدر است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود تا بجبر و اکراه متحیر شدم و نزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز کرد اینه فرمود شما اعتراضها بر من کردید اجازت میدهید که از شما چیزی بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هر چه خواهی فرمود یا در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و آله نشنیده که هر که بر من دروغ
گوید عمداً باید که جای خود از [illegible] همه گفتند بلی فرمود انیهم روایت نموده اند که هر که گناهی
کند صغیره یا کبیره باز از دین خود برگردانند و بر اصرار ازین جهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم باشد گفتند راست

و درست نمی بود خبر دهید مرا از کسیکه برگزیند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید توانند شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گویید هرگز نتوانند شد پس در افساد اعتقاد شما یعنی که ابوبکر خلیفه حضرت نبوده نیز بجواب
خدای عز و جل بلکه شما افترا کردید بر پیغمبر و دروغ گفته اید نیز خبر دهید که ام سخن شما صادق است
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفه حضرت است هر دو قول متناقض صادق
نتوانند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت احتراز نمایید بجز آنچه قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول
و فعلش مطابق باشد و داخل نشوید مگر در آنچه یقین بر آن دارید که حق است و ریب و شک نیست و
مصر بودن بر آن کفر است بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از نیز خبر دهید مرا که آیا جایز است
آنکه بخرد کسی بنده را که چون او را خرید او را آقای شد و مشتری غلام او گفتند همه آری فرمود پس چگونه جایز
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را او خلیفه نشود بر شما باید شما بر او حکم رانید یا او را خلیفه رسول گردانید
باز چون غیظ و غضب آید شما را بر او قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان رض بعضی از ایشان جواب داد
سببش اینست که امام وکیل است از جانب مسلمین بغیر اختیار وی تولیتش میکنند و در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند مأمون جوابش فرمود که مسلمین و شهرها و بندگان برای کیستند گفتند
برای خدا گفت پس اولی است خدا که وکیل کند بندگان خود و بلاد خود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهگار خواهد شد تاوان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند نه هیچکسی را خلیفه نکرد گفت این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و محال است
که باشد خلاف هدی و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر چرا نص نمود بر خلافت عمر رض و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر رض خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش بگمان شما و ارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر رض ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سه تا ثالث بر گزید پس بگویید کدام یک
صواب بود اگر درست گویید فعل حضرت را تخطیه ابوبکر لازم شد همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا از این
دو که کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در بر شما یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز فعل غیر وی پس هدایت جز هدایت شد پس سنت کجاست
گمراهی و ایضا خبر دهید مرا که کسی بجا آورد باختیال صحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویید نه

پیشتر شما نخورده است بند ضلالت سابرای همه بعد حضرت را اگر گویند بلی تکذیب کرده امت را و باطل شد قول شما
الوجود الذی لا ینخ ونیته نخورده بیند قول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگوای بنده برای
خداست و راست است یا دروغ گفته بیین صدق و صوابست گفت آیا نیست ماسوای خدا ابر است خدا
که محدث و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه و فرض مکنید
اطاعت او را و عمل بخلاف حجتکم و هو منقول از باب الاعتزال و بل ما برای شماست اقرار مکنید بر خدا که
و باش پیش آید شما را فردا چون در بروے خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترای
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست برداشت گفت خدایا من خون خواهر ایشان بجا آوردم این است تقریر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت امام رضا که این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت و لوم و دشمن اهلبیت رسول خدا که با فتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
افتند اقصوری از و سر نزده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشد از تلامذه و شاگردان این قمی
صدوق الکواذب خواهی دانست که بر ساخته و پرداخته مامون میروند و زینهار خجل نمیشوند و بسوی
مقر اصلی خویش میدوند که او و دو امام معصوم را نیز بزهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری با عجاز و حراست الهی از خمی
برنداشته و مذهب تقیه تمام مجملاً و مفصلاً و با وجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الاف الصلوات و التحیه
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر به تشیع و بشتی او این نواصب
در حق او مختلف شدند فتحرتی فی کل واد یهیمون وفی کل بید یتیهون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را و مگی فراموش مخفی نماند که درین عبارات زیاده بر
خبط مامون بطور میرسد زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزهاست که فعل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیاست که کردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برادر ک
مصلحت و عدم آن موقوف است و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عهده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد و
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هر چه مصلحت در آن ببینند هرگز ببینند و بنظر خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلاً جمع و تالیف قرآن المجید که معجزه مستدام و اصل همه ادله شرعیه است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بر طور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت و کانوا احق بها و اهلها پس مصلحت در آن دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و تنها
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

بیراق طلبید و از وصایا آنچه با خلیفه مطلوب بود فرمود تا منشن نگرفت ع رموز مملکت و ملک خسروان
دانند شهریاران چون عصمت بالاتفاق حاصل بود حتی که تا امروز در اهل تلونات کو خلاف آن در قلب خویش
داشته باشند مگر بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون با حافظه جهالت عباری
چند بر دامنهای اصحاب فشاند هرگز بر آنها نمیرسد بلکه قلبش تمیز بی کلفت حاصل است که حضرت از رنج
مبحث گاهی در رنگ مخالفان نیامده همیشه مثل مباحث توحید و معاد جاری ماند الا شده فنا که
آدمی بیماری و عوائق دیگر هم وارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف و رقیم چه اندیشید کما فی الاصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسیده و در قرب غدیر با بعضے رنجیدگی هم رسید پس حضرت بخاطر داری
جناب امیر کوشید و در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ بتقدیم رسانید لیکن منافسه نصب نصب العین
گردانیدند حتی استعفا از رسالت نمود و رب العالمین برای رزانت رای پیغمبری در استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا خاتم خطی ملکی گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بر زمین افتاد و ماتم برپا
شد و جهان ام مستقر ماند آنچه سرور عالم اندیشیده بود تا بیست و پنجسال در خلا و ملا با طاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین صح فعلیت خلافت را بر بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغت را ببینی
از مقامات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر هر تفوت ستایی این مدعین و لاجیان
در خاطر راسخ گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رو داد و از خاطر میمون محو شد
که زمین و آسمان ها در ملک خدا است تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا لوجه الله نفی بر زبان آورد و هر چند از جد امجد خودش
حکم عجلت میرسید رخت سفر بسوی بلاد دیگر بربست باز اختلاف اهلبیت تا حجر اسود فروغ نشد و مناظره
زید شهید با امام باقر انجامید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را و در استخلاف و عدم آن
بار بار آورده عذر با خورد و خلق خود بدر ریز با بایستی او را عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره مطاعن
شیخین معطلین بر گشودن که هرچه کردند در وقت خود ها عین مصلحت بود که اصحاب آب را و تدابیر و سیر ایشان
را پسندیدند با این زبان درازیها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه برهاند که اینقدر
بالاتفاق میان ما مجتهدین مسلم ست که المجتهد یخطی و یصیب و خطای او هم خالی از اجر نیست مگر نکته
اجتهاد بر آنها حرام باشد برای شان غور و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و تفاوتها
کجا باقی ماند فقد تزلزل الدین و الارکان بالیقین پس در ناده فضائل ما بین هما بین اگر تقریر اقلب کسی
یقینی ست که اگر ماده حیا اندکے هم داشته باشد پیروان او در مذهب نتوانند سر بر داشتن پس مطابق
تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیشمار ست پس با اینهمه البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق ست یا همه باطل یا بعضے از ان حق ست و بعضے باطل اگر همه حق ست باید که همه باطل بود زیرا که بعضش نقیض بعض است

و اگر همه باطل بود بطلان دین و اساس شریعت فرو رفتی و چون این هر دو باطلست شق سوم
عیان میشود که هر دو حق و بر شق باطل پس البته دلیلی باید که معین کرده اند که از انها حق چیست تا آنچه
بنفی خلاف آن بحصول انجامد و روایتیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ قوان آورده اینست که هر دو امام
اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و مقصود اقتدای هر دو جناب است یعنی تمامی امت را باید اقتدا به
ایشان کردن که هر چند بظاهر شان خبر باشد مگر مقصود امر باقتدای شان ست تا بهدی و سیرت شان
راه یابند پس گفته میشود که معاذ الله آنچه ذکر کردی باطل ست اولاً ان فیه انتسابا یالیتی آنکه حضرت
احکم الحکما بود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بمحال و امت را برانگیزد به
آمدن بامور متناقضه و سیوم آنکه این دو برادر خالی نبودند از آنکه متفق بودند از هر جهت تا مختلف برادل
باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و اینمحالست که دو کس از هر جهت یکی باشند و اگر مختلف بودند
پس اقتدا بهر دو چگونه جایز باشد چه این تکلیف شد بما لا یطاق زیرا که اقتدای یکی خلاف دیگری ست و دلیل
بر اختلاف شان اینست که حسن مجتبی با همه شوکت و لشکر متقابل شدند با معاویه که از کفار عرب بود و بعد از چند
صلح اختیار نمود و تن بخلیع در داد و جناب شهید کربلا قسم شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا
پاک می بریدند بیعت ایشان قبول نکنم آمد و در بجا آورد و این در حقیقت لب چند سه خنجر بگلوی من ازید است
اسه و غیر ذلک من الوجوه الموجبه للاختلاف و قس علی هذا اقتدای جناب امیر و اتباع حضرت زهرا
علی دیگران که حالات شان مجملا مذکور شد از حضرات ائمه و کسانیکه در حکم شان هستند و حضرت رسالت
بر شهادت شان افتخار فرموده و بر بیکسی شان بر روایت اهل قساوت گریسته و بر محبت و ولای شان
زلیستند بعد از این تمهید و تنبیه طلبه علوم بر اینمعنی که هر گاه او نفی امعان نمایند بالیقین رساله صدیق را
که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و برای قوت روحانی خویش تا قیامت یادگار گذاشته
از آغاز تا انجام همین عنوان قلب تواند کرد و اگر اشتیاق جواب هر قول قولش میخواهی آنهم بعنایت
ایزدی ممکن الحصول ست قوله خبر دهید مرا که خود کسی را برای امامت بر دارند و گویند که او خلیفه
رسول الله ست جوابش آنکه در کتب فریقین اینمضمون در احادیث وارد ست که هر گاه بیعت کرده شد
با یکی و دیگری مدعی امامت شد فاقتلوه کائنا من کان و این احادیث را مجتهد الزمانی درین کتاب
آورده بگمان آنکه مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حالانکه مثل جاهای دیگر دانستی که تصفح
او قاصر و تتبع او ناتمام ست آری فرق همانست که بار بار گفته شد یعنی نوع الوجهی مطابقت قلب
و زبان و مقام حیرت اینست که مامون احادیث حضرت یاد داشته نه آنچه از جناب امیر جابجا باستغاثه
رسیده که مشوره خلافت نیست مگر برای عظما هر گاه بر مردی گرد ایند امام میشود و مرضی الهی میگردد و این بحث
درین فن خبره بانواع تقریرات الل ست که هفوات امامیه و رذائل شان بجوی نمی ارزد و از ان معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی الله علیه وآله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود وقتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت واجماع شان که سر از فرمان بتابد پس حیرت ماموں سیما یه که بعد ازین
زیرا که متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و درینجا باوصف خلافتش از حضرت وجواز
قتال با شخصی مذکوراتیم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین شرعیه
دو بالا گردید و فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب بود و ابوبکر صدیق این کجا رتبه داشت
که هر که عصیانش ورزد بجهنم رود و آنچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد ازین او را درین
باب دخلی و شرکتی باشد که میدانست که میزان باقی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
برداشت که امیر المومنین ع بعد از دیدنش متحیر شده میفرموده که از کسی نتوانند شد چنانچه شمه از آن درین فن خیره
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف است آنچه بران متفرع شود ضرورست
که انهم مختلف باشد بلکه اگر متخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جابجا مذکور شد ظاهرست که درباره تامیر اصحاب گاهی حضرت ص نص فرموده گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ع که از نور واحد بودند در آن لشکر موجود و بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر را اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس آنچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
در اموریکه مرکز دائره امامت است از جباده انتظام بلاد ورنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
ماموں خصوصا لعقد ایمان باقی نماند و درینمقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین ع
بعد از صلح امام حسن ع لو جزانفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عریض است حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز بی انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین ع
قرار داده اند و از سبب قرب دست بر داشته اند درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان است فکیف که چون عوامی را بر کشتن مدح امام حسن ع درباره صلح مذکور بنص حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خواهی یافت پس راست بگو که اعتراض حضرت امام حسین ع بکجا کشید
و دستور عصمت ایشان هما بزبان شیعه برجای خود است و اگر این فقرا درباره ارکان اربعه بخصوص
ائمه کشاف الکلینی باز کنی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
ماموں باد صفا حافظه جهل و نادانی در جوش و خروش است و صدق الکواذب بر تحریر و تقریرش

بنا بر شدت بغض مثل ابن طاوس می تصدیق آن نمیشد نیز خبر دهید الخ ما را نیز باید خبر دادن
از صلح حسن مجتبیٰ صواب بود یا ترک جنگ حضرت سید الشهداء که در کتب شیعه بتقریب رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میان امامین همامین مجتبیٰ بوقوع آمد بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول در بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن شنیدند و نزد امام حسین
برای اصلاح قدم رنجه فرمودند لیکن باتفاق شیعه بر آنست که اسبق قوله نیز خبر دهید که کدام یک افضل بود ترک آن
که فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ شمار ا باید اعلام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
و ترک افضل بود که از امیر المؤمنین صدور یافت حتی که بیعت جناب شیعه پاک بگذاشت
و گوشه بر گزید و در خلافت رعایت آن فرمود و امامیه تا امروز نزد عقلا در آن دست پا گم کرده اند
یا غایة السعی در بجا آوردنش که جناب سیده با اهتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر اسفار بیان کرده اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیده اند بر منبر بر آمده با وصف نوشتن فاروق آنچه مجادلات را بر گزید و وقت احتضار
فرمود مخالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پیمال چنان وثیقه در رد وحی تو آن گفت
یا انفاظ حسبنا و حسبکم کتاب الله را که ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
است یا طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصارعت و میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار فانا نقول فی الکل الحارقم بالتکرار و انهم بر همین مقلدین صدوق
ایشان ماند که بیان فرمایند که این امور را جناب فاطمه زهرا احداث فرمود یا عائشه صدیقه و مجتهد
که بود و مقلد کدام و این تقریر در امت مرحومه سنت سنه از کتب شیعه عیان است که در زمانه
یا شانی دختر حضرت شعیب که زوجه مطهره حضرت موسیٰ بود خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار وغیره من الاسفار قوله نیز خبر دهید که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد و گردنش از دیگرے هم هدایت بود پس ای هدایت ضد هدایت نشد ضلالت
را هیچ نشانی نماند و آن خلاف اخبار تو آنیست یضل من یشاء و یهدی من یشاء الی
صراط المستقیم و ما یضل به الا الفاسقین الی آخر الآیات ما سیگوئیم انچه از جناب
امیر المؤمنین و آنگاه مثل جنین علی ما فی البحار و حق الیقین هدایت بود و باینین کلمات تنبیهیه
در حق امیر المؤمنین بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است سرور امجاد بود و نمود یا اختصار
برای مومنین پاک اعتقاد الشون ضلالت را نشانی در جابلقا و جزیره خضرا کجا باشد که ممالک
محروسه و مقبوضه غائب الدار الحاضر فی الاعصار است و زبان ساکنین آن هفتاد و هزار میرسد و کسے

انتزاک الفاظ را در آن نام و اثری نمی یابند کما فی الکافی و چرا چنین نباشد که او مستور بیاض عثمانی
را در آن تلاوت می فرماید و نامه آسمانی و کتاب جاودانی یعنی نسخهٔ اهل بیت را بسبب ربانی
را نمی کشاید و خود شما از ان نمی چینید بستمید الکرما یقشرون بالجمله اگر کار یکی از دین اصلا صواب
داند خطای دیگری و بنا لش بنیگذارد و اگر بدر صواب گوید کما هو صریح سنت که بعون
خود بزبان می آرد و دلیلی هم آیتی مکابره مباید دلیلی در کار نیست خصوصاً اعدا از اجابت
امیر یعنی حدیث بود فی ان لکم بعد اجماعاً شاد ویرتضوی الحقی فان اجتمعوا کم ... علی حجت
السقیفه و قطع التقاریر و استیلا الذی اراد النصیحه و اتفاق الرخصه علی التقل صاحب الکتاب
فی تالیفاته مثل علل الشرایع المیسبه ان الامیر الکبیر یا وسعه ایاسته دنانیا جم و لو باره بالبطل ...
فی الوثیقه الشریفه کتبها الامیر و بنقل الی اصحاب مع ربیعه الطیبه النفیسه عین مثل الکتاب المقدم الاحد سعلی
من بعث الی الجن و البشر قوله حضرت سیدنا قول او تعالی قل لمن ما فی السموات و الارض قل
لله صادق است یا کاذب مخالفین گفتند در صدق آن ریبی نیست فرمود که پس در بطلان
مذهب شما انتظاری نماند که برگزیدن خلیفه در اختیار بندگان نیست و فرض گردانیدن طاعت او را
و قتل کردن چون از عزلت انکار نماید لیکن حضرات ائمه دربن باب مرسند شیعه در روایتی
که کافی ضبط کرده در دخافات سیوم جز اسما کافی و درهای سبق شما و کار غضب شنرک اشت
سیانه شما و مخالفین و لیکن اینها اطاعت و انقیاد بجا آوردند و شیعه در بر یافتند کما مر پس انکار فرض
و دنیا خود قول تر التصدیق کنیم حضرات ائمه را و برین قدر یقه موقوف بر تقریر که خود رکن ضغلت حسین الله
شیعه بدین مرید الا از قرآن مجید شما حرمیت و در حق تعالی در باره باتمر خدا شرور فرموده که ابتغی لها حکما
من اهله و حکما من اهلها و مفسرین قوم که برخلاف آیات تفسیر آیات لیست گفته که هر چه ایشان گوید باید
عمل بران کردن قسم علی هذا بعد ائمه بن دراست بگو که آنا که حضرات امیر برا ... جهاد در
هر بار رها و تخلف دادند از شیعه بودند یا از اهل خلاف و اهل کوفه چه مذهب داشتند که بعد واقعه کربلا سینه کوبی
آغاز کردند و ابیات گفتند الکنون بگوئید که حضرت شما را کشته و بدین ذلت برسانیده و از رفاقت
شهید خود حضرت زین العابدین کناره و حضرت آنکار از احادیث صنیف بر گذشته که اعراض نمود
و ملقب بهر وافض کردند که از شنیده لیس کفر وراءی شیعه نشنیده که کافی مجمع البحرین کدام قوم گرویده راوی
متعلمین صدوق رئیس المتکلمین ... سید ... آن حضرت که امام رضا از شیعه خود خوانده
الطاعت گفتند و اخبر در اهل کتب جهور امامیه جبین جنی دیگر که بود و شما اصحاب کبار که
بیعت ذی النورین کردند و اقرار کرد خلافت نقضا در کسی را اخماء بر اکثر عدمهٔ بیان آنچه که حضرت
زبیر و غیره از حواریین اصحاب سید النبیین بودند بانکه قتل قاتلین ذی النورین از ... کردند

در بافی بدهند قصاص می‌نمودند اگر از پادشاهان یا منسیات باشد باز نقل [illegible] آن تقیه
بجهت پادشاهی بیعت از آن پس کتابه بنامی رسیده که بود عثمان عودی بگفت از حصیه [illegible] گرزها
بر سر پیشوایان که از صد سه او در آمدند چاه متاران با آن تیغ الماس نام بریدند یکی مرد حیران بنام
پس آن لاشه را جمله کینه را آن گرفتند از چارسو در میان آن بضرب هم خنجر و تیغ ریزه ریزه نمودند اعدا مراد ریزه
ریزه دا دچندگانه صد با حدیث در کتب معتبره قوم بدان ناطق است که ائمه هدی فرموده‌اند که مراد از
قتل انبیاء در کتاب الله این نیست که بدست خود گشته‌اند بلکه اسرار ایشان را فاش کردند سبب
قتل شدند شاید در بعضی هستید هر که آن را فاش کند خدا او را ذلیل کرداند هر که از اسرار ما یه قتل
عمدا می‌کشد نه بقتل خطا کچنانچه کلینی در کافی و مجلسی در بحار و شرح احادیث پرداخته است [illegible] از گروه
سید مشرم چیا که این مذهب را از مشرق تا به مغرب رسانیدند و اصول خود را [illegible] مذهب [illegible] زمینه
دا خروی برایشان بسبب قتل ائمه هدی گشته ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و اگر ذکر لوازم [illegible]
بر گفتایم که پهلو با لوازم شاید بلکه از آنهم ترقی نماید بخواهی گفت مجلس تمام گشت بپایان سید
اصبهان در اصل و وصف ترانده ایم مثلا در کتب طایفه رضا مرا افتخار شان در افضلیت جناب

امیر المومنین بار بار دیدی که حضرت فرموده یا علی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی
تنزیله الا که این حدیث چنانچه دلیل افضلیت جهاد حضرت است علم میکند با فضیلت جهاد خلفا
[illegible] زیرا که جهاد شان هم بر تنزیل قرآن مجید بود و تکیف بعد الجمع و الترتیب و اگر گویند که [illegible]
[illegible] در جهاد کردن اجتماع معتبر است از انفراد و سبب آنکه نیز اجتهاد از زنده حال همه داشتیم که قطان
آیت چنان نازل شده جامعین چنین تصرفات کردند چنانچه از تفسیر قمی و کتب اصول [illegible]
شاگرد او واضح است و چند آیت درین نوع معدود است مثل از کی و [illegible] مختلف بالیل
و سارب بالنهار و علیه و علی رسوله السلام غیر ذلک الی النهایة پس از قیاس هر چند نظری [illegible]
برین اصول بدیهی گشته پس جهاد جناب مرتضوی به حیثیت مذکور [illegible] نظر بجهاد [illegible]
با اهل [illegible] و در حصول افضلیت رسمی ماند گوییم درین تقریر قطع نظر از ائمه عظام حضرت [illegible]
زیرا که با لیقین هر دو را ذکر فرمودن کار بلغا چنین نیست که مقتضای حال اجتماع [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جهاد حضرت مفضول شد و مضمون فرمان مضمون با بار میگوید [illegible]
[illegible] که فضل حیدری را افضل گویند که حضرت او کافر است [illegible] در آیت [illegible]
[illegible] کم در معانی [illegible] مذکور شده نظر کنند [illegible]
[illegible] شیخ علی امام [illegible] متقین [illegible]
[illegible] اسم آخر التعریر نمود و باطل گشت و جرم منفصل [illegible]

و نیز لزوم کفر قوم که سخن در آن بود بوجه دیگر ست که جمیع مفسرین اهل حق هر جا که راه اعتراض ملاحده
و زنادقه بسوی کتاب الله می یابند جواب آن عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند و رخنهای
مفسدین فی الارض را بند میفرمایند بخلاف مفسرین رفضه که اعتراضات ایشان نقل می‌نمایند یعنی
ائمه هدی التقاط محاورات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مهمل میگذارند چنانچه در آیت سابقه که لفظ
لیل و نهار در آن واقع ست و قس علی هذا البته این شان کفارست نه اهل اسلام و ایمان پس
اهل افترا یقیناً کافر باشند الا ما چه جای آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفرست قطعاً باز مزید حیرت
اینست که میمون باوجود اختیار مذهب تشیع این کریمه یعنی لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ را برای ابطال
اختیار دلیل می آرد و مذهب جبر اختیار میکند و مجتهدین از مذهب انکار شدید دارند و صاحب ارم
پیر وهمتا فی علی متحیر میشود و از تمنی که کسی شیعه مذهب دارد و چنین گوید و چنین داند اگر این آیت
دلالت کند بر آنچه میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض هفوات و
لاف و گزاف میمون را نهایتی نیست و همت مردم قاصر ست از استیعاب آن بدانکه
پس باید که بر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مختصر کنم و بر تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم رَبِّ
اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و از انجمله بحث تصوف که وعده ذکرش در خاتمه بر زبانم رفت لیکن چون مقام
مناسب تر در مقاله عاشره پدید آمد که کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمه نگردیدم و هر چه
فراهم بود در ضمن پاره‌های قرطاس دریغ نکردم و از انجمله وعده بحث روایت [illegible] که عزم
بیانش بعجلت هر چه تمام بر زبانم رفته بود اکنون تفصیل معذرتش نزد عقلا چنین ست که رساله
مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الله مرقده در سفر اول دهلی دیده بودم
و نقلش بر داشتم تا [illegible] که اگر ضرورتی یابم تخریج آن به بسط و تفصیل نویسم و آنچه در کتب
شیعه از اولین و آخرین درین نزاع بکتب معتبره محقق ست بیان کنم تا بدانی که اصل و فرع بنیان
همه سوختنی [illegible] خاکستر اینست اصل مذهب رفضه را بر می اندازد و مجاهد
عبد الله بن سبا یهودی برابر میسازد اتفاقاً بعد از زمانی قلیل درین وعده رساله دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت که جناب موصوف داد تحقیق و تکلم درآن داده و حاجت تقریری و تحریری
باقی نگذاشته و چنان پندارم که [illegible] قلیل و قاع بعد از ین یافته تیر و ترکش هر دو را
بمیدان مذکور در باخته و سکوت تام ورزیده باز گرد بحث و اعتراض نگردیده چنانچه شهادت
سکوت او از حضرت حیدریه سمت وضوح دارد پس اکنون ذکر آن ابحاث معقود گشتم من شاء
التفصیل فلا بد ان یرجع الیهما با اینهمه اگر حقیقت آن از من پرسی انیست که از [illegible] کتب فقه

مضمون آن بر سا لغظ بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت
سید الساجدین از کتب رفضه بے درین وقت تالیف رساله قلمیه چنان برآورده که اصل
حاجت را اشل یک جان رفضه منقطع گردانید بلکه بطریق اعلے زیرا که کلمات طیبات بشهد پاک
بشهادت معلوم یقینی به براهین عقلیه و نقلیه بر اصول موضوعه شیعه قطعاً منطبق و البته از جناب
امیر المومنین ع صادر شده و ریبے و شکے در آن نمانده چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن ست پس اولویت ازین جهت حاصل است
که در حدیث ثالثاً غادر گاه صادر در این امور بخیال و گمان ست عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب معصوم بر سبیل یقین و اگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گویم که درین
نزاع خاص چه خواسته دید از انچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس ع که آثار قویه اش
ظاهر شد از جوارح و قالیع باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنگ زرگرے
بلکه سحر سامرے میگرانند و اگر بہ بہی البته بگومی انه من الاراء السخیفه فی جواب الاشکالات العویصه
و الزام حضرت عباس ع بانتظام این قیاس ست یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
که تو گمان مے کنے چون او تقسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید که تو ابو بکر صدیق
و مرا همچنان پندار ے و اللازم باطل فالملزوم مثله و بطلان اللازم بر ظاهر ست که ما را امام سید الطیب الطاهر
بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر ما خود ست از کلمات جهابذه رفضه در ذیل بعض
احادیث معتمده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس ع هیچ یکی ازین امور جدا ا لی نسوا نیست
داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار معجزه از حضرت مرتضی ع
زیرا که دست خود دراز کرده فرمود در اثنای غسل تشریف که بیعت از من بگیر تا مردم گویند
که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتوانند کسے خلاف ورزیدن بسبب تقدیم بیعت بحدیکه در عین غسل
واقع شد و مستلزم کمال عجلت گردید و رفضه بر فعل شیخین مے خندیدند که چگونه به سقیفه دویدند
حالانکه در انجا بیعت غیر قریش قرار سیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب
امیر علیه السلام عالم ما کان و ما یکون بر اصول اهل جنون اینهم ندانست که از مدتهاے دراز
این کنگا بشهادت ذو باز میانه ایشان میرود که منتها می شتغاے شان اخراج اهلبیت
ازین دائره سنت و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کسے هست
که طالب آن گردد او جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق ع
بگوش آمد و کمال ندامت محیط گشت کما سبق اینهم از مقالات بوضوح می انجامد که حضرت عباس ع
نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده پیداست که از علما اگر کسے

بیعت کند کما فی تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حضرات امامت در معجزات و نصوص
هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بروایتهم عن المحدثین کما سبق
عند الناظرین من المناظرین ورنه می فرمودای عمر که نص غدیر را از یاد رفت که چنین عجلت
روا داری و درین مصیبت جان کاه این امور را یاد می فرمائی و بعد از صدور چنین عجلتها
و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر باور دارند شیخین در حقیقت معذور
بلکه ماجور اند و رفضه مدعیان آن که دست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین
و انصار ممدوحین حضرت آفریدگار دراز می کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
انشاء الله تعالی القصه بنده فقیر در امر مذکور قبل از دیدن رساله موصوف بود و بعنوان خاص
و اهتمام بعجلت تمام برپا نموده و اگر این امر پیش نیامدی بعید النتی که ارکان مذهب رفضه را خصوصاً
نیز متزلزل می گردانیدم و طلبا نجم ایشان می کشتیم کما قال حضرت الامیر علیه التقدیر بهزه عادت عرب است
و درین صورت هم استدلال رفضه صورت نمی بندد و حضرت عباس رضی زان روز بیعت خلیل شد
و حضرت مرتضی به اشتغال دفن جان باز گشت از انجمله آنکه در تالیفات فقیر حقیر نیز در زمانه
نصیر الدین حیدر پیش آمد و معنی دنا هم کما وا نو ملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر
از صوله حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی و ازالة و
اثبات الخرافه بصاحب ثمرة الخلافه و نقض الرماح فی کبد النباح و کاشفة الثام عن تلمیع
المجتهد القمقام و دو رساله هندیه بگروا هیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت اتفاقاً
حالیاً که خوف و ترس مذکور باقی نماند و وعده می کنم که اگر علمای شیعه از تیز زبانی باز آیند
و مراعات آداب نمایند برخلاف زمان سابق لابتغوا الی ذی العرش سبیلا قطعاً
و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواهد آمد بنده هر بار درین خصوص عرض کرده بودم
لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت روی
در میان آمد یعنی آنچه حضرات ائمه قرار داده اند که تا ظهور مهدی بی رنج دگر نباید بود
و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی دین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل
و اخراج ایشان حکم در دهد کما فی کتاب المختار و غیره و از انجمله آنکه تا مدت ها
جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات ما اوراق پریشان بهم رسید پس هر جا پیوند
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیم مفقوده
بر پا نموده نوشتم و چه گویم که از جهت تنهایی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت گفتنی نیست

نه جوانی ماند که کار ده کس بلکه زیاده تنها می کردم و اگر بیانش نمایم خرد افتیین امر را
کسی تصدیق نکند بحمد الله که این ذخیره موجود چنان مطابق شد که اگر از ان
بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دهلی دیده اند و اسباب تنوع عبارات می پرسیدند و
ذکر مباحث آن می نمودند مثل مولوی امیر حسن سهسوانی و دیگران از اهل ولایت افغان
خواهند گفت که اعادهٔ معدوم عیان است و اقل مراتب آنکه لفظا کان لم یکن گویند و اتباع کتاب
مستطاب بجویند و امید انیست که از تکرار امور بی دماغی نفرمایند کسی نابالغ را در
مکتب نشانیده ام و بگمند بسم الله مستقرین گردانیده ام الحمد لله تعالی اولاً و آخراً
و ظاهراً و باطناً که به عنایت ایزدی عنقریب کتاب تفصیل الرماح فی کبد النباح مطبوع
می شود که شیعه آن را مستغرب می شمرند که اصلی ندارد و مؤلف برای تخویف ما این
نوع اسامی بر زبان می آرد و حال قوت قدسیه مجتهد الزمنی زیاده تر بشهرت می رسد
و طشت از بام می افتد و از ان جمله که موجب مزید بصیرت طلبهٔ علوم دینی مثل
بعض امور سابقه باشد آنکه رفعهٔ امام را العرش برین رسانیدند کما عرفت لیلاً
والنهار اً باز گویند که مبلغ نمی باشد چنانچه از تصریحات امام المتکلمین شیعه یعنی
صدوق امامیه پی بردی حالانکه خداوند تعالی شانه به تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار داد و دولیلش ادای قراءت سورهٔ برائت است بر اهل مکه و نیز
در اصول ثابت است زمانی حضرات ائمه خصوصاً جناب امیر کبیر علیه السلام
که امام مبلغ است از طرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الی غیر ذلک من الروایات
بهر حال در مناظرهٔ سنیان ناگزیر است چیزی گفتن نفی باشد یا اثبات از هفوات
از ان جمله آنکه در بعضی از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولهٔ حیدریه و جمیع
حواشی طعن الرماح ولیکن مهم تکملهٔ تفسیر عزیزی پیش آمد تا آنکه بشمول رافت و عنایت
ایزدی در شهر دهلی در برودی خلایق بربستم و در بیست و هفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمهٔ شهر رمضان تا آخر سورهٔ تحریم وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ باتمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنها در دیار غربت گردیدم و سامانی نیافتم و از ین است
که در بعضی از جاها را تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مرا برهان صحت روایت
نباید پنداشت کالا یخفی و قصهٔ تفسیر که چگونه با وصف شغل کتب کثیره کلامیه پیش آمد
و چرا از ان دیار باز گردیدم که در آنجا شروع کردم و بدهلی اقامت گزیدم و به اتمام
رسانیدم بس طویل است در اعذار یا خاتمهٔ کتابی یاد کنم ان شاء الله تعالی

وبعنایت و تائید سبحانی در انجاح این مہم بکوشم اللّٰهم ارحمنی بالقرآن اجعله لی اماما و نورا و هدی
و رحمة اللّٰهم ذکرنی منه ما نسیت و علمنی منه ما جهلت و اجعله حجة لی یا رب العٰلمین
والصلوٰة علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین

خاتمه

تقریظ منظوم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین تعریف مصنف مشتمل بر مادهٔ تاریخ
چکیدهٔ خامهٔ بلاغت ختامهٔ فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان المفهم بانواع البیان المشهور فی الاعلام اسمه و ان کان مستور ابد الایام
جسمه فالظاهر اغنی من الصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح لازال بقاؤه و الی المستفیدین ممدود عطاؤه

وهذا

شیخ حیدر علی عالیجاه / فخر اقران و مفخر اشباه
آفتاب فضائل تحقیق / ماهتاب جلائل تدقیق

شارح مشکلات منقولات / جارح معضلات معقولات
در کلامش بود ید طولی / همچو رازی بطبقهٔ اولی

متکلم بحیثی او مسکوت / متوهم بکیش او مبهوت
کمر حق نیوش بسته اند / جگر دین فروش خسته اند

غالبا با مجوس این امت / همه تن حرف دارد او همت
در تصانیف خود بزور قلم / گردن رفض را نمود قلم

زانهمه این ازالة الغین است / کور دین را بصارة العین است
کلماتش هدایت آگین است / رهنمای حرون بدین است

حرف حرفش دلیل الزامی است / مسکت قبله کعبهٔ نامی است
دوستان را بهست دستاویز / دشمنان را شکست گاه ستیز

رفت بدگو بسکه در مطلوب / شد بهمان راه بر خودش مقلوب
واه واه زکی بلند اینجاست / آه آه غبی وحید اینجاست

ایها القوم ان تمسکتم / نسخت هذه فمن انهم
گشت چون قبلهٔ شما منسوخ / بس شما را دگر چه هست شموخ

کیست اینجا که خامه بر دارد / حرف تردید بر زبان آرد
سید و شیخ و خان قوم مغول / تحفه‌اش را نموده اند قبول

حجت این کتاب معقول است / منطبق بر نصوص منقول است
حجت این کتاب تا بتمام / هست مسلوک سوی الزام

این کتاب هست رد هر مرتاب / لاجواب هست لاجواب کتاب
این کتاب است لائق توصیف / آفرین بر مصنف و تصنیف

ایها الیلمعی السلام علیک / انما الفوز و الفلاح لدیک
مدعی را بکیش خود تشویش / باد کالاش بد بریش بیش

آن زبون البس است این توبیخ / که بود رد رافضی تاریخ
سنه ۱۲۹۵ھ
یا الٰهی بجاه پیغمبر / یا الٰهی براه پیغمبر

بطفیل ائمهٔ اطیاب / بطفیل اجلهٔ اصحاب
در جهان باید این کتاب شیوع / در زمان باشد از طرف ممنوع

اهل بیت امعین دین باشد / اهل کین را مهین کین باشد
دوستان بهره ور ازان باشند / دشمنان چشم تر ازان باشند

هر که مداح این کتاب بود / بهمه کام کامیاب بود
هر که مداح این بود بجهان / بنود در جهان قرین امان

حرف بر آید عای خوش انجام / ختم شد والسلام و الاکرام

الحمد لله والمنة که بتاریخ هفتم ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۹۵ هجری شریف تکملهٔ کتاب ازالة الغین عن بصارة العین
باثبات شهادت ریحان رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم اعنی امام حسین رضی الله عنه که از بحر طبع جناب رئیس المتکلمین

تذرو ومناظرین صفوه مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبهات الناصبین حامی حوزهٔ کلام رب العالمین حامی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین مولانا مولوی حیدر علی متع فیض آبادی لازالت شموس ارشاده طالعة علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین قطره ایست وازگلشن فیضش ادگلی وثمره که بلا واسطه فیض صحبت علامهٔ دهلوی حضرت حجت بریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه نور الله مرقده مدتها یافته دامر و کسی از مستفیدانش بلا واسطه باقی نمانده ادام الله تعالی فیضه الی یوم الدین که اوّل ربلده لکهنو چندی از مجلدات صاعقه حسامیه علی عدد الملة الاسلامیه برد ضربت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود و همچنین صولهٔ حیدریه علی المجوس القدریه بجواب رساله مجتهد اوّل یعنی ذو الفقار مطبوع و در مجلد ضخیمی تالیف فرمود نقض وطعن الرماح مجتهد ثانی بدو جلد ضخیم که نامش نقض الرماح فی کبد النباح است بر حواشی آن بتسویه آورد که عنقریب لعد التبیض لقوت و توفیق ایزدی مطبوع میشود و سیف دائمه حاطمه علی من خرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که از مدتها مهذب و مبیض ست وطبع آن بزودی خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضاً کتاب مستطاب تنبیه اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض که در مشارق و مغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته و دو مجلد ازین کتاب کبیر در قلعه دهلی شاهجهانی انار الله برهانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد تکملهٔ آنست و ایضاً کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه و رساله المکاتیب لردة الثعالب والغرابیب و با اینهمه کوششها و جان نثاریها در تائید اهل حق امرا و رؤسا اعانتش نکردند تا چندی از تالیفاتش در سانحهٔ مذکوره تلف شد مگر بگوشش رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه در بلاد دور دست یافته شده و تفسیر فیوضات حیدریه تکملهٔ تفسیر عزیزی که مولانای موصوف در بست هفت جلد صغیر و کبیر در شهر دهلی تمام فرمود هفت مجلد آن از آغاز در حیدرآباد یافته زبانی ثقات بارها بگوشش خورده که غیر از سورهٔ یوسف علیه السلام همه اش در بنارس رسیده و نیز مناسک حیدریه مشهور بانوار بدریه این کتاب در عبارت هندیه ست و همچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا شمرده شود حقتعالی امرا و رؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر هند مطبوع شد و بانجام رسید

آمین ثم آمین یا رب العالمین ؁

اشعاری چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب ارجمند مسمی به ازالة الغین عن بصارة العین انتاج افکار بلند شاعر نامی رنگین خیال کنور چندی سهای متخلص به نهال خلف راجه بالال بهادر مرحوم متخلص به گلشن رئیس لکهنو

نامی حیدر علی عالی منصب — عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

از فہم منور استش جہان راست یقین — دارد صد گونہ جوہر عقل و تکیس

در فطرت و ذہن بر ارسطو بالا است — در حکمت و فن بہ از ارسطا طالیس

از دبدبۂ کلام او روشن شد — بے شبہہ بعرصۂ ہنر ہست الیس

روباہ صفت ز پیش شیر سخنش — بگریختہ مدعی بصحراے نفیس

آن کیست کہ بر زبان او ذکرش نیست — معروف بمدح ہر جوان ست و خلیس

در فضل و کمال خویش فخرے دارد — تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس

حقا کہ وثیقہ الیست اہلِ دین را — وارد طالبش جہان بشوق تدریس

از فیض بہار بندش مضمونش — چون گل خندان شدند والای تحریس

روئی خود زین کتاب نسیان بر تافت — چون از متبرکان گریزد ابلیس

از عیب چو پاک معترض دید این را — بر بست زبان ز اعتراض تلبیس

با صد حسن است بس عزیز دلہا — محفوظ بود ز طعن اعدای خبیس +

از بسکہ تسلسلِ مضامین دارد — ہر صاحبِ علم را بدل گشت انیس

تا چرخ بلند شد چو صیت و صفش + — خیلِ ملک آمدہ بدرسِ تقدیس

ہر کس دیدش بصد تمنا بخرید — از لفظِ دل باشتیاقِ تامیس +

مطبوع بخوشخطی و صحت گردید + — از حسنِ صفای کاغذش شد تاسیس

شد طرفہ سواد از بیاضش روشن — کحل البصر است از پے دفع دمیس

شد طبع چہ خوشنما کتابے بدو جلد — مانند دو فرع شد زیک اصل سمیس

پروانہ شدند طالبانش چو برو — خوانندش شمع بزمِ یارانِ جلیس

نزدِ ہمہ دان کہ بے کمال است کمال — ارشادِ جناب شد کہ تاریخ نویس

بنوشت نہال سالِ طبع و تکمیل
ماہ ایمان ازالۃ الغین نفیس

سنہ ۱۲۸۶ھ

غلط نامہ ازالۃ العین

حال اغلاط کاتبین معلوم است کہ کتیب می باشند چہ می نویسند و کتب بدہ و باشم کہ بنا بر ان نشر کردہ اند
نقشہا گر قند زیر وزبر شد عاقلان بہ بر آن نقش نکنند و نقش علی بہ از زیادت و نقصان بحروف مغرورہ و سرو دنبال زیر کہ
می رسد بالجملہ این اسم و تعلیم انتشار فرمودہ دطالب قرآن صحیح باید بود تا نقد مدعا بدست آید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	سہ	نہ	بہ	ح	ہ	اجبال	اخبار	یہ	بہ	للغر	للغز	حو	بہ	آتما	آغاز
۸	بہ	لائق	لائق	=	حو	ظاہرہ	طاہرہ	=	سہ	خیاثیت	خیانت	=	رم	ادر	از
سہ	بہ	ونی	وفی	=	بہ	سیت	نسبت	=	سہ	نفیر	تفسیر	=	سہ	ازو در	ازوبر
۵	ر	خلافت	خلافت	=	سو	باول	ماول	=	سہ	تکفر	تکفیر	=	سہ	نقہ	بود
=	سہ	یدہ	بدہ	بہ	ر	استنقاد	استقاذ	=	۵	کغتہ	کفتہ			ہوہداشد	مذہبش
=	سو	یاتیہاکرنی	یاتیہاقی	=	~	باسی	یاسی			شرم سعرا سما	شرح السعا			مذہبش	ہوایدہ شعر
=	۔	آن	ان	=	سہ	استبعاد	استبعاد	=	=	تیز	نیز	بہ	سہ	بولیش	بولش
۶	۵	نیلم	نیظلم	=	۔	العقبی	العقبی	=	۷	کغتہ	گفتہ	=	حو	ملقا	جابلقا
=	۶	عز	غیر	=	۷	اسلامئہ یوم	اسلامیہ کان یوم	=	۷	راہتو	راہویہ	=	۷	تما	ابقا
=	سہ	نقا	نقا	=	=	عین گان	عین ظہر	=	رہ	ماثیات	باثبات	=	۷	دام	دم
=	۷	اوا	اا	۷	۸	دیگی	دیکی	سہ	۷	بیابع	ینابیع	=	بہ	مور	امور
۶	۵	فر	مز	=	۸	مایکنک	مایکیک	=	۷	تقوہ	تفوہ	رہ	۷	تسبب	لنسب
=	=	الکا	انکا	سہ	=	لابید	لابید	=	۷	ترک وتول	ترک قول	=	۹	تعلانکہ	حالانکہ
=	۹	للیتی	للیتی	=	۸	فرضی موجود	وجود فرضی	۵	۵	براہ	ایراد	سہ	سہ	اوگجروی	کجروی
=	۷	سنم	لہم	=	-	کنج	گنج	=	۹	برند	بزید	سہ	۲	اقعلع	مقطع
=	۹	مطلقون	منطفون	=	۹	تاکلین	تاکلین	=	سہ	ادجال	دجال	=	۷	ر	در
۹	۷	یطفوا	لیطفو	=	سہ	نفضل	فصل	=	سہ	واہل	لاہل	=	سہ	تستاو	اوفتاد
=	=	حضرت موسیٰ	موسی	۷	۸	ابن المیر	ابن المنیر	سو	سہ	شناشے	شناسی	سہ	۹	اور	او
=	سہ	شیخ	وشیخ	=	=	لایحلیف	لایحلف	=	سہ	دشنام	دشنام	=	سہ	ازنیز	نبزار
=	*	×	×	=	۹	تقبل	تقبل	=	۵	ادعاوے	ادعاے	=	سو	می شوی	پیشوای
=	سو	دکرانہ	کوروکورانہ	=	۷	جنبل	حنبل	۷	رہ	ہمد	یمد	=	سہ	فاضل	وافضل
=	رہ	بیت	بت	=	۵	الفقہ	الفقیہ	=	سہ	تگزار	نگزارد	۹	۹	محبث	مبحث
=	سہ	کماولا	اولا	=	بہ	تذکرہ	تذکر	۹	۹	سعد	رسد	لو	سہ	فسح السبل	فتح السبل
=	بہ	تمم	تمم	سہ	۹	لیلبیس	یلبس	=	سو	اورار	آواز	=	۷	اولا	اورا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب	۳۴	۱۷	روانند	رونند	۵۵	۲۳	ورد	درود
۲۷	۱۰	ابی‌ہرا	برای	۳۵	۱۶	د	در	۵۶	۱	برآن	برآ
″	۱۷	محاربه	محاربه‌نامه	″	۲۱	چرا	حربی	″	۲۱	بوجها	بلود
″	۲۵	بردند	برند	″	۲۲	له	کیه	۵۷	۱۲	تانجام	تاانجام
۲۸	۷	درمجتهد	مجتهد	۳۶	۱	وفتی	فتی	۵۸	۵	جوشن	جواشن
				۳۷	۲	ر	از				
″	۱۵	مذکورا	مذکورا	″	۹	المجات	انجات	″	۱۱	صواق	صواعق
″	۲۱	طرف	اطرف	″	۲۲	لنون سقوب	لنون معالمی سنقوط	″	۱۶	صلی علیه	صلی الله علیه
″	۲۲	لمولا	قوا	۳۹	۲۳	وبدان	بدان	۵۹	۵	الاحطه	ملاحظه
۲۹	۲۲	الیقین مثله	یقین مثله	۴۰	۸	مناظره شما قانون زنهار	قانون مناظره زنهار	″	۱۲	داوند	داند
۳۰	۲	ازین محو	ازهیچ	″	۱۰	چه	چرا	″	۱۹	تا یقین	بالیقین
″	۴	اعتراض	اعراض	″	۱۷	از	بار	″	۲۱	دوان	قرآن
″	۹	زراوره	زراره	۴۹	۶	ضربت	ازضربت	″	ایضاً	صاحب	جناب
″	۱۲	اقوال	اقول	″	۱۳	مرار	مراد	″	۲۶	سانی	سامانی
″	۱۷	معاضات	معارضات	۵۰	۴	وانصار	انصار	۶۱	۱	محنت	مجیب
″	۱۹	مبعثول	مبعوثون	″	ایضاً	حضرت	ازحضرت	″	ایضاً	اسخن	سخن
″	۲۰	مجیب مفید	مجیب لبیب	″	۵	ارسید	سید	″	۲	خلافت	خلاف
″	۲۵	لاافصل	بلافصل	″	۲۵	آنجوان	آنجیوان	″	۳	نکیه	تکیه
″	۲۷	وثابت	ثابت	۵۱	۶	لرزناید	لرزید	۶۲	۱	خنفی	حنفی
۳۱	۱۹	انخرف	انحراف	″	۱۳	حیت	حیثیت	″	۷	بیک	یابیک
″	۲۰	معاطبه	معارضه	۵۲	۱۳	کسرو	کبیره	″	۱۲	تحرتیک	تحریک
۳۲	۷	مقبوان	مقبولون	″	ایضاً	سفر	احقر	″	۲۱	تحفه یا	تحفه را
″	ایضاً	اقوال	اقول	″	۲۲	همران	همیران	″	۲۳	قران	قرن
″	۲۵	یعنی	تعمیم	″	۲۳	مفتی	مفتی به	۶۳	۱۷	نظر مطمح	مطمح نظر
۳۳	۴	درست	ورست	۵۴	۸	ارغائم	ارغام	″	۲۰	ولیت	اولیت
۳۴	۵	کافلیه	کاملیه	۵۵	۱	اوان	ازان	″	۲۲	تحس	تجسس
″	۱۱	مجتهدرا	مجتهدین	″	۸	اوباهم	اوهم	″	۲۶	انفکاک	انفکاک حق
″	۱۲	نیمز	نیز	″	۱۶	سوهم	تنویم	۶۴	۸	کیشر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۱۴	سیدہم	میدانہم	۸۹	۱۶	اسقبا	اشقیا	۱۰۴	۵	مداہند	مداہنہ
۷۲	۱۰	[illegible]		″	۲۲	اسلب	تجلیات	۱۰۵	۱	مدسے	مدعا
۷۳	۲	بوعبداللہ	ابوعبداللہ	″	۲۳	مرا	امر	″	۱۵	کلیم اللہ	کلیم اللہی
۷۷	۵	رسوال	رسول	″	ایضاً	وبیبات	بدیہیات	″	ایضاً	حمدکہ	حمدیکہ
۸۰	۱	مران	پیران	″	ایضاً	گواہی	بگواہی	۱۰۶	۱۴	دابرون	ودیاعزون
″	۱۶	ایاد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقیناً	″	۲۵	لولیکہ	اولیکہ
۸۱	۲	رہا	رہبا	″	۱۸	العقرات	الفقرات	″	۲۶	اشکم	تم
۸۲	۱۴	حعفر	جفر	″	۲۷	المسداد	امتداد	۱۰۷	۴	بباکم	بیبیکم
″	۲۴	اوبو	وابو	۹۱	۱۳	متفیر	متغیر	″	۱۳	ولنا	والنا
۸۳	۷	سیعاین	شیعہ ابن	۹۳	۱۶	سس	تدین	″	۲۴	ظلمہم	ظلمہم الکفار
″	۸	محرثاتا	محدثات	″	۲۱	زیداوبجاہی	زیداوبجاے	۱۰۸	۳	مجاہر	مہاجر
″	۱۹	والسنن	والسنن	″	۲۲	دگر	دیگر	″	۱۵	ہاہجا	بجاہد
″	۲۰	درطبیر	ورطہ	۹۴	۵	مکرات	سکرات	″	۱۶	بجہاداو خطر	بجہاد و خطر
″	۲۲	ماوچین	ماوجین	۹۵	ایضاً	بقادہ	بغادہ	″	۲۰	حادیث	حاوث
۸۴	۱۳	امانت	امانت	″	۱۸	مبتجرین	متبجرین	″	۲۱	الفرالفر	الفریقین
۸۵	۶	نوری اداہات	ذوی الکتاب	″	۲۱	فخالطمن	فخالطبین	″	ایضاً	الااولون	الااولوں
″	۸	تماتیفی	تماثینی	۹۶	۴	ارتاف تابا	ارتانات پا	″	۲۲	لیس	ولیس
″	۲۱	طرف	اطرف	″	۲۰	پیداہیت	بیداہیت	″	۲۳	المادوایرخطیرہ	المادونین
″	۲،۳	تیوقف	تتوقف	″	۲۴	ازنبا	اذنہا	″	۲۵	یبقرآبہ	یتبراء
″	ایضاً	تفتہ	لغتہ	۹۹	۲۰	ہیت	ہست	″	۲۷	المراء	بالمرء
″	۲۵	انات	امانات	″	۲۱	لعس	یقین	۱۰۹	۳	الفون	القرآن
″	۲۷	درح	روح	″	۲۳	ووالا	واویلا	″	۱۳	صلی اللہ	صلی اللہ علیہ
۸۶	۱	حجل	خجل	″	۲۵	کتاب ساختم ارانشست	کتاب سب سبز	۱۱۲	۴	الصبانی	الصانی
″	۲۰	برسدہم	پرسیدہم	۱۰۰	۲	مفرمین	مقربین	″	۷	العوض خشت وحرامیر	بعوض جنت خریدہ
۸۷	۷	حدمی	حدیثی	۱۰۱	۲۰	روواز	از	″	۱۱	طیبہ	طیبہ
۸۸	۱۹	ہلت	ہاست	″	۲۳	وقوت	وقوف	″	۱۵	روشن شہا	بروش الشہا
۸۹	۱۶	ہوا	ہو	۱۰۳	۲۷	ونیر بد	ویزید	″	۲۲	ہذایان	ہذیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۴	۲۲	دیجی	این	۱۲۳	۱۳	تعلمون	یعلمون	۱۳۱	۳	العمدالة	العدالة
۱۱۴	۱۱	بیدپاره	بیدپار	〃	ایضاً	بدمند	بدمنند	〃	۱۶	التصنیف النسیه	التصنیف النسیه العینه
۱۱۶	۱۶	گرمیدند	گزیدند	〃	۲۴	فاذا	واذا خلا	۱۳۳	۲	کنندو	کنند
〃	۲۰	کاروانیان	کاروانیان	〃	۱۵	عشک	به عشک	〃	۴	فیوجوبا	فوجوانیا
〃	ایضاً	نکلشه	نکبشه	〃	۲۱	که کهت	بکهت	۱۳۴	۱۸	موردی	مورد
〃	۲۴	داوسی	باوسی	〃	۲۴	فارسی	فارسی	〃	۱۹	زراکه	زیراکه
				〃	۲۵	ماندایه النزاع	اذا به النزاع				
۱۱۸	۳	وضیه	در ضمیمه	〃	۲۶	ازرغایت	ازغایت	〃	۲۱	میر	مسرا
〃	۱۴	قت	وقت	۱۲۵	۱	ازتنین	ازتن	〃	۲۵	فتعین	فتیعین
〃	۱۵	اوسید	امید	〃	۴	طیبر	طیبه	〃	ایضاً	تواند	تواند کرد
〃	۱۶	چ	هرکسی	〃	۷	کمکل	کما	۱۳۵	۶	همه گرد	همه گر
〃	۱۸	سواعر	سواعر	〃	۹	ذیرور	دیپرور	〃	۲۲	کر	گردد
〃	۲۴	وو	وارد	〃	۲۰	درشت و نجو بکو جهانی	درشت و نجو بله جهانی	۱۳۶	۵	اقوال	اقول
۱۱۹	۲۱	قفطه	قضیه	〃	۲۲	بمثل	مثل	〃	ایضاً	یاجلاره	باجاره
〃	۲۲	ذوکوت	ذوکت	۱۲۶	۱	مبرر	مبر	〃	۱۹	محعوطع	محفوظ
۱۲۰	۱۳	جیبرطاقی	جیبرطاعی	〃	۴	نمر	بیر	〃	۲۷	رفضنم	رفضنه نم
〃	۲۷	بشنود	بشنوند	〃	۵	خیرنیست	خیرانیست	۱۳۸	۲	لغمار	الفمار
۱۲۱	۲	زیر پهلو	زیر پها	〃	۱۸	نبر	منبر	〃	۱۹	مرشیان	سرالشیان
〃	۱۱	اخوان	احول	〃	۲۰	بدمن	بدامن	〃	ایضاً	وبکدست	میگذشت
〃	۲۰	ثابت است	ثابت است گفت ثابت است	〃	۲۲	کینی	کلینی	〃	۲۲	چشم	بچشم
۱۲۲	۲۶	تقیسی	تقیسو	۱۲۷	۱	حدیث	حدث	۱۳۹	۶	اغرال	اعتزال
〃	ایضاً	جهات	جهات	〃	۴	قدرط	قدرو	〃	۱۰	نرا	آنراز
۱۲۳	۸	گرداگرد	گرداگرد	〃	۱۴	وطلنلمه	فصلته	〃	۲۳	تیغین	تیقن
〃	۱۵	نبودن	مؤذن	〃	۱۹	مجمد	مجتهد	۱۴۰	۲۱	جواهرتین	جوارتین
〃	۲۶	ماوانجان	بادنجان	〃	۲۰	اعتقاء	اعتقاد	۱۴۲	۹	سود	برد
۱۲۴	۲	لقتال لفا	لقتال لفاس	۱۲۸	۶	پیداست	هویداست	〃	۱۷	من مر	من
〃	۹	یقولوا	یقولوا	〃	۱۴	منه	منهیه	۱۴۳	۲۱	بحال	کمال
〃	۱۱	مقتدی	معتدی	۱۲۹	۲۴	فتاب	آفتاب	〃	۲۲	بکمال	کما

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۲۷	واامد	دائمد	۱۲۳	۱۰	لمن	ممتن	[illegible]	۱۱	اروشیشن	اروسیین
۱۴۴	۲۴	حبوا	جرأاً	۱۲۹	۷	اروزدہ	اوردہ	〃	〃	این	ابن
〃	ایضاً	اصا	رانا	〃	ایضاً	مہمل	محتمل	〃	۳	این	ابن
۱۴۵	۵	الزما	الزاما	[illegible]	۱۷	دروزی	درروزے	[illegible]	۱	بالوشہ	بالوسہ
〃	۱۹	نیاغل	بیاض			وقوبار	وہ بار	〃	ایضاً	سعنی الی	مفقد الی
۱۴۶	۲	کشیر	کبیر	۱۸۳	۱۵	دا	را	〃	۲	بذکر تحکایات	بذکر حکایات
۱۴۷	۳	آفتابیب	قباب	۱۸۶	۶	برخدا	بہ رحمدر	〃	۵	در	ددر
〃	۱۰	وحات	وجاوت	〃	۷	والی	الی	〃	۶	بالاد	بالبد
〃	۲۷	نمبر	نیز	۱۹۷	۷	نا	ناصبی	〃	۱۱	منہ	بینشہ
۱۵۰	۴	طاہر	طاہرہ	۱۹۸	۱۶	عقاست	عقل است	〃	۱۶	اقشال	اقتال
〃	۱۶	حتمیہ	معتمدہ	۲۰۰	۲۳	الی	آلی	〃	۲۰	محیحت	محتجب
〃	۲۴	ممنون اولا	[illegible]	۲۰۹	۱۶	وہی ہاویۃ	وہی خاویۃ	[illegible]	۲	قلعہ	قلہ
				۲۱۰	۲۳	اوزاہم	آوزارہم	〃	۵	آبینا	اتینا
۱۵۱	۵	اتمن	ائتمن	۲۲۱	۴	ومیخواند	میخواہد	〃	۸	آن	ان
〃	۸	عبدالحیا	عبدالجبار	۲۲۲	۱۷	ز	از	〃	۱۳	گفتہ	کفنہ
〃	۱۷	انیقام است	انتقام است	۲۲۳	۱۳	بابک شد	بہ بانگ بلند	〃	۱۶	الترندی	الترمذی
۱۵۲	۱۰	قواع	تورع	〃	۱۴	بن عنقا	ابن اعتقاد	〃	۱۹	التعی	التقی
〃	۲۶	است	امت	[illegible]	۱۵	بازہ پائی	ہزیانی	〃	۲۴	مستعاد	مستفاد
[illegible]	۱۳	است	امت	۲۴۰	۵	الطبیب	البطیب	[illegible]	۲	فہم	قسم
〃	۱۴	خلالفت	خلافت	〃	ایضاً	بیعیت	بیعت	〃	۱۶	لم یعرفتہ	لم یعرف
〃	۱۶	اولشیان	واستادان	〃	۶	سفیان	سفیان	〃	۲۵	من الروبا	من الروایا
[illegible]	۱۴	سرازش	سرزنش	〃	۱۴	لفات	بنات	[illegible]	۴	فرمود	فرمودو
〃	۱۵	کہ دہریان	کہ ہذیان	۱۴۱	۲	طائفہ	طائفہ	〃	۶	سبخی	جنی
۱۵۹	۱۲	علل الشرائع	علل الشرائع	〃	ایضاً	بین شیاطین	من الشیاطین	〃	۱۷	انہم	بانہم
۱۶۰	۱۵	میگردید	میگردند	〃	۲	فضلت	فضیلت	[illegible]	۲۰	ماکنت	ماکتبت
۱۶	۲۰	عمسل	عسل	〃	۱۰	ان الاقرب	آن من الاقرب	〃	ایضاً	علیہ	الیہ
۱۶۱	۵	ماکراتہ	ماکرہ تہ	〃	۱۱	شہہ	شہید	〃	۲۲	طاعنہا	طاعتنا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۸	۲۶	یقین	یبقن	۲۵۹	۹	اوزرا	ادا	۲۶۹	۲۰	التجشات	التجنبات
۲۴۹	۳	ہذا	بدا	۲۵۹	۴	تبنت	تبیت	۲۶۹	۱۶	اشتیات	استیناس
//	۷	اپمہ	ہمہ	۲۵۹	۲۷	تحقیقتن	تحقیق	=	۲۶	کاوشتین	کاونین
//	۱۲	در	داد	۲۶۰	۳۳	آن زنکر	ان انکر	۲۷۰	۱۳	کوار	لور
//	۲۵	اسا	اسامہ	۲۶۱	۲۰	نمایند	نمانید	//	۱۶	ۃ	تا
۲۵۰	۵	کردیگر	گردیگر	//	۲۱	موافقت	موافقت	۲۷۱	۳	ماتاسر	آتاسر
//	۶	حیفہ	حنفیہ	//	۲۴	آتنست	آمست	//	۶	زخیر	دخنر
//	۷	رسعود	اسعود	۲۶۲	۲۱	تفتشیر	تفسیر	//	۷	نیار	ننند
//	۱۳	محرعہ	مخترعہ	//	۲۷	ساختہ	ساختند	//	۱۸	ناپاکان	ناکان
//	۲۵	والامۃ	والامامۃ	۲۶۳	۱	سیعان	شیعیان	//	۲۲	لغرہ	طغرہ
۲۵۱	۱۰	وضوحبا	وضوحگا	//	۵	بنہوت	مبہوت	۲۷۷	۱۴	مغتین	مفستین
//	۲۳	بید	بیشد	//	۱۰	بودند	بود	۲۷۸	۹	بنجرد	بیجر
۲۵۲	۶	این متم	ابن میثم	۲۶۴	۷	من الات	من الات	//	۱۶	تعلمون	تعلمون
۲۵۳	۲۲	ازکنا	اذکیا	//	۸	مشمارد	میشمارند	۲۷۹	۲۲	ندان	ورا
//	ایضاً	استقصادے	استبعادے	//	۱۲	تفحی	تفحیا	۲۸۰	۲۰	تجر	تجر
۲۵۴	۱	وبای	برای	//	۱۹	میشد	میبیند	۲۸۱	۳	الارلوار	الانوار
//	//	روایات	روایت	//	۲۶	تابو	تالو	//	۴	بانتخاب	بانتخاب
//	۴	ازودرگار	ودروزگار	۲۶۵	۱	اقرات	قرات	//	۶	سباقی	مشتاقی
//	۹	معرض امامت	معترض امامت	//	۷	اتیاک	اینک	//	۴	بمغر	بمغز
//	۱۰	تقدد	تعدد	//	ایضاً	اسد	اخذ	//	۱۵	بکذباب	بکذبات
//	۱۳	نمایند	نماید	//	۹	انبتی	آنتیتی	//	//	شان	نشان
//	۱۴	استخاوہ	استجاب	//	ایضاً	الحقت	لحقت	//	//	ریش	رئیس
//	۲۲	شبت	شبعت	//	۱۳	جالیہ	جلالیہ	//	۱۹	العورد	الورود
۲۵۵	۴	اتباع	اشباع	//	۱۴	تردیتی	دیتی	//	//	سزنی	سنی
//	۸	معزز	منز	//	۲۵	دبد	ترا	۲۸۴	۱۴	درشتہ ورز	رفتہ رفتہ
۲۵۶	۱	ترابات	ترہات	۲۶۶	۱	ابا	ربا	//	۱۹	بفادت	بتادت
//	۴	او	وعذراو	//	۸	غضیب	غضبیت	//	۱۹	فالقت	طائفت
//	۴	مستجابہ	مستجیبات	//	۱۳	اناحی	اماحی				

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۲	۲۱	شوق	تشویق	۲۹۱	۱۳	تحرائز	الجرائز	۳۰۸	۲	مدار	مدارد
〃	۲۵	بنابند	تیابند	〃	۲۱	ابن خفر	ابن خرد	〃	۴	جسدم	جسم
〃	۲۷	المتفنین	المتعلمین	〃	۲۶	رابیم	رہیم	۳۰۵	۱۶	محمدرد	محمود
۲۸۳	۳	گردانم	میگردانم	۲۹۲	۶	کہ ہنیقہ	ہنیقہ	۳۱۱	۱۲	نفن	تفنن
۲۸۴	۳	زحی	حی	۲۹۳	۱	آخرہ	آخر	۳۱۳	۲	جمہد	ممہد
〃	۴	کردم	گرم	۲۹۴	۱۰	د	رد	〃	〃	بہ	چہ
〃	۱۳	سی	منی	〃	۲	ردودر	روبرو	〃	۱۳	ذوالحنین	ذوالوجہین
〃	۱۴	حسب	احب	〃	۹	وباطن	وظن	〃	۲۵	بدفتر	بدفر
〃	۱۵	علی	ابن علی	〃	۲۵	اف	رد	۳۱۴	۵	وشنول	مشغول
〃	〃	کلامہ	کلاما	۲۹۵	۸	ایرسے	اثرمی	〃	۶	تا مہ	تمامہ
〃	۱۶	ولبعضہ	لبعضہ	〃	۱۶	اما	ما	۳۱۵	۲	نیشتلر	سبطر
〃	۲۵	سندان	بشنیدن	〃	۱۷	الطلقہ	الطلقوا	〃	۹	ظالین	ظالمین
۲۸۵	۱	شد	اشد	〃	۱۸	فیہ علیہ	[illegible]	〃	۱۹	مدیخنا	مدیحتہا
〃	۱۴	شائین	سائلین	۲۹۶	۶	فیرا	فما	〃	۲۳	راعور	اعور
〃	〃	میر	مستر	〃	۹	عمر	عمران	۳۱۶	۱۹	اداد	ادہ
〃	۲۶	فما	فیما	۲۹۸	۱	لبسر	لبسہ	〃	۲۶	صرشد	برود
۲۸۷	۱	سابقہ	صاعقہ	〃	۲۱	امر	صرمر	۳۱۷	۲۵	لمفتا	مفتا
〃	۱۹	خبثیات	حیثیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم تسلیما	۳۱۹	۱۲	سی حقیقت	حقیقت
۲۸۸	۷	ازفا	ازرفا	۳۰۲	۱۶	ذبیر	ذمیہ	〃	۲۱	حدیث	وحدیث
〃	۱۲	دو	دور	۳۰۴	۳	ماوا	وما	۳۲۰	۸	کہ جعل	جعل
۲۸۹	۲۴	عطیق	منطبق	〃	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۴	عقد	وعقد
۲۹۰	۱	نوستی	توسنی	۳۰۵	۲۷	وبدہد	بدہد	۳۲۲	۱۵	ازگی	زندگی
〃	〃	تشنیع	تشنیع	۳۰۶	۹	احوالش	وجوابش	〃	۲۴	پرسیدند	ترسیدند
〃	۵	نیہا	تہنا	〃	۱۵	وسطم	وسلم	۳۲۳	۹	سنقدمی	[illegible]
〃	۹	لمستعیر	المستعیر	〃	۱۷	لتناسیر	التفاسیر	〃	۱۹	[illegible]	التماسف
〃	۱۴	کہ رو	رو	۳۰۷	۱۱	خشت	خشب	〃	۲۴	لہ	لہا
〃	۲۳	شبید	تشنید	〃	۲۰	بعد النحرہ	بعد الہجرۃ	۳۲۴	۱۴	زبان	زبان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۴	۸	دیند	وبندو	۳۵۰	۰	اندکم	ایدیکم	۳۸۲	۱۴	الیقو	لقو
″	۲۴	انگریزی	انگیزے	″	۱۰	لم	لم	″	۱۰	اوجتنب	واجتنب
″	۲۶	مخرز	مخسبر	۳۵۱	۵	تغش	ینقش	″	۲۲	وسلم لنا غم با غم	وسلم لنا دیا غم
۳۲۵	۱۳	بابعد	بالبید	″	۱۲	لبز	لیغز	″	۲۲	یتبر لزنما	یتبرونما
۳۲۶	۸	نمیفمید	نمی فهمد	۳۵۲	۱	ستمتنا	ستمتها	″	۲۵	یقفرالمہ	یغفرالمہ
″	″	خرنبشار	خرفشار	″	۹	یدلونش	یدلیش	″	۲۶	بابعد	البد
″	۲۵	بالغرض	بالفرض	″	۲۰	ستعد	مستبعد	۳۸۳	۱۵	جبه	وجبه
۳۲۷	۲	مغترلی	معتزلی	″	۲۳	نولیسعم	نولیسه	۳۸۵	۲۰	الغمو	الفمہ
۳۲۹	۲	شتقاتش	شتقاتش	۳۵۵	۲۷	تسوی	تصوری	۳۸۶	۷	عدوبے	یعنے
۳۳۱	۲۰	اہل سنت	انیست	۳۵۵	۱۶	پیبرند	پزند	ایضاً	۱۱	علاعفاود انا بنفسین	علاعفاود انا بنفسین
″	۲۱	مانند	نامند	″	۲۵	مستجل	مستحیل				
۳۳۵	۲۷	بجان مل	بجان و دل	۳۶۰	۱	ودانغة	دراثة	″	۲۳	ماندارد	مبان دارد
۳۳۶	۱	الروزفض	الروافض	″	۳	ممن	من	۳۹۰	۱	خضوم	معصوم
″	۴	سفید	سیاه	″	۱۳	مخترعات	مخترعات	۳۸۱	۴	عضنیا	بعضها
۳۳۸	۱۰	تجیر	تجبر	″	۲۱	انزل	انزک	۳۸۲	۱۰	انزولا	لن تزولا
۳۳۹	۲۲	اللتیام	اللتام	۳۶۱	۶	الو	او	″	″	یکہا	جایا
″	۲۶	مجتبی	مختنی	″	۷	فو	سبجو	۳۸۳	۱۶	مفسر	مفتر
۳۴۰	۸	در	بر	″	۷	سبعیتانے	سیتوان	۳۸۷	۲۱	درینزدوان	شیرمردان
″	۲۵	قتاما	قیاما	″	۱۰	فاعتزه	فاعتنیز	۳۹۰	۷	قتانش	لسانش
۳۴۳	۹	اولا	اولاد	″	۲۳	وفرار	وقرار	۳۹۴	۱	بجابر	بجاز
۳۴۲	۲	منطق	منطبق	۳۶۴	۴	لاماتیم	لاایاتیم	″	۱۰	ملغار	بیشمار
۳۴۵	۶	لعقید	بعتقد	۳۶۴	۳	لقینه	تغیبه	″	۱۲	المہ	الفذ
″	۱۹	ر	زر	۳۶۵	۱۰	وایت	روایت	″	۱۹	ابز	از
۳۴۶	۳	قرلیش	قریش	۳۶۶	۱۵	امرد	وامرد	۳۹۹	۱۹	اکر	البیر
″	۲۲	شتر	شتل	″	۲۰	السمعہ	الشیعہ	۴۰۰	۱۷	آسرت	براہین
۳۴۹	۲۶	امام الفقہا	امام الفقہا	۳۶۸	۲۰	تعلوتام	قلوبکم	۴۰۶	۱۹	اکثار	تنہا
۳۵۰	۱	تکرو بید	تکرو ند	۳۷۰	۱۸	لا یشت	تیجب	۴۰۸	۶	ار	آزر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۰۹	۶	در	رد	[illegible]	۱۰	بین	بہ بین	۴۶۰	۱۱	ادعلا	حالا
۴۱۱	۱۹	شود	سود	″	۲۱	مدار	ہذا	[illegible]	۷	اطرات	اطرف
۴۱۶	۴	خطنا	حطبا	[illegible]	۶	او	داد	[illegible]	۲۷	ذاتی	اداتی
۴۱۷	۱۷	بادس	بامن	″	۹	وجباول	وعادل	[illegible]	۳	سندا	شد
۴۱۸	۵	میسادید	میداند	″	۱۵	اماظہار	اظہار	[illegible]	۱۶	انتہی	آیتی
″	۱۰	نورید	بودند	″	۲۱	گل	کل	[illegible]	۹	بتقیقی بتیین	بتیین
″	۱۳	عنا	عبا	″	۲۶	تسن	لتسنن	″	۱۶	لبشما	لبشمار
۴۲۲	۱۴	مانتی	باختی	[illegible]	۱۰	زعردم	بزمزم	[illegible]	۱	قلعت	قلت
[illegible]	۳	اماسد	ابالسہ	″	۱۸	اختیا	اختیار	″	۱۹	سعلے	شعلے نور
[illegible]	۱۰	اول	دل	[illegible]	۱۵	رای	یای	″	۲۷	منحتش	سخنش
″	۲۲	بالکل	کل	″	۲۴	اما عادعوی	اما دعوی	[illegible]	۲	اعناد	عناد
″	۲۳	ہسطو	یابنظور	[illegible]	۳	نامش رابر	نامش بر	″	۳	میخارم	میخورم
۴۳۷	۱۷	رقما	قما	″	۶	یزعون	سپرعون	″	۱۲	ماندمن	ماندن
[illegible]	۴	لنش	کیش	[illegible]	۹	دریافت	یافت	″	۱۳	وقتہ	وجہ
[illegible]	۲۴	ا	را	[illegible]	۶	بارروی	بازوی	[illegible]	۱۴	راا	را
[illegible]	۲۰	اقلاوت	التلاوت	[illegible]	۱۷	حکم	مکم	[illegible]	۵	منجرہ	منجرد
″	″	ندنشستند	ندالستند	″	۲۱	آر	آرد	″	۷	ازا	از
[illegible]	۱۶	داہ	دہ	[illegible]	۹	بلقب	تلف	[illegible]	۱۳	ماہست	ہست
″	۲۰	خویش	خوش	″	۱۸	نبیر	سر	″	۲۴	رادیدہ	دیدہ
[illegible]	۲۲	الآن	الآن	[illegible]	۲۷	نوشتہ	تشتہ	[illegible]	۶	الیضار	الیضا
[illegible]	۱۴	کلیہم	کلہم	[illegible]	۱۴	یزید	فرید	″	۲۷	سائل	رسائل
″	۲۷	عدیم	داریم	[illegible]	۷	ازمتد	ازسدالتحقیق	[illegible]	۵	تتوا	نتوان
[illegible]	۱۷	دام	وامر	[illegible]	۳	وجملہ	جملہ	[illegible]	۱۳	نموش	خودش
				″	۲۷	ابی	الی				
[illegible]	۱۴	الوجود	الوجود	[illegible]	۲	حدر	خداوند	[illegible]	۱۲	فی	حرفی
[illegible]	۱۹	خو	خود	″	″	عہدی	احدی	[illegible]	۲۱	درا	در
[illegible]	۲۳	بنجام	انجام	۴۷۷	۱۳	نہ	نہ سر	[illegible]	۱	رخط	خط
[illegible]	۱	نہند	بنیند	۴۷۸	۷	دانند	دادند	″	۴	دودی	دوی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	وند	درند	[illegible]	۵	نمودون	نمود	[illegible]	۲۳	انداند	نزاند
//	۶	یاهم	باهم	//	۹	او	بو	۵۶۶	۲۲	ابن العاض	ابن العاص
[illegible]	۲۲	بنبووند	بیووند	//	//	ر	تر	۵۷۷	۱۹	ولعان	ورزیعان
//	۲۵	هجرات	هجرت	//	۱۴	کل	بکل	۸	×	×	×
[illegible]	۱۱	یانه	یار	[illegible]	۱۳	مقبول	مقبو	[illegible]	۳	نموخار	نمونداز
[illegible]	۶	اورطنا	اوردتا	//	۲۶	غفاه	عفاه	[illegible]	۲۴	کفرو	لغره
//	//	بلد شمر کمن	شمرکین	[illegible]	۱۱	قید	ابن قید	[illegible]	۳	الو	او
[illegible]	۲۶	ماالمحامد	مانی المحامد	//	۲۵	تعا	تا	//	۶	حنفیه	خفیه
//	//	مانی البحار	البحار	[illegible]	۵	بلاتنا	بآیاتنا	//	۲۴	چاکوز	چارنور
[illegible]	[illegible]	دغیر	وغیره	//	۶	اسنا	اسناد	[illegible]	۱۳	وسی	موسی
//	۸	مستلزام	استلزام	//	۲۱	بد	وبد	[illegible]	۲	کمالا	کما
//	۲۰	وهم	اهم	[illegible]	۲۳	علیه السلام	رضی الله عنه	//	۵	لتنسا	لمتنا
[illegible]	۱	تقاالو	تعالو					[illegible]	۲	برووت	بردت
//	۲۳	فضح	وضح	//	۲۶	علیه السلام	رضی الله عنه	//	۲۰	خواج	خوارج
[illegible]	۲۱	رخصت	رجعت					[illegible]	۲۳	وطمون	وابوقلمون
//	۲۴	دیگرا	دیگر	[illegible]	۸	سنت اظهار	بیت الطهار	//	//	صحائف	وصحائف
[illegible]	۱۸	قیل	قلیل	//	۹	لعد	لعدی	[illegible]	۲	ولالتر	ولالته
//	۶	و	او	[illegible]	۸	افقد	افقه	[illegible]	۹	ازو	واز
//	۲۲	والحق	الحق	[illegible]	۱۱	عالم	عام	//	۱۱	ورای	وای
[illegible]	۱۱	آنست	النسب	//	۲۲	چه چگونه	چگونه	//	۱۹	سیند	چند
[illegible]	۸	القیاد	نقیاد	[illegible]	۱۰	در	و	[illegible]	۷	مردسے	مرادمی
//	۱۹	اورا	را در	[illegible]	۴	علجلت	عجلت	[illegible]	۵	خلافت	خلاقت
[illegible]	۱۱	تقید	تقیه	//	ایضاً	صد	صدر	[illegible]	۵	چینندر	چیند
//	۱۳	الی	لی	[illegible]	۱	والخمیں	الخمین	[illegible]	۴	احرح	رجوع
[illegible]	۲۲	نمایند	نمانند	[illegible]	۱۸	تدرک	تدارک	۶۰	۲۰	دیحو شترنیا	بحو تبرین
[illegible]	۲۲	ه	و	[illegible]	۱۷	لنا	ازا	۶۰	۳	نزد	برد
[illegible]	۲	صر	مرا	[illegible]	۲۵	مرضوی	مرتضوی	//	//	پیش	نیش

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
ص۲۶	۶	انهم	انیهم	ص۲۶	۱	اهل بیت	ابیست	ص۶	۱۷	عوام	تا عوام
ص۳۶	۹	وتقلب	منقلب	〃	۱۱	دلاآدم	ولازم	〃	۱۸	او	از
ص۴۶	۱۱	براقبول	بباه قبول	ص۵۶	۵	خبیر	خیرة	〃	۲۴	وصعیت	وصیت
〃	۲۷	ودر	در	ص۶۶	۴	را	لورا	〃	〃	نرم	ترنم
ص۵۶	۱۰	نفهیدند	نفهمیدند	〃	۷	او	داد	ص۶	۹	قطعا	اوگفت قطعا
ص۶۰	۱۷	نمیدالو	نمیداد	〃	۳۲	مستوریا	مستوی	ص۶	۷	گفتن	کفن
〃	۲۷	است	شب	ص۶	۳	الانصار	انا انصار	〃	۱۱	بدفرزند	بدفرزندند
ص۷۶	۲۵	تواضع	لوامع	〃	۶	اللعاق	للصادق	ایضا	۱۹	ومانندعم ارارسد	ومانند انست اعتقادارند
ص۸۶	۱۳	اهل بیت	اهل سنت	〃	〃	خرج	خراج				
ص۹۶	۱	هلاک	هلاک	〃	۸	ویقیون	ویلقون	〃	۲۰	ذرا	ذررا
ص۹۶	۵	کشادن	کشان	〃	〃	بلقیهم	یلقیهم	ص۷۰	۵	هوالشر	حواس
〃	۱۹	لطاق	الطاق	〃	۱۴	تما	نما	ص۷	۸	بریات	بزیارت
ص۱۰۶	۱	بابابراهی	براهی	〃	۱۰	سیاهی	سیاتی	ص۷	۱۶	الحا	الجا
ص۱۰۶	۹	وله	وبه	ص۶	۲۱	خوکرند	خوگر	ص۷	۱	مقفر	مضیق
ص۱۰۶	۳	هبیرهی	پیری	ص۶	۹	الخضا	لحقا	〃	۶	کاتلمه	کاملیه
〃	۴	پلی برا	پلی	ص۶۵	۱	عد	عدد	〃	۱۳	الده	الا
〃	۶	همان سفینه	همان	〃	۲۷	خصوت	حضرت	ص۷۵	۱۲	بالی	عالی
〃	۱۰	اما	باما میبه	ص۶۵	۱۳	ری	خدای	ص۷	۱۶	شواب	شوراب
〃	۱۵	ترا	را	ص۶۵	۴	یرجا	بچه جا	ص۷	۲۰	ملجر	[illegible]
〃	۲۱	ان	آن صفت	ص۶۵	۲۳	بصه	بضجه	〃	۱۲	بیشو	طیشود
〃	۲۱	مطرودو	مطرود	ص۶۵	۲۷	فا	فما	ص۷	۲۱	علی	بلی
〃	۲۵	روایات	روباب	ص۶۶	۷	توارانسان	تورانیان	ص۸۰	۹	متدی	تندی
ص۱۶	۹	روخده	روضته	〃	〃	حدیث	حدث	〃	۱۳	آوره	آورده
〃	۱۵	مذهب	بمذهب	〃	۲۵	تملیشی	تمثیلی	〃	۱۹	پید	پدر
〃	〃	خبشا	خبشا	ص۶	۲۲	سور	سوره	ص۶	۲۰	بنین بلا	چنین بلید
ص۱۶	۴	موردو	مورد	ص۶۶	۱۱	ر	را	〃	〃	رابلیبر	را
ص۱۶	۲۱	تراست	ترست	〃	۱۴	رفضه	که رفضه	〃	۱۳	بکمال در	بکمال دارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶	۱۲	الابیت	البیت الجناب	۳۰	۶	صادق	حاذق	۴۳	۷	ایک نامیا	ایک یغنیا
ایضاً	[illegible]	اللفظ اللفظ عرضت	[illegible]	//	۸	دارمی	دارمی	۴۴	۵	جنفر	جعفر
ایضاً				//	۱۶	اریخ	رائح	//	۲۰	اقلاک	افلاک
۳۸	۲	گرفتند	گفتند کم	۳۱	۱۴	ارکمہ	زکیہ	۴۵	۱۳	والزکر	الزکر
ایضاً	۳	من الغافلین	من الغافلین	۳۱	۷	زعینہ	رتبیہ	//	۱۶	لتقدل	لتعدل
۳۶	۲۳	برا	بردا	//	۱۵	مخلوت	مخلوقات	۴۵	۵	وہواین	وہواین
۲۹	۴	افاق را	افاق	۴۹	۱۲	تنزنال	تنزیل	//	//	ثمائن	ثمانین
//	۱۳	زمان	خرزمان	۳۵	۴	رایرہ	دایرہ	//	۷	لشتی	لشئ
//		دخبر در	ودر	۳۶	۱۱	عتسات	اعتسابات	//	۸	خنفہ	خنیفہ
//	۱۳	نمیخوانم	نمیخواہم	۳۲	۰	ہلرازین	دیگرازین	۴۵	۱۰	ماتر	از
۲۵	۲۰	قرساس	قرطاس	//	//	سوائل	باب اول	//	۱۴	القس الطقا	تلقاالنفس
۲۴	۸	عنکما	نمیکنم تا	//	//	تحبت	تحت	۵۵	۹	داند	تواند
۲۹	۱۷	یافتہ	تافتہ	۳۶	۲۵	ممنوال	ممنون	۵۶	۸	راندیدن	رازمیان
//	//	ابر	وابر	۳۷	۱	کمشقوج	ممنوفج	۵۹	۶	شرود	فردو
۲۹	۱۱	لفوف	صفوف	//	۲۵	کاہ	کاو	۶۰	۱	ہرگزدیدہ	برگزیدہ
//	۱۴	بی	الی	۳۸	۲	ذوالونعیمی	ذوالونہینی	//	۱۱	اورد	آرد
۲۹	۱۱	شنید	شنیدہ	//	۲۱	ا	د	//	//	پیشیا	پیشانی
۳۰	۱۰	درمنا	رمیا	۴۳	۴	اعلمت	عظمت	//	۲۰	مومومن	مومن
۲۹	۸	ارائش	ازآتش	۴۴	۶	درتدم	درزیدیم	۶۱	۱	خوانشیدہ	خواستہ
//	۱۱	جبادا	جلادا	//	۸	توشیق	توثیق	//	۱۴	کعزز	لغرز
۲۹	۶	خوارسند	خواستند	//	//	اوبلی	آدمی	//	۲۶	لقیناہ	یقینا
۳۰	۲۴	ودیگرودیگر	ودیگر	//	۱۲	وتخنھد	مجتھد	۶۳	۱۶	النہارا	النہار
۳۰	۱۴	عاشیہ پایان	عاشیہ پایان	//	۲۵	امرو	امروز	۶۲	۱۲	بموذہن	جمود ذہن
۳۰	۱۹	را	از	۴۰	۱۰	اصداق	اصدق	۶۵	۶	الخضاب	والخضاب
۳۰	۹	یامثلاثہ	باثلاثہ	۴۱	۱۹	وجہان	دوجہان	۶۶	۲۲	تر	نزد
۳۱	۵	حرکے در	خردری	۴۲	۳	داو	دادہ	۶۴	۲۶	باشد	نباشد
//	۶	نقلا	مرنقلا	۴۲	۱۵	الیست	البیت	//	۲۷	×	×

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۷	نامی [illegible]	[illegible]	[illegible]	۳	مین	عن	[illegible]	۲۰	تمنی	متمنی
				〃	۴	یذکرو	الذکر	[illegible]	۱۶	متبجی	متمنی
〃	〃	تحوسنت	تحوست	〃	۶	الحجہ	معم الحجۃ	[illegible]	۱۲	ازین	زرین
[illegible]	۱۴	بو	بود	〃	〃	الرابا	الزاما	[illegible]	۱۶	فالغط	فالغلط
〃	۲۴	دفتن	رفتن	〃	۷	نیہار	زینہار	〃	۲۳	موصلہ	موصولہ
[illegible]	۷	بدا	بر	[illegible]	۱۳	بعید	یعبد	[illegible]	۱۹	مشحفہ	مصححہ
[illegible]	۲۲	د	در	〃	۲۳	قسنتہ	فتنۃ	[illegible]	۱۲	فہمید	فہم
〃	۲۴	نارو	تارسہ	ایضاً		والا الصاحون	والآخرۃ	[illegible]	۲۲	کرکہ	کہ
[illegible]	۱۹	مملشت	مملکت					[illegible]	صر	محدرف	محذوف
〃	۲۶	نفرہ	بصیرۃ	[illegible]	۶	مقتنعہ	مقتضی			المغناوقلم	المضادقیم
[illegible]	۲۰	بیرلتعوایہ	حواسپیر	[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]	〃	〃	المغی	المعنی
[illegible]	۲۷	فرمو	فرمود					〃	۱۱	واذ	واذا
[illegible]	۱	دارعم	دارکم	[illegible]	۱	ناصعن	ناصعین	〃	۵	قمن	رحمن
[illegible]	۲۷	دلیاسے	دلیلے	〃	۸	بکہ	بلکہ	[illegible]	۱	تحمل	یحتمل
[illegible]	۲۰	دلاالشتین	اوالاثنین	〃	۲۳	ہمرم	ہیزم	〃	۱۸	صبل	حیل
[illegible]	۱۹	الینا	نبینا	[illegible]	۱۱	نوشتم	نوشتیم	[illegible]	۵	متخال	مثقال
[illegible]	۵	الا	الی	〃	〃	علاد	علاوہ	〃	۹	منہک	منہمک
[illegible]	۱۲	ارخاض	ازحاضرین	〃	۱۳	کلالم	کلام	〃	۹	تحشب اقرابہم	فثبت اقترابہم
[illegible]	۴	کردن	کردند	〃	۱۴	وادر	دارد				
〃	۳	افض	رفض	[illegible]	۲	لید	للہ	〃	۲۷	کابحکم	بحکم
〃	۹	الکسب	اہل بیت	[illegible]	۲۲	فولا	فلولا	[illegible]	۲۰	لشد	شد
〃	۲۲	سمت	تہمت کہ	[illegible]	۲۲	اما	امام	〃	۲۲	تشغث	تشعب
〃	۲۴	بودلے	بودے	[illegible]	۱۵	الاداب	قراوت	〃	۲۳	بالعرند	بابویہ
〃	۲۵	نبوت	ثبوت را	[illegible]	۷	تغیر مرنا	تغیر نمامید	〃	〃	فارعطحی	فارغ خطی
〃	۲۷	تحمتا	تخمینا	[illegible]	۳	دانہ الکتاب	وانہ کتاب	[illegible]	۲	وہست	دست
〃	۶	بنادرد	بنادردہ					〃	۱۴	کمامر	کما مر
[illegible]	۲۶	اکہ	اگر	[illegible]	۹	رسان	اسان	〃	۱۷	〃	در

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	١٧	ضختم	ضخیم	[illegible]	١٥	می آرد	می آرد	[illegible]	٥	شهر	هر
〃	〃	تارب	مغارب	〃	١٦	تمنا	شانه	[illegible]	٣	أو	إذ
〃	١٩	لعبوانی	لعنوانی	〃	١٧	دور	در	〃	〃	أخبة	أجنة
〃	〃	لم کم	لم	[illegible]	٩	وتکفیه	یکفیه	〃	〃	لبطوا	لبطون
〃	٢٠	یاراند	پازدند	〃	١٠	عنقریب	علی عنقریب	[illegible]	٢٤	الوصف	زائد الوصف
〃	〃	جوفارلی	فارغخطی	[illegible]	٩	کمان بمن	کمان	[illegible]	١٧	وتکفیه	یکفیه
〃	٢١	چناندارم	چنان دارم	[illegible]	٥	یمان	ایمان	〃	٢٤	حقیقی	حقیقے
[illegible]	٧	النیا	السید	[illegible]	١	می دارند	اصرار می ورزند	[illegible]	١٥	صوام	صوارم
〃	٩	الفضه	الفقه	[illegible]	٢	رقصاص	رقاصی	[illegible]	١٦	تجعلهم	تجعلهم
[illegible]	٥	اوراق	اتفاق	[illegible]	١	بسیار	بسیاری	〃	١٧	یجعلهم	تجعلهم
〃	١٥	فبکت	فبکیت	[illegible]	١٦	[illegible]	[illegible]	〃	٢٠	کی	کی
[illegible]	٥	تد	نه					〃	〃	عنها	علیها
[illegible]	٨	لو	بوجه	〃	٢٢	لاغیب	لاسیت	〃	〃	فق	حق
〃	١٩	اجماعیات	اجماعیات	〃	٢٤	اکه	که	[illegible]	١٤	والشعرا	والشعراء
〃	٢٧	رصامری	انصاری	[illegible]	١٤	مخلی	مخفی	[illegible]	٧	تقبیه	بقیعه
[illegible]	[illegible]	می	بی	[illegible]	١١	دیدیعون	ویدعون	[illegible]	٤	قیل	قتل
[illegible]	٤	اعوه	اخوه	[illegible]	٣٤	الابصاه	الابصار	[illegible]	١	جاهم	خاتم
〃	٩	ر	را	〃	٣٦	الکاکلابر	ازاکابر	[illegible]	٥	رسا	رساله
〃	١٠	الند	الذ	〃	〃	منبرله	معتزله	〃	٢٦	نا	انا
[illegible]	١٥	نشمین	نشیمن	[illegible]	١٥	مولجدر	رهرجا	[illegible]	١٥	حذدا	حذوا
〃	٢٢	بجنتاند	یجنباند	[illegible]	١٥	در	زر	〃	٢٢	یوم	بقوم
[illegible]	٨	مج	برج	〃	١٦	امیر	الیه	[illegible]	١٤	عاشورا	عاشورا
[illegible]	٢٣	متعهد	متعقد	〃	٢٤	مجلی	مجالسی	〃	١٦	غنیمه	عینه
〃	〃	دانشمند	دانشمند	〃	٢٤	ادابان	آوان	〃	٢١	لضیا	لعبیا
〃	٢٥	یا	یاد	[illegible]	١٧	خنفیه	ابن حنیفه	〃	٢٢	اوقطر	فطر
[illegible]	٦	یرلان	بزبان	〃	١٩	شیعه	بر شیعه	[illegible]	٥	اغتل	اغتسل
[illegible]	٣	انکار	انکار	[illegible]	٢١	تلیقه	تقیه	〃	١٠	صیام	صیام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
بدو	١٠	بدر	بد	بدو	١٢	انفلاعه	تذبقعه	بدو	٢٣	نقل	نقل
بدو	١	باب	تاب	〃	١٥	بهم	لهم	〃	٢٠	رتکاب	ارتکاب
〃	〃	ایضا	ایضا	〃	١٦	اشر	شر	سرو	١٢	اول	براول
〃	٢٣	قاعل	قاتل	〃	〃	بعض	تقتش	〃	〃	واگراین	این
بدو	٣	باثبوه	انبعولا	بر	٩٩	لی	الی	〃	١٩	وجب	موجب
بدو	١٥	بجلم تحت	تکلم بجت	〃	٢٣	التبض	ابیض	〃	٢١	دانی	دانی
〃	٢٥	نموده نمود	نموده	〃	٢٤	طعن الرماح	طعن	〃	〃	اکه	که
سرو	٩	اوروغ	اورع	سدو	٢١	لنسلم	لانسلم	〃	٢٤	سدرفین	عقتیه حیین
بدو	٢٧	ارلد	مولد	٥و	١٥	مبر	مبرا	سرو	٢٠	کرییه	کریمه
رسو	٣	لمتنبی	المنتهی	〃	٢١	پنیزیه	تمزیه	〃	٢٢	جیت	عنت
〃	٩	اختصا	اختصار	〃	٢٢	کثره	کثر	٥و	٧	نشعة	نشد
سرو	١٦	اجمع	مجمع	٥و	٦	کاز	از	〃	٩	دانستند	دانسته
〃	٢١	مذکو	مذکور	〃	٦	بالسد	الابالسد	〃	٢٠	جکنم	نکنم
سرو	٣	این نسیت	ابن بنت	٦و	٤	مطلولات	مطولات	〃	٢٣	وبر	و
				٦و	٢	شیر	شتیه				
〃	٨	درش	درس	〃	٣	وایات	روایات	٦و	١٣	اورنک	اوریک
〃	٢٥	ففرج	فعرج	〃	١١	تعصب	تعقیب	١٠	٢	ابرای	وبرای
سدو	٤	متغیر	مغیر	〃	١٤	ودایاد	اوذکر	〃	٧	حجلی	مجمل
بدو	٣	اهن بیت	اہل بیت	〃	〃	ومعسر	وذکر معنیه	رو	١٦	حضرات	حضرت
سرو	٥	انرافی	انداحی	〃	٢٣	ویرفاد	دیوفالی	سر	١٠	بره	مرة
سرو	١٨	عائم	عام	٦و	٢	مایذ	یاد	سرو	١٢	گرنمود	نمود
سرو	٧	و	دو	〃	٦	هر	امر	دو	١	ومعلی	مولی
〃	٨	محسن	تخشش	〃	〃	لعلو	بقلو	٩و	٢٠	ومیدید	میدید
بدو	١٣	لضاب	تعصب	٩و	٧	تردین	تزیین	رو	٨	تقیگا	تقینا
سرو	١٩	عارو	غار	〃	٢٧	الفت	لغت	〃	٢٤	اورد	ار
〃	〃	لزام	الزام	〃	٢٤	رراه	راه	سرو	٣	بخاوین	کاذبین
بدو	١٧	اولی	اونی	٧و	١٢	منقا	منا	〃	٣	نبووت	نبوت
〃	٢٧	اوبر	و	〃	٢٦	فرمودو اند	فرمودند	〃	٩	دانسمی	دانستی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۵	۵	واین	این	[illegible]	۶	بدان	آن	[illegible]	۵	امرا	مرا
″	۱۹	سمرحد	بمیرند	″	۳۴	خا	فا	″	۱۷	بمقابکه	بمقابله
۹۶	۷	ولین	وقش	×	×	×	×	[illegible]	۳	جربش	جوش
[illegible]	۷	به بلکه	بلکه	[illegible]	۲۴	و	او	″	۱۷	همره	بهمراه
″	″	گشتن	برگشتن	[illegible]	۱۵	و	در	[illegible]	۱	لبصفعه	لبصفقه
۱۰۰	۸	اسحف	واسحف	″	۱۸	الموشیر	المبین	″	۳	کمان	کمال
″	۹	ومن	من	″	۲۵	وایرنا	دایره	″	۶	درحال	واحال
[illegible]	۹	کردوبکد	کردند	[illegible]	۶	فرا	قرار	[illegible]	۱۴	قرا	قرار
[illegible]	۴	مش	مرامش	[illegible]	۱۷	ضا	فما	[illegible]	۵	وعادت	عادت
″	۲۳	القاعد	تقاعد	[illegible]	۸	اعذا	اعذر	″	۲۰	تبغصیکه	تفصیلیکه
″	۲۴	وکه	که	[illegible]	۱۶	لبطرل	لبطرق	[illegible]	۶	اشرلف	اشراف
″	۲۷	تانیت	تانیث	″	۱۷	چبزمرگرد	پدر بزرگوار	″	۱۱	را	از
[illegible]	۳	باوه	مباده	″	۳۴	حواب	خوناب	″	۱۳	مانا	او مانا
″	۶	اود	او	[illegible]	۹	بیبرو	سمر	″	۲۷	مخلوق	ومخلوق
″	۱۹	متبط	مستنبط	″	۱۷	تبقادن	تبعاون	[illegible]	۶	ندار	ندارد
[illegible]	۱۳	الکد	الا	″	۲۶	کرکه	که	″	۱۵	ود	رود
″	۱۵	کر	دگر	[illegible]	۱۱	نهبائین	بهائی	[illegible]	۱۹	اجتبها	اجتیهها
[illegible]	۱۶	برای	بری	″	۳۰	گوبدر	گوید	[illegible]	۱۱	الا	لا
[illegible]	۴	توفار	سوفار	″	۲۴	صاحب	که صاحب	[illegible]	۱	لبشود	بشنو
″	۲۳	امامیه	امیه	[illegible]	۱۷	شودا	شود	[illegible]	۲۳	شدندند	شدند
۱۲۰	۱۲	خبر	حسر	[illegible]	۱۱	باطوبه	بابویه	[illegible]	۱۲	جلینا	جنا
″	۱۳	ات	است	″	۲۴	المثل	لمثل	[illegible]	۴	نیردو	نزرد
″	۱۶	بیدشد	بیند شد	[illegible]	۷	ز	از	[illegible]	۳	امزیتی	مزیتی
″	۲۰	لسے	کسے	[illegible]	۱۵	جیفد	بیعت	″	۱۲	حا	حال
[illegible]	۲۱	نداد	نداند	″	۱۸	قلن وعانی	جان ومال	″	۲۴	کفر وا	کفرا
[illegible]	۱	هزاوا	سزاوار	[illegible]	۳	سپردی	پیروی	″	۲۷	مشهد	مسجد
[illegible]	۱۵	خا	تا	″	۵	مر	من	×	×	×	×
″	۲۳	کیکه	رکیکه								
[illegible]	۲۶	ای	وامی								

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۲	صیہا	صبا	[illegible]	۳	از	ازار	[illegible]	۶	قفا	لقا
[illegible]	۱	بحیوان	بحیون	[illegible]	۱۲	تحفہ	تحفہ تحفہ	//	۷	لیا	لما
//	۱۲	کتاب	کتا	//	۲۳	مینو	متبع	//	//	لمقو	لمغو
[illegible]	۵	می	می میم	[illegible]	۱	درجسم علم	درنجابم علم	//	//	رجیو	رجبو
//	۲۷	میدشت	نمیداشت	//	۱۳	کہ بد	بد	//	۹	عن نقلا	نقلا من
[illegible]	۲۳	کا	کمال	//	//	ولی	لی	[illegible]	۶	سند	منده
//	۲۶	الشیا	الیشان	[illegible]	۲۷	البعد	بقد	[illegible]	۴	بود	مود
[illegible]	۲	ملک	ذلک	[illegible]	۴	عنوان	عیون	[illegible]	۹	تحتنفت	تحکمت
//	۲	الیده	یلده	[illegible]	۴	عصبیت	عصبیت تعقیق	//	۳	اوا	روا
//	۴	دنانیر	ودنانیر	[illegible]	۴	شهادت	شهاب	//	۱۱	لوا	فوز
//	۵	مواکد	موکد	//	۷	حضرت	حضرتے	//	۱۸	او	و
//	۱۸	راب	از	//	۱۳	اهلان	زاهدان	[illegible]	۲۱	سطا	فسطا
[illegible]	۳	کونقار	نقاره	[illegible]	۷	مهاق	مهان	[illegible]	۳	نمیی	غیبی
//	۶	سنا	شها	//	۱۱	در	دور	[illegible]	۳	میگوید فی تقیین	فی الیقین میگوید
//	//	سروان	سروران	[illegible]	۱۱	رسلم	سالم	//	۸	م	هم
[illegible]	۲	تارنانہا تانہازند	تاریانہاتار تانہا زرند	[illegible]	۹	ساقلین	ساختن	//	۱۰	دید	او
//	۱۵	لبعل	بعمل	[illegible]	۱	خزوق	خرق	//	۱۷	کرده	کرد
//	۲۳	علی ورسوله	وعلی رسوله	[illegible]	۱۲	وبیت	غلبت	//	۲۵	لبتی	بلی
//	۲۴	دما	واما	[illegible]	۱۶	العدار درا	البعده ابداد	[illegible]	۹	وبیر	پیر
//	۲۵	ازواجهم	ازواجه	//	۱۷	هر	د	[illegible]	۱	وتبسم	تبسم
//	۲۶	البعه	البعه	[illegible]	۵	موضوح	موضوع	[illegible]	۱	گرد	گردا
//	۲۷	مجد	محمد	[illegible]	۹	نگرنجال	بگریبان	//	۱۹	بمطالعلم	بمطالعه
[illegible]	۶	خایا	خدایا	//	۲۴	طور در	ظهور	//	۲۰	نشد	شد
//	۲۲	کردم	کرام	[illegible]	۲۴	بار	نار	[illegible]	۱	وصی	ووصی
[illegible]	۱۲	اکر	اکراه	[illegible]	۴	گیستم	وکیستم	//	۱۱	الی	التی
[illegible]	۱۹	نصب	لقب	//	۲۷	کفر	کفره	//	۲۵	یرا	بران
//	۲۳	مصدک	مصدر	//	۱۹	غشیم	عظیم	[illegible]	۶	هضب	مغضب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
//	۹	در	و	//	۲۰	متنعم	متنعم	//	۹	تناقب	تہافت
//	۲۵	راست	است	//	۲۱	ال	حال	//	۱۵	بکنید	بکنند
//[illegible]	۹	طعلم	طعام	//	//	بنا	مثا	//	۲۶	دوتوت	فرتوت
//[illegible]	۹	خان	خا	//	۲۳	پین	پیس	[illegible]	۴	صوت	صوفیہ
//	۹	صارحب	صاحب	//	۲۵	قو	قہ	//	//	وتوت	فرتوت
//	۱۱	شوراب	ابوالشورات	//	۲۶	ارنہا	ازانہا	//	۷	بیواند	بپیوند
//	۸	ابو جمہ	ابو جعفر	//	۲۶	ممتلی	و مثل	//	۱	او	خطاء او
//	۲۱	بزنانتیکم	زبانتیکم	//	۲۷	دو	دور	//	۶	بہبیک	بنبیک
//	۴	خذوو	خذوا	//	//	ازشخ	از	//	۱۰	غد	مد
//	۲	کرو	گردد	۵//	۱	انہ	انہ	//	۱۶	قد	قہ
//	۲۱	مخقص	مختص	//	۵	لبعضرانحو	لبطرحو	۵//	۱۴	الد	رلبکر
//	۳	دسیت	دست	//	۷	وا	وکا	//	۲۰	میسب	مصیبت
//	۷	حقتی	حقیقی	//	//	مہ جل	رجل	//	۲۱	ر	د
//	۴	طن	عن	//	۹	الطلفا	الطفا	//	۲۳	دہند	مفید نحوکہد
//	//	صوحی	صحیفہ	//	۱۱	با	ہا	//	۲۵	لثنا	اثنا
//	۱۱	طعمی	سخنی	//	۱۴	نبانیان	نائیان	//	//	ر	د
//	۱۶	مسلن	مضمن	//	۲۲	جمیعقل	فی عقل	۵//	۱۴	ارارودت	ارادت
//	۲۶	ہجرری	ہجری	//	۲۵	لتبوحی	لسبوعی	۵//	۱۵	ملے	اعلی
//	۸	لال	درلال	//	۲۷	ابیہاج	انہا	//	۲۰	قرفنا	فرقنا
//	۹	مصابح	مصابیح	//	//	طائفہ	طوائف	//	۲۱	بیتعال	عنوان
//[illegible]	۳	کفو	کفر	۵//	۱۳	رضاب	خباب	۶//	۶	افرلشر	افرش
//	۹	جو	جملہ	//	۱۴	منا	ہ با	//	۱۴	امثل	مثل
//	۱۴	تام	تمام	//	۱۵	مسرقہ	مستغرقہ	۶//	۷	صین	حین
//	۱۵	پیدارد	پندارند	//	۲۰	با	مار	//	۱۵	ینبہ	بر بنیہ
//	۱۰	طرقہ	حماقة	//	//	کو	کہ	۶//	۱۲	بکر	ابوبکرؓ
//	//	رومی	روی	//	۲۷	مبان	جبان	//	۱۵	الحکیم ظہیر	الحکیم
//	//	کراہی	گمراہی	۵//	۸	مہا	مہا	//	//	ع	ضرر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۲	۱۶	باستتا	باستتار	۱۸۳	۱۱	منزلت	فنزلت	۱۸۴	۲۳	حر	حرف
//	۲۳	تت	نیت	//	۱۷	خدا	خدای	۱۸۶	۱۰	تیولهم	بتولیتهم
//	۲۵	نیت	نیست	//	//	اراره	زراره	//	//	بایا	بابا
//	۲۷	البنیه	البته	//	۳۱	الاست	امت	۱۸۸	۳	معتمد	معتمدو
۱۸۹	۱	بجاسب	بجار	۱۹۰	۱۰	بالهنک	بالهک	۱۹۵	۳	شدا	شدین
//	۳	بربری	بروی تو	//	۲۳	الد	اللد	//	//	تلامذه	از تلامذه
//	۵	باین اکر	باین آکر	//	//	فنات	صفا	//	۱۳	قیق	سابق
//	۲۴	الرسورة	التورية	۱۹۲	۱	بعفرات	لعفرات	//	//	زیت	ازیت
۱۹۶	۲۲	ببسبب	ببسب	۱۹۷	۱	بل کاوا کفران تکیمین	بل کاوان تکیون کفرا	//	۱۶	نسمت	نشت
۱۹۸	۱۱	للا	لا					//	۱۹	تحتی	تحتی
//	۱۳	درا	اراد	//	۲	غلیهها	غایت سقا	//	//	کفز	کفزو
//	۱۴	ترکواا	ترکواه	۱۹۹	۱	وضیتا	مصیتیا	//	۲۰	لدو	لد
//	۱۸	الکلاة	الکلامیه	۲۰۵	۱	المنصب	لنصب	//	//	عنده	عینه
//	۲۴	اسمنالی	اسمنانی	۲۰۶	۲	ششس	ش	//	۲۱	المطلوبا	المطلوبه
۲۰۳	۷	است	النسب	//	۱۱	المشغین	المتسیعین	//	۲۵	اصول آن	اصول
//	۱۵	التحیه	الخضر	۲۱۴	۵	تحفیلینی	مخلصین	//	//	بر	هر
۲۱۶	۹	وار	دراره	۲۱۷	۸	نشاس	الشناس	۲۱۸	۵	کلام	که کلام
//	۱۹	دهن	داهن			بالکه لستاره	بالکه لیستاس	//	//	که طول	طول
۲۲۰	۱۹	منطوق	منطبق	//	۲۴	الاکتاب	الکتاب	//	//	ازین	این
//	//	کو	نکو	//	//	نذل	تنزل	//	۱۲	بیرا	برابر
۲۲۳	۲۰	وقول	و	۲۲۹	۷	نجان	نجات	//	۱۴	لیستح	لیستحجن
//	۲۱	عارف	قول عارف	//	۹	به بهیدا	به بدا	//	۱۶	بقیه	تقیه
//	۲۳	دوره	دور	//	۱۲	دوازه	دوازده	//	۱۹	علو	مع علو
۲۴۲	۶	نفشه	نفسه	۲۵۰	۶	بستنی	لیستنی	//	۲۰	اهل	علی اهل
=	۱۴	علاکلام	علما	۲۶۴	۲۵	رادر	روز	//	۲۲	جیل	جلیل
=	۳۰	صاحبدلا	صاحبدلان	۲۶۵	۲۳	ناصیب	ناصیبت	//	۲۶	بد	بده
۲۶۵	۲۷	اصطلاح	اصلاح	۲۶۷	۲	گذاشتنه	گذاشتند	۲۶۸	۱	هر	بر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۴	۲	با	تا	〃	۲۱	اقارب	اقارب	〃	۱۹	فی هذه لا	فی هذه
〃	۳	تعنیش	تفتیش	۱۲۵	۱	الفاظ	والفاظ	〃	۱۷	نکرده	نکرد
〃	〃	جمع	مجمع	〃	۲	فرمیده	فرموده	〃	۲۰	بیداری	بیداری
〃	〃	سخت	سمت	〃	۱۰	بعر	بیر	〃	۲۱	تماشه	ترانه
〃	۶	حز	فز	〃	〃	بامه	وماه	۱۲۶	۲	جنون	جبین مطبق
〃	〃	لو	لو	〃	〃	امیر	عن امیر	〃	۳	دراز	دراز کتاب
〃	۹	وصف سلب	سلب وصفت	〃	۱۴	سن	شن	〃	۴	عطا می	عطا یا می
〃	۱۰	درست	سنت	〃	۱۵	جنبه	جنبه	〃	۷	تلمیذ	تلمیذ ابو حنیفه
〃	۱۹	قر	قر	〃	۱۹	وجوب	وجوب وجوب	〃	۸	بجحت	بجیب
〃	〃	اول دو باب	دو بالش اول	〃	〃	شود وبه	شود	〃	۹	ملاحظه	ملاحظه
〃	۲۱	ت	فت	〃	۱۹	تن	وتن	〃	۱۱	تقلعه	تقلعه
۱۲۷	۱	زید	نه زید	〃	۲۳	کنیزی	کنیز	〃	۱۶	شانی	شیا
〃	۲	مشغوف	مشغوف شده	[illegible]	۴	تعیه	تعبیه	[illegible]	۱	شیعه	شیعه را
〃	۵	گشت	گشت	〃	۷	ار	از	〃	۷	دارم	دارم
〃	۱۰	جابرین	جابرین	〃	۸	یا	با	〃	۸	تلمیع	تلمیع
〃	۱۲	باشد	نباشد	〃	۱۲	نیست	نباشد	〃	〃	نکردند	نکردیدند
〃	〃	عالی	اعلی	〃	۱۷	انچه	آنچه	〃	۱۲	تافته	یافته
〃	۲۲	دو	د	〃	۱۹	الطوار	اطوار	〃	۱۳	جاکه	جا
〃	۲۳	نیمقام	نیمقام هم	〃	۲۰	الست	الست	〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۲۶	نیسر	سر	〃	۲۱	خبر	جز	〃	۱۴	وقتیه	قتیه
〃	۲۷	تا	تابه	〃	۲۳	بخنه	انجه	〃	۱۵	سخن نحوه	خود
[illegible]	۱۶	بش	آتش	〃	۲۴	اور	لطور	〃	۱۸	قاد	فالیک
[illegible]	۴	وبز	بز	[illegible]	۱	فتور	فتوی	〃	۱۹	انچه	وانچه
〃	۵	مز	ضر	〃	۲	وخا	خدا	〃	۲۰	لحم	لنحم
〃	۱۰	بود	بودو	〃	۶	بود	گمه بود	〃	۲۳	مجتهدین	مجتهد
〃	۲۰	سال	درسال	〃	۸	[illegible]	خلاف حضرت	〃	۲۵	حجیفه	حجتمه است
〃	〃	بجمع	بجمع	〃	۱۴	ناصبت	ناصب	〃	۲۶	من اعلی	من اولی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۰	ایا	آیا	″	۹	اتش	آتش	″	۲۰	[illegible]	[illegible]
″	″	تقسیم	من التقسیم	″	″	باج	[illegible]	″	۲۲	شود	شوید
[illegible]	۱	[illegible]	بپیهند	″	۱۰	دفراد	ازدفتر	″	″	شود	نشود
″	۲	انگاه	انگاه	″	۱۲	نبوده	نبود	″	۲۵	بپرسند	بپرسید
″	۴	بر	بر	″	۱۳	برد	بردو	″	۲۶	تشدید	تمدید
″	۷	بل	بل	″	۱۵	غریب	غریب	″	۲۷	فرغوم	مرحوم
″	۹	آمدن	آمد	″	۱۷	خرافات	خرامات	″	″	بیان	بآن
″	″	صندون	صندوق	″	۱۹	رنج	نیخ	[illegible]	۱	المطالب	المطلوب
″	۱۰	تفسده	تفسدگی	″	″	تبیض	تبیض				[illegible]
″	″	تقتضا	مقتضا	″	۲۰	لون	لون	″	۲	[illegible]	[illegible]
″	۱۱	وردات	درذات	″	۲۱	شدند	تشدید				
″	۱۳	بروایات	بروایات	″	۲۲	بجیب	بحیث				
″	۱۴	الکلی	آلکلی	″	۲۳	التبیه	التشبیه	″	۳	افقض	انقض
″	″	مفعو	معفو	″	″	رحم	زحم	″	۴	وامر	وثابت شاه
″	۱۷	کوچوگان	گوچوگان	″	۲۷	چهل	چها	″	۶	نا	یا
″	″	را	مارا	[illegible]	۱	عولیفی	عویضی	″	″	ضعف	صفت
″	۲۱	یادمی نها	بادی نها	″	۱۰	مقبول	مقتول	″	۸	شئی	سیی
″	۲۳	اناقه	افاقه	″	″	لبسو	لسمو	″	۹	غز	عز
″	″	برلیتی	برنیسته	″	″	تیفها	تیثها	″	۱۳	بالدین	بالذین
″	۲۴	تعین	یقین	″	۱۱	قیبه	اتیه	″	۱۵	[illegible]	[illegible]
″	″	وتا	تا	″	۱۳	[illegible]	[illegible]				
″	۲۵	وتدبیر	تدبیر	″	۱۳			″	۱۸	جواب	خواب
[illegible]	۳	قران	قرآن مجید	″	۱۴	ورد	دارد	″	″	ماجود	ماخوذ
″	″	یاشی	باسی	″	″	بو	بو	″	۲۰	[illegible]	[illegible]
″	″	مگر	یامگر	″	۱۵	زد	رد	″	۲۱	ختنین	ختنین
″	۸	گرفته	گرفته را	″	۱۶	ندستند	ندانستند	″	۲۲	آلشو	ازآن سو
″	″	[illegible]	[illegible]	″	۱۷	عیوان	عیوب	[illegible]	۱۹	حشرات	حشرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۱	زبی	زبلی	//	۲۶	المهاجرینا	المهاجرون	//	۲۷	قیشو	ملیشود
[illegible]	۱	تمیثل	تمثیل	//	۲۷	محروم	مردم نسبتا	[illegible]	۱	روات	روایات
//	۲	علمیه	غلبه	//	//	طوت	طور را	//	۲	قلب	قلت
//	۱۲	درین	دراین	[illegible]	۲	ومذهب	مذهب	//	۳	آمد	آید
	۱۴	[illegible]	[illegible]	//	۵	وچون	چون	//	//	نیارو	نبازد
//				//	۶	تمیل وقال	قتل وقتال	//	۴	نا	با
//	۱۷	تشیق	شهیق	//	//	بشیعه	شیعه	//	//	ازان	ازین
//	//	ن.	ان	//	۷	آمد	آید	//	۵	بودو	بود
//	۱۸	بل	مدل	//	۸	منکر	میکرد	//	۷	بمصیب	بمصیبت
//	۲۳	فَانَ	فَاِنَّ	//	۱۰	بود	بودند	//	۱۳	می جر	جرے
//	//	لعلیم	لعلیمٌ	//	۱۱	ما	یا	//	۱۵	فقلنا	فصلنا
//	۲۷	ردو دیگر	رد دیگر	//	//	یا تمام	تمام	//	//	ازین	این از
[illegible]	۱	عایت	عایت	//	۱۲	فرمود	فرمود باید	//	۱۸	نسبت	بسبب
//	//	سرمایه	سر	//	۱۳	اند	مانند	//	//	افتاد	درافتاد
//	۲	ساندی	شاهدی	//	۱۴	کت	ک	//	۲۷	البطا	ابطا
//	۸	ملاک	تلاک	//	//	ستغفا	ستعفنا	//	//	کنند	کنند
//	۹	نبو	بو	//	//	سعدم	مقدم	//	//	جهاربابت	محدثات
//	۱۳	است	چیست	//	۱۵	لفعل	لقول	[illegible]	۴	تابعه	تابعد
//	۱۴	گزنیشد	گزشته	//	۱۶	یا	تا	//	۱۶	وابیه	دروابیه
//	۱۷	وعصب	غضب	//	۱۷	بهر	بهم	//	۱۸	مجار	مجاز
//	//	یا	با	//	۱۹	خباب	جناب	//	۲۰	در	که در
//	۱۸	این	واین			رسیده	سیده	//	۲۱	اجنبیه	اجنبیة
//	//	فی	مافی	//	۲۰	که تقر	تقر	//	۲۲	ما	یا
//	//	تخفی	تخمی	//	//	ست	میت	//	۲۶	نیستم	نیستم
//	۱۹	قابل	قاتل		۲۲	آن	ان	[illegible]	۳	منطین	متفطنن
//	//	استخاله	استحاله	//	//	البته	که البته	//	۹	جنب	جنت
//	۲۲	نوشتن	نوشتن آن	//	۲۶	سوزان	سوزن	//	۱۱	شمار	شما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۱	[illegible]	آید	〃	۱۱	د	دو	〃	۱۶	چشم	جسم
〃	۱۲	بودن	بودن امی	〃	۱۶	روند	رند	〃	۲۰	محقق	تحقق
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نبرزند	نبرزند	〃	۲۵	پیش	پس
〃				〃	۱۸	شدند واقعه	دو واقعه	〃	۲۶	بگیرند	بگیرند
〃	۲۲	نست	گفت که	〃	۲۱	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نگفتند	نگفتند
〃	۲۴	ارا	آیا					۳۲۵	۳	با	یا
۳۲۲	۱	تقریبا	تقریر	〃	۲۰	صیفا	صفا	〃	۸	ند	ید
〃	۳	المسنی	المعنی	〃	۲۵	منصر	مقتضی	〃	〃	گفتند	گفتند
〃	۳	لتا	عقا	〃	۲۷	اذا	ادا	〃	۹	نسبت	بسبب
〃	۹	ارملاحظه	ملاحظه	۳۲۳	۱	فلرا	فلیرا	〃	۱۱	گفت او	گفت سیبویه
〃	۱۰	انهم	انهم که	〃	〃	ینغی	ینبغی	〃	۱۲	باش	ناس
〃	۱۳	است	است که	〃	۲۴	[illegible]	[illegible]	〃	۱۳	عرش	عریش
〃	۲۶	آمد	آید					〃	۱۴	بر	هر
۳۲۳	۱	درگاه	درگاه خود	〃	〃	تصدیق	و تصدیق	〃	۲۱	یقیین	تقنین
〃	〃	افراد	اجرا	〃	۵	اگر	واگر	۳۲۵	۲	توانست عبید	ثوابست عند
〃	۲	التفا	التفات	〃	〃	[illegible]	[illegible]	〃	۵	و بهمه	بهمه
〃	۱۴	سما	ستا					〃	۶	حسیة	جستة
〃	〃	ولادت	ولادت	〃	〃	وجز	خبر	〃	۸	میشوند	می شنید
〃	۲۱	گر	کر	〃	۶	کتاب فهرست	کتاب	〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	۲۵	محور	مجبور	〃	۸	فالقلم	قائل	〃			
۳۲۴	۲	با	یا	〃	〃	آرے	آئے	〃	〃	بود و [illegible]	بود و اهل سنت
〃	۵	پیش	سنه	〃	۱۳	تنزیه	تنزیه	〃	۱۳	مامون	و مامون
〃	۶	خلب	خاب	〃	〃	کذبیت	کذبیها	〃	۱۷	من	این
〃	۷	التقر	العر	〃	〃	فسا	فا	〃	۱۸	دانستند	ندو نستند
۳۲۴	۸	ادراک	فراک	〃	۱۴	ندیه	نذید	〃	۱۹	خا	فا
〃	۹	خبا	حیک	〃	۱۶	سنه	سنه	〃	۲۰	در	و در
〃	۱۰	تا	تما	〃	〃	کلام تا بنجا	کلام بنجا	〃	۲۴	مشکوک	مسلوک

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۲۰	۳	حقا	حقا	//	۷	گفتم گفت	گفتم بلے	//	//	لو	ملو
//	۳	ث	ث	//	//	اما	اما	//	۱۳	[illegible]	[illegible]
//	۷	آخرت	اجرت	//	۱۲	اما	اما				
//	۱۳	ایضا	والیضا	//	۱۴	لبعد	معذ	//	[illegible]	ار	از
				//	۱۹	ایمد	لاینہ				
//	۱۷	بیشما	شما	//	۲۱	صفت	ممنصت	//	۱۷	خیر	وخیر
//	۱۹	[illegible]	[illegible]	//	//	[illegible]	[illegible]	//	//	اجان	ایمان
//	۲۱	بر	بربنہ	//	//	ما	یا	//	//	[illegible]	[illegible]
۵۲۵	۶	جہر	لبر	//	۲۱	ونہم	ہم	//	۲۰	[illegible]	[illegible]
//	۱۹	ذخیرہ	ذخیرہ	۵۲۵	۱	ما	یا				
//	۲۳	وباد	باد	//	//	متجیر	متجیر		۲۱	بمقتضا	بمقتضہ
//	//	شوند	می‌شوند	//	//	حدیث	خدا	//	//	مردہ	اندرون
۵۵۵	۱	بہر	بہر بہر	//	۳	وہمراہ	ہمراہ	//	//	باسا	تامیاد
//	۲	عتہ بعسر	عتہ العسر	//	۴	میدید	میدید	//	//	تا	یا
//	۵	اورو	درو	//	۵	احرام	احترام	//	۲۲	لیبوک	لیثیبوک
//	۶	خیات	جنات	//	۷	خاہر	امر	//	۲۶	[illegible]	شرق جواہر
//	۱۰	بمشکات	تمسکات	//	۸	سفتی	حتی	//	//	در	دو
//	//	مایا	با	//	۱۰	الطلعہ	الخلقۃ	//	۲۷	سکر وکر	شکر وکیر
//	//	پست	بست	//	//	[illegible]	[illegible]	//	//	حق یقین	حق الیقین
//	۱۱	لا	ولا					۱۲۵	۲	[illegible]	[illegible]
//	۲۲	اما	ایا	//	۱۱	تخت	تخت				
//	۲۰	چینین	چنین	//	//	نمیکر	نمیکیر	//	//	کمید	کمید
۵۵۵	۲۵	کم	بکم	//	۱۲	والعم	آشم	//	۳	تا	یا
//	۳	لیس	لیس [illegible]	//	//	[illegible]	[illegible]	//	۴	باجل	صاحل
//	۳	مقتبہ	مقتحو					//	۵	جز	خبر
//	۵	از	ار	//	۱۳	ہمیون	ہمیون	//	۷	[illegible]	[illegible]
//	//	اما	ایا								
//	//	[illegible]	[illegible]	//	//	انشاد	انشاد				